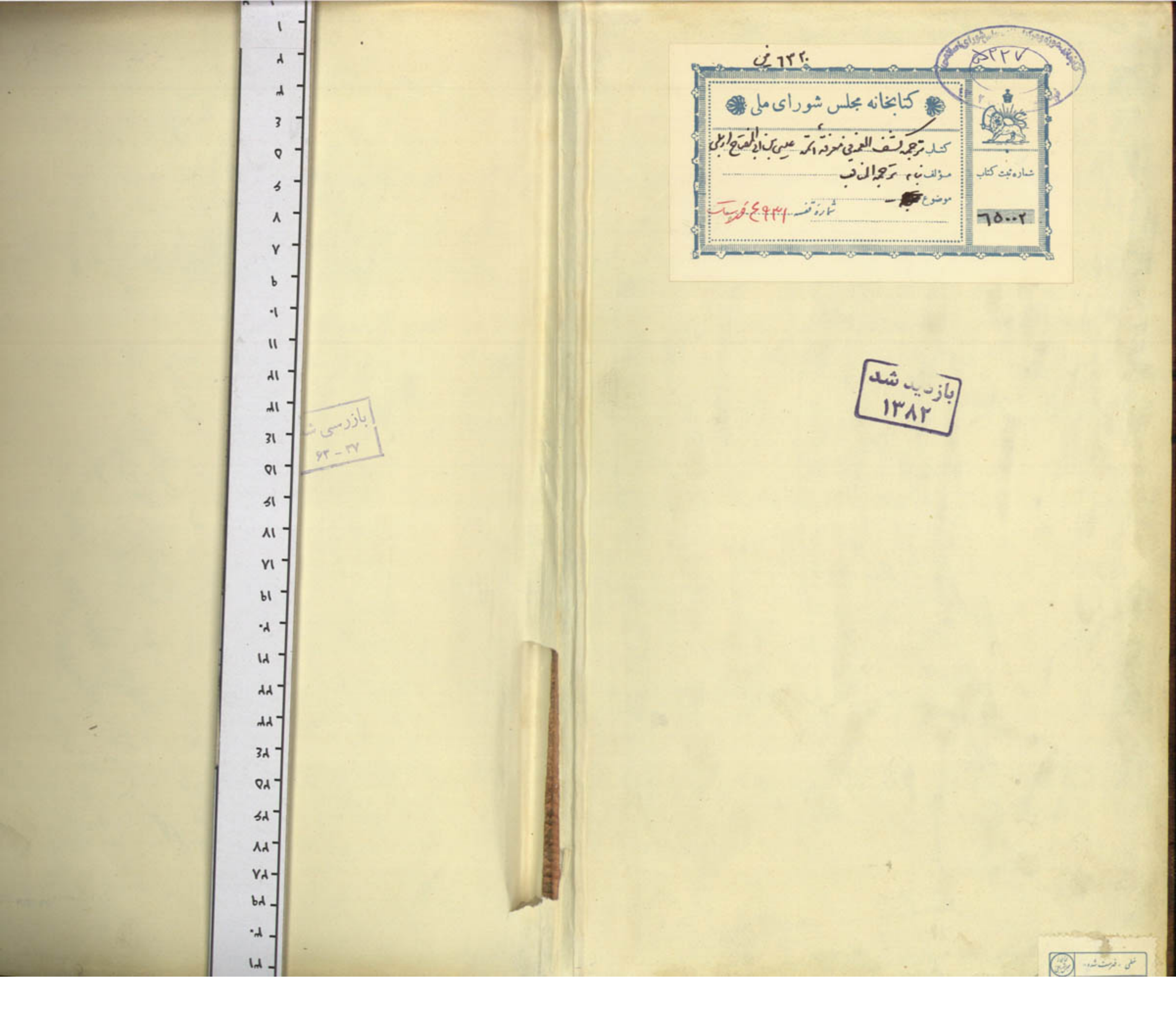
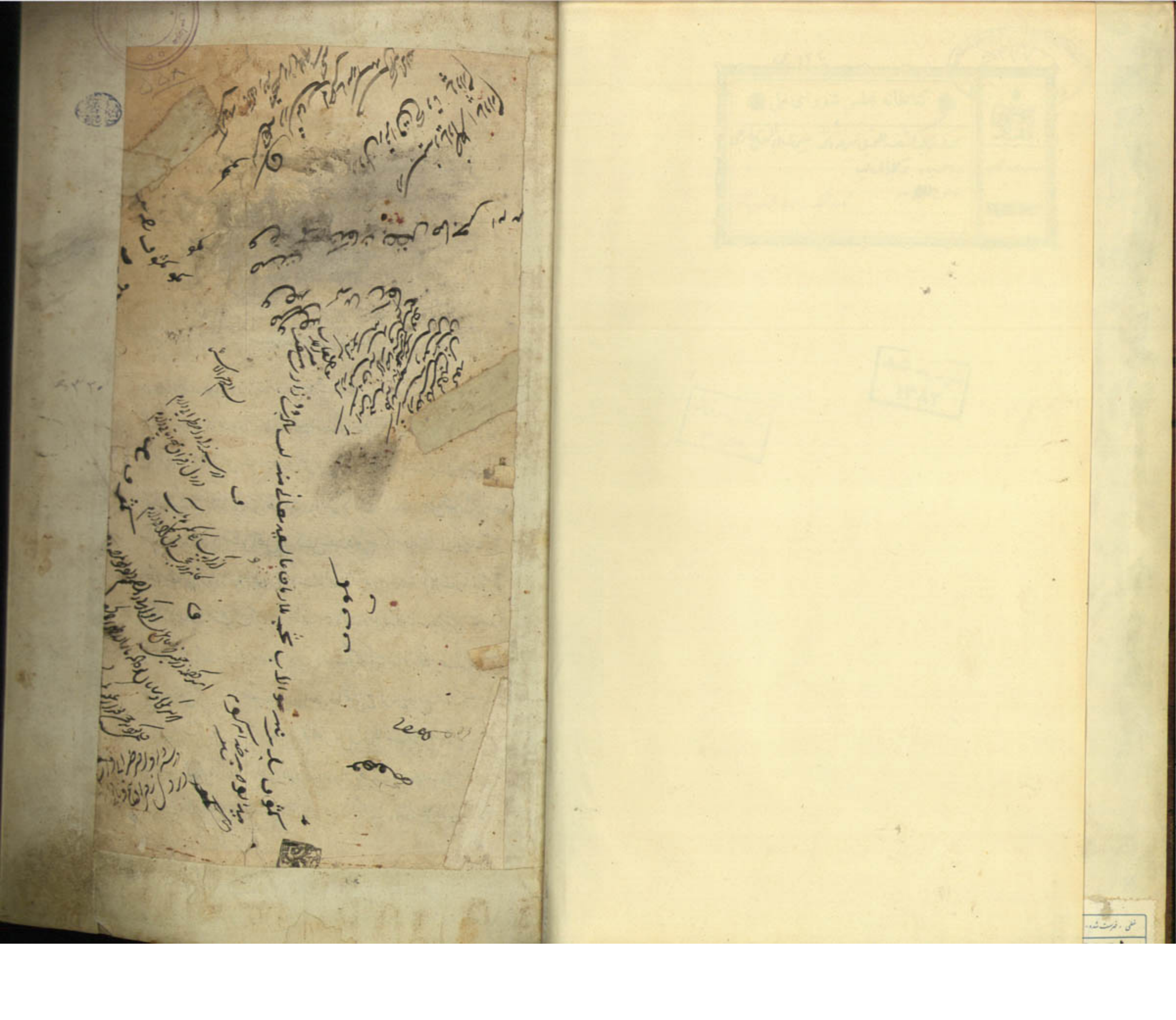




کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۶۵۰۰۲
بازدید شد
۱۳۸۲



کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۶۵۰۰۲
بازدید شد
۱۳۸۲
بازرسی شد
۶۳ - ۳۷





بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

حمد بی حد و ثنای بی عد و سپاس بی عد و انتها معبودی را سزاست که اساس قوائم قوام رب قویم و بنای عالم دین قویم را
بوسائط سید انبیا و ائمه هدی استوار ساخته و بمقتضای کریمه قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلّا المَوَدَّة
فِی القُربی لوای ولای اهل بیت را بر مفارق اهل ایمان تا ثریا بر افراخته و آیه وافی هدایه اِنَّما
یُرِیدُ اللهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ البَیتِ وَیُطَهِّرَکُم تَطهِیراً در شان رفیع شان ایشان
منزل گردانیده و بمضمون مَثَلُ اَهلِ بَیتی کَمَثَلِ سَفِینَةِ نُوحٍ هر کرا سعادت ازلی یاور گشته بسفینه
ناجیه ایشان درآمده او را از تلاطم طوفان شقاوت مخالفت محفوظ داشته بساحل نجات رسانید و صلوات
صلوات نامیات و تحیات زاکیات بر اشرف موجودات و خلاصه کائنات بدر منیر نبوت صدر
رسالت پناه بارگاه اصطفا محمد مصطفی و بر آل و عترت او که هر یک مظهر انوار و کاشف غوامض اسرارند خصوصا
علی امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین و صفوة الهاشمیین اخ الرسول و زوج البتول و سیف الله
المسلول غالب کل غالب ابی الحسنین و نور الخافقین علی بن ابی طالب اللهم صل و سلم علیه
بر ارباب الباب مخفی نماند که غرض از خلقت عالم و آدم وجود باجود حضرت سید [illegible] و ائمه اثنی عشر صلوات
الله علیهم است که ایشان اکمل اهل عالم و افضل بنی نوع آدم اند و حق سبحانه در کتب آسمانی دوستی و ولای ایشان را

از افراد انسانی واجب گردانیده و تبرا از دشمنان ایشان بر هر مکلف متحتم ساخته و صیت این خبر معتبر بگوش هوش
هر بشر رسانیده پس بر همه کس واجب و لازم است که در تحقیق احوال و آثار و تفتیش مناقب و اخبار ایشان بسعی
سعی و کمال اجتهاد بتقدیم رسانند و قدم ثبوت و رسوخ در منهج راست و مسلک درست نهند تا از لمعات انوار ایشان
مستفیض گشته از ظلمات شبهات باطله برهند و از درکات اهل شقاوت و نفاق خلاصی یابند و بدرجات عالیات ارباب
سعادت و وفاق برسند و این توفیق رفیق جماعتیست که دیده دل ایشان بکحل جواهر محبت خاندان پاک گشته و زبان
ایشان بمدایح و مناقب آن دودمان مشغول حضرت مَن خَصَّهُ اللهُ بِالفَضائِلِ وَالکَمالاتِ الجَلِیلَةِ وَاَیَّدَهُ
بِالحَقائِقِ وَالدَّقائِقِ الخَفِیَّةِ مُرَوِّجِ الدِّینِ المُبِینِ مُفَرِّجِ الکُرُوبِ مِن قُلُوبِ اَهلِ الیَقِینِ بِبَنانِ
الفَصِیحِ المَتِینِ مُوضِحِ المُعضِلاتِ وَمُظهِرِ المُشکِلاتِ المُترَجِّحِ اِلی جِوارِ المَلِکِ الاَعلی اَبِی الحَسَنِ
عَلِیِّ بنِ السَّعِیدِ فَخرِ الدِّینِ عِیسَی بنِ اَبِی الفَتحِ الاَربِلِی تَغَمَّدَهُ اللهُ بِرَحمَتِهِ وَرِضوانِهِ وَاَسکَنَهُ
اَعلی غُرُفاتِ دارِ خُلدِهِ وَجِنانِهِ که مولف این کتاب شریف و مصنف این خطاب منیف است که تسمیه یافته
بکشف الغمه فی معرفة الائمه علیهم السلام والتحیه که در آن بیان در افشای مدایح و مناقب و حالات غریبه
و کیفیات عجیبه اهل البیت علیهم کشوده و در مضمار فصاحت گوی بلاغت از اهل زمان ربوده بروجهی که ارواح
طیبه ایشان از آن شاد است و خانه دل مومنان از آن آباد جزاه الله خیرا اما ترتیب آن بلغات فصیحه عربیه
فرموده و مطالعه آن بفارسی زبانان مشکل بوده بنابرین بنده داعی [illegible] الزواری غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه
اگرچه استیهال این امر جلیل القدر نداشت لیکن بقدر وسع و طاقت متصدی ترجمه این کتاب شد بر وجه اختصار
بحذف [illegible] از تکرار تا بر مائده آن طالب محظوظ توانند شد و شروع در این امر نمود بعون ملک معبود و این کتاب را
[illegible] نهج اصل ترتیب داده و ترجمة المناقب نام نهاد والله یهدی الی طریق الرشاد
کتاب رحمه الله بعد از حمد الهی و صلوات حضرت رسالت پناهی و آل هدایت انتباهی میفرماید که چون حق سبحانه و تعالی
[illegible] و منهج قویم [illegible] کرامت فرموده و دوستی آل نبی صلوات الله علیهم [illegible] دیدم طرق متفرقه

درمیان مردم افتاده و شعب مختلفه درمیان ایشان پیدا شده تلقی نمودم بشکر نعمت آلهی در جمیع اوقات و جد
متصل او در همه آنات که فرا گرفته ام طریق جماعتی را که راهنمایان مسلک شریعت و پیشوایان منهج ملت اند
و محبت ایشان سلمی است که اهل اسلام از برای نیل مطالب بدان عروج نمایند و حب ایشان از جمله دوای
قلوب سر قوم بدان علاج فرمایند و تصریح نمودم بموالات ایشان وقتی که اهل خلاف در اخفای آن میکوشیدند
و پرده مخالفت بران میپوشیدند چه ایشان صلوات الله علیهم وسیله نجات و ذخیره عقبیه روز معاد میشند
سلامتی من از آفات بحذاقت ایشانست و هدایت من از ضلالت بدلالت ایشان آنها کی از دو سبب اند
که چنگ زدن بذیل عبای ایشان موجب فلاح است و تمسک جستن بحبل ولای ایشان نور صلاح محبت و مودت
ایشان واجب است بین قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ پس هر که فرمان ایشان را
فرمان آلهی را گردن نهاده و هر که نافرمانی کرد ایشان را بوادی عناد و محاربه حق افتاده و نفس خود را در معرض
عقاب و عذاب بالارباب در آورده ایشان [illegible] های علم اند در [illegible] وح و نهایت رفعت فخار اند در شموخ عز و
شرف و بزرگی ایشان نمایانست و نور انتساب سید انبیا و سند اوصیا از ناصیه ایشان تابانست و هر گاه در
مقام مفاخرت در آیند از جمیع خلق برسر آیند و در وقت جود و سخا بخیل میگردانند باران نیسان را و خجل میسازند دریای
بی پایان را و در محل شجاعت و نجدت در روز مصاف از ضرب حسام دست ایشان میشکند نوک سنان و شمشیران
و هر گاه تکلم میکنند نطق ایشان بر وجه صوابست و اتیان حکم ایشان بطریق حکمت و فصل خطاب و در آمدن بیوتها از ابواب
و تطبیق معرفانه و تفصیل اسوله دادن ابتدا الجواب بجمیع مدایح ایشان نمیتوان رسید و مرغ فکر در هوای مناقب ایشان
نمیتواند پرید و چگونه پیرامون صفات و قدر قومی توان گشت که ثناخوان ایشان قرآن باشد و مدح گوی ایشان حضرت
رحمن ایشان برگزیدگان آله اند درمیان عباد و صفوه اند از جماهیر و افراد و به دوستی ایشان قبول کرده میشود اعمال
و رواج آورده میشود احوال ایشان جماعتی اند که هر که بخلوص نیت و صفای طویت دوستی ایشان اختیار کرد حق سبحانه و تعالی
و را که بسبب اقوی تمسک جسته در انزوای تجنب [illegible] کرد ایشان سر آمد عالمیان اند از روی مآثر و محاسن و آیات علاوه

ایشان اهل روز ظاهر بوجود باجود ایشان مردمان طریق هدایت شناسند پس راه راست یابند از ایشان در وادی گمراهی
سرگردانست مبغض ایشان و در فضای نور افزای شادمانست محب ایشان موالات ایشان فرضست و حب ایشان
دین و طاعت ایشان قربت و دوستی ایشان تقوی و نقض مرا اتم الاوقات که میشود بود با من که
جمع کنم و ترتیب دهم مختصری را که ذکر نمایم در و لمعه از اخبار نعوت جلال ایشان و شمه از آثار صفات کمال ایشان
و عوایق حبس انجام مانع میشود ازین مراد و هر ام و عوادی ایام راه میمنمود باین غرض علی الدوام و در تاخیر می انداخت این امر را
مثل تا خبر عزیم و حوادث روزگار نمی خفت بی خوف و بیم تا نسیم توفیق وزیدن گرفت و صبح تقدیر دمیدن گرفت
با نهام آلهی این را از قوت بفعل آوردم و در اجمال و تفصیل آن فکر خود را کار فرمودم و امر خود را بر فهم امور متفرقه جمع
نمودم و درخواستم از حق سبحانه و تعالی که محکم سازد رشته اراده مرا و فرود آرد و بر این کتابه وزر مرا و منشرح گرداند
دل مرا [illegible] تمام [illegible] صدر مرا بسوی اجابت مقرون سازد دعای مرا و در خیز قبول آورد و سبک گرداند
از من گرانی اهتمام را و سهل و آسان گرداند بر من التزام را پس اقدام بعمل آن نمود عزیمت من بعد از قعود و بحرکت آمد
همت من بعد از رکود و گفتم مر نفس خود را که این زمان استحکام این امرست تا محکم گردد و کام آماده ساختن آن است
حاصل [illegible] آماده شود و وقت عزم ماطل است و از [illegible] باطل و اوان اهتمام است و شروع [illegible] شروع و اثبات
سند امور [illegible] در ذکر اصول و فروع و ختم اطراف منقول و مسموع و تحلیه اسماع بجواهر مناقب طایفه و اظهار حق در صورت محجه
رایقه و التزام نمودم در غالب نقل از کتب جمهور زیرا که آن ادعی است بتلقی قبول و موافق رای جمیع هر گاه که رجوع کنند
باصول از جهت آنکه حجتست وقتی که خصم برخیزد [illegible] آن و فضیلت است آنگاه که مخالف قیام نماید باثبات و تقیید آن
هست آن اقوی از روی [illegible] و احسن از روی مراد و اصفی از روی مورد و اثبت از روی قواعد و ارکان و احکم از روی اساس
بنیان و اهل از جهت مخالف و دشمنان و اعلی از روی شان و التزام نماید خصم تصدیق و حکمت آن و اگرچه نخواهد موافقت
بسوزد و حکم کند بتحقیق صحت آن و اگرچه بیمار شود و جریان و سلوک جوید در طرق وفاق و اگرچه نخواهد و موافقت نماید
و بدوستی گراید اگرچه قادر باشد بر خلاف و بمهر انصاف از نفس خود دواگرچه کناره بود از [illegible] و از برای اگر

نشر فضیلت احسن است خصوصاً هرگاه که تنبیه کند بر حسود و قیام محبت او کند و اگرچه متعذر باشد شنود و نیکو
صورتست اگر شهادت کنند به نیکو صورتی از خیرات و فضل آنست که گواهی دهند بفضل او دشمنان از جمیع جهات
و نقل کرده‌ام از کتب اصحاب خود چیزی را که تعرض نکرده‌اند بآن جمهور ذکر آن از این پس برستی که احوال پیغمبر صلی الله علیه و آله
مسئله اجماعی است و من ذکر کرده‌ام شمه را از حالات و صفات آنحضرت از جهت تیمن و تبرک که نظر بر دیباجه این
کتاب و تزیین و فهرست این خطاب بعضی از احوال و باشد صلی الله علیه و آله و سلم و اما امیرالمؤمنین و امام حسن و امام
حسین صلوات الله علیهم اجمعین آنچه یافت میشود از مناقب و مزایای ایشان در کتب شایع که شافی کافی باشد نظر
بحال جمهور و اما باقی ائمه هدی علیهم السلم جماعتی از اعیان و علمای ایشان نمیدانستند نامهای ایشان را تا عالم شوند
بترتیب توالی آن چه جای آنکه عارف باشند غیر آن از حسب و نسب ایشان با آنکه حریص بودند بر معرفت نقل اخبار
و حمله اشعار و تدوین کتب طویله دران باب بلکه معرفت اجلاف عرب از آن کسی که چیزی نقل [illegible] و علم معرفت
مغنیین و مغنیات و معرفت ابعاد و نسبت اصوات بلکه معرفت مخانیث و مجانین و قصاص و معلمین و غیر ذلک از انها که
اگر بشمار در آورده شوند منجر باطالت بلاطائل گردد و منحرف از جماعتی که جد ایشان سید انبیاست و پدر سید اوصیا
و مادر فاطمه زهرا و جده خدیجه کبری و اخوال طیب و طاهر و قاسم و عم جعفر طیار و قرآن شهادت کرده بطهارت
ایشان و تصریح کرده بر مودت ایشان و من در زمان خود مشاهده کرده‌ام که از قضات و مدرسان ایشان بزیارت مشهد
منور کاظمی موسی بن جعفر علیهما السلم میل نمینمودند و هرگاه که ما بزیارت آن عتبه مشرف میشدیم ایشان می نشستند
در ظاهر سور و انتظار ما میکشیدند و با ما بازگشته و مع هذا زیارت میکردند قبور فقرا و صوفیه را و مائل بودند بصحبت اهل
[illegible] که میدانستند که چه میگویند و از نجاسات اجتناب نمیکنند چه ایشان بعقاید ایشان بودند و در سلک ایشان
سلوک مینمودند و هرگاه که نسبت میدادند یکی از ایشان بمحبت اهل بیت علیهم السلم انکار و اعتذار می نمودند و هر
کتابی را که موشح باخبار و فضائل ایشان می بود آنرا بیهوده پنداشته میدریدند نعوذ بالله من الاهواء الفاسده
والعقائد المدخوله احتراز نمودم در انجا ایراد کرده‌ام در اکثار و التزام جستم بایجاز و اختصار و اگر اراده میکردم

اطالت را می یافتم طریقی آنرا وسیع و شماره مفاخر و مناقب ایشان بر خود و فسحت آن قیام و اقدام می نمودم چه مناقب
ایشان بیشتر است از قطر مطر و اکثر است از عدد نجوم و شجر و چگونه متصدی جمع این تواند شد و بیرون احاطه این
توان گشت و شروع چنانچه باید در شمار آن توان نمود چه این امریست متعذر و کاریست محال و متعذر و صحیح نیست در
افهام چیزی از پس هرگاه محتاج باشد بنهار دلیل و لیکن من اکتفا نمودم بقلیل از کثیر و بیسیری از غزیر و قطره از
غدیر و قطره از سحاب و نقطه از عباب و سزاوارست هر قائل را که تسمیه کند خود را المختصر و اگرچه با اطالت کوشد و معترف
بعجز و فرومانده گی شود و اگرچه قول او بسط کشد و حذف کرده‌ام اسانید را و اکتفا نموده‌ام بذکر راوی از جهت
احتراز از طول کتاب یا که حدیث میکند فلان از فلان و اگر وارد شد لغتی یا معنی که احتیاج ببیان دارد بیان میکنیم با جهت
جهتی که ممکن است که این کتاب حمل نیست پس ذکر کرده‌ام در و نقل خلاف و وفاق را و متحمل شده‌ام مر معنی را از شرح
و ایضاح بقدر وسعت و طاقت و لیکن اشاره میکنیم نوعی اشارتی که لائق باشد بغرض این کتاب و قصد من باین
تقرب بحضرت رب العالمین است و توسل بسید المرسلین و آله الطاهرین صلی الله علیه و آله و طلب اجر و ثواب
و با که پیش فرستاده‌ام از برای روز عرض و حساب و مونس من باشد هرگاه منفرد شوم از احباب و اتراب و خلوت گزینم
بعمل خود در زمین و قرین رمسی باشم و ترا [illegible] مقصدی اثبات مناقب و مفاخر ایشان شوم بر مقدار وسع
و طاقت خود نه بر قدر شان ایشان که رفیع است و عالی در رشته ترتیب کشیدم آنچه احسن است از انتظام لالی
و واضح و روشن کردم از شان و حال ایشان بر وجهی که بازایستد معتقد قالی را و باز گرداند مفرط غالی را و امیدوارم
ببرکت ایشان علیهم الصلوة والسلام هدایت کند باین حق تعالی کسی را که افتاده باشد در وادی ضلالت و از دیار
کسی را که سلوک نماید در بادیه جهالت و بگرداند آنرا خالص برای رضای کریم و بکشد بر منهج قویم و طریق مستقیم شکر
الهی که ما را راه نمود بدوستی ایشان و گرداند ما را از حزب ایشان و بسوی حق تعالی تقرب میجوییم بمودت ایشان
و چنگ میزنیم بعهد ایشان و پیروی میکنیم بمنهاج رشد ایشان و امیدوارم که بوزد بر و نسیم قبول و سیر نماید در آفاق
مثل سیر باد صبا حالی از اقوال و اشتهار یابد مثل اشتهار نهار و برود صیت و آوازه او در اقطار و آنکه فائده [illegible]

باو نیکو سازد ثواب مرا برو بسیار گرداند بهره مرا از انعام و احسان او وافر گرداند نصیب مرا از فضل و امتنان او و تسمیه
کردم آنرا بکشف الغمه فی معرفة الائمه و ابتدا کرده ام بعون و فضل و توفیق الهی بذکر نبی صلی الله علیه و آله و اسما و نسب و
مبعث و چیزی از معجزات و وقت وفات او و بعد از او امیر المؤمنین و فاطمه و ائمه که از اولاد امجاد ایشانند صلوات الله علیهم
بر وجه نسق و نوعی و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

مشهورترین اسمای او محمد است صلی الله علیه و آله که قرآن مجید بآن ناطق است و اشتقاق او از حمد است و بنای این اسم مفید مبالغت
در بلوغ غایت محمدت و دیگر از اسمای شریفه آنحضرت احمد است که قرآن نیز بآن ناطق است و همچنین اشتقاق او از حمد است
مجو احمر از حمرت و جائز است که نعت باشد از حمد و ابن عباس فرموده که اسم آنحضرت در توریة احمد است و ضحوک القتال [illegible]
نفسی که حریص باشد در جهاد که مرکب او شتر باشد و ملبس او شمله و مأکل او نان ریزه و شمشیر بر گردن حمایل کرده باشد و دیگر
ماحی است یا که ماحی کفر است یا ماحی سیئات است کسی را که متابعت او کند و حاشر است [illegible] باشد لیس را که تابع او باشد
و حاشر است یعنی در حضور او صلی الله علیه و آله خلایق محشور شوند و عاقب است یعنی بعد از او پیغمبری نخواهد بود و دیگر شاهد
زیرا که شهادت خواهد کرد برای انبیا علیهم السلام به تبلیغ و بر امم باکه تبلیغ ایشان کرده اند قال الله تعالی فکیف اذا
جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا یعنی شاهدا و دیگر بشیر است که از بشارت زیرا که
اهل بهشت را بشارت میدهد به بهشت و دیگر نذیر است که بیم میکند اهل دوزخ را بدوزخ و دیگر الداعی الی الله زیرا که مردم را
دعوت میکند راه حق و توحید و تمجید و دیگر سراج منیر است زیرا که دنیا بنور وجود او منور است و کفر کافران محو و ابتر بواسطه
نور رسالت اوست و دیگر از اسمای مبارک او نبی الرحمة است زیرا که رحمت عالمیانست و مشفق و رئوف و عطوف بر خلقان
زیرا که رحمت در لغت عرب بمعنی رأفت و عطوفت است کما قال الله تعالی و کان بالمؤمنین رحیما و دیگر نبی الملحمه
حربست و تسمیه این اسم از جهة آنست که مبعوث شد از جهة محاربه با کفار مرویست که روزی آنحضرت در مسجد بود دیگر کفار
آمدند و زهدان ناقه آورده و بر پشت آنحضرت انداختند چون این را مشاهده کرد فرمود که ای جماعت قریش این جهالت که با من
میکنید بحق آن خدای که جان محمد در قبضه قدرت اوست که من آمده ام بذبح و قتل شما ابوجهل در آن میان برخاست و این سخن را اس داد

ولعه

و گفت یا محمد تو جهول نیستی و بواسطه این نبی الملحمه موسوم شده و دیگر ضحوک است چنانچه مذکور شد که پاک نفس بود و گاهی
مطایبه میفرمود و میگفت مزاح میکنم اما غیر از حق نمیگویم و دیگر از گفت به پیرزنی که هیچ پیرزن به بهشت نخواهد رفت پیرزن
گریست حضرت فرمود خوش باش همه جوان شوند و به بهشت روند و بسیاری ازین مقوله از آنحضرت روایت کرده اند و دائم
متبسم بود و با مردم رفق و مدارا مینمود چنانچه قرآن از آن خبر میدهد فبما رحمة من الله لنت لهم با وجود آنکه جفا
میدید از جفاة عرب و اجلاف بادیه و بر آن تحمل می بود و در مقابل جفا نمی فرمود در کلام لطیف بود و در
سلام و معاملات رفیع و با بشاشت روی مردم در محاورات روی مبارک او منبسط بود و از امتلای نور بجو بدر منیر
و مثل مهر سپهر تابان صلی الله علیه و آله الطاهرین دیگر از اسمای او قتال است چنانچه مذکور شد که بر جهاد
حریص بود و در معرکه دلیر چنانچه روایت کنند از امیر المؤمنین صلوات الله علیها که چون جنگ بالا میگرفت و از خون
دلیران زمین معرکه سرخ میشد یلان معرکه اسلام [illegible] پناه حضرت رسول صلی الله علیه و آله میبردند و هیچکس نزدیکتر
از آنحضرت نزدیکتر نمی بود چنانچه در معرکه بدر و حنین و غیر آن مشاهده میرفت و لهذا بدون الله تعالی صنادید قریش
را ذلیل ساخت و طواغیت ایشان را بقتل آورد و از جهة این باین اسم مسمی شد و دیگر متوکل است که تمام امور خود را
باو گذاشته بود اگر چه مصیبتی عظیمی پیش آمدی رضا بقضا دادی و رجوع بحضرت حق تعالی کردی و در صلاح احوال
وقت خود تکیه کردی در بلا صابر و در عطا شاکر بودی و در دنیا با سود و لذت و میل نفرمود دامن همت از آن درچیده
و دین نعمت فرو خوابانیده دائم فرمودی که مرا با دنیا چه کار که مثل من با مثل دنیا آنچنانست که سواری در گذاری
بپایه درختی در سایه او زمانی خواب کند و بعد از ساعتی از آنجا روان شود و دیگر میفرمود کسی که بامداد کرد با امنیت و
صحت بدن و قوت یکروزه او راست پس از دنیا فراغتی دارد و میفرمود بعضی از حرمهای خود را که چیزی از برای
نگاه مدارید که رزق فردا فردا بشما خواهد رسید و دیگر از اسمای مبارک آنحضرت قثم است و آن دو معنی است یکی
معنی اعطا است که آنحضرت کریمتر از ابر گوهربار بود و سخی تر از بحر ذخار اعرابی گفت که از آنحضرت سوال کرده بود
و مدعای خود یافته که پیغمبر صلی الله علیه و آله اعطا بسیار میکند و از خوف فقر اندیشه ندارد و در روز هوازن آنچه

عطا فرموده بود بقیمه درآورده بودند گویند پنجاه هزار هزار درهم زیاده بود و دیگر قثم یعنی جامع است جمیع منقبت رفیعه
و خلّه جلیله و هیچ نبیله و هیچ صفه حسنه نبود الا که آنحضرت جامع جمیع آنها بود و ابن فارس گوید که معنی اول اصح
اقربست و دیگر از اسمای جلیله آنحضرت فاتح است زیرا که فتح ابواب بند ایمان از و شد و قلعهای کفر او گشود
یا آنکه فتح بمعنی حکم باشد کما قال الله تعالی ربنا افتح بیننا زیرا که حق سبحانه و تعالی او را بر مجمیع بحضار خلایق حاکم گردانیده
بود و جایز است که او را فاتح گویند از جهت که مغلقات و معضلات علوم از و مفتوح گشت و این معنی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
روایت کرده اند و این دو معنی بهم نزدیکست و دیگر امین است که ماخوذ از امانتست و ادای آن میکرد با صدق و عهد
و عرب قبل از بعثت او را محمد امین میگفتند از جهت آنکه مکرّر این صفت در وی مشاهده کرده بودند حق تعالی وی را باین صفت فرموده که
مطاع ثم امین و دیگر از اسماء متبرکه او خاتم است و تسمیه او بخاتم قول حق تعالی است که وخاتم النبیین یعنی به ختم
نبوت باو شد اگرچه در زمان موخّرست اما در رتبه مقدم است چنانچه آنحضرت فرمود که نحن الآخرون السابقون
یوم القیامة یعنی ما امت آخر داریم در اینجا و اما صفت تقدم داریم در روز قیامت و همه انبیا علیهم السلم در اسم مصطفی شریکند
چه اصطفا بمعنی اجتبا است و همچنین است صفوت و خیرت الا آنکه مصطفی علی الاطلاق منصرف کامل میشود که آنحضرت
و این از رفع مناقب و اعلی مراتب اوست و دیگر از اسماء جلیله آنحضرت رسول و نبی است و باقی انبیا در رسول و نبی
مشارکت اند و رسول از رسالت و ارسال و نبی جایزست که از انبا باشد بمعنی اخبار و محتمل که از نبا باشد که بمعنی
ارتفاع است و تسمیه او باین اسم جهت علو مکان اوست که بهترین خلقان اوست اما امی بعضی گویند که تسمیه او بآن
اسم از آنحضرت منسوب بمکه است که ام القری است کما قال الله تعالی بعث فی الامیین رسولا و از این
اسم اند که تسمیه او باین اسم بواسطه نانوشتن خط بوده و ابن فارس گوید که این وجه اولی است
و ابلغ سبحانه و تعالی جمیع علوم اولین و آخرین از علوم کاسات که دیگری بران اطلاع نیافت غیر حق تعالی که بوی
کرامت فرموده بود و حال آنکه او امی بوده نه نویسنده و نه خواننده   نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت
بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد   و دلیل برین قول حق تعالی است که وما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا

تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون و قول آنحضرت که نحن امة امیة لا نقرأ و لا نکتب
ما امت امیه ایم نه خواننده و نه نویسنده و غیر از این از روایات و دیگر از اسماء شریفه او یا ایها المزمل
و یا ایها المدثر است و معنی هر دو یکی است زیرا که تزمل و تدثر جامه در خود پیچیدنست و دیگر کریم است که
انه لقول رسول کریم و دیگر نور است که ولقد جاءکم من الله نور و کتاب مبین و دیگر نعمت است
یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها و دیگر عبد است نزل الفرقان علی عبده و آنحضرت میفرمود که مرا خوانید
بکر یا عبد الله و این اسم اشرف اسماء منست و دیگر رؤف رحیم است که بالمؤمنین رؤف رحیم و عبد الله است که
و انه لما قام عبد الله یدعوه چنانچه مذکور شد و طه و یس و منذر و مذکر است چنانچه قرآن از این اسما مخبر است
و در ... است و بیهقی در کتاب دلائل النبوة از ابن عباس روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
حق سبحانه و تعالی خلایق را دو قسم آفرید پس مرا بهترین این دو قسم گردانید که اصحاب یمین و اصحاب شمال اند و من بهترین
اصحاب یمینم و بعد از آن این دو قسم را باعتبار دیگر سه قسم ساخت همچنانکه در کتاب معالم العترة النبویة مذکور است
که آن سه قسم اصحاب میمنه و اصحاب مشأمه و سابقانند و من از بهترین سابقانم بعد از آن این سه قسم را قبایل
گردانید و من از روی قبیله بهترین آن قبائلم که وجعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا و من اتقی و اکرم
بنی آدمم و اما این فخر نمیکنم بعد از آن قبایل را به بیوت منقسم گردانید و مرا در بهترین آن بیوت چنانچه قرآن از آن
اخبار است که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس من و اهل بیت من پاک و
مطهریم از جمیع الواث ذنوب و آثام و بعضی از صفات حمیده آنحضرت آنست که در حدیث وارد است که راکب جمل است و حرام
کننده میته و خاتم پیغمبران و حامل عصا و رسول الرحمه و گویند که اسم مبارک او در توریة ماذ ماذ بوده است و صاحب حجة الله
و کنیتش ابو الارامل و در انجیل الفارقلیط و آنحضرت فرموده که من اول و آخرم یعنی اول در نبوت و آخر در بعثت
و کنیت او ابو القاسم و روایت کنند که چون ابرهیم پسر پیغمبر از ماریه قبطیه متولد شد جبرئیل علیه السلم آمد و گفت السلام
علیک یا ابا ابرهیم   روایت کند ابو علی فضل بن حسن الطبرسی رحمه الله

از بعضی شیوخ خود که آنحضرت در مکهٔ معظمه شرفها الله تعالی متولد شد در روز جمعه وقت طلوع آفتاب هفدهم ماه ربیع الاول در

عام الفیل و در روایت عام آنست که در روز دوشنبه متولد شد و بعضی گویند در دوم ربیع الاول و دیگری میگوید در دهم ماه

مذکور و دیگری میگوید در دوازدهم شهر مذکور با که مدت سی و چهار سال و هشت ماه گذشته بود از سلطنت کسری نوشیروان

ابن قباد قاتل مزدک و زنادقه و رغم جماعتی آنست که آنحضرت فرمود که من در زمان ملک عادل متولد شدم یا ملک صالح

و هشت سال و هشت ماه از پادشاهی عمرو بن هند که پادشاه عرب بود گذشته بود و گویند در رجب مبعوث شد و در و معراج

واقع شد و در و هجرت کرد و در و رحلت فرمود و این را روایت میکنند از جابر بن عبدالله انصاری و از بغوی و ابن جوزی

گوید که هشت روز از ماه مذکور باقی بود که تولد آنحضرت وقوع یافت و بعضی دیگر هشتم شهر مذکور میگویند و شیخ ابی محمد

عبدالله بن احمد بن احمد بن احمد الخشاب روایت کند از ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت شصت و سه ساله بود که از دنیا

رحلت فرموده در سال دهم از هجرت و چهل سال در مکه مقام داشته در تمام اربعین وحی بوی منزل شد و بعد از بعثت سیزده سال

در مکه بود و بعد از آن هجرت فرمود بمدینه و در آن وقت پنجاه و سه ساله بود و ده سال در مدینه اقامت فرمود و در روز

دوشنبه دوم شهر ربیع الاول رحلت نمود مصنف میفرماید که اختلاف جماعت در وقت ولادت آنحضرت از سبب آنست که

هنوز عارف و واقف نبودند بحال آنحضرت و مردمی امی بودند و ضبط تواریخ موالید پسران نمی نمودند اما اختلاف ایشان

در وقت وفات آنحضرت امری عجب است و این عجب تر از اختلافی که در اذان و اقامت کرده اند زیرا که هر قومی بجای خود

در روایت دائم تکرار روز رحلت او بعد از شهرت نبوت بایستی که معین و معلوم میبود

محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب و اسم او شیبة الحمد بن هاشم و نام او عمرو بن عبد مناف و اسم او مغیره بن قصی و نام او زید بن

کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر و اسم او قریش بن کنانه بن خزیمه

بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان است و روایت کنند که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که

نسب من هرگاه که بعدنان رسد نگاه دارید یعنی از آن مگذرانید مصنف میفرماید که من هم بر حسب فرموده از عدنان تجاوز نکردم

لیکن اتصال نسب آنحضرت بآدم علیه السلام ست و در کتب تواریخ بسیارست والله اعلم و چون مصنف حواله فرموده بکتب

تواریخ در بعضی از آن کتب مذکورست که تا اینجا متفق علیه است و از اینجا اختلافست در بعضی روایات آنست که

عدنان پسر اُد بن اُدد بن یسع بن سلامان بن نبت بن حمل بن قیدار بن اسمعیل بن ابرهیم خلیل الله علیهما السلام

بن تارخ بن ناخور بن ساروغ بن ارغو بن فالغ بن عابر بن شالخ بن هود بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام

بن متوشلخ بن اخنوخ بن الیارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم صفی است صلوات الله علیهم و مادر

آنحضرت آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره است و اول ثویبه جاریهٔ ابی لهب چند روزی آنحضرت را

شیر داد و بعد از آن حلیمه بنت عبدالله بن حارث سعدیه از بنی سعد بن بکر بن هوازن او را شیر داد تا وقت فطام از شیر و ثویبه خود سرخ

نام و ثویبه در سال هفتم از هجرت وفات یافت و پسرش قبل از و وفات کرد و پسرش از رضاع آنحضرت ثویبه حمزه بن عبدالمطلب را

شیر داده بود از آن جهت آنحضرت فرمود در ترویج دختر حمزه که بکسی میدادند که او دختر برادر رضاعی منست و حمزه چهار سال از آنحضرت بسن

بزرگتر بود   تا اگر عمر آنحضرت صلی الله علیه و آله شصت و سه سال بود چنانچه سمت ذکر یافت

دو سال و چهار ماه با پدر خود عبدالله بود و هشت سال با جد خود عبدالمطلب و بعد از وفات عبدالمطلب عمش ابوطالب کفالت آنحضرت را

اختیار نمود و او گرامی و محترم میداشت و مدت مدیدیست و زنان دمیغر نمود و نصرت می نمود و بعضی گویند که آنحضرت مولود

حمل بود که پدرش وفات یافت روایت میکند مسلم در صحیح خود که آنحضرت اذن از حق سبحانه و تعالی طلبید در زیارت

قبر مادرش و اذن یافت و بعد از زیارت فرمود که قبور را زیارت کنید تا مرگ یاد شما باشد و در بیست و پنج سالگی با خدیجه کبری

تزویج فرمود و چون چهل و شش سال و هشت ماه و بیست و چهار روز از عمر مبارکش گذشت ابوطالب وفات یافت و سه روز بعد از

وفات او خدیجه در دار القرار قرار یافت و اندوه بسیار بر آنحضرت دست داد و آن سال را عام الحزن گفتند و هشام بن عروه از پدرش

روایت کند که آنحضرت فرمود که همیشه قریش از من ترسان و لرزان بودند تا ابوطالب بجوار رحمت حق پیوست و بعد از آن

دست شقاوت از آستین وقاحت بیرون آوردند و کردند آنچه کردند و بعد از بعثت سیزده سال دیگر در مکه اقامت نمود و بعد از آن

هجرت نمود بمدینه چنانکه مذکور شد و سه روز در غار ثور پنهان بود و در روز دوشنبه یازدهم شهر ربیع الاول مدینه را بحضور

وجود پر نور خود منور گردانید و ده سال در بلدهٔ طیبه مدینه اقامت فرمود و در بیست و هشتم ماه صفر در سال یازدهم از هجرت از

دار فنا بدار بقا رحلت نمود منقولست از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که چون احتضار آنحضرت نزدیک شد غشی بر وی طاری شد
فاطمه افغان کنان و اکربتاه و ابتاه پس چشمهای مبارک کشاد و فرمود پدر ترا بعد از امروز غم و المی نیست و نگاه کرد و دید که بعضی
از اهل اسلام گرد او نشسته اند فرمود که ای گروه مردمان بعد من پیغمبری نخواهد بود و سنتی دیگر بعد از سنت من صورت نخواهد پذیرفت
پس اگر کسی دعوای این داشته باشد پس آن دعوی و مدعی بغی که از اهل بدعت در آتش سوزان جای خواهد داشت ای گروه
مسلمانان احیای قصاص کنید و خون ناحق مریزید و احیای حق صاحب حق نمائید و حق او را بوی رسانید و سنگ تفرقه در
میان یکدیگر میندازید و انقیاد اکردن بنهید و حق را تسلیم کنید بعد از آن فرمود کتب الله لاغلبن انا و رسلی ان الله
قوی عزیز و ابو اسحق ثعلبی روایت کند که ابن ابی قحافه در آمد و پیغمبر را گریان یافت در بیماری گفت یا رسول الله که وقت اجل در آمد
آنحضرت فرمود که محل حضور اجل است او گفت خدای تعالی مستعان است برین بازگشت آن بکجا خواهد بود آنحضرت فرمود که
بمقام سدرة المنتهی و جنة الماوی و رفیق اعلی و کاس اوفی و عیش مهنی و گفت مرکب غسل تو که شود فرمود که مردان اهل بیت
هر کس که بمن نزدیکتر است گفت کفن تو از چه چیز کنند فرمود در این جامه که در تن منست یا در حله یمانی یا در جامه بیاض مصری گفت که نماز بر تو
نماز گزارند در این حال روی زمین از گریه کنندگان پر گشت آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ای مسلمانان خوش آمدید حق تعالی
از شما عفو کناد هرگاه که مرا تغسیل و تکفین کنید مرا در نعش خوابانیده در خانه در کنار قبرم گذارید و ساعتی بیرون روید که اول کسی که
بر من نماز گزارد و رحمت فرستد حق سبحانه و تعالی خواهد بود و بعد از آن اذن خواهد فرمود ملائکه را جوق جوق تا بنماز من حاضر شوند
اول جبرئیل و دیگر اسرافیل و دیگر میکائیل و دیگر ملک الموت علیهم السلام با توابع و بعد از آن گروه گروه از ملائکه بسیار و فرشتگان
بیشمار پس باید که بنوحه و ناله بر من ایذا نرسانید و بعد از آن مردان اهل بیت پس از آن زنان و کودکان طائفه طائفه بعد از آن او گفت که
بقبر تو در آید از جهت دفن فرمود نزدیکان اهل بیت من با ملائکه که ایشان ملائکه را نه بینند پس خبر دهید و این کلام را بجماعتی که
در قفای شمایند برسانید از حسن و ثعلبی از وساطت ابن مسعود روایت میکنند این حدیث را و از حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام
منقولست که جبرئیل در ایام مرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر روز و هر شب نازل میشد و میگفت السلام علیک حق جل و علا ترا سلام
میرساند و میگوید که چگونه می یابی حال خود را و حال آنکه او اعلم است بحال تو ولیکن میخواهد که انچه بتو عطا فرموده از شرف و کرامت زیاده کرده

درخلق

در خلق برگزیده و دیگرانرا عبادت بر تو و میان امت تو سنت گرداند کمال گردد و چون میبود آنحضرت میفرمود که ای جبرئیل در خود
وجعی تمام می یابم جبرئیل علیه السلام میگفت که ای برگزیده خدای تعالی نزدیک حق جل و علا از تو کسی محترم تر و با کرامت تر نیست از
جمله خلائق لیکن سختی وجع که حق تعالی برای تو فرستاده برای آنست که دوست میدارد که آواز ناله ترا بشنود و دعا و زاری ترا
استماع فرماید   نالم ازانکه ناله خوش می آیدش   در دو عالم ناله و غم بایدش   که ناله تو موجب درجات عالیات و کرامات
سامیات است و بعد از آنکه تسکینی باقیه میبود بعد از نزول جبرئیل میفرمود که یا جبرئیل در خود استراحتی می یابم جبرئیل
میگفت که شکر و حمد الهی بتقدیم رسان که او دوست میدارد که تو حمد و شکر او بر زبان مبارک برانی تا آنچه بتو عطا فرموده
زیاده و بهتر از آن بتو عطا فرماید و نیز دوست میدارد هر چیز را که حمد او گوید و شکر او بتقدیم رساند و امیرالمومنین علیه السلام
فرمود در این آخر وقت که جبرئیل نازل شد من شناختم او را و همه کس بیرون رفت و غیر من در آن خانه نماند جبرئیل گفت یا محمد
حق تعالی ترا سلام میرساند و میپرسد ترا که حال تو چیست و خود را چگونه می یابی آنحضرت فرمود که ای جبرئیل من امروز خود را
میت می یابم جبرئیل گفت بشارت باد که حق تعالی میخواهد ترا بمقام و درجه رساند که از اولین و آخرین کسی بآن مقام و درجه
نرسیده باشد آنحضرت فرمود که ای جبرئیل ملک الموت قبل از این آمده بود و طلب اذن کرد من او را اذن دادم اما
منتظر آمدن تو بودم گفت ای محمد حق سبحانه و تعالی مشتاق لقای تست و ملک الموت که بقبض روح آمده است قبل از تو از هیچکس اذن و
دستوری طلب نکرده و پیش از تو و نه بعد از تو برای حرمت تو دستوری خواسته آنحضرت فرمود که یا جبرئیل از من جدا مشو تا او
معاودت کند بعد از آن اذن فرمود تا زنان محرمات حجرات عصمت و طهارت باندرون در آمدند آنگاه گفت ای فاطمه نزدیک
بمن بنشین که نفس بازپسین است چون نزدیک شد او را بر سینه مبارک خود منضم گردانید و با وی راز بسیار گفت بعد از آن
و ابتاه گویان آب از دیده مبارک میریخت دیگر بار او را طلب فرموده با نظر تو از گفت حضرت فاطمه در گریه می افزود و چون
این احوال از حضرت فاطمه میدیدند میپرسیدند که پدر بزرگوار بتو چه راز میگوید که تو گریه و افغان زیاده میکنی میگفت خبر مفارقت میشنوم
و کیفیات رحلت مشاهده میکنم از آن در آب میگریم و دیگر بار که بار او را گفت آثار بشارت در وی ظاهر شده تبسم فرمود پرسیدند که
ای فاطمه سبب تبسم چه بود در نخست فرمود که آنحضرت گفت ای دختر نیک اختر من غم مخور و جزع مکن که از اهل بیت من اول کسی که بمن

محو شود و تو خواهی بود و من از حق تعالی این التماس کردم و التماس من در معرض قبول افتاده فرمود که بشارت من از من بشارت

و تبسم من از این اشارت بعد از آن امام حسن و امام حسین علیهما السلام را طلب فرمود و سر و روی ایشان را بوسید و دو کنار گرفت و از راه لطف و

شفقت در ایشان می‌گریست و ایشان می‌گریستند و روایت است از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که او از پدر بزرگوار خود

امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که در حالت جبرئیل جود کرده گفت السلام علیک یا رسول الله این آخرین روز است که در دنیا نزول میکنم

و از غطای بن یسار منقولست که چون در حال جبرئیل از نزد ذوالجلال نزول اجلال فرمود گفت یا محمد از این زمان باز که بعالم بالا صعود کردم

ابدا بعد از این عزم نزول نخواهم کرد و دیگر از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام منقولست که چون وقت احتضار آنحضرت صلی الله مردی که

شخصی در خانه آمد طلب اذن کرد که در خانه در آید حضرت امیر المومنین علی علیه السلام بیرون فرمود و گفت حاجت تو چیست گفت میخواهم که

داخل شوم بر رسول صلی الله علیه و آله آنحضرت فرمود در موقت آنحضرت را مهلت نیست و آن دیگر تو حاجت خود را بگو گفت مرا عزم رخصت خود او حاجت

چون این احوال را بآنحضرت عرض کرد داد فرمودند که باید رون در آید در آمد و بر بالین آنحضرت نشست و گفت یا رسول الله من از

رسولان حضرت آنحضرت فرمود که از کدام رسولانی گفت من ملک الموتم که حق سبحانه و تعالی مرا فرستاده که خدمت تو و مخیر کردانیده که

لقای او را اختیار میکنی یا رجوع به بنا می‌ای آنحضرت فرمود که مرا مهلت ده تا جبرئیل از نزد رب جلیل نازل شود و با او مشاورت نمایم

در حالت جبرئیل بیک پر زدن از سدرة المنتهی نزول اجلال نمود و گفت یا رسول الله وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى لِقَاءُ اللهِ خَيْرٌ لَكَ بسعادت معلوم داری که سرای آخرت بهتر و پاینده است از سرای دنیا

و آنچه مرضی و مرغوبست از هر چه خواهی بزودی تو عطا فرماید لقای الهی تو را بهتر است از پادشاهی دنیا آنحضرت فرمود مقرر است که مرا لقای

پروردگار بهتر است از امور فانیه بی اعتبار پس گفت ای ملک الموت آنچه مامور شده آن قیام نمای جبرئیل گفت ای ملک الموت تعجیل منمای تا من

عروج کنم بالا و باز رجوع نمایم بدنیا ملک الموت گفت ای جبرئیل جان مطهر در قالب معطر بجایی رسیده که بر تاخیر آن قادر نیستم در وقت

جبرئیل گفت یا محمد این آخرین نزول و هبوط منست بدنیا و تو حاجت من بودی در اینجا بعد از قبض روح مطیب و اختلاف افتاد در

میان اهل بیت و اصحاب در دفن آنحضرت و هر یکی در مقامی بر وقوع جای خود مطلقی میدیدند در آن میان امیر المومنین علیه السلام فرمود که

حق سبحانه و تعالی قبض نموده روح پاکیزه پیغمبر خود در اکرم اطهر و پاکیزه تر بقاع روی زمین و چون در مقام متوطن شده سزاوار آنست که

آنحضرت را در پنجا دفن کنند پس بر این قرار یافت و همه کس تصدیق این قول کردند بعضی از

آیات که قبل از ولادت بظهور آمده و بعضی دیگر بعد از ولادت و قوع یافته آنچه قبل از ولادت بود یکی از آن آنست که روایت

از مادر آنحضرت است که در وقت حمل شنیدم که کسی میگفت که تو حامل و باردار شدی بسید این امت و علامت این آنست که

در حال وضع حمل نوری شاهی خواهی کرد که در خشیدن کیرد و تمام قصور بصری مرئی کرد و پس چون آن حمل بظهور آید بگو که اعیذه

بالواحد من شر كل حاسد و او را محمد نام کن که در توریه نام مبارک او احمد است که اهل آسمان او را آفرین میگویند و اسم او

در فرقان محمد پس محمد تسمیه کردند صل علی محمد و آل محمد و روایت کنند ابن جاوزی در کتاب آل که مادر آنحضرت آمنه بنت وهب

رضی الله عنها در واقعه دید که کسی میگوید که حامل و باردار شده بهترین جهانیان و سید عالمیان پس هرگاه که متولد شود او را

محمد نام کن که اسم شریف او در توریت حامد است و در انجیل احمد و این تعویذ در گردن او بیاویز مع در زمین آشنا پیدا شدم دیدم

در بالین سر من صحیفه از طلا افتاده و بر آنجا این تعویذ نوشته که اعیذه بالواحد من شر كل حاسد و كل خلق

مارد یعنی او را پناه میدهم بخدای احد اعلی و او را مصون و محفوظ در پناه خود نگاه میدارد بید علیا که بالای همه دستهاست از همه حسود و دشمن

از و منع میکند و در کنف حمایت اوست که چشم هیچ دشمن بر و نخفته و مضرت رسانده در نشستن و در خاستن و در

رفتن و در خواب و در بیداری نه در شب و نه در روز و در شب ولادت آنحضرت چهارده شرفه از طاق کسری افتاد و آتشکده

فارس که هزار سال بود که افروخته بود فرو نشست و دریاچه ساوه بزمین فرو رفت و رؤیای موبدان که دین بود دید و در بساتین

کسری عمرو بن نفیله را بجانب شق و سطیح که دو کاهن بودند باخبار کردن ایشان او را بظهور این چهار قصه معروف و مشهور است

در کتب نقل اخبار و مجمل این قصه آنکه در وقتیکه این قضایا بظهور آمد یکی از علمای مجوس در خواب دید که اشتران قوی هیکل در

بودند و اسبان تازی در قفای ایشان آن از جیحون گذر کردند و در بلاد فارس منتشر شدند بعد از آن کسری فرستاد و موبدان که ای خواب

دیده بود طلب کرد و گفت در عالم از این صورت عجیب که افتادن طاقت و فرو مردن آتش و فرو رفتن دریا بظهور آمده این چه

علامتیست و موبدان که این شنیدند خواب خود را نیز گفتند او را حیرت بر حیرت افزود و موبدان گفتند حادثه عجیب روی خواهد نمود

کسی را پیش شق و سطیح باید فرستاد تا ایشان این مشکل را حل کنند کسری عمرو بن نفیله را فرستاد پیش ایشان
او سطیح را دریافت در حالت نزع و این احوال را بر وی عرض کرد گفت صاحب عصا یعنی محمد چون ظاهر گردد صلی الله علیه و آله کتاب
آسمانی بر وی منزل شود و تلاوت آن شیوع تمام پیدا کند و شریعت او پاینده تا انقراض عالم و بعد دو سر شرفه که از ایوان او افتاده
از اکاسره یکی حکومت کند آنگاه ملک ایشان منقرض گردد و هر چه واقع شدنی است [illegible] سطیح این سخن را تمام کرد
فی الحال جان بداد و از آنجا پیش شق آمد و همین تعبیر شنیده بازگشته خبر بکسری رسانید که کسری گفت تا چهارده ملک از ما حکومت
کند بسیار زمانی می باید و حال آنکه ده ملک ایشان در چهار سال حکومت کنند و چهار دیگر بعد از رحلت حضرت رسالت تا [illegible]
سال و الله اعلم بعد از آن ملک ایشان مسخر اهل اسلام شود و یکی از یهود در شب ولادت آنحضرت دید که ستارها از آسمان
فرو میریزند گفت که البته درین شب پیغمبری بوجود آمده چه در کتب خود دیده ایم که هرگاه که شیاطین ممنوع شوند از استراق سمع
و رجوم نجوم وقوع یابد وقت تولد پیغمبر آخر الزمان است از مردم پرسید که درین شب هیچ تولدی (مولودی) بوجود آمده گفتند فرزند
عبد المطلب را پسری شده گفت او را بمن نمایید او را بردند چون چشمش بر آنحضرت افتاد در میان دو شانه او مشاهده کرد
خال سیاه نورانی دید که بر وی موی بسیار درخشان بود فی الحال بر زمین افتاد و بیهوش شد قریش ازین حالت تعجب کردند
و بر وی میخندیدند چون باز آمد از بیخودی گفت مخندید که جای خنده نیست که این پیغمبری بشمشیر خواهد بود که هلاک شما بدست او خواهد
شد و نبوت از خانواده بنی اسرائیل بیرون رفت تا ابد و تفرقه در میان ایشان افتاد و مصنف [illegible] یکی از یهود
برای من از توریه نقل کرده من هم آن مضمون در توریه معرب مشاهده کرده بودم و روات نیز از آن نقل کرده اند که حق سبحانه
فرمود که من قبول کردم نماز و نیاز اسمعیل علیه السلم او را برکت دادم و افزونی دادم و بسیار گردانیدم عدد اولاد او را
بماد ماد که معنی او محمد است صلی الله علیه و آله و عدد حروف او نود و دو است و باشد که بیرون آیند دوازده امام از نسل او که
هر یک بمنزله ملکی باشند در پاکیزگی و عصمت و بایشان گروه بسیار و اول فصل بعبری نوشته شده بود درین صورت لا شمعیل
شمعیتو [illegible] چون ابو طالب سفر شام اختیار کرد آنحضرت فرمود که ای عم من مادر و پدر ندارم مرا بکه میگذاری او را رقتی آمد
و گفت والله که من ترا با خود ببرم و از تو مفارقت نجویم او را با خود ببرد چون بشهر بصری رسیدند بحیرا راهب از دور دیده بود در وقت

آمدن قافله که ابری بر بالای یکی ازین قافله سایه انداخته و با سیر او سیر میکند چون قافله فرود آمد او از برای قریش طعامی ترتیب داده
ایشان را طلبید و او را این عادت نبود که کسی را بضیافت طلبد پس جماعت بضیافت او حاضر شدند و آنحضرت را که مقصود اصلی بود
در منزلگاه گذاشته از جهت صغر سن راهب گفت همه کس از شما اینجا باقی مانده باید گفتند بلی کودکی آنجا گذاشته ایم و از جهت صغر
سن او را نیاورده ایم راهب گفت البته او را نیز می باید آورد فرستادند آنحضرت صلی الله علیه و آله را حاضر ساختند بعد از
طعام خوردن همه قریش را بمنزلگاه فرستاد و با ابو طالب و آنحضرت خلوت کرد و گفت ای کودک از تو چیزی می پرسم
بلات و عزی که راست بگوی چه او شنیده بود که قریش بلات و عزی سوگند میخورند حضرت فرمود که مرا بآنها سوگند مده که
نزد من ایشان دشمن تری نیست بعد از آن احوال ایشان پرسید از حالات و وقایعی که در خدمت بظهور آمده بود چه در خواب
چه در بیداری و جوابهای موافق شنید و از صفات آنحضرت شمه معلوم کرد و نظر در میان دو شانه او انداخت و مهر نبوت را
مشاهده نمود در آن صفت که از پیش گذشت و از ابو طالب پرسید که این چه چیز تو میشود فرمود که پسر منست گفت پسر تو نیست
و پدر او نیز در حیات نیست ابو طالب گفت پسر برادر منست گفت راست گفتی پدر او کی وفات کرد گفت او در شکم مادر بود گفت
اینچنین است آثار آبا این پسر بجای خود معاودت می باید کرد و از شر یهود او را نگاه داشتن که اگر ایشان از احوال او مطلع
شوند چنانچه من شده ام در دفع آن آنچه امکان سعی است بجای آرند ابو طالب او را وداع کرده آنحضرت را برداشته باز
گشت و بعضی از یهود بقصد قتل آنحضرت کمر کین بسته بودند بحیرا این مصلحت دیده بحیرا گفت آنچه ما در کتاب دیده ایم
از اوصاف پیغمبر آخر الزمان این است پس سعی شما در دفع او عبث و اگر او نیست شما را با او چکار چون این شنیدند
ممتنع شده دست ازین کار بازکشیدند و دیگر بشارت دادن سیف بن ذی یزن جد بزرگوار او را عبد المطلب در وقتی که
تهنیت سلطنت او رفته بود این قصه نیز معروف و مشهور است مجملش آنکه چون در ملک عرب سلطنت سیف بن ذی یزن
قرار یافت عبد المطلب با جماعتی از قریش بتهنیت او رفته او را دیدند و تهنیت سلطنت گفتند و تفحص حال هر یک میکرد چون عبد المطلب
شنید گفت عبد المطلب بن هاشم که عشیه ملی او را انواع اعزاز و احترام نمود و ایشان را تا یکماه نگاه داشت و هر که با عبد المطلب بود
هر یک را صد غلام و یک کنیز و پنج رطل طلا و ده رطل نقره و یک انبان عنبر و صد شتر داد و عبد المطلب را برابر همه ایشان

شفقت فرموده درحال رحلت با او خلوت کرد و گفت ای عبدالمطلب من بشما خویشی دارم و سری از علوم فهم کرده ام و با تو در میان
بنهم و بغیر تو نگویم و آن آنست که وقت آمده که فرزندی بوجود آید که اسم او محمد باشد صلی الله علیه و آله و پدر و مادر او وفات کند
جد و عم او را محافظت کنند که حق سبحانه و تعالی او را بنبوت مبعوث گرداند و خدای پرستان انصار و اعوان او باشند و هر
آتشکده خراب شود و شیاطین گریزان شوند و حق از باطل ممتاز گردد و گمان من اینست که تو جد او باشی و در باره او جد کنی
عبدالمطلب فی الحال بسجده ذوالجلال رفت گفت سر بردار اگر از آنچه من گفتم علامتی داری بازگوی گفت کیفیت فرزند زاده من
محمد نام نیکو سرانجام بوجود آمد گفت سخن همین است فرخ و در آنگاه دار و از یهود حذر کن و این راز پنهان دار که اگر بعثت
میدانستم که پیش از بعثت وفات نکنم لشکر خود را بر سر شب میبردم از جهت معاونت او

که بعد از بعثت بظهور آمد از آنجمله قرآن مجید است که تمام فصحا از معارضه آن عاجزند و جمیع بلغا از مقابله آن مانده اند با وجود
آنکه مرکب است از حروف که ایشان در محاورات خود استعمال کنند اگر همه ایشان ظهیر و نصیر یکدیگر شوند که ایشان نمایند بمثل آن
بسوره یا آیتی نمیتوانند بواسطه عجز خود را در خواری و ذلت انداختند و سر و مال را هدف آن ساختند و دیگر آمدن درخت که
طلبیدن سر اقدم ساخته بخدمت آنحضرت شتافت چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این حال را در خطبه قاصعه ذکر فرموده
باین کیفیت که کفار گفتند ای محمد اگر تو این درخت را طلبیده از جای خود جنبیده پیش تو بیاید ما بتو ایمان بیاوریم آنحضرت
گفت ای درخت اگر ایمان بخدا و قیامت داری و میدانی که من رسول اللهم پس از بیخ و ریشه کنده شو و نزد من بیا باذن الله
فی الحال از جای خود حرکت کرده جنبیده روان شد و با آواز عجیب بنزد آنحضرت رسید کفار گفتند هذا ساحر کذاب و نحو ذلک
من ذلک و دیگر بیرون آمدن آب از انگشتان مبارک آنحضرت وقتی که بسوی سفری میرفتند که آنرا سفر تبوک گویند اصحاب شکایت از آب
کردند و از تشنگی بی آرام شدند و نزدیک بآن شد که بمعرض تلف آیند آنحضرت برایشان شفقت فرمود که حق تعالی بامنت و من
توکل کل بوی کرده ام ظرفی بیارید و اگر از آب چیزی باشد در آن بریزید رفته و ظرفی آوردند و در آن مجموع آنمقدار آب بود که
یک کس سیراب نشد در آن ظرف ریختند و بنزد آنحضرت آوردند آنحضرت دست مبارک در آن آب نهاد و آب بسیار از خلال انگشتان
منفجر شد خلایق را آواز دادند تمامی بنوبت سیراب شدند و دواب را نیز سیراب ساختند و ایشان جمعی کثیر بودند که بحد الوف

رسیده بود و در آنحال میفرمود که گواهی میدهم که من رسول حضرت اللهم براستی و دیگر ناله حنانه است که آن ستونی بود از تنه درخت
خرما و آن چنان بود که آنحضرت در اوایل بر این ستون تکیه داده خطبه میفرمود و در آخر سه پایه منبر ساختند و از مفارقت حنانه صدا
برآمد حنانه بناله و نوحه درآمد مثل ناله شتری که از برای بچه در مهربان ... تا آنحضرت از منبر بزیر آمد و او را در بر گرفت
و تسلی داد و بهشت وعده فرمود و دیگر حکایت شاه ام معبد است آنحضرت هجرت میفرمود از مکه بمدینه در اثنای راه بخیمه ام
معبد رسید پس طلب قوت نمود گوسفندی را که از شیر او پا ساختند و نیافتند در خیمه ام معبد گوسفندی بود که از لاغری از گله
مانده بود و پستانهای او خشک شده چشم آنحضرت بر آن گوسفند افتاد گفت ای ام معبد این چه گوسفند است گفت گوسفندی است که از لاغری
از گله مانده و در گوشه خیمه افتاده فرمود که هیچ شیر ندارد گفت از لاغری ترست و ضعیفتر که او را شیر باشد گفت اگر رخصت
میکنی من شیر او را بدوشم گفت پدر و مادر من فدای تو باد رخصتست اگر میدانی که دوشیدن او ممکن است پس او را دعا گفت
و دست مبارک بر پستانهای او فرو کشید و فرمود که اللهم بارک لها فی شاتها فی الحال پستانهای او پر شیر ... معبد
گشت و هر دو پای از هم دور نهاد آنحضرت ظرف طلبیده پر شیر کرده از دوشیدن آن شاه بدست ام معبد داد تا او آشامید
تا سیر شد و بعد از آن باصحاب داد و ایشان می آشامیدند و چون خالی میشد باز میدادند تا همه از شیر سیر شدند آخر خود
آشامید بعد از آن زوج ام معبد آمد و بالاغری چند بود ظرف پر شیر دید و پرسید که این از کجا است و حال آنکه شمارا
گوسفند دوشیدنی نبود ام معبد گفت مردی مبارک امروز باینجا رسید ببرکت او این گوسفند این مقدار شیر داد و باقی
احوال را باز گفت و نقل کرده زمخشری در کتاب ربیع الابرار از هند بنت جون که خواهرزاده ام معبد است گفت در آنحال که
آنحضرت در خیمه ام معبد نزول اجلال فرمود اندک قیلوله نمود چون از خواب برخاست آب طلبید و دستهای مبارک را بشست و دیگر
آب در دهان مبارک کرد و مضمضه فرمود و بریخت در پای درختی که بجانب خیمه واقع بود ببرکت آب دهن آنحضرت درخت بزرگ
شد و میوه بسیار بار آورد که رنگ آن میوه رنگ ورس بود و طعم آن در شیرینی مانند شهد و در خوشبوی مثل عنبر هر گرسنه که
از آن میخورد سیر میشد و هر تشنه که از آن تناول میکرد سیراب میگشت و ما آن را شجره مبارکه نام کردیم و هر خسته از اکل آن شفا یافت
و هر گوسفند و شتر که از برگ آن میخورد شیرش بسیار میشد و ما آن را شجره مبارکه نام کردیم و برگ آن را باطراف و جوانب

میبردند جهه شفا چه جای میوه او و همچنین بود تا که صباحی برخاستیم دیدیم که میوه اش فرو ریخته و برگهای آن
کوچک شده فغان در میان ما افتاد ناگاه خبر رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید و بعد از آن بحال اول
باز آمد و همچنین میوه میداد تا مدت سی سال از آن گذشت یکصباحی برخاستیم دیدیم که آن درخت پر خار شده و خشک
گشته از سر تا پای و میوه اش فرو ریخته و ما درین غم بودیم که این دیگر چه حالتست که خبر شهادت حضرت امیر المؤمنین
علیه الصلوة والسلم آمد بعد از آن دیگر میوه نداد ولیکن از برگ آن انتفاع می یافتیم چون چندگاه برین بگذشت دیدیم که
از ساق آن درخت خون تازه روان گشته و برگهایش پژمرده شده دران اندیشه و غم بودیم که بعد از چند روز خبر قتل حضرت
امام حسین علیه السلم شنیدیم و بعد از آن آن درخت خشک شد و منافع آن زایل گشت و دیگر حدیث سراقة بن مالک و در وقت توجه
بمدینه با نحضرت رسید که قریش آنرا در عقب انحضرت فرستاده بودند که بگیرد و بقتل آرد و آنچنان بود که چون قریش تا
غار پی بردند و او را نیافتند هر کس بطلب انحضرت دران دشت میگشت سراقه که یکی از آن جماعت بود دران راه با نحضرت رسید که
دستبردی نماید و برود دعا کرد فرمود که الهی بانچه دانی شر او را از من دفع کن فی الحال دست و پای اسپش بر زمین فرو رفت
و محکم شد با وجود زمین هموار بی گل و لای نتوانست خود را از زمین بکنار بردن و خلاص کردن گفت ای محمد دانستم که این کار تست
اکنون دعا کن که ما ازین ورطه خلاص شوم عهد کردم که باز گردم و هر کس که از عقب تو آید باز گردانم آنگاه دعا فرمود زمین اسپ او را
گذاشت و او باز گردید بعد از آن آنحضرت فرمود با ابن ابی قحافه که دران راه همراه بود که هرگاه درین راه از تو پرسند از ما
چون جایز نیست دروغ گفتن هر وقت که از تو پرسند بگو که من گمراهم و اگر از من پرسند بگو که این هادی راه منست تا دروغ
نگفته باشی و سائل چنین تصور کند که تو راه گم کرده درین راه و من دلیل راه توام و دیگر قصه غار است و نزدیک بمکه معظمه است
و دشمنان آن شب راه بر وی گرفته بودند و انحضرت حضرت امیر المؤمنین را بجای خود بداشت و خود بیرون فرمود و ایشان او را ندیدند
و آن شب بغار آمد و ایشان بعد از آنکه معلوم کردند که در خانه نیست در طلب و جستجوی در آمدند و تا در غار پی بردند چون بغار رسیدند
دیدند که بر در غار کبوتر آشیان ساخته و عنکبوت تنیده و چهل ذرع پیش نمانده بود میان انحضرت و ایشان که خود را بغار رسانند
و در همین قدر مسافت کبوتر آشیان ساخت و عنکبوت بران تنید و حضرت حق شر ایشان را از انحضرت دفع کرد زیرا که چون بانجا

گفتند که ممکن نیست که درین چند سال کسی بانجا آمده باشد دران حیران و سرگردان ماندند که نتوانستند دیگر پی بردن و دیگر سخن گفتن
گرگ است و آن چنانست که بعد از بعثت شخصی در بیابان گوسفندان خود بود ناگاه گرگی در آمد و گوسفندی از آن میان ربود
صاحب گوسفند بعد از شانده در عقب آن روان گشت گرگ چون چنان دید آن گوسفند را انداخت و گفت بزبان فصیح که از
خدای تعالی امروز نصیب من گردیده بود این دمانع نصیب من شد مرد که این شنید گفت یا عجباه هرگز کسی دیده که گرگ سخن گوید
گرگ گفت عجبتر ازین شما خود دیده و دیده اهل اعتبار می باید که در کار و بار شما بازکرده شود و اینک محمد در مکه نشسته و خلایق را بحق دعوت
میکند و انواع امور عجیبه از و بظهور میرسد و شما غافل و جاهل از احوال دیده بصیرت بگشایید و بجانب حق بگروید مرد چون
شنید دیده دل او باز شد و هدایت یافته بخدمت انحضرت شتافت و حلقه کفر گشود و این شرف در عقب ایشان باقی ماند و ایشان
به بنی مکلم الذیب مشهور شدند و دیگر سخن کردن ذراعست که مرا مخور که بزهر آلوده کرده اند و قصه آن چنان بود که در فتح خیبر
زینب بنت حارث یهودیه که زوجه سلام بن مشکم بود گوسفندی زهر آلوده بطریق هدیه بپیش انحضرت فرستاد انحضرت از آن
آن گوسفند لقمه در دهان مبارک نهاد و خاییده فی الحال آن لقمه بسخن در آمد و گفت از من مخور که بزهر آلوده کرده اند انحضرت لقمه را از
دهن بینداخت و بشیر بن براء ازان خورد و بمرد و دیگر در راه غزوه تبوک طعام اندک بمردم بسیار خورانید چنانچه همه خوشنود شدند
و دیگر آنکه جماعتی آمدند نزد انحضرت شکایت کردند که آب خوردنی و آشامیدنی ما از چاهیست که بسیار شور و تلخ است و مع ذلک
بغایت کم است و آب دیگر نمی یابیم و زحمت میکشیم انحضرت بسر چاه رفت و آب دهان مبارک دران انداخت فی الفور شوری و تلخی آن
بشیرینی مبدل گشت و کمی ببسیاری و دیگر احوال گشت و اهل آن آب بآن فخر و مباهات میکردند و آن میراث ایشان شد
و دیگر حدیث استسقاست که مردم مدینه از خشکی سال شکایه کردند انحضرت بشرایط بیرون فرمود و نماز استسقا گزارد و دعا
فرمود فی الفور اثر اجابت ظاهر شد و هفت شبانروز باران بارید و دیگر بشکایه آمدند از خرابی خانها رسیدند انحضرت
دیگر دعا فرمود در کشف آن که اللهم حوالینا ولا علینا بعد از آن باران از آنجا برگشت و در مدینه هوا صاف بود و آفتاب نورانی
می تافت و در نواحی آنجا باران می بارید که همه مؤمن و کافر مشاهده میکردند و در الحالت انحضرت تبسم میفرمود و میگفت حضرت حق
ابو طالب را خیر بسیار کرامت کناد که اگر در حیات می بود چشم او بدین روشن میشد امیر المؤمنین علیه السلم بجا آورد و فرمود که

یا رسول الله کو باران آن دو بیت کرده که ابوطالب پیش ازین در مدح تو گفته بود و آن این دو بیت است وابیض یستسقی الغمام

بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل یطوف به الهلاک من آل هاشم فهم عنده فی نعمة و فواضل یعنی آنحضرت روی

و مبارک روی است که طلب آب باران کردن و آب باران و برکت آبروی پر فیض اوست که فریادرس محتاجان است و نگاهدارنده بیوه زنان

و محتاجان بگرد او طواف میکنند هلاک یافتگان از فاقه از آل هاشم زیرا که ایشان نزد آنحضرت در نعمت و رفاهیت اند

و دیگر اشتقاق قمر است و این قصه مشهورست و معروف چنانکه در نقل و روایت آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

عزیمت جائی فرموده بود ابوجهل همراهی یهودی بر سر راه پیش آمد و گفت یا محمد آیتی و معجزه بمن بنمای تا بدانیم که تو فرستاده

خدائی آنحضرت فرمود که چه میخواهی ابوجهل بهر طرفی نگاه میکرد تا چیزی تعیین کند یهود گفت ازو بخواه تا قمر را شق کند که سحر در ارض

در آنچه در دست اثر میکند اما در آسمان و علویات تأثیر ندارد ابوجهل گفت میخواهم که ماه را بدو نیم کنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

انگشت هلال آسا برداشت و اشارت کرد ماه بدو نیم شد یک نیم هم در آن موضع قرار گرفت و نیمی دیگر بطرفی دیگر سیر کرد بانحوی که

بعضی کوه حرا را در میان دو نیمه قمر مشاهده کردند باز گفت گوی تا هم آید حضرت اشارت فرمود دو پاره پیوست جهود ایمان آورد

ابوجهل گفت همان سحریست که استمرار یافته و چندین نوبت مشاهده افتاده چنانچه قرآن از آن مخبرست و دیگر اخبار از معجزات

بسیار چنانچه مشهور و معروفست در کتب سیر و تواریخ بواسطه کثرت جمع آن تعذر تمام داشت بسبب اطاله و طاقت بشر

از آنجا که وصف او را بزبان آرد و فضل و شرف او را در قوت بیان گنجانید او خلاصه وجود است و صفاوه موجودات که مبدا اند او را

و مبدا اند اکنون از او والا اخلاق و کرم و شجاعت و فصاحت و امانت و دیانت و ذکر شرف و عبادت و حسن معاشرت

و شفقت و ادب و رفق و مدارا و باس و نجدت و عزم و همت و علم و حکمت و زهد و ورع و رضا و صبر و فکر و اعتبار و بصیرت و خوف

کردگار و خشوع و تواضع و خضوع و بزرگی آبا و شرف اجداد و سخا و جود و صمت و بیان و صدق لهجه و وفا بعهد و رعایت وعد

و عدم تلون و استمرار طریق و انصاف در معاملات و حسن صورت و خلق سیرت و جد و وقار و ضیا انوار و حیا و لین و اعتماد و نفس

و عفو و رحمت و بردباری و قناعت و صدق و توکل او بوجهی است که استقصای آن [illegible] کرد و بیرون آن [illegible] و اجل

مکانت آنحضرت نزد حضرت عزت آنست که در مسند احمد حنبل مذکورست منقول از عبد الرحمن بن عوف که یکروزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله

بیرون فرمود من در عقب آن حضرت میرفتم پس در رفت بنخلستان که آنجا بود و سجده فرمود و آن سجده دور و دراز کشید که من از آن ترسیدم

که مگر صورتی روی نموده که منجر بفوت و قبض روح شده آمدم که مشاهده کنم آن حالت آنحضرت سر برداشت و فرمود که چه حیثیت

را ای عبد الرحمن گفتم آنچه در خاطر داشتم فرمود که جبرئیل علیه السلام نازل گشت و گفت بشارت باد ترا که حق جل و علا [illegible]

یا محمد هر که بر تو نماز بگزارد و هر که بر تو سلام کند من برو سلام کنم من بشکرانه این سجده دور و دراز اختیار کردم و در کتاب

بروایت از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم نقل میکند که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که برخیزد

کسی که نام او محمد است و بهشت عنبر سرشت در رود از جمله کرام نام و شرف همنامی محمد صلی الله علیه و آله پس نظر کن شرفی که

فائق است بر اوائل و اواخر اهل زمان و تامل نمای در حسبی که کشیده است بطبقه هفتم آسمان از جمله علو مکان و جمع کمالات او

بغایتی رسیده که سابق آیه بر شمس و قمر و حضرت حق گواهی داده ببلوغ این کمالات در ضمن آیات و سور چون این اوصاف حد و نهایتی

ندارد بایقدر اختصار نمود بعون المعبود الودود بدانکه مولف کتاب رحمه الله میفرماید که قبل از شروع در ذکر

حضرت امیر المومنین علی علیه السلم و اولاد امجاد او ذکر میکنم و تبیین مینمایم خبری را که دلالت کند بر فضل و شرف و مزایای

بنی هاشم بر دیگر مردمان از آن جمله کلام ابی عثمان عمرو بن بحر جاحظ است که در رساله آن را ترتیب داده و من مختصری از آن ذکر کنم

و اول کلام او اینست که بدان حفظک الله که اصول خصومات معروفست و ابواب منازعات مشهور چه خصومت میان شعوبیه

عرب و کوفی و بصری و عدنانی و قحطانی و این ابواب ثلثه الفضل است از رای عقول سلیمه و اسد از اخلاق حسنه از برای منازعه

که در قدر و تشبیه و در وعد و وعید و در اسماء و احکام و در آثار و تصحیح اخبار است و الفضل ازین از برای عقول رجال است و ترتیب

طبقات و ذکر تقدیم مثل امیر المومنین علیه السلم و ابن ابی قحافه پس اولی و انسب قصد کردن جانب حق است و هوا و تعصب و

مشتهیات نفس را گذاشتن چه یهود مسارعه میکردند با نصاری در باره عیسی علی نبینا و علیه السلم و لجاج میورزیدند اتهام

عین کرده از حق یهود میگفتند نعوذ بالله که او پسر یوسف نجار است و تولد او از نکاح صحیح نبوده و او صاحب [illegible]

و مخارق و ناصب شرک و صیاد سمک و صاحب شص و شبکه است یعنی یار و مصاحب جماعتی بود که کار ایشان شکار کردن بود

و دام نهادن و ماهی گرفتن او چون دعوی نبوت کند و زعم نصاری که او رب عالمیانست و خالق زمین و آسمان و آله اولین و آخرین

اهل یقین و اگر یهود بهتر از این چیزی می‌یافتند دربارهٔ عیسی میگفتند و همچنین نصاری اگر آن چیزی را میبردند آزاد در باب ائمه
می آوردند بنابرین حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده اند که دو طایفه دربارهٔ من خود را در وادی هلاک انداختند
یکی محب مفرط که اعتقاد زیاده از حد دربارهٔ ما کنند و دیگر مبغض مفرط که کین و بغض ما نعوذ بالله در دل خود جای دهند و
طریق دوستی و محبت آن نیست که رجحان دهند دوستی صحابه بر دوستی عترت رسول صلی الله علیه و آله و حقوق و حظوظ
ایشان را بگیرند با وجود آنکه عمر میگفت بکتاب دواوین خود که نام مرا بر نام بنی هاشم مقدم منویسید و این را از
مناقب او شمرده اند و اگر مساوات میبود میان بنی هاشم و دیگر مردمان حق سبحانه و تعالی ایشان را امتیاز نمی ساخت
بسهم ذوی القربی و صدقه بر ایشان حرام نمیکرد و در آیات ذکر اقرب نمیفرمود که وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ و دیگر
وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ یعنی این قرآن ذکریست از برای شرف تو و قوم تو پس هر که اقرب باشد به پیغمبر ارفع خواهد
بود و این امتیاز جهت شرافت و کرامت ایشانست و از اینجهت پیغمبر فرمود عباس را وقتی که طلب صدقات و ولایات میکرد که
باز کرد از صدقات که آن اوزار اموال مردم است و این نوع چیزی بر ما حرام است و امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر منبر فرمود
که ای جماعت حاضر ما اهل بیت رسولیم قیاس نمیتوان کرد هیچ احدی را با ما و راست و درست پیغمبر فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که چگونه قیاس توان کرد جماعتی را به دیگران که رسول الله از ایشان باشد و دو طیب در میان ایشان که علی و فاطمه باشند و دو سبط
حسن و حسین و دو شهید حمزه و جعفر و سید وادی عبد المطلب و آب دهنده حاجیان عباس و بزرگان بطحا و سروران و بهتران الخ
در میان ایشان بنی هاشم و انصار جماعتی اند که نصرت دهند و مهاجر طایفه که بجانب ایشان و با ایشان هجرت نمایند و صدیق
کسی است که تصدیق ایشان کند و فاروق کسی که تمیز کند و جدا سازد حق را از باطل در میان ایشان و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که من در میان شما دو چیز میگذارم که یکی از آن بزرگتر است از دیگر که آن کتاب الله است که حبل الله باشد که کشیده است از
آسمان تا زمین و دیگر عترت که اهل بیت من اند که حضرت حق مرا از آن خبر داده که ایشان از یکدیگر جدا نخواهند شد
تا کنار حوض کوثر برسند و اگر اهل بیت بجز غیر میبودند عمر میگفت در وقتی که داعیهٔ مصاهرت پیغمبر داشت که من از آنحضرت
میشنودم که پیغمبر میفرمود در روز قیامت هر سبب و نسبی که باشد منقطع گردد الا سبب و نسب من که منقطع و منقرض نشود و کسی که

تفضیل ابا جهل بر ابوذر میکند ما دام که ذوق آن را درک نکرده و خاصیت آن را کما ینبغی بتصوری که با خود کرده حکم بر
تفضیل آن نمیتوان کرد الحمد لله والمنه که تصدیق جمیع رسل میکنیم و میان اولاد پیغمبر که مناصب امامت دارند هیچ فرق نمیکنیم
و منکر ولایت هیچکدام نیستیم و بنی هاشم را مخصوص میکردانیم بمحبت و میدهیم هر مرد را قسط و نصیب او از منزلت و اما شاه
ولایت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلم منفرد میسازیم بامامت شریفه و مقامات کریمه و مناقب رفیعه که حق صحیح دارد
و منشأ کریم و شأنی عظیم و عمل جسیم و علم بحیه و حلم سعید و بیان فصیح و لسان طبیع و نسب و صدر رحب و اخلاق حمیده و اوصاف
اعراق پسندیده او دست فکر به پیرامون قدرش نمیتواند رسید و ذکر وصف جمیلش را در سمط نظم و نثر نتواند کشید اما امام حسن
و امام حسین علیهما السلم مثل شمس و قمر اند در منافع عامه و نعم شامله بلکه انفع و اتم و اگر عارف احوال ایشان می بودند که دو در
کدام بحر اند و دو درج کدام برج اند و بحسب و نسب بکه منتهی میشوند ایشان را در ذکر قرین یکی از اولاد مهاجرین و صحابه نمیساختند
و اختیار میدادند و انصاف پیش آورده مصدق این قول نبی میشدند که فرمود که ایشان بهترین جوانان اهل بهشت اند و هر که
ایشان بهتر او باشند او بهتر از آن خود دست و بهشت داخل نمیتوان شد مگر بصدق و صبر و حلم و علم و طهارت و زهد و عبادت
و طاعت و اعمال و اخلاق و اخلاص و نیت با آنکه خطا ایشان در مذهب کیسانیه اعمال مرضیه فوق هر خطاست و اما محمد بن حنیفه همه کس از صادر و
وارد حاضر و بادی اقرار و اعتراف دارند که او فرید دهر و وحید عصر بوده اتم و اکمل مردمان بوده و اما علی بن الحسین علیهما السلم جمیع امم
بر اختلاف مذاهبشان اتفاق دارند بر آنکه او بهتر اهل زمان بوده مقدم ایشان من جمیع الوجوه و اهل حجاز میگفتند که سه کس اند که ایشان ام
در دهر که راجع شوند بیک پدر که میان ایشان قرابت قریبه باشد که هر سه علی نام داشته باشند که ایشان را صلاحیت خلافت باشد
از جهة استکمال خصال حمیده و ایشان که مراد من ابن الحسین و علی بن عبد الله بن جعفر و علی بن عبد الله بن عباس است اما در شجاعت و
نجدت و هر مصیبت چنانچه معلوم است نزد نقله اخبار و حمله آثار که مثل علی بن ابیطالب علیه السلم و حمزه بن عبد المطلب
و جعفر طیار رضوان الله علیهم که چه عجب روزگار آمده باشند که دائم قدم صبر در معارک استوار داشتند و در تحت الظلال سیوف
سینه را سپر مردانگی و نجدت نموده خصوصا حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که کرار غیر فرار است و در روزی که دیگران قرار
بر فرار میدادند نهایت نجدت و شجاعت از آنحضرت صادر شده چنانچه مخفی نیست بعضی از امیر المؤمنین علیه السلم سوال کردند که میان

بنی امیه و بنی هاشم چه فرق است فرمود که نحن اَنجَدُ و اَمجَدُ و اَجوَدُ و هُم اَنکَرُ و اَمکَرُ و اَغدَرُ یعنی ما که بنی هاشمیم همه شجاعت و بزرگی و سخاوت داریم و اما که بنی امیه اند شیوه انکار و غدر دارند دیگر فرمود که اطعام بنی هاشم محتاجان و اسیران و یتیمان و غریبان ایشان به فرق دشمنان زیاده است طریق ایشان وفاست و کار ایشان جفا بنی هاشم عالی است و آن دو مان از همت خالی و اعراق بنی هاشم کریم است و اخلاق ایشان دنی و اتم خلائق اند از روی فضل و عقل ایشان از روی نقص و در ایشان خصلتی نیست که موجب طغیان باشد و صفتی نه که مورث عصیان شود مجمع فضل متین اند و منبع عز و تمکین و در کل اوقات و جمیع اعصار وفق همه طوایف اند و در صفات حسنه و مروت طاهره و اخلاق مرضیه و افعال رضیه و یافت نمیشود نزد فضلاء ایشان چیزی از منکر و یافت میشود در اصلح غیر ایشان از مشایخ قبائل و جمهور عشائر امری که انجه متصور گردد از این شرح القصه میان بنی هاشم و بنی امیه تقابل و تضادست جمهور که خلاف این اعتقاد کرده اند به چه دلیل و کدام برهان و حال آنکه پیغمبری که مبعوث شده بر کافه خلایق از بنی هاشم است و منازل وحی و محل قرآن ایشان اند حصول نجات وابسته بشفاعت ایشانست و وصول برجات علیات منوط بمحبت ایشان و عدد کثیر از این طائفه جلیل القدر با شوق عبادت قیام و اقدام نموده اند که دیگران نزدیک آن نتوانستند گشت مثل علی ابن حسین و علی بن عبد الله بن جعفر و علی بن عبد الله عباس و ابوسفیان بن حرث بن عبد المطلب علیهما السلم که با صفت علم و حلم و کظم غیظ و صفح جمیل و خلق جزیل هر شب هزار رکعت نماز میگزاردند و مع ذلک اکثر اوقات شدت محن و حدت فتن همنشین ایشان می بود و جماعتی که منشا ولایت مطلقه امیرالمؤمنین از ایشان باشد که حالات او فوق طوق بشریت کسی احیایا که زبان به ثنا گستری او گشاید که هر چه در فهم و وهم گنجد مدایح و مناقب او برتر از انست شرافت نسب که تواند بود کسی که پدر او ابوطالبست و جد عبد المطلب بن هاشم و مادر فاطمه بنت اسد بن هاشم و عم مثل حمزه که سید شهداست در بهشت عنبر سرشت و ابن عم مثل محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و زوجه مانند فاطمه بنت رسول الله که سیدة زنانست و ولدان مثل امام حسن و امام حسین که بهترین اهل جنت اند و برادری مثل جعفر که در فضای بهشت با ملائک مقرب طیران میکند و عمه صفیه بنت عبد المطلب و اول هاشمین است و بعد از پیغمبر بهتر اهل زمین است و اعمال که جامع جمیع طاعات است عبارت کی تقدیم در تصدیق پیغمبر و ذکر مقوی دین بود و منع مکروه از رسول و از دین اسلام

نمودن و علم کامل در بیان مسائل حلال و حرام داشتن و زهد در دنیا ورزیدن این صفات در علی بن ابیطالب علیه السلم مجتمع بود و در دیگران متفرق و دیگر در روی زمین در جود مثل علی بن ابیطالب علیه السلم در وجود نیامده نه در زمان جاهلیت و نه در زمان اسلام و نه در عرب و نه در عجم و بعد از ان عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عباس و اهل جود و کرمت در میان بنی هاشم بسیارند بعضی ایشان اختصار رفت و دیگر دو نطقی بی شائبه تکلف و کتب فصیحه و ابلغ تر از ایشان در منصه ظهور نشست و درین باب ابوسفیان بن حرب بن عبد المطلب گوید لَقَدْ عَلِمَتْ قُرَیْشٌ غَیْرَ فَخْرٍ بِاَنّا نَحْنُ اَجْوَدُهُمْ حِصَانًا وَاَکْثَرُهُمْ دُرُوعًا سابِغاتٍ وَاَمْضاهُمْ اِذَا طَعَنُوا سِنانًا وَاَدْفَعُهُمْ عَنِ الضَّرّاءِ فیهِمْ وَاَبْیَنُهُمْ اِذا نَطَقُوا لِسانًا یعنی و بتحقیق قریش میدانند و حال آنکه من بی فخر میگویم که ما که بنی هاشمیم در جود و سخا از بنی امیه استوارتریم و در آلات و ادوات حرب از زره پوشیدن و شمشیر زدن و نیزه رسانیدن عظیم از ایشان بیشتریم و بیشتر دفع کننده تریم دشمن را از خود در سختیهای محاربات در میان ایشان و در بلاغت زبان و فصاحت بیان از ایشان ثابت تر و راسخ تر و نطق زبان و طعن سنان و عمل ارکان علی بن ابیطالب صلوات الله علیه بر همه کس همچو روز روشن است و آفتاب را بگل نتوان پوشید و ثمره از منازل طاعات و مراتب اعمال و اقدار افعال و شدت محن و حدت فتن ایشان مذکور شد و قلیلی از کثیر و بعضی از کل از مدایح و مناقب ایشان اکتفا نمودن و این رساله اتمام یافت بخط عبد الله بن حسن الطبری مرقوم شد و الله اعلم و مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که رساله دیگر هم از ابو عثمان عمر بن الجاحظ در بیان ترجیح و تفضیل دیدم که مختصری از ان ایراد نمایم و مضمون آن اینست که مرا که شک و ظن و دعوی و اهوای بیحاصل بر یکسو نهند و بدیده یقین در کتاب الهی و سنت رسالت پناهی نگرد و تعصب باز گذارد و حجت تحت کلام خدای تعالی و رسول او دانند و ما که هیچ یک از اصحاب پیغمبر را در نیافته ایم و این جماعتی که اختلاف کرده اند [illegible] ایشان ندانیم که بکدام جماعت اقتدا کنیم و اولویت ایشان بما ظاهر شود و بفرموده حق که وَکُونوا مَعَ الصّادِقینَ تا ما با صادقان باشیم و از باطل و کذب اجتناب نمائیم چون حق جل و علا فرموده که وَاللّهُ اَخْرَجَکُمْ مِنْ بُطُونِ اُمَّهاتِکُمْ لا تَعْلَمُونَ شَیْئًا یعنی و حق سبحانه و تعالی بیرون آورد شما را از شکمهای مادران شما که هیچ چیز [illegible] نمی دانستید و بعد از ان چون حق تعالی ایشان را از انسان علم کرامت فرموده بود دانستند بعد از ان که ما را علم و ادراک

بحصول پیوست طلب معرفت دین اهل یقین نمودیم یافتیم که مردمان در طریق دین مختلفند و لیکن یکدیگر مینمایند و اصل آن را دو فریق فهم
یکی از فریقین میگوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله رحلت فرمود خلیفه و قائم مقام خود در میان امت نصب ننمود و آن را باختیار مسلمانان
باز گذاشت ایشان ابوبکر را بخلافت اختیار کردند و فریق دیگر میگویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلم را بخلافت و امامت
نصب کرد و بعد از رسول او امام و پیشوای مومنان و مسلمانانست و هر یک از این دو فریق ادعای حقیقت دارند پس چون
این را مشاهده نمودیم ایشان را توفیق کردیم تا بحث کنیم و بدانیم محق را از مبطل بعد از آن پرسیدیم از همه ایشان آیا
لابدست دنیا گیر حقایق را از حاکم و والی که حفظ دین کند و مردم را بطاعت فرماید و از معصیت اجتناب نماید و زکوة ایشان را
بمستحق تفرقه کند و حکم حق در میان ایشان کند و داد مظلومان از ظالمان بستاند و اقامت حد و حمایت نماید همه گفتند بلی لابد
از این پس گفتیم که آیا جایزست مردم را که کسی را اختیار کنند برای حکومت و ولایت بی آنکه نظر کنند در کتاب خدای تعالی و سنت پیغمبر او همه
گفتند جایز نیست این مگر بنظر در کتاب الهی و سنت حضرت رسالت پناهی پس پرسیدیم از دین اسلام که حق تعالی آن را امر فرموده که
اسلام کلمه شهادتست و اقرار بانچه پیغمبر آورده از جانب حق تعالی و نماز و روزه و حج بشرط استطاعت و عمل بقرآن کردن و حلال
را حلال و حرام را حرام دانستن باز پرسیدیم از ایشان که آیا خدای تعالی را امت که بهتری از میان خلق اختیار کند و برگزیند او را همه گفتند
بلی گفتیم برهان بر این چیست گفتند قول حق است که فرموده و ربک یخلق ما یشاء و یختار باز پرسیدیم که خیره کدام است
گفتند اهل تقوی گفتیم حجت و دلیل گفتند بدلیل قوله ان اکرمکم عند الله اتقکم باز گفتیم که آیا حق تعالی را امت بهتری از متقیان
گفتند بلی مجاهدان بدلیل فرموده حق تعالی که فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجة گفتیم
مجاهدان بهتری هست گفتند بلی سابقین مهاجرین بجهاد بدلیل قوله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و
قاتل اولئک اعظم درجة عند الله پس ما قبول کردیم این از ایشان از جهة اجماع این طبقه برین و دانستیم که بهترین سابقان
جهاد کننده کسانند که سابق اند بجهاد بعد از آن پرسیدیم که آیا حق سبحانه و تعالی را امت بهتری از ایشان که الله نزد کسانی که غنای ایشان
اکثر باشد در جهاد و ضرب سنان ایشان در آن تیزتر و ضرب سیف ایشان در قتل مشرکین بدلیل قوله فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و
تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله پس این را از ایشان قبول کردیم و دانستیم و شناختیم که بهترین همه کسانست که

در جهاد اکثر باشد و نفس و مال خود را در طاعت الله بذل کرده روی با دشمن دین آرد و ضرب حسام انتقام کین از و کشند بعد از آن پرسیدیم
از ایشان دو کس که یکی علی بن ابیطالب علیه السلم و دیگری ابوبکر کدام از این دو کس در حرب غنای او بیشترست و در سبیل الله بلای او
اکثر پس هر دو فریق اتفاق کردند که امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام در جهاد طعن سنان او بیشتر بوده و ضرب حسام او در قتال
سختر و او دفع دشمنان دین بضرب ذو الفقار آتشبار از پیغمبر میکرد و قیام دین قویم بکوشش او استحکام یافت پس ثابت شد
بر این وجه که ما ذکر کردیم از روی نص و دلالت کتاب و سنت که علی بن ابیطالب علیه السلام افضل امتست و ثانیا سوال کردیم که از متقیان
کدام بهترند گفتند خائفان ایشان بقول خدای تعالی اعدت للمتقین الذین یخشون ربهم و در و ازلفت الجنة
للمتقین تا آنجا که فرمود من خشی الرحمن بالغیب بعد از آن پرسیدیم که از همه که در میان مردمان اعلم کیست گفتند آنکه اعلم باشد
بقول در حقیقت سائل و اهدی بحق در قبایل و آنکه متبوع باشد نه تابع بدلیل قوله تعالی یحکم به ذوا عدل منکم که حکومت را از برای اهل عدل
بعض فرمود این را از ایشان قبول کردیم بعد از آن پرسیدیم از اعلم بعدل از ایشان که کیست گفتند آنکه اول ایشان باشد بر عدل گفتیم اول
ایشان کیست گفتند آنکه اهدی باشد بحق و احق باشد بآنکه متبوع بود نه تابع بدلیل فرموده حق تعالی که افمن یهدی الی الحق احق
ان یتبع پس کتاب الهی و سنت رسالت پناهی دلالت کرد و اجماع ما که افضل امت بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب است
زیرا که باتفاق اکثر و اتقی ایشانست از روی جهاد و چون اتقی است اخشی است و چون اخشی است اعلم است و چون
اعلم است اول است و چون اول است بعدل اهدای امت بحق و چون اهدی است اولیست بمتبوعیة و باید که او حاکم و نه تابع شود
حکوم اجماع امت بعد از پیغمبر رجوع بقرآنست و سنت نبی و کردن تدبر نماید و استنباط احکام از این هر دو کنند تا اشتباه حکم
از آن زایل شود و چون نظر کردیم در آیات بطریقیکه مذکور شد تمام دلالت دارد بر افضلیت آنحضرت چنانکه گفته شده در آیه کریمه یرفع الله
الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات که دلالت ظاهره دارد بر آنکه حق سبحانه و تعالی اختیار فرموده علما را و تفضیل نموده
بر رفع درجات و جمع امت اتفاق دارند بر آنکه چهار کس از اقوام اصحاب پیغمبر که ایشان علما اند از الجمله امیر المومنین علی است
و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و زید بن ثابت و بعضی گفته اند عمر نیز بوده پس ما پرسیدیم از امت که هر گاه وقت نماز در آید کدام یک از ایشان تقدیم
ایشان کنند در جواب میگویند که پیغمبر فرموده که اقرا قوم تقدم امامت و لی است باز اجماع امت که این چهار کس اقرا کتاب الله

از عمر پس او خارج شد ازین بار از ایشان میپرسیم که ازین چهار کس کدام اقرا اند بکتاب الله و افقه اند در دین پس اختلاف کرده اند ما ایشان [illegible]
توفیق مینمائیم تا بر ما معلوم شود که کدام اقرا و افقه اند میپرسیم که از ایشان کدام اولی اند بامامت میگویند باتفاق که پیغمبر
فرموده که ائمه از قریش اند پس ابن مسعود و زید بن ثابت ازین حکم ساقط شدند باقی ماندند امیر المومنین و ابن عباس باز
پرسیدیم از ایشان که ازین دو کس که اولی است بامامت میگویند که پیغمبر فرموده که هرگاه دو عالم فقیه قریشی باشند پس آنکه
بزرگتر است او اقدم است و اگر سن هم مساوی باشند آنکه سابق باشد در هجرت پس او اولی است بامامت پس بدین قول عبد الله بن
عباس نیز ساقط شد اکنون امیر المومنین علیه السلم باقی ماند که احقیت بامامت باجماع جمیع امت و بدلالت کتاب و سنت [illegible]
آخر کلام ابن جاحظ است مولف کتاب رحمه الله میفرماید که این جاحظ از رجال اسلام بوده و افراد زمان از روی فضل و علم
و صحت ذهن و حسن فهم و اطلاع بر حقایق علوم و معرفت بهر جلیل و حقیر بر دقایق آن با وجود آنکه شیعی نبوده [illegible]
بلکه عثمانی مروانی بوده و کتب مصنفه بسیار دارد و شهادت کرده درین دو رساله از تفضیل بنی هاشم و تقدیم ایشان بر دیگران
و فضل و تقدیم امیر المومنین بر وجهی که در آن شائبه شک و شبهه ریب و ظن و این اظهرست از طلوع صبح نورانی پس توفیق [illegible]
جداوین نسبت داشت اما حق سبحانه و تعالی او را ناطق گردانید بکلام حق و جاری ساخت بر لسان او راه صدق تا حجت باشد
در دو دنیا و آخرت که اگر بخلاف این اعتقاد کند خدای تعالی خصم او باشد در محشر زیرا که حق جل و علا بر لسان [illegible]
قائل حاضر و ناظر است که چه گفت و صعب امور و اشق قول آنست که شخصی انسانی چیزی را بذکر دارد که بواسطه [illegible]
ریاض جنانی کرده و باز بسبب خلاف مستوجب عذاب نیرانی شود نعوذ بالله من ذلک و اینقدر ما را کافی بود از مطا[illegible]
بشهادت ایمه دهشت افاد اکنون شروع میکنیم در مقصود بحول و قوت ملک معبود و آنچه اهم است مقدم میداریم از آن
تفسیر معنی آل و اهل بیت و عترت رسول الله است و تبیین آنکه ایشان چه کسانند و آنچه وارد شده درین باب از اخبار
اقوال ارباب لغت ابو عبد الله حسین ابن خالویه گفته که در لغت تقسیم یافته به بیست و پنج قسم از آن آل الله است که قریش [illegible]
شاعر گفته و گویند شعر عبد المطلب نحن آل الله فی کعبته لم یزل ذاک علی عهد ابرهیم که طائفه خود را آل الله گفته [illegible]
همیشه بوده اند از عهد حضرت ابرهیم علیه السلم و بعضی گفته اند که مراد از آن اینست که نحن آل بیت الله بحذف مضاف یعنی قطان حرم [illegible]

و عرب میگویند در استغاثه که یا آل الله و قریش اراده میکنند و آل محمد بنی هاشم اند که مآل ایشان با آنحضرت میکشد بحسب القرب
و گویند که هر تقی آل محمد است و بعضی گویند که آل محمد جماعت اند که صدقه بر ایشان حرام است و اما قول حق تعالی یرثنی و
یرث من آل یعقوب و بعضی گویند که آل الله اهل قرآن اند بدلیل قول پیغمبر که ان لله اهلین پرسیدند که حق تعالی را
اهلان هستند پرسیدند که آنها کیستند فرمود که اهل القرآن و در حدیث دیگر واقع است که اهل القرآن عرفاء اهل الجنة
هرگاه که حق سبحانه و تعالی تفضیل میفرماید چیزی را نسبت بخود میدهد مثل کعبه را بیت الله و رجب را شهر الله گفتن و جمع
اهل در سلامت اهلون و اهلین می آید در مذکر و در مونث اهلات و اگر گویند که فرق چیست میان آل و اهل میگوییم که هر دو
یکسانند زیرا که همزه آل مبدل است از ها که در اهل است چنانکه میگویند هیاک و ایاک و هیهات و ایهات و دلیل برین آنکه اجماع
ارباب لغت است برانکه تصغیر آل بر اهیل میکنند چه تصغیر رد میکند اشیا را باصل خود و درین خلافی نیست الا آنکه کسائی تجویز
کرده اویل و اهیل را یکبار بر لفظ و دیگر بار بر اصل چنانکه در جمع قیل الاقیال بر لفظ و الاقوال بر اصل و بعضی دیگر گویند که اختیار
کرده اند در جماد و اسمای مجهوله اهل را و در حیوان و اسمای معروفه آل را میگویند اهل بغداد و آل محمد و آل سراب را میگویند که در صحرا
است که مردم تشنه آب مینماید و باز فرق کرده اند میان آل و سراب گفته اند سراب پیش از ظهرست و آل بعد از ظهر و آل چوبهای خیمه را
میگویند و اسم کوه بعینه و شخص را نیز میگویند مثل آنکه دیدم آل زید را یعنی شخص او را دیدم و آل انسان نفس اوست چنانچه میگویند آل احمد آمد یعنی
احمد خود آمد و احمد احتجاج جسته اند بقول حق تعالی که بقیة مما ترک آل موسی و آل هرون یعنی مما ترک موسی
و هرون و آل فرعون بعضی اند که بر دین و مذهب او بودند کما قال الله تعالی و اغرقنا آل فرعون و آنها که غرق
شدند سه هزار کس بودند اگر کسی گوید که حقیقت آل در لغت چیست نه مجاز آیا خاص است ببعضی یا عام بهمه هرگاه که
باشند یم مطلقا که مقید ساختیم میگوییم که حقیقت آل در لغت قرابه خاصه است نه سایر امت و همچنین عترت که
خاصه ولد فاطمه است علیهم السلم و گاه هست که مجازا بغیر آن استعمال میکنند چنانکه اهل برادر من یعنی در دین در بلاد نه قرابت
در قبیله و یا در نواحی خود اطلاق می یابد مثل والی ثمود و اخاهم صالحا که مراد قبیله است و گاه هست که در اصفیا و خلصا
اطلاق یابد مثل پیغمبر امیر المومنین علیه السلم را برادر میگفت از جهت اختصاص از غیر و انست قول حق تعالی که حکایت از لوط میفرماید که

او میگفت بقوم خود که هؤلاء بناتی هن اطهر لکم که این دختران من که اینها اند سزاوارترند از برای داعیه شما و حال آنکه ایشان
جسمانیه او نبودند بلکه آن دختران امت او بودند اضافه بنفس خود کرد از جهة تعطف و مرحمت و شفقت و حضرت رسالت هم بیان فرموده
وقتی که از آنحضرت سوال کردند که بعد از خود چه چیز در میان ما میگذاری که ما بآن تمسک جسته گمراه نشویم فرمود که من در میان شما میگذارم
ثقلین را که کتاب الله است و عترت من اهل بیت من پس شما ببینید که بعد از من چگونه با ایشان سلوک خواهید نمود گفتند ایشان کیستند فرمود که
آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس و وجه تسمیه آنست که اخذ بهر دو ثقیل است و عترت در اصل لغت قطعه از مشک است و بعضی
گویند اصل درخت است از جابر مرویست که اجماع آل رسول است بر جهر بسم الله الرحمن الرحیم در نماز و مسح بر خفین کشیدن ابن خالویه گفته
این مذهب شیعه است و مذهب اهل بیت و تخصیص یافته این عموم در آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و
یطهرکم تطهیرا از ام سلمه فرموده که این آیه نازل شد در شان نبی و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و دیگر آل اعوج
و آل ذو العقار نسل فرسهای تیز رفتار است میگویند این فرس از آل اعوج است یعنی از نسل ایشان پس همچنین آل محمد که گویند
از نسل پاکیزه او و قول حق تعالی بر این ناطق است که ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین
ذریة بعضها من بعض یعنی حق تعالی ایشان را برگزیده بر اهل زمان خود و شان ذریه بعضی از ایشان از بعضی است در تناسل و
و آله و آنحضرت فرمود که من از حق تعالی درخواستم که هیچ کدام از اهل بیت مرا آتش دوزخ نسوزاند آنرا بمن عطا فرمود و آل حم
آن سورتها است که اول او حم است و آل یس و آل محمد است و حزقیل از انبیای بنی اسرائیل و حبیب نجار و اهل بیت در چندین موضع
تخصیص یافته مثل آیه مباهله که اختصاص یافته با میر المومنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم جناب ام سلمه روایت کرده که
چون ایشان در کسا داخل شدند حضرت رسول صلعم فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی ام سلمه گفت انت علی خیر یعنی تو بر خیری
و آن مراد من اکسیر است که وضع کتابه کرده بعربی اما اهل بیت ع اهل الله اهل قرآن اند و اهل بیت نبی امیر المومنین علی و فاطمه و حسن و حسین اند
بر وجهی که ام سلمه تعبیر کرده پس اگر سائل گوید که آیه انما یرید الله در شان ازواج نبی است نزول یافته زیرا که ماقبل و مابعد او در شان
ایشانست در جواب گوییم که این قول غلط است هم از روی روایت و هم از روی درایت که حدیث ام سلمه است که مذکور شد و اما درایت آنکه
در شان ایشان اگر می بود بایستی لیذهب عنکن و یطهرکن وارد می شد پس قول آن در شان اهل بیت باشد و تذکیر او از جهة

تغلیب است که قاعده مقرره و اهل است کتاب یهود و نصاری اند و آل داود آنانیکه موهبت ایشان ملک و نبوت بود که داود را
علیه السلم هر شب سی هزار کس حراست میکرد و حق سبحانه و تعالی آهن را در دست او نرم ساخته بود و حسن صوت داده و روزی
طیب کرامت فرموده و حکمت و فصل الخطاب ارزانی داشته و جبال و طیور با او تسبیح میگفتند و سلیمان را علیه السلم ملک بی قیاس
کرامت نموده باد و جن را مسخر او کرده و زبان مرغان آموخته و آل جمع آلت است و آن چوبست که خیمه را بآن بر پای کنند
و آل میگویند و حربه را که با و صید ماهی میکنند در بیان بعضی اخبار و آثار که سمت تقدم می یابد از امام علی بن موسی الرضا علیه السلم
منقولست که او از آبای بزرگوار خود صلوات الله علیهم روایت کرده که ما جماعتی اهل بیتیم که بر ما صدقه حرام است و ماموریم با تمام
وضو و نمی جهانیم حمار را بر اسب یعنی بر نزو نسازیم و این کنایه است از آنکه میان آل رسول با مخالف سنت و صلت نیست و از
ابی سعید خدری مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بغض اهل بیت من داشته باشد نعوذ بالله پس او منافق است عوام بن
خوشب روایت میکند ابن عم من مجمع گفت که من با عم نزد عایشه و از خالات رفتیم چون رسیدیم گفت قلم قدر بقضای آن رفته بود
پس از آن احوال امیر المومنین علیه السلم پرسیدم گفت کسی را از من سوال میکنی که دوسترین مردمست نزد رسول صلعم و زوج
کسیست که او نیز احب مردمست بر رسول صلی الله علیه و سلم دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را علیهم السلم که پیغمبر ایشان را در جامه خود جمع
فرموده گفت بار خدایا اهل بیت من اینها اند از ایشان رجس را ببر و پاک گردان ایشان را از لوث گناه من گفتم یا رسول الله من از
اهل بیت توام فرمود که دور باش که تو بر خیری پس این حدیث حدیث ام سلمه بیان آل و اهل کرد که اگر عام می بود هر آینه
ممکن می بود عایشه و ام سلمه را که بگویند که ما از اهل بیتیم پس چون نگفتند معلوم شد که اهل مخصوص این جماعت بوده و نیز
وقتی که ابوبکر با سوره برائت متوجه مکه معظمه شد پیغمبر با مر حق او را باز گردانیده و آنرا با میر المومنین داده فرستاد که حکم الهی چنانست که
این سوره را من خود یا یکی از اهل بیت من باهل مکه برساند ابوبکر باز گردیده گفت که من از اهل توام و این دلالت صریح دارد
باختصاص آل و اهل بجماعت مذکوره علیهم السلم و زید بن ارقم روایت کند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حج بازگشت
نزول اجلال فرمود بغدیر خم که وقعت میان مکه معظمه و مدینه طیبه و فرمود که آن محل را از شوک و خار پاک ساختند و جای
قائم کردند و ندای صلوة جامعه در دادند و ما بیرون رفتیم بجانب رسول الله در روزی بغایت گرم چنانچه سر کرده ای

در معنی آل محمد
آل جمع آلت است
و آن چوبیست
که خیمه را بآن بر پا
میکنند و آل میگویند
و حربه را که با و
صید ماهی میکنند
[illegible]

سنت کرما در زیر پای انداخته می نشست چون مردم جمع شدند آنحضرت با ایشان نماز گزارد و بعد از انصراف از نماز فرمود
الحمد لله نحمده و نستعینه و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا الذی لا هادی
لمن اضل و لا مضل لمن هدی و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اما بعد
ای معشر مردمان بخواهد بی را از عمر کر نصف عمر انکه پیش ازین بوده و حال انکه عیسی پیغمبر در میان قوم چهل سال لبث کرد و من در
بستم سال از وصی شرع و دین را قائم ساختم و کامل کردانیدم و بی اشک از شما جدا خواهم شد و من و شما هر دو پرسیده
خواهیم شد یعنی فردا در قیامت از من خواهند پرسید که تبلیغ رسالت را چگونه کردی و از شما خواهند پرسید که محمد در میان
شما بچه کیفیت زندگانی کرد شما در جواب چه خواهید گفت همه برپای خواسته شدند و گفتند یا رسول الله در جواب خواهیم گفت و گواهی خواهیم داد
که تو رسول و عبد اویی و بجا آورده حق ادای رسالت و امانت بود بجای آوردی و هر چه شرط ارشاد و نصیحت بود بتقدیم رسانیدی و دلم
او را بجای نشاندی و قیام بعبادت او نمودی تا وقتی که مقرر بودی حق سبحانه و تعالی ترا جزای خیر دهاد بعد از آن فرمود که آیا نیستید
شما که گواهی میدهید بانکه معبودی نیست غیر معبود بحق که بی شریک و بی همتاست و محمد بنده و رسول اوست و انکه بهشت و
دوزخ و بعث بعد از موت همه حق است و ایمان بهمه کتب او دارید گفتند بلی یا رسول الله آنحضرت فرمود که من هم گواهی میدهیم که
درین قول صادقید و باز مصدق گشتید بدانید و آگاه باشید که چون من پیش رو شما باشم بر حوض از برای آماده ساختن
آن از جهت شما و شما با من آن خواهید که وارد کردانم شما را بر حوض پس در حالت ملاقات از شما خواهیم پرسید که با ثقلین که من در میان شما
گذاشته بودم چه زندگانی کردید باید دانستیم که ثقلین عبارت از چیست یکی از مهاجرین از آن میان برخاست گفت یا رسول الله صلی الله علیک مادر و پدرم
فدای تو باد ثقلین چه چیزست فرمود که دو چیزست که بزرگتر آن کتاب الله است که او سببی است که یکطرف آن بید قدرت
خدای عز و جل است و یکطرف دیگر بدست شما پس متمسک شوید بآن و چنگ در زنید تا لغزید و گمراه نگردید و کوچکتر آن
عترت من زنهار کشید ایشان را و باکین و قهر با ایشان سلوک مکنید که من از حق تعالی استدعا نمودم از دانای پنهان و آشکارا که
وارد کرداند شما را بر من بکنار حوض و آنرا بمن اعطا فرموده پس قهر کننده ایشان قهر کننده منست و فرو گذارنده ایشان
فرو گذارنده منست و دوست ایشان دوست منست و دشمن ایشان دشمن من و سه نوبت این را اعاده فرمود گفت بدانید که

هیچ امتی هلاک نشد تا دینی با هوای نفس اختیار نکرد و غلبه نکرد بر پیغمبر خود تا بقتل پیاورد کسی که در میان ایشان بعدل و راستی سلوک
میکرد یعنی این امور سبب سلوک چنگرد یعنی این امور سبب هلاک امت پس بر اموات آن نماید کشت و در نوبت چهارم دست
امیر المؤمنین علی ع گرفته بالا برد و فرمود که هر که من مولای اویم این علی مولای اوست بار خدایا دوست دار هر که او را دوست دارد
و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و در روایت زهری آمده که آنحضرت نوبت فرمود که من اولی ام بمردمان از ایشان مومنان جانهای ایشان
گفتند خدا و رسول او اولی اند بمومنان چهارم باز فرمود که هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست مولف کتاب رحمه الله میفرماید که
اگر کسی بدیده تحقیق درین کلام میمنت انجام نظر اندازد و مواد هوس نفسانی را طرح کند و یک تامل نماید و قدم انصاف پیش نهد
همچو روز ظاهر شود که این کلام نص جلی است از آنحضرت بر امامت و خلافت و اقامت حجت بامر است بر کسی که درین امر نزاع
دارد و بسیاری ازین براهین باهره و ادله ظاهره سمت ذکر خواهد یافت و این قول تفرقه میان اهل عترت و آل رسول اصحاب
مذکور شده و درین باب کمیت که مادح آل رسول بوده این ابیات فرموده **شعر** ویوم الدوح دوح غدیر خم ابان له الولایة لو اطیعا
و لکن الرجال تبایعوها فلم ار مثلها خطرا اضیعا فلم ابلغ بهم لعنا و لکن اساء بذاک اولهم صنیعا
فصار لذاک اقربهم لعدل الی جور و احفظهم مضیعا اضاعوا امر قائدهم فضلوا و اقومهم لدی الحدثان ریعا
تناسوا حقه و بغوا علیه بلا ترة و کان لهم قریعا فقل لبنی امیة حیث حلوا و ان خفت المهند و القطیعا
اجاع الله من اشبعتموه و اشبع من بجورکم اجیعا بمرضی السیاسة هاشمی یکون حیا لامته ربیعا
و لیثا فی المشاهد غیر نکس لتقویم البریة مستطیعا یقوم امرها و یذب عنها و یترک جدبها ابدا مریعا
یعنی در روز دوح که روز غدیر خم است حضرت رسول صلی الله علیه و آله ظاهر کرد کار ظاهر کردن را از برای امیر المؤمنین و امامت و خلافت را
اگر اطاعت کنند معاندان و سر از فرمان نپیچند و لیکن خلایق حاضر آنجا دار او بیعت کردند امر خلافت فامان ندیدم مثل آن خطری که
ضایع ساخته باشند بعد از آن انکار نمودند پس مبالغه کم متوجه آن جماعت است که انکار کردند اقرار او بدتر آن لعن آنکس که
اول این صنعت کرد و این قاعده نهاد و پس برای این حرکت شنیع اقرب ایشان که شمه عدل میورزید سر رشته او بجور کشید
و احفظ ایشان که دین و ارا فی اشنیع ... کشت و ضایع ساختند امر خود را پس گمراه شدند و اقوم ایشان که داعیه این بود که

در دین قائم است بواسطهٔ این حادثه رسیده آنرا از دست گذاشته و فراموش کردند حقوق دیرینه او را و بر وی دست تعدی
گشودند بی کره و اجباری و حال آنکه آنحضرت ایشان را قرین و همنشین بود پس بگو ای حق گوی بنی امیه را جای که فرود آیند و دیوان
مظالم بر پای کنند و اگرچه ترسی از شمشیر آبدار ندی و هم قتل باشد که ترسنده کناد حق سبحانه و تعالی آنکس که شما او را اسیر کرده باشید و اسیر
کرداناد آنکه شما او را ترسنده گذاشته باشید و برضای دوستان امید از حضرت منان آنست که حسام صارم سیادت هاشمی در میان
در آید و انتقام از شما بکشد و بفیض باران رحمت خود ریاض محبان را که امت عبارت از ایشانند ربیع وار سبز و خرم سازد و شیر
بیشهٔ شجاعت بهجوم نامردان روی گردان نمیشود و امر خلایق را قائم میسازد و منع مکاره از محبان مینماید و شر دشمن از ایشان
دفع میکند و ریحان و کشت زار ایشان همیشه تازه و خرم میدارد و باد قهر خصم نمیتواند که خشک و بیرونق سازد و بخیال موقوف
صاحب امر است که از غیب بیرون آید و بصمصام انتقام سیاه خانهای اهل نفاق را بآتش قهر بسوزاند و گلشنهای اهل وفاق را
بباران رحمت تازه گرداند اللهم ارزقنا من عظیم نواله و جعلنا من المشرفین بلقائه و وصاله و دیگر حضرت رسول
فرموده مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است علیه السلام کسی که بر او سوار شد از تلاطم طوفان مخالفت خلاص شد و کسی که از آن تخلف کرد
در دریای قهر الهی غرق شده از راه آب بآتش پیوست بیت همچو فرعون سوم کردن کش از ره آب رفته در آتش روایت کنند از
علی بن الحسین امام زین العابدین علیهما السلم که روزی در مجلس معتبر بود که ای گروه مردمان رحم هوسی که در فکری نیست پس آن تباهت
و هر کلامی که در و ذکری نیست پس آن بیهوده است بدانید و آگاه باشید که حق سبحانه و تعالی یاد میکند جماعتی را بسبب پدران
ایشان و محافظت مینماید و نگاه میدارد ابنا را بآبا چنانچه در کلام خود یاد کرده و کان ابوهما صالحا که خضر را علیه السلم
فرستاد و حفظ احوال آن دو یتیم کرد که در زیر زمین گنج مدفون بود با که بجدید آن علامت که دامال ایشان ضایع نشود زیرا که یکی
از پدران ایشان صلاح داشت از پدران بزرگوار بدین سبب است که آن صلاح از پدر دهم آن دو یتیم بوده ما خود عترت رسول انیم
پس ما را محافظت کنید از برای روح رسول الله و رعایت ما فرو مگذارید پس از جانب دران مجلس فغان گریه برخاست ابن عباس
روایت کند که من از پیغمبر شنیدم بگوش خود و الا کر باد که میفرمود من مثل یک درختم که روئیس است در بهشت و فاطمه بار آن درخت
و علی بار دهندهٔ اوست و حسن و حسین ثمره آن درخت اند و محبان اهل بیت برگهای آن درخت حقا که چنین است و صاحب کتاب

فردوس نیز این حدیث روایت کرده و روایت است از جابر بن عبدالله که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بهشت عنبر سرشت مشتاق
چهار کس است از اهل بیت من تحقیق دوست میدارد خدای تعالی ایشان را و امر فرموده مرا به دوست داشتن ایشان که آنها علی بن
ابیطالب است و حسن و حسین و مهدی صلوات الله علیهم و مهدی کسی است که عیسی ابن مریم در پی او نماز گزارد و عمرو بن مالک گفت که
من از ثابت بنانی شنیدم که میگفت که حق تعالی فرموده که و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی ای
الی ولایة اهل البیت علیهم السلم یعنی من هر آینه آمرزنده‌ام کسی را که از ما شایست توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح ورزد و باز راه یابد
بولایة اهل البیت علیهم السلم که بی دوستی ایشان توبه و عمل صالح هیچ مقبول نیست رباعی بی حب علی بود وجود تو بگوی
بی مهر علی مایه و سود تو بگوی واللّه که اگر علی امامت نبود صد قبله و محراب و سجود تو بگوی دیگر آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمود من شفیع چهار طائفه را در روز قیامت طائفه که گرامی دارند ذریهٔ مرا و طائفه که غدا بحاجت حاجت ایشان را روا کنند
و طائفه که سعی نمایند در امور ایشان در وقتی که مضطر باشند بآن امور و طائفه که دوست دارند ایشان را بدل و زبان و همچنین منقول است
از کتاب فردوس که تالیف شیرویه دیلمی است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که من شفاعت ایشان کنم در روز قیامة
اگرچه با اهل بیت من جمع آمده بود پس اقرب فالاقرب الحدیث بتمامه و ابن عباس روایت کند که آنحضرت فرمود که من و علی از یک
درختیم و دیگر مردم از درختهای متفرقه و انس بن مالک روایت کند که پیغمبر ص فرمود که ای معشر بنی عبدالمطلب بهترین اهل بهشت
حمزه و جعفر و علی و حسن و حسین و مهدی صلوات الله علیهم و دیگر بهترین مردمان و فعت مؤلف کتاب میفرماید که آنحضرت
تخصیص فرموده این جماعت را بذکر دون باقی ائمه صلوات الله علیهم چه هر چند وجود ذات در اثبات سیادت احتیاج بدلیل و برهان
ندارد زیرا که سید ولد آدم است و اما باقی ائمه سوی مهدی ایشان بسعادت شهادت فائز شدند پس ایشان را بر غیر مزیت باشد
و اما مهدی علیه السلام چون صاحب دولت جدیده و سعادت مستانفه خواهد بود که حق سبحانه و تعالی اعاده کرده بیمن او دین خود را
و نیز اقامت دعوت او سلطنت خود را ظاهر سازد و تشید قوت و نصرت او برهان خود را قائم کرده و بلند سازد بحکم آیات داد
ذکر خود را پس عجب نباشد که او بهترین مردمان باشد و بذکر مخصوص کرده و نیز شنیده فرموده آنحضرت بر فضل او و کانوا احق
بها و اهلها و دیگر آنحضرت فرمود که ما از اهل بیتیم که حق تعالی از ما زائل ساخته فواحش ظاهر و باطن را یعنی گناه ظاهر و باطن را

بوجود نمی آید ابن مسعود روایت کند که حضرت رسول صلعم فرمود که ما جماعتی اهل بیتیم که حق تعالی اختیار کرده از برای ما آخرت را
بر دنیا و هم از و مروی است که آنحضرت فرمود که دوستی آل محمد بهتر است از عبادت سالیانه و هر که بر دوستی ایشان بمیرد
بهشت را داخل شود و زید بن ارقم گوید پنج چیز است که هر که بآن ایشان نماید معذور نباشد از ترک عمل آخرت یعنی آخرت را بجای آورده
که آن زوجه صالحات و پسران نیکو داره و حسن معاشرت با مردم و معیشت در بلد خود کردن یعنی بقوت لایموت قناعت کردن
و دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله و در زیدن و ام سلمه روایت میکنند از حضرت نبی صلی الله علیه و آله که علی و شیعه او رستگارانند
در روز قیامت و مولف رحمه الله میفرماید که زیاده ازین در باب عترت گفته شد بر آنچه ما ذکر کردیم آن را از مطالب السؤل فی
مناقب آل الرسول که تصنیف شیخ عالم کمال الدین بن طلحه است جزاه الله خیرا و او شیخی است مشهور و فاضلی است مذکور کمالات
می آنست که وفات کرد رحمه الله در سنه اربع و خمسین و ستمائه و ترفع حال او و زهد او و ترک کردن او وزارت شام را و انقطاع او از
دنیا و از زوایای او و از ربایا مشهور و معلوم است و عهد او قریب بوده و در حال انقطاع و انزوا او این کتاب را تصنیف کرده
یا کتاب دائره و او از رؤسای اعیان شافعیان بوده است که عترت عشیره است و بعضی گفته اند که واین سر دو در آل رسول ثابت
میشود علیهم السلم اما عترت بواسطه آنکه عترت از اهل ذکر ترند و ایشان مجتبین اند و اما ذریه بسبب آنکه اولاد بنت رسول اند
و قرآن از این مخبر است وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ عیسی را از ذریه ابراهیم علیه السلم و اتصال او از جهت
مریم است علیها السلم و مولف رحمه الله میفرماید که موید قول کمال الدین بن طلحه قول رسول الله است صلی الله علیه و آله که صاحب
کتاب فردوس از جابر بن عبدالله انصاری رضوان الله روایت کرده که آنحضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی ذریه هر پیغمبر را
در صلب او پدید آورده و گردانیده خدای تعالی ذریه مرا در صلب علی بن ابی طالب علیه السلم و عز الدین محمد شاه عمر نقل میکند که من
شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود هر قومی که هست عصبه ایشان از قبل پدر ایشان می باشد الا اولاد فاطمه که من عصبه و پدر ایشانم
و دیگر ابن طلحه میگوید که ایشانند ذوی القربی آنست روایت کرده ابو الحسن علی بن احمد الواحدی در تفسیر خود بسند ابن عباس که
چون آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى نازل شد پرسیدند که یا رسول الله اینها چه کسانند که حق تعالی فرموده

مارا

ابن طلحه رحمه الله

مارا بود ایشان فرمود که علی و فاطمه است و هر دو پسر صلوات الله علیهم
میفرماید که ثبوت امامت هر یک از ایشان بنص امیر المومنین علیه السلم هر پسر خود را امام حسن و از و برادر خود امام حسین و از و پسر خود
علی بن الحسین و همچنین تا صاحب الزمان صلوات الله علیهم و اما انحصار ایشان در این عدد مخصوص هر کس از علما چیزی گفته اند بعضی
بجانب افراط میل کرده اند بعضی دیگر بطرف تفریط فرود آورده اند و طریق وسطی حسن است و من ذکر میکنم نبذه حسن از نتایج
فطنت این است از محاسن افکار در سر و علوی ملخص آن مذکور میگردد بر چند وجه اول آنچه متعلق بحروف و عدد است و بیان
آنست که ایمان و اسلام مبنی بر دو کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است و هر یک از این دو اصل دوازده حرف است و امامت فرع ایمان
پس واجب است که قائم بامامت دوازده امام باشند دوم آنکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده که وَلَقَدْ
أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا پس عددی که حق سبحانه و تعالی نقش فرموده از جهت نقبا و
ائمه دوازده است پس آنجا که این امر قائم بایشان باشد باید که دوازده باشند و در لیلة العقبه که انصار بیعت کردند آنحضرت
فرمود که اخراج کنید دوازده نقیب را از میان خود از برای من بعدد نقبای بنی اسرائیل پس این طریقی گشت متبع و مرغوب و عدد
مرتفع مطلوب سوم آنکه حق سبحانه و تعالی فرمود که وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ
وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا پس گردانید اسباط که هداه جانب حق اند باین عدد پس ائمه نیز که هادیان طریق دین اند
باید که باین عدد باشند چهارم آنکه مصالح منصرفه عالم و حصول آن محتاج بزمان است و زمان عبارت از لیل و
نهار است و هر یک از ایشان در حال اعتدال مشتمل است بر دوازده ساعت و قیام مصالح عالم بائمه است که هداه اند و ارشاد
نمایند پس عدد ایشان را موافق آن گردانید پنجم آنکه مباحث این وجه ظاهر است و صحت انوار او لایح و تقریر او
بر این وجه است که نور امامت هادی قلوب و عقول است بسلوک طریق حق همچنانکه نور شمس و قمر دلیل ابصار خلایق اند بسلوک طریق دنیا
محل این دو نور از برای ابصار بروج اثنی عشر است پس همچنین محل نور ثانی که هادی بصارت نور امامت ائمه اثنی عشر است
وارد شده در حدیث نبوی که زمین و آنچه بر وی هست محمول است بحوت و درین اشارتی لطیفه و شریفه مندرج است و بیان آن این که
آخر این نور حوت است که آخر بروج است و او حامل اثقال وجود است از انسان و حیوان و غیر آن پس آخر محال نور ثانی غیر

که بوز امامت او حامل اثقال مصالح ادیانست که مهدی صاحب الزمان است صلوات الله علیه
از جمیع وجوه اولی است از روی شاق و اخفی است از روی غراق و اجلی است از روی اشراق و اعلی است
فطنت از روی طباق و تقریر برین نهج است که پیغمبر فرموده که ائمه از قریش اند و در ایشان حصر فرموده
ایشان وجود گیرد فرموده است که مقدم دارید قریش را و بر ایشان تقدم مجویید و نشاید آورده اند که هر که ولد نضر بن کنانه
قریشی است و میان نضر و پیغمبر دوازده اب است پس هر گاه آنحضرت را مرکز دایره شرف سازیم آنچه متصاعد گردد در درجه
متصل میگردد و آنچه منحدر شود در درجه ابنا بمهدی علیه السلام منتهی میشود پس چون ثبوت رسیده که خطوط خارجه از مرکز
بمحیط متساوی اند پس نظر کن بعین اعتبار باید دراه اظهار این اسرار از حجب استار بانوار مشکوه که چه گونه جریان
یافت و این مقدار کافی است از برای ذوی الابصار و این آخر کلام ابن طلحه است مولف کتاب رحمه الله میفرماید که
او فرموده دلیل معقول علیه نیست در اثبات مطلوب و حجت قاطعه نیست کسی را که مستند شدن باین مخرج آنچه در خاطر و اذهان
از مطابقه عدد بعددی و کجا انفعی است از زمان که اگر قایلی گوید که هر یک از آسمان و زمین و کواکب سیاره و ایام و بحار
و اقالیم هفت است پس واجب است که امامان هفت باشند قایل اول اگر چنین که مسلم دارند این تصدیق نماید از ثانی بر اقامه
در امثال این امور بر نقل است یا از نبی یا از ائمه صلوات الله علیهم و اگر چه عقل اقتضای آن میکند که لابد است که قیام نماید بمصالح
امور مردم و دلالت کند ایشان را بر طریق خیرات و اهتمام نماید باقامت حدود و استیفای اموال و تفریق آن در وجوه آن
و حافظ نظام عالم باشد و غیر این از مصالح فاما تعیین عدد معلوم میکند و انحصار او در عدد دون عدد این تصریح نقل معلوم میشود
یا بتاویل اگر احتیاج بتاویل باشد و آن نقول که من یافته ام درین باب از احادیث که نقل کرده اند از جمع بین الصحیحین که جامع آن
حافظ ابی عبدالله محمد بن ابی نصر بن عبدالله الحمیدی است که متفق علیه است مروی از جابر بن عبدالله و دیگر از جابر بن سمره که از
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود که خواهد بود بعد از من دوازده امیر پس از آن کلمه فرمود که من نشنیدم بعد از آن پدرم
گفت که آنحضرت فرمود که همه از قریش باشند و در حدیث شعبه بن الحجین وارد است و در حدیث ابن عیینه آمده که آنحضرت فرمود که
لا یزال امر مردم گذران باشد تا والی شوند ایشان را دوازده امیر که از همه ایشان باشند بعد از آن کلمه فرمود که بر من مخفی ماند از

پرسیدم که چه فرمود گفت فرمود که همه از قریش باشند و در روایت مسلم وارد است از حدیث سعد وقاص و من نوشتم بجابر بن سمره
و با غلام خود نافع فرستادم نزد او که خبر کن مرا بچیزی که شنیده باشی از پیغمبر صلی الله علیه و آله پس نوشت بمن که من از آنحضرت شنیدم
در روز جمعه که اسلمی را رجم فرمود که میفرمود که لا یزال این دین قائم باشد تا وقت قیامت در آید یا باشد بر شما دوازده خلیفه که همه از قریش باشند
و مثل این روایت کرده عامر شعبی از جابر بن سمره و حصین بن عبدالرحمن هم از او و در مسند احمد بن حنبل از مسروق مرویست که ما با عبدالله
در مسجد نشسته بودیم نزدیک یکدیگر مردی در آمد و گفت ای پسر مسعود آیا هیچ حدیث کرده پیغمبر شما را که بعد از او چند خلیفه خواهد بود
گفت بلی فرمود که عدد ایشان عدد نقبای بنی اسرائیل باشد و طلب میکنیم از ایشان بعد از نقل این اخبار که تعیین کنند این دوازده خلیفه
را پس لابد است ایشان را یکی از دو امر یا تعیین این عددشان می باید کردن و این خود ممکن نیست زیرا که ولاة این امر از صحابه و بنی امیه
و بنی عباس زیاده از پنجاه بوده اند یا مقرر و مسلم شان باید داشت که اخبار وارده که درین کتب مذکور است همه واهی و ضعیف و غیر صحیح است
و اعتماد را نمی شاید و ما از ایشان این قول را نمی پذیریم و شکر ایشان میکنیم که فواید بسیار باین مترتب است بالزام تقسیم ثالث کنند که آن اقرار
با ائمه اثنی عشر است از جهه انحصار آن درین اقسام ثلثه و آن الزامیست ریب نیز و این الزام را محیص و مفری نیست اگر انصاف
بپیش آرند و طریق حق را از دست نگذارند و از مکابره و عناد بگذرند خود را باطل ایشان را نیافته بنور حقیقت بر دل مصطفی یافته
چه خلافت و امامت ائمه اثنی عشر نزد ما مقرر و معین شده بنصوص واضحه جلیه بی شایبه ریب و شک و ما را احتیاج بامامت ایشان
احتیاج نیست که از کتب ایشان استنباط کنیم و ایراد آن از کتب ایشان بواسطه آن بود که تا بر ایشان حجت باشد و مقصود قدح نکنند در مراد و
که ایشان ممنوع بودند از خلافت و معزول بودند از منصبی که حق سبحانه و تعالی برای ایشان اختیار فرموده جماعت غیر حق و تعدی
آن را از ایشان اخذ کرده باشند زیرا که کذب انبیا کرده اند و ایشان را دخل داده اند در اموری که بآن مبعوث شده اند در نبوت ایشان میکنند
پس بواسطه عناد بعضی انکار نقص در شرف ایشان نمیشود بلکه وخامت عاقبت و وبال آن راجع خواهد بود که کرده اند
بسته اند و منصوب من قبل الله را دخل نمیدهند که عزل کرده خدا را ادنی نمیساخته و تعدی بر ایشان اطفای نور ایشان نمودن
کرد و امیر المومنین علی علیه السلام فرموده که بر مومن نقص و ذلتی نیست در آنکه مظلوم باشد مادام که شک نیاورد در دین خود و در ریب
نماید بیقین خود و عمار یاسر رضوان الله تعالی علیه در ایام صفین میفرمود که والله اگر دشمن بضرب شمشیر ما را از عالم بیرون کند ما میدانیم

که با رجعت ایشان بر باطل و اگر کسی درین امور تامل نماید وضوح تمام دارد که حق کیست و باطل چیست و اما نص امامت ایشان بر ان
وجه است که کمال الدین بن طلحه ایراد فرموده که پیغمبر صلی الله علیه نص فرموده در باره امیرالمومنین علیه السلام چنانچه محلش مبین خواهد شد
هم از طرق ما و هم از طرق ایشان اما عدد و تعیین و عصمت ایشان ثابت شده در کتب اصول و خبر داده اند بنص جلی را بولایت و امامت
هر یک از ایشان و امامت امام دوازدهم با اسم و صفت و حال و غیبت و امر ظهور او و این نزد ما ثابت شده و بصحت رسیده که احتیاج
بغیر خود نداریم درین باب و ما ذکر میکنیم خبری از اقوال ایشان تا بر ایشان باشد و بسط این قول و مفصل این مجمل در اخبار
صاحب الامر صلوات الله علیه سمت ذکر خواهد یافت

بدانکه آن حضرت صلوات الله علیه

بمکه معظمه در خانه کعبه متولد شده در روز جمعه سیزدهم ماه رجب المرجب بعد از عام الفیل بسی سال و غیر آن حضرت دیگری در خانه
متولد نشده نه پیش از و و نه بعد از و و این فضیلت و شرفیست که حق سبحانه و تعالی مخصوص او گردانید از جهت اعلای شان
و اعتلای مکان آنحضرت مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است و او بمنزله مادر رسول الله صلی الله علیه و آله بود که آنحضرت را
در کنار گرفتی و تربیت نمودی و از سابقات مومنات است و هجرت کرد با پیغمبر صلی الله علیه بمدینه و کفن فرمود پیغمبر او را به پیراهن خود
تا از حشرات زمین محفوظ باشد و ساعتی در قبر او افگند تا از فشردن قبر ایمن باشد و تلقین کرد او را بولایت امیرالمومنین و خود
باندرون قبر رفت و لحد میکند و خاک بیرون میریخت و چون لحد تمام فرمود در انجا خسپید بعد از ان این دعا فرمود الحمد
لله الذي يحيي ويميت وهو حي لا يموت اغفر لامي فاطمة بنت اسد ولقنها حجتها ووسع عليها قبرها
مدخلها بحق نبيك محمد والانبياء الذين من قبلي فانك ارحم الراحمين و امیرالمومنین صلوات الله علیه اول فرزندی
بود که از دو هاشمی بوجود آمد یعنی ابوطالب و دیگری فاطمه بنت اسد و بعضی گفته اند که در حال تولد آنحضرت سی و یک سال از عام الفیل
گذشته بود و اما نزد ما اول اصح است ابن مغازلی فقیه مالکی روایت کند از علی بن الحسین علیهما السلام که ما بزیارت پدر بزرگوار امام حسن علیه السلام
رفته بودیم و در انجا زنان بسیار طواف میکردند یکی از ایشان را که جانب من آمد گفتم تو کیستی گفت من زینه بنت عجلان از بنی ساعده
گفتم نزد تو هیچ هست از حکایات و روایات که برای ما بگویی گفت بلی و الله حدیث کرد مرا مادرم ام عماره بنت نضول بن مالک
بن عجلان ساعدی که ما یکروزی در گروه زنان عرب نشسته بودیم که ابوطالب پیدا شد بغایت حزین و غمگین پرسیدیم که حال تو چیست

گفت فاطمه بنت اسد بدرد زادن است و بسی الم دارد و من برای آن غمگینم و دست مرا گرفت و بخانه کعبه برد و گفت اینجا بنشین
بیاد اسم حق تعالی درینحالت او را وضع حمل شد و از درد آن خلاص یافت و فرزندی آورد بغایت مسرور و پر نور و بسی
پاک و پاکیزه که بزیبایی موی و روی او ندیده ام و او را علی نام نهادند و پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و او را برداشت و بمنزل او
برد و بعد از ان امام زین العابدین علیه السلام فرمود که والله من هرگز سخنی ازین بهتر و بذوق تر نشنیده ام و در کتاب بشایر
مصطفی آورده که مرویست از یزید بن قعنب که گفت که من نشسته بودم با عباس بن عبد المطلب و جماعتی از بنی عبد العزی
در برابر خانه کعبه که آمد فاطمه بنت اسد مادر امیرالمومنین علیه السلام و حامله بود و نه ماه از حمل او گذشته ناگاه اثر طلق
علامت زادن بر روی او ظاهر شد و مجال بیرون رفتن از مسجد نماند گفت یا رب خدایا من ایمان دارم بتو و بانچه از پیش تو آمده
از رسل و کتب و تصدیق کلام جد خود ابراهیم علیه السلام میکنم که اینخانه را بنیاد کرده پس بحق بانی این خانه و بحق مولودی که
در شکم منست که این امر را بر من آسان گردان یزید بن قعنب میگوید که دیدم که دیوار پس خانه شق شد و فاطمه بنت اسد
باندرون رفت و از نظر و چشم ما غایب شد و باز دیوار خانه بحال اول باز آمد پس ما خواستیم که قفل در خانه را بگشاییم
بهیچ وجه نتوانستیم گشود دانستیم که خدای تعالی را درین سری و حکمتی هست دست باز داشتیم تا روز چهارم دیدیم که از انجا
بیرون آمد و امیرالمومنین صلوات الله علیه بر روی دست داشت مثل دانه مروارید و میگفت مرا فضیلت هست بر دیگر زنان زیرا که آسیه
بنت مزاحم عبادت کرد خدای را به پنهانی در موضعی که خدای تعالی دوست نمیدارد که او را آنجا عبادت کنند مگر بسبیل اضطرار
و مریم بنت عمران درخت خرمای خشک شده را جنبانید در وقت ولادت تا از ان خرمای تر و تازه خورد و من در حرم محترم
که بیت الله است در رفتم و از ثمار جنت و ارزاق آن خوردم چون خواستم که بیرون آیم هاتفی آواز داد که ای فاطمه او را علی نام کن
که او علی عالی است و بلند مرتبه است و خدای تعالی که علی اعلی است میفرماید که من نام او را از نام خود مشتق ساختم و باخلاق
خود متخلق گردانیدم و واقف ساختم او را بغوامض علوم خود و او آن کسی است که بتان را در خانه کعبه بشکند و زیر و زبر نماید
و بر پشت خانه من اذان گوید و تقدیس و تمجید مرا بر زبان راند پس خوشا حال کسی که او را دوست دارد و اطاعت او نماید و وای
بر کسی که او را دشمن دارد و عصیان او ورزد و چون این خبر بحضرت خیر البشر رسید بغایت شادمان گشت و در انوقت آنحضرت

سی ساله بود و رسول صلی الله علیه و آله او را دوست داشتی و مهد او را نزدیک فراش خود نهادی و بر سینه و دوش خود نشاندی
و در وقت خواب جنبانیدی و شیر و شربت در حلقش بچکانیدی و او را شستی و انواع نوازش فرمودی که اطفال را خوش آید و اگر ترشح خود در وی
دوام کعبی که این را در وی ناصر و صفی و ذخیره و پشت و پناه و داماد و وصی و زوج کریمه و امین بر وصیت و خلیفه امت
و رسول الله صلی الله علیه و آله اکثر اوقات او را بر دوش مبارک خود نشاندی و بگرد کوه و جبال و شعاب و دیار مکه گردانیدی
صلی الله علی الحامل و المحمول و ابو عمر زاهد گفت که فاطمه بنت اسد اول او را اسد نام کرده بود از جهة احیای نام پدر اما چون ابو طالب آمد
او را علی تسمیه کرد و آنحضرت اول آن جماعت بود که ایمان آورد از صحابه که تصدیق قول حق و کلام نبی فرمود و اول کسی که چون دعوت کرد در یوم
اجابت فرمود و همیشه نصرت دین و جهاد مشرکین میکرد و شر ایشان را دفع مینمود از اهل ایمان و میگشت امین تیغ و حصار او بود
ناشر عدل و احسان و مؤید معالم کتاب و سنت آنحضرت بود بعد از بعثت بیست و سه ساله با رسول الله بود و سیزده سال از آن در مکه
با آنحضرت مقام داشت قبل از هجرت و در جمیع محن و فتن با رسول الله شریک و سهیم بود و با آن جفاهای قریش صابر بود و تحمل مینمود و ده
سال دیگر بعد از هجرت بمدینه با آنحضرت مقام کرد بذو الفقار آبدار دفع و قمع کفار میکرد و در هر موقف حاضر بود تا آنکه روح طیب او
در اعلی علیین مقام ساخت و از آن وقت شصت و سه سال داشت و اختلاف افتاد در میان امت بعد از وفات رسول الله در باب خلافت
پس گروه آنحضرت که همه بنی هاشم بودند و سلمان و عمار و ابوذر و مقداد و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و ابو ایوب انصاری و جابر بن
عبد الله و ابو سعید خدری و امثال ایشان از اجلهٔ مهاجرین و انصار گفتند که خلیفه بعد از رسول الله امیر المؤمنین است صلوات الله علیه که
جامع جمیع صفات فضل و کمال است و خصایصی که در مناقب میشود در غیر وی نیست از سبق اسلام و معرفت احکام و سعی و جد در
جهاد و بلوغ غایه قصوی در زهد و ورع و صلاح آنچه بود همراه او از حق قریبی بر نص الهی وارد است مثل اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ
وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلوٰةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکوٰةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ و این آیه وافی هدایه باجماع اهل ایمان
در آنحضرت است نزول یافته در وقتی که در نماز انگشتری بسائل داد و بین حق ولایت که مراد اولی بتصرف است
در این آیه از برای خدا و رسول و برای امیر المؤمنین نیز ثابت خواهد بود بنص قرآن و بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله در یوم الدار
که جمیع بنی عبد المطلب جمع بودند و غیر ایشان آنجا نبودند حضرت رسول الله در میان آن جمع فرمود که هر که مرا معاون

و مدد فرماید برین امر او برادر و وصی و وزیر و وارث و خلیفه من است در میان شما بعد از من حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من از همه کمتر
کوچکتر بودم بسال و ضعیف تر از روی جثه و بصر و ساق برخاستم و گفتم که معاون و مدد تو درین امر منم و این صریح است در
و ابن جریر طبری و ابن اثیر جزری این حدیث را آورده اند بعبارات متقاربه و در غدیر خم فرمود که نیستم من اولی بمؤمنان از نفسهای ایشان همه
گفتند بلی آنحضرت فرمود مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ چنانچه مذکور شد و این حدیث متفق علیه است پس واجب باشد او را
از ولایت آنچه واجب بود پیغمبر را و این نص ظاهر جلی است اگر نقض جلی بحرکت نیاید و در وقت توجه بجانب تبوک فرمود که
اَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسیٰ اِلَّا اَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی تو از من بمنزله هارونی از موسی الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد
بود یعنی اگر می بود تو می بودی این حدیث نیز در صحاح است و در مسند احمد حنبل نیز منقول است بچند طرق پس ثابت شد و از اوست
از برای رسول قیام بهر چه هارون آن اقدام نموده الا نبوت که استثنا فرموده چنانچه قرآن از آن مخبر است وَاجْعَلْ لِی وَزِیراً
مِنْ اَهْلِی هَارُونَ اَخِی اُشْدُدْ بِهِ اَزْرِی وَاَشْرِکْهُ فِی اَمْرِی و در استخلاف فرموده که اُخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَاَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِیلَ
الْمُفْسِدِینَ پس خلافت ثابت شد بحکم تنزیل و هر چه از برای هارون ثابت بود آنحضرت برای او مقرر کرد غیر نبوت و او را خلیفه خود
ساخت که پشت او باو محکم شود و قیام بامور دین نماید که دین استحکام پیدا کند و این را در کتاب بسیار مذکور خواهد شد بقرب و اما
بعد از نبی سی سال بود از انجمله بیست و چهار سال و چند ماه ممنوع بود از تصرف که متقید مدار اسلوک میخواستند و باسط انظار و مصلحت وقت
چنانچه در نهج البلاغه مذکور است که فَطَفِقْتُ اَرْتَئِی بَیْنَ اَنْ اَصُولَ بِیَدٍ جَذَّاءَ اَوْ اَصْبِرَ عَلیٰ طَخْیَةٍ عَمْیَاءَ یعنی من در اندیشه و فکر میکردم دو امر که
حمله بدست بریده که کنایه از عدم نصرت یا که صبر کنم برین ظلمت پر وحشت که راه بیرون نبرد و پنج سال و چند ماه که مشغول بود
بجهاد منافقین از ناکثین و قاسطین و مارقین که اول جنگ جمل که با طلحه و زبیر کرد و دوم جنگ صفین است که با معاویه غاوی کرد
و سوم جنگ نهروان است که با خوارج کرد و تفصیل آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی همچنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله که سیزده
سال در مکه ممنوع بود از احکام نبوت و خائف و محبوس و مایوس که اسلام ممکن از جهاد کفره و دفع شر فجره از مؤمنان نبود و بعد از هجرت تمکن
پیدا شد بجهاد کفار پرداخت و تیغ در ایشان زد انه حت   اوست ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام او را جا
عبد مناف نام داشته و کنیت او ابو طالب بود پسر عبد المطلب است و نام او شیبه الحمد بود و کنیتش ابو الحارث و از نجابت آن حضرت

وحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بهم میرسد و آن از نسل ذکور شد و ابوطالب را چهار پسر بود طالب و عقیل و جعفر و امیرالمؤمنین
و هر یکی از ایشان بده سال بزرگتر است از آن دیگر بترتیب و طالب اکبر بوده و یک دختر که ام هانی است که نام او فاخته بود و مادر
همه فاطمه بنت اسد است و این را ضیاء الدین ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی رحمه الله در کتاب مناقب ذکر کرده و ابوالمؤید این
ابیات را در نسب آنحضرت علیه الصلوة والسلام شعر نسب المطهر بین انساب الوری * کالشمس بین کواکب الانساب * والشمس ان
طلعت فکم من کوکب * الا تغیب فی نقاب حجاب * یعنی این نسب مطهر که در میان انساب خلایق ظهور یافته مثل آفتاب عالمتاب است در
میان کواکب و همچنین چون طالع شد پس نباشد از کواکب الا که غایب شود و متواری گردد در نقاب حجاب آورده من بعید را
یافتم بخط و خارج که الصرانی در مدح امیرالمؤمنین هم گفته و آن اینست شعر علی امیرالمؤمنین صریمة * و ما لسواه فی الخلافة مطمع *
له نسب المعالی والسوابق الذی * فقدم فیه والفضائل اجمع * ولو کنت اهوی غیره فی طنی * لما کنت الا مسلما اتشیع * یعنی امیرالمؤمنین
علی علیه السلام حجت قاطع و غیر از آن حضرت بعد از پیغمبر دیگری در خلافت باید که طمع نکند که مرکز دایره خلافت آنحضرت مراورا است
نسب عالی و در اسلام و تصدیق قول نبی از همه سابق است و جمیع فضائل در وی مندرج است و مجتمع و اگر بودم من که دوست داشتم
و اختیار میکردم غیر او را غیرت خود نمی بودم من بلکه مسلمانی که از شیعه آنحضرت می بودم یعنی مومن شیعی و مؤلف رحمه الله میفرماید
نقل کردم از تاریخ موالید ائمه علیهم السلام که تصنیف ابن خشاب است که بخط ابن وضاح که امیرالمؤمنین علیه السلام در وقت رحلت
شصت و پنج ساله بوده و وفات فرموده با نبی صلی الله علیه و آله در مکه سیزده سال بعد از آن هجرت کرد بمدینه و اقامت نمود با آنحضرت
ده سال و بعد از آن سی سال دیگر زندگانی فرموده و در شب جمعه بدار القرار انتقال نمود و قبر مبارکش در غری است و کنیتش ابوالحسن
و ابوالحسین و لقبش سید الوصیین و قائد الغر المحجلین و امیرالمؤمنین و صدیق اکبر و فاروق اعظم و قسیم الجنة والنار و وصی و حیدر
و ابوتراب پس نظر اعتبار برین کتاب بکار که مصنف و کاتبان از اعیان اصحاب احمد بن حنبل اند و اعتراف کرده اند که صدیق اکبر
و فاروق اعظم آنحضرت و حال آنکه غیر او را بر وی تفضیل میکنند که مراتب او از جمیع وجوه از مراتب آنحضرت فروتر است و خود میگویند که
آنحضرت اکبر و اعظم است این امریست عجیب و صورتیست غریب   کنیت آنحضرت ابوالحسن و ابوالحسین و ابوتراب است
خوارزمی رحمه الله آورده که امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمود که امام حسن علیه السلام در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا ابوالحسین میخواند امام حسین

مرا ابوالحسن و ایشان رسول الله را پدر میخواندند و چون آنحضرت رحلت فرمود مرا هر کس پدر خود میخواند و نقل کرده کمال
خوارزمی نیز که نقل نموده از کتاب مناقب ابن مردویه روایت از جابر رضی الله عنه گفت شنیدم از پیغمبر سه چیز را پیش از
وفات آنحضرت که میفرمود بامیرالمؤمنین علیه السلام که سلام بر تو ای پدر ریحانتین من وصیت میکنم ترا به دو ریحان بوستان که
در دنیا ایشان را عزیز داری و نظر رحمت بحال ایشان گماری که اندکی مانده که دو رکن تو شکسته شود و آنگاه من
حق سبحانه و تعالی را بر خلیفه میسپارم که حفظ تو نماید و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله رحلت نمود فرمود که یکی از دو رکن که
پیغمبر فرموده بود مرا این بود که شکست و بعد از آنکه فاطمه علیها السلام نیز وفات یافت آنحضرت فرمود که رکن دیگر این بود و نقل
کردم از مناقب خوارزمی روایت سهل بن سعد که او گفت که مردی از آل مروان که عامل مدینه بود مرا طلب کرد بنا بر آنکه فحش و تبرا
نمودم ابا کردم و قبول ننمودم پس آن ملعون گفت بیا و ابوتراب را ناسزا بگوی من گفتم معاذ الله نبود هیچ نامی که دوست تر باشد
نزد او از ابوتراب و آنحضرت فرح میفرمود هر که او را باین اسم میخواند گفت بگو سبب او را ابوتراب میگفتند گفتم که واسطه آنکه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله یک روزی بخانه فاطمه علیها السلام آمد امیرالمؤمنین علیه السلام را در خانه نیافت گفت ای فاطمه پسر عم تو
کجاست گفت میان من و او صورتی واقع شد غضب کرده بیرون رفت و نزد من قیلوله نکرد حضرت رسول شخصی را
فرستاد تا ببیند که آنحضرت کجاست رفت و بازگشت و گفت یا رسول الله در مسجد خواب کرده است حضرت رسول بمسجد آمد
دید که خواب کرده و ردای مبارکش از دوش افتاده و گرد و خاک بر بشره روی مبارکش نشسته آنحضرت خاک از بشره روی
مبارکش پاک میکرد و میفرمود که برخیز ای ابوتراب این را مکرر فرمود ابوعبدالله محمد بن اسمعیل بخاری و ابوالحسین مسلم بن حجاج
نیشابوری نیز این را آورده اند و در مناقب خوارزمی از ابن عباس روایت کرده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مواخاة و برادری گرفت میان هر دو کس را میان مهاجر و انصار اصحاب خود و مواخاة نفرمود علی علیه السلام را با هیچ یک از ایشان آنحضرت
خشمناک بیرون رفت تا رسید بجدولی که در زمین آنجا بود و دست مبارک زیر سر نهاده خواب کرد باد ردای مبارکش را خاک آلوده
ساخت و پیغمبر صلی الله در طلب بود تا او را آنجا یافت کوشهای مبارک بر او نهاد و گفت برخیز چنین صلاح دیدی که
ابوتراب باشی آیا از من غضب کردی که من برادری گرفتم میان مهاجر و انصار و نگرفتم میان تو و یکی از ایشان آیا تو راضی

نیستی که باشی نسبت بمن بمنزلهٔ هارون الا انست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود و بدان و آگاه باش که هر که دوست دارد ترا آن
ایمان کرده آید و با ایمان از رحمه بخشها این میکرد و هر که دشمن دارد ترا حق سبحانه و تعالی بمیراند او را و امر دن بمان جاهلیت
یعنی کافر بمیراند او را و حساب کرده شود بعمل خود وی در اسلام و این ابیات از عباس و مرد و جمعی که مردم با بو بکر بیعت کردند در مدح
امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه شعر ما کنت احسب ان الامر منصرف عن هاشم ثم منها عن ابی حسن الیس اول من
صلی لقبلتکم و اعلم الناس بالاثار و السنن و اقرب الناس عهدا بالنبی و من جبریل عونا له فی الغسل و الکفن من فیه ما فی
جمیع الناس کلهم و لیس فی القوم ما فیه من الحسن ما ذا الذی ردکم عنه فنعرفه ها ان بیعتکم من اول الفتن یعنی من نبودم کم
پنداشته باشم که امر خلافت منصرف شود از بنی هاشم باز ازیشان از ابی الحسن که امیر المؤمنین علیه السلام ایا نبود آنحضرت اول
آنکس که بقبله شما نماز گزارد و اعلم مردمان نبود باخبار و احادیث و سنن بلکه در هر فن و اقرب مردم نبود از روی عهد بپیغمبر و او
آنکس نبود که جبرئیل او را مدد میکرد در غسل و کفن پیغمبر یعنی اینها همه بود آنحضرت آنکس است که در وی جمع است جمیع فضائلی که در
همه مردمست و نیست در مردم آنچه در وست از حسن اخلاق چه چیز شما را باز داشت از متابعت او و حال آنکه شما او را می شناختید
بعلم و حلم و حسب و نسب اینکه تحقیق که بیعت شما از اول فتنهاست که روی بمردم آورده و القاب آنحضرت امیر المؤمنین است
و یعسوب الدین و المسلمین و مبیر الشرک و المشرکین و قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین و مولی المؤمنین و شبیه هرون
و المرتضی و نفس الرسول و اخوه و زوج البتول و سیف الله المسلول و ابو السبطین و امیر البررة و قاتل الفجرة و قسیم الجنة و النار
و صاحب اللواء و سید العرب و خاصف النعل و کشاف الکرب و الصدیق الاکبر و ابو الریحانتین و ذو القرنین و الهادی
و الداعی و الشاهد و باب المدینة و بیضة البلد و المولی و الوصی و قاضی دین الرسول و منجز وعده و ابو المؤید خوارزمی
در القاب آنحضرت میفرماید که امیر المؤمنین و یعسوب الدین و غرة المهاجرین و صفوة الهاشمین و قاتل الکافرین و الناکثین
و القاسطین و المارقین کرار غیر فرار جدا سازندهٔ فقار هر ذی عذر بذو الفقار صنو جعفر طیار قسیم جنت و نار مرگ حاسده
جنس جرار زننده وجوه زر سرخ و سفید بید احتقار ابو ترابی که مالنده روی های جانیست بر خاک آن جوانمردی که زر تیغ
طعن سنانست بر پشت و پهلوی عدوی بی کفت جوانمردی که جود وا از حد حساب بیرونست و مطعمی که اطعام وا از حد

ور

کوی افزونت حلال جمیع مشکلات بجواب صواب و جواب ده تمام معضلات یقابون دل کریز است لشکرهای جون
اسنام شکستنده اصنام در بیت الله الحرام کشاینده باب بیت شرف در محراب زننده ابواب جمیع اصحاب مشغوف
بجمیع طاعات موصوف با حسن صفات ضرغام روز جمل رد شمس از برای اجلال او در طفل که بعد از عصر شجاع بس و
جمیل زوج بتول عذرا فاطمه زهرا مذل اعدا معز اولیا اخطب خطبا قدوه اهل کسا امام ائمه اتقیا شهید ابی الشهدا
اشهر اهل بطحا رنگین سازنده معرکه را بخون اعدا خالی سازنده بیت را از صنم و حجر او بیضای فرزند شکافنده امهات کفره
شکافنده فرقهای کفره فجره مقوی اعضای بریده بالا دست بیعت شجره بیرون کننده عیون سحره روشن کننده زمین و
زمان گستراننده امن و امان نصب کننده الویه و رایات اندازنده سرا مسکه عمرات ممیت بدعت محیی سنت کاتب جوار
اهل حبت سید عرب مظهر عجب مخصوص با شرف نسب هاشمی الام و الاب افصح فصحا اهل خطب نفس رسول الله در روز مباهله
سابق مسابقه در روز مصاف خطیب منبر سلونی در روز مصاف و صاحب سر رسول الله آنکه و لکن الله انجاه و اسطه قلاده
نبوت متلقی شرف ابوت نقطه دایره مروت محیط بحر سخاوت سر آمد معرکه شجاعت وارث علم رسالت و نبوت حصن حصین
خلیفه امین اعلم اهل روی زمین رسول الله را امین و همنشین رقعه بر رقعه زننده تا غایت شرمنده کی زند و زنده دنیا را تمام از پیش خود
راننده و در حس همت برو دوانند در عزم هر نوع کلام بالماس تابان معجز بیان خفته در شب غار در خوابگاه پیغمبر خفته اخو رسول الله
و ابن عمه و کشاف کربه و غمه و ساتمه فی طینه ورمه بعضه بعض البتول و ولده ولد الرسول دمه من دم رسول الله دمه دمه و لحمه لحمه و
عظمه عظمه و علمه علمه و سلمه سلمه و حربه حربه و حزنه حزنه و فرحه فرحه و تبعه تبعه و نجده نجده و فخره فخره و جده جده
انهار فضائل در دنیا از جوی فضائل اوست و ریاض توحید و عدل از بساتین خطب و رسائل اوست شیر بیشه مردی
کان سخاوت جوانمردی مفتاح خزائن رحمت مصباح لیالی ظلمت جوهر عقل رابطه وصول شمس ضحی قمر تمام قوی اسم
باعظم بشری مطلق دنیا مؤثر عقبی اخری برای ولی ستاننده فتوی مشوای تقوی نظیر هارون من موسی مولی هر مولی شده
قوی سالک طریقه مثلی معتصم بعروة وثقی فتی اخوه الفتی بکرم نزول هل اتی مغز بوده دائما اشجع هر سوار ارفع
هر روزه دار نماز گزار مهر لب محمد بیضا بر من حجت زهرا حیدر کرار علم از شجره و ثمره علم اوست و تافتن جواهر فضائل از خوده

ریزه قلم اوست انعام عامش بهمه عالم رسیده و اعلام همتش تا ایوان کیوان کشیده او محراب فجره است بنفس تریں او و جه

ناو بن اوّ او مبشر مبارت منصور من نصره است نزد هر کبیر و جلیل و او آن رفیع سامیت که مذکورست در توریة و انجیل و او

بر مومنان رحیم است و بر دوستان حلیم مو العلی العلی الولی الهاشمی المکی المدنی الابطحی الطالبی الرضی المرضی القصی الوفی

او انکس است که حقایق یقین در جبین مبین او هویداست و هر چه مدایح و مناقب او کوی از ان برتر و اعلی است پس در ین مقدمه

اعتراف بعجز روایت اللهم صل و سلم علیه ابو المؤید خوارزمی رحمه الله روایت میکند از ابی اسحق که او گفت که

من امیر المومنین علی را دیدم که موی سر و لحیه سفید شده بود مردی بود میانه بالا اشکم دار و ابن منده گوید که گندم گون

بود چشمان مبارکش گشاده و شکم دار بود و مایل کوتاهی در قامت بحد اعتدال موی سر و محاسنش سفید شده بود و زیاده کرده

محمد بن حبیب بغدادی که صاحب مجبر کبیرست در صفات آنحضرت گفته که آدم اللون خوب صورت درشت استخوان بود و مشهور

بانزع البطین اما در صورت انزع کسی را گویند که دو جانب جبهه او بی مو باشد و بطین کسی را گویند که شکم دار باشد آنحضرت

انجنان بود اما بحسب معنی نزع بمعنی اشتیاق آمده و بمعنی کندن چیزی از جای و آنحضرت متصف باین دو صفت

زیرا که خود را کنده است از جمیع مناهی و سیئات بجهة اشتیاق باکتساب اشق طاعات و حسنات و ملقب بطین بحسب معنی

است که آنحضرت علومات از علم بعضی را اظهار فرموده بر وفق مراد هر کس که بدعای خود میرسد و طریق حل القصص از آن

معلوم میکند و آنچه ظاهر شده از علوم آنحضرت است شهرت از روز نورانی در ظهور و اشتهار زیاده شرقی در صدور اما علوم

باطنی آنحضرت فهم کسی بآن نرسیده و لهذا میفرمود که اندراج و اندماج علوم فرموده ام در کانون سینه خود که اگر آن

بکشایم مضطرب شوید و بکنه آن نرسید مثل ریسمانیکه در چاه بی پایان فرو گذارند که بته آن نرسد و بر نزید بجو آن ریسمانیکه مبلزرو

و آنچه عز الدین محدث در صفت آنحضرت گفته در وقتی که بدر الدین لولو صاحب موصل از و طلب نموده بود اینست که

آنحضرت در قامت میانه بالا بود در میان مردان چشمهای مبارکش سیاه بود و روی انورش در صورت مثل قرص قمر در شب بدر و شکم دار

و عریض شانه بود و کفهای مبارکش درشت مایل بود و گردن کشیده و داشت مثل گردن ابریق نقره در بلندی و سفیدی

بدو طرف پیش سر مبارکش موی نداشت و محاسن مبارکش پر موی بود در نرمی مثل حریر و بازوی مبارکش از ساعد

بر

تیز نمیشد کردن و اگر بکف مبارکش سر دست مبارکش بفشارد کسی نگرفتی او را قوت و توانائی آن نبودی که از و جدا سازد

و در سر معرکه دلیر بودی و همه یلان زبون قوت او بودند و در هر جائی که با کسی نبرد کردی بر و منصور شدی و گفت معاویه ضرار

بضرار بن ضمره که وصف کن علی را بآنچه میدانی گفت مرا معاف دار او در مبالغه افزود که البته در وصف او چیزی بگوی

گفت چون لابدست والله که غایت مقاصد و مارب مردم بود قوت ظاهر و باطن بکمال بود سخن او فصل بود در قضایا و حکم او

عدل بود در میان برایا علوم منفجر بود از جوانب او و حکم منطق از نواحی او روی همت از دنیا و زینت او گردانیده

بود و روی طاعت در شبهای پر وحشت بطاعت حق آورده و اشک بسیار از دیده مبارکش او ریختی و فکر بسیار در امور

اخروی کردی از لباس آنچه درشت تر بود پوشیدی و از طعام آنچه غلیظ تر بود نوشیدی در میان ما مثل ما زندگانی

کردی هر چه پرسیدیم میگفت و بهر جا میطلبیدیم می آمد و با وجود این والله که نزدیک بود که از هیبت آنحضرت با وی تکلم

نتوانیم کردن تعظیم اهل معرفت نمود و رعایت فقرا و مساکین مینمود و هیچکس از و نومید نشد خدای گواهست که من آنحضرت را

دیدم در بعضی مواقف وقتی که شب نقاب حجاب را فرو گذاشته بود و نجوم بر روی افلاک ظاهر گشته که محاسن مبارک در دست

گرفته و سر تسلیم در پیش انداخته و از اشک چشم دامن خود را پرساخته و فرمودی که یا دنیا غری غیری ای دنیا غیر مرا

فریب ده که عرض کردن تو بر من و شوق تو بجانب من هیهات هیهات از محالاتست که من بتو میل کنم که ترا سه طلاق

باین گفته ام که در و رجعت نیست که عمر تو قصیرست و خطر تو کثیر و عیش تو حقیر آه از قلت زاد از برای سفر آخرت و از

پر وحشت و معاویه را از این سخنان آب از چشم بی شرمش روان گشت و گفت رحم الله ابا الحسن والله که چنین است

و گفت ای ضرار چگونه است حزن و اندوه تو از جهة او داری گفت مثل اندوه و حزن کسی که ولد او را در کنار او بقتل آرند

پس هرگز او را گریه خالی نباشد و حزن او تسکین نیابد ۴ از سعید بن مسیب روایت که چون عثمان بقتل آمد

رحمت بار انجار کشید مردم جمعیت کرده بحجره امیر المومنین در آمدند و گفتند یا امیر المومنین دست مبارک دراز کن تا با تو بیعت کنیم که

خلق را لابدست از امیری فرمود که من از شما قبول ندارم این سخن اهل بدرست هر گاه که ایشان بیایند و باین راضی باشند

من قبول میکنم هر که بار ضای ایشان باشد خلیفه است پس از اهل بدر هیچکس نماند که نیامد و گفتند که کسی بهتر از تو نمیدانیم منصب

خلافت بر دست مبارک دراز کن تا بیعت کنیم آنحضرت فرمود که طلحه و زبیر کجا اند طلحه فی الحال پیش آمد و اول بیعت کرد بدست آنحضرت و انگشتان او شل بود آنحضرت از ان فال بد گرفت و فرمود که او نقض عهد خواهد کرد زبیر و سعد و جمیع اصحاب بیعت کردند و زود منبر رسول الله بر دست آنحضرت خزیمه بن ثابت انصاری در پیش منبر ایستاده بود و این ابیات انشا کرد اذا نحن بایعنا علیا فحسبنا

ابو حسن مما نخاف من الفتن ؛ وجدناه اولی الناس انه ؛ اطب قریش بالکتاب والسنن ؛ فان قریش ما تشق غباره ؛ اذا ما جرا یوما علی الضمر البدن

وفیه الذی فیهم من الخیر کله ؛ وما فیهم بعض الذی فیه من حسن ؛ یعنی با بیعت کردیم امیرالمومنین علی علیه السلم بس کافی و بسنده است ما را

ابو الحسن از انچه میترسیدیم از فتنه ها یافتیم او را اولی و اشرف مردمان بر مردمان جهت انکه آنحضرت اعلم قریش است بکتاب الهی و سنت

حضرت رسالت پناهی بدرستی که قریش نتوانند شکافت غبار مرکب او را وقتی که در جرا و در در آورد اسپ را در روزی که بدان سوارست

و اگر چه از تعب سفر لاغر باشد و در وجود دست از جمیع حسنات و خیرات و صفات مرضیه و اخلاق پسندیده و انچه در ایشان هست

از صفات انکی از حسن اخلاق آنحضرت صلوات الله علیه

ابو المؤید رحمه الله روایت میکند از محمد بن اسحق که

از مردمان اول کسی که تصدیق نبوت حضرت رسالت کرد امیرالمومنین علی علیه السلم بود و انچه از جانب حق تعالی بوی آمده بود و در ان

وقت ده ساله آنحضرت گذشته بود و از جمله نعمتهای که حق تعالی بوی ارزانی داشته آن بود که آنحضرت در کنار حضرت رسول تربیت

یافت و انچنان بود که درمیان قریش در ان اوقات تنگی و سختی و قوع یافت بواسطه خشکسالی و ابوطالب عیالمند بود و عباس

عم و ملاذ رسول صلی الله علیه و آله فرمود بعم خود که ای عباس برادر تو ابوطالب را عیال بسیار شده و درمیان مردم سختی تمام روی داده

مشاهده میکنی برویم و بعضی از عیال او را بر و تخفیف کنیم و آنحضرت نیز فرمود با عباس نزد ابوطالب و این التماس نمودند

ابوطالب گفت عقیل را نزد من بگذارید و باقی هر کدام که را اختیار کنید آنحضرت امیرالمومنین را اختیار نمود و عباس جعفر را و همیشه امیرالمومنین

با آنحضرت بود تا مبعوث شد به نبوت و همان لحظه تصدیق او نمود و هنوز کسی دیگر از مردمان از ان خبر نیافته بود و از سلمان فارسی رضی الله

روایت که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود اول کسی که بر کنار حوض بر من وارد شود در روز قیامت علی ابن ابیطالب خواهد بود

زیرا که اول کسی که تصدیق من کرد او بود و از ابن عباس مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هفت سال ملائکه عالم

صلوات فرستادند بر من و بر علی علیه السلم پرسیدند که در کدام وقت بود فرمود که در انوقت که نبود با من غیر او از مردان و در

مناقب خوارزمی وارد است که ملائکه هفت سال بر من و علی صلوات فرستادند زیرا که مرتفع نشد شهادت ان لا اله الا الله بجانب آسمان

مگر از من و از علی و در خصایص طبری آمده که مگر از و و از من و در کتاب یواقیت مذکور است که ابو عمرو زاهد روایت کرده از لیلی غفاریه

که او گفت که من با زنی بودم که با پیغمبر صلی الله بیرون رفتم در غزوات که اگر کسی را جراحتی باشد من آنرا دوا کنم چون وقت جنگ جمل شد

من با امیرالمومنین علیه السلم رفتم چون از جنگ فارغ شد شبانگاهی رفتم نزد زینب بنت جحش که حرم رسول الله صلی الله بود

و گفتم که حدیث کن از برای من که هیچ چیز از پیغمبر شنیده در باب این مرد که امیرالمومنین است گفت بلی یکروزی رفتم نزد رسول الله و او و

عایشه بر فراشی بودند و بر ایشان قطیفه بود که بر خود پیچیده بودند و امیرالمومنین آنجا بر سر پای نشسته بود آنگاه رسول الله فرمود که

این اول آن مردمانست که بمن ایمان آورد و اول آن مردمانست که در روز قیامت بمن ملاقات کند و آخر مردمانست مرا از روی

عهد در وقت موت و خوارزمی رحمه الله از ابن عباس رضوان الله علیه روایت کند که امیرالمومنین علیه السلام در وقت مخاطبت

قوم در روی مردمان نظر میکرد و میفرمود که منم برادر رسول الله و وزیر او و بتحقیق شما میدانید که من اول شما بتصدیق قول خدای

و ایمان آوردن برسول او و شما بعد از من باندک زمانی که در آمدید باسلام حال آنکه من ابن عم رسولم و برادر او و شریک و سهیم در

پدر فرزندان او زوج فرزند دلبند او یم که سیده عالمیانست و نیز میدانید بیقین که در هیچ غزوه با رسول الله بیرون نرفتم که فرار کرده باز

با شم و دوست ترین حجت بودم سوای او و وثوق و اعتماد کلی برو داشت با شما نهشت و اشد و اشجع شما بودم در شمشیر زدن در روی دشمن

و ایشان را بزمین ذلت و هلاک انداختم و شما خود دیدید که مرا با سوره برات فرستاد و کتاب مکه در روز غدیر خم ایستاده بود و بر

دست مرا گرفته بالا برد و بخلافت نصب کرد و نیز مشاهده کردید که چون مواخاة و عقد برادری گرفت میان اهل اسلام مرا برای

نفس خود اختیار کرد در مواخاة و غیر مرا اختیار نکرد و گفت مرا که تو برادر منی و من برادر تو در دنیا و آخرت و همه را از مسجد بیرون کرد

و مرا گذاشت و فرمود که تو از من بمنزله هارونی از موسی الا انست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود و هم خوارزمی از ابن عباس روایت کند

که او گفت امیرالمومنین را چهار خصلت بود که در دیگری نبود از مردم اول هر عربی و عجمی که بود با پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز گزارد

آنکسی بود که لوای او با او بود در هر معرکه قتال و سر کس تخلف نمود و دیگر آنکه صبر فرمود با آنحضرت و ثبوت قدم ورزید در روز فتح که

روز حنین است و دیگر غسل داد پیغمبر را و در قبر اطهرش ابدا درون رفت در حالت دفن و در مسند حنبل نقل میکند از ابی مریم که او از

امیرالمومنین روایت میکند که آنحضرت فرمود که من و پیغمبر رفتیم درون خانه کعبه پیغمبر فرمود که بنشین چون نشستم پاهای مبارک
بر دوش من نهاده برخاستم در آنحالت در خود ضعفی دیدم آنحضرت فی الفور فرود آمده بنشست و گفت یا علی پای بر دوش
من بالا رفتم بر دوش مبارکش برخاست مرا بر داشته در آنوقت چنان تخییل کردم که اگر خواهم بآسمان می توانم رسید تا دست
من به بتان رسید که از مس و روی ساخته بودند همه را فرود انداختم از جوانب و از یمین و شمال و قدام و خلف خانه را از آن
تمثال ها پاک یافتم و مرحوم شد که ... بعد از آن از دوش پیغمبر فرود آمدم و با آنحضرت بتعجیل رفتیم تا بخانه
رسیدیم که مبادا که از مردم کسی با ما ملاقات کند در آنحال و از خوف آن و هم آورد روایت میکند از امیرالمومنین علیه السلام که میگوید که
بار خدایا من نمیدانم بنده را از تو ازین امت که او عبادت کرده باشد پیش از من غیر از پیغمبر تو و سه بار این تکرار فرمود
دیگر فرمود که من نماز گزاردم پیش از آنکه مردم نماز گزارند بهفت سال و هم او از حبیبه عرنی روایت کنند که من از آنحضرت شنیدم که
میفرمود که اول کسی که با رسول الله نماز گزارد من بودم و نیز در مسند احمد از عمرو بن میمون روایت میکند که من نشسته بودم با ابن عباس که
نه نفر آمدند و گفتند ای ابن عباس برخیز و با ما بیا و یا این مجلس را خالی ساز از جماعت ابن عباس فرمود که من با شما می آیم و در آن
زمان صحیح العین بود و در چشمهای او قصوری نبود بعد از آن جماعت ابتدای سخن کردند و با او حدیث میکردند اما ماندانستم که
چه گفتند ابن عباس از پیش ایشان جامه را دامن کشان برخاست و در محاربه با ایشان افشاند و میگفت سخنی که دلالت بر معجزت و کرامت داشت مثل
اف و تف و میگفت در افتاده اند در باره مردی که او را ده چیز بود که دیگری را نبود و در باب کسی سخن میگویند که پیغمبر میفرمود در غزوه
خیبر که من بفرستم مردی را که هرگز حق سبحانه و تعالی در هیچ محل او را شرمنده نساخت که دوست دارد او خدا و رسول او را و خدا و
رسول او را دوست دارند اصحاب هر یک منتظر بودند که رایت بدست که خواهد داد حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که علی کجاست
گفتند آسیا میکشد فرمود که از شما کسی نبود که آسیا بکشد بعد از آن آنحضرت آمد و در آنوقت درد چشم داشت چنانچه نگاه کردن
نمیتوانست حضرت رسول صلی الله علیه و آله بادی در چشم آنحضرت دمید و با زبان مبارک بران مالید فی الفور درد آن زائل شد آنحضرت
سه نوبت رایت را جنبانید و بدست امیرالمومنین داد و او را فرستاد تا فتح کرد و صفیه بنت حیی را آورد و باز فرستاد آنحضرت را
که سوره برائت را از ابوبکر بستاند و او را بازگرداند و نیز خود برود و با اهل مکه رساند چه آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که او

الهی خیانت که تو سزاوارتری که این سوره را برسانی یا رسولی که از اهل تو باشد و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود بنی اعمام خود
را که کدام یک یاری و مدد کار منست از شما در دنیا و آخرت ایشان ابا کرده امیرالمومنین علیه السلام در آن میان فرمود که من یار و مددکار
توام در دنیا و آخرت باز این کلام را اعاده فرمود ایشان ابا کرده امیرالمومنین تلقی فرمود بعد از آن آنحضرت فرمود که تو
ولی و ناصر منی در دنیا و آخرت و دیگر اول کسی از مردان که تصدیق پیغمبر فرمود بعد از خدیجه او بود و دیگر امیرالمومنین و فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام را بخانه خود آورد که اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً و دیگر لباس
پیغمبر را پوشیده و نفس نفیس خود را برای رضای خدای آلهی فدای حضرت رسالت پناهی کرده بر جای آنحضرت خواب کرد
و مشرکان مکه بر آنجا که رسول الله خواب کرده بود سنگ می انداختند و در آنمحل ابوبکر آمد و امیرالمومنین بران خوابگاه بود
پنداشت که رسول الله است امیرالمومنین سر مبارک بر داشته فرمود که ای ابوبکر رسول الله بجانب بئر میمون فرمود رود و آنحضرت را
آنجا دریاب آن بود که رفت با پیغمبر توجه بغار نمودند و کفار بمجان برای سنگ میزدند با علم اکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آنجا خواب کرده امیرالمومنین سر مبارک در جامه کشیده بود تا صباح شد و هیچ سنگ بر بدن او نخورد چون چنین دیدند گفتند ما
خیال کردیم که صاحب تو بود که سنگ انداختیم و دیگر چون بغزای تبوک میفرمود امیرالمومنین علیه السلام فرمود که من نیز
همعنانم و تخلف میکنم آنحضرت قبول نکرد امیرالمومنین علیه السلام گریست آنحضرت فرمود که یا علی راضی نیستی که باشی بمنزله
هارون از موسی الا آنکه تو نبی نیستی و سزاوار و لایق نمی بینم که من بروم و خلیفه من نباشی در مدینه ترا می باید بودن بمراد دیگر فرمود
که تو ولی و وصی منی بر هر مومنی بعد از من و دیگر آن حضرت فرمود که سد ابواب مسجد نمودند از هر که بود الا باب علی که سد ننمودند تا
آدمی آمده و میرفت در همه احوال و دیگران ممنوع بودند از آمد و شد و دیگر فرمود که هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست
و دیگر اخبار نمود حق سبحانه و تعالی ما را که راضی است از ایشان از اصحاب شجره و او میداند آنچه در دلهای ایشانست از اخلاص آیا
هیچکس حدیث کرده ما را که خشم گرفت بر ایشان بعد از آن ابوالموید از ابن عباس روایت کند که سبقت گیرنده کان امت سه کس
بودند سابق موسی یوشع بن نون و سابق عیسی صاحب یس که حبیب نجار است و سابق محمد علی بن ابیطالب علیه السلام و در مناقب
از عبدالله بن مسعود روایت کنند که اول چیزی از امر رسول الله صلی الله علیه و آله آن بود که بمکه آمدم با اعمام خود و ایشان مرا

عباس بن عبد المطلب بردند و او جماعتی نشسته بود در موضعی از مسجد الحرام ما نیز آنجا نشستیم نزد او ناگاه دیدیم که مردی از باب الصفا
بیرون آمد رنگ رویش بحمرت مایل و با موی مجعد تا بناگوش وی رسیده و بینی بلند کشیده و دندانهای براق پسندیده و چشمهای
سیاه گشاده و خط موی باریک از سینه تا ناف کشیده کفهای درشت مرعوب روی زیبا بغایت خوب و با او جوانی
بود بسی لطیف که بحد بلوغ رسیده یا نرسیده و در عقب او اثر او زنی که محاسن خود را در پوشش گرفته میرفتند تا بحجر الاسود
رسیدند اول آن مرد استلام حجر نمود بعد از آن آن جوان بعد از آن آن زن چون از استلام حجر فارغ شدند بطوف خانه اشتغال
نمودند تا هفت شوط بجای آوردند ما چون این را مشاهده کردیم گفتیم یا ابا الفضل ما این دین را تا غایت در میان شما ندیده
بودیم مگر این زمان حادث شده گفت این مرد پسر برادر منست محمد بن عبد الله و آن جوان علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما
و آن زن خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها که حرم محترم اوست امروز بر روی زمین کسی که خدای تعالی را عبادت کند باین دین بغیر این
سه تن نیست و مثل این از عفیف کندی مرویست که من مردی بودم تاجر بحج رفتم که در آنجا جوی متاع از عباس ابتیاع نمایم و او
تجارت کردی والله که من نزد او بودم در منی مردی از خانه که نزدیک او بود بیرون آمد و نظر کرد بجانب آفتاب دید که زوال شده
بایستاد و نماز گزاردن بعد از آن از آنجا زنی بیرون آمد و در عقب او بنماز مشغول شد بعد از آن جوانی هم از آنجا بیرون آمد که بحد بلوغ رسیده
باشد یا نه با ایشان نماز بست من پرسیدم از ایشان که چه کسانند عباس گفت این محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است برادرزاده
من گفتم این زن کیست گفت زن او خدیجه بنت خویلد گفتم جوان چه کسست گفت علی بن ابیطالب پسر عم او علیهم السلم گفتم این
چه کارست که میکنند گفت نماز میکنند و زعم او آنست که او پیغمبرست تا غایت کسی متابعت او نکرده مگر زن او و پسر عمش که این جوانست و زعم
او دیگر آنست که زود باشد که کنوز کسری و قیصر بر وی مفتوح گردد و ابن عفیف پسر عم اشعث بن قیس بود و در گفت بعد از آنکه مسلمان شده بود
و حسن اسلام را دریافته که اگر حق سبحانه و تعالی روزی من میکرد در آن روز اسلام را من دوم امیر المؤمنین میبودم در اسلام و نماز
و روایت کرده این حدیث را ابو الحسن احمد بن حنبل در مسند نیز و باین اسناد از عروه مرویست که امیر المؤمنین علیه السلم هشت ساله بود که
تصدیق قول نبی کرد و بعضی در مدح امیر المؤمنین علیه السلم گفته اند این ابیات را در ایام صفین شعر انت الامام الذی نرجو بطاعته یوم
النشور من الرحمن غفرانا ❊ اوضحت من دیننا ما کان مشتبها ❊ جزاک ربک عنا فیه احسانا ❊ نفسی فداء لخیر الناس کلهم ❊ بعد النبی علی خیر مولانا ❊

اخی

اخی النبی و مولی المؤمنین معا ❊ واول الناس تصدیقا و ایمانا ❊ یعنی توئی امام مفترض الطاعة که امیدواریم بطاعت او در روز قیامت
از بخشنده بی منت مغفرت را و تو واضح و هویدا ساختی دین ما را که بود بر ما مخفی و پوشیده جزای خیر دهاد ترا پروردگار تو
از آنچه تو در باره ما کردی از احسان در باب دین نفس و جان من فدای بهترین همه مردمان بعد از نبی که امیر المؤمنین علی است که بهتر و مولای
ماست و برادر و جان برابر پیغمبر و مولای همه مؤمنانست از روی تصدیق و ایمان و مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که نقل میکنم از احادیث که
صدیق ما جمع کرده که او عز الدین عبد الرزاق بن رزق الله محدث حنبلی است که سنی الاصل و موصلی المنشاء است که مردی بود بغایه
فاضل ادیب با حسن معاشرت و شیرین کلمات و فصیح العبارات بود در موصل بصحبت او رسیدیم و اجازه احادیث از او گرفتیم
و گفتم یا عز الدین من امروز از تو چیزی می پرسم اگر انصاف میدهی گویم گفت بلی بگو بگو گفتم آیا جایز باشد که الزام نمایند ما را که
گروه شیعیانیم بچیزی که در صحاح شما مذکورست از احادیث و رواة و رجال آن عمرو بن عاص و معاویه بن ابی سفیان و عمران بن خطان
باشد و او از خوارج بود گفت لا والله و او رحمه الله مردی منصف بود بقول آمد در گرفتن از مسند ... و از غیر روایت کنند که
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که امیر المؤمنین را علیه السلم که تو اول مؤمنانی با من در ایمان و اعلم ایشانی بکتاب خدای عز و
جل و اوفی ایشانی بعهد و پیمان و مهربانتر ایشانی برعیت و اقسم ایشانی بسویت و اعظم ایشانی برتبت و از جمله جمیع عز الدین
از مسند حدیث متصل بیارست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود مر فاطمه را علیها السلم [illegible] که من ترا دادم بکسی که اقدم امتست
از روی سلم و اکثر ایشانست از روی علم و اعظم ایشانست از روی حلم و ثعلبی رحمه الله در تفسیر آیه والسابقون الاولون من
المهاجرین والانصار میگوید که اتفاق علماست که اول کسی که بعد از خدیجه از ذکور بپیغمبر ایمان آورد علی ابن ابیطالب بود صلوات الله
علیهما و این قول ابن عباس است و جابر بن عبد الله انصاری و زید بن ارقم و محمد بن منکدر و ربیعه الرای و ابی حازم المدنی و کلبی گویند
امیر المؤمنین علیه السلم نه ساله بود و در خصایص طبری از امیر المؤمنین علیه السلم روایة میکنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که روز
دوشنبه بر من وحی نازل شد و روز سه شنبه علی با من نماز گزارد و نیز در خصایص است که وارکعوا مع الراکعین در شان پیغمبر
و امیر المؤمنین است و بس زیرا که اول کسی که نماز گزارد و رکوع کرد ایشان بودند و در خصایص از ابو ذر و سلمان رضی الله علیهما روایت میکنند
که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله دست امیر المؤمنین را گرفت و فرمود که اول کسیست که بمن ایمان آورد و فاروق این امت و این

مقتدای مومنان است و اول کسی که در قیامت با من مصافحه کند او خواهد بود و این صدیق اکبر است و نیز در خصایص میگوید که ولد
عبد المطلب عباس گفت که من از عمر خطاب شنیدم که میگفت دست بدارید از ذکر امیر المومنین علی علیه السلم که من از پیغمبر شنیدم که میفرمود
که در علی سه خصلت است که دوست میدارم که مرا یکی از آنها باشد و نزد من یکی از آنها دوست تر است از هر چه آفتاب بر وی طالع میشود
و من و ابو بکر و ابو عبیده جراح و بعضی از صحابه آنجا بودیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و دست مبارک بر دوش علی ابن ابی طالب علیه السلم
داشت و پیغمبر فرمود که ای علی تو اول مسلمانانی از روی اسلام و اول مومنانی از روی ایمان و تو از من بمنزله هارونی از موسی و ای علی
دروغ میگوید هر که زعم دارد که مرا دوست دارد و ترا دشمن و اسم علی مشتق است از اسم اعلی الحق و ابو طالب فرموده این ابیات را که
شعر سمیته بعلی کی یدوم له * عز العلو و فخر العز ادومه * یعنی من نام نهادم او را بعلی تا دائم باشد او را عز و علو و بزرگی و فخر عز
آدم است که تا قیامت آن نسب فخر کنند در تفسیر ابن حجام مذکور است در تفسیر آیه و من یطع الله و الرسول که امیر المومنین علی
گفت یا رسول الله آیا قادر باشیم در بهشت که ترا زیارت کنیم هر وقت که خواهیم فرمود که یا علی هر پیغمبر را رفیقی خواهد بود که با او باشد
با آنکه اول کسی بود که با او ایمان آورده پس این آیه نازل شد که فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین
و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا * بعد از آن پیغمبر امیر المومنین را طلب فرمود و گفت حق سبحانه و تعالی
در باب آنچه تو از من سوال کردی آیه فرستاده و گردانیده ترا رفیق من زیرا که اول تو بمن ایمان آوردی و صدیق اکبر توئی و در کتاب
مسترشد روایه میکند از سلمان فارسی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بهترین این امت بعد از من علی بن ابیطالب است و علی بن
ابرهیم بن هاشم که از اجل رواة اصحاب امامیه است آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله چون بسی و هفت سالگی رسید در خواب دید که یکی آمد نزد
او و گفت یا رسول الله و او این را اعتبار نکرد که تا چندی برین گذشت در روزی که در میان کوههای کوسفندان ابو طالب را میچرانید
ناگاه بنظر آنحضرت در آمد و گفت یا رسول الله فرمود که تو کیستی گفت من جبرئیل حضرت جلیل مرا پیش تو فرستاده است که ترا رسالت داده است
پیغمبر بخانه آمده این احوال را بخدیجه رسانید و خدیجه چون معلوم داشت خبر یهودی و از آن بحیرا راهب و آنچه از آمنه مادر آنحضرت
بظهور آمده بود گفت امید دارم که چنین باشد و رسول الله این امر را پنهان میداشت تا دیگر جبرئیل بر او نازل شد و گفت یا محمد برخیز
و با این آب وضو ساز از برای نماز پس تعلیم کرد پیغمبر را بوضو ساختن یکبار روی بشوی و هر دو دست را از مرفق و مسح سر کن و بعد از

مسح هر دو پای بکعبین و تعلیم رکوع و سجود نمود و چون چهل سال تمام کرد جبرئیل آمد و امر آورد بنماز و حده و صلوة را تعلیم آنحضرت کرد
و هنوز امر باوقات نیامده بود و آنحضرت دو رکعت میگزارد در هر وقتی و چون امیر المومنین با آنحضرت الفت داشت و مونس و همنشین او بود
و سر کار او جدا نمیشد یکروزی دید که آنحضرت نماز میگزارد و فرمود که یا ابا القاسم این چه عبادت است فرمود که این نماز است که
حق سبحانه و تعالی مرا بآن امر فرموده پس دعوت فرمود او را بتصدیق این و آنحضرت تصدیق فرموده با وی نماز گزارد و خدیجه
نیز باسلام در آمده با ایشان نماز گزارد دیگر نبود الا رسول الله و امیر المومنین و خدیجه علیهم السلم تا چندگاه برین بگذشت یکروزی
ابو طالب بمنزل رسول الله آمد و جعفر با او بود نگاه کرد دید که رسول الله نماز میگزارد پس جعفر بن ابیطالب بجانب دیگر
ایستاد و بنماز مشغول شد پس چون جعفر در یسار آنحضرت نماز بست آنحضرت پیش فرمود و با ایشان نماز گزارد ابو طالب این
ابیات را انشا فرمود شعر ان علیا و جعفرا ثقتی * عند ملم الزمان و الکرب * و الله لا اخذل النبی و لا یخذله *
من بنی ذو حسب * لا تخذلا و انصرا ابن عمکما * اخی لامی و ابی * یعنی علی و جعفر محل اعتماد و مونس و غمخوار منند
نزد محنت ایام و شدت آلام و الله که من فرو نگذارم جانب او را و فرو نگذارند او را پسران من که آنحضرت صاحب
نسب و حسب است ای پسران من فرو نگذارید او را و یاری کنید پسر عم خود را که هم شما در میان برادران برادر پدر و مادری ست
چه عبد الله و ابو طالب از یک پدر و مادر بودند و در مناقب ابن مغازلی از ابن عباس رضی الله عنهما روایه میکند که گفت
در تفسیر السابقون السابقون که سابق امت یوشع بن نون بموسی و سابق است آل یس بعیسی و سابق امت علی بن
ابی طالب بمحمد بن عبد الله صلی الله علیهم و او افضل ایشانست و در مسند احمد از عمرو بن عباده روایه میکند که عبد الله
عباس گفت شنیدم من از علی ابن ابیطالب علیه السلم که میفرمود که من عبد الله و برادر رسول الله و صدیق اکبرم و نگوید
این را بعد از من دیگری که اگر گوید آنکس کاذب و مفتریست و حال آنکه من نماز گزاردم پیش از مردمان بهفت سال و در مسند
از ابی لیلی روایت میکند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که صدیقان سه کس اند حبیب نجار که مومن آل
یس است که در آنوقت گفت یا قوم اتبعوا المرسلین و حزبیل مومن آل فرعون که گفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی
الله و علی ابن ابی طالب و او افضل ایشانست و در بصایر الدرجات روایت میکند از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهم السلم که او از ابای عظام خود

علیهم السلام روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای برادر روز اخذ میثاق بر من عرض کردند پس اول کسی که بمن ایمان آورد و تصدیق
من کرد بعد از بعثت علی بن ابی طالب بود علیه السلام و او صدیق اکبر است و از رضویات علی بن موسی الرضا علیهما السلام روایت کنند از آبای
کرام خود علیهم السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که در قیامت از ما چهار کس کسی دیگر سوار نخواهد بود دیگری از انصار برخاست و گفت یا
رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد آن سواران کیانند دیگر که خواهد بود گفت بر براق سوار خواهم بود و برادرم صالح بر ناقة الله که آنرا پی
کردند و عمم حمزه بر ناقه عضبا و برادرم علی مرتضی بر ناقه از ناقهای بهشت و بر دست او باشد لوای حمد نزد عرش مجید و گوید لا اله
الا الله محمد رسول الله پس گویند آدمیان که نیست این مگر ملک مقربی یا نبی مرسلی یا حامل عرش رب العالمین پس ملکی جواب دهد ایشان را
از بطنان عرش که ای معاشر مردمان این ملک مقرب و نبی مرسل و حامل عرش نیست این صدیق اکبر علی بن ابی طالب است صلوات الله
علیه و در مسند مذکور است که علی بن الحسین علیهما السلام که روایت میکند از پدر و جد بزرگوار خود که رسول الله صلی الله علیه و آله دست
امام حسن و امام حسین علیهما السلام در دست داشت و فرمود که هر که مرا دوست دارد و دوست دارد این هر دو را و پدر و مادر ایشان را
فردا در روز قیامت با من در یک درجه باشد و در مسند از زر بن حبیش روایت میکند که امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت با من عهد
فرموده رسول صلی الله علیه و آله که دشمن نگیرد مرا مگر منافق و دوست نگیرد مرا مگر مؤمن و در مسند از عبد الرحمن بن ابی لیلی که او
هم سخن امیر المؤمنین بود روایت کنند که آنحضرت جامه تابستانی پوشیدی در فصل زمستان و جامه زمستان در بر کردی در فصل تابستان
پس بعضی گفتند که عبد الرحمن از آنحضرت سوال کند پس او از آنحضرت پرسید فرمود که رسول خدا فرستاد در طلب من و مرا چشم درد
میکرد چون آمدم زبان مبارک در چشم من مالید و فرمود که بار خدایا سرما و گرما را از و دور گردان و بعد از آن گرما و سرما در من تاثیر نکرد و فرمود بدهم رایت را
کسی که دوست دارد خدا و رسول او را و خدا و رسول او را دوست دارند که او را فرار نباشد پس اصحاب منتظر بودند که بکه خواهد داد بمن داد
رایت او را فرستاد و نیز از مسند است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که مرا نزد رسول الله مرتبه و منزلتی بود که هیچکدام را از خلایق نبود
بودم هر سحر که بر آنحضرت سلام میکردم و در حدیث دیگر وقتی که هر صباح طلب اذن میکردم پس اگر آنحضرت در نماز میبود تسبیح میگفت
و اگر در غیر نماز میبود اذن میفرمود و در کتاب آل ابن خالویه از حذیفه نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که دوست میدارد که
متمسک شود بالعروة الوثقی که خلق کرده خدای تعالی بید قدرت خود پس باید که دوستی علی اختیار کرده او را بعد از من والی و مولی داند

و هم در کتاب آل آورده مردی از ابو سعید خدری که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود مر علی را علیه السلام که حب تو ایمان است و بغض تو نفاق
و اول کسی که به بهشت عنبر سرشت درآید محب تو باشد و اول کسی که در نار در رود مبغض تو بود حق سبحانه و تعالی ترا اهل این
امر گردانیده و تو از منی و من از تو و بعد از من پیغمبری نخواهد بود و هم از ابن خالویه مرویست که او روایت کرده از عبد الله
مسعود که پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون فرمود از خانه زینب جحش تا آمد بخانه ام سلمه که ناگاه یکی در خانه را زد آنحضرت فرمود که
یا ام سلمه برخیز و برو و در را بگشای او گفت یا رسول الله این چه کسیست که آنقدر قدر و منزلت دارد که من بروم و در از برای او
بگشایم و تلقی نمایم برای گشودن در سر دست خود از برای او و حال آنکه دیروز در شان من آیات الهی نازل گشته آنحضرت فرمود
که ای ام سلمه بدرستی که طاعت رسول طاعت حق تعالی است و معصیت رسول معصیت او و آنکه بر در خانه است مردیست که بی تقدیری
نیست که حیا مانع او نشود و نیست که باندرون آید تا آواز خفتن نشود و او کسی است که دوست میدارد خدا تعالی و رسول او را و او
خدا و رسول او را دوست میدارند پس رفت در را گشود و آمده در ستری که آنجا بود داخل شد بعد از آنکه آوازی شنید باندرون آمد و بر
رسول الله صلی الله علیه و آله سلام کرد آنگاه آنحضرت فرمود که یا ام سلمه او را دیده بود فرمود که هیچ میشناسی که این چه
کسیست گفت بلی میشناسم علی بن ابی طالب است صلوات الله علیه فرمود این آنکس است که در سر او طینت و خلق و طبیعت منست و
لحم او لحم منست و دم او دم منست یا ام سلمه این گواه دین من باشد بعد از من پس بشنو و گواه باش ای ام سلمه که این ولی منست
بعد از من پس بشنو و گواه باش ای ام سلمه اگر مردی عبادت کند خدا را هزار سال در میان رکن و مقام در بیت الله الحرام و با جزای
الهی ملاقات شود در وقتی که بغض او در دل داشته باشد حق تعالی بفرماید که او را بروی کشان کشان در نار جهنم اندازند نعوذ بالله من ذلک
و در کتاب آل از مالک بن حماد روایت میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله یکروزی بر ما ظاهر شد تبسم کنان عبد الرحمن بن
عوف برخاست گفت یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد چه چیز ترا به تبسم آورده فرمود که از نزد حق سبحانه و تعالی بمن بشارتی
رسیده در باب پسر عم و برادر من و در باب دخترم فاطمه که چون تزویج فاطمه با امیر المؤمنین واقع گشت حق سبحانه امر فرمود رضوان را که بجنباند
درخت طوبی را با آنچه برداشته باشد از قبالها نثار کند بعدد دوستداران اهل البیت و بعد از آن آفرید در تحت آن درخت طوبی چندین
ملائک را از نور و هر یک را از نشان آن رقعه برداشته نگاه میدارند تا قیامت قائم شود و هر گرد در زمین عرصات از ملائکه و خلایق بس

چون دوستداران اهل البیت با ایشان ملاقات کنند ملائکه آن رقعها را آورده بهر کدام از ایشان یکی از آن رقعها که مهر کرده باشند
مضمون آنکه فلان که رقعه بدست اوست از آتش دوزخ آزاد است پس نثار عروسی برادر و ابن عم من با دختر من خلاصی مردان
و زنان امت منست از آتش دوزخ مولف کتاب رحمه الله میفرماید که سزاوار آن بود که این حدیث در تزویج امیر المومنین و فاطمه علیهما السلم
مذکور کردد اما قلم جاری شد بسطر شطری از آن از دلائل شرف و فخر نمود و هر چند مبالغه در اوصاف ایشان نماید دون مرتبه و
قدر ایشان خواهد بود شعر خیر البرایا کلها آدم • و خیر هی بعدها شم • وصفوة الرحمن من خلقه • محمد و ابنته
فاطم • وبعدها الهادی و سبطاهما • و قائم منهم بحشر فمن قال لا • فقل لا فلح الناد م • یعنی بهترین همه مخلوقات آدم
و بهترین قبیله بعد از وی بنی هاشم و برگزیدگان رحمن از آفریدها محمد بود و دختر نیک اختر او فاطمه و زوج فاطمه که هادی خلایق است
و دو سبط ایشان که حسن و حسین اند و آنها که بعد از ایشان بامر امامت قائم اند که از ایشان امت است تا حشر پس کوید که انجمن منت
بگوی او را که رستکاری نمیشود و نادم که طریق حق که اشتن بعد از آن پشیمانی را فایده نیست و در کتاب فردوس از شقیق بن سلیمه
روایت میکند و او از عبد الله که پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دست علی بن ابی طالب را کرفته بود و میفرمود که این ولی منست
و من ولی او و دشمن میدارم هر که دشمن اوست و بصلحم هر که با او بصلح است و روایت میکند حافظ عبد العزیز الاخضری بخاری
در کتاب خود مرفوع بحضرت فاطمه علیها السلم که او فرمود شبانگاه عرفه بیرون رفتیم با رسول الله صلی الله علیه و آله و آنحضرت فرمود که
خدای تعالی مباهات میکند بشما و عامه شما را آمرزیده خاصه علی ابن ابی طالب را و من که رسول الله ام بسوی شما دوست داشته
نمیشود از جهة قرابت من بدرستی که سعید کل سعید آنکس است که دوست دارد علی بن ابی طالب را در حیات او و در ممات او
کمیل کوید که امیر المومنین علیه السلم فرمود که دو طایفه در باب من هلاک شده اند و دو طایفه دیگر از آن نجات یافتگان اهل
هلاک آنانند که سخن نالایق در باب من کویند و کوشش کنند و آنانکه افراط ورزند در کار من و بواسطه تقرب بمکان سخن نالایق در حق من
کویند و نزد او قطع حسب من کنند و حال آنکه دین من دین رسول الله است و حسب من حسب رسول الله و اهل نجات
آنانند که دوست میدارند کسی را که مرا دوست میدارد پس اگر کسی مرا دوست دارد باید که دوست و محب مرا هم دوست دارد و
دشمن مرا دشمن دارد و شیعه باشد باشیعیان من پس باید که آزمایش نماید دل خود را که خدای عز و جل دو دل در اندرون یک کس ننهاده

دوم

دوست دارد یکی از آن و دشمن دارد آن دیگر و روایت کنند که سلمان فارسی میکفت مر امیر المومنین علیه السلم را که یا علی نیامدی
هرگز نزد رسول الله که من نزد او بوده باشم الا که رسول الله بر عضد یا در میان شانه من دست میزد و میفرمود که این و شیعیان
او از رستکارانند و در کتاب فردوس روایت میکند از معاذ که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود دوستی علی بن ابی طالب حسنه ایست که
ضرر میکند با او هیچ سیئه و بغض او سیئه ایست که فایده نمیدهد با او هیچ حسنه و هم در فردوس از ابی ذر روایت کنند که پیغمبر
فرمود که علی بن ابی طالب باب علم منست و هادی مبین امت منست بانچه من بآن مبعوث شده ام بعد از من حب او ایمان است
و بغض او نفاق و نظر بسوی او رافت و مودت او عبادت و از انس مرویست که من در خدمت پیغمبر نشسته بودم که امیر المومنین
آمد فرمود که من و این حجت خدائیم بر خلق و از احادیثی که عز الدین محدث جمع کرده روایت میکند از منصور و او از پدر خود محمد بن علی
و او روایت میکند از جد خود عبد الله بن عباس بن عبد المطلب نشسته بودیم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله که علی بن ابی طالب علیه السلم
در آمد و سلام کرد پیغمبر رد جواب فرمود و بشاشت نمود بوی و برخاست و او را در بغل کرفت و میان هر دو چشم او بوسه داد و بپهلوی
راست خود نشاند عباس کفت یا رسول الله آیا دوست میداری این را فرمود که ای عم رسول خدای والله که خدای تعالی
از من دوست تر میدارد و حق سبحانه و تعالی کردانیده ذریه مرا در صلب او و کردانیده ذریه انبیا در صلب ابوالبشر آدم
و هم از ابن عباس مرویست از جمع عز الدین که وقتی نگاه کرد رسول الله بسوی علی بن ابی طالب و فرمود که تو سیدی در دنیا
و سیدی در آخرت هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست دارد خدای تعالی را دوست داشته
و هر که بغض تو دارد پس بدرستی که بغض من دارد و هر که بغض من دارد بغض حق سبحانه و تعالی داشته پس وای
بر آنکس که بعد از من بغض و کینه تو داشته باشد و هم ابن عباس از انجا روایت کند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
در شب معراج که مرا بآسمان بردند دیدم بر در بهشت نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله علی حبیب الله الحسن
و الحسین صفوة الله فاطمة امة الله علی باغضیهم لعنة الله و هم از آن جمع از ابوذر مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
ای علی کسی که از من مفارقت کرد از خدای تعالی مفارقت کرده و کسی که از تو ای علی مفارقت جست از من مفارقت جسته
و هم از آن جمع منقولست که عایشه کفت که من دیدم از رسول الله صلی الله علیه که از مردم کلام دوستر است بسوی تو

فرمود که فاطمه و از مردان پرسیدم فرمود که زوج او و هم از جمیع روایت میکند از ابی علقمه مولی بنی هاشم که ما نماز صبح را با پیغمبر صلی الله علیه و آله
گزاردیم بعد از آن التفات فرمود بجانب ما و گفت ای معاشر یاران من دوش دیدم در واقعه که عم من حمزه بن عبد المطلب و برادرم
جعفر بن ابی طالب جایی نشسته بودند و پیش ایشان طبقی از کنار نهاده و ساعتی از آن خوردند آن کنار انگور شد پس از آن زمانی
نیز از آن تناول کردند آن انگور رطب شد از آن نیز ساعتی خوردند پس از آن نزدیک ایشان رفتم و گفتم بابی انتما از اعمال کدام را
بهتر یافتید گفتند پدران ما فدای تو باد و افضل اعمال را یافتیم صلوات بر تو و آب دادن و دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام
و این حدیث را خوارزمی نیز در مناقب آورده و در کتاب اربعین حافظ ابو بکر محمد بن ابی نصر بن ابی بکر المعقونی از ابن عباس
روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای بنی هاشم من از سه چیز از خدای عز و جل سؤال کرده ام برای شما که هدایت کند
و راه نماید گمراه شما را و دانا گرداند جاهل و نادان شما را و دیگر درخواسته ام از حق تعالی که بگرداند شما را صاحب جود و رحم و بزرگی
و اگر بایستد میان رکن و مقام و نماز گزارد و روزه دارد و ما او را اجل برسد و او مبغض اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله باشد جای او در دوزخ است
و زید بن ارقم روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله گذشت بر خانه که در وی حضرت فاطمه و حضرت امیر المؤمنین علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام
در آنجا بودند فرمود من جنگم کسی را که با شما جنگ است و صلحم کسی را که با شما صلح است و از زیاد بن مطرف منقول است که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود کسی که دوست میدارد که زندگی کند چون زندگی من و بمیرد چون مردن من و ساکن شود در جنتی که پرورد کار من وعده فرموده که حق جل و علا
اشجار آن را بدست قدرت خود نشاند پس باید که تولی کند بعلی بن ابی طالب که او بیرون نمی برد شما را از راه هدایت و در نمی آرد شما را در ضلالت
و در مناقب خوارزمی منقول است از عبد خیر که او روایت کند از امیر المؤمنین علی علیه السلام که یکی خوشه چند موز بر سبیل هدیه نزد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آورد آنحضرت موز را از پوست جدا میکرد و بدهان من مینهاد قائلی گفت یا رسول الله بدرستی که تو دوست میداری
علی را فرمود آری تو نمیدانی که علی از منست و من از علی مؤلف کتاب رحمة الله میفرماید که این قول پیغمبر دلالت تمام دارد بر مکانت
و رتبت و منزلت امیر المؤمنین که شرف کمال او بغایت رسیده و رفعت و بزرگی او بمرتبه اعلی کشیده و این تنبیهی است که رسول آن
نسبت مساوات میان قوم خود و او با صحیح منقبتی ایراد نموده و کشف فضیلت این با رفع مرتبتی بخاص و عام نموده چون درباره
سلمان فرموده که سلمان منّا اهل البیت سلمان از ماست یعنی به مفاخرت بر احمر و الاسود و گوی مباهات از اصحاب و احباب ربوده

اکتفا نموده و بیان منتهی که کلمه و انا منه علی مراتب را از رتبه سلمان که ثابت به درجه و مقام خود رسانیده چه دلالت دارد که یکی
از ایشان صلی الله علیهما اصل اند مر آن دیگر را و تا آن فرع کرده بر اند از آن منشأ آنحضرت که بگوید که علی از منست و نگوید که من از علی ام و در کتب
باب این جریر طبری و ابن اثیر جزری در تاریخ ایشان آورده اند که در روز احد که کثر قرار بر فرار دادند و اندکی بر قرار ماندند حضرت رسول
فرمود که یا علی شر اینها را از من کفایت کن شاه دلدل سوار بذو الفقار دمار از اشرار بکار بر آورده بیان معرکه پیکار ایشان ...
و سرهای ایشان را از تنهای ایشان جدا ساخت و خاطر آنحضرت از کشش و کوشش الحمیان فارغ گشت جبرئیل از نزد حضرت جلیل آمده
گفت یا محمد این کمال مواساتست که امروز امیر المؤمنین درباره تو بتقدیم رسانیده آنحضرت فرمود که او از منست و من از او جبرئیل گفت
من از هر دوی شما پس نظر کن به ترتیبی که جبرئیل امین خود را در آن گنجانیده و در مناقب از عایشه روایت میکند که پیغمبر را دیدم که علی را در بر
گرفته بود و سر و رویش میبوسید و میفرمود بابی الوحید الشهید که تو از ما تنها افتی و بدرجه شهادت رسی و نیز در مناقب آورده که
امیر المؤمنین فرمود که من و پیغمبر صلی الله علیه و آله میرفتیم بعضی از طرف مدینه ناگاه بباغی رسیدیم با درختان بسیار و من گفتم
یا رسول الله چه خوش باغیست فرمود ترا در جنت از این بهتر خواهد بود و بعد از آن بباغی دیگر رسیدیم همان سخن گفتم و آنحضرت همان جواب
فرمود تا بهفت باغ گذشتیم گفتم یا رسول این چه خوب باغیست فرمود که در بهشت بهتر از این از برای تو مهیاست چون راه از باغ خالی
شد مرا در بر گرفت و بهایهای گریست گفتم یا رسول الله سبب گریه چیست فرمود که کینها و حقدها می بینم که از سینهای اقوام مکنون است
و اظهار نخواهند شد مگر بعد از من گفتم دین بسلامت خواهد بود فرمود که دین تو بسلامت خواهد بود و هم در مناقبست که اسامة بن زید
از پدرش روایت میکند که در مجمعی امیر المؤمنین و جعفر و زید بن حارثه بودند جعفر گفت منم دوستر شما بر رسول الله زید گفت
بیایید تا برویم با هم و از آنحضرت پرسیم که دوستر کیست اسامه گفت که ایشان طلب اذن کردند از رسول الله و من آنجا بودم
گفت بیرون رو و ببین که چه کسانند ... و باز آمدم و گفتم جعفر و علی و زید بن حارثه است که اذن میطلبند فرمود که
بیایند چون آمدند گفتند یا رسول الله کیست دوستر مردمان بسوی تو گفت فاطمه گفتند که از مردان میپرسیم فرمود که ای جعفر
تو مانند منی در صورت و سیرت و تو بسوی من از شجره منی و اما تو ای علی ختن و پدر فرزندان منی از منی و دوستر قومی بسوی من
و قریب باین حدیث که در مسند حنبلی آورده که نزاع شد میان امیر المؤمنین و جعفر و زید در باب دختر حمزه نزد آنحضرت رفتند آنحضرت حکم

از برای خاطر آن دختر کرد که نگاه دارد فرمود که ای علی تو از منی و من از توام و فرمود مر جعفر را که تو در خلق و خلق مشابه منی و
فرمود مر زید را که تو برادر و مولای منی و از مولی مراد دوست و محب است و میفرماید که مبصر کامل باید که درین کلام نظر کند و حسن مقصد
و بلاغت لفظ و محسنات مورد آنرا ملاحظه نماید که علی را بجود اضافه فرمود که انت منی و جعفر را جاری مجرای خود داشت و فرمود که
اشبهت خلقی و خلقی و چون زید از مردان این میدان نبود تاویل فرمود او را بلطف و احسان و تاویل نمود بقول در
افشان انت اخونا و مولانا اضافه فرمود تا بعضی بسر خود با ایشان نمود از جماعت که بر اند که رتبه ایشان نمیرسد باین مرتبه
منیه و محل او قاصر است ازین محال شریفه و چگونه واقع تواند شد مولی در موضع خلیفه و در کتاب مناقب از جابر روایت میکند که
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل علیه السلم آمد بمن از حضرت ذو المنن با ورقی آس سبز که در آنجا بسفیدی نوشته بود که
حق جل و علا میفرماید که من فرض کردم محبت علی بن ابیطالب را بر خلق خود پس باید که برساند این امر را با ایشان از من و در مناقب
از ابن عباس روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اگر مردمان اجتماع مینمودند در دوستی علی بن ابیطالب علیه السلم هرآینه
حق جل و علا خلق نمیکرد دوزخ را مولف کتاب قدس سره میفرماید که درین حدیث توقف کرده اند بعضی که طبع ایشان مایل است بعناد
و نمیرسند برتبه عالی پاکیزه نژاد و قدح میکنند روات معتبر این حدیث را و انکار مینمایند بدل و زبان نقل این کلام را و می باید که
این از جهة طبع ذمیم و از قبیل تصور سقیم ایشان است چه نور شمس را انکار کردن نقص در ضوء آن نور نمیشود بلکه اگر نقصی است در
بصارت و بصیرت ایشان است و تبیین این بر نوجهست که محبت امیر المومنین علی علیه السلام فرع محبت نبی است صلی الله علیهما و تصدیق
او فرع معرفت الهی است و روح ایمان او و عمل با امر او کردن و اجتناب از نواهی او نمودن و فرا گرفتن کتاب الله و سنت رسول
بر وجه لایق و از واضحات است که اگر جمیع خلایق مخلوق میبودند برین فطرت هرآینه حق سبحانه و تعالی خلق نمیکرد دوزخ را و حکم
دوست دارد امیر المومنین را کسی که مخالف باشد آنحضرت را در مذهب در علم و حلم و زهد و ورع و نماز و روزه و دیگر طاعات و در اتمام
عبادات و در اقتدا بکتاب الله در تحلیل حلال و تحریم حرام و در شدن [illegible] الله در جهاد فی سبیل الله و قناعت او و ملابس
خشنه و ماکل غلیظ چشیده و انقطاع او در محراب بعبادت کردن در دلهای شب و آه بر خالی از چشم اشکبار و این ضعفا
توانائی ندارد غیر از عباد و لیکن فرمود که اعانت کنید مرا بورع و اجتهاد و شیعه خود را توصیه نمود باین کلمات بارکات

اهم

اللهم خمص البطون من الطوی عمش العیون من البکاء یعنی گرسنگی ایشان بحدی رسیده که شکمهای شان بر پشت
چسپیده و گریه ایشان بجائی انجامیده که چشمهای شان بواسطه سیلاب اشک ضعف پیدا کرده در نهج البلاغه
مذکور است که همام که از عابدان زمان بود سوال صفت متقیان نمود از آنحضرت فرمود در جواب متقیان در دنیا اهل
فضائل اند که گفتن ایشان صواب است و پوشش ایشان جامهای میانه بر روی زمین بتواضع روند چشم از محارم الله
پوشند و علم نافع را استماع نمایند و اگر بر ایشان بلیه نازل گردد چنان صابر باشند که گویا ایام رخا و عافیت
و اگر نه آن بودی که حق تعالی اجل ایشان مقرر ساخته در وقت معین هرآینه قرار نمی یافتند ارواح ایشان در اجساد شان
یک طرفة العین از برای شوق ثواب و خوف عقاب و خالق در چشم ایشان بزرگست و دون خالق خورد در میان ایشان و
بهشت چنانست که گویا می بینند که ایشان در آنجا بناز و نعمت اند و میان ایشان و دوزخ آنچنانکه گویا مشاهده میکنند که
در آنجا بعقوبت معذبند دلهای ایشان دایما محزونست و همیشه مردم از شر ایشان مامون و جسد ایشان ضعیف و نحیفست
و حاجات ایشان اندک و خفیف و نفسهای ایشان پاکیزه و عفیف برکوه صبر می نمایند در ایام قصیر و چون یقین دارند که در
عقب او خواهد بود راحت طویل تجارت ایشان همه سودمند است و روش ایشان همه مسعود اگر اراده دنیا نمایند حق تعالی آنچه آرزوی
ایشانست آماده کرده اما ایشان اختیار دست داشته اند و نمیخواهند و خود را فدای راه خدا کرده اما در شب اقدام را استوار
ساخته اند از برای رضای حضرت سبحان گاهی بنماز و گاهی بتلاوت قرآن بر وجه ترتیل و تفکر با آواز حزین مینالند این باکه
دوای دای قلوب آن میکنند هر گاه که میرسند بآیتی تشویقی میل دل می نمایند بسوی او از جهة طمع ثواب و انفاس
ایشان بر می آید از جهة شوق و از تاب چنان گمان میبرند که نصب العین این آیه ایشانند و هر گاه که گذشته بآیتی که در
تخویفی فهم شود گوش دل بدان داشته و چنان انگاشته که زفیر و شهیق جهنم گوشهای ایشان دریافته پس ایشان افتاده اند
که اوساط خود را بر زمین نهاده اند از جهة سجده حق و پیشانیهای خود را فرش خاک ساخته و دستهای خود گسترده و زانوها و
اطراف اقدام خود را سپرده برای رضای رب الارباب در فکاک رقاب و اما در روز پس شیمه ایشان حلم است و شیوه ایشان
علم و شعار ایشان احسانست و دثار تقوی را خوانند و خوف الهی چنان دریافته ایشان را که ناظر چنان پندارد که بیمارند و

وحال آنکه غرض جز فنی ندارند و مخالطه مردم را امر عظیم میدانند و از آن ترسان و لرزانند و اگر کسی ایشان را با مر طاعت نسبت داد
بغایة از آن هراسانند میگویند که ما خود را بتر میدانیم از غیر ما با حوال ما و خدای تعالی داناتر است بنفس از ما بار خدایا مارا مگیر
بآنچه ایشان درباره ما میگویند و بگردان ما را با فضل آنچه ایشان گمان میبرند و بیامرز ما را بنوعی که ایشان ندانند و علامت
ایشان آنست که می بینی که قوت تمام دارند در دین و حزم و استواری در لین و ایمان کامل در یقین و حرص در علم و علم در حلم و قصد
در غنی و خشوع در عبادت و تحمل در فاقت و صبر در شدت و طلب در حلال و نشاط در هدایت و دوری از طمع و غوایت این فقرات
از محاسن کلام و بدایع سخنان حضرت مرتضویست صلوات الله علیه چگونه چنین نباشد که مصدر این سخنان بحر علوم ا
[illegible] شیخ و [illegible] سید عرب امیر ایشان و وصی رسالتست و وزیران و در کتاب مناقب ابو المؤید خوارزمی رحمه الله
روایت میکند از امیر المؤمنین که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی اگر بنده بود که عبادت کرده باشد خدای عز و جل را آنقدر که
نوح اقامت کرده بود در میان قوم خود و مثل کوه احد او را بود و آن را نفقه کرده باشد در راه خدای تعالی و آنقدر عمر یافته که هزار حج
در هزار سال بجای آورده باشد بهر دو قدم خود یعنی حج پیاده کرده باشد و مظلوم کشته شده باشد میان صفا و مروه
و دوستی ترا اختیار نکرده باشد ای علی رایحه جنت بمشام او نخواهد رسید و نیز در مناقب است مروی از حافظ سلمان بن
ابراهیم الاصفهانی مرفوعا بعایشه که او روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه من در وقت احتضار موت فرمود که حبیب مرا
از برای من طلب کنید من پدر را طلب کردم چون نظر آنحضرت بر او افتاد سر مبارکش برداشت و فرمود دیگر بار که حبیب مرا
بخوانید پس طلب عمر کردیم و چون او را بدید ملتفت نشد و فرمود که حبیب مرا طلب کنید من گفتم وای بر شما از برای او علی بن
ابیطالب را طلب کنید که بخدا سوگند که غیر او را نخواهد بعد از طلب آمد و چون آنحضرت نگاه کرد امیر المؤمنین را دید چادری که بر روی او بود
برداشت امیر المؤمنین را در زیر آنجا برد و با او راز گفت در ترتیب و فرمود تا رحلت نمود و همچنین دست مبارکش بر روی علی بود و نیز در
مناقب از معاویه بن ثعلبه روایه میکند که مردی آمد نزد ابوذر وقتی در مسجد نشسته بود با امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت ای ابوذر
آیا حدیث نمیکنی ما را که دوسترین مردم بسوی تو کیست او این هم میدانم که دوسترین ایشانست بسوی رسول الله ابوذر گفت بلی بحق
و بحق آن خدای که جان من در قبضه قدرت اوست احب ایشان بسوی من احب ایشانست بر رسول الله و این مختص

و این

و اشاره بامیر المؤمنین کرد و نیز در مناقبست که مردی گفت سلمان را که چه بسیار دوست میداری علی را گفت من از پیغمبر شنیدم
میفرمود که هر که علی را دوست دارد مرا دوست دارد و هر که علی را دشمن داشته مرا دشمن داشته و از ام عطیه روایت که
رسول الله صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را علیه السلم در سریه بجنگ فرستاده بود من دیدم که آنحضرت دستهای مبارک بر داشته بود
و میفرمود که بار خدایا میران مرا تا ببینم علی را و مثل این در کتاب یواقیت مذکورست فرق آنکه تا ببینم روی علی را و نیز
در مناقب روایه میکند ابو العلا حسن بن العطار الهمدانی از انس که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه و تعالی
از نور روی علی بن ابیطالب هفتاد هزار ملک را خلق کرده که ایشان استغفار میکنند از برای او و از برای محبان و دوستان او
تا روز قیامت و هم در مناقب حسن بصری از عبد الله روایه میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود
علی بن ابی طالب علیه السلم در فردوس نشیند و آن کوهیست که مرتفعست بر جنت و فوق او عرش رب العالمین است و از دامن
آن انهار جنت روان باشد و متفرق داشته باشند انهار در جنت و آنحضرت بران فردوس بر کرسی نشسته باشد و در پیش او
چشمه تسنیم روان باشد انهار در جنت و هیچکس از پل صراط عبور نتواند کرد مگر با او خط آزادی بسبب دوستی اهل بیت او و
شرف باشد به بهشت دوستان خود را بجنت فرستد و دشمنان خود را بدوزخ و هم در آنجا از عبد الله مسعود روایت کند که پیغمبر
فرمود که اول کسی که دوست داشت او را که از اهل آسمان برادری که گرفت علی بن ابیطالب را اسرافیل بود و میکائیل و بعد از آن جبرئیل
و اول کسی که دوست داشت از اهل سموات حمله عرش بودند و بعد از آن رضوان خازن جنان و بعد از آن ملک الموت و بدرستی که
ملک الموت ترحم مینماید بر دوستان علی بن ابیطالب ع آنچنان ترحمی که بانبیا علیهم السلام میکند و هم از مناقبست روایت از انس
که گفت من پیغمبر را در واقعه دیدم که میفرمود که ای انس چه چیز ترا بران داشت که ادا کردی و نگفتی آنچه از من شنیده بودی در باب
علی بن ابیطالب تا دریافت ترا آن عقوبت که در پیشانی تو علامت برص ظاهر شده بود و اگر نه استغفار علی بن ابیطالب میبود از برای تو
رایحه جنت هرگز بمشام تو [illegible] این خبر را در عالم منتشر ساز که دوستان علی و ذریه او و محبان آل علی سابقین
اولین اند به بهشت و دشمنان در [illegible] دوستان [illegible] حمزه و جعفر و حسن و حسین علیهم السلم است و انا علی بن ابی [illegible] صدیق
اکبرست هر که او را دوست دارد در روز قیامت و در مناقب از ابن عمر روایه میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که علی را دوست دارد

نماز و روزه و قیام او و زره‌ای تعالی قبولست و دعای او مستجاب باشد آگاه باش که هر که دوست دارد علی را حق سبحانه و تعالی عطا
میکند بعدد هر قطره عرقی که در بدن او هست مدینه در بهشت بدانکه هر که دوست دارد آل محمد را از حساب و میزان و صراط در قیامت ایمن
کرده بدانکه هر که بر دوستی آل محمد بمیرد من که محمدم کفیل اویم که او را ببهشت برم با انبیا علیهم السلام و بدانکه هر که بغض آل محمد داشته باشد
چون بقیامت درآید در دو چشم او نوشته که نومید است از رحمت الهی و هم در مناقب روایة میکند از ابن بریده که او از پدر خود روایت
میکند که یکروزی پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت ما را که حق سبحانه و تعالی امر فرموده که علی از ایشانست بعد از آن در روز دوم همین را فرمود
که در روز اول فرموده بود ما در همان پرسیدیم و همان جواب شنیدیم تا روز سوم که دیگر آنحضرت اعاده این مقاله کردند دیگر با
پرسیدیم که ایشان کیستند فرمود که علی و از ایشانست و ابوذر غفاری است و مقداد بن اسود و سلمان فارسی رضوان الله علیهم و نیز
در مناقب آورده که امام جعفر بن محمد صادق علیهم السلام روایة میکند از آبای بزرگوار خود که امام حسین علیه السلام فرمود که من شنیدم از
جد خود رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود هر که دوست میدارد که زندگی کند بحیوة من و بمیرد بممات من و داخل شود بهشتی که حق تعالی
بمن وعده فرموده که هر که دوست دارد علی بن ابیطالب و ذریه طاهره او را که ائمه هدی و مصابیح دجی اند بعد از من که ایشان بیرون
نمیبرند شما را از باب هدایت بجانب باب ضلالت و هم در مناقب مذکور است روایة از ابی بریده که روزی ما در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بودیم فرمود بخدائی که جان من در قبضه قدرت اوست که هیچ بنده بقیامت قدم ننهد الا که حق سبحانه و تعالی از وی از چهار چیز
پرسید یکی سوال از عمر او خواهد کرد که بچه صرف کرده و چگونه گذرانیده و دیگر که بچه کهنه ساخته و از مال او که از کجا اندوخته و در چه چیز
انفاق کرده و از دوستی ما که اهل بیتیم عمر گفت دوستی شما پس از شما بکدام کس خواهد بود امیرالمؤمنین بر جانب آنحضرت بود دست مبارک
بر سرش نهاد که دوستی من بعد از من دوستی اینکس است و هم در مناقب از عبدالله عمر روایت میکند که شنیدم که از پیغمبر پرسیدند که
حق سبحانه و تعالی در شب معراج با تو بکدام لغه سخن گفت فرمود که بلغه حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که او این سخن کرد و من ملهم شدم بگو
گفتم ای پروردگار من تو با من خطاب کردی یا علی بود فرمود که یا احمد من شیئی ام نه همچون اشیا قیاس کرده نشوم بمردمان و وصف
کرده نگردم باشیا و من آفریدم ترا از نور خود و علی را از نور تو و اطلاع بر سویدای دل تو دارم نیافتم در دل تو چیزی که دوستتر دارد
از علی بن ابیطالب پس ترا خطاب کردم بلغه علی بن ابیطالب تا مطمئن شود دل تو و در کشاف آورده که چون آیه کریمه

قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی نازل شد گفتند یا رسول الله اقربای تو کیستند که حق سبحانه و تعالی مودت ایشان را
بر مردم واجب کرده فرمود که علی و فاطمه و دو فرزند او که حسن و حسین است و منقولست این قولست آنچه مرویست از امیرالمؤمنین علیه السلام که
من شکایت بردم پیش رسول الله صلی الله علیه و آله که مردم بر من حسد میبرند فرمود که راضی نیستی که چهارم چهار کس باشی اول بهشت درآیم
که منم و تو و حسن و حسین و ازواج ما در جانب یمین و شمال ما باشند و ذریه ما در عقب ازواج ما و مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که حرامست
بهشت بر کسی که ظلم کند بر اهل بیت من و آزار رساند مرا در آزار رسانیدن فرزندان من و هر که نیکوئی بکند یکی از فرزندان عبد المطلب
و او آن نیکی را عوض نکرده باشد من آن نیکی او را عوض دهم فردا که ملاقات کند با من در روز قیامت و روایت کنند که انصار در مقام
مفاخرت میگفتند که ما چنین و چنان کردیم عباس و عبدالله و پسرش گفتند ما بر شما تفضیل داریم این خبر را به پیغمبر صلی الله علیه و آله
رسانیدند آمد بمجلس آنحضرت فرمود که ای معشر انصار آیا شما ذلیل و خوار نبودید که حق سبحانه و تعالی به برکت من شما را عزیز و
محترم کرد ایشان گفتند بلی یا رسول الله دیگر فرمود که شما گمراه نبودید که حق تعالی بمن قوم من شما را هدایت کرد فرمود گفتند بلی
یا رسول الله فرمود که چرا جواب مرا نمیگوئید گفتند چه گوئیم یا رسول الله گفت چرا نمیگوئید که آیا قوم تو ترا بیرون نکردند از جای خود ما ترا
جای دادیم و دیگر ایشان تکذیب تو کردند و ما تصدیق کردیم و دیگر ایشان ترا فرو گذاشتند ما یاری کردیم آنحضرت این معنی فرمود
انصار بزانو درآمدند و گفتند اموال و آنچه در دست ماست همه از خدای تعالی و رسول اوست این آیه در آن وقت نازل شد و دیگر آنحضرت
فرمود که هر که بمیرد بر دوستی آل محمد بمیرد مومن مرده باشد بکمال ایمان کرده باشد و هر که بمیرد بر دوستی آل محمد ملک الموت او را بشارت دهد ببهشت و
منکر و نکیر مبشر او باشند هر که بر دوستی آل محمد بمیرد بطریق زفاف او را ببهشت برند چنانکه زفاف عروس بجانب زوج او هر که
بر دوستی آل محمد بمیرد در قبر دو در بهشت را بر روی او باز کنند و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد قبر او را زیارتگاه رحمت کند و هر که بر دوستی
آل محمد بمیرد مرده باشد بر طریق سنت نبوی و جماعت مصطفوی بدانکه هر که بمیرد بر بغض آل محمد چون بقیامت درآید نوشته باشد در
میان هر دو چشم او که این از رحمت الهی نومید است هر که بر بغض آل محمد بمیرد رایحه بهشت بمشام او نرسد و بعضی گویند که
هیچ بطنی از بطون قریش نبود الا که میان رسول الله و میان ایشان قرابت بود پس چون تکذیب آنحضرت کردند ابا نمودند
از آنکه بیعت کنند این آیه نازل شد و منقولست از کتاب کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام از ابی بریده که پیغمبر

فرمود که حق سبحانه و تعالی عهدی فرستاده بمن در باب علی بن ابیطالب من گفتم یا رب بیان کن از برای من آن عهد را فرمود که گوش
کن گفتم گوش کردم فرمود حق جل و علا که علی رایت هدایت و امام اولیاست و نور هر کس است که مرا اطاعت کند و او کلمه‌ای است که
لازم گردانیده‌ام آن را بر متقیان که هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته پس ای محمد
بشارت ده او را پس چون امیرالمؤمنین آمد من او را این بشارت دادم آنحضرت فرمود یا رسول الله من بنده خدایم و احوال من در
قبضه قدرت اوست اگر عذاب کند مرا پس سبب گناه من باشد و اگر تمام کند آنچه مرا بآن بشارت داده پس الحق تعالی اولی است بمن
حضرت رسول گفت بار خدایا دل او را قوی گردان بآنکه بهار ایمان ساری حق تعالی فرمود که کردم آنچنان بعد از آن رفع
کرده بسوی من که زود باشد که او را اختصاص دهند بچیزی از بلا که هیچ یک از اصحاب من آن را اختصاص نیافته باشند پس گفتم ای پروردگار
من او برادر و مصاحب منست حق تعالی فرمود که این چیزیست که در علم ازلی من سبق یافته که او مبتلا و ممتحن گردد و هم در مناقب از
عمار یاسر روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که وصیت میکنم کسی را که ایمان آورده بمن و تصدیق کرده مرا بولایت علی بن
ابیطالب علیه السلام که تولا کرده او را پس بتحقیق که بمن تولا کرده و هر که بمن تولا کرده پس بدرستی که بخدای عز و جل تولا کرده و نیز
در مناقب از ابی ذر روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که وارد شود بر حوض کوثر امیرالمؤمنین و امام غر المحجلین پس من
برخیزم و دست او را بگیرم پس سفید روی باشد او و اصحاب او و من گویم که آنچه من گذاشته بودم از کتاب و عترت بعد از من با ایشان
چگونه سلوک کردید آنحضرت گویند که اکبر را متابعت کردیم و تصدیق نمودیم و اصغر را اعانت کردیم و نصرت نمودیم و معانقه کردیم
با او در معرکه دشمن بعد از آن هرگز تشنه نشود و روی امام ایشان مثل قرص شب بدر و با مجموع ستارها در آسمانست و هم در مناقب
از عبدالله عباس روایت میکند که در وقتی که سعید بن جبیر او را میکشید مرور کرد بر صفه زمزم ناگاه جماعتی بودند از اهل شام که ناسزا
میگفتند امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه را پس گفت سعید بن جبیر را که باز گردان مرا بسوی آن بدبختان چون با جماعت
گفت که کدام است از شما که خدای تعالی را ناسزا میگوید گفتند سبحان الله کس نیست در میان ما که خدای تعالی را ناسزا گوید گفت در میان
کسی نیست که رسول الله را ناسزا گوید گفت که کدام است از شما که رسول الله را ناسزا گوید پس گفت کیست از شما که علی بن ابیطالب را ناسزا گوید
گفتند اما این پس خواهد بود ابن عباس گفت گواهی میدهم بر رسول الله صلی الله علیه و آله که شنیدم از وی بدین دو گوش خود

و در صندوق دل خود نگاه داشتم که میگفت مر علی بن ابیطالب را صلوات الله علیهما که یا علی هر که ترا سب کند پس بتحقیق که مرا
سب کرده و هر که مرا سب کند خدای تعالی را سب کرده و هر که خدای را سب کند او را بروی کشان در دوزخ اندازند بعد از آن
روی گردانید از ایشان و گفت مر پسر خود را که ای پسر که من دیدی ایشان را که چه کردند گفت ای پدر من نظروا الیک باعین
محمرة نظر التیوس الی شفار الجازر یعنی نظر کردند این جماعت بتو بچشمهای سرخ گون مثل نظر کردن بزهای نر بسوی
کاردهای تیز قصابان عبدالله گفت ای پسر پدر فدای تو باد بیان زیاده کن پس گفت خزر العیون نواکس ابصارهم
نظر الذلیل الی العزیز القاهر تنگ چشمانیکه بعکس می بیند چشمهای ایشان یا در پیش انداخته در صرفه میکرد مثل نگاه
کردن خوار ذلیل بغالب قاهر دیگر گفت ای پدر فدای تو باد زیاده کردان بیان را گفت نزد من زیاده از این نیست لیکن این
هست احیاءهم عار علی امواتهم والمیتون مسبة علی الغابر زندهای ایشان [illegible] نکنند بر مردهای ایشان و مردگان
محل شتاب باقی ماندگان اند غرض که امر اتفاق نمی‌باید دوستی در میان خواهد آمد که همه را بسرا و جزا جمع در سایند مستاصل کردن
مثل بنی امیه کوفی و شامی که بسزای خود رسیدند و هم در مناقب آورده که معاویه بن ابی سفیان گفت بسعد که چه چیز
مانعست ترا که ابو تراب را ناسزا میگویی گفت سه چیزست که رسول الله صلی الله علیه و آله در شان او فرموده که من هرگز او را
ناسزا گویم چه یکی از آن نزد من دوسترست از آن شتران سرخ موی دو کوهان که من خود شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود
مر علی بن ابی طالب را در وقتی که بعضی از غزوات متوجه بود و امیرالمؤمنین را در مدینه خلیفه ساخته بود و حضرت امیر عرض نمود که
مرا با نساء و صبیان گذاشتی فرمود که ای علی راضی نیستی که باشی از من بمنزله هرون از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود
و شنیدم در روز خیبر میفرمود که رایت را برد مردی که دوست دارد خدا را و رسول را و دوست دارند او را خدا و رسول پس گفتیم کدام کسی خواهد بود
فرمود که علی را طلب کنید و آنحضرت تشریف فرمود حال آنکه درد چشم داشت پس آب دهان در چشم او افکند و رایت نصرت آیت
بدست امیرالمؤمنین علیه السلام داد حق سبحانه و تعالی آن فتح را بدست مرتضی علی علیه السلام باتمام رسانید و چون آیه کریمه ندع ابناءنا
و ابناءکم نازل شد آنحضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلب فرمود که او گفت بار خدایا اینها
اهل منند و مسلم نیز این حدیث در صحیح خود روایت کرده و محمد بن یوسف الکنجی گفت نعوذ بالله من الحور بعد الکور یعنی پناه

بخدای تعالی از نقصان بعد از زیادت که جماعتی که بطریق اسلام دارند و بطریق نجات معلوم کنند بعد از آن بواسطه جاه و مال و زر
از اهل بدعت روی گردان شوند و نکال و عذاب جحیم ابدی از برای خود حاصل کنند لعن الله من ظلم آل محمد روایت کند حافظ
ابونعیم در حلیه از حسن بن علی علیهما السلم که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای حسن برو و سید عرب را طلب کن یعنی علی را
عایشه گفت یا تو سید عرب نیستی فرمود که من سید ولد آدمم و علی بن ابیطالب سید عربست چون آنحضرت آمد
انصار را هم حاضر گردانید فرمود که ای معشر انصار آیا من دلالت کنم شما را بر چیزی که اگر چنگ در وی زنید بان
هرگز گمراه نگردید بعد از من گفتند بلی یا رسول الله فرمود که این علی را دوست دارید بدوستی من و گرامی دارید او را
بکرامت من پس اینکه جبرئیل مرا خبر داد مرا بآنچه گفتم شما را از حق سبحانه و تعالی از مناقب خوارزمی مجاهد روایت کند
از ابن عباس که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که اگر درختها قلم شوند و دریاها مداد گردند و جنیان حساب شوند و آدمیان
کتاب نتوانند شماره کرد فضائل و مناقب علی بن ابیطالب را صلوات الله علیه و با این اسناد روایت کند از امیر المومنین
که رسول الله فرمود که حق سبحانه و تعالی برای برادر من علی چندان فضائل مقرر کرده که بسیاری را از آن احصا
نمیتوان کرد پس هر که ذکر کند فضیلتی را از فضائل او بنویسد لا یزال ملائکه از برای او استغفار کنند تا روز قیامت از آن کتابت
اثری باقی باشد و هر که گوش کند فضیلتی از فضائل او را حق سبحانه و تعالی گناهانی که اکتساب از جهت گوش کرده باشد
و هر که نظر کند بکتابی از فضائل او در انجام مرقوم باشد بیامرزد حق سبحانه و تعالی گناهانی که از نظر اندوخته باشد بعد از آن
فرمود که نظر بر روی علی ابن ابیطالب عبادتست و ذکر او نیز عبادتست قبول نمیکند حق تعالی ایمان هیچ بنده را مگر بولایت
علی بن ابیطالب و برات از دشمنان او و خطیب پسر خوارزمی روایه کند که شخصی گفت با ابن عباس چه بسیارست فضائل او
مناقب امیر المومنین من حساب کرده ام سه هزار منقبت میشود ابن عباس فرمود چرا نمیگوئی که بسی هزار حسین بن علی علیهما السلم
روایت کند امیر المومنین فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که اگر همه بیشه ها قلم شوند و بحرها مداد علی بن ابیطالب را [illegible]
قدم نهد علی از موضعی از زمین مگر آنکه گرده شود خاک او تا باب و در کتاب مناقب مذکورست که فخر خوارزم ابو القاسم
محمد بن عمر الزمخشری العلامه روایت کند از حسن بصری که عمر خواست که زن مجنونه را که زنا کرده بود رجم کند امیر المومنین علی

گفت او را که آیا نشنیده ای آنچه پیغمبر فرموده گفت چه فرموده گفت آنحضرت فرمود که رفع قلم از سه کس شده یکی از مجنون تا بحال
خود باز آید و از صبی تا بالغ نشود و از خواب کننده تا بیدار گردد گفت پس او را بگذارید و هم در آن کتاب آورده که در زمان خلافت
عمر زن حامله پیش او آوردند و او از وی چیزی چند پرسید بر سبیل تهدید او اقرار بفجور کرد حکم کرد برجم او امیر المومنین علیه السلام
بران قضیه حاضر شد فرمود که این زن را چه حالت گفتند که عمر او را امر برجم کرده پرسید از عمر که تو امر برجم او کرده گفت بلی نزد
من اعتراف بفجور کرد آنحضرت فرمود که تسلط حکم تو بر و باشد اما تسلط حکم تو بر آنچه در شکم اوست نخواهد بود فرمود که
شاید تو او را تهدید کرده باشی یا ترسانیده گفت بوده باشد فرمود که آیا نشنیده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که گفت حد نیست
بر معترف بعد از امتحان که مقید کرده باشی او را یا حبس یا تهدید کرده باشی پس باین صورت نه اقرار باشد عمر گفت او را بگذارید
برود بعد از آن گفت زنان عاجزند از آنکه مثل علی بن ابیطالب را آورند و لولا علی لهلک عمر اگر وجود با جود علی نبود
عمر در ورطه هلاک بود ابو سعید خدری روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اقضی امت من علی بن ابیطالبست علیه السلم
و سلمان روایت کند که آنحضرت فرمود که قسمت یافت حکمت بر ده جزو نه جزو آن را بعلی بن ابیطالب داده اند و یکجزو دیگر را بجمیع مردمان
و ترمذی در صحیح خود آورده که وصف کرده اند امیر المومنین را بانزع البطین زیرا که رسول الله علیه و آله فرموده که من مدینه علمم و علی
در آن مدینه است و بغوی در صحیح آورده که آنحضرت فرموده که من دار حکمتم و علی علیه السلم در آن و از ابن عباس روایت که آنحضرت فرمود
که من مدینه علمم و علی در آن مدینه است هر که علم باید از در آن درآید و هم در مناقب روایتست از ابو الحمرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که
خواهد که نظر کند آدم را در علم او و مشاهده نماید نوح را در فهم او و ملاحظه فرماید یحیی بن زکریا را در زهد او و ببیند موسی بن عمران را
در بطش او پس باید که نظر کند بعلی بن ابیطالب و بیهقی آورده که هر که خواهد که نظر کند آدم را در علم او و نوح را در تقوی او و ابراهیم را
در حلم او و موسی را در هیبت او و عیسی را در عبادت او پس باید که نظر کند بعلی بن ابیطالب که ثابتست برای او آنچه ثابتست برای جمیع
ایشان از این صفات حمیده و اخلاق پسندیده و مجتمعست در وی آنچه متفرقست در غیر او و در تو کرد فیک الذی مفرق و انت مجمع الطرق
و از امیر المومنین علیه السلم روایت کرده در مناقب که آنحضرت فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا بقضای یمن فرستاد و من جوان بودم
و علم قضا را چنانچه باید نمیدانم چه گونه شود آنحضرت دست مبارک بر سینه من نهاد و فرمود که بار خدایا هدایت کن دل او را بعلم و ثابت دار

لسان او و زبان بحق خدای که دانه را شکافته و از زمین بیرون آورد که بعد از آن هرگز مرا در مسئله از مسایل قضا شک طاری نگشت که در میان
دو کس کرده باشم و نسائی نیز این حدیث را آورده و از علی بن ابیطالب علیه السلام مرویست که گفتم یا رسول الله مرا وصیت فرمای گفت
فرمود که بگوی ربی الله بعد از آن گفت بگوی استقم آنرا و بران زیاده کردم که وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب
فرمود که علم بفرمان تو شد یا ابا الحسن شربت علم را نوشیدی و لباس اصل علم را پوشیدی و ابو بریده روایت کند که پیغمبر فرمود که
هر پیغمبری را وصی و وارثی بوده و بدرستی که علی وصی و وارث منست و نیز در مناقب از انس روایت کند که پیغمبر فرمود که یا انس از جای آب
برای وضوی من کشیدم و آنحضرت وضو گرفت و دو رکعت نماز کرد و فرمود که ای انس اول کسی که بر تو در آید ازین در او امیر المؤمنین
و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین و خاتم الوصیین است انس گوید که من با خود گفتم بار خدایا جان سازکار از انصار یکی ازین
و این را پنهان میداشتم که ناگاه دیدم علی بن ابیطالب علیه السلام اندر در آمد آنحضرت فرمود که چه کس بود ای انس گفتم علی بود پس آنحضرت
برخاست چنانچه اثر استبشار ازو ظاهر بود و امیر المؤمنین را در بغل گرفت بعد از آن عرق جبین خود را بر جبین او مالید و از عرق جبین او
بر جبین خود در مالید امیر المؤمنین گفت یا رسول الله دیدم کاری که بجای آوردی که پیش ازین آن میکردی فرمود که چه چیز مانع است
ازین قبیل بسبب تو بجای تو نیاوردم چه حق تبلیغ رسالت مرا بر دم خواهی رسالت مرا بگزاردم خواهی رسانید و صورت مرا
خواهی شنوانید و مبین خواهی کرد و اختلافی که در میان ایشان باشد بعد از من و نیز در مناقب از ابی ذر روایت میکند که من با رسول
بودم در مقبره بقیع آنحضرت فرمود که بحق خدای که جان محمد در قبضه قدرت اوست که در میان شما مردیست که مقابله کند بعد از من
بر تاویل قرآن چنانکه من مقابله کردم مشرکان را بر تنزیل قرآن آنجماعت که علی بن ابیطالب را با ایشان مقاتله باید شهادت ان
لا اله الا الله گویند و بر مردم آن مقاتله کبیر باید چنانچه زبان طعن دراز کنند بر ولی الله و نام رضی ایشان باشد آنفعل همچنانچه
موسی علیه السلام بود امر کشتی و قتل غلام و امر دیوار که کشتی را خضر علیه السلام سوراخ کرد و پسر را بکشت و دیوار را قائم کرد و آن
بود و اراده آنحضرت از نیم علی بن ابیطالب بود علیه السلام و در کتاب مناقب از حارث بن اعور که صاحب رایت امیر المؤمنین بود
نقل میکند که رسید بما که پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان جمعی از اصحاب خود فرمود که بنمایم بشما آدم را در علمش و او را و نوح
در فهمش و ابراهیم را در حکمتش پس نگذشت بسیاری که امیر المؤمنین علی علیه السلام آنجا حاضر شد ابوبکر گفت یا رسول الله مشابه فرمودی کس

ازین پیغمبران بزرگ خوش آمد که جمع است آن یا رسول الله آنحضرت فرمود که می شناسی او را گفت خدا و رسول او داناترست
فرمود که آمرد ابو الحسن علی بن ابیطالب علیه السلام ابوبکر گفت که او را مبارک باد ای ابا الحسن و کجاست مثل تو یا ابا الحسن و از
مشروق روایتست که او گفت که من نظر کردم در میان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله یافتم که علم ایشان منتهی میشود بامیر المؤمنین
و عبد الله و ابو الدردا و معاذ بن جبل و زید بن ثابت بعد از آن در میان ایشان تفحص کردیم یافتیم که منتهی بدو کس میشود
امیر المؤمنین را که افضل است و اعلم و عبد الله و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هیچ آیتی از آیات الهی نزول نیافت الا که
من دانستم که در شان که نازل شده و در کجا فرود آمده حق سبحانه و تعالی بمن قلب دانا و لسان گویا کرامت فرموده و هم در
مناقب از بختری روایت میکند که من دیدم امیر المؤمنین را علیه السلام که در کوفه بر منبر شرف برآمده بود و مدرعه رسول الله پوشیده
و شمشیر آنحضرت را حمایل کرده و خاتم آنحضرت در انگشت مبارک داشت و بران منبر نشسته بود که شکم خود میفرمود
و گفت بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید که در میان دو پهلوی من علم بسیارست و این گنجینه علم که نزد منست از اثر فیض
لعاب رسول الله است که بمن خورانیده بی آنکه وحی بمن آمده آن ملهم شدم بخدا سوگند که اگر وساده فرش سازند و من
بر آنجا بنشینم هر آینه حکم کنم میان اهل توریة بمضمون توریة ایشان و میان اهل انجیل بمضمون انجیل ایشان تا غایتی که حق سبحانه
انجیل و توریة را ناطق گرداند و ایشان بگویند که آن حکمی که امیر المؤمنین بمضمون ما کرده حق است و صدق وانتم تتلون
الکتاب افلا تعقلون و ابن عباس گوید که حق تعالی اعطا فرموده بعلی بن ابیطالب نه عشر از علم و شریک گردانیده در عشر آخر از
مردم در عشر عاشر از ان و ابو الطفیل گوید که حاضر بودم که آنحضرت خطبه میفرمود و میگفت بپرسید از من بحق خدا سوگند هیچ چیز
نباشد که از من سوال کنید و الله که هیچ آیتی نیست الا که من داناترم بنزول آن در روز یا در شب یا در سهل یا در جبل بپرسید از اعطا کم
در میان اصحاب رسول الله هیچ کس یافت نشود که اعلم باشد از علی گفته و الله که من میدانم انجنین و عمر بن السعید گفت مر عبد الله عباس را
که با عم چونست که مردم رجوع بسیار مینمایند بامیر المؤمنین گفت پسر در من زیرا که آنحضرت است هرچه میگوی از نص قاطع در علم و ارفع
مردم است در عشره و اقدم ایشان در اسلام و داماد پسندیده رسول الله است و افقه است در سنت و اشجع در حرب و اجود در عطایا
و از مناقبست که عبد الله عباس گفت که من هفتاد سوره از قرآن رسول الله خواندم و ختم قرآن کردم بر بهترین مردمان که علی بن ابیطالب است

و عبدالله جبر روایت کند از امیرالمومنین ع که چون رسول الله صلی الله علیه و آله رحلت فرمود من تیمم او کردم ردا از دوش ننهم تا

جمع بین اللوحین را پس ردا از دوش نهادم تا جمع کردم قرآن را و در مناقبت که عمر زنی را که در شش ماهگی وضع حمل او شده

بود امر برجم کرد این خبر با امیرالمومنین علیه السلم رسید فرمود برو رجم نیست چون عمر ازین واقف شد فرستاد کسی را پیش

آنحضرت و از سبب آن پرسید آنحضرت فرمود که نص الهی است که ایام رضاع دو سال کامل است و حمل تا ایام جدا کردن

از شیر سی ماهست پس شش ماه ایام حمل باشد مراد اقل ایام حمل است و دو سال ایام رضاع که وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ

أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ و دیگر میفرمود وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا عمر او را گذاشت و هم در مناقب سعد بن

مسیب گوید که من از عمر شنیدم که میگفت بار خدایا هیچ مشکل مرا مبادا که علی بن ابیطالب آنرا حل نکند و از ابی الدرداء روایت کرد

علما سه کس است یکی در شام است مراد خودش بوده و یکی دیگر در کوفه یعنی عبدالله بن مسعود و یکی دیگر در مدینه است یعنی علی بن

ابیطالب علیه السلام پس آنکه در شام است مسئله را از کسی میپرسد که در مدینه است و آنکه در مدینه است احتیاج به پرسیدن احدی ندارد

و در مسند از علی بن ربیعه روایت کند که من امیرالمومنین را دیدم که آمد که بر دابه سوار شود چون پای مبارک در رکاب نهاد

فرمود بسم الله و چون بر آن راست نشست گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا

لَمُنْقَلِبُونَ بعد از آن سه بار تحمید فرمود و سه بار تکبیر و بعد از آن گفت لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ فَقَدْ ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي

و بعد از آن تبسم کرد من گفتم یا امیرالمومنین سبب تبسم چه بود فرمود که من دیدم که رسول الله همچنین کرد که من کردم

و بعد از آن تبسم فرمود گفتم یا رسول الله سبب تبسم چیست فرمود که حق سبحانه و تعالی را عجب می آید از بنده خود که میگوید

رَبِّ اغْفِرْ لِي چه میداند بنده من که گناهان او را غیر از من نمی آمرزد و ابن طلحه ایراد فصلی نموده در فضل و علم آنحضرت

و فرموده این فصلی است در فضل آنکس که در و مجال مقام واسع است و لسان بیان صادح و ثاقب مناقبش لامع و قمر

طالع و مزاج امتزاجش جامع و فضائلش شایع و تابع و طریق هدایتش نافع و متمسک حبله بعروه وثقی او راقع

ای آنکه از فضل فضل سوغش اللذة للشاربین است و دروس مضمونش مفرحه کرام الکاتبین است و غروس مستودع

او از مستحسنات القربین عظیم است نزد اهل تحقیق قدر واقع او وعمیم است بر کل برایا شمول نفع او و دعام است اجر

هر مولف بجمع او و من یاد نمی آیم درین فصل چیزی را که برسد باد و از اضطراب بود دیعه نگه آرم در و چیز را که داخل شود و بود

از اتیاب و تضمین بمنکنم بچیزی که قذف کنند آنرا ارباب الباب بلکه می آرم در و اختلاف روایت خلف از سلف تا محوی

گردد بر بنیاد و طابت در بسط ترتیب سکیتم عنو در زری که تصحیح کرده آن السنن سنن و ناطق گشته بآن آیات کتاب و مقرر داریم با دله

محکمه الاسباب بصواب که مفتح الابواب مستمره المجاب باشد از برای طلاب امید که از برای جامع نیز باشد جمیل ثنا

و جزیل ثواب و بعضی ازین اقوال قول رب الارباب است که لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ که قضیه نجات

مومنات و غرق کافران در طوفان نوح علیه السلم دلالتی واضحه کرده بر قدرت و حکمت صانع و کمال قهر و لطف و رحمت او

تا آنرا در گوش هوش نگاه دارند و منسی نسازند روایت کرده ابو اسحق ابراهیم ثعلبی در تفسیرش با سنادی که رزاد مرتبت که چون این

آیه نازل شد که وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود مر امیرالمومنین علیه السلم که من از حق سبحانه و تعالی

درخواسته ام که ترا ای علی گوش واعیه نگاه دارنده اشیا گرامت فرماید امیرالمومنین علیه السلم فرمود که من هر گز چیزی را فراموش

کردم بعد از آن و نیستم که دیگر که هرگز فراموش کنم و دیگر ثعلبی در تفسیر خود روایه کرده و واحدی در اسباب نزول آورده

از بریده اسلمی که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود مر امیرالمومنین را که حق سبحانه تعالی مرا امر کرده که نزدیک

باشم بتو و از تو دور نشوم و آنکه علوم را بتو تعلیم کنم و تو آنرا فراگیری و نگاه داری و هرگز فراموش نکنی در نیحال این آیه نازل

شد وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ و دیگر از آنجمله قول حق جل و علاست أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ یا

کسی که ایمان شعار او باشد مثل آنکسی است که فسق دثار او بوده چنین است که ایشان مساوی نیستند ثعلبی و واحدی آورده اند

در تفسیر خود بیشان که این آیه در شان امیرالمومنین است و در باب ولید بن عقبه بن ابی معیط که برادر مادری عثمان بود نازل شده و سبب آنکه

میان حضرت امیرالمومنین علیه السلم و ولید نزاعی شد در امری و گفت که یا امیرالمومنین ساکت شو که تو کودکی و اسنه که زبان من از زبان تو دراز تر

و سنان من از سنان تو تیزتر آنحضرت فرمود در جواب ولید پلید که تو خاموش شو که تو فاسق و فاجری حق سبحانه و تعالی از برای تصدیق قول آنحضرت

این آیه فرستاد که مراد از مومن علی بن ابیطالبست و از فاسق ولید بن عقبه و کفایه میکند این قصه شهادت باری تعالی از برای

تصدیق قول امیرالمومنین و دلالت کردن نزول قرآن در کمال فضیلت آنحضرت و صفا و ایمان که عنوان علم و نتیجه معرفت است

وحسان بن ثابت این قصه را نظم کرده و آن اینست شعر انزل الله والقرآن عزیز * فی علی وفی الولید قرآنا * فتبوا الولید من ذاک
فسقا * وعلی مبوأ ایمانا * لیس من کان مؤمنا عرف الله * کمن کان فاسقا خوانا * سوف یجزی الولید خزیا ونارا * وعلی
لاشک یجزی جنانا * فعلی یلقی لدی الله عزا * وولید یلقی هناک هوانا * یعنی حق سبحانه وتعالی در قضیه امیرالمؤمنین علی
و ولید آیات قرآنی انزال فرموده که ولید پلید محل و منزل فسق و فجورست و امیرالمؤمنین منشا و ماوای ایمان و کسی که مؤمن صادق و حق
شناس است مثل کسی که فاسق خائن خدا ناشناس است نبود باشد که سزا و جزای پلید که آن سوای دنیا و عقوبت آتش
دوزخ عقبی و بلا شک امیرالمؤمنین علیه السلام مجازات آن بر فا جنان منزل و مکان سازد پس امیرالمؤمنین علیه السلام معزز و محترم با حق سبحانه وتعالی
ملاقات خواهد کرد و ولید انجا خوار بدرسیده بانواع ذلت و خواری و این ابیات ست فشا یافت از قول حسان بن ثابت و جد این ولید
ابو معیط بوده که پدر او ذکوان بن امیه بن عبد الشمس است و گفته اند که ذکوان پسر امیه نبوده بلکه غلام او بوده او را منسوب ساخته تا
باو مشهور شده به پسری او و این ولید در روز فتح مکه مسلمان شد و عثمان در زمان خلافت خود او را حاکم کوفه کرده بود چون که
برادر مادری او بود و در حکومت شراب خورده و نماز صبح را با مردم که امامت میکرد چهار رکعت گزارد در حالت مستی و گویند که در محراب
در آن وقت قی کرد و مردم دانستند و او را بعد از آن حد شرعی زدند و چون فسق او بر همه کس ظاهر شد او را از کوفه عزل کردند در
رقه مرد پس نظر کن بحکمت و علت الهی در سر این قضیه که چون امیرالمؤمنین اخبار بفسق او نمود حق سبحانه وتعالی آن را اظهار فرمود از عالم
غیب بعالم شهادت و از پرده خفا بفضای معاینه منکشف ساخت چه جمع جامع اسباب فوقیت و ساعده و عقوبت
و علی رؤس الاشهاد اجرای احکام شریعت نبوی بر و مرتب شد تا متحقق شود آنچه امیرالمؤمنین بوی نسبت کرده بود از فسق و
چون تهمت فسق از ولید بثبوت رسید کمال او حضرت امیرالمؤمنین محقق خواهد بود و بعضی دیگر آنست که قاضی ابو محمد حسین بن
مسعود البغوی نقل کرده از انس بن مالک که چون رسول الله صلی الله علیه و آله تخصیص میفرمود جماعتی را از صحابه هر یک را
بفضیلتی امیرالمؤمنین را تخصیص داد بعلم قضا و فرمود که اقضاکم علی منطوق صریح این حدیث دال است بر آنکه انواع علوم
و اقسام آن تمام مجتمعست در علی بن ابیطالب و در غیر او نیست زیرا که هر یک را از ایشان که تخصیص داد فیما بعضی موصوف نیست حصول آن
صفت مگر آن اظهار صفات و فضائل چه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که افرضکم اصحاب زید بن ثابت و اقرا ایشان ابی

واعرف ایشان بحلال و حرام معاذ بن جبل و هر یک از این صفات احتیاج بغیر خود دارد بخلاف علم قضا که حاصل است مر امیرالمؤمنین
را و در دیگری حصول ندارد و حصول آن بصیغه افعل تفضیل نیز وقوع یافته که مقتضای وجود این اصل است با زیاده و متصف باو
و حیثیت که عقل او بکمال باشد و قرآن محفوظ باشد از زوال و موسوم باشد بصفت فطنت و مبرا بود از سهو و غفلت و بفطنت خود
حل مسائل مشکله نماید و بجودت ذهن فصل قضایای معضله فرماید و عدالت شعار او باشد و مروت شیوه او و از ذمائم محترز باشد
و از محرمات مجتنب بود و صدق لهجه داشته باشد با تمام امانت و عارف بمنطوق کتاب و سنت بود بطریق اتفاق و ایقان با اختلاف
قیاس و تمیز او آن کرده و عارف بلغت عرب باشد تا مقدم تواند داشت محکم را بر متشابه و خاص را بر عام و مبین را بر مجمل و ناسخ را
بر منسوخ و بنا تواند نهاد مطلق را بر مقید و حکم تواند کرد نه آحاد و مسند نه بر مرسل و متصل نه بمنقطع و باتفاق نه با اختلاف و اسناد
انواع اقیه را از جلی و واضح و جلی و خفی تا او تحصیل تواند جست آن احکام را شناسد اقسام احکام را از واجب و حرام و مندوب
و مکروه و مباح و متصف بقضا نیست کسی که در و مجتمع نیست این امور و از واضحات که امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه
جامع جمیع اینها بوده و از عوامض آن اخبار میفرموده و دیگران از آن حاصل نبوده و این از برکت دعای رسول الله بود که آنحضرت را
بقضای یمن میفرستاد چنانچه شمه ذکر یافت و دیگر بغوی نقل کرده در کتاب شرح السنه از ابو سعید خدری که من از آنحضرت
شنیدم که میفرمود کسی در میان شماست که مقاتله خواهد کرد بتاویل قرآن چنانکه من بر تنزیل قرآن مقاتله کردم ابو بکر گفت که
من خواهم بود آنحضرت گفت که نه تو خواهی بود عمر گفت من خواهم بود فرمود که نه تو هم خواهی بود ولیکن خاصف النعل خواهد بود
الکس یعنی پینه زننده کفش و در آن وقت رسول الله نعل خود را بامیرالمؤمنین داده بود که پینه کند پس رسول الله اخبار فرمود
بآنکه امیرالمؤمنین قیام خواهد نمود بقتال بر تاویل قرآن چنانچه آنحضرت قیام فرمود بر تنزیل قرآن که شمه از آن سابقا مذکور شده بود
و تنزیل قرآن مختص برسول الله است صلی الله علیه و آله بر وجهی که در تنزیل بست و رود یافته بانواعش کما قال الله تعالی کتاب انزلناه
الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید یعنی قرآن کتابیست که فرو فرستادیم بسوی تو
تا تو بیرون آری مردمان را از انواع ضلالت که کفر و بدعت بنور هدایت که طریق ایمان و ایقانست بتوفیق پروردگار ایشان
و بفرمان او بسوی راه حق غالب ستوده و دیگر فرموده که و انزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء و هدی

وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و نازل کردانیدیم بر تو کتابی تبیان جمیع امور دین بتفصیل که راه نماینده است و رحمت است برای
قومی که ایمان آرند و بگروند و دیگر فرمود که وَإِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَىٰ
قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ و این قرآن تنزیل است از پروردگار عالمیان که فرود آورده آنرا جبرئیل امین
بر دل تو تا باشی از بیم کنندگان و غیر ازین از آیات داله بر حکمی که طریق تحصیل آن مختص برسول الله و ممکن حصول آن
آیات مگر بطریق تنزیل از جانب حق جل و علا پس کسی که منکر تنزیل شد پس تکذیب کرده و انکار نموده او را انکس اتصاف
می‌باید بصفت کفر چنانکه حق تعالی فرموده که وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ و دیگر وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا
كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ یعنی انکار آیات نمی‌کنند الا کافران غدار ستمکار و کفار تنزیل را منکر بودند چنانکه قرآن با
وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ یعنی نشناختند خدا را آنچه حق شناخت
اوست وقتی که گفتند که نفرستاده خدای تعالی بر بشر هیچ چیز را از آیات و احکام پس متعین میشود قتال ایشان تا ایمان
بیارند بنابرین حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بقتال اشتغال نمود تا دین قائم شد و ایشان فوج فوج در دین اسلام
در آمدند این بیان قتال تنزیل است و اما تأویل آن همان تفسیر اوست با آنچه آخر مدلول آن بالش آن گشته و بآن راجع شود
پس کسی که حمل کند قرآن را بر معنی که اقتضا کند آن معنی را لفظ او از مدلول خطاب و تفسیر کرد بچیزی که متناول است از معانی
که آن مراد است از منطوق پس او طریق صواب را سپرده و کسی که اعراض کرد از آن معنی و صرف کرد و کرد ... از مدلول و
مقتضای خودش و حمل نمود بر غیر مراد از آن مفهوم بچیزی که موافق هوا و مطابق شبهات اوست و تأویل میکند آنرا بچیزی که
موجب ضلالت است از نهج هدایت با اعتقاد آنکه این محمل آنست که ادعا کرده و مقصد آنست که افترا بسته و حال آنکه مراد الله
غیر آنست که مدعیات اوست پس قرآن را از مدلول خود گردانیده و در غیر سبیل او سلوک کرده و مخالفت جمیع ائمه هدی
نموده و تابع نفس و هوا بوده ... برین ضلالت اصرار دارد و برین مخالفت استمرار میورزد متعین میگردد قتال او تا
رجوع کند با امر الهی و طاعت و لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله گردانید و مقرر داشت قتال بر تأویل را مثل قتال بر تنزیل
آنحضرت معاینه کرد با جماعتی که جرائم ایشان از ایشان فزونتر بود و قتال آن با امام زمان باز گذاشت چه امامت فرع نبوت

پس امیر المؤمنین علی علیه السلام در روز قتال با منافقان بآن معنی تصریح فرمود وقتی که از روز الشید سوال کردند و او از میان شکمهای شان
بیرون آوردند و فرمود که من دروغ نزده‌ام و نشنیده‌ام مرا و دروغ نگفتم چنانکه در محاربات آنحضرت این قضیه تمامها مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی و اختلافی که در میان امت واقع شده در باب آنحضرت بواسطه حسد و عناد جماعتی است که با آنحضرت
بظهور می‌آوردند تا کار بقتال رسید و بعد از آن حضرت سررشته عداوت بانجا کشید که بر بنای کهنه لغو نمایند و ...
خونها حق اهل بیت و شیعیان در هر ناحیه میریختند و منع حقوق ایشان میکردند و تقرب به ولاة و حکام آن زمان بدماء ایشان
میجستند که هیچ شهری از شهرهای اسلام نبود و هیچ جهتی از جهات نماند که اولاد پیغمبر در آنجا از کشته پشته نباشد بمرتبه که
در قتل ایشان شریک بودند اموی و عباسی متساوی بودند در اخافت ایشان عدنانی و قحطانی و راضی شدند با ذلال
ایشان عراقی و شامی آن شناعتی که آن مردمان با اهل بیت بظهور آوردند از کفار بوجود نیامد و آنها که باقی ماندند در عالم
پریشان و سرگردان می‌گشتند که قوت شب خود از جهة پوشش نمی‌یافتند و اگر ظاهر میشدند مردم زمانه کین میورزیدند
و خونش میریختند غرض که ایشان از جفاکاران ستمها کشیدند و بعضی از تأویلات که بمدعای هوای خود کرده‌اند در
مضمون کتاب و سنت تخلف نمودند که مستحق عقاب ابدی و مستوجب عذاب سرمدی گشتند که بعضی از آیات که در
شان کفار است نزول یافته از مدلول خود گردانیده‌اند و بمومنان حمل کرده‌اند مثل قوله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُو
تُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُعْرِضُونَ
مضمون آیه آنکه آیا نمی‌نگری سوی آنها که داده شده‌اند نصیبی و بهره از کتاب توریه یعنی اندک چیزی دانسته‌اند از آن
خوانده میشود بسوی توریه تا توریه حکم کند میان ایشان پس روی میگردانند گروهی از ایشان که روسای یهود بودند و ایشان
اعراض کننده‌اند از حق با وجود جمیع ائمه تفسیر و علمای اسلام اتفاق دارند که این آیه در شان یهود وارد شده و مخصوص
بایشانست و در سبب نزول آن چند وجه ذکر کرده‌اند یکی آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی جمعی را از یهود
دعوت کرد باسلام ایشان گفتند ای محمد ما در حضور علمای دین خود با تو مناظره میکنیم آنحضرت فرمود که آن صحیفه توریه
که مشتمل بر نعت و صفت منست بیارید و درین محکم آنرا حاکم سازید همه ایشان از قبول آن ابا نمودند و آیات توریه را

حاضر نکردند و قول دیگر آنکه چون آنحضرت ایشان را باسلام دعوت میفرمود بعضی از ایشان گفتند که تو بر کدام دینی فرمود که بر دین
ابراهیم یهودی آنحضرت فرمود که توریه را بیارید تا حکم باشد میان ما و ایشان اباکردند و نیاوردند و قول دیگر آنکه چون یهود بحکم
حکم رجم زانی شدند که در توریة ثبت است چون آنحضرت طلب کرد اباکردند و حاضر نکردند پس این آیه نزول یافت و واحدی
نیز در کتاب اسباب نزول همین را آورده و علمای اسلام همه برین متفقند که در شان یهود نازل شده خوارج آن را از اهل
خود گردانیده‌اند و در امور خود عمده ساخته و در مرجع اتباع ضلالات خود صرف کرده و احتجاج جسته‌اند برین آیه و خروج
کرده‌اند بر امام مفترض الطاعه و از طاعه مفروضه لازمه بر ایشان بیرون رفته‌اند پس چون تو معلوم کردی حقیقت معتقد آن را
ظاهر شد بر تو که میان نبی و علی صلوات الله علیهما رابطه اتصال و اخوت تا علاقه تامه بوده که در غیر او نبوده بجهت آنکه در ورود نصوص
متقدمه نیز برین دلالت دارد که عَلِیٌّ مِنّی وَ اَنَا مِنْهُ وَ اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ مِنْ مُوسیٰ اِلّا اَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعْدی
و این نصوص بخصوصیت تامه در میان ایشان و این خصوصیت اقتضا میکند بر وجهی که آنحضرت اعلام فرموده بود امیرالمؤمنین را
بمقاتله خارجیان مثل مقاتله او با کافران و شدایدی که در ایام امامت خود کشید از دست آن جماعه چنانچه در ایام نبوت او
کشید از کافران شافعی آورده که مسلمانان طریقه و سیرت قتال را از رسول الله صلی الله علیه و آله اخذ کرده در قتال اهل شرک
از امیرالمؤمنین در قتال اهل بغی پس عاقل باید که تدبر نماید درین مقام و بشناسد فضل او را علیه السلم و دیگر از آنجمله قاضی ابو محمد بن
مسعود در کتاب خود از ابن مسعود نقل کرده که یکروزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون فرمود و بخانه ام سلمه رفت
و امیرالمؤمنین عم نیز آنجا حاضر شد آنحضرت فرمود که یا ام سلمه والله که این قاتل قاسطین و ناکثین و مارقین خواهد بود بعد از من
و سابقا این حدیث مذکور شده و آنحضرت تصریح باین فرق ثلثه کرد که امیرالمؤمنین علیه السلم با ایشان مقاتله خواهد کرد بعد از او و اشاره
فرمود باسمای ایشان که هر یک صفتی دارند مخصوص با ایشان که سبب قتال ایشان است ناکثین جماعتی اند که بیعت کرده بودند امیرالمؤمنین را
و واجب بود بر ایشان اطاعت آنحضرت کردن و سر از فرمان امام خود پیچیدن ایشان از آن اعراض کرده نقض آن عهد کردند
و حکم او را دگرگون ساختند و فرا گرفتن در آن قتل بغی و عناد را ایشان بناکثین یعنی متسمی شدند پس متعین شد قتال ایشان که
امیرالمؤمنین علیه السلم با اصحاب جمل بظهور آورد و در مسند احمد حنبل مذکور است نقل از نافع که چون مردم از بیعت یزید بن معاویه خلع بیعت کردند

و بیعت او را اکراه انگاشته عبدالله عمر پسران خود را جمع کرد و انگشت بر آورده شهادت گفت و بعد از آن گفت که ما این
مرد بیعت کردیم بر بیعت خدای تعالی و رسول و من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود که فردا در قیامت برای هر غادری
را از برای کسی که بر کسی غدر کرده باشد نصب خواهند کرد و گویند این علامت غدر فلانست که بر فلان غدر کرده و این از اعظم غدر است
که کسی بر صفت شرک نباشد و با او بیعت کنند بر بیعت خدا و رسول و بعد از آن نقض آن کنند پس باید که کسی از شما آن را از بیعت خلع نکند و از این
بیعت باشد و اگر کسی مرتکب این امر شود تا میان من و آنکس جدا شود بسبب وجود دیگر و در حدیث دیگر در مسند که او این گفت
وقتی که مردم با ابن زبیر بیعت کرده بودند و مثال این است که گوید که عجب از عبدالله که توقف کند از نقض بیعت یزید و آن را و تخویف
اهل آتش دید و تجدید ایشان نماید از آنکه اعظم از این چیزی نیست که با شرک باشد پس هرگاه که عبدالله این گوید پس عذر طلحه و زبیر
خواهد بود در عهد امیرالمؤمنین علی علیه السلام و شکستن بیعت و خروج از حکم و طاعت او و نصب حرب کردن و لشکر کشیدن در مقابل
آنحضرت پس اگر عبدالله عمر با طلحه و زبیر آن میگفت در باره نقض عهد که از برای یزید با اهل خود گفته بود و وعید ایشان را از آن
در خلع طاعت و مفارقت جماعت از اثم تام و خطیه عظیمه هر آینه ممکن نبود که توقف کند از آنچه اقدام نموده بودند از آن و دخل شوند در جمله کسانی که
خوارج شده بودند از آنکه ایشان سهل می انگاشتند بیعت یزید را و میگفتند نقض بیعت امیرالمؤمنین علی که او امام بود
در آن مصر شدن و این حجت خود میساخت و بنا بر آن مینهاد و این که مذکور شد بر سبیل فرض بود زیرا که طلحه و زبیر کشته شدند
و خلافت معاویه را در نیافتند چه جای آن یزید را و اما قاسطین جماعتی اند که از طریق حق تجاوز کرده‌اند و میل نموده بجانب باطل
پیروی اهل باطل اعراض کرده‌اند و خارج شده‌اند از طاعت امام مفترض الطاعه که طاعت او واجب است پس چون باین شیوه
کار بردند باین اسم تسمیه شدند و قتال ایشان متعین گشت بجهت آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم آن را با معاویه و غاویه
و اتباع عش در جنگ صفین بظهور آورد و رسول الله صلی الله علیه و آله تصریح فرموده بود که ایشان بغاة اند چنانچه محدثان در اسانید خود
ایراد نموده‌اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود مر عمار را که ای عمار گروه باغیه ترا شربت شهادت خواهند چشانید
و اما مارقین جماعتی اند که خارج شدند از متابعت حق و مصر شدند بر مخالفت بر امام مطلق و تصریح بنقض و خلع آن مینمایند چون شیوه
ایشان اینست قتال با ایشان متعین میکرد چنانچه آنحضرت با اهل حروری و نهروان کرد و ایشان خوارج اند بود او در روایت

از ابوسعید خدری و از انس بن مالک که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود زود باشد که در میان امت من اختلاف و تفرقه واقع شود
گروهی بدکردار پیدا شوند که قول نیکو و فعل را نیکو انکار کنند و قرآن خوان باشند اما قرآن از گلو در نگذرد از خبر کردن ایشان از دین
بیرون روند از دین همچنانکه تیر در حال انداختن از کمان و ایشان بدترین خلق باشند خوشا حال کسی که ایشان را
بقتل آورد و ایشان نیز او را بقتل آرند زیرا که اگر ظفر یافت غازیست و ثواب غازیان دارد و اگر کشته شد شهیدست و درجه شهیدان
می یابد ایشان دعوت نمایند بکتاب الهی و مردم را بکتاب خدای خوانند و از کتاب چیزی در ایشان نباشد هر که مقاتله با ایشان کند اولی
بحق باشد از ایشان و مسلم بن حجاج در صحیح خود آورده و ابوداود نیز بسند خود با او موافقت نموده که زید بن وهب گفت من در
میان لشکر امیرالمؤمنین علی علیه السلم بودم در وقتی که بجنگ خوارج میرفت و گواهی مردمان میداد که شنیدم از رسول
میفرمود که گروهی از امت من خروج کنند که قاری قرآن (قراءت شما) با قرآن ایشان هیچ چیز مناسبتی نداشته باشد و نماز شما با نماز ایشان
همچنین و روزه شما با روزه ایشان همچنین چیزی مناسبت نباشد قراءت قرآن کنند و پنداشته باشند که فایده خواهد کرد
ایشان و حال آنکه نتیجه آن وبال و مضرت خواهد بود بر ایشان و آن قراءت در نگذرد از حنجرگاه کردن ایشان و از دین بجهند
مثل جستن تیر که از کمان بجهد اگر میدانستند لشکریان که چه چیز بر زبان پیغمبر ایشان جاری شده در باب ایشان از نعیم دست باز داشتند
و پیرامون عمل نمیگشتند و علامت آنها آن باشد که در میان آن خوارج شخصی دستی باشد که بر بازوی او مثل پستان زنان قطعه
بود و بر آن موهای سفید رسته باشد و بجانب معاویه و اهل شام میل کنند و شما را بگذارند در میان اتباع و اموال خود و من امر دارم
که شما از گروهی باشید که بطریق حق سلوک میکنند و آنجماعت خون ناحق بریزند و اموال مردم را بناحق غارت کنند فرمود که
پس بروید زید بن وهب میگوید که منزل بمنزل میرفتیم تا به پلی رسیدیم و از آنجا که گذشتیم آنجا با خوارج ملاقی شدیم و در آن روز عبدالله
بن وهب الراسبی رئیس ایشان امیر بود و گفت با ایشان که نیزه ها بیندازید و شمشیرها از غلاف بکشید که من از شما میترسم
... نیزه ها را انداختند و شمشیرها کشیدند و جنگ در پیوستند تا کشته شدند بعد از آن امیرالمؤمنین فرمود که طلب کنید در میان
کشتگان مخدج را یعنی ناقص دست را پس طلب کردند نیافتند بنفس نفیس خود برخاست و بر سر کشتگان آمد و طلب میفرمود
تا در آن میان او را یافته بیرون آوردند آنحضرت تکبیر گفت و فرمود که خدا و رسول او راست گفتند آنگاه عبیده سلمانی بر جای خاست

و گفت

و گفت یا امیرالمؤمنین بخدای که جز او خدای نیست که آیا این حدیث شنیدی از رسول صلی الله علیه و آله فرمود بلی بخدای که جز او خدای
نیست که شنیدم و او سه نوبت آنحضرت را سوگند داد و او سه نوبت با این حدیث یاد فرمود و بخاری و مسلم و مالک در موطا
نقل کرده اند از ابوسعید خدری که او گفت که گواهی میدهم که علی بن ابیطالب علیه السلم با ایشان مقاتله کرد و من با ایشان بودم که
این امر فرمود که آن مرد را پیدا کردند و من خود نظر کردم دیدم بر آن صفت بود که رسول صلی الله علیه و آله وصف کرده بود پس
کرد این احادیث بر وجهی که ما ذکر کردیم که امیرالمؤمنین علیه السلم قتال کرد بر تأویل چنانچه رسول الله قتال نمود بر تنزیل و آن
امر و دیگر اقتدا بآنحضرت کرده و از ثبات و قیام نمود و از جهت حفظ نظام و قوام دین در رفع خوارج مارقین آنچه کشتنی بود
کشتن و آنچه گرفتنی بود گرفتن بر وجهی که رسول الله صلی الله علیه و آله با مشرکان معامله میفرمود طابق النعل بالنعل بلا تفاوت
و سابقا مذکور شد از رنجی که رسول الله صلی الله بآنحضرت را کرده بود و شفقت و مهربانی که درباره وی داشته و تعلیم و ارشاد
که میفرمود و در صغر سن تا زمانی که باقصی غایات کمال و قصوی نهایات معارج جلال ادراک فرمود و کنه معارف مرتبه حاصل
نموده تا متکلم و متمکن شد بکلام معجز نظام سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي وَسَلُونِي عَنْ طُرُقِ السَّمٰوَاتِ فَإِنِّي أَعْرَفُ بِهَا
مِنْ طُرُقِ الْأَرْضِ و میفرمود وقتی که اگر خواهم بار کنم شترها از تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم و شمه نیز مذکور شد که اگر وساده
انداخته شود و من بر آنجا بنشینم و حکم کنم میان اهل توریة بتوریة ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور
ایشان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان بخدا سوگند که هیچ آیتی نیست که نازل شده باشد در بر یا در بحر و یا در سهل و یا در جبل و یا در
لیل و یا در نهار الا که من داناترم که در شان که نازل شده و در چه وقت آمده و در این قول اشارتی تمامست بوفور علم آنحضرت که
مضمون کتب منزله را داند و اما ... و ائمه علم که منشا و مبدا آنحضرت است با وی منسوبست اما علم کلام پس قائم بآن علم اشاعره و معتزله
و شیعه و خوارجند و اشعر فرق ایشانند و ائمه این طوایف علم خود را بآنحضرت نسبت میدهند اما امام اشاعره ابوالحسن بود
که شاگرد ابوعلی جبائی بوده و جبائی خود را بآنحضرت منسوب میسازد و اما انتساب شیعه بآنحضرت خود ظاهرترست و احتیاج
به بیان نیست و اما اکابر و رؤسای خوارج شاگردان و تلامذه آنحضرت بودند و هرگاه علمای اسلام و ائمه علم اصول خود را
نسبت بآنحضرت دهند این دلالت تمام دارد بر کثرت و غزارت علم آنحضرت و قوی مطالب در علم اصول علم توحید است

و علم قضا و قدر و علم نبوت و علم معاد و بعث آخرت که کلام آنحضرت شاهد آن مراتب و منازل است و علوم معرفت او باقصی غایات

چنانکه اوائل و اواخر از ادای آن عاجزند و قاصر پس اگر کسی بطریق تدبر نظر بمعانی کلام آنحضرت کار در میدانند که بحریست که

ساحل ندارد و عمانیست که اول و آخر ندارد اما علم فروع بر دو قسمت قسمی متعلق بحیات از احکام و غیرها

و قسمی دیگر متعلق است باموات و آن علم فرایض است و قسمت ترکات باین اعتبار حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فرمود که فرایض نصف علم است و امیر المومنین علیه السلم در جمیع آن سر آمد جمیع عالم بود و هیچ مسئله از مسائل فروع بر و

مشکل نمود و هر جا اراد داشت فی الفور حل فرمود و بعضی از آن و شرح آن آنکه در وقتی که حضرت امیر المومنین

سوار شود پای مبارک در رکاب نهاده بود که زنی آمد و گفت یا امیر المومنین بفریاد رس که برادر من وفات کرده و ششصد دینار که داشته

از مال او یک دینار داده پس میخواهم که حکم عدالت و انصاف درباره من ترتب فرمائی فرمود که برادر تو دو دختر گذاشته بود گفت

بلی فرمود که ثلثان مال از آن ایشانست که چارصد دینارست و دیگر فرمود که مادر نیز گذاشته بود گفت بلی فرمود که سدس

از آن اوست که صد دینارست و دیگر پرسید که زن هم گذاشته بود گفت بلی فرمود که ثمن از آن اوست که هفتاد و پنج دینارست

و دیگر فرمود که تو دوازده برادر داری گفت بلی فرمود که بیست و چهار دینار از آن ایشانست هر یکی دو دینار و یک دینار باید

تو ماند پس حق تو بتو رسیده و این زمان برو و سوار شده روان شد و این مسئله را دیناریه نام کردند و دیگر

این است که وقتی که آنحضرت در کوفه بر منبر بود مردی برخاست و گفت یا امیر المومنین شوهر دختر من وفات

یافته و از ترکه او یکشش حق دختر من بود و او را تسع داده اند امروز از تو انصاف میخواهم آنحضرت فرمود که داماد تو را دو

دختر بود و مادر بود گفت بلی فرمود که پس ثمن او تسع شود و تو آرمیراث او سوای این چیزی دیگر طلب مکن فی الحال

جواب او گفته بخطبه رجوع فرمود و اما علوم اجیا پس آنحضرت فارس فارس آن میدانست و سابق قاطبه قصبات آن

زمانست و بتبین و توضیح صاحب حقایق آن بابست و کافیست در ایضاح این برهان چنانچه منقولست از آنحضرت

که رسول الله صلی الله علیه و آله هزار باب از علم بمن تعلیم فرموده و از هر بابی دیگر از علم بر من گشوده چنانچه گفته اند مثنوی نبی در

گوش او کتاب در داد ❁ ز دریا اندر دلش صد علم بگشاد ❁ چو شهر علم دین بیغمبر آمد ❁ در آن شهر بیشک حیدر آمد ❁ از آن آب حیات ار کام جان را

ز دست ساقی کوثر توان خورد ❁ اما علم تفسیر باتفاق جمیع امت که اعلم ائمه تفسیر ابن عباس است و او شاگرد امیر المومنین علیه السلم بوده و اما

علم قرات او مقتدای اهل کوفه در قرات عاصم بوده و قرات او در دنیا بغایت مشهورست و او شاگرد عبد الرحمن سلمی بوده و او

شاگرد امیر المومنین و او از آنجا اخذ فرمود صلوات الله علیهما و اما علم نحو بر همه مردم ظاهرست که واضع اول آن امیر المومنین است که از

ابی الاسود اختراع فرموده و وضع نموده و اما علم بلاغت و بیان پس او فارس مجلی است در آن میدان و ناطق سابق است در جمیع

انواع و غوامض جواهر است از بحر معانی قرآن و اگر خواهی که بر تو عیان گردد این بیان نهج البلاغه را از نظر امعان و اما علم

تصفیه باطن و تزکیه نفس اجماع اهل تصوفست از ارباب طریقت و اصحاب حقیقت که نهایت خرقه با او درست میکنند و در

طریق سلوک اقتدا بوی مینمایند و اما علم تذکیر بایام الله و تحذیر از عذاب و عقاب او مقتدای آن شیخ حسن بصری است و او شاگرد

آنحضرت بوده و صبح شرف او از آن مطلع جبر دمیده و اما علم زهد و ورع که در میان بعضی از صحابه بود مثل ابو الدردا و ابو ذر و سلمان

فارسی رضوان الله علیهم همه تلامذه امیر المومنین بوده که بر رسول الله صلی الله ایافته و بامیر المومنین اقتدا کرده اند و در باب زهد آنحضرت

ایراد فصلی خواهد شد ان شاء الله تعالی و اما علم مکارم اخلاق و حسن اشفاق آنحضرت بغایه قصوی رسیده و بمرتبه اعلی کشیده و هر خلق

بطریق اخلاق سلوک میفرمود و با اهل دین و صلحای مومنین بخلق و تواضع بود و با اعدای دین اهل شرک غلیظ و شدید

با ایشان مینمود از جهة تادیب و غبت تهذیب ایشان تا شاید ایشان را از آن صفات ذمیمه پاک سازد تا متصف گردند بصفات

اخلاق چنانچه حق جل و علا در باب او میفرماید که فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ

عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ یعنی پس زود باشد که خدای تعالی بیاورد

قومی را که دوست میدارد ایشان را و ایشان دوست میدارند او را متواضع و متذلل باشند بر مومنان و بحت دل و غلیظ باشند

بر کافران جهاد کنند در راه خدای و نترسند از ملامت هیچ ملامت کننده و اما شجاعت و نجدت و قوت آنحضرت و اتصاف او

باین اشهرست از نهار و اظهرست از شمس نزد اولوا الابصار و مقرند باین مولف و مخالف و معترفند باین عدو و صدیق و گواهی میدهند

باین صدیق و زندیق و ولی و حسود و سیه و مسود و اما علم قضا و احکام آن و معرفت حلال و حرام آن شمه مذکور شد

و بعضی دیگر آنکه شریح قاضی حکمی کرده بود درباره زنی آنحضرت رد فرموده بر نوعیکه زنی وفات یافته بود و وارثه شوهر و

و دو پسر عم که یکی از انها برادر مادری متوفاة هم بود این قضیه پیش شریح بردند که او متروکات این زن را برای این ورثه قسمت کند او
نصفی ازین متروکات بشوهر او داد و باقی را که نصفی دیگر باشد به پسر عمی داد که برادر مادری نیز بود و پسر عمی دیگر را چیزی نداد و
محروم کذاشت امیر المومنین برین قضیه واقف شد فرمود که من شنیدم ای شریح که تو حکمی کرده در قضیه فلان زن که متوفاة شده
این چه نوع حکمی است گفت یا امیر المومنین این حکم موجب کتاب الهی کرده ام واین عمی که دارد برادر مادری نیز هست او را جاری
مجرای دو برادر داشتم یکی برادر پدری و یکی دیگر برادر مادری آنحضرت این حکم را قبول نفرمود و فرمود که آیا هیچ در کتاب الهی
یافته که بعد از زوج باقی ترکه درینصورت از آن ابن عم باشد که برادر مادری نیز هست گفت آنحضرت فرمود که حق تعالی در کتاب
مجید خود فرموده وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ
یعنی واگر باشد مردی که ازو میراث میگیرند کسی که والدین و اولاد ندارد یا زن بود کلاله و مر این مرد را برادر مادری باشد یا خواهر مادری
و زن نیز درین حکم داخل است یعنی کلاله خواه مرد باشد خواه زن هر یکی را از برادر و خواهرش یک حصه از شش حصه میراث کلاله و ذکر
درینصورت با مونث یکسان است پس آنحضرت نصف تعیین فرمود از برای زوج و سدس از برای برادر مادری و باقی را
تقسیم فرمود از برای دو پسر عم که مر یکی را سدس دیگر حاصل شد از برای پسر عمی که برادر مادری نیز هست ثلث مال زیرا که
او دو وجه دارد و از برای آن پسر عم یکی که برادر نیست سدس مال و از برای زوج نصف مال پس بدین نمط فریضه تکمیل یافت و این
مسئله از شش سهم تصحیح می یابد و آنحضرت قضای شریح رد کرد و حکم او را باطل ساخت و دیگر آنکه امیر المومنین علی
را درکوفه با یهودی محاکمه افتاد آنحضرت و آن یهودی پیش شریح فرستاده بود و دعوی زرهی میکرد که در تصرف یهود بود یهودی
منکر شد این دعوی از شریح از امیر المومنین طلب حجت کرد آنحضرت امام حسن را علیه السلام آورد و بر طبق آن دعوی شهادت
فرمود شریح آن شهادت را رد کرد و گفت یا امیر المومنین چگونه شهادت پسر از برای پدر قبول باشد چه گواهی ولد از برای والد
نمیکند زد آنحضرت فرمود که تو در کدام کتاب و کدام سنت یافته که این شهادت قبول نیست چون جواب نداشت او را از قضا عزل
کرد و اخراج فرمود که از قریه کوفه او را بود چند روزی در آن اقامت کرد باز خود او را بجای خود آورد و قضا داد و کشف
سر این واقعه و آنچه از امیر المومنین علی علیه السلام صادر شد در حق شریح آنست که آنحضرت آن زره را ادعا فرمود از برای

نفس خود بلکه ادعای آن از برای بیت المال بود چه امام وقت بود و نایب مسلمانان در آنکه قیام فرماید بمصالح ایشان پس
ادعای زره از برای ایشان بود و امام حسن نیز وقت بود و نایب مسلمانان در آنکه قیام فرماید بمصالح ایشان [illegible]
از برای ایشان شهادت فرمود و شریح آنرا رد کرد و بطن آنکه این شهادت برای امیر المومنین علیه السلام است پس آنحضرت
او را تادیب فرمود و شریح حاضر شد تا در امور قضا تفحص نماید و تدقیق نظر در آن امور بکار فرماید زیرا که عدم ملاحظه موجب
تعطیل حقوق و ایصال آن بغیر مستحق آن ابن طلحه رحمه الله میگوید که از عجایب و غرایب درینصورت آنست که جماعتی
از علما که اسحق بن راهویه و ابو ثور و ابن منذر و محمد بن حنبل در یکی از روایات از ایشانست که چون این قضیه بدیشان
رسیده و آنچه امیر المومنین با شریح بظهور آورده از آن استدلال نموده اند بر جواز شهادت ولد از برای والد و این را
مذهبی ساخته اند از برای خود شهادت برادر از برای برادر جاری مجری ولد از برای والد کرده نه اند و استناد ایشان باین واقعه است
و استدلال ایشان بفعل آنحضرت علیه السلام و غافل شده اند از حقیقت این قضیه مولف کتاب رحمه الله میفرماید که قسمت درین
مسائل و فرائض که ابن طلحه وغیر او از علمای جمهور ایراد نموده اند این مذهب امیر المومنین علیه السلام نیست لیکن از جهت شرف و
مکانت و رتبت آنحضرت در علم دوست میدارند هر طایفه که نسبت دهند با آنحضرت دقایق فتاوی و محاسن آنچه در
مذهب خود یافته اند که مرجع آن آنحضرت باشد و دست بوس سازند از برای ترویج مسائل و اتمام مذهب شان و اصحاب
نیز روایت کرده اند که گاهی فتوی میداد بر طبق مذهب ایشان زیرا که آنحضرت در ایام خلافت در بسیاری از آنچه
اراده میداشت او بود ممنوع بود تا غایتی که اراده میفرمود عزل شریح را و میگفت چه دوست دارم تو را از قضا [illegible]
درین امر مجبور است و سراء تو ارث معمور و بواسطه کثرت مخالفت ممکن نمیبود از عزل او و استبدال غیر او بجای او بسیار از امثال
این قضایا ممنوع میبود که اجرا فرماید حکم حق را که در وی بالشبهه باشد تا غایتی که بعضی میگفتند که رای تو با رای عمر نزد ما دوست تر از
رای تو که منفرد باشد و بطلب حیلی فوالله المستعان و چون بعضی این میگفتند که رای تو با رای عمر نزد ما احب است آنحضرت
بعبیده سلمانی که قاضی ایشان بود میگفت که اجرای احکام قضا کن در میان ایشان آنچنان قضای که من بران میکرده ام مدام
خلاف را غرض که آن طایفه در هیچ زمان راه خلاف از دست نمیداشتند و کرنه علم آنحضرت بجزیت که [illegible]

واگر مخالفان میدانستند و عناد نمیورزیدند الجنة که حق سبحانه و تعالی مهیا فرموده از برای دوستان و محبان اهل بیت از
ثواب جزیل و اجر عریض و طویل و ارتفاع منزلت و علو مرتبت از درجات جنان مخالفت آنحضرت نمیکردند و در سلک
محبان او می بودند مصرع این کار دولت کنون تا که را رسد الحاصل در مسند حنبل مذکور است که مردی از علی بن الحسین علیهما السلام
و او روایت از پدران بزرگوار خود کرده که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله دست امام حسن و امام حسین علیهما السلام در دست
میفرمود که هر که دوست دارد مرا و این دو را و پدر و مادر اینها را باشد با من در یک درجه در روز قیامت و احمد بن حنبل این
حدیث را در چند موضع ذکر کرده و قدر این حدیث عظیم است و مجد او کریم و وجه او وسیم و شرف او قویم که آنحضرت درجه رفیعه
خود را با درجه محبان اهل بیت یکی ساخته‌اند و این محلی است که دون این محل می ایستند خلیل و کلیم در این مقام می‌باید که
منقاد شوند مر اهل منقول و معقول و هو صلی الله علیه و آله اعلم بالقول و غیر محدث روایت کنند از حضرت فاطمه علیها السلام
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود مر امیر المومنین را علیه السلام که یا ابن ابیطالب بدانکه تو و شیعیان تو
در بهشت خواهید بودن و از ام سلمه مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که علی علیه السلام و شیعه او رستگاران اند در
روز قیامت و امثال این سابقا مذکور شد و در کتاب بشارت از ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام نقل میکنند که چون روز قیامت
شود حق سبحانه و تعالی خلق اولین و آخرین را در محشر جمع کند و همه پای برهنه و عریان باشند بر طریق محشر ایشان را بدارند
تا از تاب آن عرق عرق کرده و نفسهای ایشان گرفته شود تا آنچه حق تعالی خواهد در آن موقف مکث کنند و اینست که حق جل و علا فرموده
که فلا تسمع الا همسا پس نشنوی تو آن روز الا آواز نرم بعد از آن منادی ندا کند از قبل عرش که کجاست امام مردمان گویند
شنوانیدیم او را ندا کن منادی گوید که کجاست نبی الرحمن محمد بن عبدالله پس از آن رسول صلی الله علیه و آله برخیزد و پیش رود
و همه مردمان در قفای آنحضرت روند تا منتهی شود بحوض کوثر که طول آن ما بین ایله و صنعاست و ایله شهریست در جنب بصره آنگاه توقف فرماید
بعد از آن منادی امام خلق را ندا کند او نیز برخیزد و با آنحضرت آنجا بایستد بعد از آن فرمان دهند خلق را که بیایند و بگذرند بعضی از حوض
وارد شوند و دیگر منصرف کرده و بر حوض وارد نشوند چون حضرت رسول الله صلی الله علیه نگاه کند بعضی محبان و دوستداران اهل بیت
منصرف شوند و بر حوض ورود نیافته‌اند گریه در آید و گوید خداوندا انجماعت شیعه علی بن ابیطالب اند حق سبحانه و تعالی میگوید

همه را به تو بخشیدم و گناهان ایشان را عفو کردم و بتو ملحق گردانیدم و بذریه تو که ایشان آنها را دوست میداشتند و در زمره ایشان
درآورده بر حوض تو ورود دادم و شفاعت تو در حق ایشان قبول کردم از جهت اکرام تو و منقول از ابوجعفر محمد باقر علیه السلام
بسا گریه کنندگان در آن روز که گویند وا محمدا چون آنحضرت را ببینند و باقی نماند از زوار محبان و دوستداران مگر که در سلک ما
باشند در ورود حوض الحمد لله علی ذلک و در آن کتاب از عبد الرحمن بن قیس روایت میکند که من نشسته بودم با امیر المومنین علیه السلام
بر در قصر تا آفتاب رسید به دیوار قصر امیر المومنین برخاست که بقصر در رود مردی از همدان برجست و بردامن مبارک او آویخت و
گفت یا امیر المومنین حدیثی کن مرا حدیثی جامع که نفع دهد حق سبحانه و تعالی بسبب آن مرا آنحضرت فرمود که حدیث کرد مرا
خلیل من رسول الله صلی الله علیه و آله که من و شیعه من وارد گردیم بر حوض سیراب شویم با رویهای سفید نورانی و دشمنان
تشنه بمانند با رویهای سیاه ظلمانی و سخن را کوتاه کن که را آخر کنند اگر کسی که او را دوست میداری از برای تست یکی [illegible]
مرا بگذار یا اخا همدان در این حدیث پندیست و موعظه کسی که دل بیداری باشد و زمخشری در کتاب ربیع الابرار آورده و روایت از
امیر المومنین علیه الصلوة و السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که در آن شب که مرا بمعراج بردند جبرئیل آمد و دست مرا گرفت و برد و نشاند
بر بساطی از بساطهای بهشت و بمن سفرجلی داد و من او را گردانیدم ناگاه شکافت و از آن حوری بیرون آمد که بیش جمال او
ندیده بودم گفت السلام علیک یا محمد گفتم تو کیستی گفت من راضیه مرضیه ام که خالق جبار مرا خلق کرد از سه صنف اعلی من از
مشک و اوسط من از کافور و اسفل من از عنبر که سرشته اند مرا از آب حیوان و گفت باش من شدم حق سبحانه و تعالی مرا
خلق کرد از جهت برادر و ابن عم تو علی بن ابیطالب علیه السلام و در مناقب ابن مردویه روایت میکند از ابی سعید خدری که من
یکروزی القصه رفتم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که یا ابا سعید گفتم لبیک یا رسول الله فرمود که خدای تعالی را عمودی
هست در تحت عرش که نور میدهد از برای اهل بهشت همچنانکه آفتاب نور میدهد از برای اهل دنیا آنرا نیابد مگر علی بن ابیطالب علیه السلام
و دوستداران او و در مناقب ابن مغازلی از ابا هریره روایت میکند که یکروزی با پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز صبح گزاردیم بعد از آن
فرمود که هیچ دانستید که جبرئیل برای چه نزول کرده بود گفتند نه فرمود برای آن نازل شده بود که حق سبحانه و تعالی درختی در بهشت
نشانده که ثلثش از یاقوت احمرست و ثلثی دیگر از زبرجد اخضر و ثلثی دیگر از لولوی تر و ده هزار رو ستاق او در میان

عز فهامه بکرده و در سر غرفه شجره آفریده و بار آن را حور العین کرده است و سلسبیل بر آن جاری ساخته بعد از آن پیغمبر فرموده مودی
برحمت گفت یا رسول الله این از برای که باشد فرمود کسی که میخواهد این تنعمات از آن او باشد باید که علی بن ابیطالب را
دوست دارد و هم از مناقب ابن مغازلی است که روایت کرده از آنحضرت که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود آن شب که مرا بمعراج بردند
در آنجا فرشته دیدم نشسته بر منبری از نور و فرشتگان بسیار بوی ناظر پس گفتم یا جبرئیل این چه ملک است جبرئیل گفت
نزدیک شو برو و با او سلام کن من نزدیک رفتم و برو سلام کردم دیدم برادر و ابن عم من علی بن ابیطالب علیهما السلم
گفتم یا جبرئیل علی بر من سبقت کرده بر آسمان چهارم جبرئیل گفت یا محمد سبقت نکرده و لیکن ملائکه از علی بسیار شکایت محبتی که
با امیر المومنین دارند از حق سبحانه و تعالی این ملک را خلق کرده از نور بر صورت علی که ملائکه زیارت میکنند او را در
هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار بار و تسبیح و تقدیس حق جل و علا می نمایند و ثواب آن را هدیه میکنند بر محبان و
دوستان علی علیه السلم و از ابی اسحق سبیعی مرویست که گفت رفتم نزد مسروق اجدع پیش و مهمانی بود که من
نشناختم او را و با هم طعام میخوردند مهمان گفت که من با رسول الله صلعم در خیبر بودم چونکه این گفت دانستم که صحابی
رسول الله است صلی الله علیه و آله گفت در آن وقت صفیه بنت حی بن اخطب به پیش پیغمبر صلعم آمد و گفت یا رسول الله من تنهام
هیچ یک از زنان تو که پدر و برادر و عم او را بقتل آورده باشند پس اگر حادثه شود من بچه کس التجا برم آنحضرت فرمود
که با این مرد و اشاره بعلی بن ابی طالب علیه السلام کرد بعد از آن گفت آیا حدیث بکنم شما را بحدیثی که حارث بن اعور
بمن حدیث کرده گفتم بلی گفت یکروزی رفتم نزد امیر المومنین علیه السلم فرمود که یا اعور چه کار آمده گفتم آمدی محبت تو
آمده ام یا امیر المومنین فرمود والله من هم گفتم والله تا سه نوبت از من پرسید بعد از آن فرمود هیچ بنده باشد از بندگان
خدای تعالی از آن کسی که حق تعالی امتحان کرده باشد دل او را بایمان الا که یافته باشد مودت ما را در دل و پس آن بنده ما را
دوست میدارد و یافت نشود هیچ بنده که حق سبحانه و تعالی برو غضب کرده باشد از بندگان او الا که یافته باشد بغض ما را در دل
پس او ما را دشمن میدارد پس بامداد میکنند محبان ما منتظر رحمت الهی اند که ابواب رحمت بر ایشان کشوده کرد و دشمنان ما
صباح میکنند بر کنار رسته دوزخ که بیکقدم نهادن آن فرو میریزد و در قعر جهنم می افتد پس خوشگوار و گوارا باد اهل محبت را

که رحمت الهی ایشان دمبدم نازل میشود و خواری و گونساری و هلاکت و اندوه و زشتی و ناامیدی بد مر اهل دوزخ را که آن
منزل و مقام ایشانست و از حارث همدانی منقولست که من رفتم بخدمت امیر المومنین علیه السلم فرمود که چه کار آمده گفتم بدوستی
تو آمده ام یا امیر المومنین فرمود که یا حارث آیا دوست میداری مرا گفتم نعم والله یا امیر المومنین من ترا دوست میدارم آنحضرت
فرمود که چون جان تو بحلقوم تو رسیده باشد مرا خواهی دید و دوستی من ترا آنجا فایده خواهد کرد و دیگر وقتی که مرا
بینی که چگونه مردم را دور میکنم از حوض مثل شتر از آنکه از دور کنند آنجا دوستی من ترا نفع خواهد کرد و دیگر مشاهده
کنی که بر پل صراط چون گذر میکنم و وقتی که لوای حمد در دست من باشد و پیش پیش رسول الله صلی الله علیه و آله روم آنجا دوستی
مرا خواهی دید آورده اند که سید ابن محمد قبل از وفات بساعتی این اشعار را گفته * احب الذی من مات من اهل وده
تلقاه بالبشری لدی الموت یضحک * و من مات یهوی غیره من عدوه * فلیس له الا الی النار مسلک * ابا حسن
تفدیک نفسی و اسرتی * و مالی و ما اصبحت فی الارض املک * ابا حسن انی بفضلک عارف * و انی بحبل
من هواک لممسک * و انت وصی المصطفی و ابن عمه * و انا نعادی مبغضیک و نترک * موالیک ناج
مؤمن بین الهدی * و قالیک معروف الضلالة مشرک * و لاح لحانی فی علی و حزبه * فقلت لحاک الله
انک اعفک * یعنی دوست میدارم آنکسی را که وفات یافته که از اهل محبت امیر المومنین علیه السلم که او را استقبال مینماید
به بشارت در حال حلت او خندان و شادانست و کسی که مرد و دوست داشته غیر او را از دشمنان او پس مر او را طریقی نیست
مگر بآتش سوزان که طریق و مسلک اوست ای ابا الحسن فدای تو باد نفس و جان و مال من و هر چه بامداد میکنم در زمین که مالک آنم
ای ابا الحسن بدرستی که من بفضل و کمال تو عارفم و آن میدانم بدرستی که بحبل مودت تو کسی که دوست تست چنگ زده ام
و تو وصی مصطفی و پسر عم برگزیده اوی و ما دشمن میداریم دشمنان ترا و میگذاریم ایشان را و موالی و محب تو از اهل
نجاتست که مومن ظاهر الهدایت و دشمن تو معروف و مشهور است ضلالت او که شرک گوینده و ملامت کننده مرا منع میکند در دوستی
علی و گروه او پس من میگویم که مرتبه حق سبحانه و تعالی ترا زشت و هلاک گرداند که تو احمقی و بدتر از آن حماقتی
دوستی غیر امیر المومنین باختیار کند و از جعفر بن محمد علیهما السلم روایتست که چون روز قیامت قائم شود منادی از بطنان

وش ندا کند که کجاست خلیفهٔ خدای تعالی که در زمین اجرای احکام او میکرد داود پیغمبر علیه السلم برخیزد از جانب حق یکی ندا
ندا کند که ای داود ما ترا اراده کردیم اگرچه تو از قبل خدای تعالی خلیفه بودی بعد از ان دیگر منادی ندا کند که
کجاست خلیفة الله فی ارضه پس آن زمان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب برخیزد آنگاه از قبل حق جل وعلا ندا آید که
ای معشر خلایق این علی بن ابیطالب است خلیفهٔ باری تعالی است در دنیا و حجت او بر عباد او پس هر که چنگ
زده باشد در دار دنیا بحبل دوستی او پس درین روز هم می باید که چنگ زند بحبل مودت او که تا آفتاب روی او زمین
دل و نورانی میشود و بر اثر آنحضرت برود تا به بلندترین درجات جنان رسد پس دوستان و محبان او که در دار دنیا
بحبل دوستی او خود را در آویخته بوده اند و بآن متمسک شده برخیزند و پیروی آنحضرت نمایند تا به بهشت عنبر سرشت داخل شوند
بعد از ان منادی دیگر از نزد حق تعالی ندا کند که بدانید و آگاه باشید هر که در دار دنیا اقتدا بمقتدا و پیشوائی کرده اکنون تابع او
شود در پی او برود تا هر جا برسد در نوقت بیزاری کنند آنانکه متبوع بوده باشند از انکه تابع ایشان بوده اند و ببینند عذاب را
و بریده شود از ایشان اسباب دوستی و خویشی و مصاحبت و مواصلت که در میان یکدیگر داشته اند و حسرت خامه کنند در ان روز
و از جابر منقولست که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت مر علی را علیه السلم که آیا ترا بشارت ندهم آیا بتو عطا نکنم حضرت امیر گفت بلی
یا رسول الله فرمود که من و تو هر دو مخلوق شده ایم از یک طینت و از زیادتی آن طینت شیعیان مخلوق شده اند پس چون
روز قیامت شود هر کسی را بخوانند بنام مادران ایشان الا شیعهٔ تو که ایشانرا بنام پدران ایشان بخوانند از جهت پاکی مولد ایشان

ابوالمؤید خوارزمی رحمه الله در مناقب روایت کند از ابی لیلی که پیغمبر صلعم
فرمود که زود باشد که بعد از من فتنه افتد در میان امت من پس هر گاه چنین شود ملازم امیرالمؤمنین علی شوید
و دست از و بر مدارید که جدا میکند حق را از باطل از ابن عمر روایت کند در مناقب که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
که هر که از علی مفارقت جوید مر عمار یاسر را گروه باغیه بقتل آرند و تو با حق باشی و حق با تو ای عمار هر گاه تو
ببینی که علی میرود بوادی و همه مردم بوادی غیر او میروند تو بوادی علی سلوک کن و وادی مردم بگذار که او ترا بهلاکت
نزدیک نگرداند و از هدایت بیرون نبرد ای عمار هر که شمشیر را قلاده سازد و در امداد و معاونت علی حق سبحانه در قیامت



گردن بندی از نور گیتا او را قلاده سازد و در امداد و معاونت دشمنان علی حق تعالی گردن بندی از آتش در گردن او بیاویزد
و در مناقب ابن مردویه از عبدالرحمن بن ابی سعید روایت کند که عبدالرحمن گفت نشسته بودم نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
در میان جمعی از مهاجرین که امیرالمؤمنین علی علیه السلم آمد و گذشت آنحضرت فرمود که حق با اینست و از عایشه روایت که
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق با علی است لایزال هر جا که باشد و ابوذر از ام سلمه روایت میکند که من شنیدم از پیغمبر
که فرمود که علی با حق است و حق با او لایزال چنین باشد تا بر کنار حوض بمن رسد و هم درین مناقب از ام سلمه روایت
کند که او گفت علی بر حق است کسی که متابعت او کند متابعت حق کرده و کسی که او را بگذارد حق را گذاشته و این
عهدیست معهود که پیش ازین روز شده و هم در مناقب ابن مردویه روایت میکند از عبدالله کندی که معاویه بعد از
حج بمدینه آمد و اصحاب پیغمبر آنجا بسیار بودند یکروزی در حلقهٔ اصحاب در میان عبدالله بن العباس و عبدالله بن عمر نشست
و دست ناپاک بر ران عبدالله بن عباس زد و گفت آیا نمیدانی تو که من باین امر از پسر عم تو احق و اولی ام ابن عباس گفت
بچه سبب گفت از برای انکه من پسر عم آن خلیفه ام که بظلم مقتول شده ابن عباس اشاره بجانب ابن عمر کرد و گفت بنابرین
این از تو اولی است زیرا که پدر این قبل از ابن عم تو کشته شده پس روی گردانید از ابن عباس و روی آورد بجانب سعد و گفت
ای سعد تو میدانی که ما بر حقیم و غیر ما باطل پس با ما باش تا بر ما زندگانی کنی یعنی بخلاف من مباش سعد گفت من ظلمتی دیدم که تمام
زمین را پوشانید شتر خود را تنخ کردم و خسبانیدم تا آنگاه که روشن شد دیدم معاویه گفت والله که من تمام مصحف را
قرائت کردم در میان دو دفتین نیافتم که در و تنخ باشد سعد گفت اما چون ابا میکنی بدرستی که من از پیغمبر شنیدم که میفرمود مر علی را
که تو بر حقی و حق با تو گفت دیگری را بیار که با تو این شنیده باشد یا آنکه بجای آرم آنچه خواهم گفت ام سلمه این را شنیده است
و بر خاست و مردم با او برخاستند تا آمدند نزد ام سلمه معاویه لعین ابتدا بتکلم کرد و گفت یا ام المؤمنین بعد از پیغمبر دروغ بنده
برو بسیار شده ولایزال قائلی میگوید که رسول الله چنین گفت چیزی که نگفته این سعد حدیثی نقل از پیغمبر و رغم او آنست که تو نیز با او
شنیده ام سلمه گفت کدام حدیث گفت رغم او آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده مر علی را که تو با حقی و حق با تست
ام سلمه گفت که سعد راست گفت و در خانه من این فرمود آنحضرت آنگاه روی با سعد کرد و گفت این زمان من خود را ملامت میکنم که چرا

نزد من بود ای والله که اگر من این را از پیغمبر شنیده می بودم همیشه خادم علی خواستم بود تا میمردم مولف کتاب رحمه الله
میفرماید که نظر کن ای باطرح سبحانه و تعالی ترا هدایت فرماید بطریق حق و ترا بینایی کرامت کند که حق را از باطل بازشناسی سوی
معاویه غاویه سزاوار هاویه و استمرار وی در سلوک او در طریق غی و ضلالت و مکابره او با حقی که حقیقت او و طهارت در غایت
ظهور و اخبار فضایل و مناقب او بامرتب نزد جمیع جمهور و تمرد آن مرد از طریق حق و بقای وی بر امر ناحق که
آن حق امیر المومنین چگونه توان آفتاب را بنقاب پوشانیدن یا شراب را بسراب قیاس کردن بیت حال پاکان را قیاس از خود مگیر
گرچه ماند در نوشتن شیر شیر و درین حدیث بچندین موضع دلالت کرد بر بطلان او که از طریق حق برگشته است و بر مرکب هوا سوار
شده و تابع شیطان و نفس اماره گشته و حب دنیا در دل او راسخ گشته و در رشته امور آخرت را رسسته که حق در دل او خطور نکند
و خیر در دل او جاری نشود و بیان این آنست که هرگاه که غالب شد بر ایشان هوای نفس سرگشته و عنان او را پیچانید بامری
از امور که از دین حق کورست و از سلوک صواب دور و از طریق هدی مهجور چنانچه که حب شی انکس را کور میسازد که غیر آن را
نمی بیند و نمی شنود پس او را ازال در حیطه بحر جهالت غوص کرده و در نهر میل نفس غوطه خورده تا غرض خود بر آید و همت خود را
بیابد و دواعی الحاد و ساکن کرده و شهوات نفس اماره اش را فرا گیرد [illegible] تسکین یابد و حق برو جلوه کند و او در اوقت او را
براند و دست ندامت را بدندان ملامت گزیدن گیرد و اشک حسرت از دیده فی بصارت دویدن گیرد [illegible]
و ببیند [illegible] که او بر خطا بوده نه بر صواب و سر خجالت در پیش نزد خدای رب الارباب و این معاویه ساکن [illegible] اعراف
مردمان بود بفضل و شرف حضرت امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام و استحقاق او امر خلافت را و رتبه قرابت او با حضرت
رسالت صلی الله حب دنیا غلبه کرد بر معرفت او و دیده بصیرت خیره گشته ترک حظ آخرت نمود و با امیر المومنین صلوات الله علیه
حرب آغاز کرد و خسارت دنیا و آخرت بر خود باز کرد تا آنحضرت از عالم فنا بعالم بقا پرواز کرد باز همین قلم و قانون را
ساز کرد بعد از وی با حسن بی آنکه نه از خدا و نه از رسول و شرم داشت از صحابه و احیا مانع شد که ناطق گشت باین کلام
[illegible] انجام که من احق و اولیم باین امر از ابن عم تو و بعد از آن قتل عثمان را دلیل استحقاق خود ساخت و این سخن محض
محض الخلاف از طریق حق و دیگر با سعه آن زبان راند که آیا نمیدانید که ما بر حقیم و غیر ما باطل این سخن دلالت دارد بر عدم

وثوق

وثوق او بقول باری تعالی و رسول او و استخفاف کار صحابه کردن و جرات بر قول محال نمودن و انکار سعد کردن با حدیث
پیش ام سلمه بردن و حال آنکه این قول و امثال این از نبی صلی الله علیه و آله در حق صلوات الله علیه مشهورتر از روز است و بعد از آن
قسم یاد کردش که اگر من این را از پیغمبر شنیده بودم خادم امیر المومنین میبودم تا وقت وفات و بدیهه عقل حکم بکذب
این میکند و بر فجور آن گواهی میدهد چه او امیر المومنین را ازین بهتر شناخت و تنبیه فرموده آنحضرت ازین مقوله در مکاتباتی که در وی
نوشته بود و بر وجهی که در نهج البلاغه مذکور است باز بر تقدیر صدق و تصدیق او که حق با امیر المومنین است بموجب شهادت سعد و ام سلمه
پس چون امیر المومنین این امر را تسلیم پسر خود امام حسن فرمود که آن حقی است که با او بود پس چرا مسلم نداشت این امر را
با آنحضرت از امیر المومنین و بعد از وضوح آن کار بحرب رسید و نزاع بمقاتله کشید و بسیار دور است کسی که بر دل او مهر نفاق باشد
و بر چشم او پرده غفلت بود او بجانب حق میل کند و براه هدی رغبت نماید نعوذ بالله من ذلک و در مناقب از ابی نصر روایت میکند
ما نزد عایشه بودیم گفت خارج را که گشت من گفتم علی بن ابیطالب گفت دروغ میگوئی گفتم چه دیدی که مرا تکذیب میکنی [illegible] در نخل
مسروق در آمد پرسید که خوارج را که بقتل آورد گفت علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible] را گفتند عایشه گفت چیست مانع
مرا که آنچه از رسول الله شنیده ام از آنحضرت که علی با حق است و حق با او و از امیر المومنین علیه السلام منقول است که پیغمبر صلی الله [illegible]
فرمود که ای علی حق با تست و حق بر لسان تو و در دل تو و در میان دو چشم تست و از ابی رافع مرویست رفتم نزد ام سلمه
زوجه رسول الله صلی الله علیه و آله که او را اخبار کنم بروز جمل گفت دل تو کجا پرواز کرده بود در میان دلهای پرواز کننده گفتم با امیر
المومنین با علی بن ابیطالب علیه السلام بودم گفت نیک رفتی و صواب کردی که من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که علی و
اشیاع او برکنار حوض بمن رسند و حق با ایشان باشد و هرگز مفارقت نکند از ایشان و نیز در مناقب از ابی رافع روایت
میکند که پیغمبر فرمود یا ابا رافع چگونه تو و قوم تو معاملت خواهید کرد با علی که او بر حق باشد و ایشان بر باطل که حق با او باشد
در راه خدای تعالی جهاد ایشان پس هر که توانائی نداشته باشد با ایشان جهاد کند بدست پس بزبان جهاد کند و اگر بزبان توانائی
نداشته باشد بدل مدد کند و غیر ازین خود چیزی نیست که بآن امداد کند گفتم دعای کن برای من که دریابم ایشان را و
ایشان را اعانت فرمایند مرا در قتال خوارج پس چون مردمان با امیر المومنین بیعت کردند معاویه غاویه مخالفت آغاز کرد

طلحه و زبیر به بصره رفتند و در خلافت زدند گفتم اجو د که اینها آن قومند که رسول الله صلی الله علیه و آله درباره ایشان فرمود
آنچه فرمود پس زمین و ملکی که در خیبر و خانه که در مدینه داشتم همه را فروختم و یراق خود و اهل خود نمودم و با جمیع
اهل و ولد در رکاب آنحضرت بیرون رفتم بجنگ خوارج و در خدمت آنحضرت بودم تا او شهید شد شهادت چشید بعد از آن
در ملازمت حضرت امام حسن به مدینه رفتم و مرا در اینجا املاک و مسکن نمانده بود امام حسن علیه السلام از صدقات امیر المؤمنین علیه صلوات الله
زمینی در بقیع بر سبیل اقطاع بمن شفقت فرمود و خانه نیز اعطا نمود و هم در مناقب ابو موسی روایت میکند که
او گفت که من گواهی میدهم که حق با علی است ولیکن اهل دنیا بر خرافات دنیا مایل اند و تحقیق که من شنیدم از پیغمبر
که فرمود که ای علی تو با حقی و حق با تست بعد از من و هم در آنجا می آرد که چون در جمل ناقه عایشه را پی کردند او
به بصره آمد در خانه ساکن شد برادر او محمد بوی گفت سوگند میدهم ترا بخدا که آیا یاد داری که بمن حدیث میکردی از پیغمبر که آنحضرت
فرمود که لایزال حق با علی است و علی با حق و از یکدیگر تخلف نخواهند شد و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد گفت بلی و نیز
در مناقب مذکور است که چون زید بن صوحان در جنگ جمل ضربتی رسید امیر المؤمنین علی علیه السلام بربالین وی آمد و با او نور
رمقی بود او را پرسیده فرمود رحمک الله یا زید والله که من ترا یافتم و شناختم که مؤنت تو خفیف بود و معونت تو کثیر او سر
برداشته فرمود رحمک الله بحق خدا سوگند که من ترا چنان داشتم که بجمیع اوصاف الهی عالمی و بآیات او عارفی والله که من با تو
بمقاتله نیامدم از روی جهل و نادانستگی ولیکن من از حذیفه یمانی شنیده بودم که پیغمبر فرمود و من از آنحضرت شنیدم که علی امیر
برره است و قاتل فجره و منصور است کسی که او را نصرت دهد و فروگذاشته میشود کسی که او را فروگذارد بدانکه حق با اوست و او
و متبع است پس میل کنید بجانب او و از ام سلمه رضی الله عنها روایت که من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که علی با قرآنست
و قرآن با او و از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بمن رسند و هم در مناقب مذکور است روایت از شهر بن حوشب که گفت من با
ام سلمه بودم مردی آمد و بر او سلام کرد و گفت تو چه کسی گفت من ابو ثابت مولای ابوذر گفت مرحبا یا ابا ثابت بیا من زوی گفت
در میان دلهای پرواز کننده دل تو کجا پرواز کرده بود گفتم با علی بود گفت توفیق یافتی و بحق آنکه نفس ام سلمه بید قدرت اوست
که من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود که علی با قرآنست و قرآن با علی است و از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در کنار

حوض بمن رسند و من فرستادم پسر خود را عمر و پسر برادر خود را عبدالله بن امیه و گفتم مقاتله کنید در خدمت امیر المؤمنین بکر آنحضرت
با او مقاتله کنند و اگر نه آن بودی که رسول الله صلی الله علیه و آله ما را امر کرده که در مساکن خود قرار گیریم و از خانها بیرون. روم
من بیرون می آمدم و در صف علی علیه السلام می ایستادم

تتمه درین باب از رسائل

این بحر المحافظ که سابقا مذکور شد معلوم گشت و در تفضیل بنی هاشم بر غیر و هر چیزی دیگر روایه اینجا تتمه ذکر میاید
در کتاب مناقب خوارزمی نقل میکند از بریده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که یا بریده برخیز که بعیادت فاطمه علیها السلام
میرویم که مریض است چون در خدمت آنحضرت رفتیم چشم مبارک را که بر پدر بزرگوار گشود اشک را بر رخسار مبارک
فرو بارانید آنحضرت فرمود که سبب گریه چیست ای دختر نیک من فرمود که قِلَّةُ الطَّعمِ وَكَثرَةُ الهَمِّ وَشِدَّةُ
السُّقمِ یعنی کمی طعام و بسیاری غم و سختی بیماری آنحضرت فرمود مر او را که والله که آنچه نزد حق سبحانه و تعالی برای تو
آماده است بهتر از چیزیست که تو آنرا رغبتی ای فاطمه آیا تو راضی نیستی که ترا دادم بهترین امت خود که اقدم ایشانست از روی
سلم و اکثر ایشانست از روی حلم و افضل ایشانست از روی علم والله که دو پسر تو بهترین جوانان اهل بهشت اند و طرق بسیار
این حدیث وارد و یافته و در مناقب نقل میکند از حکیم که او از پدر و جد خود روایة میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که مبارزت
علی بن ابی طالب علیه السلام مر عمرو بن عبدود را در روز خندق افضل است از عمل امت من تا روز قیامت و از ابن عباس مرویست که
مرغی از جهت پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند فرمود که بار خدایا دوستترین خلق را بسوی تو بفرست که با من این مرغ بخورد ناگاه
علی بن ابی طالب آمد آنحضرت فرمود که بار خدایا او را دوست دار و در مناقب از جابر روایة میکند که یکروزی ما در مسجد خواب
کرده بودیم پیغمبر صلی الله علیه و آله در آمد و در دست مبارک او جریده از نخل بود فرمود که در مسجد خواب میکنید و امیر المؤمنین علیه السلام
نیز در میان ما بود برخاستیم که بسرعت از مسجد بیرون رویم فرمود که یا علی حلال است ترا از مسجد آنچه مرا حلال است آیا
راضی نیستی که باشی از من بمنزله هارون از موسی الا نبوت و بحق کسی که نفس من بقبضه قدرت اوست که تو خواهی راند
از حوض من در روز قیامت مردمانرا همچنانکه شتران کلال از آب میرانند بعصائی که ترا باشد از عوسج گویا که من نظر میکنم
و مکان ترا از حوض من و هم در مناقب مذکور است روایة از امیر المؤمنین که من وجع تمام داشتم پس ناگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله

آمد و مرا بجای خود خوابانید و برخاست و بنماز مشغول شد و بعد از آن طرف جامهٔ خود را بر من پوشانید و باز برخاسته
بنماز اشتغال نمود تا آنچه خدای تعالی خواست گزارد بعد از آن فرمود که یا ابن ابیطالب تو از این مرض خلاص شدی
و باکی نداری و من هیچ چیز از خدای تعالی نخواستم از برای خود مگر مثل آن از برای تو نیز خواستم و
هیچ چیز از خدای نخواستم که بمن عطا نفرموده الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود و در احادیث دیگر
ورود یافته و در حدیث بعد از تو این اشارت باکرا و بمنزلهٔ نفس پیغمبرست صلی الله علیه و آله و هم در مناقب از
جابر روایت میکند که ما نزد پیغمبر بودیم که علی بن ابیطالب علیه السلم آمد آنحضرت فرمود که برادر من آمد و بعد از آن ملتفت
شد بجانب کعبه دست مبارک بران زد و فرمود که او اول شماست در ایمان بمن و اوفی شماست نزد حضرت عزت
و بعد گفت که بعد از آن این آیه نازل شد ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه یعنی
بدرستی که آنانکه گرویدند و کردند عملهای پاک و ستوده آن گروه ایشانند بهترین آفریدگان و بعد از آن که اصحاب محمد
او را میدیدند میگفتند که خیر البریه آمد و از سلمان فارسی مرویست که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله
که برادر و وزیر و بهترین کسی که من گذاشته ام بعد از من علی بن ابیطالب است علیه السلم در کفایة الطالب از داود قطبی روایت
میکند از رجال خود از هرون العبدی که میرفتم نزد ابی سعد خدری و گفتم که تو در بدر حاضر بودی گفت نعم گفتم آیا
هیچ حدیث نمیگوئی از برای من بخبری که از رسول الله شنیده باشی در باب علی و فضل او و گفت خبر کنم ترا و خبر است که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از مرض در ایام نقاهت بود و فاطمه علیها السلم بعیادت آنحضرت آمد و من نشسته بودم
بر یمین رسول الله چون حضرت فاطمه ضعف آنحضرت را مشاهده فرمود گریه در گلوی وی گرفته شد و اشک بر رخسار
مبارک فرو بارید آنحضرت فرمود که سبب گریهٔ تو چیست گفت میترسم ضیعه یا رسول الله فرمود ای فاطمه آیا نمیدانی که حق جل و اعلا
نظر انداخت بر زمین پدر ترا از انجا اختیار کرد دوم بار نظر کرد شوهر ترا از اهل زمین اختیار کرد و وحی فرستاد بسوی من
که نکاح او بستم بفاطمه و او را فرا گرفتم و می تو باشد و هیچ دانسته کرامتی که حق تعالی با تو کرده که ترا بکسی داده که اعلم
روی زمین است از روی علم و اکثر ایشانست بحلم و اقدم ایشانست بسلم حضرت فاطمه مستبشر شد و از این خندید پس آنحضرت

خواست که زیاده فرماید این خبر را و خبر دیگر هم که حضرت حق جل و علا قسمت فرموده میان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم فرمود که
ای فاطمه علی را هشت مناقب است یعنی مناقب مخصوصه بود که یکی ایمان بخدا و رسول او و تصدیق بحکمهای او و زوجه که
با و کرامت فرموده و دو سبط که حسن و حسین اند بوی داده و دیگر امر بمعروف و نهی از منکرست که بجای می آورد ای فاطمه
ما جماعت اهل بیتیم که حق تعالی شش خصلت بمن کرامت کرده که نداده هیچ یک از اولین و درک نکرده هیچکدام از آخرین
غیر ما پیغمبر ما بهترین پیغمبرانست که پدر تست و وصی ما بهترین اوصیاست که شوهر تست و شهید ما بهترین شهداست که عم پدر تست
و از ماست دو سبط این امت که دو پسر تست و از ماست مهدی این امت که عیسی نبی در خلف او نماز گزارد و بعد از آن
دست مبارک بر دوش امام حسین علیه السلم زد و فرمود که ازین خواهد بود مهدی این امت و حافظ ابو نعیم در کتاب اربعین چهل حدیث را
آورده و در اخبار مهدی صلوات الله علیه ابطال زین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و در مناقب خوارزمی نقل میکند از عبد الرحمن
همدانی و او از محمد طالقانی و او از ابو سلم و او از امام حسن بن علی العسکری علیهما السلم و هر یک بر خبر از پدر بزرگوار خود
تا منتهی میشود برسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود مر علی ابن ابیطالب را علیه السلم یا ابا الحسن تکلم کن آفتاب را که او
با تو تکلم خواهد کرد امیر المؤمنین گفت السلام علیک ای عبد المطیع حضرت باری آفتاب گفت و علیکم السلام ای امیر المؤمنین و ای امام المتقین
و پیشرو مؤمنان و مشهور و معروف ای علی تو و شیعهٔ تو همه در بهشت خواهند بود یا علی اول کسی که زمین شق از و شود محمد
و دیگر تو و اول کسی که زنده گردد محمد باشد و بعد از ان تو و اول کسی که پوشیده شود محمدست دیگر تو بعد از ین کلام امیر المؤمنین
بسجده افتاد و چشمهای مبارک را آب کرده فرو ریخت و حضرت رسول بروی افتاد و فرمود ای برادر و حبیب من سر
بردار که حق سبحانه و تعالی مباهات فرموده بتو اهل هفت آسمان را و هم در مناقب آورده روایت از حسن بن احمد العطار که او روایت
میکند از عبد الله بن مسعود که با رسول الله همراه بودم که بصحرا بیرون فرمود آنحضرت نفس تند میزد من گفتم یا رسول الله چیست ترا که این چنین نفس میزنی
گفت ای ابن مسعود نفس من خبر مرگ میدهد گفتم خلیفه نصب فرمای فرمود کرا گفتم ابو بکر را آنحضرت ساکت شد و دیگر از آن
نفس پرسیدم همان جواب فرمود و همان قول خلیفه را اعاده کردم فرمود کرا نصب کنم گفتم عمر را باز سکوت اختیار فرمود و بعد از آن
نفس میزد و من ازان پرسیدم همان جواب شنیدم باز گفتم خلیفه نصب فرمای فرمود کرا گفتم علی بن ابیطالب را آنحضرت آه کشید

فرمود که هرگز نخواهند کرد ولی ابی الحمد که اگر این میکرد ذکر بهشت میرفتند و در مسند احمد حنبل مذکورست روایتی از ابی الطبان و او روایت

میکند از امیر المومنین علیه السلم که حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود مرا که ای علی اگر والی این امر شدی بعد از من

اهل نجران را از جزیره عرب بیرون میکرد و حذیفه یمانی گوید که من از پیغمبر صلی الله علیه واله پرسیدم و گفتم یا رسول الله ایا بخلافت

نصب میکنی امیر المومنین علی را فرمود که اگر شما بخلافت و ولایت فرا گیرید باید او را هادی و مهدی که با وی سلوک کنید

راه مستقیم را مولف کتاب رحمه الله میفرماید که من اینها را ذکر کردم تا معلوم شود که حضرت رسول صلی الله علیه واله مایل بود بخلافت انحضرت

در چند موضع این را اعاده فرمود چیزی بر سبیل تعریض و چیزی بطریق تصریح و در هر مجلس و جمعی این را گوید و بیکس کی نشود

و بعضی از اصحاب از مقوله یمن اشارت کرده و نفیسی از حسن و حظی از لطف با اینها ساده وان ابیاتست اوصی النبی فقال قائلهم

قد ضل یهجر سید البشر و ما رعی ابی بکر اصاب المهجر وقد اوصی الی عمر یعنی وصیت فرمود پیغمبر در باب خلافت

پس گفت قائلی از ایشان که خطا کرده و هذیان میگوید سید بشر و دید ابا بکر را صواب و هذیان میگفت وقتی که وصیت خلافت

میکرد بعمر نعوذ بالله من ذلک و در مناقب خوارزمی روایت میکند از انس بن مالک که یکی از ابی رسول الله صلعم مرغی

بر سبیل هدیه آورد انحضرت فرمود بار خدایا بفرست کسی را که دوسترین خلق تو باشد بسوی تو تا بخورد این مرغ را با من گفتم

بار خدایا مردی را از انصار بفرست پس ناگاه امیر المومنین علیه السلم بدر خانه آمد من گفتم رسول الله را

حاجتیست انحضرت بازگشت تا سه نوبت باز آمد من همین گفتم و باز گشت بعد از انکه آمد رسول الله فرمود که ای انس در خانه را

بگشای من گشودم پس انحضرت بازدرون آمد حضرت رسول الله صلعم فرمود که چرا دیر آمدی ای علی فرمود که سه نوبت آمدم و انس

مرا باز گردانید که انحضرت حاجتی دارد فرمود که ای انس چرا چنین کردی و چه چیز ترا برین داشت که این حرکت کردی

گفتم دعای ترا شنیدم و دوست داشتم که اینمرد از قوم من باشد انحضرت دوبار فرمود که مرد قوم خود را دوست میدارد

و در مناقب ابن مردویه روایت میکند از حذیفه که رسول الله صلی الله علیه واله فرمود که علی بهترین بشرست و هر که از این ابا کند

کافر است و از حذیفه سوال کردند در باب امیر المومنین گفت که بهترین امتست و شک در وی ندارد الا منافق و هم در مناقب روایت

میکند از حذیفه بن ابی سعد خدری و او از سلمان که یکروزی رسول الله مرا دید آواز داد گفتم لبیک یا رسول الله فرمود که ای مرد ترا

کواه

کواه میگیرم که علی بن ابیطالب افضل و بهتر از شماست و هم از انجا ابو سعید خدری از سلمان فارسی روایت میکند که من از پیغمبر صلی الله علیه واله

پرسیدم که هر نبی را وصی است وصی تو کیست خاموش شد و هیچ در جواب نفرمود بعد از انکه مرا دید فرمود که یا سلمان من شتافتم

نزد انحضرت و گفتم لبیک فرمود که میدانی که وصی موسی کیست گفتم بلی یوشع بن نون فرمود که چرا گفتم از جهت انکه اعلم ایشان بود

انحضرت فرمود پس براستی که وصی و موضع سر من بهتر کسی که میگذارم بعد از خود بجای آرنده وعده من و گذارنده دین من علی بن ابیطالب است

و بچند طریق این حدیث وارد شده بالفاظ مختلفه و درین کتاب از حبشی بن جناده روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه واله فرمود

بهترین کسی که بر روی زمین میرود علی ابن ابیطالب است علیه السلم و هم در مناقب از عطیه بن سعد روایت میکند که من رفتم نزد جابر

بن عبدالله و او بجاییه پیر شده بود گفتم که ما را خبر ده ازین مرد که علی بن ابیطالب است پس ابروان خود بالا برد و گفت او بهترین بشرست

و گوینده از دور رسید که چه میگویی در باره کسی که علی را دشمن میدارد گفت دشمن او نیست مگر کافر و در مناقب از جابر بن عبدالله روایت

میکند که حضرت رسول صلی الله علیه واله ولید بن عقبه را به بنی ولیعه فرستاد ازین خبر واقف شدند آمدند نزد رسول صلی الله علیه واله و گفتند

ولید دروغ میگوید و لکن در میان ما و او خونی بود ترسیدیم که مبادا ما را بآن معاقب سازد اما سرکشی نکردیم انحضرت فرمود که ای بنی

باز ایستید از مخالفت شما ای بنی ولیعه و اگر نه بفرستم کسی را که در میان شما بمنزله نفس منست که با شما قتال کند و کشد مردان شما و سبی کند

زنان شما معاقبه کند و او انست که بهترین کسی است که از او روایت کنند و دست مبارک بر دوش امیر المومنین میزد و این میفرمود

انگاه این آیه نازل شد در شان ولید بن عقبه که یا ایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا ان تصیبوا

قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین ای گروه مومنان اگر آید شما را دروغگویی بیرون رفته از فرمان

خدای بخبری یعنی خبر بیاورد موحش که موجب الم خاطر باشد پس تفحص کنید و بکوشید در پیروی نمایید تا نرسانید گروهی را

بنادانی یعنی گمان برید که کافرند و با ایشان حرب کنید و حال آنکه مسلمان باشند پس گردید بانچه کرده باشید پشیمان

یعنی بخبر فاسق تعجیل کنید در ساختن امور تا وقتی که امارت صدق آن خبر شما را گردد و هم در مناقب از مسروق روایت

میکند که عایشه گفت بمن که ای مسروق تو گرامی ترین مردمانی و دوست ترین ایشان بمن آیا نزد تو هیچ خبری از علی

مخدج باشد گفتم بلی امیر المومنین علیه السلم او را بر نهر تقتل آورد که اسفل آن نهر را نام درا و اعلای آن را نهروان گویند

که واقع است در میان اخافیق وطرفا و شعوب زمین را اخافیق گویند گفت هیچکس داری که با تو این گواهی بدهد گفتم هفتاد
کس را آوردم از هر محله ده کس و گواهی دادند در نقل او که در بهترست امیرالمؤمنین علیه السلام عایشه گفت لعنت خدای بر عمرو عاص باد
که بمن نوشته که او را کشته بر نیل مصر بعد از آن گفتم خبر ده ما را که درین باب چه شنیدی از پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت
از آنحضرت شنیدم که بدترین خلق آن کسانند که بهترین خلق که نزدیک باری تعالی باشند از روی وسیلت در روز قیامت
ایشان را بقتل آرند و این حدیث بطرق مختلفه در چند موضع ورود یافته در حدیث دیگر وارد یافته که راویش هم مسروق است
که عایشه گفت که من زنی ام از ابعی خویشی من از رحابت شوهرست اگر چه مهری ست آنست در کتاب بوقت ابو محمد
زاهد نقل میکند از بعضی ثقات که خبر داد او بمن که چون احمد حنبل بکوفه آمد در و محدثی بود که اظهار مذهب امامیه میکرد و او از
احوال احمد حنبل پرسید که آیا قصد آن ندارد که پیش من بیاید گفتند او معتقد نیست که تو اظهار میکنی پس نخواهد آمد که ما گفت نوی
از اظهار این مقاله گفتا بهترست مرا از اظهار دین خود از برای او و غیر او و با احمد گفتند گاه او امتناع نمود که پیش او برود پس چون
احمد عزم خروج کرد از کوفه بعضی از شیعیان گفتند او را که تو از کوفه بیرون میروی و از تمیز در حدیث نوشتی و نقلی نکردی
گفت چکنم اگر از اعلای مذهب خود ساکت میشد من او را میدیدم و چیزی از وی می نوشتم گفتند ما خوش نداریم که مثل او
از تو فوت شود احمد ایشان را وعده داد که تماشا شتر روید پیش آن شیخ و مقدمه بنهید تا او مذهب خود را پنهان دارد [illegible] من
توانم آمدن ایشان فی الفور رفتند پیش محدث و گفتند که احمد با ایشان باشد گفتند امروز احمد بن حنبل اعلم و سر آمد اهل بغداد است
پس اگر رود و از تو خط یا نقلی برد اهل بغداد گویند که چرا از فلان شیخ چیزی نوشتی این خوب نیست و ما پیش تو کجا حجی
امده ایم گفت بگویید گفتند آن احوال را قبول کرد ایشان فی الحال آمدند نزد احمد که مهم کفایت شد برخیز تا برویم او برخاست
و با ایشان آمد نزد شیخ و شیخ او را تعظیم کرد و در صدر مجلس نشاند و آنچه احمد از و پرسید از حدیث جواب گفت و گفت
نوشت چون احمد فارغ شد و قلم را پاک کرد تا برخیزد شیخ گفت یا ابا عبدالله مرا با تو حاجتی است گفت بگو ما روا کنم گفت
دوست ندارم که تو از پیش من بیرون روی و من مذهب خود را با تو اعلام نکنم احمد گفت بیار آنچه داری شیخ گفت اعتقاد
من آنست که امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه بهترین مردمانست بعد از پیغمبر صلوات الله علیه و آله و من میگویم که او بعد از پیغمبر افضل امم

ایشانست و بعد از پیغمبر امام اوست چون کلام شیخ تمام شد احمد در جواب گفت این قول که تو میگویی در آن پیش از تو چهار کس از اصحاب
رسول هم برین بودند و میگفتند که آن جابر و ابوذر و مقداد و سلمان بود رضی الله عنهم شیخ ازین قول فرحی کرد که نزدیک بود که
پرواز کند چون از آنجا بیرون رفتیم شکر گفتیم احمد را و دعا کردیم او را
خوارزمی رحمه الله در مناقب نقل کرده از ابی مریم که او گفت شنیدم از عمار یاسر که او گفت می شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که میفرمود
ای علی بدرستی که خدای تعالی ترا زینتی داده که هیچکس را از عباد بآن زینت مزین نساخته و آن احب است بسوی خدای تعالی که
زهد و ترک تست دنیا را که از آن دشمن میداری و اصلا نظر التفات بسوی او نمی گماری و دوست میگردانی بخود فقرا را
و راضی میشوی بآنکه ایشان اتباع تو باشند و ایشان راضی میشوند بآنکه تو پیشوای ایشان باشی ای علی خوشحال کسی که ترا دوست دارد
و بران قول صادق باشد و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و بر تو کاذب باشد اما آنکه دوست خالص تو اند ایشان برادران تو اند در دین
و شریکان تو در خلد برین و آنکه دشمنان تو اند با تو در مقام کذب تعاقب بر خدای تعالی فرض و لازم گشته که ایشان را بدارد در مقام
در مقام کذابین و عبدالله ابی الهذیل گوید که من امیرالمؤمنین را دیدم پیراهنی بر داشت آستین کوتاه که چون کشیدی تا ناخن مبارکش
رسیدی و چون فروگذاشتی تا بنیمه دست بودی عمر بن عبدالعزیز گفته ما ندانستیم و نشنیدیم هیچکس را بعد از پیغمبر که او زاهدتر
بوده باشد از علی بن ابیطالب علیه السلام و هم در کفایه آورده سوید بن غفله گفت که روزی بخدمت علی بن ابیطالب صلوات الله علیه
رفتم در بالای جامه نشسته بود و کاسه ای از ماست پیش وی نهاده شده بود و ترشی که بوی آن بشام من رسید در دست مبارکش
کرده بود بغایت ترش خشک که پوست نخاله جو بر روی او ظاهر بود و آن شکسته در آنجا ریزه میکرد و گاهی از خشکی بزانوی مبارکش
نهاده میشکست پس گفت پیش بنشین و با من موافقت کن در طعام گفتم روزه دارم فرمود که من از پیغمبر شنیدم که میفرمود
هر گاه کسی روزه مانع آید از طعامی که او را بآن طعام اشتها و رغبتی باشد بر خدای تعالی واجب و لازم گردد که او را اطعام کند از طعام
جنت و سیراب سازد از شراب جنت پس گفتم بجاریه که در آن نزدیکی ایستاده بود که وای بر تو آیا نمی ترسی از خدای تعالی [illegible]
درباره این بزرگ که نان او را با نخاله میپزی [illegible] آنچه من می بینم سبوس جو نیست او گفته بود که آرد بیخته [illegible]
آنحضرت فرموده که چه گفتی با وی من اخبار نمودم آنچه گفته بود فرمود که کسی باشد که نان آرد بیخته خورد و از آن که من [illegible] روز

سیر نخورد تا قبض روح کنند نظر کن بشأت زهد و قناعت آنحضرت و راضی شدن بان طعام و حدیثی که بر زبان مبارکش جاری شد که کسی با
روزه مانع از طعامی که او را بان میل و رغبت بود دلیل رضا است بآن طعام که پیش وی بود و طعام لذیذ مرغوب بود و اختیار ترک فرمود
نفس نفیس را بر صبر بر آنکه طعام غلیظ و بقلیل از پوشش خشن در شد از جهت رجای آنچه نزد حق تعالی است و از برای تأسی با اقتدا
برسول الله صلی الله علیه وآله که آنحضرت را قناعت ملکه و طبیعت شده بود و مثل رسول الله صلی الله علیه وآله و دلیل این کلمه عدی بن [illegible]
روایت میکند که پالوده آوردند پیش امیرالمؤمنین علیه السلام میل نفرمود و ابا کرد از خوردن [دیگر مرد] او که این چیزیست که رسول الله میل خوردن
او نفرموده و من هم دوست ندارم که او را بخورم و هم در کفایه می آورد در روایتی از ابی مطر که من بیرون رفتم بکوری از مسجد
ناگاه دیدم که مردی از عقب من منادی میکند که من جامه ات را بالا کش و درازی آنرا ببر که ابقی و انقی و اتقی است یعنی می ماند
و پرهیزتر دیگر است و بطهارت و پاکی انسب تا گر مسلمانی پس من از عقب او رفتم او موتزر بازاری شده و ردائی بر دوش انداخته
و تازیانه با خود دارد و من خیال کردم که یکی از اعراب بدوی است من پرسیدم که این چه کس است مردی گفت که درین شهر غریب
مینمائی گفتم بلی من از اهل بصره ام گفت این علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام است پس رفت تا بدار ابی معیط رسید که بازار شتران بود
فرمود که بخرید و بفروشید و بیع سوگند مخورید که یمین بار سلعه را کاسد میسازد و برکت از وی میبرد بعد از آن از آنجا در گذشته
باصحاب تمر رسید ناگاه خادمی را دید که می آید و گریه میکند آنحضرت فرمود که سبب گریه چیست گفت اینمرد این مقدار تمر بمن فروخته بیک درم
و مولای من باز پس فرستاد و او ازین قبول نمیکند آنحضرت بتمر فروش گفت که تمر خود را بستان و درم او را باز ده که او مملوکست و اختیاری ندارد
و او قبول نمیکرد من گفتم که آیا می شناسی این چه کس است گفت نه گفتم علی بن ابیطالب است آنگاه خرما را بستاند و درم را
باز پس داد و فرمود که دوست دارم که از من راضی باشی گفت چرا راضی نباشم که چون نگاه داشت حقوق مردم میکنی بعد از آن در بازار [illegible]
میفرمود که مساکین را اطعام کنید تا این کسب شما افزون باشد و مسلمانان با او میرفتند تا بماهی فروشان رسید فرمود که در بازار ما
ماهی که در آب مرده باشد مفروشید و بعد از آن فرمود تا بازار کرباس فروشان چون آنجا رسید شخصی گفت که ای شیخ پیراهنی
بمن بفروش که بسه درم ارزد او یکی را آورده تعریف کرد از و نخرید و باز جای فرمود تا او را نیز باز نخرید تا در دست پسری همچنین پیراهنی بسه درم
از و خرید بسه درم و پوشید بقد آنحضرت راست بود فرمود که حمد و ستایش خدا را که مرا روزی کرد از جامه لائقی که آن تجمل من باشد در میان

مردمان

مردمان و پوشیده شود بآن عورت من گفتند یا امیرالمؤمنین این را از پیش خود گفتی یا از پیغمبر شنیده بودی فرمود که از
پیغمبر شنیده بودم که در وقت پوشش لباس این دعا میفرمود الحمد لله الذی رزقنی من الریاش ما اتجمل به فی
الناس واواری به عورتی در مجمل مردی پیر آمد که آنحضرت پیراهن را از و خریده بود با و گفتند پسر تو پیراهنی بآنحضرت
فروخته بسه درم گفت دو درم میبایستی گرفت یکی زیاده گرفته پس یک درم از پسر گرفته پیش امیرالمؤمنین آورد آنحضرت با مسلمانان
در باب جبه نشسته بود فرمود که این چه چیزست گفت این یک درم بستان که قیمت این پیرهن دو درم بود فرمود که او برضا خریده
و این پسر برضا بمن فروخته اکنون درهم حلالست در روایتی از ابی عمرو نقل میکند که امیرالمؤمنین امر فرمود که هر چه از بیت المال
در خزانه بود بیرون آوردند تا بر فقرا و مردم بخش کنند آنها همه که رفته و آوردند فرمود که ای زر سرخ غیر مرا فریب ده ای زر سفید
فریب ده غیر مرا بعد از ان تمثیل فرمود باین شعر هذا جنای وخیاره فیه اذ کل جان یده الی فیه یعنی این چیده ست
و بهتر آن در ان میانست چه هر چیننده که هست دست او بسوی دهانست این مثلی است یعنی همه اینست و من بهترین آنرا نه اموال
برای خود ذخیره نکرده ام و این اعرابی روایت کند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دیدم که ببازار در آمد و پیراهنی خرید بسه درم
و همان در بازار پوشیده و آستین آن دراز بود بخیاط گفت این را بمقراض ببر او آنرا بمقراض جدا کرد خیاط گفت یا امیرالمؤمنین
بده آنرا تا بدوزم آنچه جدا کرده ام فرمود که نه و تازیانه با خود داشته میفرمود که کافی است تا آنچه بتو رسد از درگاه
کمال الدین بن طلحه آورده که حقیقت عبادت طاعتست و هر که اطاعت کند خدا را بامتثال اوامر و اجتناب نماید از نواهی و معاصی او
پس او عابدست و چون متعلقات اوامر صادره از حق سبحانه و تعالی بر لسان پیغمبر او متنوع است و بعضی از عبادت متنوعه
نمازست و بعضی صدقه و بعضی روزه و غیر آن از انواع عبادات امیرالمؤمنین علیه السلام هست که یکی از آن بغایت قصوی و درجه اعلی
درک فرموده تا بواسطه مسارعتی که در طاعت الله داشت نماز و صدقه را در آن واحد با هم جمع کرده تا کلام الهی نازل گشت
ابو اسحق بن احمد بن محمد ثعلبی در تفسیر خود آورده که یکروزی عبد الله عباس بر کنار زمزم نشسته بود و از پیغمبر حدیث نقل میکرد
مردی آمد عمامه بر سر و روی بسته و در کلام ابن عباس گفت که قال رسول الله صلی الله علیه وآله ابن عباس گفت ای مرد که بگو تو
کیستی پس عمامه از روی خود گشوده گفت ای مردمان هر که مرا داند داند و هر که نداند بداند که منم جندب بن جناده بدری ابوذر غفاری

شنیده ام ازین دو گوش خود از رسول الله صلی الله علیه و آله و الا کر باد و دیدم باین دو چشم خود و الا کور باد که میفرمود علی
قائد البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره و مخذول من خذله بدانید که من یک روزی با رسول الله صلی الله علیه و آله
نماز پیشین میگزاردم سائلی دران مسجد سوال کرد کسی بوی چیزی نداد سائل دست خود را بسوی آسمان باز داشت و گفت
بار خدایا گواه باش که من در مسجد رسول الله سوال کردم بمن کس چیزی نداد و امیر المومنین علی علیه السلم در ان حال در رکوع
بود اشارت فرمود بانگشت کوچک دست راست و در و انگشتری بود تا سائل آمد و از انجا بیرون کرد و رفت و پیغمبر صم در
نماز آن حالت را مشاهده کرد و پیغمبر صم از نماز فارغ شد فرمود بار خدایا برادر من موسی از تو درخواست که ای پروردگار من
گشاده گردان برای من سینه مرا تا در وی گنجد آنچه بمن وحی میکنی و آسان کن برای من کار مرا که آن تبلیغ رسالت و بگشای
گره را از زبان من تا فهم کنند سخن مرا و پدید کن از برای من یاری کننده و از کسان من هارون را که برادر منست و محکم
کن بوی پشت مرا و انباز کن او را در نبوت من آیات الهی بآن ناطق گشت که زود باشد که محکم کنیم بازوی ترا به برادر تو
و بدهیم مر شما را غلبه در تسلط بر اعادی که دست تغلط ایشان بشما نرسد بدلایل قدرت ما بار خدایا من نبی تو ام که
محمدم و صفی و حبیب توام پس سینه مرا بوحی خود گشاده گردان و کار مرا بر من آسان کن و مقرر کن برای من یاری
از اهل من علی را که پشت باو محکم گردد ابو ذر گفت که پیغمبر صم هنوز این کلام را تمام نکرده بود که جبرئیل از نزد ملک جلیل
نزول یافته گفت یا محمد بخوان که انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم راکعون و خبر این میت که ولی شما خدای تعالی است و رسول او و آنان که ایمان آورده اند و بپای
میدارند نماز را و میدهند زکوة را و حال آنکه ایشان راکعانند در نماز و لفظ جمع آورد از برای ترغیب مردم بمثل این فعل
و این مخصوص آنحضرتست که دو عبادت عظیمه بدنیه مالیه در یکوقت جمع کند تا از برای شرف او باین اختصاص آیات الهی از آن
و دیگری را اختصاص نبوده پیش ازو و نه بعد ازو و دیگر ثعلبی و واحدی و غیر ایشان از علمای تفسیر آورده اند که اغنیا بسیار
شدند و فقرا را غلبه کردند بر پیغمبر و خبرها پرسیدند و بسیار می نشستند تا خاطر مبارک پیغمبر صم از آن بتنگ آمد آیه درین باب نازل شد که
یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة ذلک خیر لکم و اطهر یعنی

ای گروه مومنان چون خواهید که با رسول الله راز گویید پس پیش فرستید یعنی بدهید پیش از راز گفتن صدقه بمستحقان
این صدقه دادن پیش از راز گفتن بهترست شما را که طاعت بیفزاید و پاکیزه تر برای آنکه گناهان را محو کند چون پیش آنحضرت
امر بصدقه کند آنهائی که اهل عسرت و تنگی بودند چیزی نمی یافتند برای صدقه و اغنیا خود بخل میورزیدند آنحضرت را
خفت تمام حاصل شد و امیر المومنین علیه السلم فرمود که آیتی در قرآنست که هیچکس بآن عمل نکرده پیش از من
و نه بعد از من الا من بآن عمل کردم که آن آیه مناجاتست وقتی که نازل شد مرا دیناری بود آزاد دادم و ده درم ستاندم
هر بار که با رسول الله راز میگفتم درمی ازان تصدق میکردم تا تمام شد و بعضی از اصحاب شت محبت صحبت آنحضرت غالب شده از خنج
به تنگ بودند که ناسخ این آیه آمد که ا اشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و
تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و اطیعوا الله و رسوله آیا بترسیدید و دشوار آمد شما را که بدهید
پیش از راز گفتن خود صدقه پس چون نکردید این کار را و بازگشت خدای تعالی بشما بتوبه یعنی در گذرانید از شما پس بپای دارید نماز
فریضه را و بدهید زکوة واجبه را و فرمان برید خدا و رسول او را در همه احوال که اینها تلافی آن میکند آورده اند که ابن عمر گفت که سه چیز
علی علیه السلم را اگر یکی از اینها مرا بودی پیش من دوستر بودی از شتران سرخ موی و دو کوهان یکی تزویج فاطمه زهرا و دیگری
اعطای رایت در روز خیبر و دیگر آیه نجوی مولف کتاب رحمه الله میفرماید که اگر ابن عمر نظر در حقیقت امیر المومنین میکرد و عارف
قدر او میبود و مراقب حق میشد در ترجیح آرزوی اینها نمیکرد که یکی از آن تزویج فاطمه زهراست و توجه بآرزوی دیگر نمود
از مناقب که حضرت حق درو جمع فرموده لیکن عبد الله عمر و میراث داشت تقاضت برخوی را و مقتضی طبیعت او بود خلافت
در پشت کوتی چه او باطن چشمهای خود را در وضوی شست چنانکه کور شد و از قتال امیر المومنین ع متقاعد شد
و تخلف نمود و نزد موت تأسف و ندامت داشت صاحب کتاب استیعاب آورده که عبد الله عمر در وقت مرگ میگفت که
نیافتم نفس خود را از هیچ چیزی مگر آنکه با امیر المومنین ع گروه باغیه را مقاتله نکردم و جبرا که امیر المومنین بقتال ایشان مشکل نمود
و با معاویه غاویه و یزید پلید بیعت میکرد و اهل و ولد خود را الزام طاعت یزید تحریص میداد و بر استمرار بران بیعت ترغیب مینمود و
میگفت که اصحاب نقض آن چیزی نیست مگر شرک و هر که نقض کند میان من و او و فتنه دایجه ازین خواهد بود چنانکه مذکور شد و ابن

وقتی بود که مردم با ابن زبیر بیعت میکردند و در آنحال آمد پیش حجاج تا بیعت او را اخذ کند از برای عبد الملک و حجاج در آخر امر او را
کشت با آنکه حربه زهرآلود بکسی داد که در ازدحام مردم بر پای او زد و کشت به بهانی غرض نفاق و شقاق ایشان در این مرتبه بود
و واحدی در تفسیر خود آورده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شبی تا صباح نخلستانی را آب داد و اجرت آنرا گرفته پاره جو
خرید و آورد کرده فرمود تا ثلث آنرا آرد کرده بپختند چون تمام شد مسکینی آمد و سوال کرد این طعام را بوی دادند و ثلث دیگر همین
عمل کردند یتیمی آمده درخواست نمود آنرا بوی دادند و ثلث باقی را هم بپختند اسیری آمد و طلب کرد آنرا نیز بوی دادند و با وجود آنکه
خود احتیاج داشتند ایثار کردند و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام از آن چیزی نخوردند و حق سبحانه و تعالی عالم بود
بحسن مقصد و صفای نیات ایشان که آن خیر و بذل خالصا از برای رضای خدای تعالی بود بی شائبه غرضی از اغراض حضرت حق
در آن باب قرآن فرستاد و ایشان را ستود در آن جهان و نشر آن یعنی فرمود در میان عالمیان عوض داد آن ایثار جود دار
خلد جنان و حور و قصور و ولدان که وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ
لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا یعنی و میدهند طعام را بر دوستی خدای تعالی یا بر حب طعام یعنی با وجود که محتاج اند بآن طعام
آنرا ایثار مینمایند و میخورانند درویش همسایه را و خورد سال بی پدر را و اسیر را که از کفار گرفته اند و این طفلان بیان مقال
یا بر زبان حال میگویند که جز این نیست که میخورانیم شما را این طعامها برای رضای خدای نمیخواهیم از شما پاداش و مکافات و سپاس و
آزادی که منت نهیم جود احسان منت نهاد و توقع جزا داشتن از ثواب بکاهاند شعر سر جدا بی میده و منت منه و آنچه
بمنت دهی آن خود منه منت مردی که در احسان بود وقت جزا موجب نقصان بود بدانکه انواع عبادت بسیار است و جمیعا آن
بیشمار و آن موقوف بر قوت یقین است بکس بحضرت رب العالمین و آنچه نزد اوست از تنعیم نعیم و از تعذیب جحیم و لهذا امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرمود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا پس شدت یقین او دال است بر قوت ایمان و رجحان موازین او
و موجب روایات صحیحه و ولادت … نوعی از انواع عبادات نبوده الا که آنحضرت از آن چیزی داشته و در شرف و
مجد و بزرگی که بوده آنحضرت فوق آن … داشته و زهد و شهادت نبی صلوات الله علیه ثبوت رسیده و زهد صحیح نیست
در شی مگر بعد از معرفت علم او بآن شی و امیر المؤمنین علیه السلام معرفت دنیا که غایت حاصل است و لهذا هرگز نظر التفات بروی

نگا

نگاشت چه بر وی ظاهر بود معایب دنیا و قبح عیوب او و بر وی ظاهر آن بود که رشته مواصلت او را قطع کرده بود و بوی دل ننهاده بود
انگاشته و زمام اختیار را بگردنش انداخته بطالبانش گذاشته و ضرر و مشقت او را ملاحظه فرموده سه طلاق بآن
گفته از وی دوری جسته و از بعضی علویین این ابیات را نقل کرده اند شعر عَتَبْتُ عَلَى الدُّنْيَا وَقُلْتُ إِلَى مَتَى
أُكَابِدُ غَمّاً ضُرُّهُ لَيْسَ يَنْجَلِي أَكُلُّ شَرِيفٍ مِنْ عَلِيٍّ جُدُودُهُ حَرَامٌ عَلَيْهِ الرِّزْقُ غَيْرُ مُحَلَّلِ فَقَالَتْ نَعَمْ يَا ابْنَ الْحُسَيْنِ
رَمَيْتُكُمْ بِسَهْمِي عِنَاداً حِينَ طَلَّقَنِي عَلِيّ یعنی عتاب کردم بر دنیا و گفتم تا کی رنج و مشقت کشم که هرگز آن ضرر
برطرف نشود آیا هر شریفی که از علی باشد بزرگی و شرف او حرام باشد بر وی روزی حلال نشود پس دنیا در جواب گفت بلی ای
پسر حسین اینچنین است من شما را انداخته ام به تیر عناد و از کمان کین که علی مرا طلاق داد پس طلقه بر ربیب حلال نباشد
و ترک کردن آنحضرت دنیا را مسئله اجماعی است و کسی بر آن انکاری ننموده روزه و ورع و در غایت اشتهار است در همه
نواحی و اقطار مثل آفتاب در وسط النهار از … عبادات شاقه و طاعات لائقه او همه کس اتفاق دارند
از اعیان و علمای اعصار و قناعت بمرتبه داشت که از سرخ و سفید بیحد و بیشمار از بیت المال بخش میکرد از مستحقین
و از آن چیزی برای خود اختیار نمیفرمود هرون بن عنتره گوید که یکروزی رفتم نزد امیر المؤمنین و آنحضرت لباسی از
قطیفه پوشیده که بسیار کهنه شده بود و نزدیک بود که تن مبارکش در زیر آن از سرما بلرزه آید گفتم یا امیر المؤمنین حق سبحانه
ترا و اهل بیت ترا والی این ملک و اموال کرده و همه را حظ و … با نفس نفیس خود این مکنی فرمود که والله
من از اموال شما چیزی کم نخواهم کرد برای خود و مرا لباس همین قطیفه دارم که در وقت بیرون آمدن می پوشم و غیر از این
ندارم و دیگر آنکه آورده اند که سوده بنت عماره همدانیه بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام نزد معاویه رفت و او در ارشاد
و سرزنش میکرد او را که تحریض مینموده بود … در ایام صفین تا آخر رسید که حاجت تو چیست گفت ترا از حال ما … بر تو
فرض است از حقوق ما گفت آن چیست سوده گفت امرا از قبل تو حالی بر سر ما می آیند و بقوت و تسلط تو بما انواع خواری
میکنند و غلات ما را ایشان در و میدروند و بیش از کوفتن میکوبند و می برند و داغ خواری بر جبین ما می کشند و بضرب و بعضی
هلاک میرسانند اینک بسر بن ارطاة آمده از پیش تو و رجال ما را کشته و اموال ما را برده و اگر فرمان تو نمی بود در میان ما هم بسنده که

دفع و منع این قضایا میتوانند کرد پس اگر عزل میکنی باشکر تو میکنیم والا ببر آه مظلومی را بجانب آسمان میفرستیم معاویه
لعین بر آشفته که تو بقوم خود مرا تهدید میکنی دیگر ساعی ای سوده من این زمان حکم کنم که ترا بر عقب شتری سوار
کنند و باز گردانند و ببرند تا پیش بسر بن ارطاة تا آنچه من گفته باشم او با تو بجای آورد سوده که این شنید ساعتی
سر در پیش انداخت بعد از آن سر برآورده دو بیت گفت باین مضمون که خدای تعالی صلوات و رحمت بپای بپیوستند
بر روح بزرگواری کسی که اکنون انیس قبرست و شیمه عدل او بر اهل عالم گسترده بود و مرکز مخالفت حق نموده بود و سزاوارست که او را
در عالم جای و مسکن باشد که دایم با حق و ایمان قرین بود و با عدل و احسان همنشین معاویه گفت ای سوده این چه کس بوده گفت
والله که امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام والله که من آمدم بخدمت آنحضرت وقتی که مردی بیان ما فرستاده
بود که زکوة و صدقات ما را جمع کند و او بر ما حیفی کرده بود و آنحال که من آمدم او در نماز بود فی الحال نماز تمام کرد و روی مبارک بمن
آورد و در رفق و تعطف و ترحم بسیار فرمود و پرسید که چه حاجت داری من احوال خود را گفتم که فلان بر ما جور کرده
آنحضرت بگریه درآمد و گفت بار خدایا گواه حال منی از ایشان که من امر کردم که بر بندگان تو ظلم کنند و حق را بگذارند بعد از آن ورقی
بیرون آورد و دو بیت مبارک بر آنجا نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم قد جاءتکم بینة من ربکم فاوفوا الکیل و المیزان
ولا تبخسوا الناس اشیاءهم ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها ذلکم خیر لکم ان کنتم مومنین
یعنی بدرستی که آمده آیات قرآنی بر طبق مصلحت شما از جانب پروردگار شما که چه می باید کردن و چه چیز نباید کردن پس تمام بدهید
کیل را و تمام بسنجید موزون را بترازو و کم مکنید مردمان را از چیزهای ایشان یعنی چیزی که از ایشان میخرید یا آنچه که از دینار و درم بر ایشان
یعنی چیزی که حق مردم را بهیچ وجه مبرید و فساد مورزید در زمین بکفر و جور و معاصی بعد از اصلاح امر آن که طریق انبیا بر شما
ظاهر ساخته اند آنچه گفتیم شما را بهترست اگر هستید از اهل ایمان پس چون کتاب ما را بخوانید که امینت دست از عمل باز کش
و آنچه نزد تست از عمل که کرده نگاه دار تا آن کسی که آنرا از تو قبض کند والسلام بعد از آن سوده گوید که رقعه را بمن داد بی آنکه بگل
از مهر نفرمود و بهیچ چیز من آمدم و رقعه را آورده بوی دادم فی الحال دست از عمل کشید و معزول شد معاویه که این شنید گفت
بنویسید آنچه او میخواهد و او را پیش من بشکایت زنده و حیله خود و روزی آنحضرت بیرون فرمود با جامه مرقع بعضی گفتند یا امیر المومنین

این مناسب شان بهتر است فرمود که نفس را از آن خشوع و فروتنی حاصل میشود و مومنان که زیاده از بن جامه ندارند چون
بر من این را می بینند تسلی میشوند و یک روزی آنحضرت دو جامه درشت خرید و مخیر ساخت قنبر را که هر کدام از آن که
خواهد اختیار کند او یکی را اختیار کرد و دیگری را خود پوشید و آستین آن دراز بود بکارد برید و روزی از خانه بیرون فرمود
که با او شمشیری بود از برای فروختن میفرمود که کیست این شمشیر را خریداری کند بحق آنکه ای که دانه را از روی زمین بیرون آرد
بسیار بار از این شمشیر بلاها را از روی رسول الله صلی الله علیه و آله دفع کرده ام و اگر مرا جامه پوشیدنی میبود من
این را نمیفروختم آورده اند که آنحضرت مردی را از ثقیف والی ساخته بود در عکبرا وقتی که او آمد نزد آنحضرت
فرمود که برو چون نماز ظهر بگذاری باز بیا او گفت که در آن وقت معین که آنحضرت فرموده بود باز گشتم دربانی و حاجبی
نزد او نیافتم که مرا منع کند دیدم که نشسته است و من رفتم نزد آنحضرت قدحی و کوزه ای از آب نهاده و پس فرستاد ما فوقی آوردند
پیش آنحضرت دیدم بسته و مهر کرده آنرا من با خود گفتم که مرا امین میداند و در اینجا جواهرست که خواهد گشود مهر را شکست
آنرا گشود دیدم پاره سویق آنجا بود و بعضی را از آن بیرون آورد و در قدحی ریخت و پاره آب بر بالای آن و بعد از آن آشامید
و بعضی بمن خورانید من صبر نتوانستم کردن گفتم یا امیر المومنین آیا در عراق چنین معاش می باید کردن و حال آنکه در این
مملکت طعام بسیارست فرمود بخدا سوگند که من این را نه از بخل مهر کرده ام و بقدر آنچه مرا کفایه کند خریده ام میترسم که چون
چیزی از این کم شود عوض آنرا در اینجا بنهند و من نمیخواهم که طعامی بشکم من برسد الا پاک و طیب که من از طعام غیر پاک و غیر
حلال احتراز میکنم برای اینچنین میکنم بدرستی که چیزی که نه آنکه حلال است تناول نمائی و دیگر از مجاهد روایت کنند که امیر المومنین ع
فرمود که روزی در مدینه بغایت گرسنه بودم پس چون بیرون رفتم تا طلب علی کنم در حوالی مدینه ناگاه زنی را دیدم که کلوخی
چند جمع کرده میخواهد که آنرا گل کند آمدم و با وی مقاطعه کردم هر دلوی آبی را بیک خرما پس شانزده دلو کشیدم و در آنجا
ریختم و او شانزده خرما بمن داد من آمدم نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنحضرت را از این اخبار کردم با هم آن خرما را خوردیم
و دیگر آنکه مشکی چند از عسل مردم یمن آورده بودند که آنحضرت آنرا پیش قنبر سپرده بود امام حسن علیه السلم از معالی رسید
فرمود که نان خریدند و پیش قنبر فرستاد که احوال آنست و رطلی از آن عسل ستاند بعد از آن امیر المومنین ع نشست که آن عسل را

قسمت نماید دید که دران کاری شده فرمود که ای قنبر ازین مشک چیزی از عسل کم شده گفت یا امیرالمؤمنین چنین خواهد بود و
آنحضرت را مهمان امام حسن علیه السلام وقف ساخت غضب آنحضرت مستولی شد فرمود که حسن را طلب کنید امام حسن که فرمود و آن
غضب را مشاهده کرد بحضور رسید آنحضرت قصد فرمود که امام حسن را تنبیه کند آنحضرت را بعم خود جعفر سوگند داد و چون
آنحضرت را به برادر او سوگند میداد غضبش تسکین می یافت فرمود که ای حسن چه چیز ترا بران داشت که
پیش از قسمت چنین کردی گفت مرا درین حقی هست چون بستانم این عوض را از انجا بدهم فرمود که جایز نیست که حق
خود را بستانی پیش از آنکه مردم ازینجا انتفاع گیرند اگر نه آن بودی که من دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله که
لب و دهان ترا می بوسید من امروز ترا بضرب هر چه تمامتر میزدم بعد از آن بقنبر که درهمی داد که برو و بکری طل عسل ازین بهتر
بخر و بیار رفت و آورد راوی گوید که من نظر بر دست امیرالمؤمنین داشتم که بر دهان مشک داشت که قنبر عسل در ان میریخت و
میگریست و بعد از ان سر مشک محکم کرد و میفرمود اللهم اغفر للحسن فانه لم یعلم بار خدایا بیامرز اینکه حسن را که
او ندانسته کاری کرده و عجیب و غریب مثبت از آنحضرت این احکام و افعال و قضایا که ظاهرست در جمیع ایام و زهادت
و قناعت که مافوق آن برجمیع انام و ورعی که بران داشته بر ترک حلال چه جای حرام و عبادتیکه او را بود بمقامی
رسیده که مقام هر کس فروتر از انست از کل اقوام واحدی رحمه الله در تفسیر خود آورده مستند با بن عباس که آنحضرت را
چهار درهم بود یکی تصدق در روز نورانی و یکی در شب ظلمانی و یکی در سر و یکی در آشکار برای رضای پروردگار این آیه نازل شد
الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا
هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آنانکه نفقه میکنند در راه خدای تعالی بر مستحق المال چه در شب و روز در نهان و آشکار پس مرایشان راست
که بدین نوع صدقه دهند مزد صدقات نزد پروردگارشان که بهشت باقی و نعیم جاودانی و خوف نباشد ایشان را و نه
ایشان اندوهگین شوند صدق الله العظیم و شجاعت و نجدت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بمرتبه بود که دل هر درون یلان
باضطراب می آمد و ذوق سنان در جگر چون بانقلاب کوه از هیبتش تیزتر از آتش و روئین از سطوتش متخلخل میگشت در ایام بدر
ملک بر شجاعتش گواهی داده و در مقام مدح جبرئیل بر نجدتش زبان آفرین گشاده و در روز خیبر علم نصرت را افراشته و در

چنین حضرت رسول را از دشمن فضول نگاه داشته و تخم رضای حق در مزارع زمین دل خود کاشته صلوات الله علیه
در مسند احمد حنبل مذکورست که روایة از هبیره که امام حسن علیه السلام بعد از شهادت آنحضرت بمنبر شرف بر آمده گفت
ای مردمان امشب مردی از میان شما بیرون رفته که هیچکس از اولین برو سابق نشده است بعلم و هیچکس از آخرین برو نخواهد رسید
بعلم و رسول الله صلی الله علیه و آله رایت بدست وی داده وقتی که جبرئیل از یمین و میکائیل از یسار او میرفت تا فتح کرد
و هیچ چیز از دنیوی نگذاشته مگر هفتصد درهم و در روایتی دیگر سیصد درهم که میخواست که خادمه بخرد برای اهل خود و در آمده
در سبب نزول آیه الیهم بالمودة آورده که جاریه عمرو بن صیفی بن هاشم عبد مناف از مکه بمدینه آمد و رسول صلی الله علیه و آله
در انوقت تجهیز میفرمود که داعیه فتح مکه داشت چون این جاریه بخدمت آنحضرت آمد فرمود که مسلمان آمدی گفت نه فرمود که پس
برای چه آمدی گفت چون شما یه اهل و عشیره و موالی بخدمت شما آمده ام که شما را ببینم برای حاجت آنحضرت او را صله و کسوه داد و
او برفت جبرئیل آمد و آنحضرت را اخبار کرد که حاطب بن ابی بلتعه نوشته باهل مکه و ایشان را تحذیر کرده و رسانیده از رفتن شما
بآنجا و آن کتاب را باین جاریه داده با ده دینار زر که این کتاب را باهل مکه برساند آنحضرت امیرالمؤمنین را اختیار فرمود و زبیر و مقداد
را هم همراه کرده و فرمود که بروید تا بروضه خاخ که در انجا چنین کسی هست و با او کتابیست از حاطب که بمشرکان نوشته
ازو بستانید و اگر ندهد گردنش بزنید ایشان بیرون رفتند و او را در انجا یافتند ازو کتاب طلبیدند او منکر شد و سوگند بخورد
متاع او را تفتیش کرده نیافتند زبیر و مقداد او را گذاشته خواستند که رجوع کنند و باز گردند امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که والله
دروغ نمیگویم و شمشیر کشید و گفت کتاب را بیرون آر و الا برهنه ات میکنم و گردنت میزنم و آنحضرت این بر خود جزم کرده چون او
این جد در دید گیسوها را گشوده کتابت را ازو بقوت عزم و شدت جزم گرفت و واحدی نقل کرده در تفسیر خود که روزی
امیرالمؤمنین و عباس و طلحه بن شیبه تفاخر میکردند طلحه میگفت که من صاحب خانه کعبه ام و کلید آنجا بدست منست و عباس
میگفت که من صاحب سقایه حاجیانم و آن بمن قایم است امیرالمؤمنین فرمود که آنچه شما میگوئید من نمیدانم که چه میگوئید من شش ماه
پیش از مردمان با پیغمبر صلی الله نماز گزاردم و من صاحب جهادم و حق سبحانه و تعالی کلام خود را بآن ملحق کرد آیه أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ
الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ

عِندَ اللهِ وَاللهُ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمینَ ۝ الَّذینَ آمَنُوا وَهاجَرُوا وَجاهَدُوا فی سَبیلِ اللهِ بِأَموالِهِم وَأَنفُسِهِم
أَعظَمُ دَرَجَةً عِندَ اللهِ وَأُولٰئِکَ هُمُ الفائِزُونَ ۝ یُبَشِّرُهُم رَبُّهُم بِرَحمَةٍ مِنهُ وَرِضوانٍ وَجَنّاتٍ لَهُم فیها
نَعیمٌ مُقیمٌ ۝ خالِدینَ فیها أَبَداً إِنَّ اللهَ عِندَهُ أَجرٌ عَظیمٌ ۝ یعنی آیا میدارید اهل سقایه و حاجیان و عمارت مسجد حرام
را مانند آنکس که ایمان آورده است بخدای و بروز آخر و جهاد کرده است در راه خدای تعالی برابر نیستند این دو قوم نزد خدای تعالی
و خدای تعالی راه نمی‌نماید بمقصود گروه ستمکاران که بشرک بر خود ستم کردند و آنانکه بگرویدند بخدای تعالی و هجرت کردند
از دیار خود و جهاد کردند با مشرکان در راه خدای تعالی ببذل کردن مالهای خود و در باختن نفسهای خود بزرگترند از
روی مرتبه نزد خدای از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند و آن گروه که جامع این کمالات
ایشان ظفر یافتگانند بامانی دو جهان مژده میدهد ایشان را پروردگار ایشان برحمتی عظیم از نزد خود و خشنودی کامل و بوستانها که
مر ایشان را باشد در آن بوستانها نعمتهای دائم در حالتی که این گروه جاوید باشند در آن بوستانها بدرستی که خدای تعالی نزد او است
مزد بزرگ که نعم دنیا در جنب او حقیر باشد پس حق سبحانه و تعالی تصدیق دعوی امیر المؤمنین فرمود و شهادت نمود او را بایمان
و مهاجرت و جهاد و مزیت او بر عباد از اعلای شأن و ارتفاع مکان که سوای او دیگری بدان مرتبه نرسیده و اما موقف جهاد
و مواطن جد و جهاد و مقامات محاربات آنحضرت با بت‌پرستان و جلادت و شجاعت او بجهت انتظام بعضی با رسول الله بود
و بعضی دیگر علی الانفراد از آنجمله که با حضرت رسول بوده که وقوع یافت در وقتی که سه ماه گذشته بود از قدوم آنحضرت
مدینه و امیر المؤمنین صلوات الله علیه در آن وقت بیست و شش ساله بود و آن غزوه ایست که شعلهٔ غیرت قوت اسلام افروخت و
شوکت اهل شرک را سوخت و نار قهر الهی بحرکت آمده آن طواغیت فجار را بقعر چاه ادبار نگون ساخت و تأیید
نامتناهی ذو الجلال عز و تعالی اهل حق را از ضلال اهل ضلال جدا ساخت و مرده کفر را کاس زهر هلاک چشانید
و از قعر چاه ادبار بمقر سقر رسانید در روزی که دیدهٔ چرخ مثل آن ندیده و گوش چرخ مانند آن نشنیده آن تشریفی بود که
حضرت اله برسول الله کرامت کرده و جبرئیل امین بر حریم تر زو برای اظهار این نصرت نمود و شاه دلدل سوار با ذو الفقار
کینه گذار فارس صف‌شکن این معرکه بوده و جان پهلوانان اهل شرک را بتاراج رسیده و از پشت زین ربوده غلغلهٔ تجاسش

ولوله

ولولهٔ نعره‌اش بماه و پروین رسیده و شرارهٔ نار سطوتش تا بعالم بالا علم کشیده و این اول حربیست که میان اهل اسلام و
کفر وقوع یافته و پرتو ضوء اثر ظفر حیدر صفدر بر همه خاص و عام تافته و واقدی در کتاب مغازی آورده که جمیع اهل شرک
و ضلال در آن قتال کشته شدند چهل و نه ناکس بودند از آنجمله هیجده کس را امیر المؤمنین تنها بقتل آورده و چهار دیگر با بعضی
شریک بوده و گویند که نه کس باتفاق بشمشیر آنحضرت در آمده‌اند که اسامی ایشان اینست ولید بن عتبه بن ربیعه که خال
معاویه بوده عاص بن سعید بن عاص بن امیه و عامر بن عبدالله و نوفل بن خویلد بن اسود و او از شیاطین قریش بود و
و مسعود بن ابی امیه و عامر بن عبدالله بن عمیر و قیس بن فاکه و عبدالله بن منذر بن ابی رفاعه و عاص بن منبه
حجاج و حاجب بن سائب و اما آنها که آنحضرت شریک بوده در قتل ایشان حنظله بن ابی سفیان است که برادر معاویه است
و عبیده بن حارث و زمعه و عقیل پسران اسود بن مطلب و اما آنها که در قتل ایشان اختلاف کرده‌اند که آنحضرت کشته یا غیر
و طعیمه بن عدی و عمر بن عثمان [illegible] بن عمرو و قیس بن ولید بن مغیره و ابو العاص قیس بن ... و اوس بن
حجی و عقبه بن ابی معیط و معاویه بن عامر و نضر بن حارث که گویند بعد از رجوع از بدر کشته شده و آنچه مذکور شد از طرق
جمهور بود و اما شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد آورده که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله کار عقب کاروان بیرون آمده
و کاروان ایشان گذشته در موضع بدر واقع شدند و شوکت اهل شرک را دیدند که بجا نزول کرده بودند از آن امر کاره شدند
چنانچه قرآن از آن خبر میدهد در سورهٔ انفال که کَما أَخرَجَکَ رَبُّکَ مِن بَیتِکَ بِالحَقِّ وَإِنَّ فَریقاً مِنَ المُؤمِنینَ لَکارِهُونَ
تا آنجا که وَاللهُ بِما یَعمَلُونَ مُحیطٌ ۝ مجمل این غزا آنست که چون مشرکان در بدر حاضر شدند بکثرت عدد و عدد خود مستظهر
شده و مسلمانان را اندک دیده اظهار قتال نمودند و از میان اهل شرک عتبه بن ربیعه و برادر او شیبه و پسرش ولید پلید بیرون آمده
و مبارز طلبیدند عتبه آواز داد که ای محمد اکفای ما را بمبارزت بیرون فرست سه جوان از انصار مبادرت نموده بمبارزت
ایشان بیرون رفتند عتبه گفت که نسب خود را بگوئید گفتند گفت باز گردید که اکفای ما نیستید یا نبی اعمام خود را میخواهیم
بمبارزت بیرون آیند ایشان بازگشتند پیغمبر فرمود که ای علی و ای حمزه و ای عبیده بمبارزت ایشان بیرون روید
بدان حقی که خدای تعالی بر شما دارد که نبی خود را بر شما مبعوث کرده چه اهل باطل میخواهند که نور الهی را فرونشانند

ایشان بیرون رفته صف کشیدند و بواسطه خودی در سر داشتند ایشان را نشناختند عتبه گفت تکلم کنید تا بدانیم که چه کسانید حمزه
گفت منم حمزه بن عبد المطلب امیر المؤمنین فرمود منم علی بن ابی طالب عبیده گفت منم عبیده بن حارث بن عبد المطلب عتبه
گفت کفو ماید پسر خود ولید را گفت چون تو خورد سالی بمبارزت علی بیرون رو که او نیز خورد سال است و شیبه که بزرگ
سالست در مقابل عبیده بیرون رود و من در مقابل آنحضرت یعنی حمزه بایستم ولید بمبارزت امیر المؤمنین بیرون آمد
و با یکدیگر گردیدند ولید ضربتی حواله کرد بر آنحضرت و حضرت آنرا بدست چپ از خود دور کرده بدست راست شمشیر را حواله
او کرد و دست چپ او را انداخت و بضربتی دیگر دست راستش او از مرکب افتاد و سرش را از تن جدا کرد آنحضرت فرمود که
بعضی از علامات که برو بود مشاهده کردم و دانستم که تو داماد بوده و حمزه نیز عتبه را بقتل آورد و عبیده و شیبه پاره
با یکدیگر ستیز کردند و میان ایشان دو ضربت رد شد شیبه دست یافته ضربتی بر ساق عبیده زده جدا کرد و مغز استخوانش
ریزان شد امیر المؤمنین و حمزه بر سر او تاختند و شیبه را بقتل رسانیدند و عبیده را برداشته بلشکرگاه آوردند مبو حیوة تا
دشت در وادی صفرا وفات یافت رحمه الله علیه و امیر المؤمنین فرموده که من تعجب کردم در روز بدر از جرات
قوم که ما عتبه و شیبه و ولید را بقتل آوردیم حنظله بن ابی سفیان بجانب ما تاخت چون نزدیک رسید چنانش شمشیر
زدم که آب از چشمهایش روان شده بر زمین افتاد و دیگر برنخاست و دیگر عاص سعید بن عاص را انداخت بعد از آن
طعیمه بن عدی و دیگر نوفل بن خویلد که از شیاطین قریش بود و همچنین یکی بعد از یکی تا نصف ایشان بدست امیر المؤمنین علیه السلام
بقتل آمدند و هفتاد مشرک دران حرب کشته شده بودند بعضی ایشان را ملائکه و بعضی را اهل اسلام بقتل آوردند و نصف دیگر را
امیر المؤمنین بعون حضرت رب العالمین و فتح بدست او شد و ختم امر بران شد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله پاره
سنگ ریزه بدست مبارک گرفته شاهت الوجوه خواند و بر روی ایشان ریخت باقی روی بگریز نهادند و شر
ایشان کفایه شد از مومنان بقوت بازوی امیر المومنین و ملائکه جرح برین رای نصرت دین و آنچه روات خاص
و عامه نقل کرده اند باسم و ثبوت رسیده که آنچه مرتکب قتل ایشان امیر المومنین شد از اهل شرک این جماعت که
مذکور میکردند ولید بن عتبه و او بغایت جری شجاع بود و عاص بن سعید و او بخت مهیب بود و جنابه عم او و ممکرد

دیگر

و طعیمه بن عدی بن قیس و او از روس اهل ضلال بود و نوفل بن خویلد و او سر اهل شرک بود و بعداوت رسول الله
قریش او را مقدم میداشتند و تعظیم میکردند و سر از امر او نمی پیچیدند و او آنست که پیش از هجرت ابوبکر را با طلحه عهد و
پیمان داد و میان ایشان جرب زبانی کرد تا شب چون پیغمبر دانست که حضور او در بدر درست جابر داشت و
گفت بار خدایا شر نوفل بن خویلد را از ما کفایت کن امیر المؤمنین او را بقتل آورد و زمعه بن اسود و عقیل بن اسود و
حارث معه و نضر بن حارث بن عبد الدار و عمیر بن عثمان بن کعب بن تیم عم طلحه بن عبد الله و عثمان و مالک پسران عبد الله
برادر طلحه بن عبد الله و مسعود بن امیه بن مغیره و حذیفه بن مغیره و ابو قیس بن ولید بن مغیره و حنظله بن ابو سفیان و
عمرو بن مخزوم و ابی منذر بن ابی رفاعه و منبه بن حجاج سهمی و عاص بن منبه و علقمه بن کلده و ابو العاص بن قیس بن
عدی و معاویه بن مغیره بن ابی العاص و جمعی دیگر از جماعتی که سی و شش نفر بودند که حضرت امیر المؤمنین ع ایشان را
بی شریک بقتل آورده و آنچه با شریک بوده بیشتر از نصف میشود آورده اند که روزی عثمان با سعید بن عاص
باتفاق بجایی پیش عمر رفتند سعد گوید که عثمان بجانب او رفت و من پیش قوم دور نشستم عمر از روی غضب بمن نگاهی
کرد و گفت چیست ترا تو چیزی از من در دل داری و چنین گمان میبردی که پدر ترا من کشته ام و کاشکی من کشته بودمی
و اگر من کشته میبودم زبان اعتذار برای کافری بر تو نمیگشودم و لیکن روز بدر دیدم که گرد قتال بافلاک رسیده و آتش آن
زبانه کشیده و آثار قیامت از هول آن روز بظهور آمده و خوف بر من کار کرده چنانکه میدانستم که بکجا میروم او بمن رسید و
گفت بکجا میروی و در آنجا علی رسید قصد او کرده او را بقتل آورد امیر المؤمنین علیه السلام در آن مجلس بود فرمود بار خدایا شرک
او بواسطه اسلام بر طرف و اسلام محو گناه ما تقدم میکند آنگاه رو بجانب عمر کرد و گفت چیست ترا که مردم را بر می انگیزی
و فتنه گذشته را برپای میکنی عمر از آن ممنوع شد آنگاه سعید گفت نبود مرا که بد آید که قاتل پدر من غیر علی بن ابی طالب بود
و دیگر وآن غزا در شوال وقوع یافت و عمر امیر المؤمنین علیه السلام هنوز به بیست و نه سال نرسیده بود
و سبب این غزا آن بود که چون قریش در روز بدر شکست عظیم یافتند بآنکه بعضی کشته شدند و بعضی را اسیری گرفتند
از جهت قتل بزرگان ایشان حزن و اندوه بسیار بایشان راه یافت از قبائل جمع شدند و اموال بسیار آوردند و لشکریان

بحش کردند که بیایند بمدینه و انتقام روز بدر از پیغمبر صلی الله علیه و آله بکشند و مومنان را استیصال سازند و سر فتنهٔ
ایشان ابوسفیان بن حرب بود و یراق مهیا کرده باتفاق قصد مدینه کردند و چون آنجا رسیدند گذشته در احد منزل ساختند
حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز با مسلمانان از مدینه بیرون آمده در راه میانه جماعت از اصحاب نفاق اتفاق افتاد چون
قضای مبرم بهزام ایشان بال پر فرو گذاشته بود قریب ثلثی از لشکریان بازگشته بمدینه رفتند و آنحضرت با هفتصد
کس از مسلمانان در مقابل کفار صف کشیدند و این قصه را حق سبحانه تعالی ذکر فرموده در سورهٔ آل عمران که ابتدای
آن از آیه وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ است تا آخر شصت آیه از
قرآن در آنوقت که حرب اشتداد یافت و آسیای محاربه در گردش افتاد و مسلمانان مضطر و منهزم شدند حمزه
و جماعتی از مسلمانان بدرجه شهادت رسیدند و از اهل شرک بیست و دو کس بقتل آمدند ارباب مغازی نقل کرده اند که امیر المومنین
هفت کس از ایشان را بذوالفقار گذرانیده بود یکی طلحه بن ابی طلحه بن عبد العزی و عبد الله بن جمیل از بنی عبد الدار و ابو الحکم
الاخنس و ابو سباع بن عبد العزی و ابو امیه بن مغیره و این پنج نفر متفق علیه است که آنحضرت بقتل آورده و طلحه بن ابی
و غلام حبشی بوده از بنی عبد الدار درین دو نفر خلافست که آنحضرت کشته یا نه و بعد از آن ابوسفیان بازگشته با مشرکان بمکه رفت
و پیغمبر صلی الله علیه و آله با مسلمانان بمدینه فرمود و شمشیر خود را بفاطمه علیها السلام داده گفت بشوی آب این را از خون از کیب
شود والله که امروز مرا نیک راست کوی بجا آورد و امیر المومنین علیه السلام نیز ذوالفقار خود را بفاطمه علیها السلام داده چنین
فرموده واقدی در کتاب مغازی آورده که چون در روز احد فرار نمودند پیوسته پیغمبر صلی الله علیه و آله تیر می انداخت با کمان خود
یا سنگ میزد چهارده کس با آنحضرت ثبات قدم ورزیدند هفت از مهاجر و هفت از انصار از مهاجر امیر المومنین بود و ابو بکر
و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبید الله و ابو عبیده جراح و زبیر بن عوام و از انصار حباب بن منذر
و ابو دجانه و عاصم بن ثابت و حارث بن صمه و سهل بن حنیف و اسید بن حضیر و سعد بن معاذ و بعضی بجای اسید بن حضیر
و سعد بن معاذ سعد بن عباده و محمد بن مسلمه گفته اند والله اعلم و در آن روز هشت کس جان خود را بر طبق اخلاص نهاده بودند و فدا را
بدست مرگ داده سه کس از مهاجر و پنج کس از انصار از مهاجر امیر المومنین بود و زبیر و طلحه و از انصار ابو دجانه و حارث بن صمه

و حباب بن منذر و ثابت و سهل بن حنیف و هیچکدام را از ایشان آسیبی نرسید و در آن روز ضربتی بر چشم قتاده بن نعمان خورد
که از حدقه جدا شد بر روی او افتاد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد گفت یا رسول الله زن جوان جمیله دارم و او را دوست میدارم
و چشم من باینحالت جدا شده و اکنون آنحضرت آن را بدست مبارک بجای خود نهاد و گویا او را هرگز این آسیب نبوده و الم
او پیش از ساعتی از روز نبوده و او گفته که هر چند پیر تر شدم آن چشم من تیزتر دیده و آنحضرت در آن روز بنفس خود
بسیار مقاتله فرمود تا او را هیچ تیر نماند و بضربی که عتبه بن ابی وقاص و ابن قمیه که بر لب و دندان مبارک آنحضرت
زده بودند دندانهای رباعیه آنحضرت از درج یاقوتی بیرون افتاد و بواسطه آنضربت و ثقل اسلحه در گودالی واقع شد
و نمیتوانست برپای خاستن تا امیر المومنین دستهای مبارکش و طلحه از پس پشتش در آمد آنحضرت را برپای داشتند گویند که
سنگ رسانید بر پیشانی نورانی آنحضرت ابن شهاب بود و آنکه چهره لعل گوهربارش آغشته بخون ساخت عتبه بن ابی وقاص
بود و آنکه رخسار مبارکش را بسنگ خراشید ابن قمیه بود و خون از موضع سیلان گرفت تا محاسن مبارکش بخون
تر شد و سالم مولی ابی حذیفه خون را از روی مبارکش پاک میکرد و میگفت که چگونه فلاح یابند جماعتی که با پیغمبر خود این کنند
و حال آنکه او ایشان را بطریق حق و نجات دعوت کند بر خاطر مبارکش خطور میکرد بر ایشان نفرین کند این آیه نازل شد که
لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ یعنی نیست ترا از این کار که نفرین کفار
چیزی یعنی نظام استیصال و استقلال ایشان بدست تو نیست و این کار از تو نشاید مگر آنکه خدای تعالی توبه دهد ایشان را
چون بر کفر خود مصر باشند پس بدرستی که ایشان ستمکارانند و ستمی فوق این نیست که آن بدکاران با پیغمبر بظهور آوردند
و احمد حنبل آورده از ابی حازم که از سهل پرسیده که جراحت رسول الله را در آن روز که دوا کرد گفت چون این صورت واقع
شد امیر المومنین علیه السلام از سپر آب می آورد و فاطمه علیها السلام روی مبارکش از خون میشست پاره از حصیر سوخته خاکستر آن را
بر جراحت حضرت بستند و از ذوالفقار امیر المومنین در آن روز خون میچکید پیغمبر فرمود که آنچه حق نبرد بود درین روز تقدیم
رسانیدم و عاصم بن ثابت و حارث بن صمه و سهل بن حنیف نیز درین قتال بجنگیدند و شمشیر ابی دجانه نیز فرمود و امیر المومنین
پیغمبر فرمود که من در روز احد در ناحیه اهل شرک را از پیغمبر دفع میکردم و ابو دجانه بناحیه دیگر مشرکان را از آنحضرت منع میکرد

وهمچنین سعد بن ابی وقاص کوشش مینمود از طرفی دیگر تا حق سبحانه و تعالی فرج داد و فتح شد و آنحضرت فرمود که من دیدم طاهر

در شب غلیظ در انمیان جدا شدند و قصد پیغمبر کردند و عکرمه بن ابی جهل در میان آن مشرکان بود من ذو الفقار را کشیده در

میان ایشان افتادم و سر راه برایشان گرفتم و بچپ و راست خود میزدم و از یک کنار گرفته بجانب دیگر بیرون میرفتم

و باز همچنین کرده بجای می آوردم تا ایشان را از رسول الله دفع کردم و چون جبرائیل بود حق سبحانه و تعالی آنرا امر

دفع گزارش داد در آن روز عبد الرحمن بن عتیق ابو بکر برخاسته شمشیر در غلاف کشید و گفت یا رسول الله من بمبارزت او بیرون میروم

آنحضرت فرمود که شمشیر در غلاف کن و برو بجای خود بنشین و متع از نفس خود برگیر و عثمان از جماعت بیست داد آنکه

بود و ابن ابی نجیح گوید که در آن روز منادی غیبی ندا کرد که لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار آورده اند که و فتی که

آنحضرت در کوفه بر منبر بود از و سوال کردند که کدام طایفه اند که حق جل و علا فرموده در کلام مجید خود که من المؤمنین

رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا جمعی

از مومنان مردمان هستند که راست میسازند آن معاهده را با خدای تعالی کرده اند و آن عهد وفا مینمایند پس بعضی هستند که

از ایشان کسی که حکم شده بموت او و بعضی دیگر هست کسی که انتظار میکشد و تغییر و تبدیل در آن عهد نمی کنند هیچ نوع تغییر و

تبدیلی آنحضرت در جواب فرمود که بار خدایا این آیه پوشیده شده بر مردمان این آیه در شان منست و در شان عم من حمزه

و در شان ابن عم من عبیده بن حارث بن عبد المطلب اما عبیده در روز بدر بدرجه شهادت رسید و عم من حمزه در روز احد

شربت شهادت چشید و اما من انتظار میکشم که از اشقیا امت سر و روی و محاسن مرا بخون من رنگ کنند که این امر

شدنی و کاریست بودنی که حبیب من ابو القاسم صلی الله علیه و آله مرا از آن حال خبر داده و شیخ مفید رحمه الله در ارشاد

بدست امیر المومنین بود همچنانکه در روز بدر و این فتح نیز بدست او شد همچنانکه آنحضرت بپای صبر و ثبات در آن معرکه

بتایید الهی استوار کرد و آن بلا و عنا را بجان خریدار گشت وقتی که از اهل اسلام کسی نزد او نبود و اطراف جوانب و دشمن دین

فرو گرفته بودند و حق سبحانه و تعالی بواسطه زور بازوی او بسبب ذو الفقار کینه گزارش رؤس اهل شرک و ضلال از آن

میدان پایمال جلال اجلال کرد و پیغمبر را از آن شاد گردانید و منادی که جبرئیل امین میان ملائکه آسمان و زمین بزبان آورد

بکلمه لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و این تشریف مخصوص اشرف موجودات صلی الله علیه و آله در میان خاص و عام

انتشار داده در بروی کرد صلی الله علیه و آله ابن بختری قرشی روایه کند که رایه و لوای قریش همه در دست اولاد قصی

بن کلاب بود و همچنین در دست اولاد عبد المطلب بود و هر جنگ آن لوا را حاضر میکردند تا پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث

شد پس رایت قریش و غیر آن بوی رسید و آنحضرت به بنی هاشم قرار داد و در غزای ودان که اول غزوه بود که رایه را

در اسلام قائم کردند امیر المومنین را برایت منصوب ساخت و همچنان با او بود تا بطشه کبری که روز بدرست و در روز احد

لوا بدست بنی عبد الدار بود آنرا رسول الله ستانده بمصعب بن عمیر داد و بعد از شهادت او در قبایل افتاد و آنحضرت از ایشان

اخذ کرده بعلی بن ابی طالب علیه السلام داد و جامع لوا و رایت گشت و مفضل بن عبد الله روایت میکند از سماک و او از عکرمه

و او از عبد الله عباس که او گفت که برای امیر المومنین چهار چیز مخصوص است که برای دیگری نیست اول عربی و عجمی که با رسول الله

نماز گزارد او بود و او صاحب لوا بود در هر معرکه و او ثبات قدم ورزید با پیغمبر در روز مهراس که روز احد است و دیگران گریختند

و او آنکسست که در قبر پیغمبر داخل شد و از زید بن وهب مرویست که او گفت یکروزی عبد الله مسعود را خوش وقت یافتیم گفتیم

بیا و از برای ما از احوال احد چیزی بگو گفت بیرون رفتیم با پیغمبر صلی الله علیه و آله از مدینه با سم الهی و صف کشیدیم در مقابل

کفار صف طویلی و پیغمبر صلی الله در رخنه آن کوه پنجاه تیرانداز را از انصار تعیین نمود و یکی را از ایشان بر ایشان امیر گردانید

و فرمود که این جای را از دست مگذارید تا من بگویم و اگرچه ما همه کشته شویم و ابو سفیان بن حرب بن خالد بن ولید را

در برابر ایشان بداشت و لوای قریش در میان عبد الدار بود و لوای اهل شرک با طلحه بن ابی طلحه بود و او را کبش الکتیبه میگفتند

و رسول الله صلی الله لوای مهاجرین بدست امیر المومنین علی بن ابی طالب داد و آنحضرت آمد تا تحت لوای انصار وقف نمود

و ابو سفیان با صحاب لوا گفت که ای اصحاب لویه قوم قریش الویه شما را شمار و خوار نمودند کرده همچنانکه در روز بدر

کردند پس اگر شما ضعیف شوید بواسطه هجوم ایشان بجانب ما میل کنید تا به دست ما آمده دفع کنیم از شر ایشان را طلحه

بن ابی طلحه بغضب رفت و گفت آیا ما را می آموزی و الله که درین صحرا امر کو دالی که باشد از کشته تیشه سازم بعد از آن امیر المومنین

بوی رسیده در هم آویختند و دو ضربت میان ایشان رد شد آنگاه آنحضرت ضربتی بر که وی سر او زد که با یک چشم زایند

زیاده عظیم از نهاد او بر آمده بر زمین افتاد و جان بداد و لوای او برادرش مصعب اخذ کرده عاصم بن ثابت باو رسیده
او را بقتل آورد و بعد از آن برادر دیگر عثمان لوا را برداشت عاصم او را نیز به برادرش ملحق ساخت پس از آن او را غلامی
بود صواب نام او لوا را برگرفت و او شه مبارزان بود در حرب امیر المؤمنین علیه السلم بوی ملاقات کرده فی الفور
بضرب بازوی حیدری دست راست او را انداخت لوا بدست چپ گرفت و نیزه میکرد آنحضرت بقوت صفدری دست چپ او را
جدا کرد و او بازوهای خود را جمع کرده لوا را بر سینه داشت و دماج بر میشود تا آنحضرت ضربتی دیگر بر فرق سر او زد که شگافت
و دو نیمه ساخت آنگاه علم کفر نگونسار شده و اهل شرک روی بانهزام آوردند و مسلمانان بر غنایم ریختند چون نگاه داران کمان
رخنه کوه اینچنین مشاهده کردند که غنایم فوت میشود از عبد الله بن عمرو بن حزم که امیر ایشان بود رخصت طلبیدند از برای
غنیمت او گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که از این موضع مروید تا آنحضرت اذن نفرماید گفتند بلی چنین فرمود
اما نه این است که کار بدینجا خواهد رسید که می بینیم از لشکر این کسی نماند و غنیمت فوت میشود امیر خود را در رخنه کوه گذاشتند
و روی بغنایم آوردند چون خالد بن ولید رخنه را خالی دید بر عبد الله تاخته او را بقتل آورد و با قوم خود از عقب
پیغمبر آمده دیدند که اصحاب گرد آنحضرت بر آمده اند خالد با همراهان گفت که آنچه مطلوب شما بود همه اینجا جمع شده اند پس همگی
حمله آرید تا ایشان از پیش بدارید ایشان هجوم آورده بعضی شمشیر و بعضی نیزه و بعضی تیر زور آوردند و در میان ایشان
در آمدند و اصحاب نیز روی بقتال آوردند تا هفتاد کس از اصحاب رسول الله کشته شدند و بسیاری روی بگریز نهادند و
امیر المؤمنین علیه السلم پای ثبات استوار کرد و با ابو دجانه دفع اهل شرک از پیغمبر میکردند و پیغمبر در میان گرد چشم مبارک
گشود علی را دید گفت یا علی مردمان کجا رفتند گفت وجه کردند و فرمود که نقض عهد کرده پشت دادند فرمود که شر اینها را از من کفایت
کن که اینان قصد جانب من دارند آنحضرت حمله برد بطرف ایشان و بضرب ذوالفقار آن سگان بادیه ضلالت را
از شهسوار عرصه رسالت دور کرده متفرق ساخت از جانب دیگر که زور آوردند آنحضرت چون شیر غران دوان بجانب
آن دونان تاخته کار ایشان را نیز بپرداخت و ابو دجانه و سهل هر دو بر آنحضرت ایستادند و بضرب شمشیر آن ایشان را
از رسول الله دفع میکردند و امیر المؤمنین اطراف و جوانب رسول الله ملاحظه فرموده آنچه نهایت شجاعت و جلادت بود

بتقدیم میرسانید تا چهارده کس از گریختگان باز آمدند از الجمله طلحه بن عبید الله و عاصم بن ثابت بود و باقیان بکوه بالا رفتند
و منادی فریاد کرد بجانب مدینه که رسول الله کشته شد چون آوازه در مدینه افتاد و دلهای مردم از جای خود بیرون
رفت و گریختگان حیران و سرگردان ماندند و بجانب چپ و راست خود ملاحظه مینمودند یاری و یاوری نمیدیدند و [illegible]
هند دختر عتبه بوحشی حبشی چیزی داده بود که از سه کس هر کدام که دست یابد او را بقتل آرد رسول الله و امیر المؤمنین
و حمزه او گفت بر محمد صلی الله علیه و آله دست ندارم زیرا که او را اصحاب مثل نگین انگشتری در میان گرفته اند و امیر المؤمنین خود
شیری چه شجاعت که یارای آنکه پیرامون او تواند گشت اما حمزه چون در غضب شد ملاحظه اطراف و جوانب خود
نمیکند شاید که بر او دست توانم یافت و بود حمزه که موی که بر پشتش مرغ بود در امور جنگ میدان چون است که چنین تقدیر بود وحشی
در پیچ در حتی کمینگاه ساخت حمزه آنجا رسید او را دید مبادرت کرد او بضرب شمشیر او خطا شد وحشی حربه در دست داشت
از آن انداخته بر پیچ ران حمزه آمده و فرو نشست و از مرکب در افتاد بعد از زمانی وحشی آمد دید که درجه شهادت یافته حربه را از او کشید
و هند را خبر دار کرده آمد و شکم آن بزرگ را شکافت و جگر او را بیرون آورد و بینی و گوشهایش برید و همچنین مثله کرده گذاشت
و بعضی این دو بیت را گفته اند شعر و اذا عاد الله اشراف ان ظفرت بهم کلاب الاعادی من فصیح و اعجم فحربة وحشی سقت حمزة الردی
و حتف علی من حسام ابن ملجم یعنی هیچ کس نیست اشراف و اکابر که ظفر یافتند بر ایشان سگان بسکال از عرب و عجم پس
حربه وحشی حمزه را شربت هلاک چشانید و ابن ملجم امیر المؤمنین را بتیغ بی دریغ بدرجه شهادت رسانید و گفت اینک رسول الله
بخود مشغول است و حال او را امید اندراوی زید بن وهب گفت که من از ابن مسعود پرسیدم که چون اصحاب روی بانهزام نهادند
مگر امیر المؤمنین و ابو دجانه و سهل کس باقی نماند گفت همه گریختند الا علی بن ابیطالب ماند به تنهائی اما اول جماعتی که
بازگشتند عاصم بن ثابت بود و ابو دجانه و سهل بن حنیف بود و بعد از آن طلحه بن عبد الله با ایشان ملحق شد من گفتم که ابو بکر
و عمر کجا بودند گفت در میان گریختگان که دور بودند گفتم عثمان کجا بود گفت بعد از سه روز از آن واقعه آمد پیغمبر فرمود که
خوش زمان عریض رفته بودی من گفتم با ابن مسعود که تو کجا بودی گفت من هم دور افتاده بودم گفتم پس که این
احوال را گفت گفت عاصم بن ثابت و سهل بن حنیف گفتم ثبوت قدم امیر المؤمنین علیه السلم به تنهائی درین مرتبه بسیار

عجب نمود که تو ازین عجب داری پس که ملائکه هفت آسمان ازین امر تعجب دارند چه دانستی تو که جبرئیل در وقت عروج
بآسمان میگفت لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی گفتم از کجا معلوم شد که جبرئیل این گفته گفت همه مردمان این شنیدند
و پیغمبر این اخبار فرمود که این جبرئیل بود و در حدیث عمران بن حصین وارد یافته که لشکریان متفرق شدند از رسول الله
و امیر المؤمنین علیه السلام با ذوالفقار حمایل پیش رسول الله آمد سر بالا کرده گفت چون بود که تو با مردم فرار ننمودی گفتم بعد از
اسلام بکفر رجوع کنم پس اشاره فرمود بقومی که از کوه بالا میرفتند پس بر ایشان حمله کرده همه را منهزم ساخت جبرئیل علیه السلام آمد که یا رسول الله
ملائکه را عجب آمده از کمال مواسات و جوانمردی که علی تو بتقدیم میرساند آنحضرت فرمود که او را چه مانع آید ازین که
او از منست و من از و جبرئیل گفت من از شما هر دو و ابن عباس روایت کند که در از وطلحه بن ابی طلحه بیرون آمد و گفت یا اصحاب
محمد بزعم شما است که بشمشیرهای خود ما را بدوزخ میفرستید و بسیوف ما شما به بهشت میروید کسی بمبارزت ما بیرون آید
امیر المؤمنین بیرون آمد و گفت والله که از تو جدا نشوم تا ترا باین شمشیر بدوزخ رسانم پس در هم گردیدند و دو ضربت در
میان ایشان رد شد آخر امیر المؤمنین ع بیک ضربت حیدری هر دو پای او را انداخته افتاد و گفت ترا بخدا سوگند میدهم و حق
رحمی که با هم داریم باز گرد و بجای خود باز رو و مرا بگذار آنحضرت باز گشت مسلمانان گفتند چرا کار او را تمام نکردی فرمود که
مرا سوگند داد و او بعد ازین نمیزید و بعد از ساعتی مرد و این بشارت به پیغمبر ص رسانیدند و باین مسرور گشت و روایت
کنند از عکرمه که می شنیدم از امیر المؤمنین ع که چون مردم از رسول الله ص منهزم شدند در روز احد مرا جزع و حالتی دست داد
که بر نیافتم خود را من در پیش آنحضرت شمشیر میزدم بهر طرف و باز می آمدم و باز میرفتم تا نگاه کردم پیغمبر را ندیدم گفتم
چه شد رسول الله را که اینجا رفت و در میان کشتگان نیز او را نیافتم و گمان کردم که در میان ما او را بآسمان بردند غلاف
شمشیر خود را شکستم و گفتم با این شمشیر مقاتله مینمایم تا کشته شوم و حمله بردم بر قوم و همچنان چند کشیدم پس فرجه
کردم دیدم رسول الله افتاده و غش کرده ناگاه بهوش آمد نگاه کرد دید که جماعتی می آیند فرمود که اینها
باز گردان از من پس بر ایشان حمله بردم و از چپ و راست زدم تا ایشان قرار بر فرار دادند فرمود یا علی نمی‌شنوی که مدح خود را
در آسمان که ملکی است نام او رضوان که منادی کرد که لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی من از شادی گریستم و شکر خدای تعالی

بجای آوردم و درین اخبار و روایات شیعه منفرد نیستند بلکه جمعی کثیر و جمعی غفیر از ایشان بوده درین اخبار اتفاق دارند
روایت کنند از ابی عبد الله جعفر بن محمد و او از پدر بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده که اصحاب لوا در روز احد
نه کس بودند تمام ایشان را امیر المؤمنین ع بقتل آورد و قوم منهزم شد حکم بن اخنس بمبارزت بیرون آمد بیک ضربت
پای او را از نصف ران جدا کرد و افتاده هلاک شد و امیه بن ابی حذیفه بن مغیره زره پوشیده بیرون آمد گفت
امروز در مقابل روز بدر است یکمردی از مسلمانان با و معارض شده مسلمانی را بقتل آورد امیر المؤمنین علیه السلام قصد کرده
بر و حمله برد و ضربتی بر سر او حواله کرد شمشیر در وشکسته بند شد و او نیز شمشیر بر مرتضی علی سلام الله علیه در درع او نشست و هر دو
شمشیرها از آنجا کشیده امیر نظر کرد زیر بغل او را گشاده دید ضربتی زد در زیر بغلش که دستش با نیمه سرش جدا شد و آنحضرت
فرمود که چون مردم منهزم شدند من قدم را استوار کردم رسول الله فرمود که چون بود که با قوم نرفتی گفتم چه ایمن شوم تا
کشته شوم یا گمان آن وعده که خدای تعالی با تو کرده از ظفر و نصرت بظهور آید فرمود که یا علی بشارت باد ترا که خدای تعالی وعده
خواهد وفا کرد که مثل آن هرگز نیابند آنگاه نگاه کرد جماعتی که روی آورده می آیند فرمود که بر اینها حمله کن بر ایشان
تاختم و هشام بن امیه مخزومی را کشتم و دیگران فرار اختیار کردند و طایفه دیگر می آمدند فرمود که بر ایشان نیز حمله بر حمله کردم
عمرو بن عبد الله جمحی را دران میان بقتل آوردم ایشان نیز بهزیمت رفتند و باز فرمود که اینک طایفه دیگر بر ایشان نیز تاختم
و بشر بن مالک عامری را انداختم و ایشان نیز روی بگریز نهادند و بعد از آن دیگر کسی از دشمنان برین طرف مراجعت نکرد
پیغمبر صلی الله علیه و آله بمدینه طیبه بازگشته و مشرکان بجانب مکه رفته حضرت فاطمه صلوات الله علیها استقبال نموده
ظرف آب همراه داشت و آن روی مبارک حضرت رسول الله ص بشست و امیر المؤمنین ع را دید از دست مبارکش تا شانه
خون میچکید ذوالفقار با خود داشت بفاطمه داد و فرمود که بستان این شمشیر را که راست کرده‌ام امروز امور ما را او این
میفرمود شعر افاطم هاک السیف غیر ذمیم ۞ فلست برعدید ولا بلئیم ۞ لعمری لقد اعذرت فی نصر احمد ۞ وطاعة
رب العباد علیم ۞ یعنی ای فاطمه اینک فراگیر این شمشیر را که ستوده است و نه نکوهیده پس من نیستم که در جنگ ترسان و
ولرزان باشم بعمر خود که داد مبالغه دادم در نصرت دین احمد در طاعت پروردگاری که دانا است بحال بندگان

و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که فراگیر ای فاطمه که شوهر تو امروز داد جوانمردی داد و حق مردی بجای آورد و
صنادید قریش را بزور بازوی توانائی بقتل رسانید محمد بن اسحق گوید که صاحب لوای قریش در روز احد
طلحه بن ابی طلحه بود و امیرالمومنین علی علیه السلم او را بقتل آورد و بعد از او ابا سعید و برادرش کلده و عبدالله جمیل و زهره
و ابوالحکم بن اخنس بن شریف ثقفی و ولید بن ابی حذیفه بن مغیره و برادرش امیه و ارطاة بن شرحبیل و هشام
بن امیه و عمرو و عبدالله جمحی و بشر بن مالک و صواب مولی بنی عبدالدار رو فتح با نحضرت شد و مردم رجوع کردند
با پیغمبر صلی الله علیه و آله بجا و مقام خود ثبات قدم ورزیده شر کفار از انحضرت دور کرد و جان عزیز را برای نصرت
رسول الله قدم بر کف کفایه نهاده برای رضای الهی و عنایت رب الارباب متوجه اهل هزیمت شد که بیشتر که بوده
و عنایت ذوالجلال استقبال آن کان کمال روی آورد حافظ ابو محمد بن عبدالعزیز الجنابذی در کتاب معالم
العترة النبویه آورده که قیس بن سعد از پدر خود روایة کرده که شنیده بود از امیرالمومنین که میفرمود که در روز احد
مرا شانزده ضربت رسید که چهار از آن قبیل بود که مرا انداخت دیدم که مردی خوب صورت خوشبوی تازه روی باز
می آمد و بر بغل من میرفت و مرا راست میداشت بعد از آن میگفت که توجه نمای بقتل مشرکان که در طاعت خدای تعالی
و رسول وی و ایشان هر دو از تو راضی اند امیرالمومنین علیه السلم فرمود که آمدم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و
انحضرت را از آنحال اخبار کردم فرمود که ای علی آیا شناختی که این چه کس بود گفتم نی لیکن بغایت شبیه بود بد
حیه کلبی گفت یا علی حق تعالی روشن کناد چشم ترا که آن جبرئیل بود علیه السلم

که غزوه احزاب نیز گویند که بعد از غزای بنی النضیر واقع شد و آن چنان بود که جماعتی از یهود مثل سلام بن ابی حقیق نضری
و حیی بن اخطب نضری از بنی وائل چون معلوم داشتند عداوت ابوسفیان و صنادید قریش را با پیغمبر صلی الله علیه و آله
از مکان خود بیرون آمده بمکه رفتند و با ابوسفیان ملاقات کرده احوال خود را گفتند که از انحضرت علی الاتصال الم میرسد و انصار
عداوت رسول الله کردند که ایشان یهود را بنفیر و ظهیر می باشند بر قتال پیغمبر ابوسفیان گفت آنچه شما میگوئید در خاطر داریم
مطلوب ماست ابوسفیان ایشان را برداشته تمام خانهای قریش گردید و این امر را استحکام داد که همه اتفاق کنند بنفس و مال

مدد نمایند تا اهل اسلام را استیصال سازند و برین عهد و پیمان را محکم ساختند قریش گفتند ای معشر یهود شما اهل کتابید و اول
و در علم شما سابقت بر دیگر علوم و شما نیک میدانید آنچه محمد بر آنست و آنچه ما بر آنیم از دین پس بیائید و بگوئید که دین ما بهتر یا
دین ایشان همه گفتند دین شما و شما حق اولی اید از وی پس قریش محکم ایستادند و قرار دادند بر حرب انحضرت ابوسفیان گفت
با یشان که خدای تعالی شما را متمکن گرداناد از دشمن می باید که جمیع قبایل یهود با شما اتفاق کنند و ما نیز از شما مفارقت
نکنیم تا دشمن را استیصال سازیم و باتفاق عزم حرب رسول الله جزم کردند و بعد از آن آمدند نزد یهود غطفان و
قیس عیلان و ایشان را تحریص و ترغیب کردند بر حرب انحضرت که بنفس و مال مدد نمایند و بموافقت قریش دل بر حرب
نهادند و اجتماع کرده هر یک از منزل خود بیرون آمدند و سردار قریش ابوسفیان بود و غطفان که بیرون آمد سردار در بنی فزاره
عیینه بن حصن بود و در بنی مره حارث بن عوف و از اشجع ابره بن طریف چون رسول الله صلی الله علیه و آله شنید اجتماع و
اتفاق احزاب را که قصد مدینه طیبه دارند اصحاب را در موضعی جمع کرده مشاورت فرمود در مقاتله ایشان قرار بر حفر
خندق یافت و سلمان از انجا برخاسته آمد و اشارت نمود بحفر خندق و سعی بسیار در باره کندن خندق نمودند با غایتی که
انحضرت بنفس نفیس در انجا کار میکرد و اهل اسلام تمام باتفاق میکندند و خاک بیرون میبردند تا کار خندق تمام شد
انحضرت از مدینه بیرون فرمودند و در ناحیه خندق در موضعی نزول اجلال نمود و اهل اسلام سه هزار کس بودند و ابوسفیان
آمده با ده هزار کس و غطفان با لشکر دیگران از اهل نجد آمدند و در بالای منزل مسلمانان مقام ساختند چنانچه خندق در
میان ایشان واقع بود حق سبحانه و تعالی در سوره احزاب خبر میدهد و بیست و چهار روز هر دو لشکر بر دو طرف خندق
اقامت کردند و حرب و جنگی نبود بغیر از میان هر دو مگر تیر انداختن و محاصره و چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ضعف احوال
مسلمانان در حصار مشاهده فرمود فرستاد پیش عیینه بن حصن و حارث بن عوف که پیشوایان غطفان بودند و ایشان را
دعوت کرد بصلح تا که ثلث ثمار مدینه را بایشان دهند و ایشان بمقام خود مراجعت کنند و انحضرت درین مصلحت با سعد بن معاذ
و سعد بن عباده مشورت کرد ایشان گفتند این امر از جانب حق سبحانه و تعالی است و در وحی آمده می باید انقیاد کردن که از آن گریزی نیست
و اگر این از پیش خود از برای مصلحت ما این رای فرموده ما را درین تامل است انحضرت فرمود که درین باب بمن وحی نیامده و لیکن

دیدم که عرب باتفاق از یک کمان تیر می اندازند و از هر جانب برای قصد ما و شما اجتماع نموده اند خواستم که باین رای شوکت ایشان را
بشکنم و از سر شما دور کنم سعد بن معاذ گفت یا رسول الله وقتی که ما بکیش شرک بودیم و عبادت اوثان مینمودیم و عبادت حق
نمینمودیم و او را نمی شناختیم هرگز از اثمار خود بایشان نخورانیدیم مگر بر سبیل ضیافت یا بطریق معاملت اکنون که حق تعالی شرف
اسلام بما کرامت کرده است و بوجود باجود تو ما را معزز فرموده هرگز نخواهیم داد چیزی بایشان از اموال خود ما را باین هیچ
احتیاجی نیست والله که در میان ما چیزی دیگر نخواهد بود غیر شمشیر تا حق جل وعلا حکم فرماید در میان ما و ایشان آنحضرت فرمود
دعای شما را دانستم باشید بر آنچه میگوئید که حق تعالی پیغمبر خود را محمد را ذلیل نخواهد کرد و فرو نگذاشت نخواهد فرمود تا وعده
خود راست گرداند بعد از آن آنحضرت مسلمانان را بر جهاد ترغیب و تحریص فرمود و بنصرت و ظفر وعده داد ایشان سلاح
بر خود راست کردند و قریش نیز تهیه اسباب جنگ نمودند و بعضی از برای مبارزت بیرون آمدند مثل عمرو بن عبد ود و عکرمه بن
ابی جهل و هبیره بن ابی وهب مخزومی و ضرار بن ابی الخطاب و مرداس فهری و اسپان خود بجولان در آوردند تا کنار
خندق رسیدند و گفتند این کید و حیله ایست که عرب ندیده اند و مقام تنگی از خندق یافتند و اسپان را از آن محل جهانیدند پس
امیرالمؤمنین که این را مشاهده کرد با بعضی از مسلمانان بیرون فرمود و راه بر ایشان گرفتند و عمرو بن عبد ود چون از
مشاهیر روزگار بود بر خود علامتی ساخته بود تا مکانت او را بدانند و مهابت او را ملاحظه نمایند و پیرش مرحل بادی بود
آنجا توقف نموده با اصحابش مبارز طلب کرد گفت کیست که بمبارزت من بیرون آید امیرالمؤمنین فرمود که من حضرت
رسول فرمود که این عمرو است امیرالمؤمنین ساکت شد و دیگر باره عمرو گفت که مبارز من کیست و ایشان را توبیخ میکرد و میگفت
کجاست آن بهشتی که زعم شما آنست که چون کشته شوید در آنجا داخل خواهید شد پس کجاست مردی که بمبارزت من بیرون آید امیرالمؤمنین
فرمود یا رسول الله من بمبارزت او بیرون میروم رسول الله فرمود که این عمرو است باز عمرو مبارز طلبید و رجزی خواند مضمون آنکه
از صدمت ندای من بمبارزت شجاعان رسیده یارای مقاومت ندارند امروز عجز ایشان بظهور آمد امیرالمؤمنین فرمود که یا رسول الله
من بیرون میروم فرمود که عمرو است گفت اگر عمرو است گو باش مرا اذن فرمای آنگاه حضرت سلاح بر وی راست کرد و بنام خدای
او را بیرون فرستاد امیرالمؤمنین نیز رجزی فرمود در مقابل رجز او مضمون آنکه تعجیل مکن که رجز ترا شنیدم و اظهار مردانگی ترا

دانستم و از مقاومت تو عاجز نیستم خلوص نیت و صدق طویت موجب نجات من است امید دارم بیاری حق که ترا ضربتی بچشانم که فریاد آن
بهنای میدان برآید و بر صفحه روزگار این یادگار ماند بعد از آن امیرالمؤمنین فرمود که ای عمرو تو عهد با خدای تعالی کرده
بودی که نخواند ترا هیچ مرد از قریش بیکی از دو خصلت مگر آنکه تو یکی از آن دو را فرا گیری گفت بلی فرمود که من ترا دعوت میکنم
بخدا و رسول او و باسلام این را از من فرا گیر گفت مرا باین حاجت نیست فرمود که پس فرود آی از مرکب تا با هم در این نبرد دست برد
نمائیم گفت ای پسر برادر من دوست نمیدارم که ترا بقتل آرم آنحضرت فرمود والله که من دوست میدارم که ترا بزاری بکشم او را
حمیت جاهلیت دامن گیر شد و از مرکب فرود آمد و ساعتی با هم گردیدند تا که امیرالمؤمنین جا بجای آن ضربتی زد بر سرش که چون خیار
دو نیم ساخت و بجانب پسرش تاخت و ضربتی دیگر او را و انجاک آنحضرت اصحاب ایشان روی بگریز نهادند و اهل اسلام غلغله
تکبیر باسمان رسانیدند و عکرمه بن ابی جهل چون این وهم را گذاشته و نیزه را انداخته روی بلشکرگاه نهاد و بعد از آن
حق سبحانه و تعالی بادی عظیم فرستاد که سر تا سر میخهای خیمه را از زمین بر کند و طنابها بگسیخت جمعیت آن جمع را متفرق
ساخت و هر یک بگوشه انداخت و آیه کریمه وَرَدَّ اللّٰهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا بر ایشان خوانده و محن کرد
ذلت و خواری بر ایشان افتاده و این فتح بدوام ایام ثابت آن خلاصه انام بکشتن عمرو بن عبد ود و پسر نابکارش بحصول
و اهل آن دودمان بخواری و تفرقه و بیقراری کشید اگر خواهی که بدانی که مکنت و منزلت شجاعت و تجربت و سطوت و صولت امیرالمؤمنین علیه السلام
نظر کن بمنع فرمودن رسول الله او را از مبارزت عمرو بن عبد ود و بواسطه شناسائی و نجدت عمرو تا سه نوبت که اذن یافت و حسن طاعت
امیرالمؤمنین و سکوت او مرة بعد اخری با شدت رغبت آنحضرت بجهاد و معرفت او جرجیل که در روز مبارزت عبدود و میل او بدفع
ایشان از حضرت رسالت بر قوت او حجت بر شجاعت که منطوی و مرکوز است در وی که بمثابه کوه راسخ و طود شامخ است که تند باد
حوادث او را بحرکت نتواند آورد در صوالح روحها او را مضطرب نتواند ساخت صلوات الله علیه چون جمعیت اهل شرک بتفرقه
مبدل شد و ابوسفیان با اتباعش بجانب مکه فرار نمودند و غطفان هر یکی بجای خود قرار گرفتند یا واسطه آنکه یهود نقض عهد کرده بودند
و با مشرکان یکی اتفاق کرده رسول الله بعد از این واقعه رایت نصرت آیت را بدست امیرالمؤمنین داده بحصون بنی قریظه توجه فرمود
و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که اگر امیرالمؤمنین بمبارزت عمرو بن عبد ود بیرون نمی آمد و او را نمیکشت نیز سلسله اسلام

بکفر مبدل گشته و ابن مسعود چنین خواندی که وکفی الله المؤمنین القتال بعلی وکان الله قویا عزیزا روایت کنند که چون آنحضرت
قصد حصار بنی قریظه فرمود سی مرد از خزرج با امیر المؤمنین همراه کرد و فرمود که شما پیشتر بروید و نظر کنید اگر ایشان
قلعها را میگذارند و راه خود گرفته میروند فبها والا مرا خبر کنید آنحضرت چون بآنجا رسید و ایشان را از این اعلام نمود غیر
از هذیان و ما لا یعنی چیزی دیگر از ایشان نشنید باز گشته آنحضرت را از آن اخبار فرمود آنحضرت فرمود که ای علی بگذار
ایشان را که زود باشد که حق سبحانه و تعالی ترا بر ایشان مستولی گرداند چنانچه بر عمرو مستولی ساخت و خدای تعالی ترا
فرو نخواهد گذاشت صبر کن تا مردم جمع شوند و بشارت ده ایشان را که حق سبحانه و تعالی مرا نصرت فرمود که من توقف کردم تا
مردم جمع گشتند و روان شدیم تا نزدیک شدیم بقلعهای ایشان شخصی بر ما حاضر شد و گفت قاتل عمرو آمد و دیگری
پیدا شد و همچنین گفت و دیگری همچنین و آواز در میان یکدیگر بلند کردند تا حق تعالی بدین سبب ترس در دل ایشان انداخت و
شنیدند که راجزی این جز میگفت قتل علی عمرا صاد علی صقرا قصم علی ظهرا ابرم علی امرا هتک علی سترا
یعنی کشت امیر المؤمنین عمرو را و صید کرد آنحضرت چرخ صیاد را که قتل عمرو بود و شکست آنحضرت پشت پناه اهل شرک را
و داد مبالغه داد در آن مبارزت و کار را محکم ساخت و دریده ناموس کفر را بعد از آن فرمود که حمد و ستایش معبود را
که دین اسلام در میان مردمان ظاهر ساخت و بیخ و ریشه شرک را از پا انداخت و چون امیر المؤمنین علیه السلام رایت رفعت
آیت را در اصل حصن ایشان قائم کرد و نیز اهل حصار روی آوردند و فحش بر زبان میراندند امیر المؤمنین را از آن کلمات
کراهت آمد و خواست که مراجعت فرماید ناگاه آفتاب نور احمدی از جانب یثرب طالع شد و نزدیک حصار فرمود ...
ایشان را بسمع شریف رسانید و آواز داد که ای برادران قرده و خنازیر ما که بر پنگاه قومی بر سبیل قهر و غلبه فرود آییم بد احوال
آن قوم گفتند یا ابا القاسم تو جهول و فحش گو نیستی آنحضرت از آن شرم داشته بطریق سبری اندک باز گشت فرمود که در برابر
حصار ایشان خیمه اجلال زدند و بیست و پنج روز آنجا محاصره کردند تا آخر بآن قرار یافت که هر حکمی که سعد بن معاذ در باب
ایشان بکند از آن سر نپیچند و تابع گردند چون سعد حاضر شد گفت من چنین حکم میکنم که مردان ایشان را بقتل آرند و زنان و اطفال
ایشان را باسیری بگیرند و اموال ایشان را در میان مسلمانان قسمت نمایند آنحضرت فرمود که ای سعد حکمی کردی که حق سبحانه و تعالی

بر بالای هفتم آسمان این حکم فرموده بعد از آن ایشان را از حصار بیرون آوردند و بجای مخصوص محبوس بودند همه را فرستاد
بمدینه که در خانهای بنی نجار حبس نمایند و خود نیز توجه بآنجانب نموده رسید بموضعی که امروز بازار است و جمع
مسلمانان آنجا حاضر شدند و آنحضرت حکم فرمود که ایشان را دفعه دفعه بیارند و هر دفعه را که می‌آوردند امیر المؤمنین علیه السلام را
میفرمود تا گردن ایشان را میزد و در مغاکی که آنجا بود می‌انداخت و دفعه دیگر را آوردند که حیی بن اخطب و کعب که پیشوایان
ایشان بودند در میان بودند بعضی گفتند یا کعب که ما را بچه کار آوردی نزد رسول الله گفت نمی‌بینی که برای چه کار مردم
ما را پیوسته طلب میکنند و هر که رفت باز نگشت والله که ما را برای قتل میبرند و مجموع ایشان را دست بگردن بسته پیش رسول الله
آوردند حیی بن اخطب چون نظرش بر پیغمبر افتاد گفت والله که من ملامت نفس خود نکردم در عداوت تو ولیکن هر که جانب
خدای تعالی او را فرو گذارد مخذول و خوار شود بعد از آن روی بمردم آورد و گفت ای مردمان هیچ چاره نیست از حکم الهی
که در باره کسی ورود یافته و بقلم قضا در کتاب قدر قتل این کس نوشته شده بر بنی اسرائیل این نوشته بود که
بشود شد بعد از آن امیر المؤمنین او را بقتلگاه آورد گفت قتل شریف بدست شریف بهتر است حضرت امیر فرمود
که اخیار اشرار را بقتل می‌آرند و گاهی اشرار اخیار را بدرجه شهادت میرسانند اما وای بر آن جماعتی که بدست اخیار
کشته شوند و خوشحال کسی که اشرار ایشان را بقتل رسانند گفت راست گفتی این التماس دارم که حله از من نکنی فرمود
که این برمن آسان امر است حیی گفت که خدای تعالی ترا پوشیده دارد و گردن برکشید امیر المؤمنین گردن او را زد
و جامه او را از میان او نکند و امیر المؤمنین پرسید از مردم که وقتی که حیی را بکشتن می‌آوردند چه میگفت گفتند این دو بیت میخواند

لعمرک ما لام ابن اخطب نفسه ولکنه من یخذل الله یخذل
لجاهد حتی بلغ النفس جهدها وحاول یبغی العز کل مقلقل

یعنی بعمر تو سوگند که ملامت نکرد پسر اخطب نفس خود را ولیکن هر که فرو گذارد خدای تعالی او را مخذول و منکوب شود
پس سعی و جد نماید تا برساند نفس را بقوت و طاقت او یعنی بنفس جهاد کند تا او را از بر کند و قوت خود را ضعیف گرداند
و عزت را هر ساعتی انکار نماید و این فتح و فیروزی و ظفر و بهروزی بدست امیر المؤمنین شد صلوات الله علیه و سلم
و دیگر سعی و کوشش آنحضرت در غزای بنی المصطلق از آن قبیل است که میان علما مشهور است که فتح این غزا نیز از آنحضرت

شد که رسید و از آن قوم مالک و پسر او را کشت و قوم منهزم شدند و اموال و غنایم بسیار دران غزا گرفتند و رسول الله
آنرا بر مؤمنان و مسلمانان قسمت نمود و شعار مسلمانان درین غزا یا منصور بود و امیر المؤمنین علیه السلم به اسیری
گرفت جویریه بنت حارث بن ضرار را پیش پیغمبر آوردند و آنحضرت او را برای خود فرمود و بعد از ان پدر دختر آمد و گفت
یا رسول الله این دختر را باسیری میگیرند و بگذارید که دختر نیکو سیرتست آنحضرت فرمود برو و او را مخیر ساخت گفت
خوب فرمودی و زبان گفتی آمد و دختر این احوال را گفتا و خدا و رسول را اختیار کرد و رسول او را آزاد کرده نکاح
فرمود و در سلک زنان داخل کردانید   امیر المؤمنین علیه السلم صلحنامه نوشت میان رسول
و میان سهیل بن عمرو چون مصلحت در صلح بود و پیغمبر فرمود که یا علی بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل گفت این کتابت
نوشته نمیشود میان ما و تو چیزی گوی که بنویسد در اول که ما آنرا دانیم پس بنویس که باسمک اللهم آنحضرت فرمود که یا علی
محو کن آنچه نوشته و آنچه او میگوید بنویس امیر المؤمنین فرمود که اگر نه فرمان تو میبود من آنرا محو نمیکردم و بعد از ان محو کرد
و نوشت که باسمک اللهم آنگاه پیغمبر فرمود که بنویس این آنست که قرار داده و صلح نموده بر و محمد رسول الله سهیل بن عمرو را
سهیل گفت اگر قبول میداشتم ترا این در کتابتی که میان ما و تست اقرار به نبوت تو میکردیم و نزاع میان ما و تو نبود این محو
کن و نام خود را بنویس امیر المؤمنین فرمود که آنحضرت رسول الله علی رغم انف تو سهیل گفت نام او را بنویس تا شرط بر جا
باشد امیر المؤمنین گفت وای بر تو ای سهیل دست از عناد باز نمیکشی حضرت رسول الله فرمود که یا علی محو کن فرمود که یا رسول الله
دست من نمیرود که نام ترا از نبوت محو کنم پس آنحضرت آنرا محو کرد و از انجا و گفت مر امیر المؤمنین را که زود باشد که ترا این نوع
امری خوانند و در اجابت آن ترا مصیبتی باشد و بعد از آن صلحنامه را تمام فرمود و ظاهر تر درین غزا بدست امیر المؤمنین شد
و برای حفظ دماء اهل اسلام روایت کنند از قایه مولی عبد الله بن سلام که درین غزا و وقوع فضیلت که قرین گمید کربود و نداز
فضایل عظام و مناقب جسام آنحضرت بوقوع آمده یکی آنکه رسول الله چون از حدیبیه عزم بیرون نمود در جحفه نزول اجلال نمود و در انجا
آب نیافتند سعد بن مالک را با بیاداده و دنبال آب فرستاد و بیار و در رفته باز گشت و گفت از خوف قوم پیشتر نمیتوان رفتن
فرمود که بنشین بعد از ان حال او را فرستاد و او نیز همچنین باز آمد پس آنحضرت امیر المؤمنین را طلبید فرستاد و قوم متردد بودند در جوع

آنحضرت چون مشاهده کرد و بود صعوبت آنحال را آنحضرت روایا را برده آب را ورود فرمود و او دیها را آب کرده و دواب را
آب داده سالم رجوع نمود پیغمبر او را که دید تکبیر فرمود و دعای خیر گفت دیگر سهیل بن عمرو آمد درین غزا نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
و گفت یا محمد هر که از ما پیش تو بیاید او را باز گردان بما آنحضرت ازین سخن غضب فرمود چنانچه اثر غضب بر چهره مبارکش ظاهر
فرمود که ای معشر قریش باز ایستید از ینها و الا حق سبحانه و تعالی بر انگیزد مردی بر شما که آزموده باشد دل او را بایمان تا بزند
گردنهای شما را بزند بعضی حاضر بودند گفتند یا رسول الله آن ابو بکر باشد فرمود که نه گفتند عمر فرمود که نه ولیکن در حجره کفش را
پینه میکند ایشان بحجره در آمدند که ببینند که او کیست دیدند امیر المؤمنین است علیه السلم و جماعتی روایت کنند که امیر المؤمنین این قصه
میفرمودی و گفت که من شنیده ام از رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود که هر که بر من دروغ بندد و چیزی که من نگفته باشم ازمن نقل
کند جای او دوزخ خواهد بود   و آن در سال هفتم از هجرت وقوع یافت ابن طلحه آورده که
ابن اکوع روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ان غزا ابو بکر را فرستاد که او رایت حصار برداشته آمد بپای حصار
و جنگ نه جستکاری از پیش نبرده باز گشت بعد از آن عمر رفت و همچنین فتح نکرده باز آمد آنحضرت فرمود که فردا رایت به
کسی میدهم که دوست دارد خدا و رسول را و ایشان نیز او را دوست دارند چنانچه سابقا مذکور شد که این فتح بدست او خواهد شد که
او فرارست بعد از آن امیر المؤمنین را طلب فرمود و آب دهان مبارک در چشم او انداخت که رمد داشت و فرمود که این رایت را
فرا گیر و برو که خدای تعالی این فتح را بدست تو خواهد کرد پس رایت را برپای کرده بیرون فرمود و لشکر او میرفتند تا پای
حصار رسیدند رایت نصب کرد یهودی از بالای حصار گفت کیستی تو فرمود منم علی بن ابی طالب گفت شما بر ما غالب شدید
که در کتاب موسی آمده اینچنین است و آنحضرت مراجعت نمود تا فتح نمود و شیخ مفید رحمه الله آورده که این فتح بزور بازوی امیر المؤمنین
شد بلا شک و ارباب علم شده و بوقوع پیوسته درین غزا افضایل و از هر باب بر وجهی که جمیع روات اتفاق دارند که آنحضرت
در ان منفرد است و شریک نیست او را هیچکس از مردان چنانچه روایت کرده محمد بن یحیی از مسعود بن بسیع و عبد الله بن عبد الرحیم از عبد الملک بن
هشام و محمد بن اسحق و غیرهم از اصحاب اخبار و ارباب آثار که چون نزدیک رسید رسول الله صلی الله علیه و آله بخیبر فرمود که
مردمان توقف فرمایند چون قرار یافتند دست مبارک بسوی آسمان برداشت و فرمود که بار خدایا ای پروردگار هفت

اسمان و آنچه آسمان برو سایه می اندازد ای آفریدگار هفت طبقه زمین و آنچه آنرا بر میدارد وای آفریننده شیاطین و آنچه ایشان او را
اضلال میکنند که از تو در میخواهم خیر این قریه را و آنچه خیر در وست و پناه می آرم بتو از شر این قریه و از شر آنچه در وست بعد از آن
فرود آمد در زیر درختی که در آن مقام بود و آنجا اقامت فرمود بقیه روز تا نصف النهار روز دیگر آنگاه منادی رسول الله ندا
کرد و تمامی مردمان نزد آنحضرت جمع شدند دیدند که شخصی پیش آنحضرت نشسته فرمود که ای اصحاب میدانید که این کیست
گفتند نه یا رسول الله فرمود که من در خواب بودم این آمد و شمشیر از میان من کشید گفتم چه کردی گفت یا محمد کیست که منع
ترا از من درین روز کند گفتم حق سبحانه و تعالی که حافظ منست منع کند ترا از من پس شمشیر در غلاف کرد و اینجا نشست
آنچنانکه می بینید که با او هیچ خوف و ترسی نیست گفتند شاید در عقل او قصوری باشد فرمود که بلی بگذارید او را تا برود و معالجت
سازید و قریب بیست و پنج روز آن قلعه را محاصره کردند و رایت از آن امیر المومنین علیه السلم بود اما چند روزی آنحضرت را رمد
عارض شده بود که تقاعد فرموده بود از حرب و مسلمانان بپای قلعه هر روز نزدیک میرفتند و جنگ می انداختند تا یکروزی
در حصار را گشودند و بعضی بیرون آمدند و خندقی ایشان گرد پای حصار کنده بودند در کنار خندق ایستاده مرحب یهودی
در مقام محاربه در آمده مبارز طلبید حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابوبکر را با جمعی از مهاجرین فرستاد و رایت داد رفتند و
کوشش نمودند کاری از پیش نرفت بازگشتند و یکدیگر را توبیخ و سرزنش میکردند روز دیگر عمر را فرستاد با بعضی ایشان نیز
با بانگ زنان باز گشتند و یکدیگر را از ترس و بیدلی میکشیدند آنگاه حضرت فرمود که این رایت از آن اینها نیست که بر میدارند و بروید
و علی بن ابیطالب را از برای من طلب کنید گفتند وی رمد و درد سر دارد فرمود که او را بمن بنمایید که میخواهم که مردی بهم
خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند که فرا گیرد رایت را آنچه حق اوست و او کرار غیر فرار است
رفتند و آنحضرت را آوردند فرمود که یا علی چه حال داری گفت رمد و درد سر دارم آنحضرت فرمود که بنشین و سر
خود را بران من نه آنحضرت چنین کرد حضرت رسول در حق امیر المومنین دعا فرمود و دست مبارک را بر آب دهان رسانیده
بر چشم و سر آنحضرت مالید فی الحال چشم گشوده و درد سرش تسکین یافت و رسول الله در دعای او فرمود که بار خدایا او را از گرما و
سرما نگاه دار و بعد از آن رایت سفید را بدست او داد و فرمود که برو که جبرئیل با تست و نصرت در پیش او است و رعب و ترس

در دلها

در دلهای قوم مرکوز است بدان ای علی که ایشان در کتاب خود یافته اند که هلاک کننده ایشان نام ایلیا باشد پس چون
ملاقات کنی با ایشان بگو که منم علی بن ابیطالب که ایشان از این مخذول و منکوب میشوند انشاء الله تعالی و امیر المومنین فرمود که
رفتم تا نزدیک حصار دیدم که مرحب یهودی بیرون آمده و جبه و جوشن و خود پوشیده و اسلحه تمام بر خود ساخته مرا
دید و گفت ع علمت خیبر انی مرحب ، شاکی السلاح بطل مجرب ؛ یعنی همه اهل خیبر میدانند که من مرحب یگویند که او تمام
سلاح است که پهلوان مرد آزمایست چون او این رجز گفت من گفتم شعر انا الذی سمتنی امی حیدره ، کلیث غابات
شدید قسوره ؛ اکیلکم بالسیف کیل السندره ؛ یعنی منم آنکه نام نهاده مرا مادر من حیدر صفدر که همچو شیر غرانم در بیشه
شجاعت که خصم را بدرانم که قتال کنم شما را بشمشیر زن بسرعت هر چه تمامتر که شما را الامان ندهم که بر خود بجنبید بعد از آن
با هم بگردیدند و دو ضرب در میان ایشان رد شد آنگاه حضرت مبادرت فرموده بقوت بازوی مردانگی ضربتی بر
فرق مرحب زد که خود و سر او را شکافته بدندانهایش رسید افتاده جان داد و در خبر وارد است که چون امیر المومنین فرمود که
منم علی بن ابیطالب دانشمندی از ایشان گفت مغلوب شدید و رقم خواری بر شما کشیده شد و بر موسی علیه السلم این
امر نازل شده بود و از قتل مرحب جمع و بختی بسیار از ایشان را هم یافته رفته در درون حصار و در از محکم در بستند امیر المومنین آن
علاجی فرمود تا خود را پیش در رسانید و بقوت روحانی صمدانی آن در را از جای جنبانید از پاشنه بر کنده
بر روی خندق انداخته جسر ساخت تا لشکریان گذشته بقلعه ریختند و خاک مذلت بر اهل قلعه بیختند و غنائم بسیار گرفته
بیرون آمدند و چون مردم از خندق گذشته بجانب لشکرگاه رسول الله صلی الله علیه و آله رفتند امیر المومنین علیه السلم آن
در را بدست راست خود از روی خندق برداشته چند گز دور انداخت و آن در را هشت و پنج کس می بستند و گویند که مسلمانان
هفتاد کس شدند نتوانستند آن در را از جای خود برداشتن که بآن مردی قوت یافت
و مهم اسلام استحکام پیدا کرد بر وجهی که حضرت منان بر پیغمبر خود امتنان فرمود چنانچه در سوره اذا جاء نصر الله والفتح و آیه
کریمه لتدخلن المسجد الحرام بیان نموده که چشمها را از آن نور تازه باشد و سینه ها را از آن سرور بی اندازه پیدا کند
و رسول الله امر فتح مکه را از مردم مخفی میداشت و در تهیه اسباب آن میبود و چون امیر المومنین در همه امور صاحب سر

وصاحب رای و مونس و قرین آنحضرت بود او را ازین خبر دار کردانید و بعد از آن بعضی دیکر را وقف ساخت امیر المومنین
را درین امر بعضی فضایل منفرد کردانید از انجمله قصه حاطب بن ابی بلتعه بود چنانچه سمت ذکر یافت و آنحضرت را فرستاده کتابت
او را کرفته آورد و چون کتابت او را به پیغمبر رسانیدند فرمود منادی کنند تا کرد که همه مردم بمسجد جامع حاضر شدند و بر
بالای منبر فرمود و آن کتابت را در دست کرفته بالا داشت و کفت ای مردمان من از حق تعالی درخواسته بودم که او مرا
از قریش مخفی دارد اکنون یکمردی کتابتی نوشته بمکه باهل خود و خواسته که ایشان را اخبار کند از توجه ما صاحب
کتابت باید که برخیزد و الا وحی او را رسوا سازد کسی برنخواست دوم بار اعاده فرموده حاطب بن ابی بلتعه برخاست
همچو بید میلرزید کفت صاحب کتابت منم و بعد از اسلام من این کار را برای نفاق نکردم و بعد از یقین در دین خود شک نیاوردم
آنحضرت فرمود چه چیز ترا برین داشت کفت مرا در مکه قبیله و عشیره نبود ترسیدم که در زیر دست های لشکریان هلاک شوند
ایشان را اخبار کردم تا احتیاط خود بکنند نه آنکه مرا در دین بعد از یقین شکی بود عمر برخاست و کفت یا رسول الله بفرمای تا کردن او بزنند
که او منافق شد آنحضرت فرمود که او از اهل بدر است شاید که خدای تعالی چون بر حال و مطلع است او را عفو کند و او
بیام رزد او را از مسجد بیرون بکنید مردم کرفته از مسجد بیرون بردند و او استعانت برسول الله میکرد تا شاید ترحم فرماید آنحضرت
فرمود که بکذارید تا بیاید ز دس چون آمد فرمود که از تو عفو کردم از خدای تعالی آمرزش طلب و دیکر مثل این کار مکن و این منقبت
دیکر است از مناقب او و جاه و بیرون آوردن کتابت از کیسوی آن زن و غیرت آنحضرت درین امر که رسول الله اعتماد داشت
بغیر او و فرستادن زبیر را با او چه او نیز از قبل مادر که صفیه بنت عبد المطلب بود در سلک بنی هاشم بود پس خواست که متولی امر
و امور او بنی هاشم باشند و زبیر اقدامی بود در شجاعت و نسب او متصل بود بجنب امیر المومنین و رسول الله دانست که مساعدت
و معاونت خواهد کرد در آن امر و او را تابع امیر المومنین کردانید با آنکه خلاف صواب کرده در باب آن کتابت و آنحضرت بیقین
شامل کامل آن را از او کرفت و این از فضیلت و منقبتی است که منفرد است و کسی او را شریک نیست و غیر از شیخ مفید ابن نصر را
ذکر کرده اند قریب این و دیکر پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز فتح رایت را بسعد بن عباده داد که بمکه رود و او میکفت که الیوم یوم
الملحمه الیوم تستحل الحرمه امروز روز جنگ است امروز حرام حلال میشود و بعضی کفتند یا رسول الله کوش میفرمایید که سعد چه میکوید

والله که ما بترسیم که او امروز صولت و حدت تمام با قریش نماید آنگاه فرمود ای علی برو رایت از سعد بستان و تو با رایت بمکه داخل
شو مولف کتاب کوید رحمه الله پیغمبر اکر ابو جعفر محمد بن جریر الطبری در تاریخ خود این قصه را چنین آورده که آنحضرت استدراک
فرموده آنچه فوت شده بود از صواب رای تهجم سعد و اقدام او بر آنکه و میدانست که انصار موافقت نخواهند کرد بر عزل سعد و
پیشوای آنها و رایت کرفتن از و مکر مثل علی بن ابی طالب علیه السلام و این دلالت بر مکانت و رفعت سعد دارد در اخذ رایت از و
بعلی بن ابی طالب دادن این غرضیست که بهتر از کومت زیرا که دیکری را قایم مقام او ساخت الا علی بن ابی طالب را علیه السلام
پس بر مخافت او را با فلک رسانید و اکر در میان صحابه کسی می بود که انصار موافقت او میکردند بر عزل سعد آنحضرت او را برای
این امر اختیار میکردند و چون امیر المومنین نیز افضل او بود این امر را بوی رجوع فرمود و کفت مقاتله نکنند با اهل مکه مکر جماعتی را که
در مقام محاربه و مقاتله باشند و بعضی دیکر که پیغمبر ایذا و آزار رسانیده بوده امیر المومنین علیه السلام بعضی از آن مردم را از آنجمله آورد
مثل حویرث بن نقیس بن کعب را و غیر او و شنیده که ام هانی خواهر آنحضرت بعضی را در پناه خود برده از بنی مخزوم مثل
حارث بن هشام و قیس بن سایب آنحضرت فرمود بدر خانه ام هانی و کفت بیرون آرید هر که در خانه جای داده ام هانی چون
الله امیر المومنین را نشناخت بواسطه مغفر که در سر داشت کفت یا عبد الله منم ام هانی دختر عم رسول الله و خواهر علی بن ابی طالب
باز کرد و منصرف شو از خانه من فرمود که این مشرکان را از خانه بیرون کن کفت والله که شکایت ترا پیش رسول الله میبرم آنگاه
امیر المومنین مغفر را از سر برداشت او شناخت دوید دست امیر المومنین را بوسید و مصافحه کرد و یکدیکر را در بر کرفتند و کفت
یا امیر جان من فدای تو باد من سوکند خورده ام که شکایت ترا نزد رسول الله برم و کفت برو و سوکند خود را راست کن و آنحضرت در
اعلای وادی بود ام هانی کوید من رفتم نزد رسول الله آنحضرت در قبه غسل فرموده بود و فاطمه لباس در وی پوشانید چون
آنحضرت کلام مرا شنید فرمود که خوش آمدی و مرحبا آوردی کفتم مادر و پدرم فدای تو باد یا رسول الله شکایة آورده ام امروز
به پیش تو از امیر المومنین آنحضرت فرمود من امان و زنهار داده ام هر که تو او را امان و زنهار داده فاطمه علیها السلام فرمود که یا ام هانی
آمده بشکایت علی که میترساند دشمنان خدا تعالی و رسول را رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تعالی ضایع نکند
سعی علی را و جزای خیر دهد من زنهار داده ام هر کرا ام هانی زنهار داده که او بجای علی است و بعد از آن آنحضرت بمسجد در آمده

سیصد و شصت بت دید که برصاص با هم بسته فرمود ای علی من چند عدد سنگ ریزه بمن ده و آنحضرت بران بتان میزد تا همه را

انداخت و پاره پاره ساخت و میفرمود که وَجَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا یعنی آمد که دین اسلام است

و ناچیز شد باطل که شرک و بت پرستی که باطل نیست شد است و ناچیز گشته پس چیزی را از بتان در مسجد نگذاشت که همه را

شکست و از آنجا بیرون انداخت و دیگر قصه خالد بن ولید است که شیخ مفید رحمه الله ذکر کرده و طبری در تاریخش گفته

که رسول الله صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را فرستاد بجوالی مکه معظمه که بنی خزیمه را دعوت کند باسلام و او را نفرستاد

بود که مقاتله کند او مخالفت امر رسول الله کرده آمد بنواحی ایشان و در زمان جاهلیت عوف بن عبد عوف و فاکه بن مغیره

بتجارت رفته از یمن می آمدند به بنی خزیمه رسیدند و تراع در موست ایشان آن دو کس را کشتند و اموال ایشانرا بردند و

چون زمان اسلام در آمد و پیغمبر خالد را فرستاد ایشان خالد را دیدند سلاح پوشیدند خالد گفت بگذارید سلاح خود را و

بنهید ایشان قبول کردند یکی از ایشان گفت وای بر شما این خالد بن ولید است والله که بعد از نهادن سلاح نخواهد بکرد اسلام

و بعد از و چیزی دیگر جز آنکه گرفتن و قتل من و سلاح خود را نمی نهم او میخواهد که خون شما بریزد و اسلام را از شما قبول نمیکند

آن مرد هم چون دید که او پیش پیغمبر آمد سلاح از خود گشودند و خالد ایشانرا این جا جست و او نیز سلاح خود را ابنهاد

آنگاه امر کرد که همه را دست برپشته بستند و بعضی را شمشیر هلاک کردند چون این خبر به پیغمبر رسید دستهای مبارک را با آسمان

برداشت و گفت یا رب خدایا پناه می آرم بتو و بیزارم از فعل خالد و آنچه با مردم کرده خالد بن ولید بعد از ان امیر المومنین را طلب فرمود

و گفت یا علی برو بسوی آن جماعت که خالد با ایشان حرکتی اینچنین کرده و نظر کن در امور ایشان و حکایت زمان جاهلیت را

زیر قدمین پامال کن و تحقیق احوال ایشان نمای آنحضرت پاره اموال همراه امیر المومنین کرده روان کردانید چون در میان ایشان درآمد

احوال ایشانرا معلوم فرمود مالهای که از ایشان فوت شده بود همه را رد کرد و فدای خونهای ایشانرا داد تا همه تسلی شدند که

هیچ چیز از حقوق ایشان باقی نماند از خون و مال که استیفای آن کرده باد فرمود آنگاه از ایشان پرسید که آیا از حقوق شما چیزی

باقی ماند از خون و مال که استیفای آن کرده باد فرمود گفتند نه یا امیر المومنین پس مالی که زیاد آمده بود آنرا نیز با ایشان داد از جهت

احتیاط رسول الله آنجا تا ایشان آشنا شدند بعد از آنکه آن امور با تمام رسید مراجعت فرمود و نزد رسول الله آمد و احوال را عرض

عرض رسانید فرمود که خوب فتح و نیک کردی بعد از ان آنحضرت برخاسته روی مبارک بقبله آورد و دستها را برداشت چنانچه

بیاض زیر دستهای آنحضرت ظاهر شد و فرمود که بار خدایا من بیزاری میجویم از ان فعلی که خالد بن ولید کرده و حکایة میکنم تو

و این را سه نوبت اعاده فرمود   که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با ده هزار

سوار بیرون فرموده متوجه حنین شد و آن وادی است که میان مکه و طائف چون اصحاب کثرت عدد در اشکر که دید

ابو بکر چشم رسانید و کثرت آن را عجاب نمود و گفت امروز مغلوب نخواهیم شد از قلت لشکر مخالف و امر بخلاف آن بظهور رسید

چون التقای صفوف شد لشکر اسلام لبث کرده تمام روی بهزیمت نهادند و باقی نماند با پیغمبر الا ده کس از بنی هاشم که دهم ایشان ایمن

بن ام ایمن بود و او خود کشته شد و آن نه کس با پیغمبر ثبات قدم ورزیدند بعد از ان دیگر مسلمانان آمدند و با ایشان ملحق شدند و کثرت

از ایشان بود بر مشرکان و از برای اعجاب ابو بکر بکثرت حضرت عزت آیه فرستاد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ

وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ

مُدْبِرِينَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ یعنی بدرستی که یاری کرد خدای تعالی شما را ای مومنان در

موطنهای بسیار و در موطن روز حنین چون بشگفت آورد شما را بسیاری لشکر شما پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما چیزی

از صولت دشمن و تنگ شد بر شما زمین با وادی فراخی و کشادگی که داشت پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب در حالیکه

غزمیت کنندگان بودید پس فرستاد خدای تعالی چیزی که سبب سکینت و آرام دلهای شما شد که مراد علی بن ابیطالب علیه السلام

بر رسول او و بر مومنان و آنگروه از بنی هاشم با پیغمبر ثبات قدم ورزیدند امیر المومنین علیه السلام بود که با شمشیر کشیده پیش پیغمبر

ایستاده بود و عباس بن عبد المطلب که بر یمین آنحضرت بود و فضل بن عباس که بر یسارش بود و ابو سفیان بن حارث بن

عبد المطلب و عبد الله بن زبیر و عتبه و معتب پسران ابو لهب در کرد آنحضرت ایستاده بودند و مالک بن عباده

عافقی درین باب بیتی چند گفته   لم یواس النبی غیر بنی هاشم عند السیوف یوم حنین هرب الناس غیر تسعة

رهط فهم یهتفون بالناس این ثم قاموا مع النبی علی الموت فابوا زیننا الناظرین و ثوی ایمن الامین من القوم

شهیدا فاعتاض قرة عین یعنی مواسات نکردند و جوانمردی ننمودند با پیغمبر غیر بنی هاشم نزد بکار کاه شمشیر در روز حنین

وگریختند همه مردمان بغیر نه نفر که ایشان آواز میدادند مردمان گریخته که بکجا میروید و این نه کس ایستاده با پیغمبر دل بر هلاک
نهادند پس رجوع کردند از جهت آنکه دین و زینت بود از برای ما نه شین و فتنه و این که با منقصت امانت بود و از آن قوم
بدرجه شهادت رسید پس عوض شهادت یافت چیزی که نور چشم زیاده شود چون پیغمبر صلی الله علیه و آله مشاهده
فرمود هزیمت قوم را گفت مر عباس را که ای عباس چون تو مردی هستی بلند آواز ندا کن صدای بر ایشان مردم و عهد و پیمان را
بیاد آر بعد از آن عباس آواز داد که ای اهل بیت شجره و ای اصحاب سوره بقره بکجا میگریزید که ازین گریز گریزی نیست
یاد آورید معاهده که با رسول الله کرده اید این مردیست که او را تنها گذاشته اید و قوم پریش روی ایشان پشت کرده بودند
و میرفتند و آن شبی بود بغایت تیره و ظلمانی و آن حضرت در میان وادی بود و اهل شرک از اطراف وادی شعاب
با شمشیرهای کشیده بیرون آمدند و متوجه آنحضرت شدند آنحضرت نظر کرد در پیش روی خود بعضی را دید که میرفتند آواز
داد که کجا شدید که با خدای عهد کرده بودید ایشان که آواز شنیدند باز پس نگاه کردند شعشعه جمال آنحضرت را دیدند در آن
مثل قمر در شب بدر همه سر اقدام ساخته باز گشتند و بسرعت تمام در اطراف وادی بدشمن رسیدند و میان ایشان جنگ در
پیوست و از جانب دیگر وادی مردی از هوازن می آمد بقصد آنحضرت بر شتری سوار بود و رایتی سیاهی بر سر نیزه و در دست داشت
پیشاپیش می آمد و رجز گویان که منم ابوجرول از خصم جدا نشوم تا او را بیندازم و جمعی بسیار سوار از عقب او می آمدند امیرالمومنین علیه السلام
چون او را دید بجدت و سرعت هر چه تمامتر می آمد و نزدیک شد با آنحضرت عنان توجه بجانب او معروف داشته رجز آغاز کرده
نعره زد که ایشان خشک ماندند از آنجایی که بودند تا رسیدند همچو خیار تر بدو نیم ساخت و تابعانش روی بگریز نهادند آنحضرت باز
گشته دید که بعضی از مسلمانان عود کرده بجنگ رسول الله صلی الله علیه و آله در انتقام ایستاده میگوید که بار خدایا چون اول
در پیش را نکال چشانیدی آخر ایشان را نیز وبال بچشان و دیگر فرمود که این زمان آتش حرب اشتعال یافت و مردم را
بر حرب تحریص میفرمود و میگفت انا النبي لا كذب انا ابن عبد المطلب امیرالمومنین نیز با مسلمانان روی با اهل شرک آورده
شمشیر در میان ایشان نهادند و آنحضرت بتنهایی چهل کس دیگر را از شمشیر گذرانید بقیة السیف روی بگریز و انهزام نهادند
و غنیمت و اسیر بسیار گرفته دست بر گردن بسته و این فتح از آن شاه امیرالمومنین علی بود چه ابوجرول را کشت و رایت او کونسار

کردید

کردیده و تابعان او گریختند و از آنجا باز آمده مدد مسلمانان کردند تا بالکل ایشان را استیصال ساختند و پیغمبر و اهل اسلام را
تسکینی حاصل بضرب بازوی حیدری شد چنانچه قرآن از آن خبر داده این فرجی بود بعد از شدت چنانچه مولف کتاب
میفرماید که كان ابوبكر الذي عانهم و علي عليه السلام اعانهم یعنی بود ابوبکر آنکسی که چشم رسانید لشکر را اگر گریختند
و پشت دادند و علی علیه السلام آن صفدری بود که بعد از شکست شجاعانه فرمود و امداد نمود تا فتح میسر شد و از جمله
گریختگان ابوسفیان صخر بن حرب بود از معاویه عاویه روایت کنند که او گفت که من رسیدم به پدر خود در حال گریختن
با جماعتی بود از اهل مکه من بود آواز دادم که ای پسر حرب چرا با سرعت صبر نکردی و مقاتله ننمودی و این اعراب را از
حریم منع نکردی گفت تو کیستی گفتم معاویه گفت پسر هند گفتم بلی گفت بابی و امی و توقف کرد و اهل مکه تمام در پیش
او جمع شدند و من با ایشان ملحق شده ایشان را برداشته آمدیم بر سر قوم کوشش نمودیم و اهل اسلام میکشتند و اسیر
میگرفتند تا روز بلند شد بعد از اطفای آتش حرب رسول الله آن غنایم را بر لشکریان قسمت فرمود مولفة قلوب را
بیشتر داد مثل ابوسفیان و معاویه و عکرمة بن ابی جهل و انصار را کمتر چیزی داد و بعضی از انصار از ین معنی خشم کردند و این
خبر به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید خاطر مبارکش پریشان شد فرستاد و انصار را تمام جمع کرد و فرمود که ایشان را مشافهة
وقتی که غیر ایشان نباشد چون نشستند رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که من چیزی از شما میپرسم جواب مرا
بگویید آیا شما گمراه بودید که حق سبحانه و تعالی شما را راه نمود بواسطه من گفتند بلی منت خدا را و رسول او راست
دیگر فرمود که آیا شما بر کنار مغاک دوزخ نبودید که حق جل و علا شما را از آن ورطه رهانید بواسطه من گفتند بلی
منت ایشان راست و دیگر فرمود که آیا شما اندک نبودید حضرت عزت شما را بسیار کرد بسبب من گفتند بلی منت خدا راست
و رسول او را دیگر فرمود که آیا شما با یکدیگر دشمن نبودید و عداوت میورزیدید که حق سبحانه و تعالی در شما الفت پیدا
کرد و شما را با هم التیام داد گفتند بلی منت خدا را و رسول او راست و بعد از آن آنحضرت ساکت شد زمانی آنگاه فرمود
که چرا جواب نمیگویید گفتند چه نوع جواب ترا گوییم که پدران و مادران فدای تو باد جواب گفتیم که ترا است بر ما طول و فضل و منت
فرمود که اگر خواهید میتوانید گفت که آمدید بصوب ما وقتی که قوم ترا رانده بودند و اخراج کرده ترا جای دادیم و رستان

بودی ترا ایمن ساختیم همه کس تکذیب تو میکردند ما تصدیق کردیم بعد از آن سخن فریاد و گریه از نهاد ایشان برآمد و پیران مهتر
ایشان برخاسته در پای آنحضرت افتادند و دست و پای او را بوسیدند و گفتند ما از خدای تعالی و رسول او خوشنودیم امید که
ایشان از ما راضی و خوشنود باشند همه اموال فدای راه تو باد اگر میخواهی آنچه حاضر است قسمت فرمای هر که خواهی و بعضی
از ما که این گفته از دل نگفته و بواسطه غش و کینه نبود که در دل ایشان باشد لیکن گمان کردند که این بواسطه بی التفاتی بوده
اکنون بتقصیر خود قائلند و زبان ما باستغفار گشوده اند یا رسول الله از برای ایشان استغفار کن آنحضرت فرمود که
اللهم اغفر للانصار و لابناء الانصار و لابناء ابناء الانصار ای معشر انصار آیا شما راضی نیستید که غیر شما از اینجا بازگردد با گاو
گوسفند و شتر و شما بازگردید که در سهم شما رسول الله همه گفتند بلی یا رسول الله ما بتمامی رضا دادیم و نظر بچیزی دیگر
نمیداریم آنگاه فرمود که انصار مواضع اسرار منند اگر همه مردمان سلوک نمایند در وادی و انصار براه دیگر من براه
انصار سلوک مینمایم و در این غزا رسول الله صلی الله علیه و آله عباس بن مرداس را چهار شتر داد او قهر
کرده نستاند و شعری گفت مضمون آنکه مرا در این سهام با بندگان درم خرید برابر کرد من روی بر در اینخانه
آورده ام که بلندتر شوم نه بیت تر که مرا تحقیر کنند و من کمتر از کسی نیستم این خبر بسمع پیغمبر رسید او را حاضر ساخته
فرمود که تو اینمضمون را گفته گفت بلی یکی از آن میان گفت که تو خود شاعر نبودی چگونه ترا با عبید برابر کردند
رسول الله فرمود امیر المؤمنین را صلوات الله علیهما که یا علی برخیز و زبان او را قطع کن عباس میگوید چون من
از آنحضرت این کلمه شنیدم مرا چنان سختی دست داد که تو آن گفت و بر من این سخت گرانتر بود که از روز خشم که در آن
ما آمد و آنچه خواستند کردند امیر المؤمنین مرا از آنجا بیرون آورد و من در فکر بودم که بچه کیفیت خود را از او خلاص کنم گفتم
یا علی آیا زبان مرا خواهی برید فرمود که من در باره تو امضا و اجرای قول رسول الله صلی الله علیه و آله خواهم کرد مرا
آورد تا پیش این چهار شتر و فرمود که فرا گیر در میان این چهار شتر تا صد گفتم پدر و مادرم فدای تو باد شما این کرامت
و حلم و دانا ترید فرمود که نبی صلی الله علیه و آله ترا چهار شتر اعطا فرموده ترا در سلک مهاجرین در آورده اگر خواهی این چهار شتر
بستان و اگر خواهی صد تا را اخذ کن و باش با اهل صد شتر و در سلک آنها باش من گفتم مصلحت تو چیست یا امیر المؤمنین فرمود که

من

من میگویم که آنچه رسول الله بتو عطا فرموده بستان و بآن راضی شو گفت پس چنان کردم که آنحضرت فرموده چون رسول الله صلی الله
غنائم قسمت میفرمود در این غزا مردی دراز قد گندم گون که منحنی شانه بود و اثر سجود در میان هر دو چشم او بود نمود و بجا نیاورده
سلام کرد و تخصیص نمود رسول الله را گفت چه میکنی در این غنائم فرمود که چه کنم گفت می بینم که عدالت مرعی داری برو راستی تو
غنائم را بسویت قسمت کن اثر غضب بر چهره رسول الله ظاهر شد فرمود که وای بر تو اگر عدالت و راستی نزد من نباشد نزد که خواهد
بود و مسلمانان برخاسته که او را بقتل آرند فرمود که بگذارید او را که زود باشد که او را اتباعی پیدا شود که بجهند از دین چنانچه
تیر از کمان بجهد و حق سبحانه و تعالی بعد از من ایشان را بقتل آرد بر دست دوسترین خلق بسوی و پس امیر المؤمنین او را بقتل
آورد در میان خوارج در روز نهروان پس نظر کن بمفاخر و مناقب حضرت امیر المؤمنین و نیکو تأمل کن در بدایع فضل و عجایب
او و فکر و اندیشه فرمای برای صحیح و خیال صائب و ملاحظه کن از جوانمردی و ثبات قدم از امور غرائب او در وقتی که میان معرکه
سپاه پشت دادند روی آورده بوجه دل لعین را با جهل ملاعین دیگر بر زمین هلاک انداخت و رایت نصرت برافراخت
و جمعیت ایشان را بتفرقه مبدل ساخت و بجلال عباس بن مرداس که جهت او را باصلاح آورد و آنچه از فحوای کلام رسول الله
فهم کرده بر احسن وجهی با وی معامله فرمود چنانچه بعصمت رسول صلی الله علیه و آله راضی شد بعد از آن کلام آن شقی که اعتراض
بر قسمت پیغمبر صلی الله کرد و شیطان آن را بر زبان او جاری کرده بود آنحضرت فرمود که قتل او بدست احب خلق خواهد بود بسوی
حضرت این همه دلالت واضحه است بر رفعت شان و علو مکان او که بر صراط مستقیم است و بر طریق قویم و او با حق است
و حق با او و بعد از غزوه حنین بجانب طائف توجه فرموده محاصره نمود و امیر المؤمنین را فرستاد بر سر خیلی که آنجا بود و امر فرمود
که با ایشان جنگ کند بعد از دعوت اگر قبول نکنند و هر بتی که بیند بشکند آنحضرت فرموده با جمع کثیری بخیل خثعم رسید
و مردی از میان ایشان شهاب نام بمبارزت بیرون آمد در وقت صبح آنحضرت او را بیک ضربت کشته شمشیر در میان دیگران
نهاد و ایشان را منهزم و متفرق ساخته تمام بتان ایشان را بشکست و مراجعت فرمود بسوی رسول صلی الله علیه و آله
و آنحضرت هنوز بر در طائف بود با وی خلوت کرده راز دور دراز فرمود جابر گوید که در آن حال عمر گفت که چون است که با وی
خلوت کرده و با وی راز میگوئی فرمود که من با وی راز نمیگویم ولیکن حق سبحانه و تعالی با وی راز میگوید از خصائص

طائف با قوم بن غیلان در میان خیل ثقیف بیرون آمد و امیر المؤمنین با بادی ملاقی شده او را بقتل رسانید و مشرکان منهزم
شدند و ازین ترس در دل اهل حصار افتاده جمعی از ایشان پایین بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله آمدند و مسلمان شدند
و مجموع دوازده روز محاصره طائف بود بعد از آن مراجعت کردند و دیگر حق سبحانه و تعالی
امر فرمود که آنحضرت خود بیرون رود و همه اصحاب را همراه ببرد و اعلام فرموده بود که درین غزا بجنگ احتیاج نخواهد شد غرض
امتحان اصحاب بود تا موافق از مخالف و مؤالف از منافق ممتاز گردد و گرما در آن وقت در کمال اشتداد بود و وقت ادراک ثمار
اکثر تخلف کردند چه رغبت ثمار و حرص بمعیشت و خوف گرما و بعد مسافت و بعضی موافقت نموده تهیه اسباب
راه نمودند و بعضی تخلف کرده طریق تقاعد پیمودند و رسول الله صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی علیه السلم را در مدینه
خلیفه ساخت از جهت حفظ اهل مدینه از اهل و ولد و ازواج و غیر ذلک از نقایای مردم و فرمود که یا علی مدینه صلاحیت ندارد
مگر بمن یا بتو یا مرا می باید درینجا بود یا ترا چه خوف آن هست که در غیبت ما مفسدان عرب و فتنه جویان بی ادب در و طمع کنند یکی
یکی از من و تو آنجا باید بودن باینجهت معزز شده و آنحضرت بیرون فرمود و امیر المؤمنین علیه السلم در مدینه بود تا منافقان را وقت
حسد بحرکت آمده دانستند که آنچه امکان حفظ و ملاحظات در آنجا بجای خواهد آورد که موجب رفاهیت و جمعیت مردم باشد
و بحضور وجود مبارکش دشمن نیز طمع نتواند کرد آوازه انداختند که خلیفه ساختن پیغمبر امیر المؤمنین را بواسطه اکرام و اجلال او
نبود بلکه بسبب بی التفاتی و ملال و بود که میخواهد که از دور باشد و بوی نباشد همچنانکه از برای پیغمبر میگفتند که او ساحر است یا
شاعر و بعضی از بشیر قرآن او بوی تعلیم میکنند و خود میدانستند که دروغ میگویند و این محض حسد بود برای امیر المؤمنین نیز
این نوع کلمات را افشا ساختند بطریق اراجیف و اگر نه میدانستند که او دوسترین مردمست نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و مونس و
قرین و صاحب سر و همنشین اوست این خبر بر خاطر مبارک آنحضرت شاق آمده خواست که اظهار کذب و فضیحت ایشان نماید
تهیه اسباب را نموده به پیغمبر ملحق شد و گفت یا رسول الله زعم منافقان است که تو مرا دیده در مدینه بواسطه عدم التفات خلیفه ساختی
آنحضرت فرمود که یا علی باز گرد بجای خود و این کلمات را مایه اهل نفاق را منظور مکردان که در مدینه مرا می باید بود یا ترا تو خلیفه
منی در دار هجرت و در قوم من آیا راضی نیستی که باشی از من بمنزله هارون از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود چنانکه را
بتقریب سمت ذکر یافت آنحضرت در استخلاف امیر المؤمنین اظهار رتبت و منزلت او فرموده درین کلمات بابرکات و نبوت را

استثنا نمود پس در جمیع احکام با آنحضرت شرکت و از برای او متحقق است بغیر نبوت مثل هرون که چنین فرمود و اگر آنحضرت
باعلام الهی میدانست که احتیاج بجنگ میشود درین سفر امیر المؤمنین را در مدینه باز نمیداشت و از آنجا بطش او و منشاء او را ازش
نموده باز گردانید و چون در آن غزا جنگ صورت نیافت رسول الله نیز بی جنگ زمانی مراجعت فرمود و در آن اوقات عمرو
بن معدی کرب زبیدی آمد بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آنحضرت فرمود که ای عمرو ایمن گردانا دخدا تعالی ترا
در روز فزع اکبر گفت فزع اکبر چه چیزست که من فزع را نمیدانم آنحضرت فرمود امر آنچنان نیست که تو گمان کرده صیحه در
صور دمیده شود که نماند هیچ زنده مگر که بمیرد و صیحه دوم در دمند که هیچ مرده نماند الا که زنده شود و همه خلایق در عرصات قیامت
صف صف ایستند و آسمان شکافته شود و زمین پاره پاره گردد و کوهها بیفتد و دوزخ زبانه کشد و شراره او مثل کوههای بلند
باشد و هیچ روحی نباشد الا که دل او از جای برود و گناهان خود را یاد کند و بخود درماند الا اگر خدای تعالی خواهد ای عمر آیا تو کجای
عمرو گفت که من چیزی بغایت عظیم و سهمناک میشنوم آنگاه ایمان بخدا و رسول آورد با جماعتی از قوم او که با وی بودند باز گشت
بجانب قوم خود بعد از چند گاه ابی بن عثعث خثعمی را گرفت و پیش پیغمبر آورد و گفت حکم قصاص کن مرا با این فاجر که پدر مرا
کشته است آنحضرت فرمود که آنچه در جاهلیت شده در زمان اسلام هدر است باز خواست عمرو باز گشته مرتد شد و جماعتی
را از بنی حارث بن کعب کشت و رفت بجای خود بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را صلوات الله علیه طلب فرمود
بر مهاجرین امیر ساخت بجانب زبید فرستاد و خالد بن ولید را بر طایفه از عرب روان کرد و امر فرمود که چون هر دو
رسیدند امیر المؤمنین علیه السلم خالد بن سعید بن عاص را مقدمه لشکر خود کرد و خالد ابو موسی اشعری را مقدمه مردم خود ساخت
چون جعفی این خبر شنیدند قوم خود را دو فرقه ساختند بعضی میمن میل کردند و بعضی دیگر بزبید خالد پیشتر رفته امیر المؤمنین صلوات الله
در عقب او فرستاد که او باید که توقف کند تا رسول بوی برسد او توقف کرده رفت و چیزی نوشت بخالد بن سعید که آنحضرت را
هم توقیف نماید آنجا امیر المؤمنین ع سخن او مخالفت بشده بخاطرش گران آمد و بر خلاف آن راه روان شده خود را به بنی زبید رسانید
چون قوم آنحال را دیدند گفتند بعمرو که یا ابو ثور با این جوان قریشی چه خواهی کرد کاهی که با تو ملاقات کند و بر سر جنگ باشد
گفت آنگاه معلوم شود که بهم رسیم عمرو بیرون آمده بر سر جنگ مبارز طلب کرد امیر المؤمنین ع بجانب او متوجه شد خالد بن سعید

پیش آمد گفت یا علی بگذار که من به مبارزت او بیرون روم آنحضرت فرمود که اگر می‌بینی که مرا با تو فرمانی هست بجای خود باش
او توقف نمود امیرالمؤمنین مقابلهٔ او در آمده نعره زد که زمین و زمان بلرزه در آمد عمرو از آن نعره منهزم شد آنحضرت بخشش بر
بر ایشان نهاده برادر عمرو را بقتل آورد زن او را با جماعتی دیگر از زنان باسیری گرفت و از آنجا مراجعت نمود و سعید بن
خالد را آنجا گذاشت تا زکوات ایشان را قبض کند و هر که باسلام رجوع کند امان دهد بعد از آن عمرو بن معدی کرب رجوع کرده
بخالد بن سعید امان طلبید و او را امان داده عود کرد و باسلام و التماس زن و فرزندان نموده باز داد و بر ایشان بخشود و
امیرالمؤمنین درین قتال از سبایا جاریه برای خود اختیار فرموده بود از خمس فی الغور خالد ولید بریدهٔ اسلمی را بخدمت
پیغمبر صلعم فرستاد تا او را ازین احوال خبر دهد بریده آمده بر در خانهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله بعضی ملاقات کرد و این
حال را گفت گفتند زود برو و بگوی که آنچه علی کرده که بر وی غضب خواهد کرد بریده بخدمت آنحضرت رفته کتابت خالد را
داد به پیغمبر آنحضرت کتابت را داده خواندند چون استماع فرمود رخسار مبارکش متغیر شد بریده گفت یا رسول الله اگر
رخصت بدهی در امثال این از فی و غنیمت چیزی نماند آنحضرت فرمود که ویحک ای بریده تو منافق شدی بر علی بن
ابیطالب حلال است از فی آنچه بر من حلال است و علی بن ابیطالب بهترین مردمانست از برای تو و قوم تو و بهترین
جمیع امت بعد از من ای بریده حذر کن از آنکه بغض علی داشته باشی که خدای تعالی ترا دشمن دارد در بغض او خود با بریده
بریده گوید که من در آن زمان آرزوی آن میکردم که کاش زمین شق شود و مرا فرو برد گفتم پناه برم بخدای تعالی از
غضب الهی و غضب حضرت رسالت پناهی یا رسول الله از برای من استغفار کن که من هرگز بغض او در دل نگیرم
و از برای او نگویم چیزی غیر از نیکی پس آنحضرت از جهت او استغفار کرد و درین غزا علامات ظاهره است بر فضل امیرالمؤمنین
که فتح بدست او شد و رسول الله صلعم اظهار منزلت و قدرش فرمود که حلال است بر او غنیمت آنچه بر من حلال است
و اختصاص این امر باوی دون غیر او و اعلان نمود دوستی او را و تخویف فرمود از بغض او و بریده را تحضیض
و ترغیب کرد بر حب او که بهترین کافهٔ امت بعد از اوست و این همه تصریح است بخلافت و امامت او بعد از آنحضرت
و مدایح و مناقبست که دیگری با وی شارکت ندارد و مخصوص اوست صلوات الله علیه و آله

و آن چنان بود که اعرابی آمد بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و گفت جماعتی از عرب اجتماع نموده‌اند در وادی رمل و عزم
آن دارند که بر طیبهٔ مدینه شبیخون آرند آنحضرت فرمود تا منادی کردند و همه مردمان در مسجد جمع شدند آنحضرت این حال را
بگوش ایشان رسانیده گفت از شما میروید برفع آنها هشتاد کس از اهل صفه و غیر ایشان اجابت نمودند که ما میرویم آنحضرت
ابوبکر را طلب کرده آن قوم را همراه کرده و فرستاد که بروید به بنی سلیم که ایشان نزدیک ایشان رفتند تا نزدیک زمین
ایشان رسیدند آنجا جایی بود پر سنگ و درخت و آن قوم در وادی بودند و متعذر بود بر سر ایشان رفتن چون ابوبکر بکنار وادی
رسید ایشان از آن بیشه بیرون آمده بر اینها تاختند و جمعی را از مسلمانان بقتل آوردند ایشان بازگشته بخدمت پیغمبر آمدند و احوال را
گفتند بعد از آن عمر را لوا داده فرستاد ایشان به رخسار آمده خواستند که فرود آیند آن قوم از میان درختان بیرون آمده
ایشان را نیز گریزانیدند چون ایشان مراجعت کردند پیغمبر صلعم ملول خاطر گشت عمرو بن عاص گفت یا رسول الله مرا بفرست بر
آن قوم که حرب خدعه است شاید که من حیله و تدبیر کرده ایشان را فریب دهم او را فرستاد با جماعتی با ایشان نیز همان
چشانیدند که با دو طایفهٔ سابقه چشانیده بودند بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله چند روزی بگذاشت و کسی را فرستاد که
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را طلب فرموده گفت تو قدم درین معرکه نه اجابت فرمود پیغمبر صلعم فرمود که اکنون فرستادم
کرار غیر فرار را و دستهای مبارک بسوی آسمان داشت گفت بارخدایا اگر میدانی که هستم من رسول تو نگاه دار او را در سلامتی
اینمرد و بکن با او آنچه تو خواهی از خیر و خوبی و بعد از آن آنچه خواست دعا فرمود در باب امیرالمؤمنین و آنحضرت بمشایعهٔ او بیرون
آمده تا مسجد احزاب آنجا وداع فرمود و ابوبکر و عمر و عمرو بن العاص را با جماعتی همراه او کرده بازگشت ایشان بجانب
راه عراق میل کرده پاره از آن جاده گشتند تا کسی گمان نکند که بر سر ایشان میروند چون پاره چنان رفتند بعد از آن
راه را گردانیده بر سر راه اصل آمدند و روی بوادی نهادند و شب میرفتند و روز پنهان میشدند تا نزدیک بوادی رسیدند
آنحضرت فرمود که آواز بلند نکنند و ایشان را آنجا بداشت و خود پیش فرموده فرود آمدند عمرو بن عاص چون این را
مشاهده کرده دانست که فتح خواهد شد بنیاد فساد کرده ابوبکر و عمر را از وحوش و گرگ آن وادی ترسانیده گفت مصلحت آنست که
در بالای وادی رویم و مقام کنیم آنحضرت قبول نفرموده عمرو عاص گفت ما خود را ضایع نخواهیم ساخت ابوبکر و عمر را با خود

متفق کرده برخاستند که با ما بیایند که بالای وادی میرویم مسلمانان گفتند که پیغمبر ما را امر کرده بود که مخالفت امیر المومنین نکنیم پس

و قول او را بشنویم پس انچنین بودند تا سفیدهٔ صبح بدمید انگاه برخاستند و قوم در خواب غفلت بودند بر سر ایشان

ریختند و از هر طرف گرد انگیختند و حق سبحانه و تعالی ایشان را نصرت و فرصت داده دمار از روزگار ایشان بر آوردند

چنانچه سورهٔ والعادیات از ین خبر میدهد که وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا

فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا یعنی سوگند با سپان دونده که در وقت دویدن نفس زنند نفس زدنی با آواز که ضبح بود

پس بیرون آرندگان آتش از سنگ بسمهای خویش آتش زدنی پس قسم بغارت کنندگان در وقت صبح مراد از کافران

ایشانند پس برانگیختند آن اسپان بوقت سفیده دم غباری در کنار آن قبیله پس میان در آمدند بآن وقت گروهی را

از دشمنان دین و نزول این سوره در انوقت بود و انحضرت اصحاب را بشارت داد بفتح بعد از نزول و امر فرمود که باستقبال

امیر المومنین بیرون روند و انحضرت در پیش پیغمبر بود چون نزدیک شد امیر المومنین اصحاب که پیش پیغمبر بودند دو صف

شده ایستادند چون چشم امیر المومنین بر پیغمبر افتاد پیاده شد انحضرت فرمود سوار شو یا علی که خدای تعالی و رسول او از تو

راضی اند امیر المومنین از فرح گریست انگاه رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی اگر نه آن بودی که من میترسم که طایفه از امت من

در باب تو گویند آنچه نصاری در باب عیسی بن مریم میگفتند من امروز لب بگشودم در بارهٔ تو چیزی چند میگفتم که بهیچ گروهی نگذشتی الا

بر هیچ جماعتی از مردم الا انکه خاک قدمین ترا در دیده میکشیدند مثنوی گر نبودی خلقها تنگ و ضعیف گر نبودی خلق محجوب و کثیف

غیر ازین منطق لبی بگشادمی در مدیحت داد معنی دادمی

چون امر اسلام بعد از فتح مکه و فتوح ناحیهای

منتشر شد از هر طرف رسولان آمدند آنحضرت نزد رسول صلی الله علیه و آله و از انجمله ابو حارثه اسقف نجران با سی کس از نصاری مثل

عاقب و سید و عبد المسیح رسیدند برسالت بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند و یهودان مدینه با ایشان بمقام

بحث در آمده گفتند شما بر چیزی نیستید و ایشان نیز همین گفتند کما قال الله تعالی وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ

شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ هر دو راست میگفتند چون رسول الله صلی الله علیه و آله نماز عصر را ادا

فرمود اسقف با قوم آمده میگفتند یا محمد در چه میگوئی در بارهٔ مسیح انحضرت فرمود که او بنده ایست از بندگان خدای تعالی که او را گرامی

در رسالت داد اسقف گفت آیا هیچ میدانی که او را پدری بوده که بسبب تولد او شده گفت میان مریم و کسی نکاح نبوده که او را پدر باشد

گفت پس چون میگوئی که او عبد مخلوق است و تو هیچ بنده می بینی که بی پدر باشد حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که اِنَّ مَثَلَ

عِيسَىٰ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا

وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ یعنی بدرستی که صفت

آدمست عیسی و شان غریب او نزدیک خدای تعالی در علم و قدرت او که انسان بی پدر بیافریند همچو صفت آدم است که شما

تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شده و او را ابن الله میگوئید پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را پسر خدا

میخوانید بیافرید خدای تعالی قالب او را از خاک پس گفت آن قالب مصور را که بحکم من باش زنده بروح پس بود این که از

عیسی گفته شد درست و راست است پس مباش از شک آرندگان پس هر که خصومت کند با تو و مجادله کند در باب عیسی پس از انکه

بتو آمد از دانستن عیسی که او بنده و رسول الله است بگوی ایشان را بیائید مباهله کنیم پسران ما و پسران شما و زنان ما و زنان شما و

نزدیکان ما و نزدیکان شما پس جهد کنیم در تضرع دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر پس بکنیم لعنت خدای بر دروغگویان یعنی نفرین کنیم

بر اهل کذب بعد از نزول این آیات بر ایشان خواند ایشان را بمباهله طلبید و فرمود که حق سبحانه و تعالی مرا اخبار کرده

عذاب نازل خواهد شد بر مبطل بعد از مباهله و حق از باطل امتیاز خواهد یافت اسقف با اصحاب خود مشاورت نموده رای

ایشان بران قرار یافت که فردا بمباهله بیرون روند بعد از ان چون رجوع بمردم خود کردند اسقف گفت که فردا ملاحظه

کنید اگر محمد با اهل و ولد خود بمباهله بیرون آید از ان حذر کنید و اگر با اصحاب می آید مباهله کنید که بر چیزی نیست چون صباح شد

پیغمبر صلی الله علیه و آله دست امیر المومنین را گرفته و امام حسن و امام حسین را پیش کرده و فاطمه زهرا را در عقب او روان ساخته

آمدند اسقف از ایشان پرسید که هر کدام کیستند گفتند آن یکی علی ابن ابی طالب است که پسر عم و داماد و پدر فرزندان که دوست ترین

مردم است بسوی او و این دو طفل پسران دختر اویند از علی که انها نیز حبیب خلق اند بوی و این یکی فاطمه دختر اوست که اعز

خلایق است و اقرب ایشانست بدل اسقف نگاه کرد به عاقب و سید و عبد المسیح و گفت بنگرید و ببینید که بخواص خود آمده

دوله نامباهله کنند یا با جماعتی که وثوق دارد با ایشان و حجة ایزدی آمده زکینه ازین مباهله والله که اگر خوف مکانت قیصر نبودی من اسلام
اختیار میکردم لیکن مصالحه می باید کردن تا بازگردیم بجایی خود گفتند ما همه تابع رای توایم آنگاه اسقف گفت یا ابا القاسم مباهله
نمیکنیم ولیکن مصالحه میکنیم بر آنچه مقدور ما است بعد از آن مصالحه کردند بر دو هزار حله که قیمت هر حله چهل درهم پسندیده باشد
و آنچه کم و زیاد بود بدین حساب مجری بود مصالحه نامه برین نوشتند و صاحب کشاف آورده که اسقف گفت وقتی که آنحضرت با
اهل بیت بیرون آمده بود ندای معشر نصاری من روی چند می بینم که اگر از خدای درخواهند کوه را از موضع آن زایل کردانند و
یقین دانم که اگر مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین نماند آنگاه صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدهند نیمه در صفر و نیمه
در رجب و سی زره پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند و آنحضرت فرمود بخدای که جان من بید قدرت اوست که اگر اهل نجران با من
مباهله میکردند خدای تعالی ایشان را مسخ کردی بنوع بوزینه و خنازیر آتشی بر ایشان فرو ریختی تا جمله اهل نجران حتی مرغ بر درخت
میسوختند و از گردش سال همه هلاک میشدند و درین قصه دربیان فضل امیرالمؤمنین علیه السلام و ظهور معجزی نبی صلی الله علیه و آله بنصاری آنکه
اگر مباهله میکنند حلول عذاب بر ایشان وقوع می یابد قبول صلح کردند و حق سبحانه و تعالی اخبار فرمود که او نفس رسول است صلی الله علیه
و مساوی اوست در کمال و جلال و عصمت از آثام و اطلاع گردانید بر وجود ولدین او را باعتراض حجت نبی مطلبی و برهان
دین قویم قوی و نص بحکم بالکه حسن و حسین فرزندان رسول الله اند و فاطمه زهرا ارشاد عالمیان است و متوجه کردانیدن بسوی
ایشان ذکر و خطاب و دعا و اجتماع بمباهله در روز مقابله و معادله و این فضیلتی است که کسی با ایشان مشارکت ندارد و از آیات
و شان اقارب بعد ازین واقعات رسول الله صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین را بعیش فرمود که بیمن رود و زکوة ایشان را
نسق دهد و آنچه بر اهل نجران مقرر کرده اند قبض نماید آنحضرت طاعة لرسول الله دران سارعت نمود و توجه نمود بعد از ان پیغمبر
اراده حج فرمود و بین منادی طلب کرده گفت خبر بمردم رسان از اقصای بلاد اسلام که مردم تهیه اسباب حج نمایند
و تجهیز آن اسار کنند که با رسول الله بیرون روند و آنحضرت کتابتی با امیرالمؤمنین نوشت که از یمن بجانب حج توجه نماید تا در مکه
ملاقات شود و نوع حج را در کتابت ذکر نفرموده بود که تمتع است یا قران یا افراد عزم حرم نمود و رسول الله نوع قران حج را اختیار
فرمود و سیاق هدی بیرون فرمود و در موضع ذی الحلیفه احرام بست و مردم را در احرام بستن از روزی که بمیقات نیک گویان یا ماس [illegible]

الحضرت

و از حضرت صادق ع مرویست که هر که با سفله نزاع کند ذلیل شود و بدو و پادشاه و ترش خواه حکیم
دین سینا گوید که زر خویش بر پنج کس مده اول پیش زن دوم پیش بندگان سیم پیش کودکان چهارم
پیش ابلهان پنجم پیش حرص نا آزموده چون زر با زنان گوید مثل کسی است که آتش در پنبه اندازد
و گوید مسوز دوم زر به بندگان آنکه گوید مثل کسی است که گوشت پیش گربه اندازد و گوید که مخور سیم زر خود را
که با کودکان گوید مثل آنست که کلوخ در آب اندازد و گوید تر مشو چهارم زر خود را با ابلهان گوید مثل کسی
که سنگ در سطح انداز و پنجم زر خود را بایار نا آزموده مثل کسی است که اندرون خانه آتش کند و از
[illegible] بیرون نیاید قال افلاطون الحجج سبب لبسط العلم والحکمة والتشنیع سبب لبسط
الجهل والحمق و قال الصادق ع من کان همته ما یدخل فی بطنه کان حاصله ما یخرج منه قال
ارسطو السخاء بلا عدة ولنفسه فکیف یکون صدیق لغیره قال افلاطون لا تطلب سرعة العمل
واطلب تجویده فان الناس لا یسئلون فی کم فرغ و انما ینظرون الی جودته و اتقانه لقائه
الناس لیس لهم شیئا سر الهذیان من قیل و قال فاقلل من لقاء الناس الا
لاخذ العلم او اصلاح حال المراد بمعرفة الله تعالی الاطلاع علی نعوته و صفاته الجلالیة
والجمالیة بقدر الطاقة البشریة ثم الحجة بیش تو غیر ازان ره بیش غایة فهم تحت التنبیه
فی فضل غسل جمعه منقول من نهایة الاحکام قال الله تعالی لموسی یا موسی من اغتسل یوم الجمعة
کتب له بعدد کل شعرة فی رأسه و بدنه عشر حسنات و امح عنه عشر سیئات وارفع له عشر درجات
وارفع عنه القلم سبعة ایام و لو صام فی کل یوم سبعین مرة و اجعل قبره روضة من ریاض
الجنة الکثیرة. عدا من فی رمضان افطر من غیر عذر عائد اقد اصرا عدا ان عاد قال علا قتل
و طلع الاول قتل المستحل ان کان مولودا علی الفطرة والا یستتاب ان لم یکن عن فطرة

ای پسر از جمله بلاها فاقه است و از آن مختر مرض بدنست و از آن صعبتر مرض دل است و از نعمتهای ذوالجلال است سعة
مال حلال و افضل از آن صحت بدنست و افضل از آن تقوی قلوب ای پسر مومن را سه ساعت است از ساعات ساعتی که با کارساز راز و نیاز
عرضه دارد و ساعتی که پیش از حساب حساب نفس نماید و ساعتی که خالی سازد میان نفس و لذت حرام و حلال مرغوب با جمال و
لابدست مومن را که اتیان نماید در این امر سه چیز یا که بامر معاش پردازد یا گامی برای آخرت بردارد و یا از دوری محارم لذتی متلذذ گردد
و گفته مر ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام را که چه بسیار ذکر میفرمایید سلمان فارسی را فرمود که مگوید فارسی بگویید محمدی که یاد کردن
من او را از جهة سه خصلت یکی دوستی امیرالمومنین را که اختیار کرده بر دوستی خود و دیگر حب فقرا و اختیار کردن او ایشان را بر
اهل مال و ثروت و دیگر حب علم و علما و سلمان بنده بود مسلم منقاد دین حق مایل و نبود از مشرکان و مخالفان از حق غافل و از
ابی جعفر محمد الباقر علیهما السلام روایت که نشسته بودند جماعتی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله از نسب فخر خود میگفتند سلمان
رحمه الله در آن میان بود عمر گفت ای سلمان نسب و فضل تو چیست گفت منم سلمان بن عبدالله من بنده بودم حق تعالی مرا راه نمود
بمحمد رسول الله و من فقیری بودم ما و آن حضرت حق تعالی مرا غنی و توانگر گردانید بمحمد آخرالزمان و من مملوک بودم
که مالک سر ملکوت مرا آزاد کرد بیمن برکت محمد رسول الله صلی الله علیه اینست حسب من ای عمر بعد از آنکه از این بر خاسته شد سلمان نبی صلعم
عرض کرد قول عمر و جواب خود را آنحضرت فرمود که ای معشر قریش حسب مرد دین اوست و مروتش خلق او و فضلش
عقل او و بعد از آن فرمود که قال الله تعالی یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی وجعلناکم شعوبا و قبائل
لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم ای مردمان بدرستی که ما آفریدیم شما را از مردی و زنی که آدم و حوا باشند
و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتهای عظیم منسوب بیک اصل و قبیلها منتسب بشعوب تا بشناسید یکدیگر و ممتاز گردید یعنی دو کس که
بنام متحد باشند بقبیله متمیز میشوند چنانچه زید تیمی از زید قرشی نه از برای آنکه بنسب فخر کنند و آن طعنه زنند قطعه
نسب آدمیان که تفاخر زده اند ازره دانش و انصاف همه دور افتاده اند رسد فخر کسی را بنسب دیگری چونکه در اصل یک آدم و حوا زاده اند
بدرستی که بزرگوارترین شما نزد خدای تعالی پرهیزکارترین شماست چه بتقوی نفوس را رتبه کمال حاصل شود و هر کرا تقوی
بیشتر قدم او در مرتبه فضل و ادب بیشتر بعد از آن آنحضرت روی مبارک بسلمان کرد و گفت ای سلمان مجلس را از اینجا عقب بود

بتقوی و ترس از خدای تعالی پس هر که تو از او اتقی باشی از و فضل خواهی بود مولف کتاب رحمة الله میفرماید که فضل سلمان معلوم و
مشهورست و علو مرتبت و سمو منزلت او نزدیک هر کس معلوم و مذکور و اگر دهم خروج غرض ازین کتاب نمی بود من ذکر
میکردم شمه از فضائل و مناقب او را اگر فکر صحیح کامل در امر او همای کفایت میکند از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله در فضل او که
سلمان منا اهل البیت او را عمر طویل بود و مهلت وسیع که حق سبحانه و تعالی بوی کرامت کرده بود و میگوید مصنف که روا باشد که
اراده نمایم کتابی را در فضل اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام از اصحاب رسول الله علیه و آله که ایراد کنم شرف محل ایشانرا از ارتفاع و
خضوع و خشوع و آنچه لابد است از شباهت میان تابع و متبوع سلمان رحمة الله روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه ... او بود مارا
بر نصایح اهل اسلام اتمام او به دوستی علی بن ابیطالب علیه السلام و از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت که
خدایتعالی ضامن شده از برای ضمانی که سار ذاو را در جوار مقربان خود که هشت آن کدامست فرمود که آن آنست که اقرار کند
مر خدایتعالی را بربوبیت و مر محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت و مر علی بن ابیطالب را بامامت و ادا کند آنچه بر و فرض شده از عبادات
گفته و اقتدا این از کرامتی است که مانند نمیتوان کرد از کرامتی که برای آدمیان متصورست بعد از آن فرمود علی اندک بجای آرنم
آ تنعم بسیار کنید و نیز از و منقولست در قول حق جل و علا که وعلامات وبالنجم هم یهتدون نجم رسول الله
و علامات ائمه هدی علیهم السلام که بعد از و بودند که بنور خود مردم را هدایت میکنند و از ظلمات میرهانند اگر پیروی کنند و از علی
بن موسی الرضا علیهما السلام مرویست که او از آبای بزرگوار خود روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حرامست بهشت بر کسی که
بر اهل بیت من ظلم کرده باشد و ایشانرا بقتل آورده و معاتبه نموده و معرض بوده باشد بر ایشان و زبان بناسزای ایشان
گشوده بود ایشانرا هیچ نصیب نباشد در آخرت از ثواب و سخن نگوید خدای تعالی با ایشان که بآن خوشدل شوند و نظر رحمت
برایشان نکرد در روز قیامت و پاک نسازد ایشانرا از لوث گناه و مر ایشانرا باشد عذابی دردناک که المی آن منقطع
نگردد و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده و الله که باین هر دو دست کوتاه خود برانم از حوض رسول الله دشمنی که در او وارد کرد دام
دوستان خود را او روایتست از اصبغ بن نباته که او آمد نزد امیر المؤمنین علیه السلام و گفت یا امیر المؤمنین این قومی که ما با ایشان
میکنیم دعوت خود یکی است و رسول یکی و صلوة یکی و حج یکی پس چه نام نهیم ایشانرا فرمود که نام آنچه خدای تعالی در کتاب خود

ترا

ایشانرا نام کرده همه آنچه در کتابست اعلام نموده نشنیده قول خدای تعالی که در کتاب خود فرموده که تلک الرسل
فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله ورفع بعضهم علی بعض درجات وآتینا عیسی ابن مریم
البینات وایدناه بروح القدس ولو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات
ولکن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من کفر یعنی آن پیغمبران و فرستادگان را افزونی دادیم بعضی ایشانرا
بخصائص و فضائل بر بعضی دیگر ازین پیغمبران بود که خدای تعالی با وی سخن گفت و برداشت بعضی ازیشان را
بپایهای بلند و درجهای ارجمند و دادیم ما عیسی ابن مریم را معجزهای روشن و هویدا و قوت دادیم او را بجان
پاک که جبرئیل در ما در او دمید و اگر خواستی خدای تعالی اختلاف نکردندی امتها از پس انبیا بودند بعد از آنکه آمد با ایشان نشانهای
روشن بر نبوت پیغمبر ایشان ولیکن اختلاف کردند پس ازیشان کسی بود که بگرود و بعضی بر ایمان خود ثبات ورزد و ملازم
پیغمبر خود شد و ازیشان کسی بود که کافر شد و از دین اعراض نموده طریق حق را گذاشت پس چون اختلاف واقع شد ما
اولی تر بخدا و پیغمبر و کتاب و بحق پس مائیم گرویدگان و ایشانند کافران و قتال ایشان بمشیت و اراده حق تعالی است و سید حمیری
این ابیات را فرموده شعر ان علی بن ابیطالب علی التقی والبر والجود والله کان الوصل الذی لعلی الامة تفضیل یقول
بالحق ویعنی به ولا تلهیه عن باطل کان اذا الحرب مرتها القنا واحجمت عنها البهالیل یمشی الی القرن وفی
کفه ابیض ماضی الحد مصقول مشی العفرنی بین اشباله ابرزه للقنص الغیل ذلک الذی سلم فی لیلة علیه میکال
وجبریل والف ویتلوهم سرافیل لیلة بدر عددا نزلوا کانهم طیر ابابیل فسلموا لما اتوا نحوه وذاک اعظام وتبجیل
یعنی دوستی که علی بن ابیطالب علیه السلام بر طریق تقوی و بر و احسان مجبولست و آن جبلی ذاتی اوست و او امامیست که او را
بر همه امت تفضیل و افزونی گفتار او حق است و بغیر از حق نمیگوید و نمیخواهد و اشتغال باطل از ودمی نماید و او شهسواریست
که بود در وقت حرب چون میورزی آورد نیزه حرب را پهلوانان از آن باز زده میشدند و میرمیدند و چون میرفت بجانب اقران
و جنگیان و در کف کفایتش شمشیر بران درخشان میبود که شیران بیشه دلاوری از و گریزان میگشتند و در شب سیاه
میجستند که صید او نشوند و آن عالی نژادیست که در شب حرب سلام کرد بر میکائیل و جبرئیل و میکائیل در میان هزاران سوار از

ملک و جبرئیل در میان ایشان بر آن دیگر و میخواند ایشان را اسرافیل در شب بدر از جهته دیگر فرود آمده بر سر کفار گویا که ایشان همچو مرغان
ابابیل بودند که اصحاب فیل را هلاک کردند چون فرود بجایی و رفته بروی سلام کردند و این جهت تعظیم و تکریم و تبجیل او بود میان
و علی بن الحسین علیهما السلم از پدران بزرگوار خود روایت میکند که چون امیر المومنین علی علیه السلم رجوع میفرمود از واقعه جمل عبور
نمود بر زمین زورا گفت بر دارید که این زمین را زورا میگویند از اینجا زود بگذرید و اجتناب نمایید فرود رفتن بر این زمین سر بغیر مست از
فرو رفتن مسجد در سیوم پس چون پاره رفتند در آن زمین بموضعی رسیدند فرمود که این چه زمین است که شده زمین بحرا فرمود که
این زمین سیلخ است از اینجا کتان کشید و بدست راست بروید چون پاره رفتند سوادی دیدند آن صومعه بود از آن راهب
فرمود که فرود آییم اینجا گفت با لشکرت فرود میا فرمود چرا گفت از جهته آنکه فرود نمی آید مگر پیغمبری یا وصی پیغمبری با لشکر خود
که در راه خدا جهاد کرده باشد ما در کتب خود چنین یافته ایم آنگاه امیر المومنین علیه السلم فرمود وصی سید انبیا و سید اوصیا منم
گفت او را راهب که تو هر گاه اصلع باشی از قریش و وصی محمدی امیر المومنین فرمود من چنینم پس راهب از اینجا فرود آمد
بجانب آنحضرت و گفت عرض کن بر من شرایع اسلام که من یافته ام در انجیل نعت و صفت را که تو فرود آیی بر زمین براثا که
خانه مریم و زمین عیسی باشد علیهما السلم آنگاه امیر المومنین علیه السلم فرمود که باست و خبار مکن بچیزی از احوال و
بعد از آن از انجا رفتند تا بموضعی رسیدند فرمود که بشکافید چون شکافتند چشمه ظاهر شد که آب و از آواز دمش مود
واسطه جریان پس فرمود که این چشمه ایست که از برای مریم عمران حق تعالی جاری ساخته بود و باز فرمود که نزدیک
آنجا بشکافید بر قدر هفده ذراع آنگاه سنگ سفیدی پیدا شد آنحضرت فرمود که این سنگی است که مریم آورده و اینجا وضع کرده
و برو نماز گزارده پس آنحضرت آن سنگ را نصب کرده بر آنجا نماز گزارده و چهار روز آنجا اقامت نمود و در آنجا نماز را تمام
گزارده و حرم را در خیمها از آن موضع تعیین کرد و باز فرمود بر این زمین براثا که خانه مریم علیها است و این موضع مقدس است که انبیا
در انجا نماز قیام و اقدام نموده اند و ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلم فرمود که در این مقام ابرهیم علیه السلم قبل از عیسی
نماز گزارده مصنف رحمه الله فرموده که این زمین براثا نزد باب محولست نزدیک بغداد و زیاده از سه فرسخ از بغداد و جامع براثا
خراب شده بود و دیوارهایش باقی مانده بود مگر اندکی از آن که منهدم گشته بود و من رفتم و در آن نماز گزاردم و تبرک

جستم سوید بن غفله روایت کند که من شنیدم از امیر المومنین علیه السلم که میفرمود والله که اگر همه دنیا را بر منافق بزنم
و بپاشم او مرا دوست نخواهد داشت و اگر این شمشیر زنم بر خیشوم و بینی مومن او مرا بجان دوست دار خواهد بود و این
از آن مقوله است که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود یا علی دوست ندارد ترا مگر مومن و دشمن ندارد ترا مگر منافق
و عبد الله بن عبد الرحمن الانصاری روایت کند از پدرش که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که نه نوع عطیه با امیر المومنین داده شده
سه در دنیا و سه در آخرت و دو امید وارم که او را است و یکی بر وی می ترسم اما آن سه که در دنیا آن ساتر عورت من خواهد بود که
کنایه از دفن آنحضرت است بدست وی و قیام خواهد نمود با مور اهل من و وصی من خواهد بود در میان ایشان و اما آن سه که
در آخرت یکی لوای حمد است که بدست وی خواهند داد که بردارد و دیگر اعتماد بر وی خواهم کرد در مقام شفاعت و دیگر اعانت
خواهم کرد مرا در بر داشتن مفاتیح جنت و اما آن دو که از او امید وارم آنست که رجوع بضلالت نخواهد نمود و نه بکفر بعد از من و اما آن
یکی که بر وی میترسم غدر قریش است بر وی بعد از من و از جابر بن عبد الله الانصاری روایت است که من شنیدم از امیر المومنین علیه السلم که
این را انشا فرمود و رسول صلی الله علیه و آله می شنود شعر انا اخو المصطفی لاشک فی نسبی معه ربیت و سبطاه
هما ولدی جدی و جد رسول الله منفرد و فاطمة زوجتی لا قول ذی فند فالحمد لله شکرا لا شریک له البر بالعبد
و الباقی للابد یعنی که برادر مصطفایم که هیچ شک نیست در نسب من با او تربیت کرده شده ام و دو نبیره او ایشان
فرزندان منند جد من و جد رسول یکیست و فاطمه زن من است میگویم که نفی خداوند دروغ پس سپاس مر خدا را که
یکانه است که هیچ انباز نیست مر او را نیکو کار بنده و پاینده بی پایان رباعی ای آنکه نبی ترا برادر خوانده با جان و دل خویش
مانند خلیل رفته در آتش تیز گر نام ترا کسی برادر خوانده بعد از این رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که گفت یا علی
راست گفتی و ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم فرمود که هر که زیارت کند امیر المومنین علیه السلم را در حالتی که عارف
باشد بحق وی و متجبر و متکبر نباشد حق سبحانه و تعالی بنویسد برای وی اجر صد هزار شهید و بیامرزد گناهان گذشته و آینده
او را ایمن بر انگیزد و حساب بر وی آسان سازد و ملائکه ملأ اعلا او را باستقبال و فرستند پس هر گاه که او از زیارت
باز گردد ملائکه مشایعة او کنند او را بمنزل او و چون مریض شود بعیادت او روند و چون وفات کند بر روی جنازه او

کنند با ستغفار تا گرا و را بخیر بسیار ند سعد بن حذیفه روایت کند از پدرش حذیفه که او از جابر روایت کرده که من شنیدم از پیغمبر
که نباشد هیچ بنده و امه که بمیرد و در دل او مثقال حبه از خردل حب علی بن ابیطالب باشد الا که حق تعالی او را داخل کند در
جنت و از عبدالله بن ابی علی روایت که پدر من گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز خیبر رایت را بامیر المؤمنین علیه السلم
داد تا حق سبحانه و تعالی آنرا فتح فرمود بدست او و در روز غدیر خم او را بر داشته مردم را اعلام نمود که او مولای هر
مومنست و مومنه و فرمود که تو از منی و من از تو و دیگر فرمود که تو مقاتله بر تاویل کنی چنانچه بر تنزیل کردم و تو از من
بمنزله هرونی از موسی و دیگر من بصلحم کسی که با تو بصلح است و من بجنگم کسی که با تو بجنگست و توی بند استوار و توی که
بیان کنی برای مردم آنچه مشتبه باشد بر ایشان بعد از من و توی که حق سبحانه و تعالی فرستاده در شان تو که وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ
وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ و توی فرا گیرنده من و اول کسی که از زمین بشکافته شود من باشم و تو با من باشی و بر
کنار حوض تو با من باشی و در دخول جنت با من باشی با امام حسن و امام حسین و فاطمه علیهم السلام و حق تعالی بمن وحی فرستاده که
برخیزم ببغض تو برخاستم در میان مردمان و تبلیغ آن نمودم و رسانیدم بر وجهیکه مامور بودم ای علی بپرهیز از کینه‌هایی که در سینهای
مردمست از برای تو که ظاهر نخواهند ساخت مگر بعد از رحلت من آن گروه را حق سبحانه و تعالی براند از رحمت خود و دور
میکند و لعنت میکنند ایشانرا لعنت کنندگان یعنی ملائکه با همه آفریدگان و همه ایشان طایفه سزاوار لعنت اند بعد از آن پیغمبر
بگریست فرمودند که یا رسول الله سبب گریه چیست فرمود که جبرئیل بمن خبر داد که ستمکاران مر او را ظلم کنند و حق او را ازو
بستانند و با وی مقاتله نمایند و فرزندان او را شهید کنند و بعد از وی اهل بیت من ظلم بحساب نمایند و خبر داد جبرئیل که این محنت
باشد تا قائم ایشان قائم شود و همه ایشان بلند شوند و همه امت اجتماع نمایند بر محبت ایشان و دشمنان ایشان کم شوند
و ناخواستگان ایشان ذلیل گردند و مادح ایشان بسیار شود و چون بلاد متغیر گردد و عباد ضعیف شوند و مایوس از
فرج آنگاه قائم ما در میان ایشان ظاهر شود و او هم نام من باشد و پدر او هم نام پدر من و او از ولد دختر من باشد که حق اظهار
سازد و باطل را ناچیز گرداند و شمشیر در میان ایشان نهند مردم رغبت نمایند بوی و بر ستند از وی و بعد از آن گریه آنحضرت
تسکین یافت و فرمود که ای معاشر مومنان بشارت باد شمارا بفرج که وعده الهی خلاف نیست و حکم او تغیر پذیر نه او حکیم

خبیر

خبیرست و فتح آلهی نزدیکست بعد از آن گفت بار خدایا ایشان اهل منند از ایشان دور کن پلیدی و رجس را و پاک گردان
ایشانرا از لوث گناه و نگاهدار ایشانرا در کنف حمایت خود و رعایت فرمای و باش از برای ایشان بنصرت و اعانت و عزیز
گردان ایشانرا و ذلیل مگردان و تو خلیفه و قائم مقام منی در میان ایشان و تو بر همه چیز توانائی و از امیر المومنین علیه السلام
روایت که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که من چهار طایفه را در قیامت شفیعم کسی که گرامی دارد ذریه مرا بعد از من و کسی که
و کسی که حاجتهای ایشانرا برآرد و کسی که در امور ایشان سعی کند نزد اضطرار و کسی که دوست دارد ایشانرا بدل و زبان و از ابو جعفر
محمد الباقر علیهما السلم روایت که او از آبای بزرگوار خود روایت میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کسی که میخواهد توسل
شود بمن و او را نزد من قدری و منزلتی باشد من شفاعت کنم از برای او بآن در روز قیامت پس باید که به پیوندد به اهل بیت من
و ایشانرا مسرور گرداند و شاد سازد و حدیثی که سابقا مذکور شده بود در باب مولای ام سلمه که آنحضرت را ناسزا گفته بود
و بعد از آن توبه کرد و از آن بواسطه اخبار ام سلمه از مناقب آنحضرت که از پیغمبر شنیده بود و مولف رحمه الله آنرا از امالی طوسی نقل
کرده و میفرماید که حق سبحانه و تعالی دور گرداناد این مولی را از دار و منزل خاص خود و در جوار همسایگی ایشان راه ندهد
او در آن وقت که مبغض ایشان امیر المومنین بود و نمود بانسه عقیده و طریق غیر مستقیم داشته و چون طریق حق و صواب را دانست
از آن معنی زشت تا صواب توبه کرده جزا نیک نمود بخدمت و صحبت امیر المومنین و بآن راضی شد و اکتفا نمود و گفت که اعتقاد کردم
آنحضرا که و محبت از دوستی او در سلک همراهان حزب او در نیاید بر قفل غفلت بر دل و چشم او بود و الله حق تعالی راضی باد از
ام المومنین ام سلمه که ادای امانت کرد و حق شهادت در باب آنحضرت بتقدیم رسانید پیش از ارتحال از دنیا و انتقال او
از دار غرور بسرای سرور رحمت و رضای حق تعالی شامل حال او باد که زود باشد که بچینند ثمره اعمال خود را از شجره آمال خود قاسم
بن ابی سعید روایت کند که فاطمه زهرا علیها السلم روزی آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و ضعف حال خود اظهار کرد آنحضرت
فرمود که آیا نمیدانی که علی را چه مقدار منزلتست نزد من امر کفایت نمود در دوازده سالگی پهلوانان اهل شرک را بقتل رسانید
و در نوزده سالگی هموم و غموم مرا بفرج و فرح مبدل گردانید و در بیست سالگی که پنجاه مرد ملاقات داد از قلعه خیبر بکند و در دو
که پنجاه مرد با قوت نتوانستند آنرا از جای بر داشت راوی گوید که روی فاطمه را فروخته و درخشید و قرار نگرفت قدمهای او

بر زمین تا این خبر امیر المومنین رسانید گفت بس نکو نه می بود اگر حدیث میفرمود تو همه کرامتهای که حق تعالی با من کرده
انس بن مالک روایت کند که دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله روی با روی علی ابن ابطالب میرفت و قرات میفرمود
وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا یعنی از شب بیدار شو بقرآن
نماز کن زیادتی را نماز مفروضه یا فضیلتی مر ترا و غنیمتی و کرامتی مخصوص تو شاید البته چنین بود ترا خدای تو در مقام محمود
و پسندیده و آن مقام شفاعت است آنگاه رسول الله صلی الله فرمود که یا علی پروردگار من مرا مالک کرده و مقام شفاعت را
در اهل توحید از امت و حاضر است این و آماده از برای کسی که ترا برگزیده بامامت بعد از آن و لهذا بعد از تو و امیر المومنین علیه السلم
میفرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود با بوذر که یا ابا ذر کسی که اهل بیت مرا دوست دارد پس باید که ستایش حق بجا آرد و شکر آنرا
بتقدیم رساند براول نعم از نعمتهای الهی گفت یا رسول الله اول نعم که است فرمود که پاکی ولادت که دوست نمیدارد اهل بیت مرا
کسی که مولد او پاک باشد رافع که مولای ابا ذر بود روایت کند که روزی ابا ذر آمد و به درجه کعبه بالا رفت تا حلقه در را گرفت و پشت
خود را باو باز داد و گفت ای مردمان هر که مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد بشناسد منم ابو ذر غفاری شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه
که داستان اهل بیت من مجو داستان کشتی نوح است کسی که برو سوار شد نجات یافت و کسی که از آن باز ماند هلاک
شد و نیز شنودم از آنحضرت که میفرمود که بگردانید اهل بیت مرا از شما بجای از جسد و بمنزله هر دو چشم از سر
چه جسد راه نمی یابد بگر بسر و سر راه نمی یابد بگر بهر دو چشم و امیر المومنین علیه السلم روایت کند نزد پیغمبر ص بودم و آنحضرت
سر مبارک بر کنار من نهاده در خواب بود و ما حکایت دجال میکردیم که آنحضرت بیدار شد با افروختگی روی فرمود که غیر
دجال مخوفتر است بر شما از دجال که ایشان پیشوایان ضلالت باشند که خون عترت مرا بریزند بعد از من من بجنگم
کسی را که با ایشان بجنگ است و بصلحم کسی را که با ایشان بصلح است و از امیر المومنین علیه السلم منقول است که من نزد
رسول الله صلی الله علیه و آله بودم در وقت مرض آنحضرت که در آن مرض رحلت فرمود سر مبارکش بر کنار من بود و عباس
مگس را از روی آنحضرت میراند ناگاه آنحضرت بیهوش بود بهوش آمد چشم گشود و فرمود که ای عباس ای عم
رسول الله قبول کن وصیت مرا و ضامن شو دین مرا و تو بده تمامی مواعید مرا عباس فرمود یا رسول الله تو بخشنده تری

ازباد تیز رو و آنمقدار مال نیست مرا که وفا کند بدین تو و مواعید تو و آنحضرت سه نوبت این را تکرار فرمود و عباس جواب
داد بآنچه اولا گفته بود آنگاه آنحضرت گفت البته بگویم من این مقاله بکسی که قبول کند از من و مثل مقاله ترا نگوید
ای عباس بعد از آن فرمود که ای علی قبول کن وصیت مرا و ضامن و متعهد شو ادای دین و عدات مرا امیر المومنین علیه السلم
میفرماید که مرا در نیوقت گریه در گلو گرفت و جسد من از اضطراب لرزید و نظر کردم بر سر مبارک آنحضرت که میرود و می آید
در دامن من و اشک چشم من بر رخساره مبارکش بحیثیت قدرت جواب آنحضرت نداشتم و بعد از آن مثنی فرمود و گفت
ای علی وصیت مرا قبول نمای و ضامن و متعهد قرض و دین من شو گفتم بلی قبول کردم بابی انت و امی و فرمود که بنشین در
پیش من و مرا بنشان من بنشستم آنحضرت پشت مبارک بر سینه من باز داد و گفت ای علی تو برادر منی در دنیا و آخرت
و وصی و خلیفه منی در اهل من بعد از آن فرمود که ای بلال بیار برای من شمشیر و زره و استر مرا با زین و لجام و کمری که بآن می بستم
بر زره خود بلال رفته اینها را آورد و استر را آورده نجای داشت و فرمود که برخیز ای علی و قبض کن اینها را در حیات من
و عباس بجای من نشست و من آنها را قبض کرده بردم بمنزل خود و باز گشتم و ایستادم پیش رسول الله صلی الله علیه و آله
و چون مرا دید نظر کرد بخاتم خود و آنرا از انگشت بیرون کرده بمن داد و گفت بستان ای علی که از آن تست در دنیا و
آخرت و خانه پر بود از بنی هاشم و مسلمانان آنگاه فرمود که ای بنی هاشم و ای معشر مسلمانان مخالفت نکنید علی را
گمراه نشوید و حسد مبرید باو که کافر گردید بعد از آن فرمود که ای بلال برو فرزندان من امام حسن و امام حسین را بیار رفت
و آورد ایشان را بسینه خود باز داد و می بوئید و امیر المومنین فرمود من گمان کردم که ایشان به تنگ می آرند آنحضرت را
رفتم که ایشان را از آنجا بستانم فرمود که ای علی بگذار ایشان را که ایشان مرا ببویند و من ایشان را ببویم و ایشان از من توشه
برگیرند و من از ایشان زود باشد که بعد از من احوال ایشان را پریشان سازند و کار بر ایشان تنگ کنند و مشکل گردانند و لعنت
خدای بر کسی که بر ایشان حیف و جور کند بار خدایا ایشان را بتو میسپارم و صلحای اهل ایمان پرسید معاویه خالد بن
معمر را که برای چه تو علی را چنین دوست میداری علی علیه السلم گفت برای سه خصلت در وقت غضب حلم میفرمود و در هنگام
گفتن راستی میفرمود و در زمان حکومت بر شیمه عدل میبود مولف رحمه الله میفرماید که خدای تعالی بر خالد بن معمر رحمت کند

وصف نمود امیر المؤمنین علیه السلم را بعضی صحیفی انجه در وبود دلتی کرد از معاویه یا غیر انجه در وجود یونس بن حبیب بغوی که
عثمانی بود گوید که من گفتم بخلیل بن احمد که میخواهم از تو پرسم از مسئله که از من نهان بکنی گفت قول دلالت میکند
بر انکه جواب اغلط هست از سوال پس پنهان میداری تو نیز و کتمان مینمای گفتم بلی ایام حیات تو گفت بپرس گفتم چه حالست
اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله گوییا که ایشان پسران یکمادرند و علی بن ابیطالب علیه السلام در میان ایشان گوییا علاتی است
که مادر او جدا باشد گفت علی علیه السلم مقدم ایشانست در اسلام و فائق ایشانست در علم و غالب ایشان در شرف و راجح ایشانست
در زهد و راسخ و ثابت ایشانست در جهاد و مردم امثال و اشکال و اشباه خود را میل کنند از کسی که از ایشان جدا است فافهم
آورده اند که حارث همدانی روزی در میان جماعتی از شیعیان بخدمت امیر المؤمنین علیه السلم رفت و اصبغ بن نباته نیز
گوید که من در انمیان بودم و حارث نیز بیمار بود و کج و راست میشد در رفتن و عصا را در زمین میکشید و بهر طرف مینهاد
و بی اختیار تا بخدمت آنحضرت رسید و او پیش امیر المؤمنین ع قرب و منزلتی داشت فرمود که ای حارث خود را چون می یابی
گفت زمان مرا دریافته یا امیر المؤمنین ع الم دل و حرارت درون و یخ مرا بر من غالب و زیاده شده بواسطه خصومت
اصحاب بارگاه تو فرمود بچه چیز با تو خصومت میکنند گفت درباره تو و از قبل تو این فتنه است و بعضی غلو بحد اوج
رسانیده اند و بعضی دیگر بغض و دشمنی را بالا برده اند و بعضی مترددند در میان شک و ریب مانده اند نمیدانند که کدام اقدام نمایند
و پیش روند یا امتناع کنند و در پس مانند فرمود که کافی و پسنده است ترا این قول یا اخا همدان بدانکه بهترین شیعه من
جماعتی اند که حد وسط را رعایت کنند و طریق وسط را از دست نگذارند غالی که محب مفرط است باید که بازگردد و بجانب وسط
رجوع کند و قالی که مبغض مفرط است باید که بر رود و بایشان ملحق شود حارث گفت اگر این امر را بر ما ظاهر سازی و این
داغ هم از دل ما ببری و ما را در این امر بینا گردانی از لطف تو دور نباشد که پدر و مادرم فدای تو باد فرمود که این امریست بر تو
پنهان بدانکه این شناخته نمیشود به بعضی مردمان بلکه بآیت حق شناخته میشود و آیه علامتست پس حق را بشناس تا اهل آنرا بشناسی
اهل حق را ای حارث بدانکه حق احسن کلام است و متکلم آن مجاهد بحق و من بحق اخبار میکنم ترا گوش کشای و در گوش گیر
سخن مرا و بعد از ان خبر کن آنرا کسی را که صاحب عقل و هوش باشد از اصحاب تو بدانکه من بنده خدا و برادر رسول الله و صدیق

اولم که تصدیق کردم او را و هنوز آدم میان روح و جسد بود و باز من صدیق اولم نظر باین امت که این حقیست که میگویم بیا
اولیا ع آخر ایشان باشیم و بدان و آگاه باش ای حارث که من خاصه و خالصه و صنو و وصی و ولی و صاحب راز و صاحب سر رسول الله ام
و مرا داده اند فهم کتاب و فصل خطاب و علم قرون و اسباب و در من ودیعه نهاده اند هزار مفتاح که گشاده مرا از هر مفتاحی از آن هزار
باب که منجر گشته هر بابی از آن بهزار هزار عهد و موید شده ام و مدد یافته ام بلیله القدر از جهت عطیه و اکرام من از حضرت ذو المنن
و این حکم جریان یافته برای من و کسی که مستحفظ باشد از ذریه من مادامیکه جریان لیل و نهار باشد تا حق سبحانه و تعالی وارث
زمین را ظاهر گرداند برای آنکه بر و اقرار دارند و من بشارت میدهم ترا باین ای حارث تا مرا بشناسی و بجای که داند آنگاه رفته
از زمین و بیرون می آورد خلق را می آفرینند که دوست و دشمن من در مواطن و مواضع متفرقه اند هر آینه خواهند شناخت مرا
نزد وفات و ممات و نزد صراط و مقاسمه حارث گفت ای مولای من مقاسمه چه چیز است فرمود آنحضرت که مقاسمه بهشت و دوزخ
که آنجا قسمت صحیح و درست خواهم کرد و گفت که این دوست منست و این دشمن من بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلم دست حارث را گرفت
و فرمود که ای حارث من دست ترا گرفته ام چنانکه رسول الله صلعم دست مرا گرفته بود در وقتی که من شکایت کردم بوی از حسد قریش
و منافقان فرمود که چون قیامت قائم گردد فرا میگیرم و دست میزنم بحبل المتین الهی و تو فرا میگیری و دست میزنی ای علی
بحبل من و ذریه من اخذ میکنند و دست میزنند بحبل تو و شیعه شما فرا میگیرند و دست میزنند بحبل شما پس حق تعالی مکافات و مجازات
از آنان به پیغمبر خود بظهور خواهد آورد و پیغمبر بوصی خود و وصی اهل بیت خود به شیعه خود بوقوع خواهند آورد و این سخنست هم
متصل فرا گیر این را ای حارث سخن کوتاه کن تو با کسی محشور شوی که او را دوست داری و از برای تست آنچه کسب کرده‌ای
و این را سه نوبت تکرار فرمود آنگاه حارث برخاست و ردای خود را بر زمین میکشید از فرح و سروری که داشت میگفت که
باک ندارم بعد از این حالات که مرگ بمن یا ملاقات نمایم من بمرگ بجد او سوگند که چنین است جمیل بن صالح گوید که ابن شاکرد این
ابیات سید حمیری شعر قول علي لحارث عجب ‧ کم ثم اعجوبة له حملا ‧ یا حارث همدان من یمت یرنی ‧ من مومن او منافق
قبلا ‧ یعرفنی طرفه واعرفه ‧ بنعته واسمه وما فعلا ‧ وانت عند الصراط تعرفنی ‧ فلا تخف عثرة ولا زللا ‧
اسقیك من بارد على ظماء ‧ تخاله في الحلاوة العسلا ‧ اقول للنار حين توقف للعرض ‧ دعیه لا تقربی الرجلا ‧

وعیبه الا تقربیه ازالة جبلة لجبل الوصی متقلد یعنی قول امیرالمومنین علیه السلام حارث همدانی را عجب قولیست که بس
انجا عجایبات است که از برای او اجمال فرموده و لب بتفصیل آن نگشوده از آنجمله است که ای حارث همدانی کسی که بمیرد
به بیند مرا از مومن و منافق روی با روی و معاینه و بشناسد مرا بچشم خودش و من بشناسم او را بصفت بعینه اسمش و انچه
کرده از کردار نیک و بد و تو نزد صراط خواهی شناخت مرا آمرس از سر در آمدن و لغزیدن که سر رشته تو محکم است و من آب
خواهم داد ترا از آب خنک بر حال تشنگی که تصور کنی و پنداری که در حلاوت و شیرینی مثل عسل است خواهم گفت آتش را در
وقتی که باز داشته شوی از برای عرضه کردن بگذار او را و نزدیک و مگرد که مرا و را حبلی است مستحکم بحبل وصی پیغمبر متصل و پیوسته
پس ترا ببیزار از انفصال از و جاریست مولف رحمه الله میفرماید که سید حمیری که کیسانی بود در رجعت محمد بن حنفیه اذعان مینمود
چون که امام جعفر محمد الصادق علیهما السلم حق را بوی تعریف فرمود و بمذهب امامیه اثنی عشریه او را ترغیب نمود ترک کرد آنکه
بر آن بود و بدین راجع نمود و شعرا و بسیار است آنانکه از شعر او واقف میشوند و مرویست که باشد حالی را که بر رفت یا بار کراته
پس گفتند که چه چیز است با تو گفت میمات السید یعنی قصاید وی که میم ردیف است و این اسم بر و غالب شده باین اسم اشتهار
یافت و اگر نه علوی نبود اکنون چون در صدر نام او سید وقوع یافته توهم این میشود و بلند شده ذکر او حسین بن عوف گوید
من بعیادت سید حمیری رفتم در حالتی که در آن وفات کرد و یافتم نزع جان می سپارد و بودند نزد او جماعتی از همسایه
او که عثمانی بودند و او مردی بود خوب چهره و گشاده پیشانی و میان دو شانه و گردن او عریض بود و اتفاقا در روی
او نکته سیاهی ظاهر شد مثل نقطه از مداد بزرگ میگشت و زیاده میشد تا تمام روی او را آن سیاهی فرو گرفت و از برای این
غمگین شده و شیعیان حاضر بودند ملول شدند و ناصبیان حاضر شادی نمودند و شماتت کردند و چون اندکی از ان گذشت در ان
مکانکه در روی نقطه سیاهی پیدا شده بود نقطه سفیدی پیدا شد و ترقی میکرد و زیاده میگشت تا روی و بکمال او از ان گشت
باشراق نور آفتاب مثل شد در آنحال این ابیات را گفت شعر کذب الزاعمون ان علیا لن ینجی محبه من هنات
قد و ربی دخلت جنة عدن و عفی لی الاله عن سیئاتی فابشروا الیوم اولیاء علی و تولوا علیا علی الممات ثم
من بعده تولوا ابنه واحدا بعد واحد بالصفات یعنی دروغ گفته اند زعم کنندگان که علی علیه السلم نجات نخواهد داد

دوست و محب خود را از ان عیب و شین بتحقیق بخدا سوگند که رفتم بهشت عدن و عفو فرمود مرا حضرت معبود از ان گناهان
و سیئاتیکه مرا بود پس بشارت دهید دوستان علی را و تولی کنید بعلی تا وقت وفات و بعد از ان نمائید به پسران او یکی
بعد از یکی هر که باشد با آن صفات بعد از ین گفت که اشهد ان لا اله الا الله حقا حقا و اشهد ان محمدا رسول الله
و اشهد ان علیا امیر المؤمنین حقا حقا اشهد ان لا اله الا الله بعد از ان چشمهای بهم نهاده گویا که روح
او فتیله چراغ بود که فرو نشاند او را یا دانه سنگ ریزه بود که از دست افتاد علی بن الحسین بن عوف روایت کند که پدر من
گفت الله اکبر نیست کسی که شهادت کند مثل کسی که شهادت کند من باین دو گوش خود شنیدم و الا کر باد که فضل بن
یسار مرا خبر کرد از ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام که ایشان مرد و گفته که حرامست بر روح که مفارقت کند از جسد خود تا ببیند
پنج کس را محمد و علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم صلوات الله بحیثیتی که چشمهای او روشن شود و پس انتشار شود
این حدیث را در میان مردم و حاضر شد جنازه او را والله الموفق و المفارق عبد الله بن صامت پسر برادر ابو ذر روایت کند از ابوذر
گفت صحبت کردم با ابوذر و او ملاقی با امیرالمومنین و اهل بیت او علیهم السلم بود و گفت گفتم یا رسول الله من دوست میدارم
اقوام را اما باعمال ایشان نمیرسم فرمود یا باذر مرد با کسی است که او را دوست داشته و مراورا است آنچه از خیر کسب کرده گفتم من دوست
میدارم خدای تعالی و رسول او و اهل بیت رسول او را فرمود که تو با کسی خواهی بود که او را دوست میداری و رسول الله
در میان جماعتی بود از اصحاب بعضی گفتند از ایشان که ما دوست میداریم خدای تعالی و رسول او و اهل بیت او را ذکر کردند حضرت
غضب فرمود و گفت ای مردمان دوست دارید خدای تعالی را که شما را انواع نعم کرامت فرمود مرا دوست دارید
بدوستی خدای تعالی و اهل بیت مرا دوست دارید بدوستی من بخدا سوگند که جان محمد در قبضه قدرت اوست که اگر مردی باشد
در میان رکن و مقام و دائم صائم و قائم و راکع و ساجد باشد تا ملاقی خدا تعالی شود و اهل بیت مرا دوست نداشته باشد
آنها او را منافع و نفع نخواهد داد گفتند که کدامند اهل بیت تو یا رسول الله فرمود که اجابت میکند و استقبال قبله می نماید
و اگر او قریب باشد حق تعالی او را از من و از خون و گوشت من آنگاه گفتند که دوست میداریم خدا و رسول او و اهل بیت
رسول او را آنحضرت فرمود که گوارا باد که اکنون شما از ایشانید و مرد با آن کسیست که او را دوست میدارد و مرا دوست الخ

اند و خلاصه مفضل بن عمر روایت کند از ابی عبد الله علیه السلام که او از پدر خود امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کند که
یک روزی در مکان وسیعی نشسته بود و مردم بسیار نزد او مجتمع بودند مردی برخاست و گفت امیر المؤمنین تو در مکان
کرامت نشسته که خدای تعالی ترا بدان برده و متفرق کرده بخدائیکه محمد را براستی برانگیخت اگر پدر من شفاعت کند
هر گناهکاری را که در روی زمین است حق جل و علا شفاعت او را در باب ایشان می پذیرد و قبول میکند پدر من معذب باشد
باتش دوزخ و پسرش قسیم جنت و نار بود و بعد از آن فرمود بخدای که محمد را مبعوث گردانید که نور ابیطالب در روز
قیامت همه انوار خلایق را فرو نشاند الا پنج نور را که آن نور محمد است و نور من و نور فاطمه و نور امام حسن و نور امام حسین باشد
از ائمه علیهم السلام زیرا که نور ایشان از نور ماست که حق تعالی آنرا خلق کرده از قبل خود دو هزار سال پیش از آنکه آدم
بیافریند و از زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام روایتست که امام حسین بن علی علیهما السلام آمد نزد عمر
در روز جمعه وقتی که او بر منبر بود و گفت عمر را که فرود آی از منبر پدر من عمر گریست و گفت راست گفتی ای پسر رسول الله
این منبر پدر تست نه منبر پدر من آنگاه امیر المؤمنین برخاست و فرمود که این رای و آموختن من نبود عمر گفت راست میفرمائی
یا ابا الحسن والله که ما ترا متهم نمیدانیم بعد از آن از منبر فرود آمد و او را برگرفته برد بر منبر و بر جانب راست خود نشاند
و او خطبه میکرد مردم را و امام حسین علیه السلام با او نشسته بود آنگاه عمر گفت ای مردمان من شنیدم پیغمبر شما صلی الله علیه که
میفرمود مرا محافظت کنید در باب عترت و ذریت من هر که مرا محافظت نماید در باره ایشان خدای تعالی او را محافظت نماید
و لعنت خدای بر کسی باد که بیازارد مرا و آزار ایشان و رسول اینرا سه بار تکرار نمود مولف کتاب رحمه الله میفرماید که من
مطالعه کردم کتاب موفقیات را که جامع آن زبیر بن بکار زبیری بود دیدم در آن اخبار بسیار اگر کمان نداشتم که روایت
کند او مثل این اخبار زیرا که مذهب او معلوم بود و مذهب آنکه این کتاب برای او جمع کرده و تسمیه این کتاب باسم موفق داده
که او امیر موفق ابو احمد طلحه بن متوکل است که برادر معتمد و ولی عهد او بود و او را در خطبه به لقب ذکر میکردند بدین عبارت
اللهم اصلح الامیر الناصر لدین الله ابا احمد طلحة الموفق بالله و ولی عهد المسلمین و اخا امیر المؤمنین و او مرد در دوم
رجب سال دویست و هفتاد و هشتم از هجرت و ناصرش لقب گفتند وقتی که از امام محمد بن علی که صاحب زنج بود فارغ شد

واو

و او متولی حروب بود دائما و احمد و پدرش متوکل حرب و جنگ و صاحب زنج و اگرچه برای محافظت ملک نیز بود اما
غرض اصلی و مقصود حقیقی از انفصال آن جنگ آن بود که اظهار کرده بود انتساب خود را باهل بیت و ادعای آن نموده
بود که علویست و اگرچه نسابان انساب او را تصحیح کرده بودند و عمری نسابه گوید که او ادعای سیادت کرده بود و او از
قریه بود از قری ری که آنرا ورزنین میگفتند و دائم الاوقات بحرب او اشتغال داشت تا کار او بقتل رسید و امر لشکرش
بهزیمت و تفرقه کشید و او در استیصال و انتساب او بود با اهل البیت علیهم السلام و حال کسی که این کتاب برای او جمع
کرده اند این بود فاما جامع او یاقوت حموی در کتاب معجم الادبای خود آورده که مختصر آنست که زبیر بکار بن عبد الله
بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن زبیر بن العوام کنیت او ابو عبد الله بود علم بسیار و فهم عالی داشت و اعلم همه مردمان بود
باخبار و انساب قریش و آثار و اشعار ایشان در حجاز متولد شده و نشو و نما کرده و مرد در مکه ذیقعده سال دویست و پنجاه و ششم
در هشتاد و چهار سالگی و پدر او قاضی مکه بود و بعد از پدر قضای آنجا بوی انتقال یافت چند دفعه بیغداد آمد دفعه
آخر در سال دویست و پنجاه و سوم بود و مردی بود که بسیار مهارت در شعر و فطنت و مروت داشت و مثل این شخص نزد ایشان
صادق القول خواهد بود و پس روایتی که کند صحیح باشد قطعا زیرا که زمان او دراز است و مجوز است و مصنف کردن کتابش پس
چگونه اقدام تواند نمود بر تصنیف کتابیکه باسم خلیفه باشد در چیزی او که نقیض مذهب و مخالف اعتقاد خودش باشد بلکه در و
خودش
جمع کند چیزی چند که رو برو راه یابد و دیگر اریب طریقی که نموده که امیه فوز دارد در آخرت زبیر بن بکار روایت کند از عم
مصعب که او روایت کرده از عبد الله بن مصعب که وکیل از قبل موسی آمد نزد شریک بن عبد الله القاضی با خصمی که او را بود که آن
وکیل بر او استیلا یافته حمله کرد و سخنان درشت گفت شریک گفت بوکیل که دست بدار زین جبه او را خبر نمود بکلمات زشت که
امور موسی بمن متعلق است تو شایسته وکالت او نیستی و فرمود که او را از انجا براندند و او بغضب هرچه تمامتر برگشته
شکایت شریک را پیش موسی برد موسی رقعه نوشت بمهدی خلیفه مشتمل بر شکایت شریک و آنچه با وکیل او بعمل آورده
مهدی او را از قضا عزل کرد و پیش از آن نیز با وی سخنان درشت غلیظ گفته بود که روایتست که شریک والی حکم مسلمین باشد
گفت چرا ای امیر مومنان گفت از جهت خلاف تو جماعت را بسبب قول تو با مامت گفت من بسته ام دین را که از جماعت دین

چگونه مخالفت آنها باشم و از ایشان اخذ کرده باشم دین خود را و امامت من امامی را نمی شناسم غیر از کتاب الهی و سنت پیغمبر
که ایشان امام منند و بر ایشانست عقد من و اما آنکه تو میگویی که روایت است که مثل من امام مسلمانان نباشد این خبریست که شما خود
کرده اید اگر خطاست و اهیست که از ان استغفار نماید و اگر صوابست لازمست بر شما که از ان امساک کنید گفت چه میگویی در باب
علی بن ابیطالب علیه السلم گفت چه تو عباس و عبد الله گفته اند در باب وی گفت چه گفته اند گفت عباس تا وقت مردن بر این بود که
او افضل اصحاب رسول الله است و میدید و مشاهده میکرد که بزرگان صحابه و مهاجرین بوی احتیاج داشتند در حوادث
و وقایع و او هیچگاه مر ایشانرا احتیاج نداشت تا از دنیا رحلت فرمود و اما عبد الله عباس در خدمت آنحضرت بود و شمشیر و قتال میکرد در همه
حروب و معارک همراه بود و او را امام و رئیس و قاید و مطاع خود میدانست پس بایستی که اول کسی که متابعت نماید از و پدر تو باشد زیرا که
او را می شناخت در امور دین و فقاهت او را میدانست در احکام الله برسلین مهدی ازین سخنان خاموش شد شریک برخواست
رفت و نبود میان عزل او و این مجلس مگر هفته یا مانند آن و دیگر نیز از رجال خود روایه میکند که ایشان از حسن بصری روایت
کرده اند که او میگفت که چهار خصلت در معاویه غاوی بود که اگر نمیبود در او از ان خصال غیر یکی از ان کافی بود برای استهلاک او ربودن
او برین امت بواسطه سفهاء تا غایتی که میر بود مر ایشانرا بی مشورت ایشان و تردد در کار او با وجود بقایای صحابه که اهل فضل
دین بودند میان ایشان در خلافت و در وقت مردن به یزید پسرش تفویض کرده و حال آنکه خمار و زنار بود که حریر می پوشید و طنبور
میزد و زیاد را مدعی گشت آن پلید از نطفه نجس او است و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که ولد از ان صاحب فراش است و حرام است مر زانی را
و دیگر کشتن او حجر بن عدی و اصحاب او را وای بر او از ان حرکات شنیعش علیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین و دیگر از رجال خود
روایه میکند مطرف بن مغیرة بن شعبه که گوید که من با پدر بر سبیل سلام رفتیم نزد معاویه پدر من که شبی رفت بنزد وی گفت و شنودی
کرد و باز گشته آمد و حکایات او را میگفت و شگفت داشت از انچه از و دیده و شنیده و طعام نخورد و غمگین است من ساعتی انتظار کشیدم
باز نمی آید از ان حالت گمان کردم که حادثه در باب ما روی کرده گفتم ای پدر چه حالت است که ترا ملول می یابم گفت ای پسر رفتم نزد این
خبیث ترین مردمان خلوت شد گفتم ای معاویه تو بکبر سن رسیدی عدل پیشه کن و از خدای تعالی اندیشه نمای و دست خیری بکسانی دراز
کن بجانب برادران خود از بنی هاشم و رعایت صله رحم کن بخدا سوگند که ایشان از حال پریشانت حالی است که اگر تو به بینی ایشان را

درین

درین روز بهتر سی گفت هیهات هیهات اخو تیم حاکم شد و عدل ورزید و کرد آنچه کرد و الله که غیر ازین نیست که او چون هلاک شد
ذکر او نیز از پی او هلاک گشت مگر قائلی احیانا گوید ابو بکر باز اخو بنی عدی ملک شد و سعی نمود و ده سال او عدل داده کرد آنچه
کرد چون مرد نام نیز با جو … آنجا چون باشد که کسی گوید عمر باز عثمان حاکم شد که در نسب نظیر نداشت کرد آنچه کرد و کردند با وی آنچه
کردند پس او نیز هلاک شد و ذکر شد آنچه با وی کردند همه با وی رفت و این زمان اخو بنی هاشم هر روز پنج نوبت فریاد میکنند که
اشهد ان محمدا رسول الله پس کدام عمل و چه چیز باقی خواهد ماند بعد ازین غیر از دفن چیزی دیگر نیست مولف میفرماید که
نظر بقول معاویه غاوی و عقیده فاسده او در باب نبی صلوات الله علیه با کلمات و همیه و با امیر المومنین علیه السلم محاربه نمودن که
مبرهن ثابت که حب علی فرع حب رسول الله است و اقرار به نبوت و تصدیق او … و ان البحر ینفر بعد حین اذا
کان البنا علی الفساد و دیگر زبیر حدیث کند از رجال خود که ابن زبیر گفت با ابن عباس تو مقاتله نمودی با ام المومنین و حواری
رسول الله صلی الله علیه و آله و فتوی دادی بتزویج متعه گفت تو بیرون آوردی او را و پدر و خال تو او را ام المومنین میگویند
و ما را بهترین پسران بودیم حق تعالی از و در که زاد تو قتال کردی و پدر تو امیر المومنین را پس اگر آنحضرت مومن بود پس شما
گمراه شوید که با مومنان قتال کردید و اگر مومن نبود نعوذ بالله پس عذاب و غضب الهی را آماده باشید که از جنگ فرار نمودید
و ما متعه را حلال میدانیم زیرا که از پیغمبر صلی الله شنیدم که آنرا حلال فرموده و رخصت داده و در ان پس فتوی میدهیم بنابرین حدیث
متعه را ذکر کرد و دیگر حدیث کند زبیر از رجال خود که ابن عباس گفت من و عمر میرفتم در کوچه از کوچهای مدینه گفت مرا که ای ابن عباس
گمان نمی برم صاحب ترا مگر مظلوم با خود گفتم والله که سبقت بیستی برا این که میگویی گفتم ای عمر خود را باز دار ازین مظلمه
دست را از دست من کشید و رفت و ساقی با خود همهمه میکرد بعد از ان ایستاد تا من رسیدم گفت گمان من آنست که منع کردن
مردم او را ازین امر نبود الا از برای آنکه او را کوچک میشمردند با خود گفتم این سخن از اول بدتر گفتم بخدا سوگند که حق او را کوچک
نشمردند در ان وقت که امر فرمود که سوره برات را از صاحب تو اخذ کرد و آنگاه ازین نمود مولف کتاب رحمه الله میفرماید که
ذکر کنم حدیثی را که مشابه این باشد و آن اینست که من نقل کردم از کتاب عز الدین عبد الحمید ابن ابی الحدید در تفسیر نهج البلاغه که او نقل
کرده از کتاب تاریخ بغداد که او از برای احمد بن ابی الطاهر بود و سند با ابن عباس که او گفت که من یکروزی از اول خلافت عمر رفتم نزد او که

صاعی از تمر و رجوار برای او آورده‌اند مرا آتش طلب از جهت خوردن آن من یکی را از آنجا خوردم و او در آن همه را خورد و کوزهٔ آب نزد

او بود برداشته بر بالای آن آشامید و بر فراشی که بر آن نشسته بود بر پشت باز خسپید و دو سه نوبت الحمد لله گفت و بعد از آن

گفت از کجا می‌آیی یا عبدالله گفتم از مسجد گفت چگونه گذاشتی بسر عم خود را من کمان کردم که عبدالله جعفر را میگوید گفتم که گذاشتم او را که

همسالان بازی میکنند گفت او را نمیگویم بزرگ شما اهل بیت را میگویم گفتم که گذاشتم در نخلستان که بحلات آب میداد

و قرآن میخواند گفت یا عبدالله بر تو باشد قربان کردن شتری اگر از من پنهان داری آیا باقی مانده در نفس او چیزی

از امر خلافت گفتم بلی گفت آیا زعم آن باشد که رسول الله صلی الله علیه و آله خلافت را از برای او وصیت فرموده گفتم بلی

زیاده از تو و من از خود پرسیدم از آنچه او ادعای آن میکند گفت راست میگوید عمر گفت که بود از رسول الله صلی الله علیه و آله

در امر او طرفی از قول که مثبت حجت بود و قطع عذر نمی‌نمود و بود که میداشت در امر او وقتی از اوقات و خواست در مرض که

تصریح بنام وی کند من منع کردم او را از جهت اشفاق و محافظت بر اسلام در کل آفاق بخدای کعبه سوگند که قریش

بر وی اتفاق نمی‌نمودند و اگر او والی این امر میشد قریش در اقطار زمین متفرق میشدند و رسول الله میدانست که

من میدانم آنچه در نفس اوست پس امساک فرمود آنچه شد مشیت حق سبحانه و تعالی بظهور می‌آرد مؤلف میفرماید که

این اشارت است بآن روز که رسول الله صلی الله علیه و آله دوات و کاغذ طلب فرمود عمر گفت این مرد هذیان میگوید نعوذ بالله

و دیگر زبیر از رجال خود روایت کرده که محجن بن ابی محجن الضبی نزد معاویه رفت و گفت ای امیر می‌آیم از پیش دنی

ترین عرب و بخیل ترین عرب و درمانده ترین عرب معاویه گفت این چه کس است گفت علی بن ابیطالب نعوذ بالله معاویه

گفت بشنوید ای اهل شام که چه میگوید برادر عراقی شما مبادرت نموده پیش آمدها و را تعظیم و تکریم نمودند چون مردم

متفرق شدند گفت بوی معاویه که چه گفتی تو دیگر همین قول را اعاده کرد گفت وای بر تو یا جاهل او چگونه دنی ترین

عرب باشد و حال آنکه پدر او ابوطالب و جدش عبدالمطلب و زوجه فاطمهٔ زهرا دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و چگونه

بخیل ترین عرب باشد بخدا سوگند که او را اگر خانه باشد یکی کاه و دیگری زر خانه زر را پیشتر انفاق کند از خانهٔ کاه و چگونه

بد دل ترین عرب باشد که والله هرگز طاقی نشده باشند جوانان عرب جوانان را در کارزار الا که فارس و شجاع آنها

زبون در دست او بوده‌اند و دفع خود را از وی نتوانسته‌اند و چگونه درمانده ترین عرب باشد در کلام و تکلم که و الله غیر از

برای قریش او بوده و از همه افصح و ابلغ بود و این صفات را در محجن یافته و الله که اگر میدانستم که دهان که بار شد بلی

کلمات بر تو من او را سیاست بلیغ میکردم پس گفت لعنت بر تو باد و این را اعاده میکرد و محجن گفت والله ظالم تری

از من و آنچه از آن میگویی سزاوارتر هرگاه که او را این محل و منزلت باشد تو بچه دلیل با وی مقاتله و محاربه میکردی گفت

سرنوشت و خاتمت کار من این شد گفت همین سبب است که عوض آنچه کرده غضب و عتاب الهی و عذاب الیم نامتناهی ترا داده

گفت ای پسر محجن و لیکن میدانم از خدای تعالی چیز که تو او را امید دانی آنجا که گفته وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ یعنی رحمت

است که بهمه رسیده مؤلف کتاب علی بن عیسی رحمه الله میفرماید که معاویه شهادت نمود بر فضل علی بن ابیطالب علیه السلام که خبری که

اضعاف آن از فضائل و مناقب او بر وی ظاهر بود مع ذلک با آیات مخالفت و منابذت و عداوت و بغض کرده بود و بقتال الحرب

تا چندین هزاران در معارک مقتول شدند و بی تردد و دغدغه خاطر سرای او را بر منابر استمرار داده بود و وصیت نموده بسیر و تشویش

میشوش را باین امر شنیع و این بدعت قبیح را رواج داده و پیروان ضاله او بران بوده تا زمان حکومت عمر بن عبدالعزیز که

حق تعالی موفق گردانیده این را رفع نمود از جهت اندیشه از عذاب و عقاب الهی از عذری از گناه بدتر است که او گفته

که اینچنین فتنه برانگیزد و بر امام مفترض الطاعه خروج کند و خون چندین هزار بریزد و وارث نار گردد و شایسته احراق شود که

قطعا در آن امید نجات نباشد آنگاه اعتماد بر رحمت الهی کند آن مسعادت ندانسته که رحمت الهی شامل حال نیکوکاران است

إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ کجاست او را احسانی که بوده او را اصلاح و ایمان که اعتماد بر رحمت نماید آنها از

صالح مومنانست و شفاعت نبی آماده از برای مذنبان اهل ایمان او چون توقع رحمت و شفاعت کند که شایان او این باشد که

از نفوس کاذبه باطلاست ﴿ حملوها یوم السقیفة اوزارها تخفف الجبال وهی ثقال ﴾ ﴿ ثم جاؤوا من بعدها

یستقیلون ﴾ ﴿ وهیهات عثرة اوثقال ﴾ ﴿ هیهات عثرة ﴾ یعنی برداشتند در روز سقیفه گناه خلافت ناحق اگر

سبک میکرد کوهها بگرانی که او راست و این بار گناه بگرانی خود خواهد بود که سبک نشود با بعد از بردن آن

آمدند و طلب اقاله آن میکردند و دور است این ادعا این سر در آمدن و امید است که اقاله آن از ایشان ممکن نیست

این بار امید ارو میکش و دیگر نیز از رجال خود روایت کند که ابن عباس آمد نزد معاویه و معاویه بلباس شادی و هستی شان زیرا که
او میدانست که معاویه را خبر می آید از اظهار شادی ایشان پیش از ملاقات خبر رحلت امام حسن علیه السلم بوی رسیده بود و او سجده
شکر بجای آورده و در روی مبارکش سرور ظاهر میشد و زبیر در حدیث طولانی این قضیه را ذکر میکند و من بقدر احتیاج
می آورم از حدیث او چون مردم ابن عباس بر خانه او رفتند اذن طلبیدند اول مردم اذن یافتند و بعد از ایشان ابن
عباس چون ابن عباس اندرون رفت او را نزدیک خود جای داد ابن عباس سجده او را معلوم کرده بود معاویه گفت
هیچ میدانی که چه حادثه و وقوع یافته در میان اهل تو گفت نه گفت ابو محمد رحمه الله متوفی شد خدای تعالی ترا اجر عظیم دهد
گفت انا لله و انا الیه راجعون نزد حق تعالی احتساب این مصیبت با رسول الله است صلی الله علیه و آله و نزد او
احتساب مصیبت با حسن بن علی علیه السلام و بمن رسید ای معاویه که تو سجده شکر بجای آوردی کان من شکر این
از برای وفات امام حسن بوده باشد والله که جسد مبارک او سد قبر تو میکند و انقضای اجل او در عمر تو نمی افزاید و با مصیبتها
بر ما واقع شده که از این اعظم بود خدای تعالی جبران کند معاویه گفت از عمر او چند گذشته بود ابن عباس گفت شان او اعظم بود
که مولود او مجهول باشد گفت پندارم هنوز کوچک بوده باشد گفت همه کوچک بودیم بزرگ شدیم گفت پیر بود [illegible] کرده
سید اهل جودت را گفت نه خدای تعالی امام حسین ابن علی علیهما السلام را باقی داد و آنگاه برخاست با چشم گریان معاویه
گفت خدای تعالی او را خیر دهاد والله که هرگز بر نینگیختم او را بامری که مکروه او رسید یافتیم و بعد از انقضای بار دیگر آمد نزد معاویه
گفت یا ابن عباس هیچ میدانی که دیگر چه حادثه شده گفت نه گفت اسامه بن زید وفات یافته خدای تعالی ترا اجر عظیم دهد گفت
انا لله و انا الیه راجعون رحم الله اسامه این گفت و بیرون آمد و بعد از روزی چند آمده عزم نمود بر مخاصمت او رفت بمسجد
بمسجد جامع و نماز جمعه گزارده و مردم بسیار نزد او جمع شدند و از مسائل حلال و حرام و فقه و تفسیر و احوال اسلام و جاهلیت
می پرسیدند معاویه تفحص و تجسس احوال مردم کرده گفته مشغول اند بصحبت ابن عباس و اگر خواهد که بزنند با او صد هزار شمشیر
قبل از شب میتوانند کرد معاویه گفت ما از ظالم تریم که او را حبس کرده ایم و جدا ساخته از اهل خود و حاجت او را منع
نموده و خبر مرگ احبا او را بوی میدهیم بروید و او را بیارید حاجب آمد و او را طلب کرد و گفت ما از بنی عبد مناف هرگاه

وقت فریضه حاضر شده در آمد بر مسجد بر تا آن نماز را ادا کنیم نماز عصر که بگزاردم انشاء الله تعالی بیایم پس بازگشت و ابن عباس نماز عصر
گزارده آمد گفت چه چیز بود با من در آن وقت هیچ حاجتی نبود که اگر طلب کنند و اکنون معاویه گفت سوگند میدهم بحرمت خانه
من داری و آنچه حاجت هست بر آری میخواهم که اهل شام بدانند که ابن عباس بنیاد مایل است و ابن عباس میدانست که مراد
او چیست گفت هرچه دنیاست نه از برای تو میماند و نه از برای من ملی اذن میدهی که هر صاحب حقی حق او را باو رسانم
این میکنم گفت من سوگند میدهم که در خزانه داخل شوی و آنچه حاجت داری کفایت کنی ابن عباس داخل شد در خزانه
و در آنجا قلنسوه بود از خز احمر که امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام بوده آن را برداشته بیرون آمده و گفت
یکی حاجت بتو دارم گفت آن چیست گفت آنست که تو علی ابن ابی طالب علیه السلام را می شناسی فضل او را و سابقه او را و قرابت نبی
صلی الله علیه و آله میدانی و موت او را کافی است میخواهم که دیگر ناسزا مگویید او را بر منابر گفت دور است این ای ابن عباس
این امر دین است این نیست و نخواهد شد او با من این و این کرد و آن وقایع را که میان ما و امیر المومنین واقع شده بود
تعداد آن میکرد ابن عباس گفت نیک سزاوار است از هول قیامت و موعد تو آنجاست ای معاویه لکل نبإ مستقر
و سوف تعلمون یعنی هر خبر را از وعده و وعید وقتی است که در آن وقت در آید و واقع شود و مکافات هر عمل را
شود و زود باشد که بیابید آن را و بعد از آن متوجه مدینه شد مولف کتاب رحمه الله میفرماید که نظر کن اقدام معاویه را بر طغیان
و استمرار او بر تسویل شیطان و اعوان و علی رؤس الاشهاد که جاری کرده این بنیان عصیان و طغیان و شتم و ناسزای
امیر المومنین را علیه السلام از امور دین آن لعین بی ایمان و دهان نامبارک گشوده نزد مسلمانان این کلمات و امثال آن کرده
و حرمت عترت نگاه نداشته مرتکب این افعال شنیعه شده بروی خود دری از اسفل نیران گشوده با وجود فطرت و
خروج بر امام زمان علیه السلام ادعای اسلام داشت آن شقی نادان نظر بر دنیا گماشته و از مآل غافل بوده کرد آنچه
آن جاهل مکار کرد نعوذ بالله من الفتنة فی الادیان والنوم فی خیالات الشیطان و دیگر حدیث کند از رجال خود که شان
حدیث کرده اند از ابن عباس که روزی معاویه روی آورد بر و و بنی هاشم و گفت شما آرزو دارید مستحق خلافت شوید همچنانکه
مستحق نبوت شدید و حال آنکه هر دو جمع شود برای جهت تمادر خلافت محض شبهه است بر مردم که شما میگویید که ما اهل بیت

پیغمبرم پس چون خلافت بنی در غیر ما صورت گیرد واین شبهه ایست حق مانند اما انتقال خلافت در خانواده قریش برضای
عامه ومشوره خاصه بود ومردم میگویند که کاشکی بنی هاشم والی وحاکم ما میبودند واگر والی ما می بودند بنی هاشم
بهتر می بود برای کار دنیا وآخرت ما پس چنان جنبت که مردم برما اجتماع نمایند وآرزوی شما داشته باشند واگر شما
امر خلافت را ترک کنید امر فرزکسی را بر شما جنگی نیست واما آنچه زعم شما است که شما را پیدا خواهد شد سلطان هاشمی ومهدی
قائم خواهد گردید آن مهدی عیسی بن مریم است علیه السلم واین امر در دست خواهد بود تا باو تسلیم کنیم وبعمر من سوگند که اگر
ملک شوید رائحه عاد وصاعقه ثمود را با اهل خود تان امروز ملک ما از ان ما است این گفت وساکت شد ابن عباس گفت اینکه
گفتی در حق استحقاق خلافت اگر ما مستحق خلافت نیستیم بواسطه نبوت پس کیست واما آنکه میگوئی که نبوت وخلافت
جمع نمیشود برای احدی پس قول حق جل وعلا را چه میگوئی که فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم
ملکا عظیما پس کتاب نبوت وحکمت وسنت وملک خلافت وما آل ابراهیم یم امر الهی در میان ما وایشان جاریست
سنت از ان ما است وجور جاریه از ان ایشان وآنکه میگوئی حجت ما مشتبه است والله که آن روشنتر از
ضوء شمس است وظاهرتر از نور قمر وتو هم میدانی آنرا ولیکن دامن از و در چینی وروی از ان گردانیده بواسطه
کشتن برادر وجد وخال ترا وزراع تو با ما برای ازدواج [illegible] که شرک چون ایشان را اضلال ساخته بود
وقتل در محل خود وقوع یافته واما آنکه مردم ما را ترک کرده اند وبما اجتماع اتفاق نمی کنند محرومی ایشان از ما
بیشتر است از محرومی ما از ایشان واما آنکه میگوئی زعم ما آنست که ما را ملکی باشد مهدی لقب زعم در کتاب الهی گذشت
کما قال الله تعالی زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا وهمه کس شاهد است که ما را ملک وسلطنت خواهد بود واگر چه باقی نماند
از دنیا الا یکروز که حق سبحانه وتعالی برخواهد انگیخت از برای این امر از ما کسی را که برگرداند زمین را از عدل وداد چنانچه
پر شده باشد از جور وظلم ایشان سلطنت نکنند یکروز الا که ما دو روز خواهیم کرد ونکنند ایشان یکماه مگر که ما دو ماه
ونکنند ایشان یکسال مگر که ما دو سال واما آنکه میگوئی که مهدی عیسی بن مریم است عیسی نزول اجلال خواهد فرمود
بر دجال که او چون عیسی را ببیند بگدازد چنانچه گداخته میشود [illegible] واما از ما مردی خواهد بود که عیسی بن مریم بوی اقتدا کند

و در عقب

و در عقب او نماز بگذارد واگر خواهم نامش بگویم اما با دعاد وصاعقه ثمود آن هر دو عذاب الهی اند وپادشاهی ما الحمد لله که
محض رحمت خواهد بود ودیگر زبیر حدیث کند که معاویه حج گذارد وپیش ابن عباس نشست ابن عباس از و اعراض نمود
~~معاویه گفت چرا از من اعراض میکنی~~ معاویه گفت چرا از من اعراض میکنی والله که تو میدانی که من احق بخلافتم از ابن عم تو
ابن عباس گفت چرا برای آنکه او مسلم است وتو کافر گفت نه از برای این ولیکن ابن عم من عثمان مظلوم کشته شده ابن عباس
گفت عمر نیز کشته شد گفت قاتل عمر کافر بود وقاتلان عثمان مسلمان بودند ابن عباس گفت این باطل تر است حجت تو معاویه را
اسکات کرد ودیگر زبیر حدیث کند از رجال خود که ایشان روایت کرده اند از عمار یاسر که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که من
وصیت میکنم کسی را که ایمان بمن آورده وتصدیق من کرده بولایت علی بن ابیطالب علیه السلم کسی که تولا کند بوی بمن تولا کرده وهر که
بمن تولا کند بخدا تولا کرده وکسی که دوست دارد او را مرا دوست داشته وکسی که مرا دوست دارد خدا را دوست داشته

در ذکر شهادت حضرت خلافت وذکر عدد اولاد آنحضرت ابو المؤید خوارزمی رحمه الله روایت کند در کتاب مناقب مرفوع ابی سنان
دولی که او گوید که من بعیادت امیر المؤمنین علی علیه السلم رفتم در بیماری که آنحضرت را بود گفتم ما میترسیم بر تو فرمود که معاذ الله من نترسم
بر نفس خود زیرا که من از رسول صلی الله علیه وآله شنیده ام که صادق مصدق است که میفرمود بمن که زود باشد که بزنند بر این جای
ضربتی ودست مبارک خود را اشارت کرد بطرف سر خود که سیلان خونش محاسن ترا رنگ کند وزننده آن ضربت شقی ترین این
امت باشد چنانچه پی کننده ناقه شقی ترین قوم ثمود بود ودر مناقب گوید که اسمعیل بن راشد حدیث ابن ملجم واصحاب او کرده
بر نوجه که عبد الرحمن بن ملجم وبکر بن عبد الله تمیمی در مکه اتفاق کردند وباهم مصلحت دیدند که مردم علم رحمت از این والیان
وایشان را عیب کرده اهل نهروان را یاد کردند وبر ایشان ترحم نمودند وگفتند والله که حیات بعد از ایشان چندان حاصلی ندارد
وایشان برادران ما بودند ومردم را بعبادت پروردگار دعوت میکردند ونمی ترسیدند در راه خدای تعالی از هیچ ملامت کننده
پس باید تا ما نفسهای خود را در این راه نهیم ودر مقام قتل این ولات در آییم وعباد وبلاد را از ایشان برهانیم وکینه برادران
را از ایشان بخواهیم ابن ملجم لعنه الله گفت من کفایه میکنم از شما امر علی ابن ابیطالب را واو از اهل مصر بود وبکر بن عبد الله
گفت من شر معاویه بن ابی سفیان را از شما دور میکنم وعمرو بن بکر گفت من شر عمرو عاص را کفایه میکنم از شما وبا این عهد

پیمان بستند و مجدا شرط کردند که هر کسی بر خود راه نه و متوجه شوند تا این کار را با تمام رسانند که قتل ایشان است یا مردن ایشان پیش از
قتل بود آن شمشیرها بزهر آب دادند و وعده نهادند که در شب نوزدهم رمضان هر یک از ایشان کار صاحب خود را بسازند و هر یکی
از مصر متوجه آن شد اما ابن ملجم مرادی بیرون رفته بکوفه آمد و با اصحاب خود ملاقات کرد و امر خود را از ایشان پنهان میداشت
که مبادا ظاهر گردد و چیزی از امر او تا که روزی بدیدن اصحابی که او را بود تیم الرباب که حضرت امیر المومنین علی علیه السلم چند کسی از آن
طائفه در نهروان بقتل آورده بود و ایشان کشتگان خود را یاد میکردند و درین روز رسید او زنی از ایشان یاد کرد او را قطام
میگفتند و امیر المومنین علی علیه السلم پدر و برادر او را کشته بود و این زن بغایت صاحب جمال بود چون ابن ملجم او را دید
فریفته او شده عقلش پوشیده شده بکاری که آمده بود فراموش کرده بخواستن او در آمد و او را خطبه نمود قطام گفت من
زن تو نمیشوم تا وقتی که مرا تسلی کنی گفت چه میخواهی گفت سه هزار درم و یکغلام و یک کنیزک مغنیه و قتل علی بن ابیطالب گفت
مهر ترا بدهم اما قتل علی امری مشکل است نمی بینم که توانم آن را دریافتن و لیکن ضربتی خواهم رسانید گفت بجنگ اگر رسانیدی مراد
خود را یافتی و ما از یکدیگر فایده میگیریم و اگر هلاک شدی آنچه نزد خداست بهتر و پاینده تر از دنیا است ازینت گفت والله که
مرا از مصر نیامدم مگر بکشتن علی بن ابیطالب قطام گفت چون چنین است من کسی را بیارم که مدد و معاون تو باشد درین امر
پس فرستاد و مردی را آورد از اهل خویش که از تیم الرباب بود که او را وردان میگفتند و با وی گفت این کار را و او اجابت کرد
و آمد نزد ابن ملجم مردی از اشجع که او را شبیب بن بجره میگفتند گفت بوی که آیا ترا در شرف دنیا و آخرت چیزی می آید گفت چه چیز
ابن ملجم گفت قتل علی بن ابیطالب گفت مادر بمرگ تو بنشیند این چیزی زشت و ناخوش است چگونه قادر بر این امر توانی
بود گفت پنهان میشویم در مسجد برای او وقتی که بیرون آید از برای نماز صبح کار بر او تنگ میگیریم و او را بقتل می آریم پس اگر
خلاص شدیم تسلی میشود خاطرهای ما و خون خود را خواسته ایم و اگر کشته شدیم آنچه پیش خدا آمده است بهتر است از دنیا گفت او را
ویحک اگر این غیر علی میبود بر من آسانتر میشد چه من میدانم محنت او را در اسلام و سابقه او با پیغمبر من در خود نمی یابم
که گشاده توانم داد برای این کار گفت آیا نمیدانی که اهل نهروان را از عباد و زهاد و نماز گزاران بقتل آورد گفت بلی
گفت پس سعی میکنی در قتل کسی که برادران ما را کشته او اجابت نمود و آمدند نزد قطام و او مرد در مسجد اعظم معتکف بود گفتند

او را که رای ما قرار یافت که بر قتل علی بن ابیطالب گفت هرگاه که این خواهید کردن بیایید پیش من ایشان عود کردند در شب
جمعه که امیر المومنین در صبح آن شهادت یافت که چهل سال از هجرت گذشته بود ابن ملجم گفت این آن شبیست که وعده
داده ام دو یار خود را که هر کس درین شب بکشد صاحب خود را پس شمشیرهای خود را گرفته رفتند و نشستند در مقابل در که
امیر المومنین صلوات الله علیه از آن در بیرون می آمد شبیب سر راه بر او گرفته شمشیر زد و آن بر بازوی در یا بر طاق مسجد آمده
کاری نکرد اما ابن ملجم علیه اللعنه ضربتی رسانید و وردان گریخته بمنزل خود در رفت و مردی از بنی امیه بوی داخل شد
و شمشیر او را دیده از و احوال پرسیده او را بقتل آورد و شبیب بیرون رفت بطرف ابواب کنده مردی حضرموت
بوی رسید شمشیر در دست شبیب حضرمی او را گرفته شمشیر از او بستد چون دید که مردم در جستجوی شبیب اند و
شمشیرش در دست اوست ترسید خود و او را که آشته خود را در میان مردم انداخت و کار را بر ابن ملجم تنگ گرفته
او را بدست آوردند و مردی از همدان ضربتی زد بر پای آن ملعون که افتاد و امیر المومنین علیه السلم را بر داشته
بردند و فرمود که امام حسن علیه السلام با مردم نماز صبح گزارد بعد از آن فرمود که آن ملعون را آوردند گفت ای دشمن خدای
من با تو هیچ نیکی نکرده بودم و بد امیری بودم گفتا این نه آن شیء است که تو گمان بری چون تیز برین داشته که این کردی
گفت چهل صباح است که شمشیر را بزهر میکنم و از خدای تعالی درمیخواهم که بدترین خلق کشته شود چنین شد آنحضرت فرمود که
من می بینم ترا مگر که باین کشته خواهی شد و می بینم ترا مگر بدترین خلق خدای آورده اند که محمد حنیفه گفت که من نماز میگزاردم در آن شب
در میان بسیاری از اهل مصر نزدیک باین در از اول شب تا آخر که ناگاه امیر المومنین بیرون آمد از برای نماز بانگ میداد و ندا میداد
که ای مردمان برخیزید از برای نماز نگاه کردم برقهای شمشیر دیدم و شنیدم دیگر که میفرمود که [illegible] شما فوت نمیشود پس
از هر طرف راه بر او گرفتند تا او را گرفته بردند نزد آنحضرت و من نیز رفتم آنجا شنیدم که آنحضرت میفرمود نفس بنفس
پس اگر من هلاک شوم او را بکشید همچنانکه مرا کشته و اگر من زنده ماندم آنجا رای من تقاضا کند بوی عمل آرم
و مردم رفتند نزد امام حسن علیه السلم گریان و بریان و ابن ملجم ملعون را دست بسته آنجا داشته بودند ام کلثوم دختر
امیر المومنین گفت یا ابن ملجم که ای دشمن خدای امیر المومنین را تا کی میت و خدا تعالی ترا رسوا سازد گفت بر وجه میگوی

واقعه که من این شمشیر را بهزار درهم خریده‌ام و بهزار درهم دیگر زهر آب داده و اگر این ضربت بر تمامی اهل مصر واقع میشد
یکی از ایشان باقی نمیماند بعد از آن آنحضرت فرمود که بیارید امام حسن و امام حسین را علیهما السلام و چون آمدند فرمود که وصیت
میکنم به پرهیزکاری و ترس از خدای تعالی و آنکه طلب دنیا منمایید و اگر بر شما ستم رود گریه مکنید چیزی که پوشیده شود
بر شما و تکلم کنید بحق و بر یتیمان رحم آرید و اعانت کنید ضایع عاجز را و عمل کنید از برای آخرت و خصم باشید مر ظالم را
و ناصر باشید مر مظلوم را و عمل کنید چیزی که در کتاب الهی باشد و فرا مگیرید در طریق حق تعالی چیزی را که ملامت کر زبان طعن
ملامت توان گشود بعد از آن نظر فرمود بجانب محمد حنیفه و گفت آیا در گوش گرفتی آنچیز را که من وصیت کردم آن برادران را
گفت بلی فرمود که ترا نیز بمثل آن وصیت میکنم و دیگر آنکه تعظیم و توقیر برادران نمای از جهت عظم و بسیاری حق
ایشان بر تو و باید که بی مصلحت ایشان اعتماد بر امری از امور نکنی و باز متوجه حسنین شده فرمود که دیگر وصیت میکنم
شما را بوی که او برادر و پسر پدر شماست و شما میدانید که پدر شما او را دوست میدارد باز متوجه امام حسن شده فرمود که ای پسرک من وصیت
میکنم به پرهیزکاری و ترس از خدای تعالی و نماز در وقت بجای داشتن و زکوة را در محلش دادن که صلوات بی طهارت
صحیح نیست و نماز بی زکوة مقبول نمیشود و وصیت میکنم ترا بعفو کردن از گناه و خشم فرو خوردن و صله رحم رعایت
کردن و حلم از جاهل پیش کردن و در دین تفقه و دانش ورزیدن و تثبت و تمسک در امور نمودن و تعاهد قرآن کردن
بتلاوت و نیکو داشتن همسایه برعایت امر بمعروف نمودن و نهی از منکر کردن و از فواحش و از شنیعها مجتنب بودن و بعد از آن
چون وفات آنحضرت نزدیک شد باز این وصیت فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم این آنست که وصیت میکند علی ابن ابیطالب
اول شهادت میدهد که نیست هیچ معبودی مگر معبود بحق که یکتاست در ذات و صفات و شریک و نظیر نیست او را و آنکه
محمد عبد و رسول اوست که فرستاده حق تعالی او را براه نمودن و هدایت خلق بدین درست که اسلام است تا غالب کرداند
آن دین را بر همه ادیان یعنی اگر دین حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد و اگر باطل بود بر اندازد و اگرچه کاره باشند مشرکان
و بحقیقت که نماز و عبادت و زندگانی و ممات من همه مر خدای راست که پروردگار عالمیانست و او را شریک و انباز
نیست و بدین مامور شده‌ام و من اول مسلمانم و باز وصیت میکنم ترا ای حسن و جمیع فرزندان و اهل خود را و دیگرانرا که بمعاملت

بایشان برسانید از دوستان و محبان و به پرهیزکاری و ترسیدن از حق تعالی که بر در کار شماست و اگر تفرقه شما مراکه مسلمان باشید
یعنی بر دین اسلام بمیرید و چنگ در زنید بدین حق که حبل المتین است همه شما او پراکنده مشوید از خدمت و مخالفت و منازعت
منمایید که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که صلاح و مواسات در میان شما بهتر است از عامه صلوة و صیام و
و نظر کنید در میان خویشان لا رحام و صله ایشان را رعایت کنید تا حق تعالی بر شما حساب آسان کرده و بترسید از حق تعالی
از خوردن مال ایتام و دهان ایشان را متغیر مگردانید یعنی مال ایشان را خود بخورید و ایشان را گرسنه بگذارید که متغیر افواه کنند
از رسیدن و ضایع مگذارید حاضران و ملازمان خود را و از خدا بترسید در باب همسایگان که وصیت پیغمبر شما در باب ایشان
بمرتبه اعلی بود که لایزال بآن وصیت میفرمود تا غایتی که ما گمان کردیم که زود باشد که ایشان میراث برند و از حق تعالی
حذر کنید در باب قرآن پس باید که سابق نشود شما را بعمل کردن بقرآن غیر شما و بپرهیزید از خدای تعالی در باب نماز
که آن عمود دین شماست و دین بآن قائمست و حذر کنید از خدای تعالی در باب خانه خدای که پروردگار شماست که اخلاء آن
ننمایید و مناسک حج بجای آرید تا جانی رید که اگر ترک کنید حج را منظور نظر نگردید و بترسید از خدای تعالی در باب ماه
رمضان که روزه ماه رمضان ستر آتش است و حذر کنید از حق تعالی در باب جهاد در راه حق جل و علا باموال و انفس و بترسید
از حق تعالی در باب زکوة که آن فرو می نشاند غضب پروردگار او بترسید از خدای تعالی در اهل ذریه پیغمبر شما که بر ایشان
ظلم نکنند که ایشان از میان پشت پدر شما اند و بترسید از خدای تعالی در باب فقرا و مساکین و شریک سازید ایشانرا در معاش خود
و بپرهیزید از خدای تعالی در آنها که شما مالک ایشانید تخصیص کنیزکان هم آخر آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله بآن تکلم فرمود
این بود که وصیت میکنم شما را بدو ضعیف زنان و مملوکان شما زنهار زنهار دست از نماز ندارید و مترسید در راه خدای تعالی از ملامت
ملامت کنندگان و کفایت میکند شما را کسی که شما را خواهد و کسی که بر شما ستم کند که نیکی را اجر آنکه بد را جزای بد خواهد بود
هر که او نیک میکند پاداش نیک و هر چه میکند باید و بگویید مر عالم مردمان را سخنی که مشتمل باشد بر نیکویی همچنانکه حق تعالی شما را
امر فرموده و ترک مکنید امر بمعروف و نهی منکر را که متولی و مرتکب امری شود بتر از شما و چون دعوت میکنید اجابت نمیکنند پس باید که کسی
مرتکب امر معروف شود که خود آن عمل نماید تا قول او را اثری باشد نه آنکه امر کند مردم چیزی را و خود عمل ننماید و بر شماست بموده و تواصل

و نزاع احسان کردن با یکدیگر و سماراست که بپرهیزید از جدائی و تقاطع و تفرق یکدیگر و یاری کنید یکدیگر را بر نیکوئی که متابعت امرست
و بپرهیزکاری و مخالفت هوای یاری کنید در بدی که ترک فرمانست و بر ستمکاری که ظلم ظالمانست و بترسید از نافرمانی
خدای تعالی که او سخت عقوبت بر نافرمانان و نگاه دارد خدای تعالی شما را ای اهل بیت از هر ناشایست و ناباست و نگاه داشته
پیغمبر شما و نگاه داشته از زلل و ودیعه الهی او میفرستد بر شما سلام و رحمت و برکت حضرت عزت و دیگر هیچ نفرمود مگر کلمه لا اله
الا الله تا جان اطهر الخالق اکبر سپرد صلوات الله علیه و آله و آن در ماه رمضان سال چهلم از هجرت بود و امام حسن و امام حسین و عبد الله
بن جعفر آنحضرت را غسل دادند و در سه جامه کفن کردند که در آن قمیص نبود و امام حسن علیه السلم در نماز آنحضرت نه تکبیر فرمود
و بود که آنحضرت نهی مینمود از مثله آن جدا کردن اعضای آدمیست از دست و پای و گوش و بینی و شکافتن شکم و دیگر
فرمود ای بنی عبد المطلب شما در میفتید و خوض منمایید در خون ریختن مسلمانان با آنکه گویند که امیر المومنین را کشته اند مراد
آگاه باشید که البته نکشید مگر قاتل مرا آگاه کن ای امام حسن اگر از ین ضربت شهادت یافتم پس او را یک ضربت بزنید و مثله
مکنید که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که بپرهیزید از مثله و اگرچه سگ باشد گیرنده گزنده و چون
آنحضرت رحلت فرمود امام حسن علیه السلم ابن ملجم لعین را طلب فرموده بیک ضربت او را بدوزخ فرستاد و مردم او را در ربودند
در بوریا پیچیده آتش زدند و آن ناپاک را سوختند و ابن ملجم ملعون پیش امام حسن علیه السلم پیغام کرده بود که من هیچ عهدی
بخدای تعالی نکرده ام مگر که بجای آورده ام و من این عهد کرده بودم بخدای که بکشم امیر المومنین ع و معاویه را یا پیش ایشان
بمیرم حالا اگر خواهی که مرا با وی گذاری این معاهده کرده ام با خدای که بروم و معاویه را بقتل آرم و چون باقی مانم بیایم بخدمت تو
و دست بر دست تو نهم به بیعت امام حسن علیه السلم فرمود که والله من چنان کنم که تو آتش دوزخ معاینه ببینی بعد از آن
پیش فرموده او را کشت و بجهنم فرستاد و ابو المؤید در مناقب آورده که امیر المومنین علی علیه السلم گفت ام کلثوم را امشب خبر
من نمی بینم مگر اندکی که میان من و شما صحبت باقی مانده گفت چون است ای پدر بزرگوار من فرمود که من دوشینه رسول الله صلی الله علیه و آله
را بخواب دیدم که غبار از روی من پاک میکرد و میفرمود ای علی هیچ باک نیست بر تو که ادا کردی آنچه بر تو بود و حق آن کالیف بجای
آوردی و هم در مناقب آورده که چون ابن ملجم لعین آنحضرت را ضربت رسانید فرمود که ضارب مرا چه کردید از طعام من او را طعام دهید

وازشراب

و از شراب من او را بچشانید پس اگر من زنده مانم اولی بحق خودم و اگر شهادت یافتم او را یک ضربت بزنید و زیاده بر آن
مزنید و بعد از آن وصیت فرمود امام حسن را که کفن مرا بغالیه معطر سازید که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که کفن بغالیه
بوئین سازید و بروید در پی جنازه رفتن میانه و اگر خیر است تعجیل کنید و اگر شرست دوش خود را بجنازه او برسانید مروی است از
زهری که عبد الملک بن مروان بوی گفت بیا که تو از کدام یکی اگر حدیثی که چه بود در روز شهادت امیر المومنین علیه السلم
گفت آن بود که در بیت المقدس هیچ سنگی بر نداشتند الا که در زیر او خون تازه و خالص و صاف بود گفت که من و تو
درین حدیث قرینیم و هم از مناقب نقل میکند که ابو القاسم حسن بن محمد معروف بابن الرقا در کوفه میگفت که من
در مسجد الحرام بودم دیدم که مردم بسیار در حوالی مقام ابراهیم علیه السلم اجتماع نموده اند گفتم چه قضیه است گفتند راهبی مسلمان
شده من بوی نزدیک شدم دیدم مردی بزرگ سالی جامه از صوف پوشیده و قلنسوه از صوف بر سر نهاده بسیار
بزرگ جثه است و نشسته در برابر مقام ابراهیم علیه السلم شنیدم که می گوید که در صومعه خود نشسته بودم ناگاه مرغی را
دیدم که از انجا پرید مثل کرکسی در جسم من بالا رفتم دیدم که فرود آمد بر سنگی که آنجا بود در کنار دریا و قی کرد
ربع آدمی بعد از آن پرید من در تفحص و تفقد او بودم عود نمود باز ربع آدمی قی کرد و همچنین قی میکرد تا تمام
او را قی کرده باز پرید بعد از آن این چهار ربع بهم نزدیک شدند و التیام یافته مردی از آن میان برخاست من
درین امر تعجب کردم تا دیگر بسرعت آن مرغ آمده ربعی از او ربود و باز طیران نمود و باز آمد و همچنین سه ربع دیگر
او را همچنین برد من باقی ماندم در آن تفکر و تحیر آیا کسی باشد که من او را از ین حال سوال کنم پس آمدم و تفقد آن سنگ
میکردم تا دیدم که دیگر این مرغ آمد و آنچنانچه پیشتر کرده بود تا دیگر این چهار جزو بهم التیام یافته و مردی
گردید پس بزیر آمدم و در برابر او ایستادم و بوی نزدیک شدم و پرسیدم که کیستی او ساکت شد و جواب
نداد گفتم بحق آن خدائی که ترا خلق کرده که بگوی تو کیستی گفت منم ابن ملجم گفتم چه عمل کرده که این عقوبت میبابی
گفت علی بن ابیطالب را کشته ام از آن زمان باز حق سبحانه و تعالی این مرغ را بر من موکل گردانیده که هر روز
مرا میکشد اینچنین کشتنی و حال خبر من اینست در بین این آن مرغ آمد و ربعی از او ربود و رفت در هوا

و بعد از آن من پرسیدم که امیر المومنین چه کس بود گفت پسر عم رسول الله صلی الله علیه، من که این شنیدم مسلمان شدم در مناقب
از عثمان بن مغیره روایت کنند که چون ماه رمضان درآمد امیر المومنین علیه السلم یکشب نزد امام حسن و یکشب نزد امام حسین علیهما السلم
افطار میفرمود و ابن عباس گوید بیش از سه لقمه تناول نمینمود و میگفت چون امر الهی در رسد شکم من از طعام خالی
باشد و بعد از این یکشب یا دو شب اینصورت واقع شد و بهمین اسناد خوارزمی روایه میکند از ابی بکر ابی شیبه که گفت که
آنحضرت پنج سال والی بود و شهید شد در سال چهلم از هجرت رسول الله صلی الله و در آنوقت شصت و شش ساله بود و ضربت او
در روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان بود و جلش در روز شنبه و آنحضرت را در کوفه دفن کردند و باسناد او از جابر روایه کنند که
او گفت من حاضر بودم نزد امیر المومنین علیه السلم که مرادی آوردند در وقتی که آنحضرت را بیعه میکشند که بعزل برید آنحضرت فرمود
أُرِيدُ حِبَاءَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادِ یعنی میخواهم من زندگی او را و میخواهد او کشتن مرا بیار عذر خود را از
ایذا دوست از قبیله مراد بعد از آن فرمود که والله قاتل من اینست گفتم یا امیر المومنین آیا نمیکشی او را فرمود که نه و باین
اسناد اسمعیل بن عبد الرحمن گوید که عبد الرحمن ملجم مرادی علیه اللعنه عاشق شد زنی را از خوارج تیم الرباب که او را قطام
میگفتند و او را عقد کرد به سه هزار درهم و قتل علی ابن ابیطالب علیه السلم و در معنی فرزدق گوید شعر فلم ار مهرا ساقه
ذو سماحة کمهر قطام من فصیح و اعجم ثلثة الاف و عبد و قینة و ضرب علی بالحسام المصمم فلا مهر اعلی من علی و ان علا
و لا قتل الا دون قتل ابن ملجم یعنی من ندیدم مهری که داده باشد آنرا صاحب جود و بخشش مثل مهر قطام از عرب و عجم که
آن سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیزک مغنیه و قتل علی بن ابیطالب علیه السلم بود به تیغ تیز برنده و هیچ مهری گرانتر از
علی نخواهد بود و اگر چه گرانمایه باشد و هیچ قتلی نخواهد بود که بدتر باشد مگر قتل ابن ملجم مر امیر المومنین را علیه السلم که
بدترین قتلها بود و آورده شیخ کمال الدین بن طلحه رحمه الله در کتاب مناقب خود که در سابق احوال و ولادت آنحضرت بود
و بیان وقت آن بتمامه ذکر یافت هرگاه مبدء عمر آنحضرت مضبوط است و طرف اول است آخر عمرش نیز مضبوط خواهد بود
که طرف ثانیست و این مستلزم ظهور مقدار مدت عمر آن بزرگوار است و بنقل صحیح در رود یافته که ضربت زد آنحضرت را
عبد الرحمن بن ملجم لعنه الله در شب جمعه لیکن بعضی شب هفدهم رمضان گفته اند و بعضی نوزدهم و بعضی بیست و یکم و بعضی بیست و سوم

و بعضی

و جلش در شب یکشنبه بود و شب سوم ضربت سال چهلم از هجرت پس عمرش شصت و پنج سال بوده باشد و بعضی شصت و سه سال گفته اند
و بعضی پنجاه و هشت و بعضی پنجاه و هفت اما اصح اقوال قول اول است و مویّد این نقل معروف که او میگوید که من
شنیدم از ابی جعفر محمد بن علی الرضا سلام الله علیهما که میفرمود در وقت شهادت امیر المومنین علیه السلم شصت و پنج ساله بود
و چون مدت عمر آنحضرت بر تو مبین شد اما در تفصیل شهادت چنین منقول است که آنحضرت از قتل خوارج فارغ شد و رجوع
بکوفه نمود پیش از آن عبد الرحمن بن ملجم بکوفه آمده خبر فتح هلاک خوارج رسانید بمردم آنجا و در کوچهای کوفه میگذشت و خبر
فتح میداد ناگاه بدر خانه رسید و از آنجا جمع عورات بیرون آمدند و در ایشان زنی بود که او را قطام بنت اصبغ تیمی میگفتند
و او بغایت جمیله بود و او را دیده برو عاشق شد و حدیث ابن طلحه نزدیکست بآنچه خوارزمی ذکر کرده در شهادت آنحضرت گفته که
در آن شب آنحضرت قصد بیرون آمدن کرد از خانه چون بصحن خانه رسید مرغابی چند در آن خانه بودند تمام صیحه و آواز بر داشتند
و در روی آنحضرت فرمود که این صوایح است که در پی می آید از نوایح امام حسن علیه السلم فرمود که این چه فال بدست که میزنی
فرمود که ای پسر فال بد نمیزنم ولیکن دل من گواهی میدهد که من مقتول خواهم شد گویند که چون بمسجد فرمود نیت کرده تکبیر
افتتاح گفت و قرائت کرد و بسجده رفت ابن ملجم لعین ضربتی زد بر سر مبارک آنحضرت اتفاقا این ضربت واقع شد بر سر آن
ضربت که عمرو بن عبد ود زده بود در روز خندق در پیش رسول الله صلی الله علیه و آله ابن طلحه گوید که چون آنحضرت رحلت فرمود
امام حسن و امام حسین علیهما السلم او را غسل میدادند و محمد حنیفه آب میریخت بعد از آن کفن کردند و حنوط بکار بردند و در دل شب
برده آنحضرت را دفن کردند بغری و بعضی گفته اند که در میان منزل خودش و جامع اعظم دفن کردند والله اعلم و چون
عمر آنحضرت شصت و پنج سال بوده بر وجهی که بتمام ظهور یافت پس بیست و پنج سال از رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه معظمه بوده
باشد و دوازده سال پیش از بعثت و سیزده سال بعد از بعثت و نبوت بعد از آن هجرت فرمود با پیغمبر بطیبه مدینه و چون
ده سال از آن گذشت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله رحلت فرمود پس باقی ماند بعد از رسول الله سی سال دیگر شهادت
یافت پس عمر آنحضرت شصت و پنجسال بوده باشد این آخر کلام ابن طلحه است و شیخ مفید رحمه الله نزدیک بابن ذکر فرموده که
ابن طلحه و خوارزمی آورده اند و از آنچه ایشان ایراد نموده اند چیزی آورده است که آن اینست که ابن ملجم ملعون با یاران اش القا کردند

باشعث بن قیس آنچه در خاطر شوم ایشان بود از عزیمت بر قتل امیر المومنین علیه السلم و او با ایشان اتفاق کرده درین شب
حاضر شد از جهت مدد ایشان بر آنچه اتفاق نموده بودند و حجر بن عدی رحمه الله دران شب در مسجد بیتوته کرده بود شنید که
اشعث با ابن ملجم میگوید که النجا النجا حاجت خود را که صبح رسوا میکند حجر دریافت که ایشان چه میگویند و مراد اشعث چیست
او را کشتی او را ای اعور و بسرعت از مسجد بیرون آمد تا برود و امیر المومنین را از حال اخبار کند و تحذیر نماید او را از قوم تحقیق
خود را از راه دیگر بمسجد آمده بود و ابن ملجم لعنه الله سبقت نموده بود و بضرب تیغ آمده او و چون او باز گشت مردم میگفتند که
امیر المومنین را شهید کردند شیخ مفید رحمه الله گوید که قوم گریختند بجانب درهای مسجد و مردم مبادرت کردند
بگرفتن ایشان اما شبیب بن بجیره را مردی گرفت و او را انداخته بر سینه او نشست و شمشیر را از دستش او گرفته
تا بکشد او را پس دید که مردم قصد جانب او کردند او ترسید که سر او بیابند و او را بجهند از سینه او برخاست و او را آزاد
گذاشت و شمشیر از دستش افتاد و شبیب رفت بمنزل خود و ابن عم او او را دید که سینه خود را میگشاید گفت چه
میکنی شاید تو کشته باشی امیر المومنین را خواست که بگوید نه گفت بلی ابن عمش رفت و شمشیر خود را آورده زد
تا کشتش و اما ابن ملجم لعنه الله پس مردی از همدان بوی رسید و بر او قطیفه انداخت که در دست داشت بعد از ان
او را انداخته شمشیر از دست او ستانده و آورد او را نزد امیر المومنین و سوم ایشان گریخته از میان مردم بیرون رفت
و چون ابن ملجم را نزد آنحضرت آوردند و در او نظر کرد و فرمود النفس بالنفس اگر من وفات یافتم پس او را بکشید چنانچه
او مرا کشته و اگر سالم ماندم ببینم که رای من در باب وی چیست ابن ملجم ملعون گفت که من این شمشیر را بهزار درهم خریده ام
و بهزار دینار دیگر زهر داده ام کلثوم فریاد برداشت که یا عدو الله کشتی امیر المومنین را گفت بلی کشتم پدرت را ام کلثوم
گفت ای دشمن خدای من امید دارم که پدرم را باکی نباشد گفت من می بینم که بر تن گریان خواهی بود و الله که من او را ضربتی
زده ام که اگر قسمت کنند او را بر اهل مصر همه را هلاک کند و او را از پیش آنحضرت بیرون بردند و مردم میخواستند که گوشت او را
قطعه قطعه از شمشیر و از هم جدا کنند و می گفتند ای دشمن خدای این چه بود که کردی هلاک ساختی امت محمد را و
بهترین مردم را کشتی و او خاموش شد و هیچ نگفت و می آمدند مردم نزد امیر المومنین علیه السلم که امر تو چیست در باب این

این دشمن خدای که امت هلاک شد و ملت بفساد رفت فرمود که اگر زنده بمانم ببینم که رای من در باب وی چیست اگر رفتم بکنید
با او آنچه با قاتل نبی میکنند بکشید او را و بعد از ان بسوزانید باتش و احمد بن حنبل در مسند خود آورده چون ابن ملجم لعنه الله
بر امیر المومنین صلوات الله علیه ضربت زد فرمود که بکنید با وی آنچه خواسته رسول الله صلی الله علیه و آله و بجای آورد کسی
اراده قتل او داشته باشد فرمود که بکشید و بعد از ان بسوزانید چون آنحضرت بجوار رحمت حق پیوست و اهل او از
دفنش فارغ شدند امام حسن علیه السلم نشسته فرستاد و ابن ملجم را آوردند فرمود که ای دشمن خدای کشتی امیر المومنین را
و عظیم فسادی در دین انداختی و بعد از ان فرمود که گردن او را زدند و جثه او را ام هیثم بنت اسود نخعیه دادند تا
بر دو سوخت باتش و اما آن دو مرد دیگر که با ابن ملجم عقد کرده بودند بر قتل معاویه و عمرو بن عاص یکی از ایشان ضربتی
زد بمعاویه در رکوع به نشستگاه او چون کارگر نبود از ان جان برد و او را گرفته در ان وقت کشتند و اما آن دیگر
در ان شب بواسطه مانعی ابن عاص تخلف کرد از نماز و دیگری را فرستاد که با مردم نماز گزارد که او را خارجه بن حبیب العامری
میگفتند این مرد او را شمشیر زد بگمان آنکه عمرو عاص است و او را گرفته پیش عمرو عاص بردند او را کشتند و خارجه
در روز دوم مرد ابن زبیدون در این باب این بیت را گفته شعر فَلَیتَها اِذْ فَدَتْ عَمْرواً بِخارِجَةٍ فَدَتْ عَلِیّاً بِمَن
شاءَتْ مِنَ البَشَرِ یعنی پس ای کاشکی آن ضربت که فدا کرد آنرا عمرو را بخارجه فدا میکرد آنرا امیر المومنین را بهر که میخواست از بشر
این آخر آنست که ذکر فرموده و شیخ مفید رحمه الله در تحدیث مقتل آنحضرت مولف میفرماید که نقل اراده نمودم تا معلوم
شود نقل اصحاب ما و اصحاب ایشان در احوال شهادت آنحضرت که زیاده خلافی نیست آنچه ورود یافته در موضع دفن
آنحضرت بعضی از نقول اصحاب کافی و شافی است و درین چندان غرضی نیست و خلاف درین باب ظاهر است چه
همه شیعه اتفاق دارند که آنحضرت را بغری دفن کردند جائی که این زمان معروف و مشهور است که آنجا زیارت میکنند
با خبار که مرویست از سلف و امام معصوم درین روایه داخل است و جمهور مواضع دیگر را نیز گفته اند که یکی از آن مواضع
امنیت و این ضرر میکند ما را باکه بعضی درین مخالفت باشند و شاید که با بغض کافی باشد و الله المستعان و الیه التکلان
ذکر اولاد آنحضرت از ذکور و اناث علیه و علیهم الصلوة و السلم شیخ مفید رحمه الله آورده که اولاد آنحضرت از ذکور و اناث

پنج و هفت بودند امام حسن و امام حسین و زینب کبری و زینب صغری که کنیت او ام کلثوم است مادر ایشان فاطمة البتول
سیدة نساء العالمین بنت محمد سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه و علیهم اجمعین و محمد که کنیت او ابو القاسم است و مادرش
خوله بنت جعفر بن قیس الحنفیه و عمر و رقیه و ایشان هر دو توامان بودند و مادر ایشان ام حبیب بن ربیعه بود و جعفر
و عثمان و عبد الله که در کربلا با برادر خود شان امام حسین علیه السلام شهید شدند و مادر ایشان ام البنین بنت حزام بن
خالد بن دارم و محمد اصغر که کنیت او ابو بکر و عبید الله که ایشان نیز در کربلا با امام حسین علیه السلام شهید شدند و مادر ایشان
لیلی بنت مسعود دارمیه و یحیی و عون و مادر ایشان اسماء بنت عمیس خثعمیه است و ام الحسن و رمله و مادر ایشان ام مسعود
بنت عروة بن مسعود الثقفی است و نفیسه و زینب صغری و رقیه صغری و ام هانی و ام الکرام و جمانه که کنیت او ام جعفر
و امامه و ام سلمه و میمونه و خدیجه و فاطمه از اولاد مادران متفرقه اند و بعضی از علمای شیعه گویند که فاطمه را صلوات الله علیها
فرزندی از شکم رفت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله که پیغمبر آن حمل را محسن نام کرده بود و بنابر قول این طایفه اولاد امیر المؤمنین
بیست و هشت باشند والله اعلم کمال الدین بن طلحه رحمه الله آورده که اقوال مردم مختلفست در عدد اولاد امیر المؤمنین علیه السلام
از ذکور و اناث بعضی بعضی را ساقط کرده اند و بعضی زیاده کرده اند و هر یک بمقتضای آنچه معتمد ایشان است آورده اند و آنچه منقول است
از کتاب صفوة الصفا و غیر ذلک از تالیف اهل اعتبار آنست که اولاد ذکور آن حضرت چهارده بودند و اولاد اناث نوزده
و تفصیل اسامی ایشان اینست الذکور امام حسن و امام حسین محمد اکبر عبید الله ابو بکر عباس عثمان جعفر عبد الله محمد اصغر
یحیی عون عمر محمد اوسط علیهم السلام الاناث زینب کبری ام کلثوم کبری ام الحسن رمله کبری ام هانی میمونه زینب صغری
رمله صغری ام کلثوم صغری رقیه فاطمه امامه خدیجه ام الکرام ام سلمه ام جعفر جمانه نفیسه دختری دیگر بوده که در کودکی
وفات کرده و بعضی دیگر زیاده برین آورده اند ایشان محسن را که برادر امام حسن و امام حسین و زینب کبری و ام کلثوم
کبری و این چهار از بتول عذرا فاطمه زهرا علیها السلام اند که بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و محمد اکبر که ابن حنفیه است
و مادر او خوله بنت جعفر بن قیس حنفیه است و غیر از این نیز گفته اند و عبید الله و ابو بکر و مادر ایشان لیلی بنت مسعود است
و عباس و عثمان و جعفر و عبد الله و مادر ایشان ام البنین بنت حزام بن خالد است و یحیی و عون مادر ایشان اسماء

بنت عمیس است و محمد اوسط مادر او امامه بنت ابی العاص است و این امامه دختر زینب بنت رسول الله است صلی الله علیه و آله
و ام الحسن و رمله کبری مادر ایشان سعیده بنت عروه است و این مذکورات از عقود نکاح اند و بقیه اولاد از امهات متفرقه
که ام ولد بودند و در روز شهادت آنحضرت چهار حره در عقد نکاح آنحضرت بوده اند یکی امامه بنت ابی العاص که دختر زاده
رسول الله است صلی الله علیه و آله بعد از رحلت خاله او فاطمه زهرا علیها السلام خواست او را و دیگر لیلی بنت مسعود
التمیمیه و دیگر اسماء بنت عمیس خثعمیه و دیگر ام البنین کلابیه و مادر آن هیجده فرزند ام ولد بوده والله اعلم مولف کتاب
میفرماید این آخر آن چیزیست که ایراد نمودم از مناقب امیر المؤمنین علیه الصلوة و علیه السلام و زبان معذرت گشوده ام
و اعتماد بر کرم او نموده ام از تقصیر و میل قلبی معطوف داشته ام در جمیع این مزایا و مناقب بعد از آنکه شروع نموده ام
در اثبات امری که استقصای آن ممکن نیست و خوض کرده ام در شیئی که احصای آن میسر نه عقل را و در بیان عاجزست
از احاطه مفاخرش و درک تیزبین قاصرست از اتیان بمآثرش چگونه احصا توان کرد شرف کسی را که هرچه تصور کنند
او از آن ارفع و اعلی باشد و هرچه تفکر نمایند از آن اجل و اولی بود و صواب و سداد کلمات با برکات اوست و هدی و رشاد
از سمات اوست حق جل و علا نصیر و رسول معلا ظهیر اوست جبرئیل ممد و قرآن مؤید اوست زوجه زهره زهرا است
و ولدش زین زین و سمات و نسب هاشمی معروف اوست قرابت قریبه شرف اوست پدرش شریف کبار عرب است عمش
اسد الله کرار است و برادرش جعفر طیار است مادرش ذات شرف و فخار است در دین مبین امین است و از نبی مکین است و برابر
او این است و در رفع کرو بازوچه رسول آمده ضمین است پر دلتر از شیر ژیانست و بر فالق قطرات باران است
زبانش افصح هر زبانست و این زبر هر زبانست جوانمرد است بشهادت جبرئیل مومن موحد است باجلال تنزیل مجاهد فی
سبیل الله است بحکم برهان و دلیل انفاق نماینده است بهر ذلیل و جلیل ایثار کننده است بر اسیر و اکتفا جوینده است بقلیل
هادی مهدیست مثل کلیم و خلیل عاریست از شبهات باطله و تضلیل سید الشهدین فارس میدان احد و حنین زوج
بتول و اب ریحانتین و ثمره قلب و قره عین که ام شرفست که بشرف وی توام اندر سیده و کدام فخرست که بر قدر او سر فرو انداخته
شرافت و رایت از جمیع جهات و ظاهرست و سماحت و حماست در صفات او باهرست و صیام

درحسب صیام و صلوة او قاصرست و زبان معذرت لب باین ابیات بگشاید در مناقب آنحضرت شعر سل عن علی مقامات

عرفن بها شدت عن الدین فی حل و مرتحل بدرا و احدا و سل عنه هوازن فی اوطاس و اسئل به فی وقعة الجمل و اسئل به اذا

الاحزاب تقدمهم عمرو و صفین سل ان کنت لم تسل ما ثو صلت شهب النجوم علا مشیدة قد بنت علی زحل

و سنة شرعت سبل الهدی و بها اقام للطالب الجدوی علی السبل کم من ید فینا یا ابا حسن یفوق نا بلها

صوب الحیا الهطل و کم کشفت عن الاسلام فادحة ابدت للفرج عن انیابها العضل و کم نصرت رسول الله

منصلتا کالسیف عری متناه من الخلل و رب یوم کظل الرمح ما کنت نفس الشجاع به شدت لوهل

و مازق الحرب ضنک لا مجال به و منهل الموت لا یغنی عن النهل و النقع قد ملا الارجاء عثیره فصار کالجبل

المونی علی الجبل حاوته بشبا البیض القواضب و الجرد السلاهب و العسالة الذبل بذلت نفسک فی نصر النبی

و لم تجل و ما کنت فی حال خا جل و قمت منفردا کالرمح منتصبا لنصره غیر هیاب و لا وکل تزدی الجیوش

بعزم لو صدمت به صم الصفا لهوی من شامخ القلل یا اشرف الناس من عرب و من عجم و افضل الناس فی

قول و فی عمل یا من به عرف الناس الهدی و به ترجی السلامة عند الحادث الجلل یا من اعاد رسوم العدل حالیة

و طالما سترتها وحشة العطل یا فارس الخیل و الابطال خاضعة یا من له کل خلق الله کالخول یا سید الناس یا من لا شبیه له

یا من مناقبه تجری بلا مثل خذ من مدیحی ما استطیعه کرما فان عجزت فان العجز من قبل و سوف اهدی

لکم مدحا اجیزه ان کنت ذا قوة او مد فی اجل یعنی سوال کن از علی علیه السلام از روی مقامات و محاربات که شناخته

میشود این مقامات بوی که محکم کردی ... که شعر دین را در حال فرود آمدن و کوچ کردن یعنی در جمیع احوال

دین را استوار ساختی و سوال از روز بدر و احد کن و بپرس از وی از روز هوازن که غزای حنین است در موضع

اوطاس و سوال کن او را در واقعه جمل که جنگ جمل که جنگ طلحه و زبیر و عایشه بود و سوال کن او را وقتی که آمد غزای احزاب که

مقدمه ایشان عمرو بن عبدود بود و از محاربه صفین سوال کن اگر باشی نیز که سوال کنی که در آن معرکه آنحضرت بنهایت

بنجدت و شجاعت تقدیم رسانید و آن جنگ با معاویه غاویه واو را شرو مداحی است که مصاف کرده شب ستارگان علی

که

که در بلندی و علو قدر و منزلت بر کیوان سبقت کرده و بلندتر آمده و طریقی نهاده بر شاه راه هدایة و جوانمردی که بپای داشته از

برای طالب جود آنچه خواهان آنست بران طرق موجودست بسا از دست جود و بخشش که بر تراست در میان بار ابو الحسن

که فایق است آن ید جود بر باران درشت قطره ریزنده و بسا کشف کردی و کشودی از اسلام تیرگی مصایب و حوادث را

که ظاهر بود که میدید از نیشهای سخت ظلم و تعدی که فرو میبردند دران و بسا که نصرت دادی رسول الله را در حالتی که شمشیر

تسلط بر کشیده بودی مثل شمشیر برهنه دو دم که سرد و دم او خالی باشد از خلل و بسا روزی که همچو سایه نیزه که ساکن نمیشد

نفس شجاع دلیر از روز از شدت و هول ملکه معرکه و در بین صفوف جنگ در آن روز در تنگنای بود که مجال گریز نمی ماند او را و محل

فرود آمدن فانی نمیشود بر فرود آوردن شمشیر یعنی جان نمیشد بردن در آن روز از دست آنحضرت و در آن روز غبار پر میکرد اطراف

معرکه را در وقتی که می انگیخت غبار خود را پس میگشت همچو کوه بلند بر بالای کوه دیگر تو میشکافتی آن گرد و غبار را بر شمشیر

بران و با سپاه ... و تند بر سر نیزه تیز بذل و فدا کردی نفس خود را در نصرت پیغمبر و بخیلی نکردی و نبودی در هیچ حال

که بخیلی ورزی شد در سر و شد در زر و برخاستی منفرد و تنها همچو نیزه که برپای باشد از جهت مدد کاری پیغمبر تا آنکه دیگر را

بجای خود بنشستی هلاک میساختی لشکر را بمجرد قصد و عزم اگر حمله می آوردی بقصد و عزم اگر سنگهای سخت از آب

صدمت تو می افتادند از قلهای کوه بلند ای شریفترین مردمان خواه از عرب خواه از عجم و افضل مردمان هم در قول و

هم در عمل ای آنکسی که باو شناخته میشود راه راست و باو امید داشته میشود سالم بودن نزد حادثهای بزرگ ای

آنکه باز گردانید رسوم عدل را بتزیین و آراستگی بعد از آنکه دراز کشیده بود و بسیر آورده او را وحشت عطلت ای سوار

نامدار مرکب رهوار ای آنکه همه یلان و پهلوانان ذلیل و فروتنند او را ... خلق خدا همچو خادم و غلامند او را ای سرور

مردمان ای آنکه نظیر و مثل نیست او را ای آنکه مناقب او ضرب المثلی است در میان مردمان فراگیر از مدایح من آنچه استطاعت

و توانائی دارم از روی کرم پس اگر عاجز شدم از استقصای آن پس بدرستی که آن عجز از قبل منت و زود باشد که هدیه

آرم از برای تو مدحی را که آراسته باشم آنرا بر تو را وصاف کمال اگر باشم صاحب قدرت و توانائی یا دراز کشیده شود

در اجل من یعنی اگر عمر امان دهد و دیگر مؤلف رحمه الله میفرماید که چون درین مضمار بحر عذر واقعه را که گریزی نیست وصف

حال خود را بدین دو بیت اختصار نماید شعر لحبک حباً لو یفض یسیره علی الخلق مات الخلق من شدة الحب و اعلم انی بعد
ذلک مقصر لانک من اعلی المراتب من قلبی یعنی دوست میدارم ترا انچنان دوست داشتنی که اگر افشا شود اندکی از آن
دوستی و مودت بر خلق عالم همه بیجان شوند از شدت آن محبت و مودت و میدانم بدرستی که من بعد ازین بیان
در باب محبت و مودت تو متوقف مقصرم زیرا که دوستی و محبت تو در مرتبه اعلی است و در درجه قصوی و در سویدای دل
امید از کرم علیم حکیم آنکه ما را هدایت کند بمحبت ایشان و راه نماید بمودت ایشان که ایشانند دیان نهج قویم و راهنمایان
طریق مستقیم اند رب اختم بالخیر انک انت الرحیم الکریم الرؤف العلی العظیم تمام شد مجلد اول در ترجمه مناقب
امیر المومنین و امام المتقین علی ابن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه و آله والحمد لله رب العالمین و الصلوة
والسلام علی محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحیم ذکر ثالثة الشمس والقمر بنت خیر البشر ام الائمة الغرر البتول العذراء فاطمة الزهراء صلوات الله
وسلامه علیها چون عادت مولف رحمه الله آنست که اول نقل از طریق جمهور کند و بعد از آن از طریق اصحاب خود بنا برین میگوید
که ابن خشاب در تاریخ موالید و وفات اهل البیت علیهم السلم نقل کرده از شیوخ خود که ایشان روایه کرده اند از
ابی جعفر محمد بن علی علیه السلم که ولادت فاطمه زهرا صلوات الله علیها پنج سال بعد از آن بود که حق سبحانه و تعالی نبوت
نبوی را صلی الله علیه و آله ظاهر کرد و این بود که بوی وحی فرستاد و قریش بنای خانه کعبه کردند و چون عمرش به پنجه سال و
هفتاد و پنج روز رسید وفات یافت و در روایة صادق آمده که عمرش هیجده سال و یکماه و پانزده روز بود و با پدر بزرگوار
هشت سال در مکه اقامت داشت و بعد از آن هجرت فرمود بمدینه با رسول الله صلی الله علیه و آله و ده سال با آنحضرت اقامت
نمود و بعد از وفات رسول الله با امیر المومنین هفتاد و پنج روز دیگر بود که رحلت فرمود و در روایت دیگر وارد شده که
بعد از رحلت آنحضرت چهل روز در حیات بود بنا برین روایة هیجده سال و یکماه و ده روز عمر او بوده باشد و یازده ساله
بوده که امام حسن علیه السلم از او متولد شده به سال بعد از هجرت این آخر کلام ابن خشابست و در کتاب معالم العترة النبویة
ابو محمد عبد العزیز الاخضر الجنابذی آورده که ام الائمه فاطمه بنت رسول الله است مادرش خدیجه بنت خویلد بن اسد روایت
کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بهترین زنان عالم مریم بنت عمران است و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و احمد حنبل
از انس روایه کند باین اسناد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که پسندیده است ترا از زنان عالمیان مریم بنت عمران و خدیجه
بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و آسیه زن فرعون و باین اسناد روایه کرده که عایشه گفت مر فاطمه را علیها السلم که آیا بشارت دهم
ترا که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود بهترین زنان اهل جنت چهار اند مریم بنت عمران و فاطمه بنت محمد و
خدیجه بنت خویلد و آسیه بنت مزاحم زن فرعون و باین اسناد روایه کند از امیر المومنین علیه السلم که از رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایه کرده که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که ای اهل قیامت بپوشانید چشمهای خود را که
فاطمه بنت محمد رسول الله میگذرد و بر او دو حله سبز باشد و در روایة دیگر آمده و دو حله سرخ باشد و باین اسناد روایت کند

از جعفر بن محمد که او روایت کرده از پدر بزرگوار خود که ایشان روایت کرده‌اند که فاطمه علیها السلم فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله
آمد در نزد من شب عرفه فرمود که خدای عز و جل مباهات کرده بشما و آمرزیده شما را عامة و علی را خاصة و بدرستیکه من فرستاده
خدای عز و جلم بسوی شما غیر از آنکه دوست داشته میشود از جهت قرابت من بدرستیکه سعید آنکس است که دوست دارد علی را در حال
حیات و ممات و باین اسناد از ثوبان مولی پیغمبر روایت کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله هر گاه که بسفر میرفت آخر
همه بمنزل فاطمه میرفت و او را وداع میکرد و چون مراجعت مینمود اول بمنزل فاطمه میآمد دید که بر در خانه امام حسن و امام حسین را که دو طوق
نقره بر ایشان بود و بند و باز رفت و بازگشت چون فاطمه علیها السلم آنرا مشاهده فرمود گمان کرد که بواسطه آن دو طوق
بود بر ایشان باز درون نیامد آن طوق را از ایشان کنده شکست و در میانه هر دو قسمت نمود ایشان گریه کنان بخدمت
پیغمبر صلی الله علیه و آله شتافتند آنحضرت آنرا از ایشان ستاند بثوبان داده گفت ای ثوبان این را به بنی فلان اهل بیت
و بخر از برای فاطمه قلاده از چوب درخت سلم و دو دست بند از چوب عاج که اینها اهل بیت منند و من دوست ندارم که بخورند
طیبات اهل دنیا را در میان ایشان و در مسند از حذیفه یمانی روایت کنند که او گفت که مادر من از من پرسید که چند گاه است که
با نبی الله عهد کرده گفتم از فلان روز باز من سخنان سخت گفت گفتم بگذار که بروم و با رسول الله نماز مغرب بگزارم و آنحضرت را
بگذارم تا از برای من و تو استغفار کند مرا گذاشت آمدم و با پیغمبر نماز شام و خفتن گزاردم و بعد از آن آنحضرت بازگشت از مسجد
و من در عقب آنحضرت میرفتم کسی پیش آمد و با وی چیزی گفت بطریق راز و بعد از آن رفت و چون من در عقب آنحضرت میرفتم
آواز مرا شنید فرمود که این کیست گفتم حذیفه فرمود که حاجت ترا من احوال گفتم آنحضرت فرمود که حق تعالی ترا و مادر ترا
بیامرزد آنگاه گفت این عارضه دیدی گفتم بلی گفت فرمود که این ملکی بود که هرگز بزمین نیامده بود پیش از این شب که دستوری
خواسته بود از حق سبحانه و تعالی که بیاید و بر من سلام کند و بشارت دهد مرا که امام حسن و امام حسین علیهما السلام بهترین جوانان
اهل بهشتند و فاطمه بهترین زنان عالمیانست حنابذی در کتاب خود روایت میکند از عایشه که او گفت من ندیدم احدی را
اشبه باشد برسول الله صلی الله علیه و آله از فاطمه زهرا علیها السلم و چون او نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله میرفت دست او را گرفتی بوسید
و بر جای خودش مینشاند و چون آنحضرت نیز نزد او میرفت برمیخاست و دست آنحضرت می بوسید و در جای خودش جا

میداد و در مسند از عایشه نقل میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله در وقت مرض فاطمه علیها السلم را طلب فرمود و با وی سخنان
سری گفت و بگریه در آمد و بعد از آن سخنان پنهانی گفت ناگاه لب بخنده گشود من از آنحال از او سوال کردم فرمود که
سبب گریه آن بود که آنحضرت خبر از رحلت خود میداد و سبب خنده آن که فرمود ای فاطمه غم مخور که اول کسی که از اهل بیت
بمن ملحق شود تو خواهی بود مولف کتاب رحمه الله میفرماید که حدیث ضحک و بکا بچندین طرق آمده و شمه نیز از پیش ازین ثبت
و این دلالت بر شوق او میکند بعالم آخرت و این از دو حیث جهت او سلسله نبوت و صبغه دره کرم ابوتست و دره
صدف فخارست و غره شمس نهارست و زباله مشکوة انوارست و صفوت شرف وجود است و واسطه قلاده جود
نقطه دایره مفاخرت قمر هاله مآثر است زهره زهراست غره غراست جمال آباء و شرف ابناست با وجود آنکه طباع بشر
مجبولست بر کراهت موت و محبت حیات تا غایتی که انبیا علیهم السلم با وجود شرف قدر و عظم خطر و مکانت و منزلت ایشان
نزد حق و علم بمآل احوال خودشان حیات را میخواستند و نفور از موت میبودند چنانچه وارد است که آدم علیه السلام با وجود
طول عمر و امتداد ایام حیات در وقت عرض ذریه بر وچهل سال از عمر خود بداود علیه السلام بخشیده بود و چون استیفای ایام
عمر او شد و مدت اجل منقضی گشت ملک الموت علیه السلم آمده بقبض روحش که بودیعه نزد او بود او را خوش نیامده جزع نمود
گفت حق سبحانه و تعالی اعلام فرموده بود مرا بمدت عمر من و هنوز چهل سال باقی مانده ملک الموت گفت تو آنرا به پسر خود داود
بخشیدی او را خوش نیامد و کلام انکار آمیز گفت ولهذا در حدیث وارد شده که چون آن کلام مآل انکار بود در ذریه او انکار
جاری دارد و نوح علیه السلام که اطول انبیا بود با درازی عمر حق سبحانه و تعالی خبر داده که او نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود بود
و چون اجلش نزدیک شد از وی پرسید که چگونه دیدی دنیا را گفت دنیا را خانه دیدم دو در که از یکدر بدرون آیند و از دیگر
بیرون روند مفهوم کلام دلالت دارد با کراه در مرگ نفرموده و اختیار مفارقت حباب ننموده و اقامت در دنیا را [illegible]
و گویند ابرهیم علیه السلم از حق سبحانه و تعالی در خواسته بود که تا او آرزوی مرگ نکند او را نمیرانند چون ایام مقدر او تمام شد
بیرون آمد ملکی را دید بر صورت مردی پیر بزرگسال ضعف قوی او را عاجز ساخته و اثر خرفی بغایت از و ظاهر شده و لعاب دهانش
بر محاسن او فرو می‌آمد و طعام و شراب بی اختیار از و میرود و پیش رفته فرمود که ای شیخ از عمر تو چند گذشته او را اخبار نمود

بعمری که از عمر وی بود بازگشت بخانه و گفت مبادا که اگر بسال او برسم مرا این حال روی نماید آنگاه مرگ خود را از خدای تعالی
طلب کرد و گویند که ملک الموت آمد بقبض روح موسی علیه السلم طپانچه بر روی او زد که یک چشم او کور شد چنانچه
در حدیث وارد است ملک الموت گفت بار خدایا مرا فرستاده به بنده که مرگ را دشمن دارد وحی فرستاد بوی که دست خود را
بر پشت گاوی نه و بگو بموسی که از عمر تو باشد آن مقدار موی که از عمر تو بادست من آید باو بشارت ده موسی گفت بعد از آن چه خواهد بود
گفت موت گفت چون چنین است پس مشغول شو بامر که پروردگار با وجود اعلای شان و ارتفاع مکان این انبیا با
معرفت احوال آخرت و محل ایشان از منزلت طباع بشریت ایشان میل نمینمودند بممات و راغب بودند بحیات و فاطمه
با آنکه خرد سال بود در عنفوان جوانی با اطفال آنچنان و شوهری چنین بشوق و شعف مفارقت دنیا اختیار فرمود و از
اهل خود جدا شد بفرح و استبشار کرد که زود تر بپدر بزرگوار ملحق شود این امر عظیمی است که زبانها احاطه این صفت نمیتوانند
کرد و دلها بکنه این نمیتوانند رسید این حیثیت مگر سری که حق سبحانه و تعالی در اصل حیث او ودیعت نهاده و امریست که با ایشان
تخصیص داده ابن خالویه در کتاب الآیات کرده از رجال خود که ایشان از امام حسن عسکری علیه السلم روایت کرده اند و او از پدر بزرگوار خود
همچنین تا منتهی ساخته اند بامیر المؤمنین علیه السلم که آنحضرت فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که چون حق جل و علا آدم صفی و
حوا علیهما السلم خلق کرد ایشان در بهشت بهر سو میخرامیدند آدم بحوا میگفت که حق تعالی کسی را بهتر از ما خلق نکرده از رب جلیل وحی
رسید بجبرئیل که ایشان را بر بهشت فردوس اعلا چون ببرده پس آمدند نظر کردند دیدند که حوری نشسته بر بساطی از بساطهای بهشت
و بر سر او تاجیست از نور و در سر دو گوش او گوشواره ایست از نور که صفحه بهشت از نور روی او نورانی گشته آدم گفت ای
حبیب من جبرئیل این چه حوریست که فردوس برین از نور روی او نورانی گشته گفت این فاطمه بنت رسول الله است از اولاد تو
که در آخر الزمان بوجود خواهد آمد گفت این تاج چیست که بسر دارد گفت شوهرش علی بن ابی طالب است علیه السلم گفت این دو گوشواره
چیست که در سر دو گوش اوست گفت فرزندان او اند امام حسن و امام حسین علیهما السلم آدم گفت ای جبرئیل ایشان پیش از ما
مخلوق شده اند گفت ایشان موجود بودند در غامض علم الهی پیش از آنکه تو مخلوق شوی بچهار هزار سال و ابن خالویه روایت
کند از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلم که روز قیامت چون فاطمه خواهد که بگذرد منادی ندا کند از بطنان عرش که ای معشر

خلایق دیدها برهم نهید که خاتون قیامت محمد صم میگذرد و در روایة ابو ایوب انصاری آمده که چون حضرت فاطمه بصراط گذرد
هفتاد هزار حور عین با وی باشند ابن خالویه از نافع بن ابی الحمراء روایة کند که او گفت که من هشت ماه حاضر بودم که هر گاه رسول الله
بیرون میرفت بنماز صبح بدر خانه فاطمه میرفت و میگفت السلام علیکم اهل البیت و رحمة الله و برکاته وقت نماز است
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا روایت کند ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن
بابویه القمی از جابر بن عبد الله الانصاری که من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود که خدای تعالی مرا و
علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلم را از یک نور خلق کرده و آن نور را بید قدرت خود فشرد شیعیان ما از آن فشردن حاصل شدند
چون ما تسبیح میکردیم ایشان نیز با ما تسبیح میکردند و هر گاه تقدیس و تهلیل مینمودیم ایشان نیز تقدیس و تهلیل می نمودند و در تحمید
تحمید نیز همچنین و بعد از آن حق سبحانه و تعالی آسمانها و زمینها و ملائکه را آفرید ملائکه صد سال مکث کرده تقدیس و تسبیح نمیدانستند
چون ما و شیعه ما تسبیح و تقدیس میکردیم ملائکه از آن دانستند و تسبیح نمودند و باقی اذکار را همچنین پس موحدان ما بودیم چنانکه غیر ما
موحدی نبود سزاوار است بر خدای تعالی همچنانکه ما را اختصاص داده شیعه ما را نیز اختصاص دهد با آنکه فرود آورد ما را و شیعه ما را
در اعلی علیین بدرستی که حق سبحانه و تعالی برگزید ما را پیش از آنکه اجسام را بوجود آرد پس خواند ما را اجابت کردیم و آمرزید ما را
و شیعیان ما را پیش از آنکه استغفار کنیم خدا را حذیفه بن الیمان روایت کند که عایشه رفت بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و فاطمه
نزد آنحضرت بود او را میبوسید و میبوئید عایشه گفت تو او را می بوئی و حال آنکه او شوهر دارد فرمود مر او را که ای
عایشه والله که اگر تو بدانی دوست داشتن من او را هر آینه در دوستی او بیفزایی آن شب که مرا معراج بردند رسیدم باسمان چهارم
جبرئیل در آنجا اذان گفت و میکائیل اقامت بعد از آن جبرئیل گفت بمن که نزدیک بیا گفتم نزدیک می آیم اما تو حاضر میباشی مرا
گفت بلی حق تعالی ترا تفضیل داده بر انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین ترا خاصه تفضیل کرده من نزدیک شدم و با اهل آسمان چهارم
نماز گزاردم و چون از نماز فارغ شدم و رفتم باسمان ششم دیدم ملکی را از نور بر تختی از نور نشسته و صفی از ملائکه بر یمین او و صفی
دیگر از ملائکه بر یسار او ایستاده اند رفتم و بر وی سلام کردم جواب داد و تکیه کرده حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بوی که
حبیب و بهترین خلق من بر تو سلام کرد و تو تکیه کرده رد سلام او کردی بعزت و جلال من سوگند که البته برخیزی و روی

جون روز قیامت شود فاطمه علیها السلم بر در دوزخ که را افتد و آنجا بایستد و در میان هر دو چشم هر مومن و کافر نوشته شده باشد
که این مومنست یا کافر و محبان ایشانرا بسیار بوده باشد امر کرده شوند بدوزخ فاطمه آنرا بخواند که میان هر دو چشم محبان
نوشته کوید ای معبود ای سید من مرا فاطمه نام کرده دوستان و ذریه مرا از آتش دوزخ باز گیری و وعده تو حق است که
خلاف آن نخواهی فرمود حق جل و علا فرماید که راست گفتی ای فاطمه من ترا فاطمه نام کرده ام باز گیرم دوستان ترا از دوزخ
و من خلاف وعده نخواهم کرد و من امر کردم ایشانرا بدوزخ تا تو از جهه ایشان شفاعت کنی و من شفاعت ترا بپذیرم تا
ظاهر شود بر ملائکه و انبیا و رسل من و اهل موقف را معلوم شود که تو نزد من چه مقدار قرب و منزلت داری اکنون
در میانه چشم ایشان بخوان خواه مومن و خواه محب ایشانرا دست گرفته از دوزخ بیرون بر و در بهشت داخل کردان
و از امیر المومنین علیه السلم منقولست که از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند که بتول چه معنی دارد که ما می شنویم یا
رسول الله که میگوئید مریم بتول و فاطمه بتول فرمود بتول آنست که خون حیض را نه بیند چه حیض مکروهست در بنات انبیا علیهم السلم
و روایت کنند که وجه تسمیه زهرا از ابی جعفر علیه السلم پرسیدند فرمود که خلق کرد خدای تعالی از نور عظمت خود جون آن نور درخشیدن
گرفت تمام آسمانها و زمینها را روشن کردانید و چشمهای ملائکه بی نور گشت بیکبار بسجده افتادند و گفتند ای آله و
سید ما این چه نورست وحی آمد بایشان که این نوریست از نور من که ساکن کردانیده بودم آنرا در سمای خود و آفریده ام
از عظمت خود که بیرون آوردم او را از صلب پیغمبری از پیغمبران خود که تفضیل نهاده ام او را بر جمیع انبیا و از این
نور بیرون آرم امامانی که قیام نمایند بامر من و هدایت کنند خلق را بحق من و خلیفه باشند در زمین من بعد از انقضای وحی من
مجللا من نور بهجتها ✿ تواری کالشمس بالشفق ✿ وحیاء من شمائلها ✿ تغطن الغصن بالورق ✿ یعنی بواسطه حجابت
نور حسن او بیان کرد که آفتاب بزیر شفق و بسبب حیا از شمائلش پوشیده شود شاخهای درخت بورق ابن عباس
روایت کند که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدم از کلماتی که آدم علیه السلم تلقی نمود بآن و توبه او قبول شد فرمود که آن بود
که آدم گفت بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین اگر توبه مرا بپذیری توبه او قبول شد روایت کنند از جعفر بن محمد علیهما السلم که فرمود
بود از جن که او را عفر میگفتند خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله می آمد و کلام او را استماع کرده برفت و صلحای جنان بر او

سلام کنی و نشینی تا روز قیامت ملک بهشت و سرادیبش گرفت و گفت چه گرامی بود که رب العالمین در باره تو فرمود ای محمد جون
از انجا بحجب رسیدم ندا آمد که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه من طمع شدم و گفتم والمؤمنون کل آمن بالله
و ملائکته و کتبه و رسله پس جبرئیل دست مرا گرفت به بهشت برد و من شادان بودم تا که رسیدم بشجره از نور که مکلل است
بنور و در اصل آن شجره دو ملک ایستاده حلی و حلل آنرا در می نوردند تا روز قیامت بعد از آن پیش رفتم بعقری رسیدم از لؤلؤ
بیضا که درون شکافی بود و نه وصلی تفاحی دیدم که از آن بزرگتر تفاح ندیده بودم آنرا فرا گرفته شکافتم دیدم که حوری
بیرون آمد که مژهای چشم او گویا که بالهای کرکسانست گفتم تو از آن کیستی گریست و گفت من از آن پسر تو که بظلم مقتول سازند
امام حسین بن علی صلوات الله علیهم بعد از آن پیش رفتم رطبی چند دیدم که نرمتر از روغن و شیرین تر از عسل بود از آن یک
رطب خوردم با اشتهای هرچه تمامتر پس آن یک رطب در صلب من نطفه گشت جون بزمین آمدم و با خدیجه صحبت داشتم از آن
حامله شد پس فاطمه حوریه انسیه است پس هرگاه اشتیاق پیدا کنم برایحه جنت آن رایحه را از دختر خود فاطمه استشمام مینمایم
صلی الله علیها و علی ابیها و بعلها و اولادها و احفادها و جابر گوید من هرگز ندیدم رفتن فاطمه را مگر یاد کرده باشم رفتن رسول الله را
که یکبار میل بجانب راست میفرمود و یکبار دیگر بجانب چپ و ابن بابویه رحمة الله روایت کند از اسمای بنت عمیس که او گفت من در بعضی از
ولادت فاطمه علیها السلام حاضر بودم هرگز با او خون ندیدم آنحضرت میفرمود که فاطمه حوریست که در صورت انسیه مخلوق شده
از ابو عبد الله علیه السلم روایت کنند که فاطمه را نزد حق سبحانه و تعالی نه نامست فاطمه و صدیقه و مبارکه و طاهره و زکیه و رضیه
و مرضیه و محدثه و زهرا و تسمیه او بفاطمه جهة آنست که جدا گشته است از شر و شر از و باز گرفته شده و اگر علی علیه السلم بوجود نمی آمد او را
کفوی در زمین نمی بود و از ابو جعفر علیه السلم مرویست که جون فاطمه زهرا علیها السلم متولد شد حق سبحانه و تعالی ملکی فرستاده فرشته
که بر وی و زبان محمد باوی سخن گوید و نام او را فاطمه کنند که من ترا جدا ساختم و ممتاز کردانیدم از دیگران بعلم و باز گرفتم او را
جون حیض را از ابو جعفر علیه السلم فرمود که والله که حق تعالی او را امتیاز داده بعلم در روز میثاق و جعفر بن محمد علیهما السلم روایت
میکنند از پدران بزرگوار خود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ای فاطمه هیچ میدانی که جرا ترا فاطمه نام کردند امیر المومنین علیه السلم گفت
یا رسول الله جرا او را این تسمیه کردند فرمود از برای آنکه باز گرفته شد او و شیعه او از آتش دوزخ و از ابی جعفر علیه السلم مرویست که

مسلمان میشدند چند گاهی نزد آنحضرت نیامد پیغمبر او را از جبرئیل سوال کرد گفت او را خواهریست برای رضای الهی بزیارت او رفته آنحضرت
فرمود خوشا حال آن جماعت که از برای خدا بزیارت دوستان روند که حق سبحانه در بهشت عمودی آفریند از یاقوت سرخ که هفتاد هزار
قصر بر وی عالیست و در هر قصری هفتاد هزار غرفه حق جل وعلا آنرا خلق از برای آن جماعت کرده که از برای رضای خدای تعالی بزیارت
یکدیگر روند پس ناگاه خضر آمد آنحضرت پرسید که کجا بودی گفت بزیارت خواهر خود رفته بودم فرمود طوبی جماعتی که در راه خدای تعالی
یکدیگر را میپرسند و زیارت میکنند ای خضر هیچ چیز در این سفر دیدی گفت عجایب بسیار دیدم از همه عجیبتر آنکه ابلیس را دیدم در دریای
بر سنگ سفیدی که آنجا نشسته بود و دستهای خود بسوی آسمان برداشته میگوید که الهی هرگاه سوگند خود را راست سازی
و مرا بجهنم فرستی من درمیخواهم از تو که بحق محمد و آل و فاطمه و حسن و حسین که مرا از آن عقوبت خلاصی دهی و مرا با ایشان حشر کنی من
گفتم ای [illegible] این چه نامهاست که بآن دعا میکنی گفت من این نامها را بر ساق عرش دیده بودم پیش از آنکه حق تعالی آدم
خلق کند بهفت هزار سال پس دانستم که ایشان گرامی ترین مردمانند نزد حق تعالی اینست که از خدای تعالی بحق ایشان درخواستم
آنحضرت فرمود والله اگر اهل زمین باین اسم دعا کنند حق تعالی اجابت فرماید بدرستیکه دعای ایشان را مصنف رحمه الله میفرماید که
پس من این دعا میکنم اللهم انی اسئلک بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام ان تغفر
ذنوبی و تتجاوز عن سیئاتی و تصلح شأنی فی الدنیا و الاخرة و تفتح لی الخیر فی الدنیا و الاخرة و تصرف
عنی الشر فی الدنیا و الاخرة و تفعل ذلک بالمؤمنین و المسلمین فی مشارق الارض و مغاربها و ارحم
عبدا قال آمینا و روایت کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بهشت مشتاق چهار کس است از زنان مریم بنت عمران
و آسیه بنت مزاحم زن فرعون و او زوجه نبی خواهد بود در بهشت و خدیجه بنت خویلد در دنیا و آخرت و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله
و روایت از امیر المؤمنین علیه السلام که ما نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم آنحضرت فرمود که خبر کنید مرا که چه چیز بهترست از برای
زنان کسی ندانست از ما متفرق شدیم من رجوع بفاطمه کرده او را از این سوال اخبار کردم که آنحضرت این پرسید و کسی از ما ندانست
فرمود که من میدانم بهترین از برای زنان آنست که نه بینند مردان را و نه مردان ایشان را نه بینند پس بازگشتم بجانب رسول الله صلی الله علیه و آله
و گفتم که سوال کرده بودی از ما که چه چیز بهترست زنان را آن بهترست ایشان را که مردان را نه بینند و مردان ایشان را فرمود که ترا که خبر داد

و تو نزد آن هیچ نگفتی گفتم فاطمه تعجب فرمود از این و گفت فاطمه پاره از منست و مجاهد روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله یکروزی از خانه
بیرون فرمود و دست فاطمه را در دست داشت و گفت هر که شناسد این را شناسد و هر که نشناسد بشناسد و این فاطمه بنت محمد است
و او پاره از بدن منست و او دل و جان منست و در میان هر دو پهلوی منست پس هر که او را بیازارد مرا آزرده و هر که مرا بیازارد
خدا را آزرده و جعفر بن محمد علیه السلام روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی غضب میکند بغضب فاطمه و خشنود
میشود بخشنودی فاطمه هر که ایذا رساند بفاطمه مرا ایذا رسانیده و هر که ایذا رساند مرا خدای تعالی را ایذا رسانیده و هر که خدای تعالی را
ایذا رسانیده لعنت کند او را پری آسمان و زمین یعنی هر که در وباشد حذیفه روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله لا یزال رخساره
فاطمه علیها السلام میبوسید و میان هر دو پستان او و جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کند که هیچ یک پیغمبر صلی الله علیه و آله خواب
نمیفرمود هیچ شب تا روی مبارک خود را در میان هر دو پستان فاطمه مینهاد حبیب بن ثابت گوید که یکروزی میان امیر المؤمنین و
فاطمه سختی شد رسول الله صلی الله علیه و آله در آن اثنا بآنجا آمد این را بآنحضرت لقا کردند جنبید و علی را بیکجانب خود نشاند
و فاطمه را بجانب دیگر و دست امیر المؤمنین را گرفته بر ناف مبارک خود نهاد و همچنین تا صلح شد میانه ایشان بعد از آن بیرون فرمود
گفتند یا رسول الله باندرون فرمودی بحالی بیرون فرمودی بحالی دیگر که استبشار بر روی مبارک تو ظاهر میشود فرمود که چه
مانع آید مرا و حال آنکه من صلح داده ام میان دو کس که دوسترین مردم اند بر روی زمین روایت کنند از ابی عبد الله علیه السلام که رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه احصان نمود از حرام حق تعالی حرام گردانید ذریتش را از آتش حماد بن عثمان گوید که من
پرسیدم از ابی عبد الله علیه السلام که معنی این حدیث چیست فرمود که آزاد شد از آتش دوزخ ولد فاطمه که حسن و حسین و زینب و
ام کلثوم است روایت کنند از جعفر بن محمد که او روایت کرده از پدر بزرگوار خود و او از علی بن الحسین و او از فاطمه صغری و او از
حسین بن علی و او از برادر خود حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام که من دیدم مادر خود را فاطمه علیها السلام که در محراب ایستاده
بود در شب جمعه و لا یزال رکوع و سجود میکرد تا عمود صبح ظاهر شد و شنیدم که دعا میفرمود از برای مؤمنین و مؤمنات و نام میبرد
تا دعای بسیار کرد ایشان را و از برای خود هیچ دعا نکرد گفتم یا اماه از برای خود هیچ دعا نفرمودی گفت ای پسر الجار ثم الدار
اول همسایه بعد از آن خانه روایت کنند که ابی بکر میخواند که وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا محدث

راوی گوید که گفتم آیا حدیث میکنند ملائکه غیر انبیا را گفتم مریم پیغمبر نبود و ساره زن ابرهیم علیه السلم پیغمبر نبود و معاینه دیدند ملائکه را
که بوی بشارت دادند باسحق و از پس او بیعقوب و فاطمه بنت رسول الله نیز پیغمبر نبود و ملائکه با وی حدیث میکردند و مصنف
میفرماید که مخالفان این نوع حدیث را انکار میکنند یا منکر روایت کنند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که میفرمود که اکر امت من مخاطب
و محدث میشدند از ایشان میبود ای عمر این نوع را صحیح می نمایند و غیر آنرا تکذیب میکنند چنانچه عادت ایشانست روایت کنند
از ابی سعید خدری که یکصباحی امیرالمومنین علیه السلم فرمود که ای فاطمه چیزی هست که آنرا چاشت کنیم فرمود بخدای که امروز
پدرم ابیوت و ترا بوصیت که امروز نزد من چیزی نیست که آنرا چاشت توان کرد و در روز پیش ازین نیز بغیر اندک چیزی که خود
نمیخوردم و این دو پسر امام حسن و امام حسین ع ایثار نمودم فرمود که ای فاطمه مرا اعلام نکنی که برای شما طلب کردمی گفت
یا ابا الحسن از خدا تعالی شرم می آید که تکلیف کنم ترا بچیزی که بر وی قادر نباشی پس آنحضرت از نزد فاطمه بیرون فرمود و وثوق
بخدا تعالی نموده و حسن ظن بوی درست کرده دیناری بر سبیل قرض از کسی ستاند که مایحتاج عیال را بخرد و حال ایشان را
باصلاح آرد در معیشت در راه بمقداد بن اسود رسید و بغایت روز گرمی بود چنانچه این گرما او را در یافته بود لیذا رسانیده
آنحضرت فرمود که ای اسود حال تو چیست که درین ساعتی چنین از منزل خود بیرون آمده گفت یا ابا الحسن مرا بگذار و از حال من مپرس
فرمود که ای برادر تا حال خود را بمن اعلام نکنی دست از تو بر نمیدارم گفت یا ابا الحسن بخدا تعالی رغبت مینمایم و از تو التماس میکنم که مرا بگذاری
و کشف حال من نکنی فرمود که ای برادر چونست که حال خود را از من پنهان میداری گفت یا ابا الحسن چون قبول نمیفرمایی
بحق آنخدایی که مکرم کرده پیغمبر را صلی الله علیه و آله به نبوت و ترا بوصیت که من از منزل خود بیرون نیامدم مگر بواسطه
سختی و بیچیزی گریه اطفال شنیدم از گرسنگی تاب آن نیاوردم و بیرون آمدم و ایشان را گرسنه گذاشتم در غم ایشانم که چه چاره کنم
حال و قصه من اینست آنحضرت چشمهای مبارک از گریه پر آب کرده بر رخسار مبارک فرو ریخت چنانچه محاسن مبارکش تر شد و گفت
سوگند یاد میکنم بآنکه تو بوی سوگند یاد کردی که مرا از منزل بیرون نیاورد چیزی مگر آنچه ترا بیرون آورده من دیناری قرض کرده بودم
برای محتاج ایشان اینک تو بستان که من آنرا بتو ایثار میکنم آنرا بوی داد و بازگشت بمسجد و نماز ظهر و عصر و مغرب گذارد و چون
رسول الله صلی الله علیه و آله نماز مغرب ادا فرمود و در صف اول بر امیرالمومنین بر گذشت و اشارتی فرمود امیرالمومنین برخاسته

بر در مسجد آنحضرت رسیده سلام کرد و او جواب فرمود و گفت یا ابا الحسن هیچ نزد تو هست از طعام شب که بیایم با هم تناول کنیم
آنحضرت سر مبارک در پیش انداخته حیران شد که چه جواب گوید و شرم میداشت که انحال را برسول بگوید و رسول دانسته بود
که مر دینار را بوحی از جانب حق تعالی که از کجا اخذ کرده و بکجا صرف نموده و مامور بود آنحضرت که درین شب نزد امیرالمومنین
طعام بخورد و چون نظر فرمود بسکوت امیرالمومنین گفت یا امیرالمومنین چه حالتست که نمیگویی نه یا بلی تا با تو برویم
از روی حیا و کرم فرمود که بیا تا برویم رسول الله صلی الله دست امیرالمومنین را گرفته رفتند تا بمنزل فاطمه زهرا او نماز
گزارده در مصلی نشسته بود و در عقب او کاسه نهاده بود که بخار از وی بر میخاست چون فاطمه کلام رسول الله شنید از مصلای
خود برخاسته بیرون آمد و بر آنحضرت سلام کرد و چون او عزیزترین مردمان بود نزد پیغمبر جواب سلامش گفت و دست مبارک
بر سر و رویش کشید فرمود ای دختر چگونه است حال تو درین شب که خدا تعالی رحمت خود را قرین تو کرداناد گفت بحال
خیریت فرمود که چه داری که شام کنیم فاطمه آن کاسه طعام را برداشته آورد در پیش آنحضرت و امیرالمومنین نهاد امیرالمومنین چون
آن طعام را دید و رایحه آن بمشام مبارکش رسید نظری بر سبیل قهر بجانب فاطمه انداخت فاطمه گفت سبحان الله تندی نظر تو
دال است بر آنکه من گناهی کرده باشم که مستوجب این غضب گردم فرمود که گناهی ازین عظیمتر که تو بگرسنگی امروز
و سوگند خوری که چند روز است که طعام نخورده ام طعام پیش تو نهاده باشد آنگاه فاطمه سر بالا کرد و گفت ای آله و سید من و مولای
آنچه در ارض و سماست که من نمیگویم غیر حق گفت ای فاطمه این طعام از کجاست که من هرگز ندیده ام این رنگ طعام را و بوی
مثل این نشنیده ام و اطیب ازین نخورده ام آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله کف مبارک خود را درمیان دو شانه امیرالمومنین نهاد
و زور کرد و گفت ای علی این طعام بدل و جزای آن دینار است که از نزد حق سبحانه و تعالی او روزی میدهد هر که را میخواهد بی حساب و اندازه
و بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و آله گریسته فرمود سپاس مر خدا را که شما را از دنیا بیرون نبرد تا آثار جاری مجری زکریا علیه السلم
گردانید و فاطمه را قائم مقام مریم بنت عمران از ابی عبدالله علیه السلم مرویست که تسبیح فاطمه علیها السلم در هر روزی در عقب هر نماز فریضه نزد من
دوستر است از هزار رکعت نماز در هر روزی و نیز از آنحضرت مرویست که هر که تسبیح فاطمه زهرا بگوید پیش از آنکه برخیزد از نماز فریضه حق سبحانه و تعالی
گناهان او را بیامرزد باید که ابتدا کند بتکبیر و از موسی بن جعفر علیهما السلم مرویست که او از پدران بزرگوار خود علیهم السلم روایت کرد

رسول الله صلی الله علیه وآله یکروزی بمنزل فاطمه علیها السلام آمده قلاده در گردن او دید از آن اعراض فرمود فاطمه آن را از گردن بیرون کرده
از جهت آنحضرت فرمود که ای فاطمه تو از منی بعد از آن سائلی آمد حضرت فاطمه آن قلاده را بوی داد آنگاه آنحضرت فرمود که غضب
خدای شدید شود بر کسی که اهراق دم من کند و ایذا رساند مرا در عترت من آم سلمه گوید که فاطمه زهرا صلوات الله علیها شبیه ترین
مردمان بود از روی وجه برسول الله صلی الله علیه وآله روایت کنند از امیر المؤمنین علی علیه السلام که آنحضرت روایت کرده از فاطمه علیها السلام که
گفت مرا رسول الله صلی الله علیه وآله که ای فاطمه هر که بر تو صلوات فرستد خدا تعالی گناهان او را بیامرزد و او را بمن ملحق گرداند در بهشت هر جا که
باشم از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که اگر حق جل و علا امیر المؤمنین را علیه السلام خلق نمیفرمود از برای فاطمه علیها السلام او را بر روی زمین کفوی نبود
از آدم و غیر او صاحب فردوس روایة کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که اگر علی نبی بود فاطمه را کفوی نمی بود و نیز صاحب فردوس روایت
کند از ابن عباس که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود که یا علی فاطمه را حق تعالی بتو تزویج فرموده و صداق زمین را او نموده پس هر که بر روی
زمین رود و بغض تو داشته باشد رفتن زمین بروی حرام بود و از ابی جعفر علیه السلام مرویست که روزی فاطمه علیها السلام شکایت کرد برسول الله
از امیر المؤمنین علیه السلام که یا رسول الله او رزق خود را هیچ چیز در خانه نمیگذارد همه را می برد و تواضع میکند بر مساکین آنحضرت فرمود که ای فاطمه آیا
بغضب می آری مرا در باب برادر و ابن عم من بدرستیکه غضب او غضب منست و غضب من غضب خدای تعالی فاطمه علیها السلام فرمود که من پناه میبرم بخدای تعالی
از غضب الهی و غضب حضرت پیغمبر

در ذکر فدک و خطبه فاطمه زهرا علیها السلام

حمیدی روایت کرده در جمع بین الصحیحین از عایشه که حضرت
فاطمه و عباس آمدند نزد ابوبکر و طلب میراث پیغمبر صلی الله علیه وآله کردند و ایشان در آن زمان زمین خود را از فدک و سهم خود را از خیبر طلب میکردند ابوبکر
گفت من از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیده ام که فرمود میراث گرفته نمیشود از ما آنچه میگذاریم آن را صدقه است آل محمد میخورند ازین مال و من دستی که
من میکشم امری را که دیده باشم که رسول الله صلی الله علیه وآله کرده است آن را مگر من آن را میکنم و آن امر را تغییر نمیدهم بر سالم مؤلف رحمه الله میفرماید که
آیا او دیده بود که پیغمبر صلی الله علیه در باب فاطمه میفرمود او را از همه برگزیده بود و ایشان را هیچ دیده بود و من شنیده بود و بعد از پیغمبر کسی از او
میراث نمی برد و حق حدیث آن بود که او بگوید که و الله من ترک میکنم امری را که از رسول الله شنیده باشم مگر که عمل کنم بمقتضای قول او
یا گوید چیزی که این معنی باشد و صاحب کتاب زیاده کرده که ابوبکر گفت من میترسم که ترک کنم چیزی از امر او که اگر چنین کنم من باطل باشم فاما صدقه
پیغمبر صلی الله علیه وآله که در مدینه بود عمر آن را با امیر المؤمنین و عباس داد و امیر المؤمنین بر آن صدقه غلبه کرد و خود تصرف فرمود اما خیبر و فدک را عمر

نگاه داشت و گفت این صدقه رسول الله است و این از حقوقی است که تعلق بوالی امر دارد که بجهه صرف می باید کرد مؤلف رحمه الله میفرماید که
حکم صدقه مدینه نیز مثل حکم فدک و خیبر است پس عمر چرا ایشان را از جمیع منع کرد چنانچه ابوبکر کرد اگر عمل بر وجهی میکنند که روایة کرده اند
خود شان یا همه را در وجوه هم چنین صرف کردن اگر امر بصدقه بودن ایشان تسلیم بعضی و منع بعضی از قبیل ترجیح بلا مرجح است و آنچه
گفته امیر المؤمنین بر صدقه عباس غلبه کرد این دلیل و صحت برادعای شیعه بر آن رفته که میراث موروث از آن جناب نشانان اعمام
چه امیر المؤمنین غلبه کرد بر عباس در صدقه از جهة عمومت زیرا که عباس اقرب بود از آنحضرت محال است که آنحضرت او را بر سبیل
عنف و تعدی بوده باشد پس باقی نماند الا آنکه غلبه آنحضرت بر آن صدقه بطریق فاطمه و پسرش بوده باشد علیهم السلام و ابن بابویه روایت
میکند از ابی سعید خدری که چون آیه فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ نازل شد حضرت رسول فرمود که ای فاطمه فدک از آن تست و مرویست
از علی ابن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام که رسول الله صلی الله علیه وآله فدک را بسبیل اقطاع بفاطمه علیها السلام داد و ابان بن
تغلب روایت کند از ابی عبد الله علیه السلام که من گفتم که اعطا فرموده بود رسول الله صلی الله علیه وآله که فدک را بفاطمه فرمود که
رسول الله فدک را بر فاطمه وقف کرده بود وقتی که آیه فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ نازل شد آنحضرت فدک را بفاطمه بوی اعطا فرمود
گفتم آن حق را رسول الله بوی اعطا فرمود گفت بلکه حق تعالی بوی شفقت نمود و بظاهر روایات بثبوت رسید که ذوی القربی
علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اند و بنا برین وقتی که ابوبکر و عمر والی این امر شدند و تعیین نمودند از صحابه و مهاجرین
در بلاد قریبه و بعیده عمال حکومت میدادند انصاف آن بود که اعتقاد کنند که اهل بیت پیغمبر بعضی ازین ولات اند و این
صدقه را که ایشان از غوغا بر سر آنست تسلیم ایشان کنیم و آن روایت با ایشان بگوئیم و عذر خواهی نمائیم و گوئیم که شما اهل بیت رسول الله
و خدای تعالی بطهارت شما شهادت کرده و رجس از شما برده و ما شناسا میکردیم شما را که رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده که
از ما کسی میراث نمیبرد و آنچه ما میگذاریم صدقه است این را تسلیم شما کردیم و از برای خود ازین نخواستیم و خدای تعالی عالم و ناظر
شماست که بچه خواهند صرف کرد پس در آن عمل نمائید بر وجهی که سبب قربت شما باشد نزد خدای تعالی پس اگر بر وجه
مامور صرف نمائید چنانچه رسول الله صرف نموده صاحب ثواب خواهید بود و اگر بر آن وجه صرف نکنید آن از شما میدانند
ما از گردن خود بیرون کردیم این خود متصور است که جمیع اقوال و افعال ایشان بر وجه فرموده رسول الله بوده با وجود آن

گویند و آن کنند بسیار دورست از مروت و انصاف و روایتست که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه آمد نزد ابو بکر گفت ای ابو بکر
روزی که تو بمیری از تو که میراث خواهد برد گفت اهل و ولد من فرمود که پس چرا من از رسول الله میراث نبرم گفت ای دختر رسول الله پیغمبر را
میراث نمی باشد لیکن من انفاق کنم و بدهم هر کسی که رسول الله بدو انفاق میکرد و میداد فرمود که والله که من دیگر با تو سخن نگویم تا
زنده باشم و سخن نکرد با او تا رحلت فرمود و در روایتی دیگر وارد شده که حضرت فاطمه فرمود نزد ابو بکر و میراث پدر طلب نمود گفت انبیا را
میراث نمی باشد آنچه میگذارند صدقه است بازگشت بامیر المؤمنین گفت فرمود که بازگرد و بگو که پس چرا که سلیمان از داود میراث گرفت
و زکریا گفت فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ بازگشت و گفت او ابا نمود و در حدیث دیگر وارد شده که
دیگر فاطمه فرمود که حق تعالی فرموده که يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ و همین جواب گفت که پیغمبر را میراث نمی باشد
و ابو سعید خدری روایت کند که چون رسول الله صلی الله علیه و آله رحلت فرمود فاطمه طلب فدک کرد ابو بکر گفت من میدانم که اگر تو میگوئی
نخواهد بود مگر حق لیکن دو گواه بیار آورین گواهی دهند امیر المؤمنین را برده شهادت فرمود با ام ایمن گفت که زن دیگر بیار یا مرد
دیگر آنگاه من از تو مسلم دارم و بنویسم مولف میفرماید که این سخن عجبست زیرا که فاطمه علیها السلام طلب میراث پدر بزرگوار خود میکرد
درین قضیه احتیاج بگواه نیست چه بستی را گواهی نمی باید مگر که نسب آنکس مجهول باشد و درین قضیه آنچنین نیست بلی اگر حضرت فاطمه
دعوی کند که بمن بخشیده احتیاج باقامت بینه دارد طلب کردن فاطمه فدک را باقی میگذارد آنچه ابو بکر روایت کرده که پیغمبر را میراث نمی باشد این
امریست واضح و ظاهر و روایت کنند که عایشه و حفصه و مالک بن اوس و نضری نیز روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که
ما معاشر انبیائیم میراث برده نمیشویم و وقتی که عثمان والی شد عایشه گفت بعثمان که آنچه پدرم و عمر بمن میدادند از بیت المال
تو هم بده گفت من در کتاب و سنت چیزی نمی یابم که تو چیزی باید دادن پدر تو و عمر بتو چیزی عطا میکردند بطیب رضای نفس
خود و من تو را عطا نمیکنم و نمیدهم گفت پس میراث مرا از پیغمبر چیزی بدهید گفت تو و مالک بن اوس و نضری نیامدید و شهادت نکردید
که پیغمبر را میراث نمی باشد و حق فاطمه را باطل ساختید اکنون آمده طلب میراث پیغمبر میکنی من انکار نمیکنم و چیزی بتو نمیدهم که
هرگاه عثمان بمسجد میرفت برای نماز عایشه فریاد و فغان مینمود و بر سر میداشت پیراهن نبی را و میگفت او مخالف صاحب این پیراهن
میکند چون از تو لیزا امیر المؤمنین بالای منبر میرفت و میگفت این پی موی بر سر دشمن خداست و حق سبحانه تعالی برای او حفصه

مثل زده در کلام مجید زن نوح و لوط آنجا که فرموده وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا
تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ تا آنجا که وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ و عایشه نیز وی گفت یا نعثل
یا عدو الله و انگیکی که حضرت رسول ترا نعثل یهودی نام کرده که در یمن می بود و یکدیگر را لعن میکردند تا عایشه سوگند خورد که با او
در یک شهر نباشد و از آنجا بیرون رفت بجانب مکه اما ابن اعثم که صاحب فتوح است نقل کرده که عایشه گفت بکشید نعثل را که
بکشد خدای تعالی او را که او سنت رسول الله را کهنه ساخت و هنوز جامه او کهنه نشده و رفت بجانب مکه و نیز او روایت
کرده که چون عثمان کشته شد عایشه آمد بمدینه و با یکی از مردم آنجا ملاقات کرده احوال و وقایع پرسید او را خبر دادند که مردم
اجتماع نمودند بر بیعت امیر المؤمنین علیه السلام گفت والله که من خون عثمان را طلب کنم گفتند تو تحریض و ترغیب مینمودی بر قتل او
گفت آن وقت که من گفتم کشته شد او را که کشته شد تا توبه کرد و پاک شد از گناه مجوس که آنگاه او را کشتند و چون خطبه
فاطمه از محاسن و بدایع خطبات وارد نموده لهذا آنرا مولف و مخالف اینجا نیز مذکور میکرد و مولف رحمه الله میفرماید
که من آنرا از کتاب سقیفه نقل کرده ام که آن تالیف احمد بن عبد العزیز جوهریست که عمر بن شبه نقل کرده از رجال خود بچند
طریق که چون خبر رسید بفاطمه علیها السلام که ابو بکر اصرار دارد بر منع فدک چادر بر سر مبارک گرفت با خدمه و زنان قوم که نزد او حاضر
بودند نگاه میداشتند از خانه بیرون فرمود و میرفت در راه مثل رفتن رسول الله صلی الله علیه و آله تا آمد نزد ابو بکر و آنجا مهاجر
و انصار بسیار حاضر بودند چون او را دیدند با جامه پیشانی آه و ناله شنیدند یکبار بگریه در آمدند و فغان و گریه دراز کشید
تا بعد از آن تسکین یافت آنگاه حضرت فاطمه فرمود سخنی چند دارم ابتدا بحمد الهی کرده میگویم و بعد از آن گفت که الْحَمْدُ لِلَّهِ
عَلَى مَا أَنْعَمَ وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ وَالثَّنَاءُ بِمَا قَدَّمَ مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ ابْتَدَأَهَا وَسُبُوغِ آلَاءٍ
أَسْدَاهَا وَإِحْسَانِ مِنَنٍ وَالَاهَا جَمَّ عَنِ الْإِحْصَاءِ عَدَدُهَا وَنَأَى عَنِ الْمُجَازَاةِ مَرِيدُهَا
وَتَفَاوَتَ عَنِ الْإِدْرَاكِ أَبَدُهَا وَاسْتَثَبَّ الشُّكْرَ بِفَضَائِلِهَا وَاسْتَحْمَدَ الْخَلْقَ بِإِنْزَالِهَا وَأَحْمَدَ
الْخَلَائِقَ بِأَجْزَالِهَا وَأَمَرَ بِالنَّدْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ
تَأْوِيلَهَا وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا وَأَبَانَ فِي الْفِكْرِ مَعْقُولَهَا الْمُمْتَنِعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتُهُ

ومن الالسن صفته ومن الاوهام الاحاطة به ابدع الاشياء من شيء كان قبله وانشاها بلا
احتذاء مثله وسماها بغير فائدة زادته الا اظهارا لقدرته تعبدا لبريته واعزازا لاهل دعوته
ثم جعل الثواب لاهل طاعته ووضع العذاب على اهل معصيته زيادة لعباده عن نقمته
وحياشة لهم الى جنته واشهد ان محمدا عبده ورسوله اختاره قبل ان يجتبله واصطفاه
قبل ان يبعثه وسماه قبل ان يستجيبه اذ الخلائق بالغيب مكنونة وبستر الاهاويل مصونة
وبنهاية العدم مقرونة علما بمائل الامور واحاطة بحوادث الدهور ومعرفة منه
بمواقع المقدور ابتعثه اتماما لعلمه وعزيمة على امضاء حكمه وانفاذا لمقادير حقه فرأى صلى الله
عليه الامم عابدة لاوثانها عكفا على نيرانها منكرة لله مع عرفانها فانار الله بابي
صلى الله عليه واله ظلمها وفرج عن القلوب بهما وجلا عن الابصار غمها ثم قبضه الله
قبض رافة واختيار رغبة بمحمد صلى الله عليه واله عن تعب هذه الدار موضوعا عنه
اعباء الاوزار محفوفا بالملائكة الابرار ورضوان رب الغفار وجوار الملك الجبار فصلى الله
عليه امينه على الوحي وخيرته على الخلق ورضيه عليه السلام ورحمة الله وبركاته بعد از ان فرمود
شما بندگان خدایید حق جل وعلا امر و نهی خود را جاری کردانیده در میان شما و حمله کتاب و وحی و امنای خود شما فرستاده پیغام
او را ایشان بشما رسانیده اکنون عهد الهی و تعبیه و وعد و وعید نامتناهی او که در میان شماست کتاب الله است که آیات
بینات او در غایت ظهورست و کشاف سرایرش ظاهر و بیحد نور و قرآن ربانیست در میان شما که ظواهر او منجلی است و استماع او
خلایق را داعی است و پیروی او موجب رضوان و جنات و عمل بمضمونش سبب نجات و رحمت جاودانی حجج الهی را و فرایض
و مواعظش ابر و احکامش کافیست و بیناتش شافی و شرایعش مکتوبست و رخصتش موهوب حق تعالی فرض کرد ایمان
بر شما تا بان پاک سازد شما را از شرک و کفر و نماز را واجب کردانیده تا دور کرداند از شما کبر و زکوة را بر شما لازم کرد تا زیاد کند روزی شما
بیفزاید و روزه را بر شما فرض ساخته تا اخلاص شما را محکم کرد و حج را محکم کردانیده تا دین شما را محکم و قائم و درست شود

و شما را بعدالت فرموده تا دل شما از غل و غش پاک کرده و طاعت نظام ملت و زین و زیب امت جهاد عز اسلامست
و صبر معونت و استیجاب اجر امر بمعروف مصلحت عامه است و بر والدین وقایتست از سخط و غضب رب و رعایت
صله ارحام زیادتیست در عمر و افزونیست در عدد و قصاص از برای حفظ دماست و وفا بنذر تعریضیست از برای مغفرت
و توفیه مکاییل و موازین از جهت تغییر بخس و نقصان و اجتناب از قذف محصنات حجابیست از لعنت و باز ایستادن از شرب خمر
دوریست از رجس عصیان و دوری جستن از سرقه سببیست از برای عفت و کناره کردن از خوردن مال ایتام و حقوق
ایشان را بایشان صرف نمودن زینهاریست از ظلم و عدل در احکام ایناس است از برای رعیت و تبرا از شرک اخلاص است از
برای ربوبیت پس بترسید از خدای تعالی چنانچه سزاوار ترسیدنست و اطاعت کنید او را در آنچه امر او است و رو د با نهی فته
در آن جز این نیست که بندگان نیک موصوف بصفت علم از خدای تعالی ترسانند و برای اعمال و اقوال از آن دیگر فرمود که
من بنت محمدم میگویم شما را کلام ظاهر و نمیگویم سخن خطا و باطل و هر آینه آمد بشما فرستاده بحکم خدای تعالی از جنس شما
در بشریت تا بواسطه جنسیت مخالطه نماید و افاده و استفاده وجود گیرد دشوار است بر او آنچه در آن رنج افتید و رحمت
کشیده حریص است در اسلام شما بمومنان مهربان و بخشاینده این چنین پیغمبری پدر منست نه آن زنان شما و برادر ابن عم منست از رجال
است نه از رجال شما آنجناب رسولی که تبلیغ رسالت و تبیین احکام نمود بیم و امید مخوف بود از طریق اهل شرک و بحکم الهی
با اشیاء کاه ایشان را بضرب حسام از راه کفر باز میداشت و کاه بطریق حق بر سبیل حکمت و موعظه حسنه دعوت میفرمود
و بتان را میشکست و فرقهای کفار تا جمعیت اهل کفر را بهزیمت و تفرقه مبدل ساخت و شب تیره کفر از ظهور صبح اسلام
نورانی کردانیده و دین قویم را استحکام داد و گنگ ساخت شیاطین بروی زمین را و کلمه اخلاص را در میان شما ظاهر کردانید
و شما فهمانیده با اهل بیت خود و اهل بیت او و جدا بود و آن اهل بیتی که حق سبحانه و تعالی رجس کفر و گناه از ایشان برده و پاک و
مطهر کردانیده و شما بر کناره ابی عبار دوزخ بودید شما را از آن خلاصی داد و رهانید و کفره و فجره شما را از راه هلاک حمایه
و دشمنان ذلیل و عاجز ساخت و از خواری شما دو از امت و شما را رهانید از دست طرسان عرب و اجلاف ایشان که آتش حرب و فتنه
می افروختند و خرمن عمر شما را می سوختند بضرب شمشیر آن فتنه را فرو نشانید و آتش جنگ سوزان را نشانید و شما اکنون سعی و کوشش

او به دولت اسلام رسیده و برفاهیت و سعت جمعیت زندگانی میکنید و در مهاد امن و امان نشسته و در جمیع قضایا بر خود بسته
و بآرام دل و فراغ خاطر نشسته اید چون حق سبحانه پیغمبر خود را بجوار خود برد و اتمام فرمود و برد و آنچه وعده کرده بود از آن عداوت
کینه دشمن کینه جوی ظاهر شد و ساکت ناطق گشت و جاه در اسلام کهنه شده و آنکه در کنج خمول و گمنامی بود در منصه ظهور نشانده
شد و آنکه را حلقش گرفته بود اکنون مثل فحل جانور حنجره خود را حرکت داده صوت و آواز برداشت و بعرصه
کفر نشستند و شیطان در سر مغز او ندای خلاف رسانید و سررشته اش بخلاف و نفاق کشانید عهد نزدیکست و میدان
سخن وسیع است و جراحت هنوز اندمال نیافته شما صد داغ نهادید غیر شتران خود را و ایشان را ورود داده اید
بشری و آنچه زری که نه از آن شماست و شما بشتاب این کرده اید بزعم خوف فتنه بدانکه ایشان بفتنه افتاده اند که ظهور نفاق
ایشانست و بدرستی که اسباب نزول دوزخ فراگیرنده است و احاطه کننده بکافران و دیگر کان پس چه دور است از شما و چیست حال
و از کجا مر فریبنده کتاب الهی بزرگست و عزیز و آنچه است در درجه بر وجه ظهور با گو و اقض و قائم است دلایل او واضح
و شرایع او لامع است و زواجر او طالع و اوامر او لایح است آیا بدست از برای ظالمان بدلی از خدا و هر که طلبد جز دین
اسلام دینی دیگر را پس پذیرفته نشود آن دین از او و او بواسطه ترک اسلام در آخرت از زیانکاران باشد بعد از آن
فرمود که زعم شما آنست که مرا ارثی نیست از پدر خود و شما بعمد ترک کتاب کرده اید و آن را بر پشت خود انداخته اید و حال آنکه حق قول
حق جل و علاست که وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ و خبر میدهد از زکریا و یحیی که رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ
وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا و دیگر فرمود يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ
مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ زعم شما آنست که مرا حظی نیست از پدر خود آیا حکمی که حق تعالی فرموده در آیتی بر من آن را از قرآن بیرون
کرده میگوئید که اهل دو ملت از یکدیگر میراث نمی برند یا شما دانا ترید بخصوص قرآن و عموم آن از پدر من صلی الله علیه و آله
آیا حکم جاهلیت میطلبید و کیست نیکوتر از خدای تعالی از جهت حکم برای قومی که تدبر کنند از روی یقین و میدانند که احسن الحکام
حکم اوست ای معاشر مسلمانان آیا میراث که خدای تعالی تعیین فرموده باشد تواند بود که میراث پدر من بزور شما بجبر از مرکب
شده باید و ایشان با مری زشت نموده اید زمام اختیار این الحکم که هذار دیه تا روزی که مردم محشور گردند خوشا آن روز که حاکم

خدای تعالی باشد و کفیل محمد صلی الله علیه و آله و شما بقیامت که آن قرارگاه بست از برای هر خیر و زود باشد که بدانید کسی
که عذاب الهی بروی نازل کرده و او را رسوا سازد و دران دوران عذاب باشد همیشه آنگاه متوجه قبر پدر شد و بقول هند
بن اثاثه تمثل فرمود و آن اینست قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَهَنْبَثَةٌ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخُطَبُ إِنَّا
فَقَدْنَاكَ فَقْدَ الْأَرْضِ وَابِلَهَا وَاخْتَلَّ قَوْمُكَ لَمَّا غِبْتَ وَانْقَلَبُوا یعنی بدرستی که روی نمود بعد از تو اخبار و موج
و اختلاط احوال و امور شاید شمار اگر تو حاضر بودی آن را بسیار نمیشد خطب و کارها بجائی رسید بدرستی که ما یافتیم ما
ترا همچو نایافتن زمین است باران بزرگ خود را و اختلال نمودند قوم تو در امور دین چون تو غایب شوی بازگشتند بطریق
اصلی خود بعد از آنجا فغان از نهاد مردم برآمد و چشمهای آب از چشمها روان شد آنگاه فرمود بمسجد انصار و گفت
ای معشر بقیت و ای عماد ملت و ای حصن اسلام این چه قربست در حق من و این چه ستم است بر من آیا چون
رسول الله صلی الله علیه و آله بعالم آخرت فرمود امر دین آخر شد نه چنین است که این کاریست بزرگ که شما پیش گرفته اید
در اتق و فاتق آن گشته اید روی زمین از بن ظلمت گرفته و کوهها بلند پست شده و امان از میان برخاسته
و دلها از ین کاسته و حقوق ضایع شده و امور دین تباه گشته آیا اگر انبیا و رسل اهل جهل کند دین ضایع ماند و بگردد
بکیش اصلی خود و این آیه را خوانده که وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ
عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ یعنی محمد صلی الله بر کر
فرستاده از پیش من بدرستی که گذشته اند پیش از وی فرستادگان آیا اگر بمیرد این پیغمبر یا کشته شود باز میگردید شما بر پاشنهای
خود یعنی مرتد میشوید و هر که برگردد پس یکمرتد شود پس زیان نرساند بدان برگشتن خود خدا را چیزی بلکه ضرر آن بوی عاید گردد و زود
باشد که جزا دهد خدای تعالی سپاسداران کار العلوم بحسب آن فرمود که گوش را تاب شنیدن آن نیست که بغایت متغیر شده
بود و در تجدید خاطر گشته و مرویست که چون وفات حضرت فاطمه نزدیک شد حضرت امیرالمؤمنین را طلب فرموده گفت ای ابن عم
انفاذ وصیت من بکنی و عهد مرا بجای آری که من غیر از تو کسی ندارم فرمود بلی ای بنت رسول الله گفت وقتی که من وفات
یابم مرا بشب دفن کن و اعلام مکن ابوبکر و عمر را که بجنازه من حاضر شوند چون وجع بر وی شدت گشت و بیماری دراز شد زبان

مهاجر و انصار نزد او جمع گشته گفتند یا بنت رسول الله امشب حال تو چون گذشت گفت من کاره بودم دنیای
شما را و دشمن یافتم مردم شما آنچه اندوختند و پیش فرستاده غضب الهی را بر ایشان فرود خواهد آمد و عذاب ایشان
مخلود خواهد کشید لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ آورده‌اند که
ابو بصیر سوال کرد از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که چرا امیر المؤمنین علیه السلام وقتی که والی شد فدک را از غصبه
اخذ نفرمود و بدان علت که داشت فرمود که ظالم و مظلوم هر دو ملاقی مجازات الهی شده بودند و هر یک بقدر استحقاق رسیده
بودند جزا یافته آنحضرت نخواست که استرجاع فرماید بجهت که حق تعالی غاصب را عقاب نموده و مغصوب ثواب کرامت فرموده
و دیگر آنکه رای امیر المؤمنین علیه السلام ترک فدک اقتدا برسول الله صلی الله علیه و آله که چون رسول الله از مکه بیرون فرمود عقیل خانه
او را فروخت بعد از فتح مکه بعضی گفتند یا رسول الله چرا بخانه خود رجوع نمیکنی فرمود که آیا عقیل خانه برای من گذاشته که بآن
رجوع کنم و ما از آن با فرمود و گفت ما اهل بیتیم که رجوع نمیکنیم در راه خدای تعالی بچیزی که آنرا اخذ کرده‌اند و مرویست که چون عمر بن
عبدالعزیز والی شد گفت ای مردمان من بر شما رد میکنم مظالم شما را و اول آنچه در دست منست رد فدک است که بر ولد
رسول الله و ولد علی ابن ابیطالب علیه السلام باز میگردانم و اول کسی که فدک را رد کرد او بود و در روایت چنانست که با علامت مدت
ولایت خود رد کرد بر ایشان بعضی از ایشان گفتند مر او را که این کار که تو کردی عیب است و طعن بر ابوبکر و عمر و طعنی است بر ایشان
و نسبت دادن ایشان بظلم و غصب و درین وقت بسیاری از قریش و مشایخ اهل شام از علما بدین بهانه نزد او بودند
عمر بن عبدالعزیز گفت که نزد من بصحت رسیده و بر شما نیز معلومست که فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول الله صلی الله علیه و آله بود که دعوی فدک نمود
و در ید و تصرف او بود و او از ین قبیل نبود که بر رسول الله صلی الله علیه و آله دروغ بندد با وجود شهادت امیر المؤمنین و ام ایمن و ام سلمه
و فاطمه نزد من صدوقست در آنچه دعوی نموده و اگر چه اقامت بینه هم نکرده چه او بهترین زنان اهل بهشت است و امروز من آنرا
رد میکنم بر ورثه او و بدین تقرب میجویم برسول الله و امید دارم که فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام شفیع من باشند در روز قیامت
و اگر من می بودم بجای ابوبکر که حضرت فاطمه این دعوی کرد تصدیق وی می نمودم در این دعوی بعد از آن فدک را تسلیم محمد بن علی الباقر
و عبدالله بن حسن علیهم السلام کرد و گویند که معتضد خود از زر سرخ و سفید از مال بر ایشان رد کرد و همچنین آنچه حق بنی فاطمه

بود که در زمان ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و عبدالملک حیازت کرده بودند و با ایشان نرسانیده بر ایشان باز گردانید و بنی هاشم
در آن سال الهافی شدند و احوال ایشان خوب شد و مامون و معتصم و واثق نیز بر ایشان مسلم داشتند و گفته که مامون از عامه آنست
آنچه و امضای آن نمودند ما نیز می نمائیم اما چون متوکل والی شد فدک را دیگر از ایشان گرفته بر سبیل اقطاع بحرمله حجام داد و
بعد از و بطغان یاری از اهل طبرستان مسلم داشت و رد کرد دیگر از معتضد و مکتفی آنرا حیازت کردند و گویند مقتدر رد کرد بایشان
شریک گوید که واجب بود بر ابوبکر که با فاطمه زهرا بموجب شرع عمل کند و اقل آنچه بر او واجب بود بر ابوبکر که با فاطمه زهرا بموجب شرع
عمل کند و اقل آنچه بر او واجب بود آن بود که او را بر آن دعوی سوگند دهد که آنرا رسول الله در حال حیات بوی ارزانی داشته
زیرا که امیر المؤمنین علیه السلام و ام ایمن بر آن شهادت داده بودند در ربع شهادت باقی بود پس نزد او بعد از شاهد وجهی بود پیش او را
بتصدیق فاطمه علیها السلام میبایست یا سوگند داد او را و حکم از برای او کرد شریک میگوید که خدای تعالی مستعانست در مثل این امور که
محتمل حیل شده دیگر عبدالرحمن بن علی الوشا گوید که من سوال کردم از علی بن موسی الرضا علیه السلام که آیا رسول الله صلی الله علیه و آله
چیزی دیگر غیر فدک از اموال گذاشته بود فرمود که در مدینه حیطانی که گذاشته بود و شش اسب و سه ناقه که غضبا و صهبا و دیباج
و دو استر که شهبا و دلدل است و یکحمار که یعفور است و دو گوسفند شیرده و چهل ناقه بار شیر و یک شمشیر که ذو الفقارست و یک زره
که ذات الفضول است و یک عمامه که سحابست و دو برد یمانی و یکخاتم که فاضلست و قضیب که ممشوق است و زیلوانی از لیف
و دو عبای قطوانی و یک بالش از پوست اینها را بفاطمه علیها السلام داد غیر زره و شمشیر و عمامه و خاتم که بامیر المؤمنین تفویض فرمود
و روایت میکنند زهری از علی بن الحسین علیهما السلام گفت مر فاطمه را علیها السلام که هیچ پرسیدی از پدر بزرگوار که کجا ملاقات خواهی کرد
در روز قیامت با وی گفت بلی آنحضرت فرمود که مرا طلب کن در نزد حوض کوثر گفتم اگر ترا آنجا نیابم فرمود در ظل عرش پروردگار
مرا طلب نمای که غیر من در ظل عرش نخواهد بود آنگاه دیگر گفت فاطمه که ای پدر بزرگوار اهل دنیا در آن روز برهنه خواهند بود فرمود که
بلی ای دختر من گفتم من هم برهنه باشم فرمود که نعم تو هم برهنه باشی لیکن کسی بکسی التفات نکند فاطمه میگوید که گفتم واسوتاه در آن
روز از خدای عز و جل من بیرون نیایم از آنجا تا رسولم گفت بمن که جبرئیل که روح الامین است بر من نازل شده گفت
مرا که ای محمد صلعم بخوان فاطمه را و اعلام کن که چون او از خدای تعالی شرم داشت خدای تعالی نیز شرم داشته وعده فرموده که

بپوشانند او را دو حله در روز قیامت که هر دو از نور باشد امیر المؤمنین فرمود که چرا ابن عم خود از حضرت چیزی نپرسیدی گفت پرسیدم
فرمود که علی علیه السلام نزد حق سبحانه و تعالی از آن گرامی ترست که برهنه باشد در روز قیامت و قریب باین حدیث ابن عباس روایت
کرده که فاطمه زهرا گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله را در وقت سکرات موت که ای پدر بزرگوار من بی تو صبر ندارم ملاقات در دنیا پس کجا
خواهد بود وعدۀ ما فرمود که اول از همه من تو خواهی بود که بمن ملحق شوی و میعاد بر پل صراط است که بر جهنم کشیده است گفت ای پدر
حرام کرده خدای تعالی جسم و گوشت ترا از آتش فرمود که بلی و لیکن من آنجا می ایستم تا امت من بگذرند گفت اگر ترا آنجا نبینم فرمود که
ببینی مرا بمقام شفاعت که آنجا شفاعت امت کنم گفت اگر آنجا نبینم فرمود که ببینی نزد میزان که آنجا درخواست امت کنم از
از خدای تعالی جهة خلاصی از آتش دوزخ گفت اگر نبینم فرمود که ببینی نزد حوض کوثر که عرض او است تا صنعا و حوض من از
پر باشد با هزار جام مثل لؤلؤ منظوم و مجموعش نگون هرکه از آن شربتی بیاشامد بعد از آن هرگز تشنه نشود و لا یزال خاطرم از ... بود
تا روح از جسد مبارکش پرواز کرد صلی الله علیه و آله روایت کند جابر انصاری که در وقت سکرات فاطمه علیها السلام رفت نزد رسول الله
و بر رویش افتاده بسیار گریست آنحضرت بخود آمده چشم گشود و فرمود ای دختر بعد از من تو مظلومه و مستضعف خواهی بود کسی که
ترا بیازارد مرا آزرده و کسی که ترا بیازارد مرا آزرده و کسی که بر تو خشم گیرد بر من خشم گرفته و کسی که ترا شاد کند مرا شاد کرده و کسی که
بتو نیکوئی کند بمن نیکوئی کرده و کسی که بر تو جفا کند بمن جفا کرده و کسی که بتو پیوسته بمن پیوسته و کسی که از تو ببرد از من بریده کسی که
بتو انصاف داده بمن انصاف داده و کسی که بر تو ظلم کند بمن ظلم کرده زیرا که تو از منی و من از تو و تو پارۀ از منی و روح منی که در میان
هر دو پهلوی منست و بعد از آن گفت من شکایت خواهم برد پیش خدای تعالی از ظالمان که بر تو ظلم کرده اند از امت من بعد از آن امام حسن
و امام حسین علیهما السلام در آمدند و خود را بر روی آنحضرت انداختند و گریه و فغان بر داشتند و میگفتند جانهای ما فدای تو باد یا رسول الله
پس علی علیه السلام رفت که ایشان را از آنحضرت دور کند سر برداشته فرمود که ای علی بگذار ایشان را که مرا ببویند و من ایشان را
ببویم و ایشان از من توشه بردارند و من از ایشان که ایشان بعد از من مقتول گردند بظلم و عدوان پس لعنت خدای تعالی بر کسی که
ایشان را بقتل آرد و بعد از آن فرمود که ای علی تو بعد از من مظلوم خواهی بود و من خصم خواهم بود کسی را که ترا خصم بود در روز
قیامت **ذکر حال فاطمه زهرا علیها السلام بعد از رسول الله و وصیت و وفاتش ع** مرویست از محمد باقر علیه الصلوة والسلام که او فرمود

که فاطمه زهرا را کسی بعد از رسول الله خندان ندید تا رحلت فرمود و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که گریه کنندگان پنج کس بوده اند که کسی مانند
ایشان نگریسته آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه بنت محمد و علی بن حسین علیهم السلام اما آدم در فراق بهشت چندان گریست که بر رخسارش
دو جوی ظاهر شد که بر مثال دو رودخانه آب از آن روان بود و اما یعقوب در فراق یوسف چندان گریست که نور بصرش زائل گشت
تا غایتی که گفتند او را تالله تفتؤ تذکر یوسف حتی تکون حرضا او تکون من الهالکین یعنی بخدای که همیشه باشی و از ذکر
کردن یاد کنی یوسف را تا وقتی که بیمار شوی و مشرف بر موت گردی یا باشی از جمله هلاک شدگان و اما یوسف در زندان چندان گریست برای
یعقوب که اهل زندان تمام به تنگ آمدند و گفتند بروز گریه کن و شب خاموش باش یا شب گریه کن و روز خاموش باش تا ما را راحتی باشد و مصالحه
کرد با ایشان بیکی از این هر دو و اما فاطمه بر مصیبت رسول الله بیحد و حساب میگریست چنانچه اهل مدینه متأذی شده میگفتند که از بسیاری
گریۀ تو ما به تنگ می آئیم و او بیرون می رفت بعد از آن بمقابر شهدا و در آن صحرا آنچه میتوانست میگریست و باز بمدینه مراجعت میکرد و اما علی بن حسین
بعد از واقعۀ امام حسین علیه السلام بیست سال یا چهل سال گریست و هرگز طعامی پیش او نیاوردند تا پر نگردد از آب چشم تا غایتی که او را مولائی بود گفت
جانم بفدای تو باد میترسم که تو باشی از جملۀ هالکان در جواب میگفت انما اشکو بثی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لا
تعلمون یعنی جز این نیست که شکایت پریشانی و غم و اندوه خود عرض میکنم بخدای تعالی بتحقیق من میدانم از الهام الهی چیزی که شما نمیدانید
من هرگز یاد نمیکنم مقتل بنی فاطمه را که قطرات عبرات از چشم من روان گردد و مناقب فاطمه زهرا علیها السلام در کثرت زیاده از نجوم سموات
و در ظهور از آفتاب نیم روز اظهر روایت کنند که ابو جعفر علیه السلام کتابی را از کتاب دان بیرون آورده و در آن وصیت فاطمه زهرا علیها السلام
نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم این آنست که وصیت کرده فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله بحوایط سبعه خود بعلی بن ابی طالب علیه السلام
و بعد از او بحسن بن علی و بعد از او بحسین بن علی و بعد از آن ببزرگان اولاد من علیهم السلام بشهادت مقداد بن اسود و زبیر بن عوام و آنرا
علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته بود و اسماء بنت عمیس روایت کند که فاطمه علیها السلام وصیت کرد بمن که او را بعد از وفات دیگری غسل ندهد
مگر من و امیر المؤمنین علیه السلام و من با آنحضرت او را غسل دادیم و گویند فاطمه علیها السلام گفت با اسماء بنت عمیس در وقتی که وضو ساخته بود از برای نماز
که طیب مرا بیار که آنرا تطیب کنم و جامه مرا بیار که در آن نماز میگذارم و بعد از آن وضو گرفته سر نهاد بر بالین و فرمود که ای اسماء بنشین بر بالین
من و چون وقت نماز در آید مرا بر خیزان اگر بر خاستم فبها و الا بفرست امیر المؤمنین را طلب کن چون وقت نماز در آمد گفت الصلوة

ای دختر رسول الله به کو روح از تنش عالم بالا پرواز نموده آنگاه در پای امیرالمؤمنین فرستاده آمد و گفت حضرت فاطمه رحلت نمود فرمود که
بود گفت این زمان که بطلب تو فرستادم پس امر کرد اسما را بغسل او و امر فرمود امام حسن و امام حسین را به بردن آب و در شب او را دفن کردند و قبر
اطهرش هموار ساخته گفته چرا چنین کردی امیرالمؤمنین ع فرمود که او چنین گفته بود و روایت کنند که حضرت فاطمه بعد از پدر بزرگوار چهل روز
زنده بود و چون وفاتش نزدیک شد گفت اسمای بنت عمیس را که جبرئیل ع در وقت وفات رسول الله آمده چهل درم کافور از بهشت آورده
و آنحضرت آن را سه قسمت ساخت قسمی برای خود تعیین فرمود و قسمی از برای امیرالمؤمنین و قسمی دیگر از برای من پس گفت ای اسما پاره
من بقیه حنوط والد مرا در فلان موضع نهاده در زیر بالین من بگذار من رفتم و آوردم و نهادم و بعد از آن جامه بر روی مبارک خود
کشیده و فرمود ای اسما اندکی مانی انتظار کش و مرا آواز کن اگر جواب دادم فبها و الا بدانکه به پیش پدر خود رفته‌ام آنگاه انتظار نمود اندکی
انتظار کشیده آواز کرد جواب نشنید دانست که بعالم آخرت انتقال فرموده فغان برداشت و گفت یا بنت محمد المصطفی یا بنت حملته النسا
یا بنت خیر من وطی الحصا یا بنت من کان من ربه قاب قوسین او ادنی هیچ جواب نیامد جامه را از روی مبارکش برداشت از دنیا مفارقت
کرده بود بایستاد و بوسه بر فرق و بر روی مبارکش میداد و میگفت ای فاطمه چون به پدر بزرگوار رسی بر و سلام برسان از اسمای بنت عمیس
درین اثنا امام حسن و امام حسین ع از در در آمدند و گفتند ای اسما که مادر ما درین وقت خواب نمیکرد گفت یا بنی رسول الله مادر شما را
خواب نیست دنیا را بدرود کرده امام حسن ع بر روی وی افتاد و بوسه بر سر و رویش میداد و میگفت ای مادر مهربان با من سخن کن پیش
از آنکه روح از بدنم مفارقت کند و امام حسین ع پای مبارکش میبوسید و میگفت ای مادر منم پسر تو حسین سخن گوی با من پیش از آنکه
دل من پاره شود و بمیرم اسما گفت با ایشان که ای پسران رسول الله بروید و پدر بزرگوار را از موت مادر اخبار کنید ایشان بیرون
آمدند تا نزدیک مسجد و به آواز بلند میگریستند جمع صحابه بشتاب پیش آمدند و گفتند ای پسران رسول الله چه خبر می گریاند شما را حق تعالی
گریاند چشمهای شما را شاید که نظر شما بر مرقد منور جد بزرگوار شما صلی الله علیه و آله افتاده باشد و گریه دست داده از شوق شما را با آنحضرت گفتند
گریه ما از برای آنست که مادر ما فاطمه زهرا از برای سرور رحلت فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام این خبر شنیده بر روی در افتاد و میگفت
درد دل خود را بکه گویم و قرار و آرام از که جویم تو بودی آرام و قرار من بعد از تو بکه خود را تسلی کنم و درد دل گویم بعد از آن آنحضرت
این فرمود شعر لکل اجتماع من خلیلین فرقة وکل الذی دون الفراق قلیل وان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل

یعنی هر اجتماع را میان دو دوست جدائی است و هر نوع مصیبتی نزد فراق اندکست و بدرستیکه نایافتن من فاطمه را بعد از احمد صلوات الله علیهما
دلیل است برآنکه دائم نمی‌پاید دوست بعد از آن امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود که ای اسما غسل کن او را بآب سدر و کافور و آب قراح
و کفن کن اگر او را غسل داده با حنوط و کفن کرده بر وی نماز گزاردند و در شب در بقیع دفن کردند و وفات آنحضرت بعد از
عصر بود و ابن بابویه این خبر را چنین آورده اما میگوید که نزد من صحیح آنست که او را در خانه خود دفن کردند چون بنی امیه مسجد را
زیاده ساختند آن داخل شد در مسجد و مؤلف رحمه الله میفرماید که ظاهر و مشهور آنست که مردم ارباب تاریخ و سیر نقل کرده‌اند که حضرت فاطمه را
در بقیع دفن کردند چنانچه سمت ذکر یافت روایت کنند سلمی زن ابی رافع که من نزد فاطمه صلوات الله علیها بودم در مرضی که در آن
وفات یافت در بعضی از آن روزها که مرضش سبکتر بود امیرالمؤمنین بیرون رفت و حاجتی که داشت رفت چون دید که او در آن روز بهتر است از
پیشتر بعد از آن فاطمه علیها السلام فرمود مرا که یا امة الله از برای من آبی بیار تا غسل کنم من رفتم و آوردم غسلی فرمود که بهتر از آن غسل ندیده بودم
بعد از آن گفت جامه مرا بیار آوردم پس پوشید باز گفت مرا فراشی بگستران بر وجهی که روی من بقبله باشد آنچنان کردم فرمود که باز
پرداختم از خود و اکنون جامه را از خود بر مدار که جان را بحق تسلیم کردم بعد از آن دست راست خود را در زیر سر نهاده و روی بقبله کرده
درگذشت و در آن اثنا امیرالمؤمنین علیه السلام آمد گریه و فغان میکردیم حال را پرسید من گفتم کیفیت حال را فرمود که پس درین هنگام
جامه اش نباید کرد پس برداشته او را با جامه اش دفن کردند مؤلف رحمه الله میفرماید که این حدیث ابن بابویه نقل کرده بر نهجی که حافظ
کردی و احمد بن حنبل نیز در مسند خود بدین طریق روایت میکند از ام سلمی و روایت کرده همچنین با وجود اتفاق شیعه و سنی در نجیب شیخ که
خود را غسل داده و فرمود که جامه اش آورده و خود را در آن پیچیده و گفت این جامه را از من بر مدارید و مرا چنین دفن کنید که من خود غسل
کرده‌ام حکم بر صحت این امری مجمل است زیرا که فقهای طریقین تجویز کرده‌اند دفن میت را بی غسل مگر در چند موضع که این از آن مواضع نیست
کاین حدیث روایت کرده‌اند و نقض ساخته‌اند و مسئله فقهیه آنرا ذکر کرده‌اند و تنبیه نموده‌اند بر جواز و منع آن و شاید که این امر از
خصائص فاطمه علیها السلام باشد و استدلال کرده‌اند فقها بر جواز آنکه مرد تغسیل زوجه خود میتواند کرد زیرا که امیرالمؤمنین علی علیه السلام
فرموده چنانچه مشهور است و ابن بابویه روایت کرده مرفوعا از حسن بن علی علیهما السلام که امیرالمؤمنین ع غسل فرمود فاطمه را و روایت است
از امیرالمؤمنین که بر فاطمه نماز گزارد و پنج تکبیر و در شب دفن فرمود و دولابی در کتاب ذریة الطاهرة آورده که فاطمه بعد از پیغمبر سه ماه زنده بود

و ابن شهاب زهری گوید شش ماه و از عایشه نیز مثل این روایت کرده اند و از عروه بن زبیر مثل این روایت کند از ابی جعفر
محمد بن علی علیهما السلام که حضرت فاطمه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله چهل و پنج روز زندگی فرمود و در سال یازدهم از هجرت وفات نمود
و ابن قتیبه در معارف صد روز گفته اند که وفاتش در سال یازدهم بود در شب سه شنبه سوم رمضان و در آن وقت بیست و نه سال بود
یا مانند آن و گویند روزی عباس بعیادت علی و فاطمه علیهما السلام و ایشان هر یک میگفتند که من در سال بزرگترم از تو عباس گفت یا علی متولد شدی
پیش از آنکه قریش بنای خانه کعبه کنند بچند سال و فاطمه متولد شد در آن سال که قریش بنای خانه کعبه میکردند و رسول الله صلی الله علیه و آله
سی و پنج ساله بود و ولادت فاطمه پیش از نبوت بود به پنج سال و از اسماء بنت عمیس مرویست که فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله گفت که
مرا شرم می آید از آنچه میکنند بزنان در حالت مرگ که جامه بر ایشان می پوشانند بی نعش و صفت فرمود بر آن وجهی که دیده بود اسما
گفت یا بنت رسول الله من چیزی دیدم در زمین حبشه که این چنین نعشی میتراشند و میت را در وی می نهند و جامه در وی
می پوشانند بعد از آن فرستاد و جریده چند از درخت خرما آوردند و آن نوع که اسما دیده بود ترتیب دادند فاطمه فرمود
که این خوبست مجملا معلوم نمیشود مرد از زن آنگاه فاطمه فرمود که چون مرا فریضه برسد تو مرا غسل کن و هیچکس را پیش من مگذار چون
آنحضرت رحلت فرمود عایشه آمد که درآید بر وی اسما مانع آمد که نگذاشت او بازگشته با ابوبکر گفت که این خثعمیه حایل شد میان من و دختر
رسول الله و مرا آنجا نگذاشت و از شبه چیزی ساخته برای وی مثل هودج عروس بعد از آن ابوبکر آمد بر در خانه و گفت ای اسما چه حالت
ترا که منع میکنی ازواج نبی را از دختر وی و مثل هودج عروس برای وی بنا کرده اسما گفت ابوبکر را که فاطمه امر کرده که کسی [illegible]
به پیش او و در حالت زندگی فرمود که من آنرا چنانچه او ترتیب کردم ابوبکر گفت پس بکن آنچه او فرموده ترا و او از آنجا بازگشت
و امیر المؤمنین و اسما او را غسل دادند و در وقائع [illegible] در حدیث غسل فرموده که او پیش از وفات غسل فرموده و او بعد از آن دفن کردند
و کشف جامه نمودند چنانچه [illegible] و غیر از این روایت کرده اند که ابوبکر و عمر اظهار رنجش میکردند که ایشانرا اعلام جنازه و
دفن او حضرت امیر اعلام نفرموده با آنحضرت عذر فرمود که وصیت چنین کرده بود و بموجب وصیت عمل کردیم و ایشان سوگند یاد
فرمود و ایشان تصدیق کردند و عذر پذیرفتند و امیر المؤمنین در وقت دفن فاطمه مناجات و از [illegible] نزد قبر پیغمبر علیه السلام
که سلام من در و بر تو باد یا رسول الله از من و از دختر نیک اختر تو که فرود آمد در جوار تو و بسرعت شتافته به پیش تو کم شده

صبر

صبر من از فراق صفیه و برگزیده تو و پوست بدن من تنگ گشته از فرقت و مصیبت تو بر ما عظیم بود این نیز بر آن افزوده
و ساده کردم و فرش گستردم قبر را ملحود که دختر برگزیده تست و گشاده کرده نفس نفیس تو میان نحر و سینه ام انا
لله و انا الیه راجعون ودیعه را بتو باز گردانیدم و سپرده را بتو تسلیم کردم اما حزن من همیشه خواهد بود و بیخوابی من
پیوسته تا اختیار فرماید حق سبحانه و تعالی خانه که تو آنجا مقیم گشته و زود باشد که اخبار کند ترا دختر تو از حالات آنچه
از و استفسار فرما و استخبار فرمای که هنوز عهد دراز نشده و ذکر کهنه نگشته و السلام علیکما سلام تودیع نه سلام رغبت
و نه سلام ملالت چه من باز میگردم نه از ملالت و اگر اقامت نه از ظن است بآنچه وعده فرموده صابران را و مؤلف رحمه الله
میفرماید که بسیاری از کلام فاطمه علیها السلام وارد یافته در مرض الموت که دلالت اقتدار دارد بر شدت حزن و تألم و فرط
شکایت از ظلمی که باو رفته و منع حقی که از او کرده اند من از آن اعراض کردم و آنرا نیاوردم زیرا که غرض من از این کتاب
نقل مناقب و مزایای ایشانست و تنبیه غافل از موالات ایشان که ایشانرا تبیینی شود و ولای ایشانرا بجان
بپذیرند و صفات صفاتی که حق سبحانه و تعالی تخصیص فرموده ایشانرا بآن فضائل و مناقبی که در غیر ایشان یافت
نمیشود اما ذکر غیر و بحث از شر و خیر و بسط طول عرض این کتاب نمیگنجد و آن حواله بروز حسابست و الی الله
تصیر الامور و از محمد بن حنفیه روایتست که شنیدم از امیر المؤمنین علی علیه السلام که میفرمود که یکروزی رفتم بمنزل حضرت
دیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته و امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر یسار و فاطمه صلوات الله علیها در پیش
آنحضرت نشسته اند و میفرماید که ای حسن و حسین شما دو کفه میزانید و فاطمه زبان اوست و تعادل کفتان نمی باشد مگر بزبان
و زبان قائم نمیشود جز بکفتان شمایید دو امام و مر مادر شما راست شفاعت در روز قیامت و بعد از آن ملتفت شد بسوی من
و فرمود که یا ابا الحسن تو توفیه اجور ایشان کنی و حق ایشانرا بایشان برسانی و تقسیم کنی بهشت را در میان ایشان و ایشان شیعه
تو باشند **در ذکر خدیجه بنت خویلد مادر فاطمه زهرا علیها السلام** که آنچه ذکر میکنیم روی آنکه از مناقب فاطمه زهرا علیها السلام
نمیرسد بدرجه استقصاء مناقب و شرافت او که برسد بحد احصاء پس شروع میکنیم در ذکر شمه از فضائل مادر بزرگوارش
تا معلوم شود که شرف و مرتبت از جمیع جهات او را احاطه نموده و مجد و بزرگی بروی دایره کرده و هر چه ذکر کنند از فضائل هنوز قدر او

ازان زیاده است و آنچه در وهم و عقل نگنجد از اجر و ثواب از جهت ایشان آماده است احمد بن حنبل نقل میکند در مسند از عبد الله بن جعفر
که او روایت کرده از امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت روایت کرده که اول کسی که با رسول الله نماز گزارد بعد از خدیجه
علی بن ابی طالب بود علیه السلام و احادیثی که در باب تقدم اسلام و منزلت و سابقه خدیجه ذکر یافته ابو هریره روایت کند که روزی
جبرئیل آمد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت اینک خدیجه می آید و با او ظرفی است سر پوشیده که در آن خورشت یا طعام یا شراب و چون که
بیاید او را سلام حق برسان و از من نیز سلام برسان و او را بخانه در بهشت از قصب که در وی نه رنج و نه تعب است بشارت ده هر یک سوال کردند از
قصب که چه چیز است گفت ذهب و جوهری گوید که قصب از جوهر است و گوید که از لولوست و صاحب نهایه گوید که قصب
لولو مجوف است مثل قصر بزرگ در تحدیث روایت کنند که پیرزنی آمد نزد رسول الله و آنحضرت او را لطف بسیار فرمود
چون بیرون رفت عایشه پرسید که چه کس بود فرمود که این زنی است که در زمان خدیجه به پیش من می آمد و
حسن عهد از ایمانست و از امیر المومنین علی علیه السلام مرویست که روزی رسول صلی الله علیه و آله یاد فرمود خدیجه را در پیش
زنان خود و گریست عایشه گفت چرا میگریست به پیرزنی سرخی از پیر زنان بنی اسد آنحضرت فرمود او تصدیق کرد مرا وقتی که
شما تکذیب من میکردید و ایمان آورد بمن در محلی که شما کافر بودید و فرزند آورد از برای من و شما همه عقیم ماندید بود
عایشه گوید مادام تقرب می جستم برسول الله صلی الله علیه و آله بذکر خدیجه ابو محمد عبد العزیز بن الاخضر الجنابذی الحنبلی گوید در
کتاب معالم العترة النبویة خدیجه بنت خویلد ام المومنین است و سمت تقدم دارد در اسلام و حسن معاونت او برسول الله
بسیار بوده و صاحبه قدر و شرف و منزلت و آورده در آنجا نقل از محمد بن اسحق که خدیجه بنت خویلد زنی بود تاجره
ذات شرف و مالدار بود و مال خود را بسبیل مضاربه میداد و ایشان تجارت میکردند و حصه از ربح آن مال بعاملان میداد و
و قریش جماعتی بودند از اهل تجارت چون بخدیجه رسانیدند که رسول الله مردیست صادق القول و با امانت و حسن اخلاق
و خدیجه فرستاد نزد آنحضرت و بر وی عرض کرد که چیزی از مال خدیجه بستاند و آن تجارت نماید بجانب شام و بیشتر بوی دهد
از آنچه بدیگران میداده از تجارت و غلام خود میسره نام همراه کند آنحضرت این را قبول فرمود و از مال او چیزی ستانده با میسره
بیرون رفت بطرف شام تا رسید بانجا رسول الله صلی الله علیه و آله بسایه درختی فرود آمد که آنجا بود نزدیک صومعه راهبی راهب آنرا

دید از میسره پرسید که این چه مرد است در پای این درخت نزول کرده میسره گفت این مردیست قریشی از اهل حرم محترم راهب گفت
در پای این درخت فرو نمی آید مگر پیغمبری بعد از آن آنحضرت متاعی که داشت فروخت و آنچه خواست خرید و با قافله بجانب مکه
روان شد بر رفاقت میسره و با این علامات رغم پیغمبری او میکرد میسره گوید که در هنگام گرما مشاهده میکردم دو ملک نازل میشدند
و بر سر او سایه میکردند تا حرارت آفتاب بوی کار نکند و او بر شتر خود سیر میفرمود چون بمکه مال تجارت خدیجه را آورد دو
چندان فایده کرده بود که بار دیگر آن میسره نیز آنچه شنیده بود از اقوال راهب و آنچه دیده بود از سایه کردن دو ملک با خدیجه گفت
آنگاه فرستاد نزد رسول الله و گفت آنچه رغم ایشان بود در باب او که ای پسر عم من بتو راغبم از جهت قرابت تو و شرافت تو
در میان قوم و امانت تو نزد ایشان و حسن خلق و راستی گفتار بعد از آن خود را بروی عرض کرد و خدیجه زنی
بود جازمه لبیبه شریفه در آن روز اوسط قریش بود از روی نسب و اعظم و اکثر ایشان بشرف و مال و هر یک از آن قوم حریص
راغب بودند بر خواستن او اما فایده نبود ندران چون آن پیغام برسول الله رسید با اعمام خود مصلحت دید حمزة بن عبد
المطلب از آن میان بیرون آمد با او قدم در آن کار نهاد و رفت نزد خویلد بن اسد و او را خطبه رسول الله کرد و رسول الله
او را تزویج فرمود و جنابذی باسناد خود روایت کند از ابن شهاب که او روایت کرده از زهری که چون رسول الله صلی الله علیه و آله
بحد بلوغ رسید او را چندان مالی نبود خدیجه بنت خویلد پاره از مال داد بآنحضرت و با وی مردی دیگر از قریش با چیزی که در
بازار حباشه خرید و فروخت کنند و آن بازاریست در تهامه و آنحضرت فرمود که من بهتر از خدیجه ندیدم از برای اجیر هرگز بود که
من و آنکه با من بود نزد او بردیم و او تحفه از طعام پیش ما بنهاد و دولابی از رجال خود روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله
در ابتدای امر نبوت واقعه دیده بود و بر وی شاق می نمود بخدیجه گفت خدیجه او را بشارت داد بآن واقعه و گفت خدای تعالی با تو
نیارد مگر آنچه خیر تو باشد آنحضرت در واقعه دیده بود که شکم مبارکش بشکافتند و حشای او را بیرون آوردند و شستند و تطهیر
دادند و پاک گردانیده دیگر بجای خود نهادند آنچه دیده بود چون بخدیجه گفت او گفت این خیریست برای تو او را بشارت داد بعد از آن
جبرئیل بروی ظاهر شد و آنچه دیده بود بوی گفت او را بشارت داد برسالت از جانب پروردگار تا او را اطمینان حاصل شد
آنگاه جبرئیل گفت بخوان گفت چه بخوانم گفت بخوان که اقرأ باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق

اقرأ وربك الاكرم پس آنحضرت قبول فرمود رسالت پروردکار خود را و پیروی نمود آنچه جبرئیل علیه السلام از نزد حق جل و علا
آورده بود آنکاه آنحضرت بازکشت با اهل خود و کفت بخدیجه که من دیدم آنکس را که بتو میکفتم و آنکه در خواب دیده بودم
شکم مرا شکافت او جبرئیل بود بر من ظاهر شد و خدیجه را اخبار فرمود بآنچه جبرئیل از نزد رب جلیل آمده بود بوی
و آنچه از وی شنیده بود خدیجه کفت بشارت باد ترا یا رسول الله بخدا سوکند که حق تعالی نمیخواهد بتو مکر آنچه خیر تو
در آنست و این سعادتیست که روی بتو آورده بشارت باد ترا که تو رسول خدائی بحق زهری کوید که اول کسی که برسول الله
ایمان آورد خدیجه بود و ابن شهاب کوید که حق تعالی قرآن به پیغمبر فرستاده و هدایت نمود خدیجه پیش وی ما دیکری بود
و ابن حماد کوید که بمن چنین رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله خدیجه را تزویج فرمود بر صداق دوازده اوقیه ذهب و در آن روز
آنحضرت بیست و هشت ساله بود و ابن الارقی روایه کند از عمرو بن علاله که آنحضرت در وقت تزویج خدیجه بیست و پنج ساله بود
و قتاده بن عامه کوید که پیش از آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله خدیجه را تزویج کند او زن عتیق بن عابد بن عبدالله بن عمر
بن مخزوم بود و از او دختری داشت که مادر محمد بن صیفی المخزومی بود بعد از او ابا هاله سند بن زراره تمیمی او را خواست و سند
بن سند از او متولد شد بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و آله او را تزویج فرمود محمد بن اسحق کوید اول آنکس بود که
ایمان به پیغمبر آورد و تصدیق او کرد و ممد و معاون او بود در این امر تا حق سبحانه و تعالی آن امر را از آنحضرت سبک
ساخته مرکز آنحضرت از وی چیزی نشنید که او را بد آید و بر او مکروه بود و کسی که رد سخنان آنحضرت میکرد و تکذیب وی مینمود
او بغایت از این محزون و غمناک میشد تا حق تعالی فرج میفرستاد و چون آنحضرت بوی رجوع میکرد باین سخنان او را دل
میداد و امر مردم را بر او آسان میساخت و نوازش مینمود تا وفات یافت رحمها الله تعالی اسمعیل بن ابی حکیم مولای آل زبیر
روایت میکند که خدیجه رضوان الله علیها کفت به پیغمبر صلی الله علیه و آله که ای ابن عم آیا میتوانی که مرا خبر کنی وقتی که
صاحب تو جبرئیل بتو می آید فرمود که بلی کفت وقتی که بیاید پس خبر کن بعد از آنکه جبرئیل آمد آنحضرت فرمود که ای خدیجه
جبرئیل آمده خدیجه کفت برخیز ای پسر عم و بر ران چپ من بنشین آنحضرت برخاسته برانجا نشست کفت آیا می بینی جبرئیل را
کفت بلی کفت بکرد بر ران راست من بنشین چون نشست کفت می بینی فرمود که بلی کفت بر کنار من بنشین چون چنین کرد

کفت

کفت می بینی فرمود که نه کفت ای ابن عم این زمان مرا یقین شد بشارت باد ترا که این ملکست نه شیطان و ابن اسحق کوید که عبدالله
بن حسن حدیث کرد باین حدیث که من از مادر خود فاطمه بنت حسین شنیدم که او حدیث میکرد از خدیجه الا آنکه من شنیدم
که میکفت که در وقت نزول جبرئیل جناب خدیجه آنحضرت را داخل کردانید در میان خود و جامه اش آنکاه جبرئیل رفت
و خدیجه کفت با آنحضرت که البته ملکست نه شیطان و عروه بن زبیر کوید خدیجه وفات کرد پیش از آنکه نماز فرض کردد و ابن هشام
کوید که مردم ثقه بمن حدیث کردند که جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده کفت ای محمد برسان سلام پروردکار را
بخدیجه آنحضرت فرمود بخدیجه که اینک جبرئیل آمده و میکوید که پروردکار تو بتو سلام میرساند خدیجه کفت الله تعالی سلامست
و از او سلامت و بر جبرئیل سلام و روایت کنند که آدم علیه السلام کفت من سید بشرم در روز قیامت مکر مردی از
ذریت من او پیغمبری باشد از جمله پیغمبران که او را احمد کویند که او را فضیلت بر من بدو چیز یکی زوجه او که یاری و معاونت
کند او را و برای او عون و مدد باشد و زوجه من بر من عون باشد که مرا بفتنه انداخت و دیکر حق سبحانه و تعالی اعانت فرمود
او را که شیطان او را مسلمان کرده و شیطان من کافر بماند عایشه روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله کاه و بیکاه
ذکر میکرد خدیجه را و او را طول ثنا میساخت از شایر و استغفار برای او میکرد روزی او یاد کرد مرا غیرت دست داد کفتم اکر عجوزه
زن پیر بزرک سال بود عوض آزاد داد بتو دیدم که آنحضرت را غضب سخت مستولی شد من خود را از دست کذاشتم و کفتم
بار خدایا اکر تو این غضب را از رسول ببری من هرکز او را به بدی یاد نکنم تا زنده باشم چون آنحضرت آرام شد بیاد فرمود کفت
چه کفتی والله که او بمن ایمان آورد وقتی که کافر بودند و جای داد وقتی که مرا کذاشتند و تصدیق کرد مرا وقتی که قول مرا
دروغ می پنداشتند و روزی کرد مرا از او فرزندان وقتی که دیکران از ولد محروم بودند کفت تا یکماه در صباح و رواح
این را میفرمود و روایت کنند که کنیت خدیجه ام هند بوده و ابن عباس روایه کند که عم خدیجه عمرو بن اسد او را
تزویج کرد با آنحضرت زیرا که پدرش مرده بود و خدیجه بیست و هشت ساله بود و مهر او دوازده اوقیه طلا و نقره بود
و مهرهای دیکر زنان آنحضرت همین بود و کویند ولادت خدیجه پیش از عام الفیل بوده بپانزده سال و وقتی که رسول الله
او را تزویج کرد چهل ساله بود خدیجه و آنحضرت بیست و پنج ساله والله اعلم و ذکر تقدم اسلامش و بعضی حالات او سابقا تمت

ذکر یافت دیگر احتیاج باعادهٔ آن نیست و ابن سعد روایت کند از حکیم بن حزام که او گفت وفات خدیجه در ماه رمضان بود
در سال دهم نبوت و او در آن وقت شصت و پنج ساله بود و بیرون بردیم او را از منزلش و بحجون دفن کردیم و آنحضرت
در قبر او رفت برای دفن و هنوز نماز جنازه واجب نشده بود و در آن وقت گفته‌اند یا ابا خالد این کی بود گفت پیش از هجرت
سال یا مانند آن و بعد از خروج بنی هاشم بود از شعب اندک و اول زنی بود که آنحضرت خواسته بود و همه اولاد آنحضرت ازو
بودند الا ابرهیم که از ماریه قبطیه بود این آخر آنست که مولف از کتاب جنابذی رحمهما الله نقل نموده والله اعلم بالصواب

ابن طلحه در کتاب خود دوازده فصل ایراد نموده   در ولادت آنحضرت و گفته اصح آنچه گفته شده در ولادت
امام حسن بن علی علیهما السلام آنست که ولادتش در مدینه بود در نیمه ماه رمضان سال سوم از هجرت و والد بزرگوارش علی بن
ابیطالب علیهما السلام که زفاف فرمود بفاطمه علیها السلام در ذی حجه سال دوم از هجرت و حسن بن علی از اول اولاد فاطمه زهرا بود
و گویند ولادت او در شش ماهگی بود و اصح روایت آنست که چون او متولد شد اعلام فرمودند رسول الله صلی الله را آنحضرت فرموده
او را در کنار گرفت و بانگ نماز در گوشش گفت و جنابذی مثل این روایت کرده و ابن خشاب آورده که حسن بن علی علیهما السلام
در شش ماهگی متولد شد و مولود شش ماهه زنده نشد که حسن بن علی علیهما السلام و دولابی در کتاب خود آورده که تزویج فرمود
امیر المومنین فاطمه را و امام حسن از ایشان متولد شد بعد از واقعه احد و آمدن پیغمبر صلی الله بمدینه دو سال و شش ماه و نیم بود پس
ولادت او چهار سال و شش ماه و نیم باشد از این تاریخ و میان احد و بدر یکسال و نیم بود و روایت کنند که حضرت فاطمه امام حسن را آورد
در ماه رمضان در سال سوم از هجرت و گویند نیمه ماه رمضان بوده در این سال و کنیتش ابو محمد بوده روایت کنند رسول الله صلعم
عقیقه فرمود ازو بگوسفندی و آن طعامیست که در ولادت میکنند و سر او را فرمود تراشیدند و بنقره کشیده تصدق نمود و روایت
کنند که فاطمه خواست که ازو عقیقه کند بگوسفندی رسول الله صلعم فرمود که عقیقه کن ازو ولیکن سر او را تراش و بوزن آن نقره
تصدق کن در راه خدای تعالی و ابن عباس روایت کند که آنحضرت عقیقه کرد از امام حسن بگوسفندی و از امام حسین نیز بگوسفندی و
گنجی شافعی در کتاب کفایة الطالب آورده که امام حسن بن علی علیهما السلام را کنیت ابو محمد بوده و متولد شد در مدینه در شب نیمه رمضان

در سال

در سال سوم از هجرت و او اشبه مردمان بود برسول الله صلی الله علیه و آله و ابو علی الفضل بن حسن الطبرسی در کتاب اعلام الوری
آورده که امام حسن بن علی علیهما السلام امام دوم و سبط اول است و بهترین جوانان اهل بهشت است و متولدش در شب
نیمه رمضان در سال سوم از هجرت و بعضی گویند در سال دوم و کنیت او ابو محمد است و مادرش فاطمه زهرا سیدة النساء صلوات الله علیها
و او را آورده نزد رسول الله در روز هفتم ولادت در خرقه از حریر جنت که جبرئیل آورده بود جهت آنحضرت و او را حسن نام نهاد و
بگوسفندی ازو عقیقه کرد و چون رسول الله صلی الله علیه و آله رحلت فرمود او هفت سال و چند ماه بود و گویند هشت سال داشت
و قیام نمود بامر خلافت بعد از پدر بزرگوار در سی و هفت سالگی و اقامت فرمود در خلافت شش ماه و سه روز و صلح کرد با معاویه
در سال چهل و یکم از هجرت و مصالحه آنحضرت با وی از جهت خوف نفس بود زیرا که جماعتی از رؤسای اصحاب او کتابها
نوشته بودند بمعاویه و تعهدات کرده که چون هر دو لشکر بهم نزدیک شوند امام حسن را تسلیم وی نمایند و نبود از ایشان کسی که
از حیله و مکر او ایمن توان بود مگر اندکی از شیعه او که با اهل شام مقاومت نتوانستند کرد و معاویه مصالحه نامه بنوشت و
باکتابات اصحاب وی بوی فرستاد آنحضرت نیز جواب آن نوشت بعد از آنکه شروط بسیار در آن درج فرموده بود از آنجمله ترک لعن
امیر المومنین علیه الصلوة والسلام کند در قنوت در صلوة و ایمن گرداند شیعه را از خود و هیچکدام تعرض نرساند بیدی و حق صاحب
حق بوی برساند اجابت کرد همه اینها را معاویه معاهده نمود که وفا کند چون مصالحه تمام یافت در خطبه گفت که من آنچه که وعده کردم
امام حسن را و عطا کردم بوی چیزی چند که آنرا در زیر قدم خود نهاده‌ام که وفا نخواهم کرد بچیزی چند از آن عهود امام حسن علیه السلام
بمدینه فرموده ده سال در آنجا اقامت نمود و بجوار رحمت حق پیوست در بیست و هشتم ماه صفر در سال چهل و نهم از هجرت و او چهل و
هفت سال و چند ماه عمر بود و بزهر رحلت فرمود که زوجه او جعده بنت اشعث بن قیس کندی بوی داد که پنهانی معاویه بعهده
هزار دینار بوی فرستاده بود و تعهد کرده که او را به پسر خود یزید دهد و صد هزار درهم فرستاده چون زهر بوی خورانید
چهل روز مریض بود و بعد از رحلت او امام حسین علیه السلام مرتکب غسل و تکفین او شد و او را نزد جده‌اش فاطمه بنت اسد بن هاشم
دفن فرمود در بقیع و شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد آورده که امام بعد از امیر المومنین علی علیه السلام امام حسن بن علی علیهما السلام
و مادرش فاطمه بنت محمد است صلی الله علیه و آله و کنیتش ابو محمد است و در مدینه در شب نیمه ماه رمضان متولد شده در سال سوم از هجرت

و ابن طبرسی ذکر کرده و نیز فرموده از عقیقه و غیرها و جماعتی روایت کرده‌اند از جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که امام حسن علیه السلام
اشبه مردمان بوده برسول الله صلی الله علیه و آله از روی صورت و سیرت و بزرگی و روایت کنند که فاطمه صلوات الله علیها
امام حسن و امام حسین را آورد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله در مرضی که در آن مرض وفات نمود و گفت یا رسول الله این دو
فرزندان تواند از تو چیزی میراث خواهند برد فرمود که سیرت و سیادت من از آن حسن است و جرأت و جود من از آن امام حسین اکرم
شیعی و سنی روایت کرده‌اند در باب مولودش آنست که ابن طلحه فصلی ایراد نموده در ولادت آنحضرت که مذکور شد
ایراد فرموده در نسبش و میگوید حاصل است حسن را در نسبش چیزی که حاصل نیست غیر ایشان را چه ایشان دو سبط
و دو ریحان رسول الله‌اند و بهترین جوانان اهل بهشت‌اند جد ایشان رسول الله و پدر علی بن ابیطالب بن عبد المطلب بن هاشم است
و مادر الطهر البتول فاطمه بنت محمد رسول الله سیدة النساء نبی است که طاهرترست از نور آفتاب در وقت بروز و جلی
از سپیده صادق بر افق فیروز   ایراد نموده در تسمیه آنحضرت ابن طلحه گوید حسن اسمی است که رسول الله
او را باین اسم تسمیه فرموده که جد او بود و در آن وقت که او متولد شد آنحضرت فرمود که او را چه نام نهاده‌اید گفتند حرب فرمود
او را حسن نام نهید و او را گوسفندی عقیقه فرمود و ابن الحجاج حسنه شافعی میگوید که عقیقه سنت است از مولود و آنحضرت
خود متولی عقیقه شد و منع فرمود او را که سر او تراشد و بوزن آن نقره تصدق کن فاطمه آن امر را بتقدیم رسانید و موی
سرش را که وزن کردند یک درهم و چیزی بود بوزن آن نقره تصدق کردند بعد از آن عقیقه و صدقه بوزن موی استمرار
یافت بر آن وجه که آنحضرت در حق امام حسن اختیار فرموده بود و همچنین عمل فرموده در حق امام حسین نیز در وقت ولادت که انشاء الله
سمت ذکر خواهد یافت و روایت کند جنابذی که امیر المؤمنین علی امام حسن را نام نهاده بود و امام حسین را جعفر فیبطر آنگاه
رسول الله وی را طلب فرمود گفت تغییر داده‌ام اسم این پسر در آنگاه آنچه خدا و رسول او خواهد فرمود که ایشان را حسن و حسین تسمیه
کن و ظاهر کلام او آنست که باقی بوده باشد تسمیه حسن بحمزه تا وقت ولادت امام حسین و در آن وقت اسمهای ایشان تغییر یافته
و در این نظر است مثل آنکه نام نهاده باشند حسن را بحمزه و تغییر داده باشند و چون امام حسین علیه السلام متولد شده باشد او را
جعفر نام کرده باشند و تغییر داده پس تسمیه در دو زمان بوده باشد و تغییر نیز همچنین   در کتب

والقابش

والقابش ایراد نموده ابن طلحه گوید کنیتش ابو محمد است لاغیر اما القابش بسیار است از آن جمله تقی و طیب و زکی و سید و
سبط و ولی همه اینها را بروی اطلاق میکنند و اکثر این القاب از روی شهرت تقی است لیکن اعلی و اولای آن
از روی رتبه آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله آنحضرت را آن لقب فرمود و بآن وصف نمود که رواة ثقه
نقل کرده‌اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود   و این حدیث تمامه ذکر خواهد یافت پس اولی
القاب او سید باشد و ابن خشاب گوید کنیتش ابو محمد است و القابش وزیر و تقی و قائم و طیب و حجت و سبط و ولی
ایراد نموده در حق او از آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده در امامت او ابن طلحه روایت کند که این
فصلی است که اصل آن مقصود و فضل آن معقود و آنحضرت جمع فرموده میان اشتات اشارات نبویه و خصال و افعال
طاهره زکیه بر وجهی که طالع و لامع است انوار مناقب و اعتلاء داده بحسن علیه السلام اشرف شرف مراتب و احاطه فرموده مزایای
مآثر از جمیع جوانب زیرا که هر که بر مسلک رسول الله رود ارتقا خواهد یافت قدم شرف او بر مناکب کوکب پس خوش آنکه
اختصاص یافته باشد از خدای تعالی و رسول و باین موهبت بعضی ازین آنست که اتفاق صحاح است بر ایراد او و
تطابق اقوال است بر صحت اسناد آن روایتی که منتهی میگردد بابی بکره نفیع حارث ثقفی که رسول الله را دیدم که حسن علیه السلام
در پهلوی مبارکش بود و آنحضرت یکبار روی بمردم می آورد و یکبار بوی و میفرمود که پسر من که این است سیدست
و شاید که خدای تعالی اصلاح نماید بواسطه او دو گروه عظیم از مسلمانان جنابذی این را روایت کرده و روایت از صحیح مسلم و بخاری
مرفوع بتواتر که من دیدم رسول الله صلی الله را که حسن بن علی را بر دوش داشت و میفرمود که بار خدایا من او را دوست میدارم
پس دوست دار تو نیز او را و ترمذی روایت کند از ابن عباس که رسول الله صلی الله علیه و آله حسن بن علی را بر دوش داشته بود و مردی
گفت چه نیکو مرکبی است که سوارش شده‌ای پسر حضرت فرمود که چه نیکو سوار است او جنابذی آورده و حافظ ابو نعیم روایت کرده
در حلیة الاولیا از ابی بکره که پیغمبر صلی الله علیه و آله یک روزی نماز میگزارد و امام حسن آمد وقتی که آنحضرت بسجود رفت و او کوچک بود
در پشت مبارک آنحضرت بالا رفت و آنحضرت او را بر رفاقت خود برداشت چون نماز تمام شد گفتند یا رسول الله آنچه تو با این کودک کردی
هرگز با هیچکس نکردی فرمود که ریحانه منست و پسر من که این سیدست و شاید که صلح دهد خدای تعالی بواسطه او دو گروه از مسلمانان

جنابذی این را در کتاب خود آورده و ترمذی نیز در صحیح خود ایراد کرده و روایت از انس مالک که پرسیدند از پیغمبر که کدام از اهل بیت
دوستر میداری تو فرمود که حسن و حسین و بود که پیغمبر مر فاطمه را که طلب از برای من پسران مرا چون می آمدند ایشان را در بر می گرفت
و می بوئید و مسلم و بخاری باسناد خود روایت کنند از ابو هریره که او گفت یکروزی با پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون رفتم که انحضرت
با من تکلم نمیکرد و من نیز با وی سخن نمیکردم تا آمدیم به بازار بنی قینقاع بعد از آن انحضرت باز گشت تا آمد بمنزل و احوال امام
حسن می پرسید و میپرسید و ما گمان کردیم که مادرش نگاه داشته او را تا شست شوی دهد یا چیزی در وی پوشاند اندک
زمانی نگذشته که آمد دست در گردن او در آورد و انحضرت فرمود که بار خدایا من دوست میدارم او را و دوست میدارم
کسی را که دوست میدارد او را و در روایتی دیگر آمده که بار خدایا من دوست میدارم او را دوست میدارم کسی را که دوست میدارد
او را و در روایتی دیگر آمده که بار خدایا من دوست میدارم او را پس تو دوست دار او را و دوست دار کسی را که او را دوست دارد ابو هریره
گوید هیچکس نزد من دوستر از حسن بن علی نبود از آنگاه که این را از پیغمبر شنیده بودم که از برای او گفت و ترمذی در صحیح
خود روایت کند از اسامه بن زید که او گفت یکشب رفتم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله برای حاجتی که مرا بود انحضرت
بیرون فرمود و فرا گرفته چیزی را که من نمیدانم که چه چیز است چون از حاجت خود فارغ شدم گفتم این چه چیز است که فرا گرفته
چون چیزی را که بآن فرا گرفته بود گشود حسن و حسین بودند که بر سر دو سرون خود داشت فرمود که اینها پسران من
و دختر من اند بار خدایا من دوست میدارم ایشان را تو هم دوست دار ایشان را و دوست دار کسی را که ایشان را دوست دارد و نسائی
بسند خود روایت کرده از عبد الله بن شداد که او از پدر خود روایت میکند که او گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون فرمود
بر ما برای یکی از دو نماز شام و خفتن و حسن بن علی را برداشته بود و چون بمسجد فرمود او را بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و
بنماز اشتغال نموده بسجده رفت برای یکی از دو نماز و سجده اش دراز کشید شد آنگاه که من سر برداشتم دیدم کودک
بر پشت مبارک رسول الله نشسته او و در سجده است باز رجوع بسجود خود نمودم بعد از آنکه انحضرت از نماز فارغ شد مردم گفتند
یا رسول الله بغایت سجده دراز کردی چنانکه ما گمان کردیم امری حادث شد یا وحی بتو در رسید فرمود که هیچکدام از اینها نبود
و لیکن پسر من حسن بر من سوار شده بود و خواستم که تعجیل کنم تا او حاجت خود را بر آرد و ترمذی و نسائی در صحاح سته

روایت کنند از بریده که رسول الله صلی الله علیه و آله یکروزی در خطبه بود که امام حسن و امام حسین علیهما السلام آمدند جامهای سرخ
پوشیده و در آمدن افتان و خیزان بودند انحضرت آن را مشاهده نمود از منبر فرود آمد و ایشان را برداشته برد بر بالای منبر و در
پیش خود نشاند و فرمود صدق الله انما اموالکم و اولادکم فتنة و من نظر کردم باین دو کودک که در آمدن بسر در می آمدند
نتوانستم بر آن صبر کردن تا حدیث را قطع کردم و ایشان را برداشتم و جنابذی نزدیک باین الفاظ ذکر کرده و احادیث بسیار
در رو دیافته بالفاظ مختلفه که حسن بن علی اشبه اهل بیت بوده برسول الله صلی الله علیه و آله و روایت کنند از امیر المؤمنین علیه
که انحضرت فرمود که امام حسن اشبه بود برسول الله صلی الله علیه و آله با آنچه میان سینه است تا سر و امام حسین علیه السلام اشبه بود
بوی در آنچه از او اسفل است و ترمذی باسنادی خود روایت کرده از عبد الله بن عوف که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که
ای عبد الرحمن آیا تعلیم کنم ترا تعویذی که ابراهیم پیغمبر پسران خود را اسمعیل و اسحق علیهم السلام بآن تعویذ کرده بود و من پسران
خود حسن و حسین را بآن تعویذ مینمایم بگو که کفی بسمع الله داعیا لمن دعا و لا مرو راء امر الله لرامی و روایت کنند
دولابی از جبیر بن نفیر که او از پدر خود روایت کرده که من آمدم بمدینه یکروزی حسن بن علی علیه السلام مرا فرمود که قبائل عرب دست
من بود بصلح بودند هر که من با ایشان بصلح بودم و بجنگ بودند هر که من با ایشان بجنگ بودم من جنگ را ترک کردم برای
رضای الهی که خونهای مسلمانان محفوظ ماند مرویست که یکروزی رسول الله صلی الله علیه و آله دید که حسن بن علی علیهما السلام
می آید فرمود که بار خدایا سلامت دار او را و سلامت دار او را و مرویست که ام الفضل گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله
در خواب دیدم که عضوی از اعضای مبارک تو در خانه من بود فرمود که خوب خوابی دیده دختر من فاطمه را پسری خواهد شد که
تو او را شیر دهی بشیر پسرت قثم چون امام حسن علیه السلام متولد شد او را شیر داد بشیر قثم روایت کند اسحق بن سلیمان
هاشمی از پدر خود که ما نزد هارون الرشید بودیم و در آن مجلس صفات امیر المؤمنین علی علیه السلام مذکور شد هارون
گفت زعم عوام آنست که من دوست نمیدارم علی ابن ابیطالب و فرزندانش امام حسن و امام حسین را و الله که اینچنین نیست که
مردمان گمان کرده اند و حال آنکه فرزندانش ما را بمعاونت خود طلبیدند برای بازخواست خون امام حسین با ایشان بودیم
در سهس و جبل تا هر جا قتله او را دیدیم کشتیم و چون این امر بما باز گشت ایشان بما حسد برده خروج کردند بر ما و ما

بریده شد واقعه که پدرم مهدی بن روایت کرد و او از منصور و او از محمد و او از نجیح و او از عبدالله عباس که ما نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم فاطمه زهرا
گریان از در درآمد آنحضرت فرمود که سبب گریه چیست گفت یا رسول الله حسن و حسین مدتیست که از خانه بیرون رفته اند و راه بایشان نمی‌برم
آنحضرت فرمود که گریه مکن که حق جل و علا که ایشان را آفرید بایشان رحیم‌تر است بار خدایا اگر ایشان در بر اند نگاهدار ایشان را و اگر در بحر اند
بسلامت دار ایشان را درین اثنا جبرئیل علیه السلام نزول اجلال فرمود و گفت ای احمد غم مخور و اندوه مبر که ایشان فاضل اند در دنیا و آخرت
و پدر ایشان بهتر است از ایشان و ایشان در حظیره بنی النجار در خوابند و حق سبحانه و تعالی دو ملک فرستاده تا آنجا حفظ ایشان کنند ابن عباس
گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله برخاست و ما نیز با وی برخاستیم تا آمدیم بحظیره بنی النجار دیدیم که امام حسن و امام حسین علیهما السلم دست در گردن
یکدیگر کرده خوابیده اند و فرشته یک بال خود را بایشان پوشانیده پس آنحضرت امام حسن را برداشت و آن فرشته امام حسین را و مردم چنین
میدیدند که آنحضرت هر دو را برداشته ابو بکر و ابو ایوب انصاری گفتند یا رسول الله آیا تخفیف کنیم از تو یکی ازین دو کودک را فرمود که
بگذارید ایشان را که فاضل اند در دنیا و آخرت و پدر ایشان بهتر است از ایشان بعد از آن فرمود که امروز شرف ایشان بیان کنم امروز
برانوجه که حق سبحانه و تعالی فرموده پس از آن خطبه فرمود و گفت ای مردمان آیا خبر کنم شما را بهترین مردمان از روی جد و جده گفتند بلی
یا رسول الله فرمود که امام حسن و امام حسین اند که جد ایشان رسول الله است و جده ایشان خدیجه بنت خویلد آیا خبر کنم شما را بهترین مردمان
از روی اب و ام گفتند بلی یا رسول الله فرمود امام حسن و امام حسین اند که پدر ایشان علی بن ابیطالب است و مادر ایشان فاطمه بنت محمد است
آیا خبر دهم شما را بهترین مردمان از روی عم و عمه گفتند بلی یا رسول الله فرمود امام حسن و امام حسین اند که عم ایشان جعفر بن ابیطالب است و عمه
ایشان ام هانی است بنت ابیطالب ای مردمان آیا خبر کنم شما را بهترین مردمان از روی خال و خاله گفتند بلی یا رسول الله فرمود
امام حسن و امام حسین اند که خال ایشان قاسم بن رسول الله است و خاله زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله بدانید آگاه باشید که
پدر ایشان در جنت است و مادر ایشان در جنت است و جد ایشان و جده در جنت و عم ایشان در جنت و عمه ایشان در جنت و خال ایشان
در جنت و خاله ایشان در جنت و ایشان در جنت اند و کسی که دوست دارد ایشان را در جنت است و کسی که دوست دارد کسی که
او ایشان را دوست دارد در جنت و روایت کرد از احمد بن محمد بن ایوب المغربی که حسن بن علی علیهما السلم سفید روی بود که سرخیش
غالب باشد و چشمهای مبارکش سیاه و گشاده بود و هر دو گونه اش لطیف و هموار و خطی باریک مستقیم از موی از سینه مبارکش

کشیده و محاسن بکثرت رسیده و گردنش مثل ابریق نقره در صفا و اندام و استخوانهای مفاصل قوی بود و میان هر دو شانه اش
عریض بود و میانه بالا بود در حد اعتدال نه طویل و نه قصیر بهترین و نیکوترین مردمان بود و بملاحت روی محاسن مبارک سیاه رنگ
میفرمود و مجعد موی و نیکو بدن بود و امیر المومنین علیه السلم روایت کند که چون ولادت فاطمه حسن را نزدیک شد رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود اسما بنت عمیس و ام سلمه را که آنجا حاضر شدند و چون فرزند متولد شد بانگ نماز در گوش راست و اقامت در گوش چپ گویند
و هر کس که این عمل کند او از شر شیطان محفوظ ماند و بحکم کنند آمولود را پیش آنحضرت بیارند بفرموده عمل کردند و او را آوردند آنحضرت
ناف او را برید و آب دهان مبارک در دهان وی انداخت بجای اول لبن و فرمود که اللهم انی اعیذک و ولده من الشیطان الرجیم
در کتاب فردوس آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که من مامورم که نام نهم این پسرم را الحسن و الحسین و هم در کتاب فردوس روایت
میکند از عایشه که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بهشت فردوس از پروردگار خود درخواست و گفت یارب مزین کردی ارکانم را باصحاب
و اهل من همه پرهیزکار و نیکوکار باشند حق تعالی وحی فرستاد بسوی او که آیا مزین نساختم ارکان ترا بحسن و حسین علیهما السلم در روایت
سلمان فارسی روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هرون نبی نام نهاد دو پسر خود را شبیر و شبر و من نام کردم دو پسر خود را بحسن
و حسین بآنچه نام کرده بود هرون دو پسر خود را روایت کند ابو عمر زاهد در کتاب یواقیت که زید بن ارقم گفت که من در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله
در مسجد نشسته بودم که فاطمه زهرا گذشت که از خانه خود بخانه رسول الله میرفت و حسن و حسین همراه وی بودند بعد از آن امیر المومنین
می آمد آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله برداشت سر مبارکش و بلند کرد بسوی من و فرمود که هر که دوست دارد این جماعت را پس
مرا دوست داشته و هر که دشمن دارد ایشان را پس مرا دشمن داشته و فرمود که در شب معراج دیدم که نوشته بود در بهشت که
لا اله الا الله محمد رسول الله علی حبیب الله الحسن و الحسین صفوة الله و فاطمة امة الله علی مبغضیهم لعنة الله
و باسناد خود روایت میکند از عمر که شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می گفت که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم در
حظیره قدس در قبه بیضا خواهند بود که سقف او عرش رحمن است جل جلاله و جابر روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بهشت
مشتاق چهار کس است از اهل من که خدای تعالی دوست میدارد ایشان را و فرموده مرا بدوستی ایشان که آنها علی بن ابیطالب
و حسن و حسین و مهدی است صلوات الله علیهم که در خلف او عیسی بن مریم نماز گزارد و در کتاب آل روایت کند که رسول الله

فرمود که بهشت گفت یا رب آیا وعده نفرموده بودی مرا که ساکن گردانی در من رکنی از ارکان خود پس حق تعالی بوی وحی فرستاد که

آیا راضی نیستی که من مزین کردانم ترا بحسن و حسین پس بهشت اقبال نمود و مزاح میکرد مثل عروسی پس و در کتاب اربعین از

جابر بن عبد الله روایت میکند که او گفت من رفتم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و او با چهار رکن میرفت و حسن و حسین بر پشت

مبارکش سوار شده بودند و میفرمود که نیکو شتریست شتر شما و نیکو سوارانید شما هر دو و ابو هریره روایت کند که معاویه از ثقه صحابه آورده

که پیغمبر را صلی الله علیه و آله آن حضرت آزادید دیدم که بود چون از آن فارغ شد امام حسن را علیه السلام برداشت بر دوش او و طفل بود و بکنار آن نیز ایستاد

و میچکانید لعاب دهان مبارکش را آنحضرت فرود آمد آنحضرت سر مبارک بالا کرد و آزادید زد بر یکجانب دهانش و فرمود که کخ ای پسر من

آیا نمیدانی که آل محمد صلی الله علیه و آله نمیخورند صدقه را و احمد بن حنبل در مسند خود آورده بالفاظ غیر این و او میگوید امام حسن علیه السلام

فرمود که انگشت در دهان من کرده فرمود که کخ کخ و گوییا من دیدم لعاب دهان خود را بر انگشت مبارک وی این حدیث را

بالفاظ مختلفه روایت کرده اند بچند طریق و روایت کنند که امام حسن علیه السلام روایت کرده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که بر کفت

که واجب کرده مغفرت آنرا که شاد کرداند برادر مسلم را و روایت کند حسن بن علی علیه السلام از پدر بزرگوار خود که رسول الله صلی الله علیه و آله

فرمود که مبتلا از مردی که مضطر کرده آنچه فوق سه روز و شب ادا که در بوز دیه شود از صحیفه زیادت کفت که نماز با ادا و آنچه

از تطوع که مشاکل فرض نباشد چون کرسنه و بیجان شود تخویف در نوافل مبادا کرد و باین اسناد روایه کرده از پدر بزرگوار خود

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که شما هر جا که باشید صلوات فرستید بر من صلوات شما بمن میرسد و باین اسناد

روایت کرده از پدر بزرگوار که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ظالمترین ظالمان آنکس است که ظلم کند بر ظالمی که بگذارید ظالم را که بکمال

ظلم و گناه خود تا جزای الهی ملاقات کند در ذکر امامت و بیعت آنحضرت علیه السلام مولف رحمه الله میفرماید که در باب امامت

حسن بن علی علیهما السلام بعضی از مسلمانان با ما مخالفت کرده اند فاما غیر او از ائمه را علیهم السلام با ما مخالف کرده اند و ما در این باب

تقریر میکنیم قاعده که مطرد باشد در جمیع زیرا که قائلین بجماعت بعد از نبی قائلند بامامت حسن علیه السلام بر آن وجه که روایت

کرده اند که آنحضرت فرمود که خلافت بعد از من سی سال است بعد از آن باز میکردد ملکی پس باکه امیر المومنین علیه السلام و بیعت فرمود

بوی امامت را و افاضه فرمود ردای خود را بوی و او مستند اجماع است در امامت و مدعی امامت او از نزاع سالم است

و اما اصحاب ما میگویند بوجوب امام در همه اوقات و این قول ثابت شده بطریق عقل در کتب اصول که امام می باید که معصوم باشد و نص

بر امامت او وارد باشد و حق ثابت است در میان امت محمد صلی الله علیه و آله بیرون نمیرود پس هرگاه که این ثابت شد پس مردمان

بعد از امیر المومنین علیه السلام یا قائل شده اند که احتیاج بامامت نیست این خود باطل است بسبب آنکه ثابت شد از وجوب وجود امام در هر

وقتی از اوقات و یا آنکه قائلند بامام و میگویند عصمت شرط نیست این قول نیز باطل است بر آنوجه که ثابت شد از وجوب عصمت

و اما آنکه قائلند بوجوب امامت حسن بن علی علیه السلام از جهت وجود شرط امامت پس واجب باشد رجوع بقول او کردن و این قول موافق

و الا بیرون رود حق از اقوال امت و نقول شیعه بتواتر رسیده که خلفا از سلف نقل کرده اند که امیر المومنین علی علیه السلام

نص کرد بر پسرش حسن در حضور شیعه و خلیفه کردانید او را بصریح قول خود و بواسطه تواتر نزد ایشان نیست کسی را که ادعا کند

ایشان نماید زیرا که قادح است این در هر جا که ادعا کرده شود و هر چیز که آن بتواتر معلوم است و درین مواضع مباحث طولانیست که

در کتب کلام مبین گشته و این کتاب گنجایش آن ندارد و اشتهار تمام دارد نزد همه مردم وصیت امیر المومنین حسن را بامامت و خلافت

و تخصیص او در میان اولاد امجاد خود درین امر و روایت کرده اند مخالف و مولف وصیت آن امام بر حق موجب استخلاف

اوست از برای کسی که وصیت کرده و حال بر همه احوال او و این مشهورست نزد آل محمد باین امر و بعضی از اخبار وارده

درین امر آنست که روایت کرده محمد بن یعقوب کلینی و او از اجل رواة شیعه است و ثقات ایشان از علی بن ابراهیم و او از پدرش

و او از حماد بن عیسی و او از ابراهیم بن عمر الیمانی و او از سلیم بن القیس الهلالی که او گفت من حاضر بودم نزد امیر المومنین علیه السلام

وقتی که وصیت میفرمود که بپسر خود حسن و گواه گرفت بر آن وصیت حسین و محمد و جمیع اولاد امجاد خود را علیهم السلام و رؤسای شیعه

و اهل بیت را و بعد از آن کتاب و سلاح را بوی داد و فرمود مرا و اگاه ای پسر من امر فرموده بود مرا رسول الله صلی الله علیه و آله که

وصیت کنم بسوی تو و کتاب و سلاح را بتو دهم چنانکه آنحضرت بمن وصیت فرمود و کتاب و سلاح خود را تفویض من نمود و امر فرمود مرا

امر کنم ترا که چون وقت اجل تو شود آنرا بدهی برادرت حسین و بعد از آن روی آورد بامام حسین و فرمود که امر کرده رسول الله که

بدهی این را به پسر خود و بعد از آن دست علی بن الحسین گرفت و فرمود که امر کرده ترا رسول الله که بدهی این به پسر خود محمد

و بخوان او را از رسول الله و از من سلام و کلینی از اصحاب خود روایه کند مرفوع بابی جارود که او روایه کرده از ابی جعفر علیه السلام که

چون وقت وفات امیرالمؤمنین علیه السلم در آمد فرمود به پسر خود امام حسن ع که نزدیک آی ای پسر جان مرا آنچه تو بگویم و این
کرد با من آنچه او مرا این کرده بود پس آنچنان کرد و ما بسنا و کلینی روایت کند از شهر بن حوشب که چون امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
فرمود بکوفه و کتب و وصیت خود را بام سلمه سپرد و ودیعه داد و چون امام حسن باینجا رجوع کرد او با امام حسن داد آنرا و کتاب نزد
جمیع فرق اسلام چون امیرالمؤمنین رحلت فرمود شروع نمود امام حسن بامر خلافت بعد از پدر بزرگوار و مردم بیعه کردند بوی
که او خلیفه و امام است و روایت کنند جماعتی که امام حسن ع در صباح آنشب که امیرالمؤمنین علیه السلم رحلت فرموده خطبه خواند مشتمل بر حمد و
ثنای الهی و صلوات بر پیغمبر و آل او بعد از آن فرمود که مردی از میان شما درین شب بیرون رفته که سابق نبود
او را کسی از پیشینیان و در نیافت او را کسی از پسینیان و دائم با رسول الله بر جهاد مشغول بود و او را از دشمنان
محافظت میفرمود و رسول الله رایت حضرت را بوی میداد و جبرئیل از یمین و میکائیل از یسار وی میرفتند و باز
نمی گشت تا حق تعالی فتح بدست او تمام رسانید و درشبی برای سرور انتقال فرمود که درین شب عروج عیسی ع بود بر
آسمان و در رحلت نمود یوشع بن نون و از زر و سفید هیچ نگذاشته که هفتصد درهم که از عطاهای خود زیاده آورده بود که خادمی
از جهة اهل خود بخرد بعد از آن گریه بر او زور آورده گریست و مردم نیز با او گریستند بعد از آن فرمود من پسر بشیرم من پسر
نذیرم منم پسر خواننده بسوی حق باذن باری تعالی من پسر سراج منیرم منم پسر آنکه خدای تعالی رجس از ایشان دور کرد و پاک و مطهر گردانید
منم از اهل بیتی که حق سبحانه و تعالی طاعت ایشان را فرض کرده است در کتاب خود که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا حسنه مودت و دوستی ما است که اهل بیتیم بعد از این کلام نشست
آنگاه عبدالله بن عباس برخاست در پیش وی و گفت ای معاشر مردمان این پسر پیغمبر و وصی امام شماست با وی بیعت کنید مردم مبادرت
نمودند به بیعت وی این اول دلیل است بحقیقت امامت او و حال آنکه فرمود رسول الله که این دو پسر من امامند خواه ایستاده باشند
خواه نشسته یعنی در همه حال و دیگر فرمود که ایشان بهترین جوانان اهل بهشتند چنانچه مکرر گذشت و عصمت و طهارت ایشان معلوم
و ثابت از قول حق جل و علا که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و احمد بن حنبل
این خطبه را در مسند آورده و ثعلبی نیز در کتاب عترت ذکر کرده بالفاظ قریبه این و حافظ ابونعیم و جماعتی از جمهور این

خطبه را روایت کرده اند و قرآن بطهارتش گواهی داده پس لاجرم امام و محق باشد در دعوت و صادق باشد در امامت خود و منقول است
حبابه والبیه آمد نزد امیرالمؤمنین علیه السلم در ساحت مسجد و گفت یا امیرالمؤمنین چیست دلالت امامت رحمک الله آنحضرت
فرمود که این سنگریزه را پاره بدست مبارک اشارت کرد سنگ ریزه که آنجا بود گفت برگرفتم و آوردم آنحضرت مهری از خاتم
مبارک خود بر آنجا نهاد و بدست من داد و فرمود که هر که دعوای امامت نماید و قادر باشد که بکند آنچه من کردم پس بدانکه او امام
مفترض الطاعت و امام چیزی از و پوشیده نمی باشد میکند آنچه میخواهد من آنرا برداشته بازگشتم تا امیرالمؤمنین رحلت
فرمود آنجا آمدم نزد امام حسن ع و او بجای امیرالمؤمنین نشسته بود و مردم از و سوالات میکردند فرمود توی حبابه والبیه گفتم
نعم یا مولای گفت آنچه با خود داری بمن ده من سنگریزه را بوی دادم مهر فرمود چنانچه امیرالمؤمنین ع فرموده بود باز آمدم بعد از او
نزد امام حسین ع نزدیک آمدم مرحبا گفت و فرمود توی که میخواهی دلالت امامت را گفتم نعم یا سیدی فرمود بده آنچه با تست
سنگریزه را بوی دادم او نیز مهر فرمود باز دیدم بعد از وی علی بن حسین را در وقتی که بسن مرا دریافته بود و صد و سیزده سال
رسیده بود دیدم که او برکوع و سجود و عبادت مشغول است من نومید و مایوس شدم از دلالت انگشت سبابه
بجانب من اشارت فرمود جوانی من عود کرد فرمود گفتم یا سیدی چند گذشته از دنیا و چند باقی مانده فرمود اما آنچه گذشته
فنعم و اما آنچه باقی مانده فلا بیار آنچه با تست آنرا بوی دادم مهر کرد باز آمدم نزد ابو جعفر محمد الباقر علیه السلم او نیز از برای من
مهر فرمود باز آمدم نزد ابو عبدالله جعفر الصادق علیه السلم و او نیز از برای من مهر کرده باز آمدم نزد ابوالحسن موسی بن جعفر علیهم
او نیز مهر فرمود و بمن داد صلوات الله علیهم و حبابه بعد از آن نه ماه دیگر زنده بود بر وجهی که ذکر کرده آنرا عبدالله بن هشام
و کلینی روایت کند از علی بن محمد که او روایت کرده از محمد بن اسمعیل و او روایت کرده از موسی بن جعفر علیه السلم که علی بن الحسین علیهما السلام
دعا فرمود از برای حبابه والبیه و حق تعالی جوانی را بوی باز داد و با انگشت مبارک خود اشارت کرد بسوی وی فی الفور
حایض شد و در آنوقت صد و سیزده ساله بود و شیخ مفید رحمه الله نقل فرموده نزدیک بآنچه طبرسی ذکر فرموده و کلینی رحمهم الله و
احمد حنبل روایت کرده در مسند از حسن بن علی علیه السلم که تعلیم فرموده بود مرا رسول الله صلی الله علیه و آله کلماتی که میگفتم آنرا در قنوت وتر
اللهم اهدنی فیمن هدیت و عافنی فیمن عافیت و تولنی فیمن تولیت و بارک لی فیما اعطیت

وَقِنی شَرَّ ما قَضَیتَ فَاِنَّکَ تَقضی وَلا یُقضی عَلَیکَ اِنَّهُ لا یَذِلُّ مَن والَیتَ تَبارَکتَ وَتَعالَیتَ

و امام حسن علیه السلم روایة کند که چون وفات پدر من نزدیک شد توجه فرمود بجانب من و گفت این آنست که وصیت میکند بتو علی ابن ابیطالب برادر محمد رسول الله و ابن عم و صاحب او و اول وصیت من اینست که گواهی میدهم که معبودی نیست غیر معبود بحق و محمد رسول و برگزیده اوست بعلم خود او را اختیار فرموده و برگزیده و پسندیده و خداوند تعالی برانگیزد هر که در قبورست و سوال کند مردمان را از اعمال نیک و بد ایشان و میداند آنچه در صدورست بعد ازین وصیت میکنم ترا ای حسن و کفایه میکنم ترا وصیتی که وصیت فرموده بآن رسول الله صلی الله علیه و آله پس هرگاه چنین است ای پسر که من عازم شوم بخانه خود ملازمت کن ای پسر و گریه کن بر خطیات خود و صرف مکن همت را بر ذکر دنیا و وصیت میکنم ترا ای پسر بادای صلوة در وقتش و دادن زکوة در محل باهلش و خاموش بودن در شبهه و اشتباه و میانه روی و عدل در رضا و غضب و نیکو داشت همسایه و اکرام مهمان و رحم بر بی نوایان و اصحاب بلا و رعایت صله رحم و حب مساکین و مجالست ایشان و با ایشان تواضع و فروتنی کردن آن افضل عبادتست و کوتاهی امل و آرزوی و یاد مردن کردن و ترک زهد در دنیا چه تو در گرو مرگی و عرض حاجات و مطرح بیماری و وصیت میکنم ترا بخشیت و خوف از خدای تعالی در پنهان و آشکار در سر امری از امور خود و نهی میکنم ترا از شتاب در قول و عمل و هرگاه که عارض شود چیزی از امر آخرت ابتدا کن بآن و آنرا ساعی باش و چون عارض شود چیزی از امر دنیا تانی و آهستگی در آن شروع نمای تا ینکه تمام کردی در آن و برحذر باش از مواطن تهمت و انجمن بد زیرا که قرین بد مغیر است جلیس خود را و عمل کن ای پسر از برای خدای تعالی و از جواب خود مغرور مباش و امر بمعروف نمای و نهی از منکر کن و برادران دینی برادری کن در راه خدای تعالی و دوست دار صالح را از برای صلاحش و مدارا کن با فاسق از کیش دین خود و دل او دشمن دار و مفارقت جوی از وی با عمال خود تا نشوی مثل او و برحذر باش که نشستن در راهها و بگذار گفت و شنید با کسی که او را عقل و علم نیست و میانه رو باش در معیشت و بکوش بقدر طاقت در عبادت و لازم کن بر خود خاموشی تا سالم مانی و نیکوئی پیش فرست تا غنیمت یابی و تعلیم کن خیر را تا دانا شوی و ذاکر باش خدا را در جمیع احوال و رحم کن بر کوچکان اهل خود و تعظیم کن بزرگان ایشان را و مخور از طعام تا قصد قربانی ان چیزی پیش از خوردن و برحذر باش که مداومتی بر روزه کن تا پاکی بدنت و سپر شد اهل

از آتش و جهاد کن بنفس خود تا ... کی که حبیب تو باشد و از دشمن اجتناب نمای و برحذر باش که بنشانی بمجالس ذکر و درد عافیت و بسیار دعا کن پس من بتحقیق که فروگذار نکردم در نصیحت تو تقصیر نکردم و نصیحت از تو دریغ نداشتم و این آخر کارست و جدایی میان من و تو و وصیت میکنم ترا به نیکو داشت برادرت محمد که برادر و پسر پدرت است و میدانی دوستی مرا نسبت باو و اما برادرت امام حسین پسر مادرت دیگر حکایم و زیاده ازین چیزی نمیگویم و حق سبحانه و تعالی خلیفه است بر شما و ازو میخواهم که امور شما باصلاح آرد و باز دارد و مانع آید طاغیان با غیان را از شما و صبر کن صبر آنانکه بر ستند خدای تعالی مر لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و ایراد فرموده سید رضی الدین الموسوی رحمه الله در نهج البلاغة وصیت امیر المومنین علیه السلم را که نوشته بود از برای پسر خود امام حسن علیه السلام و بغایه طویل است جامع جمیع آداب دین و دنیاست و فواید بسیار در ضمن آن مندرج است و منافع بیشمار در مطاوی آن مندمج و چون این کتاب گنجایش آن ندارد باینقدر اکتفا نمود و شیخ مفید رحمه الله در ارشاد آورده که چون امیر المومنین صلوات الله علیه رحلت نمود امام حسن علیه السلم خطبه فرمود و در آنجا ذکر نمود حق خود را و مردم بوی بیعت کردند که حرب کنند با کسی که بوی حرب کند و صلح نمایند با کسی که بوی صلح کند و ابو مخنف بن لوط بن یحیی ازدی گوید حدیث کرد مرا اشعث بن سوار که از ابی اسحق سبیعی و غیره روایة کرده که حسن بن علی علیه السلم در صباح شب وفات امیر المومنین بر منبر خطبه خواند بتفصیلی که از پیش مذکور شد و مردم با و بیعت نمودند مر او را بخلافت و این در روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان سال چهلم بود از هجرت بعد از آن ترتیب نمود امرا و تعیین فرمود و عبد الله بن عباس را ببصره فرستاد و نظر در جمیع امور کرد و چون خبر رحلت امیر المومنین بمعاویه علیه ما علیه رسید و بیعت مردم با امام حسن نیز معلوم کرد مردی از حمیر بکوفه فرستاد و یکی دیگر از بنی قین ببصره تا احوال و اخبار معلوم کنند و افساد نمایند در امر امام حسن و دلهای مردم را از و بگردانند امام حسن از احوال ایشان واقف شد امر فرمود بقتل ایشان و نوشت بمعاویه لعین که اما بعد تو به نهانی مردم را میفرستی از برای افساد و حیله و مکر و تزویر و مترصد می باشی و چشم میداری آن افساد را گویا میخواهی دوست میداری که میان ما و تو ملاقات شود و آن نزدیک شده و انتظار آن بکن انشاء الله تعالی خبر شود و رسید و بمن گویند و خبر که صاحب عقل آن را نمی گوید این جهالات حیله را از سر بیرون کن و مکاتبات میان ایشان بسیار شد امام حسن احتجاج میفرمود در کتابت استحقاق خود را در امر خلافت و تعدی او از حد خود و آن حرکات زشت شنیع که با پدرش امیر المومنین علیه

میکرد از محاربات و وقایع و امثال و غیر ذلک حق وصی و ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله که چاشتی از قتل بعد ازین معاویه بجانب عراق
روان شد و امام حسن علیه السلم از جای خود حرکت فرمود و فرستاد حجر بن عدی را باطراف و جوانب تا مردم را بجهاد طلبند سوار و
پیاده چند آوردند و با آنحضرت مردمان مخلوط بودند بعضی از ایشان شیعه او و شیعه پدرش بودند و بعضی دیگر بحکم قتال معاویه
را اختیار کرده بودند بهر حیله که بود و بعضی دیگر اصحاب طمع بودند در غنایم و بعضی دیگر شکاک بودند و بعضی دیگر اصحاب عصبیت
بودند که پیروی روسای خود میکردند و بازگشت به دین و کیش نداشتند آنحضرت با این لشکر آمد تا نزول اجلال فرمود بساباط
نزد قنطره و آن شب آنجا توقف فرمود چون صباح شد خواست که اصحاب خود را امتحان فرماید و تفحص احوال ایشان نماید
در طاعت و فرمان خود تا امتیاز دهد اولیای خود را از اعدا و بر بصیرت باشد در وقت ملاقات معاویه پس فرمود تا منادی
کردند بصلوة جامعه همه مردم جمع شدند و آنحضرت بر منبر آمد و خطبه بلیغ ادا فرمود باین عبارت که الحمد لله کلما حمده حامد
واشهد ان لا اله الا الله کلما شهد له شاهد واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق
وائتمنه بالوحی صلی الله علیه وآله اما بعد بخدا سوگند که من امیدوارم که بامداد کنم بحمد و امتنان الهی و از جمله شکر گویم
و ناصح ترین خلق آفریدگار عالم و بامداد نکنم در حالتی که در دل کینه و دشمنی مسلمی باشد و خواهنده بدی مردی مسلمان باشم و بدی حیله
کار رسانم و آنچه مکروه میدانید در جماعت بهتر است برای شما از آنچه در فرقت و نظر من در کار شما بهتر است از نظر شما در امور خود
پس مخالفت امر من مکنید و رد منمایید بر من رای مرا حق تعالی بیامرزد مرا و شما را و راه نماید مرا و شما را بامری که در آن محبت و رضا
بعد ازین مردم جانب هم نگاه کردند و با یکدیگر گفتند چون دیدید چه اراده کرده است بانچه گفت بعضی گفتند گمان ما آنست که او میخواهد که با معاویه
مصالحه کند و این امر را باو تسلیم دارد پس گفتند والله که این مرد کافر شد نعوذ بالله پس بستند راه او را و در سراپرده او ریختند و غارت
کردند تا جایی که مصلی از زیر او کشیدند بعد از آن عبد الرحمن بن عبد الله بن جعال الازدی کار بر آنحضرت سخت ساخت و ردا از
گردن مبارکش بیرون کرد و آنحضرت نشسته بود و شمشیری حمایل کرده بی ردا چون کار بانجا رسید اسپش آوردند و آنحضرت را
بران سوار کردند و طایفه از خواص شیعه حراست آنحضرت میکردند و چشم میداشتند و مخالفان را ازو منع مینمودند که سری بی
داشت و طلب فرموده ربیعه و همدان را با اصحاب گرد او میکشیدند و منع اهل مینمودند و بعد از آن روان شد و با آنحضرت

جماعتی بودند بر سر کوچ که با دوستان بودند چون در رفتن و مرور بتاریکی ساباط رسیدند مبادرت کرد بسوی او مردی
از بنی اسد که نام او جراح بن سنان بود و لجام مرکب آنحضرت را گرفت و در دست او مغولی شمشیری بود و گفت الله اکبر شرک آوردی
حسن چنانکه پدرت پیش ازین شرک آورده بود نعوذ بالله من ذلک و ضربتی بر ران مبارک آنحضرت زد چنانچه شکافت ران را
و تا استخوان رسید امام حسن علیه السلم آن ملعون را در بغل خود آورده و محکم گرفت و بر سر و بر زمین افتادند درین اثنا مردی از شیعه
امام حسن ع خود را بر روی آن جراح منافق انداخت و آن شمشیر را بجبینش فرستاد و شخصی دیگر که با او بود او را نیز کشته امام
را بر داشته در محافه نشاندند و بمداین بردند و بمنزل سعد بن مسعود ثقفی که عامل امیر المومنین علیه السلم بود فرود آوردند و امام جرح
تیز او را بالفعل مقرر داشته بود و اشتغال نمود بمعالجه جراحت آنحضرت و جماعتی از روسای قبایل نوشتند کتابتی
بمعاویه غاویه و فرمایشی بظهور آورده بودند درج کردند و او را ترغیب و تحریض کردند بسرعت سیر بجانب ایشان و تعهد
کرده بودند که چون لشکر نزدیک شود امام حسن را بوی تسلیم کنند یا بتنگ حرمت او کنند و از وجه او شوند و این اخبار بسمع مبارک
آنحضرت رسانیدند و ورود یافت بوی کتابت قیس بن سعد که آنحضرت او را با عبید الله بن عباس فرستاده بود در وقت
آمدن او از کوفه تا پیش گیری معاویه کنند و باز گردانند از عراق و او را امیر بر جماعت ساخته بود و فرموده که اگر او را حادثه
روی نماید امیر قیس بن سعد باشد قیس اخبار نمود آنحضرت را که عبید الله با خواص خود نزول کرد معاویه را بازای مسکن
بود که معاویه نزد عبید الله عباس فرستاده بود در وقت آمدن او و ترغیب کرد که بوی باز گردد و تعهد نمود که هزار درهم بوی
نصف آن فی الحال بدهد و نصف دیگر وقتی که بکوفه در آید و عبید الله در شب بیرون رفته بجانب لشکر معاویه شتافت با خاصان
خود داخل کردند مردم بی امیر قیس بن سعد صباح با ایشان نماز گزارد بعد ازین کتابت بصیرت امام حسن علیه السلم زیادت شد
بغدر و کذب ایشان و از فساد نیات اهل تحکیم و تزویر در وجه اظهار کردند آن منافقان از ناسزا و کفر در استحلال
دم آنحضرت و نهب و غارت اموال او و باقی نمانده بود با وی کسی که ایمن توان بود از مکر و فریب او الا بعضی از خاصان شیعه او
و شیعه پدر او علیهما السلم و این جماعت مقاومت نمیتوانستند کردن با اهل شام پس بضرورت کتابتی نوشت آنحضرت بمعاویه
در باب صلح و صلاح او جواب فرستاد که با آن کتابتها که اصحاب تعهد کرده بودند بمکر حرمت او و تسلیم کردن او بوی و شرط

بسیار در آن درج نمود و عهود و پیمان در آن ثبت کرده که با آن وفا نماید تا صلح صورت گیرد و چون اعتماد از میان برخواست
و آنحضرت نتوانست بر کسی اعتماد کردن و دانست احتمال اغتیال او را جان عزیز زین مزید که آنگاه کار آید مگر ترک حرب
و بستن کارهای صلح چون اصحاب و بصایر و اعتقاد در حق آنحضرت ضعیف ساخته شده و دست فساد و مخالفت از آستین
بیرون آورده و بسیاری از ایشان استحلال خون وی می نمودند و خواسته که او را تسلیم خصم نمایند و فرو گذاشت پسر عمش عبیدالله
او را در آن ورطه و بجانب دشمن رفت این نیز موجب پریشانی بود و همه آن جماعت میل به بنیای عاجل کرده و جانب حق و آخرت
را فرو گذاشته پس تقیه نوشت از برای خود و معاویه و مؤکد گردانید بتوکیدات تا بر وجه حجت و اعذار در آنچه میان او و آنحضرت [illegible]
نزد خدای تعالی و نزد کافه اهل اسلام و شرط فرمود بر او که ترک کند ناسزا امیرالمؤمنین را و عدول کند از قنوت بر او در
صلوات و آنکه ایمن باشند شیعه او از شر ایشان و تعرض نرسانند بهیچکدام از ایشان ببدی و برساند بهر صاحب حق
حق او را معاویه همه این را اجابت کرد و معاهده نمود و سوگند خورد که همه وفا نماید چون مصالحه نامه تمام شد معاویه رفت
به نخیله و آنجا فرود آمد و آن روز جمعه بود بمردم نماز جمعه گزارد و از برای ایشان خطبه خواند و گفت والله که من مقاتله نکردم با شما
نه با آنکه نماز بگزارید و نه از جهت آنکه زکوة بدهید اینها را خود میکنید ولیکن مقاتله من با شما از برای آن است که تا من امیر باشم بر شما که امارت را
بمن خدای تعالی عطا فرموده شما کاره بودید از آن و نمیخواستید برآید و آگاه باشید که من آرزو و تمنای امام حسن را آورده و اعطا
کردم او را چیزی چند و جمیع آنرا زیر قدم منست که وفا نخواهم نمود بچیزی از آن عهود و بعد از آن معاویه بکوفه نزول کرد و چند روز
در آنجا اقامت نمود تا از ایشان بیعت بستد چون بیعتش تمام شد بمنبر رفت و خطبه از برای مردم خواند و نقض عهد کرده در حق
امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام را بناسزا یاد کرد نعوذ بالله امام حسین علیه السلام در آن مجلس حاضر بود خواست که برخیزد و جواب آن
الملعون بگوید امام حسن دست او را درگرفت و نشاند و خود برخاست و گفت ای یاد کننده علی ببدی منم حسن و توی معاویه
پدر من علی و پدر تو صخر و مادر من فاطمه و مادر تو هند و جد من رسول الله است و جد تو حرب و جده من خدیجه است و جده تو
قتیله پس لعنت خدای بر گمنام ترین ما باد از روی ذکر و دنی ترین ما باد از روی حسب و بدترین ما باد از روی قدم و بیشترین
ما باد از روی کفر و نفاق و طایفه از اهل مجلس گفتند آمین آمین و امام حسن علیه السلام از آنجا بیرون فرمود [illegible] و متوجه

مدینه

مدینه شد و در آنجا اقامت فرمود و منتظر امر پروردگار بود و ملازم منزل خود تا ده سال از امارت معاویه گذشت آنگاه بیعت خواست از
جهت پسر خود یزید پلید از مردم بستاند و پنهانی فرستاد نزد زوجه امام حسن علیه السلام که جعده بنت اشعث بن قیس بود که بوی زهر بخوراند
و صد هزار درهم برای او فرستاد که درین امر سعی نماید و تعهد کرد که او را به پسرش یزید پلید دهد و آنحضرت را زهر داد و چهل روز مریض شد
و بعالم آخرت فرمود در ماه صفر در سال پنجاهم از هجرت و در آن وقت عمر شریفش چهل و هشت سال بود و مدت خلافتش ده سال
و متولی او شد برادر و وصی او امام حسین علیه السلام و غسل داد و تکفین کرد و دفن نمود و نزد جده اش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن
عبد مناف علیهم السلام

فصل ششم که ایراد نموده ابن طلحه در علم امام حسن علیه السلام شیخ کمال الدین بن طلحه رحمه الله آورده که
چون حضرت عزت عز شانه روزی فرموده بود او را فطرت ثاقبه در ایضاح مراشد و مبادی و منحت فطنت صایبه از برای اصلاح
قواعد دین و مبانی و تخصیص داده او را بجلیتی که سرشته شده ماده آن بصور علوم و معانی و هر کس از ارباب علم و امتة الله میکرد مقصد خود
از و بقدر استعداد از فکر جواب علوم موروثه آبا و اجداد جواب بر طبق مدعا بهر یک میداد و روزی نشسته بود در مسجد رسول الله
و مردم اجتماع نموده بودند در گرد وی و تکلم میفرمود بر وجهی که تشفی غلیل سائلین و قطع حجج قائلین میکرد روایت کند
ابوالحسن علی بن احمد الواحدی رحمه الله در تفسیر وسیط مرفوع بسند خود که مردی گفت که داخل شدم در مسجد مدینه دیدم مردی که
روایت حدیث میکند از رسول الله صلی الله علیه و آله و مردم بر گرد او در آمده اند من پیش رفتم و گفتم مرا او را که خبر دهی مرا از شاهد و مشهود
گفت بلی اما شاهد پس روز جمعه است و اما مشهود پس روز نحر از آنجا تجاوز کردم و آمدم نزد جوانی که گویا روی طلای احمر است
و حدیث روایت میفرمود از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

و اما مشهود پس روز قیامت است آیا نشنیده که حق تعالی فرموده یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و دیگر فرموده که ذلک
یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود بعد از آن سوال کردم از اول گفتند ابن عباس است و سوال کردم از ثانی گفتند ابن
عمر است و سوال کردم از ثالث گفتند حسن بن علی بن ابیطالب است علیهم السلام و بود قول حسن احسن آورده اند که روزی
حسن بن علی علیه السلام غسل نموده بود و از خانه بیرون فرموده جامه های فاخر پوشیده و بانواع عطریات مطیب و معطر ساخته
و نور روی حسنش بر ضوء شمس غلبه کرده و حسن صورتش از کمال معنی خبر میداد و باد صبا نفحات غالیه سایش باطراف عالم

میمون سنا د عز و اقبال لامع بود از اعطاف الطافش و مجد و جلال طالع بود از اکناف اطرافش و قاضی قدر حکم فرموده
بود بسعادات او صافش بار بر بغله سوار خوش رفتار سوار و غلامان و حاشیه کش بسیار در پیش و پس از یمین و یسار ناگاه
یهودی پیش آمد که از غایت احتیاج گویا خاک غربت بر فرقش بیخته‌اند و تخم فلاکت در نهاد زمین یا توانش ریخته و از برهنگی دستی
دستی پیش و دستی پس گرفته و عورت خود را از مردم نهفته و از گرسنگی پای رفتارش بود و بند زبان گفتارش امام حسن را
توقیف نموده گفت یا ابن رسول الله از تو انصاف میخواهم که از برای من بدهی امام فرموده که در چه چیز گفت در آنچه جد تو فرموده که
دنیا زندان مومنانست و بهشت کافران و تو مومنی من کافر پس من نمی‌بینم دنیا مگر که بهشت است از برای تو که با آن تنعم میکنی و با آن لذت
می‌یابی و نمی‌بینم آن را مگر زندان از برای من که حضرت آن مرا بسر حد هلاک رسانید فقر و فاقه مرا زهر چشانیده امام حسن علیه السلام
کلام او را شنیده نور تایید الهی بر وجودش درخشید و استخراج جواب نمود بفهم عالی خود از خزانه علمی که حق تعالی بوی ارزانی فرموده بود
واضح و ظاهر کردانید بر یهودی خطا و بطلان زعم و را او فرموده که ای شیخ اگر نظر کنی بانچه آماده کرده است حق سبحانه و تعالی
برای من در سرای آخرت از تنعمات که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده هر آینه بدانی که پیش از انتقال من بسوی آن در این دنیا
در تنگنای زندانم با انواع مشقت و اگر ببینی آنچه حق جل و علا برای تو و کافران مهیا ساخته در دار آخرت از سعیر نار جحیم و نکال عذاب
مقیم هر آینه بدانی قبل از بازگشت تو بان سرای در بهشتی یعنی با اصناف نعمت و وسعت پس نظر کن باین جواب که صواب از اطراف او
نمایانست و انهار عیون علمش در اکناف وی روانست چون چنین باشد که صدور این علم اقتباس یافته از مشکوة نور نبوت و ظهور نماید
این علم رشیده از آثار معالم رسالت اینطائفه است و ابن عباس روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقتی که امام حسن علیه السلام
را بر دوش مبارک بر داشته بود مردی گفت چه نیکو مرکبی است که سوار شده‌ای پسر آنحضرت فرمود که چه نیکو سوار است او مرویست از
ام عثمان که ام ولد علی بن ابیطالب علیه السلام بوده که از رسول الله صلی الله قطیفه بود که جبرئیل بر آن می‌نشست و نمی‌نشست بر آن مگر
او و چون عروج میکرد آن را در نوردید و بر پیچیدند و چون نزول میکرد آن را می‌افشاند و چون می‌افتاد چیزی از ریشه او پس میخات
و بر وراست میساخت و الآن آن را از تعویذات امام حسن و امام حسین علیهما السلام میساختیم و بجای تعویذ آن را میداشتند و مرویست از
از ذکوان مولی معاویه که معاویه گفت که نمیدانم که نام کرده این دو پسر را ابنی رسول الله ایشان را میگویند ابنی علی ذکوان گوید که

چون چند روزی برین گذشت بمن فرمود که بنویسم اولاد او را در شرف من پسران و پسرزادهای او نوشتم و بنوشتم پسران
دختران او و نوشته پیش وی بردم چون نظر کرد گفت ویحک تو مگر غافل شدی از بزرگترین فرزندان گفتم کدام را میگویی گفت
بنو فلانه فرزندان منند از دختر بنو فلانه اولاد من اند از دختر من گفتم الله اکبر آیا پسران دختر تو پسران تو باشند و پسران فاطمه
پسران رسول الله نباشند گفت چه گفتی که خدا ترا بکشاد مباد که این کسی از تو بشنود عبد الله عباس روایت کند از پدر بزرگ
خود و او از علی بن ابیطالب علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که رحم شکایت است از رحمن هر که پیوست او را می‌پیوندد
بوی خدای عز و جل و اگر ببرد او را می‌برد از وحق سبحانه و تعالی و مرویست از عبد الله بن حسن که او از جده خود فاطمه بنت حسین
روایت کرده او از جده خود و او از جده خود فاطمه زهرا علیهم السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله هرگاه بمسجد میرفت میگفت بسم الله الرحمن الرحیم
وصلی الله علی رسول الله اللهم اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلك و روایت کند زید بن ارقم از پدر بزرگوار خود
حسن و او از پدر عالیمقدار خود علی بن ابیطالب علیهم السلام که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که زنان از دو عورت است پس هرگاه
زن شوهر کرد شوهر بپوشاند یکعورت او را و هرگاه زن بمرد قبر بپوشاند تمام عورت او را و مرویست از محمد بن حرب که عبد الله
بن حسن گفت مر پسر خود را محمد که استعانت طلب کن بر سلامت بطول خاموشی در مواطنی که نفس تو ترا خواند بسخن گفتن
در آن مواطن زیرا که خاموشی حسنست بر هر حال زیاد بن منذر روایت کند که عبد الله بن حسن بن حسین گفت مر پسر خود را که
پرهیز از دشمنی مردمان زیرا که تو این نیستی از مکر حلیم و مبادرت لئیم عبد الله بن حسین بن حسن روایت کرده از مادر خود
فاطمه بنت حسین و او از فاطمه کبری بنت رسول الله صلی الله علیه و آله که پیغمبر صلی الله فرمود که ملامت مکنید مگر نفس خود را کسی که
بیتوته کرده و در دست او باد بود پس باد دست شایه بود و منذر بن زیاد روایت کند که عبد الله بن حسن حدیث کرد ما را که جد بزرگوار
روایه کرده از علی بن ابیطالب و او از پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمود کسی که حق تعالی جاری کرده بر دست وی خیر
موجب فرح مسلمانی شود حق سبحانه و تعالی غم و کربت دنیا و آخرت او را بفرح و شادی مبدل میکند و دیگر روایت
کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر که انفاق کند قوت دهد اهل بیتی از مسلمانان قوت روز و شب
ایشان را حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد و محمد بن حرب روایت کند که دست فرمود محمد بن علی بن حسین که خود را

جعفر بن محمد علیهما السلم که ای پسر که من صبر کن بر نوائب و مصائب خود را در عرصه هلاک مینداز و مده نفس خود را بچیزی که منفعت
او بیشتر باشد از نفع و از برای خیر تو از پسر خدای تعالی امری ساخته ام از برای تو و تحذیر کرده مرا از فتنه تو و امری ساخته
از برای من و وصیت فرموده ترا بمن و ابو حمزه ثمالی گوید که خبر کرد مرا محمد بن علی بن حسین علیهم السلم که میفرمود پدرم خود را که
ای پسر هرگاه برسد بشما مصیبتی و بلائی از دنیا یا فرود آید بشما فاقه و تنگی پس باید که مرد وضوی تمام بسازد و چهار رکعت
نماز بگزارد یا دو رکعت و چون از نماز فارغ شود گوید یا موضع کل شکوی و یا سامع کل نجوی یا شافی کل بلاء
یا عالم کل خفیة و یا کاشف کل بلیة یا نجی موسی یا مصطفی محمد یا خلیل ابراهیم ادعوک دعاء
من اشتدت فاقته و ضعفت قوته و قلت حیلته دعاء الغریب الغریق الذی لا یجد لکشف ما
هو فیه الا انت یا ارحم الراحمین یا لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین علی بن حسین علیهما
فرموده که نباشد که او ببلای مبتلا شده باشد که این دعا بخواند الا که حق سبحانه و تعالی او را از آن خلاصی دهد و فرج
فرستد ابن طاوس رحمه الله در عبادت آنحضرت ایراد فرموده میگوید که بدانکه خدای تعالی را بنده
بجمیع تهیه و برساند از لطف خود بمقام توفیق و تسدید او که عبادت تقسیم یافته بسه نوع بدنیه و مالیه و مرکبه از
هر دو اما بدنیه مثل نماز و روزه و تلاوت قرآن کریم و انواع اذکار و مالیه همچو صدقات و صلات و مرکب از هر دو مثل حج و
جهاد و اعتکاف بود و امام حسن علیه السلم کامل و تمام در هر یکی از این انواع عبادات بود و اما صلوة و اذکار و تهجد در معنی تمام
قیام او بآنها شهرت در اسلام دارد اصناف آنها مذکور و اما صدقات نقل صحیح وارد شده از حافظ ابو نعیم بسند
خود در حلیه که امام حسن دو نوبت مال خود را صرف خرج کرده در راه خدای تعالی و مقاسمه با خدای نموده بود که مال خود را سه بار
تصدق کند تا جائی که کفشی صرف میکرد و کفشی از برای خود نگاه میداشت و تمام این فصل انشاء الله مذکور خواهد شد
و اما عبادت مرکبه حافظ مذکور نقل کرده بسند خود که آنحضرت فرمود مرا شرم می آید از پروردگار خود که با او ملاقی شوم و بخانه
او پیاده نرفته باشم و آنحضرت بیست نوبت از مدینه بمکه رفت و روایت کرده صاحب کتاب صفوة الصفا بسند خود از علی بن زید بن
جدعان که او نقل میکند که حسن بن علی علیهما السلم پانزده حج پیاده فرموده و مرکبها با وی می کشیدند پس کدام عبادت که از این اعظم است

مؤلف کتاب علی بن عیسی رحمه الله میفرماید که فضائل امام حسن علیه السلم و فواضل و مکارم و نوافل و عبادات و زهادت و سیرت او که جاری است
بآن عادت و سیرت او شناخته میشود آن قواعد امور و عبادات در اشتهارش آفتابیست در وسط النهار که خفای آن ممکن نیست
از صفحه روزگار و کمیت در کونین که برسد بقدر و شان حسن و حسین و چون چنین باشد که ایشان دو سید و دو ولد و دو
ریحانه ریاض رسول الله و دو فرزند ارجمند مرتضی و بتول اند زبان قضا املای مناقب ایشان میکند و قلم قدر تصدیق آنرا
ثبت مینماید در لوح تحقیق بحسن اهتدی و معاونت و توفیق کلینی روایت میکند از ابی اسامه که او روایت کرده از ابی عبدالله علیه السلم
که حسن بن علی علیه السلم بکمائی بیرون رفت بجانب مکه معظمه بپای پیاده و قدمهای مبارکش ورم کرده یکی از غلامان او گفت
اگر سوار شوی آن مقدار که این ورم تو تسکین یابد فرمود که سوار نمیشوم اما باین منزل که میرویم اسود نامی در پیش تو خواهد آمد و با او
روغنی است از او بخر و مضایقه مکن با وی گفت بابی انت و امی بمنزلی نرسیم درین راه که در آنجا کسی باشد که دوا فروشد
فرمود که او در پیش تست در منزل پس چند میل که رفتند ناگاه این اسود رسید امام حسن علیه السلم فرمود بغلام خود که
این مرد را دریاب و روغن از او بستان و قیمت آن بوی بده اسود پرسید از غلام که روغن از برای که میخواهی گفت از برای حسن
بن علی علیهما السلام گفت مرا بحضرت وی رسان چون آوردش گفت بابی انت و امی من ندانستم که تو احتیاج بدین روغن
داری من قیمت از تو نمی ستانم من بنده و مولای توام ولیکن میخواهم که دعا کنی و درخواهی از خدای تعالی که روزی کند مرا
فرزند نرینه تمام الخلقه که از دوستداران اهل البیت شما باشد که من زن خود را بدرد زادن گذاشته بودم فرمود آنحضرت که برو
بمنزل خود که حق سبحانه و تعالی عطا فرموده بتو فرزند نرینه تمام خلقت که از دوستداران ما خواهد بود و دیگر روایت کرده از ابی
عبدالله علیه السلم که امام حسن علیه السلم بیرون فرمود روزی از منزل خود و مردی از ولد زبیر با آنحضرت بود که قائل بامامت وی
بود و در پای درختی خرما فرود آمدند که آن درخت بمرور ایام خشک شده بود و زبیری گفت اگر این درخت را رطب میبود ما پاره از آن میخوردیم
امام حسن علیه السلم فرمود که اشتهای رطب داری زبیری گفت بلی دست مبارکش را بسوی آسمان برداشت و دعا فرمود
بکلامی که زبیری گفت من فهم نکردم که چه گفت در حال درخت خشک سبز شد و از درخت و بحال اول باز گشت و برگ آورد
شد و رطب بار آورد و جماعتی شتر داران که شتر بکرایه داده بودند گفتند بخدا که این سحر است امام فرمود که ویلک این سحر نیست

ولیکن دعای پیغمبر مستجابست نزد حق سبحانه و تعالی ایشان پای درخت رفتند و بریدند آنچه ایشان را کافی بود **فصل هشتم**
و ابن طلحه ایراد فرموده در کرم آنحضرت میگوید که کرم درختی است که مغرس آن درخت وست و او را کرم موروثی است از کسی که در حال
رکوع تصدق از سائل دریغ نداشت از آنجمله روایت کرده سعد بن عبد العزیز که حسن بن علی علیه السلم شنیده از مردی که از خدا تعالی
درخواست که او را ده هزار درهم روزی کند بمنزل فرمود و آن مبلغ را برای او فرستاد و دیگر مردی آمد و از وی حاجتی خواست
فرمود مرا و رکه ای فلان حق سؤال تو نزد من عظیم است و معرفت من بآنچه لازمست از برای تو بزرگست و دست عجز من بنیل عطایی که
تو سزاوار آنی نمیرسد و بسیار در راه باری تعالی اندکست و نیست در ملک من آنقدر که وفا کند از برای شکر تو پس اگر قبول کنی
آنچه میسر است و رفع کنی از من مؤنت فراهم آوردن مال و اهتمام بی تکلف آنرا بجای آورم گفت یا ابن رسول الله قبول اندک را دارم
و شکر آن عطیه را میکویم و عذر بر منع آن میبویم آنحضرت وکیل خود را طلب فرمود و محاسبات نفقات خود را استفسار
نمود فاضل سیصد هزار درهم را حاضر کن و پنجاه هزار درهم را حاضر ساخت امام فرمود چه کردی آن پانصد دینار اشرفی که در نزد تو بود گفت
آن نزد منست فرمود که آنرا نیز حاضر سازد آنحضرت آن دراهم و دنانیر را تمام بآن مرد داد و گفت حمالی بیار تا برداردش حمال را او دو حمال
آورده آن زرها را بر پشت ایشان نهاد و آنحضرت ردای مبارک خود را کرایه حمالان داد کلی از موالی آنحضرت گفت والله که نزد ما یک درهم نماند
آنحضرت فرمود ولیکن از خدای تعالی اجری عظیم امید دارم و دیگر آنکه ابو الحسن مداینی نقل کرده که یکباری امام حسن و امام حسین علیهم السلم
روی بجانب حج آورده میرفتند شتری که زاد و اثقال داشت از ایشان فوت شد ایشان در صحرا گرسنه و تشنه و بی توشه ماندند
بخیمه پیرزنی رسیدند مادر او پرسیدند هیچ آب داری که تو آن خوردیم یا چیزی که توان آشامید گفت بلی بخیمه او درآمدند و در پیش خیمه او
گوسفندی بود گفت ازین گوسفند بدوشید و از شیر او بیاشامید چنان کردند بار دیگر گفتند هیچ طعامی داری گفت غیر از گوسفند
چیزی دیگر ندارم گفت اگر خواهید این گوسفند را بکشید تا برای شما طعامی مهیا سازم یکی از ایشان آن گوسفند را بکشت و پوست کند
و او از جهت ایشان طعامی پخت ایشان خوردند و آسایش کردند تا هوا خنک شد چون روان شدند گفتند ما جماعتیم از قریش
باینجانب میرویم چون باز گردیم بسلامت انشاء الله پیش ما بیا تا با تو نیکوئی کنیم و ایشان رفتند و شوهر آن عورت آمد او خبر کرد
شوهر را از ایشان و کشتن گوسفند او غضب نموده گفت وای بر تو گوسفند مرا کشتی از برای جماعتی که نمیشناسی ایشان را

بازمیگوئی

بازمیگوئی که ایشان میگفتند که ما از قریشیم بعد از زمانی ایشان را احتیاجی شد برفتن مدینه آمدند بجانب مدینه و ایشان اسقل پشک شتر جمع
مینمودند و میفروختند و از آن معاش میکردند مرد و زن در بعضی از کوچهای مدینه میگذشتند ناگاه امام حسن علیه السلم بر در خانه
خود نشسته آن زن را شناخت غلامی را فرستاد و او را طلب کرد و فرمود یا امة الله مرا میشناسی گفت نه فرمود من مهمان تو بودم
در فلان روز گفت بابی انت و امی آنحضرت هزار گوسفند از گوسفندهای صدقه برای او خریده و هزار اشرفی دیگر بوی داد و غلام را
همراه وی کرده پیش برادرش امام حسین فرستاد فرمود که برادرم امام حسن بتو چه داد گفت هزار گوسفند و هزار دینار آنحضرت نیز مثل آن بوی
شفقت کرد و غلام خود را همراه کرده او را نزد عبد الله بن جعفر فرستاد گفت امام حسن و امام حسین بتو چه دادند گفت دو هزار گوسفند
و دو هزار دینار گفت دو هزار دینار و دو هزار گوسفند بوی دهند و فرمود که اگر اول پیش من آمدی هر آینه زحمت میانداختم ایشان را
پس زن با شوهر رجوع کردند بمدینه با این جمعیت و ابن سیرین روایت کند که امام حسن علیه السلام بکری را تزویج کرده صد جاریه برای او
فرستاد که با هر جاریه هزار درهم بود ابن طلحه گوید که این اشارتست عزو و عبارتست و خبر با آنکه هر که دانست که دنیا محل عبورست و متاع
غرور و امساک او زیانست و فراغت گشتن آن نقصان جود میکند بذل آن و رغبت میکند بوصول آن و امام حسن عارف
بعز نقیص او و معرض بود از آمیزش او پس از آن بود که بسیار این قول تمثل میفرمود شعر یا اهل لذات دنیا لا بقاء لها
ان اغترارا بظل زائل حمق یعنی ای اهل لذات دنیا که بقا و پاینده گی نیست او را بدرستیکه فریب سایه زائل را خوردن عبارتست
حماقتست روایت کنند از عایشه که مردی از اهل شام آمد بمدینه دید مردی زیبایی بر استری خوش رفتار سوار که مثل او بحسن و جمال
ندیده بود گفت دل من مایل شد بجانب وی پرسیدم که این کیست گفتند حسن بن علی علیهما السلم دل من پر خشم و کینه شد که علی را
مثل این جوان فرزندی باشد برخاستم و رفتم پیش وی و گفتم تو پسر علی بن ابیطالبی فرمود بلی من پسر اویم من بنیاد ناسزا کردم
با او و پدرش و آنحضرت ساکت بود و هیچ نمیفرمود تا من خود از آن گفتن شرمنده شدم چون سخن بآخر رسید خندید و فرمود که من
چنین پندارم که غریب باشی و شامی گفتم بلی فرمود که بیا با من اگر احتیاج داری بمنزل من ترا فرود آرم و اگر مال خواهی بتو دهم
و اگر حاجتی داشته باشی مدد کنم و بر آورم حاجت ترا من از آن گفته خود شرمنده شدم و عجب آمد مرا از کرم اخلاق و از حلم
حسن عجب تنها شد من باز گشتم و محبت او در دل جای کردم بر وجهی که دیگر را بآن مرتبه دوست نمیداشتم

ابن طلحه گوید منازل جود و آثار مقامات امجاد متفاوت می‌باشد مقدار آن در میان امجاد بحسب اخطار و اقدار و اقتدار امام حسن
جود و بخشش فرمود که مثل آن جود و بخشش ننموده از موجود چه رتبه اعظم از خلافت نمی‌باشد و مقامی از آن برتر صورت
نمی‌گیرد در ملت اسلامیه که زمام اختیار اهل اسلام در قبضه اقتدار صاحب این امر می‌باشد که امر و نهی متصل باسباب
و جاه و مال محصل از ابواب و ریاست و شهرت مستفاد از اقراب است و تقدم و تاخر مرادات از رضا و غضب او
و امام حسن علیه السلام با وجود آنکه منعقد بعقد انعقاد خلافت شده و بستند با نجاد امر امامت گشت و چهل هزار کس
در جریده بیعت آنحضرت در آمدند و کمر انقیاد و اطاعت بر میان جان بستند جود فرمود منصب خلافت را بمعاویه و بر و مسلم داشت
و خود را از ربقه آن منسلخ ساخت پس لاجرم باعتبار این حال که از و بوجود آمده بود از جود و نوافل و آنچه بظهور رسیده
از کرم و افضال اعتراف نمود معاویه علی رؤس الاشهاد در عنفوان مقال و گفت یا ابا محمد امروز از تو جودی
بوجود آمده که دیگری نتواند از رجال و راست گفت معاویه آنچه درین امر گفت از روی حق و نقل و عظیم شمرد آنچه بوی اعطا کرد از روی
جود و بذل زیرا که نفوس راغب و مایل می‌باشند در ربقه دنیا و متاع او و از روی قول و فعل پس این او است و مولف کتاب
رحمه الله میفرماید که شیخ کمال الدین بن طلحه رحمه الله این امر را بیان نموده اما تعمق نظر و فکر در آن نفرموده اگر شمرد تسلیم خلافت را
بمعاویه از کرم و جود و ایثار او و اگر امعان نظر میکرد میدانست که تسلیم این بمعاویه نبود باختیار او که اگر اعوان و انصار
یکدل و یکزبان می‌یافت بمحاربه و مقاتله معاویه غاویه می‌شتافت لیکن اعوان و انصارش اقدام در میدان خلاف نهادند
و زخارف دنیای فانی را بر نعیم باقی ابدی اختیار کردند آنحضرت بضرورت از جهت عذر نفس و حفظ دماء مومنان و شیعیان
وی مومنان و شیعیان این امر را بوی تسلیم کرد و چگونه جود کند آنحضرت خلافت را بمعاویه غاویه که گمراه اهل اسلام
بود و چگونه راضی باشد باهلیت او این امر را حال آنکه در دل عقل که دهد باشد انکار او و چگونه گمان کند نزدیکی این نابکار که او ما را کرم
پدر بزرگوارش را لعن و غارت و چگونه نسبت دهد معاویه را بصدق و راستی که آن ستمکار باشد جابر که قتل اهل حق و مقیم باشد بر اطراف
و چگونه توهم ایمان او کند که او و پدرش از مولفه قلوب بود دشمن نبی را انگار پس نظر دقیق باید در اجمال این تفصیل و در قضایا
و اصح الدلیل و احوالی که احتیاج داشته باشد بنظر و فکر طویل والله یهدی من یشاء الی سواء السبیل پس باید دانست که صلح آنحضرت

معاویه را از جهت فرو گذاشت اصحاب بود که او را فرو گذاشته و میل بجانب معاویه نمودند و مراسلات و مکاتبات در میان
بسیار شد و فرو گذاشت کردند امری را که فرو گذاشتی که در باره پدر بزرگوارش کردند که از بقتل و شهادت کشیدن و از قبح آنها
روی نمود و آنچه با پدر بزرگوارش کردند دال است بر فساد عقاید و قبح قبایل ایشان پس هر گاه که امعان نظر کار فرمایی
بیابی اواخر ایشان را بر نهج و طریق اوایل ایشان و سلوک هر کدام بر منوال اماثل ایشان شعر ما بیاف ذلک البغی
اول سلها اصیب علی لا بسیف ابن ملجم یعنی بشمشیرهای بغی و ستم که اول از غلاف کشیده کار امیر المومنین
بقتل نه بشمشیر ابن ملجم که آخر دیده روزی خواهد بود که امور نهانی همه آشکارا کرده هر کس جزای عمل خود بیابد و داند
هر کس باز گشت خود را از دوزخ و بهشت و خوب و زشت و آنحضرت فرموده که تبرع بمعروف و عطا کردن پیش از
سوال از بزرگترین صفات بزرگیست و سوال کردند از آنحضرت از بخل فرمود که بخیل آنست که آنچه مردان انفاق کرده تلف
دانند و آنچه امساک کرده آنرا شرف دانند در حلیة الاولیا آورده که پرسیدند از وی که تصوف چیست فرمود که تصوف تنویر
باطنست و تطهیر ارکان از ابان بن طفیل مرویست که شنیدم علی علیه السلام را که میگفت مر حسن را علیه السلام که باش در دنیا ببدن
خود و باش از آنحضرت بقلب خود فصل نهم ابن طلحه یاد کرده در کلام آنحضرت است و مواعظ نقل کرده حافظ
ابو نعیم در حلیه بسند خود که امیر المومنین علیه السلام پرسید از پسر خود امام حسن علیه السلام چیزی چند از امر مروت فرمود که
ای پسر سداد چیست گفت ای پدر بزرگوار من سداد دفع منکرست بمعروف فرمود که شرف چیست فرمود که نیکی کردن با عشیره
و بر داشتن جرم یعنی جرایم ایشان عفو کردن فرمود که مروت چیست گفت آنچه عفاف و اصلاح مال فرمود که رقت چیست
گفت نظر در یسیر و منع حقیر فرمود که دنائت چیست گفت خود را استوار داشتن و بذل زن خود کردن و پس فرمود که
جود و سماحت چیست گفت بذل در دشواری و آسانی فرمود که بخل چیست گفت آنچه در دست آنرا شرف بینی و آنچه انفاق کنی
آنرا تلف دانی چنانچه مذکور شد فرمود که چه چیزست برادری گفت مواسات در سختی و شدت فرمود که جبن و بددلی چیست
گفت جرات آوردن به دوست و ترسیدن از دشمن فرمود که غنیمت چیست گفت رغبت در تقوی و زهادت در دنیا که
آن غنیمت بارده است فرمود که حلم چیست گفت خشم و عنان نفس بدست گرفتن فرمود که غنی چیست گفت راضی بودن نفس [illegible]

و اگر جاهل باشد غنای نفس است فرمود که فقر چیست گفت طلب حرص نفس است در هر چیزی فرمود که چه چیزست که منفعت گشت

آسندت یاس که منازعت اغر مردمان فرمود که ذل چیست فرمود که فزع زند مصدوقه فرمود که عزو در ماندگی چیست گفت

فعل عبث و کثرت خفت و طیش نزد مخاطبت فرمود که جرات چیست گفت موافقت اقران فرمود که کلفت

چیست گفت کلام در مالا یعنی و بیهوده صرف کردن فرمود که مجد و بزرگی چیست گفت اعطا کردن در غرم

و عفو نمودن در جرم فرمود که عقل چیست گفت نگاه داشتن دل فرمود که سنا چیست گفت اتیان جمیل و

ترک قبیح فرمود که سفه چیست گفت متابعه اهل دنائت کردن و مصاحبت نمودن با اهل ضلالت فرمود غفلت چیست

فرمود ترک مسجد و طاعت مفسد فرمود حرمان چیست گفت ترک حظ کردن که بر تو عرض یافته و این اجوبه صادر از آنحضرت

بی رویت فکری بوده بلکه بصیرت با بهره و بدیهه حاضره و ماده فضل وافره و فکرت بر استخراج غوامض قادر بوده

و دیگر از کلام آنحضرت کتابتی بوده که بمعاویه غاویه نوشته بعد از رحلت امیر المومنین علیه السلم در وقتی که مردم بوی بیعت کرده

بودند که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از عبد حسن بن امیر المومنین علی علیه السلم بسوی معاویه بن صخر اما بعد

پس بدرستی که حق سبحانه و تعالی فرستاد محمد بن عبد الله را صلی الله علیه و آله بخلق که رحمت عالمیانست و اظهار فرمود باو حق را

و رفع نمود بوجود وی باطل را و ذلیل ساخت بوسیله او اهل شرک را و عزیز گردانید بسبب او عامه عرب را و شرف

بوی خاصه ایشان را و هر کرا خواست حق تعالی فرمود و انه لذکر لک و لقومک چون حق سبحانه و تعالی این پیغمبر را بجوار

رحمت خود برد تنازع کردند در امر بعد از و انصار گفتند از ما امیری باشد و قریش گفتند اولیا و عشیره او مائیم پس منازعت

مکنید در امر خلافت آنگاه اعراب از برای قریش مقرر داشتند و اکنون اولیا او و ذوی القربای او مائیم و مناسب نیست

منازعت تو با ما بغیر حق در امر دین و اثر نتیجه آن در اسلام محمود نیست نزد اهل یقین و خدای تعالی در عدل حکم خواهد فرمود

میان ما و میان تو و ما از خدای تعالی در خواسته ایم که نه دهد ما را در دنیا چیزی که نقصان یابد در امر آخرت و بعد از آنکه

وقتی که امیر المومنین علی علیه السلم از دنیا رحلت میفرمود این امر را تفویض فرمود بعد از خود پس از خدای بترس ای معاویه

نظر کن در امر امت محمد صلی الله علیه و آله بنوعی که دماء ایشان محفوظ ماند و اصلاح آید امر ایشان و السلام و دیگر از کلام

واقف نظام آنحضرت صلح نامه ایست در میان او و معاویه که از جهت دماء و اطفای فتنه نوشته بود باین مضمون که بسم الله الرحمن الرحیم

این آنست که مصالحه کرده بر آن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام معاویه بن ابو سفیان را بر نوعیکه تسلیم کند بوی ولایت

امر مسلمانان را بر آنکه عمل کند در میان ایشان بکتاب خدای تعالی و سنت مصطفی صلی الله و سیرت خلیفه شیخین و نیست

معاویه را که این امر را بعد از خود بدیگری تفویض کند بلکه امر بشوری و مشورت باز گذارد و در میان مسلمانان و بر آنکه مردم

ایمن باشند در هر زمینی که بوند از زمین خدای تعالی از شام و عراق و حجاز و یمن و بر آنکه اصحاب علی و شیعه او ایمن باشند

بر انفس خودشان و اموال و نساء و اولاد خود بر معاویه بن ابی سفیانست که این عهد کردن با خدای تعالی و پیمان با وی که آنچه

و خاتمه و بر آنکه نجوید از برای حسن بن علی و برادرش حسین بن علی و هیچ یکی از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله هیچ حیله

و غائله نه در نهان و نه در آشکار او نترساند هیچ یک از ایشان را در افقی از آفاق و گواهست برین و کفی بالله شهیدا فلان و فلان

چون صلح نامه تمام شد و امر قرار یافت و التماس کرد معاویه از امام حسن علیه السلم که در حضور مجمع مردم باین کلام تکلم

کند و ایشان بشنوند که این امر را تسلیم معاویه کرده اجابت نموده در حضور مردم خطبه خواند مشتمل بر حمد و ثنای

الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناهی و آل او و انبیاء الهی بعد از آن فرمود اکیس الکیس التقوی است و احمق الحمق الفجور

و هر کدام از شما اگر طلب کنید میان جابلقا و جابلسا مردی که جد او رسول الله باشد صلی الله علیه و آله نخواهید یافت غیر از

و غیر برادرم حسین را و شما میدانید که خدای تعالی هدایت کرد شما را بوجود او از ذلت و بسیار کرد شما را بعد از قلت

و معاویه نزاع میکند با من در حقی که آن از آن منست نه از آن وی و لیکن این کار کردم از جهة صلاح امت و قطع فتنه حال آنکه شما با من

بیعت کرده بودید بر آنکه مصالحه کنید هر که با من بوی محاربه کنم پس صلاح در آن دیدم که با وی مصالحه کنم تا جنگ و فتنه میان ما و

او فرو نشیند و خونها ریخته نشود که حفظ دماء از خونریختن است و من این کردم از برای اصلاح حال شما و ان ادری

لعله فتنة لکم و متاع الی حین و دیگر از کلام آنحضرت اینکه ادب نیست هر کسی که او را عقل نیست و

کسی را که او را همت نیست و حیا نیست کسی را که او را دین نیست و سر عقل معاشرت با مردم به نیکوئیست و بالعقل هر دو سرا

می توان یافت و کسی که از عقل محروم است از هر دو جهان محرومست و دیگر فرمود که بیاموزان مردم را از علم خود و تعلیم کن ار

علم غیر خود تا فاس رسانیده باشی خود و تعلیم گرفته باشی چیزی که ندانسته باشی سوال کردند از امام حسن علیه السلم از خاموشی
فرمود که خاموشی پوشش در نادانیست و زینت و آرایش عرض است و عامل آن در راحت و همنشین آن در امنیت و دیگر
فرمود که هلاک مردم در سه چیز است کبر و حرص و حسد کبر هلاک دین است و بواسطه آن ابلیس ملعون شد و حرص دشمن نفس است
از آنجهة آدم علیه السلم از بهشت بیرون آمد و حسد پیشرو بدیست و از جهة قابیل هابیل را کشت و دیگر فرمود که مرو
نزد مردی که امید دار باشی نوال او را یا ترسی استیلای او را یا مستفید شوی از علم او یا امید داشته باشی از برکت دعای او
یا رعایت صله رحم نمای که میان تو و اوست و آنحضرت فرمود که رفتم بخدمت امیر المومنین علیه السلم در وقتی که ابن ملجم علیه اللعنه
او را ضربت زده بود و او بر اشراف شهادت بود من بنیاد جزع کردم فرمود که جزع میکنی گفتم چون جزع نکنم که ترا باین
حال می بینم فرمود که من ترا تعلیم میکنم چهار خصلت که اگر آن را نگاه داری بواسطه آن نجات یابی و اگر ضایع کنی
از تو فوت شود هر دو سرای ای پسرک من هیچ غنایی نیست بزرگتر از عقل و هیچ فقر نیست مثل جهل و هیچ وحشتی
نیست سخت تر از عجب و هیچ عیشی نیست لذیذتر از حسن خلق و دیگر فرمود که ندیدم هیچ ظالمی اشبه باشد بمظلوم
از حاسد و دیگر فرمود که بگردان آنچه از دنیا طلب کردی و یافتی بمنزله چیزی که هرگز بخاطر تو خطور نکرده بدانکه مروت قناعت
و رضا بیشتر است از مروت اعطا و تمام کردن نیکوی بهتر است از ابتدای آن و سوال کردند از آنحضرت از عقوق فرمود که
دوری جستن از مادر و پدر و روایت از امیر المومنین ع که فرمود بحسن علیهما السلم که برخیز و بر منبر خطبه بخوان تا کلام تو بشنوم
برخاست و گفت حمد و سپاس مر خدا را که هر که تکلم کرد کلام او را بشنود و هر که خاموش است میداند که در ضمیر او چیست
و هر که در حیات است بر وی است رزق او و هر که مرد بسوی وست بازگشت او اما بعد پس بدرستیکه قبور محله ماست و قیامت
موعد ما و خدای تعالی عارض و محیط ما بدرستیکه علی علیه السلم بابی است و هر که درآمد درین باب ایمن است از جمیع عذاب
هر که بیرون رفت کافر معاقب باشد بعذاب آنگاه امیر المومنین علی علیه السلم برخاست و او را در بغل گرفت و فرمود
بابی انت و امی ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و دیگر از کلام امام حسن است که ای پسر آدم عفت ورز
و از محارم الله بپرهیز تا عابد باشی و راضی شو بقسمت الهی تا غنی گردی و نیکویی کن با مسلمانان تا مسلمان شوی و مصاحبت کن

با مردم بمثل آنچه دوست میداری که مصاحبت کنند ترا با آن تا عادل باشی بدرستیکه جماعتی در پیش شما جمع اموال بسیار میکنند و
بناء استوار بلند میسازند و امل و آرزوی دور و دراز اختیار مینمایند ناگاه آن جمع بهلاک و تلف خواهند رسید و آن عمارت ویرانه
سر خواهد نهاد و مساکن ایشان قبور خواهد بود ای پسر آدم بدرستیکه همیشه بنای عمر تو در افتادنست از آن زمان باز که از شکم
مادر افتاده پس فرا گیر آنچه در دست تست و بتوانی از اعمال نیکو از برای توشه راه که در پیش تست زیرا که مومن توشه بر
میدارد و کافر تمتع میگیرد و آنحضرت بعد از موعظه این را خواند که وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ و دیگر از کلام اوست
بدرستیکه قرآن در او مصابیح نور است و صفای صدر پس باید که در میدان علم جولان نماید بصر او و الجام دهد صفحه قلب را
بفکر او چه تفکر حیات قلب بصیر است همچنانکه مرد در دست تیره در ظلمات بنور و امیر المومنین ع در بصره بیمار شد و امام حسن علیه السلم
بیرون فرمود در روز جمعه بمسجد و مردم نماز بامداد با وی گزاردند بعد از حمد و صلوة گفت که حق سبحانه و تعالی نفرستاد
پیغمبری بخلق مگر که اختیار فرمود او را و رهط و بیت او را و بحق آنکه محمد را براستی بخلق فرستاد که کم نمیکند کسی از حق ما مگر که کم
میکند حق تعالی از عمل او و نیست بر ما دولت الا که هست ما را عاقبت وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ آورده اند که روزی
درآمد امام حسن علیه السلم بمعاویه و معاویه و او بر پهلو خسپیده بود آنحضرت نشست نزد پای او و معاویه گفت من در حوالی
تو قتال نکردم رسیده بمن چیزی عجیبی که عایشه میگفت که معاویه صلح نکرد الا از برای خلافت امام حسن علیه السلم فرمود
عجبتر از این نشستن منست نزد پاهای تو برخاست و عذر خواهی کرد مولف رحمه الله میفرماید که آنحضرت تعجب فرمود از قول عایشه
با آنکه معاویه صلح نکرد مگر از برای خلافت زیرا که این نزد او ضروری بود ولیکن فرمود که عجبتر از تولیت تو خلافت را نشستن منست
گفتند آنحضرت را که در باب تو فتنه عظیم روی نمود فرمود که نه در شان من عزتست کما قال الله تعالی وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ
وَلِلْمُؤْمِنِينَ آورده اند که معاویه میگفت روزی که هر گاه بنی هاشم جواد و بخشنده نباشند بقوم خود مشابهت نداشته باشند
و هر گاه بنی امیه حلم نداشته باشند بقوم خود نمانند و هر گاه بنی مخزوم تکبر نداشته باشند شبیه بقوم خود نباشند و اگر
بنی زبیر شجاع نباشند بقوم خود نمانند این خبر بامام حسن علیه السلم رسید فرمود چه نیکو اندیشه کرده از برای قوم خود میخواهد
بنی هاشم تمام اموال خود را بخشش کنند بمردم محتاج شوند و بنی مخزوم با مردم تکبر نمایند تا مردم از ایشان برمند و دشمن شوند

و بنی زبیر در مقام جنگ و محاربه در آینه ناکشته کردند و فانی شوند و بنی امیه حلم پیشه کنند تا مردم ایشان را دوست دارند گویند
آنحضرت گفت بحبیب بن مسلمه که بسا سیر و سلوکی که تو کردی در غیر طاعت الهی گفت اما سیر من بجانب پدر تو
ازین قبیل نبود فرمود که بلی لیکن تو اطاعت کردی معاویه را بر دنیای دنی قلیل و اعتبار بعمرم سوگند که اگر تو قیام نمایی
در امور دنیای خود ترا امر دین خود تقاعد نموده و اگر بدی کنی و نیک گویی آنجنانست که حق سبحانه و تعالی فرموده
خلطوا عملا صالحا وآخر سيئا ولیکن تو بد کرده و بد گفته پس تو آنکه حق تعالی فرموده که کلا بل ران
على قلوبهم ما كانوا يكسبون شیعی آورده که روزی معاویه در حضور امام حسن علیه السلام تفاخر میکرد که منم پسر
اجود و اکرم و انفر قبیله ام آنحضرت فرمود آیا تو فخر میکنی بر من که من پسر عروة الوثقی و پسر سید اهل دنیام من پسر آنکسم که
رضای او رضای رحمن است و غضب او غضب رحمن ای معاویه آیا بمادرت تو قریبست تفاخر میکنی که مادری که ترا
میخواهی ازین پس اگر گویی آری سرافراز شوی و اگر گویی نه شناخته میکردی معاویه گفت میگویم نه از جهة تصدیق قول تو
امام حسن علیه السلام فرمود که حق ظاهر است از آنجه تو خیال کنی طریق او و حق را صاحب عقل معروف و مشهورست و دیگر از
کلام امام حسن است علیه السلام که کسی ابتدا کند بکلام پیش از سلام پس جواب مگویید او را و دیگر فرمود که حسن السؤال نصف العلم است
و کلام آنحضرت ناشی است از کلام پدر بزرگوار و جد عالیمقدارش که محل ایشان از بلاغت دیگر را فرسد و بعد از ایشان و هر که طلب
میکند مصروعه آزمایش آنکسی است که شروع مینماید در قطرات سحاب و عقد آن پس اولی آنست که اقتصار کرده شود بدین قدر
چه مجموع آن نمیتوان در آورد در حصر و عاقل می بیند در طلال صورتها ابن طلحه ایراد نموده در ذکر اولاد آنحضرت میگوید که
اولاد آنحضرت پانزده بوده اند حسن و زید و عمر و حسین و عبدالله و عبدالرحمن و اسمعیل و محمد و یعقوب و جعفر
و طلحه و حمزه و ابوبکر و قاسم و دو کس را از ایشان عقب بود حسن و زید و غیر ایشان را عقب نبود و کمال الدین نیز
گفته که گویند او را نیز دختری بود ام الحسن نام و الله اعلم بحقیقة الحال و ابن الخشاب گوید که او را یازده پسر بود و یک دختر
و نامهای ایشان اینست عبدالله و قاسم و زید و عمرو و عبدالله و عبدالرحمن و اسمعیل و حسین و عقیل و ام الحسن
و فاطمه و او مادر امام محمد باقر بود علیه السلام و شیخ مفید رحمه الله در ارشاد آورده که اولاد امام حسن علیه السلام از ذکور و اناث

یازده بوده اند زید و حسن و دو خواهرش ام الحسن و ام الحسین که مادر ایشان ام بشیر بنت ابی مسعود عقبة بن عمرو بن ثعلبة خزرجیه
بود و حسن بن حسن که مادرش خوله بنت منظور فزاریه بوده و عمر و دو برادرش قاسم و عبدالله که مادر ایشان ام ولد
بوده و عبدالرحمن بن حسن که مادرش ام ولد بوده و حسین بن حسن که لقبش اثرم است و یک برادر طلحه بن حسن و یک
خواهر فاطمه بنت حسن که مادر ایشان ام اسحق بنت طلحه بن عبیدالله تیمی بوده و ام عبدالله و ام سلمه و رقیه و این چهار دختر
از مادران اولاد متفرقه اند فاما زید بن حسن او والی صدقات رسول الله بود صلی الله علیه و آله و اسن اولاد او و مردی جلیل القدر
و کریم الطبع عزیز النفس و کثیر البر و شعرا مدح او بسیار گفته و مردم از اطراف و اکناف بخدمت وی آمدند بواسطه
فضلش و اصحاب سیر آورده اند که چون سلیمان بن عبدالملک والی شد نوشت بعامل خود که در مدینه بود و این مضمون که اما بعد
چون کتاب مرا بخوانی که اینست عزل کن زید بن حسن را از سر کار صدقات رسول الله صلی الله علیه و آله و بفلان مرد تفویض کن
که از قوم خویش بود و اعانه کن او را هر گاه که از تو طلب اعانه و مدد کند والسلام وقتی که عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد
نوشت بعامل خود این مضمون اما بعد بدانکه زید بن حسن شریف بنی هاشم و اسن ایشانست پس چون کتاب مرا بخوانی که
اینست باز گردان بوی صدقات رسول الله را و مدد و اعانه کن او را وقتی که از تو طلب مدد و اعانه نماید والسلام و زید در نود سالگی
وفات کرد و شعرا مرثیهای بسیار برای او گفتند و عمده مناقب و مآثر او در آن درج نمودند و او دعوی امامت ننموده و دیگران از
شیعه و غیر ایشان نیز ادعای امامت او نکردند زیرا که شیعه دو صنف اند امامی و زیدی و اعتقاد امامی در امامت بر نصوص است
و آن معدوم است در اولاد امام حسن علیه السلام باتفاق و هیچکس از اولاد آنحضرت این دعوی نکرد از جهة خود
و قوع یابد در ارتیاب و زیدی ادعای امامت مینمایند از برای کسی که بعد از امیرالمؤمنین کسی را از ائمه برای مصلحت
ایشان بوده باشد در اعتزال و ایشان متولی عقد او شوند بمشورت و اختیار و زیدی را بوجه که ما ذکر کردیم خارج
ازین احوال و خوارج امام میدانند کسی که تولا داشته باشد بامیرالمؤمنین و زید تولا داشته بپدر و جد خود بلا خلاف فاما
حسن بن حسن مردی بود جلیل و رئیس و فاضل با ورع و تقوی و والی صدقات امیرالمؤمنین بود در عصر آنحضرت و وقتی که
حجاج امیر مدینه شد گفت بوی حجاج که شریک کردان عمر بن علی را با خود در امر صدقات پدر او که عم و بقیه اهل بیت است

حسن بن حسن گفت من تغیر شرط امیر المومنین نمیکنم و کسی را با خود شریک نمیسازم که آنحضرت ساخته حجاج گفت که من
این زمان او را با تو شریک میسازم و از ان دست باز نداشت و حجاج را غافل کرده توجه بجانب عبد الملک نمود تا آمد نزد او
بر در خانه او توقف کرده طلب اذن نمود در انحال که یحیی بن ام حکم بآنجا افتاد پیش آمد و بر وی سلام کرد و از آمدن
او احوال پرسید و جواب شنید گفت من بر وم و اخبار کنم عبد الملک را از آمدن تو رفت و گفت و او طلب کرد ندرفت
باندرون و عبد الملک او را تعظیم کرد و پرسش نمود و در انوقت حسن بن حسن را پیری در رافته بود و عبد الملک گفت زود
پیری ترا دریافته ابا محمد یحیی گفت چه مانع آید او پیر ساخته او را امانی آرزوی اهل عراق که بوی رسول میفرستادند و
تمنای خلافت وی مینمودند حسن روی بوی کرد و گفت والله بد ستاد عطای که بمن اعطا میکنی این چه گفتی آنست
و اینچنین نیست که تو میگوئی لیکن با جماعتیم از اهل بیت که پیری در ما زود اثر میکند و عبد الملک میشنید آنگاه عبد الله متوجه
وی گشته گفت بچه کار آمده ما در احوال حجاج جزو گفت او امیر ساخته که با تو این کوید من بوی کتابتی نویسم درباره تو
که از ان تجاوز نکند بعد از ان بوی کتابتی وصله داد و حسن را و فرستاد چون از آنجا بیرون آمد لاحق شد او را یحیی بن ام حکم
حسن او را عتاب کرد بر ان کلماتیکه در حضور گفته بود گفت این چه سخن بود که در باب من گفتی این چه دوستی بود که میکوی
والله که لا یزال خوف و رعب تو دارند و اگر نه هیبت تو میبود حاجت کار روا نمیشد بجهت آنکه من در باب تو نصیحتی نکردم گویند
حسن بن حسن حاضر بود با عم بزرگوارش امام حسین علیه السلم چون آنحضرت شهید شد با قیا را اسیر کردند او را اهل او و اسمای بن
خارجه آمد و او را از میان اسیران بیرون برد عمر سعد علیه اللعنه گفت بگذارید بوی روایت کنند که حسن بن حسن خطبه کرد
از عم خود امام حسین علیه السلم یکی از دو دختر او را آنحضرت فرمود که اختیار کن ازین دو دختر هر کدام که میخواهی او را حیا
مانع آمده جواب نداد امام حسین علیه السلم فرمود که من اختیار میکنم از برای تو دخترم فاطمه را که بسیار شبیه است بمادرم فاطمه بنت
رسول الله صلی الله علیه و آله و حسن بن حسن وفات کرد در سی و پنج سالگی و برادرش زید بن حسن زنده بود و وصیت کرد
ببرادر پدرش ابراهیم بن محمد بن طلحه و چون او وفات کرد زوجه اش فاطمه بنت حسین بر قبر او خیمه فرمود که زدند تا سال و فاطمه
بنت حسین شب نماز میکرد و بروز روزه میداشت و در حسن و جمال شبیه بحور العین بود و چون سه سال شد گفت خادمان

خود را که چون تاریک شود خیمه را از انجا بر دارید وقتی که تاریک شد شنید که قائلی میگوید یافتند آنچه را گم کرده بودند دیگری جواب
میگوید که نه بلکه نومید باز گشتند و او نیز از اوقات که از اینست دعوی امامت نکرد و دیگری نیز از برای او این دعا کرد چنانچه
وصف کردیم از حال برادرش زید رحمهما الله تعالی و اما عمر و قاسم و عبد الله پسران امام حسن بن علی علیهم السلام
شهید شدند در کربلا در حضور عم بزرگوار ایشان امام حسین علیه السلم و عبد الله بن حسن بیرون آمد با عمش امام حسین بن علی علیهم السلم
بجانب حج چون بمنزل ابوا رسیدند وفات کرد در حالت احرام و حسین بن حسن که مشهور باثرم بود صاحب فضل بود
و طلحه بن حسن صاحب جود و کرم بود والله اعلم کلام شیخ رحمه الله اینجا تمام شد و جنابذی نیز اولاد ذکور و اناث آنحضرت را
ذکر کرده و ذکور را دوازده آورده و اناث را پنج داده در اسما کثرت است شاید که از ناسخ باشد اما آنچه شیخ مفید رحمه الله
ایراد فرموده درین باب اعتماد بر قول او زیاده است زیرا که جد و حرص او در طلب و کشف احوال ایشان زیاده از دیگران بوده
والله اعلم بالصواب فصل یازدهم که ایراد نموده ابن طلحه در عمر آنحضرت کمال الدین بن طلحه آورده که مدت عمر او
چهل و هفت بود هفت سال با جد خود رسول الله صلی الله علیه و آله بود و بعد از آنحضرت سی سال با پدر خود امیر المومنین علیه السلم
بود و بعد از آنحضرت ده سال دیگر در حیات بود و شیخ مفید رحمه الله آورده که امام حسن علیه السلم در ماه صفر در پنجاهم از هجرت
وفات یافت و در انوقت چهل و هشت ساله بود و مدت خلافتش ده سال بود و جنابذی گوید که آنحضرت در نیمه رمضان متولد شد
در سال سوم از هجرت و وفاتش در سال چهل و نهم از هجرت بود و او را چند بار زهر دادند و چهل روز مریض بود فصل دوازدهم
در وفات اوست که ایراد فرموده ابن طلحه میگوید چهل روز مریض بود چنانچه گذشت و میفرمود در بعضی ایام که بیرون برید
فراش مرا و بصحن خانه و آنجا بر فراش تکیه فرمود و میفرمود بار خدایا من خود را بتو باز که اشتم و مثل این مصیبه نکشیده ام
و حافظ ابونعیم در حلیه آورده نقل از عمیر بن اسحق که با یکی گفت من و مردی دیگر رفتیم بعیادت امام حسن علیه السلم فرمود
ای فلان بپرس از من گفت والله که نمیپرسیم چیزی تا حق سبحانه و تعالی آن عافیت کرامت فرماید بعد از ان پرسش کردیم باز آمد
فرمود و دیگر بیرون آمده گفت سوال کن پیش از آنکه نیابی مرا گفتم بلکه خدای تعالی ترا صحت دهد و عافیت یابی تا از تو سوال کنیم
فرمود که پاره از جگر من از من جدا شد و بارها مرا زهر خورانیدند اما مثل این بار نبود باز روز دیگر رفتیم بعیادتش کار خود

مشغول بود و امام حسین علیه السلم بر بالای سرش نشسته فرمود که ای برادر بجان برابر من بگو که گمان داری کی گفت برای آن میپرسی که تا بکشی
او را فرمود که بلی گفت والله اگر آن است که من گمان کرده ام پس خدای تعالی سخت ترست در نقمت و محکم تر در عقوبت
و اگر او نباشد کشتن او صورت ندارد و بعد از آن رحلت فرمود در پنجم ربیع الاول در سال چهل و نهم از هجرت و گویند در پنجاهم
و سعید بن عاص بر وی نماز گزارد که در آن وقت والی مدینه بود و در بقیع دفن کردند و در آن وقت جعده بنت اشعث در حباله ی
بود و گویند او زهر داد بآنحضرت والله اعلم بحقیقة ذلک و در آن مشهور که خلافت فرمود انقضای خلافت نبوت بود
چه در آن وقت استکمال سی سال شده بود که آنحضرت از آن خبر داده بود چنانچه منقول است که رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود که ایام خلافت سی سال خواهد بود و بعد از آن ملک خواهد گشت این آخر کلام ابو نعیم است و شیخ مفید رحمه الله آورده که
چون معاویه غاویه خواست که بستاند بیعت از مردم جهت یزید پلید پنهانی بجعده بنت اشعث بن قیس که زوجه امام حسن
بود فرستاد تا زهر بخوراند بوی و تعهد کرد که او را به یزید پلید دهد و صد هزار درهم باز فرستاده بود آن بدبخت زهر را خورانید
بآنحضرت و چهل روز بیمار بود و بعد از آن رحلت نمود در سال پنجاهم از هجرت و در آن وقت چهل و هشت ساله بود و برادرش
امام حسین علیه السلم که وصی وی بود متولی غسل و تکفین وی شد و دفن کرد آنحضرت را نزد جده اش فاطمه بنت اسد بن هاشم
بن عبد مناف در بقیع چون او این حرکت کرد مال را بوی تسلیم داشت ولیکن او را از برای یزید پلید نخواست و یکی از آل طلحه او را
خواست و فرزندان شدند و هرگاه میان اینها و بطون قریش سخنی واقع میشد قریش سرزنش میکردند ایشان را و میگفتند
ای پسران زن کشنده شوهران و روایت کنند عبد الله بن ابراهیم از زیاد محاربی که چون وقت احتضار شد امام حسن علیه السلم طلب
فرمود امام حسین علیه السلم را و گفت ای برادر من از شما مفارقت خواهم کرد و لاحق به پروردگار خواهم شد بمن زهر خورانیدند
و تمام جگر خود را در طشت دیدم و من میدانم که چه کس بوده که بمن زهر داد و از کجا خاسته و من خصمی خواهم کرد او را نزد حق تعالی
بحقی که مرا بر تست از این مقوله چیزی مگوئی و چون من رحلت کنم چشم مرا بخوابان و غسل و کفن مرا بر سریر بند و ببر مرا بقبر جد
من رسول الله از برای تجدید عهد و بعد از آن بازگردان مرا از آنجا به بقیع نزد جده من فاطمه دفن کن یا امام زود باشد ای برادرم
قوم گمان خواهند کرد که مرا نزد جد من رسول الله صلی الله علیه و آله دفن خواهید کرد پس هجوم خواهند آورد در منع شما از آن ولیکن

در کار خود

من سوگند میدهم شما را بخدا که نوعی مکنید که بقدر حجامتی خون ریخته گردد و بعد از آن وصیت فرمود اهل و ولد خود را و آنچه وصیت
کرده بود بوی امیر المومنین علیه السلم وقتی که او را خلیفه میفرمود بجای خود دلالت کرد شیعه خود را بر استخلاف امام حسین
و نصبت او و او را از برای ایشان بعد از خود و چون رحلت فرمود برادرش امام حسین علیه السلم بر حسب فرموده تغسیل و
تکفین فرموده و بر سریر نهاده بیرون آوردند مروان و اتباعش از بنی امیه چنین تصور کردند که آنحضرت را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله
دفن خواهند کرد سلاح پوشیده جمع شدند چون امام حسین علیه السلم متوجه قبر جد بزرگوار شد از جهت تجدید عهد عایشه
با ایشان ملحق شد مانع شدند ایشان را که بروضه در آیند و عایشه گفت چیست شما را که میخواهید در آرید شخصی را بخانه من
که نمیخواهم او را و مروان میگفت ای بسا جنگ که بهتر است از گذاشتن که آیا عثمان را دفن کنند در اقصی مدینه و حسن را
نزد نبی دفن نمایند این هرگز میسر نخواهد بود و شمشیر در میانست و نزدیک بود که فتنه عظیم بوقوع آید در میان بنی هاشم
و بنی امیه ابن عباس مبادرت نموده آمد نزد مروان و گفت بازگرد ای مروان از هر جا که آمده بودی که نمیخواهیم که او را نزد
رسول الله دفن کنیم بموجب وصیتش و اگر وصیت کرده بودی که او را آنجا دفن کنیم تو معلوم میکردی که احوال چیست
ولیکن او اعلم بود بخدا و رسول او و بحرمت قبرش از آنکه شکستی برو راه یابد چنانکه بر دیگران راه یافته و بی اذن
بخانه ایشان داخل شدند و بعد از آن روی بعایشه کرد و گفت واسوأتاه روزی بر استر می نشینی و روزی بر اشتری
و میخواهی که فرو نشانی نور الهی را و مقاتله کنی با دوستان حق بازگرد که کفایه کرده شد از آنچه می ترسی و رسیدی
بآرزوی که داشتی و خدای تعالی منتقم است از برای این اهل البیت و اگرچه بعد از مدت مدید باشد امام حسین علیه السلم
فرمود که بخدا سوگند که اگر نه وصیت امام حسن بودی و عهدی که فرموده بود که باید که ریخته نشود بقدر حجامت خونی شما را
میدانستید که شمشیرهای الهی چگونه انتقام از شما میکشیدند و شما نقض عهد نمودید که میان ما و شما بود و باطل گردانیدید
آنچه شرط کرده بودیم بر شما از برای خود آنگاه آنحضرت را بردند و در بقیع دفن کردند نزد جده او فاطمه بنت اسد بن هاشم
مولف کتاب رحمه الله میفرماید که در فصل دو محل کلام است که آنچه محقق شود یکی آنکه از پیش گذشت که سعید بن
عاص بر آنحضرت نماز گزارد که در آن روز والی مدینه بود دوم محل مذکور شد که مروان بیرون آمد از جهت منع دفن آنحضرت

اما شاید که بوده باشد در انجا اما والی نبوده باشد تا جمع بین الامرین توان کرد یکی دیگر انکه سابقا مذکور شد که در وقت وفات آنحضرت ابن عباس در دمشق بوده که معاویه اخبار کرد او را بموت امام حسن علیه السلم و جاری شد در میان ایشان سخنی چند و ابن عباس غلیظ شد در ان و انجا مذکور شد که ابن عباس حدیث مروان و عایشه را بآن نحو اینکه گفته جایز که قاتل غیر عبد الله باشد زیرا که هرجا که ابن عباس بوده باشد مراد عبد الله نمی باشد مگر قاتل غیر او بوده باشد والله اعلم و روایت کند حافظ بن عبد العزیز بن الاخضر الجنابذی رحمه الله که در وقت احتضار امام حسن ع جزع مینمود امام حسین علیه السلم فرمود ای برادر چرا جزع میکنی تو وارد میشوی برسول الله و امیر المومنین که پدران تواند و بر خدیجه که مادران تواند و قاسم و طاهر که خالویان تواند و بر حمزه و جعفر که عمویان تواند گفت ای برادر داخل می شوم در امری که دیگر مثل این در نیامده ام و خلقی را می بینم که مثل این ندیده ام هرگز امام حسین علیه السلم گریست مولف رحمه الله میفرماید که امام حسن بن علی علیه السلم و مزایای او و صفات شرف و سجایای او و آنچه مجتمع است در وی از مآثر و فضایل فائق است باین صفات که اواخر و اوایل که قیام نتوانند نمود به بیان آن بیان و مرکب نتوانند شد به کران لسان زیرا که شان او ازین ارفع است و محل او ازین اوسع که مثل من با قصور ذرع و جمود طبع مآثر و مفاخر او توان کرد ولیکن آنحضرت صلی الله علیه و آله از اهل بیت کرم و جودت و آثار رحم سماع در وجود از جهت قبول خواهد فرمود از سر و مجارات خواهد نمود بکثیر و من در مدح او میگویم بزبان عذر و تقصیر **شعر**

ایا ابن الکرمین اقل عتادی ❊ فقصری علی الجاء کرباد ❊ وکیف المبق ان احصی مزایا ❊ خصصت بهن من بین العباد ❊

لک الشرف الذی فاق البرایا ❊ وجل السبع الشداد ❊ سبقت الی المفاخر والسجایا ❊ الکریمه والعذ سبق الجواد ❊

وجود یدیک یقصر عن مداه ❊ اذا عد الندی صوب الغوادی ❊ وبیتک فی العلی سام رحیب ❊ بعید الذکر مرتفع العماد ❊

ابوک شای الوری شرفا و مجدا ❊ فاسمع فی العلی واد الزناد ❊ وجدک اکرم الثقلین طرا ❊ وبعضهم حتی الاعادی ❊

الی الحسن ابن فاطمة اشرفت ❊ لحق ابتی المدائح الجیاد ❊ توم اباالمحمد المرجی ❊ حماد لها و من امت حماد ❊

اقر الحاسدون له بفضل ❊ عوارفه قلاید فی الهوادی ❊ بکم نال الهدایه ذو ضلال ❊ وانتم ناهج سبل الرشاد ❊

وانتم عصمه الراجی وغوث ❊ یفوق الغیث فی السنه الجماد ❊ محضکم المودة عن ودادی ❊ والمحض صدق الوداد ❊

ذکر

وکم عاندت فیکم من صدیق ❊ وفیکم قد اخاف من العناد ❊ ومن یک ذا لود فی امور ❊ فانی ولاکم اقصی مرادی ❊

ارجیکم لاخرتی وبعثی ❊ بکم نیل المطالب فی المعاد ❊ وما قدمت من زاد سواکم ❊ وبغض الی وادی البعث زادی ❊

یعنی ای پسر دو برگزیده و گرامی عالم عفو کن پسر در آمدن پس تقصیر من بر حالات واقعات شما آینه است یعنی تقصیر خود قائلم در بیان این حالات و چگونه توانم اینکه احصا کنم و بشمارم مزایا و مناقبی که تخصیص یافته باشد از میان بندگان مرتراست شرفی که فائق آمد بر همه خلایق و فرود آمد بلندی آن شرف بر هفتم آسمان پیشی گرفته بمفاخر و طبایع کریمه وجود و بخشش از همه پیشی گرفتگان در جود و کرم وجود دو کف مبارک تو کوتاه ساخته غایه جود را کاینکه شمار کرده شود باران جود و بی منتها کرم مقام تو در بلندی ارتفاع بمرتبه عالیست در عظم و بلندی که بغایه دور است ذکر عالی ات بلند بود در جنب آن پدر تو سابق و فائق خلایق است از روی شرف و مجد و بزرگی پس گردید در بلندی بزرگی بیرون آرنده انوار بزرگی محل انوار و جد تو اکرم جن و انس است همه شان که معترف اند بفضل او حتی دشمنان کینه دار بانکه حسن پسر فاطمه برانگیخته شده بحق قافیهای مدح پسندیده که فاطمه درگذشته بامحمد را که محل ایشان امید مجانب است ستایش میکنند مراو را و اگر مادر او باشد سزاوار است که او را ستایش کنند اقرار دادند حاسدان مر او را بفضل عوارف او قلادهاست در گردنهای اهل هوی شما هدایه می یابند صاحبان ضلالت و شما دلالت میکنند و راه مینمایند راههای رشاد و صواب را بمردم و شما پناه و امیدوار اید و فریادرس بیچارگان باران رحمت بواسطه شما فرود می آید از بالای ستهٔ خشک شده که سبزی می یابد محض و خالص میکردم شما را از برای مودت بی فتور و قصور و امید اجر و مزد دادم در راستی و درستی دوستی و باستشویش که در باب شما از دشمن کشیدم و در شما نیز رسم اعتقاد و ستیزه دشمن و هرکس می باشد صاحب ولای در امور پس بدرستیکه ولا و دوستی شما اقصی غایت مراد منست امید وارم از شما از برای آخرت خود و طلب میکنم یافتن در معاد و بازگشت خود و من نفرستاده ام از پیش هیچ زاد و توشه غیر دوستی شما و خوب زاد دیست در روز بعث و قیامت توشه زاد من

در ذکر امام سوم ابی عبد الله حسین بن علی ابن ابی طالب علیهما السلام شیخ کمال الدین بن طلحه دوازده فصل ایراد فرموده در حالات امام حسین بن علی علیه السلم **فصل اول** در ولادت آنحضرت ابن طلحه میگوید که ولادت در مدینه بود در پنجم ماه شعبان سال چهارم از هجرت

والده اش طهر بتول عذرا فاطمه زهرا است علیها السلم و علوق او با امام حسین بعد از ولادت امام حسن علیه السلم به پنجاه روز بوده و نقل
صحیح اینچنین یافته شود میان او و برادرش غیر مدت مذکوره مدت حمل و چون متولد شد اعلام کردند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
او را فرا گرفت و در گوش راستش بانگ نماز گفت گویند در گوش راستش اذان گفت و در گوش چپش قامت و شیخ مفید رحمه الله
مبین فرموده که در تاریخ مذکور در مدینه متولد شد و مادرش فاطمه زهرا آورد نزد جد او رسول الله صلعم و آنحضرت آن استبشار نموده او را
حسین نام کرد و عقیقه کرد او را کوسفندی و حافظ عبد العزیز جنابذی نیز اینچنین آورده **فصل دوم** در نسب آنحضرت هم
ابن طلحه میگوید که نسب عالیش میان نسب برادر متعالی و حسن علیهما السلم و از پیش مذکور شد و آن نسبی است که از روی شرف
بلندی از ذروه کواکب گذشته و از روی ضیا و روشنی نیر آسمان عالم را بالا پوشانید احتیاج باعاده آن نیست **فصل سوم**
در تسمیه آنحضرت کمال الدین بن طلحه آورده رسول الله صلی الله علیه و آله او را باین اسم تسمیه فرمود و وقتی که اعلام کردند بظهور او
او را فرا گرفت و بانگ نماز و قامت در گوش راست و چپش گفت و عقیقه فرمود چنانکه مذکور شد و امر فرمود تا سر او را
تراشیدند و موی او را بوزن نقره تصدق فرمود چنانکه در اخبار امام حسن علیه السلم مذکور شد **فصل چهارم** در کنیت و لقب آنحضرت
کمال الدین بن طلحه گوید که کنیت او ابو عبد الله است لا غیر اما القابش بسیار است از آنجمله رشید و طیب و وفی و سید و زکی و
مبارک و التابع لمرضات الله و سبط و بیشتر این القاب بر او اطلاق میکنند و اشهر آن زکی است لیکن اعلای آنها از روی رتبه
آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله او را بآن لقب کرده و برادرش را که سید شباب اهل الجنه پس سید اشرف القاب
و همچنین سبط زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که حسین سبطی است از اسباط و این حدیث ان شاء الله مذکور خواهد شد
و ابن خشاب گوید که کنیت او ابو عبد الله است و لقبش رشید و طیب و وفی و سید و مبارک و التابع لمرضات الله
و الدلیل علی ذات الله عز و جل و سبط **فصل پنجم** در امامت آنحضرت و آنچه ورود یافته از پیغمبر صلی الله علیه و آله قولا و فعلا
اما دلیل امامتش نص است از جد بزرگوار و از پدر عالیمقدارش و وصیت برادرش در حق او و امامت او بعد از برادرش بروجهی که
از پیش بیان کردیم ثابت بود و طاعت او بر جمیع خلایق لازم و اگر چه او دعا ننمود در خفیه تقیه که آن بود صلحی که حصول
یافته بود میان او و معاویه غاویه و التزام نمودن وفا بآن و این جاری مجری امیر المومنین علی علیه [illegible] است

او بعد از نبی صلی الله علیه و آله با جمعیت امامت برادرش امام حسن علیه السلم بعد از مصالحه با منع و سکوت و این امور سیرت رسول الله صلعم است
که در شعب ابو طالب محصور بود و بعد از آن از مکه بمدینه هجرت نمود و چون معاویه غاویه سزاوار با و بمرد و بجزای عمل خود رسید و مدت
مصالحه منقضی شد که مانع دعوت امام حسین بود علیه السلم اظهار امر خود فرمود و بعد از آن بحسب امکان اظهار حق نمود و برای مردم
عالم نمودند احوال و خالی بعد از خالی مجتمع شدند در ظاهر نزد او از انصار و اعوان آنگاه دعوت فرمود ایشان را بجهاد و عزم نمود
بقتال اهل ضلال و توجه نمود با اهل و ولد خود از حرم الله و حرم رسول الله بجانب عراق از جهت اعانه و امداد شیعیانش که طلب کرده بودند
از برای دفع اعدا و ابن عم خود مسلم بن عقیل را اختیار فرموده پیشتر از خود فرستاد بکوفه از جهت دعوت و بیعت اهل کوفه بوی
بیعت کردند و عهد و پیمان بستند بامداد و نصرت او و آن امور که ساخته بایمان بسیار زمانی نگذشت که نقض عهد و بیعت کردند و او را
فرو گذاشتند تا در میان ایشان کشته شد مسلم و دفع دشمن از او نکردند بعد از آن امام حسین علیه السلم بیرون فرمود از مقام خود و او را
نیز خبر کردند و مانع آمدند که برود در اقصای عالم و مضطر ساختند و راه بر روی گرفتند و از هیچ طرف یار و یاوری نیافت و محل بیرون شدن
مزید از ایشان و حائل شدند میان او و میان آب فرات تا بروی دست یافتند و او را بدرجه شهادت رسانیدند با لب تشنه و دل افگار
از دیار و یار صابر مظلوم و محبوس و مهموم آن بیوفایان بیعت را شکسته و پرده حرمت دریدند و رعایت ذمت عهد ننمودند
مثل پدر بزرگوار و برادر عالیمقدارش چشید آنچه ایشان چشیده بودند صلوات الله علیهم مولف کتاب حمد الله معرفت نامه که مناقب
امام حسین علیه السلم در صحیفه الظهور است و روشنی شرف و مجد او مشرق النور او را رتبه عالیه است و مکانت سامیه در همه
امور اختلاف نکرده اند در غزو فضل او و در اعلای شان و نبل او نه شیعه نه جمهور دانسته اند عالمان فضل او را بعلم و جاهلان
بتقلید و چگونه چنین نباشد که احاطه کرده شرف از جمیع اکناف او و ظاهر شد جلال و بزرگی بر شمائل و اعطاف او و از آن گشته
کامل جلال از نواحی و اطراف او و این قولیست که نمی‌ترسم که بگویم از نسل بخلاف او که جدش محمد مصطفی است و پدرش علی
مرتضی و جده خدیجه کبری و مادر فاطمه زهرا و برادر حسن صاحب شرف و فخار و عم جعفر طیار و نسب از هاشم که صفوه اخیار
و او نور الانوار و سید شریف و طود منیف و شجاع عطاف و شیر مصور و فارس مذکور و علم مشهور است و مذکور شد بعضی از
مناقب آنحضرت در اخبار امام حسن علیه السلم که مرد و سهیم و قسیم بودند در آن و روایت کند یعلی بن مره که من شنیدم از پیغمبر صلعم

پیغمبر بود که حسین از منست و من از حسینم دوست میدارد خدای تعالی کسی را دوست میدارد حسین را حسین سبطی است از
اسباط ابو عوانه روایت کند از رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود حسن و حسین دو گوشوار عرش‌اند گفت بهشت یا رب جای
میدهی ضعفا و مساکین را حق تعالی فرمود که آیا راضی نیستی که زینت دهم و بیارایم ارکان ترا بوجود حسن و حسین
آنگاه بهشت خرامید همچو خرامیدن عروس از فرح مرویست از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که یکروزی امام حسن
و امام حسین علیهما السلام در پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله با هم کشتی میگرفتند رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ای
حسن بگیر حسین را فاطمه علیها السلم گفت یا رسول الله بر می‌انگیزی بزرگ را بر کوچک آنحضرت فرمود اینک جبرئیل
میگوید مر حسین را که بگیر مر حسن را مرویست از ام فضل بنت حارث که او رفت پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت
یا رسول الله دوشینه خوابی عجب منکری دیده ام فرمود که چه خواب دیدی گفت خواب سختی است فرمود که چه گفت آن
گفت دیده ام پاره از جسد مبارک تو بریدند و بر کنار من نهادند آنحضرت فرمود که خوابی خوب دیده فاطمه را فرزندی
شود و در کنار تو باشد آنگاه فاطمه امام حسین را آورد او گوید که در کنار من بود بمجائی که آنحضرت فرموده بود من روزی رفتم
و او را در کنار پیغمبر نهادم بمن شفقت و التفات فرمود و چشمهای مبارک را پر آب کرده فرو ریخت گفتم بابی انت
و امی یا رسول الله چه شد ترا فرمود که جبرئیل ع نازل شد و مرا خبر داد که امت من زود باشد که پسر مرا بقتل آرند و آورد
برای من پاره از خاک سرخ از تربت او مرویست از ام سلمه که روزی امام حسن و امام حسین علیهما السلم بر کنار رسول ص
بودند و من آنجا بودم دیدم که آنحضرت اشک از دیده ریخت من گفتم یا رسول الله سبب گریه چیست جان من فدای تو باد
فرمود که جبرئیل علیه السلم آمد مرا تعزیه داد به پسر من حسین و اخبار کرد مرا که طایفه از امت من بکشند او را و ایشان نیابند
شفاعت مرا و روایه کنند باسناد دیگر از ام سلمه که یکشبی رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون فرمود از نزد ما و غایب شد
از ما زمانی دور و دراز بعد از آن عود کرد سر و روی گرد آلود و دست را بر هم گرفته بود گفتم یا رسول الله چیست که ترا گرد
آلود می‌بینم فرمود که مرا بردند درین وقت بسوی موضعی از عراق که آنرا کربلا میگویند و بمن نمودند در آنجا مقتل فرزندم حسین را
و جماعتی از ولد و اهل بیت من از زمین دماء ایشان پاره برداشتم اینک در دست منست گشود دست و گفت بستان این را نگاه دار

و من ستاندم آنرا مانند خاک سرخ بود آنرا در قاروره کردم و سر آنرا بستم و نگاه داشتم چون امام حسین علیه السلم از مکه متوجه عراق
شد سر آن قاروره را بیرون می‌آوردم و می‌بوئیدم و نظر بسوی او میکردم و میگریستم از جهت مصیبت مفارقت او چون روز دهم
محرم الحرام شد و آن روزی بود که آنحضرت را در آن روز شهید کرده بودند بیرون آوردم در اول آن روز آن بحال خود بود بعد از آن
آنرا در آخر روز بیرون آوردم دیدم تمام خون صاف گشته بود فریاد کردم در خانه خود گریستم و خشم فرو خوردم خوف آنکه
مبادا که بشنوند اعدای ایشان در مدینه و شتاب کنند شماتت آنرا در وقت و روز محافظت میکردم تا خبر شهادت آنحضرت
محقق گشت آنچه دیده بودم و مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله یکروزی نشسته بود و در گرد او امیر المومنین و فاطمه و حسن و
حسین علیهم السلام بودند فرمود ایشانرا که چگونه باشد که شما فوت شوید و قبور شما متفرق باشد و امام حسین علیه السلم فرمود که
یا رسول الله آیا بمیریم یا کشته شویم فرمود بلکه کشته شوید بظلم ای پسرک من و کشته شود برادر تو بظلم و پراکنده شوند فرزندان
ایشان در اطراف زمین امام حسین علیه السلم فرمود که چه کس بکشد ما را یا رسول الله فرمود که بدترین مردمان گفت بعد از قتل ما هیچکس
ما را زیارت کند فرمود که بلی طایفه از امت من که اراده کرده باشند بزیارت شما بر و نیکوئی و صله را چون روز قیامت شود بیایم
بموقف تا بازوهای ایشانرا گرفته خلاص سازم از اهوال و شداید آن روز مولف رحمه الله میفرماید که این خبر باین سیاق نقل کردم
از ارشاد شیخ مفید رحمه الله و مرا درین نظرست زیرا که امام حسین علیه السلم کو چگونه این احتیاج بود در اینسال که ایشانرا ذکر کرد
چون بود که آنحضرت را مخصوص گردانید بسوال و جواب ایشانرا و چگونه دل داد آنحضرت را بر خوردی وحده شاه و بذکر قتل او و از
جای برد دل او درین باب الحاق فرمود در باب دو فرزندش و چگونه باز پرسید امام حسین علیه السلم با جماع جمع ایشان یا که
سوال کند از زوار و الله سبحانه اعلم روایه کنند عبد الله بن شریک که من بودم که شنیدم از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله چون در می‌آمد
عمر سعد لعین از در مسجد میگفتند این قاتل حسین بن علی خواهد بود پیش از قتل او بزمان دراز و روایت کنند سالم بن ابی حفصه که عمر سعد
گفت مر حسین بن علی را علیهما السلم که یا ابا عبد الله پیش ما مردمان سفیه هستند که زعم ایشان آنست که من خواهم کشت ترا امام حسین ع
فرمود که ایشان سفیهان نیستند ولیکن علیمانند اما من می‌بینم که تو نخواهی خورد گندم عراق را بعد از من اندکی و روایه کنند یوسف بن عبده
که من شنیدم از محمد بن سیرین که کس ندیده بود سرخی آسمانرا مگر بعد از شهادت امام حسین علیه السلم و روایه کنند سعد اسکاف که او گفت

محمد بن علی علیهما السلام فرمود که قاتل یحیی بن زکریا علیهما السلام ولد الزنا بود و قاتل امام حسین بن علی علیهما السلام نیز ولد الزنا بود و حمرت
سرخی در آسمان ظاهر نشد مگر از برای ایشان هر دو و سفیان بن عیینه روایت کند از علی بن زید و او از علی [بن الحسین] علیه السلام که فرمود
که چون ما با امام حسین علیه السلام بیرون رفتیم در هیچ منزلی نزول و ارتحال نکردیم که ذکر فرمود آنحضرت یحیی بن زکریا را علیهما السلام
روزی از روزها میفرمود که از خواری و بیمقداری دنیا بر خدای تعالی همین بس است که سر یحیی بن زکریا را از برای هدیه زانیه از زانیات
بنی اسرائیل بردند و ظاهر و روده یافته که از قاتلان امام حسین ع و اولاد و اصحاب او هیچکس نبود از ایشان که پیش از موت مبتلای
بالعقوبتی فضیحت نشده باشند ابن طلحه درین فصل پنجم آورده که آنچه وارد یافته از نبی در حق حسین بن علی حدیث حذیفه
بن الیمانست که سابقا تمام ذکر یافت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ملکی از ملائک که هرگز بر زمین نیامده بود مرا بشارت داد
که فاطمه سیده نساء اهل بهشت است و حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت و دیگر ترمذی آورده که چون رسول الله صلی الله علیه و آله
چشم مبارک بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام می‌افتاد میفرمود که این دو پسر من اند بار خدایا من دوست میدارم ایشانرا پس دوست دار
تو هم ایشان را و دیگر ابن جوزی در صفوة الصفوه روایت کرده از رسول الله صلی الله علیه و آله که این دو پسر مرا هر که دوست دارد مرا دوست
داشته و از احادیث مشترکه بسیاری ازین گذشته شد و بخاری و ترمذی بسند خود روایت کنند که شخصی سوال کرد از ابن عمر
خون پشه گفت تو از کجایی گفت از اهل عراق گفت به بینید این را که مرا میپرسد از خون پشه و پسر پیغمبر را می‌کشند و من شنیدم پیغمبر که
ایشان دو ریحان منند یعنی حسن و حسین و مروی است که یکی ازو سوال کرد که اگر محرمی مگسی را بکشد حکم آن چیست گفت ای اهل عراق
سوال میکنید از من از کشتن مگس را و فرزند رسول الله را میکشند که ایشان سیدان جوانان اهل بهشتند و دیگر ترمذی روایت کند از
سلمی انصاریه که او گفت من رفتم نزد ام سلمه زوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله و او میگریست من پرسیدم که سبب گریه چیست گفت
این زمان رسول الله را در خواب دیدم که بر سر و روی مبارکش گرد نشسته بود گفتم چه حالت است یا رسول الله فرمود که حاضر شدم
این زمان قتل حسین را و دیگر بخاری و ترمذی روایت کرده‌اند در صحیح خود از انس بن مالک که چون سر مبارک امام حسین علیه السلام را نزد
عبید الله زیاد علیه اللعنه آوردند در طشتی نهاده چوبی باریک در دست داشت بر روی مبارکش مینهاد و بر میداشت انس گوید که من گفتم
و الله او شبیه است برسول الله صلی الله علیه و آله و محاسن مبارکش به وسمه رنگین بود و در روایت ترمذی وارد شده که آن چوب

به بینی مبارکش فرستاد و ترمذی که این حدیث را نقل کرده و در آن ذکر نموده قصه شنیع ابن زیاد را قبحه الله عذابا نقل کرده
نیز در روایتی که موجب اعتبار و استبصار است بسند خود در صحیح روایت کند از عمارة بن عمیر که چون ابن زیاد لعین با ملاعین
اصحابش کشته شدند و سرهای ایشان را آوردند و در رحبه مسجد بر هم نهادند من رفتم نزدیک یکی از ایشان و مردم گفتند
اینک آمد دیدم ماری را که از خلال سرهای ایشان بیرون می‌آید و می‌رود تا به بینی شوم ابن زیاد و لحظه مکث کرده بیرون آمد
و رفت تا غایب شد زمانی بعد از آن گفتند آمد تا چند نوبت این حال برین منوال مشاهده افتاد مولف رحمه الله میفرماید که بلا
شک این عبرتیست از برای اولو الابصار و عجیبه‌ایست از عجایب این دار و صغیره‌ایست نسبت به آنچه آماده کرده حق تعالی
برای این ظلمه از عذاب نار چه ایشان مرتکب قتل امام حسین ع و سبی حریم او شده بودند آنچنانکه دیگران مرتکب آن شده
بودند از زمره کفار و اقدام نموده بودند مگر کسی که بیرون رفته باشد از ربقه دین و ظاهر ساخته باشد عداوت را با حضرت
پروردگار فحسبه جهنم و بئس القرار و این نقل را عز الدین بن اثیر جزری در تاریخ خود آورده و جنابذی در کتاب
معالم العترة روایت میکند از عایشه که او گفت که ما را غرفه بود که هرگاه آنحضرت میخواست با جبرئیل علیه السلام ملاقات کند
در آنجا ملاقات میکرد دیگر روزی رسول الله صلی الله علیه و آله با جبرئیل علیه السلام ملاقات فرمود در آنجا و بعایشه گفته بود که احدی را مگذار
که بآنجا بالا رود عایشه گوید که امام حسین علیه السلام بآنجا بالا رفته بود و ما ندانسته بودیم که چون جبرئیل وحی آورد پرسید که این
کیست و فیه نظر پیغمبر صلی الله فرمود که این پسر من است حسین او را در کنار خود گرفت جبرئیل ع گفت زود باشد که او را شهید کنند
آنحضرت فرمود که از امت من او را شهید کنند جبرئیل ع گفت نعم اگر خواهی خبر کنم بر زمینی که او را در آنجا شهید کنند آنگاه
جبرئیل اشاره بطف عراق کرد که زمین کربلا است و پاره از خاک سرخ آن برداشت و بآنحضرت نمود و گفت این خاک از
تربت مقتل اوست و در کتاب اصبغ بن نباته روایت میکند که با امیر المومنین علیه السلام بودم که رسیدیم بموضع قبر امام حسین ع
فرمود که اینجا جای خوابانیدن شتران ایشانست و فرود آمدن و محل خون ریختن ایشان جوانان آل محمد با این عرصه
کشته شوند که آسمان و زمین برایشان بگریند و دیگر عبد الله مسعود روایت میکند که ما نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم
که بعضی از قریش درآمدند رنگ روی مبارک آنحضرت متغیر شد گفتم یا رسول الله تا غایت نمیدیدیم در روی تو کراهتی از آنچه شد

وفرمود که ما جماعت اهل بیتیم که اختیار فرموده حق سبحانه وتعالی از برای ما آخرت را بر دنیا و بزودی که اهل بیت من زود باشد که در فتنه
افتند ومتفرق شوند در دنیا ودر کتاب علوم بن حوشب میگوید که بمن رسید که رسول الله نظر فرموده بعضی
از جوانان قریش گویا که رویهای ایشان شمشیرهای صیقل داده است وتغیر در روی مبارک آنحضرت ظاهر شد
چنانچه حاضران دانستند گفتند یا رسول الله چه شد حال ترا فرمود که ما از اهل بیتیم که اختیار فرموده حق تعالی از برای ما
آخرت را بر دنیا و بمن گفته که اهل بیت من بعد از من از امت من ایشان را بقتل آرند و برانند و در عالم متفرق سازند و روایت
کنند چنانچه از یحیی بن ابی بکر که او از بعضی مشایخ خود نقل کرده که چون در ایام وفات مردم آمدند نزد امام حسین علیه السلام
برخاست بحمد و ثنای الهی مشغول شد وبعد از آن فرمود که ای مردمان نسبت مرا دریابید و نظر کنید که من کیستم باز بنفسهای خود
رجوع نمایید و خود را عتاب کنید و نیکو بنگرید که آیا حلالست بر شما خون من ریختن و بردن حرمت من در دین آیا نیستم
پسر پیغمبر شما نیستم و نیستم پسر ابن عم او و نیستم پسر اولی بمومنان بخدای تعالی آیا حمزه که سید الشهدا است عم من نیست یا
قول پیغمبر صلی الله علیه وآله بشما نرسیده که بارها بشما القا نموده در باب من و برادرم حسن که ما بهترین جوانان
اهل بهشتیم آیا آنچه میگویم شما را مانع نمی آید از ریختن خون من و هتک حرمت من گفتند ما نمیدانیم هیچ از این چیزها که
تو میگویی فرمود که در میان شما هستند که اگر شما بپرسید از ایشان آنچه من میگویم اخبار میکنند شما را بخبری که از پیغمبر صلی الله علیه وآله
شنیده اند در باب من و برادرم حسن بپرسید از زید بن ثابت و براء بن عازب و انس بن مالک تا حدیث کنند برای شما آنچه
شنیده اند از رسول الله صلی الله علیه وآله در باب ما پس اگر شک دارید شما در اینها پس یقین شک دارید که من پسر رسول شماام
والله که من دروغ نگفته ام تا دانسته ام که حق تعالی کذاب را دشمن دارد و این دانم میدانستم بخدا که در میان شرق و غرب
پسر دختر نبی غیر من نیست از شما و نه از غیر شما پس چون من پسر پیغمبر شماام خاصه که غیر من نباشد خبر دهید مرا که بچه
سند قصد قتل من دارید آیا کسی را از شما کشته ام یا مال کسی را تلف آورده ام یا کسی قصاصی بر من دارد آنها ساکت
شدند و هیچ در جواب نگفتند مولف کتاب رحمه الله میفرماید حسین بن علی علیهما السلام فارس آتش حرب بود که مبارزان میدان
از حرارت او گریزان بودند و یلان معرکه از شکافتن غبار روز هیجای وی ترسان و هراسان آنچه فرمود [illegible]

عجز

عجز وضعف بود چه آنحضرت عالم بود که مآل این کار بکجا خواهد رسید و سر رشته این احوال بچه خواهد کشید زیرا که این را
بارها از پدر بزرگوار وجد عالیمقدار خود شنیده بود و مطلع بود بر حقیقت امور تکرار این اقوال برای اتمام حجت بود
بر ایشان واظهار این از برای کسی که مشتبه بوده باشد این احوال و نگوید که بر من مخفی بود این امر و طریق صواب بر من مشتبه
رفع این احتمالات فرموده باشد و اعذار و ایشان را باز گذاشت میان عذاب الهی تا وما کنا معذبین
حتی نبعث رسولا

فصل ششم در علم و شجاعت و شرف نفس آنحضرت صلوات الله علیه مولف کتاب رحمه الله
میفرماید که علوم اهل البیت علیهم السلام موقوف نیست بر تکرار در درس و زیاده نمیشود امور ایشان بر آنچه بود در اساس
و علم ایشان نیست بقیاس و فکر و حدس زیرا که ایشان تکلم مینمایند بجواب سوالات مشکله پیش از آنکه نفس حقایق
و عوارف و علوم ایشان از ادراک بس بعیدست پس هرگاه خواهد کسی فضایل ایشان را بیابد بشدت بر وجه این
امر سبب مقر ثابت در نفس که ایشان مطلع اند بر عالم غیب و شهادت و واقفند بر حقایق معارف عبادات و اوقات
اذکار ایشان بی نهایت و توجه ایشان بجانب جناب قدس بحد و غایت باز باده و نقصانات معارف ایشان
در زمان شیخوخیت و زمان ولادت و ایشان وسیله نجات و واسطه درجات اند در قیامت و مناقب و مدایح ایشان ظاهر
در نظر مثل ظهور نور شمس و قمر و مرتبت از فضایل ایشان عنوان تواریخ و عیون سیر سوال کرد از ایشان هیچ مستفید
و ممتحن و هیچ منکر امری از امور دین الا که بی توقف آن در منصه تبیین در آورده اند و در مضمار شرف بر همه سابق اند و در
عرصه یقین بر همه فایق عجز و قصور بر ایشان راه ندارد و نقص و فتور گرد ایشان نمیگردد و در جمیع صفات غالب
فاما در شجاعتش کمال الدین بن طلحه رحمه الله آورده که شجاعت از معانی قائمه بنفوس است و صفات مضافه بوی و آن
درک میگردد به بصیرت نه ببصر و ممکن نیست که معرفت آن بحس مشاهده کرده شود زیرا که اجسام کثیفه نیست بلکه طریق معرفت
آن و دانستنش مشاهده آثار اوست پس هر که خواهد که بداند که زید موصوف بشجاعتست طریقش آنست که نظر کند که از وجه صادر
میشود در تکاپوی قتال اگر در مقام ترس و بیم و خوف و فرار ثبات پیوسته و ثبات و جوانی بیقراری او را از شعار او
شجاعت دورست و از نجدت مهجور و اگر در کارزار قوی دل است و در گیر و دار بی ترس و بیم و هراس گرامیست در شجاعت آمده است

نامدار و شجاعت از صفات ذاتیهٔ اوست و چون در آن اثار شجاعت ظاهر شد نقله اخبار آورده‌اند که چون امام حسین علیه السلام عازم عراق شد در آن وقت عبید الله زیاد بنیاد اشراف بر امارت حکومت پیدا کرد چون آتش شقی در کوفه قرار گرفت حق حق سوار و پیاده بجانب او می‌آمدند تا سی هزار ملاعین بی‌دین نزد وی جمع شدند و چون که امام حسین علیه السلام نزدیک ایشان رسید آنحضرت را بر فرمان ابن زیاد و بیعت یزید طلب کردند آنحضرت ابا فرمود با وجود کثرت ایشان و قلت اصحاب خود از پسران و برادران و خویشان و یاران هشتاد و دو کس بودند ذره‌ای نیندیشیده دل بر کارزار نهاد و تکیه بر خود را لایق داد و شجاعت هاشمی داد و مردی بداد که جوق جوق ملاعین را به دوزخ سفر فرستاد و همواره دل مبارکش از آن قتال در تلوّع و اضطراب نیفتاد و حجت را بر ایشان لازم ساخته دل بر هلاک نهاد و این ابیات فرمود **شعر** انا ابن علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخر حین افخر و جدی رسول الله اکرم من مشی و نحن سراج الله فی الخلق نزهر و فاطمة امی من سلالة احمد و عمی یدعی ذا الجناحین جعفر و فینا کتاب الله انزل صادقا و فینا الهدی والوحی والخیر یذکر و نحن ولاة الحوض نسقی ولاتنا بکاس رسول الله ما لیس ینکر و شیعتنا فی الناس اکرم شیعة و مبغضنا یوم القیمة یخسر یعنی من پسر علیم علیه السلام که بهترین آل هاشمست کفایت مرا این تفاخر وقتی که فخر و تفاخر کنم و جد من رسول الله گرامی‌ترین آنکسست که میرود بر روی زمین و ما سراج نور الهیم در میان خلق که نور حق از ما درخشانست و فاطمه مادر منست که سلاله و خلاصهٔ اولاد احمدست و عم منست که خوانده شده که صاحب دو بال مرصعست که جعفر طیار است و در باب کتاب الهی نازل بصدق و راستی و در شان ما آیه و وحی و خبرست ذکر یافت و ما والیان اهل زمینیم که آب میدهیم دوستان خود را در کاس جام رسول الله صلی الله و کسی منکر این نیست و گروه ما در میان مردان بهترین گروهانند و کینه دار و مبغض ما در روز قیامت در زیان کار آن آنحضرت جز محو اند و مبارز می‌افکند تا از کشته پشته ساخت تا آخر شمر لعین در آن امر شنیع اقدام نمود که در فصل مقتل بمت ذکر خواهد یافت و او چون شیر ژیان در میدان داد شجاعت میداد و شرف و صادق انیعی است احتیاج ندارد با استشهاد و مولف رحمه الله میفرماید که شجاعت امام حسین علیه السلام در میان خاص و عام ضرب المثل شده و صبر در مقام آخر مثل اول عاجز ساخته و ثبات قدمش شکوه کوه را متزلزل کردانیده و تحمل او در مقاتله مثل تحمل سول الله است در بدو و علی

همان حمل و صبر او بر کثرت عدا و قلت انصار مثل صبر پدر اوست در صفین و جمل و شرب حلاوت تکیت آخر جان بیگانه کرد آزاد اول و چون این را دانستی بدانکه شعار حسین علیه السلام و اصحاب و اهل او حق بوده و شعار اعدای او اهل باطل و این را هم بدانکه حسین علیه السلام و اصحاب در نعیم اند لا یزال و اعدای ایشان در جحیم اند لم یزل و الناس علی دین ملوکهم همچنانکه ورود یافته در حدیث و مثل آن ملاعین مرتکب انجنین امری شدند و اصرار نمودند و معاندان کفره و فجره شدند در شان ایشان قرآن ورود یافته ﴿وَأَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا﴾ ﴿مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا﴾ و نیز فرمود بلسان حال امام حسین علیه السلام بر ایشان که ﴿لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾ دعای آنحضرت سمت اجابه تخصیص فرمود و او را بمزید عنایه و اکرام بر داور او در جوار آبای عظام کرام و قوع یافت فنای اعدای دین و لئام و دار شد بر ایشان دوار انتقام و استیصال و کشته گشتند بهر وجهی در زمین بکل حسام و انتقال یافتند بنار جحیم با چندین محن و آلام و حسین با اصحاب با سرور و حضور پیوستند بجوار رضوان بدار السلام با وجود کثرت انواع خواری ذلت نیست شدند و در دار بئس القرار جای گرفتند و حضرت حق بسیار گردانید ذریه امام حسین علیه السلام را بوجود امام زین العابدین انقراض عالم عالیشان باینه خواهد بود و آفتاب سعادت اخبار ایشان تابنده و اعدای مقطوع منقرض و آنچه باشند منکوب مخذول و معرض عنایت الهی متوالی امور این عترت شریفه شده دشمنان را بوادی تفرقه و هلاک انداخته و سعید کردانید دوستان ایشان را در دنیا و آخرت و بنظائر روایات ورود یافته که حق سبحانه اختیار فرمود ایشان را و برگزیده و امتیاز داد شیعه ایشان را بوعده و وعید و چون امام مظلوم دید اصرار باطل ایشان را و ظهور علامات شقاوت عاطل ایشان را و آنکه شیاطین غالب بر ایشان و آدمی و عالم بود بسعادت سعدا و شقاوت اشقیا از این و جماعت که مقتول میکردند و تحقیق داشت که بر دلهای بحت ایشان مهر خذلان و بدبختی استحکام یافته و نصایح و مواعظ سود نمی‌افتد سپر صبر در سر کشید و بغیر جنگ چاره ندید کشش و کوشش فرمود بقدر امکان بوجهی که در مقتل آنحضرت سمت ذکر خواهد یافت اگرچه جریان لسان از آب گویایی آن نیست و توسن سامعه را طاقت شنوایی آن نه دل اضطراب و دیده در غرقاب و الیه المرجع و المآب **فصل هفتم** در کرم و جود آنحضرت کمال الدین بن طلحه رحمه الله سابقا از فضلی نموده بود

وعده بهشت است
و وعید
جهنم است

در کرم و جود امام حسن و امام حسین علیهما السلام و قصهٔ آن زن که او ا نزار که سفنهٔ هزار دینار زر داده اشتهار تمام آورده و
یافته که آنحضرت اکرام ضعفا میفرمود و طالب را جود مینمود و رعایه صله رحم میکرد و فقیر را می نواخت و مهم سائل
میساخت و برهنه را می پوشید و گرسنه را سیر میکرد و حاجت روا میکرد بر ضعیف رحیم و بر یتیم مشفق و مهربان و اجابت
مینمود صاحبان حاجت را و مرحبا می آمد از مال اگرچه اندک می بود بر محتاجان صرف میفرمود آورده اند که معاویه
چون بمکه آمد مال بسیار با جامهای فاخر و فرجه آنحضرت فرستاد هیچ از آن قبول نفرموده پس فرستاد جود کرم و محاسن
شیم آنحضرت بمرتبهٔ اعلا بود و او در عبادت بدرجه قصوی چنانچه نقل وارد است که بیست و پنج نوبت حج پیاده فرمود
و مرکبهای او را با او میکشیدند مولف حماه میفرماید که جامع است مر اخلاق پسندیده را که میگویی کریم الاصل کریم النفس
کریم النسب و غیر ذلک از صفات شرف و در مقابل آن لوث کرده او جامع اخلاق مذمومهٔ ناپسندیده است چنانچه گویی
لئیم الاصل لئیم النفس لئیم البیت و غیر ذلک از صفات ذمیمه چون این دانستی بدانکه کمال انواع کرم و جود در اهل بیت
موجود است که ازیشان مفارقت نمیکند نه از اقوال و نه از افعال ایشان بلکه بحقیقت است و در غیر ایشان بمجاز و از نجابت که
منسوب نیستند بجهل هیچ یک از بنی هاشم کسی نقل کرده بخل را بلکه از افعال ذمیمه چیزی ازیشان بفعل نیامده و ایشان مثل
باران اند در جود و سخاوت و مانند شیر ژیان اند در حماست و مثل کوه اند در حلم و بحر اند در علم و لهذا چون امیر المومنین علی علیه السلام را
سوال کردند از بنی هاشم و بنی امیه فرمود نحن اَمجَدُ وَ اَنجَدُ وَ اَجوَدُ وَ هُم اَغدَرُ وَ اَمکَرُ وَ اَنکَرُ چنانچه تتمه ذکر یافت
و آنچه ظهور یافته ازین دو قبیله در طول مدت دال است بر صدق آنحضرت که قبل از آن فرموده زیرا که ظهور اخلاق
در احوال ایام می باشد و مقرر است که طرق شریعت ازیشان شیوع یافته و راه طریقت و حقیقت ازیشان بوضوح پیوسته
در نعیه مجد و شرف بفروع و اصول ایشان است و بلوغ کمالات منوط بآرای عقول ایشان زیرا که ایشان مقتدای امت و
رؤس ملت و سروران عالم و سادات عرب و عجم و خلاصهٔ نوع بنی آدم و هادیان راه دین و بهترین اهل روی زمین حجج الله
علی العباد و امنا او بر بلاد ایشانند پس لاجرم علامات خیر و خوبی در ایشان بظهور آید و سمات جلال و بزرگی ازیشان روی
نماید و هر که معتقد است بصحبت و بعد ازیشان ازیشان اقتباس کرده و هر که اهتدا یافته ازیشان یافته و چگونه جود تمام

بمال آنکه جان خود را فدا کند در راه ذو الجلال بآواز بلند مقرر است که هر که جود نماید بنفس خود در قتال ابطال و اجه خواهد
بود و آنکه او را شیوه زهد باشد در جهات محبوبه پس در شیوه طعام فانی زهد خواهد بود و صفات حمیدهٔ ایشان مکرر اعلام
کرده از صفات ایثار شان که در سورهٔ هل اتی سمت ذکر یافت و اخر فروع و اصول ویند شعر کرمُوا وجاءَ
قَبیلهُم مِن قَبلهِم وَ بَنوهُم مِن بَعدِهِم کُرَماءُ فالنَّاسُ اَرضٌ فی السَّماحةِ والنَّدیٰ وَ هُم اِذا عُدَّ الکِرامُ سَماءُ
لو اَنصَفوا کانوا الاَدیمَ حِذاءَهُم وَ تَفَرَّدَت بولادِهِم حَوّاءُ یعنی کرم نمودند و جود ورزیدند قبیلهٔ ایشان پیش از
زمان ایشان و پسران ایشان بعد از زمان ایشان مثل پدران عالیشان کرم ورزیدند پس مردمان غیر ایشان مثل زمین اند
در سخاوت و جود و ایشان آسمان اند هر گاه که شمارند اهل جود و کرم را در موجود اگر انصاف داده شود هستند مر آدم
تنها ایشان یعنی غرض از اولاد آدم ایشان اند و منفرد است ولادت ایشان حوا و در روز فتح مکه ام هانی حکایت برادرش
امیر المومنین علیه السلام نزد رسول الله صلی الله علیه و آله کرده بود چنانچه سابقا مذکور شد آنحضرت فرمود که خدای تعالی جزا
بسیار دهد ابو طالب را که اگر همه مردمان ازو متولد میشدند همه شجاع دلیر میبودند و امیر المومنین علیه السلام در بعضی حروب خود
میفرمود که نگاه دارید این دو پسر را از من حسن و حسین را که کم نفیس تر از ایشان بقتل تا مقطوع نسل رسول الله صلی الله علیه و آله
و میگفت مر محمد بن حنفیه را رحمه الله که مادر تو سماحت مینماید و تو در حرب دلیرانه بحرب میبری و امساک میکند حسن و حسین
در حرب و کم میبرد ایشان را بحرب در جواب گفت که حسن و حسین هر دو چشم وی اند و من دست ویم و انسان نگاه میدارد
بدست هر دو چشم خود را و بکنوبه دیگر که بوی این سخن گفته شد در جواب گفت پسر امیر المومنینم و امام حسن و امام حسین فرزندان
رسول الله اند و حماست و سماحت که سخاوت و شجاعت دو همشیره اند که توامان بوده اند جواد شجاع است و
شجاع جواد و این قاعده کلیه است مطرد منعکس که از یکدیگر تخلف نمیکنند و اگرچه خارج شوند از و بعضی از آحاد
و هر که ترسد عیب را و شرف وجود و سخا مینماید نو و کهن و ابو تمام جمع کرده هر دو را درین ابیات با تمام شعر
و اذا رأیت ابا یزید فی ندی و وغی و مبدی غارة و معیدا ایقنت ان من السماح شجاعة و تدری
و ان من الشجاعة جودا یعنی هر گاه که دیدی ابا یزید را در حال سخاوت و شجاعت و ابتدا کننده بجنگ و غارت

و باز کردند بوی بعضی مبتدائی که از سخاوت بشجاعت نزدیک است و از شجاعت جود حاصل است و گفته‌اند که کریم شجاع القلب است
و بخیل شجاع الوجه است و سابقاً مذکور شد که معاویه وصف کرد بنی هاشم را بسخا و بنی زبیر را بشجاعت و بنی مخزوم را
بکبر و بنی امیه را بحلم و این کلام بامام حسین علیه السلم رسید فرمود که خدای تعالی ورا از رحمت دور کرداناد میخواهد که
بنی هاشم هر چه دارند از دست ایشان بیرون رود تا محتاج شوند و آل زبیر بواسطه شجاعت بقتل آیند و بنی مخزوم بسبب کبر
مردم ایشان را دشمن شوند و بنی امیه بجهت حلم مردم با ایشان دوست کردند و او در مقاله بنی هاشم صادق بود اگرچه
صدق و درست از مثل او و لیکن کذوب گاهی صادق می‌باشد سخاوت و سماحت آیتی است در شان بنی هاشم
مجملاً کما او گفت اما باقی را دروغ گفت چه شجاعت و حلم در ایشان موجود است باصالت و هر حال در غیر ایشان بالتبع و
عاریت است القصه جمیع خصال در مردم متفرق است و در ایشان مجتمع و ایشان جامع اند در خصال و هست قول صدق
و کلام حق وَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ پس هر گاه درستی حقیقت تقریر حکم میکنی برای ایشان بصفات حمیده به تقریر
زیرا که اضداد او از صفات ذمیمه رجس است و حق تعالی حکم بطهر ایشان کرد که وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و ایشان را در میان
بلاد و عباد خود اختیار نموده برگزیده وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا فصل ششم در بعضی از کلام فصاحت نظام آنحضرت
کمال الدین بن طلحه آورده که فصاحت رام او است و بلاغت کلام و گفتار در بارش هم در صورت نثر وقوع یافته و هم در
سلک نظم انتظام پذیرفته چنانچه بعضی از آن سمت ذکر یافت و بعضی دیگر از آن صاحب کتاب فتوح قطعه از آنحضرت نقل کرده در وقت
محاربه کربلا فرموده در حالتی که از آب فرات ممنوع بوده و ملاعین ابن زیاد لعنهم الله تیری بر حلق طفل معصوم آنحضرت زدند شهید
شهادت یافت و آنحضرت بروی نماز گزارد و بشمشیر قبری کنده دفن کرد در آن دشت کربلا و قطعه این است قطعه

عَدَا الْقَوْمُ وَقِدْمًا رَغِبُوا • عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ • قَتَلُوا قِدْمًا عَلِيًّا وَابْنَهُ • حَسَنَ الْخَيْرِ كَرِيمَ الطَّرَفَيْنِ •
حَنَقًا مِنْهُمْ وَقَالُوا أَجْمِعُوا • نَفْتِكُ الْآنَ جَمِيعًا بِالْحُسَيْنِ • يَا لَقَوْمٍ لِأُنَاسٍ رُذَّلٍ • جَمَعَ الْجَمْعَ لِأَهْلِ الْحَرَمَيْنِ •
ثُمَّ سَارُوا وَتَوَاصَوْا كُلُّهُمْ • لِاجْتِيَاحِي لِرِضَا الْمُلْحِدِينَ • لَمْ يَخَافُوا اللَّهَ فِي سَفْكِ دَمِي • لِعُبَيْدِ اللَّهِ نَسْلِ الْكَافِرِينَ •
فَقَدَ سَعْدٍ قَدْ رَمَانِي عَنْوَةً • بِجُنُودٍ كَوُكُوفِ الْهَاطِلَيْنِ • لَا لِشَيْءٍ كَانَ مِنِّي قَبْلَ ذَا • غَيْرَ فَخْرِي بِضِيَاءِ الْفَرْقَدَيْنِ •

بعلی

بِعَلِيٍّ خَيْرِ مَنْ بَعْدَ النَّبِيِّ • وَالنَّبِيِّ الْقُرَشِيِّ الْوَالِدَيْنِ • خِيرَةُ اللَّهِ مِنَ الْخَلْقِ أَبِي • ثُمَّ أُمِّي فَأَنَا ابْنُ الْخِيَرَتَيْنِ • فِضَّةٌ قَدْ صُفِّيَتْ مِنْ ذَهَبٍ
فَأَنَا الْفِضَّةُ وَابْنُ الذَّهَبَيْنِ • مَنْ لَهُ جَدٌّ كَجَدِّي فِي الْوَرَى • أَوْ كَشَيْخِي فَأَنَا ابْنُ الْعَلَمَيْنِ • فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ أُمِّي وَأَبِي
قَاصِمُ الْكُفْرِ بِبَدْرٍ وَحُنَيْنٍ • وَلَهُ فِي يَوْمِ أُحُدٍ وَقْعَةٌ • شَفَتِ الْغِلَّ بِفَضِّ الْعَسْكَرَيْنِ • ثُمَّ بِالْأَحْزَابِ وَالْفَتْحِ مَعًا
كَانَ فِيهَا حَتْفُ أَهْلِ الْقِبْلَتَيْنِ • فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَاذَا صَنَعَتْ • أُمَّةُ السُّوءِ مَعًا بِالْعِتْرَتَيْنِ • عِتْرَةِ الْبَرِّ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى
وَعَلِيِّ الْوَرْدِ يَوْمَ الْجَحْفَلَيْنِ • یعنی غدر و ظلم کردند و پیش دستی نمودند قوم این امر زشت که محروم ماندند از ثواب پروردگار
انس و جن و از بهشت و شهید کردند پیش از این علی و پسر او حسن را علیهما السلام که بهترین مردم بودند و کریم بودند هر دو
طرف و جانب پدر و مادر حسد کردند ایشان و گفتند جمع شوید و اتفاق کنید تا بکشیم این زمان همه امام زمان
امام حسین را فریاد از خدای تعالی است بناه بوی هر قومی را که جماعتی بودند دون و رذل اهل فضول که جمعیت کردند و جمع شدند
برای قتل اهل حرم خدا و رسول بعد از آن رفتند و همه شان وصیت کردند و عهد و پیمان بستند از برای اجتیاح من که از من بیخ
بستانند تا بقتل رسانند از برای رضای ملحد که ابن زیاد ملعون و پسر خلیفه پلید است پسر سعد نحس نترسیدند از خدای قهار
منتقم در ریختن خون من از برای رضای عبید الله زیاد که نسل و فاجر است و پسر سعد نحس من بارانید از روی قهر و حسد
مثل باران که از دو طرف باریدن گیرد نه از برای چیزی که از من پیش از آن بفعل آمده باشد که مستحق آن کشتن باشم غیر فخر من
بروشنی دو نور فرقدین که نجم نبوت و کوکب ولایت است که اتصال فخر من یکی بعلی است که بهترین خلایق است بعد از پیغمبر
و دیگر به پیغمبر است که قرشی است از جانب پدر و مادر بهترین خلق نزد خالق پدر منست و باز مادر من پس من پسر دو بهتر باشم گویی
صافی چیاره نقره را از طلا منم نقره که پسر دو نوع طلا خالصم کیست که او را جدی باشد مثل جد من در میان خلایق
یا مجوی پدر مرشد من پس منم پسر شمس و قمر فاطمه زهرا مادر منست پدر من شکستن شوکت کفر بود در بدر و حنین و جرات او
بود در روز احد که تسکین یافت و قرار گرفت رایت اسلام بعد از تفرقه دو لشکر بعد از آن تفرق جمعیت احزاب و فتح مکه باهم
از و شد که در آن حیف اهل دو قبله را از ایشان کشید در راه حق تعالی چه بد حرکتی کردند امت بد کردار که باهم اتفاق کردند بقتل
پسری که عترت بسته بدو بنیانست که مصطفی است و عترت علی که مرتضی است و رود من در میان این دو عظیم العترت

و در آن وقت که آنحضرت از حرم متوجه کوفه بود در راه فرزدق بن غالب شاعر بخدمت وی رسید گفت یا ابن رسول الله چون بود که
میل فرمودی بجانب کوفه و حال آنکه ایشان کشتند ابن عم تو مسلم بن عقیل و شیعه او را حق تعالی بر وی رحمت
طلبید و فرمود که جریان حکم قضا بر وی شد و باقی آن بر ما نیز خواهد شد و این را انشا فرمود شعر و ان تکن الدنیا
تعد نفیسة ۞ فدار ثواب الله اعلی و انبل ۞ و ان یکن الابدان للموت انشئت ۞ فقتل امرء بالسیف والله افضل ۞
و ان تکن الاموال للترک جمعها ۞ فما بال متروک به المرء یبخل ۞ یعنی و اگر باشد دنیا از آن قبیل که او را بشمارند نفیس پس
معز است که در ثواب الهی که عالم آخرت از آن اعلی و اعظم است و اگر هست بدن از برای مرگ مخلوق شده این
واقعی است پس قتل مرد بخدا سوگند که بشمشیر بهتر است و اگر هست ارزاق قسمت مقرر و مقدر پس قلت حرص در کسب
اکتساب نیکوتر است و اگر جمع اموال از برای ترکست پس چه حالت چیزی را که ترک کرده خواهد شد تا مرد بخیلی مینماید و صرف
نمیکند این آخر کلام ابن طلحه است بر فضل مؤلف کتاب رحمه الله تعالی میفرماید که رجال فرسان فصاحت و شجاعان
میدان بلاغت ایشانند و انشعاب شعب بلاغت و فصاحت از ایشانست که این مقر و معترفند هر ملوق قائل و حاذق
تا عل نقد رسالت از سکه کلام ایشان می یابد و نشر نوبت از نظم نثر مشک آسای ایشان بوی میدهد و این از کلام
آنحضرتست وقتی که عزم جزم فرمود بجانب عراق که الحمد لله و لا قوة الا بالله و صلی الله علی رسوله و سلم
مرگ بر گردن ولد آدم در آمده مثل قلاده بر گردن زنان و چه واله ساخته و مشتاق کرده اند مرا با سلاف و اقربای خود مثل اشتیاق
یعقوب بدیدار یوسف و بهترست مرا مقتلی که بآن ملاقی خواهم شد گویا مفاصل مرا جدا میسازند و دانگه در میان این
بیابان کربلا واقع ذا ایشان شکم پر شده و چیزی دیگر در و منگنجه و هیچ مفر و گریزگاهی نیست از روزی که قلم تقدیر رفته را
با خدای تعالی اهل بیت را که در بلا صابریم و بداده او شاکریم و او اتمام میدهد اجور صابران را اصلا جدا نمیشوند از رسول
اقربای که جمعند نزد آنحضرت در حظیره قدس چشم ایشان بوی روشنست و انعام بوی کاملست هر که سر آنچ دارد در میان ما
از برای ما بباز دو با ما بحظیره قدس باز دپس باید که کوس رحیل ساز کند که صباح از اینجا کوچ میکنیم ان شاء الله تعالی و دیگر
فرمود که ای مردمان رغبت نمایند در مکارم و شتابید در مغانم و سعی بمعروف نمایند و کسب اخلاق پسندیده کنند و از

افعال

افعال ذمیمه دوری جویید و نیکوئی کنید که هر گاه یکی با یکی نیکوئی کرده و می بیند که آنکس شکر آن قیام مینماید حق سبحانه و تعالی
عوض نیکوئی او خواهد داد زیرا که عطای او اجزل است و اجر او اعظم و بدانید که حوایج مردم شما نعمتی است از نعمتهای
حق تعالی بر شما با عراض از آن حوایج آن نعمت را نقمت میگردانند و بدانید که معروف نیکی مورث حمد و ستایش است
و موجب اجر عظیم پس هر گاه دیدید از مردی نیکوئی او را مردی نیک میبینید و دیدن او حضور و سرور می فزاید و اگر بدی
دیدید او را مردی ناخوش می یابید و از دیدن او دلها تنفر دارد و دیده ها خوابیده میشود که او را به بینند ای مردمان هر که جود کرد
عزیز شد و هر که بخل ورزید ذلیل گشت و اجود مردمان آنکس است که عطا بکسی کند که امید نداشته باشد او را و آن جود را عوض کند
و عفو کننده تر مردمان آنست که با وجود قدرت بر انتقام عفو کند و اوصل مردمان کسی است که بپیوندد بکسی که ببرد از او و اصول
بر مغارس بفروع بلند است پس هر که تعجیل نماید از برای برادر خود باحسان بیابد البته عوض احسان را ناگهان و هر که
از برای خدای تعالی نیکی کرد با برادر دینی خود حق تعالی در وقت حاجت عوض آن نیکی بوی میرساند زیاده از آن و البته دنیا از و میگرداند
و هر که رفع کند غمی و بلائی از مومنی حق سبحانه و تعالی غم و الم آخرت او را بفرح و سرور مبدل کرداند و هر که احسان کند از برای خدای احسان
والله یحب المحسنین جمیع مکارم اخلاق را درین فصل جمع فرموده و دیگر از کلمات بارکات آنحضرت است که حلم زینت است
و وفا مروتست و صله نعمت است و استکبار لاف و عجلت سفاهت و سفاهت ضعف است و سربلندی ورطه است
و مجالست دنائت زشت و مجالست اهل فسق ریبت است و چون معاویه علیه ما علیه حجر بن عدی را بقتل آورد و در آنسال امام حسین علیه السلام
ملاقات کرد و گفت با آنحضرت آیا خبر رسید بتو آنچه کردم بحجر و اصحاب او از شیعه پدرت فرمود که نه گفت کشتیم ایشان را و کفن کردیم و نماز
گزاردیم بر ایشان امام حسین علیه السلام تبسم فرمود و گفت خصم تو باشند آن قوم در روز قیامت ای معاویه بخدا سوگند که اگر ما
دست یابیم مثل این کار کرده تو و ایشان را بقتل آریم کفن نکنیم و بر ایشان نماز نگزاریم بمن رسیده قیام تو در امور ابی الحسن و انچه
از تو بوقوع آمده نسبت باو و عیوبی که از برای بنی هاشم میگوئی والله که تو ارکان خود تیر بمی اندازی و برغرض خود نشانه میزنی
و فرا گرفته عداوت را بجای نزدیک و اطاعت کرده مردی را که نه قدیمست ایمان او و نه حادثست نفاق او و نظر درستی کرد
از برای تو و تو در کار خود نظر کن یا بگذار ایم در اکه عمر عاص بی افضلت انس گوید که من نزد امام حسین علیه السلام بودم

جاریه آمد و در تحیت گفت یک دسته ریحانی آنحضرت فرمود که تو آزادی از مال من برای رضای خدای تعالی پس گفتم که او تحیت گفت ترا
بدسته ریحانی که چندان قدر و قیمتی ندارد تو او را آزاد کردی فرمود که حق سبحانه تعالی چنین ما را ادب فرموده فَاِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ
فَحَيُّوا بِاَحْسَنَ مِنْهَا اَوْ رُدُّوهَا و احسن از آن تحیت آزادی اوست و روزی از روزها فرمود برادرم امام حسن علیه السلم که
دوست میدارم که زبان تو از من میبود و دل من از تو آورده اند که یکباری امام حسن علیه السلم نوشت بوی کتابتی ملامت آمیز
بر اعطای شعرا که بمقداری شعرا اعطا نماید کرد جواب نوشت که تو داناتری از من باینکه بهترین مال آنست که نگاهدارد [illegible] را
پس نظر کن حسن ادب آنحضرت باین قول که اَنْتَ اَعْلَمُ مِنِّي که در یک کلام حکمت و خاتم خطی نامت از لطف و نصیحت و فراز
احسان وَاللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ و از جمله دعاء آنحضرت که اَللّٰهُمَّ لَا تَسْتَدْرِجْنِي بِالْاِحْسَانِ وَلَا
تُؤَدِّبْنِي بِالْبَلَاءِ و این دعا از شریف المقاصد عذب الموارد است که جمع فرموده میان معنی کثیر جلیل و لفظ جزیل قلیل
مالک فصاحت بحق و غیر ایشان حادی سبیل و روزی عبد الله زبیر آنحضرت را با اصحاب دعوت طلبید چون طعام آوردند همه کس
میخوردند و آنحضرت نمیخورد گفتند چرا میل نمیفرمائی فرمود روزه دارم و لیکن صائم را تحفه میباشد گفتند چیست فرمود دهن و مجمر
و غلام آنحضرت روزی جنایتی کرد که موجب عقاب بود آنحضرت امر فرمود بزدن او گفت یا مولای وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ فرمود بگذارید
او را دیگر گفت یا مولای وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ فرمود که عفو کردم از تو دیگر گفت یا مولای وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ فرمود که تو آزادی
از برای رضای خدای تعالی و دو چندانکه بتو اعطا میکردم فرزدق گوید که ملاقات فرمود بمن امام حسین علیه السلم وقتی که از کوفه
باز میگشتم فرمود که حال تو چیست یا ابا فراس گفتم دوستی تو خود که من هم دوستی میخواهم دیگر گفتم دلهای مردم کوفه با تست و
شمشیرهای ایشان با بنی امیه و نصرت از نزد حق تعالی است فرمود که راست گفتی مردم بندگان دنیا اند و دین امر لعوی است بر زبانهای
ایشان بر گرد او میگردند تا توسیع کرده معاش ایشان پس هرگاه که ممتحن گشتند ببلائی دینداران کم میمانند فرمود که هر که آمد نزد ما
فوت نمیشود از و خصلتی از چهار خصلت آیه محکم و قضیه عادله و برادری که از و منتفع توان گرفت و مجالست علما و در روز شهادت رجزی
میفرمود این مضمون را که موت بهتر است از ارتکاب عار و عار بهتر است از دخول نار و حق تعالی حاکم است این و آن که داد ظلم از ظالم
بستاند و دیگر فرمود که صاحب حاجت اکرام میکند روی خود را از سؤال تو پس اکرام کن روی خود را از رد او و چون عمر سعد علیه اللعنه

در مقابل آنحضرت نزول کرد جهه مقاتله آنحضرت برخاست در میان اصحاب خود و خطبه ادا کرد مشتمل بر حمد و ثنای الهی بعد از آن
فرمود که اینچنین صورتی واقع شده و همچنین امری فرود آمده که مشاهده میکنید و می بینید و بدرستی که دنیا متغیر است و منکر و
پشت میکند بر کسی که شناسای اوست و مستمر است سرعت او تا غایتی که باقی نمی ماند از و چیزی مگر بقیه مثل بقیه آب در ظرف
و کشت عیش مانند گیاه هیت رسته آیا نمی بینید که حق در و معمول نیست و باطل در و منتهی نمیشود تا مومن در رغبت باید
بلقای پروردگار خود و من نمی بینم مرگ را مگر دولت و سعادت و حیات را با ظالمان مگر شقت و محنت آورده اند که یکباری
میان آنحضرت و امام حسن علیه السلم تحی شد گفتند بوی که برو به پیش برادرت بعذر خواهی که او از تو بزرگتر است فرمود که من شنیدم
از جد خود رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود که هرگاه میان دو کس جاری شود سخنی پس کدام از ایشان که طلب کند رضای
آن دیگر او سابق است به بهشت از آن دیگر و من نمیخواهم که سبقت کنم بر برادر خود به بهشت این سخن بامام حسن علیه السلم رسید
فی الفور آمد بدیدن برادر صلوات الله علیهما ابو مخنف آورده که امام حسن علیه السلام اظهار کراهیت میفرمود وقتی که امام حسن علیه السلم
با معاویه صلح میفرمود که اگر تیغ جدا میکردی بینی مرا نزد من حب بود از آنچه برادرم کرده و این را فرموده درین باب شعر فما ان
شیء کما سار بی اخی ولم ارض للذی کان صانعا ولم اک ارضی بالذی قد رضوا به ولو جمعت کل الی المجامعا
ولو حز انفی قبل ذلک حزة بموسی لما الفیت للصلح تابعا یعنی هیچ چیز غمگین نساخت مرا همچنانکه غمگین ساخت مرا برادرم
و من راضی نبودم از برای خدای آنچه او کرد و نبودم که راضی شوم بآنچه راضی شده بودند ایشان بآن و اگر جمع شوند بسوی
من هر جمعی که بود و اگر بریده شدی بینی پیش از بریدن به تیغ که مرا تسلیم نمی یافتند که تابع آن صلح شوم مولف حروف
میفرماید که اگر صحیح است که این ابیات از اشعار آنحضرت پس هر یک بر نمیدانند مصلحت خود از حسب حال و مقتضای
زمان و هر چه میکنند از ایشان صوابست ایشان دو امامند و دو سید و اگر نشسته اند و اگر ایستاده و کسی را نیست
بر ایشان راه مقال ایشان عارفاند باحوال در حال دیگر این ابیات آنحضرت شعر الحیین تحی ابن ابی
طالب البدا بارض العرب الم تروا و تعلموا ان ابی قاتل عمرو و مبیر مرحب ولم یزل قبل کشوف الکرب مجلیا ذلک
عن وجه النبی الیس من العجب عجب العجب ان یطلب الابعد میراث النبی و الله قد اوصی بحفظ الاقرب یعنی منم حسین بن

علی بن ابی طالب که بد تمامت ترین عرب آیا ندیدید و ندانستید که پدر من قاتل عمرو هلاک کننده مرحب یهودی خیبری
بود و همیشه پیش از من رفع کرب و بلا آشکارا از روی پیغمبر می نمود آیا منت کسی را عجب کند عجبتر عجب آنکه طلب کنند و در تو میراث
پیغمبر را و حال آنکه حق تعالی فرموده باشد بخط نزدیکتر در میراث و دیگر ابیات از ایشان نقل کرده اند نزدیک باین مضمون
فصاحت و آثار ایشان است و بلاغت شعار ایشان **فصل** در اولاد آنحضرت علیهم السلام کمال الدین بن طلحه روایت کند که
اولاد آنحضرت ده است از ذکور و اناث شش ذکورست و چهار اناث ذکور علی اکبر و علی اوسط و او امام زین العابدین است علیه السلام که
انشاء الله تعالی تتمه ذکر خواهد یافت و علی اصغر و محمد و عبدالله و جعفر اما علی اکبر در خدمت پدر بزرگوار در کربلا مقاتله کرد تا شهید شد
و علی اصغر طفلی بود تیری آمد و شهادت یافت و گویند عبدالله نیز در خدمت پدر شهید شد اما دختران زینب و سکینه و فاطمه است
و یکی دیگر و او ذکر نکرده این یکی را و گویند او را چهار پسر بوده و دو دختر و اول اشهرست و ذکر مخلد و بنا منقطع نسل در میان پسران
آنحضرت بعلی اوسط که امام زین العابدین است منحصر از بقیه اولاد و ابن خشاب گوید که آنحضرت را شش پسر بوده و دو
دختر علی اکبر با پدر بزرگوار شهید شد و علی امام زین العابدین و علی اصغر و محمد و عبدالله و این سه شهادت یافتند با پدر بزرگوار
و جعفر و زینب و سکینه و فاطمه و حافظ عبدالعزیز جنابذی گوید که اولاد آنحضرت شش بوده اند چهار ذکور و دو اناث علی اکبر
با پدر شهید شد و علی اصغر و جعفر و عبدالله و سکینه و فاطمه گوید که نسل امام حسین علیه السلام از علی اصغر مانده و مادرش ام ولد بود
و او افضل اهل زمان بود و زهری گوید که من هاشمی ندیدم که افضل بوده باشد مصنف میفرماید که حافظ اخلال نموده در ذکر امام
زین العابدین و گفته است که نسل از علی اصغر است و صحیح آنست که سه علی است که از اولاد آنحضرت بوده اند چنانچه ابن طلحه ذکر
فرموده گفته که زین العابدین اوسط است و تفاوت میان ابن طلحه و حافظ جنابذی است و شیخ مفید رحمه الله آورده که اولاد آنحضرت
شش است علی بن حسین الاصغر و کنیه او ابومحمد است و مادرش شاه زنان دختر کسری یزدجرد بن شهریار ملک فرس و علی بن حسین
الاکبر شهید شد با پدر بزرگوار در کربلا و مادر او لیلی بنت ابی مره بن عروه بن مسعود الثقفیه و جعفر بن الحسین و او را عقبی نبود
و مادر او قضاعیه بود و وفات جعفر در حیات پدر بزرگوارش بود و عبدالله بن الحسین که در کودکی در دامن پدر تیری بر او آمد
شهید شد و سکینه بنت حسین و مادر او رباب بنت امرء القیس بن عدی کلبیه بود و او مادر عبدالله بن حسین است نیز و فاطمه بنت حسین

و مادرش ام اسحق بنت طلحه بن عبیدالله بن تیم **فصل** در عمر آنحضرت کمال الدین بن طلحه رحمه الله میگوید که سابقا گذشته
که ولادت او در سال چهارم از هجرت بوده و انتقال او بسرای آخرت چنانچه مذکور خواهد شد در شصت و یکم از هجرت
پس مدت عمر شریفش پنجاه و هفت سال و چند ماه بوده و شش سال و چند ماه با رسول الله صلی الله علیه و آله و سی سال بعد از
وفات پیغمبر با پدرش امیرالمومنین علیه السلام و بعد از شهادت پدر بزرگوارش ده سال با برادرش امام حسن علیه السلام و بعد از
وفات برادر ده سال دیگر بوده تا وقت شهادت ابن خشاب گوید که حدیث کرد مارا حرب باسناد خود از ابی عبدالله
الصادق علیه السلام که او فرمود که حسین بن علی علیه السلام که مادرش بنت رسول الله بوده صلی الله علیه و آله شهادت یافت
در پنجاه و هفت سالگی در سال شصتم از هجرت در روز عاشورا مقام او با جد خود رسول الله صلی الله علیه و آله هفت سال بوده
مگر آنچه میان او و امام حسن بود که آن هفت ماه و ده روزست و اقامت فرمود با پدر خود سی سال و با برادر ابی محمد ده سال
و بعد از برادر ده سال دیگر زیست پس عمر آنحضرت پنجاه و هفت سال بوده باشد مگر آنچه میان او و برادرش است حمل و حلمش در
روز عاشورا بود چنانچه مذکور شد گویند در روز جمعه بوده در سال شصت و یکم از هجرت و بعضی گویند در روز عاشورا و
دوشنبه پس بقای آنحضرت بعد از برادر یازده سال بوده باشد و حافظ عبدالعزیز گوید که حسین بن علی علیه السلام مادرش فاطمه
بنت رسول الله است صلی الله علیه و آله و ولادتش در پنجم ماه شعبان بوده در سال چهارم از هجرت و شهادت یافت در کربلا در
روز عاشورا در سال شصت و یکم از هجرت و او پنجاه و پنج سال و شش ماه بود و شیخ مفید رحمه الله آورده در ارشاد که حسین بن
علی علیهما السلام شهادت یافت در روز دوشنبه دهم از محرم در شصت و یکم از هجرت بعد از نماز پیشین قتیل مظلوم صابر
در آن روز پنجاه و هشت سال داشت هفت سال با رسول الله بود و سی سال با امیرالمومنین و ده سال با برادرش امام حسن علیه السلام
مدت خلافتش بعد از برادر یازده سال بود و در آن وقت محاسن مبارکش را بحنا و کتم رنگ فرموده بود و زایل شده بود
و رنگ او از سر و عارض مبارکش و روایات بسیار وارد یافته در فضل زیارت آنحضرت بلکه در وجوب زیارت روایت کنند از
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که زیارت حسین بن علی علیهما السلام واجب است بر هر که اقرار دارد بامامت آنحضرت از قبل
خدای عز و جل و دیگر فرموده که زیارت امام حسین علیه السلام برابری میکند با صد حج مبرور و عمره مقبول و حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فرمود که هر که حسین را بعد از موت او زیارت کند او را بهشت واجب کرده و اخبار درین باب بسیار وارد است که
وافی و کافی است ما ایراد نموده‌ایم در کتاب مناسک المزار این آخر کلام شیخ مفید است رحمة الله علیه مؤلف عمدة
مقرر باید که این امر عجیب است که اصحاب اتفاق دارند که ولادت آنحضرت در سال چهارم بوده از هجرت و شهادتش در سال
شصت و یکم و در مدت حیاتش خلاف کرده‌اند چه هرگاه دانستی ولادتش را با وفات عمر شریفش بر تو معلوم میشود
از طریق قریب **فصل یازدهم** در توجه آنحضرت بجانب عراق کمال الدین بن طلحه آورده است که چون معاویه غاویه
یزید پلیدش را در وقت مردن خلیفه ساخت این ملعون بعد از مردن آن طاغی نامه نوشت بولید بن عتبة بن ابی سفیان
که دران اوقات والی مدینه بود و دران مبالغه تمام درج کرده که از حسین بن علی بیعت بستان چون امام حسین این مضمون را
معلوم فرمود دید که وقت مقتضی آن نیست که در مدینه باشد از آنجا بیرون آمده توجه بجانب مکه فرمود و در آنجا اقامت
کرد و چون خبر مرگ معاویه و خلافت یزید پلید بکوفه رسید و جمعی کثیر از مردم کوفه اتفاق کرده نامها نوشتند مشتمل بر مبالغه
بسیار که آنحضرت بجانب کوفه توجه نماید و تمامی مردم بسر و مال ایستاده‌اند و پی در پی نامه میفرستادند تا قریب بصد و
پنجاه کتابت شد که هر طایفه نوشته بودند و تحریص و ترغیب آمدن آنحضرت کرده و آخر نامه که نوشته بودند و بدست معتمدی
فرستاده مضمونش این بود که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه‌ایست از جماعت شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام
و دوستان او بسوی حسین بن علی علیهما السلم حمد کنیم بر تو اما بعد بدرستی که شیعیان و دوستان انتظار مقدم شریف میکشند
و بغیر تو ملجأ ندارند در آمدن تعجیل فرمای العجل العجل یا ابن رسول الله و السلام علیک و رحمة الله آنحضرت جواب نامهای ایشان را
نوشت و پیش از توجه ابن عم خود مسلم بن عقیل را روانه آنجانب کرده بود و چون مسلم با کوفه رسید قضایا و وقایع
چند در میان ایشان جریان یافت که احتیاج بذکر آن نیست و آخر این امر منجر شد باینکه امام حسین علیه السلم با اهل و ولد خود
توجه بجانب کوفه فرمود و چون مسلم عقیل بکوفه آمد و شیعیان را جمع نموده از همه بیعت گرفت از قبل آنحضرت و دران وقت
نعمان بن بشیر والی کوفه بود نامه نوشت بیزید پلید و او را ازین احوال اخبار نمود و او عبید الله زیاد را بجانب کوفه فرستاد و آن
ملعون چون نزدیک بکوفه شد لباس اهل حجاز در آمد از جانب بادیه حجاز داخل شد و خلق او را نشناختند و زعم مردم آن بود که امام حسین علیه السلم آمد

خود را در کوفه انداخت و در شب جماعت مردم می‌آمدند و بروی سلام کردند و میگفتند یا ابن رسول الله خیر مقدم مرحبا
او چون این کلمه میشنید دید نسبت بامام حسین علیه السلم که اظهار میکنند اگرچه او را بد می‌آمد اما کشف آن حال نکرده هیچ نمی‌گفت تا
بقصر الاماره رفت آنگاه که صباح شد مردم را جمع کرد و کشف حال خود نموده بنیاد تهدید و خشونت و دست تعدی
بقتل و بیداد در آورد تا غالب شد بر مسلم عقیل و او را بقتل آورد و این خبر با آنحضرت رسید وقتی که تجهیز خروج بکوفه
فرموده بود درین وقت ناصحان آمدند و آنحضرت را نصیحت کردند که اهل تجربه آموز و دیانت بودند مثل عبد الله بن عباس و
عمرو بن عبد الرحمن بن الحارث المخزومی و غیر ایشان و در اثنا کتابات اهل مدینه رسید که عبد الله بن جعفر و سعید بن عاص و جماعت
کثیری از آن مردم نوشته بودند و مصلحت دیده که آنحضرت توجه بعراق ننماید و در مکه اقامت کند چون دران اوقات غالب
بود و قدر زمام اختیار از دست ربوده تلقی آنها ننمود و روز ترویه که شنبه بود و هشتم ذی الحجه از مکه بیرون فرمود
و با آنحضرت هشتاد کس بودند از اهل و شیعه و موالی و چون بمنزل شقوق رسید فرزدق شاعر می‌آمد پیش رفت و
سلام کرد و دست مبارک آنحضرت را بوسید فرمود که از کجا می‌آیی یا ابا فراس گفت از کوفه فرمود که چگونه گذاشتی اهل کوفه را
گفت چنان گذاشتم که دلهای مردم با تست و شمشیرهای ایشان با بنی امیه و اهل دین کمند والقضاء ینزل من السماء
والله یفعل ما یشاء و جاری شد در میان ایشان سخنی چند که از پیش گذشت و بعد از آن فرزدق وداع کرده متوجه
شد و فرزدق را پسر عمی بود از بنی مجاشع گفت یا ابا فراس این حسین بن علی است گفت بلی میدانم که این حسین بن علی است که پسر
فاطمه زهراست بنت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که این بهترین خلق و افضل آن بر روی زمین است و من پاره‌ای
ابیات در مناقب او گفته بودم از برای رضای حق تعالی از برای سرای آخرت که تمام آن قصیده بمدح امام زین العابدین است
که بعد ازین در مناقب وی انشاء الله مضمون آن قصیده مذکور خواهد شد **فصل دوازدهم** در قتل و مصرع آنحضرت و اهل بیت
کمال الدین بن طلحه رحمه الله گوید که این فصلی است که دیده‌ها را میگریاند و جگرها را میسوزاند و نه کسی درین احوال شروع میتواند
کرد که کفره فجره چه بیدادها کرده‌اند و خون ذریه نبویه چگونه ریختند و هتک حرمت ایشان چگونه روا داشتند که چون ناحق

چندین بیگناه را بکشتند و خاک مذلت غربت بر فرقهای ایشان بیختند و آب فرات که بر ددان آن صحرا حلال بود بر
ایشان بستند و سر سبط برگزیده نبی را بر سر نیزه کرده گرد شهرها گردانیدند با وجود آنکه میدانستند که اولاد
ذریهٔ رسول است که حق سبحانه و تعالی مودت و دوستی ایشان فرموده و این طائفه بی شرم و حیا نه از خدا شرم داشتند
و نه از رسول صد هزار انبار لعنت خدا و رسول و ملائکه و جن و انس بر این طائفه بیحیا باد که این ستم بر آل رسول الله
روا داشتند و این احوال بر سبیل اجمال آنکه امام حسین علیه السلام فرمود تا دو مرحله مانده بود بکوفه ناگاه مردی که او را
حر بن یزید ریاحی میگفتند با هزار سوار بوی رسید از جانب ابن زیاد ملعون و همه تمام سلاح بودند و گفت مرا امام حسین علیه السلام که
ابن زیاد امر کرده بمن که از تو جدا نشوم تا بیعت از تو بستانم و یا ترا پیش وی برم و من نمیخواهم که بتو آسیبی رسد اکنون مصلحت
آنحضرت فرمود من نیامدم بدین دیار تا چندین بار مردم کوفه بمن نامها پیاپی نفرستادند و شما از مردم کوفه اید اگر بر بیعت و
قول خود هستید که در کتابات درج کرده اید من بشهر شما در آیم و الا باز گردم بجائی که از آنجا آمده ام حر گفت والله که من ازین کتب و رسل خبر
ندارم و درین وقت ممکن نیست که من رجوع توانم کرد بکوفه پس اختیار کن طریقی غیر ازین طریق و بازگرد بهر جا که خواهی تا من بنویسم
به پسر زیاد که حسین تخلف کرد ازین راه و من قادر نشدم بر او شاید که خدای تعالی نگاه دارد درین راه آنحضرت غیر آن راه دیگر
اختیار فرموده بازگشت بجانب حجاز شب همه شب اصحاب خود را ندیده راندند چون روز شد آن لشکر در برابر ایشان خود را نمود
چون آنحضرت چنین دید از حر پرسید که خبر چیست گفت کتابت ابن زیاد بمن رسید مشتمل بر توبیخ و سرزنش بسیار که از تو جدا
نشوم تا ترا نزد وی برم و میان آنحضرت و حر سخن بطول انجامید تا خود و اهل و اصحابش نزول نمود در صحرای کربلا در روز چهارشنبه
یا پنجشنبه دوم محرم آنحضرت فرمود که این کربلاست و این موضع کرب و بلاست و این جای خوابانیدن شتران و فرود آمدن رحال ما
و این محل خون ریختن آل عباست و حر با ایشان آنجا فرود آمد و چیزی نوشت با ابن زیاد و او را اعلام کرد بنزول آنحضرت
در زمین کربلا و ابن زیاد لعین نامه نوشت بامام حسین علیه السلام اما بعد بدرستیکه ای حسین تو در کربلا فرود آمده و یزید بن معاویه
بمن نوشته که بر بستر نرم نخسبم و آرام نگیرم و از فطیر سیر نخورم تا آنکه ترا بلطیف خبیر رسانم یا آنکه بحکم من و یزید بن معاویه در آئی والسلام

چون

چون نامهٔ ابن زیاد سگ ملعون بآنحضرت رسید خواند و او را بدور انداخت فرمود فرستادهٔ او را که نامهٔ او نزد من جواب ندارد
قاصد بازگشته این خبر رسانید غضب ابن زیاد زیاده شد و در تهیهٔ اسباب لشکر درآمد و چون لشکر جمع شد حکومت ری را نامزد عمر سعد
کرد و در آن باب چیزی نوشته بوی داده او را مقدمهٔ لشکر ساخت و او در خروج بقتال امام حسین علیه السلام اهمالی میکرد
ابن زیاد گفت بوی که بیرون میباید رفتن بقتال یا کتابی که برای تو نوشته ام مشتمل بر حکومت ری باز دادن و در منزل
خود نشستن آن شقی حکومت ری را از دست نگذاشته اقدام بقیام مقاتلهٔ امام حسین علیه السلام را بر نشستن اختیار کرد
و دل بر کارزار امام حسین علیه السلام نهاده دین و ایمان را از برای رضای ابن زیاد بر باد داد و با بعضی از لشکر بیرون آمد تا مدت دو
هزار با بکار از پیاده و سوار نزد آن ملعون تحت جمع شدند و اول کسی که باو پیوست شمر ذی الجوشن کوفی علیه اللعنه بود با چهار هزار سوار
آمدند بکنار فرات و فرود آمدند چنانچه حایل شدند میان آب و میان امام حسین علیه السلام بعد از آن ابن زیاد کتابتی نوشت بعمر
سعد بمقاتلهٔ امام حسین علیه السلام که کار بر وی تنگ گیر و آب را از وی باز گیر و امر برو محکم گردان و بزودی زود در آن مبادرت
نماید و ایشان بنوشتهٔ او عمل کردند یکی در میان امام حسین علیه السلام بود که او را یزید بن حصین همدانی میگفتند مردی بود عابد و زاهد گفت یا ابن
رسول الله مرا اذن ده تا بروم نزد ابن سعد و سخن چند با وی بگویم در باب آب شاید که ازین فعل زشت باز ایستد اذن
یافته آمد نزد عمر سعد و بر وی درآمد و سلام نکرد گفت یا اخا همدان چه مانع آمد ترا از سلام بر من مگر من مسلمان نیستم و خدای
و رسول او را نمی شناسم همدانی گفت تو اگر مسلمان میبودی بجای که میگوئی بیرون نمی آمدی بجنگ عترت رسول الله صلی الله علیه و
آله و قتل ایشان نمینمودی و آب فرات که بر ددان بادیهٔ جهالت و خوکان وادی ضلالت مباحست بر ایشان نبستی
و اینک حسین بن علی و برادران و زنان و اطفال و تمامی اهل بیت از تشنگی بیم جان هلاک رسیده اند و تو منع
نموده میان آب و ایشان که مبادا شربت آبی از آن بخورند و گمان تو آنست که خدا و رسول را می شناسی و مسلمانی عمر سعد
سر شوم را در پیش انداخت و بعد از زمانی سر بالا کرد و گفت والله یا اخا همدان بدرستیکه من میدانم حرمت ایشان را می شناسم
ولیکن شعر دعانی عبید الله من دون قومه الی خطة فیها خرجت لحین فوالله ما ادری و انی لواقف علی خطر لا ارتضیه

ومیمین واخذ ملک الرّی والرّی رغبتی أم ارجع مأثوماً بقتل حسین وفی قتله النار لیس دونها حجاب وملک الری قرة عین طلب کرد
مرا عبید الله زیاد از نزد قوم و داد بمن ملکی که در آن می بینم حاصل زر و سیم را و بخدا قسم که نمیدانم و حال آنکه من ایستاده‌ام بر کنده و
خطر که نمی پسندم آنرا که آیا بستانم ملک ری را و حال آنکه ملک ری مرغوب منست یا رجوع کنم در حالتی که مرا از گناهکاران
شمارند بکشتن حسین و میدانم که در کشتن وی دخول آتش است که میان او و دخول آتش است که میان از دخول هیچ حجاب و مانعی
و ملک ری خود نور چشم می افزاید بعد از آن گفت یا احامدان نمی یابم در نفس خود که ترک ملک ری توانم کرد یزید بن حسین باز
گشت و گفت یا ابن رسول الله در رضا بقتل تو داد بواسطه ملک ری مؤلف رحمه الله میفرماید که توفیق از بیت غزالی امثال و کرم
کلمه عذاب بر او واجب گشت و عقاب لازم شد او را اثر نمیکند ملامت لائم و نصیحت عذال هر که نفس و هوا بر او استیلا
یافت می افتد در ورطه اعظم شهوات قیود و اغلال و همچنانکه جنت را رجال است نار را نیز هست رجال و آنچه آماده
کرده حق تعالی از برای قومی فوز و رضوان بجنان مهیا ساخته از جهت دیگری عقاب نکال و ابن نحس بن سعد که دور است
از رحمت الهی با وجود آنکه میدانست که ابن عم رسول است و بحکم أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ از ارتکاب نمود و این قبیح است از انواع
اضلال و متسم بودن بسلوک خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً بر این احوال و ترک سرای باقی گفتن و قرب کردن
بر بنای سریع الزوال از برای طمع مال پس زیانکاری است در مآل در دوزخ را بر خود گشود و او در امارت ری سودی نبود بیرون
رفت ابن سعد در طالع نحس و روحت آخرت خود را بثمن بخس و بست خود را در آخرت بجای تنگ از جهت عصیان حق و بر
از برای رضای فجار و گرفتار کرد خود را بغضب کردگار و در رو داد خوشه بود و فردا با ابن زیاد و اصحابش در نار که بدترین
مقامات است از برای قرار و در دنیا بازگشت نمود بعار حشر او خواهد بود در آخرت با زمره کفار شعر صلّىٰ لها حيًّا وكان وقودها
ميتًا ويدخلها مع الفجّار وكذاك أهل النار في الدنيا هم يوم القيامة جلّ أهل النار یعنی زندگانی از برای سوختن آتش میکرد
و میمیرد دوزخ شد در مردن و داخل میشود با فجار بدوزخ و همچنین اند اهل آتش در دنیا که از عمل برای دوزخ میکنند و ایشان در
قیامت بزرگان اهل دوزخند و مصداق این معنی آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید آواز افتادن کسی بجایی اصحاب گفتند

یا رسول

یا رسول الله این چه آواز بود فرمود که سنگی بود که افتاده شد در دوزخ که هفتاد سال بود که می افتاد این زمان در قعر دوزخ
استقرار یافت و در ان ساعت یهودی ده بود که عمر آن هفتاد سال بود کنایه فرمود بجز از برای آنکه منتفع نشده بود از انچه بوی
رسیده بود از دعوت کنایه نمود از مدت حیات او بافتادن در دوزخ از برای آنکه در مدت حیات سعی میکرد از جهت دوزخ
گویا درین مدت در افتادن بود و کنایه کرد از مرگ او در استقرارش در قعر دوزخ و حال این شقی بر چنین شد در مدت حیات
سعی از برای آتش میکرد که خاتمت و عاقبت او بعذاب الیم کشید و دوری و نومیدی او را حاصل شد از رحمت الهی و بر
حلول نمود عقاب نامتناهی که سعی نمود در بدی و از برای خود پیدا کرد نکال ابدی و حق را در پس پشت انداخت
و خود را هدف تیر لعنت ساخت و از صراط مستقیم عدول نموده و در ضلالت افتاده بود در رسول بجای آورد و دل
را از ان فعل پاره کرده و بان خیانت آسمان و زمین و ملائکه کرام و انبیا علیهم السلم را بگریانید که همه زبان لوم و طعن و لعن او
گشوده اند و کفیل و ضمین او گشته اند بخلود عذاب الیم و دوام در جحیم که طعام او زقوم خواهد بود و غسلین و شراب او
حمیم خصوصا با بغض رب العالمین قرین با جماعه ستمگرین و طغاة کافرین و مصاحب ناکسی متابعت و مشایعت
او کرده و بفعل او راضی بوده من الجنة والناس اجمعین و باین افعال ذمیمه قبیحه ادعای او آن بود که از اهل اسلامست
و از تابعان نبی است صلی الله با آنکه خون برگزیده او را در ماه حرام ریخت و خاک ذلت و لعن و خواری ابدی بر فرق
نحس خود بیخت نعوذ بالله من سوء الخاتمة و از عجب آنکه سید و عاقبت که با ایشان بود نصاری وقتی که رسول الله
ایشان را طلبید بمباهله و بیرون فرمود با علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم ایشان چون مشاهده کردند این نفر کرام
ذوی الاحترام را باز پس رفتند بعد از اقدام در زیر بار جزیه در آمدند گفتند رویها دیدیم که اگر دعا کنند کوهها از زمین برخیزد
و نصاری بر روی زمین نماند و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود و الله اگر مباهله میکردند مرا درین وادی آتش می افتاد و همه را
میسوخت و جماعتی که دعوی اسلام داشتند با وجود آنکه عالم بودند باین خبر مبالغه داشتند در طمس و محو این اثر دلالت کرد
آنجناب که دلالت کرد سید و عاقبت را از ظلم و اقدام نمودند با علم در اقدام ذوی الغدر و انداختند خود را در ورطه این خطر

وجه راست گفت آنچه گفت اذا نزل القضاء عمی البصر کمال الدین گوید که چون امام حسین علیه السلام را یقین شد که
قوم با وی مقاتله خواهند کرد امر کرد اصحاب خود را که برگرد خود خندقی کنند و هیمه که در آن شد که طریق قتال
از اینجا باشد لشکر ابن سعد نحس صف کشیدند و بنیاد قتال شد و از اهل و اصحاب امام حسین علیه السلام یکیک
بیرون می آمدند و داد مردی میدادند و شهید شدند تا زیاده از پنجاه مرد بمقام شهادت رسیدند در یوقت امام حسین علیه السلام
دست مبارک بمحاسن خود فرود آورد و پیش فرموده آواز داد و گفت کجاست فریادرسی و یاری و مددکاری
که از برای رضای خدای تعالی بفریاد ما رسد و ما را یار و مددکار باشد و دفع شر این ظلمه از حرم محترم رسول الله کند
ناگاه حر بن یزید ریاحی که سمت ذکر یافت پیش آمد و گفت یا ابن رسول الله اول کسی که بجنگ تو بیرون آمد
من بودم و اکنون کسی که در خدمت تو جان ببازد و کشته شود خواهم که من باشم امر فرمای مرا بقتال که کار
کنم امر فرمایید که بیایم شفاعت جد ترا فردای قیامت اذن یافت بقتال اشتغال نمود و کرّار خود را بر قلب لشکر ابن سعد
زد و کوشش کرد تا شهادت یافت بعد از آن آتش حرب برافروخت تا اصحاب و اقربا و اولاد و بنی اعمام بدرجه
شهادت رسیدند آنحضرت تنها ماند بنفس نفیس خود مبادرت نمود بمبارزت تا از کشته پشته ساخت و جراحت بسیار
بر بدن مبارکش بود از طعن نیزه و ضرب شمشیر و تیر و سنان آن ناپاکان پس آن کان شمر لعین با طایفه ملاعین آنحضرت را در
میان گرفتند دم بدم دست بنهب و غارت برآوردند آنحضرت آواز داد بر ایشان که ویحکم ای گروه شیطان اگر شما را دین
دارید و از روز قیامت نمی ترسید آخر از خود بترسید باز گردید بانساب خود اگر بترسید شما اعراب زعم شما آنست که من با شما مقاتله
میکنم پس منع کنید سفهای خود را از تعرض حرم که مادامی که من زنده ام ایشان با شما مقاتله نکرده اند آنگاه شمر اصحاب خود را
از اینجا منع کرد و گفت قصد وی کنید بعد از آن شمر آواز داد که چه انتظار دارید که نمی توانید مرد را فرود آورد که چندین جراحت دارد
آنگاه بیکبار آن ملاعین حمله کردند و تیر و نیزه بر آنحضرت گشودند تا افتاد بر زمین غریب و آنگاه از جرح بی عمر سعد لعین امر
در پیش آنحضرت ایستاد و گفت فرود آیید و سر او را از تن جدا کنید پس فرمود نصر بن خرشه ضبابی و آن ملعون شمشیری زد بر

بر فرق آنحضرت عمر سعد قهر کرد و نابکاری را که بر یمین او بود گفت فرود آی و او را خلاص کن خولی بن یزید فرود آمد و سر
مبارک آنحضرت از بدن مقدس جدا کرد بعد از آن در خیمها رفتند و هر چه از رخت و متاع دیدند بردند آنگاه عمر سعد لعین
سر مبارک آنحضرت را به بشیر بن مالک داد و بنزد ابن زیاد بی بنیاد برد چون آن سر را پیش عبید الله لعین برد و
بر زمین نهاد بشیر گفت که شعر املا رکابی فضة و ذهبا انا قتلت الملک المحجبا و من یصلی القبلتین فی الصبی
و خیرهم اذ یذکرون النسبا قتلت خیر الناس اما و ابا یعنی پر کن رکاب مرا از نقره و طلا که من کشتم پادشاه محجب را
یعنی بواسطه عظم شان از مردم در نقاب و حجاب بود و آنکه نماز گزارده بدو قبله در کودکی و بهترین ایشانست گاهی که ذکر کنند
نسب ایشان را کشتم بهترین مردمان را از جانب پدر و مادر عبید الله لعین غضب کرد و گفت چون چنین بود پس چرا بکشتی
او را والله که تو از من خیری نخواهی دید و اکنون ترا بوی ملحق گردانم او را پیش خود کشید و گردن او را زد مولف
رحمه الله میفرماید که صدق الله و کذلک نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون آنکسانی که بر امام حسین
جنگ و حرب کردند و قصد وی و اصحاب وی نمودند باندک زمانی بدست دشمن کشته شدند و فضیحت گشتند و بعکس
از ایشان بحمد الله که براد رسید و امر ایشان به بدترین عقوبتی کشید و تمام مستاصل و متفرق گشتند باز ابن طلحه
میگوید که محرمات حجرات عصمت را با سیران بر شتران سوار کردند تا آمدند بکوفه و مردم آنجا بیرون آمده اینحال را که
دیدند گریه و زاری آغاز کردند و در نوحه را بر خود باز کردند و فغان از آسمان و زمین افتاد و امام زین العابدین علیه السلام رنجور بود در آن
چون این زاری و بیقراری از زنان میکنید پس چه کسان کشتند ما را و روزی که آنحضرت شهید شد روز جمعه بود و آن روز عاشورا
بود از محرم در سال شصت و یکم از هجرت چنانچه مذکور شد و دفن کردند آنحضرت را بطف کربلا از زمین عراق و مشهد منورش معروف و
مشهور است و بزیارت می آیند از جهات و آفاق و تفصیل این وقایع را صاحب فتوح آورده و من مجمل از آن نقل کرده ام
و هر که تفصیل خواهد آنجا رجوع کند و بعد از این معذرت میگوید شعر ایا ایها العادون ان الملک مقام سوال و الرسول سئول
و موقف حکم و الخصوم محمد و فاطمة الزهراء و هی ثکول و ان علیا فی الخصام موید له الحق فیما یدعی و یقول فماذا ترون

الجواب علیهم ولیس الی ترک الجواب سبیل وقد سؤتموهم فی بنیهم بقتلهم ووزر الذی احدثتموه ثقیل ولم یحج فی ذلک
الیوم شافع سوی خصمکم والشفیع بطول ومن کان فی الحشر والرسول خصیمه فان امام الجحیم مقیل وکان علیکم واجبا
فی اعتمادکم رعایتهم ان تحسنوا وتصلوا فانهم آل النبی واهله ونهج هداهم بالنجاة کفیل مناقبهم یوم الوری مشتهرة
لها غرر مجلوة وحجول مناقب جلت ان یحاط بحصرها نظمها فروع قد زکت واصول مناقب وحی الله اثبتها لهم
بما قام منهم شاهد ودلیل مناقب من خلق النبی وخلقه ظهرن فما یعنی لهن افول یعنی ببینید واگاه باشید ای امة
تجاوز کنندگان از حد بدرستیکه در پیش شما مقام سؤال خواهد بود که رسول الله صلی الله علیه وآله وفاطمه زهرا باشند علیهم السلام که
بر فرزند قتیل خود نوحه کنند وبدرستیکه علی علیه السلم در خصومت ایشان کنند باشد او را در آنچه دعوی کند پس هرگاه که این
خصمان از شما پرسند از آنچه با اولاد واحفاد ایشان بفعل آورده اید از ستم پس جواب شما چه خواهد بود بر ایشان ونیست ترک آن
جوابهای وحال آنکه شما تمکین کرده اید بد آن بزرگان بدین ایشان [illegible] فرزندان ایشان وگناهی از برای خود [illegible] که بجایه گران و
ثقیل است وامید داشته [illegible] این روز [illegible] که شما را شفاعت کند بغیر از آنکه شفیعان خصمان شما باشند شرح دین
طول دارد که پایان نرسد وهرکه در روز حشر حضرت رسول صلی الله علیه وآله خصم او باشد پس بدرستی که بی شک آتش جحیم مکان وماوای او خواهد بود
وبود بر شما واجب که اهل اعتماد خود را رعایت کنید واحسان واکرام ایشان بجای آرید چه ایشان آل نبی اند ونهج وطریق هدایت ایشان
بنجات کفیل است یعنی کفیل وضمین نجات را واثبات است مناقب ایشان در میان خلائق ظاهر وهویداست که علامت ظهور
وشهرت ونعمت پیداست مناقبی که بزرگی وبسیاری احاطه حصر آن نمیتوان کرد وپاکیزگی فروع وآن بحیثیتی که بر شمردن
نمیتوان دادن مناقبی که وحی الهی اثبات آن از جهت ایشان کرده بحیثیتی که قائم گشته از ایشان شاهد ودلیل مناقبی که از سیرت
صورت نبی صلی الله علیه وآله ظاهر گشته بهیچ چیز آزاد در افق افول وغروب آن نباشد [illegible] چون [illegible] رسید در میان بیان
این مقام ظاهر بسیار زد ایام از الهام الله آنچه مانع است از اتمام مرام بر اتم اقسام ونمی چند خرم واستواری کلام غیر از
اختتام پس اختصار مضمون این ابواب نمود بر اقتضای اقلام این آخر کلام ابن طلحه است والسلام مولف رحمه الله [illegible]

از احمد

از اخبار که در باب آنحضرت وارد یافته وبعد از وقایع که بعد از شهادت آنحضرت بظهور آمد حافظ عبد العزیز رحمه الله روایت
کند از بعضی که ایشان گفتند که ما بجانب روم بغزا رفته بودیم پس ناگاه دیدیم کتیبه از کنائس ایشان که بعربی نوشته بود
این بیت را که شعر اترجو امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم المعاد یعنی آیا امید داشته باشند جماعتی که
بکشتند حسین را شفاعت جد او را در روز بازگشت که روز قیامت است پس پرسیدیم از اهل روم که این را کی نوشته اند
ایشان گفتند که ما نمیدانیم عاصم از زر روایت کند که اول سری که در اسلام بر سر نیزه کردند سر مبارک امام حسین علیه السلم بود
ومن بعد [illegible] گریه کنندگان از زن ومرد بیشتر از آن عیسی بن حارث کندی روایت کند که چون حسین بن علی علیهما السلم را شهید کردند
در ان اوقات هفت روز از آن قبیل بود که هرگاه نماز عصر میگزاردیم نظر میکردیم بر آفتاب که بر دیوارهای خانه تافته بود گویا ملحفه ها
سرخ است از شدت حمرت وبعضی از کواکب بر بعضی دیگر میزد او گوید من شنیدم از زکریا بن یحیی بن عمر الطائی که او
از یکی محبان شنیده بود که شمر لعین را پاره طلا بدست آمده بود در میان اثقال امام حسین علیه السلم واو بدختر خود داد
واو بزرگر داد که از جهت او حلی وزیور بسازد چون در کوره برد آن طلا خاکستر بیرون آمد مرویست از ابی جناب کلبی که گفت من آمدم
[illegible] مردی از بنی طی وگفتم او را که بمن رسیده که شما شنیده اید نوحه جن را که بر امام حسین علیه السلام میکردند گفت بلی گفتم مرا از آن
اخبار [illegible] کن گفت شنیدم که میگفتند در نوحه این را شعر مسح الرسول جبینه فله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش
وجده خیر الجدود یعنی مسح کرد پیغمبر صلی الله علیه وآله جبین مبارک امام حسین علیه السلام را بوسه [illegible] پس در او براقی ونورانیت
بود در گونهای مبارکش پدر ومادرش از بزرگان قریش بودند وجد او بهترین جدها بود واز ابی حصین مرویست که او روایت
کند از شیخی که از قوم او بود از بنی اسد که او گفت رسول الله را در واقعه دیدم که نشسته وطشتی از خون در پیش نهاده مردمان را
بر آنحضرت عرض میکنند وهر یکی را بعقوبتی معاقب میسازند چون نوبت بمن رسید مرا پیش بردند گفتم یا نبی الله والله من در
لشکر ابن زیاد بودم اما تیری نینداختم ونیزه نرسانیده ام وتیغ بکار نبرده ام فرمود که دروغ میگوئی سیاهی لشکر بودی ومیخواستی
قتل حسین را پس اشارت کرد بانگشت بسوی من پس صباح برخاستم نابینا بودم ودیگر خوشی ندیدم مرویست از عامر بن
سعد البجلی که چون حسین بن علی علیه السلم شهادت یافت دیدم پیغمبر صلی الله علیه وآله را در خواب که گفت برو بسوی [illegible]

بن عازب و او اسلام می رسانید و اخبر کن که کشندگان حسین در آتش سوزان گرفتار شوند و نزدیکست که خدا برساند اهل که

اهل زمین را از بیخ بر کنند بعذاب الیم من آمدم و او را ازین واقعه اخبار کردم گفت صدق الله و رسوله پیغمبر صلی الله علیه

فرمود که کسی که مرا در خواب دید همان مرا دیده که شیطان متصور نمیشود بصورت من و مرویست از زینب بنت جحش که

رسول الله صلی الله علیه و آله یکوقتی خواب فرموده بود که امام حسین علیه السلام آمد و من او را مشغول میساختم تا آنحضرت را

بیدار نسازد و زمانی ازو غافل شدم در رفت بجایی که آنحضرت در خواب بود و بعد از ان من از عقب وی روان رفتم

دیدم که بر سینه مبارک رسول الله نشسته و نهاده محل بول خود را بر ناف آنحضرت و بول میکند آنحضرت بیدار شد من خواستم که

نگذارم فرمود که بگذار او را تا از بول کردن فارغ شود و چون فارغ شد آب طلب فرمود و بر انموضع ریخت بعد از ان فرمود

اجرا می باید کرد آب را بر بول پسر و می باید شست بول دختر را بعد از ان وضو ساخته نماز گزارد و چون در نماز بر خاست او را

در زیر بغل میداشت و چون رکوع میفرمود بر زمین می نهاد و چون می نشست جامه خود را می گسترد برای او و چون از

نماز فارغ شد فرمود که بنمای بمن گفتم یا رسول الله کاری کردی که من هرگز ندیده ام که انچنین کرده باشی فرمود

که جبرئیل مرا خبر داد که این پسر مرا بکشند از امت من و بمن نمود خاک سرخی از تربتش و مرویست از یحیی بن عبد الرحمن

بن ابی لبیبه که او از جد خود محمد بن عبد الرحمن روایت کرده که یکروزی رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه عایشه قیلوله فرموده

بود که ناگاه بیدار شد و میگریست عایشه گفت یا رسول الله سبب گریه چیست فرمود سبب آنکه جبرئیل آمد و بمن گفت

بگشا یا محمد کف که این خاکیست از زمینی که کشته شود بانجا پسر تو حسین و بکشند او را مردی از امت تو عایشه گوید که آنحضرت بمن

حدیث میفرمود و میگریست و میگفت که باشد از امت من که بکشد حسین را بعد از من عبد الله بن یحیی روایت کند از پدر

خود که آن پدر امیر المومنین علیه السلام بود او گفت بیرون رفتیم با امیر المومنین بصفین چون برابر نینوا شدیم آنحضرت میگوید صبر آیا

ابا عبد الله کنار فرات گفتیم یا امیر المومنین آنچه فرمودی چه بود که صبر آیا ابا عبد الله فرمود که روزی رفتم نزد رسول الله

گریان بود گفتم بابی انت و امی یا رسول الله چیست که چشمهای تو گریانست کسی ترا بخشم آورده فرمود که بلی برخاست جبرئیل

از نزد من و خبر داد مرا که حسین بکنار فرات کشته شود و گفت میخواهی که بوی از تربتش بتو دهم گفتم نعم دست دراز کرد

دو

دقیقه از ان خاک بمن داد پس مالک نیستم چشمان من که نگریند عبد الله گوید حدیث کرد مرا محمد بن عمر الشیبانی که فضل بن عباس بن

ابی لهب که مرثیه کرده بود بانکه کشته شده بودند از اهل امام حسین ع او گوید که از شهدای امام حسین بودند عباس و عمر و محمد

و عبد الله و جعفر و ایشان پسران علی بن ابیطالب اند علیهم السلام و ابو بکر و قاسم و محمد و عون هر دو پسران عبد الله بن جعفر

بن ابیطالب و مسلم بن عقیل بن ابیطالب و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر پسران عقیل بن ابیطالب رضوان الله علیهم اجمعین

زید بن ابی زیاد روایت کند که یکروزی رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون فرمود از خانه عایشه و بجانب فاطمه علیها السلام

روان شد شنید حسین را که میگریست فرمود که آیا نمیدانی که گریه وی مرا اذیت میرساند بغوی روایت میکند از یعلی که یکروزی

امام حسن و امام حسین علیهما السلام شتابان رفتند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله یکی را در بغل گرفت و یکی را در ان بغل و فرمود که

این هر دو ریحانه منند در دنیا کسی که مرا دوست دارد باید که ایشان را دوست دارد باید که بعد از ان فرمود که ان الولد مبخلة

مجبنة محزنة محل بخل جبن فرمود و لهذا از جهة که پدر دوست میدارد مال را از برای ولد و محل جبن فرمود از برای آنکه

وله و عروة بن زبیر گوید وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله بوسید حسین را و در بغل میگرفت و می بوئید مردی از انصار آنجا بود

گفت مرا پسریست باین مرتبه رسیده که من هرگز او را نبوسیده ام آنحضرت فرمود که آیا دیدی آنکه حق کند رحمت را از دل تو

پس عیب من مرا مرویست از یعلی عامری که رسول الله یکروزی بیرون فرموده بود که آنحضرت را برای طعام طلبیده بودند

و آنحضرت در پیش قوم بود و امام حسین علیه السلام در کوچه بازی میکرد آنحضرت خواست که او را بگیرد او بهر جانب و بجانب میگریخت

و آنحضرت باوی مضاحکه میفرمود تا گرفت و او را یکدست در زیر قفای او کرد و یکدست در زیر ذقنش و دهان مبارک در دهان وی نهاد و

میبوسید و میفرمود که حسین از منست و من از حسین دوست میدارد خدای تعالی هر که حسین را دوست میدارد و حسین سبطی

از اسباط علی بن حسین علیهما السلام روایت میکند از پدر بزرگوار خود و آنحضرت از حضرت رسول الله صلی الله که رسول الله فرمود که از

حسن اسلام مرد است که ترک مالایعنی کند و عمارة بن غزیه انصاری روایت کند که من شنیدم از عبد الله بن علی بن حسین که

حدیث میکرد از پدر خود علی بن حسین که او روایت میکرد از حسین بن علی علیهم السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که

بخیل آنکس است که چون من ذکر کرده شوم بر من صلوات نفرستد و از ابی جعفر محمد بن علی مرویست که او روایت کرده از پدر بزرگوار

خود وا زید رعا لیمقدار خود حسین بن علی علیهما السلام که من با قیم در قائمه سیف رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]

بود که بهترین مردمان از روی نسب کشند بغیر قاتل او و زننده غیر ضارب او و هر که انکار کند نعمت موالی خود را وحق ولی

نعمت خود نشناسد پس هر بتی کما او برسد از جهة خدای عز و جل از آل و نمود روایت کند عبد الحق بن عبد الخالق بن احمد وابو الحسن علی

بن ابو شکین بن عبد الله الفقیه جوهری که [illegible] اسناد می رساند به زید بن علی که او روایت کرد از پدر خود علی بن حسین و او از

امیر المومنین و او از رسول الله که جبرئیل بمن حدیث کرد و گفت اینچنین آورده ام صلوات را از نزد رب العالمین تبارک الله تعالی

اللهم صل علی محمد وال محمد کما صلیت علی ابرهیم وال ابراهیم انک حمید مجید • اللهم وترحم علی

محمد وال محمد کما ترحمت علی ابرهیم انک حمید مجید • اللهم وتحنن کما تحننت علی ابراهیم وال

ابرهیم انک حمید مجید • اللهم صل سلم علی محمد وال محمد کما سلمت علی ابراهیم وال ابرهیم انک حمید مجید

سعید بن جبیر از ابن عباس روایت میکند که حق تعالی وحی فرستاد بسوی محمد صلی الله علیه وآله که من کشتم بسبب یحیی بن زکریا هفتاد هزار

و بواسطه پسر دختر تو خواهم کشتن دو بار هفتاد هزار کس را واز راشد بن ابی روح الانصاری منقول است که این کلمات از برکات دعای

امام حسین است علیه السلم اللهم ارزقنی الرغبة فی الاخرة حتی اعرف صدق ذلک فی قلبی بالزهادة منی فی دنیای

اللهم ارزقنی بصرا فی امر الاخرة حتی اطلب الحسنات شوقا وافر من السیئات خوفا یا رب شیخ مفید رحمه الله

در کتاب ارشاد آورده که چون سر مبارک امام حسین علیه السلم را بکوفه بردند و مخدرات حجرات عصمت را آن سر بودند ابن زیاد در

بقصر الاماره نشست و حکم کرد تا حضار جمیع مردم شهر آنگاه سر مبارک آنحضرت را طلب کرد آوردند و در پیش آن ملعون نهادند و در و نگاه

میکرد و تبسم مینمود و در دست مبارک چوبی داشت میزد بآن بر لب و دندان آنحضرت زید بن ارقم که از اصحاب رسول الله صلی الله علیه بود

و پیر بود و بزرگ سال جانب او نشسته بود چون آن حرکت شنیع را دید گفت بردار این چوب را ازین لب و دندان که بحق خدای که بغیر از وی

بنت که من چندان دیدم لب مبارک پیغمبر صلی آله بر این دو لب و دندان که میبوسید که بواسطه بسیاری عدد احصای آن

نتوانم کرد بعد از آن بآواز گریست ابن زیاد لعنه الله گفت خدای چشم ترا بگریاند بهره و چشمت اگر نه پیر فرتوت

شده و خرف گشته و عقلت رفته من گردن ترا میزدم زید از آنجا برخاست و بمنزل خود شتافت آنگاه عیال و اطفال امام مظلوم را

آوردند

آوردند زینب خواهر آنحضرت با زنان رفت در میان جماعت خود چنانچه او را نشناختند با جامه کهنه در ناحیه قصر نشست و کنیزکان

بر گرد وی نشستند ابن زیاد ملعون پرسید که این کیست در میان جماعت زنان نشسته زینب هیچ جواب نگفت بار دوم

و سوم این قول را اعاده کرد بعضی از کنیزکان گفتند این زینب دختر فاطمه بنت رسول الله است صلی الله علیه و آله

ابن زیاد روی بدو کرد گفت الحمد لله که شما را فضیحت و رسوا ساخت و بنیاد شما را برانداخت و بدروغ بیرون آورد کارهای شما را

زینب گفت الحمد لله که مکرم گردانید ما را به پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله و پاک گردانید ما را از جمیع چیزهای ناشایست و فاسق

فضیحت و رسوا است و فاجر کاذب و ما را وست و آن غیر ما است ابن زیاد لعین گفت چگونه کرد خدای تعالی با اهل بیت تو گفت حق سبحانه و تعالی

بر ایشان شهادت نوشته بود مرور کردند بمضاجع خود و قرار یافتند و زود باشد که جمع کند خدای تعالی میان تو و ایشان

و حجت تو لازم گرداند و خصم تو باشند نزد او غضب ابن زیاد شدید گشت و عمرو بن حریث گفت ای امیر این عورت است و او را

مواخذه نمی باید ساخت اگر چیزی نا ملائمی گفته و ایشان از مذمت خطا نباید کرد آنگاه ابن زیاد لعین گفت که گم گردانید خدای تعالی

آن طاغی عاصی اهل بیت تو زینب رقت کرد و گریست و گفت کشتی که همه مرد و هلاک کردی اهل مرا و بریدی فرع مرا و مستغرق

گردانیدی اصل مرا و هنوز تسلی نیستی آن ملعون گفت این زن سجع گوئی است بجان که پدرت سجاع و شاعر بود زینب

گفت مرا با سجع چکار آتش در سینه اندرون من است سر چه می آید میگویم مولف رحمه الله میگوید از استماع این اقوال فضایح

این افعال اکره می آید که خوض در احوال اغنام و سال ها شد که در عاشورا این کوشش میکنم که تاب شنیدن ندارم که الم

زیاده میشود و جزع فزع و حرقت و سوزش بجدی هلاک میرساند انکس را چون منیشنوم گریه را مجال است میکنم بر قاتلان

و دشمنان اهل بیت لعن سب میکنم و حرقت جزع فزع من باینها تسکین نمی یابد پس لعنت بجد و مرا ز خدای بر ابن زیاد که توصل

نمود در عداوت اهل بیت طغیان و مبالغه کرد در لعنتی عذاب و سعی کرد در استیصال این خانواده شریف بشمشیر شمر و

سنان سنان عبید الله [illegible] آورد از دنائت اصل بقبح فعل شنیع خود داشتی افعال اعوان بر مرکب نفس شوم سوار شده و تابع

شده هوا را باعانت [illegible] گشت با سلسل خبث خود دست در خون با عترت طاهره اینعمل نمود و اگر آنچه است آسان

لیکن بجو تر از کان پیروی تر از دین و سبک داینداز برای خود دنیای را [illegible] کرد و بسبب اینعمل قبیح آتش ابدی از آن

عجب‌تر است از قول او این نوع حرکات که دلالت تمام دارد بر بدی فرع و اصل او کی شبهه بود او از زنا شدگان بلی او
دینه و لعنت غیر مرضیه مباح داند خون امام حسین علیه السلام و حرم محترم او را با شتر ابان اسیران برند بر تن عریان شام
حق سبحانه و تعالی دور کرداند از رحمت خود این نفوس خبیثه و عقول مختلفه که مهتدی نمیشوند بارشاد و نمی اندازند سداد
و پوشید که چشم عیون ایشان بحجاب عین و در شان ایشان ورود یافته کوری قلب و عین و صلوات علیا و عایات
الهی بر حسین و اهل و اتباعش که سادات افاضل اند و فرد در تمامی و یکتارکان پناه ارامل اند و معروف و
مشهور احسان و فضل اند و شیران بیشه شجاعت و حصون حصینه ملت اند ناطق اند بحق متکلم اند بصدق عادلند
در حکم و در همت و بزرگی بمثابه کوه اند و عفو و حلم و علم در شکوه اند معصوم اند از جمیع گناهان محفوظ اند از زلل و
خلل و نقصان و قائم بامر الله و ممسوس فی ذات الله و فرحناک بلقاء الله اند صلوات الله علیهم اجمعین آورده اند که
بعد از آن علی بن حسین علیهما السلام داخل شد ابن زیاد ملعون گفت چه کسی تو فرمود که منم علی بن حسین گفت نکشته خدای علی بن
حسین فرمود که او برادر من بود علی نام که آن مردم او را کشتند گفت بلکه خدای تعالی کشت علی بن حسین فرمود که
الله یتوفی الانفس حین موتها یعنی خدای تعالی میمیراند اجساد نفوس را در هنگام موت ایشان و این فعل تمام او
ابن زیاد ملعون مبهوت که در این محال قبیح رفع اختیار از خود کند و بحق رجوع نماید آنحضرت این آیه را در جواب فرمود آنگاه ابن زیاد
لعین در غضب رفت و گفت ترا اینچنین جرات باقی است در جواب من ببرید و گردن او را بزنید در این حال زینب عمه وی دست در
او بخت و گفت ای پسر زیاد بس است ترا از خون ما آنچه ریختی و او را در آغوش آورد و گفت والله که من از وی جدا نشوم اگر
میکشی مرا با وی با هم بکش ابن زیاد ملعون بر ایشان نگاه کرد و بعد از آن گفت عجب چیزیست قرابت رحم والله میخواهد که
با وی کشته شود بگذارید او را و دست از وی بدارید که آنچه بوی شد او را بس است آنگاه از مجلس برخاست و از آنجا بیرون رفته
بمسجد درآمد و بر بالای منبر رفت و گفت حمد مر خدا را که اظهار کرد حق را و اهل او را و نصرت داد یزید و حزب او را و کشت دروغ زن و
و شیعه او را در این حال عبدالله عفیف برپای خاست و از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام گفت ای دشمن خدای دروغ زن و
پسر دروغ زن تویی و پدرت و آنکه ترا حکومت داده و پدر او ای پسر مرجانه میکشی فرزندان پیغمبر را و ایستاده بر منابر کو مقام

مردم

صدیقات ملازمان او را گرفتند عبدالله آواز داد فی الفور هفتصد مرد از شعار ازد جمع شدند و او را از ظالمان انتزاع
کردند فتنه تسکین یافت چون شب درآمد ابن زیاد لعین جمعی را فرستاد که ناگهان او را از خانه بیرون آوردند
و گردن آن اهل دین را زدند و در سبخه بردار کردند رحمة الله علیه و لعنة الله علی قاتله چون صباح شد ابن زیاد علیه اللعنه سر
مبارک امام حسین علیه السلام را فرستاد تا در کوچهای کوفه و قبایل گردانیدند روایت از زید بن ارقم که او گفت وقتی که آن
سر مبارک را میگردانیدند بر نیزه کرده من در غرفه که مرا بود نشسته بودم چون در کنار محاذی غرفه من گذرانیدند شنیدم
از آن سر که این آیه میخواند ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا پس تمام موی بر بدن من
راست بایستاد و گفتم سر مبارک تو ای پسر رسول الله امر تو عجب‌تر است و عجیبتر و بعد از آن سر مبارک و حرم محترمات را
بدمشق بردند سوی یزید پلید بر هیات منکره احوال شاقه و ابن ملعون بشارت فرستاد دوستان و اصحاب و اتباع خود را
بشهادت امام حسین علیه السلام و چون فرستاده او رفت به پیش سعید بن عاص که امیر مدینه بود و او را بشهادت آن امام معصوم
مظلوم بشارت داد و فرستاده او را تا منادی کرد بشهادت آنحضرت و گوید که من هرگز نشنیده بودم از آن خبر
غوغا و فغانی که از خانهای بنی هاشم برآمد حرمین بار بر کشتم لعمرو مردید خندید و متمثل شد بشعری که مضمونش این است که این فریاد
زنان بنی هاشم
فغان مثل فریاد و فغان ماست در روز قتل مردمان ما بعد از آن گفت این خبر بجای عثمان است آنگاه بمنبر رفت و اعلام کرد
مردم را بشهادت امام حسین علیه السلام و دعوت کرد مردم را به یزید بن معاویه علیهما اللعنه و فرو آمد و بعضی از غلامان
عبدالله جعفر رفتند و خبر دادند بشهادت دو پسرش عبدالله که شنید این خبر را گفت انا لله و انا الیه راجعون ابو السلاسل
یکی از غلامان عبدالله بود گفت ما را این ملاقات با امام حسین این بود عبدالله کفش خود را بر او زد و گفت ای پسر فاحشه و
فاحشه این چیست که میگویی والله که اگر من خود حاضر میبودم سر از قدم او برنمیداشتم تا من نیز با او کشته میشدم
والله که من اکنون از آن دو پسر راضی شدم که با پدر و ابن عم من مواسات و جوانمردی نمودند و با او صبر کردند تا شهادت
یافتند و گفت اگر چه این مرتبه نشد که با او مواسات کنم در جنگ اما الحمدلله که پسران مرا میسر شد بعد از آن ام لقمان
دختر عقیل بن ابیطالب بیرون آمد و سر و پای برهنه با خواهران خود ام هانی و اسما و رمله و زینب گریستند بر مظلومی

و غریبی امام حسین علیه السلم و مترنم باین کلمات بودند شعر ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم وانتم اخر الامم بعترتی و باهلی بعد منقلبی منهم اساری ومنهم ضرجوا بدم ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

یعنی چه چیز خواهید گفتن وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله گوید مر شمارا که این چه بود که کردید و حال آنکه آخر امت بودید بعترت و اهل من بعد از بازگشت من بعالم آخرت وبعضی را از ایشان بسان اسیران بردید و بعضی دیگر را بخون آغشته کردید و نبود این جزای من وقتی که شمارا نصیحت کردم وراه نمودم آنکه بگذارید مرا بانجا که آنجا بدی و خواری کنید بذوی رحم خویشان

و بعضی از این خبر چون درآمد در جوف لیل اهل مدینه آوازی شنیدند وشخصی آزا دیدند که ندا میکرد شعر ایها

جهلا حسینا ابشروا بالعذاب والتنکیل کل من فی السماء یدعو علیکم من نبی وملائک وقبیل قد لعنتم علی لسان ابن داود وبلسان موسی صاحب الانجیل ای کشندگان از روی جهل و نادانی حسین را آگاه شوید بشارت باد شمارا بعذاب و نکال هر که در آسمانهاست دعای بد میکند بر شما از پیغمبر مرسل و ملک مقرب و از هر قبیل کسی که است هر آینه

لعنت کرده میشود بر لسان پسر داود که سلیمانست و بر زبان موسی صاحب انجیل که عیسی است علیهم السلم مولف رحمه الله

این چند بیت در مناقب آنحضرت میگوید شعر یا ابن بنت النبی دعوة عبد مخلص فی ولائه ادعو لکم

محض وده وعلی اعدائکم سیف نطقه مسلول انتم عونه وعروته الوثقی اذا انکر الخلیل خلیل والیکم ینظی وکاب الآمال فلها نحوکم سری وذلیل کرمت منکم وطابت فروع وزکت منکم وطابت اصول فلیوث اذا دعو النزال وغیوث اذا دعاهم نزیل المجیرون فی صروف اللیالی والمنیلین حین عز المنیل شرف شایع وفضل شهیر وعلاء سامر ومجد اثیل وحلوم عن الجنات وعفو وندی فائض ورای اصیل لی فیکم عقیدة وولاء لاح لی فیهما وقام الدلیل لم اوالد فیکم وکیف وقد شارکنی فی ولائکم جبریل جرتم رتبة المدیح جلالا وکفی کم عن مدح التنزیل غیر انا نقول قدا وجا لو علی قدرکم فذاک قلیل للامام الحسین هدیت مدحا زاق حتی کان سلسبیل ویؤدی لوکنت بین یدیه بادلا مهجتی وذاک قلیل ضاربا دونه مجیبا دعاه مستمیتا علی عداه اصول قاضیا حق جده وابیه

فهما غایة المنی والسؤل فعلیهم من التحیة ما اوضح متی بارق وهبت قبول یعنی ای پسر دختر پیغمبر دعوت بنده مخلص که کمر بندگی بسته در دوستی و ولای او میکرد از برای شماست محض دوستی و مودت او و دایم بر دشمنان شما شمشیر بران و سنان نطق زبان خود را از غلاف دهان کشیده شمائید یار و مددکار بنده استوار او وقتی که دوست را نشناسد یعنی در روز قیامت و بسوی شما متوجه است بر مرکبهای آرزو و مقاصد که لاغر گشته اند بواسطه منازل دور و سیر بسیار پس مرا ورا بجانب شما سرور و تسلی حاصل میشود که رامی میکرد و خوش میشود از شما فروع و پاکیزه و پسندیده است از شما اصول پس شما شیران بیشه اماند هرگاه خوانده شوند از برای فرود آمدن و بیابان بردن و باران رحمت سخاوت جود و هرگاه که دعا کنند ایشان را مهمان فرود می آید و زینهار دهنده گاند از گردانیدن شرهای روزگار و رسانندگان احسان و خیرات وقتی که غیر او خوبست احسان کنند و شماراست شرف شایع تمام و فضل مشهور نام و بزرگی و بلندی و نیل و مجد اصیل و حلم و بخشش کنند گاناید از خطایان و عفو کنند گاناید از مجرمان و کان کرم در فیض وجود و رای درست و اصل وجود مراست در باب شما عقیده صحیح تمام و دوستی و ولا کلام که ظاهر ولایح است مرا در بن مرد ما تمت در بن تقلید نمیکنم در باب شما و چگونه چنین کنم و حال آنکه شریک است در ولا و دوستی شما با من جبرئیل علیه السلم در گذشته اید شما مدح را از روی جلال و عظمت از هر مرتبه و کافیست شمارا از مدح تنزیل و حق تعالی شمارا از کلام خود مدح فرموده و غیر از آنکه ما میگوییم این مناقب را از روی دوستی و محبت خود نه بر قدر رتبه شما پس اینست دوست آنرا این دوستی معلوم شود از برای امام حسین علیه السلام بهدیه میفرستم مدحی روان گوئی درونی چشمه سلسبیل است و بدوستی مرا و را گرامی بود در پیش او و تا جان خود در ابذال و فدا میکردم این منوز تحفه اندک می بود که در خدمت او زننده گردن دشمن میبودم و اجابت کننده دعوت او آرزو بر بن مرک که دشمنان او و حمله می آوردم گزارده حق جد بزرگوار و پدر عالیمقدار او میبودم که ایشان غایت آرزو و نهایت خواهش منند پس بر ایشانست از من تحیت و درود دایم که برق نور دهد و باد قبول از جانب مشرق وزد اللهم صل علیه وسلم

در ذکر امام چهارم ابی الحسن علی الحسین بن علی ابن ابیطالب علیهم الصلوة والسلم

کمال الدین بن طلحه رحمه الله گوید که این زین عابدین و قدوه زاهدین

و سید متقین و امام مومنین است شبه او شاهد است که او از سلاله رسول است و شبه او مثبت که او از مقربان بارگاه
اله است علامات سجودش مسجل است بکثرت صلواتش و تهجد و اعراض او از متاع دنیا ناطق است بزهد و کثرت حسناتش
کمال تقوی از و ظاهر بود و آثار تایید ابتدا از جبینش باهر در شب انیس و طایف طاعات بود و در روز جلیس انواع
عبادات و از او بود از خوارق و کرامات آنچه مشاهد می باشد باعین باهره و مثبت و محقق باثار متواتره و شهادت میکردند
که او است از ملوک آخرت اما ولادت شریفش در مدینه بوده در روز پنجشنبه پنجم ماه شعبان سال سی و ششم از هجرت در ایام
امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیهم السلم پیش از وفات آنحضرت بدو سال و اما نسبش از پدر و مادر پدرش حسین بن علی
بن ابیطالب و مادرش ام ولد نام او غزاله گویند بلکه نام او شاه زنان بوده دختر یزدجرد و غیر از این نیز گفته اند و نام
بلندش علی بوده و امام حسین را دو پسر دیگر علی نام بوده یکی بزرگتر وی و یکی کوچکتر که در کربلا شهید شد چنانچه سمت
ذکر یافته و اما کنیتش آنچه مشهور است ابو الحسن و گویند ابو محمد و گویند ابو بکر و اما القابش بسیار است که اطلاق یافته
تا اشهر زین العابدین است و سید العابدین و الزکی و الامین و ذو الثفنات و گویند لقب آنحضرت بزین العابدین
آن بود که شبی در محراب بنماز تهجد اشتغال داشت که شیطان بصورت ماری بروی متمثل شد تا او را از عبادت باز دارد
ملتفت باو نشد آمد تا پیش پای مبارکش و انگشت بزرگین پای وی را بدندان گرفت او با وجود الم ش التفات نفرمود
بجانب وی و نماز خود را قطع نکرد چون از نماز فارغ شد حق سبحانه و تعالی بر او منکشف ساخت که آن شیطانست
پس انگاه سب کرد او را و مشتی بر روی زد و فرمود خاموش باش ای ملعون بعد از این او رفت و آنحضرت ورد خود را
تمام کرد انگاه آوازی شنید و قائل را ندید که میگفت انت زین العابدین حقا تا سه نوبت این را گفت پس
این کلمه سمت ظهور پذیرفت و لقبش باین اشتهار یافت و اما مناقب و مزایا و صفات آنحضرت بسیار است از انجمله
هرگاه که وضو میساخت از برای نماز رنگ روی مبارکش متغیر میشد مایل بزردی از اهل وی بوی میگفتند که این چه حالت که
در وقت وضو در تو پیدا میشود میفرمود که هیچ میدانید که من بخدمت که قیام مینمایم و دیگر انکه هرگاه رفتی دست مبارکش
از ران وی نگذشتی و دست بر نداشتی و بر ران نزدی و بسکینه و خشوع رفتی و چون قیام نمودی بنماز لرزه بر اعضای

مبارکش

مبارکش افتادی هرگاه از وی این حال پرسیدندی فرمودی که چون میخواهم که بطاعت پروردگار قیام نمایم و بادای
راز گویم از آن جهت لرزه در اعضای من می افتد و وقتی آتش افتاد در خانه که آنحضرت نماز میگزارد و آنحال در حال
سجده وی بود مردم گفتند یا ابن رسول الله النار النار سر از سجده بر دار سر از سجده بر نداشت تا آتش فرو نشست انگاه
پرسیدند چه چیز باز داشت ترا از این که سر مبارک از سجده بر نداشتی فرمود که نار آخرت و دیگر آنکه نقل کرده سفیان که
مردی آمد نزد علی بن حسین علیهما السلم و گفت فلانی در حق تو این گفت از کلام ملایم فرمود که مرا نزد وی بر چنانکه
که برای انتقام میرود چون با او نزد وی آمد فرمود مر او را که ای فلان آنچه گفته در باب من اگر حق گفته پس از حق تعالی
امید است که بیامرزد مرا اگر در حق من باطل گفته امید که حق تعالی ترا بیامرزد و در میان آنحضرت و حسن بن حسن
چیزی از منافرت و رنجش بود حسن آمد نزد آنحضرت و او با اصحاب در مسجد تشریف داشت حسن هیچ نگذاشت که با وی
نگفت از کلام ایذا رسان و آنحضرت ساکت بود و هیچ نفرمود چون حسن باز گشت و شب در آمد آنحضرت رفت
بمنزل وی و در زد حسن بیرون آمد فرمود مر او را که ای برادر اگر راست گفتی آنچه گفتی پس حق تعالی مرا بیامرزد
و اگر دروغ گفتی پس خدای تعالی ترا بیامرزد و السلام علیک و رحمة الله و برکاته بعد از آن برگشت حسن از عقب
وی رفت و او را در گرفت و چندان گریست که امام زین العابدین نیز از برای وی رقت فرمود بعد از آن حسن گفت و الله من
دگر عود نکنم بچیزی که ترا از آن کراهت آید انگاه آنحضرت فرمود که من ترا حلال کردم از آنچه گفتی وی بود که میفرمود که
ما یافتن دوستان عزت و بود که میگفت خدایا پناه می آرم بتو از آنکه ظاهر من نیک باشد بچشم مردمان و باطن من بد نزد تو
یا رب خدایا همچنانکه من بدی میکنم و تو در مقابل نیکوئی میکنی بمن پس هرگاه که من باز گردم بسوی بدی خود تو باز گرد به نیکوئی خود
میفرمود که قومی که خدای را از برای ترس عقاب عبادت میکنند آن عبادت بندگانست و قومی دیگر پرستش میکنند از جهت
رغبت ثواب آن عبادت تاجرانست و قومی دیگر که عبادت او میکنند از برای شکر آن عبادت آزادانست و دیگر آنکه
آنحضرت دوست نمیداشت که کسی او را اعانت کند در وضوی وی بلکه خود آب کشیدی در ظرف ضبط کردی پیش از آنکه
خواب کند و چون برخاستی از شب ابتدا از مسواک کردی و بعد از آن وضو ساختی و بنماز مشغول گشتی و نماز نافله

روز اگر وقت غذای در شب قضا فرمودی و میگفتا بفرزندان خود که ای فرزندان این نماز بر شما واجب نیست ولیکن من دوست
میدارم که شما را دوست عادت کنید و عادت کنید در خیرات و در کار آنحضرت نماز شب را در حضر و در سفر ترک نفرمود و این از کلام معجز
نظام آنحضرت است که عجب دارم از متکبر فخور که دیروز نطفه بود و فردا مردار خواهد بود او فخر و کبر کند و عجب تر از همه عجایب
مرا از کسی که شک دارد در خالقیت خدای تعالی و حال آنکه او می بیند خلق خود را که نبود و پیدا شد و عجیب تر از عجیبها مرا کسی که
منکر است نشأه آخرت را و می بیند اولی را و عجیب تر از همه عجب آنکه کسی عمل کند از برای سرای فانی و ترک کند عمل را از برای سرای باقی
و چون سائلی را دیدی فرمودی که خوش آمد آنکه زاد مرا خواهد برداشت از جهة آخرت و دیگر از منقولات ابن
شهاب زهری که من حاضر بودم نزد علی بن حسین علیهما السلام روزیکه عبد الملک مروان آنحضرت را از مدینه بشام
میبرد زنجیر کرده و موکل ساخته بر و نگاه دارندگان که آنحضرت را محافظت کنند در میان جمع کثیری آنگاه میدانستند
من دستوری طلبیدم از ایشان که بروم بر و سلام کنم و وداع نمایم مرا دستوری دادند من در رفتم و او در قبه بود و در
دست و پای مبارک قید داشت من گریستم و گفتم دوست میدارم که من بجای تو می بودمی و تو از اینجا سالم می بودی
فرمود که ای زهرا آیا تو گمان کرده که آنچه می بینی بر من از قید مرا از آن مشقتی است اگر خواهم نباشد میتوانم و اگر
برسد بتو و امثال تو غمی باید که یاد کنی عذاب الهی را بعد از آن بیرون آورد دست و پای خود را از زنجیر آنگاه فرمود
یا زهری من با ایشان دو منزل دیگر خواهم بود از مدینه پس لبث نکردیم مگر چهار شب که موکلان آمدند و طلب آنحضرت
میکردند از مدینه و او را نمی یافتند من از حال آنحضرت پرسیدم از ایشان گفت بعضی از ایشان که آنحضرت در پیش ما بود که
فرود آمده بود در گرد وی بودیم و خواب نکردیم و او را محافظت مینمودیم چون صباح شد او را در منزل خود نیافتیم
مگر آن آهنها را زهری گوید بعد از این رفتم نزد عبد الملک بن مروان از من پرسید از احوال علی بن الحسین علیهما السلام
او را اخبار کردم از آن او گفت که آمد پیش من آن روز که اعوان او را می یافتند در آمد آنجایی که من بودم و گفت ما لی و لک فرمود
من گفتم از نزد من باش فرمود که دوست نمیدارم این چیزها و بیرون فرمود والله که جامه من تر شد از ترس زهری
گوید که من گفتم علی بن حسین از آن مردی نیست که تو گمان کرده او مشغول است بعبادت پروردگار خود گفت خوشا شغلی

مثل شغل او خوب شغلی است که آن مشغول است و زهری گوید هرگاه ذکر علی بن حسین میکرد میگریست و میگفت
زین العابدین است ابو حمزه ثمالی گوید آمدم بدر خانه علی بن حسین علیهما السلام و نخواستم که آواز کنم نشستم بیرون فرمود
بر وسلام و دعا گفتم جواب فرمود بعد از آن رفت به پایگی آنجا بود فرمود که ای حمزه می بینی این حائط را گفتم بلی یا ابن
رسول الله فرمود که من یکروزی بدین دیوار تکیه کرده بودم و غم و حزنی داشتم ناگاه مردی پیدا شد با روی خوب و
جامه مرغوب نگاه در تو روی من میکرد آنگاه گفت ای علی بن حسین چیست که من ترا غمگین و حزین می یابم آیا این از برای دنیاست
رزق خود حاضر است میخورد از و هر نیک و بد گفتم از برای آن غمگینم و آن چنانست که تو میگوئی گفت آیا از برای حزن آخرت
وعده او راست و درستست حکم خواهد فرمود در و مالک قاهر گفتم نه از برای این ملولم و این چنانست که تو میگوئی گفت
پس حزن تو از برای چیست یا علی گفتم از فتنه ابن زبیر میترسم گفت آیا هیچکس را دیدی که از خدای تعالی چیزی خواسته و او را نداده
گفتم نه گفت آن باشد که کسی از خدای بترسد و ترا و کفایت نکند گفتم نه پس از من غایب شد گفتند بمن ای علی بن الحسین این
خضر بود علیه السلام که با تو ازین گفت ابو حمزه ثمالی گوید که روزی در خدمت علی بن حسین بودم ناگاه گنجشکی چند در گرد وی
پیدا شدند و در پرواز آواز میدادند آنحضرت فرمود که یا ابا حمزه هیچ میدانی که چه میگویند این گنجشکها گفتم نه فرمود که تقدیس
پروردگار میکنند و میخواهند روزی خود را و دیگر چون علی بن حسین علیهما السلام وفات نمود دانستند که صد خانواده بوده که درهم
قوت و ما یحتاج ایشان میداده محمد بن اسحق گوید که بسیار مردم بودند در مدینه که معیشت بسهولت میگذرانیدند
و نمیدانستند که معاش ایشان از کجاست چون آنحضرت وفات کرد دیگر نیافتند که کسی از ایشان چیزی ببرد در شب و ابو حمزه
ثمالی گوید که امام زین العابدین علیه السلام انبان نان را بر میداشت بر پشت مبارک و در دل شب و آن تصدق مینمود بفقرای
مدینه و میگفت صدقه پنهانی فرو می نشاند غضب یزدانی را و چون رحلت فرمود در وقت غسل دیدند که آثار
کشیدن بار بر پشت مبارک آنحضرت ظاهرست از کیفیت آن پرسیدند گفتند انبانهای آرد بر پشت برمیداشت و بدوش
و بر کوچهای مدینه بر می آورد و بفقرای مدینه پنهانی میداد و ابن عایشه گوید من شنیدم از اهل مدینه که میگفتند که ما
ذکر صدقه پنهانی نیافتیم بعد از وفات علی بن حسین علیه السلام سفیان آورده که علی بن حسین را دیدم فرمود خواهر

سکینه بنت حسین هزار درهم جهت توشه راه از برای او فرستاد در روز گرمی آب را برداشته سیر فرمود تا آنرا بمساکین
تصدق نمود سعید بن مرجانه گوید که من یکروزی نزد علی بن حسین علیه السلم بودم گفتم من شنیدم از ابو هریره که گفت که
پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که هر که آزاد کند رقبه مومنه را حق سبحانه و تعالی آزاد کند از وی بهر عضوی که آزاد از رقبه
عضوی او را از آتش دوزخ تا آنکه آزاد کرده میشود دست بدست و پا بپای و فرج بفرج آنحضرت فرمود که تو شنیدی
این از ابو هریره سعید گفت بلی آنحضرت را غلامی بود پر قیمت که عبد الله بن جعفر او را به هزار دینار اشرفی از آنحضرت
میخرید نفروخت فرمود که ای غلام تو آزادی از مال من از برای رضای خدای تعالی و وقتی هشام بن عبد الملک بحج رفت
پیش از امر خلافت و در طواف خانه هر چند سعی کرد که استلام حجر الاسود کند بواسطه ازدحام نتوانست و امام زین العابدین ع
نیز در طواف بود هر گاه بحجر الاسود نزدیک میشد مردم می ایستادند و راه میدادند و دور میشدند تا آنحضرت استلام حجر
میفرمود جماعت هشام از هشام پرسیدند که این چه کس است گفت نمیشناسم او را و حال آنکه میشناخت فرزدق
شاعر حاضر بود این را شنیده گفت اگر تو نمی شناسی او را من میشناسم او را این علی بن حسین است زین العابدین ع
و این ابیات را انشا نمود شعر هذا الذی تعرف البطحاء وطأته ٭ والبیت یعرفه والحل والحرم ٭ هذا ابن خیر
عباد الله کلهم ٭ هذا التقی النقی الطاهر العلم ٭ اذا رأته قریش قال قائلها ٭ الی مکارم هذا ینتهی الکرم ٭ یکاد
یمسکه عرفان راحته ٭ رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم ٭ بکفه خیزران ریحه عبق ٭ بکف اروع فی عرنینه شمم ٭
یغضی حیاء ویغضی من مهابته ٭ فما یکلم الا حین یبتسم ٭ ینشق نور الدجی من نور غرته ٭ کالشمس ینجاب عن اشراقها الظلم ٭ مشتقة
من رسول الله نبعته ٭ طابت اروماته والخیم والشیم ٭ هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله ٭ بجده انبیاء الله قد ختموا ٭
من معشر حبهم دین وبغضهم ٭ کفر وقربهم منجی ومعتصم ٭ یستدفع الشر والبلوی بحبهم ٭ ویستقیم به الاحسان والنعم ٭
ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم ٭ او قیل من خیر اهل الارض قیل هم ٭ لا یستطیع جواد بعد غایتهم ٭ ولا یدانیهم قوم وان کرموا ٭
بیوتهم فی قریش یستضاء بها ٭ فی النائبات وعند الحکم ان حکموا ٭ ولیس قولک من هذا بضائره ٭ العرب تعرف من انکرت والعجم ٭
ای الخلائق لیست فی رقابهم ٭ لاولیة هذا اوله نعم ٭ من یعرف الله یعرف اولیة ذا ٭ الدین من هذا ناله الامم ٭

هم الغیوث اذا ما ازمة ازمت ٭ والاسد اسد الشری والرأی محتدم ٭ مقدم بعد ذکر الله ذکرهم ٭ فی کل بدء ومختوم به الکلم ٭
لا ینقص العسر بسطا من اکفهم ٭ سیان ذلک ان اثروا وان عدموا ٭ ما قال لا قط الا فی تشهده ٭ لولا التشهد کانت لاؤه نعم ٭
الله شرفه قدما وفضله ٭ جری بذلک له فی لوحه القلم ٭ چون هشام این ابیات را گوش کرده خون غضب در بدنش جوش کرد و فرزدق
را بحبس فرستاد و در حبس این را گفت شعر ایحبسنی بین المدینة والتی ٭ الیها قلوب المؤمنین تهوی ٭ منیبا یقلب راسا
لم یکن راس سید ٭ وعینا له حولاء باد عیوبها ٭ یعنی آیا حبس میکنید مرا در مدینه و آن مدینه که دلهای مومنان میخواهد و دوست میدارد
بسوی او بازگشت نماید میگرداند سر را که نیست آن سر سردار و میگرداند چشم را آن راست احولی که آشکار است بعیوب خود
یعنی هشام لیاقت پیشوائی ندارد که بی چیز و تنگ اندیش باشد بلکه بی چیز و اندیشست بعد از چند روز او را از حبس بیرون کرد
آنگاه امام زین العابدین علیه السلم ده هزار درهم و بروایتی دوازده هزار درهم برای وی فرستاد و عذر خواهی فرمود که معذور دار مرا
ای ابا فراس که اگر در نوقت زیاده ازین میبود برای تو میفرستادم فرزدق آن دراهم را باز پس فرستاد و گفت
قصد من بیان منقبت بکر رضای خدا تمی و من این را برای رضای خدا گفتم و قصد چیزی نکردم برین امام زین العابدین علیه السلم
فرمود که خدای تعالی محل و مقام ترا بتو نماید و سعی ترا جزا دهد و ضایع نگذارد ولیکن ما جماعتی از اهل بیتیم که چون چیزی بکسی دادیم
باز نمیستانیم و سوگند داد او را بر قبول آن بعد از آن فرزدق آنرا از آنحضرت قبول کرد و ترجمه این ابیات فرزدق که مذکور شد بطریق نظم اینست
مثنوی پور عبد الملک بنام هشام ٭ در حرم بود با اهالی شام ٭ میزد اندر طواف کعبه قدم ٭ لیکن از ازدحام اهل حرم ٭ استلام حجر بداد دست
بهر نظاره گوشه بنشست ٭ ناگهان نخبه نبی و ولی ٭ زین عباد بن حسین علی ٭ در کساء بها و حله نور ٭ بر حریم حرم فکند عبور ٭
هر طرف میگذشت بهر طواف ٭ در صف خلق میفتاد شکاف ٭ زد قدم بهر استلام حجر ٭ گشت خالی ز خلق راهگذر ٭ شامی کرد از هشام سوال
کیست این با چنین جمال و جلال ٭ از جهالت در آن تامل کرد ٭ در شناسائیش تجاهل کرد ٭ گفت نشناسمش ندانم کیست ٭ مدنی یا یمانی یا مکی است
بو فراس آن سخنور نادر ٭ بود در جمع شامیان حاضر ٭ گفت من میشناسمش نیکو ٭ زو چه پرسی بسوی من کن رو ٭ آنکس است اینکه مکه و بطحا
زمزم و بو قبیس و خیف و منا ٭ حرم و حل و بیت و رکن و حطیم ٭ ناودان و مقام ابراهیم ٭ مروه و مسعی و صفا و حجر و عرفات ٭ مکه و کوفه کربلا و فرات ٭
هر یک آمد بقدر او عارف ٭ بر علو مقام او واقف ٭ قرة العین سید الشهدا ٭ زهر باغ روضه زهراست ٭ میوه باغ احمد مختار ٭

لاله راغ مجید کراز چون کند جای در میان قراری رود از فخر بر زبان قریش که برین سرور ستوده شیم سبب آیت سپه فیض و کرم
ذروه عز تست منزل او خال دولت محل او از چنین عز و دولت ظاهر هم عرب هم عجم بود قاهر جد او را بمسند تمکین
خاتم انبیاست نقش نگین لایح از روی او فروغ هدی فایح از خوی او شمیم وفا طلعتش آفتاب روز افروز روشنائی فزای ظلمت سوز
جد او مصدر هدایت حق از جهان مصدری شده مشتق از حیا بایدش پسندیده که کشاید بسوی کس دیده خلق ازو نیز دیده خوابانید
کز مهابت نگاه نتوانند نیست بی سبقتی تبسم او خلق را تاب از تکلم او در عرب در عجم بود مشهور کو ملاذ معقل و معذور
همه عالم گرفت پرتو خور گر ضریری ندیدازو چه ضرر شد نهد آفتاب افلاک بوم اگر زو نیافت بهره چه باک بر نکو سیرتان و بدکاران
دست او ابر و موهبت باران فیض آن ابر بر همه عالم گر بریزد نمی کردد کم مست ازان معشر بلند آیین که کذشتند از اوج علیین
حب ایشان دلیل صدق و وفاق بغض ایشان نشان کفر و نفاق گر شمارند اهل تقوی طالبان رضای مولی را اندران قوم مقتدا باشند
و اندران خیل پیشوا باشند گر برسد ز آسمان العرش سائلی من خیار اهل الارض بر زبان کواکب و انجم هیچ لفظی نیاید الا هم
هم غیوث الندی اذا دیموا هم لیوث الثری اذا نسبوا ذکرشان سابق است بر همه قوم بر همه خلق بعد ذکر اله سر بسر نامه را رواج فزای
نام ایشانست بعد نام خدای ختم بر نظم و نثر الحق باشد ازین نام شان رونق چون بشام بن قصیده غرا که فرزدق همی نمود انشا
کرد آغاز تا بآخر کوش خون خشم اندر رگ از غضب زد جوش بر فرزدق گرفت عالی دق حجره بر وی بر حبس او عقوق حبس فرمود آن بزرگ کرش
ساخت در چشم شامیان خوارش اگرش چشم راست بین بودی راست کردار و راست دین بودی دست بیداد و ظلم کشادی جای آن بس بلطفش دادی
ای بسا راست بین که شد بدبین از حسد حسن او و شد او لین اکمه احول و ز دراز کار چون شود کار از حسد دشوار آفت دیده حسد باشد
رمد دیده خرد حسد است از رمد دیده چه شد کور و ز حسد دیده خرد بی نور بر فعال چاره داغ غم فرسود ز غم آسوده دل محسود
دائما از طبیعت فاسد به خدا معترض بود حاسد که فلان مال یا منال چرا مر فلان را همی دهی مرا گر بدانم همی کنی خوشدل
کاش ازو نبرد ازین زایل حسد المرء یاکل الحسنات وان اعاد کبه ما تسود تکشد از سر شر مرم آن ضرر کر حسد شود دم
کم آن حسد کمیه نفس و هوا بپرهیز از گزندگان خدا جای ایشان مقر قرب و وصال جای آن جهنم و بعد و زوال ز آسمان هدیه هدیه بر تو
بر زمین سنگ می زند عدو ز آسمان خور همه درخشد تاب بر زمین کور میشود خفاش قصه مدح بو فراس رسید چون بشاه حق شناس رسید

از درم بهر آن نکو گفتار کرد حالی روان ده دو هزار بو فراس آن درم نکرد قبول گفت مقصود من خدا و رسول
مست از آن مدح نوال عطا زانکه عمری شریف را ز خطا همه از برای بهر بجهه کرده ام صرف در مدیح و هجی
تا فتم سوی این مدیح عنان بهر کفاره جنان نخان فلعلها الحطا الوحلة لالان استفیض با عطاء
قال زین العباد و العباد لا نوذیه عوض لا نریاد زانکه ما اهل بیت حاتم سر جادیم بارز ستانیم ابر جودیم بر شیب و فراز
قطره از ما بما نکرده باز آفتابیم بر سپهر علا نفتد عکس ما دگر سوی ما چون فرزدق این وفا و کرم کشت پیدا قبول کردم
از برای خدای بود و رسول هر چه آمد از وجه ردبه قبول بود ازان بهر دو قصدش الحق حق میکنم من هلم از فرزدق
رشحه زان سحاب لطف و نوال که رسیدش ازین حجسته مال زان حریم اگر رسد حرفی بندم از دولت ابد طرفی
صادقی از مشایخ حرمین چون شنید این شیند و ارزش گفت نیل مرا غی حق را بس بود این عمل فرزدق را
گر در ستر دفتر حسنات بر نیاید نجات یافت نجات مستعد شد رضای رحمن را مستحق شد ریاض رضوان را
زانکه نزدیک حاکم جائر کرد حق را برای حق ظاهر مادح اهل بیت در معنی مدحت خویشتن کند یعنی
مومنم موقنم خدای شناس وز خدایم بود امید و هراس از کجیها در اعتقادم پاک نیست از جور کج نهادم باک
دوستدار رسول و آل ویم دشمن خصم بد خصال ویم جو سر من ز کوی ایشانست رخت من از دکان ایشانست
همچو سلمان شدم ز اهل البیت گشت روشن چراغ من زان زیت انا مولاهم و مولی القوم کان منهم و لا اخاف اللوم
مست عشقند عاشقان دائم لا یخافون لومة لائم چون بود عشق عاشقان در سر کی ز قید منافقان ترسم
آورده اند که مردی گفت سعید بن مسیب را که من ندیدم شخصی را اورع باشد از فلان مرد نام برد او را سعید گفت ندیده علی بن
حسین را گفت نه گفت من ندیده ام کسی را که اورع ازو باشد و زهری گوید من ندیدم هاشمی را که افضل باشد از علی بن حسین علیهما السلام
و ابو حازم انجیتین گوید که ندیدم هاشمی را که افضل از علی بن حسین و ندیدم کسی را که افقه باشد ازو و طاوس گوید دیدم علی بن
حسین را علیهما السلام که بسجده افتاده بود در حجر کعبه گفتم با وجود این مرد صالح از اهل بیت طیب هر آینه گوش کنم که چه میگوید
گوش کردم شنیدم که میگوید عبدک بفنائک مسکینک بفنائک سائلک بفنائک فقیرک بفنائک والله که

نکرده‌ام من این چهار درهم طلا که دفع کرده از من و آنحضرت در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز گزارد و چون نماز صبح میکرد می افتاد بیهوش
و باد او را میل میداد مثل سنبله و یکروزی بیرون فرمود ملاقات کرد مردی با وی و با آنحضرت سخنان ناملایم گفت غلامان و
ملازمانش قصد بر آمدند که او را ایذا کنند فرمود دور باشید از که معاملت بلید بعد از آن روی آورد باین مرد و گفت اگرچه مخفی است از
تو امر ما بیشتر آیا هیچ حاجتی هست ترا که من امداد کرده گزارد و الکم پس آمرزد شرمنده شد و برو جامه نیکو پوشانیده امر فرمود بوی که
هزار درهم دادند بعد از آن این مرد میگفت که تو از مولای پیغمبرانی و یکباری نزد آنحضرت جماعتی از مهمانان بودند غلامی که آنحضرت را
بود پاره گوشت در تنور بریان کرده در طرف سیخ نهاده برای مهمانان چون از نردبان بالا میرفت این طرف از دست وی
افتاد و آمد بر سر طفلی که آنحضرت را بود و در زیر نردبان ایستاده بود و او را کشت و آن غلام حیران و مضطرب شد آنحضرت چون
آن غلام را بران اضطراب و حیرت دید فرمود که تو آزادی میدانم که بعمد نکردی این را آنگاه تجهیز آن طفل کرده او را دفن فرمود دیگر [illegible]
روزی فرمود دیگر آنکه روزی فرمود بعیادت اسامه بن زید و او مریض بود و میگریست آنحضرت فرمود که حال تو چیست
فرمود که دین مردم در ذمه منست فرمود که چند است فرمود پانزده هزار دینار زر طلا آنحضرت التزام فرمود آن دین را ادا کرد
و ابو جعفر محمد بن علی بن حسین علیهم السلم که وصیت فرمود مرا پدرم علی بن حسین که ای پسرک من مصاحبت مکن پنج طایفه را
و با ایشان هم سخن مشو و مرافقت منمای با ایشان در راه من گفتم ای پدر بزرگوار جان من فدای تو باد این پنج طایفه کدامند
فرمود که مصاحبت مکن بخیل را که او قطع میکند بتو در مال خود آنچه تو بآن محتاج گفتم دوم کیستند فرمود که مصاحبت
مکن کذاب را که او بمنزله سراب است دور میگرداند از تو نزدیک را و نزدیک میگرداند از تو دور را گفتم سوم چه طایفه اند فرمود که مصاحبت
مکن احمق را که او میخواهد بتو فایده رساند پس مضرت میرساند ترا گفتم ای پدر چهارم کدامند فرمود که مصاحبت مکن قاطع رحم را
که من او را ملعون یافته ام در کتاب [illegible] و آنحضرت گویند که او را فرزند ذکور بوده و از اناث چیزی نبوده
و اسامی ایشان این است محمد اکبر و زید شهید و عبد الله و عبید الله و حسن و حسین و علی و عمر و ایام عمرش آنچنانست که
آنحضرت رحلت فرمود هیجدهم ماه محرم در سال نود و چهار از هجرت و بعضی گویند در نود و پنجم و ولادتش در سی و ششم از هجرت بود
چنانچه سمت ذکر یافت پس عمر شریفش پنجاه و هفت سال بوده باشد با جد بزرگوار خود دو سال بود و با عم خود امام حسن ده سال

و با پدر

و با پدر خود بعد از عم خود امام حسن ده سال و بعد از پدر بزرگوار تتمه این مدت و قبر مطهرش به بقیع بود در مدینه رسول الله صلعم
نزد قبر عم بزرگوارش امام حسن علیه السلم در قبه که عباس بن عبد المطلب در آن مدفون است و این آخر کلام ابن طلحه است
مولف رحمه الله میفرماید که کمال الدین طلحه رحمه الله شروع فرموده در اختصاری از ذکر امام زین العابدین علیه السلم و آنچه
ایراد نموده در اوصاف آنحضرت از حلیة الاولیا حافظ ابو نعیم نقل کرده و از غیر او نقل نکرده و ذکر اولاد آنحضرت را
و گفته که اولاد امجاد آنحضرت نه بوده اند و هشت ثبت فرموده شاید که آن یکی از قلم ناسخ افتاده باشد و شیخ مفید رحمه الله
بابی ایراد فرموده در کتاب ارشاد و بعد از ذکر امام حسین علیه السلم در تاریخ مولد امام زین العابدین و دلایل امامت و مدت
خلافت و وقت وفات و سبب آن و موضع قبر و عدد اولاد و مختصری از اخبار آنحضرت و چنین فرموده که امام بعد از حسین علی
پسر او ابو محمد علی بن حسین زین العابدین است و کنیت دیگرش ابو الحسن و مادرش شاه زنان دختر یزدجرد بن شهریار کسری
و گویند اسمش شهربانویه بوده و چون امیر المومنین علیه السلام والی گردانید حریث بن جابر جعفی را بعضی از بلاد مشرق
او دو دختر یزدجرد بن شهریار بن کسری بخدمت آنحضرت فرستاد او شاه زنان را به پسر خود امام حسین علیه السلم داد و امام زین
العابدین از وی متولد شد و دیگری را بمحمد بن ابابکر داد و قاسم از وی متولد شد پس آنحضرت و قاسم هر دو پسر خاله هم باشند و مولد
آنحضرت در مدینه بود در سال سی و هشتم از هجرت دو سال با جد بزرگوار خود امیر المومنین علیه السلم بود و دوازده سال با
عمش امام حسن و بیست و سه سال با پدرش امام حسین علیه السلم و بعد از پدر بزرگوار سی و چهار سال دیگر در حیات بود و در مدینه
وفات نمود در سال نود و پنجم از هجرت و در آن وقت پنجاه و هفت ساله بود زیرا که بیست و سه سال با جد و عم و پدر بود و سی و
چهار سال دیگر بعد از ایشان در حیات بود و امامتش سی و چهار سال و آنحضرت در بقیع مدفون شد نزد قبر عم بزرگوارش امام حسن
و ثبوت امامتش بچند وجهست یکی آنکه او بعد از پدر افضل مردمان بود از روی علم و عمل و ثبوت امامت مر افضل را می باشد
نه مفضول را بدلایل عقلیه و دیگر آنکه او اولی و احق بود به پدر بزرگوار از نسبت بغیر او که بجای او باشد بدلالة آیة و اولوا الارحام
و قصه زکریا علیه السلم و دیگر لابدست عقلا امامی در هر زمانی و فساد دعوی هر مدعی امامت در ایام علی بن حسین علیهما السلام یا ادعا کننده
امامت از برای غیر او چون محمد بن الحنفیه و دیگران ظاهر است بود چنانچه معروفست پس امامت از برای او ثابت باشد از جهة استحالة

خلو زمان از امام و دیگر ثبوت امامت بنص تیر و دعوی قصد عترت خاصه از بنی هم و فساد قول آنکه ادعا کرد این امر از برای محمد بن
حنفیه زیرا که نص در باب او وارد نیافته پس آن ثابت باشد از جهت علی بن حسین علیهما السلم چه دیگری از عترت در زمان وی دعوی
امامت نکرد سوی محمد حنفیه و او بعدم نص بیرون رفت از امامت چنانچه ذکر کردیم و دیگر نص رسول الله است بامامت وی از
حدیث که روایت کرده او را جابر از پیغمبر صلی الله علیه وآله و روایت کرده نیز آنرا محمد بن علی الباقر از پدر و جد بزرگوار ایشان
روایت کرده اند از فاطمه بنت رسول الله و نص امیر المومنین علیه السلم حیات پدرش امام حسین علیه السلم بر وجهی که اخبار متضمن
آنست که وصیت پدر وی امام حسین علیه السلم بوی و آنچه بودیعه بود نزد ام سلمه که آنحضرت آنرا قبض فرموده بعد از آن
و بود که گردانیده بود آنرا امام سلمه که نوع علامتی بر طالب علامت مر آنچه را از امام و از تتبع اخبار بالاجمال ظاهر میشود که
رحمه الله مبقرمایه که رحمت کند خدا تعالی شیخ ما را که معتمد است آنچه لازم بود که ایراد نماید در باب امامت آنحضرت آوردن
نص بود از پیغمبر صلی الله علیه وآله و از جد بزرگوارش علیهم السلام مقدم بر اینجا که ذکر فرموده چه امامت او بر کاه که نص
ما را کفایه میکند و بار مشقت از ما می افتد و احتیاج نیست اثبات آن بطریقهای دیگر **در ذکر طرف از اخبار آنحضرت علیه السلم**
شیخ مفید رحمه الله آورده که حدیث کرد ما را عبد الله بن موسی و او روایت کرده از پدر و جد خود که او گفت مادرم فاطمه بنت
حسین علیه السلم مرا امر کرد که بروم بخدمت خال خود علی بن حسین علیه السلم و من نشستم در خدمت او مگر آنکه بخیر بازگشتم و از وی
استفاده نمودم خیر را خشیت و ترس الهی در دل من پیدا میشد از جهت آنکه ملاحظه خشیت و خوف و میکردم چه مقدار
خشیت الهی داشت یا علمی از علوم استفاده مینمودم از وی و روایت از ابن شهاب زهری که حدیث کرد ما را علی بن
حسین علیهما السلم و ما افضل هاشمی را ادراک میکردیم که دوست داشتن که در اسلام روایت همیشه دوستی شما از برای ما باشد
که آن شینی میشود بر ما سعید بن کلثوم روایت کند که من در خدمت جعفر بن محمد الصادق علیه السلم بودم که او یاد میفرمود امیر المومنین را
علیه السلم و مناقب او را بر وجه لایق تعداد مینمود بعد از آن گفت و الله که هرگز حرام نخورد تا بعالم آخرت فرمود و عارض
نگشت و را دو امر هرگز که چون دین باشد که رضای حق در آنست الا آنکه اختیار آن ارتکاب نموده باشد در طریق
دین خود و هیچ چیز بر پیغمبر صلی الله علیه وآله نازل نشد الا که وی را طلب فرموده و اعتمادی بوی نموده در آن امر و مجلس را

علی

عمل رسول الله بود از این امت غیر او و در وقت عمل کردن عملش مثل عمل مردی بود که وجه وی و در میان بهشت و دوزخ
باشد که امید ثواب آن کشد و خوف عقاب برد و آزاد فرموده بود از خالص مال خود هزار رقبه مملوک را در طلب رضای حق تعالی
که حصول آن از رنج دست و عرق جبین مبارکش بود و قوت او زیت و سرکه و خرما بود و لباسش غیر کرباس نمیبود
و چون از آستینش چیزی دراز بودی بمقراض بریدی و کسی اشبه نبود از وی در لباس بوی از علی بن حسین علیهما السلم
و چون داخل شدی بروی پسرش ابو جعفر محمد الباقر علیه السلام او را مشاهده فرمودی در عبادت که هیچکس را آن حد و مرتبه
نبودی میدید او را که رنگ مبارکش زرد گشته از بیخوابی و چشمهایش چرک گرفته از گریه و پیشانی بالا آمده از سجود و بینی
منی گسسته و قدمها و ساقهای مبارکش ورم کرده از کثرت قیام در صلوة امام محمد باقر علیه السلم میفرماید که چون من او را
باین حال میدیدم گریه از خود دفع نمیتوانستم کردن میگریستم بواسطه رحم بر وی و او در حال تفکر بعد از زمانی ملتفت جانب من
میشد و میفرمود که ای پسرک من بده بمن بعضی از آن صحف که در و عبادت علی بن ابیطالب مثبت است من می آوردم
و بوی میدادم و کمی از آن میخواند بعد از آن آنرا از دست میگذاشت و بحزن و اندوه بسیار میفرمود که کیست که تواند عبادت
علی بن ابیطالب داشته باشد علیه السلم ابرهیم بن علی روایه کند از پدر خود که گفت با علی بن حسین علیه السلم بحج رفته بودم
و شتری که آنحضرت داشت در راه کاهل میرفت اشارت فرمود بچوبی که در دست مبارک داشت و میفرمود که آه اگر نه قصاص
بودی و باز میداشت دست خود را از آن و باین اسناد روایه کند که حج میفرمود علی بن حسین علیهما السلم بپای پیاده و بیست شبانروز
اندیشه بمکه میرفت و زراره بن اعین روایت کند که شنیده شد در جوف لیل قائلی میگفت کجا اند آنکسانی که زهد ورزیدند در دنیا و رغبت کردند
آخرت هاتفی آواز داد از جانب بقیع که آواز را شنیدند و شخص او را ندیدند که او علی بن حسین است علیهما السلم و کنیزک او را جامه
آب میکشید جهت وضوی آنحضرت خواب بر وی غلبه کرد ابریق از دست وی بیفتاد و بشکست سر مبارک بالا کرد کنیزک گفت
حق سبحانه و تعالی فرموده که والکاظمین الغیظ فرمود که عفو کند خدا تعالی از تو دیگر گفت والله یحب المحسنین
فرمود که برو تو آزادی از برای طلب رضای خدای تعالی و مرویست که دو نوبت آواز کرد مملوک خود را و جواب نداد سوم بار جواب داد
گفت ای فلان آیا نشنیدی آواز مرا گفت بلی فرمود پس چرا جواب من نگفتی گفت از برای آنکه ایمن بودم از تو فرمود ستایش و سپاس

مر خدا را که مملوک مرا از من ایمن کرد هندی حسین بن زید روایت کند از عمر بن علی و او از پدر خود که من دیدم پدرم علی بن حسین تقدم
در دعا زیرا که میت جدرا که حاضر شود او را اجابت در هر وقت و بود آنحضرت که محفوظ ماند ببرکت این دعا در وقتی که خبر رسید که مسرف
بن عقبه توجه نمود بقصد آنحضرت و دعا اینست که رب کم من نعمة انعمت بها علی قل لك عندها شکری وکم من بلیة
ابتلیتنی بها قل لك عندها صبری فیا من قل عند نعمته شکری فلم یحرمنی ویا من قل عند بلائه صبری
فلم یخذلنی یا ذا المعروف الذی لا ینقطع ابدا ویا ذا النعماء التی لا تحصی عددا صل علی محمد وال
محمد وادفع عنی شره فانی ادرأ بك فی نحره واستعیذ بك من شره چون مسرف بمدینه آمد غیر آنحضرت یاد کرد
وتعظیم وتکریم کرد وعطا داد وصله فرستاد و در روایت دیگر وارد شده که چون مسرف بمدینه آمد فرستاد و آنحضرت
را آورد چون آمد استقبال کرد و اکرام نمود و گفت او را که خلیفه عبد الملک مرا وصیت کرده که با تو نیکوئی کنم و امتیاز دهم ترا
از غیر پس خدای تعالی او را جزای خیر دهد بعد از آن گفت استر مرا زین کنید چون زین کردند گفت با اهل شو و باز گرد با اهل و عیال خود
که ما ترا از ایشان جدا کردیم و بجانب خود آوردیم و چون این کار با ما باشد دیگر ما تفویت کنیم و مدد نماییم ما ترا با ایشان سلیم
انگاه علی بن حسین علیهما السلم او را عذرخواهی نموده سوار شد و روان گشت مسرف با اهل مجلس خود گفت این نیست که هیچ شر در وی نیست
بلا انکه بموضع و مکان رسول الله صلی الله علیه و روایت کنند علی بن حسین علیهما السلم روزی در مسجد نبی صلی الله علیه و آله بود شنید
در انجا که بعضی نشسته اند و تشبیه میکنند حق جل و علا را بخلق از ان سخنان اندیشیده ترسید برخاست و آمد بقبر رسول الله صلی الله علیه و آله
و نزد قبر بایستاد و آواز کشیده مناجات کرد بحق تعالی و گفت ای معبود من قدرت کامله تو ظاهر است و آیات و الهیه
وجود تو باهر و نادانی چند که در معنا اندر نه تقدیر میکنند ترا بچیزی که تو غیر آنی و تشبیه مینمایند ترا بمخلوق و تو برتر از آنی و من بری و
بیزارم از ان کسان که به تشبیه قائلند و طالب آنند ای معبود من ترا مثل و نه و مانند نیست و ادراک در کنه تو نمیتواند کرد
اما آیات و علامات دلالت بر وجود وحدانیت و فردانیت تو در میان خلایق غایت ظهور دارد و اگر خواهند ترا با اینها توان
شناخت ای معبود من محل تو از ان [illegible] است که ترا با وی و بشبیه خلق کنند و از این قیاس است که نمیشناسند ترا و بعضی از آیات
ترا بربوبیت فرا میگیرند پس از ان جهت است که ترا با ان وصف مینمایند جلال عظمت تو از ان برتر است ای معبود من که ترا مانند کنند

وبان

وبآن ستایند روایت کرده اند فقها و علمای عامه از آنحضرت از علوم که احصای آن نتوان کرد و حفظ آن نتوان نمود از جهة
کثرت از مواعظ وادعیه و فضائل قرآن و حلال و حرام آن و غیر ذلک که مشهور است در میان علما که اگر شروع در آنها
شود این کتاب بطول انجامد و آنچه روایت کرده شیعه از برای آنحضرت از آیات و معجزات و براهین واضحات گنجایش ندارد
ایراد آن درین مکان و در کتب مصنفه آن نموده اند که ایراد آن متعذر است درین کتاب و الله الهادی الی الصواب

در ذکر اولاد علی بن الحسین علیهما السلم آنحضرت را یازده فرزند بوده محمد که کنیه او ابو جعفر است علیه السلام و مادرش ام عبد الله
بنت حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلم و زید و عمر که مادر ایشان ام ولد بوده و عبد الله و حسن و حسین و مادر ایشان
نیز ام ولد بوده و حسین اصغر و عبد الرحمن و سلیمان و مادر ایشان نیز ام ولد بوده و علی که کوچکتر اولاد آنحضرت
بوده و خدیجه که مادر ایشان نیز ام ولد بوده و محمد و مادرش ام ولد و فاطمه و علیه و ام کلثوم که مادر ایشان نیز ام ولد
مضمون کلام شیخ مفید رحمه الله اینجا منتهی شد و حافظ عبد العزیز بن الاخضر الجنابذی رحمه الله میگوید که ابو الحسن و گویند
ابو محمد علی بن حسین بن علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی شنیده حدیث را از جماعت
صحابه از مردان و زنان از مردان مثل عم و پدر بزرگوارش امام حسن و امام حسین علیهما السلم و عبد الله بن جعفر و عبد الله
بن عباس و جابر بن عبد الله و عبد الله بن زبیر و مسور بن مخرمه و ابو اسید ساعدی و حارث بن هشام و اسامه بن زید
و بریر بن حصیب و غیر ایشان و از زنان مثل فاطمه و عایشه و ام سلمه و ام ایمن و ربیعه بن عفرا و دره بنت ابی لهب
و غیر ایشان و روایت کرده حافظ عبد العزیز بسند خود از عیزار بن حریث او گفت من بودم نزد ابن عباس که
علی بن حسین در آمد و گفت مرحبا بالحبیب بن الحبیب و ابن سعد گوید که آنحضرت خبر کرد ما را عبد الرحمن بن یونس
که او روایت کرده از سفیان و او از جعفر بن محمد علیهم السلم که علی بن حسین علیهم السلم در وقت وفات پنجاه و هشت ساله بود
و ابن عمر گوید که این خبر دلالت میکند بر انکه علی بن الحسین علیهما السلم با پدر بزرگوار خود بیست و سه سال یا بیست و
چهار سال بوده باشد پس قول انکس که میگوید که در وقت شهادت پدر کوچک بوده صحت ندارد و لیکن در ان
وقت بیمار بود و مقاتله ننمود و چگونه کوچک بوده باشد و حال انکه ابو جعفر محمد بن علی الباقر از وی بوجود آمده بود علیهم السلم

وباجابر بن عبدالله ملاقات نموده واز وروایت کرده ووفات جابر در سال نود وهشتم از هجرت بوده ومرویست
از ابی فرموده که علی بن حسین علیهما السلم در مدینه رحلت فرمود ودفن کردند اورا در بقیع در سال نود وچهارم
از هجرت واین سه سال را سنة الفقها میگفتند از جهة وفات ایشان دران سال واو گوید که حدیث کرد مرا
حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلم که چون پدر من علی بن حسین علیه السلم وفات کرد در سال نود وچهارم
از هجرت او را در بقیع بروی نماز گزاردیم وغیر او گوید ولادتش در سال سی وهشتم بوده ووفاتش در سال نود وپنجم از هجرت
ومادرش ام ولد بوده ونام وغزاله محمد سعید گوید که علی بن حسین علیه السلم را عقب بود از اولاد امام حسین
وبرادرش علی شهید شد با پدر در کربلا واز وکسی بوجود نیامد واما از علی بن حسین متولد شدند عبدالله وحسن وحسین بن علی
درج نیز ومحمد وابو جعفر الفقیه وعبدالله که مادر ایشان ام عبدالله بنت حسن بن علی بن ابیطالب بود وزید و
عمر که در کوفه مقتول شد واورا یوسف بن عمر ثقفی شهید کرد در ایام خلافت هشام بن عبدالملک واو بعد از
کشتن بردار کردند وعلی بن علی وخدیجه ومادر ایشان ام ولد بود وکلثم بنت علی وسلیمان که او را عقب نبود ومیگویند
که ایشان نیز ام ولد بودند وقاسم وام حسن که بسیار جمیله بود وام حسین وفاطمه نیز از ام ولدند وحافظ روایه میکند باسناد
از کلبی که چون امیر المومنین والی گردانید حریث بن جابر جعفی را در جانب مشرق او دختر یزدجرد بن شهریار بن کسری را جهة آنحضرت
فرستاد آنحضرت او را با امام حسین علیه السلم داد وعلی بن حسین علیهم السلم ازو متولد شد ودر حدیث دیگر دو دختر وردیا فر
چنانچه ذکر یافت از پیش وبعضی از فضائل آنحضرت وقصیده فرزدق نیز مذکور شد وآورده اند که چون علی بن حسین ع
ماه نو بدیدی این دعا فرمودی ایها الخلق المنیر الدائب السریع المتقلب فی منازل التقدیر المتصرف فی فلک
التدبیر امنت بالذی نور بک الظلم واوضح بک البهم وجعلک آیة من آیات ملکه وعلامة من علامات
سلطانه فامتهنک بالزیادة والنقصان والطلوع والافول والانارة والخسوف سبحانه ما الطف
وما دبر فی امرک والطف ما صنع فی شانک جعلک الله هلال برکة لا تمحقها الایام وطهارة لا
تدنسها الاثام هلال امن من الآفات وسلامة من السیئات اللهم اجعلنا من ارضی من طلع علیه

واذکی من نظر الیه ووفقنا فیه للتوبة واعصمنا فیه بالمنة عن الحوبة انک انت المنان بالجزیل این
رب العالمین بعد ازین دعا کنی مرجه خواهی مرویست از ابی الطفیل عامر بن واثله که علی بن حسین علیه السلم چون این
آیه را تلاوت میفرمود که یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین میگفت که اللهم ارفعنی
فی اعلی درجات هذه الندبة واعنی بعزم الارادة وهبنی حسن المستعقب من نفسی وخذنی
منها حتی تتجرد خواطر الدنیا عن قلبی من برد خشیتی منک وارزقنی قلبا ولسانا
یتجاریان فی ذم الدنیا وحسن التجافی منها حتی لا اقول الا صدقت وارنی مصادیق اجابتک
بحسن توفیقک حتی اکون فی کل حال حیث اردت یعنی بار خدایا بلند گردان مرا در بلندترین درجات این
ندبه ویاری فرمای مرا بعزم وقصد اراده بخش مرا نیکی عقاب وعتاب از نفس من وبستان مرا از نفس تا مجرد شود
خواطر دنیا از دل من از خنکی وخشیت وترس من از تو وروزی کن مرا دل وزبانی که متجاری وروان باشند در ذم دنیا و
نیکوئی پهلو خالی کردن از ان نگویم الا که راست گویم وبنمای مرا مصادیق اجابت بحسن توفیق خود تا باشم در هر حال
هر جا که خواهی مولف رحمه الله میفرماید که بعضی شعرا بعضی از کلام جامع النظام آنحضرت را بطریق نظم در آموده اند والت
شعر فقد فرعت الی باب ضلالک ناقة تجذ سنانا قلبی فتوقها یعنی برستگی مرکاه رد سبب من در فضل و
رحمت ترا محتاجی در مانده بجه ستان اقتضا برسان دل مرا کشادگی آن بار رحمت که همیشه بارست وکلو الاقی نکبة
وفجیعة وکاس مرارات ذعافا اذوقها یعنی هر کدام از محن که ناگون وسر را ملاقات کرده ام از نکبت ووجع الم که رسیده ام
وجام مالامال تلخی بای آن را چشیده ام وهو المنایا انی وان سلکته علیها طریقی او علی طرقها وایشان مرکها ام
بهر وادی که سلوک میکنم برو ست راه من بار منت راه او کار ان کز رو کز رید ه ام فقد اذنی بانقطاع وفرقه
وامض الی کل الفقر وقهما یعنی بر ستیکه تو تعلیم وتادیب میکنی مرا بانقطاع فرقت دنیا ومیه رشته از برای من از فرق
بر قهای او وقنا عیشه الا وبذیر اده ولا ضیقة الا ویزداد ضیقها هیچ زندکانی نیست در دنیا الاکه زیاده میکند
تلخی را وهیچ تنگی نیست در وکه که دفزو نیست تنگی او وعرض که محنت وتنگی وتلخی او در ترقیست ویزمی قلوب بهم

وجمر فراق لا یبوح حریقها یعنی می نازد قساوات و محنتهای بهار ایام و شدت ایشان و آتش فراق شان ظاهر نمیشود سوختگی او
وکم عالم افنت فلم تبك شجوه ولا تبدأن تغني سريعاً لحوقها یعنی بسا عالمی را که فانی ساخت پس تو نگریستی الم
وحزن او را و او جاری است که فانی شود بسرعت لحوق او که با ما درست فتلك مغانيهم وهذا قبورهم تواترها اعصار دها
حريقها یعنی این مواضع و منازل ایشانست و اینست قبور ایشان که ایشان آن منازل را گذاشته اند و سر در نقاب
تراب کشیده و میراث گرفته اند اهل اعصار و قرون و حریفان گشته و بجای ایشان نشسته اند والیت لا تبقی
اللیالی بشاشة ولا جدة الامر بعا خلوقها و سوگند یاد میکنم که باقی نمیگذارد روزگار بشاشت و خوشحالی
سعی و اجتهاد در امور مگر که بسرعت میبرد خوشی و شادی را سوی انهم کانوا و انی علی جدة قصد سریعاً لحوقها
غیر آنکه ایشان می باشند در زمین و بنا میکنند بر آن عمارت را و بدرستی که من در زمین جایی گرفته ام سخت که سر الحوق بانجا
خواهد بود شتاب سرچه تمامتر وهل هی الا لوعة من بلائها حتی قاتل او حتف نفس بقیها یعنی نیست دنیا مگر سوزش
والم که در پیش خود کرده آورده کار او کشنده کیست یا هلاک کننده نفس وقتی که بجانب خود مراند و میل میدهد بخیرهای
فریبنده چون یاد م آورد م کیشه و دیگر میفرماید وان ایکهم اخص وکیف تجلدی وفی القلب منی لوعة لا یطیقها
و اگر بگویم ایشان ابغضه که دارم و چگونه باشد حال من و حال آنکه در دل من سوزشیست که طاقت آن ندارم فلو
فلو رجعت تلك اللیالی کعهدها رات اهلها فی صورة لا تروقها پس اگر باز گردد این روزگار بجو عهد
خودش بیند اهل در صورتی که از اصفا و آبروی مانند حباری ولیل القوم داج نجومه طوامس لا تجری
بطی حقوقها یعنی قوم را حیرانی و سرگردانیست و حال آنکه شب قوم تیره گشته ستارهای آن محو شده و
حرکت نمیتوانند کرد و بطی و کند گشته حرکات آنها پس این شبست ظلمانی که راه بجایی نمیتوان بردن اکنون
نور معرفت الهی و محبت حضرت رسول الله و آل هدایت انتهامی می باید که راه نماید و این کس را از شبهات ظلمانیه
بیرون برد ولا یحرز السبق الرزایا وان جرت ولا یبلغ الغایات الا سبوقها یعنی و نمی ربایند گوی سبق
رزایا و مصائب و اگر چه جاری باشد و نمیرسد بغایات و نهایات آن الا سبقت کنندگان آن یعنی هرکس

بر صبر

بر مصیبت صبر نتوانند کرد آن کار سابقانست که در همه چیز از همه کس سابق باشند هم العروة الوثقی وهم
معدن التقی وخیر الحبال العالمین وثیقها یعنی ایشان بندکان محکم و استوار بند و ایشان معدن تقوی و
پرهیزکاری اند و بهترین بندهای عالمیان بندهای استوار ایشانست و چون آن بندهای استوار چنگ زنند از
سقوط بنار جحیم خلاصی یابند غرض که اهل اسباب نجات اهل البیت رسول الله صلی الله علیه وآله یوسف بن اسباط روایت
کند که پدر من حدیث کرد روزی بمسجد کوفه درآمدم دیدم جوانی که با خدای تعالی در مناجات بود و در سجود میفرمود که
سجد وجهی متعفراً فی التراب لخالقی وحق له برخاستم و بسوی او رفتم ناگاه علی بن الحسین علیهما السلم چون انفجار
یافت فجر بسوی او شتافتم و گفتم یابن رسول الله این همه عذاب نفس خود چرا میدهی حق سبحانه و تعالی ترا تفضیل
فرموده یا نجه تفضیل نموده ترا بآن انحضرت بگریست و بعد از ان گفت که حدیث کرد مرا عمر بن عثمان از اسامة بن زید که
او گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که همه چشمها گریان باشد در روز قیامت الا چهار چشم چشمی که گریان بوده باشد از
جهت ترس و خشیت الهی و چشمی که در راه خدا تعالی باخته شده باشد و چشمی که از محارم الله پوشیده گشته باشد
و چشمی که بیخوابی کشیده باشد در طاعت الهی حق سبحانه و تعالی مناجات فرماید ملائکه اعلی را و گوید که نظر کنید به بنده من
که روح او نزد منست و جسد او در طاعت تهی ساخته بدن خود را از جامه خواب و عبادت میکند از برای خوف عذاب من
و از جهت طمع رحمت من گواه باشید که من او را آمرزیدم و عبدالله بن عطار روایت کند که علی بن حسین علیهما السلم را
غلامی بود که بواسطه گناهی مستحق عقوبت شده بود تازیانه بدست مبارک گرفت و فرمود قل للذین آمنوا یغفروا
للذین لا یرجون ایام الله غلام گفت من انچنین نیستم من امید رحمت الهی دارم و خوف از عذاب او انحضرت
تازیانه از دست مبارک انداخت فرمود تو آزادی از مال من و دیگر انحضرت فرمود که توبه بعمل است و رجوع از آن
نیست توبه بکلام و دیگر فرمود که هر که بگوید سبحان الله العظیم وبحمده بی تعجب بنویسد حق تعالی از برای او سه
هزار حسنه و محو کند از او سه هزار سیئه و بلند کرداند برای او سه هزار درجه و دیگر مرویست از انحضرت که او روایت
فرموده از پدر بزرگوارش و او از علی بن ابیطالب علیهم السلم که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که انتظار فرج عبادتست

وکسی که راضی شود بانک کی از رزق راضی شود خدای تعالی از و بانک کی از عمل زهری گوید که من حدیث کردم علی بن حسین را
بحدیثی چون فارغ شدم حسین فرمود و بارک الله گفت و گفت که اینچنین شنیده ایم پس گفتم که آیا که نمی چنی که من
حدیث کنم گفت تو علم یاشی آنچه حدیث از من فرمود که چنان مکن که از علم نیست چیزی را که ندانی زیرا که معنی علم آنست که
معلوم باشد و گویند که نام مادر آنحضرت سلامه بود و کنیتش ابا محمد و ابونعیم گوید وفاتش در سال نود و دوم بوده و بعضی
از اهل او گویند که در سال نود و چهارم چنانچه مذکور شد و مرویست که علی بن الحسین علیهما السلم در دعای خود
میفرموده که اللهم من انا حتی تغضب علی فوعزتک ما تزین ملکک احسانی ولا تقبحه
اسائتی ولا ینقص من خزائنک غنای ولا یزید فیها فقری این آخر کلام چنانچه ذکر است و حافظ ابونعیم در
حلیة الاولیا آورده که از طبقه تابعین علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلم که او زین عابدین و چنار فانتین و
عابد و فی و جواد خفی است و گفته میشد که تصریف حفظ وفاست و گفت علی بن حسین علیهما السلم نیز در شرح خود از آنکه
تا بدینا آورده اند که آنحضرت فرموده که اگر میخندد و کمیوع خندیدنی از عقل او میرود و فرمود و دیگر فرمود که چه آدمی که بیچاری ندارد
و فرخناکست و چیزی نیست در چه چیزی که فرخناک باشد و دیگر فرموده که اگر قناعت کرد با آنچه حق تعالی قسمت فرموده برای
او پس او غنی ترین مردمانست و چون چیزی از صدقه بسائلی دادی بوسه کردی بوی دادی و مرویست که از جعفر بن محمد علیهما السلم
پرسیدند از علی بن حسین علیهما السلم از بسیاری گریه وی فرمود که مرا ملامت مکنید از آن زیرا که یعقوب پیغمبر یکی از فرزندانش
غایب شد و موت او معلوم نبود چندان گریست که چشمهای وی نور گشت من که دیدم هاشم که چهارده کس از اهل بیت من
در صباح روزی بقتل آورده باشند پس چگونه حزن و اندوه آن از دل من بیرون رود و بگویند جماعتی از مردم نزد آنحضرت
بودند آوازی از خانه او بیرون آمد که کسی از ایشان وفات کرده بود آنحضرت فرمود بمنزل رجوع نمود بی اضطرابی گفته که صوتی
و قوع یافته از این آواز فرمود بلی تعزیت داده آمدم و از عجب نمودند از صبوری او آنگاه فرمود که ما اهل بیتیم اطاعت میکنیم حق تعالی
حق تعالی را در آنچه دوست میدارد و حمد میکنیم او را در آنچه ما را مکروه می آید و روایت میکنند از ابوحمزه ثمالی از علی بن حسین علیهما السلم
که چون روز قیامت شود منادی ندا کند برخیزید اهل الفضل پس برخیزند بعضی از مردم گویند بروید بسوی بهشت ملائکه در راه باشند

رسند گویند کجا میروید گویند بهشت ملائکه گویند پیش از حساب ایشان گویند بلی گویند شما چه کسانید ایشان گویند ما اهل فضل گویند
که فضل شما چه بود گویند اگر نادانی با ما جهل میکرد ما حلم پیشه میکردیم و چون کسی با ما ظلم میکرد صبر کاری میبودیم و چون کسی جرم
میکرد از و عفو مینمودیم ملائکه گویند در آئید به بهشت که نیکو اجر عمل کنندگان بعد از آن منادی ندا کند که اهل صبر برخیزند بعضی از مردم
برخیزند و همچنان گویند بروید بهشت بغیر حساب و ملائکه با ایشان رسند و مثل آنچه مذکور شد پرسند ایشان گویند ما اهل
صبریم گویند که صبر شما بر چه وجه بود گویند صبر کردیم بر طاعت الله و حبس نفس نمودیم از معصیت الله ملائکه گویند که بروید به بهشت
که نیکوست مزد کارکنندگان بعد از آن ندا کند منادی که برخیزند همسایگان الهی که در دار او بودند بعضی برخیزند از مردم و ایشان
اندک باشند پس گویند بروید بجنت و فرشتگان با ایشان ملاقات کنند و همان پرسند که همسایگی خدای تعالی با شما چگونه بود
در دار او گویند ما زیارت میکردیم مردان حق را در راه خدا و بذل مینمودیم در راه حق جل و علا گویند بروید به بهشت که نیکوست مزد
نیکوکاران و مرویست از آنحضرت که تارک امر بمعروف و نهی از منکر مانند کسیست که کتاب الهی را پس پشت خود انداخته مگر آنکه برسد تقیه
ترسیده فی از آن پرسیدن از آنحضرت فرمود که ترسد از جبار ستمکاری که تعجیل نماید در عقوبت او یا طغیان کند در تعذیب او و دیگر
آنحضرت فرمود که هر که کتمان کرد علم خود را یا اخذ علم او از برای چیزی باشد هرگز از آن علم فایده نبیند و از زهری
مرویست که رفتم بخدمت علی بن حسین علیهما السلم فرمود که یا زهری در چه کاری گفتم مذاکره صوم میکردیم رای من و رای اصحاب
من بدان قرار یافت که از روزه چیزی واجب نیست مگر روزه ماه رمضان فرمود که ای زهری اینچنین نیست که شما گفتید
روزه بر چهل وجه آمده ده وجه از آن واجب همچو ماه رمضان و ده خصال از و حرام و چهارده خصلت از آن صاحب آن
مخیر است اگر خواهد بدارد و اگر خواهد افطار کند و صوم نذر اعتکاف واجب گوید که من گفتم تفسیر فرمای از برای من
یا بن رسول الله فرمود که اما واجب از آن روزه ماه رمضان است و دو ماه پیاپی روزه داشتن در قتل خطا کسی را که نیابد بنده را که
آزاد کند کما قال الله تعالی ومن قتل مؤمنا خطأ تا آخر آیه و سه روز روزه داشتن در کفاره یمین و کسی که قادر نباشد بر طعام
چنانچه حق تعالی فرموده که ذلک کفارة ایمانکم اذا حلفتم و روزه داشتن حلق راس است در حج کما قال الله تعالی
فمن کان منکم مریضا او به اذی من رأسه تا آخر و صاحب او مخیر است اگر خواهد سه روز صدقه روزه بدارد و صوم تمتع

کسی که قربانی نیابد چنانچه حق تعالی فرموده فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ الآیة و صوم جزای صید کما قال الله تعالی فَمَن قَتَلَهُ
مِنكُم مُّتَعَمِّدًا الآیة صید را قیمت باید کرد و قیمت آن را گندم خرید و بفقرا صرف کرد و چون عاجز باشد روزه میدارد
بر وجهی که مبین است در کتب فقهیه و اما روزه که صاحب آن مخیر است روزه دوشنبه و پنجشنبه است و شش روز
از شوال بعد از رمضان و روز عرفه و روز عاشورا صاحب این روزه مخیر است اگر خواهد بدارد و اگر خواهد افطار کند
و اما صوم اذن پس زن روزه تطوع نمیتواند داشتن بی دستوری شوهر و همچنین غلام و کنیزک بی اذن سید و اما
صوم حرام روزه عید فطر و عید اضحی است و ایام تشریق و روز شک منهی است که از رمضان بداریم و روزه وصال
و روزه صمت و نذر معصیت و روزه دهر اینها حرامست و مهمان روزه تطوع ندارد مگر باذن و پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده که هر که فرود آید بر قومی باید که روزه تطوع ندارد مگر باذن ایشان و امر کرده میشود کودک بروزه داشتن وقتی که
مراهق نباشد و آن روزه از جهت تادیب است و فرض نیست و همچنین کسی اگر افطار کرد از جهت علتی در اول روز و
بعد از آن در بدن قوتی یافت و مامور است بامساک از جهت تادیب اما فرض نیست و همچنین است مسافر که هر گاه که
خورد در اول روز بعد از آنکه بلد درآمد مامور است بامساک اما روزه اباحت بجو کسی که خورد یا آشامد از روی فراموشی
نه بعمد این از برای او مباح است و مجزیست از روزه و اما روزه مریض و روزه مسافر پس علما در وی اختلاف کرده اند
بعضی گفته اند می باید داشت و بعضی گویند اگر خواهد بدارد و اگر خواهد افطار کند در هر دو حالت پس اگر روزه در
سفر و در مرض بر وقضا لازمست کما قال الله تعالی فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ این آخر کلام ابن نعیم است و ابن
خشاب نحوی در کتاب موالید اهل البیت علیهم السلام آورده تاریخ ولادت و وفات بر وجهی که مذکور شد در اول و
گوید او را اولاد اناثی بود و ابوعمرو زاهد در کتاب یواقیت گفته که شیعه تسمیه کرده اند علی بن حسین را بزین العابدین از آنکه
زهری در خواب دید که دستش خون آلود است تعبیر آن چنان کردند که از دست تو خونی خواهد بوقوع آمد
بسبب خطا و او عامل بنی امیه بود مردی را عقوبت کرد چنانکه در آن عقوبت مرد و او گریخته بغاری رفت ترسان
و هراسان و موی او در آنجا دراز شد گوید که علی بن حسین علیه السلام حج فرمود گفتند که آیا ترا در باب زهری سخنی هست فرمود که

مرا در باب او سخنی هست پس در رفت در آنجا که او بود و فرمود که من میترسم از نومیدی تو نه از گناه تو برخیز دیه تسلیم
باهل مقتول و بیرون رو و برو بسر عیال و معالم دین خود گفت مرا آنحضرت را که خلاص ساختی مرا ای سید من
اللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ و زهری بود که بعد از این میگفت که در قیامت منادی ندا کند که برخیزد سید
عابدین در زمان خود علی بن حسین علیهما السلام برخیزد ابوسعید منصور بن ابی در کتاب نثر الدرر آورده که علی بن حسین علیهما السلام
نگاه کرد بسائلی که میگریست فرمود که اگر تمام دنیا در کف آدمی بود و از او افتاده میبود سزاوار نبود که بگرید بر او
و از آنحضرت پرسیدند از سبب یتیمی رسول الله صلی الله علیه و آله که بی پدر و مادر بود فرمود از برای آنکه واجب نکرده حقی از برای
مخلوق فرمود مر پسر خود را که ای پسرک من زاست که احتراز کنی از دشمن مردمان که ایمن نمیکردانم ترا اگر حلیم باشد یا مفاجات
لئیم و یک پسر که آنحضرت را بود در چاه افتاد و اهل مدینه فزع بسیار کردند از برای آن تا او را بیرون آوردند و آنحضرت در
نماز بود و باین حاضر نشد و از محراب خود بیرون نیامد بعد از آنکه احوال گفتند فرمود که من در نماز باین حاضر نشدم با که با حق تعالی
مناجات میکردم و آنحضرت را پسر عمی بود که بشب چیزی از برای وی میبرد از دنانیر که او نمیشناخت آنحضرت را و او دائم
میگفت که خدای تعالی جزای علی بن حسین را خیر ندهد با آنکه بمن چیزی نمیدهد آنحضرت این را می شنید و بر آن صبر میفرمود
و اظهار آن نمیکرد و آنگاه که آنحضرت وفات یافت و او احسان پنهانی را دیگر نیافت دانست که در آن ایام که بذل کننده
آنحضرت بوده بعد از آن بسر قبر آنحضرت می آمد و میگریست و آنحضرت را ابن الخیرتین میگفتند از جهت گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله
که خدا را است از بندگان دو خیره پس خیره او از عرب قریش است و از عجم فارس و مادرش دختر کسری بود و رسیده قول نافع
بن جبیر با آنحضرت که در باب معاویه میگفت ساکت میکردانند او را حلم و ناطق میسازد او را علم آنحضرت فرمود که نافع دروغ گفت
بل کان یسکته الحصر و ینطقه البطر یعنی ساکت میسازد او را پادشاهی و ناطق میکردانند او را شادی و از او پرسیدند از
اعظم مردمان از روی قدر و مرتبه فرمود آنکه نه بیند دنیا را قدری و اعتباری از برای خود یعنی دنیا را وجودی ننهد صاحب کتاب روایه
رحمه الله از ابی محمد جعفری که او روایت کرده از عم خود و او از پدر خود و او از جعفر بن محمد و او از پدر بزرگوارش علیهم السلام که مردی آمد
نزد علی بن الحسین علیهما السلام و گفت چه سخت بغض دارند قریش بپدر تو فرمود از برای آنکه اول ایشان را کشانید بعار و گویند که ذکر

ما بگذشت فرمود که من عجب دارم مر کسی را که نگاه دارد خود را از طعام بواسطهٔ مضرت آن و نگاه نمیدارد از گناه خود را
با وجود خزی معرفت آن گفتند با آنحضرت که چه گونه صباح کردی فرمود که صباح کردیم در حالتی که خائف بر رسول الله صلی الله علیه و آله
و صباح کردند جمیع اهل اسلام در حالتی که ایمنند با و ابن اعرابی آورده که چون یزید بن معاویه لعنهما الله لشکر خود را متوجه
مدینه گردانید تا خراب کنند آنجا را علی بن حسین علیهما السلام چهارصد کس را در پناه خود گرفت از مناقبه و ملاحظه کرد تا لشکر
مسرف بن عقبه متفرق شدند و حکایت کنند از نوشش این را در وقت اخراج ابن زبیر بنی امیه را از حجاز و گفتند آنحضرت را که
چونست که وقتی که سفر میکنی پنهان میداری نسب خود را از رفقا فرمود مرا مکروه می آید که خود را برسول الله صلعم نسبت دهم
و داده نشود باشم با آنچه بوی داده اند آورده اند که وقتی مردی سخنی فحش و قبیح گفت مر یکی را از آل زبیر زبیری از او اعراض کرد
بعد از آن سخن متحرش شد با آنکه زبیری علی بن حسین علیهما السلام را این نوع سخنان گفت آنحضرت از او اعراض نمود و ملتفت
جواب نشد زبیری گفت چه مانع آمد ترا که جواب من نگفتی فرمود که آنچه ترا مانع آمد از جواب آن مرد و آنحضرت را از پسران یکی وفات
کردند دیدند که جزعی فرمود باشد پس پرسیدند از آن فرمود که این امریست که هستیم که توقع آن داریم که بوقوع آید پس چون
بوقوع آمد انکار نمیکنیم طاوس گوید دیدم مردی را که نماز میگزارد در مسجد الحرام در تحت میزاب که دعا میکرد و میگریست پس من
آمدم بخدمت او وقتی که از نماز فارغ شده بود آن خود علی بن حسین ع گفتم او را که یا ابن رسول الله صلعم دیدم ترا در حالتی چنین
و ترا سه چیزست که امیدوارم ایمن باشی از خوف یکی آنکه پسر رسول خدائی دوم شفاعت جد تو سوم رحمت الهی فرمود که ای
طاوس اما آنکه من پسر رسول خدایم ایمن نمیگرداند مرا و حال آنکه شنیده ام که حق تعالی فرموده فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ و اما
شفاعت جد من هم ایمن نمیسازد مرا زیرا که حق تعالی میفرماید که وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى اما رحمت الهی پس حق
حق تعالی میفرماید که إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ و من نمیدانم که من نیکوکارم و شنیدند آنحضرت از مردی که
بوی چیزی رسیده بود که یاد میکرد مردی را به بدی فرمود دبر حذر از غیبت که آن نان خورش سگان دوزخ است و آورده
محمد بن حسن بن حمدون در کتاب تذکره چیزی از کلام آنحضرت که آنحضرت فرمود که هلاک نمیشود مومن میان سه خصلت
شهادت لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ و شفاعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سعت رحمت الله

دکر

دیگر فرمود که بترس از خدای عز و جل از جهة قدرت او بر تو و شرم دار از او از برای قرب او بتو و هر گاه که نماز گزاری پس گزار نماز
تودیع کننده گان و حذر کن از آنچه از تو بوجود آمده از تقصیر و بترس از خدا ترسیدنی که نباشد تعذر و دیگر فرمود که
حذر کن که ابتهاج و سرور نمائی بگناه زیرا که ابتهاج و سرور بزرگترست از ارتکاب گناه ابو العباس عبدالله بن جعفر
حمیری در کتاب دلائل آورده که علی بن حسین علیهما السلام در سفری طعام چاشت میخورد و نزد آنحضرت مردی بود ناگاه
آهوئی آمد در آن ناحیه که بچرد و بودند ایشان که طعام میخوردند بر سفره در آن موضع فرمود آنحضرت او را که نزدیک بیا و
چیزی بخور که تو ایمنی آهو نزدیک آمد پس روی آورد که بخورد چیزی از سفره آن مرد که با آنحضرت طعام میخورد سنگی بر پشت
او انداخت در پس پشت خود آهو از آن برمید و رفت آنحضرت فرمود که شکستی وقت مرا من دیگر با تو سخن نگویم هرگز
مرویست از ابی جعفر که پدر من بیرون فرمود بجانب حواشی که او را بود و با او بودند بعضی از غلامان و غیر ایشان سفره
آوردند تا طعام بخوریم آهوئی آمد نزد آنحضرت فرمود که منم علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و مادر من فاطمه
بنت رسول الله است صلی الله علیهما بیا ای غزال آهو آمد که با ایشان چیزی بخورد ما شاء الله که خورد باز دور رفت
آن آهو فرمود بعضی از غلامان خود را که او را باز گردانید بر ما پس گفت ایشان را که شکستید ذمت مرا گفتند پس آن
فرمود که ای آهو منم علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و مادر من فاطمه زهرا دختر رسول الله است بیا تو ایمن باشی در
ذمت من پس آمد آن آهو تا ایستاد بر سفره که چیزی بخورد با ایشان یکی از جلسای ایشان دست بر پشت آن آهو
نهاد آهو برمید آنحضرت فرمود که شکستی ذمت مرا سخن نگویم ترا هرگز و باین اسناد روایت کنند که علی بن الحسین علیهما السلام
روزی نشسته بود با اصحاب خود که ناگاه ماده آهوئی آمد از صحرا تا برابر آنحضرت رسید آنگاه بایستاد و دولب خود می جنبانید
و دنبال بر هم میزد بعضی از قوم گفتند یا ابن رسول الله چه میگوید این آهو فرمود که میگوید که فلان بن فلان قرشی گرفته بچه
او را دیروز و باز هیچ شیری نداده از دیروز باز که او را گرفته پس چیزی در دل ایشان درآمد پس آنحضرت فرستاد با ابن قرشی را
آوردند فرمود که چیست این آهو را که از تو شکایت میکند گفت چه میگوید گفت میگوید گرفته بچه او را دیروز فلان وقت
و شیر نداده او را از آن وقت که تو گرفته او را و از من درخواست میکند که من بفرستم بسوی تو تا او را بیاری اکنون که

از تو درمیخواهم که بهرستی بچه او را بسوی او تا شیر دهد و دیگر باز فرستد بسوی تو گفت بخدای که محمد را براستی بخلق فرستاده
راست گفت بر من فرمود که پس بهر رفت و بچه را بیار و فرستاد و آورد فرمود بهرست پیش مادرش آهو چون بچه
خود را دید دمان و دنب خود را جنبانید و او را پیش خود گرفت و شیر داد آنگاه آنحضرت فرمود که بحقی که مرا هست بر تو که
بخشی او را بمن پس او را بآنحضرت بخشید و آنحضرت بمادرش بخشید و بکلام وی با وی تکلم کرد او و دنبا را حرکت داد و دم را جنبانید
و رفت و بچه را با خود برد گفتند یا بن رسول الله این آهو چه گفت فرمود دعا گفت شما را و جزای خیر خواست از برای شما
و مرویست از ابی عبدالله علیه السلم که در آن شبی که علی بن حسین علیهما السلم رحلت خواست نمود به پسر خود امام محمد باقر علیه السلم [ان که]
ای پسر من آب وضو از برای من بیار فرمود که من رفتم و آوردم آنحضرت فرمود که این آب را طلب کن که چیزی مرده در وست
فرمود که من بیرون رفتم و چراغ روشن کرده آوردم ناگاه موشی در و مرده بود در رفتم و آب دیگر آوردم آنگاه فرمود که
ای پسر این شبیست که وعده کرده شده ام و از عالم می شتابم بعد از آن وصیت فرمود بناقه که او را فرود آرند نام او را علف
ریزند برای او ترتیب دهند چون چنان کردند کشی نکرد تا که بیرون رفت بعد از دفن آنحضرت رفت بنزدیک قبرش و خود را
بر زمین میزد و آب از چشم میریخت پس محمد بن علی علیهما السلم آمد گفتند که ناقه بیرون رفت امام علیه السلم بآنجا رفته فرمود که
برخیز بارک الله فیک بر نخاست آنگاه گفت بگذارید او را که او وداع کننده است پس درنگ نکرد تا سه روز نامردان ناقه
آنحضرت بیرون فرمود بر آن ناقه تا مکه و تازیانه را بر ناقه نزد و می آویخت و بر و نمیزد تا در می آمد بمدینه و مرویست از ابا جعفر
که چون امام حسین بن علی علیهما السلم شهید شد محمد بن حنفیه آمد نزد علی ابن حسین علیهما السلم و گفت مر او را که ای پسر برادر من من
عم توام و در صنو پدر تو و سن از تو بزرگترم بسال پس من احق باشم بامامت و وصیت پس بمن ده سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله
را علی بن حسین فرمود که ای عم از خدای بترس و ادعا مکن چیزی را که حق تو نباشد که من میترسم بر تو نقص عمر و تفرقه امر
و محمد بن حنفیه گفت که من احقم باین امر از تو آنگاه علی بن حسین علیهما السلم فرمود که ای عم آیا هیچ میتواند بود از برای ما و تو
حاکمی که محاکمه خود را با او رفع کنیم محمد گفت آن حاکم که باشد آنحضرت فرمود حجر الاسود گفت که محاکمه را بحجر بردند و آمدند
و ایستادند نزد حجر او گفت ای عم تکلم کن و حال خود را بگوی که تو طالب این امری گفت پس تکلم کرد محمد بن حنفیه و هیچ جواب نشنید

کو

گفت پس آمد علی بن حسین و نهاد دست مبارک را بر رو و فرمود که اللهم انی اسئلک باسمک المکنون فی سرادق
البهاء و اسئلک باسمک المکنون فی سرادق القوة و اسئلک باسمک المکنون فی سرادق الجلال و اسئلک
باسمک المکنون فی سرادق السلطان و اسئلک باسمک المکنون فی سرادق السرائر و اسئلک
باسمک الخبیر البصیر رب الملائکة الثمانیة و رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و رب محمد خاتم النبیین
که ناطق گردانی این حجر را بزبان عربی فصیح که خبر کند که مر کراست امامت و وصیت بعد از حسین علی علیهم السلم و بعد از ان
اقبال فرمود بر حجر و گفت من میپرسم ترا بحق آنکه گردانید و بدید کرده در تو مواثیق عبادت و شهادت را که آنچه فانی
خبر دهی مر کراست امامت و وصیت بعد از حسین بن علی علیهما السلم گفت بلرزه در آمد حجر تا نزدیک بود که از موضع خود
بیرون آید و تکلم کرد بزبان عربی فصیح و گفت یا محمد تسلیم نمای و مسلم دار که امامت و وصیت بعد از حسین بن علی حق علی بن
حسین است علیهم السلم ابو جعفر میفرماید که بازگشت محمد بن حنفیه و میگفت یا بن علی و مرویست از ابی عبدالله علیه السلم که دست
خود را از ان برکندن نتوانستند مردم که شد دستهای ایشان از پایه برید ناگاه علی بن حسین علیهما السلم فرمود پس فرستادند
او را چون دانست احوال ایشان را دست مبارک نهاد بر دستهای ایشان و از هم جدا ساخت و مرویست از ابی عبدالله علیه السلم که
چون والی خلافت شد عبدالملک بن مروان نوشت بحجاج بن یوسف اما بعد پس نظر کن در ما بنی عبدالمطلب را که حفظ
آن نمائی و اجتناب کنی از ریختن خون ایشان که من می بینم آل ابو سفیان را که چون درین امر شروع نمایند درنگ نکردند
اندکی والسلام و این کتابت را پنهانی برای وی می فرستاد و این خبر وارد شد بحسب معنی بر علی بن حسین علیهما السلم
در ساعت که نوشته و فرستاده بود بحجاج و گفته شد او را که عبدالملک نوشته بحجاج این این و خدای تعالی جزای سعی او
و ثابت گرداند ملک او را و زیاده ساز در زمان حکومت او و گویند که علی بن حسین علیهما السلم نوشت این که بسم الله الرحمن الرحیم
به عبدالملک بن مروان از علی بن حسین علیه السلم اما بعد پس رسید که تو نوشتی در روز چنین و چنان و در ساعت فلانی از فلان ماه
این این بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله اخبار فرموده مرا باین بدرستی که خدا تعالی جزای سعی ترا بدهد و ثابت گرداند
ملک ترا و دراز ساز در زمان حکومت ترا پس پیچید نامه را و مهر فرمود و بغلامی که او را بود داد و فرمود که در ساعت آن عبدالملک

برسانند چون غلام آمد و آن نامه را به عبد الملک داد و در آن نظر کرد دریافت آنرا موافق که در آن ساعت نوشته بود بحجاج پس مکتوبی
در صدق علی بن حسین علیهما السلام و فرح تمام نمود و کیمخوار زر جهت وی فرستاد بواسطه آنکه از آن نامه مسرور شده بود و در روایتست از
منهال بن عمرو که او گفت وقتی که بحج رفته بودم بخدمت علی بن حسین علیهما السلام رفتم آنحضرت گفت بمن که ای منهال چه کرد حرمله
بن کاهل الاسدی گفتم او را که گذاشتم زنده در کوفه آنحضرت دستهای مبارک برداشت و گفت بار خدایا بچشان او را گرمی آهن
و بار خدایا بچشان او را حرارت آتش گفت چون بازگشتم بکوفه خروج کرده مختار بن ابی عبیده و دوستی قدیم بود مرا با او
دوستی بود سوار شدم که بروم بدیدن و سلام او او را یافتم و او نیز مرکب طلبید با هم سوار شدیم و آمدیم بکناسه او ایستاده
انتظار چیزی میکشید و در آن مختار طلب حرمله بن کاهل فرستاده بود و او را حاضر ساختند گفت الحمد لله که مرا مستولی گردانید
بر تو و ممکن ساخت از تو و بعد از آن جلاد را طلبید و فرمود تا هر دو دستهای او ببرید آنگاه گفت النار النار پس شیهم آوردند
و آتش زدند او را و او را در آن انداختند تا سوخت من گفتم سبحان الله سبحان الله مختار این شنید بمن متوجه شد و گفت سبب تسبیح تو
گفتم رفته بودم بخدمت علی بن حسین آنحضرت احوال حرمله از من پرسید من خبر دادم او را که حرمله را زنده گذاشتم در کوفه دستهای
مبارک برداشت و فرمود که اللهم اذقه حر الحدید اللهم اذقه حر النار مختار گفت آیا تو شنیدی این را از علی بن حسین ع
پس فرمود این را گفتم بخدا که این را شنیدم که میگفت مختار فرود آمد و دو رکعت نماز طولانی گزارد و بعد از آن سجده دور و دراز کرد
و بعد از آن سر برداشت و روان شد و با وی رفتم تا منتهی شد بخانه من گفتم اگر مصلحت میدانی لحظه مشرف فرمای مرا و فرود آی در منزل من
و طعام چاشت نزد کن گفت ای منهال خبر دادی مرا که علی بن حسین سه نوع دعا فرمود و حق سبحانه و تعالی آنرا اجابت فرمود
بر دست من انجمن نعمتی بمن خوراندی بعد از آن سوال میکنی که نزد تو طعام خورم این روز روزه شکرست مر خدا را که مرا
توفیق داد از برای این امر و رسید نار علی بن حسین که بکدام حکم شما حکم میکنید فرمود بحکم آل داود پس اگر در مانیم از چیزی مدد
میکنند ما را بان روح القدس و آنحضرت فرمود که مالکست کسی که او را انیسی حکمی که ارشاد نماید او را و ذلیل است کسی که نیست او را
شفیعی که امداد کند او را مولف کتاب رحمه الله میفرماید که مناقب علی بن حسین علیهما السلام در کثرت بعدد نجوم سموات و در
علو از اعلای بینات است و چگونه چنین نباشد که او و فوق عالمیانست که سعادت اولاد بهترین سرور جهانست و او امام ربانی

و هیکل نورانیست بدل ابدال زاهد زهاد و قطب اقطابست و عابد عبادتست و نور مشکوة رسالت و نقطه دائره امامت و ابن
الخیرتین و الکریم الطرفین قرار القلب و قرة العین علی بن حسین است و چه داند که کیست علی بن حسین او او است
او او است و او حامل سنت و کتابست او ناطق بصوابست لازم محرابست او ایثار کننده است بر نفس که مرتفع است او در
درجات معارف او آنکس است که روز او وفاتست بر کسی که منفرد است بمدارج عوارف و او فضل حاتم است تقلید و
طارف او اعلی است بر ذروه شرف و قدر در مطارف او زکی است بطیب مولد و طهارت اصل و پاکیزگی فرع و برتر از آنکه
او را وصف تواند کرد لسان و هم منفرد بود در خلوات بمناجات بقاضی الحاجات تعجب داشتند ملائکه از مواقف او
در عبادات پس نظر کن ای ناظر بعین اعتبار در اخبار و عجایب آثار و فکر در زهد و تعبد و خشوع و تهجد و دوام در صلوة
و ادعیه در اوقات مناجات و استمرار بر ملازمت عبادات و ایثار و صدقات و عطاها و صلات و توسلات آنحضرت که
همه دالند با وجود فصاحت و بلاغتش بر خضوع و خشوع از برای پروردگار او و تضرعات و عجز و وقوف او در موقف عطات
باشدت طاعت و اعتراف بذنوب بر برات ساحت و کریه و فزع او از خشیت الهی و درد دل شب مشغولی او بتقدیس و تهلیل
ناشناسی مقبل بود بحق و معرض بود از دنیای فانی و معری گشته بود از جهت تربیت جسم و ساجد بود در ثری و روحش متعلق
بملاء اعلی و چون تلاوت آیت و عید رسیدی تصور فرمودی که گویا مقصود از آن اوست و در آن امور عجیبه ملاحظه فرمودی
و خود را بهیچ نزدیک دیدی دانستی و معلومست نزد هر که او را بصیرتیست بلاشک و ارتیابی او معرفتی است بسبب کشف حجاب و
فتوح ابواب که این ثمره آن شجره ایست مجتنا که واحد جزو از عشره است و این دری از آن بحر زاخرست و این نجمی است
از آن قمر باهرست و این فرع از آن اصل ثابتست و آن نتیجه آن مقدمه است و او خلیفه محمد و علی و فاطمه و کرمیت انبت اصل طاهر او
اما فروعش همه مانند یکدیگرند از اول تا آخر ایشان مشکوة انوار و مرقاة اخبار و امنای ابرار و نقبای اطهار و هر یکی در زمان
خود ها دیان طرق نجاتند صلی الله علیهم و علی بن حسین علیهما السلام دوحه ایست که منشعب شده از وی اغصان شرف و سیادت ایشان
و زبان من در مقام قاصرست از عد مفاخر او و عبارت عاجز از حصر مآثر او و مثل من قیام نمیتواند نمود در نعوت و اوصاف
مثل او ولیکن گفته میشود بر قدر علم من نه بر قدر رتبه او و چه نسبتست میان ثریا و ثری و عبد مولی و زبان معذرت ابیات

مصنف رحمه الله میفرماید **شعر** مدیح علی بن الحسین فریضة ٭ علی ولی من افضل عبیده ٭ امام هدی فاق البریة کلها ٭
بآبائه باب الوری وجدوده ٭ فطار فخره وفضله وعلاؤه ٭ وسوده ومجده کلیده ٭ له شرف فوق النجوم محله ٭
اقر بحتی لسان حسوده ٭ وتمحی یداه وتقین الغیث بعضها ٭ تبنت بجاه فی الجاه وجوده ٭ ولما کریم طاب فرعا فاصبحت ٭
تحار العقول من نضارة عوده ٭ ونفس براها الله من نور قدسه ٭ فادرکت الکون قبل وجوده ٭ جری قد فنی عن جریه کل سابق ٭
وقصر عن هادی الفعال رشیده ٭ ولحرابشان العلی بماثر ٭ بدا مجدها فی وعده ووعیده ٭ من القوم لو جاراهم الغیث لو تنحی ٭
حسیرا فلم تمعن [illegible] بعوده ٭ هم النفر الغر الکرام الذی بهم ٭ وری زندی دین الهدی بعد صلوده ٭ اقاموا عمود الحق فانتفخ الهدی ٭
ولولاهم اغنی [illegible] ٭ بهم وضحت سبل المعالی لیهم ٭ بجد کل باب العلا مشیده ٭ سمت حال الی مرتقی علوه ٭
تقاصر الشهب العلی عن صعوده ٭ بهم تدفع اللاوا عند حلولها ٭ ویجلی صوب الغیث بعد جموده ٭ مولای زین العابدین صاحه ٭
الی دنی وان انت بت قصیده ٭ مقیم علی دین الولاء محافظ ٭ ینادیک من ناء المحل بعیده ٭ یحثیک جثا صادقا فهو وده ٭
الیک مع الایام اوثق حیلة ٭ یود بان یسعی الیک مبادیا ٭ الی جوب اغوار العلا ونجوده ٭ یقبل احلاؤ مغانا حلولته ٭
ویکحل عینیه بترب صعیده ٭ یعنی مدح کفتن از برای علی بن الحسین علیهما السلم فریضه است بر من زیرا که من از
کمترین بندگان اویم که پیشوای و رهنماست که فایق بر خلایق است با برادران و اجداد و بهترین جمیع عباد است پس امر جدیده در
فضل و بلندی و مهتری و بزرگی بجاوم قدیم اوست مراو را شرفیست که فوق کواکب است از روی محل و معاش تا غایتی که
اقرار دارد بآن زبان حسود او و نعمتهای کف جود او اگر قیاس کرده شود بباران بعضی از آن ظاهر و مبین شود تا الحل در کهربار
وجود او اصلیست کریم که پاکیزگی فرع پس پیدا میکند که حیرانست عقول در نضارت و تازگی عود و اصل او و نفس پاکست که
خلق کرده حق تعالی او را از نور قدس خود که آن نفس نفیس ادراک کرده جمیع کونات را پیش از وجود خود در کب فضلش
و جریان کرد پس نزدیک شد در رکیدو از همه مرکبها تیز رو سابق [illegible] کرد او و قاصر ساخته از رهادی کردار رشید و نیکوی او را
و پیش کرفته ارباب متفرقه بزرگی او دست مجد و بزرگی او در وعده و وعید او که دست همه را از ابنای زمان خود در بخشادت بجوب
عجز بسته او از طایفه بزرگ قدریست که اگر برابری کنند ابشار باران در جود و کرمت باز جوید عجز و درماندگی را بعد از آن شنوده

شود آواز رعود ایشان طایفه معروف مشهور کرامند که بسبب ایشان روشن میشود داتش برک دین الهی بعد از نخی و
ایشان قائم ساخته اند ستون حق را و روشن و هویدا کردانیده اند راه حق را و اگر ایشان نمیبودند دیده نمیشد و قائم نمیکرد
و با ایشان واضح و روشن گشته راههای معالی پس جستجوی ایشان کن تا بیابی نردبانی بلند سازنده بنای بلند او را
بلند میکردد با ایشان حال تا بر تقای نهایت بلندی میرسد بمرتبه که قاصر میشود شهب بلندی از بالا رفتن و صعود آن
با ایشان دفع کرده میشدند این شهب نزد حلول آنها و بوجود ایشان میریزد باران فیض بعد از جمود و بستگی او ای مولای او
مقتدای من زین العابدین بشنوان شنوانیدنی بصاحب دوستی و ولای خود بیت قصیده او را که مقیمست بر دین و ولا و دوستی که
نگاه دارنده آنست ندا میکند ترا از محل دور که دوست میدارد و در دوستی صادقست پس او میگوید تملق تو بوثوقت با کرایام
مد میکند رقبه او را دوست میدارد که بشتابد بسوی تو بشتافتنی که قطع نشیب و فراز بیابانها کند و ببوسد محل و مکانیکه
تو آنجا حلول کرده و بجای سرمه در سر دو چشم کشد خاک آن زمین را صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا

در ذکر امام پنجم ابی جعفر محمد الباقر بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلم کمال الدین بن طلحه رحمه الله کوید که او باقر علم و جامع
شاهر علم و رافع اوست و دل او صافی است و عملش کافی اخلاقش حمید و طاعتش پسندیده راسخ بود در علم تقوی و مادی بطریق
امتدی و ولادت با سعادتش در مدینه بود در سوم ماه صفر در سال پنجاه و هفتم از هجرت و کویند چهار سال قبل از شهادت جد
بزرگوارش امام حسین علیه السلم و مادرش فاطمه بنت حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلم و او را ام الحسن میکفتند و کویند ام عبدالله
کفتند و اما اسم شریفش محمد و کنیتش ابو جعفر و او را سه لقب بوده باقر العلم و شاکر و هادی و اشهر آن باقرست و تسمیه او
بباقر از جهه تبقر اوست در علم یعنی توسع او در و اما مناقب حمیده و صفات جمیله او بسیارست از آنجمله کوید افلح مولای
انحضرت آمده که من بیرون رفتم با محمد بن علی علیه السلم بجانب حج چون داخل شدیم در مسجد الحرام و نظر مبارکش بخانه کعبه افتاد کریست
باواز بلند کفتم یا بی انت و امی مردمان بجانب تو ناظرند پس اگر کم کنی از آواز خود چیزی میتوانند بود فرمود مرا و یحک ای افلح چرا
نکریم شاید بدین سبب نظر رحمت بجانب من اندازد و مرا رستکار ساخته فردا از همه چیز فارغ سازد بعد از آن طواف خانه
فرمود و پس آمد تا نماز کزارد و نزد مقام و چون نماز کزارد و سر از سجده برداشت موضع سجودش از کریه تمام تر شده بود

داحیانا چون بخندیدی فرمودی این مبغض فرا مگیر و عبد الله بن عطا گوید من ندیدم علما را نزد هیچکس که اصغر باشند از روی
علم که نزد ابی جعفر علیه السلم من دیدم حکم را نزد او که گوییا متعلم بود و روایت کنند از آنحضرت و از فرزندش جعفر علیه السلم که پدر بزرگوار من
میگفت در جوف لیل در حالتی که در تضرع بود که امر فرمودی مرا متحلی بصفت امر نشستم و نهی نمودی مرا منزجر بسمت نهی نشدم
پس اینک بنده تو در پیش تو زبان عذر ندارد و امام جعفر علیه السلم فرمود که پدر من استری داشت فرمود در وقتی که از وی فوت شده بود
که اگر حق سبحانه و تعالی آنرا باز گرداند من او را حمدی گویم بمحامدی که مرضی او باشد اندک زمانی بگذشت که استر آمد با زین و
لجام چون آنحضرت بران سوار شد و راست نشست و جامه را گرد کرد سر مبارک سوی آسمان کرده فرمود الحمد لله و زیاده
ازین نگفت بعد از ان فرمود که چیزی را باقی نگذاشتم گردانیدم جمیع انواع محامد را از برای خدای عز و جل پس هیچ از حمد
باقی نماند الا که داخل است در آنچه گفتم مولف رحمه الله میفرماید که درست است فرمود آنحضرت زیرا که الف و لام
در الحمد لله استغراق جنس کرده مفرد ساخته حق تعالی را بحمد و منقولست از آنحضرت که فرموده هیچ عبادتی نیست که افضل باشد
از عفت بطن و فرج که شکم و فرج را از حرام نگاه دارد و هیچ چیز نیست نزد خدای تعالی که دوستر باشد از آنکه از و سوال کنند و دفع نمیکند
قضا مگر دعا و بدرستی که اسرع خیر از روی ثواب نیکویی است و اسرع شر از روی عقوبت ستم است و در روایت دیگر
بینا باشد بعیب مردمان و کور باشد بعیب خود و آنکه امر نماید مردم را بچیزی که خود آن نکند و نهی کند مردم را از چیزی که خود
نتواند از ان برگردد و تنگ کند و آنکه ایذا رساند بهمنشین خود در استحسان لا یعنی عبد الله بن لبید گوید که گفت ما را یکروزی ابو جعفر
که آیا داخل میکرد یکی از شما برادر خود را در آستین صاحب خود پس فرا گیرد آنچه خواهد گفتیم نه فرمود شما برادران نیستید بمعنایی که
زعم شماست گوید سلمی کنیزک آنحضرت که از برادران دینی کسی بخدمت ابی جعفر علیه السلام آمد پس بیرون نمیرفت از نزد او
تا بهترین طعام با ایشان میخورانید و نیکوترین جامها میپوشانید و درهم بسیار می بخشید من میگفتم او را که اگر چیزی ازین تقلیل
کنید شاید میفرمود ای سلمی نیست حسنه دنیا مگر صله اقوام و معارف و جایزه آنحضرت پانصد و ششصد درهم بود و حالت نمینمود
از مجالست اخوان اسود بن کثیر گوید که من شکایت بردم نزد ابی جعفر علیه السلام از احتیاج و جفای برادران فرمود که بدا
آن برادر که ترا رعایت کند در حالتی که غنی باشی و قطع کند از تو وقتی که فقیر گردی بعد از ان امر فرمود غلام خود را که بیرون آورد

کیسه که در وی هفتصد درهم بود فرمود که این را خرج کن و چون تمام شود مرا دیگر اعلام کن و فرمود که بشناس مودت برادر خود را
در دل برادر بود و آنچه از برای وست در دل تو و منقولست از ابی الزبیر محمد بن مسلم المکی او گفت ما نزد جابر بن عبد الله رضی الله عنه
بودیم که آمد علی بن الحسین و پسرش محمد علیهما السلام که با او بود در حالت کودکی امام زین العابدین علیه السلم فرمود به پسر
خود را که ببوس سر عم خود را محمد بن علی پیش آمد به نزد جابر و سر او را بوسه داد جابر گفت این کیست چشم او پوشیده
شده بود امام زین العابدین علیه السلم فرمود که این پسر منست محمد جابر آنحضرت را در بر گرفت گفت یا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
بتو سلام رسانید گفتند مر جابر را که چگونه بود این یا ابا عبد الله گفت بودم من با رسول الله صلی الله علیه و آله و امام حسن و
امام حسین علیهما السلم در کنار آنحضرت بودند و بازی میکردند فرمود که یا جابر پسر من حسین را پسری باشد علی نام چون روز
قیامت شود ندا کند منادی که برخیزد سید العابدین پس علی بن حسین برخیزد و علی را پسری باشد محمد نام ای جابر چون
به بینی او را از من سلام بخوان و بدانکه بقای تو بعد از دیدن او اندکی خواهد بود پس زیست بعد ازین مگر اندک زمانی بعد از ان
وفات کرد و اگر چه این یک منقبت برابری میکند با چندین مناقب و اما چهار بودند از اولاد آنحضرت از ذکور و از اناث
یکی از نامهای اولاد آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلم و عبد الله و ابرهیم و ام سلمه و گویند اولاد آنحضرت ازین زیاده بوده اند
و نقل کرده ثعلبی در تفسیر خود که باقر علیه السلم خاتمی بود که بر وی این نقش کرده بود که ظنی بالله حسن و بالنبی المؤتمن
و بالوصی ذی المنن و بالحسین و الحسن و این را روایت کرده ثعلبی بسند خود در تفضیل ساخته به پسر آنحضرت امام جعفر
صادق علیه السلم و اما عمر آنحضرت که وفاتش در سال صد و هفتم بود از هجرت و غیر ازین نیز گفته اند و عمرش بر شصت
زیاده است و غیر ازین هم گفته اند و آنحضرت اقامت کرد با پدر بزرگوارش امام زین العابدین علیه السلم سی سال و چیزی و قبرش به بقیع است
در مدینه نزد پدر و عم بزرگوارش در قبه که عباس نیز آنجاست و نوشته این آخر کلام ابن طلحه است و حافظ عبد العزیز بن الاخضر
گوید ابو جعفر محمد پسر علی بن الحسین بن علی ابن ابیطالب بن عبد المطلب بن هاشم الباقر علیهم السلم که مادر ام عبد الله بنت
حسن بن علی ابن ابیطالب علیهما السلم و مادر ام عبد الله فرموده بود که بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر است و باقر علیه السلم
مردی بود کثیر العلم و روایت از جعفر بن محمد علیهما السلم که من شنیدم از محمد بن علی که مذاکره میفرمود فاطمه بنت حسین را

از صدقه نبی صلی الله علیه و آله و مکلف به وفات مرد این سال است که پنجاه و هشتم سال او بود و دران سال رحلت فرمود
محمد بن عمر گوید که در روایت آنحضرت رحلت فرمود در سال صد و هفدهم از هجرت و در آنوقت هفتاد و هشت ساله بود
و غیر او گوید که وفاتش در صد و پنجم هجرت بوده و ابونعیم فضل بن دکین گوید که وفات آنحضرت در مدینه بود در سال
صد و چهاردهم از هجرت و محمد بن سعید روایت کند از لیث که او از آنحضرت روایت کرده که من شنیدم با اصحاب خصومتم
ایشان عوض مینمایند در آیات الهی و مرویست از ابی جعفر علیه السلم که من شنیدم از جابر بن عبدالله که میگفت تو
بهترین مردمانی و جد تو سید شباب اهل جنت و جده تو سیده نساء عالمیانست و از ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلم
منقولست که درآمد بر من جابر بن عبدالله و من در کتاب بودم گفت بمن که باز کن شکم خود را چون باز کردم دست بر شکم
من نهاد و گفت امر فرمود مرا رسول الله صلی الله علیه و آله که سلام او را بتو رسانم و سفیان بن عیینه روایت کند از ابی جعفر
بن محمد او از پدر بزرگوار که میفرمود که شهادت یافت علی علیه السلم در پنجاه و هشت سالگی و بدرجه شهادت رسید و امام حسین علیه السلم
در پنجاه و هشت سالگی وفات یافت و نیز علی بن الحسین علیهما السلم در پنجاه و هشت سالگی و من امروز پنجاه و هشت ساله ام و عمرو بن خالد
روایت کند که حدیث کرد مرا زید بن علی در حالتی که موی خود را گرفته بود از حسین بن علی که او نیز فرمود در حالتی که
موی خود را گرفته بود که کسی که آزار رساند شعره از من مرا آزار رسانیده و کسی که مرا بیازارد خدا را آزرده و کسی که خدا را آزرده لعنت کند
او را خلایق آسمان و زمین و مرویست از حکم بن عتیبه که او گفت قول حق جل و علا که انّ فی ذلک لآیات للمتوسمین بجد ا بگفتند
که محمد بن علی از ایشانست حسین بن حسن روایت کند که محمد بن علی علیه السلم میفرمود که سلیمان از رشتی کلام ایشانست
و مرویست از جابر بن جعفی که گفت بمن محمد بن علی علیه السلم که ای جابر من محزونم و اندوهناکم و من اشتغال قلب دارم گفتم
بچه چیز است حزن و شغل قلب تو فرمود که ای جابر کسی که در آورد در دل خود صافی خالص دین الهی را باز میدارد او را از ما
سوی آن ای جابر چیست دنیا و چه شاید که باشد او مگر مرکبی که بآن سوار شده یا جامه که آنرا پوشیده یا زنیکه باو رسیده ای جابر
مومنان اطمینان نمی یابند بدنیا از جهت باقی بودن در دنیا و ایمن نشده اند از آمدن آخرت بر ایشان و گوش نمیگیرند از ذکر الهی
آنچه شنیدند بگوشهای خود از فتنه و چشم نمیپوشانند از نور الهی آنچه دیدند از چشمهای خود از زینت پس ایشان

فائز

فائز میکردند بثواب ابرار و بدرستی که اهل تقوی آسانترین اهل دنیااند از روی مؤنت و اکثر ایشانند از روی معونت یعنی اهل
تقوی دنیا را آسان میگذرانند از اهل دنیا و معاونت و امداد اهل تقوی بیشتر است از اهل دنیا اگر فراموش کردی حق را
بیاد تو میدهند و اگر بیاد تو هست اعانت میکنند ترا گویندگانند بحق الله و قیام نمایندگانند بامرالله قطع کرده اند محبت خود را
از دنیا از جهة محبت پروردگار و نظر میکنند بدیده دل بجانب حق و بسوی محبت پروردگار و کناره کرده اند از دنیا بواسطه
طاعت ملک جبار و میدانند که این حال منظور نظر ذوالجلال است و فرود آر دنیا را بمنزلی که نزول کنی زمانی و از انجا
بار کنی یا بمنزلة مالی که در خواب دیده باشی که بدست تو درآمده و چون بیدار شوی چیزی با تو نباشد از اعمال نگاهدار جانب حق را که
نگاهداشت کرده ترا از دین و حکمت خود مؤلف رحمه الله میفرماید که آنحضرت فرموده که فرود آر دنیا را بمنزلی اینمعنی قول
پیغمبرست صلی الله علیه و آله که فرموده که مثل من و مثل دنیا همچو سواریست که در زیر درختی ساعتی فرود آید و بعد از ان جدا شده
از انجا برود و چنانچه سابقا مذکور شد و منع این دو کلام واحدست چه این و آن والدست و مرویست از ابی جعفر علیه السلم که
او فرموده هرگاه خواهی بخشکی دانه را در زمین پس فرا گیر قبضه از ان تخم و روی بجانب قبله کن و بعد از ان بگو که أفرأیتم ما
تحرثون ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون آنگاه بگو که بلکه زارع حق تعالی است فلانی و یاد کن نام صاحب زرع و بعد از ان
بگو اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و اجعله مبارکا و ارزقنا فیه السلامة و السرور و الغبطة آنگاه بیفشان آن تخمی که در دست داری
و باقی تخمها را و ابوجعفر روایت کند از جابر بن عبدالله که او گفت من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که بود در آنچه عطا
فرموده بود حق تعالی بموسی پیغمبر علیه السلم در الواح اول آنکه شکر مرا و از ان پدر و مادرت را بتقدیم رسان تا من نگاه دارم ترا [illegible]
و در محل وقت دراز و یاد بیرم زیرای تو عمر تو و زنده کردانم ترا بحیات طیبه و بگردانم ترا به بهترین زندگانی این آخر کلام جابرست
و شیخ مفید رحمه الله آورده در کتاب ارشاد که این باب در ذکر امامت بعد از علی بن حسین است و تاریخ مولد و دلایل
امامت و مبلغ سن و مدت خلافت و وقت وفات و سببش و موضع قبر و عدد اولاد و مختصری از اخبار آنحضرت علیه السلم و بود
محمد بن علی بن الحسین الباقر علیهم السلم در میان برادران خلیفه پدر بزرگوار خود علی بن حسین و وصی و قائم بامامت بعد از او و بود
فزود بر جماعت خود بفضل و علم و زهد و بزرگی و معرفت ایشان بود از روی ذکر و جمیع ایشان بود در میان خاصه و عامه و اعظم ایشان

از روی قدر و مرتبه و ظاهر شد از اولاد امام حسین و امام حسن علیهم السلام از علم دین و آثار و سنن و علم قرآن و سیرت و فنون آداب
آنچه ظهور یافت از ابی جعفر علیه السلام و روایت کنند از آنحضرت معالم اهل دین و بقایای صحابه و معارف تابعین و روسای
فقهای مسلمین در فضل و علم و دانش ضرب المثل بود و در جمیع اوصاف و آثار بی بدل فرطی او گوید که شعر یا باقر العلم لاهل التقی
وخیر من لبی علی الجبل یعنی ای شکافنده علم از برای اهل تقوی و ای بهترین کسی که تلبیه گفت بر کوهها و مالک بن اعین جهنی
گفته در مدح آنحضرت علیه السلام شعر اذا طلب الناس علم القرآن کانت قریش علیه عیالا و ان قیل ابن ابن بنت النبی نلت بذاک فروعا
طوالا نجوم تهلل للمدلجین جبال تورث علما جبالا یعنی هرگاه طلب کنند مردم علم قرآن را هستند قریش بر او عیال
از وا خذ علم کنند و اگر گفته شود که کجاست پسر دختر پیغمبر میرسانی باین فروع طوال را که باقی ائمه معصومین اند که فروع این اصل
شریفند که ایشان ستارگان درخشانند از برای رهروان بر علم شبابه کوهها اند که میراث گرفته اند کوههای علم را از یکدیگر
و آنحضرت متولد شد در مدینه در سال پنجاه هفتم از هجرت و رحلت فرمود در سال صد و چهاردهم از هجرت و او اول هاشمی است از
هاشمیین و علوی است از علویین و قبر شریفش در بقیع است از مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله و دیگر روایت کنند میمون القداح از جعفر بن
محمد و او از پدر بزرگوارش علیهما السلام که فرمود داخل شدم بر جابر بن عبد الله رحمة الله علیه سلام کردم بر او جواب سلام من گفت و با من
گفت کیستی تو و این بعد از آن بود که چشم او پوشیده شده بود گفتم محمد بن علی گفت ای پسر خیر البشر نزدیک آ رفتم بوسید هردو
دست مرا و بعد از آن افتاد که هر دو پای مرا بوسد من خود را دور گرفتم از وا آنگاه گفت مرا که رسول الله صلی الله علیه و آله تو را سلام رساند
و گفتم و علی رسول الله السلام و رحمة الله و برکاته و چگونه بود این ای جابر گفت من بودم با رسول الله که روزی فرمود که ای جابر
شاید که باقی مانی تا ملاقات کنی مردی از ولد من که گویند او را محمد بن علی بن حسین که حق سبحانه تعالی او را عطا فرموده باشد نور و حکمت
پس بخوان او را از من سلام و بود در وصیت امیر المومنین علیه السلام که بولد خود فرمود ذکر محمد بن علی و وصایا نیز با او وصیت
کرده بودند و تسمیه فرموده بود او را پیغمبر و تعریف فرموده بباقر العلم بر وجهی که آثار روایت کرده اند اصحاب آثار و از جمله
روایت کرده شد از جابر بن عبد الله در حدیث مجرد که او گفت که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که شاید باقی مانی تا ملاقات کنی
ولدی را از حسین که او را محمد گویند که بشکافد علم دین را شکافتنی که باقر عبارت از اینست پس هرگاه که ببینی او را از من سلام

برسان و روایت کنند شیعه در خبر لوح که جبرئیل علیه السلام آورده بود به پیغمبر صلی الله علیه و آله از جنت و آنحضرت بفاطمه علیها السلام
اعطا فرموده در و اسمای ائمه بود علیهم السلام بعد از و پس بود ذکر محمد بن علی بعد از پدر بزرگوار خود و روایت کنند
نیز که خدای عز و جل فرستاده بود به پیغمبر خود کتابی که مهر فرموده بود دوازده خاتم و امر کرده بود که آنرا بدهد بامیر المومنین
و دیگر امر فرموده بود که بردارد مهر اول را که در وی بود و عمل کند بما تحت آن باز آنحضرت داد نزد وفات پسر خود حسن و امر
فرمود او را که بردارد مهر دوم را و بما تحت آن عمل کند باز او در حضور وفات داد به برادرش حسین و امر کرد که مهر سوم را بردارد
و عمل کند بما تحتش و باز او داد نزد وفات به پسرش علی بن الحسین علیهما السلام و امر فرمود بمثل آن و علی بن حسین داد به پسرش محمد بن
علی الباقر و امر کرد بمثل آن و باز محمد بن علی داد به پسرش تا آخر ائمه ایام علیهم السلام و روایت کرده اند نیز در نصوص کثیره بود
بامامت بعد از پدر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و از امیر المومنین و از حسن و حسین و علی بن الحسین علیهم السلام و روایت کرده اند مردم
از فضایل و مناقب آنحضرت آنچه که بسیار میشود و بآن خطاب اگر اثبات آن کنیم می‌رانند که مقصود است و اگر گیتیم عطا مکی
گوید که من ندیدم علما را نزد هیچکس که اصغر باشد از ایشان نزد ابی جعفر محمد بن علی بن حسین علیهم السلام و من دیدم حکم بن
عیینه را با وجود جلالت او در میان قوم در پیش آنحضرت که گویا طفل مکتب است نزد معلم خود و باین مذکور شد با اختلاف
عبارت و جابر بن یزید جعفی هرگاه روایت کردی از محمد بن علی علیهما السلام گفتی که حدیث کرد مرا وصی اوصیا و وارث علم انبیا
و محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام روایت کند مخول بن ابراهیم از قیس بن ربیع که گفت من سوال کردم از ابا اسحق از مسح
بر خفین او گفت من یافتم مردمان را که مسح میکردند تا رسیدم بمردی از بنی هاشم که ندیده بودم مثل او را هرگز یعنی محمد بن
علی بن الحسین علیهم السلام پس از و سوال کردم از مسح پس نهی فرمود مرا از آن و فرمود که نبود امیر المومنین علیه السلام که مسح کند
بر خفین و میفرمود که پیشی گرفته کتاب مسح بر خفین را که بنا یاد کرد ابو اسحق گوید که من مسح نکشیدم از روزی که مرا از آن
نهی فرمود و قیس بن ربیع گوید که من نیز مسح نکرده ام از روزی که این را از ابو اسحق شنیدم و مرویست از ابی عبد الله علیه السلام که
محمد بن المنکدر می گفت ندیدم مثل علی بن حسین خلفی را در فضل تا دیدم محمد بن علی علیهما السلام پس خواستم که پندی دهم او را پس
او مرا پندی داد اصحاب او از و پرسیدند که بچه چیز ترا پند داد گفت روزی بیرون رفتم بجانب بعضی از نواحی مدینه

در ساعت گرمی پس ملاقات کردم محمد بن علی را و مردی بود جسیم که دست بدوش دو غلام نهاده و میرفت من با خود
گفتم که این شیخی است از شیوخ قریش که درین ساعت و برین حالت در طلب دنیا بیرون آمده من بخاطر آوردم که او را پندی دهم پیش
رفتم و سلام کردم و جواب سلام من داد و در آنوقت کار زیاد میکرد و عرق میریخت گفتم مرگ در رسد و تو برین حالت
باشی چگونه باشد دست خود را از غلامان کشید و پشت مبارک بجائی باز داد و فرمود اگر در آید مرگ مرا درین ساعت من برین
حالت باشم باک ندارم زیرا که این طاعتی است از طاعات الهی باینکه باز میدارم نفس خود را از مردم یعنی از کسب دست من
باز میدارد که دست پیش تو و مردم آرم و چیزی بخواهم و این طاعت پس از مرگ باک ندارم در طاعت و من از مرگ میترسم وقتی که
در معصیتی باشم از معاصی الهی گفتم یرحمک الله من میخواستم که ترا موعظه کنم تو مرا موعظه فرمودی و معاویة بن عمار ذهبی
گوید که از محمد بن علی علیهما السلم سوال کردند که حق جل و علا فرموده که فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ایشان
چه طائفه اند فرمود که اهل ذکر مائیم و روایت میفرمود آنحضرت اخبار پیشینیان و اخبار انبیا علیهم السلم و مردم میشنیدند ازو
مقاصد و فوائد میگرفتند از سیر و سنن را و اعتماد میکردند برو و در مناسک حج که روایت میفرمود از پیغمبر صلی الله علیه و آله و
میشنودند و تفسیر قرآن را و روایت میکردند از آنحضرت خاصه و عامه اخبار را و مناظره میفرمود کسی را که وارد میشد از اهل فرق
نظر و حفظ میکردند ازو مردمان بسیار از علم کلام و روایت کنند زهری که هشام بن عبد الملک حج کرد و در آمد در مسجد و تکیه
کرده بود بر دست سالم که مولای او بود و محمد بن علی بن حسین علیهم السلم در مسجد بود سالم گفت بوی که ای فلان این محمد بن علی
بن حسین است گفت همینست که فتنه می افتند اهل عراق بواسطه او گفت برو پیش وی و بگو فلان کس میگوید که چه خواهند
خورد مردمان و چه خواهند آشامید تا قطع و فصل ایشان بشود در روز قیامت آنحضرت فرمود که حشر کنند مردمان را بر
زمینی که مثل قرص نقی پاک باشد و در وانهار متفرقه باشد میخورند و می آشامند تا فارغ شوند از حساب هشام چون دید که
آنحضرت غالب شد باینجواب گفت الله اکبر برو و دیگر بگو که درماندگی ایشان را باز نخواهد داشت از اکل و شرب در آنروز آنحضرت
فرمود که اهل دوزخ با وجود شغل آتش ایشان را از آن باز نمیدارد و گویند که اَفِیضُوا عَلَیْنَا مِنَ الْمَاءِ اَوْ مِمَّا رَزَقَکُمُ یعنی اهل دوزخ
از بهشتیان در خواهند و توقع کنند که بریزند از آب بهشت آنمقدار که تشنگی ما برود یا بدهید ما را از انچه روزی کرده است

شما را خدا بتعالی از سایر اشربه و انواع طعام تا بخوریم آنگاه هشام ساکت شد و دیگر رجوع بکلام نکرد و روایت کنند علما که عمرو
بن عبید فرستاد که او را امتحان نماید آنحضرت را بسوال و آمد و گفت جانم فدای تو باد معنی این کلام حق تعالی چیست که
اَوَلَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا اَنَّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ کَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا یعنی آیا ندانستند آنانکه کافر گردیدند که
آسمانها و زمینها بود بند برهم بسته پس ازگشودیم ایشان را چیست این بستن و گشودن آنها آنحضرت فرمود که آسمان بسته
بود از و باران بزمین نمی آمد و زمین بسته بود از و نبات نمیروئید عمرو منقطع شد و نیافت اعتراض را و رفت و باز آمد و
گفت خبر ده مرا از قول حق تعالی وَمَنْ یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوٰی یعنی هر که فرود آمد بر وی خشم من پس بتحقیق
که افتاد در هاویه هلاک این چه غضبیست آنحضرت فرمود که این غضب عقاب است ای عمرو هر که گمان کند چیزی
بغیر حق تعالی میکند پس او کافر است و آنچه ما وصف کردیم آنحضرت را از فضل و علم و بزرگی و ریاست و امامت و جود و
سخا و خاصه و عامه مشهور است در میان کافه معروفست بفضل و احسان با کثرت عیال و توسط حال عمرو بن دینار و عبید الله
بن عمیر هر کدام از ایشان گفته که ما هرگز ملاقات با ابوجعفر نکردیم الا اینکه انعام میفرمود نفقه و کسوه و صله را و میگفت که این مهیا
بود از برای شما پیش از آنکه بما ملاقات کنید و آنحضرت روایت میفرمود از پدران بزرگوار خود که ایشان از پیغمبر روایت کرده اند
که آنحضرت فرمود که سخت ترین اعمال سه است مواسات نمودن برادران را در مال و انصاف دادن مردمان را از نفس خود
و ذکر حضرت ذو الجلال در جمیع احوال حسن بن صالح گوید که من شنیدم از ابوجعفر محمد بن علی علیهما السلم که آمیزش چیزی با چیزی
هیچ بهتر نیست از حلم بعلم و مرویست که از آنحضرت سوال کردند از حدیث مرسل و مسند میفرمود هر گاه من حدیث کنم شما را
بحدیثی که اسناد آنرا ذکر نکنم پس سند من در آن حدیث پدر بزرگوار منست و همچنین جد عالیمقدار تا رسول الله صلی الله علیه و آله
و آنحضرت از جبرئیل علیه السلام و او از خدای عز و جل و آنحضرت میفرمود که بلیه مردمان بر ما عظیم است اگر دعوت میکنیم ایشان را
اجابت نمیکنند و اگر میگذاریم ایشان را ره نمی یابند و مهتدی نمیگردند و دیگر میفرمود که میاید که مردم کینه ما داشته باشند
زیرا که ما اهل بیت رحمت و شجره نبوت و معدن حکمت و موضع ملائکه و مهبط وحییم و چون آنحضرت وفات یافت هفت ولد ازو
ماندند و هر یک از برادرانش صاحب فضل بودند و اگرچه بعضی دعوی مینمودند رتبه امامت و خلافت از جانب حق تعالی نداشتند

و مدت امامت و خلافتش من قبل الله علی العباد نه سال بود صلی الله علیه واله ذکر طرفی از اخبار برادران آنحضرت عبدالله بن علی
بن الحسین که یکی از برادران ابی جعفر بود علیه السلام او والی صدقات رسول الله و امیرالمومنین بود صلوات الله علیهما و فقیه فاضل بود
و روایت بسیار کرده از پدران بزرگوار خود که ایشان از رسول الله صلی الله علیه واله روایت کرده اند و مردم حدیث او نوشته
و جمله آثار روایت از و میکردند و از آنجمله روایت میکند عمار بن غزیه از عبدالله بن علی بن الحسین علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه واله فرمود که
بخیل ترین بخیل آنکسست که چون ذکر کرده شوم نزد او بر من صلوات نفرستد چنانکه ذکر یافت و روایت کند عبدالله بن سمعان
که من ملاقات کردم بعبدالله بن علی بن الحسین علیهما السلام حدیث کرد … نزد او و از پدر خود که امیرالمومنین بود که
دست راست دزد را قطع میکرد در دزدی اول و پای چپ او را در دوم و بحبس مخلد در سوم و عمر بن علی بن الحسین مردی
بود فاضل جلیل و والی صدقات رسول الله و امیرالمومنین بود صلی الله علیهما و بسی با ورع و سخاوت بود روایت کند
حسن بن زید که من دیدم عم خود عمر بن علی بن الحسین را که شرط میکرد بر کسی که میخرید صدقات علی علیه السلام را اگر رخنه میکرد
در دیوار چنین و چنان رخنه و منع میکرد کسی را که در آید در آن و بخورد از آن و روایت کند عبدالله بن جریر القطان
که من شنیده ام از عمر بن علی بن الحسین که میگفت مفرط در دوستی ما مثل مفرط است در بغض ما ما را حقیست بسبب قرابت ما
برسول الله صلعم و حقیست که حق تعالی بما کرامت کرده پس هر که ترک کند آن را حق عظیمی را ترک کرده و فرود آرید ما را بمنزلتی که
حق تعالی ما را بآنجا فرود آورده و مگوئید در حق ما چیزی که در ما نباشد اگر عذاب کند خدای تعالی ما را پس بواسطه گناهان ماست و اگر رحمت
نماید بواسطه رحمت و فضل اوست و زید بن علی بن الحسین برادران بود بعد از ابی جعفر و افضل ایشان بود و مردی عابد بود
با ورع و فقیه و سخی و شجاع ظهور کرد بسیف امر بمعروف میکرد و نهی از منکر مینمود و طلب خون امام حسین علیه السلام میکرد
ابو جارود زیاد بن منذر گوید من بمدینه آمدم از هر که سوال میکردم از زید بن علی میگفت مرا که او حلیف قرآنست و روایت
کند هشام که من پرسیدم خالد بن صفوان را از زید بن علی و او حدیث کرد ما را از و گفتم با وی ملاقات کرده گفت برصافه
گفتم چه نوع مردی بود گفت آنچه من میدانم آنست که گریستی از خشیت الهی تا با منحنی اشک او و بسیاری از شیعه
اعتقاد امامت او نمودند و سبب اعتقاد ایشان در امامت خروج او بود بسیف که دعوت میکرد برضای آل محمد

پس ایشان گمان کردند که او این را از برای نفس خود میخواهد و او از برای خود نمیخواست زیرا که او میدانست مستحق آن را
پیش از جنگ وصیت او بعد از وفات ابی عبدالله و سبب خروج ابی الحسن زید بن علی علیه السلام طلب خون امام حسین علیه السلام بود
و غرض اصلی او از این بود و دیگر آنکه یکروزی داخل شد بر هشام بن عبدالملک و جمع بودند بسیاری اهل شام نزد هشام و
هشام این جمعیت برای او کرده بود و امر نموده با ایشان که چون او در آید در مجلس جای او را تنگ سازند تا ممکن نباشد که
تواند نشستن نزدیک وی زید چون در آمد گفت بوی که نیست از بندگان خدای تعالی فوق آنکه وصیت کرده شود به پرهیزگاری
از خدای تعالی و نیست از بندگان خدای تعالی کسی که دون آنکه وصیت کند او را بتقوی الله من وصیت میکنم ترا بترسیدن و
پرهیز بودن از خدای تعالی هشام گفت تو نفس خود را آماده کرده از برای خلافت و امید آن داری و تو لیاقت این امر نداری که
ترا مادر کنیزک زاده زید گفت من کسی را نمیدانم که بزرگتر باشد نزد خدای تعالی بمنزلت از پیغمبری که خدای تعالی
او را مبعوث کرده باشد و حال آنکه او پسر کنیزک بود پس اگر این امر قصوری میبود از منتهی غایت او پیغمبر مبعوث نمیشد
کما و اسماعیل بن ابراهیم است علیهما السلام و نبوت اعظم است از خلافت و بعد ازین چه قصور کند مردی را که پدر او رسول الله
باشد و او پسر علی بن ابیطالب بود صلی الله علیهما از آنکه از کنیزک متولد شده باشد آنگاه هشام برجست از مجلس خود
و طلبید مقربان خود را و گفت این تفرقه می اندازد در لشکر من و بعد از آن زید از آنجا بیرون رفت و میگفت کراهت
نکردند هیچ قومی سرکرمی سیوف را الا که ذلیل شدند پس از شهر بنایه رسید و چون زید بکوفه رفت اجتماع نمودند اهل او
با او و بر ان اجتماع بودند تا بسیاری بیعت کردند او را بر حرب بعد از آن آنجماعت نقض عهد کردند و در وقت جنگ
او را بدست دشمن دادند و او را شهید کردند رحمة الله علیه و چهار سال در میان خود در کوفه بر دار کردند و منکر نشد
هیچکس آنحالت را از ایشان نه بدست و نه بزبان و چون او کشته شد و این خبر رسید بابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع
بغایت ملول و محزون شد چنانچه انین و ناله میکرد برای او و تفرقه فرمود از مال خود در میان آنکسان که با زید کشته شده
بودند از اصحاب زید هر یک را مبلغ یکهزار دینار طلا و این را ابو خالد واسطی روایت کند که ابو عبدالله علیه السلام یکهزار دینار
تسلیم من کرد و امر فرمود مرا که قسمت کنم من آنرا در میان عیال آنکس که با زید کشته شده من او قسمت کردم بعیال عبدالله

بن زبیر که برادر من فضل آن را رسانید بود بوی چهار دینار رسیده بود با و مقتل زید در روز دوشنبه دوم ماه
صفر بود در سال صد و بیستم از هجرت و در وقت قتل او چهل و دو ساله بود و حسین بن علی بن حسین مردی بود
با ورع و فاضل و حدیث بسیار روایه کرده از پدر بزرگوار خود علی بن حسین علیهما السلم و عمه او دختر امام حسین ع
بود و برادرش ابی جعفر علیه السلم روایه کند احمد بن عیسی که او گفت که پدر من گفت که دیدم حسین بن علی بن حسین را که
دعا میکرد بود من که میگفتم که نخواهد نهاد دست خود را تا مستجاب شود دعای او از برای همه خلایق و روایت کند حرب
الطحان که حدیث کرد مرا سعید که صاحب حسن بن صالح بود که من ندیدم کسی را که خوف بوده باشد از حسن بن صالح
خدا را تا آمدم بمدینه و دیدم حسن بن علی بن حسین را علیهما السلم من کسی را ندیدم که از وی شده باشد از روی خوف گویا که او را
باتش برده و بیرون آورده از شدت خوف خشیت بود و حسین بن علی بن حسین روایت کند که ابرهیم بن هشام المخزومی والی
مدینه بود دائم جمع میکرد ما را در روز جمعه نزدیک منبر و در می افتاد به امیر المومنین علیه الصلوة والسلم و او را ناسزا گفت
گوید که من روزی حاضر شدم و آنجا پر گشته بود از مردم و من خود را بمنبر چسبانیدم از تنگی جای تا که بخواب رفتم دیدم که
قبر آنحضرت بشکافت و بیرون آمد از و مردی با جامهای سفید گفت بمن که یا عبد الله آیا اندوهگین نمیسازد ترا آنچه میگوید
این گفتم بلی والله گفت بگشای سر دو چشم خود را و نظر کن بصنع الله که با او چه خواهد کرد و او در ان وقت امیر المومنین علیه السلم
را ناسزا یاد میکرد ناگاه از بالای منبر بزیر افتاد و جان پلید با کان دوزخ داد لعنه الله علیه

ذکر اولاد آنحضرت علیه السلم

اما سابقا ذکر کردیم که هفت بودند ابو عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلم که کنیتش ابو عبد الله است و عبد الله بن محمد که مادر
هر دو ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابرهیم درج و عبد الله درج که مادر ایشان ام حکیم بنت اسد بن مغیره ثقفیه است
و علی و زینب از ام ولد و از ام ولد نه اعتقاد کرده شده در حکم ام و اولاد ابی جعفر امامت کرد در باب ابی عبد الله جعفر بن محمد
خاصه برادرش عبد الله مشار الیه بود بفضل و صلاح و روایت کنند که او داخل شد بر بعضی از بنی امیه و او میخواست که
عبد الله را بقتل آورد گفت بکش مرا تا باشم از برای خدا بر تو عون و باشم از برای تو بر خدای تعالی عون یعنی از کسانی باشم
که شفاعت کنم بسوی خدای تعالی و بپذیرد شفاعت او را این از و قبول نکرد و گفت مرا او را اموی که نیستی تو اینجا که خواهی

بود و او را زهر داد و کشت و این آخر کلام شیخ مفید است رحمه الله حافظ ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیا آورده که امام ذاکر جامع
صابر ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام بود از سلاله نبوت و جمع بود در وی حسب و نسب بود که تکلم میفرمود در خطورات
و خطرات و میریخت اشک دیده و موعظه عبرات و نهی مینمود از جدال و خصومات و گفته میشد که تصوف تعزیت بحضرت
و تمیز است از برای خلوت خلف بن حوشب روایت کند از ابی جعفر علیه السلم که ایمان ثابت در قلب خطوات است
چون مرور میکند یقین بقلب میگردد همچنانکه گویا آهن است و چون بیرون می آید از وی بجدی میرسد که گویا لته کهنه است
و مرویست که آنحضرت فرمود که در نمی آید در دل کسی چیزی از کبر الا که کم میشود از عقل او مثل آنچه در آمده است در دل وی
بیشتر از ان سفیان ثوری روایت کند که من شنیدم منصور را که میگفت که من شنیدم محمد بن علی بن حسین علیهم السلام که
میفرمود که غنا و عز هر دو جولان میکنند در دل مومن پس چون رسیدند بمقامی که در و توکل است متوطن میشوند و ساکن میگردند
و زیاد بن خیثمه نقل کند از ابی جعفر علیه السلام که صواعق میرسد بمومن و غیر مومن و لیکن نمیرسد بذاکر و ثابت گوید که محمد
بن علی علیهما السلم میفرمود در این آیه اولئک یجزون الغرفة بما صبروا که غرفه بهشت است از برای آنکسان که صبر کردند بر فقر
دار دنیا و ابو حمزه ثمالی از آنحضرت روایت کند که در آیه وجزاهم بما صبروا جنة وحریرا این برای جماعتست که
صبر کردند بر فقر و مصائب دنیا سعد بن اسکاف گوید که آنحضرت میفرمود که عالمی که نفع گرفته شود بعلم او افضل است از هزار عابد
یونس بن یعقوب روایت کند از برادر خود که او روایه کرده از آنحضرت که شیعیان ما سه صنف اند صنفی میخورند مردم را
و صنفی بمو (؟) آبگینه میشکنند و صنفی مثل طلای احمرند هر چند در آورده میشوند در آتش زیاده میشود خوبی آن اصمعی روایت کند که
محمد بن علی ع میفرمود بپسر خود که ای پسر که من بر تست که احتراز کنی از کاهلی و اضطراب در قبول که آنها کلید هر شر اند
زیرا که اگر کاهلی پیشه کردی ادای حق نمیتوانی کردن و اگر اضطراب را شیوه ساختی صبر بر حق نمیتوانی آوردن و جابر
روایت کند از ابی جعفر ع که حق سبحانه و تعالی می اندازد در دلهای شیعیان ما خوف و رعب پس هرگاه قائم کرد قائم ما
و مهدی ما ظاهر شود هر مردی از شیعیان ما دلیرتر از شیر غران و کارگرتر از نیزه سنان و جابر گوید که ابو جعفر علیه السلام فرمود که
شیعه ما کسی است که اطاعت کند خدا را و روایت کند جعفر بن محمد علیهما السلم از پدر بزرگوارش که بر شماست که احتراز کنید از خصومت

که آن مفسد قلبست و مورث نفاق مولف رحمه الله میفرمود که آنحضرت راست فرموده خصومت در مذهب و جدال در
اعتقادات اراده نموده زیرا که دو قوم متخاصمین یا مساوی‌اند در قوت پس فاسد میشود دلهای ایشان یا آنکه ضعیف میگردد و قوی
از قومی پس محتاج میشود به نفاق تا بازدارد قوی را با آنچه در اوست از ضعیف بواسطه تودد بسوی آنها اگر حمل کنند بر مطلق
خصومات که در میان مردم واقعست نیز جاریست چه این معنی متحقق است آنرا نیز والله اعلم و آنحضرت میفرمود که نقش خاتم پدرم
القوة لله جمیعا بود احمد بن بکیر روایة کند که محمد بن علی علیهما السلام میفرمود که بود مرا برادری که در چشم من عظیم مینمود
و این که عظیم مینمود در چشم من بواسطه آن بود که صغیر بود دنیا در چشم او و این معنی در نهج البلاغه مذکورست و ابن مبارک روایت
کند که محمد بن علی بن حسین علیهم السلام فرموده که آنکه داده شده او را خلق و رفق پس او یافته خیر و راحت و نیکی حال در دنیا و
آخرت و هر که محروم است از خلق و رفق این رایت بهر شر و بلیه مگر آنکه نگاه دارد خدا تعالی او را از آن شر و بلیه و باسناد روایت
کند ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام از جابر بن عبدالله انصاری و ابن عباس و ابوهریره و ابو سعید خدری و انس بن مالک
و از امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سعید بن مسیب و عبیدالله بن ابی رافع و اکثر روایت کنند از او از تابعین عمرو بن دینار
و عطا بن ابی رباح و جابر جعفی و ابان بن تغلب و روایة کنندگان از آنحضرت ابن جریح است و لیث بن ابی سلیم و حجاج
بن ارطاة و آخرین و آنحضرت باسناد خود روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود در خطبه خود که حمد و ستایش
میکنم خدای عز و جل را و ستایش تمام برو با آنچه او اهل اوست بعد از آن میفرمود که هر که هدایت کرد او را حق جل و علا پس
او گمراه نگردد و هر که او را فرو گذاشت در گمراهی پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آورد و اصدق حدیث کتاب
الهیست و احسن طریق طریق محمدیست و بدترین امور محدثاتست و هر امر محدثی بدعتست و هر بدعت ضلالت و هر
ضلالت در نار بعد از آن فرمود که من و قیامت همچو این دو انگشتیم و در روایتی دیگر چنانست که اشارت بانگشت سبابه و
وسطی فرمود یعنی زمان من بقیامت خواهد کشید و چون ذکر قیامت فرمودی گونهای مبارکش سرخ گشتی و آواز بلند شدی
و غضبش زیاده شدی که گویا بیم لشکریست که یاد کرده شما را بعد از آن فرمودی که هر مالی که گذاشت بعد از فوت پس از آن
اهل اوست و هر که عیال یا دینی گذاشت آن بر ذمت که حفظ او کنم و دین او را ادا نمایم و من ولی مومنانم جابر روایت کند از جعفر بن

محمد علیهما السلام و او از جابر بن عبدالله که من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود که پسر آدم در آنچه در غفلتست از آنچه خلق فرموده حق
از برای او و پرستی بجای که غیر از رضای آنحضرت نیست هرگاه که اراده فرموده خلق او را میفرماید بفرشته که بنویس رزق او و اثر او و اجل
او و بنویس که او سعیدست یا شقی بعد از این بالا میرود این فرشته بعد از آن می آید فرشته دیگر از برای حفظ او تا بحد بلوغ بعد از آن
دو فرشته دیگر می آیند که می نویسند حسنات و سیئات او را چون مرگ حاضر شد این دو فرشته بالا میروند بعد از آن ملک الموت
می آید از جهة قبض روح و چون او را بقبر نهادند ملک الموت رد میکند روح او را در جسد او بعد از آن دو فرشته قبر می آیند پس
امتحان مینمایند او را در سوال و جواب و باز میروند و چون قیامت قایم شود فرود آیند بر او فرشته حسنات و فرشته سیئات
و نامه اعمال هر یک را بگردن او بیاویزند و حاضر باشند و با او یک فرشته راننده است و راه موقف حسنات و فرشته
دیگر گواهی دهنده اعمال یکند و بعد از آن فرمود که قال الله تعالی لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک
غطاءک یعنی پرستی که بودی تو در دنیا بیخبری پس برداشتیم از دیده پوشش جهل و غفلت را تا هر چه پوشیده بودی
معاینه ببینی و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که در پیش شما امور عظیم است استعانت طلبید از خدای تعالی عظیم ابو جعفر
روایة کند از جابر بن عبدالله که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خوب صورت باشد در حسب عیبی نیست که متواضع باشد که
متواضع از خالص حق جل و علا خواهد بود در روز قیامت و ابو عبدالله روایة کند از پدر بزرگوار خود ابی جعفر علیه السلام
و او از پدر و جد او از علی بن ابی طالب علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر که حق سبحانه تعالی او را نقل نمود
از ذل معاصی بعز تقوی غنی کرد او را بی مال و عزیز ساخته او را بی عشیره و انس گرفته او را بی انیس و جلیس و هر که ترسد
خدا را بترساند حق سبحانه تعالی از و همه چیزها را و هر که نترسد خدا را بترساند او را از همه چیز و هر که راضی گردد از خدای تعالی
باندکی از رزق راضی شود خدای تعالی باندکی از عمل او و هر که شرم کند از معیشت سبک گردد مونت او و نرم و خوب شود حال او
و نعمت یابد عیال او و هر که زهد ورزد از دنیا ثابت گرداند حق سبحانه و تعالی حکمت را در دل او و ناطق گرداند بآن زبان او را
از دنیا سالم از آفات آن بدار القرار قرار گیرد و ابن خشاب رحمه الله نیز ذکر ابی جعفر نموده از ولادت و وفات و نسب و جز آن
غیر ذلک بر وجهی که سابقا مذکور شد و در کتاب دلائل حمیری منقولست از زید بن ابی حازم که او گفت که من نزد ابی جعفر علیه السلام

بودم که گذار ما افتاد بخانهٔ هشام بن عبد الملک که بنا میکردند آنحضرت فرمود که والله که این خانه خراب و منهدم کرده البته
والله که نقل کنند خاکهای او را از محلش بخدا که ظاهر شود سنگهای او و اینموضع نقل کنند که ظاهر بود و من تعجب کردم
و گفتم خانهٔ هشام را که خراب کند من این را از ابی جعفر بگوش خود شنیدم گفت پس دیدم بعد از مردن هشام که نوشت
ولید در آنکه منهدم سازند خانهٔ هشام را نقل کنند خاک او را تا ظاهر شود سنگهای آن و من آن را دیدم و دیگر او گفت من با
ابی جعفر بودم که گذشت با زید بن علی آنحضرت فرمود که والله او خروج کند در کوفه و او را بقتل آرند و بر دار کنند و طواف
کنند مرغان بر گرد سر او چنین شد او را شهید کردند و آوردند و در خانهٔ هشام بر دار کردند ما تعجب کردیم از قصهٔ او و بود
در مدینه مرکز دار ایشان که آمدند پیدا کردند و ابو بصیر روایت کند که ابو جعفر علیه السلام میفرمود که پدر بزرگوار من وصیت فرمود
مرا که چون من وفات کنم پس کسی متولی غسل من نشود غیر از تو زیرا که امام را غسل نمیتواند داد مگر امام و بدانکه برادر تو
عبد الله زود باشد که دعوت کند مردم را بسوی خود تو بگذار او را که عمر او کوتاه خواهد بود چون پدر من در گذشت او را
غسل دادم چنانکه امر کرده بود مرا و ادعا کرد عبد الله امامت را بجای او پس آنچنان شد که پدرم فرمود و لبث کرد عبد الله
مگر اندک زمانی که وفات کرد این قضیه دلالت میکند بر آنکه او خبر میداد بچیزی پیش از آنکه بشود و آن چنان شد و باین شناخته
میشود امام و از فیض بن مطر مرویست که من آمدم بخدمت ابی جعفر علیه السلام و خواستم که سوال کنم او را از نماز شب در محمل
پیش از آنکه من سوال کنم فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله نماز شب میگزارد بر راحله بهر طرف که متوجه بود راحله
بآن طرف روایت کند سعد اسکاف که من طلب اذن کردم بر ابی جعفر علیه السلام فرمود که بگویید تعجیل نمای که نزد او قومی
هستند از برادران شما من اندک درنگ کردم بیرون آمدند بر من دوازده نفر که مشابه ترکان بودند و بر ایشان قباهای
تنگ بود و موزها پوشیده بودند پس سلام کردند و گذشتند بعد از آن من داخل شدم بر آنحضرت علیه السلام و گفتم نشناختم
این جمع را که بیرون آمدند از نزد تو چه طایفه بودند فرمود ایشان برادران شما بودند از قوم جن گفتم ظاهر میسازند خود را بشما
فرمود که بلی که نزد ما می آیند و ما را از حلال و حرام میپرسند چنانکه شما می آیید و میپرسید و ابو عبد الله علیه السلام گوید که من شنیدم
از پدر بزرگوار خود که باقی مانده از اجل من پنج سال من حساب کردم از آن نه زیاد بود و نه کم و محمد بن مسلم روایت میکند که گرم

سیر میکردم با ابی جعفر علیه السلام در زمینی میان مکه و مدینه و آنحضرت بر استری سوار بود و من بر دراز گوشی که از آن
حضرت بود که ناگاه گرگی در سر کوه پیدا شد و می آمد تا نزدیک آنحضرت رسید آنحضرت استر را باز داشت تا گرگ پیش آمد
و دستها برداشته بر قربوس زین استر نهاد و سر پیش برد و آنحضرت گوش فرمود بوی زمان درازی بعد از آن
فرمود که برو من چنین کنم گرگ بازگشت و بدویدن دویدن میرفت فرمود که دانستی چه گفت گفتم خدا و رسول و پسر
رسول او داناترند فرمود که او گفت یا ابن رسول الله بدرستی که جفت من درین کوه زاییدنست و دشوار میزاید
پس دعا کن بجانب حق که او را خلاصی دهد و بعد از این مسلط نگرداند هیچکدام از نسل من بر هیچکس از شیعهٔ تو من گفتم چنین
کنم و عبد الله بن عطا مکی روایت کند که اشتیاق خدمت ابو جعفر علیه السلام پیدا شد بود و من در مکه بودم آمدم در مدینه از جهت
شوق بخدمت او و درین شب که در راه بودم باران بسیار و سرمای سخت خوردم و نیمه شب بدر آنحضرت رسیدم و با
خود میگفتم درین ساعت در روم بخانه یا انتظار بکشم تا صبح شود و من درین فکر بودم که ناگاه شنیدم که آنحضرت
میگوید ای جاریه بگشای در را از برای ابن عطا که درین شب سرما خورده و ایذا یافته گفت که جاریه آمد و در گشود و من با اندرون
رفتم و ابو عبد الله علیه السلام روایت کند که من نزد پدر بزرگوار بودم در روزی که رحلت میفرمود مرا وصیت کرد بچیزی چند در غسل
کفن و دخول در قبر وی من گفتم ای پدر بخدای که من ندیدم از امروز باز که بیمار شده از روی صحت که بهتر باشی از امروز که اصلاً اثر
موت در تو ظاهر نیست فرمود که ای پسر آیا نمی شنوی علی بن حسین را که آواز میکند از پس دیوار که یا محمد بیا و در آمدن
تعجیل نمای حمزة بن محمد الطیار روایت میکند که آمدم بدر خانهٔ ابی جعفر علیه السلام و طلب اذن کردم مرا اذن نداد
و غیر مرا اذن داد بازگشتم بمنزل خود و من غمناک بودم انداختم خود را بر سریری که در خانه بود و رفته بود خواب از من
و در فکر بودم و میگفتم پیش کمرجیه اینچنین و اینچنین و قدریه چنین و چنین و حروریه چنان و چنان و زیدیه این میگویند فاسد
باطل است بر ایشان قول آنها من درین اندیشه بودم که یکی آواز میکند گوش کردم کسی در خانه میزند گفتم این چه
کسست گفت مخبر فرستادهٔ ابی جعفرم علیه السلام پس بیرون رفتم گفت ترا میطلبد جامه پوشیدم و رفتم چون بخدمت وی
رسیدم فرمود که یا ابن محمد نه بمرجیه و نه بقدریه و نه بحروریه و نه بزیدیه و لیکن با یعنی الله پناه کن و من اذن ندادم

ترا محجوب کردانیدم از برای این وایر بود آزا کردم و چون فارغ شدم از عقب تو فرستادم مالک جهنی کوید که من نشسته
بودم در خدمت ابی جعفر علیه السلام پس نظر کردم بجانب آنحضرت و در دل خود میگفتم که چه بزرگ ساخته خدای تعالی ترا
و کرامی کرده و کردانیده ترا حجت بر خلق خود التفات فرمود بجانب من و گفت یا مالک امر ما از آن بزرگترست که تو بران
میروی جابر کوید که من شنیدم از ابی جعفر علیه السلم که میفرمود که خروج کرد بر شام مرکشت و را تا این مقاله بدید رسانیدم
گفت من حاضر بودم نزد هشام و رسول الله صلی الله علیه و آله میگفت او منکر و متغیر نشد از ین بخدا که اگر نباشد مگر
من دیگری که من بر و خروج کنم و ابو سرایل کوید که گفت ابو جعفر بمن که یا ابا هذیل مخفی نیست بر ما قدر بدرستی که ملائکه در خانه ما
طواف میکنند ما را و ابو عبد الله علیه السلم روایت کند که در خانه ابی جعفر فاخته بود شنید که آواز میکند فرمود که آیا میدانید که
چه میکوید این فاخته گفتیم نه فرمود که میکوید که نحو هم یا فتن شما را و مفقود کشت پس پیش از آنکه او ما را بیابد او را مفقود دو نابود
کردانیم و بعد از آن او فرمود تا ذبح او کنند مؤلف کتاب دلائل حمیریت رحمه الله میفرماید که نقل کردم از کتابی که جمع کرده آنرا
وزیر سعید مؤید الدین ابو طالب محمد بن علی العلقمی رحمه الله در ان کتاب آورده که ذکر کرده ابو الفتح یحیی بن محمد بن حیا
الکاتب که یکی از ایشان گفت بودم من در میان مکه و مدینه که ناگاه شبحی ظاهر شد بر من که گاهی ظاهر میشد و گاهی غایب
میکشت تا نزدیک رسید بمن و متامل بودم که این چه کس باشد ناگاه پسری بود در میان مغ وحشت سلام کرد بر من و من جواب
سلام او دادم پرسیدم که از کجا می آیی گفت از جانب خدا می آیم گفتم بکجا میروی گفت بطرف خدا میروم گفتم بر چه چیزی گفت
بر حق گفتم زاد تو چیست گفت تقوی گفتم از کدام قومی گفت مردی عربیم گفتم بیان زیاده کن گفت مرد قرشیم
گفتم زیاده ازین فرمای گفت مردی هاشمی ام گفتم بیان زیاده کن گفت مردی علویم و بعد از آن این ابیات را انشا فرمود

شعر فنحن علی الحوض ورّاده * نذود و نسعد ورّاده * فما فاز من فاز الا بنا * و ما خاب من حبنا زاده *
فمن سرّنا نال منا السرور * و من ساءنا ساء میلاده * و من کان غاصبنا حقنا * فیوم القیمة میعاده *

یعنی ما بر حوض کوثر وارد کننده کانیم میرانیم دشمنان خود را از ان و سعید است و رود شونده کان بر حوض پس رستکار نمیشود
کسی برستکاری مگر بوسیله ما و نومید نمیکردد کسی که دوستی ما است زاد و توشه او پس کسی که شاد ساخت ما را می یابد از ما سرور

سادر

و شادی از کسی که ما را ملول و محزون کردانید آن از بدی و ناپاکی میلاد او است و کسی که غصب کرد حق ما را پس روز قیامت میعاد
او و یعنی موعد ما و او و ندانستم که باسمان بالا رفت یا در زمین و مؤلف رحمه الله میفرماید که قطب الدین ابو الحسن
سعید بن هبة الله بن الحسن الراوندی رحمه الله در کتاب خرایج و جرایح خود آورده در باب ششم از معجزات امام محمد
باقر علیه السلم که عباد بن کثیر بصری گفت که من گفتم بباقر علیه السلام که چیست حق مومن بر خدای تعالی روی مبارک را از من
کردانید تا سه نوبت پرسیدم فرمود که از حق مومن بر خدای تعالی آنست که بگوید این نخل را که بیا او بیاید پس نگاه کردم
بان نخل که آنجا بود دیدم حرکت آمده روانه شد آنحضرت اشاره فرمود بنخله که قرار گیر و بباش بجای خود که من نمیخواهم آمدن ترا و دیگر
آنکه روایت کند ابو الصباح الکنانی که یکروزی بدر خانه امام محمد باقر علیه السلم رفتم و زدم در خانه را بیرون آمد از آنجا کنیزکی که
پستانهای او بلند شده بود من زدم دست خود را بر سر پستان او و گفتم او را که بگوی مولای خود را که فلان بر در خانه است
آنحضرت آواز داد اندرون خانه که مادر میاد ترا من با درون رفتم و گفتم یا مولای من از ان حرکت قصد شهوت نکردم و نخواستم
مگر زیاده از آنچه در نفس منست یعنی اعتقاد من زیاده از انست که قصد بد داشته باشم فرمود که راست گفتی اگر گمان کنید که
این دیوارها حاجب و حائل دیدهای ما است همچنانکه حاجب و حائل دیدکان شما است پس فرق چه شده میان ما و شما پس
برتست که دیگر نکنی مثل این حرکت و دیگر آنکه حبابه والبیه بخدمت باقر علیه السلم رفت فرمود که چرا دیر دیر می آیی
گفت موی سر من سفید شده و دل من خنک گشته از شغل آن فرمود که بمن بنما چون نمود دست مبارک بران موضع
نهاد فی الفور سیاه شد بعد از ان فرمود که آینه بوی دادند و در و نظر کرد موی خود را سیاه دید بعد از ان و دیگر روایت
کند ابو بصیر که من با امام محمد باقر علیه السلم بودم در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله در حادثه که علی بن حسین علیهما السلم رحلت
فرموده بود و آنجا نشسته بودیم که منصور دوانقی و داود بن سلیمان داخل شدند پیش از آنکه ملک انتقال باولاد عباس کند و داود نزد
باقر علیه السلم آمد و داود و آنحضرت فرمود که چه مانع شد دوانقی که نیامد اینجا داود گفت در و مهر بانست آنحضرت فرمود که
نمیگذرد روزگار تا والی کردد او امر خلایق را و پا نهد بر اعیان رجال و مالک کردد مشرق و مغرب عالم را و دراز باشد
عمرش در و تا جمع کند از کنوز و اموال آنمقدار که کسی جمع نکرده باشد پیش از و و داود بر خاست و این خبر بود ابا نقی

برد او آمد بخدمت آنحضرت و گفت چه مانع آید مرا از نشستن در خدمت تو مگر بزرگی و جلال تو این چه حرمت که گفت بمن
داود فرمود این امریست شدنی گفت ملک ما قبل از ملک شما خواهد بود فرمود بلی دوانقی گفت بعد از من از فرزندان من کسی
مالک ملک خواهد بود گفت بلی گفت مدت بنی امیه بیشتر باشد یا مدت ملک ما فرمود مدت ملک شما درازتر خواهد بود و فرزندان
گیرند هر آینه این ملک را و کودکان شما بازی کنند با آن چنانکه بازی میکنند بگوی چوگان این امریست که پدر من بمن گفت
چون دوانقی والی ملک شد تعجب داشت از قول امام محمد باقر علیه السلم و دیگر روایت کرده ابو بصیر که من گفتم روزی با امام محمد
باقر علیه السلام که شما ذریت رسول خدایید فرمود بلی گفتم رسول الله صلی الله علیه و آله وارث همه پیغمبرانست فرمود که بلی
آنحضرت وارث جمیع علوم ایشانست و گفتم شما میراث گرفته اید جمیع علوم رسول الله را فرمود بلی گفتم شما قدرت دارید که
زنده سازید مردها را و بری کنید نابینای مادرزاد را از علت او و پاک سازید شخص را از علت برص و خبر دهید مردم را
با آنچه میخورند و ذخیره میکنند در خانهای خود فرمود که بلی باذن الهی میتوانیم بعد از آن فرمود که نزدیک من بیا ای ابو بصیر
چون نزدیک او رفتم دست مبارک را بر چشم و روی من کشید چشم باز کرده چنانکه آسمان و صحرا و کوه و زمین را دیدم
بعد از آن باز دست بر روی من کشید باز گشتم با نابینایی چنانچه بودم ابو بصیر گوید بعد از آن آنحضرت فرمود بمن که اگر میخواهی که
بینا باشی همچنانکه شدی و حساب تو با خدای تعالی باشد و اگر میخواهی که باشی اینچنین که هستی و ثواب داشته باشی تو بهشت را
گفتم اینچنین میخواهم که هستم که بهشت نزد من دوست تر است از این و دیگر جابر گوید که ما نزد امام محمد باقر علیه السلام بودیم
قریب به پنجاه مرد در آمد و کثیر النوا و او از معاصره بود و سلام کرد و نشست و بعد از آن گفت مغیره بن عمران نزد ما بود در
کوفه و زعم او آنست که با تو فرشته ایست که تو می شناسانند کافر را از مؤمن و شیعه تو از اعدای تو فرمود که پیشه تو
چیست گفت گندم فروشم فرمود که دروغ میگویی گفت گاهی جو نیز میفروشم فرمود که اینچنین نیست که تو میگویی
بلکه استخوان خرما فروشی گفت که خبر دار کرد ترا باین فرمود ملک ربانی می شناساند بمن شیعه مرا از عدو من
فرمود که تو سر گردان و متحیر بمیری جابر گفت چون باز گشتم بکوفه و احوال کثیر پرسیدم از جماعتی مرا دلالت کردند
از نو پرسیدم او گفت سه روز پیش از این و او سرگردان پیش آمد و حیرانی افزود و در آن حیرت مرد و دیگر عاصم بن

ابی حمزه گوید که آنحضرت یک روزی سوار شد و میفرمود بموضعی که او را بود و من و سلیمان بن خالد در خدمت وی بودیم
چون اندکی رفتیم دو مرد در راه بما رسیدند آنحضرت فرمود که این هر دو دزدند بگیرید ایشان را ملازمانش آنها را گرفتند
فرمود که بند کنید اینها را و گفت با سلیمان که برو باین کوه با این غلام و برو تا بالای این کوه بری غاری در آن با ملاحظه
یافت در رو در آنجا و آنچه در آنجا باشد با این غلام بار کن تا بیارد و دو بار دزد از آن بیرید که در دو موضع هست آنچه بود صاحبانش
دو گوسفند یکی حاضر است و یکی غایب و او نیز زود باشد که حاضر شود او دو بار دزد حاضر کرد و رفت و موضع دیگر از آن کوه
پیدا کرد و آنها را برداشته بازگشت بمدینه صاحب آن جا حقی را گرفته بود و ادعا داشت که ایشان بردند و حاکم میخواست
که ایشان را سیاست کند آنگاه آنحضرت فرمود که ایشان را سیاست نکنید و آن دو دزد را فرستاد نزد حاکم و ایشان
گفتند دزد مائیم و قطع کردند ید هر دو را یکی از ایشان گفت که دست مرا بحق بریدند الحمد لله که اجرای قطع و توبه من بر دست
پسر رسول حاصل شد آنحضرت فرمود که سبقت خواهد کرد ترا این دست بریده تو بهشت به پنجاه سال بعد از سه روز صاحب
دیگر حاضر شد امام محمد باقر علیه السلم فرمود که خبر کنم ترا که در بار دان تو چیست یکهزار دینار از تست و یکهزار دینار مال غیر تو
و دیگر در و جامهاست جامهای چنین و چنین آمد گفت اگر مرا خبر کنی که صاحب یکهزار کیست و چه نام دارد و از کجاست
من آنگاه دانم که امام مفترض الطاعه فرمود که صاحبش محمد بن عبد الرحمن است و او مردیست صالح کثیر الصدقه و الصلوة
این زمان بر در خانه است و انتظار تو میکشد و او بر نصرانی بود گفتا ایمان آوردم بخدای که غیر از و خدای نیست و محمد صلعم
عبد و رسول اوست و مسلمان شد آن مرد و دیگر روایت کند حسین بن راشد که من ذکر زید بن علی میکردم و عیب او میکردم
نزد ابی عبد الله علیه السلم فرمود که چنین مکن رحمت کند خدای تعالی عم مرا زید که او آمد پیش من و گفت داعیه خروج دارم بر این طاغی
گفتم این کار مکن ای زید که من میترسم که کشته شوی و بر دار کرده شوی در بیرون کوفه آیا نمیدانی که خروج نکرد هیچ یک از اولاد فاطمه
بر هیچکس از سلاطین پیش از خروج سفیانی الا که کشته شد بعد از آن فرمود که ای حسین بدرستی که فاطمه علیها السلام نگاه داشت
خود را از حرام حق سبحانه و تعالی حرام گردانید ذریه او را بر آتش و در شان ایشان فرمود که ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ
اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ یعنی پس میراث دادیم قرآن را

آنرا که برگزیده‌ام از بندگان خود پس بعضی از بندگان ستمکارانند بر نفس خود و بعضی از ایشان میانه روند و بعضی پیش گیرنده‌اند
به نیکوییها که پیوسته عمل نمایند باحکام قرآن آنحضرت فرمود که ظالم لنفسه آنکس است که عارف امام نباشد و مقتصد کسی است
عارف بحق امام و سابق بالخیرات امام خود است و بعد از آن فرمود که ای حسین ما اهل بیتیم که بیرون نمیرویم از دنیا تا قرار دهیم
سر صاحب فضل را بفضل خودش و دیگر روایت کرده ابو بصیر از ابی جعفر علیه السلم که او فرمود که من میشناسم مردی را که اگر
ایستد بکنار دریا هر آینه بلند و بشناسد دواب بحر را با مادران و عمات و خالات ایشان و دیگر فرمود که جماعتی آمدند در خانهٔ آنحضرت
و دستوری خواستند که در روند بخانه‌ٔ او ایشان گفتند در دهلیز شنیدیم که یکی قرائت میکند بزبان سریانی باواز خوش حزین و
میگریه تا بعضی از ما نیز گریستند و ما فهم نمیکردیم از آنچه میخواند گمان کردیم که بعضی از اهل کتاب نزد ویند که قرائت میکند چون
آواز منقطع شد باندرون رفتیم کسی را ندیدیم نزد آنحضرت گفتیم که ما شنیدیم قرائت سریانی را باواز حزین فرمود که من
مناجات الیاس پیغمبر علیه السلم میخواندم بآن زبان عیسی بن عبد الرحمن روایت کند از پدر خود که ابن عکاشة بن محصن الاسدی
آمده بود نزد ابی جعفر علیه السلم و ابو عبد الله نزد آنحضرت ایستاده بود پاره انگور آوردند آنحضرت فرمود که دانه دانه
میخورد آنرا پیر بزرگ و کودک خورد سال و سه دانه و چهار دانه میخورد کسی که گمان میکند که سیر نخواهد شد پس تو آنرا دو دو دانه
بخور که مستحب است ابن عکاشه گفت مر ابی جعفر را که چرا زن نمیخواهی از برای ابی عبد الله که محل آن شده و پیش آنحضرت
کیسه زری بود مهر کرده فرمود که زود باشد که بیاید نخاسی از بربر و در دار میمون فرود آید و بیارد برای او و آنجا او را ابا بید
بعد از آن ایشان گفتند که ما داخل شدیم بر ابی جعفر علیه السلم فرمود که آیا من خبر کنم شما را از این نخاس که من یاد او کردم
بروید و بخرید باین زر که درین کیسه است جاریه را از و پس آمدیم نزد نخاس او گفت مرا آنکه داشتم فروختم مگر از و
دو جاریه که مانند که یکی از دیگری بهتر است گفتیم بیرون آر تا ببینیم چون آورد گفتیم بچند میفروشی این یکی را این یکی را
گفت بهفتاد دینار گفتیم احسان کن گفت کم نمیکنم از هفتاد دینار چیزی گفتیم او را میخریم از تو باینچه درین
کیسه است هر چه باشد و ما نمیدانیم که چند است و نزد او مردی بود سفید ریش گفت سر کیسه را بگشایند و بشمارید نخاس گفت
مگشایید که اگر یک حبه از هفتاد دینار کم باشد من نمیفروشم او را بشما پیر گفت بگشایید و بشمارید چون گشودیم و شمردیم آن

هفتاد دینار بی زیاده و کم آنرا دادیم و جاریه را فرا گرفتیم و آمدیم بخدمت آنحضرت و امام جعفر علیه السلم ایستاده بود نزد وی
پس خبر کردم آنحضرت را بآن چه دید حمد و ثنای الهی فرمود و بعد از آن فرمود بجاریه که نام تو چیست گفت حمیده فرمود که
تو حمیده در دنیا و محموده در آخرت خبر کن مرا که بکری یا ثیب گفت بکرم فرمود که چون کردی کسی که بدست در آمد نخاس
گفت نخاس میخواست نزد من بیاید حق تعالی مسلط میکرد بر او مردی سفید ریش و سفید سری که می آمد و او را طپانچه
میزد و از پیش من دور میکرد تا مکرر چنین واقع شد دیگر کسی گرد من نگشت ابو جعفر فرمود که ای جعفر فرا گیر او را از برای خود
پس بهترین مردم روی زمین موسی بن جعفر علیهما السلام از و بوجود آمد و دیگر ابو بصیر روایت کند از صادق علیه السلم که او
فرمود که ای قوم چگونه باشد حال شما که مردی در آید در مدینه شما با چهار هزار سوار تا شما را عرصه شمشیر گرداند سه
شبانه روز بکشد مقاتلان شما را و بلای بر سر شما بیارد که شما بر دفع آن قادر نباشید و این در آینده است فا گیرید سلاحهای
خود را و بدانید که آنچه گفتم واقع خواهد شد که دو انداز داهل مدینه بسیار ملتفت بآن کلام نشدند و گفتند این هرگز واقع نخواهد
شد و فرا گرفتند سلاح خود را اگر اندکی و بنی هاشم پس چون ایشان دانستند که کلام او حق است چون آینده شد
آنحضرت عیالان خود را گرفته با بنی هاشم از مدینه بیرون رفتند و نافع بن ازرق آمد تا مدینه را از لشکر پر کرد و مقاتلان
ایشان را کشت و زنان ایشان را فضیحت کرد گفتند اهل مدینه که ما دیگر رد نکردیم بر ابی جعفر سخنی که از و شنیدیم بعد از آنکه
از و شنیده بودیم و دیده چه ایشان اهل بیت نبوتند و نطق بحق میکنند و این آخر کلام قطب الدین راوندی رحمه الله است
شیخ ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد الجوزی رحمه الله در کتاب صفوة الصفوة آورده تاریخ ولادت و وفات
و اولاد و بعضی از کلام آنحضرت بر وجهی که سابقا مذکور شد و بعضی از آنکه مذکور نشده هست که روایت میکند از خالد بن هشیم که
او روایت میکند از محمد بن علی بن حسین علیهم السلم که بر اشک نه چشم کسی آب چشم او الا که حرام گرداند حق تعالی روی
صاحب اشک را بر آتش دوزخ پس روان کردانید بر گونهای خود پوشیده نگرداند روی او را گرد و غبار نه خواری و
شرمساری قیامت از چیزی الا که آنرا جزا و مکافاتی است الا آب چشم که حق تعالی بپوشاند بآن دریاهای گناهان او را
و اگر آنکه بگرید گرینده در امتی هر آینه حرام گرداند خدای تعالی آن امت را بر آتش دوزخ و ابی در کتاب نثر الدرر آورده که

محمد بن علی علیه السلام فرمود به پسر خود جعفر علیه السلام که خدای تعالی پنهان کرده است سه چیز را در سه چیز رضای
خود را در طاعت خود پس تحقیر مکن از طاعت چیزی را چه شاید رضای او در آن باشد و پنهان فرموده غضب خود را
در معصیت پس تحقیر مکن از معصیت چیزی را چه شاید غضب او در آن باشد و پنهان ساخته اولیای خود را در خلق خود
پس تحقیر مکن هیچکس را چه شاید او ولی باشد و روزی جمع بودند نزد او بسیاری از بنی هاشم و غیر ایشان و فرمود به ایشان
ای شیعه آل محمد صلی الله از خدای تعالی و می باید که شما وساده وسطی باشید که رجوع کند بشما غالی و ملحق شود بشما تالی
گفتند مر او را که چه چیز است غالی فرمود آنکه گویند درباره ما چیزی را که گوییم در نفسهای خود گفتند پس تالی چه چیز است
فرمود آنکه طلب چیزی کند و خواهد بآن طلب خیر را و بخدا که نیست میان ما و میان خدای تعالی هیچ قرابتی و نیست ما را
بر خدای عز و جل هیچ حجتی و نمی باشد مگر بطاعت پس هر که باشد از شما مطیع مر خدا را پس او عمل کرده بطاعت او
و نفع دهد ولایت ما او را و بحکم فریفته مشوید و سه بار این فرمود و مرویست که عبدالله بن معمر اللیثی گفت مر ابی جعفر را
که رسیده است بمن که تو فتوی میدهی در باب متعه فرمود که آن را حلال کرده حق سبحانه و تعالی و فرموده آن را رسول الله صلی الله علیه و آله
و عمل کرده اند بآن اصحاب او و عبدالله گفت که عمر نهی کرده از آن فرمود که بر قول صاحب خود باش و من بر قول رسول الله
عبدالله گفت خوش می آید ترا که کسی زنان شما متعه کنند آنحضرت فرمود که ذکر زنان اینجا ای احمق آنکه حلال فرموده در کتاب
خود آن را و مباح کرده از برای بندگان خود غیورتر است از تو و از آنکه نهی نموده از آن از روی تکلف بلکه خوش می آید ترا که بعضی
از محرمات تو در عقد نکاح جولاهی باشند از جولاهان یثرب گفت نه فرمود که چرا حرام میکنی چیزی را که خدای تعالی حلال
فرموده گفت حرام نمیکنم لیکن جولاه کفو من نیست فرمود که خدای تعالی می پسندد عمل او را و راغبست در امر او و حور العین را جفت
او میگرداند آیا تو رغبتی از آنکه حق تعالی بوی رغبت دارد و ننگ می آید ترا از کسی که او کفو حور بهشت میتواند بود از جهت کبر و سرکشی عبدالله
خندید و گفت من نمیدانم سینه های شما را مگر منابت اشجار علم میگردد آن از برای شما ثمره و از برای مردم ورق یعنی میوه علوم شما
می چینید و مردم برگ آن را پرسیده شد از آنحضرت که چرا فرض کرده است خدای تعالی روزه را بر بندگان خود فرمود که تا بیابد غنی گرسنگی را
و عطا نماید بر فقیر و چون آنحضرت سائلی مبتلای بدردی پنهان فرمودی استغاثه او را شنیده نمیشد در خانه آنحضرت که

با سائل برکت در توانایی سائل ستان این را میفرمود که نخوانید ایشان را بهترین نامها و میفرمود که بار خدایا اعانت فرمائی مرا بر
دنیا بغنی و بر آخرت بعفو و میفرمود مر پسر خود را که ای پسر چون حق تعالی انعام فرماید بر تو نعمتی بگو الحمد لله و اگر اندوهگین
گرداند ترا امری بگو لا حول و لا قوة الا بالله و هر گاه که روزی بر تو تنگ شود بگو استغفر الله و میفرمود که حق جل و علا ادب
فرموده محمد صلی الله علیه و آله بهترین ادبی بآن فرموده که خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین یعنی فرا گیر
آسانی را در کار مردمان و مجوی از ایشان کاری که بر ایشان شاق باشد یا بگیر صفت عفو را و از سر گناه کاران درگذر و بفرمای
دیگران را به نیکویی در افعال و اقوال و روی بگردان از جاهلان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان آورده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه
بعد از نزول آیه از جبرئیل پرسید که حقیقت این سخن چیست جبرئیل فرمود که پروردگار تو میگوید که پیوند کن با کسی که از تو ببرد و عطا ده
آن کس را که محروم سازد و عفو کن از کسی که بر تو ستم کند و در نفس امر اصول مکارم اخلاق همین است پس چون این آیه را آنحضرت
حفظ نمود و فرمود که آنچه آورده شما از جانب حق پس فرا گیرید و از آنچه نهی کرده از آن پس باز ایستید مولف رحمه الله میفرماید که
ایراد کردم از اخبار سید و مولای ما امام جعفر محمد بن علی بن حسین بن علی ابن ابیطالب علیهم السلام و از صفات آنحضرت
و ذکر نمودم چیزی از اعلام شرف و سمات او و رقم زدم اندکی از دلائل کرم و علامات او و آوردم بقدر وسع طاقت خود
آنچه تخصیص یافته بود بآن از شرف قبیله و شرف ذات او و خواندم آیه الله اعلم حیث یجعل رسالته از برای رفع درجات او
و شرح دادم و بیان ساختم بعضی از مناقب و مزایای او چه مناقب و مزایای او بیشتر از آنست که در حیطه عد و حصر آید از علم و
عمل و بزرگی و سیادت و ریاست و سماحت و حماست و شرف و منصب و علو نسب و فخر حسب و طهارت ام و اب از آنچه گفت
زبان تبلیغ در مضمار مآثر او و طارت عنقا صید از عدد مفاخر او و اصل و فرع و طارف و تالد ایشان مشکوة انوار و مصباح ظلام
عصر ایشان عروة وثقی ذوی الاعتصام اند و ملاذ و ملجاء و پناه اسلام اند بار خدایا ما را خالی مگذار در دنیا از نوالات ایشان و در آخرت
از قرب و جوار ایشان آمین انک عظیم الآلاء و سمیع الدعاء و این ابیات بابرکات در مدح و منقبت آنحضرت فرموده شعر

یا راکبا یقطع جوز الفلاة ... علی امون جسرة صلدم کالحرف الا انها فی السری ... تسبق رجع النظر الباهر
اسرع فی الارقال من خاضب ... اجفله الرکض ومن طائر انسته بالوجد لکنها ... فی سیرها کالفلق الناقر

عرج على طيبة وانزل بها وقف مقام الضارع الضاير وقبل الارض وسفه تربها واسجد على ذاك الثرى الطاهر
وابلغ رسول الله خير الورى عنى فى الماضى وفى الغابر سلام عبد خالص حبه باطنه فى الصدق كالظاهر
وعج على ارض البقيع الذى ترابه يحلو عند الناظر وبلغا عنى سكانه تحية كالمثل السائر
قوم هم الغاية فى فضلهم فالاول السابق كالآخر هم الاولى شادوا بناء العلى بالوسم الذابل والباتر
واشرقت فى المجد احسابهم اشراق نور القمر الباهر وتحلو الغيث ويوم الوغا راعوا جنان الاسد الخادر
بدا بهم نور الهدى مشرقا وميز البر من الفاجر فحبهم وقف على مومن وبغضهم حتم على كافر
كم لى مديح فيهم شائع وهذه يختص بالباقر امام حق فاق فى فضله العالم من باد ومن حاضر
اخلاقه الغر رياض لها الروض غداة الصيب الماطر ما ضر قوما غضبوا حقه والظلم من شنشنة الجائر
لو حكموه فقضى بينهم ابلج مثل القمر الزاهر فرع زكا اصله واصل سما فرعا على الفلك الدائر
جرى على سنة ابائه جرى الجواد السابق الضامر وجاء من بعد ابوه على اثاره البادر كالصادر
فخاره ينقله ماجد مصدق فى النقل عن غابر قد كثرت فى الفضل اوصافه وانما العزة للكاثر
لو صافحت راحته ميتا عاش ولم ينقل الى قابر حتى يقول الناس مما راوا يا عجبا للميت الناشر
محمد الخير اسمع شاعرا لولا كم ما كان بالشاعر قد قصر المدح على مجدكم وليس فى ذلك بالقاصر
يود لو ساعده دهره تقبيل ذاك المنبر الفاخر يعنى آن سوار که قصد میکند راه بیابان خونخوار را براقه تیز رفتار که از
رفتن راه بسیار لاغر شده همچون طرف نیزه دلاغر [illegible] رفتن راه سبقت دارد در تندی و تیزی مثل کرده بدن دیده
بینده رونده است در میان اشتران از هر چه بر زمین خشک میرود و گذشته باد از پای برداشتن و رونده از مرغ پرنده
جناست برفتن لیکن او در سیر و رفتن مثل ظلیم رونده است که نزد او خواه رود عروج کن بر خاک پاک او و فرود
آی بانجا و نابست در مقام فروتنی و نامرادی و بوسه زن آن زمین را و بوی خاک آنرا و سجده کن آن خاک پاک و برسان رسول صلعم
را که بهترین خلق است از من در گذشته و آینده سلام بنده را که خالص است دوستی و حب او که باطنش در صدق و

راستی همچو ظاهر اوست در درستی و بر زمین بقیع غبار خاک آنرا که جلا و نور میدهد دیده را و برسان از من ساکنان
آن مقام را با احترام تحیت و درود را همچو مثل السایر که بیکدیگر رسانند قومی اند ایشان که غایت در فضل خود شان پس اول پیش
گیرنده ایشان در فضل مثل آخر فراگیرنده باشند ایشان اولیسچ جماعتی اند که بلند کرداینده بنای بلندی را بجد شمشیر محکم قاطع
و روشن در مجد و بزرگی احسان ایشان مثل روشنی نور قمر در ظهور و جود ایشان بخیل کرداینده باران که هر بار آید و انجات
ایشان در روز دغا و معرکه ترساننده دل شیر بیشه مردیرا ظاهر شده با ایشان نور هدایت که نور دهنده است و با ایشان تمیز کرده
میشود نیکوکار بد و دوستی ایشان وقف بر مومن و دشمنی ایشان کافر را مرا مدحهاست در باب ایشان که شایع است و
فاش و این اختصاص یافته بباقر علیه السلام که امام حق است فایق است بر فضل خود اهل عالم را از مسافر و حاضر اخلاق سنیه
او معروف و مشهور است مثل ریاض و چه ریاض که باران بر که بارها بر آن باریده و هر گونه فواید از ظهور رسیده ضرر نرساند قومی که
غضب کردند حق او را و ظلم از شیوه و طبیعت جایر است که اگر حاکم سازند او را پس حکم فرماید در میان ایشان که اظهر الکلام باشد
مثل قمر نور دهنده در ظهور فرعیست بپاکی اصل و اصلی است بلندی فرع مثل بلندی فلک گردان جاری است طریق فضل او بر طریق
پدران خود مثل جوان مرکب تیز رو [illegible] از پس پدران و بر آثار آن [illegible] آینده ایشان مجبور است
فخار و شرف او نقل میکند آن بزرگی و بلندی که تصدیق کرده میشود در نقل از آینده یعنی شرف فخر ناقل است در میان ایشان و اما حق
ایشان مصدق صادق است بحقیقت بسیار است در فضل اوصاف او و بدرستی که عزت از برای بسیار فضل است اگر چه مسافحه کند
دست روح بخش او مرده را زنده گرداند و نقل کند دیگر بقبر تا غایتی که گویند مردم از آنچه دیده باشند که یا عجبا از زنده شدن مرده
از سر رحمت ای محمد که بهترین مردمانی استماع فرما شاعر را اگر نبود دید شما او شاعر نبود و بدرستی که قصر است مدح بر مجد
و بزرگی شما او و درین قاصر نیست دوست میدارد اگر مساعدت کند او را روزگار بوسیدن محل آن منبر فاخر طیب طاهر را
در ذکر امام ششم ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهم السلم کمال الدین بن طلحه رحمه الله گوید که ابی عبد الله جعفر الصادق
از عظمای اهل بیت و سادات ایشان بود در علوم مجد و عبادات بعد او را [illegible] و تلاوت کثیره داشت
استنباط معانی قرآن کریم مینمود و استخراج جواهر آن از بحر بیکران و تقسیم فرموده بود اوقات خجسته غایات

خود را بر انواع طاعات و اندوخته بود در سعی امور آخرت و در زهد و ترک دنیا و اصناف قربات را که بی‌شک اقتدا بطریق او
مورث جنت و نور سمات او شاهد بود که او از سلاله نبوت و طهارت و افعالش ظاهر بود که او از ذریه رسالت نقل کرده‌اند
از آن حضرت حدیث بسیار و ثقات و علما از و نموده‌اند جمعی از اعیان علمای اخیار مثل یحیی بن سعید انصاری و ابن
جریج و مالک بن انس و ثوری و ابن عیینه و ابی حنیفه و شعبه و ایوب سجستانی و غیرهم عد مناقبش کرده‌اند و فضیلت از آنحضرت
کسب نموده‌اند و اما ولادت با سعادتش در مدینه بوده در سال هشتاد از هجرت و گویند در سال هشتاد و سه و قول اول
اصح است اما نسب عالیش از پدر ابوجعفر محمد باقر علیه السلام که سابقا سمت گزارش یافت و نسبش و مادرش ام فروه بنت
قاسم بن محمد بن ابی بکر و اسم مبارکش جعفر و کنیتش ابوعبدالله و گویند ابو اسمعیل و اشهر القاب او صادق است ع و دیگر
صابر و فاضل و طاهر و اما مناقب و معالیش فوق عد و حصر است که خیر آنست در انواع آن فهم تیز بین با مر آغاتی که
از کثرت علوم که بآن فائض گشته عقول درک آن نمیتوانند کردن و فهم پیرامون آن نمیتواند گشتن بوی اضافه میکنند و روایت
از وی مینمایند و گویند کتاب جفر کی بمغرب که میراث گرفته‌اند او را بنو عبدالمؤمن از کلام آنحضرت و در آن منقبتی بلند است و درجه
در جای جمند و مقام فضائل و کتاب جفر که مشتمل بر اسرار و علوم ایشانست مشهور است که امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام تصریح
فرموده در عهد مامون چنانچه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد که جفر و جامعه دلالت میکند بر خلاف این کمال الدین محمد طلحه گوید که مالک بن
انس روایت کند که امام جعفر علیه السلم روزی گفت مر سفیان ثوری را که یا سفیان هرگاه که حق سبحانه تعالی نعمتی کرامت فرماید
پس خواهی بقای آن را بکوش در حمد و شکر بسیار زیرا که خدای تعالی فرموده لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ و هرگاه که رزق بر تو تنگ شود
بسیار کن استغفار که حق سبحانه و تعالی فرموده در کتاب خود که وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ
عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ یعنی آمرزش طلبید از پروردگار خود که خدای تعالی آمرزنده توبه کنندگان
و چون شما توبه کنید بفرستد ابر را بر شما بارندگی پی در پی و مدد دهد شما را بمالها و پسران یعنی در دنیا وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ و دهد
مر شما را بوستانهای مشتمل بر میوه یعنی در آخرت ای سفیان هرگاه که اندوهگین سازد ترا امری از سلطان یا غیر او پس بسیار
بگوی لا حول و لا قوة الا بالله و این قول مفتاح فرج است و گنجی است از گنجهای جنت ابن حازم گوید من در خدمت جعفر

جعفر بن محمد علیهما السلام بودم که آمد آذن آنحضرت و گفت سفیان بر در خانه است آنحضرت فرمود که اذن کن تا در آید پس او در آمد
و آنحضرت فرمود مر او را که ای سفیان بدرستیکه تو مردی که ترا سلطان طلب میکند و من میپرهیزم از سلطان پس برخیز و
بیرون رو نه آنکه تو مطرودی سفیان گفت مرا حدیثی فرمای تا بشنوم و برخیزم آنحضرت گفت که حدیث فرمود پدر من از جدم که
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی نعمتی انعام فرموده پس باید که حمد و شکر الهی بتقدیم رساند و کسی که رزق بر و
تنگ شود باید که استغفار کند مر خدا را و کسی که اندوهگین گرداند او را امری پس باید بگوید این را که لا حول و لا قوة الا بالله
پس چون سفیان برخاست آنحضرت فرمود که فرا گیر این سه را و سه بار فرمود این را سفیان گوید من رفتم بخدمت جعفر بن محمد
و بر وی جبه بود از خز کرکسی سیاهی میزد و پوششی از خز من در ایستادم و نظر تعجب در وی میکردم آنحضرت فرمود که یا ثوری چیست
که نظر تعجب با کاشته گفتم یابن رسول الله این لباس تو و لباس پدران تو نبود فرمود که ای ثوری این زمان افتقار و احتیاج
بود و ایشان عمل میکردند بر قدر احتیاج و افتقار خود و این زمانیست که فرو گذاشته هر چیز دهان شیرین خود را بعد از آن آستین
خود را بالا برد در زیر جبه بود صوف که دامنش از دامن این جبه بالا کوتاه‌تر بود و آستینش نیز از آستین آن کوتاه‌تر آنگاه
فرمود که یا ثوری این لباس از برای خداست و آن از برای شما و آنچه از برای خداست اخفا میکنم و آنچه از برای شماست اظهار مینمایم
مشاج بن بسطام گوید که جعفر بن محمد علیهما السلام چون طعام میفرمود که چیزی باقی نماند از برای عیالش آنحضرت میفرمود که
تمام نمیشود معروف مگر بسه چیز که آن تعجیل و تصغیر و ستر آنست و از آنحضرت پرسیدند که چرا حق سبحانه و تعالی حرام ساخت ربا را
فرمود تا مانع نمانند مردم از معروف یکی از اصحاب آنحضرت گوید که من بخدمت جعفر بن محمد علیهما السلم رفتم پسرش موسی علیه السلام
در پیش وی بود و او در این کلمات بابرکات وصیت میفرمود و من از آن حفظ کردم میفرمود ای پسر که من حفظ کن این وصیت را
و یاد گیر مقاله مرا که اگر حفظ میکنی آن سعید خواهی زیست و حمید خواهی مرد ای پسر که من کسی که قناعت کرد بآن قسمی که
از برای او شده مستغنی است هر که کشیده چشم خود را بآنچه در دست غیر اوست و نظر بآن دارد او فقیر مرده و کسی که راضی نیست بقسمت الهی
او متهم میدارد حق تعالی را در قضای او و کسی که کوچک شمرد لغزش خود را بزرگ شمرد لغزش غیر خود را و کسی که بزرگ شمرد لغزش خود را
کوچک داند لغزش غیر خود را ای پسر کسی که منکشف ساخت حجاب غیر خود را پس کشف کرد عورت خود را و هر که کشید شمشیر

ستم و بعضی را کشته شد بآن و کسی که در جای برای برادر خود افتاد در و واگر بما خلوا آمد شد با سفها کند حقیر کرد و واگر مخالطه و
تردد با علما نماید بزرگ شود و هر که دخل کند در چیزهای بد متهم گردد ای پسر کو حق را خواه از برای تو باشد و خواه بر تو باشد و احتراز کن از
سخن چینی که آن تخم دشمنی کاشتن است در دلهای مردم ای پسر چون طلب جود کنی برتست که بشناسی معدنش زیرا که جود را
معادنست و معادن را اصول و اصول را فروع و فروع را ثمر و خوب نمیشود ثمر مگر بفرع و فرع مگر باصل و اصل وجود مگر
بمعدن طیب ای پسر چون زیارت کنی بس زیارت اخیار کن و زیارت فجار مکن که حکم سنگی دارند که آب از آن منفجر نشود
و حکم درختی دارند که ورق آن سبز نگردد امام علی بن موسی علیهما السلام فرمود که ترک نفرمود پدر بزرگوار من این وصیت را تا آخر حیات
فرمود و احمد بن عمرو بن مقداد رازی گوید که مگسی واقع شد بر منصور او را از خود دفع کرد دیگری بروی عود نمود باز دفع نمود از خود
تا بخشم آورد او را بعد از آن در آمد جعفر بن محمد علیهما السلام منصور گفت او را که یا با عبد الله برای چه آفرید حق سبحانه و تعالی
مگس را فرمود تا ذلیل گرداند جبابره را منقولست که مردی بود از اهل سواد که آمدی و از آنحضرت چیزها پرسیدی مردی حوالت
در غیبت او که او را نفی کند گفت آنحضرت را که او نبطیست یعنی اصل او [illegible] امام جعفر علیه السلام فرمود که اصل مرد عقل اوست و حسبش
دین او و کرمش تقوی او و مردمان در آدم مستوراند پس شرمنده شد قائل آن سخن سفیان ثوری گوید که من شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلام که میفرمود عزلت وجودست سلامت برتر مجهولست مطلب آن پس کاهی که آنرا طلب میکنی میگوئی شاید در کنج
خمول و کمنامی باشد پس چون طلب کرده شد در خاموشی و نیافتی میگوئی شاید در خلوت باشد پس اگر طلب کرده شد در خلوت
و نیافتی پس گمان میبری که در کلام سلف صالح باشد و سعید آنکسیست که بیابد در نفس خود خلوت را که اشتغال نماید بآن
کرد و از غیر آن رجوع نماید بطلب هر آنچه خواهی حدیث کرد عبد الله بن فضل ربیع [illegible] که گفت که چون حج کرد منصور در سال
یکصد و چهل و هفتم از هجرت و آمد بمدینه گفت بربیع که بفرست کسی را که جعفر بن محمد علیهما السلام را بیارد و بعد مرة تمامتر
که بکشد خدای تعالی مرا اگر من او را نکشم او تغافل کرد تا شاید او را فراموش شود باز اعاده کرد آنرا از برای ربیع بفرست
که او را بیارند با قبح وجهی او دیگر تغافل کرد بعد از آن پیغامی فرستاد بربیع که سخنان زشت درشت غلیظ در او بود که
البته بفرستد و امام جعفر را حاضر کند و چون چاره ندید فرستاد و آنحضرت را آورد ربیع گفت بوی که یا ابا عبد الله یاد کن خدا را

کاو الطلب

که او بطلب تو فرستاد بنوعی که دفع آن از تو بغیر از خدای تعالی نتواند کرد آنحضرت فرمود که لا حول و لا قوة الا بالله بعد از
ربیع آمد و اعلام نمود منصور را بحضور آنحضرت چون آنحضرت در آمد منصور او را تهدید کرد و سخنان درشت گفت که اهل عراق ترا امامت
فرا گرفته اند و زکوة اموال برای تو میفرستند و تو از فتنه جستی بسلطانی من و سر شر و فتنه داری بکشد خدای تعالی مرا اگر
ترا نکشم آنحضرت فرمود که سلیمان پیغمبر را خدای تعالی ملک داد شکر حق تقدیم رسانید و بدرستیکه ایوب ببلا مبتلا شد
بران صبر نمود و یوسف مظلوم شد و بعد از ایشان عفو کرد و از آن اصلی چون منصور این کلام را از آنحضرت شنید گفت تو
نزد من یا با عبد الله فکر صواب داری ساحت تو گشاده است و ناحیه تو سلیم و غائله تو قلیل است یعنی از تو شری نمی آید جزا
دهد ترا خدای تعالی از ذی رحم افضل آنچه جزا میدهد ذوی الارحام را از ارحام ایشان بعد از آن دست مبارک آنحضرت را گرفت
و نشاند با خود بر فراش خود آنگاه بوی خوش طلبید غالیه آوردند و منصور در دست گرفت و در زیر لحیه مبارک آنحضرت داشت
تا بخور آن برطرف شد بعد از آن گفت برخیز که خدای تعالی ترا در کنف حمایت خود نگاه دارد بعد از آن گفت ربیع الحاق
کن با بی عبد الله جایزه و کسوه او و او را بازگردان که برود بمنزل و مقام خود آنحضرت بازگشت ربیع گوید با آنحضرت رفتم و گفتم من
دیدم پیش از تو چیزی که ندیده بودم آنرا و دیدم بعد از تو چیزی که ندیده بودم آنرا پس چه گفتی یا با عبد الله فرمود که گفتم این را که
اللّٰهُمَّ احْرُسْنِي بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ وَاكْنُفْنِي بِرُكْنِكَ الَّذِي وَاغْفِرْ لِي بِقُدْرَتِكَ عَلَيَّ وَلَا اَهْلِكُ
وَاَنْتَ رَجَائِي اللّٰهُمَّ اَنْتَ اَكْبَرُ وَاَجَلُّ مِمَّا اَخَافُ وَاَحْذَرُ اللّٰهُمَّ بِكَ اَدْفَعُ فِي نَحْرِهِ وَاَسْتَعِيذُ مِنْ شَرِّهِ
پس حق تعالی کرد بمن آنچه دیدی این دعا بروایات مختلفه آمده که بعضی ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی و لیث بن سعد
گوید که من حج کردم در سال صد و سیزدهم از هجرت چون آمدم بمکه و نماز عصر گزاردم بالا رفتم بکوه ابوقبیس نگاه کردم دیدم
مردی نشسته و بدعا اشتغال دارد و میگوید یا رب یا رب تا منقطع شد نفس او باز میگوید یا رب یا رب تا منقطع شد نفس او باز میگوید
یا حی یا حی تا منقطع شد نفس او باز میگوید یا رحیم یا رحیم تا منقطع شد نفس او باز میگوید یا ارحم الراحمین تا منقطع شد نفس او
هفت بار آنگاه گفت بار خدایا اشتهای انگور دارم اطعمنی و بار خدایا هر دو جامه من کهنه شده لیث گوید که
هنوز کلام تمام نکرده بود که من نگاه کردم دیدم سبد پر از انگور پیش وی نهاده که بود در روی زمین در آن وقت از آن انگور و دو جامه

بر دیانی با آن بود بعد از آن گفت که بخور گفتم او را که من با تو شریکم فرمود که چرا گفتم تو دعا میکردی و من آمین میگفتم فرمود پس پیش
بیا بخور و چیزی از آن پنهان مکن من پیش رفتم و بخوردم چیزی که هرگز مثل آن نخورده بودم و آن انگور بود بی دانه چندانکه
تا سیر شدم و هیچ کم نشد از سله بعد از آن فرمود بیا و فرا گیر یکی ازین دو جامه را من گفتم از آن جامها نیازی ندارم فرمود
پس در من پوشان من در و پوشانیدم یکی را ازار فرمود و دیگری را ردا آنگاه آنچه کهنه بود بدست خود گرفت و بزیر
رفت و من برابرش می آمدم تا رسید بسعی مردی آمد و گفت مرا بپوشان که خدای تعالی ترا بپوشاند آن مرد و جامه را
بوی داد من بمردی رسیدم و گفتم این چه کس است گفت این جعفر بن محمد علیهما السلم لیث گوید که او را طلب کردم
بعد از آنکه چیزی از و بشنوم نیافتم او را و این چه کرامت بلند و منقبت ارجمند است عجب صورت و معنی مؤلف رحمه الله
میفرماید که حدیث لیث مشهورست و بسیاری از رواة ثقه حدیث او را نقل کرده اند و اول جایی که در کتاب مستغیثین
که تالیف ابو القاسم خلف بن عبد الملک بن مسعود بشکوال است و این کتاب را خواندم بر ابی عبد الله محمد بن ابی القاسم
بن عمر بن ابی القاسم و او خواند بر استاد دار الخلافه ابو محمد یوسف بن شیخ ابو الفرج بن الجوزی و او روایت
کرده از مولف او و قرات من شعبان سنه ست ثمانین و ستمائة بود در بغداد و ایراد نمودند این حدیث را جماعتی از
اعیان و شیخ حافظ ابو الفرج جوزی در کتاب صفوة الصفوه ذکر کرده همه ایشان روایت از لیث میکنند و او مرد
ثقه معتبر بوده و کمال الدین بن طلحه رحمه الله گوید که اولاد آنحضرت هفت بودند از ذکور شش و از اناث یکی و بعضی زیاده
گفته اند و نامهای ایشان اینست موسی کاظم است و اسمعیل و محمد و علی و عبد الله و اسحق و ام فروه و تا عمر آنحضرت در
سال صد و چهل و هشتم رحلت فرمود در زمان خلافت منصور و ولادتش چنانکه گذشت در سال هشتاد بود پس عمر شریفش
شصت و هشت سال بوده باشد و این قول اظهرست و غیر ازین نیز گفته اند و قبر شریفش در مدینه است به بقیع نزد قبر پدر بزرگوارش
باقر و جد عالیمقدار او زین العابدین و عم نامدارش حسن بن علی علیهم السلام و حافظ عبد العزیز جنابذی رحمه الله گوید که
ابو عبد الله جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلم و مادرش ام فروه است چنانچه مذکور شد در عام الجحاف
متولد شد در سنه ثمانین و وفات نمود در سنه ثمان و اربعین و مایه و اولاد آنحضرت را یک پسر اسمعیل اعرج بود و دیگری

عبد الله و دیگری ام فروه و مادر ایشان فاطمه بنت حسین اثرم بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلم و دیگر امام موسی
ابن جعفر و مادرش ام ولد بوده و دیگر اسحق و محمد و فاطمه که تزویج کرده بود او را محمد بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله
عباس و فاطمه نزد او وفات کرد و مادر ایشان ام ولد بود و دیگر یحیی و عباس و اسما و فاطمه صغری و ایشان از اولاد
امهات متفرقه اند و محمد بن سعید گوید که چون خروج کرد محمد بن عبد الله بن حسن امام جعفر علیه السلم از و فرار نمود
بسوی مال خود در کوه بلندی و در آن مکان مرتفع مقیم بود تا محمد کشته شد و چون او کشته شد مردم اطمینان پیدا کردند
و ایمن شدند رجوع نمود بمدینه و آنجا بود تا رحلت فرمود در سال صد و چهل و هشتم در زمان خلافت ابی جعفر منصور و طول عمر
آنحضرت شصت و یکساله بود و غیر او گوید که آنحضرت متولد در عام الجحاف در سال هشتاد و وفات کرد و در صد و چهل و هشتم
و عمرو بن مقدام گوید که چون نظر میکردم بجعفر بن محمد میدانستم که او از سلاله نبوت است و ربوه بن سیف گوید که من شنیدم
از جعفر بن محمد علیهما السلام که میفرمود که حفظ و نگاه داشت فرمایید در بابها آنچه عبد صالح حفظ آن یتیم کرد و
که پدر ایشان صالح بود و ابراهیم بن مسعود گوید که مردی بود از تجار که آمد شد میکرد بنزد جعفر بن محمد علیهما السلام و با وی اختلاط
می نمود حسن حال او میدانست ناگاه حال بر او برگشت و شکوه پیش آنحضرت آورد فرمود فلا تجزع وان اعسرت
یوما فقد ایسرت فی زمن طویل فلا تایس فان الیاس کفر لعل الله یغنی عن قلیل فلا تظنن بربک ظن سوء
فان الله اولی بالجمیل یعنی پس جزع مکن و اگر چه تنگدست باشی در روزی از روزها پس بدرستی که توانگر بوده از زمان
دراز نومید مباش که نومیدی کفرست شاید که حق تعالی غنی کرداند ترا از چیزی اندکی و گمان مبر بپروردگار خود گمان بد
چه بدرستی که خدای تعالی اوست بجمیع خوبی و روایت کنند از جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که میفرمود مولای خود را که
چون رقعه نویسی یا کتابتی در باب حاجتی خواهی که آن حاجت تو روا شود اراده کرده بنویس بسر رقعه بی مداد این
بسم الله الرحمن الرحیم ان وعد الصابرین المخرج مما یکرهون والرزق من حیث لا یحتسبون جعلنا الله
و ایاکم من الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون آنگاه گوید که هر گاه این عمل میکنم حاجت من روا میکرد و صلح بن
اسود روایت کند که من شنیدم از جعفر بن محمد که میفرمود سوال کنید پیش از آنکه مرا نیابید که حدیث نخواهد کرد شما را کسی

بعد از من بمثل حدیث کردن من شما را ازین آیه رسید که اتقوا الله وکونوا مع الصادقین فرمود که محمد و علی علیهم السلم
و عبد الله بن ابی یعفور روایت کند از جعفر بن محمد علیهما السلم که پیغمبر فرمود که بنا کرده شد انسان بر خصال حمیده پس
هر جا باشد بنا کرده میشود بر وی و او بنا کرده نشد و نه بنا کرده بر خیانت و کذب و روایة کند معاویه بن عمار از جعفر
بن محمد علیهما السلم که پیغمبر فرمود که هر که صلوات فرستد بر محمد و اهل بیت محمد نوبته حق سبحانه و تعالی صد حاجت
او را روا کند و جعفر بن محمد ع روایة کند از عکرمه و او از ابن عباس که پیغمبر ص فرموده که هر که بگوید جزی الله عنا محمدا ما
هو اهله بتعب آرد هفتاد کاتب را هزار صباح از جهة کثرت ثواب و روایت کند محمد بن مجیب از جعفر بن محمد علیهما السلم
که از آبا و اجداد خود روایت کرده که هیچ مومنی نباشد که در آرد بر قومی یک نوع سرور و دلخوشی الا که حق سبحانه و تعالی بیافریند
از آن سرور ملکی که عبادت کند خدا را و توحید و تمجید آن بتقدیم رساند پس چون آن مومن را بقبر در آرند آن سرور بنزد وی آید
و گوید که آیا میشناسی او گوید کیستی تو گوید من آن سرورم که در آوردی مرا بر فلان امروز من مونس وحشت و ملقن حجت توام
و اثبات میکنم بقول ثابت و اشهاد مینمایم ترا در مشاهد قیامت و حاضر میشوم در انجا و شفاعت میکنم از برای تو از پروردگار و نمایم
بتو منزل ترا در بهشت و واقع شد روزی در میان جعفر بن محمد و عبد الله بن حسن کلامی و عبد الله سخنان درشت گفت آنحضرت را و بعد از آن
از یکدیگر جدا شدند و دیگر بر در مسجد با هم ملاقات کردند آنگاه ابو عبد الله جعفر بن محمد گفت عبد الله بن حسن را که چگونه گذرانیدی
امشب را یا ابا محمد گفت گذشت بخیر اما کلامی که مغضوب گوید آنحضرت فرمود که یا ابا عبد الله آیا ندانسته که صله رحم تخفیف میکند
حسنات را او گفت همیشه تو چیزی بگویی که من ندانم آنرا فرمود که من بخوانم بر تو قرآن این گفت در این باب بلی فرمود گفت بلی
پس یاد فرمود که حق جل علا فرموده والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل ویخشون ربهم ویخافون سوء الحساب
گفت پس نه بر مرا کسی بعد ازین که قاطع رحم بوده باشم جمیل بن دراج گوید که من نزد ابی عبد الله بودم که در آمد بکر بن اعین و او
درد چشم داشت آنحضرت فرمود مر او را که طالب درد چشم دارد گفت بلی چه علاج کند فرمود هرگاه بشوید دست خود را از
از آب بسیار کشید دست خود را بر چشمهای خود گفت چنین کردم پس دیگر مرا چشم درد نکرد سعید بن سلیمان روایة کند از
جعفر بن محمد علیهما السلم و او از پدر بزرگوار خود و او از عبد الله جعفر که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه و تعالی با دین دار است تا

تا ادا کند دین خود را مادام که وام او از معصیت نبوده باشد یا در چیزی که حق تعالی آنرا نخواهد و دیگر از آنحضرت مرویست که روایة کرده
از پدر بزرگوار و او از جابر که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده مر مهاجر و انصار را که فرا گیرید قرآن را پیشوای خود که قرآن
کلام رب العالمین است که ابتدا از وست و بازگشت با وست و مالک بن انس روایة کند از جعفر بن محمد که او روایت کرده از پدر و
جد بزرگوار خود و ایشان روایة کرده اند از علی بن ابی طالب علیهم السلم که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده
که هر که بگوید در هر روز صد نوبت لا اله الا الله الملک الحق المبین باشد مر او را امان از فقر و ایمنی از وحشت قبر
و توانگری و غنا روی بوی نهد و گشاده کرده از برای وی درهای بهشت و آنحضرت فرموده روایة کرده از پدر
بزرگوار خود که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده از چیدن و دره کردن میوه و غله در شب آنحضرت گوید که پیغمبر این را
مکروه بوده زیرا که حاضر نمیتوانند شد آنرا فقرا و مساکین و باین اسناد روایتست که رسول ص فرموده هر گاه ببینید چیزی
سوختن بگیرد بگویید مر خدا را که حق سبحانه و تعالی فرو می نشاند آن آتش را و مرویست از آنحضرت که نباشد از برادر خود
همچنانکه از برای خود بهشت حق او در اینجای بیاورده ای نمی بینی که چگونه حکایت میکند حق تعالی در کلام خود که در روز
قیامت برادر از برادر گریزان باشد بعد ذکر فرموده درین موقف شفقت دوستان را که فما لنا من شافعین ولا
صدیق حمیم که کافران گویند نیست ما را اکنون هیچکس از شفاعت کنندگان و نه دوستی مهربان با شفقت که از
یکدیگر گریزان نباشند و از آنحضرت مرویست که چون مرا پیش منصور بردند سخنان درشت زجر آمیز بمن گفت آنگاه
ای جعفر دانسته آنچه کرد محمد بن عبد الله که نام نهاده بود دید او را نفس زکیه چه بر سر او آمد و انتظار آن میکشم که متحرک شود
یکی از شما پس ملحق سازم بزرگ را بکوچک آنحضرت فرمود که من گفتم که حدیث کرد محمد بن علی که از پدر خود علی بن حسین ع
روایة میکرد او از امام حسین علیه السلم و او از پدر خود علی بن ابیطالب علیه السلم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده مردی طاعت
صله رحم کند و باقی مانده باشد از عمر او سه سال پس حق سبحانه و تعالی بواسطه آن دراز کند و بکشد آن مدت را تا سی سال
حق سبحانه و تعالی آن مدت را کوتاه کند و باز گردد تا سه سال گفتم آنحضرت را که تو از پدر خود شنیدی گفت نعم تا به
گفت آنگاه که بار گردید و جابر بن عون گوید که مردی گفت مر جعفر بن محمد علیهما السلم را که واقع شده میان من و قومی منازعه

در امری و من میخواهم که ترک کنم آنرا و میگویند که ترک تو آنرا ذل و خواریست آنحضرت فرمود که ذلیل او ظالم است
اسحق بن جعفر بن محمد گوید که حدیث کرد ابو الحسن بن یحیی بن حسن بن جعفر بن عبد الله بن الحسین بن علی بن ابیطالب
علیهم السلام که نوشت بمن عباد بن یعقوب که اسحق بن جعفر روایت کرده از پدر خود که چون رفت جعفر بن محمد
نزد ابی جعفر منصور و تکلم کردند با یکدیگر پس چون بیرون آمد از نزد او فرستاد دیگر آنحضرت را باز گردانید
چون باز گشت لبهای مبارکش حرکت میکرد بچیزی گفتم مرا آگاه کن چه میگفتی فرمود که میگفتم اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ تَكْفِي
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَكْفِي مِنْكَ شَيْءٌ فَاكْفِنِيهِ آنگاه گفت چند گاه نزد من خواهی بود آنحضرت فرمود من
بحدی رسیده ام در سال که هیچکدام از پدران من باین حد نرسیده اند در اسلام و نمی بینم که مصاحبت کنم با تو مگر
زمانی اندک از تتمه این سال گفت اگر باقی باشی چون باشد فرمود که نمی بینم که باقی باشم گفت که حساب دار ربحساب
نگاه داشتند در شوال آنحضرت رحلت فرمود و شیخ مفید رحمه الله آورده که این باب در ذکر امامت که قائمست
بعد از ابی جعفر محمد بن علی علیهم السلام و از ولادت جعفر بن محمد علیهما السلام و تاریخ مولد و دلائل امامت و مبلغ سن و مدت
خلافت و وقت وفات و موضع قبر و عدد اولاد و مختصری از اخبار آنحضرت بود جعفر بن محمد بن علی بن الحسین الصادق
علیهم السلام در میان برادران خلیفه و وصی پدر بزرگوار خود و قائم بامر امامت بعد از او امتیاز داشت از جماعت بفضل و
بود از فرع ایشان از روی ذکر و اعظم ایشان از روی قدر و اجل ایشان در میان عامه و خاصه و نقل کرده اند از آنحضرت
علوم بسیار بوده اند بآن رکبان و منتشر شد ذکر او در بلدان و نقل نکرده علما از هیچ یکی از اهل البیت علیهم السلام آنچه نقل کرده اند
از آنحضرت و نرسیده بهیچ یک از حملهٔ آثار و نقلهٔ اخبار از نقول و نکرده اند از ایشان آن مقدار نقل که از ابی عبد الله علیه السلام
بایشان رسیده و ایشان نقل کرده اند چه اصحاب حدیث جمع کرده اند اسمای روات را از ثقات بر اختلاف ایشان
در آرا و مقالات که از آنحضرت نقل کرده اند بچهار هزار میرسد و بود او را از دلائل و حجج در میان عامه که غلبه کرده بود عقول را
و بی زبان ساخته بود مخالف را از طعن در آن دلائل بشبهات و مولد آنحضرت بمدینه بود در سال هشتاد و سوم
از هجرت و درگذشت در ماه شوال در سال صد و چهل و هشتم و او را شصت و پنج سال بود و او را دفن کردند در بقیع با پدر

و جد و عم بزرگوار علیهم السلام و مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر بود و مدت امامتش سی و چهار سال بود و وصیت
فرمود او را ابو جعفر علیه السلام وصیت ظاهره و نص فرمود بامامتش نص جلی روشن روایت کرده محمد بن ابی عمیر از هشام
بن سالم که ابو عبد الله علیه السلام فرمود که چون پدر بزرگوار مرا امر که حاضر شد فرمود یا جعفر وصیت میکنم ترا باصحاب
خود به نیکوئی گفتم جان من فدای تو باد بخدا که هر آینه من رعایت میکنم ایشانرا و حال آنکه مردی از ایشان در شهر
باشد که سوال نکند هیچکس را و روایت کند ابان بن عثمان از ابی الصباح الکنانی که نظر کرد ابو جعفر به پسر خود
ابی عبد الله علیه السلام و فرمود می بینی این را این کسانست که حق تعالی فرموده وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا
فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ یعنی میخواستیم منت نهیم بر آنها که ضعیف شمرده بودند و بیچاره گشته
در زمین و سازیم ایشانرا پیشوایان در امر دین و خوانندگان با بر و صلاح و گردانیم ایشانرا وارثان خلافت
و روایت کند هشام بن سالم از جابر بن یزید جعفی که گفت سوال کردند از ابو جعفر که قائم باین امر بعد از تو که باشد
زد دست مبارک بر ابی عبد الله علیه السلام و فرمود که این بخدا که بعد از من قائم آل محمد است و روایت کند علی بن حکم
از طاهر که صاحب ابی جعفر بود و او گفت من در خدمت آنحضرت بودم که جعفر علیه السلام آمد فرمود ابو جعفر که این بهترین خلق است
و مرویست از ابی عبد الله که پدر بزرگوار حفظ ودیعتی که آنجا بود بمن رجوع کرد و چون وفاتش نزدیک رسید فرمود که بخوان
از برای من شهود را پس رفتم و خواندم چهار مرد را از قریش از گواهان یکی نافع که مولای عبد الله بن عمر بود گفت
بنویس آنچه وصیت کرده بود یعقوب پسران خود را يَا بَنِيَّ إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا
وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وصیت میکند محمد بن علی بابی عبد الله جعفر بن محمد را و فرموده او را که کفن کن او را و عمامه پدر که
بیکذارد در روز جمعه را و عمامه را بر سر او بندد و قبر او را مربع سازد و بلند کند مقدار چهار انگشت و بشارد قبر او را از زد
دفن بعد از آن فرمود شهود را که باز گردید رحمکم الله میفرماید که من گفتم ای پدر بزرگوار درین امر چه چیزی بود که احتیاج شهود
بنود فرمود که ای پسر نخواستم که مغلوب گردی و گویند وصیت نکرد باو و خواستم که باشد از برای تو حجتی و مانند این
حدیث در معنی او بسیار وارد شده و روایتی که پیشتر ذکر کرده ایم در لوح منصوص از جانب حق بامامت باز از دلائل عقل

که سمت ذکر یافت که امام نمی‌باشد مگر افضل و آنچه دلالت کند بر امامت او ظهور فضل او در علم و زهد و عمل و رجحان

او بر همه و انبی عم و سایر مردم از اهل آن عصر باز آنچه دلالت میکند بر فساد امامت کسی که معصوم نباشد عصمت

شرط است همچو عصمت انبیا علیهم السلم و چون او کاملی نبود در علم در آن وقت غیر او و عاری بود غیر او کسی که دعوی امامت

میکرد از عصمت در آن عصر و قصور ایشان در کلام در علم دین اینها همه دلالت میکند بر امامت آنحضرت علیه السلم زیرا که

لابدست از امام که معصوم باشد در هر زمان بر وجهی که ما ایراد نمودیم از پیش و روایة کرده‌اند مردم از آیات و علامات

ظاهره که بر دست او بوقوع آمده که دلالت دارند بر امامت او و بطلان آنکه ادعا کرده غیر او و بعضی از آن آنست که روایت کنند

نقل آثار از خبر با منصور وقتی که ام کرده بود ربیع را با حضار آنحضرت چون او را دید گفت کشد خدا مرا اگر من ترا نکشم

تو میل و قصد کرده در سلطانی من و اگیر فتنه و شرار برای من بظهور آورده آنحضرت فرمود و الله من نکرده‌ام و دعبدم

ندارم پس آنکس که بتو رسانیده دروغ گفته و اگر بوده‌ام که کرده‌ام پس ظلم کرده شد یوسف و عفو کرد و مبتلا شد یعقوب ایوب

بران صبر نمود و داده شد سلیمان ملک در آن شکر کرد و اینها پیغمبران خدااند و نسبت بسوی ایشان رجوع میشود نسب تو گفت

مرا و را منصور که بلی بالا بیا پس بالا رفت و گفت فلان بن فلان خبر کرده مرا از تو از آنچه گفتم فرمود که حاضر کنید او را تا موافقت کند

مرا بدین حاضر کردند آن مرد را منصور گفت بوی که آیا شنیدی آنچه حکایت کردی از جعفر گفت بلی آنحضرت فرمود که

سوگند میتوانی خوردن برین و منصور نیز گفت آیا سوگند میخوری گفت بلی منصور گفت ابتدا یمین کرد آنحضرت فرمود که

بگذار که من او را سوگند دهم گفت او را که چنین کن آنحضرت فرمود سائل را که بگو بَرِئْتُ مِنْ حَوْلِ اللهِ وَقُوَّتِهِ

وَالْتَجَأْتُ حَوْلِي وَقُوَّتِي لَقَدْ فَعَلَ كَذَا وَكَذَا جَعْفَرٌ یعنی بیزار باشم از حول و قوت خدای تعالی و ملتجی بحول و

قوت باشم که چنین و چنین کرد جعفر او امتناع نمود از آنکه باینها سوگند خورد و باز باینها سوگند خورد از آن مجلس منوز جدا

نشده بود که پای زد تا مرد ابی جعفر گفت که پای او را کشیده بیرون برند از آنجا ربیع گوید که من دیدم جعفر بن محمد را علیهما السلم

در وقتی که داخل میشد بر منصور که میجنبانید لبهای مبارک خود را و چندانکه حرکت میداد لبهای خود را غضب منصور ساکن میشد

تا نزدیک آوردم بوی او را و خوشنود شد پس چون آنحضرت بیرون رفت از نزد ابی جعفر من از اثر وی رفتم و گفتم ای

از روی غضب سخت‌ترین مردمان بود بر تو و چون در آمدی بر و لبهای تو حرکت میکرد و چون حرکت میدادی غضب او تسکین

می یافت بچه چیز لبها را حرکت میدادی فرمود که بدعای جدم حسین بن علی علیهما السلم گفتم جان من فدای تو باد این دعا کدام است

فرمود که يَا عُدَّتِي عِنْدَ شِدَّتِي وَيَا غَوْثِي عِنْدَ كُرْبَتِي احْرُسْنِي بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ وَاكْفِنِي

بِرُكْنِكَ الَّذِي لَا يُرَامُ ربیع گوید که من یاد گرفتم آن دعا را هرگز فرو نیامد بمن سختی و شدتی الا که این دعا خواندم

پس از آن خلاص یافتم ربیع گوید من گفتم مر ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلم که چرا منع کردی ساعی را از آنکه سوگند

بخورد فرمود که نخواستم آنرا که حق تعالی چنین کند او توحید و تمجید او میکند پس حلم خود را کار فرماید و تاخیر کند عقوبت

او را پس اد ادم و را بآنچه شنیدی پس گرفت حق تعالی او را گرفتن سخت زیاده بر دیگر خبرها و مرویست که داود بن علی بن

عبد الله بن عباس کشت معلی بن خنیس را که مولای جعفر بن محمد علیهما السلم بود و تمام مال او را گرفت آنحضرت داخل شد برو

و میکشید ردای مبارک خود را و میفرمود داود را کشتی مولای مرا و مال او را گرفتی آیا نمیدانی که مرد خواب میکند بر مردگی فرزند

و خواب نمیکند بر حرب و الله که من نفرین و دعای بد خواهم کرد بر تو داود گفت مر آنحضرت را که آیا تهدید میکنی مرا

میترسانی بدعای خود بطریق استهزا با آن گفتند آنحضرت بازگشت بخانه خود و شب را احیا فرمود بقیام و قعود تا وقت صبح

آنگاه شنیده شد از و که در مناجات میفرمود که يَا ذَا الْقُوَّةِ الْقَوِيَّةِ وَيَا ذَا الْمِحَالِ الشَّدِيدِ وَيَا ذَا الْعِزَّةِ الَّتِي

كُلُّ خَلْقِكَ لَهَا ذَلِيلٌ کفایت کن شر این طاغی را و انتقام مرا از و بکش پس ساعتی نگذشت که بلند شد آواز بصیاح و نوحه

و گفتند مرد داود بن علی و روایت کند ابو بصیر که من رفتم بمدینه و با من جاریه بود و با وی نزدیکی کردم بعد از آن بیرون رفتم بجانب

حمام و در راه بعضی شیعیان رسیدم که بخدمت امام جعفر علیه السلم میرفتند و من بترسیدم که ایشان سبقت کنند بر من بخدمت

آنحضرت و فوت شود در رفتن من با ایشان پس ناچار با ایشان رفتم تا بخدمت آنحضرت رسیدم چون نظر کرد و مرا دید

فرمود که یا ابا بصیر آیا نمیدانی که خانهای پیغمبران و اولاد پیغمبران باید که جنب در آن نرود مرا مانع شد گفتم یا ابن رسول الله من

با اصحاب ملاقات کردم ترسیدم که در آمدن من با ایشان بخدمت تو فوت شود و عود نتوانم بمثل آن این گفتم و بیرون

آمدم و روایات بسیار در اخبار آنحضرت بغیوب وارد یافته که تعداد آن طول دارد و آنحضرت میفرمود که علم ما غابر است

و مزبور و نکت در قلوب و نقر در اسماع و نزد ماست جفر احمر و جفر ابیض و مصحف فاطمه علیها السلام و بدرستی که نزد ماست جفر جامعه
که در روست جمیع آنچه مردمان بآن محتاجند پس سوال کردند از تفسیر این کلام (فرمود) غابر چیزیست که خواهد آمد و مزبور علم بآنچه
گذشت و نکت در قلوب الهامست و نقر در اسماع حدیث ملائکه علیهم السلم و ما میشنویم کلام ایشانرا و اشخاص ایشانرا
نمی بینیم و جفر احمر ظرفیست که سلاح رسول الله در روست و آن از آن بیرون نمی آید تا ظهور کند قائم ما که اهل بیتیم
و جفر ابیض ظرفیست که در روست توریه موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام و کتب اولیای الهی و مصحف فاطمه است که
در روست آنچه باشد از حوادث و نامهای هر که مالک ملک خواهد بود تا روز قیامت و جامعه کتابیست که طول او هفتاد ارش است که
املای رسول الله است صلی الله علیه و آله از دهان مبارکش و خط علی بن ابیطالب که تمام بدست مبارک خود نوشته بخدا که
جمیع آنچه محتاجند مردم بآن در انجاست تا روز قیامت بحدی که در روست ارش خدش یعنی دیه خراشیدن پوست
و زدن یک تازیانه و نصف تازیانه و آنحضرت فرمود که حدیث من حدیث پدر منست و حدیث پدر من حدیث جد منست (و حدیث جد)
حدیث علی بن ابیطالب علیه السلم و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و حدیث رسول الله قول خداست عز و جل
و ابوحمزه ثمالی روایت کند از ابی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام که من شنیدم از آنحضرت که الواح موسی علیه السلم نزد ماست (و عصا)
و عصای موسی نزد ماست و ما وارث انبیاییم و روایت کند معاویة بن وهب از سعید السمان که من نزد ابی عبدالله جعفر
بن محمد علیهما السلام بودم که درآمدند دو مرد از زیدیه و گفتند آیا در میان شما امامی مفترض الطاعه هست آنحضرت فرمود که نه مراد
غیر خودش بود (در میان) پس گفتند خبر کردند ما را از شما مردمان ثقات که تو این را میگویی و نام بردند آن قوم را که گفتند ایشان اصحاب (ورع)
و ایشان از کسان نیستند که دروغ گوی باشند آنحضرت غضب فرمود و گفت من نفرموده ام ایشانرا باین اشیاء چون
غضب در روی مبارک وی مشاهده کردند بیرون رفتند آنحضرت فرمود بسعید که می شناسی این دو مرد را او گوید که من گفتم بلی
ایشان از اهل بازار ما و از زیدیه اند و در علم ایشان آنست که سیف رسول الله نزد عبدالله بن حسن است فرمود که ایشان
دروغ میگویند لعنهما الله بخدا که ندیده است عبدالله بن حسن آن سیف را به هر دو چشم و نه بیکی از هر دو چشم و ندیده است پدر او مگر
آنکه دیده باشد نزد علی بن حسین علیهما السلم پس اگر ایشان راستگویند پس بگویند که چیست علامات و نشانه در قبضه او که بدست

میگیرند [uncertain]

میگیرند و چیست اثر در موضع زدن او که دم شمشیر است پس بدرستی که نزد منست سیف رسول الله و نزد منست رایت رسول الله
و زره او و خود و مغفر او پس اگر راست میگویند پس بگویند که چه نشانه دارد زره آنحضرت و رایت مغلبه رسول الله نیز نزد منست
و عصای موسی و خاتم سلیمان نزد منست و طشتی که تقرب جسته شده بود موسی علیه السلم در آن و نزد منست آن اسمی که رسول الله
وضع کرده بود در میان اهل اسلام و اهل شرک که تیر مشرکان بمسلمانان نرسد و نزد منست مثل آنچه ملائکه آورده اند و مثل
سلاح در میان ما مثل تابوت در میان بنی اسرائیل که در هر کدام خانه که آن تابوت یافت میشد بر باب ایشان نبوت نزد
ایشان میبود و هر که از ما که این سلاح نزد اوست امامت آنجاست و پدر من زره رسول الله پوشید بآن جامه که بر پوست من
پوشیدم بآن علامت قائم ما هم خواهد پوشید و روایت کند عمرو بن ابان که من پرسیدم از ابی عبدالله علیه السلم از آنچه مردمان (گرفت)
میگویند که داده شده بام سلمه صحیفه مهر کرده وقوع دارد آنحضرت فرمود چون رسول الله صلی الله علیه و آله رحلت فرمود و میراث
امیرالمؤمنین علی علیه السلام از علم و سلاح او و آنچه آنجا بود بعد از آن از او انتقال یافت بامام حسن علیه السلم و از او بامام حسین علیه السلم
او گوید که بعد از آن من گفتم که از او انتقال یافت بعلی بن حسین علیه السلم و از او به پسرش محمد و از او منتهی به حضرت تو شد فرمود که بلی و اخبار در این معنی
بسیار است و اینقدر کافیست در غرض ما در باب امامت و دیگر شیخ مفید از اخبار ابی عبدالله جعفر الصادق علیهما السلم آورده که
جماعتی از بنی هاشم اجتماع نمودند در ابوا و در میان ایشان بودند ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و ابوجعفر منصور و
صالح بن علی و عبدالله بن حسن و پسران او محمد و ابراهیم و محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان پس صالح بن علی گفت بدانید
شما که مردمان چشم کشیده اند بسوی شما چشمهای خود را و حق سبحانه و تعالی جمع کرده در این موضع پس عقد بیعت کنید از
برای مردی که از شماست و خود را بوی بدهید و موافقت نمایید او را برین امر تا حق سبحانه و تعالی حکم کند که او بهترین حکم
کنندگانست بعد از آن عبدالله بن حسن حمد و ثنای الهی بجا آورد آنگاه گفت شما میدانید که این پسر مهدیست پس باید که شما
بیایید و بوی بیعت کنید ابوجعفر گفت که شما چرا خود را فریب میدهید والله که شما میدانید که نیستند مردمان بهیچ یکی از مردم که
خواهان و مشتاق و باشند و قول او را اجابت کنند الا آنکه خواهان این جوانند یعنی محمد بن عبدالله همه گفتند والله که راست
گفتی که ما چنین میدانیم پس بیعت کردیم محمد را و دست او را بوسیدند و عیسی گوید که آمد رسول عبدالله بن حسن بجانب (پدر من)

بیابند که ما اجتماع نموده‌ایم در فلان موضع برای بیعت و فرستاده بود بطلب جعفر بن محمد علیهما السلام برای این امر عیسی گوید که
عبدالله بن حسن گفت مر کسانی را که حاضر بودند که نخواهید جعفر بن محمد را که ما می‌ترسیم که او فاسد کند این امر را بر شما گو
گوید عیسی بن عبدالله بن محمد که فرستاد مرا پدر من تا ببینیم که برای چه اجتماع نموده‌اند تا بیعت کنیم مهدی را که محمد بن عبدالله است
او گوید در آن حال جعفر بن محمد علیهما السلام آمد عبدالله بن حسن او را در پهلوی خود جای داد و سخن کرد با وی بمثل سخن
خود که در باب بیعت می‌گفت امام جعفر علیه السلام فرمود که مکنید این کار را که این کار تمشی نمی‌شود و نخواهد شد بعد از آنکه تو
چنان میدانی که او مهدیست و حال آنکه چنین نیست و او آن زمان مهدی نیست اگر تو آن میخواهی خروج کنی از روی استیلا از
برای رضای حق تعالی و امر معروف و نهی از منکر ما بخدا که ما چون بگذاریم ترا که تو پیر و مسن باشی و بیعت کنیم پسر ترا
درین امر عبدالله بخشم رفت و گفت من میدانستم که تو خلاف این خواهی گفت والله که حق ترا اطلاع نداده بر غیب خود و لکن
تو متحمل این شدی بواسطه حسدی که به پسر من داری فرمود بخدا که این بواسطه حسد نمیگویم و لیکن این امر از آن
برادران و پسران ایشانست نه از آن شما و دست مبارک را زد بر پشت ابی العباس بعد از آن دست مبارک بر دوش عبدالله
بن حسن بنهاد و فرمود بخدا قسم که این امر از آن تو و پسران تو نیست و این از آن ایشانست یعنی بنی عباس و هر دو پسر تو
کشته خواهند شد و آنگاه برخاست و تکیه فرمود بر دست عبدالعزیز عمران زهری و گفت می‌بینی صاحب جامه زرد را یعنی ابو جعفر
دوانقی گفت بلی فرمود بخدا که ما می‌یابیم که این خواهد کشت او را عبدالعزیز گفت آیا او خواهد کشت محمد بن عبدالله را فرمود که
بلی عبدالعزیز گوید من در دل خود گفتم بخدای کعبه که حسد این را میگوید اما بخدا سوگند که از دنیا بیرون نرفتم که دیدم هر دو
کشته شدند بدست ابو جعفر عبدالعزیز گوید که چون آنحضرت برخاست و قوم متفرق شدند عبدالصمد و ابو جعفر از عقب آنحضرت
رفتند و گفتند یا ابا عبدالله شما این فرمودید فرمود که بلی گفتم و او را اعلام کردم و بخاو عابد روایت کند که جعفر بن محمد علیهما السلام
هرگاه میدید محمد بن عبدالله بن حسن را آب چشمش بحرکت می‌آمد و خود گریه میفرمود که مردم میگویند در باب وی این سخن و او کشته خواهد
شد چه در کتاب علی علیه السلام نیست که از خلفای این امت باشد و این حدیث مشهور است میان کتب حدیث که از پیش گذشته
علما اختلاف کرده‌اند در صحت این هر دو حدیث هر دو دلالت دارند بر امامت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام

و اگر بسیاری از معجزات و اخبار بغائبات که از آنحضرت پیش از آنکه بشود بر دست او بظهور آمده همچنانکه انبیا علیهم السلام
از آنها خبر میدادند و آنها از آیات و علامات نبوت ایشان بود و صدق ایشان بر خدای عز و جل پس این هم چنین باشد
و یونس بن یعقوب روایت کند که من در خدمت ابی عبدالله علیه السلام بودم که وارد شد بر او مردی از اهل شام و گفت من مردی عالم
صاحب کلام و فقه و فرائض و آمده‌ام از برای مناظره اصحاب تو آنحضرت فرمود که کلام تو کلام رسول الله صلی الله علیه و آله
یا از نزد خودست گفت بعضی از کلام رسول الله است و بعضی از نزد من آنحضرت فرمود پس تو شریکی درین کلام رسول الله
در کلام گفت نه فرمود شنیدی وحی را از خدای تعالی گفت نه فرمود که واجبست طاعت تو همچنانکه واجبست طاعت رسول الله
گفت یونس گوید که آنگاه ابو عبدالله ملتفت شد بجانب من و فرمود که یا یونس بن یعقوب این مردیست که خصم نفس خود
گشته پیش از آنکه تکلم بکند بعد از آن فرمود که یا یونس اگر بحث کردن نیک میتوانی با وی بحث کن یونس گوید که من گفتم
جان من فدای تو باد من شنیدم از تو که نهی فرمودی از کلام و بحث و میگفتی وای بر اصحاب کلام و بحث را میگویند این منقاد
و آن منقاد نیست و این منساق است و آن منساق نیست و این معقولست و آن معقول نیست آنحضرت فرمود که من گفتم
وای بر آن قومی را که ترک کنند قول مرا و روند بآنچه خود خواهند بعد از آن فرمود که بیرون رو و ببین کیست از متکلمین در
بیرون و او را در آر گفت من بیرون رفتم یافتم حمران بن اعین را و او خوب میدانست کلام و آداب بحث را و محمد بن احول را
و هشام بن سالم و قیس بن ماصر را و اینها همه متکلم بودند و ایشان را آوردم و چون مجلس منعقد شد و قرار یافت و ما در خیمه
ابی عبدالله علیه السلام بودیم که بر طرف کرده بود در حرم و این پیش از ایام حج بود بچند روز از آن حال ابو عبدالله سر مبارک از
خیمه بیرون کرده دید که یکی بر شتر بر در خیمه است فرمود برب کعبه که هشام است گمان کردیم که هشام مردیست از اولاد عقیل که
او بسیار محبت داشت با آنحضرت و خود هشام بن حکم بود که درآمد و او در اول عنفوان جوانی بود که خطش نو دمیده بود و در
میان ما کسی نبود که از وی بسال بزرگتر نباشد آنحضرت او را جای داد و فرمود که او ناصر ماست بدل و زبان بعد از آن
فرمود بحمران که با وی بحث کن یعنی با مرد شامی پس حمران با وی بحث کرده بر وی غالب شد باز فرمود آنحضرت بمحمد بن نعمان که
با وی بحث کن او نیز بر شامی غلبه کرد بعد از آن فرمود بهشام بن سالم که با وی بحث کرد و برابر شدند باز فرمود بقیس ماصر که با وی

با وی بحث کرد و آنحضرت از بحث ایشان تبسم میفرمود و شامی در دست او زبون شد بعد از آن فرمود مر شامی را
که بحث کن با این جوان یعنی هشام بن حکم گفت خوش باشد آنگاه شامی گفت مر هشام را که ای جوان مرا واقف گردان
در امامت این ابا عبدالله علیه السلام و بحث کن با من در آن هشام از غضب چنان لرزید و گفت ای فلان پروردگار تو
ناظرتر است از برای خلق خود یا ایشان ناظرترند از برای نفسهای خود شامی گفت پروردگار من ناظرتر است مر خلق را
هشام گفت حق جل و علا نظر فرموده در دین ایشان آنچه که فرموده ایشان را بآنکه مکلف کرده و اقامت کرده برای ایشان
حجت و دلیل برآنچه بایشان تکلیف فرموده و ازاله کرده درین تکلیفات علل ایشان را شامی گفت مر او را که کدام
دلیل است که حق تعالی نصب کرده در دین برای ایشان هشام گفت آن دلیل رسول الله صلی الله علیه و آله شامی گفت بعد از
رسول آله کیست هشام گفت کتاب و سنت در آنچه ما اختلاف میکنیم اختلاف را از میان بر دارد و محکم کرداند اتفاق را
شامی گفت بلی هشام گفت پس چرا اختلاف میکنیم ما و تو و آمده تو از شام و مخالفت میکنی با ما و زعم تو آنست که رای طریق
دین است و تو مقر و معترفی که رای جمع نمیشود بر قول واحد در حالتی که در آن مختلف باشند شامی خاموش شد و در آن متفکر بود
آنحضرت فرمود چیست ترا که تکلم نمیکنی گفت اگر بگویم که اختلاف نمیکنیم مکابره کرده ام و اگر میگویم که کتاب و سنت
اختلاف از ما بر داشته اند باطل گفته ام زیرا که احتمال وجوه میدارد و لیکن مرا است اگر و مثل این آنحضرت فرمود که
بپرس از وی شاید بیابی تو او را که این امر را املا کند شامی گفت مر هشام را آنکه ناظرتر است از برای خلق پروردگار ایشانست
یا نفسهای ایشان هشام گفت پروردگار ایشان از برای ایشان ناظرتر است شامی گفت آیا کسی هست که اقامه کند از
برای ایشان حجتی و جمع نماید کلمه ایشان را و بر دارد اختلاف از میان ایشان و بیان کند حق ایشان را از باطل ایشان
هشام گفت بلی شامی گفت کیست آن هشام گفت در ابتدای شریعت رسول الله صلی الله علیه و آله و اما بعد از نبی پس غیر او
شامی گفت آن غیر نبی کیست که قائم مقام او باشد در حجت هشام گفت درین وقت یا میگویی یا پیش از وقت گفت درین
وقت که اینست هشام گفت او این مرد است که اینجا نشسته است یعنی ابا عبدالله علیه السلام که بسته میشود بسوی او رحال
و خبر میدهد ما را با خبار آسمان که بمیراث گرفته از پدر و جد بزرگوار خود شامی گفت چون معلوم شود مرا این هشام گفت

سوال

سوال کن از آنچه خواهی از وی شامی گفت عذر مرا قطع کردی پس از من است سوال آنحضرت فرمود که من کفایت میکنم از تو
سوال ای شامی من خبر کنم ترا از سیر و سفر تو که چه روز بیرون آمدی و از کدام راه آمدی و که بتو گذشت و بر که گذشتی
پس شامی اقبال نمود سر آنچه آنحضرت وصف میفرمود مر او را اقرار او میگفت که والله که راست فرمودی بعد از آن شامی
گفت اسلام آوردم خدا را این ساعت آنحضرت فرمود مر او را که بلکه ایمان آوردی این زمان زیرا که اسلام پیش از ایمانست
و بر اسلام از یکدیگر میراث میگیرند و تناکح مینمایند و بر ایمان ثواب میکنند شامی گفت راست گفتی آن زمان گفت اَشْهَدُ
اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ وَاَنَّكَ وَصِيُّ الْاَوْصِيَاءِ و این جزء آنچه میباید از
اثبات حجت نظر و دلالت امامت که متضمن است از معجز ابی عبدالله باخبار از غائب مثل آنچه متضمن بود حدیث که
که مذکور شد از آن و موافق بود آنها در معنی برهان و روایت کرده اند که اجتماع نمودند جمعی از زنادقه در میان ایشان
بود ابن ابی العوجا و ابن طالوت و ابن اعمی و ابن مقفع و اصحاب ایشان و همه مجتمع بودند در موسم در مسجد الحرام و ابو
عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام نیز آنجا تشریف داشت که فتاوی مردم را جواب میفرمود و تفسیر قرآن از برای
ایشان مینمود و حل مسائل مشکله ایشان میکرد هیچ و ثبات قوم گفتند با ابن ابی العوجا آیا میتوانی که در غلط اندازی
این مرد را که اینجا نشسته است و چیزی چند از وی بپرسی چنانچه فضیحت شود نزد اینجماعت که گرد او در آمده اند چه محقق که
فتنه مردم بوده است علمای این زمان ابن ابی العوجا گفت مر ایشان را که میتوانم بعد از آن پس شتافت و مردم را متفرق
ساخت و گفت یا ابا عبدالله بدرستی که مجالس امانت و ناچار است که هر کرا که با وی سرفه باشد پس عطا یا اذن میفرمایی
در سوال آنحضرت فرمود مر او را که سوال کن آنچه میخواهی ابن ابی العوجا گفت تا کی گرد این خرمن بگردید و پناه برید باین
سنگ و بپوسید و عبادت کنید این خانه را که از گل و سنگ بر افراشته شده و شتر وار بر گرد وی بدوید و هر که در این
فکر و اندیشه کار فرماید بداند که این بنا از فعل حکیم است و بنیت از صاحب نظر سلیم پس بگو که تو ای اکنون سر این امر و رافع
سنام او و پدر تو بود بانی اساس و نظام او صادق علیه السلام فرمود که کسی که حق تعالی او را در بادیه هلاکت گذاشته و دیده
دل او را بواسطه جهالت کور ساخته تا کارش نیافت حق را پس او را خوش نیاید و گردید شیطان ولی و رب او

در داد او را بوادی هلاکت و او را دور کردانید از خالق زمین و افلاک و این خطا ایست که خلق العبادت آن فرموده تا امتحان نماید

طاعت ایشان از دار ایشان بمناسک آن و ترغیب و تحریص نموده بر تعظیم و زیارت آن و آنرا قبله نماز گزارندکان کردانید که

آن شعبه ایست از رضوان و طریقی است موءدی بغفران و منسوبست باستوای کمال و مجمع عظمت است و جلال خلق فرموده

حق سبحانه و تعالی آنرا پیش از گستردن زمین بدو هزار سال پس احق آنکس است که اطاعت نماید بجائیکه امر فرموده

و باز ایستد بوجهی که زجر فرموده حق تعالی آفریننده ارواح و صورت پس هرچه کند عین حکمتست نه ضرر آنگاه ابن ابی

العوجا گفت آنچه ذکر کردی پس فرود آوردی بر غایب صادق علیه السلم فرمود وای بر تو چگونه غایب باشد آنکه با

خلق خود حاضرست و با ایشان نزدیکترست از رگ گردن ایشان با ایشان کلام میشنود و اسرار ایشانرا میداند

و خالی نیست از مکان و مشتغل نیست بامکان و نیست از مکانی اقرب باشد از مکان شهادت میکند مر او را بان آثار

او و دال است بر وصدانیتش افعال او و آنکه مبعوث گردانید او را بایات محکمه و براهین واضحه محمدست صلی الله علیه و آله

امده است ما باین عبادت پس اگر شک داری در چیزی از امر او پس بپرس از آن روشن سازم از برای تو آنگاه

ابن ابو العوجا نومید گشته نمیدانست که چگوید پس بازگشت از پیش آنحضرت و گفت با اصحاب خود که من خواستم

شما بیابید از برای روح راحتی شما مرا انداختید با آتش و رحمتی گفتند خاموش شو بخدا که فضیحت شدیم با و اسطه حیرت تو

و انقطاع کلام تو و ما ندیدیم حقیرتر از تو در مجلس او گفت بگویم این پسر آنکسست که تراشیده است سرهای این جمع را که می‌بینید

و ایما فرموده بدست خود باهل این موسم و مرویست که ابو شاکر دیصانی ایستاده بود روزی در مجلس ابی عبدالله علیه السلم

گفت مر آنحضرت را که انک احد النجوم الزواهر وکان اباؤک بدور البواهر وامهاتک عقیلات عباهم

وعنصرک من اکرم العناصر واذا ذکر العلماء فعلیک تثنی الخناصر فخبرنا ایها البحر الزاخر

ما الدلیل علی حدوث العالم یعنی بدرستی که توئی ستاره‌ای از کواکب درخشنده و بودند پدران بزرگوار تو از ماههای

شب بدر رونده و بودند مادران تو از مخدرات کریمه‌ها و اصل عظمات و عنصر تو از کرم عناصرست بین البریات

هرگاه که مذکور کردند علما بر تو بر اول و سابق ایشان پس خبر کن ما را ای دریای بی پایان که دلیل چیست بر حدوث عالم ای غلام

بنی آدم

بنی آدم ابو عبدالله علیه السلام فرموده که او بود پیش من آنست که القا خواهم کرد تراً بعد از آن فرستاده و تخم مرغی آورده و نهاد

در دست او و فرمود این حصاریست مجمع استوار و در اندرون آنست تنک که بر گرد بیکدیگر آمده مثل نقره که ذخیره و طلای

روان آیا هیچ شکی داری در این ابو شاکر گفت در این شکی نیست آنحضرت فرمود که بعد از این پوست بیرون خواهد آمد شکاف که بیرون

آید از آن صورتی مثل طاوس با صد نقش و نگار تو هیچ چیز داخل کردانیده غیر از آنچه داشته گفت نه پس فرمود که دلیل است بر حدوث عالم

ابو شاکر گفت یا ابی عبدالله دلیل واضح حسن مختصر بیان فرمودی و دانستی که ما قبول نخواهیم کرد چیزی را مگر که ادراک کنیم آنرا

بچشمهای خود و بشنویم بگوشهای خود و بچشیم بدندانهای خود و لمس کنیم بپوستهای اعضای خود آنحضرت فرمود که

ذکر کردی حواس پنجگانه را و آن نفع نمیدهد در استنباط مگر بدلیل چنانکه قطع نمیکند ظلمت را غیر از چراغ که روشنیست آنحضرت علیه السلم

اراده فرموده باین کلمات بابرکات که حواس بغیر عقل موصل و نرساند بمعرفت غایبات و آنکه من بوده‌ام آنرا از حدوث

صورت معقولیت که بنا کرده شده علم بان بر محسوس و آنحضرت فرموده در باب وجوب معرفت الهی و دین او که یافتم علوم همه مردم را

در چهار چیز اول آنکه بشناسی پروردکار خود را دوم آنکه چه صنعت کرده با تو سوم آنکه معلوم کنی چه اراده فرموده از تو چهارم آنکه بدانی

که چه چیز ترا بیرون میبرد از دین تو و این اقسام محیط معارف است زیرا که اول آنچه بر بنده واجبست معرفت پروردکار است

و چون دانست که او را معبودی هست پس است که با وجه صنعت کرده و چون صنع او را دانست شناخت آن نعمت او را بر او واجب

بر شکر آن نعمت پس چون اراده کرد تا ادیه شکر او را واجبست بر معرفت مراد او و تا اطاعت کند او را و سبب فعل او پس

چون واجب کشت طاعت او واجبست بر معرفت آنچه بیرون میبرد او را از دین او تا اجتناب نماید از آن و تا خالص کردد از برای

پروردکار خود طاعت او را و شکر انعام او بجای آورد و آنحضرت در توحید و نفی تشبیه فرموده از برای هشام بن حکم که حق سبحانه

مشابهت ندارد بهیچ چیز و هیچ چیز بوی شباهت ندارد و هر آنچه واقعست در وهم پس او بخلاف اوست و آنحضرت در باب عدل

فرموده از برای زراره که ای زراره آیا اعطا کنم ترا مجملی از قضا و قدر گفت بلی جان من فدای تو باد فرمود که چون روز قیامت

شود و جمع کند خدای تعالی در آن روز خلایق را سوال خواهد کرد از آنچه عهد کرده بسوی ایشان نه از آنچه قضا فرموده بر ایشان و آنحضرت

در حکمت و موعظت فرموده که جنت آنکه مرکب کرد چیزی را فا در شده بر وی نیست آنکه قادر شد چیزی را او فوق آن و نه آنکه توفیق یافت عمل

و موضع آن رسید پس هرگاه جمع شود نیت و قدرت و توفیق و اصابت پس انجام میکرد سعادت و آنحضرت فرمود در حث
نظر بر دین الهی و در معرفت اولیاء الله و نیکو کردانید نظر را در چیزی که گنجایش نداشته باشد جهل آن و نصیحت کنید نفسها
خود را و خالص کردانید و سعی کنید در طلب چیزی که عذری نباشد شما را در جهل آن زیرا که دین الهی را ارکان است که
فایده نمیکند با جهل آن شدت سعی و اجتهاد در طلب ظاهر عبادت و ضرر نیست کسی را با شناختن آن پس دیگر میشود
حسن اقتصاد و میانه روی و دوامی نیست کسی را بانها مگر بعون و توفیق الهی و آنحضرت فرمود در باب حث و ترغیب
توبه که تاخیر توبه فریب طول مهلت حیرت است و بهانه عذر بر خدای تعالی هلاکت و اصرار بر دنیا ایمنی است از مکر الهی
وَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ و آنچه صدور یافته از آنحضرت از علوم و حکمت و بیان و حجت و زهد و موعظت
و فنون کل علوم زیاده از آنست که احصا کرده شود بخطاب بعد نموده یه در کتاب چون سید بن محمد حمیری امامت
آنحضرت را معلوم کرد رجوع نمود از مذهب کیسانیه بمذهب اثنی عشریه و از قول آنحضرت حقیقت مذهب وی واضح شد
و بیتی چند در این باب انشا کرده چنانچه شمه از پیش نیز معلوم شد و شیخ مفید رحمه الله آورده که آنحضرت را ده فرزند بود
اسمعیل و عبدالله و ام فروه مادر ایشان فاطمه بنت حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام بوده و موسی علیه السلام و اسحق و
محمد که مادر ایشان ام ولد بوده و عباس و علی و اسما و فاطمه ایشان از امهات متفرقه اند و بزرگتر برادران بسال اسمعیل بود
و پدر بوی محبت تمام داشته و بروی بغایت مشفق و مهربان بود و قومی از شیعه گمان کردند که قائم مقام و خلیفه پدر بزرگوار
او خواهد بود و بعد از پدر چون بزرگتر اولاد است و پدر وی ملتفت بکرام و اشفاق او و در حال حیات آنحضرت وفات کرد
در عریض و او را بدوش آوردند مردمان بمدینه و در بقیع دفن کردند و روایت کنند که آنحضرت جزع بسیار کرده و حزن
و اندوه بسیار او را دست داد و فرمود که نعش او را بی ردا و پوشش بردارند و امر فرمود که پیش از دفن نعش او را
بر زمین مینهادند و روی او را میگشودند و بارها چنین کردند و نظر میفرمود در روی او و اینچنین میکرد تا محقق شود وفات او
نزد جماعتی که گمان کرده بودند که خلیفه پدر او خواهد بود تا رفع شبهه ایشان شود در حال حیات خود و چون اسمعیل
وفات کرد بازگشته رجوع کردند طایفه که گمان کرده بودند که بعد از پدر او امامت از اعتقاد خود و اعتقاد کردند بموت او

و طایفه از اباعده الطراف بودند و نبودند از خواص آنحضرت و نه از رواة او اقامت کردند و اعتقاد نمودند در حیات چون
صادق علیه السلم رحلت نمود و انتقال کردند فریقی از ایشان بامامت موسی علیه السلم و باقیان دو فرقه شدند فریقی
از ایشان رجوع کردند از حیات اسمعیل و قائل شدند بامامت پسر اسمعیل محمد چون گمان کرده بودند که امامت حق اسمعیل است
و بعد از وی پسر او احق است که قائم مقام او باشد از برادر و فریقی ثابت ایستادند بر حیات اسمعیل و ایشان امروز بغایت اندک اند
و معلوم نیست که یکی از ایشان زنده باشند و این دو فریق را اسمعیلیه میگویند و طایفه که معروف و مشهورند از ایشان امروز قائلند
بامامت اسمعیل و بعد از وی بامامت پسرش و همچنین پسر پسرش تا آخر الزمان و عبدالله بن جعفر بعد از اسمعیل اکبر اولاد بوده و او را آن مکان
منزلتی نبود نزد پدر که دیگران را بود در اکرام و متهم بود بخلاف پدر بزرگوار در اعتقاد و گویند با حشویه خلطه داشته مائل
بمذهب مرجیه نیز بود و ادعا کرد بعد از پدر امامت را و احتجاج بآن جسته بود که اکبر برادران باقیست و جماعتی از اصحاب ابی عبدالله علیه السلم
تابع او شدند باز اکثر ایشان رجوع کردند بعد از آن بامامت برادر او امام موسی علیه السلم چون بر ایشان ظاهر شد ضعف
دعوی او و قوت امر ابی الحسن و دلائل حقیقت و براهین امامت او و اندکی بامامت عبدالله اقامت نمودند و ایشان را فطحیه میگویند
باین لقب مشهور شدند زیرا که عبدالله افطح الرجلین بود یعنی عریض بود پاهای او و گویند چون ایشان داعیه امامت او نمودند
ملقب باین لقب گشتند زیرا که او را عبدالله افطح میگفتند و اسحق بن جعفر از اهل صلاح و ورع و اجتهاد بوده و مردمان از وی حدیث
روایت کنند و آثار از و نقل نمایند و ابن کاسب هرگاه حدیث از و روایت میکرد میگفت حدیث کرد مرا الثقة الرضا اسحق بن جعفر
و اسحق قائل بود بامامت برادرش موسی علیه السلم و محمد بن جعفر شجاع بود و یکروز روزه داشتی و یکروز افطار کردی
و میدید رای زیدیه را در خروج بسیف و مرویست از زوجه او خدیجه بنت عبدالله بن حسین که او گفت محمد بن جعفر بیرون
رفت از نزد ما یکروز و بر سر گرد جامه که پوشانیده باشیم او را الا که کشیده و هر روز یک گوسفند جهة مهمان میکشت و خروج کرد بر
مامون در سنه تسع و مائه در مکه و زیدیه و جارودیه تابع وی شدند و بیرون آمدند برای قتال او عیسی جلودی و جمعیت او را متفرق
ساخت و گرفت او را به پیش مامون فرستاد چون به پیش مامون رسید مامون او را اکرام کرد و نزدیک خود نشاند و صلات و
انعام نمود و بخراسان مقیم شد در میان بنی اعمام خود سوار شده به پیش مامون میرفت و مامون رعایت او را بیشتر از دیگران

یکی از عترت خود و روایت کند که مامون علیه اللعنه میخواست سوار شود در میان جماعتی از طالبیان که خروج کرده بودند با مامون در سنه مائتین پس امر کرد بهند ایشان را و بیرون فرستاد توقیع را بسوی ایشان که سوار شوید با محمد بن جعفر و سوار شوید با عبدالله بن حسین ایشان از آن ابا نمودند که با او سوار شوند و بعد از آن توقیع بیرون آمد که با هر که خواهند سوار شوند و بعد از آن سوار شدند با محمد بن جعفر هر گاه که سوار میشد که می آمد نزد مامون با او میگشتند با او بازگشتی او و روایت از موسی بن سلمه که او گفت روزی آمدند نزد محمد بن جعفر و گفتند که غلامان ذوالریاستین زدند غلامان ترا او با ایشان حزین بود دیدم او بیرون رفت برو جامه که پوشیده بود و عصا با خود داشت و این خبر میخواند الموت خیر لک من عیش ذل یعنی مرگ بهتر است از برای تو از زندگانی که با ذلت باشد و مردم او رفتند تا زدند غلامان ذوالریاستین را و گرفتند بهم را از ایشان این خبر بمامون رسانیدند او فرستاد نزد ذوالریاستین و آورد و گفت محمد بن جعفر را عذر خواهی کن و غلامان را نزد او فرستاد که اگر خواهد ادب نماید و اگر خواهد عفو کند بعد از آن ذوالریاستین آمد نزد محمد بن جعفر موسی بن سلمه گوید من نزد محمد جعفر بودم که ذوالریاستین آمد گفتند تنگ آمد او نمی نشیند مگر بر زمین اما او فرمود تا بساط او فرشها انداختند از برای او و هر که با او بود در آنخانه هیچ باقی نماند مگر وساده انداختند و آنگاه نشست محمد بن جعفر چون ذوالریاستین درآمد او را در وساده خود جای داد و او نشست از آنجا و بر زمین نشست و عذر خواست و بحکم کرد او را در باره غلامان خود و محمد بن جعفر در خراسان نزد مامون وفات کرد مامون سوار شد تا حاضر شود جنازه او و چون رسید جنازه را بیرون آورده بودند چشمش که بر جنازه او افتاد پیاده شد و با جنازه رفت تا نهادند و پیش رفت و برو نماز گزارد بعد از آن برداشت تا پیش قبر و خود باندرون قبر رفت تا از آن تمام ساخت پس بیرون آمد و بر سر قبر ایستاد تا دفن کردند آنگاه عبدالله بن حسین گفت مر او را که تو امروز زحمت بسیار کشیدی اگر سوار شوی میشود مامون گفت مرا او را که این حرم قطع کرده شد از سال دویست از هجرت و روایت از اسمعیل بن محمد بن جعفر کرد او گفت مر که پدر را در خود او و در پهلوی من بود و مامون بسر قبر ایستاده بود و اگر سخن گفتیم در باب پدر او و محل او نیز بهتر گفتیم آنگاه مامون ابتدای سخن کرد و گفت صد مقدار دین که گذاشته بود ابو جعفر گفت بیست و پنج هزار دینار گفت حق تعالی بگذارد

دین او را که وصیت کرده گفته به پسرش که او را چه میگوید و در مدینه است گفت در مدینه نیست و در مصر است تا به انیم که آنجا است و لیکن میخواهیم که اعلام کنیم او از مدینه بیرون آمده تا بدنیا باید و از این چون ایشان بواسطه خروج با علم کراهت داشتند و علی بن جعفر راوی حدیث بود و طریق صواب داشت و با ورع تمام و فضل بسیار بود و ملازم برادر بزرگوار خود موسی بن جعفر بود علیهما السلام و روایت بسیار از برادر خود کرده و عباس بن جعفر فاضل بزرگ بود و موسی بن جعفر بزرگترین اولاد ابی عبدالله بود هم از روی قدر و اعظم ایشان بود از روی محل و رتبت و آوازه او زیاده بود از همه برادران و در زمان کسی از و سخی تر و اکرم نبود و او اشجع و اورع و اعلم و افقه اهل زمان خود بود و اجماع شیعه پدرش بود بر امامت او و تعظیم حق و تسلیم امر او و روایت کنند از پدر بزرگوارش صادق علیه السلام نص بر امامت او و اشارت او بسوی وی بخلافت و اخذ کرده اند از معالم دین خود و روایت کرده اند از و آیات و معجزات آنچه قطع کرده میشود بر حجت او و صواب قول او بر امامت او و این آخر کلام شیخ مفید است رحمه الله و حافظ ابونعیم رحمه الله آورده که از ایشان است امام ناطق و زمام سابق ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که روی آورده بود بر عبادت و خضوع و توجه فرموده بود به عزلت و خشوع و از برای عبادت بود او از ریاست و جموع و گفته شده که تصوف انقاطیست به سبب و ذکر کرده و بعضی از کلمات با برکات آنحضرت را از وصیت و غیر آنکه سابقا ست ذکر یافت و بعضی دیگر آن است که او گوید که آنحضرت فرمود هیچ توشه نیست که بهتر باشد از تقوی و چیزی نیست که نیکوتر باشد از خاموشی و هیچ دشمنی که پر مضرت تر باشد از نادانی و دردی نیست که سخت تر باشد از دروغ و شیخی از اهل مدینه روایت کند که بعضی از دعوات آنحضرت این بود که اَللّٰهُمَّ اَعِزَّنِی بِطَاعَتِکَ وَلَا تُخْزِنِی بِمَعْصِیَتِکَ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی مُوَاسَاةَ مَنْ قَتَّرْتَ عَلَیْهِ رِزْقَکَ بِمَا وَسَّعْتَ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِکَ عثمان گوید که من حدیث کردم با ابن سعد بن مسلم را او گفت که این از دعای حضرت نصر بن کثیر گوید که من و سفیان رفتیم بخدمت جعفر بن محمد علیه السلام گفتیم که اراده بیت الحرام دارم مرا تعلیم کن چیزی که آنجا بخوانم فرمود که چون برسی بحرم بنه دست خود را بر دیوار آن و بگو که یَا سَابِقَ الْفَوْتِ یَا سَامِعَ الصَّوْتِ یَا کَاسِیَ الْعِظَامِ لَحْمًا بَعْدَ الْمَوْتِ بعد از آن آنچه خواهی ابن خشاب نیز آورده تاریخ ولادت و وفات آنحضرت را و روحی

از پیش بهشت ذکر یافت مرویست از آنحضرت که موسی گفت الهی پروردگارا من از تو درخواستم که کسی را که دشمن مرگ بگیرد و خوی فرمود
حق جل وعلا که ای موسی من از برای خود این کار نکردم و مؤلف رحمه الله نقل فرموده از کتاب دلائل بعضی از اخبار آنحضرت را و از آن جمله
که سلیمان بن خالد گوید که آنحضرت فرموده که إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ
أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ یعنی بدرستی که آنانکه گفتند که پروردگار ما خداست
پس بر این ایستادند فرود آیند بر آن مومنان مستقیم فرشتگان نزدیک مرگ گویند مترسید و اندوهگین مباشید از امور
اخروی که بر شما آسان خواهد گذشت و شاد شوید بآن بهشتی که در دنیا بودید که وعده داده میشدید بر زبان پیغمبر و آمده
این بساط فرشی است که در منازل برای مومنان انداخته‌اند و حسین بن علاء قلانسی گوید که آنحضرت فرمود که با جبین و رند
دست مبارک را بر فرشی که در آنخانه بود و فرمود که دیربار بود که ملائکه برین تکیه کرده‌اند و ما از ریشهای آن بر جبینهایم و عبدالله
نجاشی گوید که من نزد عبدالله بن حسن بودم گفت یا ابن النجاشی از خدای تعالی بپرهیز که نیست نزد ما آنچه نزد دیگرانست یعنی مرجع
ایشان است ما را بر تست و گفت آمدم نزد ابی عبدالله علیه السلام و او را بدین قول اخبار کردم فرمود والله که در میان ما کسی که
الهام در می‌آید در دل او و کلام ملائکه می‌شنود و با ایشان مصافحه میکند گفتم و زیاده پیش از امروز و آنست این النجاشی و رست
از حریر فراهم که گفت من گفتم مر ابی عبدالله علیه السلام را که اراده عمره دارم پس مرا وصیتی فرمای فرمود بپرهیز از خدای تعالی و
تعجیل مکن باز گفتم که مرا وصیتی فرمای زیاده ازین نفرمود من بیرون آمدم از نزد او و از مدینه ملاقات کردم بمردی شامی و مصاحب
من شد با من سفره بود بیرون آوردم و او نیز سفره خود را بیرون آورد با هم طعام میخوردیم که اهل بصره را یاد کرد و دشنام
داد و بعد از آن صادق علیه السلام را ذکر کرد و بد گفت من خواستم که دست از طعام بکشم و سر و روی او را بشکنم با خود گفتم
که این را بعد از آن بیاد من آمد که آنحضرت بتو وصیت کرده که از خدای بترس و تعجیل مکن سخن او را می شنیدم و بازنشستم
کشتن بآنچه مرا بآن امر فرموده بود و ابو بصیر گوید من رفتم بخدمت آنحضرت و خواستم که اعطا فرماید بمن چیزی از زکات
مثل آنچه اعطا میفرمود بمن ابوجعفر علیه السلام چون در آمدم نزد وی و من جنب بودم فرمود که یا ابا محمد این شغلی است که تو
در دوستی تو جنب پیش من می‌آیی گفتم من این عمل نکردم مگر بر سبیل عمد فرمود که مرا باور نداری گفتم دارم ولیکن میخواهم

دل مرا اطمینان حاصل شود فرمود که نعم یا ابا محمد برخیز و غسل کن من برخاستم و غسل کردم و آمدم و بجای خود نشستم و
گفتم نزد این مرکا و بلاشک امامست مرویست از عبدالله بن یحیی کاهلی که ابو عبدالله علیه السلام گفت بمن که چون بر
سبعی درنده چه خواهی گفت گفتم نمیدانم فرمود که چون سبعی برسی در روی آیة الکرسی بخوان و بگو که عَزَمْتُ عَلَيْكَ
بِعَزِيمَةِ اللَّهِ وَعَزِيمَةِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَعَزِيمَةِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَعَزِيمَةِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ
او از تو منصرف شود و بر گردد چون این را الکاهلی عبدالله کاهلی گوید که من آمدم بکوفه و بیرون رفتم با پسر عم خود بجانب قریه
پس ناگاه در راه سبعی در راه معارض ما شد من آیة الکرسی و این عزیمت را بر روی او خواندم که از راه ما دور شو و ما را ایذا
مرسان و ما هم ایذا نرسانیم پس نظر کردم بسوی او سر را در پیش گرفته بود و دم خود را در میان پاها گرفته از راه دور شد و بازگشت
راهی که آمده بود بعد از آن پسر عم من گفت که من نشنیده بودم کلامی هرگز بهتر از آن کلام که از تو شنیده‌ام گفتم من این کلام
شنیده‌ام از جعفر بن محمد علیهما السلام او گفت من گواهی میدهم که او امام مفترض الطاعه است و نبود پسر عم من
که شناسد او را اندک و نه بسیار پس من رفتم بخدمت آنحضرت علیه السلام در سال آینده و این خبر را بوی عرض کردم آنچه
بر ما واقع شد آنحضرت فرمود که آیا میدیدی که حاضر شدم شما را از برای دفع آن گروه که دیدی مراست با هر ولی دوست گوش
شنوا و چشم بینا و زبان گویا بعد از آن فرمود که یا عبدالله بن یحیی بخدا که من صرف کردم باز گردانیدم آنرا از شما
و علامت این آنست که شما ابتدا بر کنار نهرون بوده‌اید و نام پسر عم تو ثابت است نزد ما و نبود حق تعالی که بمیراند او را تا
بشناسد این امر را پس باز گشتم بکوفه و پسر عم خود را بمقاله آنحضرت خبر کردم فرح و شادی بسیار نمود و همیشه با من
بینای بود تا وفات کرد و مرویست از شعیب عقرقوفی که من و علی بن ابی حمزه و ابی بصیر بخدمت ابا عبدالله رفتیم و با من سیصد دینار
بود پس ریختیم نزد آنحضرت و فرا گرفت از آن یک قبضه از برای خود و باقی را بمن رد کرد و فرمود که یا شعیب بازگردان
این سیصد دینار را بآن موضعی که از آنجا فرا گرفته شعیب گوید که حاجتهای خود را گذاردیم تمامی بعد از آن ابو بصیر
گفت یا شعیب چه بود حال این دنانیر که رد کرد بر تو ابو عبدالله علیه السلام گفتم که آن روز فرا گرفته بودم بنهانی برادرم
عروه و او نمیدانست آنرا ابو بصیر گفت والله که ابو عبدالله اعطا فرموده بتو علامت امامت و بعد از آن ابو بصیر و علی بن

حمزه گفت بشعیب بشمار این دنانیر را چون شمردیم سیصد دینار بود بی زیاده و نقصان سماعة بن مهران گوید که من رفتم
بخدمت ابی عبدالله علیه السلام و فرمود مرا ابتدا که ای سماعه چه بود که در میان تو و شتردار تو در راه واقع شد احتراز
کن و بپرهیز که فحش گوی و آواز بلند کنی بفحش و لعن گفتم این بواسطه آن بود که او بر من ظلم میکرد فرمود که اگر او ظلم کند بر تو
تو بلند کردی بر و آواز این افعال من نیست و امر نکرده ام شیعه خود را باین نوع سخنان بعد از آن آنحضرت فرمود که استغفار
کن پروردگار خود را ای سماعه از آنچه بودی بر آن و برتست که دیگر عود نکنی من گفتم استغفر الله از آنچه بودم و دیگر عود نکنم
ابو بصیر گوید که یکروزی در خدمت آنحضرت نشسته بودم ناگاه گفت یا ابا محمد آیا می شناسی امام خود را گفتم والله
الذی لا اله الا هو که آن توئی و نهادم دست خود را بر ران مبارک او فرمود که راست گفتی چون شناختی
چنگ در زن گفتم که میخواهم که عطا کنی بمن علامت امامت را فرمود که یا ابا محمد بعد از معرفت علامت امامت از برای
چیست گفتم تا ایمان و یقین من زیاده شود فرمود که یا ابا محمد چون بازگردی بکوفه مولودی شد از برای تو عیسی نام
و بعد از محمد و بعد از ایشان دو دختر خواهد شد و بدانکه نوشته است نام پسران تو نزد ما در صحیفه جامعه با نامهای شیعیان و
نامهای پدران و مادران و اجداد و انساب ایشان و آنچه از ایشان متولد شوند تا روز قیامت و آن صحیفه را بیرون آورد آن صحیفه زرد
بود و جمیع این نامها در او درج بود و روایتست از ابی بصیر که من رفتم بخدمت آنحضرت فرمود یا ابا محمد چه کار میکند ابو حمزه
ثمالی گفتم که گذاشتم باصلاح فرمود که چون بازگردی وی را از من سلام برسان و اعلام کن او را که رحلت خواهد کرد در فلان
روز ابو بصیر گفت یا اولی النعم بدرستی او از شیعیان شما بود فرمود که راست گفتی یا ابا محمد ولیکن آنچه نزد خدای تعالی است
بهترست او را گفتم که شیعیان شما با شما باشند فرمود که بلی هرگاه از خدای تعالی ترسند و مراقب باشند او را و اجتناب کنند از گناهان
کنند در درجه ما باشند ابو بصیر گوید که من بازگشتم در آن سال درنگ نکرد ابو حمزه ثمالی مگر اندکی و بعد از آن وفات کرد در روز
تمام گوید که ابو عبدالله علیه السلام فرمود مرا که این حال چون گذرانیدی گفتم چنین و چنین فرمود که یا ابا اسامه بشارت باد مر
تو با ما خواهی بود و تو از شیعه مائی آیا راضی نیستی که با ما باشی گفتم بلی یا سیدی و چگونه نباشد مرا که با شما همه
فرمود که ای زید صراط و میزان نزد ماست و حساب شیعه ما با ماست والله ای زید والله که من رحیم ترم بر شما از

نفسهای شما والله آنچه می بینم را و حارث بن مغیره نضری را در بهشت در یک درجه روایت از عبدالحمید ابو العلا که او از دوستان محمد
بن عبدالله بن حسن بود و از خاصان او و ابو جعفر دوانقی او را گرفته حبس کرد در جای تنگی چند وقتی و محمد بن عبدالله
بحج رفته بود از موسم حج در روز عرفه ابی عبدالله علیه السلام رسید در موقف فرمود یا ابا محمد حال صدیق تو ابو محمد
عبدالحمید چیست گفت ابو جعفر او را گرفته در زندان تنگ انداخته ناگاه ابو عبدالله علیه السلام دست مبارک خود را برداشت
ساعتی و بعد از آن ملتفت شد بمحمد بن عبدالله فرمود یا محمد والله که خالی شد راه صاحب تو یعنی از زندان خلاص شد محمد گوید
من پرسیدم از عبدالحمید که کدام ساعت بیرون کرد ترا از زندان ابو جعفر گفت بیرون کرد مرا در روز عرفه بعد از عصر
مسلم مولی خالد بن عبدالله بن قسری گوید که منصور گفت بزبان خود که چون داخل شود بر من جعفر بن محمد اقبال کن او را
پیش از آنکه به پیش من برسد آنحضرت در آمد منصور فرستاده و دربار طلب کرد و نگاه کرد بجانبها و جعفر نزد او
نشسته بود بعد از آن گفت بوی که بازگرد و برو بجای خود و روی آورد و دست خود را در دستار بزد چون
آنحضرت برخاست و بیرون رفت دربار طلبید و گفت چه فرموده بودم من ترا گفت والله که من ندیدم وقتی که در آمد و نه
آنوقت که بیرون رفت ندیدم او را مگر وقتی که نشسته بود نزد تو عبدالعزیز قزاز گوید که بودم من که میگفتم در باب
ایشان بربوبیت رفتم روزی بخدمت ابی عبدالله علیه السلام فرمود مرا که یا عبدالعزیز از برای من آب بیار که وضو سازم
من رفتم و آوردم چون داخل شد بوضو ساختن گفتم با خود که این آنست که گفتم در آنچه گفتم که وضو میسازد چون بیرون
آمد فرمود گفت یا عبدالعزیز منه برنا آنچه طاقت نیارد که خراب و منهدم شود ما بندگان خدائیم که مخلوقیم و آفریده شده
جابر روایت کند از ابی جعفر و سعید بن ابی عمر جلاب از ابی عبدالله علیه السلام هر دو روایت کنند از هر دو امام که ایشان
فرمودند که اسم اعظم الهی بر هفتاد و سه حرفست و آنچه از آن نزد آصف بود یک حرف بود پس تکلم باین حرف کرد پس
فرو برده شد زمین آنچه میان او و میان تخت بلقیس بود بعد از آن فرا گرفت تخت را بدست خود پس عود کرد زمین
همچنانکه بود بیشتر از چشم بر هم زدن و نزد ماست از آن اسم اعظم هفتاد و دو حرف و یک حرف نزد خدای تعالی است
که برگزیده او را در علم غیب و آورده اند که عبدالله بن محمد میخواست که خروج کند باز زید آنحضرت او را از آن منع فرمود و

مرا او را بر وی قبل کرد ذکر خروج باز زید فرمود والله که گویا می بینم ترا بعد از زید که چادر بر سر تو کرده اند چنانچه بر سر زنان
میکنند و در هودجی نشانده باتو کرده اند آنچه با زنان میکنند چون امر زید بآن کشید اصحاب اهل بیت از برای عبدالله
دنانیری چند جمع کردند و او را چادر بر سر کرده از شهر بیرون آوردند تا بصحرا رسیدند و در هودج نشاندند او را
در آنحالت تبسم کرد گفتند سبب تبسم چیست گفت والله که من تعجب دارم از صاحب شما که ذکر خروج نزد او کردم و او
مرا نهی فرمود و من فرمان نبردم و او مرا باینحال خبر کرد و فرمود که گویا می بینم ترا که چادر بر سر تو کرده اند چنانچه
بر سر زنان میکنند و در هودج ترا نشانده من از آن تعجب کردم مالک جهنی گوید من روزی نشسته بودم نزد ابی
عبدالله علیه السلم و با خود در فضل ائمه اهل بیت میگفتم که ناگاه روی آورد بمن ابو عبدالله علیه السلم فرمود که ای مالک والله شما
از شیعی ماید بحق آنا باید که افراط نکنی در قول خود در فضل ما ای مالک معتقد و کسی نیست که بصفت الهی و بکنه قدرت
و عظمت او برسد ولله المثل الاعلی و همچنین قادر نیست کسی که وصف کند حق مومن را و قیام نماید بآن همچنانکه واجب
گردانیده مرا و را بر برادر مومن او ای مالک مومنان چون بهم رسند و مصافحه کنند هر یک صاحب خود را ای آن حق سبحانه
نظر است بسوی ایشان بمحبت و مغفرت و گناهان ریخته گردد از وجود ایشان تا از یکدیگر جدا شوند کسی که قادرست
بر نعت صفت مجانست نزد حق تعالی رفاعه بن موسی گوید که من یک روزی در خدمت آنحضرت نشسته بودم که در آمد در آن
مجلس ابوالحسن موسی الکاظم علیه السلم من برخاستم و او را در کنار گرفتم و سرش بوسیدم و در کنار گرفتم آنحضرت و فرمود
که ای رفاعه او دولتا باشد که این در دست آل عباس گرفتار شود و از ایشان اول خلاص شود و دوم بار او را بگیرند و در
دست ایشان هلاک شود عابد احمسی گوید که من رفتم بخدمت ابی عبدالله علیه السلم و میخواستم که سوال کنم از آنحضرت از نماز
گفتم السلام علیک یا بن رسول الله فرمود و علیک السلام بعد از آن فرمود که ما از ولد رسول خدائیم و
نیستیم ما از قرابت و اشباه فرمود که بعد از آن فرمود پیش از آنکه از تو چیزی بپرسم که هر گاه تو بجای آوری حق الهی بجای آوردی
نمازهای مفروضه گزارده باشی سوی این از تو چیزی نخواهد پرسید و حمزه ثمالی گوید که من با آنحضرت بودم در میان مکه و
مدینه که ملتفت شد بجانب یسار خود پس دید سگ سیاهی فرمود که چیست زشت گرداند ترا خدای تو چه بسخت شتابی تو

بس ناگاه او شبیه شد بر علی آنحضرت فرمود که این عثم است که یک جنی است در جماعت هشام مرده است او میبرد
خبر مرگ او را بهر شهر میرساند و روایت است از ابرهیم بن عبدالحمید که او گفت که من خریدم در مکه جامه و از برد یمانی
و سوگند خوردم که با خود که بیرون نکنم از ملک خود تا آنکه کفن من شود بعد از آن بیرون رفتم از آنجا بجانب عرفه
و در موقف توقف کردم و از آنجا بازگشتم بجمع و در آنجا در وقت نماز برخاستم از برای وضو و آن برد را برداشتم
و پیچیدم و آنجا گذاشتم چون در خاطر آن مشغول شدم من رفتم و وضو گرفتم و بازگشتم و برد را ندیدم اندوه برای آن
بسیار ملول شدم چون صباح کردم وضو ساختم و با مردم بمنی آمدم والله که در مسجد خیف بودم که رسولی از نزد ابی
عبدالله علیه السلام آمد و گفت مرا که آنحضرت میفرماید که ساعتی بجانب ما بیا من بشتاب برخاستم و بخدمت آنحضرت رفتم
و در وسط طاها بود در رو سلام کردم و نشستم بجانب من ملتفت شد فرمود که یا ابرهیم آیا میخواهی که بدهیم بتو آن برد را
که از برای کفن خود خریده بودی که قسم و سوگند خورده بودی با آن ابرهیم گفتم بلی پس فوت شد بر من غلام خود را فرمود که آن برد
او را آورد و گوید که والله آن برد من بود که پیچیده بودم و فرمود بگیر ای ابرهیم و شکر حق بتقدیم رسان و روایت
از شعیب عقرقوفی که مردی از او هزار درهم فرستاده بود بخدمت ابی عبدالله علیه السلم او گوید که من گفتم میخواهم
بدانم فضل ابی عبدالله را پنج درهم بد را در میان آن هزار درهم ریختم و عوض آن پنج درهم خوب برداشتم در
و در جیب خود نهادم چون آمدم و دراهم را آوردم نزد آنحضرت آنحضرت فرمود و آن پنج درهم را از میان برداشت و
فرمود این پنج درهم خود را بستان و پنج درهم ما را بده و روایت از بکر بن ابی بکر حضرمی که او گفت که
ابو جعفر حبس کرده بود پدر مرا من آمدم بخدمت ابی عبدالله علیه السلم و اعلام کردم او را باین فرمود من مشغولم بامر
پسر خود اسمعیل ولیکن زود باشد که از برای او دعا کنم که او گفت که چند روزی در مدینه مکث کردم آنحضرت فرستاد
نزد من که از آنجا روانه شو که حق سبحانه و تعالی کفایت کرد امر پدر ترا و اما اسمعیل بجوار رحمت حق پیوست گفت روانه شدم
تا آمدم بشهر انبیره رفتم ابو جعفر را سوار دیدم و آواز کردم که پدر را ابو بکر حضرمی مردی پیرست او این شنیده گفت که پدر او
زبان خود را نگاه نمیدارد او را بگذارید که برود فرزندم گوید که آنحضرت در مکه بود و گفت بمن که با فرزندم اگر شنیدی مرد اگر

مرا بگوید چه میکنی با او گفتم می‌کشم او را فرمود که ای ابا محمد چون بشنوی از کسی بگفتن مرا تعرض باو مکن و تغافل کن او
گوید که چون از مکه بیرون آمدم نزدیک زوال بود در روزی گرم که مرا مضطر ساخت تا آمدم بعضی از خیمها که آنجا بود و قومی
فرود آمده بودند من نیز با ایشان فرود آمدم شنیدم بعضی را از ایشان که بر آنحضرت میگفتند قول آنحضرت مرا یاد آمد
صبر نمیکنم و الا بگو را میکشتم ابو بصیر گوید که مرا همسایه بود که از ملازم سلطان شد بود و مالی بدست آورده بود بعضی را جمع
میکرد دایم شراب میخوردند و من از ایشان ایذا می یافتم چند بار شکایت پیش خودش بردم از آن باز نه ایستاد پس چون الحاح
میکردم بوی گفت ای فلان من مردی ام مبتلی و تو مرد معافی پس اگر تعریف کنی مرا نزد صاحب خود امید دارم حق تعالی
مرا ازین برهاند از برای تو این درد را بگیرد کرد چون بخدمت آنحضرت آمدم ذکر کردم حال او را فرمود که چون باز گردی
بکوفه پس زود باشد که بیاید ترا بگوی بوی که میگوید جعفر بن محمد که بگذار آن حالات خود را که بران اصرار داری و من
ضامن تو میشوم بهشت پس چون باز گشتم بکوفه او آمد نزد من منزلی را خلوت ساخته بوی گفتم ای فلان بجای
دارم از برای تو از ابی عبدالله علیه السلم آنحضرت ترا سلام رسانید و فرمود بگو او را که ترک کند آن معاصی را که بوده است
و من ضامن میشوم از برای او بر خدای تعالی بهشت را او از گریه در نیز گریه ام او گریست و گفت خدایا آیا گفت از برای من ابو عبدالله ع
این سخن را او گفت که من سوگند خوردم که آنحضرت از برای تو این فرمود گفت مرا بس است این و رفت پس چون چند
گاه برین بگذشت فرستاد و مرا طلبید او را دیدم در پس خانه برهنه نشسته گفت یا ابا بصیر هیچ چیز در منزل من باقی نماند که
همه را خرج کرده ام و حال من اینست که تو می بینی رفتم پیش برادران و چیزی از برای او جمع کردم و او را پوشانیدم
دیگر بسیار زمانی نگذشت که فرستاد و طلب من او بیمار بود و من پیش او تردد میکردم و بعلاج او اشتغال مینمودم تا وفات
کرد و من نزد او بودم در وقت احتضار مرگ بخود مشغول بود یکبار غشی بر وطاری شد و باز بخود آمد و گفت یا ابا بصیر
بدرستی که وفا کرد صاحب تو بوعده خود که با ما کرده بود این گفت و مرد و بعد از آن حج کردم و آمدم نزد آنحضرت و طلب
اذن کرده رفتم باندرون چون مرا دید در ابتدا فرمود در اندرون خانه که یکپای من در صحن خانه بود و دیگری در دهلیز که یا ابا بصیر
ما وفا نمودیم بوعده که بصاحب تو کرده بودیم عمر بن یزید گوید که آنحضرت بیمار شد بیماری سختی چنانچه رسیدم برو گفتم

در بعض

در بعض خود بپرسم او را از امام که بعد از و که خواهد بود فرمود مرا او را در ابتدا که مرا ازین وجع باکی نیست هشام او گوید که رفتم
بخدمت آنحضرت دیدم که تکیه فرموده بر فراش خود و روی مبارکش بر دیوار است و پشت بر خانه فرمود که این که گفتم عمر
بن یزید فرمود که پای مرا بال گفتم با خود که سوال کنم از امام که بعد از و کیست آیا عبدالله باشد یا موسی برداشت و فرمود
که در نیوفت نمیخواهم جواب تو میگویم هشام بن احمر گوید که ابو عبدالله علیه السلام رقعه نوشت در باب حوایج که من آنها را
بخرم و من چون خواندم و مهم سرانجام میکردم فرموده بود که رقعه را بدرم وقتی که حوایج را خریدم و رقعه را گرفتم
و در زنبیل گذاشتم که مراد بود و در خانه را قفل کردم و گفتم این رقعه برکتی باشد در خانه ما و کلید آنرا نگاه داشتم در میان
بند از چون رفتم نزد وی برداشت جانب مصلی خود را دانسته جهت من و فرمود که پاره کن این را من پاره کردم
و باز گشتم و هر چند جستم نیافتم در زنبیل آن رقعه را و چیزی نبود عبدالله ابی یعلی روایت کند که من با منصور بودم
در ربیع که فرستاد بدنبال آنحضرت و او را حاضر کرد برای عتاب که سابقا سمت ذکر یافت و بعد از آن غضب او تسکین
یافت و آنحضرت را نوازش نموده بیرون فرستاد گفتم چه میخواندی فرمود که این دعا خواندم ماشاء الله ما
شاء الله لا یأتی بالخیر الا الله ما شاء الله ما شاء الله لا یصرف السوء الا الله ما شاء الله ما شاء الله کل نعمة
فمن الله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله مفضل بن عمر گوید که ما جماعتی بودیم بر در خانه ابی عبدالله علیه السلم
و تکلم میکردیم در ربوبیت که آنحضرت بیرون فرمود بی نعلین و ردا و دست مبارک می افشاند و میفرمود که نه یا خالد
نه مفضل نه یا سلیمان نه یا نجم بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ یعنی بلکه بندگان
معبودیم گرامی داشتگان نو احکام آن بندگان پیشی نگیرند بر خدای تعالی بسخن گفتن یعنی بی دستوری سخن نگویند
و ایشان بفرمان خدای تعالی کار میکنند من در نفس خود گفتم لا والله نگویم در باب تو بعد ازین روز الا آنچه تو گوئی حفص بن
جمال گوید که من در خدمت ابی عبدالله علیه السلام بودم در حینی که ربیع آمد و گفت که منصور ترا طلب کرده فرمود اندک زمانی
نگذشت که معاودت فرمود گفتم زود باز گشتی فرمود از من چیزی پرسید و بعد از آن القا فرمود بربیع که من الحال
از و نپرسیم صفوان گوید که میان من و ربیع لطیفه بود بیرون رفتم و پرسیدم که منصور آنحضرت را برای چه طلبیده بود ربیع گفت

من نزا جبر دهم بخبری عجب و این آنست که اعراب بیرون رفته بودند به بادیه از برای چیدن زمار وق و در بادیه بجانوری
رسیده بودند افتاده و او را آورده بودند برای منصور من بردم او را نزد وی و در پیش او نهادم که من از آن تعجب کردم
او چون دید او را گفت دور بر این را و طلب از برای من جعفر بن محمد را علیهما السلام من رفتم و آنحضرت را آوردم گفت یا
ابا عبد الله خبر کن مرا از هوای که در و چیزی می باشد فرمود در هوا موجی می باشد مکفوف که در و ساکنان می باشند فرمود
بلی ساکنان آن خلقی اند که بدنهای ایشان همچو بدنهای ماهیان باشد و سرهای همچو سرهای مرغ و ایشان را تاجهاست مثل تاج
خروس و گوشتی زیر حلق ایشان همچو گوشت حلق خروس و بالهای دارند همچو بال مرغ و رنگهای ایشان در سفیدی
سفیدتر از نقره جلا داده منصور طشت را طلبید که او در آنجا بود و او آنچنان بود که آنحضرت توصیف فرموده بود
آنحضرت چون او را دید فرمود این آن خلقی است که ساکنست در موج مکفوف آنگاه دستوری یافت باز گشتن پس
چون بیرون فرمود گفت منصور که ویلک یا ربیع اینمرد در میان خلایق از اعلم مردمانست عبد الاعلی و عبیده بن بشیر
گویند که ابو عبد الله علیه السلم را بتدا بی پیش از سؤال فرمود والله که من میدانم آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آنچه در بهشت
آنچه در نار است و آنچه شده و آنچه خواهد شد تا روز قیامت بعد از آن خاموش شد آنگاه فرمود من میدانم آن را از
کتاب الله و در و نظر میکنم اینچنین بعد از آن کشود کف مبارک خود را و گفت حق تعالی فرموده در و تبیان و بیان
هر چیز را و اسمعیل بن جابر روایت کند از آنحضرت که فرمود که خدای تعالی مبعوث گردانید محمد صلی الله علیه و آله را به پیغمبری و
پیغمبری بعد از تو نخواهد بود و فرستاد بر او کتاب خود را که ختم کتب الهی آن شد و بعد از و کتابی نخواهد بود و حلال است در و
حلال و حرامست در و حرام و پس حلال او حلال است تا روز قیامت و حرام او حرامست تا روز قیامه در وست خبرهای
پیشین از شما و بعد از شما و فصل آنچه در میان شماست بعد از آن اشارت کرد بدست مبارک سینه خود را و فرمود که ما
میدانیم آن را یونس بن یعقوب از برادر خود عبد الله روایت کند که او گفت ابی عبد الله علیه السلام که مروان بنی مروانست
و اگر خروج کند محمد بن عبد الله کشته خواهد شد اسحق بن عمار گوید که گفتم مر ابی عبد الله علیه السلم را که ما را مالی چندست و معامله
میکنیم با آن اموال با مردم من میترسم حادثه حادث شود و اموال ما متفرق گردد فرمود بوی که جمع کن اموال خود را در ماه ربیع

علی بن اسحق گوید که در ماه ربیع وفات کرده اسحق بن عمار صیرفی گوید که من رفتم بخدمت آنحضرت و ترک کردم سلام دادن
بر اصحاب خود در مسجد کوفه و از برای تقیه تمام که داشتم این کار کردم ابو عبد الله علیه السلم گفت یا اسحق کجا احداث این
جفا کردی از برای برادران گذشتی با ایشان و سلام نکردی گفتم از برای تقیه این کار کردم فرمود که مبادا که در تقیه
ترک سلام کنی آنچه بر تو در تقیه ترک لازم است افشای سلام است چه مؤمنی که بگذرد بر مومنان باید که سلام کند بر ایشان
که ملائکه رد سلام او میکنند که سلام علیک و رحمة الله و برکاته ابدا مالک جهنی روایت کند که ما جماعتی شیعیان در مدینه بودیم
از آنجا بیرون آمدیم و چند نوبت شدیم و از مدینه دور گشتیم و با یکدیگر از فضائل ایشان خبرها میگفتیم و گفتند بعضی از شیعه
چیزی چند که در خاطر ما ربوبیت خطور کرده شعور نداشتیم بآمدن ابی عبد الله علیه السلم که ناگاه دیدیم بر در کوشکی سوار
می آید و ما نداشتیم که از کجا می آید فرمود که یا مالک و یا خالد احداث کرده اید کلام را بربوبیت گفتم که خاطر ما خطور نکرده بود الا
زمان فرمود که بدانید که ما را پروردگاریست که نگاه میدارد ما را در شب و روز که او را می پرستیم ای مالک و ای خالد گوئید
در باب آنچه خواهید اما ما را مخلوق دانید و این کلام را بر ما مکرر فرموده بر در کوشک نشسته بود جامع کتاب علی بن عیسی رحمه الله
که این نوع کلام و امثال این از اقوال غلات اگرچه باطل است لیکن دلالت دارد بر علو شان ائمه علیهم السلم که ایشان
ایشان منمودند بخوارق عادات و اخبار میکردند ایشان را بامور مغیبات و بعضی معجز مودند ایشان را در آن از کرامات و معجزات که
میدیدند اینصورتها از ایشان از روی مشاهده و عیان مرة بعد اخری و عارض اذهان ایشان میشدند و در نظر قاصر بودند
و ضعیف در تمیز پس اعتقاد میکردند این نوع اعتقاد فاسد مذموم نعوذ بالله تعالی همچنانکه جریان یافته در نصاری که ایشان نظر
میکردند به مسیح علیه السلم و خوارق عادات از و می دیدند همچو احیاء اموات و ابراء اکمه و ابرص و اطعام جمع بسیار طعام اندک
و غیر از این از معجزات و علیالتم پس او را بربوبیت و الوهیت اعتقاد کردند تعالی الله عن ذلک پس نظر کردند بجانب
او و او را اهمال کردند نظر را بجانب دیگر از جانب ضعف و تنزل ایشان چه اگر فکر صحیح کار میکردند که او از مادر متولد شده و کوچک
بود بزرگ شده و ملاحظه نقل او میکردند در اطوار خلقت و اگه میخورد و می آشامید و بول و غایط میکرد و خواب داشت و
تندرست و بیمار می باشد و خوف و حذر بر او راه می یابد و مصلوب بوده بزعم ایشان و نماز میگزارد و روزه میدارد و سعی در عبادت و

وخضوع وخشوع سیمای ایشان آینه میدانستند که این صفات منافی صفات ملکیت و جای صفات رب العالمین و بر وجوب خورد

وطعام وهیچ از صفات مخلوقین منزه است تعالی الله عما یقول الظالمون والجاهلون علوا کبیرا ب معبود که

چگونه عابد باشد مجود چگونه ساجد باشد واز جمله نفی این احتمال حضرت حق فرموده قل انما انا بشر مثلکم تا حمل

نکنند ایشان آنچه می بینند از معجزات و آیات بر شخص آنچه تخیل کرده اند و انصاری نعوذ بالله تعالی و شان العصمه و حسن خاتمه

بمنه و رحمته داود بن اعین روایت کند که من تفکر میکردم در امر الهی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون

که هم مخلوق شده اند خلق از برای عبادت حال آنکه عصیان مینمایند بعضی و غیر او را می پرستند واقعه که من آمدم از

ابی عبدالله علیه السلام سؤال کنم آمدم بر خانه آنحضرت چون نشستم که بامن از درون روم آواز بلند کرد و خواند که وما خلقت الجن

والانس الا لیعبدون بعد از آن خواند که لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا پس دانستم که این آیه منسوخ است

عمار سجستانی روایت کند که من رفتم بخدمت ابی عبدالله علیه السلام و طلب اذن کردم بر وی پیش رفتم در خیمه آنحضرت بمنی نشستم

و جماعتی آمدند و طلب اذن کردند گویا که ایشان مردمان ترک اند و بیرون آمد بر من عیسی شلقان که ذکر مراتب آنحضرت

کرده بود و دستوری خواسته گفت یا عمار کی آمدی گفتم پیش از این جوانان که داخل شدند بر تو من ندیدم که بیرون

رفته گفت اینها قومی اند از جن که می آیند و چیزی چند می پرسند و میروند و این بود که از دلایل حمیریت و قطب الدین

راوندی هم ایراد نموده در معجزات جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام آورده که مرویست از مفضل بن عمر که او گفت که

من میرفتم با ابا عبدالله علیه السلام بمکه یا بمنی که گذشتیم بزنی که در پیش وی بود ماده گاوی افتاده و آن زن با دختر

برای وی میگریستند آنحضرت پرسید که چه حال داری که گریه میکنی گفت من و کودکان من زندگانی میکردیم از شیر این گاو

و اکنون افتاده و مرده متحیرم در امر خود آنحضرت فرمود که آیا میخواهی که حق سبحانه و تعالی او را زنده کرداند از برای تو گفت که

میکنی با مصیبتی که فرمود که حاشا که من اراده تمسخر کنم بعد از آن دعا فرمود و پای مبارک بر وی زد و گفت برخیز باذن

الله تعالی ماده گاو و شتاب هرچه تمامتر برخاست بحلقه تمام زن گفت بخدای کعبه که این عیسی بن مریم است آنگاه

آنحضرت در میان جمعی از مردمان رفت و آن زن او را نشناخت علی بن ابی حمزه گوید که بیرون رفتیم در خدمت صادق علیه السلام بمنی

پس نشستیم

پس نشستیم در بعضی از راه در زیر درخت خرمای خشک پس تحریک ساخت لبهای مبارک خود را به دعا که من فهم نکردم آن را بعد از آن

فرمود که ای نخل اطعام کن بار از آنچه خدای تعالی در تو کرده از رزق بندگان خود پس من نظر کردم بنخله دیدم که مایل

گشت بجانب صادق علیه السلام و بربار شد و رطب بار آورده فرمود که نزدیک بیا و بسم الله بگو و بخور پس ما خوردیم از آن

رطب خوش مزه تر و پاکیزه تر از رطبها بود آنگاه اعرابی گفت من ندیدم مثل امروز سحری از این بزرگتر آنحضرت فرمود که ما وارث

انبیائیم در میان ما ساحر نمی باشد و نه کاهن بلکه دعا میکنیم حق اجابت میفرماید اگر تو خواهی من دعا کنم تا حق تعالی ترا سگ کرداند که

راه بری بمنزل خود و داخل شوی با اهل خود و دم جنبانی از برای ایشان بکنم این را اعرابی از روی جهل گفت که بلی آنحضرت دعا فرمود

فی الحال اعرابی سگ شد و رفت بجانب منزل خود صادق علیه السلام فرمود مرا که برا از او برو من رفتم تا او بجای خود رسید

و رفت بمنزل خود و دم می جنبانید از برای اهل و ولد خود پس فرا گرفتند عصا را و میزدند تا بیرون کردند او را من باز گشتم بجانب

صادق علیه السلام و او را ازین خبر کردم آنگاه در اثنای این حدیث آمد و در پیش آنحضرت ایستاد و آب از چشمهایش میرفت و در

خاک میغلطید و عوعو میکرد دیگر آنحضرت بر او رحم فرمود پس باز اعرابی شد آنحضرت فرمود مر او را که آیا ایمان آوردی ای اعرابی

گفت بلی هزار بار و هزار بار دیگر روایت از یونس بن ظبیان که او گفت من نزد صادق علیه السلام بودم با جماعتی گفتم قول حق

مر ابراهیم را علیه السلام که فرا گیر چهار مرغ پس جمع کن ایشان را بسوی خود آیا این چهار مرغ از اجناس مختلفه بودند یا از یک جنس

آنحضرت فرمود آیا میخواهی که بنمایم شما را مثل آن گفتیم بلی گفت که یا طاوس آنگاه پیش وی ظاهر شد و دیگر فرمود یا غراب آمد

نزد وی آمد و دیگر فرمود که یا باز پس باز نیز آنجا پیدا شد و دیگر فرمود که یا حمامه کبوتر آنجا حاضر گشت بعد از آن امر فرمود که این چهار

مرغ را پاره پاره کردند و پر و موی ایشان را [illegible] بعد از آن سر طاوس را گرفت و فرمود که یا طاوس پس ما

دیدیم که گوشت و استخوان و پر و موی و الیاف [illegible] ممیز شد [illegible] تا آمد و متصل گشت بسر خود و طاوس زنده گشت و برخاست

و بعد از آن آواز داد غراب را او نیز زنده برخاست و باز و کبوتر در حضور آنحضرت بشور گران زنده برخاستند و دیگر روایت کند

هشام بن حکم که مردی از جبل آمد بخدمت آنحضرت و با او ده هزار دینار بود و گفت که از برای من خانه که چون با اهل و عیال بیایم

آنجا فرود آیم و بعد از آن رفت بطرف مکه چون حج کرده باز گشت آنحضرت او را در منزل خود فرود آورد و فرمود که من از برای تو

حانهٔ خربی ام از فردوس ... که اول بخانهٔ رسول الله بود و دوم بخانهٔ امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سوم بخانهٔ امام حسن
و چهارم بخانهٔ امام حسین علیهم الصلوة والسلام مجلد درین باب نوشتم چون مرد این را از آنحضرت شنید گفت راضی
شدم باین معامله آنگاه صادق علیه السلم آن دنانیر را بر اولاد امام حسن و امام حسین علیهما السلام قسمت کرد و آن شخص
مجلد را گرفته بازگشت و رفت بمنزل اتفاقا او را مرض موت طاری شد و چون وفاتش نزدیک شد اهل خود را
جمع کرد و سوگند داد ایشان را که این مجلد با وی در قبر نهند ایشان انچنین کردند پس روز دیگر بر سر قبر وی دیدند که این مجلد
بر پشت قبر وی افتاده و بران نوشته که وفا کرد مرا ولی الله جعفر بن محمد علیه السلم بانچه وعده کرده بود و دیگر آنکه حماد
بن عیسی التماس کرد از صادق علیه السلم که دعا کند که حق تعالی حج بسیار روزی او کند و او را ضیاع و املاک خوب روزی کند
و زن صالحه از خانواده بزرگ و اولاد نیکو کردار او را نصیب گرداند آنحضرت فرمود که بار خدایا روزی کن حماد بن عیسی را
چیزی که با وی پنجاه حج کند و روزی گردان او را ضیاع حسنه و زوجه صالحه از قوم کرام و اولاد ابرار یکی از آنجا حاضر بود
گفت که بعد از چند سال رفتم بطرف حماد بن عیسی و خانه او در بصره بود و چون با و ملاقات کردم در خانه او گفت آیا یاد
داری دعای صادق علیه السلم که در حق من کرد گفتم بلی گفت این خانه منست و املاک من بهترین املاک ... و زوجه من
از قوم کرام است و اولاد من اینها اند که می بینی و اکنون چهل و هشت حج بجا آورده ام او گفت که دو حج دیگر ...
رسانید و بعد از ان بیرون رفت از برای حج پنجاه و یکم و چون بجحفه رسید خواست که احرام به بندد و رفت در رود خانه
که غسل کند سیل آمد و او را برد و غلامانش رفتند و او را مرده از ان سیل بیرون آوردند بعد از ان او را حماد غریق الجحفه میگفتند
این آخر کلام او است رحمه الله و شیخ جمال الدین ابوالفرج بن جوزی رحمه الله در کتاب صفوة الصفوه ذکر کرده
در تاریخ ولادت و وفات و بعضی از اخبار و افعال آنحضرت را اما اکثر آن همه ذکر یافته و بعضی ذکر آنکه گوید که در
خدمت آنحضرت بودم که یکی میگفت که مجاور شو ملک را یا بحر را آنحضرت فرمود که این کلام صواب نیست و صواب آنکه
بگوید که مجاور مشو ملک را و بحر را زیرا که ملک ایذا میرساند ترا و بحر سیراب نمیگرداند ترا و سؤال کردم از آنحضرت از
فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلم که کسی با آن فضیلت با او شریک باشد فرمود که ای فاضل نزدیکان سبق و سابق دران بود

بود تقربت و دیگر آنحضرت فرمود بسم الله الرحمن الرحیم تاج عرب است و دیگر فرمود که ... بیعت روزه فرا آورد اگر
ایستاده بودند اهل مکه و اهل مدینه بر در خانه منصور بعد از آن دستور ربیع اهل مکه را پیش از اهل مدینه آنحضرت فرمود که
اذن دادی اهل مکه را پیش از اهل مدینه ربیع گفت که مکه آشیانست آنحضرت فرمود والله آشیانیست که
بریده اند و شرارش باقی مانده اند و در حضور آنحضرت میگفتند که ابوجعفر منصور تا خلیفه شده جامهای خوب
نمی پوشد و طعامهای لذیذ نمیخورد فرمود که با وجود سلطانی بجمیع اموال چنین است گفتند این از بخل اوست از
جهة جمع اموال آنحضرت فرمود شکر خدا را که حرام کرد او را از دنیای خود که ترک دین خود از برای آن کرد و نه دین
دارد و نه دنیا آورده اند که حکم بن عباس کلبی این دو بیت گفته   صلبنا لکم زیدا علی جذع نخلة   و لم تر مهدیا
علی الجذع یصلب   و قستم بعثمان علیا سفاهة   و عثمان خیر من علی و اطیب   و معنی این دو بیت آن شقی است که
بر دار کردیم از برای شما زید را بر تنه درخت خرما و ندیدیم مهدی را که بر تنه درخت خرما بر دار کرده شود و قیاس کردید شما عثمان
علی را از روی سفاهت و عثمان بهتر است از علی و پاکیزه تر نعوذ بالله من القول پس چون این قول او بابی عبدالله علیه السلم
رسید دستهای مبارک بسوی آسمان برداشت و حال آنکه دستهای مبارکش میلرزید و میگفت بار خدایا اگر این بنده تو درین
قول کاذبست پس مسلط گردان برو کلب خود را بعد از ان بنی امیه او را بکوفه فرستادند شیری در راه بوی رسید و او را
پاره پاره کرد چون خبر بصادق علیه السلم رسید بسجده افتاده فرمود الحمد لله که روا کرد از برای آنچه وعده فرموده بود ما را
مخفی نماند که این حکم بن عیاش که حق سبحانه و تعالی دور کرده است او را از رحمت خود جمع این کلمات بیهوده را درین ابیات و خود فریاد
میکند بر خود که بنی امیه بخلاف آنست که آن شقی اراده نموده بزعم خودش و بیان این آنست که زید رحمه الله مهدی نبود
و اگر نیز می بود آن مانع بر دار کردن او نبود چه بر انبیا علیهم السلم ازین قبیل از امور عظیمه واقع شده و کافی است امام
یحیی و زکریا علیهما السلام در قتلهای متعدده و جرجیس پیغمبر علیه السلم کفایه میکند این امر و قتل انبیا و اولیا و صلب و احراق
ایشان سبب طعن میشود وقتی که از جانب حق تعالی باشد اما هرگاه که از جانب مردم باشد جز اسباب طعن شود پیغمبر را
در راحه پیشانی و دندانهای مبارکش و اشکستند آن بیدینان و وفاتش بطور زهر آلود خیبر بود پس انتها فرح

در نبوت آنحضرت واما قیاس علی بعثمان کاو گفت این محض کذب و بهتان صریح است هرگز با این قیاس که ما لم
چه نوع مناسبتی است میان ایشان که قیاس بر باشد واما او گفته که عثمان بهتر و باکبره ترست از علی ما نرحم
نمیشویم او را در اعتقاد او چه کا فیست او را این اعتقاد که ذخیره روز معاد او باشد او خواهد دانست نتیجه آنچه اختیار کرده
از مذهب خود و خواهد چشید ثمره آن چه گفته از کذب و زور خود پس حق سبحانه و تعالی او را مجازات خواهد داد در روز
بازگشت و هرگاه قتل و صلب و امثال آن نزد او موجب نقص است و قدح امامت میکند پس چگونه اختیار کرده
عثمان را بامامت وَقَدْ کَانَ مِنْ قَبْلِهِ مَا کَانَ وَبِاللّٰهِ الْمُسْتَعَانُ عَلَیٰ اَمْثَالِ هٰذَا الْهَذَیَانِ پس ظاهر شد ترا
میل حکم و دوری او از طریق بانچه گفته درین نظم این آویز بازگشت خواهد کرد به پروردگار خود نعوذ بالله من الخبیث
المخبث الشیطان الرجیم آنحضرت فرمود مرا بی و لادکا علی را که دیدی عم را زید که بردار بود گفت نعم دیدیم که
بردار بود گفت نعم دیدیم که بردار بود و دیدیم مردمانرا که بعضی شماتت کننده گان بودند و خوشحالی میکردند و بعضی گریان
و حزن داشتند فرمود که گریندگان او با او در بهشت خواهند بود و شماتت کنندگان شریکند در خون او و آنحضرت فرمود
که هرگاه روی آورد دنیا بر مردی میدهد او را محاسن غیر او را و هرگاه اعراض کرد از و سلب میکند از و محاسن نفس او را
و گویند مردی بر آنحضرت گذشت و او طعام میخورد او سلام کرد بر آنحضرت او را طلب فرمود بسوی طعام گفتند مر او را
سنت آن بود که سلام کند آنگاه خوانده شود بطعام و حال آنکه او بعمد ترک سلام کرد فرمود که این فقه اعرابی است که
در و بخل درج است و از کلام آنحضرت است که ظاهر قرآن انیق است و باطن او عمیق و فرمود آنکه انصاف از نفس خود
رضا داده شد که حکم باشد از برای غیر خود و فرموده آنحضرت که گرامی دارید نان را که حق سبحانه و تعالی فرستاده
از برای او کرامتی پرسیدند که گرامی او چه چیز است فرمود که نشکنند و بر زمین نهند بر روی تخته و هرگاه که حاضر شود نان
انتظار غیر او نکشند و دیگر فرمود که حفظ مرد بر ادر خود را بعد از وفات او در ترکه کرمست و دیگر فرمود که هیچ چیز مرا
مسرورتر از دستی نیست که در پی آن دارم دست دیگر را یعنی نه آنکه بسائلی میدهم و بسائل دیگر میدهم زیرا که منع
آواخر قطع لسان او را میکند و میفرمود که اگر احیانا درویش و بینوا میکردم پس تجارت میکنم با خدای تعالی بعد قه

و دیگر فرمود که هرگاه داخل شوی بمنزل برادری که ترا باشد با همه روی آر بکرامت بغیر نشستن در صدر و میفرمود که
کفاره عمل سلطان احسان به برادرانست و وقتی که بیمار شد میفرمود که بار خدایا آزا بگردان از برای من ادب نه
غضب و میفرمود که دختران حسنانند و پسران نعمتها بر حسنات مردم مثاب میکردند بر نعم مستولی میشوند
یعنی از آن خواهند پرسید پرسیدند از آنحضرت که طعم آب چیست فرمود که طعم حیوة و فرمود که اگر حیا نداشته باشد
از عیب و باز نداشته باشد خود را از معاصی تو عیب نیست هر خدا را الطهر عیب در هیچ چیزی نیست و فرموده که بهترین
بندگان آنست که در وجمع باشد پنج خصلت هرگاه که احسان کند شاد باشد و هرگاه که بدی کند استغفار نماید
و هرگاه نعمتی بوی رسد شکر آن بجای آرد و هرگاه ببلای مبتلا شود صبر نماید و اگر بر و ظلم کنند عفو کند و فرمود که احتراز
کنید از شنیدن شعر که ایشان بخل میورزند بمدح و وجود میکنند بهجا در دعا میفرمود که اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ بِمَا اَنْتَ لَهُ اَهْلٌ
مِنَ الْعَفْوِ اَوْلیٰ مِنِّیْ بِمَا اَنَا لَهُ اَهْلٌ مِنَ الْعُقُوْبَةِ و میفرمود که اگر گرامی دارد ترا پس تو نیز گرامی دار او را و اگر
استخفاف کند ترا پس اکرام کن نفس خود را از و و گویند اعرابی نزد آنحضرت آمد و گویند نزد امام محمد باقر علیهما السلام رفت
و گفت آیا خدای تعالی را میبینی در هنگامی که می پرستی او را فرمود که نپرستم خدا را که نبینم او را گفت چگونه می بینی او را
فرمود که نمی بیند این دیدها او را بمشاهده عیان ولیکن می بیند او را دیدهای دل بحقایق ایمان ادراک کرده نمیشود
بحواس و قیاس کرده نمیشود بناس معروفست بآیات و موصوفست بعلامات معبودیست که جز او معبودی نیست اعرابی
گفت اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهٗ فرمود که هلاک میکرداند حق تعالی شش چیز را بشش چیز امرا را بجور و عرب را بعصبیت
و دهاقین را بکبر و تجار را بخیانت و اهل رستاق را بجهل و فقها را بحسد و فرمود که منع خودکان بر بعبودیست
و فرمود که صله ارحام درازی در اعمارست و حسن جوار عمارت دیارست و صدقه نهانی افزونی در مالست و ابوجعفر
گفت بآنحضرت که آیا بعذر نمی آری ما را از عبدالله بن حسن و ولد او که جمع میکنند مردم را بگیر دختنه را فرمود که میدانی مرا که
میان من و ایشانست و اگر قناعت میکنی از من بآیتی از کتاب الهی بر تو خوانم گفت بخوان گفت لَئِنْ اُخْرِجُوْا لَا
یَخْرُجُوْنَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوْتِلُوْا لَا یَنْصُرُوْنَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوْهُمْ لَیُوَلُّنَّ الْاَدْبَارَ ثُمَّ لَا یُنْصَرُوْنَ یعنی واگر

کرده شوند از مدینه بیرون میبرو ند با ایشان و موافقت میکنند و اگر کار زار کنند با ایشان یاری نمیدهند ایشانرا و اگر
بعرض یاری میدهند هر آینه باز پس کردند یعنی هزیمت روند پس بعد از هزیمت ایشان یاری کرده نشوند گفت کافی است ترا
دو سید میان سر دو چشم آنحضرت را و فرمود کسی که میخواست بسفری رود حق سبحانه و تعالی بتو رزقی خواهد رسانید
لازم کند بر خود که آنچه بتو عاید شود از آنجه چیزی کنی و فرمود که خواند حق مردمان را در دنیا به پدران ایشان تا بشناسند یکدیگر را
در آخرت باعمال خودشان تا جزای آن یابند پس فرمود یا ایها الذین امنوا یا ایها الذین کفروا و فرمود کسی که
بیدار ساخت فتنه را پس او ثمره آن فتنه است و فرمود عیال مرد اسیر اویند پس اگر حق تعالی بر و نعمتی انعام کند باید که
وسیع کند بر اسیران خود پس اگر چنین نکند بیم آنست که زائل شود آن نعمت و میفرمود که سر یره کسی که باصلاح آید
علانیه او قوت میکیرد و فرمود که از نیکوئی نیست که بنت الحمار نیکوئی کند و بد بر انسان در آن انکار رجوع میکند بنفس خود
تا بداند که اینچنین نیست و حق تعالی میفرماید بل الانسان علی نفسه بصیرة و گفت ابی حنیفه مر آنحضرت را که یا ابا عبد الله
چه صبر بسیار داری تو بر نماز فرمود و یحک یا نعمان ندانسته که نماز وسیله تقرب هر تقی است و بدرستی که حج جهاد هر ضعیفست
و هر چیز را زکوتی است و زکوة بدن روزه است و افضل اعمال انتظار فرج است از حق تعالی و داعی بی عمل بمنزله تیر بی
وتر است یعنی تیر انداز بی از کمان پس باید که این کلمات را یا نعمان فرود آید رزق بصدقه و حفظ مال کن
بزکوة و درویش و محتاج نکرد هر که میانه رو باشد و تقدیر زندگانی نصف معیشت است و دوستی نصف
عقل است و غم نصف پیری هر است و قلت عیال یکی از دو آسانی است هر که ناخوش سازد پدر و مادر خود را پس
عاق شده والدین و هر که بزند دست خود را بر ران خود در وقت مصیبت و هر که یقین کرد ضایع شود مزد و اجر او
و نیکوئی نمی باشد نزد صاحب حسب دین و حق تعالی فرو میفرستد رزق را بر مؤنت و میفرستد صبر را باندازه
مصیبت و هر که یقین کرد که داشتن اموال را بعد از خود بخشش میکند بعطیه و اگر حق تعالی بر او ره خیر اراده کند
او را وبال و پر نهد گفتند آنحضرت را که بکمال رسیده دوست داشتن تو پسرت موسی علیه السلم فرمود که دوست
میدارم او را بسبب آنکه میخواهم مرا آنچنان و لدی غیر او تا غایتی که شریک نشود در دوستی من او را هیچ دو تو بود که

سه چیز است که قسم یاد میکنم بخدا که آن حق است که کم نمیشود مال از دادن صدقه و زکوة و ظلم نکرد یکی بر یکی قادر شود
مظلوم بر مکافات و مجازات آن و خشم فرو خورد الا که حق سبحانه و تعالی بجای این او را عزیز و محترم کرداند و نکشود بنده
بر خود باب سؤال را الا که کشود بر و بابی از فقر و فرمود که سه چیز است زیاده میکرداند حق تعالی بواسطه آن مرد مسلم را
مگر عز و شرف یکی اعراض از کسی که ستم کرده او را و اعطا از برای آنکه محروم کرداشته او را و پیوند کسی که از و بریده
فرمود که از یقین است که رضای مردم نجوئی بچیزی که موجب غضب الهی باشد و مذمت نکنی ایشانرا بر چیزی حق تعالی ترا
نداده و شکر نکوئی ایشانرا بر رزقی که حق فرستاده زیرا که حرص حریص رزق را نمیکشد و کراهت کاره آنرا باز میکرداند
و اگر کسی از آن تحاشا بگریزد از رزق خود هر آینه در یابد او را رزق هم چنانکه در می یابد او را مرگ و فرمود که کسی که
راست است زبان او پاکیزه است عمل او و آنکه پسندیده است نیت او افزوده میشود در رزق او و کسی که نیکوست احسان او در باره
اهل بیت او افزون میکردد عمر او و فرمود فرا گرفتن حسن ظن را طرفی نا مرجح سازد دل ترا و روا بدهد امر ترا و فرمود که مؤمن
هر گاه غضب کرد بیرون نمیبرد او را غضب او و هر گاه راضی شد داخل نمیکرد او را رضای او در باطل و اگر هر گاه قادر شد
فرا نمیگیرد بیشتر از آنچه بوده مر او را ابن حمدون آورده که نوشت منصور بجعفر بن محمد علیهما السلام که چرا بصحبت ما نمی آئی چنانکه
سایر مردم بصحبت ما می آیند جواب نوشت که ما را چیزی نیست که بترسیم ترا از آنجهة و نیست نزد تو از امر آخرت چیزی که امید وار کردیم ترا از
برای آن و تو در نعمتی نیستی که بیائیم بتهنیت تو و نمی بینیم ترا از نقمت و مصیبتی تا ایشان نمائیم بتعزیت تو پس چکار کنیم نزد تو مجلس تو
نوشت که بصحبت ما بیا از جهة نصیحت ما آنحضرت در جواب نوشت که آنکه دنیا را میخواهد ترا نصیحت نمیکند و آنکه اراده آخرت دارد
بتو صحبت نمیدارد منصور گفت والله که ممتاز فرمود منازل جمیع مردم را از کسی که اراده دنیا کرده از آن کسی که اراده
آخرت دارد و اگر اراده آخرت کرده از آنکه اراده دنیا نموده مؤلف رحمه الله میفرماید که مناقب صادق علیه السلم فاضل است
و صفات او در شرف کامل تر اولیا او را سازد و از اعراض اخروی ایشان کامل و در شرف و فضل او بر جمیع
ایام سابق و جنت از برای موالیان و محبانش حاصل او صاحب عز و مجد و مدار و مفاخر است او مرکز دایره رسالت و
امامتست جهة آبای او محمد عربیست و جهة ابنای او محمد مهدی که او موضع محبت و این خلف حجت و پسندیده است

اورا این شرف و مجد که واسطه است میان دو مجد او عالم است نشأتین و مغوث بکرم الطرفین است و جاری است
طریقه آبای کرام و اجداد است بجای ایشان علیهم الصلوة والسلام وقف فرموده بود نفس شریف را بر عبادت و حبس نموده
بود او را بر طاعت و زهادت و مشتغل بود باوراد و تهجد و متفق بود بر صلوات و تعبد اگر بلندی او را فلک دوار سر آینه بر گردن
رود و دور شود از مکان منصرف نشود از دوران اگر مجاور کرد دوار ابحر هر آینه ملحق شود بقصور خود السنه جنیان و اکر مقام حجت
کند او بر ملک سر آید ناد خان نماید ازجهه علو شان و سمو مکان ابن سید ولد آدم بهتر عرب و عجم کشاف اسرار علوم هادی
معرفت حی قیوم صاحب معلم مقال فارس جلال و جدال فارق میان حرام و حلال صدقه کننده حی قوت عیال
سابق در حلبات فضل و افضال کاشف حقایق تنزیل واقف بر دقایق تأویل عارف آیه برهان و دلیل صائم در نهار
و قائم در لیل بحر حکم و مصباح ظلم غایه در کرم و نهایت در اخلاق و شیم وارث آبای کرام مورث ابنای عظام
علیهم افضل الصلوة و در مقام معذرت و تقصیر این ابیات در مدح آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه فرموده شعر

مناقب الصادق مشهورة * ینقلها عن صادق صادق * سما الی نیل العلی واعتلی * وکل عن ادراکه اللاحق
جری الی المجد کآبائه * کما جری فی الحلبة السابق * وفاق اهل الارض فی عصره * وهو علی حالاته فائق
سما الی الجود طالبه * وسیبه هامی الحیا دافق * وکل ذی فضل بافضاله * وفضله معترف ناطق
له مکان فی العلی شامخ * وطود مجد صاعد شاهق * من دوحة العز التی فرعها * سام علی اوج السهی سامق
نائله صوب حیا مسبل * وبشره فی ضوئه بارق * صوب رای ان عدا جاهل * وصوب غیث ارعد الطارق
کأنما طلعته ما بدا * للناظرین القمر الشارق * له من افضاله جاد علی * البذل ومن اخلاقه سابق
یروقه بذل الندی والتقی * وهو لهم اجمعهم رائق * حلو وطابت وطالت علی * ابدع فی ایجادها الخالق
شاد المعالی وسعی للعلی * فهو له وهو لها عاشق * ان اعضل الامر ولم یهتدی * الیه فهو الفاتق الراتق
لشوقه المجد ولو عزوان * یشوقه وهو له شائق * مولای انی فیکم مخلص * ارجو بکم نیل الامانی اذا
نجا مطیع وهوی مارق * یعنی مناقب صادق علیه السلام مشهور و معروف است که نقل کرده آن مناقب را صادقی

ازصادق

از صادقی با سمان بلندی او نتوان رسید و قاصر است از دریافتن قدر او ذهن لاحق تیز برتست بسوی مجد و بزرگی مجد آبا
عطاش علیهم السلام همچنانکه تیز رو است در میدان جنیبانکه سابق است و فائق اهل زمین است در عصر و زمان خود و او بر همه
حالات خود بر ایشان فائق باران جود او بیاپی ریزنده است و عطای او سر گردان کننده باران است و هر صاحب فضیلتی
با فضال و فضل او معترف ناطق است مر او را مکان مرتفع است در بلندی که بسی بلند است و کوه بزرگی او بغایت
مرتفع بالا رونده است او از شاخ درخت عزتیست که فرع آن اصلی است که باوج سها کشیده و باران فیضش بهمه رسیده
و باد بشارت در باران جود او برق زننده است و رای صواب جواب میفرماید اگر احمد تجاوز کرد نادانی و باران جود
می نوارد اگر از معیشت عارست سائلی سر کرده گویا طلعت با نضرت آنحضرت آنچه ظاهر و هویداست مر تنکر را
قمریست نور دهنده و از افضال بخشندگی بر بذل و از اخلاق حمیده است که بر همه ساری و جاری است و بر زده و بذل میکند
عطا و جود را و از برای همه خلایق بزره عطاست همچو ابر که ریزنده است و الطیف است پاکیزه و پسندیده ملبد شونده که
ابداع فرموده در ایجاد آنحضرت خالق خلایق بلند است مراتب معالی او و عمل او از برای مراتب کمال از برای اوست دلبسته
و او از برای آن عاشق اگر مشکل شد امری که راه یافته نشود بسوی آن پس او آنرا فاتق است که حل و عقد آن بدست
وسیت شوق او دارد بزرگی و عجیبی نیست که بزرگی مشتاق او باشد و مجد و بزرگی اشتیاق او داشته باشد ای مولای من
بدرستی که من در دوستی شما طوق اخلاص کردن جان دارم اگرچه خلط کند و مزج نماید بدوستی شما شماتت غیر مخلص
چیزی دیگر را از اعراض از برای شماتت دوستی و ولای من باستانه پیگاه شما متوجه است مراکب من که از آمدن باز و دور
لاغر شده لهذا بر شماتت وثوق و اعتماد من امیدارم شما بیافتن آرزو و آمال کاهی که نجات یابد فرمان بردار و بیفتد در دوزخ
نافرمان بدکردار یعنی در روز قیامت تقبل منا یا کریم الستار وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الاطهار

ذکر امام هفتم ابی الحسن موسی الکاظم بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی ابیطالب علیهم الصلوة والسلام

کمال الدین بن طلحه رحمه الله آورده که او امام کبیر القدر عظیم الشأن کثیر التهجد بود جد تمام در اجتهاد مبذول نمود و سعی بلیغ در
عمل مبذول مشهود داشته بود بکرامات مشهور و موسوم بود بعبادات مواظب و ملازم بود بر طاعات در شب ساجد و قائم بود و در روز

متصدق و صائم از جهت بسیاری حلمش و عفو از تعدی کننده کان بکاظم معروف و مشهور شده در مکافات بدی احسان
میفرموده و در حیات جانی بعفو می فرمود و از جهت کثرت عبادتش بعبد صالح اشتهار یافت و معروف در عراق بباب
الحوائج الی الله که انجاح متوسلان قرب الهی بکرامات و مقامات او بود که عقل دران امور حیرت داشت و علم حیرانی بر بی اوراشت
و حکم میکرد که قدم صدق و لا یزالی است نزد حق جل و علا اما ولادت شریفش در ابوا بوده در سال صد و بیست و هشتم از
هجرت و گویند صد و بیست و نهم بوده فاما نسب عالیش از قبل آبا امام بسیم بزرگوارش جعفر بن محمد باقرست علیهما السلام
و مادرش ام ولد بوده که او را حمیده بربریه میگفتند و غیر از آن نیز گفته اند و اما اسم مبارکش موسی است و کنیتش ابو الحسن و گویند
ابو اسمعیل و او را القاب متعدده است اشهر آن کاظم است و دیگر صابر و صالح و امین و اما مناقبش بسیارست
و این بیت مکرر از عنایت الهیه از آنجمله نقل کرده اند از فضل بن ربیع که مهدی چون حبس کرد موسی بن جعفر را
علیهما السلام در بعضی از شبها مهدی علی ابن ابی طالب علیه السلام را بخواب دید که میفرمود مر او را که یا محمد فهل عسیتم ان تولیتم
ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم یعنی آیا شاید و توقع هست از شما اگر حاکم امور مردمان شوید اینکه فساد کنید
در زمین بسبب جاه و حود از روی تکبر و تعظیم کرم گردانید و انواع تباهی از شما واقع گردد و ببرید رحمهای خود از جهت
تکبر و تعظیم یا از شما می آید که اعراض کنید از قرآن و روی بگردانید از فرمان که باسر امور جاهلیت روید از فساد و قطع رحم و سنگ
و امثال آن ربیع گوید که مهدی شب فرستاد بسوی من و مرا طلب کرد من از این ترسیده آمدم بنزد وی و این آیه را میخواند
و او احسن مردم بود از روی صوت آواز گفت در حال برو و موسی بن جعفر را بیار من رفتم و آوردم با آنحضرت معانقه
کرد و در پهلوی خود نشاند و گفت یا ابا الحسن من امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام را در خواب دیدم که خواند بر من این آیه پس
ایمن گردانید از خروج تو بر من و با یکی از فرزندان من آنحضرت فرمود و الله من چنین کنم و این از شان من نیست گفت راست گفتی
ای ربیع سه هزار دینار بوی ده و باز گردان او را باهل خود بجانب مدینه ربیع گوید که من دران شب کار او محکم کردم که صبح نکند
مگر که در راه باشد از خوف عوائق جنابوی گوید که آنحضرت را ده هزار دینار برسم صله داد حسام بن حاتم اصم گوید که مرا پدرم
گوید که شقیق بلخی گفت مرا که بیرون رفتم بحج در سال صد و چهل و نهم و فرود آمدم بمنزل قادسیه پس ناگاه مردم را نگاه

میکردم مردم در زینت و کثرت ایشان انگاه نظر من افتاد بجوان خوبروی گندم گون ضعیفی که جامه صوف بر بالای ثوبی پوشیده
مشتمل شده و نعلین در پای دارد و تنها نشسته من با خود گفتم که این جوان از صوفیه است میخواهد که باری باشد بر مردم
قافله درین راه والله که من بسوی او بروم و او را سرزنش کنم پس نزدیک او رفتم چون برابر خود دید فرمود که یا شقیق
اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم یعنی پرهیزید و بگذارید بسیاری از گمانها بدرستی که بعضی از گمانهاست که بزه است
و گناه بران مترتب میشود بعد از ان گذاشت مرا و رفت من گفتم در نفس خود که این امر عظیم است که تکلم کرد بانچه در نفس من بود
و ناطق گشت باسم من نیست مگر این بنده صالح من باوی ملحق شوم و هر آینه بپرسم از حال وی گفت بشتاب رفتم در
اثر او ملحق شدم و غائب شد از چشم من پس فرود آمدیم بمنزل واقصه ناگاه دیدم که نماز میکرد و اعضای مبارکش
میلرزد و اشک از چشم مبارکش میرود گفتم اینست صاحب من بروم از و حلالی بخواهم پس میگشتم تا نشست انگاه روی آوردم
بجانب او پس چون مرا در مقابل دید فرمود یا شقیق بخوان که و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم
اهتدی یعنی بدرستی که هر آینه نیک آمرزنده ام مر آنکس را که توبه کرد و ایمان آورد بوحدانیت من و بکرد عمل صالح پس
راه راست یافت بعد از ان گذاشت مرا و رفت پس من گفتم این جوان هر آینه از ابدال است که تکلم کرد بسر من دو نوبت
بعد از ان چون بمنزل زباله فرود آمدیم ناگاه دیدم این جوان را که بر سر چاهی ایستاده و رکوه در دست دارد و میخواهد که آب
بردارد ازین چاه پس رکوه از دست مبارکش افتاد در چاه و من نگاه میکنم که نگاه کرد بسوی آسمان و شنیدم که میگوید
انت ربی اذا ظمئت الی الماء و قوتی اذا اردت الطعاما یعنی تویی سیرابی من هر گاه که تشنه شوم و قوت من تویی که
اراده طعام کنم بعد از ان گفت ای سید من نیست مرا غیر این پس من باز گردان آن را شقیق گفت والله دیدم چاه را که
آب او بالا گرفت تا آنحضرت دست کرد و رکوه خود را برداشت پر آب و وضو ساخت و چهار رکعت نماز گزارد بعد از ان
میل فرمود به تل ریگی که آنجا بود پس کفی از ان ریگ برداشت و انداخت دران رکوه و حرکت و خورد و آشامید
من پیش رفتم و سلام کردم جواب سلام من داد گفتم اطعام کن مرا از آن نعمتی که حق تعالی بر تو انعام فرموده
فرمود که ای شقیق لا یزال نعمت الهی بر ما می آید نعمت ظاهره و باطنه او پس نیکو کن گمان را بپروردگار بعد از ان آن

رکوه را بمن داد من از آن خوردم پس آن سویق و قندی بود والله که از آن لذیذتر چیزی نخورده بودم و از آن پاکیزه‌تر و خوشبوتر نی
سیر شدم و سیراب گشتم و باقی ماندم چند روز که اشتهای طعام و شرب نداشتم بعد از آن ندیدم تا در آمدم بمکه پس دیدم اورا
یک شبی در جنب قبة الشراب در نصف شب که ایستاده نماز میگزارد با خضوع و خشوع با گریه و ناله همچنین نماز گزارد تا شب
رفت و صبح طالع شد نشست در مصلای خود و تسبیح میکرد و بعد از آن برخاست و نماز صبح گزارد و هفت نوبت طواف خانه
فرمود و بیرون رفت و بعد از آن من از او رفتم بر گرد او غلامان و غاشیه کشان دیدم و بر خلاف آن بود که دیده بودم در راه
و مردم بر گرد او می آمدند و سلام میکردند من گفتم بعضی را که نزدیک وی دیدم که کیست این جوان گفتند که این موسی بن
جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب است علیهم السلام من تعجب کردم از بودن مثل این عجایب مکرر از
مثل این سید و بعضی از متقدمین نظم کرده‌اند واقعه شقیق را با آنحضرت در ابیات طویله و بعضی از آن ابیات اینست شعر

سل شقیق البلخی عنه وما عاین منه وما الذی کان ابصر ۞ قال لما حججت عاینت شخصا ۞ شاحب اللون ناحل الجسم اسمر ۞
سائرا وحده ولیس له زاد ۞ فما زلت دائما اتفکر ۞ وتوهمت انه یسأل الناس ۞ ولم ادر انه الحج اکبر ۞
ثم عاینته ونحن نزول ۞ دون فید علی الکثیب الاحمر ۞ یضع الرمل فی الاناء ویشربه ۞ فنادیته وعقلی محیر ۞
اسقنی شربة فناولنی منه ۞ فعاینته سویقا وسکر ۞ فسألت الحجیج من یک هذا ۞ قیل هذا الامام موسی بن جعفر ۞

یعنی بپرس شقیق بلخی را از و آنچه معاینه دیده بود از وی و آنچه که با آن بینا شده بود گفت چون بحج میرفتم دیدم معاینه
شخصی را متغیر اللون ضعیف جسم گندم گون تنها میرفت و نبود او را زاد و توشه پس همیشه و دائم در آن فکر بودم و توهم
کردم که او سوال خواهد کرد مردم را و ندانستم که او خود حج اکبر است بعد از آن دیدم او را جایی که ما فرود آمده بودیم بر کثیب احمر
نشسته بر ریگ انداخت پاره‌ای از آن ریگ در ظرفی که داشت و خورد و آشامید از آن پس نگاه کردم و عقل من در آن حیران
بود که بجهت من شربتی از آن بدهد پس داد من از آن پاره پس معاینه دیدم که سویق است با قند بعد از آن پرسیدم حاجیان را که
این چه کسست گفتند که این امام موسی بن جعفر است علیهما السلام پس کرامات عالیه المقدار خوارق العادات آن علی التحقیق جلیه مناقب
• و زینت مزار پر انوار حضرت است و زیاده شد از آنکه گرامی که فائض میشود بدرگاه عنایت ربانی و انوار تایید یزدانی که فروزد

او را اخلاق توفیق و توفیر و نزدیک ساخته و او را بمقام تقدیس و تطهیر وما یلقیها الا الذین صبروا وما
یلقیها الا ذو حظ عظیم یعنی نرسد این خصلت مگر آنانرا که صبر کنند بر مکاره و عطا کنند این صفت و عادت مگر
خداوند بهره بزرگ را که ایمان و کمال نفس و اخلاق حسنه است آن حظ عظیم و گویند که حظ عظیم بهشت است ابن طلحه رحمه
میگوید که گفت گوش مرا واقعه عظیمه که ذکر کردند آنرا بعضی از صدور و اعیان عراق که دالست بر اشرف منقبت آنحضرت
و شاهدست بر علو او نزد حضرت عزت و نزدیک ساختن منزلت او نزد حق تعالی که ظهور کرامت اوست بعد از وفات
آنحضرت چه شک ظهور کرامت بعد از موت اول است از آنکه در حال حیات باشد و این آنست که یکی از عظمای خلفای او را
نایبی بود عظیم الشان در میان حکام و اعیان زمام اختیار و حکومت عامه در قبضه اقتدار او بود در مدت دور و دراز
و بسی با سطوت و جرأت بود چون انتقال کرد بسرای آخرت اقتضا کرد عنایت خلیفه از برای او که او را دفن کنند در
جوار مرقد معطر موسی بن جعفر علیهما السلام یعنی بمشهد معطر کاظمی و در آن مشهد معطر نقیبی بود معروف و مشهور بصلاح
که کثیر التردد بود در خدمت و ملازمت آن آستانه تعلق بوی داشت که بوظایف آن قیام مینمود این نقیب ذکر کرد که بعد از
دفن آن متوفی در این قبر من خواب کردم در آن مشهد شریف در خواب می بینم که قبر آن میت شکافته و آتش در آن افتاده شعله
میکشد و دود و رایحه غبار آن بر گرد آن مشهد را و امام موسی علیه السلام ایستاده پس آواز کرد این نقیب را بنام تو و فرمود مرا او را
که بگوی بخلیفه که ای فلان نام او برد که تو ایذا میرسانی مرا بمجاورت این ظالم و سخنی گفت درشت بعد از این پس این نقیب
بیدار شد از خواب فزعناک بود از خوف و ترس در حال چیزی نوشت و صورت واقعه را درج کرد و خلیفه را از تفاصیل آن واقعه
خبردار کرد پس چون شب در آمد بمشهد مقدس کاظمی آمد و طلبید نقیب را و در آمدند بآن مقبره و امر کرد تا آن قبر را بشکافند
تا نقل کنند آن مدفون را بموضع دیگر در خارج مشهد پس چون گشودند یافتند پاره خاکستر سوخته و اثر از میت نبود
و درین قصه زیاده استغنای از تعداد بعض مناقب وی و اکتفا از بسط قول بدو و آورده‌اند در باب اولاد آنحضرت
که او را بیست پسر بوده و هیجده دختر و نامهای پسرانش علی الرضا زید ابرهیم عقیل هارون حسن حسین عبدالله
اسمعیل عبیدالله عمر احمد جعفر اسحق عباس حمزه عبدالرحمن قاسم جعفر اصغر یحیی عمر محمد

و نامهای دختران‌ش خدیجه و ام فروه و اسما و علیه و فاطمه و ام کلثوم و آمنه و زینب و ام عبدالله و زینب الصغری
و ام القاسم و حکیمه و اسماء الصغری و محموده و امامه و میمونه و غیر از این نیز گفته‌اند و اما در عمر آنحضرت آورده‌اند که رحلت فرمود
در بیست و پنجم رجب در سال صد و هشتاد و سوم از هجرت و سابقا ذکر ولادت باسعادتش ثبت شد که یافت که در سال صد و
بیست و هشتم بوده و بعضی گفته‌اند در صد و بیست و نهم پس عمر شریفش بقول اول پنجاه و پنج بوده و بر قول ثانی پنجاه و
چهار و قبر مطهرش در مشهدیست که معروفست بباب التبن از محروسه بغداد و شیخ کمال الدین و جنابذی نیز اولاد آنحضرت
را از ذکور سی و هفت ذکر کرده و از اناث سی و هفت و عمر آنحضرت پنجاه و پنج گفته و جنابذی بعد از این آورده که اسحق بن جعفر روایت کرده که
من پرسیدم از برادر خود موسی بن جعفر علیهما السلام که گفتم اصلحک الله آیا مومن بخیل می‌باشد فرمود که بلی گفتم آیا بد دل
می‌باشد فرمود بلی گفتم آیا خائن می‌باشد گفت نه و کذاب هم نمی‌باشد بعد از آن آنحضرت فرمود که حدیث کرد پدر بزرگوار من جعفر
بن محمد که او روایت کرده که علی بن ابیطالب علیهم السلام فرموده که من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود که
هر خصلتی که هست در بوزینه دیده میشود از مومن بشرط آنکه خیانت و کذب نباشد حدیث کرد عیسی بن محمد بن مغیث قرظی
و او بنود سالگی رسیده بود که گفت یکسال زراعت کرده بودم از خربزه و خیار و کدو و در موضع خوانیه که آن را ام عظام
میگفتند پس چون نزدیک شد برسیدن آن زراعت ملخ آمد و تمام آن مزروع را خورد و غرامت آن زرع
که بر من واقع شد ثمن دو شتر و صد و بیست دینار بود و نشسته بودم ناگاه روزی موسی بن جعفر [illegible] پس سلام کرد
بر من و فرمود که حال تو چیست گفتم گشته‌ام مثل آن محصول زراعت و حیران باشد که هیچ باقی نمانده باشد چه شب ملخ آمد
و تمام زراعت مرا خورد فرمود چند غرامت کشیدی گفتم صد و بیست دینار با ثمن دو شتر فرمود که یا عرفه بر حتی که
مر ابی الغیث را صد و پنجاه دینار و دو شتر یعنی این مبلغ را بوی اعطا فرمود [illegible] دو شتر دیگر پس فرمود که بیست و
سی دینار و دو شتر باشد گفتم یا مبارک بخوان از برای من دعای برکت را پس آنحضرت در آن دعا فرمود و حدیث کرد مرا
از رسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود که تمسک جوئید ببقای مصائب چه سالم بودن در جمیع اوقات اثر
از نیکو ندارد بعد از آن هر دو شتر را بستم و آب دادم زراعت را حق تعالی برکت دعای آنحضرت چندان برکت و افزونی داد که

بعضی از آن محصولات را فروختم بده هزار درهم حدیث کرد احمد بن اسمعیل که موسی بن جعفر از حبس فرستاد بهرون الرشید
رساله را و در آن درج فرموده بود که نمی‌گذرد از من روزی از بلا و دشواری الا که بگذرد از تو آن رخا و آسانی تا برسیم ما
همه بروزی که او را انقضا نباشد که در آن روز خاسر گردند و بر تو آسان زیانکار خواهند بود و در آن روز تباه کاران بغداد
باقی ملاقی شوند و خطیب ذکر کرده مولد و عمر و مدفن آنحضرت را بر وجهی که سابقا مذکور شد و آورد دیگری که مهدی او را
از مدینه ببغداد آورد و بعد از آن رد کرد بمدینه و اقامت فرمود در مدینه تا ایام هارون الرشید بعد از آن رشید او را از
مدینه آورد در بغداد و حبس کرد تا در آنجا رحلت فرمود و اسمعیل روایت کند از پدر بزرگوار خود موسی بن جعفر و او از جد خود علی بن
الحسین و او از پدر خود علی ابن ابیطالب علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که نظر کردن به پدر و مادر خود از جهة
دوستی ایشان عبادتست که موسی بن جعفر علیهما السلام حاضر کردانید اولاد و احفاد خود را و فرمود که ای فرزندان من
بدرستی که وصیت میکنم شما را بوصیتی که هر که نگاه دارد و حفظ کند آن را که باید بشما از امور مکروه پس من بشنوانم در گوش
راست شما مکروهی را چون باز گشت بجانب گوش چپ ایشان و عذر گفت آنگاه فرمود که من نگفتم چیزی بشما پس ایشان قبول
نمودند عذر آنحضرت را یعنی چون مکروهی شنیدید بعد از آن خواسته از گوش دیگر بیرون کنید حالت که شنیدید آنحضرت
روایت کرده از پدران بزرگوار و ایشان روایت کرده‌اند از حسین بن علی علیهما السلام که مردی آمد بخدمت امیر المومنین علی علیه السلام
که بعمل قومی میرفت امام حسین علیه السلام میفرماید که من گفت آنحضرت که قبر برای من طلب کن چون آمد فرمود بوی که بیرون رو
باین عامل بگو که شنوانید تو ما را بچیزی که نخواهد خدای تعالی آن را پس باز کرد در فرج حفظ الهی این آخر کلام جنابذی است
شیخ مفید رحمه الله باب ایراد نموده در ذکر امام موسی بن جعفر علیهما السلام بعد از ذکر ابی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام از تاریخ مولد و
دلائل امامت و مبلغ سن و مدت خلافت و وقت وفات و سبب آن و موضع قبر و عدد اولاد و مختصری
از اخبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و گوید که امام بعد از ابی عبدالله علیه السلام پسر او است ابو الحسن العبد الصالح موسی بن
جعفر علیهما السلام بجهة خصال فضل و کمال در او و نص پدر بزرگوارش بر امامت او [illegible] اشارات او بسوی او
و ولادت باسعادتش در ابوا در سال صد و بیست و هشتم و سوم از هجرت و رحلت فرمود در بغداد در حبس سندی بن شاهک

در ششم رجب در سال صد و هشتاد و سوم از هجرت و در آن روز پنجاه و پنج ساله بود و مادرش ام ولد بود که او را حمیده بربریه میگفتند

خلافتش و قیام با مامتش بعد از پدر بزرگوار سی و پنج سال بوده و کنیتش ابو ابراهیم و ابو الحسن و ابو العلی معروف بود و بعبد صالح

و موصوف نیز بکاظم و راویانیکه روایت کرده اند نص صریح را از ابی عبد الله در امامت آنحضرت علیهما السلم اینجماعت اند که

از شیوخ اصحاب و ثقات ابی عبد الله جعفر بن محمد بن علی علیهم السلم بوده اند رحمة الله علیهم اجمعین و نامهای ایشان اینست

مفضل بن عمر جعفی و معاذ بن کثیر و عبد الرحمن بن حجاج و فیض بن مختار و یعقوب سراج و سلیمان بن خالد و

صفوان بن جمال و غیر ذلک و روایت کرده اند نیز ابن الزبعی برادرش مثل اسحق و علی و ایشان با فضل و ورع بوده اند

بی اختلاف و روایت کرده موسی بن صیقل از مفضل بن عمر جعفی که او گفت من نزد ابی عبد الله علیه السلم بودم که امام موسی

در آمد و هنوز کوچک بود و پس ابو عبد الله علیه السلم فرمود که طلب وصیت امامت با وکن و نیز امر او را نزد کسی که اعتماد

باشد بر و از اصحاب خود و روایت کنند مشیت از معاذ بن کثیر که من گفتم مر ابی عبد الله را که من در میخواهم از خدای تعالی

که روزی کند پدر ترا از تو این منزلت را که روزی کند ترا از عقب تو پیش از رحلت مثل این منزلت را فرمود که حق تعالی

آنرا کرده گفتم کیست او که فدای تو کردم اشارت بعبد صالح فرمود و او در خواب بود و گفت این در خواب است

و در آن روز هنوز خورد بود و روایت کنند ابو علی ارجانی از عبد الرحمن بن حجاج که او گفت من رفتم بخدمت جعفر بن محمد در منزل

او و آنحضرت در انمنزل در مسجدی بود که او را بوده و دعا میخواند و موسی بن جعفر علیهما السلم بر یمین وی بود و آمین میگفت بر دعای او

گفتم خدای تعالی مرا فدای تو کردم تو خود میدانی انقطاع و خدمت من بتو ولی امر تو بعد از تو که خواهد بود فرمود که ای عبد الرحمن

بدرستی که موسی زره را پوشیده و قد او درست گفتم احتیاج نیست بعد از این بهیچ چیز و روایت کنند عبد الاعلی از فیض بن مختار که او گفت

که گفتم مر ابی عبد الله علیه السلم را که بگیر دست مرا از آتش کیست از برای ما در اینحال ابو ابراهیم کوچک بود و فرمود صاحب تو اینست

پس متمسک شو باو و روایت کنند ابن ابی نجران از منصور بن حازم که او گفت که من گفتم مر ابی عبد الله علیه السلم را که

بابی انت و امی بدرستیکه میگذرد صبح و شام بر نفوس پس چون چنین شود کیست آنحضرت فرمود که چون چنین شود

پس او صاحب شماست و زد دست مبارک خود را بر دوش راست ابی الحسن و او در آن روز آنچه من میدانم حاضر بوده

و عبد الله بن جعفر با ما نشسته بود و روایت کنند ابن ابی نجران از عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب علیه السلم که او گفت

من گفتم مر ابی عبد الله علیه السلم را که اگر حادثه واقع شود که حق تعالی آنرا نماید بمن اقتدا بکه باشد اشارت فرمود بموسی علیه السلم

پس گفتم اگر او را حادثه روی نماید بکه اقتدا باشد فرمود بفرزند گفتم اگر ولد او را نیز حادثه شود و برادر بزرگ گذاشته بود و پسر کوچک

فرمود که بولد او و بار همچنین میشه و روایت کنند مفضل از طاهر بن محمد که او گفت روزی دیدم که ملامت میفرمود ابو عبد الله علیه السلم

پسر خود را عبد الله و نصیحت میکرد او را و میفرمود که چه مانع است ترا که باشی مثل برادر خود که والله من میابم نور برادر تو در وی

عبد الله گفت چگونه است این آیا پدر من و پدر او یکی نیست و اصل من و اصل او یکی نیست آنحضرت فرمود که او از نفس منست و تو

پسر منی و روایت کنند محمد بن سنان از یعقوب سراج که گفت رفتم بخدمت ابی عبد الله علیه السلم و او نشسته بود

بر سر ابی الحسن موسی علیه السلم و او در گهواره بود و آنحضرت با وی از بسیکفت راز دور و دراز پس من نشستم تا او از آن

فارغ شد آنگاه برخاستم سوی آنحضرت فرمود که نزدیک بیا و بر مولای خود سلام کن یعنی ابا الحسن موسی علیه السلام پس من سلام کردم

بر او و جواب سلام من فرمود بزبان فصیح بعد از آن ابو عبد الله علیه السلام فرمود که برو و تغییر کن نام دختر تراکه نام کرده دیروز

که آن نامیست که دشمن دارد خدای تعالی آن نام را و گویند که مرا دختری شده بود و عایشه او را نام کرده بودم بعد از آن

ابو عبد الله علیه السلم فرمود که باز دار خود را از کار او تا ارشاد کرده شود پس من نام او تغییر کردم و روایت کنند ابن مسکان از سلیمان

بن خالد که او گفت که ابو عبد الله روزی طلب فرمود ابا الحسن را و ما در خدمت آنحضرت بودیم آنگاه فرمود که بر شماست

بتعهد این بعد از من پس او والله که او صاحب شماست و روایت کنند وشا از علی بن حمزه و او از صفوان جمال که او گفت

من پرسیدم از ابی عبد الله علیه السلم از صاحب این امر فرمود که صاحب این امر نه لهو کند و نه لعب در این اثنا ابو الحسن موسی علیه السلم

و او کوچک بود و عناقی بیامد با وی میگفت او را که سجده کن پروردگار خود را پس فرا گرفت او را ابو عبد الله و در بر گرفت و فرمود

بابی انت و امی این آنکس است که لهو و لعب نمیکند و روایت کنند یعقوب بن جعفر جعفری که حدیث کرد مرا اسحق بن

جعفر الصادق علیه السلم که او گفت من یکروزی نزد پدر بزرگوار خود بودم که علی بن عمر بن علی از آنحضرت پرسید که جان من فدای

تو باد بکه پناه بریم و مردم بکه پناه جویند بعد از تو فرمود بصاحب این دو جامه زرد که بید اخواهد شد تو پس التفات کردیم که ناگاه

پیدا شده و بر و دست در آ گرفت تا گشوده شد و در آمد برما ابوابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام و او کودک بود و بر دو
جامه زرد بود و روایت کند محمد بن ولید که من شنیدم از علی بن جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام که او گفت
من شنیدم از پدر خود جعفر بن محمد که میفرمود جماعتی را از خواص اصحاب خود که فرا گیرید به پسرم موسی خیر را که او افضل
ولد منست و من میگذارم او را بعد از خود که قائم مقام من باشد و حجت الله بود بر کافه خلق او بعد از من و علی بن
جعفر تمسک محبت به برادر بزرگوار خود موسی و بسیار بخدمت وی میرفت و فرا میگرفت از و معالم دینیه را و او را
هست مسائل مشهوره که از و پرسیده و جواب از آنحضرت شنیده و روایت کرده و اخبار از آنحضرت زیاده از آنست که از
حیز احصا در آید صلوات الله علیه

هشام بن سالم گوید که ما در مدینه بودیم بعد از وفات ابی عبدالله علیه السلام من و محمد بن نعمان صاحب الطاق
چون دیدیم که مردم اجتماع نموده اند بر عبدالله بن جعفر که او صاحب امر است بعد از پدر بزرگوارش پس رفتیم نزد او
و مردم بسیار نزد او بودند و سوال کردیم از زکوة که در چه مقدار واجب میشود گفت در دویست درهم پنج درهم پس گفتیم در
صد درهم چه واجب شود گفت دو درهم و نیم گفتیم والله مرجئه نمیگویند این را گفت والله که نمیدانم که مرجئه چه میگویند گفت
پس بیرون آمدیم سرگردان نمیدانستیم که بکجا متوجه شویم من و ابوجعفر احول نشستیم در بعضی از کوچهای مدینه گریان و حیران
که بکجا متوجه شویم و کرا مقصد سازیم میگوییم بمرجئه رویم یا بقدریه یا بمعتزله یا بزیدیه در این بودیم که دیدیم مرد پیری که نمی
شناختیم او را که بدست اشاره میکند بسوی من ترسیدم که مبادا او جاسوسی باشد از جاسوسان منصور دوانقی چه او را
جاسوسان بود در مدینه تا ببینند که مردم بعد از ابی عبدالله علیه السلام بر کی اجتماع مینمایند چون چنین می دیدند می
گرفتند و گردنش میزدند من ترسیدم که او از ایشان باشد گفتم احول را که دور شو از من که مبادا هلاک نشوی پس اراده نفس خود
میکنی و آن مرد بسیار دور میشوی و من دنبال پیر را گرفتم و میرفتم و چنین پنداشتم که قادر نخواهم شد بر خلاصی از او پس
لایزال پی او گرفته میرفتم و خود را عرض میکردم بر موت تا برد مرا به در خانه ابی الحسن موسی علیه السلام و خود
گذاشت و رفت پس ناگاه خادمی بر در خانه گفت مرا که در آ در خانه که خدای تعالی بر تو رحمت کند من چون باندرون رفتم

ناگاه ابوالحسن موسی علیه السلام ابتدا فرمود بسوال من بی آنکه بسوی من نه بمرجئه و نه بمعتزله و نه بقدریه و نه بزیدیه
و نه بخوارج گفتم من فدای تو گردم پدر بزرگوار تو رحلت فرمود گفت بلی گفتم پس مقتدای ما که باشد بعد از و فرمود
اگر خدا تعالی خواهد که ترا هدایت کند راه آن بتو خواهد نمود گفتم فدای تو گردم بدرستی که برادر تو عبدالله زعم دارد که او امامست
بعد از پدر بزرگوار خود فرمود که عبدالله میخواهد که عبادت نکند خدا تعالی را گفتم پس که باشد ما را فرمود که خدای تعالی خواهد
ترا بنماید خواهد نمود گفتم فدای تو شوم آن توئی فرمود که من نمیگویم این را در نفس خود گفتم نافهم و نرسیدم طریق
مسئله را بعد از آن گفتم فدای تو شوم آیا هست ترا امامی فرمود که نه چیزی بدل من در آمد که کسی نداند مگر حق تعالی
از جهة عظمت و هیبت او گفتم فدای تو شوم آیا بپرسم از آنچه بودم که میپرسیدم از پدر تو فرمود که بپرس تا خبردار شوی
و فاش مکن پس اگر فاش کنی پس کشتن است گفت من سوال کردم از او و خود دریای بی پایانی بود گفتم فدای تو گردم
شیعه پدر تو همه راه گم کرده اند پس القا کن بایشان این امر را و دعوت فرمای بسوی خود حال آنکه تو فرا گرفتی بر من
کتمان را و امر خود را اظهار نفرمائی فرمود که هر که تو جدا کردی رشد این امر را بوی القا کن و فرا گیر کتمان را که اگر فاش
میکند کشتن است و بدست اشارت فرمود بحلق خود گفت پس بیرون آمدم از نزد آنحضرت و ملاقات کردم ابی جعفر
احول گفت مرا که حال تو چه شد گفتم راه یافتم و قصه را بوی حدیث کردم و بعد از آن ملاقات کردم زراره را و
ابوبصیر را که رفته بودند و کلام آنحضرت شنیده و سوالها کرده و قطع امامت وی نموده بعد از آن گروه گروه مردم را میدیدم
که هر که بخدمت آنحضرت میرفت بر او جزم میکرد مگر طائفه عمار ساباطی و عبدالله طبقی ماندند که پیش وی نمیرفتند و مردم مگر
اندکی مروی است از رافعی که او گفت مرا پسر عمی بود که او را حسن بن عبدالله میگفتند و او مردی زاهد و عابد ترین اهل زمان
خود بود و سلطان وقت از و حذر میکرد از جهة جد و اجتهاد او در دین و بسا بودی آوردی سلطان را امر بمعروف
و نهی از منکر بر وجهی که او را بخشم می آورد و متحمل آن میشد از جهة صلاح حال او و حال او برین منوال بود تا آنکه روزی
داخل شد در مسجدی که در آنجا بود ابوالحسن موسی علیه السلام پس آمد بخدمت آنحضرت فرمود که چه حجت بسوی من آنکه که
شروع کرده و میدارد مرا این حال تو الا آنکه ترا آن معرفتی که باید حاصل نیست پس در طلب معرفت باش گفت مرا او که

فدای تو شوم که هست آن معرفت فرمود که برو نفقه حاصل کن و در طلب حدیث باش گفت تحصیل آن از کجا کنم فرمود که از
فقهای مدینه بعد از آن بر من عرض میکن حدیث را گفت پس رفت و حدیث می نوشت و بعد از آن می آمد و میخواند
بر آنحضرت پس آنحضرت اسقاط میفرمود همه آن را و میگفت برو معرفت حاصل کن و او مردی بود خواهنده دین گفت
پس همیشه مترصد میبود ابا الحسن را علیه السلام تا بیرون فرمود بضیعه که او را بود در آن نواحی پس انتظار آنحضرت
ملاقات کرد در راه پس گفت مر او را که جان من فدای تو باد مرا حجت باشد بر تو نزد خدای تعالی اگر دلالت نکنی مرا بر دین حق
پس دلالت کن مرا بدانچه واجب است بر من معرفت آن گفت پس اخبار فرمود آنحضرت او را به امیر المؤمنین علیه السلام
و حق معرفت او و آنچه واجب است از امر دین و امر حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد صلوات الله
علیهم بعد از آن ساکت شد او گفت مر آنحضرت را که جان من فدای تو باد امروز امام کیست فرمود که اگر اخبار کنم
قبول میکنی گفت بلی فرمود که منم امام گفت چیزی می باید که بر این دلالت کند فرمود برو نزد این درخت و اشارت فرمود
ببعضی از درختی که درخت ام غیلان بود و گفت بگو او را که میگوید ترا موسی بن جعفر که بیا گفت پس آمدم نزد آن درخت و این را
گفتم پس بخدا که آن درخت شکافت زمین را شکافتنی تا آمد و ایستاد نزد آنحضرت و بعد از آن اشارت فرمود آن درخت را
برجوع پس بازگشت بجای خود آنگاه اقرار بامامت آنحضرت آورد بعد از آن التزام نمود خاموشی و عبادت را و دیگر ندید
کسی که تکلم کرده باشد پس از آن مرویست از ابو بصیر که گفت گفتم مر ابی الحسن موسی بن جعفر را علیه السلام که فدای تو گردم بچه
شناخته میشود امام فرمود که بچند خصلت اما اول آن خصال که شناخته میشود چیزی از پدر او که بوی تفویض فرموده
و اشارتی بآن نموده تا حجت باشد و از جواب سؤال عاجز نشود و هرگاه خاموش شود از سؤال ابتدا بسؤال ایشان نماید و خبر کند
بامور که در روز آینده بظهور آید و تکلم کند مردم را بهر زبان که خواهد بعد از آن فرمود یا ابا محمد اعطا کنم تو را علامتی پیش از آنکه برخیزی
پس درنگ نکردیم زمانی که درآمد مردی از جانب خراسان و خراسانی بعربی تکلم کرد با آنحضرت ابو الحسن در جواب او
بفارسی تکلم فرمود خراسانی گفت بخدا که منع نکرد مرا که تکلم کنم بفارسی الا آنکه گمان کردم در تو که عارف لغت فارسیان
نباشی فرمود که سبحان الله هرگاه ندانم جواب ترا بلغت پس فضل بر تو چه باشد در آنچه بآن مستحق امامت باشم بعد از آن فرمود که

یا ابا محمد

یا ابا محمد بدرستی که امام کسی است که پوشیده نباشد بر او کلام هیچ یک از مردمان و نه زبان مرغان و نه کلام کسی که در روح باشد
و روایت کند عبد الله بن ادریس از ابن سنان که او گفت هارون الرشید فرستاد در بعضی ایام بعلی بن یقطین جامهای فاخر
از جمله اکرام او و از آن جمله دراعه سیاهی بود از خز که از لباس ملوک و سلاطین بود و مطرز بطلا آنگاه علی بن یقطین بیشتر
آن جامها را برای ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام فرستاد و از آن جمله دراعه بود و اضافه کرد بآن مالی که رسم بود و مقرر
که از خمس مال خود میفرستاد چون این هدایا بآنحضرت رسید مال و جامها را قبول فرمود و دراعه را باز پس فرستاد
بر دست رسول بعلی بن یقطین و نوشت بسوی او که دراعه را نگاه دار و بیرون مکن از دست خود که زود باشد که بآن حاجتی
بود که احتیاج تمام پیدا شود پس بشک افتاد علی بن یقطین بر دادن آن و نمیدانست سبب آن را و نگاه داشت دراعه را پس چون
چند روز از آن بگذشت غضب کرد علی بن یقطین بر غلامی که از خاصان او بود و از خدمت خود او را بیرون کرده غلام
میدانست میل علی بن یقطین را با بی الحسن علیه السلام و واقف بود بآنچه برای امام فرستاده بود از جامها و مال و غیر آن غلام شتافت
این احوال را برشید رسانید و گفت او قائل است بامامت موسی بن جعفر و خمس مال خود هر سال برای او میفرستد و آن دراعه
که امیر برای تشریف او فرستاده بود در این آن برای ابو الحسن فرستاد پس رشید از آن در غضب سخت و مستولی شد
گفت من کشف این قضیه کنم پس اگر امر انچنین باشد که تو میگویی خون او را بریزم و فی الحال فرستاد علی بن یقطین را
طلب کرد چون نزد وی آمد گفت چه شد دراعه که برای خلعت تو فرستاده بودم گفت نزد منست و در صندوقی محفوظ
سر بمهر مطیب ببویهای خوش هیچ صباحی نباشد الا که میگشایم آن را و نظر میکنم بآن از جهت یمن و تبرک و می بوسم و باز
بجای خود می نهم و همچنین هر مسا را آن گفت حاضر کن آن را در ساعت گفت بلی چنین کنم طلب کرد بعضی
از خدمتکاران خود را و گفت برو بفلان خانه از خانهای من و کلید آن را از کنیزان من بستان و در بگشای و فلان صندوق را
نیز بگشا و بچه مهر کرده که در انجاست بیار خادم رفت و در ساعت آن را نزد رشید حاضر کرد پس امر کرد مهر آن را برداشتند
و گشادند چون رشید نظر کرد دراعه را دید بحالی که او گفته بود بچه و مطیب ببویهای خوش غضب او تسکین یافت
و گفت بعلی بن یقطین که بازگردان آن را بجای خود و بازگرد بایمنی که ما دیگر نخواهیم شنید سخن هیچ بدگوی را در حق تو و امر کرد

که در عقب او جایزهٔ عظیمه بردند و گفت آن غلام بدگوی را هزار تازیانه بزنند چون پانصد تازیانه زدند او جان سپرد و روایت
از محمد بن فضل که اختلاف روایت شد در میان اصحاب ما در مسح پاها در وضو که آیا از سر انگشتانست تا بکعبین یا از کعبین تا
سر انگشتان پس ابن یقطین نوشت بابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام که جان من فدای تو باد بدرستی که اصحاب ما اختلاف
کرده‌اند در مسح پاها پس اگر مصلحت بینی آنرا بخط مبارک خود بنویس تا عمل من [illegible] بآنچه تو بجای آری
ان شاء الله تعالی بعد از آن ابو الحسن بوی نوشت که فهم کردم آنچه ذکر کرده بودی از اختلافی که در باب وضو
کرده‌اند و من امر میکنم ترا درین که سه بار آب در دهان کنی و سه بار در بینی و بشوی سه بار روی خود را و خلال
کنی موی محاسن خود را و بشوی هر دو دست را تا مرفق سه بار و مسح کنی تمام سر را و مسح کنی ظاهر دو گوش را
و باطن آنرا و بشوی هر دو پای را تا کعبین سه بار و خلاف این بجای میار پس کتابت آنحضرت بعلی بن یقطین رسید
تعجب کرد از آنچه رسم بود او را در آن در نوشته بود و جمیع اصحاب ایشان برخلاف آنند بعد از آن گفت مولای من
اعلم است بآنچه فرموده و من امتثال امر او مینمایم و بود که عمل میکرد در وضوی خود برین حد و جمیع شیعه مخالف آنچه او
بران بود از جهت امتثال امر آنحضرت و بدگوی علی بن یقطین کار برخلاف میکردند نزد رشید که او رافضی است و
مخالفت مرترا تا رشید گفت بعضی خواص خود را که بسیار شد نزد من گفتار کردار علی بن یقطین که او برخلاف
ماست و میل برفض دارد و من در خدمت او تقصیری نمی‌یابم و بارها او را امتحان کردم ظاهر نشد از و برمن چیزی
از عمل او و من میخواهم که ظاهر گردد مرا او بروجهی که او را بآن شعوری نباشد تا از آن احتراز کند از من گفتند او که
روافض مخالف جماعت‌اند در وضو که در آن تخفیف کرده‌اند و نمی‌بینی که نشویند پاها را در وضو پس امتحان می‌باید کرد او را
جایی که نداند که کسی واقف بر وضوی او گشت بلی این وجه ظاهر میتوان کرد مرا او را و فرمود چیزی از شغل بوی در خانه او تا
وقت نماز در آمد و علی بن یقطین در آنخانه حجره را خلوت کرد از برای وضو و نماز پس چون وقت نماز شد هارون الرشید ایستاد
از پس دیوار این حجره چنانچه میدید علی بن یقطین را و او رشید را نمیدید آب طلب کرده وضو ساخت بروجهی که از پیش گذشت
و رشید میدید آنرا چون وضوی او را برینوجه مشاهده کرد مالک نفس خود نشد تا مشرف گشت بروجهی که او را دید

بعد از آن آواز رشید که دروغ گفت ای علی بن یقطین آنکه زعم کرد که تو از رافضی بصلاح آمد حال او نزد رشید بعد از آن
کتابت ابی الحسن علیه السلام آمد پیش او که ابتدا کن از این زمان ای علی بن یقطین و وضو بساز چنانکه خدای تعالی فرموده یا که
بشوی روی خود را یکبار بفریضه یکبار دیگر باستحباب و بشوی هر دو دست خود را از مرفق انجنین و مسح کن پیش
سر خود را و ظاهر سر … از بقیه تری وضوی خود پس همیشه بود بیم ما که بترسیدیم بر تو والسلام و در دیگر روایت
کند علی بن ابی حمزه بطائنی که بیرون فرمود وقتی ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام از مدینه بقریه که او را بود در اطراف
مدینه و من نیز در خدمت آنحضرت رفتم و او بر استری سوار بود و من هم بر درازگوشی که مرا بود چون پاره از راه رفتیم شیری عرض
راه گرفت من از جهت ترس جلو خود را کشیدم و آنحضرت … استر میراند شیر را دیدم که فروتنی و تذلل مینمود
مر آنحضرت را و همهمه میکرد آنحضرت توقف فرمود از برای او و گوش فرا داشت بهمهمهٔ او و شیر هر دو دست برداشته
نهاد بر کفل استر آنحضرت نفس مرا ترسانید و خوف عظیم در دل من پیدا شد بعد از آن شیر دور شد یکجانب راه و آنحضرت … گردانید
آنحضرت عنان بغله خود را بجانب قبله و دعا میکرد و لبها میجنبانید بروجهی که فهم نمیکردم بعد از آن اشارت فرمود
خود بسوی شیر که برو پس دیگر همهمه آغاز کرده آنحضرت میفرمود آمین آمین و شیر از آنجا بازگشت تا غائب شد از ما و امام
روانه شد پس چون از آن موضع دور شدیم گفتم جان من فدای تو باد حال این شیر چه بود که من ترسیدم او را بر تو بخدا
و تعجب کردم از حال او با تو آنحضرت فرمود که او بیرون آمده بود و شکایت آورده بمن از دشواری ولادت جفت خود و التماس
میکرد که از خدا تعالی درخواهم که او را فرجی دهد از آن و بر او آسان سازد و من از برای او دعا کردم و القا کرده شد در خاطرم
که حمل او نرینه است و او را از آن اخبار کردم و گفت مرا که برو در حفظ و امان حق سبحانه و تعالی که مسلط نخواهد کرد هیچ بر تو و نه بر ذریه تو
و نه بر هیچکس از شیعه تو چیزی از سباع درنده من گفتم آمین و شیخ مفید رحمه الله میفرماید که اخبار درین باب بسیارست
باین قدر اکتفا کردیم والله المستعان

شیخ مفید رحمه الله میفرماید که ابو الحسن موسی علیه السلام اعبد اهل زمان و افقه و اسخی ایشان بود و از روی کف و اکرم ایشان
بود از روی نفس و مرویست که نماز شب را متصل میساخت بنماز صبح و بعد از آن تعقیب میفرمود تا طلوع آفتاب و سجده

می‌افتاد و سر مبارک بر می‌داشت از دعا و تحمید تا نزدیک بزوال و بسیار این دعا بود و میفرمود که اللّهمّ انّی اسئلک الرّاحة

عند الموت والعفو عند الحساب و مکرّر این را میفرمود از دعاهای او است که عظم الذّنب من عبدک فلیحسن

العفو من عندک و بود که میگریست از خشیت الهی تا محاسن مبارکش تر میشد از اشک چشم و بهترین مردم بود

در رعایت صلهٔ رحم و نگاهداشت اهل و شفقت بر ایشان و جستجوی فقرای مدینه میفرمود در شب برای ایشان زر سرخ و سفید

و آرد و تمر می‌برد و با ایشان بخشش میکرد و نمیدانستند که این از کجاست محمّد بن عبد الله بکری گوید که رفتم بمدینه برای طلب

دینی که بتنگ آمده بودم از جهت او گفتم اگر بروم نزد ابی الحسن علیه السّلم و شکایت بوی برم بهتر باشد پس آمدم و بخدمت

آنحضرت در ضیعه بمارئی داشتم چون خبر کردند بیرون فرمود و با وی غلامی بود که با او پارهٔ طعام خرما بود و دیگر غذا آن

غلام با وی نبود نشست بخوردن طعام و من نیز با وی خوردم و از حاجت من پرسید من قصه و احوال خود را گفتم

پس باندرون خانه فرمود و مکث نفرمود مگر اندکی و بیرون آمد بسوی من و فرمود غلام خود را که برو و بعد از آن دست مبارک

کشید بجانب من و داد بمن کیسه زری که در وی سیصد دینار زر طلا بود و بعد از آن برخاست و من نیز برخاستم و سوار شدم

دابهٔ خود را و بازگشتم و مرویست که مردی از اولاد عمر بن خطاب در مدینه بود که دایم ایذا رسانیدی بابو الحسن موسی علیه السّلم

و ناسزا گفتی هرگاه آنحضرت را میدید و بگفتی امیر المومنین علی علیه السّلم را و ملازمان گفتند بگذار ما را که این ناصبی فاجر را

بقتل آریم و منع میفرمود از آن تا که روزی پرسید از عمری که او کجاست گفتند رفته بر سر زرعی که او راست آنحضرت

سوار شد بر ابلکه داشت تا بآن مزرعه رسید عمری از دور فریاد میزد که قدم در زرع من منه آنحضرت ملتفت نشده او

آمد تا نزد وی رسید و فرود آمده نشست پیش وی با کشاده روی و تبسم کنان و فرمود که چند غرامت کشیده بزرع خود

که این گفت دویست دینار فرمود که چند امید داری که حاصل کنی از این زرع گفت علم غیب نمیدانم فرمود که چند امید داری که

بیاید ترا درین گفت امید من آنست که درین دویست دینار دیگر ازین زرع فایده بگیرم آنگاه حضرت کیسه بیرون آورد که در وی سیصد دینار

طلا بود گفت بستان اینک زرع تو بجای خودست و خدا تعالی روزی کند ترا آنچه امید داشتی عمری این را دید برخاست

و سر مبارک آنحضرت را بوسید و التماس کرد که بی ادبی او را عفو فرماید آنحضرت تبسمی فرموده از آنجا بازگشت و چون شامگاه

بمسجد فرمود عمری را دید آنجا نشسته او را چون نظر بآنحضرت افتاد گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته برپای

خاسته شد اصحاب او گفتند عمری را که این چه نوع قضیه است که بود می‌ایم که غیر این میگفتی گفت شنیدید اکنون این که میگویم

شنیدید و او دعا میکرد آنحضرت را و ایشان تعجب کرده مخاصمه میکردند او را و او مخاصمه میکرد ایشان را و بازگشت آنحضرت بخانه

خود فرمود مر اصحاب خود را که اشاره بقتل عمری میکردید چگونه دیدید که باصلاح آوردم او را و شر او را از خود کفایت کردم و جماعتی

از اهل علم گفته‌اند که صلهٔ ابو الحسن علیه السلام که انعام میفرمود دینار می‌بود تا سیصد دینار و صرار موسی مثل شده بود و آورده‌اند

عمار و غیر او از روات که چون هارون الرشید بیرون رفت بحج و نزدیک بمدینه شد اعیان آنجا استقبال کردند امام موسی علیه السلم

نیز در پیش ایشان بود بر استر سوار ربیع گفت این چه دابه است که بر او سوار شده باستقبال رشید آمده که با این آزار در می‌آئی

با وی نمی‌رسی از تعقیب میمانی فرمود که این فروتر است از اسپهای تیز رو و بلند رتبه‌تر است از درازگوشهای کاهل رو

و خیر الامور اوسطها و گفته‌اند که چون رشید بمدینه در آمد توجه بزیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله نمود و با او مردم بسیار بودند

چون نزدیک قبر رسول الله صلی الله علیه و آله رسید گفت السّلام علیک یا رسول الله السّلام یا ابن عمّ مفتخرا

بذلک علی غیری یعنی سلام بر تو ای رسول خدا سلام بر تو ای پسر عم من در حالتی که فخر کننده‌ام باین بر غیر خود و امام موسی ع

که نزد قبر آنحضرت بود فرمود که السّلام علیک یا رسول الله السّلام علیک یا ابه سلام بر تو ای رسول خدا

و سلام بر تو ای پدر بزرگوار من روی رشید متغیر شد چنانچه خشم از و ظاهر شد و عبد الحمید خبر داد که محمد بن حسن پرسید از ابی الحسن

موسی علیه السلم در حضور رشید بمکه که آیا جایز نیست محرم را که سایه افکند بر سر خود مثل محفه سر پوشیده آنحضرت فرمود

که با اختیار نیست محمد بن حسن گفت که آیا جایز است که رود در زیر سایه با اختیار فرمود بلی محمد بن حسن خندید از آن آنحضرت

فرمود که ترا عجب می‌آید از سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بآن استهزا میکنی بدرستی که رسول صلی الله علیه و آله کشف میفرمود در

احرام در زیر سایه میرفت در حالت احرام ای محمد احکام الهی قیاسی نیست که بعضی را ببعضی قیاس کنند پس هر که قیاس کند

راه گم کرده خاموش شد محمد بن حسن که هیچ جواب نداشت و مردم روایت بسیار از آنحضرت کرده‌اند و او افقه اهل زمان

بود چنانچه گذشت و احفظ ایشان بود بکتاب الهی و احسن ایشان بود از روی صوت که قرآن با آواز خوش تلاوت

فرمود ای حزن و گریستی و شنوندگان نیز گریستندی و مردم مدینه او را زین المجتهدین نام کرده بودند و کاظم
میگفتند او را از برای آنکه خشم فرو میخورد و صبر میفرمود بر آنچه از فعل ظالمان تا شهادت یافت در حبس و بند
ایشان صلی الله علیه

و سبب در گرفتن رشید آنحضرت را و حبس رشید ساختن آن بود که ذکر کرده اند آنرا احمد بن عبد الله بن عمار بن علی بن
نوفلی از پدر خود و احمد بن محمد بن سعید و ابو محمد بن حسن یحیی از مشایخ خودشان گفته اند که سبب در گرفتن موسی بن
جعفر علیهما السلام آن بود که هارون الرشید پسر خود را در کنار جعفر بن محمد اشعث نهاده بود که او را تربیت میکرد یحیی بن خالد
بن برمک بر آن حسد برد و میگفت اگر خلافت روزی باین پسر باز گردد دولت من و پسرم زوال پذیرد پس حیله انگیخت
بر جعفر بن محمد و او قایل بامامت موسی علیه السلام بود تا او بازگشت نمود و بسیار نزد او میرفت تا بامر او وقوف تمام حاصل
کرد و بر سر حیه وقوف پیدا میکرد از امور او و رفع مینمود برشید و زیاده میکرد روز بروز این احوال را برشید
تا دل او را از وی گردانید بعد از آن بعضی از ثقات و معتمدان خود را گفت که تعریف کنید مرا از آل ابو طالب کسی که تنگی معاش
داشته باشد تا من مایحتاج او بهم رسانم دلالت کردند او را بر علی بن اسمعیل بن جعفر بن محمد و یحیی بن خالد پاره از مال برای او
فرستاد و امام موسی علیه السلام مؤانست داشت بعلی بن اسمعیل و او را صله میداد و احسان مینمود بعد از این یحیی بن
خالد فرستاد نزد او و ترغیب نمود او را بقصد رشید داشت و او را وعدها داد با احسان او بنیاد اعمال کرد
امام موسی علیه السلام این احساس کرد و او را طلب نمود و گفت بکجا داعیه داری ای پسر برادر من گفت ببغداد فرمود که
بچه کار میروی گفت وام دارم و فقر و فاقه مرا دریافته فرمود او را امام موسی علیه السلام که من وام ترا ادا میکنم و چنین و
چنین بکنم در باره تو بجای می آرم التفات نشد او را و تهیه اسباب خروج کرد آنحضرت فرمود که البته خروج میکنی
گفت بلی مرا ناچار است از این فرمود نظر کن ای پسر برادر من و از خدای تعالی بترس و یتیم مکن اطفال مرا و فرمود که او را
سیصد دینار و چهار هزار درهم دادند چون او برخاست از پیش آنحضرت ابو الحسن علیه السلام گفت حاضران مجلس را بخدا که
سعی میکند البته در خون من و یتیم میکرد اولاد مرا اهل مجلس گفتند جان ما فدای تو باد تو میدانی این نوع حال او را و باو

عطا میکنی و صله میدهی گفت بلی حدیث فرموده مرا پدرم از پدران خود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که چون
کسی قطع رحم کند و آنکس بپیوندد بعد از آن قطع او تا هر گاه او قطع رحم کند حق تعالی قطع او کند بعد از آن بیرون رفت
علی بن اسمعیل تا بپیش یحیی بن خالد رسید او خبر موسی بن جعفر از وی جستجوی کرده برد او را نزد رشید او از خویش رسید
بدگوئی آنحضرت را مذکور ساخت و گفت اموال را بار میکنند از مشرق و مغرب برای وی می آرند و ضیعه خرید که بسریه
میگویند بسی هزار دینار و صاحب آن ضیعه گفت که چون قیمت او را حاضر کردند که من این نقد را نمی ستانم و نه نقد چنان
نقد چنین می باید پس فرمود که آن نقد را بردند و سی هزار دینار دیگر از آن نقدی که او خواسته بود بعینه آوردند پس رشید
این را از وی شنید و امر کرد که دویست هزار درهم بوی دادند از نواحی برای معاش او اختیار کرد بعضی امکنه از جانب مشرق
و مردم را فرستاد از جهة گرفتن مال و خود آنجا اقامت کرد و انتظار ایشان میکشید تا که روزی بمتوضا رفت و او را زحیری بود
تمام روده های اندرون بیرون آمد و افتاد هر چند جهد کردند که باز گردانند آنرا بر آن قادر نشدند پس بحال افتاد و آن مال را
آوردند در حالتی که او در نزع بود گفت اکنون چه کنم که مشرف بر موتم و در این سال هارون الرشید عزیمت حج کرده
آمد و او را قبضی بود از امام موسی علیه السلام و آن روز که بمدینه آمد ابو الحسن استقبال فرمود او را با جماعتی از اشراف و بازگشتند
از استقبال او و طریق رسم و عادت آنحضرت بمسجد فرمود و اقامت کرد رشید تا شب آنگاه آمد بر سر قبر رسول الله
و گفت یا رسول الله من اعتذار آورده ام بخدمت تو از امری که میخواهم آنرا بفعل آرم و من داعیه آن دارم که حبس کنم موسی بن جعفر را که
او میخواهد تفرقه و پریشانی در میان امت تو اندازد و خونهای ایشان را بریزد بعد از آن گفت تا آنحضرت را در مسجد گرفتند و
پیش وی آوردند و مقید ساختند آنگاه دو قبه را طلب کرد و آنحضرت را یکی از این دو قبه را بر استری گفت تا بر بستند
و قبه دیگر دیگری را بر استری دیگر تعبیه کردند و بیرون فرستاد هر دو استر را با آن دو قبه از خانه پنهانی و هر یک
جماعتی همراه کرد بعد از آن آن جماعت متفرق شدند بعضی از ایشان با یک قبه براه بصره رفتند و بعضی دیگر براه کوفه و امام
موسی علیه السلام در قبه بود که براه بصره رفته و رشید اینچنین کرد تا بر مردم پوشیده شود امر امام موسی علیه السلام و امر کرده بود آن جماعتی را که
با قبه امام بودند که او را تسلیم عیسی بن جعفر بن منصور کنند و او در آن وقت در بصره بود آنحضرت را تسلیم وی کردند و او

یکسال آنحضرت را نزد خود حبس کرد نامه نوشت رشید شقی ظالم بوی که آنحضرت را بقتل آرد عیسی بن جعفر بعضی از خواص خود را
طلب نمود و درین باب مشورت کرد که رشید بوی نوشته بود ایشان اشارت بتوقف کردند و اغماض عین از آن پس
نوشت عیسی بن جعفر برشید که بسیار دور و دراز کشید امر موسی بن جعفر علیهما السلام مقام او در حبس من و تفحص احوال او
کردم و جاسوسان بر گماشتم در طول این مدت پس نیافتم مطلقا فتور در عبادت او و میفرستادم کسی را که بشنود از او
که چه میگوید در خلوت در دعای خود پس نکرد دعای بدی در حق تو و من نکرد و به بدی ما را یاد ننمود و دعا میکند بمغفرت
و رحمت از برای خود و مومنان و اگر میفرستی بسوی من کسی را که او را از من بستاند و الا میگذارم که میرود که من تنگ
آمدم از حبس او و مرویست که بعضی از گماشتگان عیسی بن جعفر که رفته بودند که گوش کنند که در دعا چه میگوید بسیار میشنیدند
که در حبس او این دعا میفرمود اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ تَعْلَمُ اَنّى كُنْتُ اَسْاَلُكَ اَنْ تُفَرِّغَنى لِعِبادَتِكَ اَللّٰهُمَّ وَقَدْ فَعَلْتَ
فَلَكَ الْحَمْدُ بعد از آن رشید کسی را فرستاد که او را از عیسی بن جعفر بستد و به بغداد برد و بفضل بن ربیع سپرد و باقی ماند
در نزد وی در مدتی دراز و هر چند خواست رشید که آنحضرت را ناچیز کند او از آن ابا کرد و امتناع نمود پس چیزی نوشت
که او را تسلیم فضل بن یحیی نماید از و گرفت و در بعضی از حجرهای خانه خود نگاه میداشت و محافظت میکرد آنحضرت
در آنجا بعبادت مشغول میبود و همه شب را احیا میفرمود بنماز و تلاوت قرآن و دعا و اجتهاد و اکثر روزها روزه میبود و روی
از محراب عبادت نمیگردانید فضل بن یحیی امر کرد بوسعت و تعظیم و تکریم وی بجای می آورد این خبر برشید رسید و او در رقه
بود بوی چیزی نوشت و انکار کرده که او را به آن توسعه او که در باب امام کرده و امر کرد بقتل آنحضرت او و از آن امر توقف
کرد و اقدام ننمود و رشید از شنیدن این بخشم آمد و مسرور خادم را طلبیده گفت که بیرون رو در همین وقت بیک بار بجانب بغداد
و فی الفور داخل شو بر موسی بن جعفر اگر او را در رفاهیت و جمعیت یافتی این کتابت را برسان بعباس بن محمد و امر کن او را
بامتثال آنچه در کتابت است و یک کتابت دیگر بسندی بن شاهک رسان و امر فرمای او را بفرمان عباس بن محمد مسرور آمده نزول
کرد در خانه فضل بن یحیی چنانچه کس ندانست که اراده او چیست بعد از آن داخل شد بر موسی بن جعفر علیهما السلام پس
یافت آنحضرت را برآن وجه که برشید رسانیده بود که در رفاهیت است و از آنجا فی الفور رفت نزد عباس بن محمد و سندی

بن شاهک آن دو کتابت را بایشان داد و از آنجا درنگ نکرده بیرون آمده دوانیده رفت نزد فضل بن یحیی با او سوار شده بیرون
آمد مشکی کسی که حیران باشد تا به پیش عباس آمد و عباس تازیانه و عقابین را طلبیده فرمود تا فضل را برهنه کردند و سندی
بن شاهک او را صد تازیانه زد و بیرون آمد متغیر اللون بر خلاف آنکه باندرون میرفت و سلام میکرد بر مردم از جانب راست و چپ
و مسرور این خبر را نوشت برشید که امام موسی علیه السلام را تسلیم سندی بن شاهک کرد و رشید بعد از این خبر نشست در مجلسی که
مردم بسیار بودند و گفت ای مردمان فضل بن یحیی عاصی شده بر من و مخالفت طاعت من کرده و چنین دیدم که
من او را لعنت کنم پس لعنت کنید او را پس لعنت کردند همه مردم در هر ناحیه که بودند تا زلزله افتاد در هر خانه و حجره از لعن
او و این خبر که به یحیی بن خالد رسید سوار شده آمد نزد رشید و باندرون رفت غیر آن در که مردم باندرون میرفتند
و از پس پشت او آمد چنانچه او شعور نداشت و گفت التفات نمای یا امیرالمومنین پس گوش را بسوی او داشت گفت که فضل
حدثی کرده و من کفایت میکنم آنچه تو میخواهی او بشاشتی پیدا کرد از این سخن خوشحال شد و روی بمردم کرد و گفت که
فضل عصیان کرد مرا در امری او را لعنت کردم اکنون توبه کرد و بازگشت بطاعت من اکنون دوست او باشید مردم
گفتند ما دوست آن کسیم که او دوست تست و دشمن آن کس که او دشمن تست ما دوست داشتیم او را بعد از آن یحیی بن خالد بسرعت
بیرون آمد تا ببغداد رسید مردم برانگیخته شدند و سخنان اراجیف در میان مردم افتاد هر کسی چیزی میگفت بعضی میگفتند از
برای ضبط مملکت آمده و میخواهد که نظر کند در امور عمال و در آنجا اشتغال بعضی امور نمود چند روزی بعد از آن سندی را
طلبید امر کرد در امر آنحضرت او امتثال نموده مرتکب قتل آنحضرت شد و زهر در طعام وی کرده به پیش فرستاد و گویند
رطب را زهرآلود کرده بود آنحضرت از آن چند دانه خورده احساس زهر کرد و رنجور شد بعد از این سه روز که رنجور بود از آن
و در روز سوم رحلت فرمود صلوات الله علیه چون آنحضرت وفات کرد سندی بن شاهک فقها و اعیان بغداد را برد که
هیثم بن عدی و غیره در ایشان بودند که نظر کنید بوی ایشان نظر کردند اثر جراحتی و خنقی ندیدند و گواه گرفت ایشان را
که بمرگ خود مرده و ایشان برین گواه شدند و آنحضرت را آورده بر سر جسر بغداد نهادند و ندا کردند که این موسی بن جعفر است
که وفات کرده پس نگاه کنید و مردم نگاه میکردند در روی مبارک آنحضرت و او را میت دیدند صلوات الله علیه و زعم قومی

در زمان آنحضرت آن بود که قائم منتظر اوست و حبس او را آن غیبت مذکور را از برای قائم میدانستند بعد از آن
خالد بن یحیی گفت تا منادی کردند در وقت وفات او که این موسی بن جعفر است که رغم روافض آن بود که او نمی‌میرد
پس نگاه کنید و ببینید پس نگاه میکردند او را در آن حالت که میت بود و بعد از آن بردند و در مقابر قریش از باب التین دفن
کردند و این مقبره از آن بنی هاشم بود و مرویست که آنحضرت در حال احتضار فرمود مسندی را که حاضر کردم مولای مرا که او را
بود که در خانه عباس بن محمد فرود آورده بود در شرعه قصب تا متولی غسل و تکفین آنحضرت شود پس چنان کرد و مسندی بن شاهک
گفت من درخواست میکردم که اذن فرماید که تکفین کنم او را قبول نکرد و اذن نفرمود که [illegible] ما اهل بیتیم که مهرهای زنان ما
و اخراجات حج ما و کفنهای مردهای ما از طاهر اموال ما باشد نزد من کفن میت است و میخواهم که متولی غسل و جهاز من مولای
من فلان شود پس او متولی این امر شد مولف رحمه الله میفرماید که هلاکت باد و دوری از رحمت الهی این طائفه غاشیه
جافیه با این بی‌ادبان قاسیه و عقاید مدخوله و ملل مجهوله و انفس ظالمه و حرکات فاسده و اهوای غالیه و متمم قاهره
و سطوت قاسطه و طبایع عادیه و عقول ضایعه و اتیان نمودند باین امر شنیع که اتمام زمین درین حادثه که نزدیکست
که این نوع ظلم صیبت و روز تیره گشت و دیدها خیره از گریه که این نوع کاری هیچ کافری نکرده و هیچ ظالمی نسبت به
آبای ایشان نداشته اند که خون که ریخته اند و هتک حرمت که کرده اند و چه به کاری کرده اند و نترسیدند که زمین شق شود و هوا را
فرو گیرد و هلاکت برایشان فرود آید و سنگ از آسمان ببارد و بسته کرد بر ایشان ابواب خیر در دنیا و معذب شوند بعذاب
عذاب در آخرت از این فعل زشت که آوا خورده با امام موسی مثل آن فعل قبیح است که اول مرتکب شدند با امام حسین علیه السلام
وای بر ایشان که اقدام نمودند بعملی که موجب سخط و غضب الهی است و سبب عقوبت نامتناهی عدول از نهج قویم
و صراط مستقیم جاوید در عذاب الیم ابا نداشته اند که حق تعالی آماده کرده از برای ظالمان جحیم آنجا که خوانده اند قرآن که
وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا
که دخول در دوزخ جاودان و غضب حضرت رحمن و لعنت یزدان و عذاب بی‌پایان بقتل ظلم مرتبت آنها نداشته بودند
و معلوم نکرده‌اند جاه و حسب و نسب ایشان را بلی چنانکه معلوم داشته و لکن حب دنیای فانی دیده دل ایشان را کور ساخته بود

و دیده‌های ایشان را بسته و نفسهای پلید آنان را بآن حرکت بعذاب جهنم پیوسته **در ذکر طرفی از فضائل و مناقب
اولاد آنحضرت علیه السلام** شیخ مفید رحمه الله آورده که ابو الحسن موسی را علیه السلام سی و هفت فرزند بوده از ذکور و اناث و از ذکور
علی بن موسی الرضا علیه السلم و ابرهیم و عباس و قاسم از امهات متفرقه بودند و اسمعیل و جعفر و هرون و حسن از ام ولد بوده اند
و احمد و محمد و حمزه نیز از ام ولد بوده اند و عبد الله و اسحق و عبید الله و زید و حسین و فضل و سلیمان از مادران متفرقه بوده اند
و اناث فاطمه کبری و فاطمه صغری و رقیه و حکیمه و ام ابیها و ام کلثوم و افضل اولاد ابی الحسن موسی علیه السلام و ناموران ایشان
از روی ذکر و اعلم ایشان از روی قدر و جمع ایشان از روی فضل ابو الحسن علی بن موسی الرضا بود علیه السلم
و احمد بن موسی مردی کریم جلیل با ورع بود و آنحضرت او را دوست میداشت و تقدیم میکرد او را و ضیعه یسیره
بوی بخشیده و گویند که احمد بن موسی هزار بنده آزاد کرده و روایت کنند که محمد بن موسی صاحب وضو و نماز بود
و همه شب وضو ساختی و نماز گزاردی و شنیدندی که آب کشیدی پس در شب نماز گزاردی و اندکی خواب کردی و باز
برخاستی و می شنیدند که آب میکشد و وضو میسازد لایزال اینچنین کردی تا صبح شدی راوی گوید که ندیدم من او را مگر
که یاد کردی قول حق سبحانه و تعالی را که كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ و ابرهیم بن موسی مردی شجاع کریم بود امارت
کرد در یمن در زمان مامون از قبل محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلم که بوی بیعت کرده بودند
ابو السرایا در کوفه و با ایشان رفت و فتح کرده اقامت نمود مدتی تا شد از امر ابو السرایا آنچه شد و آنگاه فرا گرفته
از برای او امان از مامون و هر یک از اولاد آنحضرت را فضل و منقبت مشهوره هست و امام رضا علیه السلم مقدم بود
بر ایشان در فضل چنانچه ذکر کردیم این آخر کلام شیخ مفید است و ابن خشاب آورده که موسی بن جعفر علیهما السلم متولد
شد در ابوا در سال صد و بیست و هشتم از هجرت و وفات یافت به پنجاه و چهار سالگی در سال صد و هشتاد و سوم
و گویند پنجاه و پنج سال داشته در روایت دیگر مولدش صد و بیست و نهم بوده از هجرت و با پدر بزرگوار چهارده
سال بود و اقامت کرد بعد از پدر سی و پنج سال و در روایتی دیگر اقامت کرد بعد از پدر بیست سال و مادرش حمیده بربریه بوده
و گویند ام ولد بود و او را بیست پسر بود و هجده دختر و [illegible] یک پسر دیگر را ذکر کرده عقیل نام و از کتاب دلائل

ذکر کرده و گفته که روایت کند احمد از ابی قتاده قمی و او از ابی خالد زبالی که ابو الحسن موسی بن جعفر بزباله فرود آمد و با وی جماعتی
بودند اصحاب مهدی خلیفه که فرستاده بود ایشان را در نگاه داشتن وی در دفعه اول ابو خالد گوید که امام مرا امر فرمود
بخریدن بعضی از حوایج ضروری و نظر مبارک بطرف من کرد و من غمگین بودم فرمود که یا ابا خالد چیست که ترا غمگین می بینم
گفتم از غصه این طایفه طاغیه که ایمن نیستم بر تو فرمود که ای خالد مرا از ایشان باکی نیست بر گاه فلان ماه می آید در روز
فلان انتظار من بکش در اول شب که با تو ملاقات خواهم کرد و بوعده خود وفا نموده شود انشاء الله تعالی ابو خالد گوید که همت امرت
این کردم شهور و ایام می شمردم تا آن روز موعود در آمد انتظار بردم تا اول آن شب در بلندی که بمن وعده فرموده
لا یزال منتظر بودم تا آفتاب غروب کرد و وسوسه میداد شیطان در سینه من و من هیچ ندیدم کسی را که بیاید
بعد از آن ترسیدم که بشک افتم و در دل من امر عظیم پیدا شد ناگاه در بین اثنا دیدم که سیاهی پیدا شد از جانب
عراق و چشم انتظار بر آن راه داشتم پس دیدم که مراد دریافت آنحضرت در پیش قطار بر استری سوار و فرمود که یا ابا خالد
گفتم لبیک یا ابن رسول الله فرمود که شک میار بواسطه وسوسه شیطانی مرتکب تو شک کردی درین امر گفتم همچنین بود
فرمود که من مسرور گشتم که تو از آن خلاص شدی گفتم امید از حق تعالی آنکه خلاص ساخت ترا از این طایفه طاغیه
فرمود که یا ابا خالد ایشان را دیگر بار بمن بازگشت خواهد بود و خلاص نخواهم از ایشان و روایت کند از علی بن ابی حمزه که گفت
رفتم بخدمت ابی الحسن موسی علیه السلام در سالی که ابو عبدالله علیه السلام در آن سال رحلت فرموده بود گفتم مر آنحضرت را که عمر
مبارک تو چند است فرمود که نوزده سال از عمر من گذشته است گفتم پدر بزرگوار تو بمن سخن سری فرموده حدیث
پنهانی گفته مرا از آن خبر ده فرمود که ترا این را این گفت تا تمام آنرا از آن نسق فرمود که ابو عبدالله علیه السلام من
فرموده بود و مرویست از مولی ابی عبدالله علیه السلام که با امام موسی علیه السلام بودیم وقتی که بیصره می آمد چون نزدیک بمدین
رسیدیم سوار شدیم بکشتی و در عقب ما کشتی که در او نوعروسی بود و با شوهرش و ایشان از اهل مدینه بودند که در آن بودند آنحضرت
از آن پرسید گفتیم که درینجا نوعروسی است چندان درنگ نکردیم که شنیدیم در آن کشتی فریادی فرمود که این فریاد چیست
گفتند اهل کشتی که عروس رفته بود که از آب بردارد دستینه که او را بود از طلا در آب افتاده فریاد او از برای

این

این آنحضرت فرمود که کشتیها را بیارید ملاحان کشتیها بستند آنحضرت تکیه فرمود بر کشتی و آهسته چیزی میخواند آنگاه
فرمود که بگویید ملاح ایشان که فوطه ببندد از زانو و در آب رود و دست بند را از روی آب بردارد ما نگاه کردیم دیدیم دست بند بر
روی آب می آید تا آنکه آب کم شد و ملاح رفت در آب و دست بند را گرفته آورد فرمود که بده و بآن زن بگو او را که شکر الهی
بتقدیم رساند بعد از آن رفتیم برادر او اسحق گفت که فدای تو کردم دعای که میخواندی در زیر لب مرا تعلیم میکنی فرمود بلی
اما تو تعلیم مکن کسی را دعا اینست یا سابق کل فوت و یا سامع کل صوت قوی او خفی یا محیی النفوس بعد
الموت لا تغشاک الظلمات الحندسیة ولا تشابه علیک اللغات المختلفة ولا یشغلک شیء
عن شیء یا من لا یشغله دعوة داع دعاه من السماء یا من له عند کل شیء من خلقه سمع سامع
و بصر نافذ یا من لا تغلطه کثرة المسائل ولا یبرمه الحاح الملحین یا حی حین لا حی فی دیمومة ملکه
و بقائه یا من سکن العلی و احتجب عن خلقه بنوره یا من اشرقت لنوره دجی الظلم اسألک باسمک
الواحد الاحد الفرد الصمد الذی هو من جمیع ارکانک کلها صل علی محمد و اهل بیتک
بعد از آن حاجتی که داری طلب کن و مرویست از وشا که او گفت حدیث کرد مرا محمد بن یحیی از وصی علی بن سری که
او گفت که گفتم مر ابی الحسن موسی بن جعفر را که علی بن سری متوفی شد و وصیت کرد بمن آنحضرت گفت رحمه الله پس من گفتم
او را پسریست جعفر نام که بر ام ولد پدرش موقعه کرده پدرش مرا فرموده که بیرون کنم او را از میراث و آنحضرت فرمود
که بیرون کن او را اگر این خبر راست پس زود باشد که عقل او فاسد شود گفت چون بازگشتم از آنجا بردم مرا ابو یوسف پیش
قاضی و گفت مر او را که اصلحک الله من جعفر بن علی بن سری ام و این وصی پدر منست امر کن که میراث مرا از پدر من
بمن بدهد گفت چه میگویی گفتم بلی این جعفر است و من وصی پدر اویم گفت پس بده بوی مال او را گفتم او را که من با تو
سخنی دارم گفت بنشین و من پیش نشستم چنانچه نمی شنید کسی سخن مرا او گفتم که این بر ام ولد پدر آمده
دید او مرا فرموده و وصیت کرده مرا که بیرون کنم او را از میراث و من هم چیزی ندادم پس رفتم بخدمت موسی بن جعفر علیهما السلام
بمدینه و از وی پرسیدم این مسئله را فرموده مرا که بیرون کن از میراث و چیزی بوی مده گفت بخدا که آنحضرت این فرمود گفتم

نعم پس سه بار مرا سوگند داد آنگاه گفت انفاذ کن آنچه را فرموده آنحضرت با که تو قول او است هیچ مگوی که عقل او فاسد شده
بعد از این و حسن بن علی الوشا گفت که من او را بدین حال دیدم و مرویست از عیسی بن مدائنی که بیرون رفتم یک سال
بطرف مکه معظمه و در آنجا اقامت کردم بعد از آن گفتم که اقامت بمدینه مثل آنچه مقیم بوده ام که ثواب این بیشتر است
پس آمدم بمدینه و فرود آمدم در طرف بجنب خانه ابی ذر و تردد میکردم در پیش سید خود امام موسی علیه السلام و باران تحتی
در مدینه می بارید پس آمدیم بخدمت ابی الحسن علیه السلم و بر و سلام کردیم و از آسمان باران بجایی می آمد پس چون در آمدم
ابتدا فرمود مرا و گفت و علیک السلام ای عیسی باز گرد که خانه تو فرود آمده و بر متاعی که آنجا بود و آنرا فرو گرفته من
باز گشتم دیدم که خانه فرود آمده بر متاع بعضی را بکرایه گرفتم که متاع را از زیر آن بیرون آرند همه چیز از آنجا بیرون
آوردم و هیچ فوت نشد غیر یک سطلی که مرا بود پس چون آمدم روز دیگر و بر آنحضرت سلام کردم فرمود که هیچ چیز
از متاع تو فوت شد که نیافتی تا دعا کنم از برای تو که آن نیز بیابی گفتم چیزی فوت نشد غیر یک سطل که من در آنجا وضو
میساختم آنرا نیافتم اندکی سر مبارک در پیش انداخت بعد از آن سر برداشت بسوی من و فرمود که گمان می است که
تو آنرا جای فراموش کرده پس بپرس از جاریه صاحب خانه و بگو او را که تو برداشتی سطل را پس رد کن آنرا بمن که زود باشد
که او بر تو رد کند پس چون باز گشتم و آمدم پیش جاریه صاحب خانه و گفتم او را که من فراموش کرده بودم سطل را که
وضو میساختم در متوضا تو رفتی و برداشتی پس باز گردان بمن که میخواهم وضو بسازم پیش آورد و داد علی بن حمزه
گوید من نزد آنحضرت نشسته بودم که مردی از رهی آمد و نزد آنحضرت و او را جندب میگفتند و سلام کرد و نشست و سوال
بسیار از آنحضرت کرد پس از آن آنحضرت گفت یا جندب چه کردی برادرت را گفت بر خیر گذاشتم بر تو سلام رسانیده
فرمود مرا او را که عظم الله اجرک فی اخیک کتابت و آمد بمن از کوفه سیزده روز است که نوشته بود که او سلامت
فرمود که ای جندب بخدا که او مرد و بعد از این کتابت که بسوی تو فرستاد و مالی که داشت بزن خود داد و
گفت این مال باشد نزد تو پس چون برادر من بیاید این مال را بوی بده و او دفن کرد آنرا در زمین خانه که در و ساکن بود
و فرمود پس هر گاه تو بروی این زن لطف و مدارا کن و تطمیع او را از خود کن او زود باشد که آن مال را بتو دهد علی بن حمزه

گوید جندب مردی جمیل پسندیده بود و من با جندب ملاقات کردم بعد از آن که آنحضرت رحلت فرموده بود پس از وی پرسیدم
آنچه ابی الحسن فرموده بود گفت ای علی آنچه که راست گفت سید من آنچه گفته بود بی زیاده و کم نه در کتابت و نه در مال
و روایت است از خالد که من بیرون رفتم و اراده خدمت ابی الحسن علیه السلام داشتم و او در عرصه خانه خود نشسته بود
سلام کردم بر او و نشستم و آمده بودم که بپرسم او را از مردی از اصحاب که از و حاجتی خواسته بودم و او روا نکرده بود
آنحضرت التفات فرمود بسوی من و گفت سزاوار آنست که هر گاه از شما چون بپوشد جامه نو را بکشد دست خود را بر رو
و بگوید الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی و اتجمل به بین الناس و هر گاه تعجب دارد او را چیزی بسیار
کند ذکر او را که آن از آن قبیل است که می شکند او را و ضعیف میسازد و هر گاه یکی را از شما حاجتی باشد که گزاردن آن
ممکن نباشد پس یاد کن با و اگر بخیر و خوبی چه واقع میکرد این را در سینه او که حاجت او برآرد گفت من سر خود را بالا کردم
و گفتم لا اله الا الله پس ملتفت شد بسوی من و فرمود عمل با آنچه فرموده ام ترا و روایتست از اسحق بن عمار که شنیدم از
عبد صالح که خبر مرگ کسی بیاید گفتم با خود که او میداند که کی میمیرد مردی از شیعه و التفات کرد بمن مانند کسی که از کسی در غضب باشد
بعد از آن فرمود که یا اسحق رشید هجری که از مستضعفین بود میدانست علم منایا و بلایا پس امام اولی خواهد بود باین ای اسحق بکن
آنچه میتوانی از نیکی که عمر تو فانی میشود تا دو سال دیگر میمیری و برادران و اهل بیت تو درنگ نخواهد کرد بعد از تو مگر اندکی
که جمعیت ایشان متفرق گردد و حیف کنند بعضی بر بعضی و بر یکدیگر رحم و شفقت نمایند تا دشمنان شماتت بایشان
کنند اسحق گفت استغفار کردم خدا را از آنچه عارض شد در سینه من پس درنگ نکرد اسحق بعد از این مجلس مگر دو سال
پس از آن روزگار از آن قبیله گردید تا بنی عمار مفلس شدند باموال مردم بد ترین افلاس که دیده باشند آنرا مردمان
پس بر ایشان آمد آنچه ابو الحسن علیه السلام در باب ایشان فرموده بود بی زیاده و نقصان هشام بن حکم گوید میخواستم
جاریه بخرم در منی نوشتم بطریق کتابت بابی الحسن علیه السلم جواب آن بمن نیامد بعد از آن در انجا رمی جمار میکردم
که بر من گذشت و بسوی من نگاه کرد و بجاریه که در میان جواری بود و بعد از آن جواب کتابت فرستاد بمن که میکنم
در خریدن باکی اگر نباشد در عمر او قلتی گفتم لا والله این حرف که آنحضرت فرمود نیست خالی از چیزی بخدا که میخرم من او را گفت

از مکه بیرون نیامده بودم که او را وفات رسید دفن کردند و روایت از وشاء که حدیث کرد مرا حسن بن علی که حج کردم
من و خال من اسمعیل بن الیاس من نوشتم اول کتابتی بابی الحسن علیه السلم و خال من نوشت مرا دختران است و
پسر نیست و مردمان ما همه کشته شدند و من زن خود را آبستن گذاشتم دعا فرما خدای را که این پسری گرداند و نام کن او را
در جواب کتابت نوشت که خدای تعالی حاجت ترا روا کرد او را محمد نام کن پس ما آمدیم بکوفه پسری خدا داده بود بمن پیش از
رسیدن ما بشش روز ما در روز هفتم داخل شهر شدیم ابو محمد گفت بخدا که او امروز مردیست و او را فرزندانست حدیث
کند اسمعیل بن موسی که ما با ابو الحسن علیه السلم بودیم در عمره پس فرود آمدیم در بعضی قصور امرا و امر فرمود بکوچ کردن پس محملها
بسته شد و سوار شدند بعضی از غلامان و آنحضرت در خانه بود و گفت فرود گیرید بار را اسمعیل گفت آیا چیزی دیده فرمود که
رو داشته که بیاید شتر ما باد سیاه اسمعیل گفت من حاضر بودم که دیدم شتر را که مرا برو گذاشته بود که سوار شدم من در آن
و برادرم احمد آن شتر برخاست بعد از آن افتاد بر پهلو با کجاوه و روایت از زکریا بن آدم که من شنیدم از امام رضا علیه السلم
که میفرمود که پدر من تکلم میکرد وقتی که در گهواره بود و از اصبغ بن موسی روایت که مردی از اصحاب ما با من صد دینار
زر فرستاد جهة آنحضرت و من بضاعتی از آن خود دران داشتم پس چون بمدینه آمدم زر خود را بآب را شستم
بضاعت خود را و بضاعت آمرزدار او و بمشک خوشبوی کردم بعد از آن شمردم بضاعت آمرزدار او نود و نه دینار یافتم
بار دیگر شمردم آنچنان بود پس فرا گرفتم دیناری دیگر را که مرا بود شستم و بمشک خوشبو کردم و در کیسه کردم بهمانکه بود
و در شب رفتم نزد آنحضرت و گفتم جان من فدای تو باد در دستی که با من چیزیست که تقرب میجویم بآن بسوی خدای تعالی
فرمود که پس بده پس من فرا گرفتم دنانیر خود را و گفتم فدای تو گردم فلان کس که مولای تست فرستاده برای خدمت تو
با من چیزی فرمود که بیار پس من فرا کردم کیسه را فرمود که بریز ریختم آن را بدست مبارک آن را بهم زد دینار مرا از میان
بیرون آورد فرمود که آنچه او برای ما فرستاده است از روی وزن است نه از روی عدد و روایت کند هشام بن احمد که آمد تاجری از
مغرب با او جاری بود پس عرض کرد آن را بر ابی الحسن علیه السلم بعد از آن آنجا فرموده بود بهمان کلام انکار اخبار اعتر نموده فرمود
دیگر بها با گفت نزد ما دیگری هست فارسیه فرمود چه شود ترا که او را عرض کنی او قبول نکرده بازگشت از پیش او آنحضرت

فرستاد مرا روز دیگر نزد او و فرمود بگو مر او را که آنچه غایت ثمن آنست در وی بگو چند است هر گاه گوید این پس بگو که من
اخذ میکنم با این مبلغ رفتم و گفتم او را گفت من او را از این کمتر نمیدهم گفتم من او را اخذ میکنم با این گفت مال برای تست لیکن خبر کن مرا
از مردی که دیروز با تو بود گفتم مردیست از بنی هاشم گفت از کدام هاشم گفتم هر که باشد نزد من زیاده از این نیست گفت من ترا
خبر کنم از این ضعیفه من او را خریدم از اقصی مغرب پس رسید من زنی از اهل کتاب گفت این ضعیفه که با تست گفت من او را خریده‌ام
از برای خود گفت او سزاوار نیست که نزد مثل تو باشد بلکه سزاوار آنست که این جاریه نزد بهتر اهل زمین باشد و درنگ نکند نزد او
مگر اندکی که متولد شود از او فرزندی که متولد نشده باشد در شرق و غرب زمین مثل او و مزین گردد شرق و غرب زمین بوی
گفت پس آوردم او را آنحضرت اخذ کرد و نگذشت مگر اندکی از زمان که متولد شد از او امام علی الرضا علیه السلام و روایت از
ابی حمزه که شنیدم از ابی الحسن علیه السلام که میفرمود بخدا که نخواهد دید ابو جعفر بیت الله را هرگز من آمدم بکوفه و خبر کردم اصحاب
خود را پس نگذشت اندک وقتی که دوانقی بیرون آمد چون بکوفه رسید اصحاب ما گفتند بمن که چه میگویی این را گفتم لا والله نخواهد دید
بیت الله را ابدا پس چون او گردید در بستان اجتماع نمودند اصحاب نزد من و گفتند بعد از این چیزی باقی هست گفتم بخدا که نمی‌بیند
بیت الله را هرگز پس چون ابن هبیره میمون فرود آمد من رفتم نزد ابی الحسن علیه السلام او را در سجده یافتم و آن دراز کشید بعد از آن
سر مبارک برداشت بسوی من و فرمود که بیرون رو و بنگر که چه میگویند مردم من بیرون آمدم شنیدم خبر مرگ او پس بازگشتم و اخبار
کردم آنحضرت را از این فرمود که الله اکبر نبود او که ببیند بیت الله را هرگز و روایت از عثمان بن عیسی که ابو الحسن علیه السلام ملاقات
فرمود یک سحری ابرهیم بن عبد الحمید را و ابرهیم بقبا میرفت و آنحضرت باندرون مدینه میفرمود گفت یا ابرهیم او گفت من گفتم
لبیک فرمود که بکجا میروی گفتم بقبا فرمود که بچه کار میروی گفتم ما در هر سال میخریدیم تمر آنجا را پس اکنون میخواهم که بروم
نزد مردی از انصار و تمر او را خریداری کنم فرمود که ایمن گشتید از ملخ بعد از آن آنحضرت بمدینه فرمود و من رفتم و اخبار
کردم ابا غزا را و گفتم والله که من امسال نمیخرم نخله را پنج روز نگذشت که ملخ آمد و خورد همه نخلستان را و روایت از ابرهیم
بن مفضل که من شنیدم از ابی الحسن علیه السلم که سوگند یاد فرمود که تکلم نکند محمد بن عبد الله ارقط هرگز با من خود گفتم
این مرد میفرماید بنیکویی و رعایة صله رحم و سوگند میخورد که با پسر عم خود تکلم نکند فرمود که این از نیکوی منست با او

و او هیچ نتوانست کرد که مرا ایذایی کند و عجب من که وی پس چون مردم دانستند که من با وی تکلم میکنم قبول میکنند از وی حجة
برای من میگویند و او بازمی‌ایستاد از بدگویی من و این حدیث از رای او راوندی رحمه الله آورده معجزات موسی بن جعفر ع
را در باب ششم از کتاب خود گوید که روایت است از ابی الحسن علی الرضا علیه السلام که او فرمود که پدرم موسی بن جعفر علیهما السلام
فرمود مر علی بن ابی حمزه را در آنسال که تو ملاقات خواهی کرد مردی را از اهل مغرب که سوال کند ترا از من پس بگو که او امامی است
که نص کرد ابو عبدالله الصادق علیه السلام مرا و چون سوال کند ترا از حلال و حرام پس جواب بگو او را گفت صفت آن مرد چه باشد
فرمود مردی باشد بلند در جسم دراز نام او یعقوب بن یزید و او کارگذار قوم خود باشد و هر گاه پیش تو بیاید او را حاضر کن
نزد من علی بن حمزه گوید والله که من در طواف بودم که مردی طویل جسیم آمد و گفت میخواهم سوال کنم ترا از صاحب تو
گفتم از کدام یک از اصحاب گفت از موسی بن جعفر علیهما السلام گفتم نام تو چیست گفت یعقوب بن یزید گفتم از کجایی گفت
از مغرب گفتم مرا از کجا شناختی گفت شخصی بخواب من آمد و گفت مرا که ملاقات کن علی بن حمزه را و سوال از وی جمیع ما
یحتاج خودت را پس سوال کردم تو را و یافتم تو را گفتم درین موضع بنشین تا از طواف فارغ شوم دیگر پیش تو بیایم پس طواف
کردم و آمدم او را و سخن کردم دیدم او را مردی عاقل فطن از من التماس کرد که او را ببرم بخدمت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام
پس بردم او را بخدمت آنحضرت چون دید او را گفت یا یعقوب بن یزید دیروز آمدی و واقع شده بود میان تو و برادرت [illegible]
در فلان موضع تا یکدیگر را دشنام دادید و اینطریق از دین من نیست و دین آبای من و ما امر نمیکنیم باین هیچکس از شیعه خود پس از
خدای تعالی بترس که زود باشد که از هم جدا شوید بمرگ فاما برادر تو درین سفر بمیرد پیش از آنکه باهل خود برسد و تو پشیمانی
خوری از آنچه بظهور آمد از تو نسبت بوی پس چون قطع صله رحم کردید و بریدید از هم پس حق تعالی برید عمرهای شما را
آن مرد گفت یا ابن رسول الله کی خواهد بود اجل من فرمود اجل تو حاضر شده بود لیکن تو پیوستی بعمه خودت و بوی نیکویی کردی
در منزل فلانی پس تاخیر فرمود حق سبحانه و تعالی در اجل تو بیست سال علی بن حمزه گوید من ملاقات کردم در سال آینده آن مرد را
در مکه پس خبر کرد مرا که برادر او مرد در راه پیش از آنکه برسد باهل خود و دیگر مفضل بن عمر گوید که چون صادق علیه السلام وفات
فرمود امامت را بامام موسی علیه السلام بعد از آن عبدالله دعوی امامت کرد و او در آنوقت بزرگتر اولاد امام علیه السلام بود

و او معروف بود بافطح آنگاه امام موسی علیه السلام فرمود که هیزم بسیار جمع کردند در میان خانه وی و فرستاد و برادر خود عبدالله را طلبید
که بیا بسوی ما و امام موسی علیه السلام جماعتی از امامیه بودند چون آنحضرت نشست فرمود که آتش در هیزم تمام سوخت و ایشان ندانستند در دم
که سبب این چیست چون هیزم تمام آتش شد آنحضرت برخاست با جامه خود نشست در میان آتش و روی مبارک آورد
بمردم و حدیثی چند فرمود ساعتی بعد از آن برخاست و افشاند جامه خود را و باز گشت بمجلس خود پس گفت مر عبدالله را
اگر زعم تو آنست که امامی بعد از پدرت پس بنشین درین مجلس گفته دیدیم عبدالله را که رنگ او متغیر شده و برخاسته ردای
خود میکشید تا بیرون رفت از خانه امام موسی علیه السلام و دیگر مولی رضا گفت که اسحق بن عمار داخل شد بر موسی بن جعفر علیهما السلام
پس نشست نزد آنحضرت که ناگاه طلب اذن کرد بر او مردی از خراسان پس تکلم کرد آن خراسانی آنحضرت را بکلامی که
مثل آن کسی نشنیده گویا کلام طیرست گوید که آنحضرت جواب فرمود او را بلغه او تا حاجت او گذارده شد از سوال و جواب
و بیرون آمد از نزد آنحضرت من گفتم نشنیده بودم مثل این کلام را فرمود که این کلام قومیست از اهل چین و نیست هر کلام
اهل چین مثل این فرمود که آیا تعجب کردی از کلام من گفتم این موضع تعجبست فرمود که اخبار کنم ترا بانچه عجیب‌ترست از این
بدرستی که امام میداند زبان مرغان و زبان هر ذی روح را که آفرید آن را خدای تعالی و پنهان نیست بر امام چیزی و دیگر
علی بن ابی حمزه گوید که یکروزی امام موسی علیه السلام دست مرا در دست مبارک گرفته بیرون آمد از مدینه بجانب صحرا رفتیم
پس ناگاه دیدیم که مردی مغربی بر راه نشسته میگرید و در پیش او دراز گوشی مرده افتاده و بارش آنجا نهاده امام فرمود که
حال تو چیست گفت با رفیقان چند بودیم میخواستیم که بحج رویم پس دراز گوش من اینجا مرد و من ماندم و رفیقانم رفتند و من
متحیر ماندم که چیست مرا که بر دیگر این بار برونهم آنحضرت فرمود شاید نمرده باشد گفت آیا بر من ترحم نمیکنی که با من تمسخر میکنی
فرمود که نزد من افسون خوبی هست آن مرد گفت مرا اینحال کفایتست احتیاج باستهزا ندارد پس آنحضرت نزدیک
آن حمار رفت و دعایی خواند که من نشنیده‌ام و گرفت چوبی را که آنجا افتاده بود و زد بر وی و آوازی بر وی زد حمار برخاسته ایستاد
صحیح سالم فرمود که ای مغربی دیدی اینجا چیزی از استهزا این زمان ملحق شو باصحاب خود و ما رفتیم و او را گذاشتیم علی بن
ابی حمزه گوید من روزی ایستاده بودم بر کنار زمزم که ناگاه مغربی آنجا پیدا شد چون مرا دید بجانب من میل کرد و بوسید مرا

خوش با فرح و سرور گفتم حال عمار چه شد گفت الحمد لله که صحیح سلیم است و من نمیدانم که از کجا بود که منت داد خدای تعالی
بر من که در کوچه از آزار رنج کرد بعد از مردن او گفتم که چون رسیدی بحاجت خود پس مپرس چیزی را که نرسی بمعرفت آن
و دیگر اسحق بن عمار گفت چون هرون حبس کرد ابو الحسن علیه السلام را داخل شدند بر او ابو یوسف و محمد بن حسن که صاحبان
ابو حنیفه بودند گفت یکی از ایشان آن دیگر را که ما بر یکی از دو امریم یا آنست که مساوی میداریم او را یا آنکه تشکیک میکنیم
او را و هر دو نشستند در خدمت آنحضرت پس آمد مردی که موکل آنحضرت بود از قبل سندی شاهک و گفت نوبت من منقضی
شده و من باز میگردم بمنزل خود پس اگر ترا حاجتی هست بگو تا روا کنم و اتیان نمایم بآن در وقتی که نوبت من شود
فرمود که مرا حاجتی نیست پس او بیرون رفت فرمود مر ابو یوسف و محمد حسن را که چه عجب چیزیست این سوال میکند مرا که
تکلیف کنم او را بحاجتی که بآن رجوع نماید و حال آنکه او امشب خواهد مردن گفت پس چشمک زد ابو یوسف محمد بن
حسن را پس برخاستند پس گفت یکی از ایشان آن دیگر را که ما آمده ایم تا بپرسیم از فرض و سنت و او این زمان
از علم غیب خبر میدهد و بعد از آن فرستادند مردی را با آنمرد گفتند برو و دست از وی بر مدار و نظر کن که امر او
درین شب چه میشود و خبر او را روز دیگر بما رسان آنمرد رفت و خواب کرد در مسجدی که نزدیک در خانه او بود چون صبح شد
آواز گریه و فغان از آنخانه شنید و مردم را دید که از آنخانه بیرون میروند گفت این چه حالست گفتند فلان مرد ناگاه مرد
بی بیماری و علتی پس بازگشت بسوی ایشان و اخبار کرد از آنحالت ایشان را آنگاه ایشان آمدند بخدمت ابو الحسن ع
و گفتند ما دانسته بودیم که تو علم حلال و حرام را ادراک فرموده پس از کجا ادراک کردی امر این مرد موکل را که او
درین شب میمیرد فرمود که این علم از آن بابست که رسول صلی الله علیه و آله اخبار فرموده بود علی بن ابیطالب را علیهم السلام
پس چون ازین وقوف یافتند و رد یافت بر ایشان باقی ماندند در جواب حیران و روایتست که هارون الرشید
فرستاد دیگر روزی بسوی امام موسی علیه السلام بدست ثقه و معتمدان خود یک طبقی از سرگین که بر صورت و هیأت
انجیر بود و ازین اراده نموده بود استخفاف و تحقیر آنحضرت پس چون بردند نزد او و سرپوش از روی آن برداشتند دیدند
که آن تازه ترین و بهترین انجیر است پس پاره‌ای از آن تناول فرمود و اطعام کرد و چیزی باقی که آورده بود و بعضی را

به هارون باز فرستاد پس چون هرون تناول کرد در دهان او سرگین شد و در دست او همان انجیر بود تازه و مصنف رحمه الله
میفرماید که مراد درین خبر نیست اگرچه هارون الرشید اراده قتل آنحضرت داشت اما شرف حسب و نسب و امامت
اینمقدار خواری و خفت بوی روا نداشته باشد و دشمنی او بواسطه خوف ملکی بود و ازین لازم نمی آید که مطلوب او آن
باشد باین غایت و امام موسی نیز نبوده باشد که مقابله نماید مثل فعل او که طبق را باز فرستد بحیثیتی که در دهان او
بحالت اول بازگردد چنانچه در اصل او بوده باشد و دین و تقیه بود و تسمیه او واقعه باشد بکاظم والله اعلم و دیگر اسحق بن
عمار گوید ابو بصیر آمد در خدمت ابی الحسن موسی علیه السلام از مدینه که میخواست آنحضرت بعراق رود پس فرود آمد در زباله
و طلب فرمود علی بن ابی حمزه بطائنی را و او شاگرد ابی بصیر بود و در حضور ابی بصیر خدمتی چند بوی رجوع کرد و نمود
که ای علی هرگاه که ما متوجه کوفه شویم تو پیش برو در فلان مهم ابو بصیر در غضب رفت از معنی و او از نزد آنحضرت
بیرون آمد و گفت لا والله چه نوعست که من این مرد را مشاهده میکنم و حال آنکه در صحبت وی می باشم از فلان وقت باز بعد از آن
خادمی که مراست از حوایج من باز میدارد و کار میفرماید پس چون روز دیگر شد ابو بصیر راتب گرفت در زباله علی بن ابی حمزه را
طلب کرد و گفت استغفر الله از آن چیزی که در سینه من حلول کرد از مولای من و از سوء ظن من باو گویا آنحضرت
دانست که من در منزل میمیرم و ملحق نمیشوم بکوفه پس هرگاه من بمیرم تو چنین و چنان کن برای من و فلان امر را چنین
بساز و ابو بصیر مرد در زباله و اسمعیل بن سالم گوید که فرستادند علی بن یقطین و اسمعیل بن احمد بسوی من دیناری چند
و گفتند فراگیر این دنانیر را و بکوفه رو با فلان ملاقات کن و او را همراه خود ببر و دو مرکب بخرید و سوار شوید و این کتابها
با این مال برسانید بموسی بن جعفر علیهما السلام پس ما آمدیم ببطن الرمه علف خریدیم و در پیش مرکب بکنیم و خود بنشستیم
بطعام خوردن که ناگاه دیدیم که برما ظاهر شد موسی بن جعفر علیهما السلام بر بغلی سوار و جاکری از عقب وی می آید پس
چون ما آنحضرت را دیدیم برجستیم و بر آنحضرت سلام کردیم و فرمود که بیارید آنچه با شماست پس ما آنرا بیرون آوردیم و دادیم بآنحضرت
با آن کتابها پس از آستین مبارک خود کتابتی چند بیرون آورد و بما داد که اینها جواب آن کتابهاست که شما آوردید
پس بازگردید در حفظ الهی ما گفتیم که توشه ما آخر شده و نزدیکیم بمدینه اگر اذن فرمائی ما را و زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله

بکنیم و توشه برداریم فرمود که آیا هیچ باقی مانده از توشه شما با شما گفتیم بلی فرمود بیارید پس بیرون آوردیم و دادیم آنرا

بدست گرفت و فرمود که این میرساند شما را بکوفه برویه در حفظ خدای تعالی پس باز گشتیم و کفایه کرد آن توشه ما را تا کوفه

و ابن جوزی رحمه الله در کتاب صفوة الصفوه آورده که موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی ابو الحسن الهاشمی

صلوات الله علیهم خوانده میشد بعبد صالح از جهة عبادت و اجتهاد و قیام او بطاعت رب تعالی بغایت کریم و حلیم بود بهر گاه

کسی او را ایذای میساخت او بمال و را می نواخت و دیگر ذکر بعضی از احوال و ولادت و وفات و اخبار که متضمن ذکر یاد فتح

اربلی و ابی در کتاب نثر الدرر آورده که گفته مر موسی بن جعفر را علیهما السلام که مادی قصد وی دارد گفت مرا من جود را

که چه مصلحت می بیند گفته جان می بینیم که دوری گزینی از و و شخص خود را از و غایب سازی که از شر او ایمن نشیوان بود

آنحضرت تبسم فرمود و این مضمون ادا نمود که بعضی از غلبه دارند اما حق غالبست بر همه غالبان و دست مبارک بدعا

برداشت بسوی آسمان و گفت الهی الهی کم من عدو شحذ لی ظبة مدیته و داف لی قوائد سمومه و لم

تنم عنی عین حراسته فلما رایت ضعفی عن احتمال الفوادح و عجزی عن ملمات الجوائح صرفت ذلک

عنی بحولک و قوتک لا بحولی و قوتی فالقیته فی الحفیرة التی احتفرلی خائبا مما امله فی دنیاه متباعدا مما

رجاه فی آخرته فلک الحمد علی قدر استحقاقک سیدی اللهم فخذه بعزتک و افلل حده عنی

بقدرتک و اجعل له شغلا فیما یلیه و عجزا عمن ینادیه اللهم و اعدنی علیه عدوی حاضرا

تکون من غیظی شفاء و من حقی علیه وفاء و صل اللهم دعائی بالاجابة و انظم شکایتی بالتغییر

و عرفه عما قلیل ما وعدت الظالمین و عرفنی ما وعدت فی اجابة المضطرین انک ذو الفضل العظیم

و المن الکریم بعد از آن قوم متفرق شدند پس اجتماع نمودند مکرر از برای خواندن کتابی که وارد شده بود بموت هادی

و بعضی در وصف دعای آنحضرت گفته اند که و ساریة لم تسر فی الارض تبتغی محلا و لم یقطع بها البیر قاطع و رشید

سوال کرد از آنحضرت که زعم شما آنست که نزدیکترید بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از ما فرمود که یا امیر اگر رسول الله صلی الله علیه و آله

بر خیزد پس خواستگاری نماید کریمه ترا آیا هستی تو که اجابت کنی او را گفت سبحان الله من هستم که فخر کنم باین بر عرب و عجم

الحضرت

آنحضرت فرمود لیکن خواستگاری نماید کریمه مرا و من تزویج ننمایم کریمه او را لیکن تولد ما از ویست و تولد شما از وی نیست و دیگر

دیگر آنست که آیا جایزست آنحضرت را که داخل کرد در حرم شما و ایشان روی کشیده از وی گفت نه فرمود که لیکن داخل میشود

بر حرم من که روی نکشیده و جایزست او را این و نیز گویند که از امام پرسید که چرا میگوئید ما ذریه رسول خدائیم و تجویز میکنید که

شما را نسبت دهند بوی پس میگویند یا ابن رسول الله و حال آنکه شما بنو علی اید علیه السلام و مرد نسبت داده میشود بپدر نه بجد پس

فرمود که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و من ذریته داود و سلیمن و ایوب و

یوسف و موسی و هرون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و عیسی را نبود و الحاق فرمود

حق تعالی او را بذریه انبیا از قبل مادرش و مجنین ما را الحاق میکنند بذریه نبی علیه السلام از قبل فاطمه علیها السلام و زیاده

برین آنکه حق سبحانه تعالی فرموده فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا

و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم نخواند نزد مباهله نصاری غیر علی و فاطمه و حسن و

حسین را علیهم السلام و ابنا حسن و حسین بودند و در حبس رشید آنحضرت شهید شد و جماعتی از اهل بیت او سعی کردند

در فوت او که از ایشانست محمد بن جعفر بن محمد که برادر آنحضرتست و علی بن اسمعیل بن جعفر که پسر برادر اوست

و الله اعلم و شنید آنحضرت مردی را که تمنای مرگ میکرد فرمود که آیا میان تو و خدای تعالی قرابتی هست گفت نه فرمود

آیا ترا حسنات هست که پیش فرستاده باشی که زیاده آید از سیئات گفت نه فرمود که پس چرا تمنای مرگ و هلاک ابد میکنی و فرمود که

هر که دو روز او مساوی باشد پس او مغبونست و هر که آخر دو روز او بدتر باشد پس او ملعونست و هر که نه اندر زیادتی در نفس او

پس او در نقصانست پس مرگ بهترست او را از حیات و روایت کنند از آنحضرت که میفرمود کنیزکان مغنیه را فرا گیرید که

ایشان را فطنت و عقول و زیرکی میباشد در بسیاری از زنان گویا که اراده فرموده نجابت را در اولاد ایشان فائده جلیله این

دعائیست که آنحضرت در سجده شکر میفرموده رب عصیتک بلسانی و لو شئت و عزتک لاخرستنی و

عصیتک ببصری و لو شئت و عزتک لاکمهتنی و عصیتک بسمعی و لو شئت و عزتک لا

اصممتنی و عصیتک بیدی و لو شئت و عزتک لکنعتنی و عصیتک بفرجی و لو شئت

وعزّتك لو عقمتني وعصيتك برجلي ولو شئت وعزّتك لجذمتني وعصيتك بجميع الجوارح
التي انعمت بها علي ولم يكن هذا جزاك مني مولف رحمه الله میفرماید که بودم من که در معنی این دعا فکر
میکردم و میگفتم چگونه فرود توان آورد بر وجهی که اعتقاد شیعه است چون ایشان بر عصمت ائمه قائلند و بر من
چیزی ظاهر نمیشد که دفع این تردد بشود که موجب امنیت پس رفتم بخدمت السید السعید النقیب رضی الدین ابی الحسن علی بن
موسی بن طاوس العلوی الحسینی رحمه الله و این تردد را بر او عرض کردم فرمود که وزیر سعید مؤید الدین العلقمی از من این
سوال کرد من گفتم این از برای تعلیم و تلقین مردمانست بعد از آن من فکر کردم و گفتم این دعا آنحضرت در سجده
میفرموده در دل شب و نمی بود کسی نزد او که از برای تعلیم او باشد بعد از آن سوال کرد السعید الوزیر مؤید الدین محمد بن
العلقمی رحمه الله من او را اخبار کردم بسوال اول و آن جواب و میگفتم اقوال ایشان در این ابواب مکرر که بر سبیل تواضع
اما این معنی را در این مواضع دل من قبول نمیکرد و سید رضی الدین رحمه الله وفات کرد پس حق سبحانه و تعالی مرا هدایت فرمود
بر معنی این و توفیق کرامت فرمود بر فحوای این و وقوف علم مرا حاصل شد بآن و کشف حجاب آن دست داد بعد از سالهای دراز
و این از کرامات و معجزات امام موسی بن جعفر بود علیهما السلم که صحیح است نسبت عصمت بآنحضرت و آبا و ابنای کرام او
علیهم السلام و زائل شد شبهه که عارض بود و برطرف بر آنکه کلام آنست که انبیا و ائمه علیهم السلم را اوقاتی بوده که مشغول
میبوده اند بذکر و فکر حق جل و علا و دلهای ایشان مملو بوده بآن و خاطر ایشان متعلق میبوده بملا اعلی و
ایشان ابدا در مراقبت می بودند چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که بپرست خدا را کانه که می بینی او را
پس اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند پس ایشان دایم متوجه بآنگاه بودند و مقبل بجزیم آنکه پس هرگاه تجاوز میکرده اند
از این رتبه عالیه و منزلت رفیعه باشتغال بخوردن و آشامیدن و شروع در نکاح و غیر آن از مباحات آنرا گناه می
شمرده اند و خطیه اعتقاد میکرده اند و از آن استغفار میفرموده اند آیا نمی بینی بعضی عبید دنیا را که اگر نشسته
بخوردن و آشامیدن و اشتغال بنکاح و غیر آن و میدانند که می بیند آنرا سید ایشان و می شنود هر آینه ملامت زده
میباشند نزد مردمان و تقصیر در آنچه و حیث بر ایشان از خدمت امام علیه السلم که انّه لیُغان علی قلبی وانّی

لاستغفر

لاستغفر بالنهار سبعین مرة یعنی بدرستی که غلبه کرده میشود بر دل من امری چند و من استغفار میکنم بروز هفتاد بار
و لفظ سبعین از برای عدد استغفار است نه از برای تعیین و بجای لیران لیغان در روایت دیگر است غین بمعنی
پوشش است و رین بمعنی غلبه و دیگر فرموده که حسنات ابرار سیئات مقربین است و زیاده میکنم ایضاح را و تا باشد
ابلغ از آن و بس ظاهر میشود از قول آنحضرت که در دعا اعقمتنی فرموده عقیم عکس است که ولد نشود او را و اگر از نکاح
متولد نشد شرعا ولد نیست پس ظاهر میشود که اشتغال او بآنچه ضرورت از برای ایشان از معصیت شمرده و استغفار
میفرماید از آن و باقی برین قیاس آنچه وارد کرده در بر تو امثال این مقوله و این معنی شریفست که کشف کرده مدلول و حجاب این
شبهه را کاشکی سید در حیات میبود که این را بوی رفع میکردم حق تعالی مرا راه نموده در ایضاح این مشکل از برای
جواب سایل والله اعلم و ابن حمدون در تذکره آورده که موسی بن جعفر علیهما السلام فرموده که یافتم علم مردم را در چهار چیز
اول آنکه بشناسی پروردگار خود را دوم آنکه بدانی که چه کرده بتو سوم آنکه بدانی که چه اراده کرده از تو چهارم آنکه بدانی که
چه چیزیست که ترا از دین بیرون میبرد معنی این چهار مقوله آنست که اول وجوب معرفت الهی است که آن لطفیست دوم
معرفت آنکه چه کرده با تو از نعمتهای که برای تو تعیین فرموده تا شکر آن بجای آری و عبادات او بتقدیم رسانی سوم
معرفت آنچه اراده کرده از تو در آن چیزیست که واجب گردانیده بر تو و سنت ساخته و بفعل آن راه نموده تا بجای آری
تا بجد که اراده کرده از تو تا بان عمل مستحق ثواب شوی چهارم معرفت آنست که بیرون میکند ترا از طاعت الهی تا از آن
اجتناب کنی و این دیگر مذکور شد مولف کتاب علی بن عیسی رحمه الله میفرماید که مناقب کاظم و فضایل و معجزات او
و دلایل و براهین و صفات و شاهدست که در اعلا شرف و بر اوج ستار رتبه است که مراکب سیادت رام و ذلیل اوست
و صفایا مجد و بزرگی را زمام دلیل اوست سر کشیده است اصول او که ریسمانست با علی نسب جلال و فروع او
پسندیده است که زینت کسی بآن گمان میبرد مجد از جمیع اطراف او و میکند کلک شرف از کل اعطاف او ابر نیسان
قطره ایست از کرم سخای او و بحر بی پایان جرعه ایست از جود و عطای او و غره ابهرست در وجه زمان و نور نقد
از شمس و قمر آسمان بجهة آنکه او از روی مکانت اعلا است ازین صفات و از روی منزلت ارفع است ازین سمات چگونه

تواند رسید مدح کند مقدار او و یا بالا تواند گرفت سمت بلیغ سخن مختار او و یا جاری تواند شد حلاوة اقلام در حلیات صفات او

یا جولان تواند کرد خیال او در تمام حالات او کاظم غیظ و صائم قیظ است عنصر او کریم و بزرگی و مجد او حادث قدیم و خلق حسن او

وسیم او و دین او متین است و حق که از ظاهر مبین و دام آلهی قوی امین و جوهر فضلش عالی ثمین و بخرات و مبرات منقطع

القرین و بسیار است او از فضیلت جلیله و منقبت رفیعه و بسوی ایشان نسبت داده میشوند علما و از ایشان اخذ

میکنند علما و از ایشان تعلیم میگیرند که و ایشان هداة اند بخدا و ایشانند ادلا بطریق حق تعالی و ایشانند منابر اسرار غیب

و ایشان مطهرند از رجس و عیب و ایشان نجوم زواهرند در ظلام و شموس انورند در ایام و ایشان میدانند حلال را

از حرام مؤلف رحمه الله بعد از عذر تقصیرات زبان باین ابیات کشوده میفرماید **شعر** بذا الحجی وقف علی الکاظم

فما علی العاذل و اللائم ❊ و کیف لا امدح مولی غدا ❊ فی عصره خیر بنی آدم ❊ و لم یکو سخا و کا بائه ❊ او کعلی و الی القائم

امام حق یقتضی عدله ❊ و لو سلم الحکم الی الحاکم ❊ افاض العدل و بذل الندی ❊ و الکف من عادیة الظالم ❊

یبسم للسائل مستبشراً ❊ افدیه من مستبشر باسم ❊ لیث وغی فی الحرب دامی الشبا ❊ و غیث جود کالحیا الساجم ❊

ما ان یعجز عن وصفها ❊ بلاغة الناثر و الناظم ❊ یعدل ان قیست علی جوده ❊ معایباً قیل عن الحاتم ❊

فی العلم بحر داخر بره ❊ و فی الوغی امضی من الصارم ❊ یعفو عن الجانی و یولی الندی ❊ و یحل العزم عن العازم ❊

القائم الصائم اکرم به ❊ من قائم مجتهد صائم ❊ من معشر سنوا الندی و القری ❊ و اشرفوا فی زمن القائم ❊

و احرزوا احسن العلی فاغتدوا ❊ اشرف خلق الله فی العالم ❊ یروی المعالی عالم منهم ❊ مصدق فی النقل عن عالم ❊

قد ستووا فی شرف المرتقی ❊ کما تساوت حلقة الخاتم ❊ من ذا یجاریهم اذا ما انتموا ❊ الی علی و الی فاطم ❊

و من یناویهم ذا عدوا ❊ خیر فی الدنیا الا القاسم ❊ صلی علیه الله من مرسل ❊ لما اتی من قبله خاتم ❊

یا آل طه انا عبدکم ❊ باق علی حبکم اللازم ❊ ارجو بکم نیل الوفا غداً ❊ اذا استبانت حسرة النادم ❊

معتصم منکم بود اذا ❊ ما ضل شانئکم بلا عاصم ❊ و لکم فی نعم خالد ❊ و ضدکم فی نصب دائم ❊

یعنی مناقب و مدایح موسی و صفت برکاظم علیه السلام پس نیست بر ملامت کننده که مرا از آن منع کند و بگوید مدح کنم مولای

خود را در سر وقت که او در عصر خود بهترین بنی آدم بود و نگشت او کمثل موسی جعفر علیه السلام در مرتبه با نیکوکاران بزرگوار خود

یا مثل علی عالی است که والی عالم بود و با امر آلهی او امام حقست که عدلش مقتضی آنست که اگر تسلیم کرده شود حکم بسوی حاکمی

که اوست افاضه عدل کند و بذل نماید وجود در وجود آرد و منع کند تعدی ظالم را بر مظلوم کشاده روی مستبشر بود و میل سایل

فدا کردم کسی را که او مستبشر و کشاده روی است او شیر بیشه شجاعت بود در حرب خون ریزنده اطراف خود در بخشش و در

طریق جود و بخشش بمجو باران ریزان بود و او را مآثریست و اخلاقی که عاجز است از وصف او بلاغت ناثر و ناظم اگر قیاس کرده شود

بجود وی شمرده شود از معایب آنچه گفته می آید از جود حاتم طی در علم بحریست که کشش او بی پایانست و در حرب

شجاعیست که برنده تر از تیغ و سنانست عفو میفرمود از جانی و وجود مینمود در بر فقیر و متحمل عزم میشد از هر جازم و او دا

میکرد او قائم صائم بود چه خوبست و شایسته این صفات از مجتهد صائم او از معشریست که طریقه ایشانست جود کردن

و مهمان را گرامی داشتن و از نور وجود خود زمان تیره و غبار آلود را منور ساختن که بظلم تیره گشته باشد بعد از منور سازند

و در پناه خود آورند و جمع کرده جمیع خصلتهای بلند را پس ابدا کرده اند ایشان اشرف خلق خدا اند در عالم که روایت میکنند

عالمان بلند مرتبه از ایشان که تصدیق کرده میشوند در نقل که از آن عالم نقل میکنند بدرستی که مساوی اند در شرف بالا رفته شده

و همچنانکه مساویست حلقه انگشتری نظر با طراف کیست که برابری کند ایشان را هر گاه که نسبت ایشان را بعلی مرتضی و فاطمه زهرا

علیهما الصلوة و السلام و کیست که دشمنی کند ایشان را هر گاه که ایشان در شمار بهترین اهل دنیا باشند که ابو القاسم محمد بن

عبد الله است صلی الله علیه و آله که از پیغمبران مرسل است که نیامد پیش از و خاتمی ای آل طه من بنده کمترینم از آن شما که با وفی

خواهم بود بر دوستی شما دوستی لازم دائم امید وارم از شما یافتن آرزو و مطلبی که دارم در فردا هر گاه که ظاهر کرد د حسرت

آن تاسف نادم که اعتصام جوینده است از شما به دوستی و مودت وقتی که بگردد دشمن شما بی نگاه دارنده در شقت

دوست شما در نعمتهای جاوید بی پایان خواهد بود و ضد شما در رنج و تعب بیکران و السلام علی محمد و آله اجمعین الطاهرین

در ذکر امام هشتم ابی الحسن علی الرضا بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام

کمال الدین طلحه رحمه الله در باب هشتم از کتاب خود آورده که ابی الحسن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق
علیهم السلام و سابقا سمت ذکر یافت حالات امیر المومنین علی علیه السلام و علی زین العابدین علیه السلام و اکنون شروع
رفت در باب علی که ثالث آن دو علی است و هر که امعان نظر کار فرماید و در باب او فکر نماید بیابد در حقیقت که او
وارث ایشانست و حکم کند که ثالث آن دو علی عالیشانست که در نشو و تمامیت ایمان او و مرتفع است مکان او
و متسع است امکان او و کثیرت اعوان او و ظاهر است برهان او تا غایتی که فرود آورد خلیفه مامون آنحضرت را
در محل نفس و مهجه خود و شریک کردانید او را در مملکت خود و تفویض کرد بسوی او امر خلافت خود را و عقد نمود از برای او علی رؤس
الاشهاد عقد نکاح دختر خود را اما مناقب او عالیست و صفات شریفه او متعالی و مکارم او پسندیده است و محاسن او
حمیده و اخلاق او عربیت و نفس شریف او هاشمی و ارومت کریمه او نبوی و هر چه در مدایح او کویند او از آن اعظم است
و هر چه از مناقب او شمارند او از آن اعلی و ارفع است اما ولادت شریفش در یازدهم ذی الحجه در سال صد و پنجاه و سوم از
هجرت بعد از وفات جد بزرگوارش ابی عبد الله جعفر الصادق علیهم السلام و او رش مذکور شد و مادرش ام ولد که تسمیه یافته بخیزران
مرسیه و کویند شقرا نوبیه و اسم او اروی بوده و لقبش شقرا و اما اسم آنحضرت پس علی است که ثالث دو علی است
امیر المومنین و زین العابدین علیهم السلام اما کنیتش ابو الحسن است و اما القابش رضا و صابر و رضی و وفی و اشهر او
رضاست و اما مناقب و صفاتش بعضی از آنکه تخصیص داده حق سبحانه و تعالی آنرا باو و شاهد است مر او را بعلو قدر
و سمو شان آنست که خلیفه مامون آنحضرت را ولی عهد خود کردانید که بعد از و خلیفه باشد بعضی بوده اند در حاشیه مامون که
نمیخواستند این را و ترسیدند که ملک و خلافت بیرون رود از دار مامون وقتی که آنحضرت بر مامون داخل میشد
مبادرت میکردند کسانیکه در دهلیز بودند بسلام برو و برمیداشتند پرده را از پیش او تا داخل شود چون ایشانرا
نفرت حاصل شد ازین معنی وصیت کردند در میان خود که هر کاه آنحضرت بیاید که داخل شود بر خلیفه اعراض کنند از و و بر ندارند
پرده را از پیش او اتفاق کردند برین پس نشسته بودند که ناکاه امام رضا علیه الصلوة والسلام فرمود بر عادت خود ایشان

مالک نشدند نفسهای خود را که اعلام کنند آنحضرت را و بر عادت خود پرده برداشتند چون آنحضرت باندرون فرمود بعضی
بر بعضی زبان ملامت کشودند در آنجا و توقف ایشان بود که بران اتفاق کنند گفتند چون نوبت آینده بیاید پرده بر نداریم
پس چون دیگر روز آنحضرت آمد برخاستند و سلام کردند ولیکن مبادرت نمودند به برداشتن پرده پس حق سبحانه
بادی تندی فرستاد که درآمد باندرون پرده و پرده برداشت بیشتر از آنکه ایشان برمیداشتند پس چون آنحضرت باندرون
فرمود باد ساکن شد و پرده عود کرد با آنچه بود پس چون بیرون میفرمود باد عود کرده درآمد در پرده و برداشت تا
آنحضرت بیرون فرمود بعد از آن ساکن شد و پرده عود کرد بحال خود پس او چون بیرون فرمود روی آوردند
بعضی از ایشان به بعضی و گفتند آیا دیدید گفتند بلی پس گفتند بعضی مر بعضی دیگر را که ای قوم ایمر دا نزد حق تعالی
منزلتی تمامست و حق جل و علا را بوی عنایتی مالا کلام دیدید که شما چون پرده را بر نداشتید حق سبحانه و تعالی
باد فرستاد و مسخر او ساخت از برای رفع ستر همچنانکه از برای سلیمان علیه السلام مسخر کرده بود دیگر گردید بخدمت
وی که آن بهترست از برای شما پس بازگشتند بخدمت وی و عقیده ایشان در باره آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه
و علی آبائه و اولاده زیاده شد و دیگر آنکه در خراسان زنی بود زینب نام دعوی آن داشت که علویست از سلالهٔ
فاطمه علیها السلم و تفاخر میکرد بر اهل خراسان بنسب خود پس امام رضا علیه السلام این را شنید و دانست نسب او را
که خلاف این بر امام ظاهر بود پس او را حاضر کردند نزد آنحضرت پس رد فرمود نسب او را و گفت او کذابست او
سفاهت کرد بر آنحضرت و گفت همچنانکه تو قدح میکنی در نسب من پس من هم قدح میکنم در نسب تو پس آورا
غیرت علویت بحرکت آمد و فرمود آن زن را بحاکم خراسان و بود آن حاکم را موضعی واسعی که در وی سباع در زنجیر
می بودند از برای انتقام اهل فساد که آن موضع را برکة السباع میگفتند پس فرا گرفت امام رضا علیه السلام دست
آن زن را و حاضر کرد او را نزد آن حاکم و فرمود که این دروغ زنست بر علی و فاطمه علیهما السلام و نیست او نسل
ایشان پس آنکه باشد بحق پاره از علی و فاطمه پس گوشت او حرامست بر سباع پس بیندازید او را در برکة السباع
پس اگر صادق است آن سباع نزدیک وی نمی روند و اگر کاذبست پس او را پاره پاره میکنند پس چون بشنید

زنند

زینب او را از آنحضرت گفت پس تو فرود بیا به پیش آن سباع اگر صادقی نزدیک تو نمی آیند و نمی درند آنحضرت بآن سخن بی آنکه کلام کند
برخاست حاکم گفت بکجا میروی گفت به برکة السباع بخدا که درروم بآن برکه و حاکم و مردم حواشی برخاستند و
آمدند و در برکه را کشودند و امام رضا علیه السلام باندرون فرمود و مردم از بالای برکه نگاه میکردند چون بمیان سباع
رسید همه آنها برخاستند بر دمها نشستند و آنحضرت میکردید بر گرد یکیک از آنها و دست مبارک بر روی و سر و
پشت ایشان میکشید و آنها دمها می جنبانیدند تا اینچنین کرد همه گردید بعد از آن بیرون فرمود و مردم نگاه میکردند
بسوی وی پس گفت مر این حاکم را که بفرست این کذابه بر علی و فاطمه را نزد اینها تا ظاهر شود ترا دروغ او و امتناع
مینمود پس حاکم الزام نمود او را و امر کرد بر اعوان خود که او را بردند و دران برکه انداختند پس چون سباع او را دیدند
بر جستند بسوی او و او را از هم دریدند و پاره پاره کردند و اشتهار یافت در خراسان نام او بزینب کذابه و حدیث او در آنجا
مشهورست و دیگر دعبل بن علی خزاعی شاعر است دعبل گفت که چون قصیده مدارس آیات را گفتم قصد کردم آن را بخدمت
علی بن موسی الرضا علیهما السلام و آنحضرت در خراسان ولی عهد مامون بود در خلافت پس آمدم از مدینه
بخدمت وی رسیدم و این قصیده را بر وی خواندم تحسین نمود و فرمود که مخوان بر کسی تا من امر کنم ترا بخواندن آن
پس خبر من بخلیفه مامون رسید پس مرا حاضر کرد و احوال من پرسید و بعد از آن گفت ای دعبل بخوان بر من مدارس
آیات را گفتم نمیدانم یا امیر المؤمنین پس گفت ای غلام برو ابو الحسن علی بن موسی الرضا را حاضر کن ساعتی نگذشت که
آنحضرت حاضر شد گفت مر او را یا ابا الحسن سوال کردم دعبل را از مدارس آیات پس ذکر کرد که آن را نمیدانم آنحضرت
فرمود که بخوان پس خواند او را و استحسان افتاد نزد وی و امر کرد که پنجاه هزار درهم بوی بدهند و امر فرمود ابو الحسن از
برای من نزدیک بمبلغ شفقت فرمودند گفتم یا سیدی میخواهم که ببخشی مرا چیزی از جامه مبارک خود تا کفن من گردد
فرمود که خوش باشد و پیراهن خود که پوشیده بود بمن عنایت فرمود بار و پاک کنی لطیفی و فرمود مرا که نگاه دار این را
که حراست خواهد کرد و نگاه داشت خواهد نمود ترا بعد از آن ذو الریاستین ابو العباس بن سهل بن صلهٔ داد که وزیر
مامون بود با یک اسپ زرد خراسانی و بودم در روز بارانی که بیرون می آمدم و بر وی جامه بود خز و طاقیه آن را

داد آنرا بمن و جامه دیگر طلبید و پوشید و گفت اختیار کردم ترا باین لباس برای آنکه بهترست از برای نگاشتن یاران
و گفت میدادند بمن هشتاد دینار در بهای آن خوش نیامد نفس مرا بفروختن آن بعد از آن بازگشتم بجانب عراق چون
بعضی از راه طی کردیم بیرون آمدند بر ما کروهی چند و آنچه ما را بود اخذ کردند و آن روز روزی بود که باران می‌بارید
پس تنها ماندم با پیرهن کهنه بدحال و من تأسف داشتم بر پیراهن منشقه امام علیه السلام از جمیع آنچه کردان از
من برده بودند و فکر میکردم در قول سیدی من امام رضا علیه السلام آنچه فرموده بود در حق پیراهن منشقه که ناگاه
گذشت بر من یکی از کردان حرامی و در زیر ران او بود مرکب اصفری که دادم آنرا پستین بمن داده بود و انعام
کرده و کلاه بارانی که او داده بود نیز در سر داشت و نزدیک بمن ایستاد تا اصحاب او جمع شدند و او میخواند مدارس آیات
خلت من تلاوة که از قصیده منست و میگریست من چون این را از او دیدم عجب آمد مرا از حرامی که از اکراد بود و
متشیع باشد من طمع کردم در پیراهن منشقه خود و گفتم یا سیدی این قصیده که میخوانی از کیست گفت وای بر تو ترا
باین چه کارست گفتم مرا درین سببی است که خبر خواهم کرد ترا بآن گفت صاحب آن مشهورتر است از آنکه او را ندانند گفتم
باری کیست گفت دعبل بن علی شاعر آل محمد جزاه الله خیرا گفتم والله یا سیدی دعبل منم و این قصیده منست
گفت ویلک چه میگوئی گفتم این امر مشهورترست ازین بعد از آن فرستاد تا اهل قافله را حاضر کردند جماعتی
از ایشان حاضر شدند و پرسید ایشان را از من تمام ایشان گفتند این دعبل بن علی خزاعی است گفت که بخشیدم آنچه از قافله
گرفتم زیاده بر آن از برای کرامت تو بعد از آن اصحاب خود را طلبید و گفت باز کردانید هر چیزی از قافله گرفته‌ایم
پس باز دادند هر چه از قافله گرفته بودند و جمیع آنچه از من گرفته بودند باز دادند بعد از آن بدرقه شدند تا ما را بامان رسانیدند
و محفوظ ماندیم من و قافله ببرکت آن پیراهن منشقه و طبرسی رحمه الله تمام این قصیده را ذکر کرده و ابن طلحه رحمه الله بعضی از او
کرده و آن را بتمام مذکور میکردد با ترجمه و قصیده اینست قصیده تجاوبن بالارنان والزفرات نوائح عجم اللفظ والنطقات
یخبرن بالانفاس عن سر انفس اساری هوى ماض وآخر آت یعنی جواب و سوال مصیبتهای اهل بیت نالهای بکاست
واشک ریزان نوحه‌هاست درین مصیبت که زبان را قوت گویائی آن نیست و نطق را توانائی آن نه که اظهار کند خبر میدهند

نوای

بانفاس پرسوز از حزن و اندوه که پنهانست در اندرونهای انفس یعنی گریه و فغان علامت سوز اندرونیست که
اسیر کوی محبت‌اند بعضی رونده‌اند و بعضی دیگر آینده یعنی اشک پیاپی میریزند و گریه و بیقراری از دست یکدیگر میربایند
فاسعدن او اسعفن حتى تقوضت صفوف الدجى بالفجر منهزمات على العرصات الخاليات من المها سلام شج صب على العرصات
پس مدد میکنند از گریه و زاری و حاجت روا میکردند تا وقتی که متفرق شد صفهای شب بواسطه طلوع صبح و روی
بانهزام نهاد بر عرصهای که خالیست از ساکنان آن سنگ بر غمزده شکسته بخته‌سته بر آن عرصات خالیات از ساکنان
فعهدی بها خضر المعاهد مألفا من العطرات البیض والخفرات لیالی یعدین الوصال على القلى ویعدی تدانینا على الغربات
یعنی عهد و پیمان من با آن منزلها دموع بهترین عهدهاست از روی الفت از نیکورویان با خوشرمندی و شبهائی که
دشمنی میورزند وصال را که بر دشمنی ثابت‌اند و دشمنی میکنند نزدیکان را که دور میشوند از یار و دیار و وعده وصال میدهند
بر طرف افتادن بر دشمنی و مدد میدهند نزدیکی ما را بر غربات دور افتاده از یار و دیار واذ هن یلحظن العیون سوافرا
ویسترن بالایدی على الوجنات واذ کل یوم لی بلحظی نشوة یبیت بها قلبی على نشوات وکاهی ایشان
بر دیدها ظاهر میشوند و کاهی میپوشانند بدست رویهای خود را یعنی کاهی ظاهرند و کاهی پنهان و هر روزی مرا
بواسطه اشک چشم نشانهاست که جستجو میکند دل من این نشانها را فکم حسرات هاجها بمحسر وقوفی
یوم الجمع من عرفات الم تر للایام ما جر جورها على الناس من نقض وطول شتات یعنی بس چندین
حسرتهاست که برمی‌انگیزد آنها را بوادی محشر که از حد و عرفاتست توقف کردن من در روز جمع خلایق از عرفات
چون ایشان از دنیا مقام خود نمی‌بینم ای نمی‌بینی مر زمانه را که چگونه کشیده است جور را بر مردمان از نقصان
و درازی تفرقه و تشویش در میان ایشان بدمهری ومن دول المستهترین ومن غدا بهم طالبا للنور فی الظلمات
فکیف ومن انى بطالب زلفة الى الله بعد الصوم والصلوات سوى حب ابناء النبی ورهطه وبغض بنی الزرقاء والعبلات
و بعضی از اهل دولت ظالم که استهزا مینمود در دولت با ایشان و کسی که با مداد با ایشان میکرد طالب بودند مر نور را در ظلمات
کنایه از بنی عباس است و بنی امیه که با وجود تیرگی بعض که با اهل بیت داشتند طالب بودند خلافت و امامت را پس چگونه

و از کجا طلب قرب خدای تعالی توان بود بعد از روزه و نماز جز از دوستی اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و گروه او و بغض
دشمنی کبود چشمان دخسوب جبلات که مراد بنی امیه و هند و مادت سمیة و ابنها اولوا الکفر فی الاسلام و الفجرات
هم نقضوا عهد الکتاب و فرضه و محکمه بالزور و الشبهات و بعضی میگویند که مادر معاویه غاویه است و آنچه بعضی آورده
سمیه پسر او که مراد معاویه غاویه و یزید پلید است که ایشان صاحبان کفر بودند در زمان اسلام و صاحبان فسق و فجور
بودند ایشانند که شکستند عهد کتاب الهی و فرض محکم آیات قرآنی را بقول دروغ و شبهای بیفروغ وهم بدعوا
ظلما و جورا علی الوصی و قد اظهر الطغیان و النقضا و لم تک الا محنة کشفتهم بدعوی ضلال من هن و هنات
ابتدای ظلم و جور کردند بر اوصیای پیغمبر صلی الله علیهم و بدرستیکه اظهار کردند طغیان و شکستند عهد ما را و نبود
حرکات مکر محنتی که ظاهر ساخت ایشان را بدعوی باطل اجماعت بد کردار که خصلتهای شر داشتند و ظهور آمده بود
کنایه از اولیات که مرتکب این امر شدند تراث بلا قربی و ملک بلا هدی و حکم بلا شوری بغیر هدات رزایا ارتنا
خضرة الافق حمرة و ردت اجاجا طعم کل فرات این خلافت که ایشان دعوی باطل کردند میراث بی خویشی
و رایت و سلطنتی است بی هدایة و حکمی است بی مشورت نه از فرموده خدای تعالی و نه از گفته رسول او علیه السلام مصیبتها که
نمود مارا کبودی افق آسمان از سرخ و بازگشت تلخی طعم آب شیرین بعد از حادثه امام حسین علیه السلم سرخی بر افق ظاهر حمرة
و پیش از آن نبود و ما سهلت تلک المذاهب فیهم علی الناس الا بیعة الفلتات و ما قیل اصحاب السقیفة
بدعوی تراث فی الضلال ثبات و سهل و آسان نمود این مذهب که در میان ایشانست بر مردمان مگر در بیعتی که
بی تامل کردند و آنچه گفته شد از بیعت اصحاب سقیفه بنی ساعده بود از روی آنکه بدعوی باطلی که نمودند ایشان
در گمراهی افتادند و این بیعتی است که بعد از وفات پیغمبر کردند صلی الله علیه و آله و لو قلدوا الموصی الیه امورها
لزمت بمامون علی العثرات اخی خاتم الرسل المصفی من القذی و مفترس الابطال فی الغمرات و اگر تفویض
میکردند بآن کسی که وصیت کرده بود پیغمبر صلی الله علیه و آله بوی امور خلافت را هر آینه استوار گشته شد بحفظ و نگاه داشت
از لغزشها که در اسلام می لغزید آنکس که بوی وصیت شده بود برادر بجای برادر خاتم پیغمبرانست یعنی امیر المومنین علیه السلام

که

که او پاک و منزه است از جمیع دردهای شر و گناه و سرآمد و شهسوار دلیران و پهلوانان بود در گرداب معارک حرب و جنگ فان جحدوا
کان الغدیر شهیده و بدر و احد شامخ الهضبات و آی من القرآن یتلی بفضله و ایثاره بالقوت فی اللزبات
میفرماید دعبل که پس اگر منکر شدند خلافت و شجاعت و کمال او را موضع غدیر گواه حال اوست و بدر و احد که دو
کوه بلند منبطانند و همچنین گواه حال اویند که در غدیر بامامت منصوب شد و در بدر و احد داد مردانگی داد و آیات قرآنی
فرود آمده که خوانده میشود که دلالت دارد بر فضل او و ایثار کردند قوت را در تنگیها بر فقرا و مساکین و عز جلاله
ادرکته بسبقها مناقب کانت فیه مؤتنفات مناقب لم تدرک بخیر و لم تنل بشیء سوی حد القنا اللذبات
معروفست خصال حمیده که دریافته او را سبقت آن خصال مناقبی که سبقت دارد از آن سبق مدایح و مناقبی که هیچ دارد
و سر کرده است مناقبی که نمیتوان دریافت بمال و نمیتوان رسید بچیزی در هیچ حال مگر بطعن نیزه تیز که در آن جهاد
کان جهاد بتقدیم رسانید بس مفره نجی لجبریل الامین و انتم عکوف علی العزی معا و مناة بکیت لرسم الدار
من عرفات و اذریت دمع العین بالعبرات صاحب این مناقب محرم جبرئیل علیه السلام بود و حال آنکه معتکف
مقیم بودید بر عزی و منات باهم که پرستش آنان میکردید گریستم بر آثار خانه که از عرفات بود و فرو ریختم اشک دیده ام از
دیده های که جای ایشان میدیدم و خرابی آن او دگر میفرماید و بان عری صبری و هاج صبابة رسوم دیار و قد عفت و عرات
مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات و برید که شکیب من و برانگیخت شوق من مر آثرهای دیار
بی یار که خالی و خراب مانده و مدارس آیات الهی که منازل اهل البیت است علیهم السلام خالی مانده از تلاوت آیات و منزل
وحی خالی شده عرصهای او از ساکنان میفرماید لآل رسول الله بالخیف من منی و بالبیت و التعریف و الجمرات
دیار لعبد الله بالخیف من منی و للسید الداعی الی الصلوات از برای آل رسول الله است منازل خیف که از منی
و خانه کعبه معظم و عرفات و جمرات که از مناسک حج اند اینها دیار عبد الله است که پدر رسول الله است و از آن سید کائنات که
خواننده خلایق است بصلوات عبادت دیار علی و الحسین و جعفر و حمزة و السجاد ذی الثفنات دیار لعبد الله
و الفضل صنوه نجی رسول الله فی الخلوات و اینها دیار حسین و جعفر برادر امیر المومنین و حمزه و سجاد که امام زین العابدین علیه السلام

صاحب پینهاست پیشانی و باقی پیچیده بواسطه کثرت سجود و اینها دیار عبدالله عباس و فضل برادر اوست که هم از آل رسول
بودند در خلوات صلی الله علیه و آله وسبطی رسول الله وابنی وصیه ووارث علم الله والحسنات منازل وحی الله
ینزل بینها علی احمد المذکور فی السورات و دیار دو سبط پیغمبر و دو پسر وصی او که شبیر و شبرند که آن وصی و
وارث علم الهی است و جمیع حسنات که اینها منازل وحی خدا تعالی است که نازل میشد در میان این منازل قرآن
بر احمدی که مذکور است در سورهای قرآنی و محابط وحی ایشانند منازل قوم یهتدی بهداهم ویؤمن منهم زلة
العثرات منازل کانت للصلوة وللتقی وللصوم وللتطهیر والحسنات منازل آنجماعتی که راه یافته میشوند مردم
براه نمودن ایشان و ایمنی می یابند از شان لغزیدن و بر در آمدن سبب گناه منازلیکه بست از برای نماز و پرهیز و روزه
و از برای تطهیر و پاکی و از برای جمیع عبادات منازل لا تیم تحل بربعها ولا ابن صهاك فاتك الحرمات دیار عفاها
جور کل معاند ولم تعف للایام والسنوات منازلیکه او را از تیم نیست که مراد ابن ابی قحافه است که فرود آید
در آن منازل و نیز نیست از ابن صهاک که مراد ابن خطاب است که درنده حرمات باری که پوشیده است آنرا جور هر معاند
انکار و پوشیده نشده مر ایام و سنوات را که جور و ستم ایشان بصفحه روزگار ظاهر است دیار عفاها مروان وابنه
وظلم ابن هند وابن زیاد تعفوا اسال الدار التی خف اهلها متی عهدها بالصوم والصلوات دیاری که از
از طرح ظلم و ستم مروان و ظلم پسر او و ظلم و ستم پسر هند که زانی بود از پسر زانیات باستید و بپرسیم منزلی را که
خفت یافته اهل آن کجاست اهل آن جماعتی که اشتغال داشتند بروزه و نماز ایشم اهل المیراث النبوی اذا اعتزوا
وهم خیر سادات وخیر حماة اذا لم تناج الله فی صلواتنا باسمائهم لم یقبل الصلوات ایشانند اهل میراث پیغمبر
یعنی اهل البیت علیهم السلام هرگاه که نسبت داده شوند زیرا که نسب ایشان به پیغمبر منتهی میشود و ایشان بهترین ساداتند و بهترین
حمایت کنندگانند هرگاه که از نکونیم خدای تعالی در نمازهای خود نامهای ایشان قبول نمیکند خدای تعالی نمازهای ما را
مطاعیم فی الاقتار فی کل مشهد لقد شرفوا فی الفضل والبرکات وما الناس الا غاصب ومکذب
ومنطو ذو حقد وذو ترات محتاجانند در هنگام درویشی در هر مشهد مقدس که شرف میکردند در زیادتی

رکن

رکنها در رزق و روزی نیستند مردم مخالف مگر غاصب و دروغ گوینده و کینه دار و دیوانه شده بخصومتیکه اینها با ایشان
اذا ذکروا قتلی ببدر وخیبر ویوم حنین اسبلوا العبرات فکیف تحبون النبی ورهطه وهم ترکوا احشاءهم
وغرات دشمنان هرگاه که یاد میکنند کشتگان بدر و خیبر و حنین که به ذوالفقار امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شده اند اشک از
چشمهای خود پس چگونه دوست دارند پیغمبر و قوم او را صلی الله علیهم و حال آنکه که ایشان گذاشته اند رودهای ایشان
سوزان و بریان بسبب آن کشتگان لقد لاینوه فی المقال واضمروا قلوبا علی الاحقاد منطویات فان لم یکن الا
بقربی محمد فهاشم اولی من هن وهنات بدرستیکه منافقان نرمی مینمایند او را در گفتار و اضمار میکنند دلها
برکینها و حسدها که نورده شده اند پس اگر نباشد بزرگی و خلافت مگر بقرابت محمد صلی الله علیه و آله پس بنی هاشم اولی باشند از
هند و هنات که کنایه از بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه است سقی الله قبرا بالمدینة غیثه فقد حل فیه الامن بالبرکات
نبی الهدی صلی الله علیه وبلغ عنا روحه التحفات آب دهد خدای تعالی قبر منور رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه
باران رحمت خودش پس بدرستیکه حلول کرده و فرود آمده در آنجا امنیت و انواع برکت پیغمبر راه نمای که صلوات میفرستند
بر او ملائکه ملا اعلی و میرسانند از ما روح مقدس او را تحف تحیات زاکیات صلی الله علیه و آله وصلی علیه ما ذر شارق
ولاحت نجوم اللیل مبتدرات افاطم لو خلت الحسین مجدلا وقد مات عطشانا بشط فرات وصلوات میفرستد بر او
خدای تعالی مادامیکه طلوع کند آفتاب روز روشن و ظاهر گردد ستارهای شب که شتاب کننده باشند در طلوع و غروب یعنی دایم
الاوقات ای فاطمه اگر ببینی حسین را علیه السلام در سنگلاخ زمین کربلا افتاده و جان او بر کشیده از بهر تشنگی آنچه معارف کرده از
تشنگی کنار شط فرات اذا للطمت الخد فاطم عنده واجریت دمع العین فی الوجنات افاطم قومی یا ابنة الخیر
واندبی نجوم سموات بارض فلاة در آن وقت هر آینه بر روی خود میزدی فاطمه نزد او و روان میکردی آب دیده اشک چشم را بر رخسارها
ای فاطمه برخیز ای دختر خیر البشر پس ندبه و نوحه کن بستارکان اوج عزت که در زمین کربلا بخاک غلطان افتاده اند
قبور بکوفان واخری بطیبة واخری بفخ نالها صلواتی واخری بارض الجوزجان محلها وقبر بباخمری لدی الغربات
قبرهای بعضی از اهل البیت علیهم السلام بزمین کوفه است مثل مسلم بن عقیل و فرزندان دیگر بزمین طیبه که غری نیز گویند مثل مشهد مقدس

امیر المومنین علیه السلام و دیگر زمین فخ است مثل فرزندان حسن مثنی که میرسد بآن مشاهد صلوات و درود و تحیت
قبرهای دیگر زمین جوزجان است که محل آنست و آن موضعی است نزدیک کوفه که بعضی دیگر انجا مدفونند و دیگر بیا خمری که
موضعی است بباديه که قبر ابراهیم بن عبد الله بن حسن بن علی آنجاست صلوات الله علیهم نزد غریبان دور ماندگان
وقبر ببغداد لنفس زكية ۞ تضمنها الرحمن في الغرفات ۞ و قبر دیگر ببغداد است مر نفس پاکیزه از لوث گناه که مرقد
مطهر امام موسی کاظم است که تضمن و تعهد فرموده حضرت حق تعالی که او را در غرفهای بهشت عنبر سرشت در آرد
دعبل چو آمد باین فرد رسید امام رضا علیه السلام فرمود که ای خزاعی آیا اگر دو فرد دیگر من الحاق کنم که قصیده تو با
تمام شود مصلحت هست گفت بلی یا ابن رسول الله امام رضا علیه الصلوة والسلام فرمود وقبر بطوس يا لها من مصيبة ۞
الحت على الاحشاء بالزفرات ۞ الى الحشر حتى يبعث الله قائما ۞ يفرج عنا الغم والكربات ۞ و قبر دیگر زمین طوس
خواهد بود که حسرتها از آن مصیبت بدل مومنان رسد که دائم سوز آن مصیبت که مستولیست بر اندرون از راه گذر
دیده بیرون کنند تا نزدیک بحشر تا آنکه برانگیزد خدای تعالی قائم را که مراد صاحب الزمانست علیه السلام تا سرور و شادی
بدل کند آن مصیبت و غم که در اندرونها بود دعبل پرسید که قبر که خواهد بود در زمین طوس فرمود که قبر من هر که مرا در غربت
زیارت کند فردا در بهشت با من در یک درجه باشد این دو فرد از آنحضرتست علی بن موسی ارشد الله امره ۞
وصلى عليه افضل الصلوات ۞ زيارته صارت بسبعين حجة ۞ على خير مروي و خير رواة ۞ علی بن موسی صلوات الله علیه
حق سبحانه باصلاح آورد کارهای دنیا و آخرت او را و صلوات میفرستد بر و افضل و بهتر صلوات را و زیارت او مقابله
هفتاد حج میکند این روایت وارد شده به بهترین روایت کرده شده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و بهتر راویان
فاما الممضات التي لست بالغا ۞ مبالغها مني بكنه صفات ۞ قبور ببطن النهر من جنب كربلا ۞ معرسهم منها بشط فرات ۞
فاما خصلتهای حمیده که نیستم رسنده و ممکن از من که تو انم رسید بکنه آن و قبرهای دیگر بباطن نهر است از جنب کربلا که نزول
ایشان آنرا بکنار شط فرات بوده و مراد شهدای کربلا اند رضوان الله علیهم توفوا عطاشا بالفرات فليتني ۞
توفيت فيهم قبل حين وفاتي ۞ متوفی شدند ایشان در حال تشنگی بکنار فرات پس کاشکی متوفی میشدم در میان ایشان

پیش از هنگام وفات من تا آن سعادت می یافتم الى الله اشكو لوعة عند ذكرهم ۞ سقتني بكأس الذل و
الفظعات ۞ بسوی خدای شکایت میبرم سوزشی را که نزد یاد ایشان بمن میرسد و آن مرا شربت ذل و خواری میچشاند
اخاف بان ازدارهم فتشوقني ۞ مصارعهم بالجزع والنخلات ۞ میترسم که اگر زیاده کنم حالات ایشان در قول بشوق
اندازد مرا مقاتل ایشان بقطع حیات و عمر تا بآن آید که نفس تاب آن نمی آرد فان فخروا يوما اتوا بمحمد ۞ وجبريل
والفرقان والسورات ۞ وعدوا عليا ذا المناقب والعلى ۞ وفاطمة الزهراء خير بنات ۞ پس اگر فخر کنند بروزی
مفاخرت بمحمد صلی الله علیه و آله باید کرد و بجبرئیل و بقرآن و بسورها و باید شمرد علی علیه السلام را صاحب مناقب و بزرگی و
زهرا علیهم السلام بهترین دختران اهل عالم وحمزة والعباس ذا الهدى والتقى ۞ وجعفرها الطيار في الحجبات ۞
اولئك لا منتوج هند وحربها ۞ سمية من نكوى ومن قذرات ۞ و حمزه و عباس صاحبان هدایت و تقوی اند
و جعفر طیار را که در غرفات بهشت با ملائکه طیران میکند این طائفه عالیمقدارند نه نتایج هند و حرب ابن امیه که
سمیه است که از حماقت و قاذورات سرشته شده اند سيسأل تيم عنهم وعديهم ۞ وبيعتهم في افجر الفجرات ۞
هم منعوا الاباء عن اخذ حقهم ۞ وهم تركوا الابناء وهن شتات ۞ روز باشد که سؤال کرده شوند تیم از ایشان
و عدی ایشان از آنچه کردند و بیعت ایشان از فاجرترین فجور کنندگان ایشان منع کردند پدر از اخذ حق ایشان
و ایشان که گذاشتند پسران را بدست من تفرقه و پریشانی وهم عدلوها عن وصي محمد ۞ فبيعتهم جاءت على
الغدرات ۞ وليهم صنو النبي محمد ۞ ابو الحسن الفراج للغمرات ۞ و ایشان عدول کردند و بازداشتند خلافت را
از وصی و جانشین محمد صلی الله علیه و آله که امیر المومنین علی است علیه السلام پس بیعت ایشان آمد بر غدرها و ستمها
و الی و امام ایشان برادر پیغمبر بود که محمد است و او ابو الحسن علی ابن ابیطالبست علیهم السلام که فرج دهنده و رهاننده
مردمست از گرداب ظلمت ملامة في آل النبي فانهم ۞ احباي ما داموا واهل ثقاتي ۞ تخيرتهم رشدا لنفسي انهم ۞
على كل حال خيرة الخيرات ۞ که را ملامت کردن تو مرا در دوستی آل نبی چه ایشان احبا و معتمدان منند مادام که هستند
در دنیا و آخرت و اهل اعتماد من اند و دین اختیار کردم من ایشان را از روی ارشاد و صلاح از برای نفس خود زیرا که

براحوال بهترین بهترانند پس ایشان اولی باشند بحرمانیدن ذات الیهم بالمودة صادقا وسلمت نفسی طائعا لولاتی

فیا رب زدنی فی هوای بصیرة وزد حبهم یا رب فی حسناتی از اختم سوی ایشان دوستی را درحالتی که صادق

بودم وتسلیم کردم خود را درحالتی که راغب بودم درحاکمی ایشان مرا ای پروردگار من زیاده کن در دوستی ایشان بصیرت

وبینایی بسی زیاده گردان دوست داشتن من ایشان را ای پروردگار در حسنات سابکیهم ما حج لله راکب

وما ناح قمری علی الشجرات وانی لمولاهم وقال لعدوهم وانی لمحزون بطول حیاتی من آب از دیده بارم

مادامی که حج کنند حاجیان ای خدای تعالی سواران ومادامی که آواز دهند قمری بر درختان هر آینه من مر دوستم

دوست ایشان را ودشمنم دشمنان ایشان را هر آینه که اندوهگینم در ازی حیات خود که زود بر ایشان برسم احب قصی

الرحم من اجل حبکم واهجر فیکم زوجتی وبناتی واکتم حبکم مخافة کاشح عنید لاهل الحق غیر مواتی

دوست میدارم دور رحم یعنی بیگانه را از جهت دوست داشتن ایشان را دور ومهجوری میگزینم در غیر دوستی شما

زنان ودختران خود را وپنهان میکنم دوست میدارم را از ترس دشمن معاند مر اهل حق را در غیر موات ومرد جحود معاند

تقیه فیا عین بکیهم وجودی بعبرة فقد آن للتسکاب والهملات لقد خفت فی الدنیا وایام سعیها وانی لارجو

الامن من بعد وفاتی پس ای چشم گریه کن بر ایشان وجود نما با اشک پس بدرستی که او این امان از برای کشیدن

اشک وریختن آن از چشم بدرستی که ترسیدم در دنیا وایام سعی وعمل شایسته ندارم بدرستی که من امیدوارم امن نزد

چون خزاعی این قرب رسید امام علیه السلام فرمود که ایمن کردم ترا خدای تعالی از فزع اکبر الم تر انی مذ ثلثون حجة

اروح واغدو دائم الحسرات ارى فیهم فی غیرهم متقسما وایدیهم من فیئهم صفرات ای نمی بینی که مدت سی سال است

که روز را شب می آرم وشب را بروز دائم حسرت دارم که می بینم که غنیمت وحق ایشان در میان غیر ایشان تقسیم

یافته ودستهای ایشان از غنیمت وحق ایشان خالیست چون دعبل این فرود رسید امام رضا علیه السلام گریست وفرمود که

راست گفتی ای خزاعی وگویند که دعبل چون بدین بیت رسید اینجا از مدارس آیات که دعبل از او پرسید که

این بیت از قصیده کیست واو آن نوع جواب گفت که مذکور شد وکشف امر او کرده بولایت اهل بیت وکیف اداوی

من جوی بی والجوی امیة اهل الکفر واللعنات وآل زیاد فی الحریر مصونة وآل رسول الله منهتکات

وچگونه دوا وعلاج کنم از حزن واندوهی که بمن رسیده واین حرقت اندوه از بنی امیه است که ایشان اهل کفر واهل لعنتها

دادمند واهل زیاد در جامهای ابریشمینه محفوظ باشند واهل پیغمبر با جامهای کهنه بسر برند سابکیهم ما ذر فی

الافق شارق ونادی منادی الخیر بالصلوات وما طلعت شمس وحان غروبها وباللیل ابکیهم و

بالغدوات میگریم بحال ایشان مادامی که در آید در افق نور دهنده ومادامی که ندا کند منادی بهترین عمل که نمازست ومادامی که

طالع شود آفتاب ووقتی که غروب کند وبهنگام شب میگریم وبوقت روز یعنی در جمیع اوقات دیار رسول الله

اصبحن بلقعا وآل زیاد تسکن الحجرات وآل رسول الله تدمی نحورهم وآل زیاد ربة الحجلات

دیار رسول الله صلی الله علیه وآله می بینم باید که کس درو نمانده وازیشان خالیست وآل زیاد بتنعم ساکن اند در حجرها وآل رسول الله را

می بینی که بریده بخون آغشته حلقهای ایشان وآل زیاد در زینت حجلهای دمی نمایند وآل رسول الله تسبی

حریمهم وآل زیاد آمنوا السربات اذا وتروا مدوا الی واتریهم اکفا علی الاوتار منقبضات وآل

رسول الله را باسیری برده اند وحریم حرمت ایشان را ملاحظه نکرده اند وآل زیاد در منزلها ایمن بی غم خاطر نشسته اند

هرگاه که برده کرده شدگان ستم باز میکشند از زنده کنندگان ایشان دستهای خود را او تا آن درحالتی که منقبض ساخته

وبهم گرفته یعنی بعوض می دست خود را باز میکشند از آن وچون دعبل باین فرود رسید امام رضا علیه السلام گریست ورد کرد

کفهای خود را وفرمود که بلی والله منقبضات یعنی بهم گرفته شده فلولا الذی ارجوه فی الیوم او غد تقطع

نفسی اثرهم حسرات خروج امام لا محالة خارج یقوم علی اسم الله والبرکات یمیز فینا کل حق وباطل

ویجزی علی النعماء والنقمات میفرماید پس اگر نه آنکه امیدوار بودم او را امروز یا فردا پاره شدی جان من در پی

کردن من ایشان را بحسرتها امید ظهور امام صاحب الزمان دارم که هیچ شکی نیست در ظهور او که قیام خواهد نمود با مرامات

بقوت نام آلهی وبرکت نامهای که تمیز کند درمیان ما هر حق را از باطل وجزا ومکافات دهد بر نعمتها ونقمتها جزای

نیکا از نیک وبد از بد در وقت ظهور دعبل گوید چون باین ابیات رسیدم امام رضا علیه السلام گریست گریستن بسخت

بعد از آن سر مبارک برداشت بسوی من فرمود ای خزاعی تنطق کرد روح القدس بر لسان تو هیچ میدانی که چه کس است
این امام و کی ظهور خواهد کرد و گفتم نه اما شنیده ام ای مولای من بخروج امامی از شما که پر کند زمین را بعدل فرمود که
ای دعبل امام بعد از من محمد است پسر من و بعد از محمد پسر او علی و بعد از علی پسر او حسن و بعد از حسن پسر او حجة
القائم المنتظر فی غیبته المطاع فی ظهوره و باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه حق تعالی دراز گرداند آن روز را تا بیرون
آید و پر کند زمین را از عدل بجای آنکه پر بوده باشد از جور فیا نفسی طیبی ثم یا نفس فابشری فغیر بعید کل ما هو آت
ولا تجزعی من مدة الجور اننی اری قوتی قد آذنت بثبات پس ای نفس خوش حال باش ای نفس بشارت
باد ترا که دور نیست هر آنچه آن آینده است و جزع و اضطراب مکن ای نفس از مدت جور که من قوتی می یابم در خود
که اذن میدهد بثبات و رسوخ در این امر فان قرب الرحمن من تلک مدتی واخر عمری ووقت وفاتی
شفیت ولم اترک لنفسی غصة ورویت منهم منصلی وقناتی پس اگر نزدیک گرداند بخشاینده مهربان
ظهور او را از مدت و آخر عمر من و وقت وفات من تسلی شوم و نماند مر نفس مرا غصه و سیراب کنم از خون
دشمنان شمشیر و نیزه خود را امید که روزی کرده فانی من الرحمن ارجو بحبهم حیوة لدی الفردوس غیر بتات
عسی الله ان یرتاح للخلق انه الی کل قوم دائم اللحظات برستی که از ایشانیم بهمت امید دارم که بدوستی ایشان
مرا حیات ابدی بخشد نزد فردوس بی هلاک و انقطاع شاید که حق تعالی شادی و فرح دهد مر خلق را برستگی او
حاضر و ناظر است و خلق رو غافل فان قلت عرفا انکروه بمنکر وغطوا علی التحقیق بالشبهات تقاصر
نفسی دائما عن جدالهم کما انی ما القی من العبرات پس اگر بگویم حق شناسی را انکار شوند او را بحجره ای منکر
و بپوشند بر تحقیق و یقین پرده شبهات را متقاعد است نفس من دائم از جدال و نزاع ایشان که قانع میکند مرا که
می اندازد و از برای من اشک چشم محاول نقل الصم عن مستقرها واسماع احجار من الصلدات فحسبی منهم
ان ابوء بغصة تردد فی صدری وفی لهوات محال میداند نقل کردن سنگ را از جای خود که محکم شده و از کر
ارقرارگاه او و شنوانیدن سنگهای که در غایت صلبی و سختی اند یعنی مخالفان آنچه در دلهای ایشان نقش بسته است

باطل است نتوان کرد پس کافی و بسند است مرا از ایشان که باز گردم بغصه که متردد در سینه و در اندرون کام من یعنی
چون سخن گفتن فایده ندارد همان بغصه خود بسازم و دم درکشم فمن عارف لم ینتفع ومعاند یمیل الی الاهواء للشهوات
پس از عارف مخالف فایده نمیگیرد و معاند را میل میکند بسوی آرزوهای بیهوده و شهوات بمعانه و برادر گرفته
کانک بالاضلاع قد ضاق رحبها لما حملت من شدة الزفرات فیا وارثی علم النبی وآله علیکم سلام
دائم النفحات گویا ترا استخوانهای سینه تنگ گشته که گنجایش ندارد آن چیز را که برداشته از سختی و تندی آتش حسرت که
میزند این کنایه است از شدت انقباض صدر از ملاحظه مکروه پس ای ملاحظه وارثان علم پیغمبر و آل و صلی الله علیهم
بر شما باد سلام دائم النفحات که مشام جان آن معطر کرده و شمیم جنان از آن معنبر شود والسلام و دیگر ابن طلحه رحمه الله
کیفیت آنچه راویان صادق الروایه کرده اند که مامون خلیفه یکروزی عیدی تعلل و انحرافی در مزاج خود یافت و
نتوانست با مردم بنماز عید رفتن گفت امام رضا علیه السلام را که برخیز یا ابوالحسن و نماز عید بمردم بگزار پس آنحضرت از منزل
بیرون فرمود جامه پاکیزه کوتاهی در بر و عمامه سفید لطیفی بر سر که سر دو از نیم بود و در دست مبارک عصای معجز نمای
مثل عصای موسی و پیاده روی آورد بمصلی و در رفتن میفرمود که السلام علی ادم و نوح السلام علی ابوی
ابرهیم و اسمعیل السلام علی ابوی محمد و علی السلام علی عباد الله الصالحین پس چون مردمان
اینچنین دیدند همه هجوم کردند و روی آوردند از جنبه دستبوس آنحضرت بعضی از حواشی شتاب نمودند بسوی مامون
امیر تدارک نمای مردم و بیرون رو و نماز گزار و الا بیرون میرود خلافت از تو و ولایت داشته که خود بیرون رود و بهر
باشد و او بسرعت آمد و امام رضا علیه السلام بواسطه ازدحام مردم که رو کرد آمده بودند بمصلا رسیده بود او خود آمده
باز گردانیده خود پیش رفت و نماز گزارد با مردم و الحال بر همین منوال گذشت هرثمه بن اعین یکی از مقربان مامون بود لیکن
کمر محبت اهل البیت بمیان جان داشته و در سلک شیعه ایشان میبود و قیام می نمود بمصالح آنحضرت و نفس خود را
نزد او بذل کرده تقربا الی الله خدمت وی بتقدیم میرسانید او گوید یکروزی طلب فرمود مرا سید من امام رضا علیه السلام
و گفت یا هرثمه من وقف میگردانم ترا بر حالتی که باشد نزد تو پنهان و آن را ظاهر مگردانی در حال حیات من پس اگر ظا

میکنی در زندگی من باشم خصم تو نزد خدای تع پس من با آنحضرت معاهده کردم که اعلام نکنم از ینحال هیچکس را ما دام که او
نفرهای مرا فرمود که بعد از چند روز دیگر من انگور و انار خواهم خورد که مرا اثقبه اندازد و منجر بهلاک من شود و قصد خلیفه
آن باشد که قبر و مدفن مرا در پس پشت پدر خود رشید ترتیب دهد حق سبحانه و تعالی ورا قادر گردانند برین چه زمین را سخت
کردانم بر ایشان و توانائی نباشد کسی را بر کندن آن و قبر من در بقعه فلانی خواهد بود و آنرا یقین فرمود بعد از آن گفت که
پس هرگاه که من رحلت کنم و تکفین و تجهیز من کنند آنگاه اعلام کن او را بجمیع آنچه با تو گفتم و دیگر بگو مامون را که تا نماز
در نماز بر من نکند خواهد آمد مرد عربی دهان بسته بر اشتری سوار بسرعت آید بر اثر سفر باشد و فرود آید از اشتر و نماز بگزارد بر من پس چون که
که او بر من نماز بگزارد جنازه مرا بردارید پس آنگاه قصد کن آن مکانی را که تعیین کرده ام زیرا که تو و اندکی از آن بکن در روی
زمین قبری خواهی یافت که کنده باشند در قعر آن آب سفید صافی باشد پس چون کشف آن بکنی فرو رود آب آن بزمین پس آنجا
مدفن منست پس مرا آنجا دفن کن زنهار که قبل از موت من این را اظهار نکنی هرثمه گوید که دیر نکشید زمانی که آنحضرت انگور و انار
چند خورد و رحلت فرمود آنگاه من آمدم پیش خلیفه یافتم او را که میگریست گفتم یا امیر عهدی از من استده بود امام رضا علیه السلام
را امری که این زمان بگویم آن قصه کردم بر تمام این قصه که فرموده بود از اول تا آخر او تعجب کرد از آنچه من گفتم پس او کرد
تجهیز آنحضرت پس چون آن بتمام رسید تا آنکه دیر و نماز آنگاه شتر سواری آمد از صحرا و شتر با تمام با کسی سخن نکرد بعد از آن رفت
تا آنجا که جنازه آنحضرت بود بایستاد و بروی نماز گزارد و امر کرد خلیفه بطلب آن مرد او را نیافتند و از وی خبری نگرفتند بعد از آن
مامون گفت بکنند قبر آنحضرت را در عقب رشید کنند کان عاجز شدند از کندن پس رفتند بموضعی که این زمان مرقد آنحضرت
و اندکی از روی زمین برداشتند قبر کنده ظاهر شد و در قعر او آب سفیدی بود همچنانکه آنحضرت فرموده بود پس اعلام کردم
خلیفه را پس او حاضر شد و تماشا کرد بر صورت آب و قعر رفت پس آنحضرت را آنجا دفن کردند و از این قول تعجب کرد و اما بدل
این را ذکر میکرد و زیاده میشد تاسف او بر وی هر گاه خلوت میشد در خدمت او میگفت ای هرثمه چگونه فرمود آنحضرت ترا
من باعاده آنحدیث میکردم و او از آن تاسف تمام داشت پس بنگر باین صفت عظیمه و کرامت بالغه که تعلق فرموده بود
بعنایت الله تعالی و منزلت مکانت او نزد وی و اما اولاد آنحضرت شش بوده اند پنج پسر و یک دختر و نامهای ایشان ابن محمد

وحس

وحسن و جعفر و ابراهیم و حسین و عایشه و اما عمر آنحضرت و وفات یافت در سال دویست و سوم از هجرت و گویند دویست و دوم
در خلافت مامون و مذکور شد مولودش که در سال صد و پنجاه و سوم بود پس عمر شریفش چهل و نه بوده باشد و قبر اطهرش در طوس است
در خراسان بمشهد معروف باوی علیه السلام و بود مدت بقای او با پدر بزرگوارش امام موسی علیه السلام بیست و چهار سال و چند ماه
و بقای او بعد از پدر بیست و پنج سال این آخر کلام ابن طلحه است رحمه الله و حافظ عبد العزیز بن الاخضر الجنابذی رحمه الله آورده
در کتاب خود که مولد امام رضا علیه السلام در سنه ثلث و خمسین و مایه بود و وفاتش در زمان خلافت مامون بطوس و قبر اطهرش
آنجاست در سنه ثلث و مایتین و مادرش سکینه نوبیه و او را شش فرزند بود چنانچه مذکور شد و گویند مولد با سعادتش در سنه
بود در سنه ثمان و اربعین و مایه و وفاتش در طوس در صفر سنه ثلث و مایتین و او در آن روز پنجاه ساله بود و مادرش ام ولد
نام او ام البنین روایت کرده از آنحضرت عبد السلام بن صالح الهروی و داود بن سلیمان و عبد الله بن عباس القزوینی و طبقه ایشان گوید
عبد الله بن الطمان الرازی که بودم مع علی بن موسی بن بابویه القمی از ایلچیان اهل ری چون به نیشابور رسیدیم گفتم من
علی بن موسی را که آیا هیچ زیارت قبر امام رضا علیه السلام داری بطوس گفت بیرون آمده ایم بسوی این مملکت و خوف
آن هست که بما رسد دشمنی که مارا است در حال زیارت قبر لیکن در حال بازگشتن زیارت کنیم پس چون باز گشتیم گفتم آیا
میل زیارت داری گفت کو نیند ناگاه اهل ری که بیرون رفتیم من باز نزد ایشان مرجی و بازگشتم بسوی ایشان افضی یا
گفتم انتظار بکشید مرا در فلان مکان گفت چنین کنم و من بیرون آمدم پس آمدم تا قبر طاهر آنحضرت نزد غروب آفتاب و عزم آن
نمودم که شب بگذرانم بر آن قبر پس پرسیدم زنی را که از بعضی خادمان آن آستانه بود که در شب اینجا هیچ خوف و حذری
باشد گفت پس از چراغ طلبیدم امر کردم او را به بستن و نیت کردم که ختم قرآن کنم شب در آن قبر طاهر پس چون پاره
از شب گذشت آواز قرائت قرآن شنیدم خیال کردم که آن زن غیر مرا اذن داده در اینجا پس آمدم نزدیک در دیدم
بسته و چراغ نیز فرو نشسته پس گمان می شنیدم آواز قرآت را پس یافتم که این قرائت از قبر است و او میخواند سوره مریم را که
يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا و من این قرائت را نشنیده بودم پس
چون آمدم بری رفتم نزد ابی القاسم عباس بن الفضل بن شاذان او را پرسیدم که آیا خوانده کسی این قرائت را گفت

بی پیغمبر صلی الله علیه و آله خوانده و بیرون آورد از برای من قرائت آنحضرت را که اینچنین داود بن سلیمان قزوینی روایت کند از علی بن
موسی الرضا علیه السلام و او از آبای بزرگوار خود تا امیر المومنین علیهم السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که نبود و
نباشد تا روز قیامت مومنی الا که مر او را همسایه باشد که ایذا رساند او را و امام رضا علیه السلام روایة کند از آبای
بزرگوار تا امیر المومنین علیهم السلم که شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که میفرمود وعده کردن مومن نذریست کفاره
و از او روایت باسناد خود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ایمان اقراریست بزبان و عمل بارکان و
دست
یقینیست بقلب و باسناد آنحضرت روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که مجالست علما عبادت
و نظر بعلی بن ابیطالب عبادتست و نظر بخانه کعبه عبادتست و نظر بمصحف عبادتست و نظر به پدر و مادر
عبادتست و باسناد آنحضرت روایة کند که علی بن ابیطالب فرمود که حیا و دین با عقلند هرجا که باشد
و روایت کند علی بن موسی الرضا علیهما السلام از پدر خود موسی و او از پدر خود جعفر و از پدر خود محمد و او از پدر خود
علی و او از پدر خود حسین و او از پدر خود علی بن ابیطالب علیهم السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که محشور
کرده دختر من فاطمه در روز قیامت و با او جامه باشد رنگین بخون و دست زند بقائمه عرش پس گوید یا عادل
حکم کن میان من و میان قاتل فرزند من فرمود پس بخدای کعبه که حکم کرده شود از برای دختر من و بهمین اسناد
آنحضرت روایة کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود در قول خدای عز و جل که یوم ندعوا کل اناس بامامهم که خوانده
شود هر قوم با امام زمان خود و بکتاب پروردگار خود و سنت پیغمبر خود و ابوالحسن کاتب فایض روایت کند از
پدر خود که حاضر بودیم در مجلس امام رضا علیه السلم که مردی آمده شکایت کرد از برادر خود پس آنحضرت این را انشا فرمود
اعذر اخاک علی ذنوبه و اصبر و غط علی عیوبه و اصبر علی بهت السفیه و للزمان علی خطوبه
ودع الجواب تفضلا وکل الظلوم الی حسیبه یعنی عذرخواهی کن برادر خود را بر گناهان او و صبر کن و بپوشان
بر عیبهای او و صبر کن بر بهتان گفتن سفیه و مر روزگار راست بر عتاب او و بگذار جواب از برای تفضل و بگذار
و باز گذار ظالم را بمحاسبش این آخر کلام جنابذی است و شیخ مفید رحمه الله بابی ایراد فرموده در باب امام رضا

بعد از ابوالحسن موسی علیه السلام و تاریخ مولود و دلالت امامت و مبلغ سن و مدت خلافت و وقت وفات
و سبب آن و موضع قبر و عدد اولاد و مختصری از اخبار آنحضرت و میفرماید که امام بعد از ابی الحسن موسی پسر
اوست ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام از جهة فضل او بر جماعت برادران و اهل بیت او و از
جهة ظهور علم و حلم و ورع و اجتماع خاصه و عامه برین و ورود معرفتایشان باین او و نص پدر با مامة او
بعد از و و اشارت او بسوی او با مامت در غیر برادران و اهل بیتش و مولد آنحضرت علیه السلام در مدینه بود
در سال صد و چهل و هشتم از هجرت و رحلت فرمود بطوس در زمین خراسان و در ماه صفر در سال دویست و سوم و
در آن روز پنجاه و پنج ساله بود و مادرش ام ولد بود که او را ام البنین میگفتند و مدت امامتش و قیامش بعد از
پدر بزرگوار در خلافت بیست سال بود و اما آن جماعت که روایة کرده اند نص امامت بر امام رضا علیه السلام از پدر
بزرگوارش و اشارت او باین بسوی او از خواص و ثقات او اهل ورع و علم و فقه از شیعه داود بن کثیر رقی است
و محمد بن اسحق بن عمار و علی بن یقطین و نعیم قابوسی و حسین بن مختار و زیاد بن مخزومی و داود بن سلیمان و نصر
قابوس و داود بن زربی و یزید بن سلیط و محمد بن سنان از داود رقی مرویست که گفت گفتم مر ابی ابراهیم موسی
را که فدای تو کردم بکبر سن رسیده ام پس مرا دستگیر و برهان از آتش که خواهد بود صاحب ما بعد از تو پس اشارت
کرد به ابی الحسن علی و فرمود که این صاحب شماست بعد از من و احمد بن عبدالله روایت کند از حسن بن ابی حمزه
و او از محمد بن اسحق بن عمار گفت گفتم مر ابی الحسن علیه السلام را آیا دلالت میکنی مرا بر آنکه فرا گیرم از و دین خود را پس
گفت این پسر من که علی است بدرستی که پدر من دست مرا گرفت و در آورد بقبر رسول الله صلی الله علیه و آله پس
فرمود که ای پسر من بدرستیکه حق تعالی جل اسمه فرموده که انی جاعل فی الارض خلیفة و هرگاه حق تعالی چیزی
فرمود وفا بآن خواهد نمود و از علی بن یقطین مرویست که گفت رفتم نزد عبد صالح پس گفت مرا که یا علی بن یقطین
این علی سید اولاد منست بدرستیکه من عطیه کردم بوی کنیت خود را پس در هشام گفت دست خود شانی او را
بعد از آن گفت و یحک چگونه گفت پس گفت علی بن یقطین بخدا که من شنیدم این را از آنحضرت همچنانکه گفتم هشام

گفت و الله که این مرد در شان اوست بعد از تو و روایت میکند نعیم قابوسی از ابی الحسن علیه السلام که آنحضرت فرمود که علی
بزرگتر ولد منست و برگزیده ترین ایشانست نزد من و دوست ترین ایشانست بسوی من و او با من نظر در جفر
میکند و در او الا نبی یا وصی و حسین بن مختار روایت کند که بیرون آمد بسوی ما کتابتی از ابی الحسن موسی علیه السلام و او در
حبس بود که عهد من رجوع با کبر ولد منست باید چنین و چنین کند و فلان برساند او را و خبری القا کند را اما حکم شود
بر من بموت و روایت از زیاد بن مروان قندی که گفت رفتم بخدمت امام موسی علیه السلام و امام رضا علیه السلام
نزد آنحضرت بود فرمود مرا که یا زیاد این پسر فلانی کتاب او کتاب منست و کلام او کلام منست و آنچه گوید پس قول او
قول منست و از مخزومی مرویست و بود از اولاد جعفر بن ابی طالب که حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام جمع کرد
ما را و فرمود که هیچ میدانید که چرا جمع کردم شما را گفتیم نه فرمود که گواه باشید که این پسر من که امینست و وصی و قیم
و خلیفه منست بعد از من هر که باشد مر او را نزد من دینی پس باید بگیرد آنرا از این پسر من که امینست و هر که باشد مر او را
وعده پس باید که تنجیز آن وعده از او کند که آنرا وفا نماید و هر که نباشد او را گریزی از ملاقات پس باید که ملاقات نکند
مگر بکتاب او و از داود بن سلیمان مرویست که گفتم مر ابی ابرهیم را علیه السلام که من میترسم که واقعه (حادثه) شود و بخدمت تو نتوانم
رسید پس خبر کن مرا از امام بعد از تو فرمود که پسر من فلانی یعنی ابو الحسن علیه السلام و از نضر بن قابوس روایت که
گفت گفتم مر ابی ابرهیم را علیه السلام که من پرسیدم پدر ترا که کیست بعد از تو پس اخبار فرمود مرا که آن تویی پس
چون ابو عبد الله علیه السلام رحلت فرمود مردم رفتند بیمین و شمال و گفتم من بتو و اصحاب من احوال را پس خبر کن مرا
که چه کس خواهد بود بعد از تو از ولد تو فرمود که فلان پسر من یعنی علی علیه السلام روایت کند داود بن زربی که
آوردم بخدمت ابی ابرهیم علیه السلام مالی چند پس آنحضرت بعضی را از آن مال اخذ کرد و بعضی را گذاشت گفتم اصلحک الله
از برای چه گذاشتی آنرا فرمود که صاحب این طلب خواهد کرد آنرا از تو پس چون خبر وفات آنحضرت رسید فرستاد
ابی الحسن الرضا علیه السلام و پرسید از مال پس فرستادم برای وی و روایت از یزید بن سلیط در حدیث طویلی از
ابی ابرهیم علیه السلام که او فرمود در سالی که رحلت فرمود در راه مکه مرا می برند در این سال و امر راجع به پسر منست علی که

همنام علی و علی است فاما علی اول علی بن ابیطالب است و اما علی دوم علی بن حسین است علیهم السلام که داده شده
او را فهم علم اول و حلم و نصرت او و دین او و محنت آن دیگر و صبر کند بر مکروهی که بوی رسد الی الحدیث بطوله و از
ابن سنان روایت که رفتم بخدمت ابی الحسن موسی علیه السلام پیش از آنکه بعراق رود بیکسال و علی پسر او در خدمت
او نشسته بود پس نظر کرد بسوی من و فرمود که یا محمد زود باشد که بشود در این سال حرکتی پس جزع مکن از برای
آن گفتم چه چیز خواهد بود که فدای تو گردم که مرا با ضطراب آوردی فرمود که میروم بسوی این طاغیه اما آنست که
ظاهر نخواهد شد مرا از وی بدی و آنکسی که بعد از وست گفتم چه خواهد شد که حق تعالی مرا فدای تو گرداند فرمود که فرو میگذارد
حق تعالی دیگر این ظالمان را و میکند آنچه میخواهد گفتم چه چیز بظهور خواهد آمد فرمود که هر که ظلم کند بر پسر من و حق او را
بستاند و منکر شود امامت او بعد از من باشد همچو آنکه ظلم کرد علی بن ابیطالب را بر امامت او و منکر شد حق او را
بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله گفتم والله اگر خدای تعالی عمر دراز کند هر آینه تسلیم کنم مر او را حق او را و هر آینه
قرار دهم از برای او امامت او فرمود که راست گفتی یا محمد خدای تعالی عمر ترا دراز کند که تسلیم کنی از برای او حق او را
و مقرر داری از برای او امامت او را و امامت کسی که بعد از او خواهد بود گفتم آن که خواهد بود فرمود که پسر او محمد که مر او راست
رضا و تسلیم در ذکر طرفی از دلائل اخبار آنحضرت علیه الصلوة و السلام و قصه والده آنحضرت سمت ذکر یافت که او
متولد شود کسی که در شرق و غرب مثل او نشسته باشد و روایت کند صفوان بن یحیی که چون در گذشت ابو ابرهیم
موسی الکاظم و در تکلم ابو الحسن علی الرضا علیه السلام آمد بعضی ترسیدیم بر او از این پس گفته شد بوی که اظهار فرمودی امر عظیمی را
که میترسیم از این طاغیه فرمود که باید سعی کند سعی خود را که نیست مر او را بر من راهی و روایت از غفاری که گفت
مردی از آل ابی رافع مولی رسول الله صلی الله علیه و آله که گفته میشد او را که فلان بر من حقی بود و تقاضای آن
مینمود و الحاح و مبالغه میکرد بر من پس چون دیدم این را نماز صبح گذاردم در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله
بعد از آن توجه کردم بجانب امام رضا علیه السلام و آنحضرت در آن روز در عریض بود پس چون نزدیک شدم بدر خانه آنحضرت
او بر مرکبی سوار می آمد و بر وی قمیص و ردائی بود پس چون نظر کردم بسوی آنحضرت حیا مانع آمد مرا از او چون رسید

بن توقف فرمود و نگاه کرد بمن سلام کردم بر وی و ماه رمضان بود گفتم جانم فدای تو باد بدرستی که مولی تو فلان فلانی بر من حقی است
و بخدا که مرا تشهیر و نکال مینماید که امر خواهد کرد که بزجر آنرا از من بستانند بخدا که نمیگویم که او بر من چیست
و نام نمیبرم که چیست پس امر فرمود که مرا بنشانند و فرمود که باز خواهم گشت پس انچنین بودم تا نماز شام
گزاردم و روزه دار بودم پس تنگ شد سینه من و خواستم که باز گردم دیدم که پیدا شد و بر گرد وی مردم بودند و اهل
سوال نشسته بودند که بر ایشان تصدق کند پس گذشت و بخانه فرمود پس بیرون آمد و مرا طلب کرد برخاستم
و رفتم بخدمت وی و آنحضرت رفت و نشست و من هم نشستم و با او حدیث بسیاری از ابن مسیب گفتم
چون فارغ شدم فرمود که گمان نمیبرم که افطار کرده باشی گفتم نه فرمود که طعامی آوردند و پیش من نهادند و امر
فرمود غلامی را که با من طعام خورد چون فارغ شدیم فرمود که بردار فرش را بردار آنچه در زیر اوست پس آنرا
برداشتم پس در زیر او دیناری چند بود برداشتم و نهادم در آستین خود و امر فرمود چهار کس را از بندگان خود که
با من باشند تا مرا بمنزل خود رسانند پس گفتم فدای تو گردم بدرستی که طائف بن مسیب نشسته و من نمیخواهم که او مرا ملاقات
کند و غلامان تو با من باشند فرمود که براه راستی و حق تعالی راه سوی رات بتو مینماید و امر فرمود که ایشان باز
گردند وقتی که من ایشانرا باز گردانم پس چون رسیدم بمنزل خود و باز فرستادم ایشانرا و بمنزل رفتم و چراغ طلبیدم
و نظر کردم بدنانیر پس آن چهل و هشت دینار زر سرخ بود و بود در دیناری که میدرخشید پس عجب آمد مرا برداشتم
و نزدیک چراغ آوردم پس دیدم که در و نقش بود واضح و روشن که حق فلان مرد چهل و هشت دینار است و باقی
از آن تست والله که من نبودم که دانا باشم آنجا و او بود از تیز مینی انجال روایتست از علی بن ابرهیم که
او از پدر خود روایت کرده او از بعضی اصحاب که امام رضا علیه السلام بیرون فرمود از مدینه که اراده حج کرده بود
در سالی که هارون الرشید بحج آمده بود پس آنحضرت منتهی شد بکوهی از یسار طریق که آنرا فارع میگفتند پس نظر کرد
آنحضرت بسوی آن کوه فرمود که بانی فارع فرود آمد و ویران کنندهٔ او را پاره پاره و ساق کنند ما ندانستیم
معنی این را پس رسید هارون باین موضع فرود آمد و بر بالای آن کوه رفت جعفر بن یحیی و امر کرد که از برای هارون

ششگاهی

نشستگاهی بنا کنند پس چون باز گشت از مکه بر بالای آن کوه برآمد و امر کرد بخراب و ویران کردن آن پس چون
باز گشت بعراق جعفر بن یحیی را پاره پاره کردند و مرویست از ابی ابرهیم بن موسی که من الحاح کردم بامام رضا ع
در چیزی که طلب میکردم او را پس وعده فرمود مرا بعد از آن در یکروزی استقبال نمود والی مدینه را و با او آنحضرت
بود چون رسید نزدیک قصر فلانی نزد آن فرود آمد و در زیر درختهای که آنجا بود و من نیز با آنحضرت فرود آمدم و
نبود با ما ثالثی پس گفتم فدای تو گردم این درختی است بر ما سایه کرده بخدا که مالک نیستیم بما سوی او آنحضرت بتازیانه
که داشت خراشید خراشیدن سختی بعد از آن دست مبارک زد و فرا گرفت از و شمشیر ذهبی آنگاه فرمود که طلب
انتفاع کن باین و پنهان دار آنچه دیدی و روایتست از مسافر گفت من با ابو الحسن الرضا بودم بمنی پس گذشت یحیی بن
خالد پوشیده روی خود را از غبار آنگاه آنحضرت فرمود که مسکینان نمیدانند که چه بر سر ایشان خواهد آمد درین سال
بعد از آن فرمود که عجیبتر ازین هرون است و من که مجوایم این دو انگشتم و فراهم آورد دو انگشت خود را مسافر گفت والله که
ندانستم معنی این سخن آنحضرت را تا دفن کردیم آنحضرت را با هرون در یکجا **فصل** بود مامون که فرستاد
جماعتی را که از آل ابی طالب ببرند از مدینه و امام رضا علیه السلام در میان ایشان بود و ایشانرا از راه بصره
بردند و کسی متولی اشخاص ایشان بود و او را جلودی میگفتند و می آورد ایشانرا بر مامون چون رسیدند پس مامون
فرود آورد ایشانرا در خانه امام رضا علیه السلام در منزلی و تکریم و تعظیم امر او بجای آورد و بعد از آن القا و
انفاذ کرد با آنحضرت باینکه میخواهم که برکنم از خود خلافت را و تفویض کنم آنرا بتو پس چه رای و مصلحت تو امام
رضا علیه السلام این امر را منکر شد و فرمود که پناه میبرم بخدای تعالی از این کلام و آنکه بشنود کسی این را آنحضرت
رد کرد بر وی این پیغام را و گفت پس چون تو اباء میکنی آنچه عرض کردم بر تو پس لابد است ترا از ولایت عهد بعد از
من که ولی عهد من شوی آنحضرت اباء فرمود این قول را اباکردن سختی پس استدعای خلوت کرد و با او فضل
بن سهل بود که ذو الریاستین است و غیر از ایشان دیگری در مجلس نبود مامون گفت مر آنحضرت را که من چنین
می بینم که تفویض کنم امر مسلمانان را و فسخ کنم آنچه در رقبهٔ منست و بنهم آنرا در رقبهٔ تو امام رضا علیه السلام فرمود که الله الله

یا امیر مرا طاقت این بار نیست و قوت برداشتن آن نه گفت مامون که پس من ترا ولی عهد خود میسازم پس از خود
آنحضرت فرمود که مرا معاف دار یا امیر ازین سخن پس مامون با وی کلام تهدیدآمیز گفت بر امتناع آنحضرت بود
و در میان سخن خود گفت عمر بن خطاب کرد این مشورت را در میان شش کس که یکی از ایشان جد تو امیر المومنین علیه السلام بود
و شرط کرد در آنکه هر که مخالفت کند از ایشان بزنند گردن او را و لابدست از قبول کردن تو آنچه من اراده کرده ام از تو که
من نمی یابم ترا ازین گزیر کاهی پس امام رضا علیه السلام فرمود که من اجابت میکنم با آنچه مراد تست از ولایت عهد
بشرط آنکه من امر و نهی نکنم و فتوی ندهم و حکم نکنم و نصب و عزل ننمایم و تغییر ننمایم آنجا و قائمست پس اجابت کرد
مامون تمام اینها را خبر کرد مرا شریف ابو محمد و گفت مرا که حدیث کرد مرا جد من موسی بن سلم گفت که من در خراسان
بودم با محمد بن جعفر پس شنیدم که ذوالریاستین بیرون آمد روزی و میگفت وا عجباه خبری عجیبی دیدم بپرسید که
چه دیدی گفت چه دیدی اصلحک الله گفت دیدم مامون خلیفه را که میگفت مر علی بن موسی الرضا را که من چنین
دیده ام که والی کرد اتم ترا بر امور مسلمانان و فسخ کنم آنچه در رقبه منست و بگردانم آنرا در رقبه تو و دیدم علی بن موسی را
که میگفت یا امیر مرا طاقت این بار نیست و قوت آن نه پس نمی بینم خلافت را هرگز که ضایع کردم مامون از و
دوری میجست و عرض میکرد بر علی بن موسی و علی ابن موسی میکند نشت و از ان ابا میفرمود و ذکر کرد بلند جماعتی از
اصحاب سیر و آثار و روات و ثقات اخبار که مامون چون اراده کرد عقد خلافت را از برای امام رضا علیه السلام
و با خود این اندیشه کرد سهل بن فضل را حاضر گردانید و اعلام نمود بآنچه عزم کرده بود برو و امر کرد او را که با برادر
خود حسن مشورت کند درین امر و هر دو نزد مامون حاضر شدند و حسن این را امر عظیم شمرد و دانایند که اگر خلافت را
بر و سلم میدارد از خیط ایشان بیرون میرود مامون گفت من معاهده کرده بودم با خدای که اگر ظفر یابم بمخلوع
تسلیم کنم خلافت را با فضل آل ابوطالب و او افضل ایشانست پس چون این عزیمت او را مشاهده کردند بهت
بدانستند از معارضه او پس فرستاد ایشان را بخدمت امام رضا علیه السلام و عرض کرد این را بر او پس آنحضرت
امتناع نمود و لایزال ایشان مبالغه میکردند تا اجابت فرمود پس ایشان بازگشتند و آنرا بوی رسانیدند بسی او

مسرور و شاد گشت و نشست مامون با خواص در روز پنجشنبه و فضل را بیرون فرستاد و اعلام کرد مردم را برای مامون
در باب امام الانس و الجن امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام با آنکه ولی عهد خود کرده و آنحضرت را رضا نام نهاده
و امر کرد ایشان را بلباس سبز علوی و عود کرد از برای بیعت او در پنجشنبه دیگر آنکه فرا گیرند رزق یکساله را پس
چون این روز شد حکام و ولاة بر طبقات خود سوار شدند مامون نشست و انداختند از برای امام رضا علیه السلام دو تشک
بزرگ را و نشست آنحضرت بر دو تشک سبز و بر و عمامه و شمشیری بود بعد از آن امر کرد پسر خود را عباس بن مامون
آنکه اول مردم او بیعت کند پس امام رضا علیه السلام برداشت دست مبارک خود و بر روی مبارک خود فرود آورد و گسترد
آنرا بر رویهای ایشان مامون گفت بگستران دست خود را از برای بیعت آنحضرت فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله
اینچنین بیعت میداد و بیعت میکردند او را مردم و دست او بالای دستهای ایشان بود و چون این امر تمام گشت خطبا و شعرا
برخاستند و ذکر کردند آنچه مامون را بود در ذکر او و ذکر کردند فضل امام رضا علیه السلام را بعد از آن طلب کرد ابو عباد
عباس بن مامون را و بر جست و بوسید دست پدر خود را بعد از آن ندا کرده شد محمد بن جعفر پس نزدیک
شد بمامون و بوسید دست او را پس مامور شد بایستد جای خود آگاه مامون گفت باز گرد یا ابی جعفر بمجلس و جای خود
و بعد از ان طلبید ابو عباد علویان و عباسیان را و جوایز ایشان را با ایشان داد تا تمام شد اموال و مامون گفت مر
امام رضا علیه السلام را که خطبه کن مردم را و تکلم نمای پس آنحضرت حمد و ثنای الهی را بجای آورد و فرمود که ما را
بر شما حقی هست برسول الله صلی الله علیه و آله و شما را نیز بر ما حقی هست باو پس هرگاه که شما ادا کنید بسوی ما این حق را
واجب کرده بر ما حکم از برای شما و ذکر نفرمود از و غیر ازین را در مجلس و امر کرد مامون که درهم را باسم آنحضرت زنند
و تزویج نمود اسحق بن موسی بن جعفر را بدختر عم خود که او اسحق بن جعفر بن محمد بود و میر گردانید پس حج کرد
بمردم و خطبه کرد از برای امام رضا علیه السلام در هر شهری بولایة عهد خطبه کرد عبد الجبار بن سعید در سال
بر منبر رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت در دعا که از برای او میکرد که ولی عهد مسلمین علی بن موسی بن جعفر بن محمد
بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب مدائنی آورده از رجال خود که چون امام رضا علیه السلام نشست در مقام

ولایت شعرا و خطبا بر خاستند و در آن باب اشعار و خطب خواندند و الویه بر سر مبارک وی افراشتند یکی از خواص
آنحضرت گوید نظر کرد بسوی من و در من فرح و شادی بود اشارت فرمود که بجانب من آی پس من نزدیک شدم
بوی فرمود مرا مشغول مگردان دل خود را باین امر و استبشار باین منمای که این کار تمام نمیشود و بعضی از شعرا که رود
یافت بر آنحضرت دعبل بود گفت قصیده گفته‌ام و سوگند خورده‌ام که نشنود هیچکس پیش از تو پس امر فرمود مرا بنشستن
تا ساکت شدند مردمان پس من قصیده مدارس آیات خواندم که بیت ذکر یافت تا آخر پس چون فارغ شد
امر فرمود که او را ششصد دینار طلا دادند فرمود که این را خرجی راه کن پس چیزی از جامه آنحضرت طلبید اعطا
فرمود بوی جامه مبارک خود را بعد از آن دعبل بیرون رفت تا بقم رسید اهل قم هزار دینار زر طلا میدادند بوی که
جامه آنحضرت بستانند دعبل ابا کرد بعوض آن و گفت لا والله که قطعه از وی بهزار دینار نمیدهم پس چون از قم بیرون
آمد بعضی از اهل قم رفتند و راه بر وی قطع کردند و آن جامه را از وی انتزع کردند پس بازگشت بقم و درین باب سخن گفت گفتند تو
دانه آن را نمیداری و دادند او را هزار دینار و قطعه از آن جامه مبارک و این روایت شیخ مفید رحمه الله غیر
روایت اولست که شیخ کمال الدین بن طلحه روایت کرده و روایتست از یاسر خادم و ریان بن صلت که چون مامون
عقد کرد از برای امام رضا علیه السلام بولایت عهد امر کرد که آنحضرت سوار شود و بنماز عید بیرون رود آنحضرت امتناع
نمود و فرمود که معلوم داری از شروطی که در میان من و تو شد در دخول امر پس عفو کن مرا از نماز مامون گفت که
من میخواهم باینکه مردم ترا بشناسند و اشتهار یابد فضل تو و تردد بسیار کردند و رسل در میان ایشان پس چون
مامون الحاح بسیار کرد بوی فرمود که اگر مرا معاف داری آن بسوی من دوست‌تر است و اگر ابا کنی من
دوست‌تر است و اگر ابا کنی من بیرون میروم بطریقه که پیغمبر و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما بیرون رفته‌اند مامون
گفت بیرون فرمای بهر طریق که میخواهی و مامون همه سرداران از لشکریان و اهل شهر امر کرد که سواره بدر خانه
امام رضا علیه السلام حاضر شدند و مردم بقیاس از مرد و زن و کودک از راهها و بامها اجتماع نمودند و انتظار
خروج آنحضرت میکشیدند و سرداران خاصه از امرا و لشکریان سواره بدر دولتخانه آنحضرت حاضر شدند و سواره

ایستادند تا آفتاب طلوع کرد پس غسل کرد و لباس پوشید و عمامه از پنبه بست و طرفی از آن بر سینه مبارک فرو گذاشت
و طرفی دیگر در میان هر دو شانه و بوی خوش بر خود کرد و عصا بدست گرفت و فرمود مر موالی خود را که بکنند
آنچه من کردم و ایشان بیرون آمدند همه نزد وی جمع شدند و آنحضرت پای برهنه کرد و فراهم آورد سراویل را تا نصف ساق
و بر جامه فراهم آورده بود و بعد از آن اندکی رفت و سر مبارک بسوی آسمان برداشت و ابتدای تکبیر کرد و موالی
با وی تکبیر گفتند تا فرمود بدر خانه آنجا بایستاد پس چون امرا و لشکریان دیدند آنحضرت را بدین صورت همه فرود آمده
افتادند بر زمین و بهترین ایشان از روی احوال کسی بود که با خود کاردی داشت که ببرید آن اطراف موزه‌های خود را
که همه از پای کندند و برهنه پای شدند و آنحضرت تکبیر میفرمود و تمام مردمان با وی میگفتند و چنان خیال میکردند که آسمان
و زمین و دیوارها در جواب با وی موافقت مینمایند و غریو و فریاد برخاست بگریه و ناله که آنحضرت را چنان دیدند و آواز
تکبیر شنیدند و رسانیدند این احوال را بمامون و فضل گفت بوی که اگر بدین صورت امام رضا بمصلا برسد فتنه عظیم
در میان مردم دست میدهد و ترس آنست که خونهای ما بریزند آنگاه مامون فرستاد و عذر خواست که ما زحمت دادیم
و نمیخواهیم که بتو مشقتی لاحق شود پس کرم فرمای و بازگرد و باید که نماز بگزارد با مردم کسی که نماز میگزارد با ایشان آنحضرت
موزه طلب فرموده پوشید و سوار شد و اختلاف و غوغا در میان مردم افتاد در آن روز و منتظم نشد نماز ایشان
و روایتست از یاسر که چون عزم کرد مامون بر خروج از خراسان بجانب عراق فضل با وی بیرون آمد و با امام رضا
بیرون رفتیم پس ورود یافت بر فضل کتابتی از برادرش حسن و ما در بعضی منازل بودیم گفت من نظر کردم در تحویل سال
و یافتم در وی که تو خواهی چشید در ماه فلانی روز چهارشنبه گرمی آهن و گرمی آتش و دیدم که داخل شوی تو
با مامون و امام رضا علیه السلام بحمام درین روز و ترا حجامت کنند و بریزد از بدن تو چندان خون که زایل شود از تو حیات تو
پس نوشت فضل این را بمامون و التماس کرد که این را از امام رضا بپرسد پس نوشت مامون بسوی آنحضرت و جواب
فرستاد که من فردا بحمام نمیروم زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم درین شب در خواب فرمود که یا علی فردا بحمام
مرو مصلحت نمی‌بینم که تو و فضل بحمام روید پس نوشت مامون که راست گفتی یا ابوالحسن و راست فرمود رسول الله صلی

سن فرد الحمام بمیرو و فضل بهتر میشد یاسر گوید که چون شب رسانیدیم و آفتاب فرورفت امام رضا علیه السلام
فرمود ما را که بگویید نعوذ بالله من شر ما ینزل فی هذه اللیلة ما دران شب این را دائم میگفتیم چون نماز صبح گزاردیم فرمود
مرا که بالای بام رو و گوش کن چون بر بام بالا رفتم آواز صیحه شنیدم بسیار و زیاده شد انگاه مامون از خانه خود
آمد بجانب امام رضا علیه السلام و گفت یا سیدی یا ابا الحسن اجرک الله فی الفضل در آن دفعه فضل که بحمام رفت و قومی بر او داخل
شدند و کشتند او را و آنکس از ایشان را گرفتند یکی پسر خال او است و جمع شدند لشکریان و امیران و هر که بود از رجال
فضل بر در خانه مامون و گفتند او فرموده که کشته اند او را و فتنه را بر پای کرده اند و طلب خون او میکنند و آتش آوردند
تا بسوزانند در خانه را مامون گفت مر آنحضرت را که یا ابا الحسن در خود می بینی که بیرون روی بر ایشان و رفق کنی
با ایشان تا ایشان متفرق شوند فرمود که بلی و آنحضرت سوار شد و فرمود مرا که ای یاسر سوار شو پس سوار شدیم چون
بیرون از در خانه هجوم کردند پس آنحضرت اشارت فرمود بدست مبارک خود مر ایشان را گفت که متفرق شوید پس گوید
والله که ایشان روی گردانیدند و در شتاب بعضی بر بعضی واقع میشدند هیچ یک اشارت نکرد الا در رفتن بر روی
در افتادند و در روایت از مسافر که چون خواست که بیرون مجاربه کند محمد بن جعفر امام رضا علیه السلام فرمود مرا که
برو بسوی او و بگو مر او را که بیرون مرو فردا که اگر بیرون روی فردا منهزم میشوی و اصحاب تو کشته میشوند پس اگر گوید
کجا دانستی بگو مر او را که دیدم در خواب من رفتم و گفتم او را گفت خواب میکند بنده و نمی شوید بر خود او بعد از آن
بیرون رفت و منهزم شد و اصحاب او کشته شدند **در ذکر وفات امام رضا علیه السلام و سبب آن و بعضی اخبار که وارد شده**
حضرت امام رضا علیه السلام بسیار موعظت مینمود مامون را در خلوت و تخویف بحق تعالی میفرمود و تقبیح میکرد مر او را
با آنچه مرتکب میشد آنرا از خلاف این و مامون بظاهر این را قبول مینمود و بباطن در کراهت می افزود و بر او
گران می بود و دیگر روزی آنحضرت در آمد در وقتی که او وضو میساخت از برای نماز و غلامی آب بر دست او میریخت
آنحضرت فرمود که یا امیر لا تشرک بعبادة ربک احدا مامون غلام را دران باز داشت و خود متوجه وضو شد و این
موجب زیادتی حزن او گشته آنحضرت تحیر میفرمود و عجب میکرد مر حسن فضل را از نزد مامون وقتی که کرد این

مکرر

یکدشت وصفقه ناشاست که از ایشان بوجود می آمد و نهی میفرمود مامون را از گوش کردن بقول ایشان
پس ایشان دانستند این را از آنحضرت پس گاهی سخن چینی میکردند نزد مامون و چیزها میگفتند مر او را که از و دوری کنید
و میرسانیدند او را از هجوم مردم بر او پس اراده کردند انتقام بودند آن هر دو تا او را از کردانیدند و عمل کردند بعقل او
و اتفاق کردند که او با مامون طعامی بخورد و چون بیمار شد امام رضا علیه السلام و مامون اظهار تمارض کرد و ذکر کرد محمد بن علی
بن حمزه بن منصور بن بشیر از برادر خود که او گفت بمن که امر کرد مرا مامون که دراز بگذارم ناخنهای خود را بر عادت
و اظهار نکنم این را نزد کسی پس مرا طلب کرد و بیرون آورد از برای من چیزی را که شبیه تمر هندی بود و گفت خمیر کن
این را بهر دو دست خود من چنین کردم و بعد از آن برخاست و مرا گذاشت و داخل شد بر امام رضا علیه السلام و گفت
حال تو چیست فرمود که امید دارم که از صالحان باشم او گفت که من امروز الحمد لله که از صالحانم پس آیا آمده را کی از اهل
ترفع درین روز فرمود که نه بغضب رفت مامون و بانگ زد غلام خود را انگاه گفت بیرود ساعت آب انار بگیر و
که استغنا نمیتوان از او و بعد از آن طلب کرد مرا که بردار انار را انجا پس من فهم و آوردم و گفت مرا که بیفشار بهر دو
دست خود آنرا من چنین کردم مامون آنرا بدست خود بخورد و داد و سبب وفات آنحضرت این شد و بعد از
مگر دو روز که رحلت فرمود امام علیه السلام و مرویست از ابی الصلت الهروی که من قیام بخدمت امام رضا علیه السلام
وقتی که بیرون رفته بود مامون از نزد آنحضرت فرمود که یا ابا الصلت کرد آن حرکت و توجیه بحجته میفرمود خدای تعالی را
و روایتست از محمد بن جهم که امام رضا علیه السلام بود که اعجاب میکرد او را انگور و میل میداشت و اگرفتند چیزی از انگور پس
کردانیدند در مواضع کشیدن آن از خوشه سوزنی چند بعد از چند روز آن کندند و آوردند نزد وی و آنحضرت از آن خورد
و آن بیماری داشت که سابقا مذکور شد پس کشت آنحضرت را و چنین میگویند که این از لطف سمومات و چون آنحضرت رحلت
فرمود مامون پنهان داشت موت او را یکشبانه روز و بعد از آن فرستاد بسوی محمد بن جعفر الصادق علیه السلام و جماعتی
از آل ابوطالب که بودند نزد وی پس چون حاضر شدند خبر فوت او را بایشان گفت و گریست و اظهار اندوه شدید کرد
و نالید و نمود بایشان جسد مبارک او را که صحیح الجسد است و گفت دشوار است بر من که می بینم ترا باین حال و من امید میداشتم

که پیش از تو بودم اما حق تعالی نخواهد الا آنچه میکند بعد از آن امر کرد بغسل و کفن و تحنیط آنحضرت و بیرون رفت با
جنازهٔ او و برداشت آنرا تا منتهی شد بموضعی که الحال مدفونست در وی و آن موضع خانهٔ حمید بن قحطبه بود در قریهٔ که
آنرا سناباد میگفتند از نوقان بزمین طوس و قبر هرون الرشید در آن موضع بود و قبر آنحضرت در قبلهٔ او واقعست
نزد وی و امام رضا علیه السلام که درگذشت فرمود فرزند ترک دایم که پسر او که ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام بود
و سن او در روز وفات پدر بزرگوارش هفت سال بود و چند ماه این آخر کلام شیخ مفید است رحمه الله مولف
کتاب علی بن عیسی رحمه الله میفرماید رسید بمن از کسی که بقول و اعتماد است که سید رضی الدین علی بن
طاوس رحمه الله موافقت نمی نمود با آنکه مامون آنحضرت را زهر داده و این اعتقاد نداشت و سید مطالعه بسیار کرده
بود و تحقیق و تفتیش کامل میکرد در مثل این و آنچه ظاهر میشد از مامون از مهربانی و شفقت نسبت با آنحضرت
و میل او بسوی او و اختیار کردن او و او را بر اهل و اولاد خود مؤید قول سید است مقرر آن و شیخ مفید رحمه الله ذکر
کرده چیزی چند که نقد دل من قبول نمیکند آنرا و شاید وهمی باشد و چگونه امام علیه السلام عیب کند پسران سهل را نزد
مامون و تقبیح ذکر ایشان نماید و بود که اشتغال نموده باشد بامر دین و آخرت خود و مشغول نبود در مثل این یا رای
شیخ مفید رحمه الله روایت مذکوره از اصل فاسد است و بر غیر قاعدهٔ مرضیه است پس اهتمام آنحضرت بوقیعه در باب
ایشان فرمود تا اغراض ایشان باشد تغیر رای خلیفه بر او در روست از ناخوشی با نصیحت کردن آنحضرت مامون را
و اشارت او بر و بچیزی که فایده دهد در دین او و سبب قتل او نمیگردد و موجب آن نمیشود که او مرتکب این چنین امر
عظیمی شود و کافی است در امر که او را منع کند از دخول بر وی باز دارد او را از وعظ و نصیحت او باز معلوم کرده ام
و دانسته که چون سوزن را نشانند در انگور که آن مسموم زهرناک گردد و شاهد نیست بر این قیاس ظنی و الله تعالی اعلم
بکمال الجمیع و دیگر مولف میفرماید من دیدم در کتابی که معروفست بکتاب الندیم که حاضر نبود مرا در نزد جمع این کتاب که
جماعتی از بنی عباس کتابتی نوشتند بمامون او را بخیل کردند و آن سفها شمردند در رای تدبیر که امام رضا علیه السلام
ولی عهد خود کرد اینکه بعد از تو والی باشد که این امر سبب آن بشد که خلافت از خیط بنی عباس بیرون رود

با تصرف بنی علی در آید و مبالغه بسیار نموده بود در تخطیه وی در این رای و مامون جوابهای غلیظ نوشت و ایشان را
در آن سب و لعن و قبایح بسیار در آن ذکر کرد و از جمله آنچه گفته بود و در خاطر من مانده آنست که شما از نطفهای
مستانید که در حمام کنیزکان مغنیات صورت بسته و غیر از این از زشتیها و ذکر کرده در آن امام رضا علیه السلام
و تنبیه نموده بر فضل و شرف و شرافت نفس اهل بیت و پس این امثال نفی کنند است از مامون که اقدام نماید بر
هلاک این نفس طاهره و سعی کند در چیزی که موجب خسران دنیا و آخرتست و الله اعلم و ابن جناب نیز شمهٔ ذکر او را
آورده از مولد و وفات و مدت عمر و عدد اولاد آنحضرت بر وجهی که در سابق سمت ذکر یافت مولف رحمه الله میفرماید که
نقل کردم از عیون الرضا که تصنیف شیخ عماد الدین ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه القمی است جزاه الله خیرا
این اخبار را از آنجمله روایت کند از یاسر خادم که او گفت من شنیدم از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام که
میفرمود هر که تشبیه کند خدای تعالی را بخلق او پس او مشرکست و هر که نسبت دهد بسوی او آنچیز را که نهی فرموده
از آن پس او کافرست و دیگر روایت کند که آنحضرت از پدران بزرگوار خود روایت کرده که حق تعالی فرموده که
ایمان ندارد بمن کسی که تفسیر کند کلام مرا برای خود و نشناخته مرا کسی که مانند کرد مرا بخلق من و نیست بر دین
من کسی که استعمال قیاس کند در دین من و روایت کند فضل بن شاذان که من شنیدم از امام رضا علیه السلام که
میفرمود در دعای خود که سُبحانَ مَن خَلَقَ الخَلقَ بِقُدرَتِهِ وَ اَتقَنَ ما صَنَعَ بِحِکمَتِهِ وَ وَضَعَ کُلَّ شَیءٍ
مِنهُ مَواضِعَهُ بِعِلمِهِ سُبحانَ مَن یَعلَمُ خائِنَةَ الاَعیُنِ وَ ما تُخفِی الصُّدُورُ لَیسَ کَمِثلِهِ
شَیءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ البَصِیرُ و هم از و مرویست که از آنحضرت پرسیدند از قول حق تعالی که وَ تَرَکَهُم فِی ظُلُماتٍ لا
یُبصِرُونَ فرمود که خدای تبارک و تعالی وصف کرده نمیشود بترک همچنانکه وصف کرده میشود و لیکن هرگاه دانست که
ایشان باز نمیگردند از کفر و ضلال بر میدارد از ایشان معاونت و لطف خود را و باز میگذارد ایشان را در میان شان
و باختیار خودشان و از و مرویست که آنحضرت از پدران بزرگوار خود روایت کرده که هر که زعم آنست که خدای تعالی
جبر میکند بندگان خود را بر معاصی و تکلیف میکند ایشان را بر چیزی که طاقت آن ندارند پس ذبیحه او را مخور و شهادت او را

قبول نکنند و نماز او را در عقب او نگذارند و از زکوة چیزی بوی ندهند و از ابراهیم بن محمود روایت کند که گفتم مر رضا را علیه السلام که
یا ابن رسول الله چه میگوئی در حدیثی که روایت میکنند مردم از رسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرموده که خدای
تبارک و تعالی فرود می آید هر شبی باسمان دنیا که او فرمود که لعنت خدای تعالی بر جماعتی که تغییر دهند کلم را از مواضع خود
بخدای که رسول الله صلی الله علیه و آله این نفرموده آنحضرت فرموده که خدای تعالی میفرستد ملکی را باسمان
دنیا هر شبی در ثلث آخر شب و در شب جمعه در اول شب و امر میفرماید او را تا ندا کند که آیا سائلی هست که اعطا کنم
بخواهش او آیا توبه کننده هست که بازگردم بروی رحمت آیا استغفار کننده هست که بیامرزم او را ای طالب خیر روی
بدرگاه الهی کن و ای طالب شر آزار کوتاه کن لایزال این منادی میکند تا صبح طالع گشت پس هرگاه صبح طالع شد
آن فرشته بازگشت بمحل خود از ملکوت سما این روایت کرده پدر من و او از پدر خود همچنین تا رسول الله صلی الله علیه و آله
و نیز آنحضرت روایت میکند از آبای کرام خود علیهم السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که موسی ابن عمران علیه السلام چون
مناجات میکرد پروردگار خود را و میگفت ای پروردگار من آیا دوری تو از من تا ندا کنم ترا یا نزدیکی تا مناجات کنم
حق سبحانه و تعالی بوی وحی فرستاد و فرمود که من همنشین آنکسم که مرا یاد کند موسی فرمود که ای پروردگار من
بدرستی که می باشم در حالتی که بزرگ میشمارم ترا که یاد کنم ترا در آنحال حق تعالی فرمود که یا موسی یاد کن مرا در همه حال
و از آنحضرت سوال کردند از ادنی معرفت فرمود که اقرار کردن بآنکه غیر از و معبودی نیست که او را مانند و نظیر
نیست و او قدیم مثبت موجود غیر مفقود است و هیچ شی بوی نماند و روایت از عبد العزیز بن مهتدی که من سوال کردم
امام رضا را علیه السلام از توحید فرمود که هر که بخواند قل هو الله احد را و ایمان بآن بیارد پس او دانسته توحید را گفتم که چگونه
بخواند آنرا فرمود که آنچنانکه میخوانند مردم آنرا و بیفزاید در آن این را که کذلک الله ربی و از حسین بن خالد مرویست که مردی
بحضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام آمده و گفت یا ابن رسول الله چیست دلیل بر حدوث عالم فرمود دلیل آنکه
تو نبودی موجود گشتی و تو خود میدانی که تو خود را ایجاد ننموده ای و موجود نگردانیده ترا مثل توی و آنحضرت از آبای
کرام خود روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که اعتقاد بحوض من ندارد حق سبحانه و تعالی او را وارد نگرداند

در حوض من

در حوض من و هر که ایمان بشفاعت من ندارد حق تعالی شفاعت مرا در حق وی نپذیرد بعد از آن فرمود که شفاعت من
برای اهل کبایر است از امت من فاما نیکوکاران پس با ایشان راهی نیست حسین بن خالد گوید که من از آنحضرت پرسیدم
که چیست معنی قول جل و علا که و لا یشفعون الا لمن ارتضی فرمود یعنی آنکه حق تعالی بر گزیند دین او را و جماعه
روایت کنند از آنحضرت و او از پدران بزرگوار خود که مردی آمد بخدمت امیر المومنین علیه السلام از اهل عراق و گفت
خبر کن ما را که خروج با اهل شام آیا بقضا و قدر حق تعالی بود امیر المومنین فرمود که بلی ای شیخ بخدا که هیچ بلندی
بالا نرفتی و در هیچ وادی فرود نیامدی مگر بقضا و قدر الهی گفت من از نزد خدای تعالی میدانم رنج و مشقت خود را
ای امیر المومنین فرمود مهلا یا شیخ گمان تو اینست که قضا حتمیست و قدر لازم که اگر چنین میبود هر آینه باطل میشد ثواب و عقاب
و امر و نهی و زجر و ساقط میگشت معنی وعد و وعید و بر بدکار ملامتی نمی بود و بر نیکوکار ستایش نمیشد و هر آینه محسن اولی
می بود بملامت از مذنب و مذنب اولی میگشت باحسان از محسن این نوع که تو گفتی از مقاله اوثان است و گفته خصمای
رحمن و القاطع قدریه و مجوس این امت ای شیخ حق تعالی تکلیف بتخییر فرموده و نهی از تحذیر نموده و بر عمل اندک
پاداش کثیر میدهد و بر عصیان نفرموده و از آن کاره است و آسمان و زمین و آنچه در میان هر دو است بباطل خلق نکرده
و این گمان اهل کفر است وای بر اهل کفر که دوزخ از برای ایشان آماده است پس شیخ برخاست و این ابیات گفت شعر
انت الامام الذی نرجو بطاعته یوم النشور من الرحمن غفرانا اوضحت من دیننا ما کان ملتبسا جزاک ربک عنا
فیه احسانا فلیس معذرة فی فعل فاحشة وقد کنت راکبها و عصیانا لا لا و لا قائلا ناهیه اوقعه
فیها عبدت اذا یا قوم شیطانا و لا احب و لا شاء الفسوق و لا قتل الولی له ظلما و عدوانا انی یحب و قد
صحت عزیمته ذو العرش اعلن ذاک الله اعلانا یعنی توئی آن امامی که امید داریم که بواسطه فرمانبرداری او در روز
قیامت از بخشنده بی منت آمرزش و مغفرت را پس نیست هیچ معذرتی در فعل زشت بدرستی که آن فسق و عصیانست
نه نه و نه گوینده او را که واقع کرده او را در کبایر پرستش میکرده ام در آن وقت ای قوم شیطان را دوست نمیدارم و
نمیخواهم فسق و نه قتل ولی را که آن از روی ظلم و عدوان بدرستی که من دوست دارنده ام و درست و صحیح است عزیمت او

صاحب عرش اعلان و اظهار فرموده این را از برای آنکه آن حق تعالی است که منع اعلان کردنی و آنحضرت روایت

کرده از آبای کرام خود که پیغمبر فرمود که حق تعالی فرموده که هرکه رضا بقضای من ندهد و ایمان بقدر من ندارد پس باید که

طلب کند معبودی را بغیر از من و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که در هر قضای حق تعالی راست که منع بگوی از برای ایمان

ابرهیم بن عباس کوس گوید که من شنیدم از امام رضا علیه السلام که مردی از و سوال کرده بود که آیا حق تعالی تکلیف کرده

بنده کان را بچیزی که طاقت آن ندارند آنحضرت فرمود که حق تعالی اعدل است ازین آنمرد گفت آیا قادرست بر هر چه خواهد

او فرمود که مردمان از آن عاجز ترند و نیز آنحضرت روایت کرده از پدران خود که امیر المومنین فرمود که اعمال بر سه احوال

فرایض و فضایل و معاصی اما فرایض بامر حق تعالی است و برضا و قضا و بقدر و مشیت و علم اوست و اما فضایل

پس بامر او نیست ولیکن برضا و بقضا و بقدر و مشیت و علم اوست و اما معاصی پس بامر او نیست بقدر و علم اوست

بعد از آن عقاب میفرماید بنده را بر معاصی و مرویست از حسن بن علی الوشا که او روایت کرده از علی بن موسی الرضا

علیهما السلام که گفتم حق تعالی فرض کرده امر کرد بعباد و فرمود که حق تعالی اعز است ازین گفتم پس اجبار کرده ایشان را

بر معاصی فرمود که حق تعالی اعدل و احکم است ازین بعد از آن فرمود که حق سبحانه و تعالی فرمود که ای پسر آدم

من اولایم بحسنات تو و تو اولائی بسیئات خود و ازمن میکنی معاصی را بقوتی که گردانیده ام و بدیه کرده ام در تو

و سوال کرد از آنحضرت در حال طواف مردی که خبر کن مرا از جواد فرمود که کلام تو دو جهت دارد پس اگر تو از

مخلوق می پرسی جواد کسی است که آنچه حق تعالی برو فرض کرده بجای می آرد و اگر خالق را میخواهی پس او

جوادست اگر اعطا کند و جوادست اگر منع کند اگر اعطا فرموده بنده را اعطا فرموده او را چیزی که مر او را نیست و

مرویست از ابی الحسن علیه السلام که گفت هرکه قایل بجبریست مدهید او را از زکوة چیزی و شهادت او را قبول

مکنید که حق تعالی تکلیف نفرموده هیچ را مگر بقوت و طاقت او و بار کرده بر وی طاقت او را و بنده و رذیع

نفسی لا که وبال آن برو باز گردد و دیگر را خدای تعالی بگناه دیگری نگیرد و نزد آنحضرت از جبر و تفویض

مذکور شد فرمود که من شما را اعطا میکنم درین اصلی و نمی یابم اختلاف کنند در آن و مخاصمت کنند شما را

مگر که بشکنند شما را الغیتم اگر مصلحت آن مبنی فرمود که خدای تعالی اطاعت کرده نمیشود باکراه و عصیان کرده نمیشود بغلبه

و اهمال نکنند در باره بندگان در ملک خود او مالکست مر آنچیز را که مالک کرده ایشان را و قادرست بر آنچه

قادر کرده ایشان را پس اگر ایشان بطاعت نمایند نخواهد بود او سد کننده و مانع آن و اگر مرتکب معصیت شوند

پس اگر خواهد که حایل شود میان ایشان و آن معصیت میکند پس اگر حایل نشد و گردانید ایشان آن را پس اوست که وارد

ایشان از آن معصیت بعد از آن فرمود که هرکه ضبط کند حد و این کلام را پس خصم میشود کسی را که مخالفت دارد

از او و دیگر آنحضرت فرموده که امام را علامات و نشانهاست و اعلم و احکم و اتقی و احلم و اشجع و اسخی و اعبد مردمانست

ختنه کرده متولد میشود و پاک مطهر می باشد از خون و غیره و می بیند از عقب آنچه از پیش خود می بیند و او را سایه نمی باشد

و هرگاه بر زمین آید از شکم مادر بر کف دست خود می آید در آنحال بلند کننده آوازست بشهادتین و هرگز محتلم نمی شود

و خواب میکند چشم او اما دلش خواب نمیکند و حدیث کرده میشود و زره رسول الله صلی الله علیه و آله

راست برو می آید و هرگز دیده نمیشود مر او را بول و نه غایط زیرا که خدای عز و جل امر فرموده زمین را که فرو برد آنچه از او بیرون می آید و خوشبوتر

از مشک می باشد و می باشد اولی بمردمان از ایشان بنفسهای خود شان و مشفق تر بر ایشان از پدران ایشان

و مادران ایشان و می باشد از روی تواضع مر خدای تعالی را فراگیرنده تر مردمان و می باشد آنچه امر میکند بآن و باز

دارنده تر مردمان می باشد از آنچه نهی می نماید از آن و دعای او مستجاب می باشد تا غایتی که اگر دعا کند بر سنگی

هر آینه میشکافد به دو نیمه و سلاح رسول الله و ذو الفقار نزد او می باشد و پیش او صحیفه ایست که در و نامهای

شیعیان است تا روز قیامت و صحیفه که در و اسمهای دشمنان ایشانست تا روز قیامت و جامعه نزد وی می باشد

و طول و هفتاد گز است در وست جمیع آنچه مردم بآن احتیاج دارند و جفر اکبر و جفر اصغر نزد اوست که از پوست

معز و کبش است و جمیع علوم در آنجاست حتی ارش خراشیدن پوست و نصف پوست و نزد او می باشد

مصحف فاطمه علیها السلام و در حدیث دیگر وارد شده که امام موید است بروح قدس و میان او و میان حق تعالی

عمودیست از نور که می بیند در و اعمال بندگان را و هرچه احتیاج است بسوی او از برای دلالت مطلع میشود برو

وبله کرده میکرد دارای او پس میدانند وقبض کرده میشود پس نمیدانند و امام متولد میشود و از و متولد میشوند و بیمار
میگردد و میخورد و می آشامد و بول و غایط میکند و نکاح و خواب می باشد او را فرح و حزن عارض میشود و میگرید و
می خندد و میزید و می میرد و در قبرش می نهند و زیارت میکنند و محشور میگردد و میدارند و سوال میکنند و مثاب
و مکرم و متشفع می باشد و دلالت او در دو خصلت است در علم و استجابت دعوت و هرچه خبر میدهد از آن از حوادث که
حادث خواهد شد پیش از بودن آن پس آن بعهدیست معهود بسوی او از رسول الله صلی الله علیه و آله که بمیراث
گرفته زیدران خود و این آنست که عهد آورده بسوی وجبرئیل از علام الغیوب جل جلاله و از و منقولست
در اوصاف امامت و مرامام راست در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام اشیاء عجیبه و مقاصد غریبه مر اورا
صواب سند است و هرچه مشتمل باشد بر وکتاب انکار کند او را کنت و عیون پسندیده است و از جمله آن
از اصول دین که منحرف میکرد و بنده را مرشام شک از وجه یقین و هدایت کرده آن بسوی حق الیقین و کوید ابو الصلت
الهروی که حدیث کرد مرا علی ابن موسی الرضا علیه السلام و بخدا که رضا بود همچنانکه تسمیه یافته بود او از پدر
خود روایت کرد همچنین تا علی ابن ابیطالب علیهم السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ایمان قول است
و عمل پس چون بیرون آمدیم از خدمت آنحضرت احمد بن محمد بن حنبل گفت این چه اسنادست گفت مراورا پدر من گفتن این
سعوط منی مجنونست که هرگاه در بینی مجنونی چکانند بهوش آید و روایتست از عیاش مولی امام رضا علیه السلام
من شنیدم از آنحضرت که میفرمود که هر که بشنود بانک نماز صبح بگوید اللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ بِاِقْبَالِ نَهَارِکَ وَاِدْبَارِ
لَیْلِکَ وَحُضُورِ صَلَوَاتِکَ وَاَصْوَاتِ دُعَاتِکَ اَنْ تَتُوبَ عَلَیَّ و مثل این بگوید هرگاه که بشنود بانک نماز شام
و بعد از ان بمیرد دران شب یا دران روز تائب مرده باشد و آنحضرت از آبای کرام خود روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که من چهار کس را شفیعم در روز قیامت گرامی کننده ذریه من بعد از من و برآرنده حاجتهای ایشان از برای
ایشان و سعی کننده از برای ایشان در امور ایشان و دوست دارنده ایشان بدل و زبان و در روایتی کرامت که
دفع کننده از ایشان بدست خود و روایتست آنحضرت از آبای بزرگوار خود تا امیر المومنین علیهم السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله

فرمود که دران شب که مرا بمعراج بردند دیدم که ذات رحمی دست زده بود بعرش و شکایت میکرد از ذات رحمی دیگر بسوی
پروردگار خود گفتم چند واسطه است میان تو و میان او ازین گفت بهم میرسند در چهل پدر و آنحضرت علیه السلام فرمود که
کسی که روزه بدارد از شیعیان یکروز برای از جهت طلب رضای خدای تعالی در رود به بهشت و کسی که استغفار کند از برا
در سر روزی از شیعیان هفتاد بار حشر کرده شود در روز قیامت در زمره رسول الله صلی الله علیه و آله و واجب شود
از خدای تعالی کرامت برای او و هر که تصدق کند در شیعیان بصدقه و اگرچه کم باشد حرام کرداند خدای تعالی
جسد او را از آتش و هر که روزه بدارد سه روز از شعبان و پیوند کند او را بروزه ماه رمضان بنویسد خدای تعالی
از برای او روزه داشتن دو ماه پیاپی و دیگر آنحضرت فرمود که نمی باشد مومن مومن تا باشد در وی خصلت سنتی از
پروردگار خود و سنتی از پیغمبر او و سنتی از ولی او پس آن سنت که از پروردگار اوست پوشانیدن سر او است بجهت آنکه
حق تعالی فرموده عَالِمُ الْغَیْبِ فَلَا یُظْهِرُ عَلَیٰ غَیْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَیٰ مِن رَّسُولٍ و اما سنت از نبی خود پس
مدارا کردنست با مردم که خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ و اما سنت از ولی خود پس صبر
بر سختیها و مشقتهاست که وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ و روایت میکند آنحضرت از پدران بزرگوار خود تا امیر
المومنین علیهم السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بیاموزید از غراب سه خصلت را پوشانیدن او سفاد و با مداد
کردن در طلب رزق و حذر کردن او و یاسر خادم گوید که من شنیدم از امام رضا علیه السلام میفرمود که موحش ترین
آنجا این خلق را است در سه موطن است روزی که متولد میشود و بیرون می آید از شکم مادرش پس می بیند دنیا را
و روزی که میمیرد پس معاینه مشاهده میکند آخرت را و اهل آن را و روزی که برانگیخته میشود پس می بیند احکامی را که
ندیده در دار دنیا و سلام فرستاد خدای عز وجل بر یحیی درین سه موطن و ایمن کرد او را از خوفش و فرمود که
سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا و سلام کرد عیسی بنفس خود درین موطن که گفت
وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا و از آنحضرت روایتست که خدای تعالی امر فرموده بسه چیز
که مقرون کردانیده با آن سه چیز دیگر را امر بنماز و زکوة کرده پس هر که نماز گزارد و زکوة ندهد نماز وی مقبول نیست

وامر فرموده بشکر از برای او و از برای مادر و پدر پس هر که شکر ایشان بجای نیاورد شکر حق تعالی بجا نیاورده و اکراه
بپرهیزید از رضای تعالی و بصله رحم پس هر که رعایت صله رحم نکند از حق تعالی نیز بپرهیزید و دیگر فرمود که از علامات
فقه علم و حلم و خاموشی است بدرستیکه خاموشی بابی است از ابواب حکمت زیرا که خاموشی پیدا میکند محبت را
او دلیل است بر هر چیزی و دیگر فرمود که دوست هر مرد عقل اوست و دشمن او جهل او و پرسیدند که می باشد
زمین و در و امام نباشد فرمود درین هنگام سخت و شدید کرده باهل خود و آنحضرت روایت کند از پدران بزرگوار
روایت کرد علی ابن ابی طالب علیه السلم از پیغمبر که پیری یعنی سفید موئی در پیش سر یمن است و در هر دو عارض سخاوت
و در گیسو شجاعت و در قفا شوم است و آنحضرت فرموده اجتماع حاصل نمیشود مگر به پنج خصلت بخیلی سخت
و با آرزوی دراز و بحرصی غالب و بریدن رحم و اختیار کردن دنیا بر آخرت و دیگر فرمود هر گاه بنده خواب کند
و در سجود بود حق سبحانه و تعالی فرماید که بنده من قبض کردم روح او را او در طاعت منست و آنحضرت روایت کند
از امیر المومنین علیهما السلام که دنیا همه جهلست مگر مواضع علم و علم تمام او حجتست مگر آنچه عمل کرده میشود
با او و عمل همه او ریایست مگر آنچه بطریق اخلاص و اخلاص در خطرست تا بنده نظر کند با آنچه ختم و عاقبت او بران
خواهد بود و از آنحضرت مرویست که روزی ابو حنیفه از نزد صادق علیه السلام پس کاظم علیه السلم از پیش روی او
می آمد ابو حنیفه گفت ای جوان معصیت از کیست فرمود که از سه حال خالی نیست یا از خدای تعالی است و از بنده نیست
پس سزاوار نباشد کریم را که عذاب کند بنده خود را بچیزی که نکرده باشد آنرا و یا از خدای عز و جل است و از بنده
پس سزاوار نیست هر شریک قوی را که ظلم کند شریک ضعیف را و یا از بنده است و معصیت از وست پس اگر عقوبت
کند او را پس بگناه بنده است و اگر عفو کند از وی از جود و کرم اوست و دیگر فرمود که سزاوار نیست مرا و را که بگذارد طیب و
بوی خوش را در هر روزی پس اگر قادر نباشد بران پس روزی در میان پس اگر قادر نباشد در هر جمعه و این را از
دست نگذارد و پرسیدند از آنحضرت که چه حالست روزکنندگان شب را که احسن مردمانند از روی فرمود زیرا که
ایشان چون خلوت کردند با خدای تعالی پس حق سبحانه و تعالی می پوشاند ایشان را از نور خود و دیگر فرمود که کال

مرد روزی میکند تا وقتی که استغنای تن دست خود کرد آنگاه اظهار میکند حق تعالی برو و آمدند قومی از
خراسان بخدمت آنحضرت و گفتند که قومی از اهل بیت تو فرا میگیرند امور قبیحه را پس اگر نهی کنی ایشان را از آن
دور نیست فرمود که نمیکنم گفتند چرا فرمود شنیدم از پدر خود که میفرمود که نصیحت خشن و درشتست و قبول نمیکند
و دیگر فرمود هر که رد کند متشابه قرآن را بمحکمش هدایت یافته براه راست بعد از ان فرمود که در اخبار ما متشابه
هست همچو متشابه قرآن پس رد کنید متشابه آنرا بمحکم آن و متابعت مکنید متشابه آنرا بغیر محکم آن تا گمراه نشوید
و دیگر فرمود هر که روزه بدارد اول روز از رجب از جهة رغبت در ثواب خدای تعالی واجب کرد از برای او بهشت و
هر که روزه بدارد روزی از وسط او شفاعت کرده شود مثل ربیعه و مضر و هر که روزه بدارد روزی در آخر او گرداند او را
حق سبحانه و تعالی از عروسان و دامادان جنت و حق سبحانه شفاعت او بپذیرد در حق پدر و مادر و پسر و دختر و
برادر و خواهر و عم و عمه و خاله و معارف و همسایگان او اگر چه ایشان مستوجب دوزخ گشته باشند و آنحضرت از
پدران بزرگوار خود روایت کرده ایشان از علی بن ابی طالب علیهم السلام که رسول الله صلی الله فرمود مر یکی از
اصحاب خود را که یا عبد الله دوستی کن در راه خدای تعالی و دشمنی کن در راه او و دوست دار دوست دار او را
و دشمن دار دشمن او را اگر یافت نمیشود ولایت مگر باین و علی بن حسین بن علی بن فضال روایت کند از پدر خود که او گفت
من شنیدم از علی بن موسی الرضا علیهما السلام که میفرمود که هر که بگوید استغفر الله در شعبان هفتاد بار بیامرزد
حق تعالی گناهان او را اگر چه بعدد ستاره ها باشد و آنحضرت روایت کند از آبای کرام خود و ایشان از امیر المومنین
و او از رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که دوست دارد که سوار شود بکشتی نجات و چنگ در زند به بند استوار
و در آویزد بریسمان محکم کردگار پس باید که دوست دارد علی را بعد از من و دشمن دارد دشمن او را و باید که اقتدا کند
بائمه هدا از اولاد او که ایشان خلفا و اوصیای منند و حجج الهی اند بر خلق بعد از من و سادات امت منند و پیشوای
انبیا اند ببهشت و حزب ایشان حزب منست و حزب من حزب حق تعالی و حزب اعدای ایشان حزب شیطان
و بهمین اسناد روایت کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ماه رمضان ماه برکت مضاعف میگرداند حق سبحانه

درجه حسنات را و محو میکند درو سیئات را و بلند میسازد درو درجات را هر که تصدق کند درین ماه بصدقه بیامرزد حق
سبحانه و تعالی او را و هر که نیکی کند درو بملک یمین خود آمرزیده کردد و هر که نیکو سازد خلق خود را درو حق تعالی بنظر
مغفرت درو نکرد و هر که خشم فرو خورد بیامرزد حق جل و علا او را و هر که رعایت صله رحم کند درو حق سبحانه و تعالی
غفران شامل او کرداند بعد ازان فرمود که ماه شما که آمدست مثل ماههای دیگر نیست هرگاه که آمد بشما می آید برکت
رحمت و چون رفت میرود بغفران کناهان این ماهیست که حسنات درو مضاعف میکردد و اعمال خیر در
درو پذیرفته میشود و هر که بگزارد درین ماه از برای خدای تعالی دو رکعت نماز را که خشوع و خضوع نماید دران بیامرزد
خدای تعالی او را بعد ازان فرمود بدرستی که شقی از شقیان آنست که بیرون رود این ماه و آمرزیده نشده باشد
کناهان او و زیانکار باشد وقتی که فائز و رستکار شوند نیکوکاران بعطایای پروردکار کریم منان فوائد کتاب
عیون الرضا بسیارست باین اکتفا رفت و ابن بابویه رحمة الله کوید که گفتم مر ابی محمد بن علی موسی الرضا علیهم السلام را که
قومی از مخالفان شما زعم ایشان آنست که پدر بزرگوار ترا مامون رضا نام کرد از جهت آنکه راضی شد ولایة عهد او را
آنحضرت فرمود بخدا که دروغ میکویند و فجور میورزند بلکه خدای تعالی او را رضا تسمیه فرموده زیرا که او رضا
بقضای الهی داده بود و در آسمان او راضی بود مر رسول و او را ائمه که بعد از و بودند در زمین او صلوات الله علیهم
گفتم آیا نبودند هر یک از آبای کرام تو که پیشتر بودند که رضا شیمه ایشان بوده باشد از برای خدای تعالی و رسول و ائمه
که بعد از و بودند فرمود که بلی گفتم پس چرا تسمیه پدر تو در میان ایشان برضا شده فرمود که زیرا که راضی شدند بوی مخالفان
از دشمنان او همچنانکه راضی بودند باو موافقان از اولیای او و نبود مر یکی را از آبای کرام پس ازین جهت تسمیه یافت
در میان ایشان برضا در عیون الاخبار آنحضرت آورده که در مدینه متولد شد در روز پنجشنبه یازدهم ربیع الاول در
سال صد و پنجاه سوم از هجرت بعد از وفات ابی عبدالله علیه السلام به پنج سال و وفات یافت بطوس در قریه که سناباد
میگفتند از رستاق نوقان و دفن کرده شد در دار حمید بن قحطبه طائی در قبه که در و رشید بود در جانب قبله او
و این در روز جمعه بیست و سوم ماه رمضان بود که دویست و سه سال از هجرت گذشته بود و عمر شریفش چهل و نه سال و

شش ماه بود و بیست و نه سال و دو ماه با پدر بزرگوار خود امام موسی علیه السلم و بعد از پدر بیست سال و چهار ماه امام و
خلیفه بود و ایام و بقیه ملک رشید و ملک امین محمد بن زبیده و ملک مامون بود و او اخذ کرد بیعت را از برای امام
رضا علیه السلام بی رضای او و این بعد ازان بود که تهدید میکرد او را بقتل و الحاح می نمود مکرر را درین باب و آنحضرت
ابا میفرمود و [illegible] [illegible] کشت از شدت آن برهلاک و آنحضرت میفرمود که بار خدایا تو نهی فرموده که بدست خود خود را
بتهلکه میندازید و من مشرف شده ام از قبل عبدالله مامون بر قتل هرگاه نکنم ولایة عهد او و من مکروه و مضطرم همچنانکه
یوسف و دانیال علیهم السلام وقتی که قبول کردند هر یک ازیشان ولایة را از قبل طاغی آن زمان بار خدایا عهدی
نیست مرا الا عهد تو و ولایتی نیست مرا الا از قبل تو توفیق کرامت کن مرا از قبل دین و احیای سنت نبی تو
بدرستی که توی مولی و نصیر نعم المولی و نعم النصیر و بعد ازان قبول کرد ولایت عهد را از مامون بر آنکه والی
نسازد کسی را و عزل نکند هیچکس را و تغییر ننماید طریق را و رسمی که بوده و آنکه در امور مشورت کننده باشد از دور
پس کرفت از برای او مامون بیعت را بر خاص و عام و بود این وقتی که ظاهر شد مر مامون را از امام علیه السلام
فضل و علم و حسن تدبیر بعد ازان حسد برد برو و کینه ور شد تا سینه او تنگ کشت پس غدر نمود و شهید کرد
آنحضرت را بزهر و رفت آنحضرت برضوان و کرامت حق و مرویست از علی بن میثم که او گفت من شنیدم از جده
خود که میگفت من شنودم از نجمه مادر امام رضا علیه السلام که میگفت که چون من حامله گشتم به پسرم نیافتم گرانی حمل
و می شنیدم در خواب تسبیح و تهلیل و تحمید را از شکم خود پس میترسانید مرا و چون بیدار میشدم نمی شنودم چیزی را
و چون بار نهادم در زمین واقع شد دستهایش بر زمین بود و سرش بجانب آسمان و حرکت میداد لبهای خود را
کوییا تکلم میکند پس درآمد بسوی من پدرش امام موسی علیه السلام و فرمود که گوارنده باد ترا ای نجمه کرامت پروردگار تو
پس دادم او را به پدرش در خرقه سفیدی [illegible] و آنحضرت بانگ گفت در گوش راستش و اقامت در گوش چپش بعد ازان
آب فرات را طلب فرموده کام او را بآن گرفت و بعد ازان رو کرد با مادرش و فرمود که بگیر این را که این بقیت الله است
در زمین او و صاحب کتاب دلائل روایت کند از جعفر بن محمد بن یونس که نوشت مردی بامام رضا علیه السلام و سؤال کند

دره واز آنحضرت سوال کرد ومیخواست که سوال کند در اینجا از جامه ملحم که محرم میتواند پوشید واز سلاح رسول فراموش
کرد این وتاسف میخورد بران جواب آن را فرستاد وفرمود دروی که باکی نیست در احرام با جامه ملحم وبدانکه سلاح
رسول الله در میان ما بمنزله تابوت است در میان بنی اسرائیل میگردد وروایت از معمر بن خلاد که گفت مرا ریان بن صلت در
مرو که فضل بن سهل فرستاده بود او را ببعضی مواضع خراسان او گفت بمن که میخواهم که دستوری بطلبی از برای من
که برابی الحسن علیه السلام سلام کنم ووداع نمایم ومیخواستم که بپوشاند مرا از جامه خود وبخشد بمن درهمی چند که
بنام آنحضرت زده اند معمر گوید که داخل شدم برابی الحسن علیه السلام فرمود مرا ابتدا که ریان میخواهد که نزد من بیاید
وبپوشانم او را از جامه خود وبدهم از دراهم خود گفتم سبحان الله بخدا که این را از من میخواست که سوال کنم از آنحضرت که بگویم از
برای او فرمود که یا معمر او مومن موفق است بگو که بیاید من رفتم واآوردم در آمد وبرو سلام کرد آنحضرت دو جامه
از جامهای خود طلب فرمود وبوی داد پس چون او برخاست دیدم که در دست او چیزی نهاد چون بیرون رفت
گفتم او را که چه چیز اعطا فرمود ترا پس دست باز کرد سی درهم بود وسلیمان بن جعفر جعفری روایت کند که گفت مرا
امام رضا علیه السلام که بخر از برای من جاریه باین صفت واین جاریه نزد مردی بود از اهل مدینه بنوعی که آنحضرت وصف فرموده
بود من رفتم وخریدم وثمن تسلیم مولای او کردم وآوردم او را بخدمت آنحضرت پس خوش کرد وتصرف نمود چند
روزی مکث کردم ناگاه مولای او با من ملاقات کرد ومیگریست گفتم چه خبر است گفت سالمه الله عیش بر من گوارا
نیست ومرا قرار نمانده ونه خواب پس سخن کن که رد کنند بمن جاریه را وثمن بستانند گفتم آیا تو دیوانه من این جرات
نمیتوانم نمود که بگویم مر او را اگر رد کند بر تو ثمن را داخل شدم برابی الحسن علیه السلام در ابتدا فرمود که یا سلیمان صاحب جاریه
میخواهد که رد کنیم جاریه را گفتم بلی والله که بمن گفت از تو در خواست کنم که بوی رد نمای وثمن بستانی پس چنین کرد
ومکث کردم چند روزی بعد از آن مولای جاریه بمن رسید وگفت فدای تو گردم در خواست کن از آنحضرت که قبول کند
جاریه را که من از او فائده نمیتوانم گرفت وقادر نیستم که نزدیکی کنم پس رفتم بخدمت ابی الحسن علیه السلام فرمود یا
سلیمان صاحب جاریه میخواهد که بستانم از و جاریه را وثمن او باز گردانم گفتم التماس میکند فرمود که رد کند بمن وثمن خود را

بستاند وروایت از حسن بن ابی الحسن که عم من محمد بن جعفر بیماری سخت داشت که خوف مرگ او داشتیم پس داخل
شد بر او امام رضا علیه السلام وما بر گرد او بودیم وپسرانش وبرادران من اسحق بر بالین سر او میگریستند وبیمار در حالت
سختی وپریشانی بود پس آنحضرت آمد ونشست در ناحیه که نظر میکرد بسوی ما پس چون بیرون فرمود من در
عقبش رفتم وگفتم فدای تو گردم داخل شدی بر عم خود واو را باینحال دیدی وما میگریستیم واسحق عم تو گریست
ونبود از تو حزن وگریه فرمود مرا که دیدی این را که میگریست بر سر بالین او زود باشد که این مریض از مرض
خلاص شود وبرخیزد وبمیرد این که بر سر بالین او میگریست پس آنگاه برخاست محمد بن جعفر از آن بیماری وصحت
یافت واسحق مریض شد وبمرد ومحمد بر او میگریست وچون خروج کرد محمد بن جعفر در مکه ودعوت کرد مردم را
از برای خود وتسمیه یافت بامیر المومنین وبیعت کردند او را بخلافت داخل شد بر او امام رضا علیه السلام وفرمود ای
عم تکذیب مکن پدر وبرادر خود را که این امر تمام نمیشود راوی گوید پس بیرون رفت محمد از مکه ومن نیز با وی رفتم
بسوی مدینه نگذشت مگر اندک زمانی که جلودی آمد واو را بهزیمت فرستاد ومحمد بن جعفر از او امان طلبید ولباس سیاه
پوشید وبر بالای منبر رفت وخود را عزل کرد وتکذیب قول خود نمود وگفت این امر از آن مامون است ومرا در
حقی نیست بعد از آن رفت بخراسان ووفات کرد در مرو وصفوان بن یحیی روایت کند از آنحضرت که من شنیدم که
میفرمود که ائمه عالمان حکیمان فهم کرده شدگان حدیث کرده شدگانند حسن بن علی الوشا گوید که من در خراسان
بودم فرستاد امام رضا علیه السلام کروزی بسوی من که برد یمانی از جهه من بفرست وآن نزد من یافت نمیشد
گفتم رسول آنحضرت را که در نزد من برد نیست رفت وباز فرستاد رسول را نزد من که برد ابفرست من طلب
کردم ونیافتم وسوم بار رسول باز فرستاد که بفرست برد را برخاستم وجستجو کردم پس جای نماند که نجستم
مگر صندوقی که مرا بود در آنجا که دیدم یافتم برداشته بخدمت آنحضرت آوردم وگفتم گواهی میدهم که تو امام مفترض
الطاعتی وبود مرا سببی در دخول ابن عبد الله بن مغیره گوید که مرا توقفی بود وحج کردم برای آن چون رفتم بمکه
خلجان کرد در سینه من چیزی خود را بملتزم در آویختم وگفتم بار خدایا تو میدانی طلب واراده مرا پس راهنمائی

مرا بهترین ادیان پس افتاد در دل من که بخدمت امام رضا علیه السلام روم آمدم و ایستادم بر در خانه آنحضرت
و گفتم غلامی را که بگو مر مولای خود را که مردی از عراق بر در خانه است شنیدم ندای او را که میفرماید ای عبد الله
بن مغیره من در رفتم پس چون مرا دید فرمود که اجابت کرد حق تعالی دعای ترا و راه نمود بدین تو گفتم گواهی میدهم که
تو حجة الله و امین الله بر خلقی و روایت کند حسن بن علی الوشا که گفت فلان بن محرز که رسیده است بما که ابو عبد الله
گاهی که میخواست که معاودت کند اهل خود را بواقعه وضوی نماز میساخت و من میخواهم این را از امام رضا علیه السلام
بپرسی وشا گوید که آمدم بخدمت آنحضرت ابتدا کرد پیش از سوال من و فرمود که بود ابو عبد الله علیه السلم که مواقعه
میکرد و باز میخواست که معاودت کند آن وضوی نماز میساخت و دیگر کار اراده میکرد همچنین وضوی نماز میساخت
و من بیرون آمدم و گفتم جواب فرمود مسئله را پیش از آنکه من سوال کنم از آن و روایت از حیان بن سدیر که گفت
مر امام رضا علیه السلام را که آیا تو خواهد بود امام را که او را عقب باشد آنحضرت فرمود که از من متولد نخواهد شد یکی
ولیکن امنشا ذریة بسیار خواهد بود ابو خداش گوید شنیده بودم این حدیث را سی سال پیش ازین وشا گفت که
گفت بمن عباس بن جعفر بن محمد الاشعث که التماس کن از آنحضرت که کتابتی که از و بامام میرسد چون بخوانم
بدرد که بدست کس نرسد وشا گوید که آنحضرت ابتدا کرد و گفت پیش از آنکه من بگویم التماس او را که کتابت
می‌آید درید و اعلام کن صاحب خود را که من هرگاه که کتابت او را میخوانم میدرم و وردان مدائنی داخل شد
بر آنحضرت تا سوال کند از عبد الله جعفر آنحضرت دست مبارک را بر سینه او نهاد پیش از آنکه او ذکر کند خبر آنرا که
اراده کرده بود او را از برای او و بعد از آن فرمود که یا محمد بن آدم بدرستی که عبد الله امام نبود پس خبر فرمود مرا بآنچه
میخواستم پیش از آنکه سوال کنم و حسن بن علی الوشا گوید که امام رضا علیه السلام در ابتدا بمن گفت که پدر من
دوشینه نزد من بود گفتم پدر تو فرمود که پدر من دیگر گفتم پدر تو فرمود که در خواب دیدم که امام جعفر علیه السلام
آمده بود نزد پدر من و میگفت ای پسر من چنین کن و ای پسر من چنان کن پس داخل شدم من بر او و بعد از آن فرمود که
ای حسن بدرستی که خواب و بیداری ما یکی است و از علی بن محمد الکاشانی روایت که گفت خبر کرد مرا بعضی از اصحاب که

یکی از ایشان گفت که بردم از برای امام رضا علیه السلم مال بسیاری ندیدم که مسرور شده باشد بآن پس من غمگین شدم از برای
این و گفتم در نفس خود که آوردم مثل این مال را و خوشحال نشد بآن آنگاه آنحضرت فرمود ای غلام طشت و آب بیار
و نشسته بود بر کرسی و گفت غلام را بریز بر دست من آب را پس دیدم که روان گشته در میان انگشتان مبارکش طلا
و در طشت میریزد و بعد از آن ملتفت شد بجانب من و فرمود که آنچنان باشد باک نداشته باشد که آورده شود بسوی او مال
محمد بن فضل گوید که در آن سالی که هارون الرشید قهر کرد بر برامکه و کشت جعفر بن یحیی را و حبس کرد یحیی بن خالد را
و کرد آنچه کرد با ایشان ابو الحسن الرضا علیه السلام ایستاده بود در عرفات و دعا میکرد و بعد از آن سر مبارک را
پیش انداخت از آن پرسیدند فرمود که من بودم که دعا بر میکردم بر برامکه که بپدر بزرگوار من کردند آنچه کردند
حق سبحانه و تعالی امروز دعای مرا در حق ایشان اجابت کرد پس بازگشت از آنجا که اندک زمانی گذشت که جعفر را
کشته و یحیی را گرفته و احوال ایشان متغیر شد موسی بن عمران گوید که من دیدم علی بن موسی الرضا علیه السلام که در
مسجد مدینه بود و هرون خطبه میخواند آنحضرت فرمود که خواهی دید مرا و او که در یک خانه دفن کنند هشام عباسی گوید
که طلب میکردم در مکه دو جامه سعیدی که بهدیه و تحفه برای پدر خود ببرم در مکه نیافتم آن نوع که من میخواستم
پس گذر من بمدینه افتاد و در بازگشتن رفتم بخدمت ابی الحسن علیه السلام پس چون وداع کردم و میخواستم که بیرون
آیم طلب فرمود دو جامه سعیدی بر عمل وشی که من میخواستم و داد بمن و فرمود که جامه کن برای پدرت و حسن
بن موسی گوید که بیرون رفتیم ما با آنحضرت ببعضی حیطانی که او را در روزی که مطلقا ابر نبود پس چون
بیرون آمدیم فرمود که بر داشته اید چیزی که باز دارد ما را گفتیم که احتیاج بآن نداریم و ابری نیست که از
باران بترسیم فرمود که من برداشته‌ام ولیکن زود باشد که باران بگیرد ما را پس چون اندکی رفتیم ابری
پیدا شد و باران باریدن گرفت تا به تنگ آمدیم و باقی نماند از ما کسی که تر شده باشد غیر آنحضرت و حسن بن
منصور روایت کند از برادر خود که من داخل شدم بر امام رضا علیه السلام در خانه که در اندرون خانه دیگر بود
در یک شبی پس برداشت دست مبارک خود را پس گویا در آن خانه ده چراغ روشن شد در این حال مردی طلب اذن کرد

پس دست مبارک خود را در اندرون جامه برد و او را اذن داد تا در آید موسی بن مهران گوید که امام رضا علیه السلام
که نظر کرد بهرثمه و گفت گویا می بینم که او را بمرو برده اند و گردن او را زده و همچنان شد که آنحضرت فرموده
بود و این آخر آنست که آورده شده از کتاب دلائل و راوندی رحمه الله در کتاب خرائج آورده که روایت کرده
اسمعیل بن ابی الحسن که ما با امام رضا علیه السلام بودیم که آنحضرت دست مبارک را بر زمین نهاد گویا که کشف
کرد چیزی را پس ظاهر شد از آنجا سبیکهای طلا باز دست مبارک بران کشید ناپدید گشت گفتم اگر میدادی
یکی را از آن بمن چه میشد فرمود که نه وقت این امر هنوز در نیامده و دیگر آنکه ابو اسمعیل سندی گوید که
من شنوده در سند که حق تعالی را حجتی در عرب پس من بیرون آمدم برای آن طلب پس مرا دلالت کردند
بر امام رضا علیه السلام پس قصد آن حضرت کردم و بخدمت آن حضرت آمدم من نمیدانستم از عربی یک کلمه پس سلام کردم
بزبان سندی جواب فرمود بر لغت من پس من بلغت سندی با وی سخن گفتم و او جواب فرمود مرا بآن
لغت من گفتم که شنیده بودم در سند که خدای تعالی را حجتی است در عرب و من بیرون آمده ام بآن طلب
فرمود که آن بمن رسیده اکنون آن منم بعد از آن فرمود که سوال کن از آنچه میخواهی پس سوال کردم آنچه خواستم
پس چون خواستم برخیزم از نزد وی گفتم که نمیدانم از عربی چیزی پس دعا فرمای بدرگاه خدای تعالی که الهام فرماید مرا لغت
عرب که تکلم توانم کرد با اهل آن کشید دست مبارک را بر هر دو لب من در ساعت تکلم کردم بعربی و دیگر
سلیمان جعفری گوید که من با امام رضا علیه السلام بودم در حائطی که او را بود ناگاه گنجشکی آمده نزد آنحضرت
ایستاد و آواز بسیار میداد و اضطراب میکرد فرمود که آیا میدانی که این گنجشک چه میگوید گفتم خدا و رسول و پسر رسول او
داناترند فرمود که میگوید مرا که ماری میخواهد که درین خانه بچگان مرا بخورد پس برخیز و این چوب را بگیر و باین
خانه رو و بکش این مار را گفت برخاستم و آن چوب را گرفتم و باندرون خانه رفتم دیدم که ماری میگردد در خانه
پس کشتم او را و دیگر مروی است از بکر بن صالح که آمدم بخدمت امام رضا علیه السلام و گفتم زن من که خواهر محمد بن
سنان است حامله است پس دعا کن که خدای تعالی او را پسری کرامت کند فرمود که دو خواهند بود گفتم در نفس خود

محمد و علی بعد از بازگشتن بعد از این مرا طلبید فرمود که یکی را علی نام کن و دیگری را ام عمر من که بکوفه آمدم مرا پسری و
دختری شده بود از یک شکم پس نام کردم ایشان را بآنچه فرموده بود مرا و من گفتم با مادر خود که معنی ام عمر چیست
گفت مادر مرا ام عمر نام بود و دیگر روایت کند وشا که امام رضا علیه السلام در خراسان میفرمود که چون خواستند که
مرا از مدینه بیرون آرند جمع کردم عیال خود را و امر کردم ایشان را که گریه کنند بر من تا بشنوم بعد از آن دوازده هزار دینار
در میان ایشان تفرقه کردم بعد از آن فرمود که من باز نگردم بعیال خود هرگز و دیگر وشا گوید مرا عقربی گزید من روی
آوردم و میگفتم یا رسول الله یا رسول الله شنوده این را منکر شد و ازین تعجب کرد امام رضا علیه السلام فرمود
بخدا که دیده او را رسول الله گوید که من رسول الله صلی الله را دیدم در خواب بخدا که بهیچکس از آن اخبار نکرده بودم مولف
کتاب رحمه الله میفرماید که حافظ ابونعیم با ما موافقت کرده و رسانیده اخبار را با بی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
و از ماسوای ایشان اعراض کرده و اما ابن جوزی امام موسی بن جعفر را علیهما السلام ذکر کرده و از و تجاوز نموده و بهر دو در کتابهای
خود از مجهولان عباد و از کم نامان عباد را ذکر کرده اند مثل کسی که نام و نسب او معلوم نیست طریق مذهب و تحقیق
میکویند مثلا که عابدی در یمن و عابدی حبشیه و امثال اینها و ذکر نکرده اند مثل امام موسی الکاظم و امام علی بن موسی الرضا
و امام محمد الجواد و ابنای کرام ایشان را علیهم السلام و اما عبد العزیز الحافظ الجنابذی رسانیده تا امام حسن العسکری علیه السلام
و توقف کرده چون بخلف صالح امام محمد مهدی صلوات الله علیه رسید فاما کمال الدین بن طلحه رحمه الله ذکر خلف و سلف کرده
و جریان نموده در مضمار آن و توقف کرده از اخبار و منکرست او و مقر و معترف رحمه الله و از اعجب امور آنکه حافظ ابونعیم
متهم است بتشیع و فضل او اینست که ارفع است حق تعالی عفو کناد از ما و از ایشان و ابن دوزی آورده که فضل بن سهل
پرسید از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در مجلس مامون که یا ابوالحسن مردمان مجبورند فرمود که خدای تعالی عادلتر است
از آنکه جبر کند بنده را و بعد از آن عذاب کند گفت که گذاشته شده اند فرمود که خدای تعالی احکم است از آنکه مهمل گذارد بنده
خود را و بخودش باز گذارد و نقل است که نصرانی را پیش مامون آوردند که فجور کرده بهاشمیه چون این را دید مسلمان شد از
خوف قتل مامون را ازین خشم آمد و از فقها پرسید گفتند اسلام هدر میکند آنچه پیش از آن بوده آنگاه از امام رضا علیه السلام

پرسید گفت که بکشش او را زیرا که مسلمان شد وقتی که باس و شدت را دید کما قال الله تعالی فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله
وحده تا آخر سوره و پرسیدند از آنحضرت از قناعت فرمود که خیانت نفس را صیانت بخشد و قدر آنکس را نگاه میدارد که از بدی
خود را پیش اهل دنیا بر نزد و سؤال نکند تا از قناعت الا دو مرد یا متعللی که میخواهد آخرت را یا متنزه و دوری جوینده
از لئیمی مردمان امتناع نمود نزد آنحضرت از دست شستن پیش از طعام خوردن فرمود که بشوی دست را که شستن
اول از برای ماست و شستن دوم از برای خودت و اگر نخواهی این را ترک کن یکمردی را پیش آوردند و خواست بزند گردن
او را مامون گفت چه میگوئی یا ابا الحسن فرمود که میگویم خدا تو را نخواهد افزود بحسن عفو مگر از برای عزت تو پس عفو کرد از او و حدیث
کرده ابو الصلت که در خدمت آنحضرت بودم که میفرمود بنیشابور و او سوار بود بر بغله شهبا پس آمده بودند بطلب وی
علمای بلد مثل احمد بن حرب و یاسین بن نضر و یحیی بن یحیی و بسیاری دیگر از اهل علم پس آویختند بلجام بغله او و در مربعه
و گفتند بحق پدران پاک بزرگوارت که حدیث کن ما را بحدیثی که شنیده باشی از پدر بزرگوار خود پس فرمود که حدیث کرد
مرا پدرم عبد صالح موسی بن جعفر که او فرمود که مرا حدیث کرد پدرم جعفر بن محمد الصادق ع و او فرمود که
مرا حدیث کرد پدرم باقر علم النبوه محمد بن علی و او فرمود که حدیث کرد مرا سید العابدین علی بن حسین و او فرمود که
حدیث کرد مرا پدرم سید شباب اهل الجنه حسین بن علی ع و او فرمود که شنیدم از پدر خود سید العرب علی بن ابیطالب
و آنحضرت فرمود که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که ایمان معرفتی است بدل و اقراری است بزبان و عملی است بارکان او
گوید که احمد بن حنبل گفت اگر بخوانم این اسناد را بر مجنون هر آینه خلاص شود از جنون و مرویست از عبد الرحمن بن ابی حاتم
که او حکایت کرده از پدر خود که گفت اگر خوانده شود بر مصروع پس بهوش آید جامع کتاب کشف الغمه علی بن عیسی رحمه الله گوید
نقل کردم از کتابی که حاضر بود نزد من آنچه را که صورتش اینست حدیث کرد مولی سعید امام الدنیا عماد الدین محمد بن ابی
سعید بن عبد الکریم الوزان در محرم سنه ست و تسعین و خمسمایه که ایراد نمود صاحب کتاب تاریخ نیشابور در کتاب خود
علی بن موسی الرضا علیهما السلام چون داخل شد به نیشابور در سفری که در آن بفضیلت شهادت یافت و آنحضرت در محفه بود
و آن بر بغله شهبا بود که بر و زینی بود از نقره خالص در آمد در بازار نیشابور در اینجا بخدمتش رسیدند حافظان احادیث

بنویه

نبویه مثل ابو زرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی رحمه الله و گفتند ای سید بن السید و امام بن امام و ای سلاله طاهره رضیه و ای
خلاصه زکیه نبویه بحق آباء المطهرین و اسلاف اخیار که بنمای با طلعت مبارک بامیمنت خود و روایت کن از
برای ما حدیثی از آبا و اجداد بزرگوار خود تا یاد گیریم آنرا پس ایستاد بغله را و برداشت مظله را و روشن گردانید چشمهای
مسلمانان از طلعت مبارک نور آسای خود و بود دو گیسوی مشک بوئی چون دو گیسوی مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله
و همه مردمان طبقه طبقه و فوج فوج ایستاده گریان و نالان و سینه کوبان و جامه دران و در خاک غلطان و بعضی خود را
بوسه بر رکاب و حزام بغله اش میدادند و همه گردنها دراز میکردند بمظله مهد تا نصف النهار و روان میکردانیدند دموع
از دیده ها مثل انهار تا ساکن شد اصوات و آواز برداشتند ائمه و قضاه که ای معاشر مردمان بشنوید و در گوش گیرید
و ایذا مرسانید عترت رسول الله را صلی الله علیه و خاموش شوید و آنحضرت املا فرمود این حدیث را و آماده کرده بودند
بیست و چهار هزار محبره سوای دواتها که حدیثی که از لفظ مبارک آنحضرت بشنوند بنویسند و طلب املا ابو زرعه رازی
و محمد بن اسلم طوسی میکردند آنگاه آنحضرت سر مبارک از مهد بیرون آورد و فرمود مرا پدرم موسی بن جعفر الکاظم و او گفت که
حدیث فرمود مرا پدرم جعفر بن محمد الصادق و او گفت که حدیث فرمود مرا پدرم محمد الباقر و او گفت که حدیث فرمود
مرا پدرم علی بن حسین زین العابدین و او گفت که حدیث کرد مرا پدرم حسین بن علی شهید کربلا و گفت حدیث فرمود
مرا پدرم امیر المومنین علی ابن ابی طالب شهید زمین کوفه و او گفت حدیث فرمود مرا برادر و ابن عمم محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و او گفت که حدیث فرمود مرا جبرئیل امین علیه السلم و او گفت که شنیدم از رب العزت سبحانه و تعالی
که میفرمود کلمه لا اله الا الله حصن منست پس کسی که بگوید آنرا داخل شود در حصن من و کسی که داخل شود در حصن من ایمن
گردد از عذاب من صدق الله سبحانه و صدق جبرئیل و صدق رسوله و الائمه علیهم السلم ابو القاسم قشیری رحمه الله گوید که
این حدیث باین سند رسید بیکی از امرای سامانیه پس آنرا بآب زر نوشت و وصیت کرد که با او در قبر نهند پس چون او
مرد او را یکی در خواب دید و گفت با تو چه کردند گفت خدای تعالی مرا آمرزید بواسطه تلفظ من بلا اله الا الله و تصدیق من محمد
رسول الله از روی اخلاص و بودم من که نوشته بودم این حدیث را بآب زر از جهت تعظیم و احترام و دیگرانی در نشر الدر آورده که

جون عقد کرد مامون بیعت را از برای آنحضرت بعد از خود بعد از آن آنحضرت فرمود که بتحقیق و اصحیت مر ترا و سزاوار
نیست غش از برای مومن بدرستی که عامه میخواهد آنچه کردی بمن و خاصه میخواهد آنچه کردی بفضل بن سهل پس سکوت
ورای از برای تو نیست که دور کنی ما را از خود تا بصلاح آید امر تو و ابراهیم بن عباس صولی گفته بخدا که این سبب شد که
تمام امر بآن کشید و روایت کرده شده از بعضی اصحاب آنحضرت که داخل شدم برو در مرو و گفتم یا بن رسول الله
روایت کرده شده از برای ما از صادق علیه السلام که او فرموده که نه جبر و نه تفویض بلکه امری در میان دو امر
معنی این چیست فرمود کسی که زعم کرد که حق سبحانه و تعالی تفویض فرموده امر خلق را در رزق برجح خود پس او
قائل به تفویض است مشرک گفتم یا بن رسول الله پس چه چیز است بین امرین فرمود وجود سبیل بسیان آنچه امر کرده
شده اند بآن و ترک آنچه نهی شده اند از آن و میفرمود در قول خدای عز و جل که فاصفح الصفح الجمیل یعنی عفو بی
عتاب و در قول الهی که خوفا و طمعا فرمود که خوف از برای مسافر و طمع از برای مقیم روزی مامون گفت یا ابا الحسن
خبر کن مرا از جدت علی بن ابی طالب علیه السلام که بچه وجه او قسیم دوزخ و بهشت آنحضرت فرمود که آیا نشنیده
از پدر و آبای خود که روایت کرده اند از جدت عبد الله بن عباس که او گفت من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله
که میفرمود که حب علی ایمانست و بغض او کفر گفت بلی امام رضا صلوات الرحمن علیه پس با جمعی تقسیم بهشت و
دوزخ است مامون گفت باقی نگذارد خدای تعالی مرا بعد از تو یا ابا الحسن گواهی میدهم که تو وارث
علم رسول خدای صلی الله علیه و آله و ابو الصلت هروی گوید که چون بازگشت آنحضرت بمنزل خود آمدم بخدمتش
و گفتم یا بن رسول الله چه خوب جوابی فرمودی مامون را فرمود که یا ابا الصلت من تکلم کردم او را از مقام و حال اگر
من شنیدم از پدر بزرگوار خود که او روایت میکرد از آبای کرام خود که امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت مرا که ای علی تو قسیم بهشت و دوزخی در روز قیامت آتش را که این از برای منست و آن از برای تو و داخل شدند بر آن
حضرت قومی از صوفیه و گفتند مر او را که مامون نظر کرد در آنچه والی ساخته بود خدای او را از امر پس دید شما اهل بیت را که اولی
مردمانند که پیشوای مردمان باشید و نظر کرد در میان شما اهل بیت پس ترا دید که اولی مردمانی بمردمان پس مصلحت دید که

رد کند این امر را بسوی تو و امت محتاجند بکسی که طعامهای غلیظ خورد و لباسهای درشت پوشد و دراز گوش سوار شود
و بعیادت مریض رود و آنحضرت تکیه فرموده بود راست نشست و فرمود که یوسف پیغمبر جامههای دیباج مطرز
مذهب می پوشید و نشسته بود بر متکیات آل فرعون و حکم میفرمود آنچه مراد و مطلوبست از امام قسط و عدل است که
چون سخن گوید راست گوید و چون حکم کند بعدل کند و چون وعده نماید وفا کند بدرستی که حق سبحانه و تعالی
حرام کردانیده لباس او و نه ماکول را و این آیه را خواند قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات
من الرزق و در تذکره ابن حمدون آورده که علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام فرمود که راضی شو از خدای تعالی
باندکی از رزق راضی شود او از تو باندکی از عمل و دیگر فرمود که بر طرف میکند مرد گردش بدا را شکستن صفقه و معدوم
میکردانند تعجیل عقوبت را باستعمال بغی و فرمود که مردم بر دو نوعاند رسنده آنچه باید که اکتفا بآن نکنند و طلب
کنند آنچه خواهد که بیابد و آورده که زید بن موسی بن جعفر بیرون رفت و خروج نمود در بصره و دعوت کرد مردم را
بخود و سوخت خانههای مردم را و فساد کرد معتصم از آن ظفر یافت بوی و او را گرفته و پیش مامون بردند زید
گوید که چون مرا بردند نزد او و نظر کرد بسوی من و گفت ببرید او را بخدمت علی بن موسی الرضا علیهما السلام
آنحضرت ساعتی او را نزد خود ایستاده گذاشت و ملتفت نشد بعد از آن فرمود که ای زید بر تو رسوائی باد مگر تو
قائل هستی برسول الله صلی الله که چون ریختی و ترسانیدی مردم را و گرفتی مال را بی حلیتی شاید که فرا گفته
کرده باشد ترا سخن احمقان اهل کوفه که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که فاطمه علیها السلام احصان نموده فرج خود را
پس حق سبحانه و تعالی حرام کرد او را و ذریه او را بر آتش این در شان آنکس است که از شکم او بیرون آمده و حسن و
آن حسن و حسین اند بخدا که آزادی از دوزخ نیابند مگر بطاعت الهی پس اگر خواهی که او را معصیت کنی و بیابی آنچه را
یافت و بطاعت او رسی و تو در این هنگام گرامی تر خواهی بود پیش خدای تعالی از هردوان و طبرسی رحمه الله در اعلام الوری
در باب هفتم شش فصل ایراد فرموده در ذکر ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام فصل اول در تاریخ تولد
و مبلغ سن و وقت وفات آنحضرت ولادت با سعادتش در مدینه بود در سال صد و چهل و هشتم از هجرت و گویند

یازدهم ذی القعده بود در روز جمعه در سال صد و پنجاه و سوم از هجرت بعد از وفات ابی عبدالله علیه السلام به پنج سال این را
شیخ ابوجعفر بن بابویه القمی رحمه الله روایت کرده و گویند که در روز پنجشنبه بوده و مادرش ام ولد بوده که او را ام
البنین میگفتند و نامش نجمه بود و گویند سکینه النوبیه گویند تکتم صولی روایت کند از عون بن محمد که او گفت شنیدم
از علی بن میثم که حمیده المصفاه که مادر امام موسی بود علیه السلام و او از اشراف عجم بود جاریه مولده ای که نام او
تکتم بود و او افضل زنان بود در عقل و در دین و در تعظیم سیده خود تا غایتی که او را خرید بود هرگز در پیش
وی ننشست از جهت اجلال او و حمیده گفت مر پسر خود امام موسی را علیه السلام بدرستی که تکتم جاریه ایست که ندیدم هرگز
افضل از وی من شکی ندارم که زود باشد که خدای پاک مطهر کند نسل او را اگر او را نسلی باشد و من او را بتو بخشیدم
پس طلب خیر از وی کن و آنچه دلالت میکند که نام او تکتم بوده قول شاعر است در مدح امام رضا علیه السلام که شعر الا
اِنَّ خَیْرَ النَّاسِ نَفْسًا وَالِدًا وَ رَهْطًا وَ اَجْدَادًا عَلِیُّ الْمُعَظَّمُ اَتَتْنَا بِهِ لِلْعِلْمِ وَالْحِلْمِ ثَامِنًا اِمَامًا یُؤَدِّی حُجَّةَ اللهِ تُکْتَمُ و در
روایت دیگر آنکه علی بن میثم از پدر خود روایت کرده که حمیده مادر موسی بن جعفر علیهما السلام که چون نجمه را خرید در
خواب دید رسول الله صلی الله را که میفرمود مر او را که ای حمیده نجمه را بپسرت موسی که زود باشد که از وی متولد شود
بهترین اهل زمین پس هبه کرد او را بوی پس چون امام رضا از وی متولد شد او را طاهره تسمیه کردند و وفات وی
آنحضرت در طوس خراسان در قریه که آنرا سناباد میگفتند در آخر صفر و گویند وفاتش در ماه رمضان بوده که
هفت روز از وی باقی بوده در روز جمعه در سال دویست و سوم از هجرت و در آن روز پنجاه و پنج ساله بود و مدت
امامت و خلافتش بیست سال بود و ایام امامتش در ملک رشید بود و ما لک ملک شد محمد امین بعد از وی بیست سال و
پنج روز بعد از آن امین برطرف شد و نشست عم او ابرهیم بن المهدی معروف بابن شکله بسلطنت در مدت
بیست و چهار روز بعد از آن محمد امین خروج کرد دوم بار با وی دیگر بیعت کردند و باقی ماند یکسال و هفت ماه و طاهر
بن حسین او را کشت بعد از آن مامون بن عبدالله بن هارون بعد از آن بیست سال سلطنت کرد و امام علیه السلام
در ایام ملک او شهرت یافت و آنحضرت برضا تسمیه یافت از جهت رضای خدای عز و جل در آسمان و رضای رسول و ائمه که او را

بودند در زمین و گویند از جهت آنکه مخالف و موافق از وی راضی بودند **فصل دوم** در نصوص و آله بر امامت آنحضرت و آن نصوص
در سابق سمت ذکر یافت **فصل سوم** در ذکر دلایل و معجزات آنحضرت که نقل کرده اند از رواة عامه و خاصه از آنجمله
روایت کند علی بن احمد الوشاء الکوفی که من بیرون رفتم از کوفه بطرف خراسان پس گفت دختری که مرا بود که ای
من بگیر از من این حله را و در آنجا بفروش و بخر بهای آن برای من فیروزه گفت من آنرا گرفتم و بستم در میان بعضی
از متاع خود پس چون رسیدم بمرو فرود آمدم در بعضی از خانات پس ناگاه غلامان امام رضا علیه السلام آمدند و گفتند
حله میخواهیم که کفن بعضی از غلامان کنیم گفتم نزد من از حله چیزی نیست رفتند و دیگر باز گشتند و گفتند مولای ما
بتو سلام رسانید و می فرماید که هست با تو حله که در میان فلان متاع است که دختر تو داده بود و گفته
که از ثمن آن برای او فیروزه بخری و این ثمن آن من آنرا آوردم و بایشان دادم و گفتم والله که سوال کنم
از مسئله چند پس اگر جواب آن مسایل گفت پس او وصی است پس نوشتم آنها را و صباحی رفتم بدر دولتخانه
وی نتوانستم خود را بوی رسانید از جهت ازدحام مردم بر در آن خانه من نشسته بودم ناگاه خادمی
از آنجا بیرون آمد بسوی من و گفت ای علی بن احمد این جوابات مسایل توست پس گرفتم تمام جواب مسایل من بعینها
و دیگر روایت میکند حاکم ابوعبدالله الحافظ باسناد خود از محمد بن عیسی که روایت کند از ابی حبیب النباجی که او گفت
من رسول الله صلی الله علیه و آله در خواب دیدم که فرموده به نباج و فرود آمده در مسجدی که فرود می آیند حجاج در هر سال
گویا که من رفتم و سلام کردم بر وی و ایستادم در پیش وی پس یافتم نزد وی طبقی که بافته اند از برگ خرمای مدینه و در آن خرمای صیحانی
گویا که دست مبارک کرده و مشتی از آن تمر برداشت و بمن داد و من شمردم آنرا که هیجده تمر بود من تاویل آن تعبیر کردم
که زندگی خواهم ماند بهیجده سال بعد از آن که هر تمری یکسال باشد پس چون بیست روز از آن گذشت من رفته بودم در زمین که آنرا
عمارت میکنم کسی آمد و خبر داد مرا از آمدن امام رضا علیه السلام از مدینه و فرود آمدن آنحضرت در آن مسجد من دیدم
و دیدم که مردم بخدمت وی میروند و من هم رفتم با مردم و دیدم که نشسته در آن موضعی که رسول الله صلی الله علیه و آله را
در خواب دیده بودم و در زیر وی حصیریست مثل آنچه دیده بودم که در زیر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و طبقی از بافته درخت خرما

پیش وی نهاده بود و در وی تمر صیحانی است پیش رفتم و سلام کردم جواب سلام مرا داد و مرا نزدیک طلبید و قبضه از آن تمر بمن داد
شمردم عدد آن بود که پیغمبر بمن داده بود گفتم زیاده کن از برای من یا ابن رسول الله زیاده میکرد من هم زیاده میکردم
و دیگر حاکم مذکور روایت میکند باسناد خود از سعید بن سعد که آنحضرت نظر کرد بمردی و فرمود که یا عبد الله وصیت کن و آماده
شو مر آنچیزرا که لابد است از وی پس آمرد بعد از سه روز مرد و روایت است از حسین موسی بن جعفر علیهما السلم که او گفت ما در گرد امام
رضا علیه السلم بودیم و جماعتی از جوانان بنی هاشم بودیم که گذشت بر ما جعفر بن عمر العلوی و با جامهای کهنه بود
و بد حالی بیکدیگر نگاه کردیم و خندیدیم از هیات او امام رضا علیه السلم فرمود زود باشد این نزدیکی که ببینید او را با مال
و تبع بسیار پس نگذشت زمان کمی الا آنکه والی مدینه شد و احوال او خوب گشت و بر ما میگذشت با خیل و حشم
و باسناد او از حسین بن بشار روایت کند که امام رضا علیه السلام فرمود بمن که عبد الله خواهد کشت محمد را گفتم
عبد الله بن هارون خواهد کشت محمد بن هارون را فرمود که بلی عبد الله که بخراسانست خواهد کشت محمد بن زبیده را که در
بغداد است پس کشت او را و حدیث کرد ابو احمد عبد الله بن عبد الرحمن معروف بصفوانی که قافله از خراسان بکرمان میرفت
حرامیان بکرمان راه بر ایشان گرفتند در میان ایشان مردی بود متهم بکثرت مال او را گرفته بداشتند در میان
برف و دهان او را پر برف کردند و نگاه داشتند تا گویایی وی بر طرف شد و قادر نبود از کلام او بازگشت بخراسان
و شنیده بود خبر امام رضا علیه السلام را او در آن وقت در نیشابور بود پس در خواب دید که قایلی میگوید مر او را که فرزند
رسول خدا صلی الله علیه و آله در خراسانست از وی سوال کن از علت خود تا که تعلیم کند ترا دوایی که فایده دهد تو را گوید
من چنان دیدم که قصد کردم بجانب آنحضرت و شکایت کردم پیش وی همچنانکه هستم و خبر کردم او را بعلت خود
فرمود دیگر از زیره کرمانی و سعتر و نمک بکوب و در دهان کن دو بار یا سه بار که خلاص شوی از این علت آمرد بیدار
شد و آن خواب را نادیده خیال کرد تا آمد بنیشابور گفتند که امام رضا علیه السلام روان شده از نیشابور و در
رباط سعد است با خود گفتم بروم امر خود را بوی عرض کنم پس آمدم بخدمت وی گفتم یا ابن رسول الله حال من این است
که حرامیان مرا گرفتند و دهان مرا پر برف کردند تا غایتی که قادر نیستم بسخن گفتن مگر بمشقت مرا تعلیم فرمای دوایی

فائده دهد فرمود آیا ترا تعلیم نکردم برو استعمال کن آنچه ترا وصف کرده بودم آن در خواب تو گفتم یا ابن رسول الله اگر
دیگر اعاده کنی بر من دور نباشد فرمود دیگر زیره و سعتر و نمک را با هم بکوب و در دهان کن دو بار یا سه بار که
صحت می یابی مرد گفت آنچنان عمل کردم صحت یافتم ثعالبی گوید که شنیدم صفوانی را که او گفت من دیدم و
شنیدم از وی این حکایت را علی بن جعفر روایت کند از ابی الحسن الطیب که چون امام موسی علیه السلام رحلت
فرمود امام رضا علیه السلام بیامد فرمود و کشتی و سگی و خروسی خرید چون صاحب خبر این را بهارون رسانید گفت این
شدیم ما از جانب او و زبیری نوشت به هرون که علی بن موسی فتح این باب کرده دعوت میکند مردم را از برای نفس خود
هرون گفت و اعجبا علی بن موسی این چیز ظاهر میکند و آن را می نویسد طبرسی رحمه الله گوید که اسانید این احادیث مذکور است
در کتاب عیون الاخبار شیخ ابو جعفر قدس الله روحه و اما آنچه ظاهر شده مر مردم را بعد از وفات او برکت مشهد مقدس او
و علامات عجایبی که مشاهده کرده اند خلق در وادی عیان نموده خاص و عام و اقرار کرده مخالف و موالف آن را این است
بیرون است از حد احصا و عدد با اکمه و ابرص که در وی شفا یافتند و بسیاری در وی بخیر اجابت رسیده و گزارده شده بسی
آن حاجات ما بسیاری از آن دیدیم و یقین کردیم و دانستیم که اعتقاد در آن شکی و ریبی نیست فصل چهارم در ذکر طرفی از خصایص و
مناقب و اخلاق کریمه آنحضرت ابراهیم بن عباس گوید که من ندیدم که سوال کرده باشند از امام رضا علیه السلام الا که دانسته
و جواب فرموده و ندیدم اعلم از وی در آن وقت و در آن عصر و مامون امتحان میکرد آنحضرت را بسوال از هر چیزی و آنحضرت بالفور
جواب میفرمود و همه کلام و جواب و تمثل و انتزاعات از کلام مجید بود و در هر سه روز ختم قرآن میفرمود و میگفت اگر از سه روز
می توانم کردن لیکن میگذرم از آیتی الا که در وی فکر میکنم که در چه نازل شده و در چه باب و علم و روایت که من ندیدم و
شنیدم هیچکس را که افضل باشد از امام رضا علیه السلام و دیده ام از وی چیزها که از هیچکس ندیده ام او را که جفا کرده باشد
هرگز بکلام و ندیده ام که قطع سخن کسی کرده باشد صبر میفرمود تا فارغ میشد و هرگز کسی را حاجت رد نفرموده که بر آن قادر بود
و هرگز دراز نکردی پای خود را پیش کسی که پیش نشسته بود و تکیه نفرمود نزد جلیس خود هرگز و ندیدم کسی را که دشنام
داده باشد از غلامان و خادمان خود را و ندیدم که آب دهان انداخته باشد و ندیدم که بقهقهه خندیده باشد بلکه خندیدن وی تبسم بود

و هرگاه خلوت میشد تمام حاشیه و غلامان را بر سفره خود می نشانید حتی دربان و سایس و شب خواب کم میکرد و در روز
بروزه می بود و فوت نمیکرد سه روز روزه را در ماه و میگفت این معادل صیام دهر است و با مردم احسان بسیار میکرد
و صدقه پنهانی میداد و در شبهای تاریک بیشتر برای فقرا میفرستاد پس اگر زعم کسی آن باشد که دیده باشد مثل او را
در فضل تصدیق مکنید او را محمد بن ابی عباد گوید که نشستن امام رضا علیه السلام بر حصیر بود در تابستان و بر پلاس در زمستان و جامه
درشت پوشیدی تا آنگاه که بیرون میفرمود جامه زینت پوشیدی برای مردمان و مرویست از ابی الصلت عبد السلام بن
صالح الهروی که او گفت من ندیدم اعلم از علی بن موسی الرضا علیهما السلام و هیچ عالمی ندیدم الا آنکه شهادت میکرد مثل شهادت من
و چون جمع میکرد مامون در مجالس بسیاری را از علمای ادیان و فقهای شریعت و متکلمین دوران پس آنحضرت غلبه مینمود
از اول تا آخر ایشان تا کسی باقی نمی ماند که اقرار بفضل او نمیکرد و بقصور خود و من شنیدم از آنحضرت که میفرمود که من
می نشستم در روضه رسول با علما در مدینه و ایشان در مسائل شروع میکردند و چون کسی از ایشان عاجز میشد در مسئله اشارة
بسوی من میکردند جمیعهم و میفرستادند بسوی من در حل آن میکردم و جواب مشکلات ایشان میدادم ابو الصلت گوید که حدیث کرد
مرا محمد بن اسحق که حدیث کرد مرا پدر من اسحق بن موسی بن جعفر علیه السلام که پدر من موسی بن جعفر میفرمود به پسران خود از که
این برادر شما علی بن موسی عالم آل محمد است صلی الله علیه و آله پس بپرسید از ادیان خود و حفظ کنید آنچه میگوید از برای شما که
من شنیدم از پدر بزرگوار خود جعفر بن محمد علیهم السلام که میگفت مرا که عالم آل محمد در صلب تست ای کاشکی من درمی یافتم او را
او همنام امیر المؤمنین است علیه السلام و روایت کند محمد بن یحیی الفارسی که نظر کرد ابو نواس بکاتب امام رضا علیه السلام در روزی که
بیرون آمده بود از نزد مامون بر بغله که او را بود نزدیک شد و سلام کرد بر آنحضرت و گفت یا ابن رسول الله در مدح تو بیتی چند
گفته ام میخواهم که بشنوی آنرا از من فرمود که بخوان خواندم این را شعر مُطَهَّرُونَ نَقِيَّاتٌ ثِيَابُهُمْ * تَجْرِي الصَّلَاةُ
عَلَيْهِمْ أَيْنَمَا ذُكِرُوا * مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَوِيًّا حِينَ تَنْسِبُهُ * فَمَا لَهُ فِي قَدِيمِ الدَّهْرِ مُفْتَخَرُ * فَأَنْتُمُ الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَعِنْدَكُمُ
عِلْمُ الْكِتَابِ وَمَا جَاءَتْ بِهِ السُّوَرُ * یعنی پاکیزگانند که پاک و پاکیزه است جامهای ایشان که جاری میکرده در ایشان نماز هر جا که
مذکور کرده کسی نباشد علوی در مکانی که نسب میدهم او را پس نیست او را در قدیم الایام که مفتخر باشد یعنی فخر و شرف اش از ابتدا

نه دیگر از این شایسته ملاء الاعلی و نزد شماست علم کتاب آسمانی و آنچه آمده بر سورهای قرآنی پس امام رضا علیه السلام
فرمود که آوردی ابیاتی چند که پیشی نگرفته بسوی آن احدی بعد از آن فرمود که ای غلام از نفقه ما هیچ چیز پیش تو مانده
گفت سیصد دینار فرمود که بوی ده و ابونواس را عتاب میکردند که چرا در مدح امام رضا علیه السلام امساک میکنی این را
گفت شعر قِيلَ لِي أَنْتَ أَوْحَدُ النَّاسِ طُرًّا * فِي فُنُونٍ مِنَ الْكَلَامِ النَّبِيهِ * لَكَ مِنْ جَوْهَرِ الْكَلَامِ بَدِيعٌ * يُثْمِرُ الدُّرَّ فِي يَدَيْ
مُجْتَنِيهِ * فَعَلَى مَا تَرَكْتَ مَدْحَ ابْنِ مُوسَى * وَالْخِصَالَ الَّتِي تَجَمَّعْنَ فِيهِ * قُلْتُ لَا أَهْتَدِي لِمَدْحِ إِمَامٍ * كَانَ جِبْرِيلُ
خَادِمًا لِأَبِيهِ * یعنی گفته شد مرا که تو یگانه مردمانی در همه شان در فنون از سخنان نامور مر تراست از جوهر کلام بدیع که میثمر
در ثمین است در دو دست چیننده آن پس چرا ترک کردی مدح علی بن موسی علیهما السلام و خصلتهای نیکو تمام
جمعست در او گفتم راه نمیبرم بمدح امامی که بوده باشد جبرئیل خادم مر پدر او را و ابو الصلت گوید که دعبل بن علی الخزاعی
بخدمت امام رضا علیه السلام آمد در مرو و گفت یا ابن رسول الله من در مدح تو قصیده گفته ام و سوگند خورده ام که نخوانم بر هیچ احدی
پیش از تو آنحضرت فرمود که بخوان او تمام خواند بر وجهی که سمت ذکر یافت ابرهیم بن عباس گوید که امام رضا علیه السلام
میفرمود بسیار که هرگاه تو در حال جمعیتی آن فرصت غنیمت شمر و بگو اللهم صلّ و سلّم ریان بن صلت گوید که اشارت
فرمود بمن امام رضا علیه السلام این ابیات را فرموده بود آنرا برای عبد المطلب رحمه الله شعر يَعِيبُ النَّاسُ كُلُّهُمُ
زَمَانًا * وَمَا لِزَمَانِنَا عَيْبٌ سِوَانَا * نَعِيبُ زَمَانَنَا وَالْعَيْبُ فِينَا * وَلَوْ نَطَقَ الزَّمَانُ بِنَا هَجَانَا *
وَلَيْسَ الذِّئْبُ يَأْكُلُ لَحْمَ ذِئْبٍ * وَيَأْكُلُ بَعْضُنَا بَعْضًا عِيَانًا * یعنی عیب میکنند مردمان همه ایشان زمانه را و نیست
مر زمانه را عیبی غیر ما عیب میکنیم ما زمان خود را حال آنکه عیب در ماست و اگر نطق میداشت زمان هجو میکرد ما را و نیست
گرگ که بخورد گوشت گرگ را و میخورد بعضی از ما بعضی را عیان و آشکار و ابو الصلت گوید که امام رضا علیه السلام
تکلم میکرد با مردم بلغات ایشان و بخدا که بود افصح ایشان و اعلم مردمان بهر زبان گفتم مر او را روزی که یا ابن رسول الله
مرا عجب می آید از معرفت و دانستن تو باین لغات با اختلاف آن فرمود که یا ابا الصلت من حجت الهی ام بر خلق
و نبود خدای تعالی را که بفرستد حجتی را بر قوم و نداند لغات ایشان را آیا نرسیده بتو قول امیر المؤمنین علیه السلام که

فرمود که داده‌اند ما را حکمت و فصل الخطاب یعنی معرفت لغات مردی در خراسان گفت مر امام رضا علیه السلام که
یا بن رسول الله من دیدم رسول الله را صلی الله علیه و آله در خواب که بمن میگوید که چگونه خواهید کرد شما وقتی که دفن
کرده شود در زمین شما پاره از تن من شما استحفاظ کنید ودیعه مرا و خواهد غایب گشت در خاک شما پاره از گوشت من
آنحضرت فرمود که من مدفون خواهم شد در زمین شما بعضی از تن پاره از نبی شماست و منم ودیعه و نجم او و هر آنکه
هر که زیارت کند مرا و عارف باشد بآنچه حق تعالی واجب فرموده از حق من و طاعت من پس من و پدران من شفیعان او
باشیم در روز قیامت و هر که ما شفیعان او باشیم نجات می یابد و اگر چه بر او باشد گناهی مثل گناه ثقلین از جن و
انس و حدیث فرمود پدرم مرا از جدم و او از پدر خود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر که مرا در خواب دید پس
بتحقیق که مرا دیده زیرا که شیطان متمثل نمیشود در صورت من و نه در صورت یکی از اوصیای من و نه در صورت یکی از شیعه
ایشان و بدرستی که رویای صادقه جزئی است از هفتاد جزو از نبوت و اما آنچه روایت کرده شده از آنحضرت در فنون حکم
و انواع حکم و اخبار مجموعه و منثوره و مجالس اهل ملل و مناظرات مشهوره پس بیشتر از آنست که احصا کرده شود **فصل پنجم**
در ذکر بعضی از اخبار با مامون از امر ولایت عهد و خروج آنحضرت بنماز عید و معاودت و غیر آن سابقا تمامه مذکور شد **فصل ششم**
در ذکر وفات آنحضرت و کیفیت آن بعضی که شیخ مفید رحمه الله فرموده بود مذکور شد و دیگر آنچه طبرسی آورده اینست که نقل میکند
از ابی الصلت که امام رضا علیه السلام فرموده بود که چون فارغ کرده بخانه خود و از نزد مامون بیرون آمده باشد اگر
سر مبارک را پوشیده بود که کسی با وی تکلم نکند و ابو الصلت گفت وصیت فرموده بود مرا پیش از آنکه بکنند از برای او
در موضعی که تعیین نموده بود از جهة قبر وی اگر دشوار باشد کندن آن با مجد بر سه امر کند ایشان را تا دو ذراع
شبری از آن زمین بکنند که زود باشد که حق تعالی آنرا گشاده گرداند آنچه خواهد و زود باشد که ببینی ای ابا الصلت
در آن نمی پس بگوی آنچه من ترا تعلیم کنم که آب در آنجا جوشیدن گیرد تا لحد از آن پر شود و خواهی دید در آنجا ماهیان کوچک
پس بریز در آنجا نانی که من بتو دهم تا ایشان برچینند پس چون از آن نان چیزی نماند ماهی بزرگی از آنجا بیرون آید و فرو
برد این ماهیان خرد را تا هیچ از آنها باقی نماند پس چون ماهی بزرگ نیز غایب شود دست خود را در دهان دیگر کن

بکلامی که من ترا تعلیم کنم که تمامی آن آب فرو رود و چیزی از آن آب باقی نماند و مکن اینها را مگر در حضور مامون بعد از آن فرمود که
فردا میروم نزد مامون پس اگر بیرون آیم سر واز پس سخن کن با من پس اگر بیرون آیم سر پوشیده تکلم مکن با من
چون سر پوشیده بیرون آمد من تکلم نکردم تا بخانه فرمود و امر کرد که در خانه را ببستند بعد از آن خوابید بر فراش خود ناگاه آمد
جوانی خوب روی مجعد موی اشبه مردمان بود با امام رضا علیه السلام من مبادرت کردم بسوی او و گفتم از کجا در آمدی
و حال آنکه در خانه بسته بود فرمود که آنکه آورد مرا از مدینه در این وقت اینجا هم او داخل کرد مرا اینجا در بسته گفتم
کیستی تو فرمود که من حجتم بر تو یا ابا الصلت منم محمد بن علی بعد از آن رفت بجانب پدر بزرگوار و امر کرد مرا که با وی
داخل شوم پس چون آنحضرت نظر کرد بوی برجست او را در کنار گرفت و ضم فرمود بسینه خود و بوسید میان دو
چشمش را و کشید او را بفراش خود و برو در افتاد و بوسه بر سر و رویش میداد و با وی رازی میگفت که من فهم نکردم آنرا
پس دیدم که بر لبهای آنحضرت کف سفیدی پیدا شد مثل برف دیدم که امام محمد تقی علیه السلام آنرا می لیسید بزبان
مبارک خود و بعد از آن دست مبارک را اندرون جامه و سینه برد و بیرون آورد از و چیزی مانند گنجشک و ابو جعفر آنرا فرو برد و در گذشت
امام رضا علیه السلام آنگاه ابو جعفر فرمود که برخیز یا ابا الصلت تخته و آب از خانه بیرون بیار من گفتم در خزانه تخته و آب
نیست فرمود بکن آنچه من با تو میگویم پس رفتم بخزانه و اینها را آنجا یافتم پس بیرون آوردم اینها را و جامه خود در چیدم
تا با او در غسل مشغول شوم با وی فرمود که یا ابا الصلت بدرستی که با من کسی هست که مدد کند مرا در غسل غیر تو بعد از آن
فرمود بیرون بیار در خزانه ظرفی که در و کفن و بوی خوشست پس رفتم بخزانه آن ظرف را دیدم در خزانه که ندیده بودم آنرا هرگز
پس برداشتم و نزد وی آوردم و آنحضرت را تکفین نمود و نماز بروی گزارد و بعد از آن فرمود که تابوت را بیار گفتم بروم نجار را تا
تراشد فرمود که برخیز که در خزانه تابوتست پس رفتم و در آنجا یافتم و آوردم پس نهاد آنحضرت را در تابوت بعد از آنکه
بروی نماز گزارده بود و بر دو قدم خود راست کرد و دو رکعت نماز گزارد و هنوز فارغ نشده بود که تابوت برخاست از
زمین و سقف خانه شکافته شد و پس بیرون آمد از و شخصی و تابوت را برد من گفتم یا بن رسول الله این زمان مامون
می آید و او را از ما طلب میکند ما چه جواب گوییم فرمود که خاموش شو زود باشد که باز آید یا ابا الصلت هیچ پیغمبری نیست که

بیرد در مشرق و بمیرد در مغرب الا که جمع کند حق سبحانه و تعالی میان ارواح و اجساد ایشان پس تمام نشده بود
هنوز این حدیث که شکافت سقف خانه و فرود آمد تابوت ابوجعفر علیه السلام برخاست و بیرون آورد پدر بزرگوار را از
تابوت و نهاد بر فراش او که گویا تغسیل و تکفین نکرده بعد از آن فرمود که یا اباالصلت برخیز و در خانه بگشا از برای مامون
من رفتم و در گشودم از برای مامون ناگاه مامون و غلامان بر در بودند پس مامون در آمد گریان و نالان جیب را چاک
کرده بر سر میزد و میگفت یا سیداه دردناک شدم بتو ای سید من بعد از آن در آمد و نشست بر بالین آنحضرت و گفت
تکفین و تجهیز ویرا آماده کنید و فرمود که قبر ویرا بکنید در قبله هرون ابوالصلت گوید که من گفتم که آنحضرت فرموده مرا که
بگیم هفت نزد بازا و آنکه کندن خواهش سخت خواهد بود و گفت بکنید آنچه میفرماید آن اباالصلت غیر خوابگاه پس کندند
و لحد ساختند پس چون دید مامون که ظاهر شد آنچه میان قبر آن گفت که لایزال امام علی الرضا می نمود بما عجایب و غرایب
چه در حال حیوة و چه در حال ممات پس همنشینی که با مامون بود گفت آیا میدانی که بچه چیز اخبار فرموده ترا امام رضا علیه السلام
درین امر گفت نه گفت اخبار کرده شما را که ملک شما بنی عباس با کثرت و طول مدت شما مثل این ماهیهاست که چون مدت شما
باخر رسد و آثار شما بپایان آید و دولت شما روی بزوال نهد حق سبحانه و تعالی مردی بر شما مسلط سازد از ما که فانی کند شما را
تا آخر شما گفت راست گفتی بعد از آن مامون گفت یا اباالصلت بیاموز مرا این کلامی که بآن تکلم میکردی گفت که والله فراموش
کردم درین ساعت و راست میگفتم مرا حبس فرستاد و حبس بر من تنگ شد و من از حق تعالی خواستم که مرا خلاصی دهد
بحق محمد و آل محمد هنوز دعا تمام نکرده بودم که در آمد بر من محمد بن علی الرضا علیهما السلام و فرمود تنگ شده سینه تو یا اباالصلت گفتم بلی
فرمود که برخیز و بیرون رو بعد از آن دست مبارک را زد و قیدها که داشتم گشود و دست مرا گرفت و از زندان بیرون آورد
و پاسبانان و غلامان میدیدند و توانائی نداشتند که با من سخن کنند تا از در خانه بیرون رفتم بعد از آن فرمود که برو
در حفظ الله که دیگر هرگز تو با وی نرسی و او بتو نخواهد رسید ابوالصلت گوید که دیگر با مامون ملاقات نکردم و روایت از
ابراهیم بن عباس که بیعت با امام رضا علیه السلام در پنجم ماه رمضان بود در سنه احدی و مایتین و تزویج فرمود ام حبیب(?)
در اول سنه اثنین و مایتین و مامون متوجه عراق شد و در روایت هرثمة بن اعین ورود یافته از امام رضا علیه السلام

در حدیث

در حدیث طویلی که آنحضرت فرمود که یا هرثمه اوان رحیل منست بجانب حق جل و علا و لحوق من بجد و آبای کرام علیهم السلام
و تمام اجل من رسیده و عزم جزم کرده این طاغی بزهر دادن مرا که ریسمان را زهرآلود کرده و در انگور کشیده و بعضی را
از غلامان خود داد تا در انار شکسته انداخته و بحبه آن آلوده شده و دانه ورم طلبیده و آنرا نزد من آورد و
بمن خورانید و بعد از آن اینچنین شد و این حدیث کشیده قریب بانچه اباالصلت روایت کرده چیزی خبر داده
و بود امام رضا علیه السلام را از ولد ابوجعفر محمد بن علی الجواد علیهم السلام لا غیر و چون امام رضا علیه السلام متوفی شد
مامون فرستاد و محمد بن جعفر الصادق و جماعت آل ابی طالب را حاضر کرد و ایشان را تعزیه گفت و اظهار
حزن شدید نمود و امام را با ایشان نمود که صحیح الجسد است و میگفت بر من سخت و دشوارست که ترا باین حال
می بینم و آرزوی من آن بود که پیش از تو بروم و لیکن حق سبحانه و تعالی میکند آنچه میخواهد این آخر آنست که
طبرسی ایراد نموده مولف کتاب رحمه الله میفرماید که در سنه سبعین و ثمانمایه آمد بعضی از خدام مشهد مقدس
آنحضرت و با ایشان بود عهدنامه که مامون بدست خود نوشته بود و در ظهر آن امام رضا علیه السلام بخط
مبارک خود موشح ساخته بود بوسیدم مواضع اقلام آنحضرت را و بر دیده نهادم و وقوف بدان پیدا کردم
از کرم و فضل الهی و حرف بحرف نقل کردم و آنچه بخط مامون بود این مضمون بود که بسم الله الرحمن الرحیم این کتابیست
که آنرا نوشته عبدالله بن هرون الرشید امیرالمومنین از برای علی بن موسی بن جعفر که ولی عهد اوست اما بعد
پس بدرستی که خدای عزوجل برگزید دین اسلام را در میان ادیان و اختیار فرمود از برای دین پیغمبران را
از میان بندگان که هادیان دین و دلیلان راه یقین اند که اول ایشان ... ایشان بود
و ثانی ایشان مصدق ماضی ایشان تا منتهی شد نبوت بحضرت محمد صلی الله علیه و آله بر فترتی از رسل و درس از علوم
انقطاع از وحی و اقتراب از ساعت و ختم انبیا برو فرمود و گردانید او را شاهد و مهیمن بر ایشان و فرستاد کتاب عزیز
برو که نمیتواند باطل در آمد نه از پیش و نه از پس آن تنزیلیست از حکیم حمید که مبین است در و حلال و حرام
و وعد و وعید و تحذیر و انذار و امر و نهی او تا حجت بالغه باشد بر خلق و تا هلاک شود هر که هلاک میشود از

وبا بزرگ خبر که میز جا از جهتهای واضحه و حق تعالی شنواه دانست وا و تبلیغ فرمود از خدای عزوجل حق رسالت خود را
و دعوت نمود خلائق را براه او بطریقیکه آن امر نموده بود از حکمت و موعظه حسنه و مجادله بانچه احسن است بعد از آن
بجهاد و غلظت با بر داو را بجوار رحمت خود و اختیار کرد از برای او در نزد خود آنچه آماده کرده بود برای او پس چون
نبوت منقضی شد و ختم فرمود بمحمد صلی الله علیه و آله وحی و رسالت را کرد نیز قوام دین و نظام مرسلین را بخلافت
واتمام غزو و آن قیام بحق الله در آن بطاعت که آن قامت فرائض الهی و حدود و شرائع اسلام و سنن او که تا
مجاهده نمایند با آن اعادی او پس بر خلفاست که فرمان برداری و کنند و استحفاظ و استرعای دین او نمایند و
نگاه داشت بندگان او با وجهی کنند و بر مسلمانانست فرمان برداری خلفای خود شان و معاونت ایشان بر اقامت
حقوق الهی و عدل او و امن سبیل و حفظ دماء و صلاح ذات بین و جمع کردن الفت و در خلاف است اضطراب
دشمنان
حبل مسلمین و اختلال و اختلاف در ملت ایشان و مغلوب و مقهور بودن دین ایشان و استعلای عدو و
ایشان و تفرق کلم و جمعیت و زیان دنیا و آخرت پس واجب است برانکه خلیفه است در زمین او و موتمن است بر
خلق او که مشقت بنهد بر نفس خود و اختیار کند آنچه حق است طاعت او و مهیا شود مر موقف و مسائل او و حکم
بحق کند و عمل بعدل نماید در آنچه حق تعالی او را تحمل و متکفل آن ساخته بدرستیکه حق تعالی فرموده مر داود
نبی را علیه السلام که يا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق ولا
تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله ان الذين يضلون عن سبيل الله لهم عذاب شديد
بما نسوا يوم الحساب و دیگر فرمود فوربك لنسألنهم اجمعين عما كانوا يعملون و در سیده بما که
و رسیده بما که عمر بن خطاب گوی کره ضایع شود بشط کوساله کنار فرات هر آئینه میترسم که سوال کند مرا خدای تعالی از آن
بجا سو کند که مسئول از خاصه نفس و موقوف بر عمل او در آنچه میان او و میان خدای تعالی است که امر کرده شود بر او
کبیر و خطر عظیم پس چگونه باشد مسئول از رعایه امت و بخدا است اعتماد و بسوی اوست مفزع و رغبت در توفیق
تسدید
عصمت و تصدیق و هدایت بچیزی که در روست ثبوت حجت و فوز از خدای تعالی برضوان و رحمت و نظر کننده تر

از برا

از برای نفس خود و نصیحت کننده تر ایشان از برای خدای تعالی در دین او و بندگان او از خلفای او در زمین او کسی است که عمل کند
بطاعت خدا و بکتاب و سنت نبی و علیه السلام در مدت ایام خود و بعد از آن سعی کند در رای خود و نظر او در آن
کس که متولی عهد ساخته و اختیار فرموده او را از برای امت مسلمانان و رعایت ایشان بعد از و نصب نموده او که
بجای ایشان الفت اندازد و جمع کند پراکندگی ایشان را و نگاه دارد دماء ایشان را و ایمن گرداند باذن الهی از فرقت ایشان
و فساد ذات بین و اختلاف ایشان و رفع وسوسه شیطان و کید او از ایشان بدرستیکه خدای عزوجل گردانید عهد را
بعد از خلافت از تمام امر اسلام و کمال و غزا و صلاح اهل او و الهام فرموده خلفای خود را از استوار ساختن عهد مراد او را
بعد از ایشان آنچه بزرگ شمرده شده بآن نعمت و جمع کرده میشود در و عافیت و می شکند حق تعالی باین مکر اهل شقاق
و عداوت و سعی در فرقت و چشم داشت فتنه و لایزال امیرالمومنین علیه السلام تا از آن زمانیکه خلافت بوی تفویض شده
بود مذاق تلخی آن را می چشید و سختی و شدت و مونت آن را میکشید و آنچه واجب بود بر او از ارتباط طاعت الهی و
مراقبت او با تمام میرسانید رنج بر بدن مبارک خود نهاده بود و چشم را از خواب کرده و فکر را در آن کشیده و داعی که در
نهاده
بود عز دین و قمع مشرکین و صلاح امت و نشر عدل و اقامت کتاب و سنت و منع و این را از خفض و دعت و بر خود
بود و این محنت از جهت علم او باحوال آخرت و آنچه حق تعالی فرموده که از آن مسئول خواهد شد و بامید محبت اگر چون بر
بحق ملاقی او شد بهمه که اصلاح کرده دین او را و بطاعت فرموده بندگان او را و اختیار فرموده ولایت عهد را و حق آن
بجای آورده و اکنون از برای اختیار عهد خلافت و رعایت امت بعد از و الیق باین امر کسی است که افضل باشد
در ورع و در دین و در علم و ارجی ایشان از برای قیام در امور حقوق الهی من در این امر بحق تعالی مناجات کردم با کثر
استخاره نمایم در بین او در میخواستم که ملهم گرداند مرا در آنچه رضا و طاعت او در آنست و راههای شب و روز در طلب آن
بودم و التماس مینمودم او را در اهل بیت او از ولد عبدالله بن عباس و علی بن ابی طالب علیه السلام که فکر او و نظر او منحصر باشد
از آنکه دانند حال و مذهب او را از ایشان بعلم خود و رسنده در مسئله در آنکه خفی است بر او امر او از روی وسع و
طاقت او تا استفسار کند امور ایشان را از روی معرفت و امتحان نماید اخبار ایشان را از روی مشاهده و استبرا فرماید احوال

ایشان را از روی معاینه و کشف شود تجنه نزد ایشان از روی مسائل پس حیرة و بهترین چیز درین امر بعد از استخاره امری بود آن را
وسعی و تفحص و کوشش او در قطعهای حق او در میان عباد و بلاد او درین دو خانواده علی بن موسی بن جعفر بن
محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بود که او افضل عام و علم ما لا کلام بود و ورع ظاهر داشت
و زهد خالص و تخلیه از دنیا و از زوال از مردم از همه کس کید لا یکربان که در وست کلمه جامعه روز بروز بظهور می‌آید
و پیوسته از و فضل بی منتهای میرسد پس مقصد کردانید و خلافت که بیش از وی ولی عهد او باشد و اتفاقاً بخیرة الله
فی ذلک چه حق تعالی میداند که کرد این را از جهت ایثار او و از برای دین و نظر از برای اسلام مسلمین و طلب از
برای سلامت و ثبات حجة و نجات در روزی که قیام نمایند مردم در و از برای رب العالمین و طلب کرد با او
اولاد و اهل بیت و خاصان و امیران و ملازمان و خادمان خود را تا بیعت کردند با سرعت و سرور و با علم با ایثار
مامون بسبب طاعت و غلبه هوا که بولد و غیر ایشان که اشبه و اقرب بودند از روی رحم و قرابت تفویض کرده
و نام کرد آنحضرت را رضا چونکه رضای او بر وی محل بود پس بیعت کردند او را تمامی اهل بیت مامون و آنکس که در مرتبه
بود از امرا و لشکریان و عامه اهل اسلام مر او را او امام رضا علیه السلام بعد از و ببرکت اسم الهی و حسن حکم و قضای او
از برای دین و عباد او بیعتی که مبسوط گشت بسوی آن دستهای ایشان و انشراح پذیرفت صدور ایشان در
حالتی که عالم بودند بخواست و اراده مامون بایجا اختیار طاعت الهی در نظر از برای نفس خود و از برای شما درین امر
شکر کنید کان مر خدا را بر آنچه ملهم شد امیر المومنین مامون از قضای حق او در رعایت شما و حرص او در رشد شما و
صلاح شما در حالتی که امید دارند درین جمع الفت شما و حقن دماء شما و جمعیت و سد رخنهای شما و قوت دین و برانداختن دشمنان
شما و استقامت امور شما و بشتابید بطاعت الهی و طاعت حضرت رسالت پناهی و امیر المومنین چه او امن خواهید شد و اگر مسارعت
کنید بسوی او و شکر گوید خدا را برین بیابید و بشناسید حظ آن را در وی ان شاء الله تعالی و نوشت بدست خود این در هفتم
ماه رمضان سنه احدی و مأتین صورة آنچه در ظهر عهد نامه مرقوم شده بود بخط الامام علی بن موسی الرضا علیهما السلام
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الفعال لما یشاء لا معقب لحکمه و لا راد لقضائه یعلم خائنة

الاعین وما تخفی الصدور وصلواته علی نبیه محمد خاتم النبیین وآله الطاهرین اقول وانا
علی بن موسی بن جعفر بدرستی که امیر المومنین عضده الله بالسداد و وفقه للرشاد شناخت حق ما را از آنچه جاهل بود
غیر او پس پیوست ارحامی که بریده شده بود و ایمن گردانید نفوسی که ترسیده شده بودند بلکه احیا داد ایشان را وقتی که تلف
نزدیک بودند و توانا و غنی ساخت ایشان را حالتی که محتاج و فقیر بودند از جهت طلب رضای رب العالمین که میخواهد جزا از غیر او و زود باشد که
جزا دهد حق تعالی جزای نیکو کاران او و ضایع نگذارد مزد نیکو کاران او و گردانید بسوی من عهد خلافت و امارت کبری خود را اگر
باقی ماندم بعد از وی پس کسی که گشود عقده را که امر فرموده حق سبحانه و تعالی به بستن آن و اگر شکست گوشه را که میخواهد خدای تعالی
پیوستن و استوار ساختن آن از این تحقیق مباح میکرداند حریم او را و حلال میکرداند محرم او را هر گاه که باشد این عتاب کننده
بر امام و دریده حرمت اسلام را با آنکه جاری ساخته اند سالف و گذشتگان پس صبر کرده میشود از و که شیمه او مثبت که
مذکور شد بر بیهودهای او و اغرار کرده میکرد و بعد از آن بر عزمات از جهت خوف پراکندگی دین و اضطراب حبل مسلمین و از جهت
قرب امر جاهلیت و انتظار فرصتی کشیده میشود و بالقوه و هر که شتاب کرده میکرد و من گردانیدم حق تعالی را گواه بر نفس خود
اگر متولی امر مسلمانان گردم و خلافت بجون من در آید عمل نمایم عامه را ایشان و در بنی عباس خاصه بطاعت حق و طاعت
رسول او صلی الله علیه و آله با آنکه نریزم خون حرام را و مباح نکردم فرج را و نه مال را الا آنچه ریخته حدود او و نه رخصت حکم کند و ایضا فرایض او
از اباحت داند و بجهة سعی و طاقت من مبذول دارم و گردانیدم این بر نفس خود عهد استوار که بپرسد مرا خدای تعالی
از آنچه خدای عز و جل میفرماید که واوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا اگر احداث کنم یا تغیر و تبدیل نمایم باشم
از برای غیر مستحق و از برای نکال متعرض و اعوذ بالله من سخطه والیه ارغب فی التوفیق لطاعته والحول بینی
وبین معصیته فی عافیة لی وللمسلمین و جامعه و جفر هر دو دلالت میکنند بر ضد این و ما ادری ما یفعل بی ولا بکم ان
الحکم الا لله یقص الحق وهو خیر الفاصلین لیکن من امتثال امر امیر المومنین نمودم و اختیار رضای او کردم والله یعصمنی
وایاه و گواه گرفتم خدای را بر نفس خود و کفی بالله شهیدا و نوشتم بخط خود بحضور امیر المومنین اطال الله تعالی بقاه و فضل بن
سهل و سهل بن فضل و یحیی بن اکثم و عبد الله بن طاهر و ثمامه بن اشرس و بشر بن معتمر و حماد بن نعمان در شهر رمضان سنه احدی و مأتین

الشهود علی جانب الایمن کواهست یحیی بن اکثم بر مضمون این مکتوب ظهر او و بطن او و در متخواهد خدای تعالی آنکه موعود ما مغفور کرد
و امیر المومنین کافه مسلمین ببرکت این عهد و میثاق و کتب بخطه فی التاریخ المبین فیه عبد الله بن طاهر بن الحسین اثبات کرد
شهادت خود را در و بتاریخ گواه شد حماد بن نعمان بمضمون این کتاب ظهر او و بطن او اثبات اوراق و کتب بیده فی تاریخه شهر با
معتمر کواه شد بمثل این الشهود علی جانب الایسر رسم کرد امیر المومنین اطال الله بقاوه قرائت این صحیفه را که صحیفه میثاق است
امید است که بگذرد و تابسانی بوسیله این پل صراط ظهر او و بطن او را در حرم سید ما رسول الله صلی الله علیه و آله در میان
روضه و منبر علی رووس الاشهاد که دیدند و شنودند از اعیان بنی هاشم و سایر اولیای اخیار بعد از استیفای شروط
بیعت بر ایشان بآنچه واجب کرد اینجا امیر المومنین حجت بر جمیع مسلمین و از جهت بطلان شبهه که باشد اغراض اکثر
جاهلین ما کان لیغیر المومنین علی ما انتم علیه و کتب الفضل بن سهل بامر امیر المومنین بالتاریخ فیه
میفرماید مولف کتاب علی بن عیسی اثابه الله تعالی که دیدم خط امام رضا علیه السلام در واسط در سال ششصد و هفتاد و
هفتم از هجرت که در جواب نامه مامون نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم رسید کتابت امیر المومنین اطال الله بقاوه
ذکر کرده آنچه ثابت از روایات در رسم نموده که بنویسم آنچه صحیح است نزد من از رجال این یک موی که
از مویهای بدن رسول الله است صلی الله علیه و آله و خشبه که بوده از آسیا، دست فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله
و خشبه که بوده از آسیای دست فاطمه بنت محمد صلی الله علیها و علی ابیها و زوجها و بنیها این موی از مویهای رسول الله است
که شبهه و شک در و نیست و خشبه مذکوره که چوب دست آسیا است از آن فاطمه زهراست علیها السلام که
ریب و شبهه در و نیست و من تفحص کردم تحدی کار فرمودم و نوشتم بسوی تو پس روی آور دو قول که را
فقد اعظم الله لک فی هذا الفحص اجرا عظیما و بالله التوفیق و کتب علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام
و علی سنة مایتین من هجرة صاحب الشریعة صلی الله علیه و آله و دیگر مولف میفرماید که مناقب امام علی بن
موسی الرضا علیهما السلام غالب و مستعلی است در مناقب امام و فضل او متواتر و متوالی است در مناقب و موالات او مبارک
المبادی و محمود است در عواقب و عجایب اوصاف او از غرابت در عجایب و صیت شرف و بزرگی و سائغ

ذایع

و ذایع است در مشارق و مغارب و موالیان او را سعد طالع است و دشمن او را نحس غارب ما شرف آبای او مشهور
رتبت از صباح منیر و پرنورتر از عارض شمس مستدیر و اما اخلاق و سمات و سیرت و صفات او کامل و علامات
و نفس شریفه و ذات حمیده پس اسنی است تر از افخار و پسندیده است تر از علو منار و سمو مقدار مجاور
بهاست در کرم اخلاق و محاور سماست در طهارت اعراق نور رخشنده ایست از انوار و سلاله طاهره ایست از
اطهار و غصن مثمر است از سرحه فخار و ثمره جنیه ایست از دوحه کریمه علیا و نبعه تازه ایست قویمه از شجره که اصل او
ثابت و فرع او در سما اخبار صادقه او تمام معاعی است و سیرت سریه او مثل لولو مکنون و مقالات در
مقامات او قید قلوب و جلای اسماع و زینت عیون و معارف الهیه او یکی است از علم ما کان و ما یکون ملهمات
بمعرفت ظاهر مشهور و باطن مخزون مطلع است بر خفایا که تخیل نمیتواند کرد آن را افکار و بر امور نمیتواند گشت ظنون
رتبت عالیش آسمان کیشت و منزلت شامخش بمهر و ماه رسیده و این ابیات بزبان معذرت میگوید قصیده

ایها الراکب المجد فی العیا ❊ اذا ما حللت فی ارض طوسا ❊ لو تخف من کلالها و تبغ ❊ التأویب دون
الوقت والتعریسا ❊ والثم الارض ان رأیت ثری ضم ❊ خیر الوری علی بن موسی ❊ و ابلغنه تحیة و سلاما
کند الیک من علی بن عیسی ❊ قل سلام الاله فی کل وقت ❊ تتلقی ذاک المحل النفیسا ❊ دار عز ما الفلک
قاصدها یرجی ❊ الیها امالة و لعیسا ❊ بیت مجد ما زال وقفا علیه ❊ الحمد والمدح و الثنا حبیسا
ما عسی ان یقال فی مدح قوم ❊ قدس الله ذکره تقدیسا ❊ هم هداة الوری و هم اکرم الناس ❊ اصولا شریفة و نفوسا
ان عرت ازمة ندوا غیوثا ❊ او دجت شبهة بدو شموسا ❊ شرفوا الخیل و المنابر لما ❊ افترعوها و الناقه
العریسا ❊ معشر حبهم یجلی هموما ❊ و مرایاهم تحلی طروسا ❊ کرموا مولدا و طابوا اصولا ❊ و زکوا محتدا
و طالوا غروسا ❊ لیس یشقی بهم جلیس و من کان ابن شوری لا یرادوا جلیسا ❊ قمت فی نصرهم بمدحی لما
فاتنی ان اجرر فیها خمیسا ❊ لو و بالود قلبی رجاء ❊ و بمدحی لهم لو الطروسا ❊ فترانی لهم مطیعا حبیسا
و علی غیرهم اباء و شموسا ❊ یا علی الرضا ابثک ود ❊ اغاد القلب بالغرام ❊ مذهبی و بقلبی لک حب

جوی و ربما زاری دآه بغیرك یشفی ؛ ولا جرحه بغیرك یوسی ؛ امنی لو زرت مشهدك العالی وقبلت
ربعك المانوسا ؛ واذا عزّ ان ازورك یقظان ؛ فزرنی فی النوم واشف البئیسا ؛ انا عبد لکم مطیع اذا ما کان
غیری مطاوعا ابلیسا ؛ قد تمسکت منکم بولاء ؛ لیس یلفی الغیث منه دریسا ؛ ارتجی به النجاة اذا ما خاف
غیری فی الحشر ضرا وبوسا ؛ فارانی والوجه منی طلق ؛ واری وجه الشقاة عبوسا ؛ لا اقیس الانام منکم بشیء
جلّ مقدار مجدکم ان اقیسا ؛ من غدا ناسیا الوری کان مرؤسا ؛ ومنکم من غدا کان رئیسا ؛ فعد الغا
لون مثل الذنابی ؛ وغدوتم للعالمین رؤوسا ؛ یعنی ای سوار جد کننده در سفر بار شتر را وقتی که فرود آئی در زمین
طوس بترس از کلال و ملال آن و بگذر مسافرت و بازگشتن را نزد وقوف و فرود آمدن در آن منزل از جهت استراحت
و زیارت و بوس زمین را اگر میبینی خاک مشهد بهترین خلایق علی بن موسی را علیهما السلام والتحیه برسان او را تحیت و
سلام مهجور الحمد شکسته از علی ابن عیسی و گو سلام حضرت آنکه در همه اوقات که استقبال کنند این محل نفیس را آن فرشته که
لا یزال ذاکرند مر خدای تعالی را و میگویند تسبیح تقدیس را آن خانه شرف عز که همیشه قاصد آن میرانند بسوی او مرکب
امال و آرزوی خود را خانه بزرگی است که دائم وقف است بر حمد و مدح و شاد در و دائم است و دائم است چه شاید که
گفت در مدح قومی که بنیاد نهاده باشد حق تعالی بزرگی و مجد ایشان را بنیاد نهادنی محکم چه شاید اگر بگویم در مدح جماعتی که
مقدس و پاکیزه ساخته باشد خدای تعالی ذکر ایشان را پاکیزه ساختنی ایشان را شمایان خلایق اند و ایشان گرامی تر
مردمانند از روی اصول شریفه و نفوس لطیفه اگر پیدا شده شدت و قحطی ظاهر میسازند باران رحمت خود را و اگر ظلمت شبهه
راه حق را پوشانید بنور آفتاب علم خود روشن میسازند ایشان مشرف میگردانند جبل و منابر را چون بالا میروند
آن را و اوقات طلب سرکش را یعنی شرف آشنا نشستن ایشانست بر آنجا ایشان جماعتی اند که دوستی ایشان عموم و
عنوم را می برد و مزایا و مناقب ایشان صحایف کتب را مزین میگرداند گرامی اند از روی مولد و پاکیزه اند از روی وصول
و فروع و بلندند از روی ثبوت و موسس نسبت که بی سعادت گردد با ایشان همنشینی او را راه بیابد برخیزم در یاری
کردن ایشان بمدح گفتن من ایشان را چون بیرسیت مرا که بکشم در یاری کردن ایشان لشکر را بر میکنند بدو سیخی

و والای خود مرا بر جا و امیدواری و بمدح گفتن من ایشان را بر میکنم صحایف را پس می بینی از برای ایشان مطیع و فرمان
بردار و مهربان و بر غیر ایشان ممتنع و فرمان برداری بر خلق ای علی الرضا پراکنده ساختم بتو دوستی
خود را که گداشته دل را بعزم و عذاب با شدت و حرارت مذنب من در باب تو طریق و رفتن آمدنت
و حاصل است در دل من مر ترا دوستی و محبتی که باقی میگذارد حرارت و حرقت را می بینم خود را بغیر تو
که شفا داده شود و می بینم جراحت خود را بغیر از تو که زایل کرده کرده تمنی میکنم و آرزو دارم اگر هم
امان دهر که زیارت کنم مشهد عالی ترا و ببوسم مانوس ترا که ملائکه ملأ اعلی و ارواح انبیا در وی نازل اند و هرگاه
دشوار باشد اگر ترا زیارت کنم در بیداری پس زیارت کن مرا در خواب یعنی در خواب خود را بمن بنما و درست ساز مهربانی
پشت مرا بنده ام مر شما را بنده مطیع فرمان بردار هرگاه و باشد غیر من فرمان بردار نومید است بدرستی که تمسک جسته ام
در میان شما بدوستی که نیست که ملاقی کرده بخلط و آمیزش از دو گمشی یعنی همیشه دوستی بیغش و آن خواهد بود
امیدوارم بر او نجات و رستگاری را هرگاه که آن غیر من مت رسد در حشر مضرت و سختی را پس دیدم شوم من
گشاده روی و بینم رویهای شما از ترش و تلخ و قیاس نکنم از شما مردم را به چیز نعلی یعنی بزرگ چه مقدار بزرگی و
مجد شما برترست از آنکه قیاس کنم هر کرا میشماریم از خلائق هستند تابع پیروان و از شما هر که شمرده میشود هست رئیس و
رئیس و پیشوا پس باز ماند و گردند عالمیان مثل دنباله ها و گشتید شما همه عالم را رؤس و سردار و مقتدا صلی الله علیهم

در ذکر ابی جعفر محمد بن علی الرضا بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابطالب علیهم السلام

شیخ کمال الدین محمد بن طلحه رحمه الله باب نهم را ایراد فرموده در ذکر ابی جعفر محمد القانع ابن علی الرضا بن موسی الکاظم علیهم السلام
و میفرماید که ابو جعفر محمد الثانی است چه سمت ذکر یافت در ذکر پدران کرام او ابو جعفر محمد الباقر بن علی علیهما السلام
پس این آمد با اسم و کنیت او و هم پدر بزرگوارش با اسم پدر گرامی او بود پس معروف شد بابی جعفر ثانی و او اگر چه بود بسن صغیر ولیکن
کبیر القدر و رفیع الذکر بود و اما ولادت با سعادتش در شب جمعه نوزدهم رمضان بود در سال صد و نود و پنجم از هجرت و گویند دهم
رجب از آن سال و اما نسب او از روی اب و ام پدر بزرگوارش ابو الحسن علی الرضا بن موسی الکاظم و ذکر او مبسوط گذشت

از پس پدرش و مادرش ام ولد بود که او را سکینه میگفتند و گویند نامش خیزران بود و اما نام بزرگوارش محمد و کنیتش ابوجعفر کنیت
جد گرامیش محمد الباقر علیهما السلام و مراد او و لقبش قانع و مرتضی و اما مناقبش پس اتساع پذیرفت مر او را
جلیات مجال آن و امتداد نیافت مر او را اوقات آجالش بلکه قضا شد بر وا قدار الهیه بقلت بقای او در دنیا حکم
و آسمان او و پس اندک بود در دنیا مقام او و تعجیل کرد قدوم او از جهت زیارت حمام پس دراز نشد در مدت او
و ممتد نگشت ایام او و غیر آنکه حق جل و علا تخصیص داد آنحضرت را بمنقبت لائقه و در مطالع تعظیم انوار بارقه مرتفعه
و در معارج تفضیل بعقول مثبته هادیه و اگرچه در صورت تا در معانی کثیر بود و منصبش اگرچه صغیر بود لیکن در دلالت
کبیر بود و از آنجمله آنکه چون رحلت فرمود پدر بزرگوارش علی بن موسی الرضا علیهما السلام ابوجعفر محمد بن علی علیهما السلام
از مدینه آمده بود به بغداد بعد از وفات امام رضا علیه السلام بیکسال اتفاقا روزی مامون بیرون آمد بطلب صید رفت
پس عبور کرد بطرف بلد در طریق خود و کودکان بر راه بازی میکردند و محمد بن علی ایستاده بود آنجا با ایشان و در آن
وقت یازده ساله بود یا کمتر پس چون مامون را دیدند کودکان تمام گریختند و آنحضرت از جای خود دور نشد مامون
و نظر کرد بجانب او و چون در وی بود نشان بزرگی و بلندی مامون ایستاد و گفت مر او را که ای جوان چه مانع شد ترا که
نگریختی با کودکان آنحضرت در جواب گفت که یا امیر راه چنان تنگ نیست که گشاده گردد بر تو رفتن من و مرا جریمه نیست که
پس بترسم آزاد و گمان من بتو نیکوست که تو ضرر نرسانی کسی را که او را گناهی نباشد پس بنابرین ایستادم پس مامون
را عجب آمد از کلام او و گفت نام تو چیست فرمود که محمد گفت پسر کیستی فرمود پسر علی بن موسی الرضا علیهم السلام
پس رحمت خواست از برای پدرش و روان شد براه خود و با وی بازی چند بود و چون دور شد از عمارات انداخت یکی از بازها را
بدراجی پس او غایب شد از چشمش غیبت دور و دراز بعد از آن باز گشت از روی هوا و در منقار او ماهی کوچکی بود که بقیه
حیات داشت خلیفه خیلی ازین عجب آمد غایت تعجب بعد از آن او را در دست خود گرفت و بازگشت بجانب خود با آن
راهی که رفته بود چون رسید به آن مکان همان کودکان را دید در حالت بازی باز گریختند مثل اول بار و آنحضرت باز
ایستاد و با ایشان نرفت همچنانکه اول بار پس چون خلیفه بوی نزدیک شد گفت یا محمد فرمود که لبیک گفت

چه چیز

چه چیز است در دست من پس الهام فرمود او را خدای تعالی آنکه فرمود خدای عز و جل خلق کرد بمشیت و اراده در بحر
قدرت خود ماهی کوچک را که صید کنند آنرا بازهای ملوک و خلفا تا امتحان نمایند بآن سلاله اهل نبوت را
پس چون مامون شنید کلام او را تعجب کرد از وی و دراز کشید نظر را بسوی او و گفت حقا که تو پسر امام رضائی
و مضاعف کرد بسوی او احسان را و درین واقعه منقبتی است که کفایت میکند آن از غیر آن و استغنا حاصل
میشود بآن از سوای آن و اما عمر شریفش آنحضرت وفات کرد در ذی الحجه در سال دویست و بیستم از هجرت در
زمان خلافت معتصم و ذکر ولادتش گذشت در سال صد و نود و پنجم بوده پس عمرش بیست و پنج سال بوده باشد
و قبر انورش در بغداد است بمقابر قریش این آخر کلام ابن طلحه است رحمه الله و مولف رحمه الله میگوید که من در
کتابی دیدم که باز گشته و در پایهای ایشان ماهیهای سبز رنگ بود و سوال ازین میخواست که کند و پیش از اظهار
سوال فرمود آنحضرت که در میان آسمان و زمین ماهیهاست سبز که صید کنند آنرا بازان شهب که امتحان کرده شود بآن
اولاد انبیا و آنچه درین معنی است والله اعلم و گوید حافظ عبد العزیز رحمه الله که ابوجعفر محمد بن علی مادرش ریحانه و گویند نامش
خیزران بوده و ولادتش در سنه خمس و تسعین و مایه بوده و گویند مولدش در مدینه بود در ماه رمضان بهمین تاریخ رحلت فرمود
در بغداد در سنه عشرین و مایتین و در آن روز بیست و پنج سال داشت و مادرش ام ولد بود که او را خیزران میگفتند و بود از
اهل ماریه قبطیه و قبر او در بغداد است بمقابر قریش در عقب جدش موسی الکاظم علیه السلام و محمد بن سعد گوید که در سنه
عشرین و مایتین آنحضرت متوفی شد در بغداد در روز سه شنبه پنجم ذی الحجه آن سال و مولدش سنه خمس و تسعین و مایه بود و حدیث کرد
ما را احمد بن علی بن ثابت که محمد بن علی بن موسی ابوجعفر بن الرضا علیهم السلام آمد از مدینه به بغداد و حرم او ام الفضل دختر
مامون با وی بود و ذکر کرده اخباری که روایت کرده آنحضرت از آبای کرام خود و ایشان از علی بن ابیطالب علیهم السلام که آنحضرت
فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا فرستاد بیمن و وصیت فرمود مرا که یا علی حیران نگشت کسی که استخاره کرد و پشیمان
نشد کسی که مشورت نمود یا علی برتست که سیر کنی در شب که زمین در نوردیده شود بشب آنچه در نوردیده نشود بروز یا علی
بامداد به بسم الله کن که حق تعالی مبارک گردانید از برای امت من در صباحهای روزها و آنحضرت فرمود آنکه

مانده کیرد ازبرادری در راه خدای تعالی بس درستی که اندوخته خانه در بهشت و از آنحضرت پرسیدند از حدیثی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که چون فاطمه علیها السلام احصان نموده فرج خود را پس خدای تعالی حرام کرداینده ذریه او را بر آتش دوزخ فرمود که خاص از برای امام حسن و امام حسین است علیهما السلام و آنحضرت روایه کند در کتاب علی بن ابیطالب علیه السلام در وی فتنه رفع ای پسر آدم شبیه ترین چیزی بعیار یا راجح است بعلم یا نقص است بجهل و فرمود امیر المومنین علیه السلام مرا بی در از کی هر گاه غضب کنی کسی را از برای رضای خدای تعالی فرج دهنده آنکس را که غضب کرده مراد ای درستی که قوم میترسانند ترا بر دنیای خود شان و میترسانی تو ایشان را بر دین خود ت بخدای که اگر آسمانها و زمینها بسته شود بر بنده پس آن بنده از خدای تعالی بپرهیزد البته حق تعالی میدهد از برای او از آن مخرجی و بمقام انس نمیرساند الا حق و بوحشت نمی اندازد ترا الا باطل و از او روایت کند از امیر المومنین علیه السلام که فرمود قیس بن سعد را وقتی که آمده بود از مصر که یا قیس محنتها را علامات است که ناچار است که منتهی شود با آن علامات پس واجب است بر عاقل آنکه خواب کند و صبر نماید از برای او تا تب کند زیرا که مکاید آن بحیله نزد روی آوردن آن موجب زیادتی است در آن و دیگر از آنحضرت ابو جعفر روایت کند که هر که اعتماد کند بحق تعالی بنماید در امر و دشادی کسی که توکل کند بر او کفایه کند او را و آزادی و اعتماد بخدای تعالی حصن است که متحصن نشود در آن الا مومن امین و توکل بر خدای تعالی نجات است از هر بدی و حرز و نجات است از هر دشمنی و دین عزت است و علم گنج است و خاموشی نور است و غایت زهد و ورع است و خرابی نیست مر دین را مثل بدع و نیست مر دین را از طمع هیچ باصلاح می آید رعیت و بعدالت باز میگردد و دلیست کسی که سوار شود بر مرکب صبر راه یابد بمیدان نصرت و ظفر و هر که عیب کرد عیب کرده شد و هر که دشنام داد جواب داده شد و هر که نشاند درخت تقوی را چیده از میوه های آرزوی خود را و دیگر ابو جعفر علیه السلام فرمود در روایة از امیر المومنین علیه السلام که چهار خصلت است که اعانت میدهد بر عمل صحت و غنی و علم و توفیق و دیگر فرمود که خدای تعالی را بندگانست که تخصیص داده ایشان را ببعض و فراید نعمتها را در ایشان هر گاه که بذل میکنند آنرا پس هر وقت که منع میکنند آنرا پس او و بذل نمیکنند حق تعالی نزع میکند آن نعمت را از ایشان و تحویل غیر ایشان میکند و دیگر فرمود که بسیار

عظم

عظیم میکرد نعمت الهی بر بنده مگر که بسیار عظیم کرد مونت مردم برو پس هر که متحمل نشود مونت را عرض میکند نعمت خود را از برای زوال و دیگر فرمود که اهل معروف بنیکی خود محتاج ترند از اهل حاجت بسوی او زیرا که اجر و فخر و ذکر او از برای ایشانست پس هر گاه که مرد نیکوی میکند از معروف پس ابتدا میکند در و بنفس خود پس طلب میکند شکر آنچه نیکی کرده بنفس خود از غیر خود و دیگر فرمود که هر که امید وار میکرداند انسانی را پس میترساند او را و هر که نمیداند چیزی را عیب میکند آنرا و وصف ربوده شده است و کسی که بسیار است غم او سقیم است جسد او و مومن تسلی نمیشود بخشم خود و عنوان صحیفه مومن حسن خلق است و در موضع دیگر فرمود که عنوان صحیفه سعید حسن ثنا است بر او و دیگر فرمود که هر که طلب غنا از حق کند مردم محتاج باشند باو و هر که بترسد و بپرهیزد از حق تعالی مردم او را دوست دارند و اگر چه نخواسند و دیگر فرمود که بر شماست که سعی کنید طلب علم زیرا که طلب او فریضه است و بحث او نافله و او صله است میان برادران و دلیل است بر مروت و تحفه است در مجالس و مصاحب است در سفر و مونس در غربت و دیگر فرمود که علم دو علم است مطبوع و مسموع و فایده نمیدهد مسموع گاهی که نباشد مطبوع و هر که شناخت حکمت را صبر نخواهد کرد از زیاد از آن جمال در لسان است و کمال در عقل و دیگر فرمود که عفاف زینت فقر است و شکر زینت غنی و صبر زینت بلا و تواضع زینت حسب و فصاحت زینت کلام و عدل زینت ایمان و سکینه زینت عبادت و حفظ زینت مروت و خفض جناح یعنی فروتنی زینت علم و حسن ادب زینت عقل و بسط وجه زینت حلم و ایثار زینت زهد و بذل مجهود زینت نفس و کثرت گریه زینت خوف و تقلل زینت قناعت و ترک منت زینت معروف و خشوع زینت صلوة و ترک مالایعنی زینت ورع و دیگر فرمود که حسب مرد از کمال مروت ترک کردن اوست چیزی را که تجمل و آرایش باو است و از حیای اوست که ملاقات نکند بچیزی که کراهت داشته باشد و از عقل اوست رفق و از ادب اوست آنچه ناچار است از و و از عرفان اوست علم بزمان او و از ورع اوست پوشیدن بصر او و نگاهداشت بطن و از حسن خلق اوست منع کردن او از ایذا رسانیدن و از سخای اوست نیکوی او بکسی که واجب است حق او برو و اخراج حق الله از مال خود و از اسلام اوست ترک کردن مالایعنی و اجتناب او

از جدال و ریا در دین او و از کرم اوست ایثار او بر نفس خود و از صبر اوست قلت شکایت او و از عقل اوست انصاف
از نفس و از حلم اوست ترک غضب نزد مخالفت او و از انصاف اوست قبول کردن او حق را هرگاه که حق ظاهر
شود مر او را و از نصح اوست نهی او از آنچه خشنودی بینا او را از برای نفس او و از حفظ او بسیار است که
ترک کند توبیخ و سرزنش ترا نزد اسارت و بدی تو با علم او بعیوب تو و از رفق اوست ترک او ملامت ترا
نزد غضب تو بحضور کسی که نخواهی تو او را و از حسن صحبت اوست از برای تو اسقاط او از تو مؤنت ترا و از
صداقت اوست کثرت موافقت او و قلت مخالفت او و از صلاح اوست شدت خوف او از ذنوب او
و از شکر اوست معرفت احسان آنکه احسان میکند بسوی او و از تواضع اوست معرفت او بقدر او و از
حکمت اوست علم او بنفس او و از سلامت اوست قلت حفظ او از برای عیوب غیر او و عنایت او بصلاح عیوب او
و دیگر فرمود که هرکه استعمال میکند حقیقت ایمان را تا اختیار کند دین خود را بر شهوت خود و هرگز هلاک نشود
تا اختیار کند شهوت خود را بر دین خود و دیگر فرمود که فضائل چهار جنس است یکی از آن حکمت است و قوام در
فکرت است و دوم عفت است و قوام او در اعتدال شهوت است و سوم قوت است و قوام او در اعتدال در غضب است
و چهارم عدالت است و قوام او در اعتدال قوی نفس است و دیگر فرمود که عمل کننده ظلم و معین او و مدد کار او
و راضی با و همه شریک یند و دیگر فرمود که روز عدل بر ظالم اشد است از روز جور بر مظلوم و دیگر فرمود که میانه روز
علما از روی محبت نگاه داریند است نزد شبهه و جدل مورث ریاست و کسی که بخطا آورد وجوه مطالب را در و
میگذارد او را اجل و طالع در بند خواریست و هرکه دوست میدارد بقا را پس باید که مهیا سازد از برای بلا
دل صبور را و دیگر فرمود که عالمان غریبان جهت کثرت جاهلان در میان ایشان و دیگر فرمود که صبر بر
مصیبت مصیبتیست بر شماتت کننده آن و دیگر فرمود توبه بر چهار ستون قائمست پشیمانی بدل و استغفار
بزبان و عمل بارکان و عزم با آنکه دیگر با آن باز نگردد و سه چیز رحمل ابرار است اقامه فرائض و اجتناب محارم و
نگاه داشتن از غفلت در دین و سه چیز است که میرساند بنده را بخشنودی خدای تعالی کثرت استغفار و حفظ جا

ودیگر

وکثرت صدقه و چهار چیز است که هرکه گرد آن کمال کرده باشد از کسی عطا دهد از برای خدای تعالی و منع کند از برای او
و دوست دارد از برای او و دشمن دارد از برای او و سه چیز است که کسی اگر بفعل آورد ندامت و پشیمانی نکشد ترک
شتاب و عجلت و کردن مشورت و توکل بر عزم نزد حضرت عزت و دیگر فرمود اگر خاموشی می بود جاهل اختلاف
نمی کردند مردم و دیگر فرمود منتقل مردم در میان دو طرف دهان اوست و رای با فور دیده اهم شی که رای او بی
اندیشه است و فرمود که سه چیز است که کشیده میشود بآن محبت انصاف در معاشرت و مواساة در شدت و انطوا و
رجوع بقلب سلیم و فرمود که فساد اخلاق بمعاشرت و صلاح اخلاق بمصاحبت عقلا و مردمان اطراف عیبات
پس هرکس عمل کند بطریق خود و مردمان براینند پس هرکه برادری و اخوت او نه از برای خدای تعالی باشد پس رجوع
نمود بعداوت و اینست قول خدای تعالی که الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و فرمود
هرکه مستحسن شمرد قبیحی را او شریکست در آن و دیگر فرمود که کفران نعمت دعوت دشمنی و مقت است و هرکه مجاهده کرد
ترا بشکر پس بحقیقت داده ترا بیشتر از آنچه اخذ کرده از تو و فرمود که فساد کنند ترا کان بر دوستی که اصلاح کرد
از یقین مرا او و هرکه نصیحت کند برادر خود را پنهانی پس زینت داده و هرکه نصیحت کند او را آشکار پس
دشمنی کرده او را استصلاح اخیار باکرام ایشانست و از اشرار بتادیب ایشان و مودت قرابت استفاده
وسپنده است با جهل و حزر و نباه و لا یزال عقل و حمق غلبه میکنند بر مرد تا هیچ کل پس هرگاه آن مرتبه رسید
غالب میشود بر او اکثر آن هر دو و در انعام نفرموده خدای عز و جل بر بنده خود بنعمتی پس او داشته که او را حمد است
الا آنکه حق تعالی نوشته از برای و شکر آن نعمت پیش از آنکه شکر گوید بر آن و نیست هیچ گناهی که پس دانسته
حق جل و علا مطلع بر آن اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد آمرزد الا که بیامرزد او را پیش از استغفار او و دیگر فرمود شریف
کل شریف آنکس است که مشرف کرده باشد او را علم او و بهترین حق بهتری مر آنکس راست که بر پرهیزد از پروردگار خود
و کریم آنکسست که اکرام کند وجه خود را از خواری ذل آتش و فرمود اگر آرزوی فاجر را دانا عقوبت او حرمان است
و دیگر فرمود که دوکس همیشه بیمارند صحیح با پرهیز و بیمار با اخلاط و دیگر فرمود که مردن آدمی بگناه بیشتر است از مردن او

بحیل وجود او به نیکویی بیشتر است از حیات او بعمر و دیگر فرمود که معالجه میکنید امر را پیش از رسیدن او پس نهایت
برید و دراز کرده بر شما مدت پس دلهای شما سخت شود و رحم آرید ضعفای خود را و طلب کنید رحمت را از خدای
که رحمت فرستد بر ایشان و این آخر کلام جنابذی است رحمه الله که اشیای رایقه و فواید فایقه و آداب نافعه
و فقرهای اصعه نقل کرده کرد از کلام مبینت نظام امیر المؤمنین علیه السلام که روایه کرده از الامام محمد الجواد بن الامام علی
ابن موسی الرضا علیهم از آبای کرام خود تا آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین و شیخ مفید رحمه الله باب ایراد نموده
ذکر امام بعد از ابی الحسن علی بن موسی علیهما السلام و تاریخ مولد و دلایل امامت و طرفی از اخبار و مدت و مبلغ سن
و ذکر وفات و سبب آن و موضع قبر و عدد اولاد و مختصری از اخبار آنحضرت علیه السلام و گوید که امام بعد از امام رضا
پسر اوست محمد بن علی الرضا علیهما السلام بنص بر وی و اشارت ابوی او و تکامل فضل در وی و مولد با سعادتش در ماه
رمضان بود در سال صد و نود و پنجم و رحلت فرمود در بغداد در ذی الحجه القعده در سال دویست و بیستم و در آن روز بیست و
پنج ساله بود و مدت خلافتش و امامت او بعد از پدر بزرگوار هفده سال و مادرش ام ولد بود که او را سکینه نوبیه میگفتند

باب در ذکر طرفی از نص و اشارت بامامت ابی جعفر علیه السلام پس آن کسانی که روایت کرده‌اند نص از ابی

الحسن الرضا بر پسر خود ابی جعفر علیهما السلام بامامت علی بن جعفر بن محمد الصادق است و صفوان بن یحیی و معمر
بن خلاد و حسین بن بشار و ابن ابی نصر البزنطی و حسین بن جهم و ابو یحیی صنعانی و خیرانی و یحیی بن حبیب الزیات و جماعت
کثیره‌اند غیر ایشان که ذکر ایشان کتاب بطول می انجامد علی بن جعفر بن محمد بن علی حدیث کرد حسین بن حسین بن علی
بن حسن را و گفت در حدیث خود که بدرستی که یاری داد خدای تعالی امام رضا را علیه السلام وقتی که ستم کرده بودند
برو برادران و اعمام او و ذکر کرد حدیث طویلی را تا منتهی شد بقول او که برخاستم و گرفتم دست ابی جعفر محمد بن علی
الرضا را و گفتم مرا او را که گواهی میدهم که تو امامی نزد خدای تعالی پس امام رضا علیه السلام گریست و گفت که ای عم آیا نشنیدی
از پدر من که میفرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که پدر من که پسر خیرة اماء نوبیه طیبه باشد از اولاد او که رانده شود و جدا
افتد از پدر خود و جد او صاحب غیبت باشد که بمیرد یا هلاک شده و بر او دی سلوک کند گفتم راست گفتی که فدای تو گردم

و روایت از صفوان بن یحیی که گفتم مر امام رضا را علیه السلام که بودیم ما که سوال میکردیم از تو پیش از آنکه حق تعالی کرامت
کند تو را ابو جعفر را بودی تو که میفرمودی که کرامت خواهد فرمود بمن خدای تعالی پسری بدرستی که کرامت کرده و خوشی
ما بوی روشن شده پس نماید حق تعالی ما را که ترا چیزی شود و روز تو بر آید پس اگر حادثه روی نماید بعد از تو که خواهد بود
اشارت فرمود بدست مبارک خود با ابی جعفر علیه السلام و او پیش وی ایستاده بود گفتم مر او را که فدای تو گردم این پسر سه ساله است
فرمود که این ضرر نمیکند و حال آنکه عیسی علیه السلام قیام نمود بامر نبوت و کمتر از سه سال داشت و روایت از معمر
بن خلاد که او گفت من شنیدم از امام رضا علیه السلام که او ذکر میفرمود چیزی را و میگفت شما را باین هیچ حاجت نیست
اینک ابو جعفر او را می نشانم بجای خود و میگردانم او را در مکان و ما از اهل بیتیم که میراث اصاغر ما از اکابر ما شده بر تیر
ببر تیر یعنی پر مرغ که در تیر بود میکند تفاوتی نیست میان کوچک و بزرگ آن این مثل است و نوشت ابن قیام
واسطی بامام رضا علیه السلام کتابتی که چگونه امام باشی و ترا فرزندی نباشد فرمود در جواب او که تو چون دانستی که مرا
فرزند نخواهد بود و بخدای که منقضی نشود ایام و لیالی تا روزی فرماید مرا حق تعالی فرزند که جدا سازد حق را از باطل و ابو نصر بزنطی
گوید که نجاشی گفت بمن که میخواهم بپرسی از امامی که بعد از صاحب تو خواهد بود که باشد تا بدانم من او را گوید که رفتم بخدمت
امام رضا علیه السلام و او را از این اخبار کردم فرمود امام بعد از من پسر من خواهد بود بعد از آن فرمود که آیا جرات میتواند کرد
کسی که گوید پسر من و او را پسر نباشد و هنوز ابو جعفر علیه السلام متولد نشده بود پس بگذشت اندک زمانی تا متولد شد ابن قیام
واسطی گوید رفتم بخدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام و گفتم آیا می باشند دو امام فرمود مگر آنکه یکی از آن هر دو صامت باشد
گفتم ترا خود صامتی نیست فرمود بخدا که پدید خواهد کرد حق سبحانه و تعالی از برای من کسی که ثابت کرده بوی حق را و اهل حق را
و محو کند باطل را و در آن وقت آنحضرت را فرزند نبود پس ابو جعفر متولد شد بعد از یکسال و روایت از حسن بن جهم که من
در خدمت ابی الحسن علیه السلام نشسته بودم طلب فرمود پسر خود را و او کوچک بود و نشانیدم او را در کنار من و فرمود که
او را برهنه کن و پیراهن او بکن پس کندم فرمود که نظر کن در میان هر دو شانه وی من نظر کردم در یکی از دو شانه او مانند
خاتم چیزی دیدم در اندرون گوشت بعد از آن فرمود مرا که دیدی این را مثل این و این موضع بود در پدر من و مروی است از ابی

یحیی صنعانی که من در خدمت ابی الحسن بودم پس آمد پسرش ابو جعفر و او کوچک بود فرمود که این مولودیست که متولد نشده
مولودی که باشد اعظم بر شیعه ما از روی برکت از وی و خیرانی گوید که پدر من گفت که من در خدمت امام رضا علیه السلام
ایستاده بودم در خراسان که قائلی گفت یا سیدی اگر حادثه پیش آید این امر که رجوع خواهد بود فرمود که به پسرم
ابو جعفر گویا قائل او را کوچک شمرد از روی سال پس امام رضا علیه السلام فرمود که حق تعالی عیسی بن مریم را فرستاد به پیغمبری
و او را شریعه گردانید در ابتدا که از روی سن کوچکتر از ابو جعفر بود و یحیی بن حبیب زیات گوید که خبر کرد مرا کسی که
نزد ابی الحسن نشسته بود که چون جماعتی که نزد وی بودند برخاستند امام رضا علیه السلام گفت مر ایشان را که ملاقات
کنید با ابی جعفر و بر وی سلام کنید و تجدید عهد نمایید پس چون برخاست قوم التفات فرمود بسوی من و گفت
رحم الله المفضل که قناعت کرده بود بدونی **باب در ذکر طرفی از اخبار مناقب ابی جعفر و دلائل معجزات و کرامات او علیه السلام**
شیخ مفید رحمه الله میفرماید که مامون را شعف تمام بود با ابی جعفر علیه السلام چون میدید در صغر سن فضل و بلوغ
او در حکمت و علم و ادب و کمال عقل که مساوی نبود در واحدی از مشایخ اهل زمان پس تزویج کرد بوی دختر خود
ام الفضل را و فرستاد دختر را با وی در مدینه و بسیار متوافر بود بر اکرام و تعظیم و اجلال قدر آنحضرت ریان بن
شبیب روایت کند که چون مامون خواست که تزویج کند دختر خود ام الفضل را با ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام
این خبر بعباسیان رسید برین غلیظ شدند و انکار کردند او را و ترسیدند که منتهی شود امر خلافت باین امام رضا علیه السلام
پس خوض نمودند درین و اجتماع نمودند تمام نزدیکان او از اهل بیت او و گفتند که ما سوگند میدهیم ترا یا امیر المؤمنین
با آنکه قیام نمائی باین امر که عزم بران جزم نموده که تزویج کنی باین امام رضا علیه السلام دختر خود را ما میترسیم اگر بیرون کنی
باین از ما امری را که مالک گردانیده ما را حق تعالی و برکنی از ما لباس عزی که حق جل و علا در ما پوشانیده و تو میدانی
آنچه میان ما و ایشان است از قدیم و جدید و خلفای که پیش از تو بوده اند همه ایشان دور میکردند از خود و تصغیر می
نمودند و ما را در دل می انداختی از آنکه مالک گرداند این امام رضا این عمل که تو در پیش گرفته و ما درین سستیم تا حق تعالی
کفایت کند مهم ما را بخدا که باز گردان ما را بغم و المی که هرگز از ما زائل نشود و برگردان رای خود را از پسر امام رضا

و عدول کن از وی بکسی از اهل بیت خود که صلاحیت این داشته باشد نزد غیر او پس گفت ایشان را مامون
اما آنچه میان شما و آل ابی طالب است شما خود سبب آن شده اید و اگر انصاف بدهید شما آن قوم را از ایشان
اولی اند از شما و اما آنکه پیش از من بایشان بکردند ایشان قاطع رحم اند اعوذ بالله من ذلک و بخدا که من [illegible]
نخورم و پشیمان نگشتم از آنچه باشم بر آن از استخلاف امام رضا علیه السلام و من درخواست میکردم از وی که قیام نماید بآن
امر و انتزاع کند از نفس من ابا میفرمود و قبول نمیکرد و کان امر الله قدرا مقدورا و اما ابو جعفر محمد بن علی
بدرستی که من اختیار میکنم او را از جهت مزیت او بر کافه اهل فضل در علم و فضل با صغر سن او و او چیزی عجیب و غریب
عجیبست درین امر و امیدوارم که ظاهر شود مردم را آنچه دانسته ام از او تا ایشان نیز بدانند که رای آنست که من
دیده ام در وی پس گفتند این پسر کوچک است و اگر افسون کرده ترا هدی او پس چون او صبی است و معرفتی نیست
مر او را و فقاهتی نیست او را پس مهلت ده او را تا متادب و فقیه شود در دین پس بکن آنچه دیدی از برای او بعد از آن
گفت مر ایشان را که و یحکم من شناساترم باین جوان از شما و این اهل بیتی است که علم ایشان از حق تعالی است
و مواد علم ایشان از الهام الهی است و همیشه آبای کرام او بی نیاز بوده اند در علم دین و ادب از رعایای ناقصه از حد کمال
پس اگر خواهید شما امتحان کنید او را تا ظاهر شود شما را آنچه من وصف کردم از حال او گفتند مر او را که ما باین
از تو راضیم یا امیر المؤمنین با آنکه بگذاری ما را با امتحان او بگذار میان ما و میان او تا نصب کنیم کسی را که سوالی کند
از وی بحضور تو از چیزی از فقه شریعت پس اگر جواب صواب از وی بوجود آید پس نیست ما را اعتراضی در امر او و ظاهر شود
مر خاصه و عامه را صواب رای امیر المؤمنین و اگر عاجز شود ازین پس کفایت ما را آنچه گفته ایم در این معنی پس گفت
مر ایشان را مامون بجای آرید این امر را هرگاه که خواهید پس بیرون رفتند از نزد او و اجتماع نمودند رای خود را بر مسئله
یحیی بن اکثم و او دران روز قاضی زمان بود بر آنکه سوال کند از وی مسئله که نتواند جواب آن گفت و وعده کردند او را
باموال نفیسه برین و باز آمدند بسوی مامون و التماس کردند که اختیار نماید از برای ایشان روزی را از جهة اجتماع
پس اجابت کرد ایشان را باین و اجتماع نمودند در روزی که اتفاق نموده بودند بر و حاضر شد با ایشان یحیی بن اکثم

وامر کرد مامون که یکدست فرش انداختند از برای ابی جعفر و گرد آوردند از برای او و در آنجا دو دوشک ایضا چنین کردند و بر آن

فرمود ابو جعفر علیه السلام در آن روز آنحضرت نه سال و چند ماه داشت پس نشست آنحضرت در میان مسند دو دوشک و نشست

یحیی بن اکثم در خدمت او و ایستادند هر کدام در مرتبه خود و مامون نشست در دست متصل بمسند ابی جعفر علیه السلام

پس یحیی بن اکثم گفت مامون را که اذن میدهی مرا که سوال کنم از ابی جعفر مامون گفت اذن از او طلب پس روی

آورد یحیی بن اکثم و گفت اذن میفرمایی مرا که از تو سوال کنم در مسئله که فدای تو گردم آنحضرت فرمود که سوال

کن از هر چه خواهی یحیی گفت چه میگویی که فدای تو گردم در باب محرم که بکشد صیدی را ابو جعفر علیه السلام فرمود که

کشت او را در حل یا در حرم و عالم بود محرم یا جاهل او را بعمد کشت یا بخطا این محرم حر بود یا عبد صغیر بود یا کبیر

در محل رفتن بود یا بار کشتن این صید از ذوات الطیر بود یا غیر ذوات الطیر از صغار صید بود یا از کبار صید محرم مصر

بود آنچه کرده بود یا پشیمان قتل این صید در شب بود یا در روز محرم بعمره بود وقتی که کشت او را یا در حج پس متحیر شد

یحیی بن اکثم و ظاهر گشت عجز و انقطاع در روی او و الحاح کرد تا دانستند جماعت اهل مجلس امر او را مامون گفت الحمد لله علی

هذه النعمة والتوفیق که مرا بوده در رای بعد از آن نظر کرد باهل بیت خود و گفت ایشان را که آیا شناختید اکنون

آنچه منکر بودید بعد از آن روی آورد بابی جعفر علیه السلام و گفت میخواهی که خطبه کنی دختر مرا فرمود که نعم گفت پس خطبه کن که فدای

تو گردم از برای خود پس بدرستی که راضی گشتم ترا و بزنی و بزناشوهری دادم ام الفضل دختر خود را بتو و اگر چه قومی خواهند

این پس گفت ابو جعفر علیه السلام الحمد لله اقرارا بنعمته و لا اله الا الله اخلاصا لوحدانیته و صلی الله

علی محمد سید بریته والاوصیاء من عترته اما بعد فقد کان من فضل الله علی الانام ان اغنا

هم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان

یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم بعد از آن فرمود که محمد بن علی بن موسی الرضا میخواهد ام الفضل

بنت عبد الله مامون که بذل کند مهر او را از صداق جده خود فاطمه بنت محمد علیهما السلام که آن پانصد درهم جیاد است پس تزویج کردی

او را با امیرالمؤمنین باو برین صداق مذکور مامون گفت نعم تزویج کردم ای ابا جعفر ام الفضل دختر خود را بصداق مذکور پس آیا قبول

کردی

کردی نکاح را در این گشتی باین ابو جعفر فرمود که قبول کردم نکاح را و راضی گشتم باین پس امر کرد مامون که بنشینند مردمان بمراتب

خود از خاصه و عامه راوی گوید که بیرون آوردند خادمان کشتی از نقره و در و غالیها بود پس مطیب ساختند پس طعامها

خوردند و عطایا تفرقه کردند بر قدر مراتب و بازگشتند مردم و باقی ماندند از خاصه جماعه اندکی باقی ماندند مامون گفت مر ابی جعفر را

که اگر مصلحت دانی که فدای تو گردم که ذکر کنی فقه آن مسئله را که تفصیل فرمودی چو آنرا از قتل محرم صید را تا بدانیم

و مستفید شویم ابو جعفر علیه السلام فرمود نعم بدرستیکه محرم هرگاه کشت صید را در حل و باشد آن صید از ذوات طیر و از کبار

او باشد پس بر او گوسفندی لازم گردد پس اگر کشت او را در حرم باشد بدرستیکه جزای آن مضاعف میگردد و اگر بکشد جوجه را

در حل بر او بره لازم گردد که باز گرفته شده باشد از شیر و اگر کشته باشد او را در حرم پس بر او است بره و قیمت آن جوجه

و اگر از وحش بوده باشد و آن از حمار وحش باشد پس بر او است بقره و اگر آن شتر مرغ باشد پس بر او است شتری

و اگر آهو باشد پس بر او است گوسفندی پس اگر کشته باشد چیزی از اینها در حرم پس بر او است جزای مضاعف که هدی باشد

رسانیدن بکعبه و هرگاه کشته محرم چیزی را که واجب گشته باشد بر وی هدی و احرام از برای حج بوده باشد قربان کند او را

بمنی و اگر احرام او از برای عمره بوده باشد قربان کند او را بمکه و جزای صید بر عالم و جاهل یکسان است و در عمد مر او را گناه است

و گناه برداشته میشود از او در خطا و کفاره بر حر در نفس او است و بر سید در عبد او و بر صغیر کفاره نیست و آن بر کبیر واجب است

و ساقط میشود از نادم پشیمان عذاب آخرت و واجب میکرد بر مصر عقاب در آخرت پس مامون گفت خوب نمودی ای ابا جعفر

احسن الله الیک پس اگر مصلحت بینی سوال کن یحیی را از مسئله چنانکه او از تو سوال کرد آنحضرت فرمود یحیی را که سوال کنم

از تو گفت اختیار تو داری که فدای تو گردم پس اگر جواب مسئله دانم بگویم و الا مستفید شوم از تو آنحضرت فرمود خبر کن مرا از

مردی که نظر کند سوی زنی در اول روز و نظر او بر و حرام باشد و چون روز بلند شود حلال گردد مر او را و چون زوال شد

حرام گردد بر و و هرگاه وقت پیشین شود حلال گردد او را و هرگاه غروب شود حرام گردد بر و و چون وقت خفتن در آید

حلال شود بر و و چون شب بنصف رسد بر و حرام شود و هرگاه صبح بر آید حلال شود بر و یحیی بن اکثم گفت لا والله من راه

نمیبرم بجواب این سوال و نمیدانم وجه این را پس اگر مصلحت بینی افاده فرمای از برای ما ابو جعفر علیه السلام فرمود که این

کنیزکی است از آن مردی از مردمان که نظر کند بسوی او اجنبی در اول روز پس نظر او بسوی او حرام است پس چون روز بلند شد
خرید او را از مولای او پس حلال شد او را پس چون پیشین شد آزاد کرد او را پس حرام شد بر او پس چون وقت پسین در آمد
تزویج کرد او را پس حلال شد مر او را چون وقت شام شد ظهار کرد از او پس حرام گشت بر او و چون وقت خفتن شد کفاره داد
از ظهار پس حلال شد بر او و چون نیمه شب شد یک طلاق گفت او را پس حرام شد بر او و چون صبح شد رجوع کرد پس حلال شد
پس آنگاه روی کرد مامون بر آن کسانیکه حاضر بودند از اهل بیت او و گفت مر ایشان را که آیا در میان شما است کسی که جواب
این مسئله گوید مثل این جواب یا بداند قول در آنچه مقدم شد از سؤال گفتند لا والله بدرستی که امیر المؤمنین داناتر است در آنچه
مصلحت دید گفت مر ایشان را که وای بر شما این اهل بیت اختصاص یافته‌اند از میان خلق بآنچه مشاهده میکنید از فضل و اینکه
صغر سن در ایشان مانع نیست ایشان را از کمال آیا ندانستید که رسول الله صلی الله علیه و آله افتتاح دعوت خود بدعای
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام کرد و آنحضرت ده ساله بود و قبول کرد از او اسلام و حکم کرد مر او را بآن و دعوت کرد دیگری
در سن او و بود غیر او را و بیعت ستاد حسن و حسین را و ایشان شش سال کمتر داشتند و بیعت نستاد کودکی را غیر ایشان
آیا نمیدانید اکنون چیزی است که حق تعالی اختصاص داده این قوم را و ایشان ذریتی اند که بعضی از ایشان جنس بعضی دیگرند در
کمال جاری است مر آخر ایشان را آنچه جاری است مر اول ایشان را گفتند راست گفتی یا امیر المؤمنین بعد از آن برخاستند قوم
چون روز دیگر شد حاضر کردند مردم را و حاضر شد ابو جعفر علیه السلام و امرا و حجاب و خاصه و عمال و تهنیت مامون و ابو جعفر
گفتند و بیرون آوردند سه طبق نقره و در آن بندقها بود که ساخته بودند آن را از مشک و زعفران معجون کرده بودند و رقعه‌ها نوشته
کرده بود باموال جزیله و عطایای تکاثره و اقطاعات متکاثره پس مامون امر کرد که نثار کنند آن را بر قوم از خواص او پس هر کس
بندقه بر داشته و رقعه که در او بود نگاه داشتند و التماس کردند ایشان را که داشتند تا نوشته و دیگر بدره‌های زر آوردند و بعضی
در و بود نثار کردند بر امراء و غیرهم و مردم باز گشتند با غناها و جوائز و عطایا و فرستاد مال بسیار تا صدقه کردند بر کافه اهل اسلام
و لا یزال اکرام ابی جعفر بجای می آوردند در مدت حیات او و اختیار کرد او را بر جمیع اولاد و اهل بیت خود و بعضی مردم روایت
کنند که ام الفضل کتابتی نوشت از مدینه به پدر خود که در آن شکایت کرده بود از ابی جعفر علیه السلام و گفته که کنیزک بر سر من می آورد

و غیرت می آرند مرا مامون در جواب کتابت او نوشت که ای دختر ما ترا با بی جعفر نداده بودیم که حرام کردانیم بر او حلال را
پس بر گرد از آنچه کرده بودی بعد از این و چون متوجه شد ابو جعفر از بغداد وقتی که باز گشته بود نزد مامون با ام
الفضل بود که قصد مدینه داشت روان گشت تا بشارع باب کوفه و با وی مردم مشایعه کردند پس منتهی شد بدار مسیب نزد
فرو رفتن آفتاب پس آنجا فرود آمد و بمسجد فرمود و وضو گرفت در اصل آن درخت و برخاست و نماز شام با مردم گزارد
و خواند در رکعت اول الحمد و اذا جاء نصر الله والفتح و خواند در رکعت ثانیه الحمد و قل هو الله احد را و قنوت فرمود پیش از
رکوع و رکعت ثالثه گزارد و تشهد خواند و سلام داد و بعد از آن نشست اندکی بذکر الهی و برخاست بی آنکه تعقیب کند و چهار
رکعت نافله گزارد و تعقیب فرمود و بعد از آن دو سجده شکر کرد پس چون باز گشت بآن درخت دیدند او را مردم که بار آورده
بود دکنار خوب پس تعجب کردند از آن و خوردند از آن پس یافتند میوه شیرین که استخوان نداشت و وداع کردند مردم و باز
گشتند و آنحضرت رفت بمدینه و در آنجا بود تا آورد او را معتصم در اول سنه عشرین و مائتین ببغداد و اقامت فرمود در آنجا
تا وفات یافت در آخر ذی القعده این سال و دفن کردند او را در عقب جدش امام موسی کاظم علیهما السلام و از علی بن خالد روایت که
من بودم بعسکر پس شنیدم که در آنجا مردی محبوس است و او را از شام مقید آورده‌اند و گفتند که او دعوی نبوت
کرده آمد بدر و چیزی دادم مر دربانان را تا که راه دادند مرا نزد وی پس مرد را دیدم که او را فهم و عقلی بود پس گفتم مر او را که
ای فلان چه نوع است قصه تو گفت من مردی بودم در شام که عبادت میکردم خدای تعالی را در موضعی که گفته میشد که
نصب کرده‌اند در آن سر مبارک امام حسین علیه السلام پس آنگاه من در یک شبی در موضع خود روی توجه بر محراب آورده بودم
و ذکر حق میگفتم که دیدم شخصی را در پیش خود پس نظر کردم بسوی او پس گفت مرا که بر خیز پس برخاستم با او پس اندکی راه
رفت پس آنگاه دیدم که در مسجد کوفه‌ام گفت بمن که میشناسی این مسجد را گفتم بلی این مسجد کوفه است گفت پس نماز گزارد
و من با او نماز گزاردم پس برفت و من با وی رفتم و چون اندکی رفت پس آنگاه در مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله بودیم پس سلام کرد
بر رسول الله صلی الله علیه و آله و نماز گزارد و من با وی نماز گزاردم بعد از آن بیرون رفت و من با وی بیرون رفتم
پس رفت اندکی آنگاه در مکه بودیم طواف خانه کرد و من با وی طواف خانه کردم بعد از آن بیرون آمد و رفت اندکی

ناگاه بموضعی رسیدم که بودم که در وعبادت میکردم بشام وغایب شد انشخص ازمن پس من باقی ماندم یکسال متعجب ازانچه
دیده بودم پس چون بسال آینده شد دیدم آنشخص را استبشار نمودم بوی پس طلب کرد مرا ومن اجابت کردم
پس کرد بمجاآنکه کرده بود در سال گذشته پس چون خواست مفارقت مرا گفتم مرا اورا که از تو چیزی میپرسم
بحق آنکه قادر کردانیده ترا بانچه من دیدم از تو که خبر کن مرا که کیستی تو فرمود که منم محمد بن علی بن موسی بن جعفر
علیهم السلام پس هرکه پیش من می آمد من اورا باین خبر حدیث میکردم تا رسید این خبر بمحمد بن عبد الملک زیات پس
فرستاد ومرا طلب ونبد کرد از عهد بجانب عراق روانه کرده مرا حبس کرد چنانچه می بینی وادعا کرد نبر من محال را
پس گفتم مرا اورا که قصه ترا رفع کنم بمحمد بن عبد الملک زیات گفت چنین کن پس نوشتم قصه را بوی شرح کردم امر اورا
در وه وفرستادم برای او پس نوشت در ظهر او که بگو او را که آنکس که بیرون برد ترا از شام ودر شب بکوفه وازانجا بمدینه
وازانجا بمدینه وازانجا بمکه وازانجا بشام بیرون کند ترا از حبس تو که هست علی بن خالد گوید که غمگین گشتم از امر او ورقت
کردم از برای او ومحزون بازگشتم پس چون روز دیگر شد صباح روز آمدم بدر زندان که اورا اعلام کنم بانچال وامر کنم
بصبر وتحمل یافتم که لشکریان وپاسبانان وزندانبانان با خلق عظیم گرد شده اند پس پرسیدم از حال ایشان گفتند اورا که
از شام مقیدی آورده بودند که آن دعوی داشت دوشینه ناپیدا شد از حبس ومعلوم نیست که زمین اورا فرو برده
یا مرغ اورا ربوده واین مرد یعنی علی بن خالد زیدی بود واگاه قایل شد بامامت ایشان چون این را دید اعتقاد خوب کرد
وروایت از محمد بن علی الهاشمی که او گفت که داخل شدم برابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام در صباح عروسی او بدختر
مامون ومن در شب چیزی از دوا خورده بودم واول این صباح کسی که بروی داخل شد من بودم وتشنگی بر من غلبه کرده
بود وکراهت داشتم که آب طلبم پس نظر کرد ابو جعفر علیه السلام در روی من وگفت ترا تشنه می بینم گفتم بلی گفت ای غلام
آب بیار گفتم با خود که این زمان آب زهرآلود خواهد آورد وغمناک شدم از جهة غلام آمد وآب آورد پس تبسم فرمود در روی من
بعد از آن فرمود که ای غلام بمن ده آب را وخود آشامید وبمن داد خوردم بسیار تشنه شدم زدوی باز تشنه شدم پس طلب فرمود
آب را بمجاآنکه در اول بار کرد خود خورد وبمن داد وتبسم فرمود محمد حمزه گفت مرا که محمد بن علی الهاشمی گفت بکذا که گمان

کفا

انست که ابو جعفر علیه السلام میداند انچه در دل من هست بمجاآنکه روافض میگویند وروایت از مطرفی که ابو الحسن الرضا علیه السلام رحلت
فرمود ومرا بر او چهار هزار درهم بود ونمیدانست آنرا غیر من وغیر آنحضرت پس فرستاد بسوی من ابو جعفر علیه السلام روز
دیگر ومرا طلبید پس فرمود مرا که ابو الحسن علیه السلام در گذشت وترا است بر او چهار هزار درهم گفتم بلی پس مصلی از انچه
در زیر او ونماز بود پس آنرا داد بمن بود قیمت آن در آنوقت چهار هزار درهم وروایت از معلی بن محمد که گفت که بیرون
آمد جعفر علیه السلام در حادثه موت پدر بزرگوارش پس نظر کردم بقد او تا وصف کنم قامت اورا از برای اصحاب
خود پس نشست وفرمود که معلی بدرستیکه خدای تعالی حجاج فرموده در امارت مثل آنکه احتجاج فرموده در نبوت وآتیناه
الحکم صبیا وروایت از داود بن القاسم الجعفری که او گفت داخل شدم برابی جعفر علیه السلام وبا وی سه رقعه بود که
عنوان او چیزی ننوشته بود ومشتبه بود بر من وغمگین بودم برای این پس گرفت یکی از انها وفرمود که این رقعه ریان بن شبیب
بعد از آن دوم را گرفت وگفت این رقعه فلان است ومن حیران در وی نگاه میکردم پس تبسم فرمود وگرفت سوم را وگفت این
رقعه فلان است گفتم نعم فدای تو گردم پس بمن سیصد دینار داد وامر کرد که ببرم بعضی بنی عم او بعد از آن فرمود اما آنکه زود با
تو میگوید مرا که دلالت کن مرا که بحریفی که بخرد از برای من یا بمتاعی را پس دلالت کن اورا بران گفت پس آوردم بایزار اشتر که
پس گفت مرا که یا ابا هاشم دلالت کن مرا بر حریفی که بخرد از برای من متاعی را پس گفتم نعم وهمچنین بود وسخن کرد مرا شتر داری در راه
والتماس میکرد از من که گفت وشنید کنم در اداحال او با بعضی از اصحاب وی در امور او پس داخل شدم بر وی یافتم که چیزی میخورد وباوی
جماعتی بود پس ممکن نگشتم از کلام او پس گفت یا ابا هاشم بخور ونهاد در پیش من آنچه میخوردم از آن بعد از آن گفت در ابتدای سوال که
ای غلام نگاه کن شتر داری که آورده اورا یا ابا هاشم پس ضم کن اورا بسوی خود ابو هاشم گوید که رفتم با آنحضرت بگوری
در بستانی پس گفتم مر اورا که فدای تو گردم من مولع وحریصم بخوردن گل پس دعا فرمای بحضرت حق از برای من پس ساکت شد
بعد از آن بچند روز گفت مرا در ابتدا که یا ابا هاشم حق سبحانه وتعالی برد از تو خوردن گل را ابو هاشم گفت که امروز هیچ چیز نزد من
از گل خوردن بدتر ودشمن تر نیست واخبار در معجزات بسیار است در ذکر وفات آنحضرت علیه السلام وموضع قبر وذکر ولد او

در سابق مذکور شد مولد ابی جعفر علیه السلام که متولد شد در طیبه مدینه و وفات یافت در بغداد و معتصم آنحضرت را از مدینه ببغداد آورده بود و در وی
در بغداد مدت هشتم محرم بود در سال دویست و بیستم رحلت فرمود در آنجا در ذی القعده این سال و گویند که بزهر وفات یافت
و شیخ مفید رحمه الله میفرماید که ثابت نشد این خبر نزد من و الله اعلم و دفن کردند او را در مقابر قریش در عقب جد بزرگوارش ابی الحسن
موسی بن جعفر علیه السلام و در روز وفات بیست و پنج سال و چند ماه داشت و معصوم بود مدت ... و فرزندانیکه گذاشت
و بعد از خود علی است که بعد از وی امام بود و موسی و فاطمه و امامه که دو پسر و دو دختر باشند و نگذاشته بود دختری بجز
آنکه نام بردیم این آخر کلام شیخ مفید است رحمه الله و ابن خشاب نیز ذکر کرده تاریخ مولد و وفات و مدت عمر و والده آنحضرت را
بر وجهی که مکرر سمت ذکر یافت اما عدد اولاد را ذکر نکرده و در کتاب دلایل آورده نقل از امیه بن علی که در خدمت ابی الحسن علی بن
موسی الرضا علیهما السلام بودم بمکه معظمه در ان سال که حج فرموده بود که بعد از آن بخراسان توجه نمود و ابو جعفر با وی بود
ابو الحسن وداع خانه کرد پس چون از طواف فارغ شد عدول فرمود بمقام و نزد آن نماز گزارد و ابو جعفر علیه السلام بر گردن
موفق طواف میکرد بعد از آنکه ابو جعفر بحجر رسید آنجا نشست زمانی دیر موفق گفت برخیز که فدای تو گردم فرمود که
نمیخواهم که ازین مقام جدا شوم مگر که خدای تعالی خواهد و ظاهر شد از روی مبارکش غمی پس موفق آمد بخدمت امام رضا
و گفت جان من فدای تو باد نشسته است ابو جعفر در پیش حجر و ابا میکند که برخیزد پس آنحضرت برخاست و فرمود نزد
ابی جعفر و گفت ای حبیب من برخیز گفت نمیخواهم که ازین مقام جدا شوم فرمود که چرا ای حبیب من گفت چگونه برخیزم و حال آنکه تو وداع
فرمودی خانه را وداعی که بازگشت نخواهی کرد بوی پس فرمود که برخیز یا حبیبی پس برخاست با آنحضرت و روایت از ابن ربیع
عطار که ابو جعفر علیه السلام فرمود که فرج بعد از مأمون بسی ماه خواهد بود گفت پس نظر کردیم آنحضرت وفات یافت از آن بسی ماه
و روایت از معمر بن خلاد که ابو جعفر علیه السلام فرمود که یا معمر سوار شو گفتم تا بکجا فرمود که سوار شو همچنانکه گفته میشود پس سوار
شدم تا منتهی شدیم بوادی آنحضرت گفت بمن که تو اینجا توقف کن من توقف کردم پس آمد بعد از آن گفتم فدای تو گردم کجا بودی فرمود که
رفتم و پدر خود را دفن کردم در ساعت بخراسان قاسم بن عبد الرحمن گوید و او زیدی بود که بیرون رفتم بجانب بغداد

ناگاه آنجا دیدم که مردم بسیار تردد میکنند و می آیند و میروند و می ایستند نزد یکی کسی گفتم این چیست گفتند ابن الرضا گفتم
و الله من بروم نظر کنم که چه نوع کسی است پس ناگاه پیدا شد بغله سوار گفتم دوری باد از رحمت خدا جماعتی از اصحاب امامت
که میگویند خدای تعالی فرض کرده طاعت امام را که همین است پس آمد و عدول نمود بسوی من و فرمود که یا قاسم بن عبد الرحمن
أَبَشَراً مِنَّا وَاحِداً نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذاً لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ پس گفتم با خود که این ساحر است بعد از آن دیگر عدول کرد و فرمود که
أَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ گفت بازگشتم و قائل شدم بامامت وی و گواهی میدهم که او حجت
الهی است بر خلق و اعتقاد کردم و روایت از عمران بن محمد الاشعری که او گفت که من داخل شدم بر ابی جعفر
الثانی و گزاردم حاجتهای خود را و گفتم ام الحسن ترا سلام میرساند و التماس دارد که جامه از جامهای خود را
بوی دهی که کفن او باشد فرمود که او ازین بی نیاز است و احتیاج ندارد و من بیرون رفتم و ندانستم معنی این را پس
خبر رسید بمن که او مرده پیش ازین بسیزده روز یا چهارده روز و گویند که عمیل علی داخل شد بر امام رضا علیه السلام پس آنحضرت
امر فرمود که بوی چیزی دادند گرفت و حمد الهی کرد فرمود مرا که چرا حمد کردی خدا را بعد از آن داخل شد بر ابی جعفر علیه السلام
پس آنحضرت نیز امر کرد که بوی چیزی دادند گرفت و گفت که الحمد لله فرمود که تادیب گرفته و علی بن ابراهیم روایت کند از پدر خود
که قومی از اهل نواحی اذن طلبیدند بر ابی جعفر علیه السلام و دستوری یافتند پس ایشان داخل شدند و او را در یک مجلس از سی هزار مسئله از آن
حضرت سوال کردند و جواب شافی شنیدند و او ده ساله بود و روایت از امیه بن علی القیسی که او گفت من و حماد بن عیسی داخل
شدیم بر ابی جعفر علیه السلام در مدینه تا وداع کنیم او را فرمود ما را که امروز بیرون مروید و باشید تا فردا پس چون از نزد وی
بیرون آمدیم حماد گفت بمن که بیرون میروم و بیرون برد اسباب را من گفتم من می باشم پس بیرون رفت حماد در وادی
فرود آمد و در ان شب سیل آمد و او در ان وادی غرق شد بسیل و قبر او آنجاست که منقول است از کتاب دلایل
و راوندی در کتاب خود بابی هم ایراد نموده در معجز امام محمد التقی علیه السلام گوید که روایت از محمد بن میمون که با امام رضا علیه السلام
میبود در مکه پیش از رفتن آنحضرت بخراسان گفت گفتم مرا کاری میخواهم بمدینه روم کتابتی بنویس با ابی جعفر علیه السلام پس فرمود

وکتابت را نوشت متوجه شدم با آن کتابت و نور بصر من زائل شده بود پس چون بمدینه رسیدم بر من خادم بیرون آورد ابوجعفر را
بر پیش باو او را با محمد برداشته بود و آورده پس کتابت موفق خادم دادم و فرمود موفق را که باز کن کتابت را او باز کرد و پیش وی
داشت و آنحضرت نظر در او میکرد و گفت مرا که یا محمد حال بصر تو چیست گفتم یا ابن رسول الله علتی پیدا کرد چشمهای من و نور چشم
من زائل شد چنانچه می بینی پس کشید دست مبارک بر چشم من فی الفور عود کرد نور چشم من و صحیح شد آنچنانکه پس بوسیدم دست و
پای وی را و بازگشتم از نزد وی من بینا بودم و روایت از حکیمه دختر امام رضا علیه السلام که او گفت چون برادر من محمد متوفی
شد رفتم بروزی نزد زوجهٔ وی ام الفضل از برای حاجتی که مرا آن بود و ذکر برادرم را میکردیم و فضل و کرم و علم و حکمت او می شمردیم
که حق تعالی بوی اعطا فرموده بود زوجهٔ وی ام الفضل گفت که من خبر دهم ترا از ابی جعفر بچیزی عجیبی که مثل آن کس نشنیده باشد
گفتم چه چیز است آن گفت او مرا بسی بغیرت انداخت یکبار باینکه زن میخواست و من شکایه می بردم پیش مامون و او مرا تحمل
میفرمود که پسر رسول الله است من یک شبی نشسته بودم که یک زن آمد گفتم کیستی تو گو یا شاخ خیزرانست گفت من زوجهٔ
ابی جعفر بن الرضا من زنی ام از اولاد یاسر گفت مرا غیرتی دست داد که مالک نفس خود نتوانستم شد فی الفور برخاستم و نزد
مامون رفتم و او بقیه شراب در سر داشت و ساعتی چند از دست رفته بود او را از حال خود خبر کردم و گفتم او دشنام ترا و عباسیان
گفتم چیزهای که گفته بود او بخشم رفت از این قصه و برخاست و با وی خادمی بود و من عقب می آمدم تا آمد نزد ابی جعفر
و او در خواب بود پس شمشیر کشید و زد تا پاره پاره کرد و بازگشت پس چون صبح شد بوی گفتم آنچه از وی صادر شده بود
فرستاد خادمی را بخبر گرفتن دید که ایستاده نماز میگزارد و اثر جراحتی بر وی نیست پس خبر کرد مامون را که او سالم است پس
او شاد شد و خادم را هزار دینار داد و ده هزار دینار برای امام فرستاد و آمد بدیدن وی و عذر خواهی کرد و آنحضرت او را
اشارت فرمود بترک شراب او قبول کرد مؤلف رحمه الله میفرماید که مرا نظر است درین قصه که گمان من آنست که موضوع باشد زیرا که
ابوجعفر علیه السلام که زن میخواست جاریه قبول میفرمود در مدینه بود و مامون نبود که حکایت پیش وی برد دختر او و اگر
میگوئی که بیچ آمن بود میگوئیم در آن حال شراب خوردن او صورت ندارد و ابوجعفر در بغداد وفات کرد و زوجه با او بود و پس

ظهر

خواهر آنحضرت کجا دید او را بعد از وفات او و چگونه جمع شدند که این در مدینه بود و او در بغداد و این زنیکه از اولاد عمار یاسر بود در مدینه
تزویج فرموده او را پس چگونه دید او را ام الفضل که برخاست فی الفور و شکایت برد پیش پدرش در هر یک از اینها نظر است
والله اعلم و دیگر روایت کند از ابوبکر بن اسمعیل که گفتم مر ابی جعفر علیه السلام که مرا جاریه ایست که شکایه دارد از بادی که با او است
فرمود که بیار او را نزد من آوردم او را نزد آنحضرت فرمود که چه شکایت داری ای جاریه گفت بادی در زانوی منست پس دست
مبارک بر زانوی او مالید از بالای جامه پس بیرون رفت و دیگر از آن وجع شکایت نکرد بعد از آن و دیگر مرویست از علی
بن جریر که او گفت که در خدمت ابی جعفر علیه السلام نشسته بودم پس بیرون رفت گوسفندی از آن مولای آنحضرت پس
گرفتند بعضی همسایه او و میکشیدند ایشان را و میگفتند که شما دزدیده اید گوسفند را ابوجعفر گفت ایشان را که وای بر شما بگذارید
همسایهای ما را که ایشان نه دزدیده اند گوسفند شما را گوسفند شما در خانه فلانکس است بروید و بیرون آرید از خانه او پس
رفتند و در خانه او یافتند پس آن مرد را گرفتند و زدند و جامه او را دریدند و او سوگند میخورد که من این گوسفند شما را نه دزدیده ام
تا آوردند پیش آنحضرت فرمود که وای بر شما ستم کردید برین مرد گوسفند بخانه او رفت و او ندیده بعد از آن ورا طلبید
و چیزی بخشید عوض آنکه جامه او را پاره کرده بودند و زده و روایت از محمد بن عمر بن واقدی رازی که او گفت که
رفتم بخدمت ابی جعفر بن الرضا و برادر من با من بود و او نفس زدن بیابی داشت و شکایت کرد از این علت نزد آنحضرت
فرمود که خدای تعالی ترا صحت دهد از آنچه شکایه داری پس بیرون آمدیم از نزد وی پس صحت یافت و دیگر آن مرض عود نکرد
تا در وقت مقرر مرد و محمد بن عمر گوید که مرا درد پهلو بود و در هر هفته پیدا میشد و چند شب نادمی یافتم چند روز پس از آنحضرت
درخواستم که از برای عافیت من دعا کند و زائل شدن آن از من فرمود انت معافا که الله پس دیگر عود نکرد تا این غایت و دیگر
مرویست از قاسم بن محسن که گفت من میان مکه و مدینه بودم که گذشت بر من اعرابی ضعیف الحال و از من سوال کرد چیزی
کرده از نان بیرون آوردم و بوی دادم او گرفت و رفت ناگاه باد تندی پیدا شد و دستار مرا از سر من ربود و ندیدم که
کجا برد پس چون داخل شدم بر ابی جعفر علیه السلام فرمود مرا که یا قاسم باد برد دستار ترا در راه گفتم بلی فرمود که ای
غلام عمامه او بیار و بوی ده پس رفت و عمامه مرا آورد بعینها گفتم یا ابن رسول الله چگونه آمد بسوی تو فرمود که تصدق کردی بر اعرابی

پس حق تعالی صدقه‌ی او قبول فرمود و رد کرد بمادر او تا او را و إنّ الله لا يُضيع أجر المحسنين و دیگر روایت کرده اسمعیل بن
عیاش الهاشمی گفت آمدم روز عیدی بخدمت ابی جعفر علیه السلام و شکایت کردم از تنگی معاش پس برداشت
مصلی را و فرا گرفت از تراب سبیکه طلا پاره‌ای و بمن داد آنرا بردم به بازار پس بود در آن شانزده مثقال از طلا خالص
این آخر آنست که نقل کرده شد و از کتاب راوندی آبی در نثر الدر آورده که نذر کرد متوکل در مرضی که اگر
حق تعالی او را صحت بخشد تصدق کند بمال بسیاری پس هر یک چیزی گفتند تا اگر گفت محمد بن علی الرضا علیهما السلام که
اگر حنث در این نذر کرده بودی پس تصدق کن هشتاد دینار و اگر حنث در درهم کرده بودی پس تصدق کن هشتاد درهم را
فقها گفتند ما این را در کتاب و سنت نیافته‌ایم فرمود بلی در قرآن وارد است که وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِي مَوَاطِنَ
كَثِيرَةٍ پس شمردیم وقایع رسول الله صلی الله علیه و آله هشتاد بود و او گوید که این قصه اگر با متوکل وقوع یافته
پس جواب آن از علی ابن محمد علیه السلام بوده زیرا که محمد ملحق شده بود ایام متوکل را و جایز است که بوده مر او را با افراد
از فقها و مؤلف رحمه الله میفرماید که گمان میکنم که صحیح باشد که یکی از ائمه علیهم السلام این جواب را گفته باشد زیرا که
کثرت امر نسبی است پس مواطن قتال اگر هشتاد باشد بلکه پنجاه بلکه بیست آن بسیار است پس اگر ملوک عظما بوده‌اند اتفاق
بعثاده ایشان را دلیل از معارک فاما مال پس بسیار می شمارند هر یک را الوف کثیره نمی بینی که اگر میگویی که ملک را
بیست هزار اسب است آنرا بسیار میشمارند و اگر گویند که او را پانصد هزار دینار است نمی شمارند پس کثرت و قلت نسبت
بهر چیزیست و علی هذا القیاس و گویند که مردی آمد و گفت آنحضرت را که بقدر مروت خود چیزی بمن بده فرمود که گنجایش آن نیست
مرا گفت بقدر من بمن فرمود بغلام او را دویست دینار بده و طبرسی رحمه الله ذکر کرده تاریخ مولد و امامت و وفات
و نصوص داله بر امامت و طرفی از دلایل و معجزات آنحضرت بر وجهی که شیخ مفید ایراد فرموده و غیره و زیاده بر آن این را
آورده که مرویست از امیه بن علی که او گفت من در مدینه بودم و آمد و شد میکردم نزد ابی جعفر علیه السلام و امام رضا علیه السلام
در خراسان بود و بودند اهل بیت اعمام پدر بزرگوارش که می آمدند و بر وی سلام میکردند پس کرد روزی جاریه را طلبید و فرمود که بگوی
مر ایشان را که مهیا شوند از برای ماتم پس چون متفرق شدند گفتند چرا نپرسیدیم او را که ماتم که پس چون بفردا شد کرد مثل

آنرا گفته باشم که فرمود ماتم بهترین اهل زمین است پس بعد از چند روز خبر وفات امام رضا علیه السلام آمد که آنحضرت در آن
روز وفات یافته بود که او این خبر فرموده مؤلف کتاب علی بن عیسی رحمه الله میفرماید که جواد علیه السلام در همه احوال جواد است
و در شان او صادق است قول لغوی جواد که از جود است و جواد است بحق بودن او و مردم را بطهارت عنصر و پاکی میلاد
در بلندی و رفعت منزلت کسی بوی نمیتواند رسید و مرتبه‌ی هیچ کس با مرتبه مکانت و مجد و شرف و رتبت وی نمیتواند
رسید هر کمال و فضیلتی که هست نسبت بکمال و فضیلتی که مر وی راست پست است و صفات رضیه و اخلاق مرضیه او از
روز الست است مکارم اخلاق مر او را از عطای آن کمالات وجود و محاسن اشفاق را اطراف او زیادان
مرویست اخبار بما طارز و انبا و اسلاف او فطوبی کسی که سعی کند در ولای او وای مر کسی را که در عنت باید در خلاف او
و هر که قسمت نماید غنائم مجد و معالی و مفاخر را که مر او راست صفایای آن و هر که بهتری و بزرگی و سیادت شمارند
اوست اصفا و اعلی آن جمع است اشتات معالی در وجود او ابای او که سابق اند و ابنای او و لاحق اند پس کیست که
مر او را آبی باشد مثل آبا او و جدی باشد مثل جد او پس اثر کریمت در مجد ایشان و ایشان شریک اند در مجد او و ایشان
واضح و روشنست سبل هدی و ایشان واضح سالم است کسی که سالم است از روی محب ایشان و مر امید نجات فردا
و ایشان اهل معروفند و صاحبان منی هر ملکی که هست بدون استحقاق ایشانست و هر اخلاق کریمه است خو او از
کرم ایشان است و هر صفات پسندیده که هست مخلوق در عنصر شریف و اعراق ایشان است و جنت در وصال و نار در
فراق ایشانست و دولت ایشان باقیه‌ی ائمه است و کافی است ایشان را که جد شان محمد و پدر شان علی و مادر شان
فاطمه است صلوات الله علیهما پس کیست برابر شود با ایشان در فخر یا مسابقت جوید در علو قدر از ایشان اخذ کرده
میشود آثار و از ایشان تعلیم گرفته میشود و مبترف ایشانست شرف اول و آخر این مقامی است که هر چه گویند از
مدایح ایشان برترند و آنچه بزبان رانند از مناقب از آن بیشترند پس عنان قلم کشیدن میدارد و این ابیات اختصار منها
شعر جَادَ حَمَّادٌ لِلْمُنَى جَادَ عَلَى الْآنَ مَوْلَانَا الْجَوَادُ إِمَامُ هُدًى لَهُ شَرَفٌ وَمَجْدٌ عَلَا بِهِمَا عَلَى السَّبْعِ الشِّدَادِ
امام هدی له شرف و مجد تقرب بالموالي والمعادي تصوب يد الجدوى فنغني من الأنواء في السنة الجماد

يخل جود كفيه اذا ما جرى في الجود منهل الفؤاد ۞ بني من صالح الاعمال مبنا بعيد الصيت مرتفع العماد ۞ وشاد من المفاخر
والمعالي بنا لم يبنه من عهد عاد ۞ فوا صله واانعم غزار عهدت ابر من شح العهاد ۞ ويقدم في الوغى اقدام ليث ۞
ويجري في الندى جرى الجواد ۞ فمن يرجو اللحاق به اذا ما اتى بطريق فخر او تماد ۞ من القوم الذين قد طوقا بفضل الاياد الاعادي
اياديهم وفضلهم جميعا قلايد محكمات في الهواد ۞ بهم عرف الورى سبل المعالي ۞ وهم دلوا المعالي الانام على الرشاد ۞ وهم اهل
العطايا والايادي ۞ سموا في الحلم قيسا وابن قيس ۞ وان قالوا فمن قيس الاياد ۞ وهذا تب في الشعر جار ۞ واين من الربا حضيض
الوهاد ۞ لهم ايد حبلن على سماح واعمال طبعن على سداد ۞ وهم من غير ما شك وخلف اذا انصفت سادات العباد ۞ انا مولى
دعوة ذي ولاء ۞ اليكم ينتمي وبكم ينادي ۞ يقدم حبكم ذخرا وكنزا ۞ يعود اليه في يوم المعاد ۞ جرى بمديح مجدكم لساني ۞
فاصبح ودكم وعادي ۞ فبحبكم رغبتي وعلى هواكم ۞ محافظتي وحبكم اعتقادي ۞ اذا محض الوداد الناس قوما ۞
محضتكم وان بخلوا ودادي ۞ وكيف يجور عن قصد لساني ۞ وقلبي رايح بهواك غادي ۞ وما كانت لتكا قالت لسان
لسان المرء من خدم الفؤاد ۞ وقد تتكرر الكبرى الى الاخرى ونعم الزاد زاد ۞ عانم امن عدقى ان اب دهر ۞ وانتم ان عرا
حطب عتادي ۞ يعني حمد وشكر و ستايش بي دربي گويي بر نعمتهاي قول خداوند را كه جواد است امام و را انتهاي است م
او راست شرف بزرگي كه بلندي گرفته بربرج وسعت بر هفتم آسمان شتوان سماي است كه مراد او شرف مجد و بزرگي
كه او را داده بزرگي او دوستان و دشمنان ميرسد از هر دو دست او باران جود و ميكشايد بغايت بسيار پس بي نيازست
از ستاره در سال بسته در هم از روي خشكي بخيل ميكرداند جود سردو كف او هر جواد را هر گاه كه جاري ميروان ميكرداند
جود و بخشش كه ريزنده است جواهر نعمتها را بنا كرده از صالح اعمال خانه را كه از رفعت و بلندي دور است از آنكه او را
بلند تواند رسيد كه مرتفع و بلند است ستون آن بنيا د كرده از مفاخر و معالي بنائي كه نباشند آن ارتفاع از عهد زمان
عاد فواضل و صدقات و نعمتهاي اي بسيار است كه عهد كرده شده اند كه عهد او است رشتا ريزنده عهدها و اقدام
نموده در پيشه معارك مثل اقدام شير غرنده و جريان كرده در همت و بخشش مثل جريان اسب دونده پس كيست كه اميد
رجا داشته باشد لحوق بوي هر گاه كه ايشان تواند نموده به بوي فخر و كهنگي او از قومي كه او را رسيدند از روي طوع و رغبت

بفضل ايشان دوستان و دشمنان ايشان اند دستهاي جود و فضل ايشان همه شان قلادهاي محكم است در گردنها ثبت
ايشان ميشناسند خلايق راههاي بلند و درست را و ايشان راه مينمايند و دلالت ميكنند مردمان را بر راههاي راست و ايشان
اهل معاني اند و ايشان اهل عطايا و ايادي اند نام كرده اند در حلم قيس و قيس پسر او را و اگر گويند پس كيست قيس كه صاحب
حلم و ايادي باشد نسبت با ايشان و اين مذهبي است كه در شعر جاري است و كجاست وجه مناسبت بلندي را با پستي
مر ايشان را دستهاي جود و كرم است كه مجبول اند بر بخشش و جوانمردي و ايشان را افعال و اعمال است كه مطبوع اند
بر صواب و سداد و نيكوئي و ايشان از غير آنانند كه در ايشان شك و ريب و خلف و خلاقي باشد هر گاه كه انصاف دهي
ايشان سادات و بهترين بندگانند من مولائي خوب صاحب ولا و دوستيم بسوي شما نسبت ميدهم و شما را ندا و صدا ي
من پيش ميفرستند دوستي شما ذخيره و گنج را كه باز گردد با او در روز باز گشت جاري روانست بمديح مجد و بزرگي
شما زبان من پس بامداد ميكنند دوستي من حق در باب شما و عادت من پس باز دهد شما است رغبت و ميل من و بهواي شماست
نگاه داشت و محافظت من و حب دوستي شماست اعتقاد من هر گاه كه محض دوستي ورزند مردمان قومي را محض دوستي
ميورزم من شما را اگر چه مخصوص دارند دوستي مرا و چگونه بگردد از قصد زبان من و حال آنكه دل من بوي خوش
دهنده است كه بهواي تو پاينده است و از آنجاست كه حكايت كنند كه زبان مرد خادم دل او است و بدرستيكه من پيش
فرستاده ام زاد و توشه را از جهت سير كردن من بسوي آخرت و خوب زاد و توشه ايست زاد و توشه من پس غنيمت
سازم من اگر راست شود زمان و شمائيد اگر عاري سازد خطب كلام در شتي مرا يعني شمائيد طريق نجات ملوك السلام

٢ علي بن محمد س

2
در ذكر امام دهم ابي الحسن علي بن موسي بن جعفر بن محمد بن علي بن حسين بن علي بن ابيطالب عليهم السلام م م
ايراد فرموده كمال الدين بن طلحه رحمه الله در باب دهم از كتاب خود ذكر ابي الحسن علي بن محمد بن علي الرضا عليهم السلام
و گفته كه ولادت با سعادتش در رجب بوده در سال دويست و چهارده هم از هجرت اما نسب بزرگوارش
پس پدرش ابو جعفر محمد بن علي الرضاست عليهما السلام و ذكر او سابقا گذشت و مادرش ام ولد و نام او سمانه مغربيه
و غير از اين نيز گفته اند و اما نام بلندش علي است و القابش ناصح و متوكل و فتاح و نقي و مرتضي و اشهر او متوكل است

و محقق میدانست این لقب را و امر فرمود اصحاب خود را که اعراض کنند از این زیرا که لقب خلیفه بود و متوکل
در این روز **و اما مناقبش** بعضی آن که روزی آنحضرت بیرون فرمود از سر من رای بقریه از جهة مهمی که او را
بود پس آمد مردی از اعراب که طلب میکرد آنحضرت را پس گفتند که بمنزل فلانی فرمود پس آمد تا آنجا چون بخدمت
وی رسید فرمود که چیست حاجت تو گفت من مردی ام از اعراب کوفه و استمساک جسته ام بدوستی ولای
جد تو علی ابن ابیطالب علیهما السلم مرا قرضی و وامی بسیار مستولی شد که گرانست بر من داشتن آن و نمی بینم که
قصد کنم از برای گزاردن آن غیر ترا فرمود آنحضرت و نواز او که خوش دار نفس خود را و روشن ساز چشم خود را
بعد از آن او را فرود آورد چون صباح روز دیگر شد فرمود مر او را که از تو حاجتی میخواهم الله الله که مخالفت
کنی مرا یعنی که زنهار که مخالفت نکنی گفت اعرابی که مخالفت نکنم پس ابو الحسن علیه السلم بر ورقه اعتراف نوشت
که بروست مر اعرابی را مالی که تعیین فرموده بود زیاده بر دین او و فرمود که بگیر این خط را پس هرگاه من بسر من رای
بروم حاضر شو بسوی من و نزد من جماعتی باشند پس از من مطالبت کن این را بغلظت و درشتی گفتار من
در ترک ایفای تو آن الله الله در مخالفت تو مرا اعرابی گفت چنین کنم و گرفت خط را از آنحضرت پس چون آنحضرت
بسر من رای فرمود حاضر بودند نزد وی جماعتی بسیار از اصحاب خلیفه و غیر ایشان نیز بودند حاضر شد این مرد
و بیرون آورد آن خط را و طلب دین کرد و درشتی مینمود بر انوجه که آنحضرت فرموده بود و ابو الحسن رفق و
مدارا میکرد و عذر میخواست و وعده میفرمود بوفای و سخنان خوش در روی او میگفت پس این احوال را بخلیفه
نقل کردند متوکل برای آنحضرت سی هزار درم فرستاد چون آن مال را آوردند نزد وی گذاشت تا آن مرد آمد
فرمود که بگیر این مال را و گذار از دین خود را و انفاق کن باقی را بر عیال و اهل خود و معذور دار ما را پس گفت
اعرابی که یا ابن رسول الله بخدا که امل و آرزوی من بود کمتر از ثلث این و لیکن خدای تعالی داناترست بجایی که
پدید کرده رسالت خود را آنجا و فرا گرفت مال را و بازگشت و این منقبتیست که هر که شنید آن را حکم میکند
از برای او بمکارم اخلاق و آن سریست که دلالت دارد بر شرف و منقبت او باتفاق و ولد شد ابو محمد الحسن علیه السلم بود که مذکور

خواه

خواهد شد بعد از این انشاء الله تعالی **و اما عمر شریفش** پس آنحضرت وفات یافت در بیست و پنجم ماه جمادی الآخره در سال دویست و پنجاه و
چهارم در خلافت معتز و قد ذکر ولادت وی گذشت که در دویست و چهاردهم بوده پس عمر وی چهل سال بوده باشد غیر از روزی
چند و با پدر بزرگوارش شش سال و پنج ماه بود و بعد از وفات پدر سی و سه سال و چند ماه خلیفه بود و قبر انورش در سر
من رای است **و حافظ عبد العزیز** رحمه الله آورده که مولد آنحضرت در سنه اربع عشر و مائتین بود و در سنه اربع و خمسین و مائتین
وفات فرمود پس عمر شریفش چهل سال باشد و قبر مطهرش در سر من رای است و دفن کرده شد در زمان معتز و بلوغ ساعت
جمادی و مادرش سمانه بوده و گویند که در مدینه متولد شد در نیمه ذی الحجه سنه اثنی عشر و مائتین و قبض کرده در سر من
رای در رجب سنه اربع و خمسین و مائتین و او را از عمر چهل و یکسال و شش ماه بود و قبرش در سر من رای است
در خانه خود گوید علی بن یحیی بن ابی منصور که من نزد متوکل بودم که در آمد علی بن محمد بن علی بن موسی علیهم السلم پس چون نشست
متوکل گفت که چه میگوید ولد پدر تو در باب عباس بن عبد المطلب فرمود که آنچه میگوید ولد پدر من یا امیر آنست که
فرض کرده بنده خدای تعالی طاعت خود را بر خلق خود و فرض کرده طاعت محمد را بر همه خود صلی الله علیه و آله این انتهای
کلام اوست **و شیخ مفید** رحمه الله ابوابی چند فرموده در ذکر ابی الحسن علی بن محمد بن علی علیه السلم و در تاریخ مولد و دلایل امامت
و مبلغ سن و ذکر وفاتش و سبب آن و موضع قبر و عدد اولاد و مختصری از اخبار آنحضرت **باب در مولد او** و بود امام بعد از
ابی جعفر پسر او ابی الحسن علی بن محمد بن علی علیهم السلم از جهة اجتماع خصال امامت و کمال افضل در او و آنکه نبود که قائم مقام
پدر بزرگوار باشد سوای او و ثبوت نص بر او بامامت و باشارت از پدرش بخلافت او و ولادت شریفش بصریا بوده از مدینه
رسول الله صلی الله علیه و آله در نیمه ذی الحجه در سال دویست و دوازدهم از هجرت و رحلت فرمود در سر من رای در رجب در
سال دویست و پنجاه و چهارم و درازی عمر او چهل و یکسال و چند ماه بود و متوکل فرستاده بود یحیی بن هرثمة بن
اعین را و آن حضرت بسر من رای آورده و اقامت کرد در آنجا تا رحلت فرمود و مدت امامتش سی سال بود
و مادرش ام ولد بود که او را سمانه میگفتند **باب در نص امامت آنحضرت** مرویست از اسمعیل بن مهران که او گفت که چون بیرون فرمود
ابو جعفر علیه السلم از مدینه بسوی بغداد در دفعه اول گفتم مر او را نزد خروج وی که فدای تو گردم که میترسم بر تو از این وجه پس بسوی

که جوعت امر بعد از تو گفت پس روی بجانب من آورد و تبسم کنان فرمود هیهات آنچه تو گمان داری از ین پس وقتی که وی را
معتصم طلب کرد رفتم بخدمت وی گفتم فدای تو گردم بیرون می فرمائی پس که راجع خواهد شد بعد از تو امر خلافت گریست
چنانچه محاسن مبارکش تر شد بعد از آن ملتفت شد بجانب من و فرمود که درین نوبه بر سیمی شود از من امر خلافت
بعد از من حواله به پسرم علی و از خیرانی مرویست او روایت کرده از پدر خود که بودم من ملازم در خانه ابو جعفر
از برای خدمتی که مرا متوکل بآن کرده بود و بود احمد بن علی اشعری که می آمد در سحر در آخر هر شب تا بداند خبر علت
ابو جعفر علیه السلم و رسولی بود که تردد میکرد میان ابو جعفر و خیرانی چون او حاضر میشد بر میخواست احمد و خلوت میکرد با وی
خیرانی گوید که بیرون رفت یکشبی و برخاست احمد بن علی از مجلس و خلوت کرد با وی رسول و احمد برگرد ایشان میگشت
پس استاد در جایی که کلام ایشان می شنید گفت رسول که مولای تو بتو سلام رسانیده و میگوید ترا که من در میگذرم و امر
به پسرم علی و مراد است بعد از من بر شما آنچه بود مرا بر شما بعد از پدر من بعد از آن رسول بازگشت احمد بموضع خود و گفت که گفت
رسول ترا گفت خیریست گفتم من شنیدم آنچه او گفت و اعاده کرد بر من آنچه شنیده بود گفتم مراد را که حرام کرده
خدای تعالی بر تو آنچه تو کردی زیرا که حق تعالی فرمود که ولا تجسسوا پس چون شنیدی نگهدار شهادت را شاید که
بان محتاج شویم یکروزی و بر تست که بیرون نیاری از اظهار آن تا وقت آن در آید گفت چون بامداد آمدم و نوشتم رساله
در ده رقعه و دادم به ده کس از روی شناسان اصحاب خود و گفتم اگر حادثه شود بمن حدث موت پیش از آنکه
مطالبت کنم شما را باینها پس بکشایید آنها را و عمل کنید بآنچه در آنهاست پس چون ابو جعفر علیه السلام درگذشت
بیرون نیامدم از منزل خود تا دانستم که روسای عصابه اجتماع نموده اند نزد محمد بن فرج و مشاورت میکردند درین امر
نوشت بسوی من محمد بن فرج و اعلام کرد مرا باجتماع ایشان نزد او و میگفت اگر نه خوف شهرت میبود هر آینه می آمدم
با ایشان بسوی تو پس میخواهم که برنشینی و بسوی من بیایی پس سوار شدم و بسوی وی رفتم که قوم نزد وی اجتماع
نموده اند پس تجربه کردم بر در خانه یافتم که اکثر ایشان در شک و ریب اند پس گفتم مر آنکسانی را که رقعها نزد ایشان بود
و ایشان حاضر بودند که بیرون آرید آن رقعها را پس بیرون آوردند آنها را پس گفتم این آن رقعه است که مامور بودم

بان پس بعضی گفتند که دوست میداشتیم که میبودیم با تو درین امر دیگر تا استوار میشد قول گفتار گفتم مر ایشان را که بیارد خدای تعالی
بر اینچه ما آنچه دوست میدارید آنرا اینک ابو جعفر اشعری گواهی میدهد از برای من بشنیدن این رساله پس از و سؤال
کنید پس چون قوم از وی سؤال کردند پس توقف کرد از شهادت پس دعوت کردم ورا بمباهله پس ترسید از آن و گفت
شنیده ام من آنرا و این منقبت و رتبت کرامت بود که میخواستم باشد مردی از عرب فاما با مباهله پس راهی نیست بکتمان
شهادت پس جدا نشد آن قوم تا اسلام دادند مر ابی الحسن را علیه السلم و اخبار درین باب بسیارست **طرفی از دلایل ابی الحسن
علیه السلم و اخبار براهین** وی از خیران اسباطی روایت کند که من آمدم برابی الحسن علی بن محمد علیهما السلم بمدینه
پس گفت مرا که خبر واثق چیست نزد تو گفتم جانم فدای تو باد و من که گذاشتم او را در عافیت و من اقرب مردمانم از روی
عهد با وی و آن ده روز باشد که من گذاشته ام او را فرمود که اهل مدینه میگویند که او مرده است من دیگر همان را اعاده
کردم دیگر همان فرمود تا سه نوبت پس چون فرمود که مردم مدینه میگویند دانستم که خود میگوید بعد از آن فرمود مرا که چه کرد
جعفر را گفتم او را به بدترین حالی در زندان گذاشتم فرمود که صاحب امر اوست و دیگر فرمود که ابن الزیات را گفتم
مردم با او بیند و او امر اوست فرمود که او شوم است بر وی بعد از آن خاموش شد و دیگر فرمود مرا که لابدست که
جاری شود مقادیر الهی و احکام او ای خیران واثق مرده و نشست جعفر متوکل بر خلافت و ابن الزیات کشته شد
گفتم کی گفت بعد از بیرون آمدن تو بشش روز مرویست از علی بن ابراهیم بن محمد الطایفی که متوکل را مرض جراحی که
آن ورمی است غلیظ پس صعب روی نمود چنانچه مشرف شد بر موت و کسی نتوانست کارد رسانید پس نذر کرد
مادرش که اگر حق تعالی ورا شفا دهد بفرستد از برای آنحضرت مال بسیار از مال خود و گفت ورا فتح بن خاقان که
بفرستی بسوی این مرد یعنی ابو الحسن علیه السلام پس از وی سؤال کنی که بسا نزد وی از صفت چیزی باشد که حق تعالی بان
فرج میدهد از تو پس گفت بفرستید بسوی او و آنگاه رسول رفت و بازگشت آنحضرت فرمود که بگیرید کسب گوسفند را
و آن عصاره بشک گوسفندست و بیامیزید با آب گل و بنهید بر جراحت که آن نافع است بفرمان خدای تعالی پس کسی که
نزد متوکل بود افسوس کرد از ین قول فتح گفت مر ایشان را که ضرر ندارد آن تجربه که آنحضرت فرمود بخدا که امید صلاح دارم

باین تجربه پس کسب را حاضر کردند و آب گل آمیختند و بنهادند و آن خراج بیرون آمد انچه در وی بود و بشارت دادند مادر متوکل را
بعافیت و صحت او پس مادر متوکل ده هزار دینار طلا مهر نهاده برای آنحضرت فرستاد و متوکل ازان علت خلاص شد چون
چند گاه برین گذشت بدگوئی کردند ابو الحسن را علیه السلم نزد متوکل و گفتند نزد وی سلاح و اموال بسیارست پس متوکل فرستاد
سعید حاجب که برود و هجوم کند شبی برو و بگیرد انچه وی بیابد از اموال و سلاح و بار کند و برای او بفرستد ابرهیم بن محمد گوید
که سعید گفت مرا که من شب رفتم بر سرای آنحضرت و نردبان بنهادم و ببام بر آمدم از انجا بزیر میرفتم دران ظلمت شب ندانستم که
چگونه بآن خانه در آیم آنحضرت آواز داد که یا سعید همانجا باش تا شمع بیارند نزد تو من درنگ کردم تا آوردن شمع و بزیر رفتم
بر وی جبه از صوف و تاجی از صوف و سجاده از حصیر که بران نشسته بود متوجه قبله فرمود که پیش تو دیگر خانهاست من بآن رفتم
و تفتیش کردم هیچ چیز دران نیافتم تا نگاه یافتم بدره مهر کرده بمهر مادر متوکل و کیسه دیگر مهر کرده و آن آنحضرت فرمود مرا که مصلی
پیش تست پس یافتم شمشیری که در غلاف بود برداشتم با آن کیسهای زر و آوردم نزد متوکل پس چون بر انجا مهر مادر دید
فرستاد بسوی وی و بیرون آمد پرسید از وی از ان بدره که خبر کرده بودند از آن بعضی از خادمان خاصه او گفت من نذر کرده بودم در
برای تو که چون صحت یابی از مال خود ده هزار دینار بفرستم بسوی وی بعد از صحت تو فرستادم و این مهر تست بر کیسه و مهر نگشوده
نگشوده این مهر را و گشود کیسه دیگر را پس در وی چهار صد دینار بود بعد از آن امر کرد که ضم کنند با آن بدره دیگر را و گفت مرا که ببر اینها را
بسوی ابی الحسن علیه السلم من آنها را آوردم بسوی وی و شرم داشتم از وی پس گفتم ای سید من دشوار بود بر من در آمدن بسرای تو
بی دستوری تو ولیکن مامور بودم فرمود مرا که وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ محمد بن فرج رخجی گوید که آنحضرت
نوشت بمن که یا محمد جمع کن امر خود را و فرا سلاح خود را گفت من بودم در جمع امر خود و ندانستم چه اراده کرده بآنچه بمن نوشته
تا آمد بمن رسولی از مصر و مرا مقید کرده برده و گرفت آنچه مالک آن بودم و مرا بزندان بردند و مکث کردم دران زندان هشت سال
بعد از ان آنحضرت کتابتی نوشت بمن و من در زندان که یا محمد فرو میا در ناحیه جانب غربی پس خواندم کتابت را و گفتم در
نفس خود که نوشته بمن ابو الحسن علیه السلم کتابتی باین نوع و من در زندان این امر عجیبست پس درنگ نکردم مگر اندک روزی که
حق تعالی فرج فرستاد و قید مرا برداشتند و مرا گذاشتند گفت بعد از خروج از زندان نوشتم بآنحضرت که از حق تعالی درخوا

ضیاع مرا بمن باز گردانند نوشت بمن که زود باشد که باز گردانند بر تو و ضرر نکند بتو چون بتو باز نگردد گوید علی بن محمد النوفلی پس چون
فرستاد محمد بن فرج رخجی بعسکر نوشتند از برای رد ضیاع وی پس هنوز نرسیده بود کتابت آمد که او مرده و نوشت علی بن
خطیب بمحمد بن فرج که بیرون آ از عسکر پس او نوشت بسوی آنحضرت دران امر مشورت کرد آنحضرت نوشت بوی که بیرون
رو که فرج تو در انست انشاء الله پس بیرون رفت و فرج تو دران است و درنگ نکردند که مرد ابو یعقوب گوید که دیدم محمد بن فرج را
که پیش از مرگ او بعسکر در شبانگاهی از عشایا و در روی وا ابو الحسن علیه السلم می آمد پس نظر شافی بروی کاشت و بعد از ان
بیمار شد محمد بن فرج در روز دیگر پس چند روز از مرض او گذشت من بعیادت وی رفتم حدیث کرد بمن که ابو الحسن علیه السلم
برای من جامه فرستاده که در زیر سر خود نهم گفت از کفن وی کردند ابو یعقوب گوید دیدم ابو الحسن را علیه السلم با احمد بن خصیب که
سیر میکردند و آنحضرت از و بازپس کشید ابن خصیب گفت سیر کن و بمن برس فرمود که تو پیشی داری پس درنگ نکردیم مگر چهار
روز تا شکنجه بر ساق ابن خصیب نهادند و دران کشته شد و گویند که الحاح میکرد ابن خصیب بر آنحضرت در خانه که در انجا
آنحضرت ساکن بود که من بر آنجا می نشینم تا تو در کجا و لیکن تا جدا ابی باقی نمان پس دران ایام حق سبحانه و تعالی او را متوفی
گردانید گوید ابو الطیب یعقوب بن یاسر که متوکل بود که میگفت وای بر شما بدرستی که بتنگ آورده مرا امر پسر رضا هر چند جهد میکنم
و سعی مینمایم که با من شراب بخورد و ندیم من باشد از ان امتناع مینماید و هر چند سعی میکنم که بیابم فرصتی در معنی نمی یابم این فرصت را
پس گفتند بعضی از حضار مجلس که اگر نمی یابی از ابن الرضا آنچه میخواهی ازینحال پس برادر او موسی مردیست گوینده و خیاش بخود
دمی آشامد و عشق می ورزد و مخالطه میکند پس او را حاضر کن و تشهیر ساز او را و این خبر شیوع پیدا میکند از پسر رضا و کسی فرق
نخواهد کرد میان او و برادرش و کسی که وی شناسد متهم خواهد ساخت برادر او را بسبب این افعال گفت بنویسید تا آوردن او بتکریم
و تعظیم و متوکل در حال آمدن او جمیع بنی هاشم را باستقبال فرستاد و پیشوایان و سایر مردم را و گفته بود که چون او را بیند اقطاع
از برای او قطیفه و بنا کنند از جهت وی در و بنا آن و سوار و اسباب او در انجا باشد و چون آید بجهت اسار از برای او منزل نزیه پسندیده
او را در انجا بنه و صله بسیار و احسان بیشمار برای وی بفرستند پس چون می آمد ملاقات فرمود ابی الحسن علیه السلم او را در قنطره
وصیف و آن موضعیست که استقبال میکنند تا انجا آیند کار از پس سلام کرد برو و توفیه حق او نمود بعد از آن فرمود که این مرد

حاضر میسازد تا ترا بی حرمت کند و پرده ناموس ترا بدرد زنهار که قبول نکنی و با وی نبید نخوری از خدای تعالی بترس ای برادر من
که مرتکب حرام شوی موسی گفت که مرا از برای آن طلبیده پس چاره من چه باشد فرمود که بایست که قدر خود را و عصیان
مورز پروردگار خود را و مکن چیزی که موجب شین و عیب تو باشد و غرض او هتک ستر تست و عرض و حرمت تو پس
میکرد موسی ازین نوع آنحضرت مکرر در مبالغه و موعظه می فرمود و او مقیم بود بر خلاف آن پس چون آنحضرت دید که او را
اجابت نمیکند فرمود که آن مجلسی که میخواهی اجتماع خود با وی در آن و در آن جمع نخواهد شد تو و او هرگز پس موسی اقامت کرد
سه سال و صباح هر روز بدر خانه متوکل میرفت پس میگفتند با وی که امروز شغلی دارد پس میرفت و باز می آمد و باز میگفتند که
امروز دوائی خورده و لایزال برین بود تا سه سال تا متوکل کشته شد و اجتماع نمود با او بر شراب و در روایت کند زید
بن علی حسین بن زید گفت مریض شدم پس طبیبی آمد بر سر من در شب و وصف کرد از برای من دوائی که فرا گیرم در سحر
چنین و چنین پس میسر نشد تحصیل آن در شب بیرون رفت طبیب از انجا و آمد خادم ابی الحسن علیه السلم فی الحال و با او کیسه
بود و در انجا این دوا با بود و بعینه گفت ابی الحسن علیه السلم بر ساند بتو و میفرماید که بگیر این دوا را چنین و چنین در روز پس گرفتم
آنچنان و آشامیدم و خلاص شدم از آن مرض محمد بن علی گفت یا محمد کجا اند علاة ازین حدیث در ذکر ورود ابی الحسن علیه السلم از مدینه
بعسکر و وفات او در انجا و سبب آن و عدد اولاد و طرفی از اخبار او سبب آمدن ابی الحسن علیه السلم بسرمن رای که
عبدالله بن محمد متولی حرب و نماز شد در مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله پس بد گوئی آنحضرت کرد نزد متوکل و متوکل قصد آزار
آنحضرت داشت و رسید این امر بآنحضرت پس کتابتی نوشت بمتوکل و ذکر نمود تحامل عبدالله بن محمد و کذب و دروغ
او را در آنچه بد گوئی کرده بود او را پس متوکل بعد از ورود جواب آن نوشت و طلب کرد او را که حاضر شود بعسکر
نیکوی فعل و قول که بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد بدرستی که امیرالمومنین عارفست بقدر تو و رعایت کننده است ترا
از جهة قرابت و خویشی ایجاب کننده است حق ترا و مورثست از امور که در باب تست در اهل بیت تو چیزی که بصلاح
آرد بدان حال ترا و حال ایشانرا و اثبات کننده است عز تو و عز ایشانرا و داخل میکرد امن را بر تو در ایشان و سزاوارست که
باین خشنودی و رضای حق تعالی در یابد و ادای آنچه مفترض و واجبست در باب ایشان و بدرستی که دید امیرالمومنین بر داشتن عبدالله

بن محمد را از آنچه بود که مرتکب و متولی حرب و صلوة شدن بود در مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی که بود بر آنچه ذکر کرده بود
تو از جهالت او بحق تو و سبکی و استخفاف آن بقدر تو و نزد آنچه نسبت داده بود ترا بسوی آن از امری که دانسته بود امیرالمومنین
برات ترا از آن صدق نیت تو در نیکی و قول ترا بدرستی که باز نگیر خود را برای آنچه فرستاده شد بطلب آن امیرالمومنین
والی کرد بجای او محمد بن فضل را و امر کرده او را باکرام و تعظیم و تبجیل تو و صلاح امر رای تو است و این موجب تقرب است
بسوی خدای تعالی و بسوی امیرالمومنین و امیر بغایت مشتاق حضور تست میخواهد که تجدید عهد کند بتو و نظر کند در امر تو
پس اگر میل فرمائی بدیدن و زیارت او و مقام پیش وی کنی میتواند بود اگر خود فرمائی و هر کرا که اختیار کنی از
اهل بیت و موالی و حشم خود را بمهلت و آهستگی بار کنی هر گاه که خواهی و فرود آئی هر گاه خواهی و سیر فرمائی هر گاه
خواهی که باشد یحیی بن هرثمه که مولی امیرالمومنین است و کسی که با اوست از لشکریان بار کنند بیار کردن تو و سیر کنند بسیر
کردن تو و امر ایشان بحواله حضرت تست و ما فرستادیم او را که بفرمان تو باشد پس استخاره کن با حق تعالی و متوجه شو تا
ملاقات فرمائی با امیرالمومنین که نیست هیچکدام از برادران و فرزندان و خویشان که الطف باشد از تو از روی منزلت
و ستوده تر باشند از تو از روی اثرت و شفقت که تو از همه عزیزتری نزد من و السلام علیک و رحمة الله و برکاته و
نوشت ابرهیم بن عباس در شهر جمادی الاخر سنه ثلث و اربعین و مایتین و چون کتابت بابی الحسن رسید تجهیز رحیل و راه نمود
و بیرون آمد با یحیی بن هرثمه تا رسید بسر من رای فرستاد متوکل که امروز توقف کند تا که تمامت فردا بوی ملاقات کند آنحضرت
نزول فرمود بجائی که معروف بود بخان صعالیک اقامت فرمود بقیه روز را در آن خان بعد از آن متوکل فرستاد که
سرائی از برای وی تعیین کردند و نقل فرمود با انجا و روایتست از صالح بن سعید که من رفتم بخدمت آنحضرت در روز ورود
خانه فرود آمدن بود گفتم فدای تو گردم در سر امور این طائفه میخواهند که اطفای نور تو کنند و در کار تو تقصیر نمایند تا غایتی که
فرود آورده اند ترا در شنیع ترین جائی که آن خان صعالیک است فرمود تو چنین پنداری یا ابن سعد که من درین جایم
بعد از ان اشارت فرمود بدست مبارک خود ناگاه دیدم که باغها و بوستانها و چمنهای سبز و خرم است با آبهای روان
با حوران و ولدان که گویا لولو مکنون است دیدن من خیره شد و تعجب من زیاده گشت فرمود یا ابن سعد جای ما این است

باز ایستیم در حال صعالیک و اقامت فرمود آنحضرت در مدت حیات در سر من رای در ظاهر حال متوکل کریم و تعظیم او
میکرد و در باطن در حیله و در قصد وی بود و در این باب احادیث بسیار وارد است که اگر می آریم از مقصود کتاب می مانیم وفات
فرمود ابو الحسن علی النقی علیه السلام در ماه رجب در سال دویست و پنجاه و چهارم از هجرت و دفن کردند او را در سرای خود در
سر من رای و گذاشت از فرزندان ابو محمد را که امام بود بعد از او و پسر دیگر محمد و جعفر و یک دختر عایشه نام و ده سال و چند ماه
در سر من رای مقام داشت و در روز وفات چهل و یکسال بود و ابن خشاب در تاریخ مولد و وفات و عمر آنحضرت
ذکر کرده قریب بآنچه از پیش گذشت و صاحب کتاب دلائل آورده نقل از حسن بن علی الوشا که حدیث کرد مرا
ام محمد مولاة ابو الحسن الرضا و او با حسن بن موسی بود گفت آمد ابو الحسن ترسان تا نشست در دامن مادر پدر او بنت
موسی پرسید که چیست حال تو که ترسانی فرمود که پدر من وفات یافت این زمان گفتا که گفت که این مگوی گفت و الله که چنین است
که من میگویم از برای تو گفت پس نوشتم آن روز را وفات ابو جعفر در آن روز بوده و نوشت بسوی آنحضرت محمد بن حصین اهوازی
و سوال کرد او را از سجود بر آبگینه که آیا روا است یا نه گفت چون کتابت فرستادم حدیث میکرد نزد من یکی که آن از ریگ است
و ایشان میگویند که باک نیست سجود بر چیزی که از زمین باشد گفت جواب فرستاد که سجده مکن بر وی و اگر چه حدیث کنند
ترا النفس تو که آن از آن چیزیست که از زمین است چه او از ریگ و نمک است و نمک از سنج است یعنی از زمین شور سر رویده است از
علی بن محمد النوفلی که او گفت من شنیدم از آنحضرت که میفرمود که اسم الله اعظم هفتاد و سه حرف است و از آن نزد آصف
یک حرف بود که متوقف شد از برای او زمین در آنچه میان او و شهر سبا بود و گرفت تخت بلقیس را و آورد نزد سلیمان بعد از آن
گسترده زمین را در اقل و کمتر از آنکه چشم بر هم زنند و نزد ما از آنجمله هفتاد و دو حرفست و یک حرف نزد حق سبحانه و تعالی است
که اختیار فرموده آن را در علم غیب و روایت از فاطمه بنت الهیثم که او گفت که من در خانه ابو الحسن علیه السلام بودم در وقتی که متولد
شد در وجعفر پس دیدم اهل سرا را که با آن شادی میکردند من برفتم بخدمت آنحضرت و ندیدم که باین ولادت مسرور و
شاد باشد گفتم یا سیدی چیست مرا که ترا شاد و مسرور نمی بینم فرمود که آسان باد بر تو رود باشد که گمراه شوند خلق
بسیار بواسطه او و حدیث کرد محمد بن شرق که در خدمت آنحضرت بودم و میرفتم بمدینه فرمود مرا که آیا تو پسر شرق

بستی

بستی گفتم بلی پس خواستم که از وی مسئله سوال کنم پس ابتدا کرد پیش از آنکه از وی سوال کنم و فرمود که ما بر قاعده رائیم و اینجا
محل مسئله پرسیدن نیست محمد بن فضل بغدادی گوید که من نوشتم با بی الحسن علیه السلام که ما را دو دکان است که پدر از برای
ما گذاشته است و میخواهیم که بفروشیم آنها را و دشوار است بر ما این پس از خدای تعالی در خواه که میسر گرداند که بفروخته
شود بقیمت خود و با فاضل دهد جواب آن نفرمود بچیزی من چون بازگشتم ببغداد هر دو دکان من سوخته بود ایوب بن
نوح گوید که من نوشتم بآنحضرت که از برای من حملی است دعا کن که حق تعالی آنرا پسر گرداند پس نوشت بمن که چون
او متولد شود او را محمد نام کن گفت پس پسری متولد شد او را محمد نام کردم گویند که محمد بن زکریا را حملی بود پس نوشت
بآنحضرت که مرا حملی است دعا کن که حق تعالی مرا پسری کرامت کند جواب نوشت بوی که بسا دختر که بهتر از پسر است
پس حق سبحانه و تعالی او را دختری داد و ایوب بن نوح گوید که نوشتم بابی الحسن علیه السلام که تعرض میکند مرا جعفر بن عبد
الواحد القاضی و ایذا بمن میرساند در کوفه شکایت بتو آورده ام که بنوعی شود که از و ایذا بمن نرسد نوشت بمن که کفایه میشود
امر او از تو تا دو ماه پس عزل شد از قضای کوفه در آن دو ماه من استراحت یافتم از و گوید فتح بن یزید جرجانی که بخدمت
ابی الحسن رسیدم در وقت باز گشتن از مکه بعراق پس شنیدم که میفرمود که هر که از خدای تعالی بپرهیزد از وی هر چیز بترسد و هر که اطاعت
حق کند اطاعت او کنند گفت پس تلطف کردم بجانب وی و سلام کردم بروی جواب فرمود و امر کرد مرا بجلوس و اول
چیزی که ابتدا فرمود آن بود که گفت یا فتح هر که اطاعت خالق کند باک نداشته باشد از قهر و سخط مخلوق و هر که بخشم آرد خالق را
پس باید که یقین داشته باشد که فرو خواهد آورد خالق بآن خشم مخلوق را بدرستیکه خالق وصف کرده نمیشود مگر بچیزی که
وصف کرده باشد او ذات خود را بآن و از کجا وصف توان کرد خالق را که حواس عاجز است از آنکه درک تواند کرد او را
و اوهام برابر او معرفت او تواند گشت و دیده تیز بین احاطه دیدن او تواند کرد بزرگتر و برتر از آنست که وصف کنند او را وصف
کنندگان دور است در نزدیکی او و نزدیکی است در دوری او و در دوری نزدیکست و در نزدیکی او دور است و مکیف میکرد کیف را
و گفته نمیشود او را کیف و بدید میکند این را و میگویند او را این او و منقطع است از کیفیت و اینیت او یکتای صمد است و نه
والد است و نه ولد و او را نه کفو است و نه ند و او است واحد بزرگست عظمت و جلال او و چگونه وصف کرده شود مکان

محمدی که قرین کرده است جلیل و را بنام بزرگ خود و شرف داده او را بعطاء خود و واجب گردانیده مر اکه اطاعت او کنند بطاعت خود

چنانچه فرموده که وما نقموا الا ان اغنیهم الله و رسوله من فضله و حق جل و علا حکایت میکند قول کسی را که طاعت

او کرده که او معذب خواهد بود میان طبقات نیران سرابیل قطران او که یا لیتنا اطعنا الله واطعنا الرسولا و بیکو وصف کرده

کرده شود بجهت آنکه قرین کرده است جلیل طاعت ایشان را بطاعت رسول خود چنانچه فرموده که اطیعوا الله واطیعوا

الرسول واولی الامر منکم و دیگر فرموده ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم و دیگر فرموده که ان الله یأمرکم ان تؤدوا

الامانات الی اهلها و دیگر فرموده که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ای فتح بجیا او وصف کرده نمیشود

جلیل جل جلاله و رسول جلیل و وله تبول پس چگونه وصف کرده میشود مومن مسلم از جمله امر بابس بنی ما افضل ایشان است

افضل اخلاق و وصی ما افضل و اکرم اوصیا اسم ایشان افضل اسماست و کنیت ایشان افضل کنیتهاست و اجلای ایشان

اکرم مجالست نکنند ما را الا کفو مجالست کنند ما را هیچکس و اگر تزویج کنند ما را الا کفو تزویج نکند احدی اشد مردمان از روی تواضع اعظم

ایشان است از روی علم و ابذای ایشانست از روی کف و امنع ایشانست از روی کف میراث میگیرند از ایشان اوصیای ایشان

علم ایشان را پس بازگردان بسوی ایشان امر او تسلیم کن بسوی ایشان بمیر امر را خدا ایتع ثمات ایشان و رزق کند ترا بمجیای ایشان هرگاه

هرگاه رحمت کند ترا خدای تعالی فتح گوید پس بیرون آمدم چون روز شد تلطف کردم و وصول بسوی او و سلام کردم و جواب سلام فرمود

گفتم یابن رسول الله آیا اذن میفرمایی در مسئله که مجلید امشب در سینه من فرمود که بپرس و اگر شرح کنم پس برای اکرام

کنم آن را پس برای تصحیح کن پس بدار نظر خود را و ثبت و رزو محکم باش در مسئله خود و بدار بجواب آن گوش خود را در سوال

تعنت را و بتمام بای آنچه اهتمام می باید چه علم و متعلم شریکند در رشد و مامورند در نصیحت و منهی از غش و غل و انچه مجلید در سینه تو

امشب اگر خواهد عالم اخبار میکند ترا چه حق تعالی اطلاع نمیدهد بر امور غیبیه خود هیچکس را مگر کسی را که پسندد از رسولی پس انکار این

نزد رسول الله است نزد عالم هم هست و هر چه مطلع است بر آن رسول الله بر رستی که مطلعند بر آن اوصیای او تا خالی نماند زمین او از حجت او

که باشد علم با او که دلالت کند بر صدق مقال او و جواز عدالت او ای فتح شاید شیطان بپوشید بر تو و بوهم اندازد ترا بر بعضی آنچه ابداع کردم

ترا او بود بدیعه نهادم و بشک اندازد ترا در بعضی از آنچه اخبار کردم ترا تا میخواهد که از آنکه کند راه حق را و صراط مستقیم را پس گوی که الیقین دارم

ایشان را باید معاذ الله که ایشان مخلوق مربوبند مطیع حق تعالی اند راغب و شاکرند آن پس هرگاه شیطان بیاید قبل آنچه

آمده ترا پس ترک کن او را با آنچه من اخبار کردم آن پس گفتم فدای تو گردم خلاص کردی مرا و ظاهر ساختی آنچه ملعون

پوشیده کرده بود بر من باین شرح که فرمودی پس بود که میخلید در سینه من که ایشان ارباب اند گفت بعد از آن آنحضرت

سجده کرد و میفرمود در سجده در حالتی که روی مبارک بر زمین نهاده بود یا خالقی داعیا خاضعا و همچنین میفرمود تا آن

شب گذشت بعد از آن فرمود که ای فتح نزدیک شده بود که هلاک شوی و ضرر کند عیبی را که هیچ که هلاک شود اگر هلاک شود مرگ

خواهد رحمت کند ترا خدای تعالی گفت بیرون آمدم و فرح داشتم با آنچه کشف کرده بود و ظاهر کرده از من از پوشیدن آن

آن اعتقاد که کرده بودم درباره ایشان شکر خدای تعالی بجای آوردم را آنچه قادر شدم بر آن پس چون منزل دیگر فرود آمدم خدمت

وی و او تکیه زده بود و پیش وی پاره گندم بود که دستی میزد شیطان در خاطر انداخت که سزاوار آنست که باید که ایشان چیزی نخورند

و بیاشامند چه این آفت و امام غیر آنست فرمود بنشین ای فتح بدرستیکه مار است اقتدا به پیغمبران ایشان میخوردند و می آشامیدند

و میرفتند در بازار و هر جسمی که هست او را خورش هست الا خالق رازق را که او آفریننده اجسام است و جسم نیست و مجزی نمیشود و متناهی نیست

و زاید و ناقص نیست بریست از آنکه صحت ترکیب دارد در ذات عالی خود و از جسم جسمانیات است او یکتای بی همتا است نزاید کسی و زاییده نشده

از و زاییده و او را کفو و مانند نیست پیدا کننده اشیاء و اجسام است و او شنوا و دانا و بیناست و خبیر و رؤف و رحیم است

تبارک الله تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا اگر باشد همچنانکه وصف کرده شده شناخته نشود رب از مربوب

و نه خالق از مخلوق و نه منشی از منشا و فرقیست میان جسم و آنکه جسم آفریده و میان آفریننده و آفریده شده چه هیچ چیز بوی

مانند نیست و او بهیچ چیز شباهت ندارد محمد بن ریان بن الصلت گوید که نوشتم با بی الحسن علیه السلام که اذن فرمایی مرا که بگریم از او

او را دشمنی که حکمی نباشد کید او نهی فرمود مرا از این و فرمود کلامی که معنیش این بود که کفایت کید او را و خدای تعالی از بس

کفایت کننده کافیست او را ذلیل و محتاج گردانیده و بمیرد بیدترین حالی در دنیا و دین علی بن محمد الحجال گوید که نوشتم با بی الحسن علیه السلام که

من در خدمت تو میخواهم که باشم و در پای من علتی پیدا شده که قدرت ندارم بر خاستن بجیزی و احیی پس اگر صلاح میدانی که دعای

ونمایی که حق تعالی از من ببرد این علت را و اعانت فرماید مرا بر قیام بانچه واجبست بر من بگزاردی ما به تو آنکه گردد از من تقصیر مرا

عفو کند بعد و نسیان حالی اگر تضییع آورده ام و فراخ گرداند بر من روزی را و دعا فرماید بر ثبات بر دینی که پسندیده است آنرا
از برای پیغمبر خود صلی الله علیه و آله پس فرمود که ببرد خدای از تو و از پدر تو علت را و پدر مرا علتی بود و من نوشته بودم در آن
پس دعا فرمود از برای ابتدا و آزاد و دفتر سر و بست کما گفت خواستم که از کوه بیرون آیم پس وداع کردم ابو الحسن را علیه السلم
شبانگاه و بیرون آمدم پس امتناع نمود شتردار در این شب و صباح کردم پس آمدم که وداع کرده بودم گفتم فدای تو گردم
شتردار تخلف کرد و نشسته تبسم فرمود و امر کرد مرا به اشیاء و حوایج بسیار گفتم چگونه میفرمایی و حال آنکه من یاد نمی‌توانم آن
پس اشاره فرمود بمن که بیار دوات را و نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم اذکر ان شاء الله و تمامی بید قدرت است من تبسم
کردم فرمود مرا که سبب چیست گفتم مرا دو کجاست فرمود که خبر کن مرا گفتم یاد آمد مرا حدیثی که حدیث کرد مرا مردی از
اصحاب تو که جد تو امام رضا علیه السلم هرگاه امر میفرمود بحاجتی می نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم اذکر ان شاء الله
پس تبسم فرمود و گفت یا داود اگر بگویم ترا که تارک تقیه همچو تارک نماز است هر آینه راست گفته ام و روایت از علی بن مهزیار کرده
و فرستادم غلامی که مرا بود بخدمت ابی الحسن علیه السلم که او صقلابی بود و گفت پس غلام بازگشت بسوی من متعجب گفتم
سبب تعجب چیست گفت چگونه تعجب نکنم که آنحضرت پیوسته بزبان صقلابی با من سخن گفت که گویا یکی از ماست
قطب الدین راوندی رحمه الله بابی ایراد فرموده در کتاب خود در معجزات علی النقی علیه السلم و گوید حدیث کرد جماعتی
از اهل اصفهان که از ایشان است ابو العباس احمد بن النضر و ابو جعفر محمد بن علویه گفتند که در اصفهان مردی بود
که او را عبد الرحمن میگفتند و مردی بود شیعی گفتند مر او را که سبب چیست که واجب گردانید بر خود امامت علی
النقی علیه السلم را و قائل نیستی بامامت غیر او از اهل زمان گفت آنکه مشاهده کرده ام از چیزی که موجب این بود و آن چنانست که
من مردی بودم فقیر و مرا زبان و جرأتی بود پس بیرون فرستادند مرا اهل اصفهان در سالی از سالها با جماعتی دیگر بسوی باب
متوکل بتظلم و دادخواهی پس ما بودیم روزی بر در خانه متوکل که امر بیرون آمد که علی ابن الرضا علیهما السلم را حاضر کنند من گفتم
بعضی حضار را که کیست این که حاضر او امر شد گفتند این مردی است علوی که روافض قائلند بامامت او و بار گفتند که
متوکل او را حاضر میکند از برای قتل من گفتم از اینجا نمیروم تا ببینم که این چه نوع مردی است گفت بعد از آن آمد بر اسبی سوار و مردم

و صف شده بودند در دست راست و چپ او و بسوی او نظر میکردند چون من دیدم او را واقع شد محبتی از او در دل من و با خود
دعای برای او میکردم تا آنکه دفع کند حق سبحانه و تعالی شر متوکل را از او و او نظر داشت بیال اسب خود و بهیچ طرف التفات نمی‌نمود
و من دائم الدعا بودم چون نزدیک من رسید التفات بجانب من فرمود و گفت اجابت کند خدای تعالی دعای ترا و دراز گرداند
عمر ترا و بسیار سازد مال و ولد ترا گفت من لرزیدم و رفتم در میان اصحاب خود پرسیدند که حال تو چیست گفتم خیر است و خبر
ندادم ایشان را از آن حال پس بازگشتم بعد از آن بجانب اصفهان گشود بر من حق سبحانه و تعالی وجوه مال را تا غایتی که بسته شد
بر آنچه قیمت او هزار هزار درهم بود سوای آن مال خارج خانه من و روزی کرده شد مرا ده فرزند و رسیده عمر من بهفتاد و زیاده
و من قائلم بامامت این شخص که دانست آنچه در دل من بود و مستجاب گردانید حق سبحانه و تعالی دعای او را از برای من دیگر
روایت کرده شده از یحیی بن هرثمه که او گفت متوکل مرا طلب کرد و گفت اختیار کن سیصد مرد را از آنکه خواهی و بیرون
روید بسوی کوفه و بگذارید اثقال خود را در آن و بروید بطریق بادیه بطرف مدینه پس حاضر کنید علی بن محمد الرضا علیهم السلم را نزد من
با تعظیم و تکریم و [illegible] گفت چنین کردم و چون بیرون می‌آمدیم بود در اصحاب من قایدی از شراة و مرا بود کاتبی از شیعه و من
بر مذهب حشویه بودم و آن شاری مناظره و مجادله میکرد کاتب را و من استراحت میکردم بمناظره ایشان از جهت پیش رفتن راه پس
چون بوسط طریق رسیدیم شاری گفت کاتب که آیا از قول صاحب تو علی بن ابی طالب علیه السلم نیست که هیچ بقعه از زمین نیست الا آنکه
در او قبری است یا زود باشد که قبری در او پیدا شود پس نظر کن باین بریه عظیم که است کسی که بمیرد در این بریه تا پر کند حق سبحانه و تعالی
قبرها را در وی چنانکه زعم تو است گفت من گفتم کاتب را که این آیا از قول شماست که او میگوید گفت بلی گفتم پس کجاست
کسی که بمیرد در این بریه تا پر شود از قبور و ساعتی خنده کردیم تا ذلیل شد کاتب در دست ما و همچنین آمدیم تا بمدینه رسیدیم
پس رفتیم بر در خانه ابی الحسن علیه السلم و داخل شدیم بر او و خواند کتابت متوکل را و گفت فرود آیید که از جهت من خلافی نیست
پس چون روز دیگر آمدم بخدمت او و ما در موسم تموز بودیم که هوا در غایت گرمی بود که دیدم در پیش وی خیاطان بودند و
بود جامه‌های درشت زمستانی که خیاطان از برای او و غلامان او بریده بودند و میدوختند و فرمود همه
خیاطان را که جمع شوید و این جامه‌ها را در این روز بدوزید و آن را بستانید آنگاه نظر کرد بجانب من و فرمود که ای

یحیی بگزار حاجت خود را از مدینه درین روز که فردا او درین وقت روانه میشویم انشاء الله تعالی من بیرون آمدم از نزد وی و تعجب
داشتم از آن ایراق زمستانی و میگفتم در نفس خود که ما در تموزیم و درچنین گرمایی که در حجازست و میان ما و عراق ده روز
راهست این جامهای زمستانی برای چه میدوزند گفتم در نفس خود که این مرد مسافرت نکرده و مقرر داشته که در هر سفری احتیاج
باین جامهاست و تعجب داشتم از روافض که قائلند بامامت این شخص با چنین فهم که او دارد و صباح روز دیگر بسوی او رفتم
جامها حاضر و مرتب بود گفت مر غلامان را که بار کنید کپنکها و کلاه بارانیها با خود داریم بعد از آن فرمود که ای یحیی بار کن
پس گفتم در نفس خود که این عجبتر از اول آیا میترسد که لاحق گردد ما را از سیلان درین راه که کپنکها و کلاه بارانی
با خود بر میدارد بیرون رفتیم و استصغار میکردم فهم او را پس رفتیم تا رسیدیم بموضعی که مناظره و قبور میکردند ناگاه ابری مرتفع
شد و عالم را تاریک کرد و رعد غریدن گرفت و برق درخشیدن آغاز کرد و بنیاد تگرگ باریدن شد مثل سنگهای بزرگ پوشیدند
آن جامهارا با کپنکها و کلاه بارانیها بر سر نهادند با غلامان و فرمود مر غلامان را که کپنکی بیحیی بدهید و کلاه بارانی بکاتب جمع کرده
و آن تگرگ بر ما میبارید بسر ما هشتاد مرد از ما کشته شد آنگاه تگرگ ایستاد و گرما عود کرد بحال خود پس آنحضرت فرمود که
یا یحیی فرود آی با کسی که باقی مانده از اصحاب خود تا دفن آنانی را که از ایشان مرده پس همچنین حق سبحانه و تعالی این
بر سر راه پر میکند از قبور گفت من خود را از اسب انداختم و بجانب وی رفتم و پای و رکابش را بوسیدم گفتم اشهد
ان لا اله الا الله و ان محمدا صلى الله عليه وآله عبده و رسوله و انكم خلفاء الله فى ارضه و من کافر بودم اکنون
مسلمان میشوم بدست مبارک تو ای مولای من یحیی گفت من شیعه شدم و لازم خدمت کردم ویرا تا رحلت فرمود
و دیگر روایت کرده است هبة الله بن ابی منصور الموصلی که بود در دیار ربیعه کاتب نصرانی بود که او را یوسف بن یعقوب میگفتند و بود
در میان او و پدر من صداقت و دوستی گفت روزی نزد والد من فرود آمد از او پرسید که کجا بوده [illegible] گفت
متوکل طلبیده و نمیدانم که مرا از برای چه میطلبد الا آنکه من خریده ام نفس خود را از خدا بصد دینار و من از برای او برداشته ام
و از برای علی بن محمد الرضا علیهم السلام میبرم گفت مرا پدرت که موفق گردی باین و بیرون رفت بجانب متوکل بعد از
اندک روزی بازگشته آمد فرحان و شادان و مسرور پدرم گفت بوی که حدیث خود را بگوی گفت من رفتم بسر من رای

نوراو

وبهر رفته بودم آنجا پس فرود آمدم در خانه گفتم که دوست دارم این صد دینار را بابن الرضا برسانم پیش از آنکه بدر خانه متوکل
روم و قبل از آنکه کسی بشناسد مرا و بداند آمدن مرا و دانسته بودم که متوکل آنحضرت را منع کرده از رکوب
و او در خانه وی میباشد گفتم چگونه کنم که مرد نصرانی را چه مناسبتست که خانه ابن الرضا را بپرسد و ایمن نبودم از
خوفی که مرا بود که مبادا موجب زیادتی ترس شود گفت ساعتی فکر کردم درین امر و در دل من افتاد که سوار شوم
درازگوش خود را و ببرم درین شهر و او را منع نکنم بهر جا که خواهد رود تا شاید که خانه آنحضرت را بدانم بی آنکه از
کسی بپرسم پس گرفتم دنانیر را در کاغذی و در آستین خود نهادم و سوار شدم و درازگوش میرفت در کوچه و بازار
هر جا که میخواست تا بدر خانه رسیدیم و او ایستاد پس جهد کردم که برود نرفت پس گفتم غلام را که بپرس که این خانه کیست
پرسید گفتند خانه ابن الرضاست علیهم السلم گفتم الله اکبر راه یافتم این دلالتیست که حق تعالی راه نموده است پس ناگاه
خادمی سیاهی از خانه بیرون آمد و گفت تویی یوسف بن یعقوب گفتم بلی گفت فرود آی و بنشین در دهلیز و باز درون
رفت گفتم این دلالتی دیگرست از کجا دانست نام مرا و نام پدر مرا و نیست درین شهر کسی که بشناسد مرا و من هرگز نیامده ام
درین شهر پس بیرون آمد خادم و گفت آن صد دینار را که در کاغذ بسته نهاده در آستین بده بمن گفتم الله اکبر این
دلالت سومست دیگر آمد که با اندرون بیا در رفتم تنها دیدم که آنحضرت نشسته فرمود که یا یوسف چه حالتست تا درین زمان
گفتم که ظاهر شده مرا از برهان آنچه در کفایتست مر آنکه اکتفا کند آن فرمود که هیهات تو مسلمان نخواهی شد لیکن زود باشد که مسلمان
شود فلانی ولد تو و او از شیعه ما باشد یا یوسف بدرستی که اقوام زعم دارند که دوستی ما نفع نخواهد داد امثال ترا دروغ میگویند بخدا
نفع خواهد داد ترا برو از برای آن کار که آمده و زود باشد که آنچه تو خواهی میسر گردد پس من آمدم بدر خانه متوکل پس یافتم آنچه خواستم
و بازگشتم هبة الله گوید که ملاقات کردم پسر او را و مسلمان شده بود و طریق شیعه اختیار کرده خبر داد مرا که پدرش بر نصرانیت
مرد و او مسلمان بعد از مرگ پدر میگفت که من بشارت آنحضرت خودم علیه السلم که باسلام من بشارت فرموده و دیگر گوید ابو هاشم
جعفری که ظاهر گشت بمردی در سر من رای وجعی برو منقبض شد پس اشارت کرد برو ابو علی فهری و گفت برو الی الحسن الامام
که از برای او دعا فرماید پس آنحضرت نشسته بود روزی دید او را پس جنابت بجانب او و فرمود که دور شود عافیت از خدا

امر آنا باک ندارم و او را میخواهم گفت من مأمورم بقتل او و من فردا این کار خواهم کرد پس چون بیرون رفت حاجب من داخل
شدم بر وی او نشسته بود و آنجا قبری بود کنده پس سلام کردم بر او و گریستم گریه سختی فرمود که سبب گریه چیست گفتم آنچه از زبان
قوم مشاهده میکنم فرمود که گریه مکن که تمام نخواهد شد برای ایشان این داعیه و حاجب درنگ نخواهد کرد بیشتر از دو روز که خون تو
خون این خواهد ریخت خون صاحب او پس بخدا که گذشت عمر دو روز تا کشته شد و دیگر ابو محمد طبری گوید که من آرزو
داشتم که مرا انگشتری باشد از نزد آنحضرت پس آمد نصر خادم و دو درهم آورد من آن انگشتری را گرفتم و داخل شدم بر
قومی که شراب میخوردند در من آویختند و مرا قدح شراب دادند و آن انگشتری بغایت تنگ بود در انگشت من چنانچه
در انگشت نتوانستم کرد دیدند از برای وضو پس صباح برخاستم در انگشت من نبود و نیافتم پس توبه کردم و بازگشت نمودم
بحق تعالی و دیگر متوکل عرض لشکر خود میداد امر کرد که هر سواری پر کند توبره مرکب خود را از خاک و بریزد در موضعی
پس آن تلی شد مانند کوهی و آن تل را تل مخالی میگفتند و بر آمد او و ابو الحسن بر آن تل و گفت مر آنحضرت را که ترا طلب کردم
تا به فرمایی خیول و لشکر مرا و همه سلاحها پوشیده بودند و مرکب خود را آراسته بنیکوترین زینت و او عرض داد آن
لشکر را بتمام سازی و برکم صیاقی و غرض او از ین عرض شکستن دل آنکس بود که خواهد بر او خروج کند و بود که میترسید از ابی الحسن
که مبادا امر کند یکی را از اهل بیت خود که خروج کند بر او آنحضرت فرمود مر او را که آیا من هم عرض کنم لشکر خود را گفت بلی
پس آنحضرت طلبید آنرا از خدای تعالی پس آنگاه میان آسمان و زمین از مغرب تا مشرق ملائکه مسلح پر شد بر خلیفه بیخودی دست داد پس
چون باز آمد آنحضرت فرمود که ما رغبت نداریم در دنیا ما مشغولیم بامر آخرت پس منت بر تو چیزی که گمان میکنی و دیگر
روایت کرده شده از محمد بن فرج گفت مرا علی بن محمد که هرگاه خواهی که سوال کنی مسئله را بنویس آنرا و بگذار آن نوشته را
در زیر مصلی خود ساعتی بعد از آن بیرون آر و نظر کن در و گفت پس چنین کردم یافتم جواب مسئله را مشروح و دیگر روایت کند
ابو سعید سهل بن زیاد گفت حدیث کرد مرا ابو العباس فضل بن احمد بن اسرئیل الکاتب و ما در خانه او بودیم در سر من رای
پس جاری کرد ذکر ابی الحسن علی النقی علیه السلام و گفت یا ابا سعید حدیث کنم ترا بچیزی که حدیث کرده آن پدر من گفت
همراه منتصر بودیم و پدر من کاتب او بود پس داخل شدیم و متوکل بر تخت نشسته بود پس منتصر بروی سلام کرد و ایستاد

و اشارت کرد بدست مبارک خود و بسیار این فرمود پس او فرو افتاده نتوانست نزدیک شدن و بازگشت و ملاقات کرد و قهر را
و تعریف کرد آنچه آنحضرت فرموده بود در باره او و گفت دعا کرد از برای تو پیش از آنکه سوال کنیم او را پس برو که تو از ین علت
خلاص شدی پس رفت و صباح بیرون آمد از آن علت شفا یافته بود و دیگر روایت از ثقه در باب متوکل که او گفت شعبده بازی هندی آمد
بود و حقه بازی میکرد نزد متوکل و مثل او ندیده بودند و متوکل لعب با حقه دوست میداشت خواست حقه باز که امام علی نقی را خجل
سازد متوکل گفت اگر او را خجل سازی من ترا هزار میدهم حقه باز گفت بگو بیند که نانی رقاق چند بپزند و در سفره بنهند
بیارند و من در پهلوی او بنشینم پس چنین کردند حاضر شد آنحضرت از برای طعام و گرداگرد بود از برای او دو شکی که بر او
صورت شیر بود و حقه باز آمد و نشست در پهلوی این دو شک چون آنحضرت دست مبارک دراز کرد بسوی آن نان رقاق حقه باز
بشعبده آن را برانید تا مرتبه که اهل مجلس بنیاد خنده کردند پس آنحضرت دست مبارک دراز کرد بر آن صورت شیر و فرمود که
بگیر این شیر پس جست از آنجا و فرو برد آن حقه باز را و باز گشت بحال اول بجای خود پس اهل مجلس متحیر شدند و آنحضرت
برخاست متوکل گفت از تو درخواست میکنیم که بنشینی و باز گردانی آنرا بحال اول فرمود بخدا که دیگر آنرا نخواهی
دید آیا مسلط میشود اعدای الله بر اولیاء الله و بیرون آمد از نزد او و دیگر کسی ندید آن حقه باز را از آن پس و آمد مردی از اهل
بیت او که نام او معروف بود و گفت آمدم ترا و بنجانب اذن ندادی تو مرا فرمود که من دانستم ترا و خبر داده شوم فرمود که گمان
بعد از بازگشتن تو ذکر کردی تو مرا بچیزی که لایق نبود و او سوگند خورد که من چنین نکردم و آنحضرت دانست که او سوگند دروغ
میخورد فرمود که بار خدایا او سوگند دروغ خورد از نعمت های خود انتقام بکش پس روز دیگر مرد و دیگر ابو هاشم جعفری روایت کند
که متوکل را خانه بود که در و دالها بود و مرغان در او بودند از جنس خط پس هرگاه که سلام روز آنجا بنشست از آوازهای آنها
هیچ نمی شنید و از و شنیده نمیشد و هرگاه که آنحضرت بخانه میرفت همه خاموش میشدند و چون بیرون میرفت باز [illegible]
بحال اول در آمدند و روایت کند حدیث غریب که آنرا که مذکور شد در اخبار رضا علیه السلام و دیگر روایت کند ابن اورمه که رفتم بسر
من رای در ایام متوکل پس داخل شدم بر سعید حاجب و فرستاده بود متوکل آنحضرت را بسوی او تا بقتل آرد او را حاجب
گفت بمن که میخواهی که خود را ببینی گفتم سبحان الله الله من این چشم سر او را می توانم گفت اگر زعم آنست که او امام تمامت

کم

ومن ایستاده بودم در عقب او و بود که هر گاه پیش او میرفت او تعظیم و تکریم وی بجای می آورد و می نشاند او را پس دراز کرد
قیام را و یکپای را بر آن دیگر انداخته بود و او از خدا و از نشستن دیدم روی او را که هر ساعت بحالت متغیر میشود
و میگوید مرفتح بن خاقان را که این آن است که میگویند و آنچه میگویند و باز میگفت این را فتح تسکین او میداد و میگفت که دروغ
بر وی می بندند و او از قهر محو آتش زبانه کش شده بود و میگفت بخدا که بکشم این مرائی زندیق را که او دعوی دروغ میکند
و طعن میزند در دولت من بعد از آن چهار کس را طلبید از جلادان اجلاف و چیزی داد بایشان و امر کرد ایشان را که چون
آنحضرت در آید او را بقتل آرند و میگفت بخدای که بعد از قتل او را بسوزانم و من ایستاده بودم در عقب منتصر او را پرده
پس آنحضرت را درون فرمود و لبهای مبارکش متحرک بود و هیچ باک و جزعی نداشت پس چون متوکل او را دید خود را
از تخت در پای او انداخت و بوسه داد میان هر دو چشم و دست او را و بر داشت شمشیر در دست خود و میگفت یا سیدی
یا ابن رسول الله یا خیر خلق الله یا ابن عمی یا مولای یا ابا الحسن و آنحضرت میفرمود اعیذک بالله یا امیر المؤمنین من هذا و گفت
بچه آمدی ای سید من درین وقت فرمود که رسول تو آمد بطلب من گفت دروغ گفت این فاعل باز گرد یا سیدی ای ابا عبد الله
ای منتصر مشایعت کنید سید خود او را و سید مرا پس چون جلادان آنرا دیدند بسجده افتادند متوکل طلبید ایشان را و گفت
چرا نکردید آنچه من امر کرده بودم شما را گفتند از جهت هیبت او دیدیم در گرد وی بیشتر از صد شمشیر کشیده و قادر نبودیم که
در ایشان نگاه کنیم و پر شد دلها از ترس آن پس گفت ای فتح این است صاحب تو و خندید در روی او و گفت الحمد لله
که سفید است روی او و ظاهر است حجت او منتهی شد آنچه نقل کرده آمد از کتاب دلائل و طبرسی رحمة الله آورده در کتاب
اعلام الوری در باب نهم ذکر مولد و مبلغ سن و وقت وفات و موضع قبر آنحضرت را بر وجهی که مذکور شد و در ایام
امامت وی فرمود و امامتش در بقیه ملک معتصم بود و بعد از آن واثق که ملک شد پنج سال و نه ماه و بعد از آن متوکل ملک شد چهارده
سال و بعد از آن پسرش منتصر شش ماه و بعد از آن مستعین و او احمد بن محمد بن معتصم است دو سال و نه ماه و بعد از آن معتز
و او زبیر بن متوکل است هشت سال و نیم و در آخر ملک او شهادت یافت ولی الله علی بن محمد علیهما السلم و دیگر دلائل
امامت او را ذکر کرده چنانچه سمت ذکر یافته و طرفی از معجزات وی در ینجا آورده و از آنجمله آنست که ابو هاشم جعفری

روایت میکند که من در مدینه بودم در وقتیکه میگذشتند بعضی از لشکریان ترک در ایام واثق ابو الحسن علیه السلم فرمود که بیرون
آیید با ما تا نظر کنیم هیئت این ترک پس بیرون رفتیم پس گذشت با ترکی آنحضرت و او با ترکی تکلم کرد پس او فرود آمد
و سم مرکب امام را بوسه داد او گفت من گفتم آن ترک را که چه گفت ترا گفت خواند مرا بنامی که در کودکی مرا نام کرده
بودند در میان مردم نام رسیده بود هیچکس تا این زمان هم او روایت کند که من رفتم روزی بخدمت ابی الحسن علیه السلم و او بزبان
هندی این سخن گفت من ندانستم که چه گویم در مقابل آن پاره سنگریزه در پیش وی بود پس از آن بر داشت در دهان
مبارک نهاد و مکید آنرا نوبت و بمن داد آنرا در دهان گرفتم بخدا سوگند که از نزد وی جدا نشدم تا تکلم کردم هفتاد و سه زبان
که هفتاد و سه زبان که اول آن زبان هندی بود و هم او روایت کند که بیرون رفتم با آنحضرت علیه السلم بظاهر سر من رای
که باستقبال بعضی از طالبیان بیرون رفته فرموده بود و ایشان دیر بودند من از خدم فاشید زین را و آنحضرت بر آن
نشست و من در خدمت وی نشستم و او حدیث میکرد و من با او حکایت کردم بوی کوتاهی دست و تنگی معاش خود را پس
دست مبارک برد در ریگی که بر آن نشسته بود و قبضه از آن بمن داد و فرمود که فاش کن این را یا ابا هاشم و پنهان کن آنچه
دیدی پس نگاه داشتم و با خود باز گشتم چون نگاه کردم دیدم آن طلای احمر است مثل آتش زرگر را بخانه آوردم و آنرا سکه
ساخته بودم طلای از آن بهتر گفت از کجا است ترا این که ما از این بهتر ندیدیم گفتم از ریگ است که این از برای ما ذخیره بود
حدیث کند ابو طاهر گفت حدیث کرد ما را محمد بن الحسن الاشتر العلوی گفت بودم در باب متوکل و من کودکی بودم در
میان جمعی از مردمان از میان طالبیین و عباسیین و جعفریین چون آنحضرت می آمد همه کس پیاده میشدند و تعظیم میکردند تا داخل میشد
پس گفتند بعضی ایشان مر بعضی را که پیاده نمی باید شد و تعظیم نمی باید کرد برای این جوان او از ما شریفتر نیست و بزرگتر نیست بسال و آمد که
ما دیگر از برای او پیاده نخواهیم شد و تعظیم نخواهیم کرد ابو هاشم جعفری گفت که چون میدیدند بعد از این آنحضرت را همه پیاده میشدند
و تعظیم میکردند همه ایشان بانواع خواری و فروتنی ابو هاشم گفت که نه زعم شما آن بود که اینچنین نکنید گفتند بخدا که چون او را دیدیم
مالک نفس خود نشدیم تا پیاده شویم و هم ابو هاشم گوید که طعام ولیمه میدادند از برای بعضی از اولاد خلیفه پس طلب کردند
ابو الحسن را علیه السلم با مردمان پس چون آنحضرت آمد بمجلس و او را دیدند اهل مجلس همه سکوت اختیار کردند از جهت اجلال و

وجوانی بمجلس آمد او تعظیم آنحضرت می نمود و بسیار سکفت ومیخندید پس آنحضرت روی کرد بوی و فرمود که ای
میخندی ای پیری که در خود می بینی وار ذکر الهی غافلی و حال آنکه تو سه روز دیگر از اهل قبوری گفت گفتیم این بمیرد شود
پس امساک کرد جوان و از آن باز ایستاد و طعام خوردیم و بیرون رفتیم پس روز دیگر جوان بیمار شد و در روز سوم مرد و در نجا
او را دفن کردند و سعید گوید جمع شدیم در طعام ولیمه بعضی از ساکنان سر من رای و ابوالحسن علیه السلام با ما بود پس مردی از ان
میان عبث و مزاح میکرد و جلالت آنحضرت را ملاحظه نمی نمود پس روی آورد بر جعفر و گفت او ازین طعام نخواهد خورد
باشد که چیزی از اهل او که عیش او منغص شود پس چون سفره آورده شد جعفر گفت که قبل از ان بود بخیه که چون آمد و دست شست
دراز کرد بسوی طعام غلامی آمد گریه کنان و فریاد زنان و گفت برس بمادرت که از بام افتاده آنکه در نزع است میر جعفر گوید
توقف کردم بعد ازین دیگر و قطع کردم و روایات درین باب بسیارست و درینجا یاد کرد کفایتست و ذکر در آن طرفی از
خصائص آنحضرت در کرده و حدیث خروج از مدینه و قصه ان بصحالیک عام مذکور شد و در ذکر اولاد آنحضرت گفته که از اولاد
آنحضرت گفته که از اولاد حسن که بعد از وی امام بود و دیگر حسین و دیگر جعفر که ملقب بکذابست و یک دختر عالیه نام مقام وی
سر من رای بود چنانچه مذکور شد مولف رحمه الله میگوید که شرف مولای ما علی الهادی علیه السلام خیمه رفعت بر مجره زده و طناب آن
بر نجوم آسمان کشیده و آب بحوث وی در لب جناب سوالات لب سینه پس بمجره نشود و هیچ منقبتی الا که مر او را از ان تحلیل
باشد و ذکر کرده نشود هیچ کریمه الا مر او را که و در آن فضیلت ذخیره شده و ایراد کرده نشود هیچ حسنه الا مر او را که در آن تفضیل و
اجمالی بود و بزرگ شمرده نشود هیچ حالتی الا که ظاهر باشد او را که آن برای مستحق جمیع محامد است بالجمله از جواهر نفیسات در
و منفردست بخصایص شریفه و محظوظ است از نفایس ردیه نفس و مستوره است و اخلاق پسندیده و سیرت او زیبا و خصایص
بی همتا شبه او وقار دیگر است و سکون و طمانینه او است و عفت و نزاهت و عمول و زیبایش و شفقت و رأفت
بر اقاربست با عده مردمی و احسان ولی و طریقه علویه او در نفس قدسیه است که نزدیک نشود انوار
بمجلس از امام و فضیلتی است که برایشان نشود که سبحکام از اهل ایام از کلام معجز نظام و فصحا عاجزند و علما جزان علما
نتوان حرکش جود او باران بخیل است و در جنب نجدت و دلیری و شیر بیشه بد دل و ترسان و در مقام فخر و شرف اذعان میکنه
اورا

او را شریف و مساجین و اشراف منتماید بزرگی او و معالی و مفاخر او که ذکر کرده شود علو او ست موضع اشکال و عارف جلال
جلال و صاحب اقوال و مناسب عقال و این صفات جمیعا متعلق بذات او ست و علامات داله بر معجز آیات اوست
و دلالت میکند بر مناصب ایشان آیه مباهله و هدایه میکند مناقب ایشان بنجدت و شجاعت در روز مصاف و ناطق است
قرآن عظیم بفضل ایشان و تنبیه فرموده رسول کریم بر نبیل ایشان و نخواسته بر تبلیغ رسالت هیچ مزدی مگر دوستی
ایشان احبا الله و خیرت خلق الله بر تربیت صفوت و مشار الیه بآداب قرآن مجید و مخاطب انه کریمه ان فی ذلک
لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید و ایشان اولیاء البارئ و اخلاقه قلوب شان
حاضرست وجوه ایشان ناظر والسنه ایشان ذاکر پس اگر اشارت بدنیاست پس ایشان زاهدانند و عقبی است مکیم
مولای جودا ابی الحسن بانچه امید دارم ثواب آنرا در عاجل و آجل و معترفم بتقصیر خدا بتعالی حاضرست در لسان قائل
و این ابیات در مدح اوست شعر یا ایها الرائح الغادی عرج علی سیدنا الهادی واخلع اذا رفت ذاک
الربعی فعل کلیم الله فی الوادی وقبل الارض و سف تربه فیها العلی والشرف العادی وقل سلام له و تحیه علی
مستحرج صلب اجواد مویدا فعاله و مانس فی المحل ذی غله الصادی یطوق فی المعروف صوبحیا
الساری ببرق وارعاد فی الباس سیر ذی شافه المعتدی بصولة کالاسد العادی وفی الندی بحر بلا عانه
بنفس مولی العرف معتادی یعفوا عن الجانی و یعطی الذی فی حالتی وعد و ایعاد کان ما یجریه من ماله
دراهم فی کف نقاد مبارک الطلعه میمونها وماجد من نسل امجاد من معشر شادوا بنا العلی
کبیرهم والناشی الشادی کان ما جودهم واقف لمبتغی بجودهم صادی تممت عطایاهم حاتم طلاع اغواد
وانجاد فی السلم اقمار فان حاربوا کانت لهم بحج اسادی ولاؤهم من خیر ما لمت وخیر ما قدمت من زاد الیهم
سعی و فی حبهم و مدحهم نفسی و انشادی یا آل طه انتم عدتی و دهفکم بین الوری عادی و شکرکم دابی و ذکری لکم
همی و تسبیحی و اورادی و یعجب الشیعه ما قلته فیکم و یسخطون بلغتم بالفضل و اجتبتم الی العلی والفضل المبادی
ولی امان فیکم جمه تقضی باقبالی و اسعادی و وحی فی شرح احسانکم انا لسی الخبر و امدادی لا زال قلبی لکم مسکنا

و فاخلع قرب ابعاد یعنی ای درون بوی خوش دهن عروج کن برسید که وادی است علیه السلام و بکن نعلین را هر گاه که مشرف شوی
آن خاک پاک را مثل فعل کلیم الله علیه السلام در وادی مقدس و بوسه کن آن زمین را و بوی آن خاک عنبر سارا که در دوست بلندی شرف
و برتری و بگو که سلام خدای تعالی و تحف بر سخی مطلب خیر و خیرات مثل باران در محلی که سیراب میکنند تشنگان وادی صید را
خانی است در معروف و احسان بشابه باران پرفائده که ساری و جاریست بار قفا و عهدها در شدت محاربه هلاک میکنند گردن کشی
و تجاوز کننده از حد را بصولت و حمله همچو شیر ژیان غرنده و در بخشش و جود مثل آب روانست تا غایتی که آنچه شریف ترست
و نفیس تر معاودت عطا آن عفو میکنند از جنایت کننده و از جرم عطا میکنند آرزو و خواهش را در دو حالت وعد و وعید دادن
و وفا کردن گویا آنچه گرد آوری میکنند از مال خود در مهابست و در کف نقادیست که فی الحال بدست دیگری میرسد مبارک طلعت
همایون خوی است با برکت و میمنت و بزرگ طبیعی است از نسل بزرگان با جرات از معشر گروهی است که بلند ساخته
بنای بزرگی را بزرگان ایشان و او ماشی شد از آن بزرگان عالیقدر گویا که جود و کرم ایشان ایستاده است مر جوینده خود را
و منتظرست و ارغامت عطایای ایشان و احسان ایشان که مثل باران بهر نشیب و فراز میرسد در صلح تا بجالس اگر
محاربه کنند مرا اشارات شجاع ترین دلیران و شجاعان ما و دوستی و ولای ایشان از بهترین آنچه است که رسیده ام
و بهترین آنچه پیش فرستاده ام از توشه ها از آن بسوی ایشانست سعی من در حب و دوستی ایشانست جهة من و مدح
منقبت ایشانست و نفس من و اسناد من ای آل طه شمایید ساز ره من و وصف نعت شماست در میان خلایق عادت
من و شکر و سپاس شماست دأب و عادت من و ذکر من از برای شما قصد منست و تسبیح و اوراد من شکفته می آرد شیعه را
آنچه من میگویم آزاد در میان شما و شیر منست در مذاق ایشان آوردن من ابتدا را ابتدا میکنند بعضی و انتهای ایشان بلند فضیلت
از برای ابتدا کنندگانست و مراتب امامت در میان شما که جاعتیه که حکم میکنند با قبال و اسعاد من و هیبت در شرح احسان شما
یافتن من خیر را و امداد من از جانب شما همیشه دل من از جانب شما ساکن است در دو حالت زندگی و دوری صلی الله علیه و آله و سلم

در ذکر امام ابی محمد الحسن بن علی بن محمد بن علی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی ابن ابیطالب علیهم السلام

کمال الدین محمد بن طلحه رحمه الله ایراد فرموده در باب یازدهم در کتاب خود ذکر حسن بن علی العسکری را علیه السلام کرده گفته

ولادت شریفش در سال دویست و سی و یکم بوده از هجرت فاما لقب عالیش پس این بزرگوار ابو الحسن علی بن محمد بن علی الرضا علیهم السلام
و ذکر او گذشت و مادرش ام ولد بوده که او را سوسن میگفتند فاما نام نیکویش حسن است و کنیتش ابو محمد است و لقبش خالص
واما مناقبش او منقبت علیا دارد و منزلتی کبری که حق سبحانه و تعالی اختصاص داده او را آن منقبت و بنا به علاوه در گردن دهر استوار
ساخته که دائم بر پا و بپا آن خواهد بود و از خاطرها فراموش نخواهد گشت چه مهدی علیه السلام از نسل پاکیزه اوست که شرح مناقب
و تفصیل احوال انشاء الله مذکور خواهد شد و کافیست آنحضرت را این شرف زیرو رد کار خود که مثل مهدی را از صلب طاهر او
بوجود آورد که مقبولان حق از حزب او باشند و آنحضرت را فرزندی غیر او نبوده در دنیا آخر باید و حیات منقطع شود اظهار کرده حضرت
حق تعالی از برای ما فران آثار و مزایای او اما عمر عزیزش و وفات نمود در هشتم ماه ربیع الاول در سال دویست و شصت و شش از هجرت
در خلافت معتمد و ذکر ولادتش گذشت که در دویست و سی و یکم بوده پس عمر گرامیش بیست و نه سال بوده باشد و مقام و ماندن
بیست و سه سال و چند ماه و باقی ما بعد از پدر پنج سال و چند ماه و قبر مطهرش در سر من رای است این آخر کلام کمال الدین است
و مولف رحمه الله میفرماید که من عجب دارم از متانت فضل ابن طلحه و مکانت علم او و میل او در تصنیف کتاب خود و تعصب فضایل
ایشان نماید و مبالغه کنند در ایضاح اخبار و دلائل ایشان و اقتصار نماید بدین قدر از ذکر او و از ذکر پدرش که از پیش گذشت و عذر آن
جویه گویا عمر خود را بشمردن فضل او و اکر طلب آن میکرد و جهد و سعی مینمود در تحصیل مناقب ایشان آنچه میخواهد در تحت وعظ
در نمی آید و حافظ عبد العزیز جنابذی رحمه الله ذکر مولد و وفات آنحضرت کرده چنانچه مذکور شد و وفاتش در زمان معتمد گفته و گویند
بعضی آورده اند که مولدش در سنه اثنین و ثلثین و مائتین بوده و بسر من رای وفات یافت در هشتم ربیع الاول در سنه ستین و مائتین و عمر
شریفش بیست و هشت سال بوده و مادرش ام ولد بوده که او را حدیث میگفتند و قبر انورش در جنب قبر پدر بزرگوار اوست بسر من رای و راوی
کند از رجال خود که گفت قاضی ابو عبد الله حسین بن علی بن هرون الضبی که من یافتم در کتاب والد خود که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد
بن محمد بن حمزة العلوی که نوشتم به ابی محمد الحسن بن علی بن محمد الرضا علیهم السلام و سوال کردم که چرا فرض کرده خدای تعالی
روزه را پس نوشت آنحضرت بسوی من که فرض کرده خدای تعالی روزه را تا بیابد غنی مس جوع و گرسنگی را و رحم و عطا کند بر فقیر
و روایت کند از رجال خود از حافظ بلادری و او باسناد خود تا رسول الله صلی الله علیه و آله و آنحضرت از جبرئیل و او از حق تعالی

که فرمود که منم خدایی که جز من خدایی نیست پس هر که اقرار کند بتوحید من داخل شود در حصار من ایمن گردد از عذاب من و سابقا
این حدیث ورود یافته شیخ مفید رحمه الله ایراد فرموده با چند از ارشاد در ذکر آنحضرت و گفته که امام قائم بعد از ابی الحسن علی بن
محمد حسن بن علی العسکری است علیهم السلام و ذکر کرده تاریخ مولد و دلایل امامت و نص بر وی از پدر بزرگوارش و مدت خلافتش
و ذکر وفات و موضع قبر و طرفی از اخبار او و امام بعد از پدر اوست از جهت اجتماع خصال فضل درو و تقدم او بر کافه اهل عصر در
اموری که موجب امامت و مقتضی ریاست از علم و زهد و کمال عقل و عصمت و شجاعت و کرم و کثرت اعمال که سبب تقرب الهی است
جل اسمه و نص پدرش و اشارات و بخلافت بجانب وی ولادتش در مدینه بوده در ماه ربیع الآخر در سال دویست و سی و دوم از
هجرت و وفاتش در روز جمعه بود در هشتم ربیع الاول در سال دویست و شصتم از هجرت و او در آن روز بیست و هشت ساله بود
و دفن کردند او را در سر من رأی در خانه وی که پدرش را در آنجا دفن کرده بودند علیهما السلام و مادرش ام ولد بود که او را حدیث
میگفتند و مدت خلافتش شش سال بود باب در خبری که در روایت نص امامت بر وی از جانب پدر بزرگوارش
و اشارت بسوی وی بخلافت بعد از او روایت از یحیی بن یسار عنبری که گفت وصیت کرد ابو الحسن علیه السلام پیش از رحلت فرمودن
او بچهار ماه و اشارت فرمود بوی بعد از او با مر خلافت و مرا برین گواه گرفت و جماعتی از موالی و از علی بن عمرو نوفلی
مرویست که من با ابو الحسن علیه السلام بودم در صحن خانه وی پس گذشت بما پسرش محمد گفتم مر او را که فدای تو گردم این صاحب ما
بعد از تو فرمود که نه صاحب شما بعد از من حسن است و روایت از عبد الله بن محمد اصفهانی که فرمود ابو الحسن علیه السلام که
صاحب شما بعد از من آنکس است که نماز گزارد بر من گفت ما نمی شناختیم ابو محمد الحسن العسکری را پیش از آن گفت پس بیرون فرمود
ابو محمد بعد از وفات پدر بزرگوار او بروی نماز گزارد و مرویست از علی بن جعفر که گفت من حاضر بودم نزد ابی الحسن علیه السلام
چون وفات میکرد پسر او محمد فرمود در حسن علیه السلام که ای پسر من بجای آور از برای خدای تعالی شکر را که او پدید کرده در تو امری را
و روایت از احمد بن محمد بن عبد الله بن مروان گفت بودم حاضر نزد در گذشتن ابی جعفر محمد بن علی نقی علیهما السلام پس آمد
ابو الحسن علیه السلام پس نهاده شد از برای او کرسی نشست برو و بر گرد او اهل بیت و ابو محمد ایستاده بود در ناحیه پس چون فارغ شد از
امر ابی جعفر علیه السلام التفات فرمود بجانب ابی محمد علیهما السلام پس فرمود مثل این را و از علی بن مهزیار روایت که گفت

گفتم مر ابی الحسن علیه السلام را که اگر حادثه شود و نعوذ بالله بکه حواله خواهد بود فرمود که عهد من با کبر اولاد من است یعنی حسن علیه السلام
و روایت از علی بن عمرو العطار که گفت داخل شدم بر ابی الحسن علیه السلام و پسرش ابی جعفر یحیی آنجا بود و من گمان کردم که او
خلف بعد از وست گفتم مر او را که فدای تو گردم کیست اخص از اولاد تو فرمود که تخصیص مکنید احدی را تا بیرون آید بسوی شما
امر من پس نوشتم بسوی وی که بعد از تو در باره کیست این امر گفت پس نوشت آن بسوی من که در اکبر اولاد منست و ابو محمد اکبر بود
از ابی جعفر و مرویست از جماعت بنی هاشم که از ایشانست حسن بن حسن افطس که ایشان حاضر بودند در روز وفات محمد بن علی
بن محمد در سرای ابی الحسن علیه السلام و گسترده بودند فراش او را در صحن سرای او و مردم گرد وی نشسته بودند پس گفتند که ما تقدیر
میکردیم آنکه بوده بر گرد او از آل ابی طالب و بنی عباس و قریش صد و پنجاه کس بوده باشند سوای موالی او و بناگاه دیدیم که نظر کرد
آنحضرت بحسن بن علی بعد از ساعتی که ایستاده بود و او آمده گریبان چاک کرده و ایستاده از راست او و ما نمی شناختیم
او را فرمود مر او را که ای پسرک من شکر گوی خدا را که حادث کرد امری را حق تعالی در تو این امر را پس او گریست و از روی
استرجاع گفت الحمد لله رب العالمین و ایاه اسأل تمام نعمته علینا انا لله و انا الیه راجعون پس پرسیدم
از و گفتند حسن بن علی است پسر وی تقدیر میکردیم در آنوقت که بیست ساله بوده باشد پس در آن روز شناختیم او را و دانستیم که او
اشارت بسوی او با امامت و قائم مقام خود کرده است و از محمد بن یحیی مرویست که من داخل شدم بر ابی الحسن علیه السلام بعد از در گذشتن
ابی جعفر پسر وی پس خواستم که او را تعزیه دهم و ابو محمد نشسته بود گریست پس ابو الحسن روی مبارک کرد بسوی او و فرمود که خدای تعالی کرده است
را خلفی از و یعنی ترا خلیفه کرده است پس حمد گوی خدا را و مرویست از ابی هاشم جعفری که من نزد ابی الحسن بودم بعد از
گذشتن پسرش ابو جعفر من فکر میکردم با خود و میخواستم که بگویم که امر ایشان یعنی ابا جعفر و ابا محمد درین وقت مثل امر
ابی الحسن موسی و اسماعیل است پسران جعفر بن محمد علیهم السلام و قصه اینها بمثل قصه ایشانست آنحضرت بمن روی آورد
پیش از آنکه تکلم کنم فرمود که نعم یا ابا هاشم ظاهر کرد خدای تعالی در ابا محمد بعد از ابی جعفر چیزی که معلوم نبود از برای او
همچنانکه ظاهر ساخت از برای او در موسی بعد از گذشتن اسماعیل آنچه کشف کرد از حال او و این آنچنانست که حدیث کرد
ترا نفس تو و اگرچه بد خواهند این را اهل باطل و خلف است بعد از من نزد اوست علمی که محتاج الیه است و با اوست

امامت و روایت از ابی بکر فهفکی که نوشت ابی الحسن علیه السلام که ابو محمد پسر من اصح اولاد من است از روی عزت و وثوق

ایشانست از روی حجت و او اکبر ولد منست و او خلیفه منست و باو منتهی میشود گوشهای امامت و احکام آن پس هر سوال که

کنی از وکن که نزد اوست آنچه بآن احتیاج است و روایت از شاهویه بن عبد الله که نوشت ابو الحسن علیه السلم بسوی من که میخواستی که

سوال کنی از خلف بعد از ابی جعفر علیه السلم و مضطرب شدی برای این اضطراب مکن که حق سبحانه و تعالی گمراه نمیکند قومی را بعد از

ایشان هدایه کرده تا آنگاه که بیان میکند از برای ایشان آنچه ازان بپرهیزند صاحب تو ابو محمد است نزد اوست آنچه احتیاج دارید

بآن مقدم میدارد حق تعالی هر چه خواهد و موخر آنچه را میخواهد و ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها و درین بیان قناعت

مر صاحب عقل بیدار را و روایت از داود بن قاسم جعفری که او گفت من شنیدم از ابی الحسن علیه السلم که میفرمود که خلف

بعد از من حسن است پس چگونه خواهد بود شمارا الخلف بعد از خلف گفتم چگونه است که فدای تو گردم فرمود که شما نمیبینید شخص او را

و حلال نباشد مر شمارا ذکر او بنام او پس گفتم پس چگونه ذکر کنیم او را فرمود که بگوئید الحجة من آل محمد علیهم السلم و اخبار درین باب بسیار است که

این کتاب گنجایش آن ندارد **باب** در طرفی از اخبار ابی محمد علیه السلم و مناقب و آیات و معجزات او روایت از حسن بن محمد

الاشعری و محمد بن یحیی و غیرهما که گفته اند ایشان که بود احمد بن عبد الله بن خاقان مباشر بر ضیاع و خراج در قم پس یک روزی مذکور

میشد در مجلس او ذکر علویه و مذاهب ایشان و او بغایت شدید الانحراف بود از اهل البیت علیهم السلم گفت من ندیده ام و ندانستم

در سرمن رای مردی را از علویه مثل حسن بن علی بن محمد الرضا علیهم السلام در رهدی و سکون و عفاف و بزرگی و کثرت عبادت او

نزد اهل بیت و بنی هاشم همه شان و مقدم داشتن ایشان او را بر صاحبان سن و قدر و بزرگی از ایشان و همچنین است حال او

نزد مشایخ و وزرا و عامه مردم و یاد میکرد که من روزی ایستاده بودم بر سر پدر آن در مجلس او و بود که دیوان میداشت

از برای مردمان که حاجبان در آمدند و گفتند که ابو محمد الرضا بر در است و باواز بلند گفت اذن دهید که در آید من تعجب کردم از آنچه

شنیدم از ایشان و از جرات ایشان که بکنیت ذکر کنند مردی را در حضور پدرم و نبود آنکه بکنیت خوانند کسی را نزد او مگر او خلیفه باشد

یا ولی عهد یا کسی که سلطان امر کرده باشد که او را بکنیت بخوانند نزد وی پس در آمد مردی گندم گون نیکو قامت زیبا روی خوب

البدن خورد سال که او را جلالت و هیبات حسنه بود پس چون پدرمن او را دید برخاست و چند قدم استقبال وی کرد و من ندیده

بودم که تعظیم کرده باشد از برای هیچیک از بنی هاشم و بزرگان پس چون نزدیک شد بوی با او معانقه کرد و بوسید روی و سینه

او را و دستش گرفت و نشاند بجای خود و نشست بر پهلوی وی و باوی روی آورد و تکلم میکرد در مکالمه خود را فدای وی

میساخت و من متعجب بودم از آنچه دیدم از وی که ناگاه در آمد حاجبی و گفت موفق آمد و چون موفق داخل میشد بر پدرم حاجبان

و خواص پیش پیش وی می آمدند و می ایستادند میان مجلس پدر من و میان باب الدار سماطین تا داخل میشد و بیرون میرفت

و لایزال پدرم روی آورده بود در ابی محمد و حدیث میگفت تا نظر انداخت بغلامان خاصه در ین هنگام میگفت بانحضرت

هر چه خواهی که حق تعالی مرا فدای تو گرداند بعد از آن گفت بحاجبان خود که بگیرید او را عقب سماطین تا آنکه نبیند او را

یعنی موفق را پس ابو محمد برخاست و پدرم نیز برخاست و او را در بغل گرفت من گفتم حاجبان و غلامان پدرم را که وای بر شما چه

کس بود این که او را بکنیت ذکر کردید بحضرت و اینکار کردید گفتند این مردیست علوی که او را حسن بن علی میگویند و معروف

بابن رضاست پس زیاده کردم تعجب را و درین روز لایزال دران فکر و اندیشه بودم از امر او و امر پدرم که این کار کرد

از و دیدم بودم تا شب در آمد و عادت او آن بود که چون نماز خفتن میگزارد و می نشست و نظر میکرد با آنچه محتاج الیه بود

از مهمات و موامرات و رفع میکرد آنرا بسلطان پس چون نماز گزارد و نشست آمدم و نشستم پیش وی و نزد وی کسی نبود گفت یا

احمد آیا ترا حاجتی هست گفتم نعم یا ابت پس اذن میدهی که بپرسم ترا از آن گفت اذن دادم گفتم یا ابت چه مرد بود آنکه من دیدم

در صباح پیش تو که کردی آنچه کردی از اجلال و تعظیم و تکریم و تبجیل و خود را فدای او میکردی و او بن الرضا گفت ای پسر آنکس امام روافض

بود و حسن بن علی که معروفست بابن الرضا بعد ازان ساکت شد زمانی و من هم خاموش بودم بعد ازان گفت ای پسر اگر زایل شود

خلافت از خلفای بنی عباس مستحق نیست او را احدی از بنی هاشم غیر او از جهة فضل و عفت و هدی و صیانت و زهد و عبادت

و جمیل اخلاق و صلاح او و اگر میدیدی پدر او را میدیدی که چه نوع مردیست از صفات حمیده و فضل و بزرگی که داشت پس زیاده کردم من

اضطراب و خشم خود را و تفکر در امر پدر خود و آنچه شنیدم از و در باب وی و آنچه دیدم از فعل او پس من بعد ازان همت را مصروف نمیداشتم

الا در سوال و پرسیدن از خبر او و بحث از امر او و سوال نکردم هیچکس را از بنی هاشم از عباد و کتاب و قضات و فقها و سایر مردم الا که یافتم

نزد او در غایت اجلال و اعظام و محل قدر رفیع و قول جمیل و تقدیم مر او را بر جمیع اهل بیت و مشایخ خود پس عظیم شد قدر او نزد من

چه نبیدیم نه دوست و نه دشمن را الا که زبان خوش بود با ایشان و شاکر در ایشان پس گفت بعضی که حاضر بودند در مجلس او از اشعریه که
چه چیز است از برادر او جعفر و چگونه است حال او از نو در محل گفت کیست جعفر که سوال کنید و قرین سازید جعفر را بحسن جعفر اعلان
کننده فسق و فجور است و شارب خمر است و او کمترینی است که می دیدم از مردم و بسیار ضعیف و سبک قدر است در ذات و بدرستی که والله
شد بر سلطان و اصحاب او در وقت وفات حسن بن علی عسکری علیهما السلام بر من چیزی که تعجب کردم از آن و گمان نداشتم که آنچنان
باشد و آن این است که چون آنحضرت بیمار شد فرستاد نزد پدر من که ابن الرضا بیمار است پدر من در ساعت سوار شد و آمد بدار الخلافه
و باز گشت بتعجیل و با وی پنج نفر بودند از خادمان خلیفه که از ثقات و خاصه حضرت او بودند و امر کرد ایشان را بملازمت سرای حسن
بن علی عسکری علیهما السلام که از احوال او باخبر باشند و فرستاد نزد اطبا و امر کرد ایشان را که متردد باشند بسوی او و تعهد
احوال او کنند در صباح و مسا پس چون بعد از این دو روز یا سه روز گذشت خبر آوردند ضعف بر او غالب شده سوار شد و رفت
و اطبا را امر فرمود که پای از آنجا نکشند و فرستاد بقاضی القضاة و در مجلس وی حاضر کردند و فرمود او را که ده کس را اختیار
کنید از مردم ثقه که متدین و با ورع و امانت باشند و ایشان را فرستاد که ملازم آن خانه باشند و شب و روز از او غافل نشوند پس آنحضرت بود
تا آنحضرت رحلت فرمود چون این خبر فاش شد غریو از سر من رای برآمد و بازارها بسته شد و بنو هاشم و قواد و کتاب و قضاة و معدلان
و سایر مردمان بجنازه وی حاضر شدند پس سر من رای شبیه بروز قیامت شد پس چون فارغ شدند از تهیه او سلطان فرستاد
بعیسی بن متوکل و امر کرد که او بر وی نماز گزارد و چون نهاده جنازه را از برای نماز ابو عیسی نزدیک آمد و روی مبارک وی کشود و عرض
کرد او را بر بنی هاشم از علویه و عباسیه و قواد و کتاب و قضاة و معدلین و گفت این حسن بن علی بن محمد الرضا علیهم السلام که وفات
یافته بر فراش خود بی سببی دیگری و حاضر کرد خدام سلطان و ثقات او و قضاة و اطبا که ملازمت داشتند آنجا و مردم دیدند
تفحص نمودند که او خود وفات نموده کسی او را نکشته و بعد از آن روی او را پوشانیدند و نماز بر وی گزارد و امر کرد که بردارند و در خانه
و دفن کردند و بعد از دفن جعفر برادرش آمد نزد پدر من و گفت مرتبه برادر را بمن ارزانی دار و من هر سال بیست هزار دینار بشما برسانم
چون این را از وی شنید بر وی مکروه آمد و گفت ای احمق سلطان اطال الله عمره برهنه کرده شمشیر را و نهاده در میان آنکسانی که زعم ایشان آن بود
که پدر و برادر تو امامانند تا ایشان را باز دارد از این نتوانست و میسر نشد او را پس اگر تو نزد شیعه پدر و برادرت امامی پس هیچ حاجت نیست که تا سلطان

باعز

باعزاز تربیت کند و اگر نزد ایشان این منزلت نداری نخواهی یافت مرتبه نزد ما پس آن کلمات او را قلیل و ضعیف شمرد و امر کرد که
او را دور کردند از نزد وی و دیگر اذن نداد مر او را در دخول بر وی تا مرد پدر من و بیرون آمدیم ما و او برین حال بود و سلطان طلب میکرد اثر
ولد حسن بن علی را تا امروز و نیافت بسوی او راهی و شیعه مقیم بودند که حسن علیه السلام وفات کرد و گذاشت ولدی را که قائم
مقام او است بامامت و نوشت ابو محمد علیه السلام بابی القاسم اسحق بن جعفر الزبیری پیش از موت معتز به بیست روز که ملازم شو
در خانه خود که تا این حادثه بگذرد پس چون کشته شد بریحه بسوی او که حادثه حادث شد پس چه امر میکنی مرا آنحضرت نوشت
بوی که حادثه دیگر هست پس شد در امر معتز آنچه شدنی بود گفت که آنحضرت بمردی دیگر نوشت که کشته میشود محمد بن داود پیش
از قتل او به ده روز پس روز دهم شد او کشته گشت و روایت از محمد بن علی بن ابرهیم بن موسی بن جعفر که او گفت مرا پدر من که
بیا تا برویم بسوی این مرد یعنی ابا محمد علیه السلام او را وصف میکنند بجود و سماحت گفتم می شناسی او را گفت نمی شناسم
او را و ندیده ام او را هرگز گفت پس قصد دیدن او کردیم پدر من در راه گفت آنچه احتیاج ماراست آنست که امر کند ما را به
پانصد درهم دویست درهم از برای کسوه و دویست درهم از برای دقیق و صد درهم از برای نفقه و من گفتم در نفس خود که
کاشکی مرا امر میکرد به سیصد درهم از آن الاغی میخریدم و صد درهم از برای نفقه و صد درهم دیگر از برای کسوه و بیرون آیم
بجانب جبل و رسیدیم بدر خانه بیرون آمد بسوی ما غلام او و گفت درآید علی بن ابرهیم و محمد پسر او پس چون داخل شدیم بر او و سلام
کردیم فرمود مر پدر مرا که یا علی چه باز داشت ترا از ما درین وقت گفت یا سیدی شرم داشتم که ملاقات کنم ترا برین حال پس چون
بیرون آمدیم از نزد او و آمد ما را غلام او پس داد به پدر من کیسه که در او دراهم بود و گفت این پانصد درهم است دویست درهم
از برای کسوه است و دویست درهم از برای دقیق و صد درهم از برای نفقه و کیسه دیگر بمن داد و گفت این سیصد درهم است
صد درهم ازین در بهای الاغ صرف کن و صد از برای کسوه و صد از برای نفقه و بیرون مرو بجانب جبل و برو بسورا و
گفت بسورا رفت و زنی خواست پس دخل او امروز هزار دینار است و مع هذا توقف داشت گفت محمد بن ابرهیم که دی
مرا او را که ویحک آیا میخواهی ظاهرتر ازین گفت راست میگویی و لیکن هستیم ما بر امری که دائم بر آن بوده ایم مولف رحمه الله
میفرماید که این تقلید است که حق سبحانه و تعالی مذمت فرموده آنرا در کتاب شریف خود که حکایت از کفار میکند که

انا وجدنا آباءنا على امة وانا على آثارهم مهتدون و شبهتی که غراب انجماعت که دعوت بایشان رسیده باشد و دیده
باشند ادلّه و معجزات را باضعاف مضاعف اشد خواهد بود بلکه نسبتی نخواهد بود مر ایشان را که نرسیده باشد ایشان را دعوت قائم
گشته باشد بر ایشان حجت این علوی اگر مدعی باشد امارت را و شنیده باشد ادلّه را و حسن است از روی حال او و بعد از ان
و يهدي الله لنوره من يشاء حدیث کرد احمد بن حارث قزوینی گفت بودم با پدر خود بسر من رای و پدر من وقوف
بیطاری داشت در مربط ابی محمد علیه السلم میبود گفت نزد مستعین استری بود که مثل او کس ندیده بود در صورت و بزرگی و
بلندی اما منع میکرد از زین و لجام کردن جمع شدند بسیاری از رایضان و سواران و حیله نتوانستند انگیخت بر سواری او
و بعضی از ندمای او گفتند که یا امیر آیا نمی‌فرستی نزد حسن بن علی الرضا علیهم السلم تا بیاید شاید که سوار تواند شد او را یا بکشد
او را پس فرستاد بطلب ابی محمد رفت پدر من با وی پس چون داخل شد ابی محمد دران خانه من با پدر بودم پس آنحضرت نظر کرد بان
استر که ایستاده بود در صحن خانه آنحضرت رفت بسوی او و دست مبارک نهاد بر کفل او و من نظر کردم بسوی آن استر دیدم که سر تا پای
عرق کرد و از وی بچکید بعد از ان بجانب مستعین رفت و بر او سلام کرد و او را تعظیم کرد و نزدیک وی شد و گفت یا ابا محمد لجام کن این
استر را آنحضرت گفت به پدر من که لجام کن او را ای فلان مستعین گفت تو لجام کن او را آنحضرت طیلسان خود را نهاده
برخاست و لجام کرد او را و باز آمد و بجای خود نشست گفت مر او را که یا ابا محمد زین کن او را مستعین گفت تو زین کن او را
پس دوم بار برخاست و زین کرد او را و بازگشت بجای خویش پس گفت او را که می بینی که سوار شوی او را آنحضرت فرمود که بلی
پس سوار شد او را بی آنکه او امتناعی کند و بعد از ان او را راند و پاشنه کرد به بهترین رفتنی رفت و بازگشت و فرود آمد پس گفت
مر او را مستعین که چگونه دیدی او را فرمود که ندیدم مثل او در حسن و رهوایی پس گفت مر او را مستعین که امیر مر او را بتو ارزانی
داشت آنحضرت فرمود به پدر من که ای فلانی بگیر او را گرفت و کشید و برد و روایت از ابی هاشم جعفری که شکایت بردم
نزد ابی محمد حسن بن علی علیهما السلم باحتیاجی که داشتم پس حک کرد بتازیانه خود زمین را و بیرون آورد از و سبیکه
قریب به پانصد دینار طلا بود گفت بگیر ای ابا هاشم و معذور دار ما را و روایت از ابی علی المطهری که او نوشته بود
بسوی آنحضرت از قادسیه اعلام کرده که مردم باز میگردند از حج از خوف تشنگی من هم باز گردم آنحضرت نوشت که بروید

بروید

که بر شما ترسی نیست انشاالله پس باقیان رفتند بسلامت و بایشان از تشنگی تشویشی نرسید و روایت از علی بن الحسین بن
الفضل الیمانی که او گفت نزول کرد بجعفری از آل جعفر خلقی بسیار که مقاومت ایشان میسر نبود او نوشت با آنحضرت در باب
ایشان را ز تو انشاالله گفت پس بیرون آمد مردمی اندک بسوی ایشان و آن جماعت زیاده بر بیست هزار بودند و ایشان کمتر از هزار و ایشان را
منهزم ساختند روایت از محمد بن اسماعیل العلوی گفت که حبس کرده شد ابو محمد علیه السلم و غلیظ بود بر آل ابو طالب و گفته بود بر
او که چنین و چنان کن پس اقامت نکرد نزد او الا یک روز تا نهاد هر دو رخسار خود را بر زمین از برای او و وا و باز نمیکرد چشم خود را
بسوی او از جهت اجلال و اعظام و او بیرون آمد از نزد او و احسن مردم بود از روی بصیرت و نیکوتر مردم از روی گفتار در باره
او حدیث کند ابو هاشم جعفری که شکایت کردم با ابی محمد از تنگی حبس و سختی قید پس نوشت بمن که تو نماز پیشین امروز را در
منزل خود خواهی گزارد پس بیرون آوردند مرا در وقت پیشین و نماز گزاردم در منزل خود چنانچه آنحضرت فرموده بود
و تنگی معاش داشتم پس خواستم که از وی مددی طلب کنم و بنویسم در کتابت که بخدمت وی فرستم از ان شرم داشتم چون
بمنزل خود آمدم برای من صد دینار فرستاده و نوشته بسوی من که هرگاه ترا حاجتی باشد شرم مکن و طلب آن چه تو از آن که خواهی
می یابی انشاالله و روایت از نصیر خادم که او گفت شنیدم بسیار بار که آنحضرت تکلم میفرمود غلامان خود را بلغات ایشان و در
میان ایشان ترک و روم و سقلابی میبودند من تعجب داشتم ازین و میگفتم او در مدینه متولد شده و ظاهر ساخت خود را تا حدی
تا ابا الحسن رحلت فرمود و بمجلس نرفت او را پس چگونه این زبانها میداند و با خود این میگفتم پس روی آورد بجانب من
و فرمود که خدای تعالی جل اسمه ظاهر کرده حجت خود را در میان خلق و داده او را معرفت هر چیزی و او میداند لغات و اسباب
حوادث را و اگر اینچنین نبودی میان حجت و محجوج فرق نبودی حسن بن ظریف گوید مخلجید در سینه من دو مسئله میخواستم که
بنویسم و بپرسم از آنحضرت پس نوشتم و سوال کردم از وی که قائم وقتی که قیام نماید بچه حکم خواهد کرد و کجا خواهد بود
مجلسی که حکم کند در میان مردم و میخواستم که بپرسم از تب ربع پس غافل شدم از ذکر تب جواب نوشت که سوال کرده بودی
از قائم هرگاه که قیام نماید بچه حکم خواهد فرمود در میان مردمان بعلم خود بحکم قضای داود علیه السلم که سوال نکند بینه او میخواستی
که از تب ربع بپرسی فراموش کردی پس بنویس این آیه را و بیاویز بر گردن محموم یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم پس

با آنحضرت در باب ایشان [illegible]

ونشتم این آیه را و آنچه بر کردن محموم پس بخود آمدم و بتازور فتم شد اسمعیل بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس گوید نشستم
مر ابی محمد را در میان راه آنحضرت بر من گذشت و شکایت بردم بوی از احتیاج و سوگند خوردم که نیست نزد من یک درم و ما و نه
آن و نه چاشت دارم و نه شام و فرمود که سوگند بخدا خوردی بدروغ و حال آنکه دفن کرده دویست دینار در فلان جای و این را نمیگویم که
رفع کنم عطا را از تو بده ای غلام آنچه با تست پس داد بمن او صد دینار پس روی مبارک بسوی من کرده فرمود که حرام کرده دینارها را
که دفن کرده با آن آنچه احتیاج تمام داری آن و راست فرموده آنحضرت چه من انفاق میکردم آنچه بمن میرسید و بغایت مضطر شدم
روزی از برای نفقه ابواب رزق بر من بسته شد و پس من تفتیش کردم بر دنانیری که دفن کرده بودم نیافتم آنها را پس فکر کردم
معلوم شد مرا پسری بوده و موضع آنها دانسته بود و برداشته و گریخته پس دست نیافتم از آن بچیزی گوید علی بن زید
بن علی بن حسین که فرسی بود نیکو و بسیار ذکر نیکویی او در مجالس و محافل میکردم پس روزی رفتم بخدمت ابی محمد
فرمود که سوگند میدهم ترا که پیش از شب اگر قادر شوی بر شتری آخر مکن و در این اثنا یکی در آمد و کلام وی منقطع شد
برخاستم و در آن فکر بودم و بمنزل خود رفتم و خبر کردم برادر خود را از این گفتگو نمیدانم که چه گویم و بخل میکردم در
فروختن او پس چون شب در آمد و نماز خفتن گزاردیم سایس آمد که فرس تو این زمان مرد غمگین شدم و دانستم که
آنحضرت از آن گفتن چه خواسته بود بعد از آن رفتم بخدمت ابی محمد علیه السلم بعد از چند روز و میگفتم در نفس خود که
کاش آنحضرت انعام میفرمود بمن دابه را پس چون نشستم فرمود پیش از آنکه من چیزی گویم بغلام برای تو بیار اسپی از آن علام خود
بوی بادپایان کمیت مرا بعد از آن فرمود که این بهتر از فرس تست و آسوده تر و درازتر عمر احمد بن محمد گوید که من نوشتم
بابی محمد علیه السلم در وقتی که مهتدی در قتل موالی سعی داشت که یا سیدی الحمد لله که مشغول کرده او را از تو و
بمن رسید که او ترا تهدید ها کرده و گفته والله که حالی کنم ایشان را از جدید زمین پس آنحضرت بخط شریف خود نوشت
بوی که عمر او از آن کوتاه ترست و بشمار پنج روز را از این زمان باز گشته میشود او در روز ششم با نواع خواری و ذلت پس آنچنان
بود که آنحضرت فرموده بود گویند در آمدند عباسیان بصالح بن وصیف در جایی که حبس کرده بود ابو محمد را علیه السلم و
گفتند او را که حبس را بر وی تنگ ساز و گشاده مساز صالح گفت من چکنم با وی دو مرد که بدترین مردم بودند موکل کرده ام انعام و

باحضار آن
وایشان گشته اند از عبادت و صلوة و صیام بامر عظیمی پس امر کرد بحضور آن موکلان گفتند ایشان که وای بر شما حال شما در امر این مرد
پس گفتند چه میگوئید در باب مردیکه روز بروزه میباشد و شب همه شب نماز میگزارد و با کسی سخنی ندارد و مشغول نیست بغیر عبادت
پس بر ما نظر که میکند بجانب ما میلرزد جمیع اعضای ما بمرتبه که مالک نفس خود نمیتوانیم شدن پس چون شنیدند این را
عباسیان باز گشتند خاموش و خاسر و از علی بن محمد مرویست که روایت کردند از جماعتی از اصحاب ما که ایشان گفتند که تسلیم کردند
آنحضرت را بنحریری از جهة حبس او و کار را بر آنحضرت تنگ میگرفت و ایذا میرسانید پس گفت زن او بوی که از خدای تعالی بترس که
تو نمیدانی که کیست در خانه تو و یاد کرد صلاح و عبادت او را گفت من میترسم تو از او گفت والله که من او را خواهم انداخت
در پیش سباع آن و او را بخودش پس نظر کردند بآن موضع تا ببینند که حال او چیست پس یافتند که در نماز ایستاده و آن
سباع گرد وی میگردند و تعرض نمیرسانند پس امر کردند و آنحضرت را از آنجا بیرون بردند و روایات در معجزات بسیارست بر این
اختصار رفت **باب** در ذکر وفات ابی محمد علیه السلم و موضع قبر و ذکر ولد او آنحضرت مریض شد در اول ماه ربیع الاول
در سال دویست و شصتم و رحلت فرمود در روز جمعه هشتم ماه مذکور در سنه مذکوره در وقت وفات بیست و هشت سال داشت
و دفن کرده شد در خانه که دفن کرده شده بود پدر او در سر من رای و گذاشت این منتظر را از برای دولت حق و آنحضرت مخفی
میداشت مولد او را و امر او پوشیده امر او را از جهة صعوبت وقت و شدت طلب سلطان زمان و اجتهاد او در تفتیش امر او و چون
شایع نشد امر از مذهب شیعه امامیه در باب او و معلوم و معروف نشد انتظار ایشان مر او را و اظهار نفرمود ولد خود را در
حال حیات خود و ندانستند او را جمهور بعد از وفات ابی محمد جعفر بن علی برادر آنحضرت متولی اخذ ترکه او شد و سعی کرد در حبس
جواری و اعتقال حلائل او و تشنیع میکرد بر اصحاب آنحضرت بسبب انتظار ایشان ولد او را و قطع میکرد کلام ایشان را که
میگفتند در وجود او و قول بامامت او و برمی انگیخت قوم را تا غایتی که میترسانید ایشان را و متفرق میساختند و دیگر کرد انواع
قوم را بر ایشان و جا ها بر سر ایشان می آوردند از اعتقال و حبس و تهدید و تصغیر و استخفاف و ذل و خواری و با تنها سلطان
نتوانست ایشان را از آن باز داشت و جمع کرد جعفر ظاهر ترکه ابی محمد را علیه السلم و سعی میکرد نزد شیعه که قائم مقام شیعه باشد
پس شیعه از او قبول نکردند و او را دان پس رفت پیش سلطان وقت والتماس مرتبه برادر خود کرد و بذل کرد مال بسیاری و تقرب جست

بر آنچه ظن آن بود که بآن توان ... پس منقطع شد چیزی از آن و مر جعفر را اخبار بسیارست در معنی و این کتاب گنجایش
شرح و بسط آن ندارد و آن مشهورست نزد امامیه و کس بسیارست که میداند از عامه و بالله التوفیق و ابن خشاب در تاریخ ولادت
و وفات و مبلغ سن آنحضرت را ذکر کرده بر وجهی که سابقا مذکور شد و در کتاب دلائل آورده که دلائل حسن بن علی العسکری علیهما السلام
محمد بن عبدالله روایت کرده که چون امر کرده شد که سعید ابی محمد علیه السلام را بکوفه برد نوشت بسوی وی ابو هاشم که فدای تو گردم شنیدم این
بمن امری که اضطراب پیدا کرده ام پس نوشت بوی که بعد از سه روز دیگر میرسد بشما فرج و شادی پس کشته شد معتز در روز سوم و دیگر
گفت ناپیدا شد غلام کوچکی که مرا بود و نامه نوشتم بآنحضرت از آن حال خبر دادم فرمود که طلب کنید او را از فلان برکه پس طلب کردیم
او را یافتیم در آن برکه مرده و او گفت که خزانه ابی الحسن علیه السلام را نهب بردند بعد از آنکه درگذشت پس آنحضرت را خبر کردند از آن امر
تا در از آن بستند و بعد از آن حرم و عیال او را طلب کرد و گفت بیکیک که فلان چیز را رد کن و خبر کرد بهر یک آنچه برده بود
تا همه را باز دادند و هیچ فوت نشد حدیث کرد مروان بن مسلم و گفت پسری شد احمد پسر مرا و نوشت بسوی ابا محمد علیه السلام بعسکر در
روز دوم ولادت او و پرسید که چه نام کند او را و کنیت او چه باشد و من میخواستم که نام او جعفر باشد و کنیت او ابو عبدالله پس آمد رسول او
در صبح روز ششم و کتابت آورد که او را جعفر نام کن و کنیت کن او را بابی عبدالله و دعا فرموده بود از برای من و حدیث کرد مرا
قاسم هروی که بیرون آمد توقیع از ابی محمد بجعفر بن ابی اسباط گفت نوشته بودم بوی که خبر کند او را از اختلاف موالی و سوال کرده بودم
او را از اظهار دلیل پس نوشت بسوی من بدرستیکه خطاب فرموده خدای عز و جل عاقل را و نیست احدی که بیارد آیتی و اظهار کند
دلیلی را که اکثر و بیشتر باشد از آنچه آورد خاتم النبیین و سید المرسلین پس گفتند که او ساحر و کاهن و کذابست و هدایت میکرد حق تعالی
کسی را که مهتدی میبود الا آنکه بادله ساکن میشدند بسیاری از مردم و این آنست که حق تعالی اذن میفرماید ما را پس تکلم میکنیم و منع می
نمایم و خاموش میباشیم و اگر خواهد که اظهار نکند حق را بعد از آن نمیفرستد که مبشرین و منذرین باشند که اظهار کنند حق را در حال ضعف
و قوت و ناطق باشند در اوقات تا گزارش امر حق تعالی را و انفاذ حکم او کنند در میان طبقات مردمان متفرقه تا ایشان را [illegible]
گردانند بر سبیل نجات و تمسک بحق کردند و متعلق بفرع اصل شوند بشک و ریب نیابند از [illegible] و طبقه که اخذ کنند خود را
از اهل او پس ایشان مثل آبی باشند که موج میزنند و موج دو ساکن دهند و طبقه غالب میشوند بر ایشان شیطانان

دنان

و ستان ایشان ردست بر اهل حق و دفع حق است یا باطل از جهه آنکه نزد ایشانست پس که از کسی باکه میرود بدو دست
جیب پس شبان هرگاه که خواهد جمع میکند گوسفند خود را آسان تو این معنی ذکر کردی تو اختلافی که در میان موالی است پس آن است از
رفعت و کبر بی شک و کسی که نشست در مجلس حکم پس آن او اولیست بحکم نیکو رعایه کن کسی را که رعایه پذیرست و احتراز کن از اذاعت
و شهرت و طلب ریاست که این هر دو امر در اهلاکت میبرند ذکر کردی رفتن خود ت بفارس پس برو حق تعالی ترا بصر اشاره
ایمن داخل خواهی شد برسان ثقات و دوستان ما را از من سلام و امر کن ایشان را بتقوی الهی و پرهیزکاری عظیم و ادا امانت
و اعلام ایشان را که فاش کننده با ما حربست پس چون خواندم که داخل میشوی بمصر معنی این را ندانستم پس آمدم ببغداد و عزیمت
خروج کردم از آنجا بفارس پس برای آن مهیا نشد پس بیرون رفتم بجانب مصر مرویست از علی بن محمد بن زیاد که بیرون
آمد توقیع ابو محمد علیه السلام که فتنه مخصوص تست پس بنشین در خانه خود و بیرون مرو پس مصیبت بر من واقع شد نوشتم
بسوی وی که آیا آن آنست این بود پس نوشت که آن بحضرت تست از این پس مرا طلب میکردند بسبب جعفر بن محمد و منادی
میکردند که هر که او را بیارد پس او را صد هزار درهم باشد حدیث کرد محمد بن علی الشمری گفت که داخل شدم برابی احمد عبید الله بن
و پیش او رقعه بود از ابی محمد علیه السلام در وی بود که من فرود می آرم بلای خدا را برین طاغی یعنی الزبیری و او کبر بود آنحضرت را و در روز
بود پس چون روز سوم شد کشتند او را آنچه کردند و دیگر گفت که او نوشت بسوی من که فتنه فرو خواهد گرفت شما را حذر باشید پس سه روز
گذشت میان بنی هاشم فتنه افتاد پس من نوشتم بوی که آیا آن فتنه این بود فرمود که نه ولیکن غیر اینست پس چون چند روز گذشت
امر معتز بوقوع آمد و کشته شدن او و مرویست از ابی هاشم جعفری که او گفت نزد ابی محمد علیه السلام بودم که در آمد بر او جوانی خوب صورت
من گفتم در نفس خود که کیست این پس ابو محمد فرمود که این ابن ام غانم است صاحب سنگی که مهر کرده بودند آن را پدران کرام او و آن را آورده که
من نیز مهر کنم آنگاه فرمود که بده سنگ را پس بمن داد و در روی سنگ اثر موضع مهر بود آنرا مهر کرد بخاتم خود که با وی بود و اسم ابی محمد حسن بن علی
بن ام غانم یابنه بود او دیگر گفت که بیرون آمد ابو محمد با جنازه ابی الحسن علیهما السلام و پیراهن را چاک کرده بود پس نوشت بوی ابو عون
قرابت حجاج بن مسلمه که هیچ کس دیده یا شنیده که امام چاک کرده باشد جامه خود را در مثل این صورت نوشت ابو محمد بسوی وی که ای احمق
چاک کرد موسی پیغمبر برای هارون علیهما السلام و روایتست از جعفر بن محمد القلانسی که او گفت برادرم محمد نوشت بابی محمد و زن او آبستن بود

نزدیک بوضع حمل کار رسید آنچه در خواطر که او را بروی کند فرزند نرینه و نام کند او را پس نوشت آنحضرت بوی روزی میکند ترا فرزند نرینه تمام
الخلقه و خوب نامیست محمد و عبد الرحمن پس او را زنیک شکم دو فرزند آورد یکی را از ایشان در پای انگشت زایدی بود و دیگری تام الخلقه
پس یکی را محمد نام کرد و صاحب زواید را عبد الرحمن و مرویست از جعفر بن محمد القلانسی که نوشتم بابی محمد بن عبد الجبار که
سوال کند او را از مسائل بسیار و در خواهد که دعائی از برای برادر او بکند که بادر مینه رفته بود که گوسفند بیارد پس جواب نوشت و ذکر
برادر در و نفرموده بعد از آن خبر آمد که برادر او فوت نموده بعد از آن خبر آمد که برادر او مرده در روزیکه آنحضرت نوشته بود جواب مسائل او را پس
چون ذکر نفرموده بود او را دانستیم که او مرده است و از ابی هاشم جعفری روایت که بود ابو محمد علیه السلم فرمود که چون بیرون آید قائم امر کند
بکندن منارها و مقصورهائی که در مساجد است من گفتم در نفس خود که این چه معنی دارد روی مبارک بمن کرد و گفت معنی او را دانستی که آنها
محدث و مبتدع خواهند بود که آن نوع بنا نکرده پیغمبری و نه حجتی و روایت از داود بن قاسم جعفری گفت پرسیدم از ابا محمد
از قول خدای تعالی که ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِاِذْنِ اللّٰه
فرمود که همه ایشان از آل محمد ظالم نفس آنانند که اقرار بامام ندارند گفت من اشک چشم کردم و فکر میکردم با خود در عظم و بزرگی آنچه
عطا فرموده آل محمد را صلی الله علیه و آله پس نظر کرد بمن و فرمود که امر اعظم است از آنچه حدیث میکند ترا از عظم و بزرگی آل محمد صلی الله علیه
حمد و شکر کن خدا را که ترا متمسک بحبل ایشان کرد خوانده میشوی در روز قیامت با ایشان که میخوانند هر مردمانی
با امام خودشان پس بشارت باد ترا ای ابا هاشم که تو بر خیری و از ابی هاشم روایت که سوال کرد محمد بن صالح ارمنی از ابو محمد
از قول حق جل و علا يَمْحُو اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ الْكِتَابِ آنحضرت فرمود که محو میکند خدا آنچه ثابت باشد و ثابت
میکند آنچه ثابت نباشد من گفتم در نفس خود که این خلاف آنست که هشام بن حکم میگفت که معلوم نمیشود خدا را چیزی تا نمیشود و بدیدار آید خالق
بود وقتی که مخلوق نبود و رب بود وقتی که مربوب نبود و قادر بود پیش از مقدور پس گفتم که گواهی میدهم که تو ولی الله و حجت او و قائم بقسط
عدل ویی و تو بر منهاج طریقه امیر المومنین علیه السلم و علم او و گوید ابو هاشم که من بودم نزد ابی محمد علیه السلم پس پرسید او را محمد بن صالح
الارمنی از قول حق تعالی وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا
بَلٰى شَهِدْنَا آنحضرت فرمود ثابت آن معرفت و فراموش کرد ایشان آن موقف را و زود باشد که بیاد بیاید ایشان را و اگر آن نبودی

نه هستی کسی که کیست خالق او و کیست رازق او ابو هاشم گفت من تعجب داشتم در نفس خود از عظم آنچه خدای تعالی اعطا فرموده ولی خود را او
چیزیکه آنچه بخشیده او را پس روی آورد ابو محمد و فرمود که امر عجیب‌تر است از آنچه عجب میداری از آن یا ابا هاشم و عظیم‌تر از آن چیست که آن
تو بقومی که ایشان را شناخت خدا را شناخته و کسی که ایشان را نشناخت خدا را نشناخته پس مومن نیست مگر کسی که تصدیق
ایشان کند و بمعرفت موقن باشد و گوید ابو هاشم که شنیدم از ابا محمد علیه السلم که میفرمود از گناهان چیزیست که حق تعالی آن را نمی‌آمرزد و آن
گفتن مردیست که کاشکی من مواخذه نمیبودم الا باین یعنی گناه را صغیر باید شمرد پس گفتم در نفس خود که هر آینه این امر دقیق است و سزاوار
است مرد را که تفقد کند از نفس خود هر چیز را پس روی مبارک کرد بمن و فرمود که صدقت یا ابا هاشم لازم شو آنچه حدیث میکند
ترا نفس تو بدرستی که شرک در مردم مخفی‌تر است از مورچه که در سنگ سیاه در شب تاریک ظلمانی و از ذره که در چیزی سیاه
و روایت از ابی هاشم که شنیدم از ابا محمد علیه السلم که میفرمود در بهشت هر آینه دریست که داخل نمیشود از آن مگر اهل معروف
پس ستایش کردم خدا را در نفس خود و فرح نمودم بآنچه نهاده‌ام بر خود از حوائج مردم پس نظر کرد بسوی من ابو محمد علیه السلم
و گفت نعم پس دانم آنچه هستی بر آن که اهل معروف در دنیا همان اهل معروف‌اند در آخرت بگرداند خدای تعالی از ایشان یا ابا هاشم
و رحمت کند ترا و هم از او مرویست که شنیدم از ابا محمد علیه السلم که میفرمود بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم خدای که اعظم است
از سیاهی چشم بسفیدی او و از دوست که پرسید محمد بن صالح ارمنی از ابا محمد علیه السلم از قول خدای عز و جل لِلّٰهِ الْاَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ
پس فرمود آنحضرت که مراد اوست امر پیش از آنکه امر کند بآن و مراد اوست امر بعد از آنکه امر کند بآنچه خواهد پس گفتم در نفس خود که این است قول
خدای عز و جل که اَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ تَبَارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ گفت نظر کرد بسوی من و تبسم فرمود و گفت اَلَا لَهُ الْخَلْقُ
وَالْاَمْرُ تَبَارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ و از ابی هاشم مرویست که سوال کرد از ابی محمد علیه السلام که چیست و چگونه است حال
مرد مسکین ضعیفه که اخذ میکند یک سهم و مرد اخذ میکند دو سهم فرمود که بر زن جهاد و نفقه و معلقه نیست و بر مردست اینها
پس من گفتم در نفس خود که باشد که گفته شود مرا که ابن ابو العوجا سوال کرد این مسئله را از ابی عبد الله علیه السلم و او بمن جواب فرمود
پس آنحضرت رو کرد که نعم این مسئله ابن ابی العوجاست و جواب ما یکی است هرگاه که معنی مسئله یکی است جاریست برای آخر ما
آنچه جاریست برای اول ما و آخر در علم یکسانند و مر رسول الله و امیر المومنین راست صلی الله علیه و آله فضل ایشان مرد و واز و مرویست

که نوشتند بسوی آنحضرت بعضی از موالی و محبان و التماس کردند که دعائی تعلیم فرماید ایشان را پس نوشت بسوی ایشان که این دعا بخوانند
یا اسمع السامعین ویا ابصر المبصرین ویا انظر الناظرین ویا اسرع الحاسبین ویا ارحم الراحمین ویا احکم الحاکمین
صل علی محمد وآل محمد واوسع لی فی رزقی ومد لی فی عمری وامنن علی برحمتک واجعلنی ممن
تنتصر به لدینک ولا تستبدل بی غیری گوید ابو هاشم که گفتم من در نفس خود که بار خدایا بگردان مرا در سلک
حزب خود و در زمره پس اقبال فرمود ابو محمد بمن و فرمود که تو در سلک حزب وی و در زمره او هرگاه که باشی بخدا
ایمان آورنده و برسول او تصدیق کننده و مر اولیای او را شناسنده و مر ایشان را پیروی کنی پس بشارت باد ترا باز بشارة
باد ترا ابو هاشم گوید که من شنیدم از ابی محمد که میفرمود بدرستی که مر کلام خدا را فضل بسیار است بر کلام خلق همچو
فضل خدای تعالی بر خلق و مر کلام ما را فضلیست بر کلام مردمان همچو فضل ما بر ایشان و روایت از محمد بن حسن المیمون گفت
نوشتم بسوی وی و شکایت کردم از فقر و باز گفتم در نفس خود آیا نباشد که بگوید آنحضرت که فقر با ما بهتر است از غنی با غیر و قتل با ما
بهتر است از حیات با دشمنان پس جواب نوشت که خدای عز و جل اختصاص میدهد اولیای خود را گاهی که از ایشان میگرداند و دور
میکند گناهان ایشان را بالفقر و حال آنکه عفو میکند از ایشان بسیاری همچنانکه حدیث کرد نفس تو را که فقر با ما بهتر است از
غنی با غیر ما و قتل با ما بهتر است از حیات با دشمنان ما و ما پناهیم مر کسی را که پناه آرد بما و نوریم کسی را که بینائی جوید بما و نگاه
داریم مر کسی را که اعتصام نماید بما کسی که دوست دارد ما را باشد با ما در سنام و مقام اعلی و اگر انحراف جوید از ما پس جای او الی النار
و مرویست از ابی هاشم که داخل شدم بر ابی محمد علیه السلم و میخواستم که سوال کنم از وی نقره که بریزم از آن انگشتری که نگاه
دارم از برای یمن و برکت پس نشستم و فراموش کردم بانچه آمده بودم از برای آن بعد از آن وداع کردم و برخاستم انداخت بنزد
من انگشتری و فرمود که میخواستی از من نقره پس دادیم بتو انگشتری و سود کردی نگین و کرایه را گوارا گرداند خدای تعالی
یا ابا هاشم و روایت از علی بن عمرو النوفلی گفت بودم با ابی الحسن علیه السلم در صحن خانه او پس گذشت بما جعفر پس گفتم فدای
تو گردم این صاحب ما فرمود که نه صاحب شما حسن است و از حجاج بن سفیان عبدی روایت است که گذاشتم پسر خود را
بیمار در بصره و نوشتم بابی محمد علیه السلام که دعائی فرماید برای او پس نوشت که رحمت کند خدای تعالی پسر ترا که او مومن بود

حجاج

حجاج گوید که پسر من که کتابت وی در بصره مرده بود و پسر من در روزی که نوشته بود بمن ابو محمد بموت او و بود پسر من که شک میکرد
در امامت از برای اختلافی که جاریست در میان شیعه و روایت از محمد بن درباب الرقاشی که گفت نوشتم بابی محمد علیه السلم
و سوال کردم او را از شکوه و آنکه دعا کند از برای زن من که باردار بود و بر سر ولدش که روزی گرداند مرا حق تعالی فرزند
نرینه و نام نهد او را پس جواب نوشت که شکوه دل محمد است صلی الله علیه و آله و جواب نوشت از حال زن مرا و در آخر
کتابت نوشته بود که عظم الله اجرک و تهبه تو ولدی پس فرزند مرده آورد و بعد از آن حامله شد و پسری آورد گفت عمرو
بن ابی سلم که سمیع مسمعی اذاء بسیار کرد مرا و مکروه بسیار از وی دیدم و خانه من متصل بود بخانه وی پس نوشتم بابی
محمد علیه السلام که دعا فرماید که زود از آن فرج یابم پس جواب آمد که بزودی تو فرج میرسد و تو مالک خانه وی میشوی
پس مرد او بعد از ماهی خریدم او را و با خانه خود یکی کردم ببرکت آنحضرت روایت از محمد بن عبد العزیز البلخی گفت
صباحی بیرون رفته بودم و نشسته در شارع غنم پس ناگاه ابو محمد بیرون آمده بود و متوجه دار عامه بود پس گفتم در نفس خود
که دیده میشوی که فریاد کنم که ای مردمان این حجة حق است بر شما پس بشناسید او را اگر میکشید مرا پس چون نزدیک شد
بمن ایما فرموده بسوی من بانگشت سبابه خود که بر دهان داشت که اسکت و دیدم او را در آن شب که میفرمود که نما
یا قتل پس بپرهیز بر نفس خود حدیث کرد محمد بن اقرع که نوشتم بانحضرت و سوال کردم از امام که آیا محتلم شود گفتم
بعد از این که کتابت از خود جدا کرده بودم که احتلام از شیطانست و حق سبحانه و تعالی در پناه خود نگاه میدارد اولیای خود را
از آن آنحضرت در جواب نوشت که حال ائمه در خواب همان حال ایشانست در بیداری تغییر نمیکند خواب از ایشان چیزی را
در پناه خود نگاه میدارد حق سبحانه و تعالی اولیای خود را از لمه و وسوسه شیطان همچنانکه حدیث کرده نفس تو و مرویست از
ابی بکر که عرض کرد بر من دوستی که مرا بود که بیا با من شریک شو در خریدن اثمار نخل نواحی متفرقه پس نوشتم
بانحضرت و درین باب بوی مشورت کردم نوشت که داخل مشو در شرکت چه چیز غافل میسازد ترا از ملخ و کرم خوردن
آن پس واقع شد ملخ و آن را فاسد ساخت و آنچه باقی ماند کرم خورد و حق مرا در پناه خود گرفت ببرکت آنحضرت حدیث کرد
مرا حسن بن ظریف گفت نوشتم بابی محمد علیه السلام و پرسیدم که چیست معنی قول رسول الله صلی الله علیه و آله مر امیر المومنین را علیه السلم

که من کنت مولاه فهذا علی مولاه فرمود که خواسته باین قول آنکه بگرداند او را علمی که شناخته شود بان حزب الهی نزد
مفارقت گفتم نوشتم نزد آنحضرت آنکه من سی سال بود که متعه نکرده بودم و باز ایستاده بودم از آن و بود حرص من
زنی که وصف کرده بودندم او را بجمال نزد من و دل من میل کرده بود بجانب وی و او زنی بود فاجره که منع میکرد از دست
رسنده بوی مرا و بوی کراهت بود باز گفتم با خود که متعه کن بفاجره که تو بیرون میبری او را از حرام بحلال پس نوشتم
بآنحضرت و مشورت کردم با وی در باب متعه و گفتم آیا جایز است بعد ازین سالها که متعه کنم که تو احیای سنت میکنی و اماتت
بدعت فرمود یا کی نیست اما باید که فاجره نباشد و بپرهیز از فاجره که مشهور بزنا باشد و اگر چه حدیث کند نفس تو که بیرون آری او را آنکه
که متعه بفاجره مکن چه تو بیرون میبری او را از حرام بحلال پس این رخصت معروف بکار به و من میترسم تو که این خبر فاش شود
پس من ترک کردم و بوی متعه نکردم و متعه کرد بوی شاذان بن سعد و او مردی بود از برادران و همسایگان این خبر شهرت یافت تا
سلطان وقت رسید و مال بسیار گرفته بواسطه این خدای تعالی مرا نگاه داشت ببرکت آن سید و روایت کند سیف بن لیث که
من گذاشتم پسری که مرا بود بیمار در وقتی که بیرون می آمدم از آنجا و مرا پسری دیگر بود شریر بد نفس و او وصی و قیم من بود بر عیال و
ضیاع من پس نوشتم با بی محمد علیه السلم و التماس کردم که دعا فرماید از برای آن پسر بیمار پس جواب نوشت بسوی من که صحت و
عافیت یافت پسر کوچک تو و پسر بزرگ که وصی و قیم تو بود مرد پس شکر خدای کن و جزع مکن تا ضایع نشود اجر تو پس
وارد شد بر من آن کتابت در روزی که کوچک عافیت یافته بود و بزرگ مرده و در روایتست از محمد بن حمزة الدوری که نوشتم بر
دست ابا هاشم داود بن قاسم الجعفری که میان من و او مواخات بود بسوی ابا محمد علیه السلم و سوال کردم او را که دعای
فرماید از برای من بغنی و توانائی و من مردی درویش بودم جواب آمد بدست او که بشارت باد ترا که فرود آورد حق تعالی
بتو غنی را پس پسر عم تو حمزه مرده و صد هزار درهم گذاشته و آن بتو میرسد پس شکر کن خدا را و بر تست که میانه روی باشی
در معاش و باید که حذر کنی از اسراف که آن از فعل شیطانست پس آمد بر من قاصدی و خبر آورد که پسر عم من مرده در
روزی که باز گشت بمن ابو هاشم بجواب مولای من ابی محمد علیه السلام پس من غنی شدم و زایل شد فقر از من چنانکه فرموده بود
سید من پس ادا کردم حق الله از مال خود و احسان نمودم برادران دینی خود را و باقی را نگاه داشتم و بحساب فرزندم

و من مردی بودم مسرف چنانچه آنحضرت فرموده بود و در روایتست از محمد بن صالح الخثعمی که گفت نوشتم با بی محمد علیه السلم
و سوال کردم از خربزه که من شعف تمام داشتم بآن نوشت بمن که خربزه بناشتا مخور که آن فالج می آرد و میخواستم که
بپرسم از صاحب زنج که خروج کرده بود در بصره پس فراموش کردم تا رفت کتابت من بوی پس توقیع
آنحضرت بیرون آمد که صاحب زنج از اهل بیت نبود و گوید محمد بن الربیع الشیبانی که من مناظره کردم مردی را از ثنویه در اهواز
بعد از آن آمدم بسرمن رای و در دل من چیزی از مقاله او اثر کرده بود پس من نشسته بودم بر در احمد بن خصیب که آمد ابو محمد علیه السلم
از دار عامه در میان جماعتی سواران دراز نور پس نظر کرد بسوی من و اشارت فرمود بانگشت مبارک خود یکی یکی احد
ساخت پس من بیهوش افتادم و در روایتست از علی بن حسین بن زید که گفت که من در حل شدم بر ابی محمد علیه السلم و نشستم نزد
او که بیاد آمد مرا که مندیلی داشتم که پنجاه دینار در وی بود اکنون با من نیست مضطرب شدم از برای آن آنحضرت فرمود که باکی نیست
آن نزد برادر تو محفوظست انشاء الله چون آمدم بمنزل خود پس داد آن را بمن برادر من گوید علی بن محمد بن حسن که ملاقات کردم
با جماعتی از اهواز از اصحاب ما و بیرون رفته بود سلطان بسر صاحب بصره ما نیز بیرون رفتیم و خواستیم که ببینیم ابا محمد را ع
و او را ابشتر دیده بودیم نشستیم در سر من رای انتظار رجوع وی میبردیم چون باز گشت بما نزدیک شد ایستاد و دست
مبارک دراز کرد و طاقیه از سر برداشت و نگاه داشت دست مبارک بر آورد و خنده در روی هر یک از ما پس مردی گفت در میان
که گواهی میدهم که تو حجت خدای و برگزیده وی گفتیم ای فلان ترا چیست گفت که من شک داشتم در وی پس گفتم در نفس خود که
اگر او باز گرداند طاقیه از سر برداره من قایل کردم بامامت او و در روایتست از ابی سهل بلخی که نوشت مردی بآنحضرت و التماس
کرد که دعای فرماید از برای پدر و مادر او و مادر او عالیه و پدرش مومن بود پس نوشت که رحمت کند خدای تعالی بر پدر تو و دیگری
نوشت و همچنین التماس دعای کرد از برای پدر و مادرش مادر او مومنه بود و پدرش ثنوی پس نوشت که رحم الله والدتک و نقطه دو
در بالا نهاد و آن والدیک بخوانند یعنی خدای تعالی رحمت کند بر مادرت و در روایتست از جعفر محمد بن موسی که گفت نشسته بودم در آخر
روزی که آنحضرت سواره بر من گذشت و بودم من که آرزوی محبت داشتم از برای فرزند پس گفتم که روزی کناد خدای تعالی مرا فرزندی
اشارت فرمود بسر مبارک که نعم گفتم نرینه باز اشارت فرمود بسر که نه پس مرا دختری شد و حدیث کرد ابو یوسف کشای متوکل

گفت مرا فرزندی شد و معاش من تنگ بود پس نوشتم رقعه‌ها بر حاجت که مرا مددی کند الکمس که رفته بود با رقعها
نومید بازگشت گفتم بروم و طواف کنم بر گرد خانه یا در خانه بردم پس آمد ابو حمزه و با وی کیسه بود سیاه که در وی چهار صد درم بود
گفت مرا رسید من که این بر مولود خرج کن و مبارک گرداند خدای تعالی آن مولود را بر تو و در روایتی از بیل که گزک آنحضرت
بود گفت من دیدم نزد سر مبارک آنحضرت نوری که درخشان بود تا آسمان در حالتی که آنحضرت میسود صحبت کرد قائم
که کاتب راشد بود گفت که بیرون آمد مردی از علویین از سر من رای در ایام ابی محمد علیه السلم بطرف جبل که صاحب فضل
بود پس ملاقات کرد بوی مردی در حلوان گفت از کجا آمدی گفت از سر من رای گفت میدانی در عرب فلان و فلان را
گفت بلی گفت چیزی داری از حسن بن علی العسکری گفت نه گفت بچه کار آمدی بجبل گفت بطلب فضل گفت آن مرد
پنجاه دینار پس از من بستان و باز گرد با من بسر من رای تا برسانی مرا بحسن بن علی گفت خوش باشد بوی پنجاه دینار داد و باز
گشت علوی با وی پس هر دو رسیدند بسر من رای پس اذن طلبیدند برابی محمد علیه السلم پس اذن یافتند و هر دو داخل شدند آنحضرت
نشسته بود در صحن خانه پس چون نظر کرد بجبلی فرمود که تویی فلان بن فلان گفت نعم فرمود که وصیت کرده پدر تو بتو و وصیت
کرده ما را برای ما پس آورده آنرا و با تو چهار هزار دینار است پس بده آنرا او گفت آوردم و داد آن مال را بوی بعد از آن نظر کرد بعلوی
و فرمود که بیرون آمدی بجبل از جهة طلب فضل پس داد ترا این مرد پنجاه دینار پس بازگشتی با او و ما میدهیم ترا پنجاه دینار
پس داد او را و متولد شد آنحضرت در ماه ربیع الآخر در سال دویست و سی و دوم و وفات یافت در روز جمعه
در هشتم ربیع الاول در سال دویست و شصتم پس او بیست و هشت ساله بوده باشد این آخر آنست که از کتاب دلائل نقل
کرده شده و قطب الدین راوندی رحمه الله آورده در کتاب خود که روایت کرده احمد بن محمد از جعفر بن الشریف الجرجانی
گفت که حج کردم یکسال و آمدم بخدمت ابی محمد علیه السلم در سر من رای و اصحاب ما چیزی از مال داده بودند برای وی پس خواستم که
بپرسم از آنحضرت که بکه بدهم پیش از آنکه من بگویم فرمود آنچه با تست بده بمبارک خادم پس دادم و گفتم شیعیان تو بجرجان
بتو سلام رسانیدند فرمود آیا باز میگردی بانجا بعد از فراغ تو از حج گفتم بلی فرمود که باز میگردی بجرجان از امروز تا صد و نود روز
دیگر و داخل میشوی در جرجان در روز جمعه که اول روز باشد از ماه ربیع الآخر در اول روز پس اعلام کن ایشان را که

من ملاقات خواهم کرد با ایشان در آخر این روز پس برو بسلامت و آنچه با تست و برسی با اهل و ولد خود و فرزندی بشود مر شریف
و او را صلت نام کن که او زود باشد که بحد بلوغ برسد و از دوستان ما باشد پس گفتم یا بن رسول الله بدرستی که ابراهیم بن اسمعیل الخلنجی
او از شیعه تست و احسان بسیار میکند بدوستان تو بیرون می آید بسوی ایشان در سال فلانی زیاده از صد درم و او یکی از متنعمات
در نعم الهی فرمود که حق تعالی شکر ابی اسحق ابراهیم بن اسمعیل بدهد و بعث بوی آنرا که نیکویی میکند با شیعیان ما و گناهان او را
بیامرزد و او را روزی کند فرزند نرینه تمام الخلقه گوینده بحق پس بگو او را که حسن بن علی میگوید که نام کن فرزند خود را احمد پس بازگشتم
از نزد آنحضرت و حج بجای آوردم تا آمدم بجرجان در روز جمعه اول روز از ماه ربیع الآخر چنانکه فرموده بود و اصحاب بتهنیت آمدند
و من اعلام کردم ایشان را که امام علیه السلام وعده فرموده مرا که آخر این روز با شما ملاقات کند پس مهیا سازید حاجات و مسائل خود را
گردانید همه مسائل و حوائج خود را پس چون نماز پیشین و پسین گزاردند جمع شدند همه در خانه من پس بخدا که خبردار نشدیم که آنحضرت
درآمد و ما همه مجتمع بودیم و سلام کرد او را بر ما پس پیش رفتیم و دست مبارکش بوسیدیم فرمود که من وعده کرده بودم جعفر بن
الشریف را که ملاقات کنم شما را در آخر این روز پس نماز عصر گزاردم در سر من رای و آمدم بسوی شما تا تجدید عهد کنم با شما پس
اینک من آمده‌ام شما را پس جمع کنید مسائل و حوائج خود را تمام پس اول کسی که شروع کرد در سؤال خود نضر بن جابر بود
گفت یا بن رسول الله بدرستی که پسر من جابر دیدهٔ او نابینا شده دعا کن در ما که خدای تعالی دیدهٔ او را باز گرداند فرمود که بیار
او را پس دست مبارک بر دیده‌های او کشید عود کرد دیده‌اش و باز دیگری آمد و باز دیگری حوائج خود را عرض میکردند و با نجاح مقرون
میگردانید تا تمام حوائج ایشان را گزارد و دعای خیر برای ایشان کرد و در همان روز معاودت فرمود و در روایتی دیگر
علی بن زید بن علی بن حسین بن زید علی بن حسین گفت صحبت داشتم ابا محمد را علیه السلم در دار عامه تا منزل خودش پس چون
رفت بخانه خود خواستم که باز گردم فرمود که باش و اندرون فرمود و اذن فرمود پس اندرون رفتم عطا فرمود
بمن صد دینار و گفت این ثمن فلان جاریه است که او مرده این وقت و من از خانه بیرون آمدم او را قبضه نبود پس بازگشتم
غلام گفت مرد جاریه تو در فلان ساعت گفتم مرد گفت چه نوع حالی بود او را گفت آب خورد و آب در حلق او گرفت و مرد و در روایت
از علی بن زید که بیمار بود و پسر من احمد پس نوشتم بآنحضرت که دعای فرمایید از برای او پس توقیع بیرون آمد که ایا ندانسته

علی که مرا حاجتی را نوشتم اجابت پس مرد آن پسر و دیگر روایت از محمودی که من نوشتم با بی محمد که دعای فرماید که روزی شود

مرا فرزندی فرمود که روزی کند ترا خدای تعالی فرزندی و بدهد ترا اجری پس فرزند شد و مرد و روایتست از محمد بن علی بن ابرهیم

الهمدانی گفت نوشتم با بی محمد علیه السلم و التماس کردم که دعائی فرماید که حق تعالی مرا فرزندی روزی کند از دختر عم من پس توقیع

بیرون آمد که خدای تعالی بروزی تو کناد فرزندان نرینه پس چهار پسر او شد و دیگر روایت کنند که مرا ابن عمی بود بر وی مرا ده درم بود

و بارها طلب کردم و منع کرد مرا و نداد و نوشتم این احوال را بانحضرت نوشت بمن که آن مال تو باز میگردد و او بعد از جمعه

میمیرد گفت پس ابن عم من آن مال را بمن باز گردانید گفتم سبب این چه بود حال آنکه تو نمیدادی و منع میکردی گفت دیدم

ابا محمد را علیه السلم در خواب که او فرمود اجل تو نزدیک شده پس باز گردان مال را با ابن عم خود و دیگر روایتست از علی بن حسن

بن سابور گفت قحط پیدا شد در میان مردمان در زمان حسن اخیر پس امر کرد متوکل که بیرون روند مردم بنماز استسقا پس

سه روز بیرون رفتند و دعا خواندند و نماز کردند باران نیامد پس بیرون رفت الجاثلیق در روز چهارم بصحرا و با او

نصاری و رهبان بودند و بود در میان ایشان راهبی پس چون دست بر داشت آسمان بغایت ابر پیدا کرد و در روز دوم

همچنین بیرون رفتند و باران آمد اکثر مردم شک آوردند و تعجب کردند و میل نمودند بدین نصرانی متوکل فرستاد نزد

امام حسن عسکری که او محبوس بود و او را بیرون آورد و گفت بفرماید امت جدت را که هلاک شدند فرمود که من فردا بیرون

روم و شک را از ایشان زایل کنم ان شاء الله پس بیرون رفت الجاثلیق در روز سوم و رهبانان با وی بودند و بیرون فرمود حسن بن علی

العسکری علیهما السلم با نفری از اصحاب خود پس چون چشم مبارک گشود بآن راهب که دست خود کشیده بود و برداشته

امر فرمود بعضی از ممالیک خود که بگیرید دست راست او را و بیرون آورید آنچه در میان هر دو انگشت اوست پس چنین کردند

و بیرون آوردند از آن یک استخوان سیاهی پس آن را آنحضرت فرا گرفت و فرمود این زمان دعا کن تا ابر ظاهر شود و باران

ببارد پس هوا گشوده و آفتاب نورانی پیدا شد متوکل گفت که این چه استخوانست یا ابا محمد علیه السلام فرمود که این مرد گذشت

بقبر بعضی از پیغمبران خدای تعالی و واقع شد در دست او این استخوان و کشف کرد و ظاهر نشود استخوان هیچ پیغمبری الا که

ابر شود و باران ببارد و دیگر روایتست از احمد بن محمد بن مطهر گفت نوشته بعضی از اصحاب ما از جبل بآنحضرت علیه السلم

و سوال کردند از کسانی که توقف دارند بر امامت ابی الحسن موسی علیه السلام که تولا کنیم با ایشان یا تبرا کنیم از ایشان نوشت

بوی که ترحم مکن بر عمت که حق تعالی ترحم نخواهد فرمود بر عم تو و تبرا کن از و که حق تعالی از و بریست پس تولا مکن ایشان را

و بعیادت بیماران ایشان مرو و بر جنازه ایشان حاضر مشو و نماز بر مردهای ایشان مگذار هر کسی که انکار کند امامی را که

از قبل خدای تعالی باشد یا بخواند امامی را که نباشد از قبل خدای تعالی هست مثل آن جماعت که خدای تعالی را سه میدانند بدرستی که

منکر آخر امر ما همچو منکر امر اول ماست و زاید در باب ما همچو ناقص منکر ماست و سایل نمیدانست که عم او از ایشانست پس امام

فرمود او را این آخر انست که منقول شده از کتاب راوندی و طبرسی رحمه الله در اعلام الوری ذکر آنحضرت فرموده

در باب اسم و تاریخ مولد و مبلغ سن و وقت وفات وی ذکر کرده چنانچه سمت ذکر یافت و گفته که مدت خلافتش

شش سال بود و لقبش هادی و سراج و عسکری و پدر و جد بزرگوارش در زمان با بن الرضا معروف بودند و بود

در سالهای امامتش بقیه ملک معتز پنج ماه و بعد از آن مهتدی ملک شد یازده ماه و بیست و هشت روز و بعد از آن ملک شد

احمد المعتمد علی الله بن جعفر المتوکل بیست سال و یازده ماه و بعد از گذشتن پنج سال از ملک او آنحضرت رحلت فرمود

و دفن کرده شد در خانه خود بسر من رای در آن بیتی که پدر بزرگوارش مدفون بود و بسیاری از اصحاب ما بر آنند که

آنحضرت مسموم رحلت فرمود و همچنین پدر و جد بزرگوارش و جمیع ائمه علیهم السلم از دنیا بیرون رفتند بشهادت

و استدلال جسته اند برین آنچه مرویست از صادق علیه السلم که والله نیست از ما الا مقتول یا شهید والله اعلم بحقیقة الحال

مولف رحمه الله میفرماید که سابقا مذکور شد که آنحضرت فرمود که من فرو می آرم قهر و بلای الهی را برین طاغیان یعنی

مستعین و طبرسی رحمه الله شمرده مستعین را از خلفائی که بودند در زمان او و امثال این از غلط رواة و نساخ است

چه بیعت کرده شد مستعین را در اوایل ربیع الاخر در سال دویست و چهل و هشتم و مدت ملک او سه سال و نه ماه بود

و گویند که سه سال و پنج ماه باشد ملک او در زمان ابی محمد علیه السلم پس چون آنحضرت فرموده باشد در باب او آن سخن را پس غیر

مستعین است یا فرموده در زمان ابو الحسن پدر او بوده باشد علیهما السلم و مر تحقیق را حکمی است و طبرسی رحمه الله دیگر

دیگر ذکر فرموده نصوص بر امامت او و طرفی از آیات و معجزات بر وجهی که مذکور شد و قصه مهر کردن سنگ ریزه که مذکور شد

مولف کتاب رحمه الله میفرماید که مناقب سید و پیشوای ما ابی محمد الحسن العسکری علیهما السلام و آل است بزرگ او و سرور و پیشوای پسر
سرور و پیشواست و شک ندارد هیچ کس در امامت او و یقین است که او امام رهنماست و سید اهل عصر و سند اهل دهر است
و سعید کسی است که بایستد نزد نهی و امر او و بالا از ستارگان آسمانست بزرگی و فخر او و او امضیی است که با وست سعادت
دنیا و آخرت و کسی بوی نرسد از روی شرف و مفاخرت پس کیست که امیدوار باشد که لاحق گردد درین خصال فاخره
و مزایای طاهره و اخلاق شریفه طاهره و اقوال و شدیده و افعال رشیده و سیرت و حمیده خیرت از و قریب و شر و از و
بعیدست هرگاه که باشند افاضل زمن و قصیده شهیت فصیح است و اگر انتظام کند عقد جواهر امکان و معدن واسطه
و فرید اوست غارس علوم و دقایق است و مبین غوامض آن و حقایق است کشف حقایق بنظر صاحب امت و افهام دقایق
بفکر ثاقب اوست مطلع است بتوفیق الله بر اسرار کائنات و مخبر است بتوفیق الله از اخبار غایبات و حدیث کرده میشود در او
با مضی و بهوات و ملهم است در خاطر خیر ش امور خفیات کریم الاصل است و نفیس النفس و الذات صاحب دلائل است و آیات و معجزات
مالک ازمه کشف است و مظهر آیات است و مقرر خیر دارث سادات است و خیران ائمه است و ابن منتظر پس نظر کن و بفرع شریف اصل
نفیس و نیز کن نظر و قطع کن با که ایشان روشن ترا قمر و هرگاه مبین شد که او با گزرگی اصل طاهر میکرید طیب و خوبی ثمر و اخبار و
نعوت ایشان علیهم السلام عیون تواریخ است و عنوان سیرت و هر چه ذکر کرده میشود از صفات و اخلاق پسندیده و قدر شرف ایشان
از آن اعلاست پس اعتراف بعجز و قصور اولی است و اشعاری که مصنف رحمه الله در مناقب ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام فرموده است شعر
یا راکبا یسری علی جسرة ❊ قد غبرت فی اوجه الضمرة ❊ عرج بسامراء والتم ثری ❊ ارض الامام الحسن العسکری ❊ عرج علی من جده صاعد ❊
و مجده عال علی المشتری ❊ علی الامام الطاهر المجتبی ❊ علی الکریم الطیب العنصری ❊ علی ولی الله فی عصره ❊ و ابن خیار الله فی الاعصر ❊
علی کریم صوب معروفه ❊ یربی علی صوب الحیا الممطر ❊ علی امام عدل الحکامه ❊ تبسط للعرف علی المنکر ❊ و ابلغا عن عبده الانه ❊ تحیة
ازکی من العنبر ❊ و قل سلام الله وقف علی ❊ ذاک الجناب المرع الاخضر ❊ دار بحمد الله قد اسست ❊ علی التقی و الشرف الاظهر ❊
من جنة الخلد تری ارضها ❊ و ماؤها من نهر الکوثر ❊ حل بها شخصان من دوحة ❊ اغصانها طیبة المکسر ❊ العسکریان هما ما هما ❊
فطول التعریض و قصر ❊ عنهما علاء قمر اسد فه ❊ شانهما فارسا منبر ❊ من معشر فاقوا جمیع الوری ❊ جلاله نامیک من معشر ❊

ثم الاولی سادة و ابنا العلی ❊ بالابیض الباتر و الاسمر ❊ ثم الاولی اولاهم فی الوری ❊ لم یعرفا بالبخل والحصر ❊ ثم الاولی شانهم منجا
بواضح من سعیهم نیر ❊ ثم الاولی تواعلی مذهب ❊ مثل الصباح واضح المعشر ❊ فانهج الحق لمن اراده ❊ ولاح قصد الطالب المبصر ❊
اخلاقهم فی ای سائل ❊ مثل الربیع البالغ المزهر ❊ یا سادتی ان ولائکم ❊ من خیر ما قدمت للمحشر ❊ ارجوکم مثل الامانی عدا ❊
فی مبعثی والامن فی مقبری ❊ فانتم قصدی و حبی لکم ❊ تجارتی والربح فی متجری ❊ و حمد الله علی انه ❊ فضلنی للغرض الاکبر ❊

دوم بیگرد ثم الاولی اولاهم فی الوری

یعنی ای سواری که شب میروی بر شتری تیز رفتاری که میشکافد گرد و غبار را از دوری طرق و راهها و بواسطه آن لاغر شده
چنانکه پیشی او بشکم چسبیده پس که راه کرده عروج کن ای سوار بسامره و بوسه زن خاک پاک امام حسن عسکری علیه السلام
عروج کن بر کسی که جد او بالا رونده جمیع مراتب است و مجد و بزرگی او بالاگیرنده است بر مشتری عروج کن بر امام طاهر برگزیده و بزرگ کریمی که
طینت پاک عنصرست بر ولی الله در عصر او و اوست پسر آنکه برگزیده خدای تعالی است در اعصار زمنه و بزرگی باران معروف و احسان و اکرامات
و فائق بر باران بزرگ قطره بارنده عروج کن بر امامی که بر طریقه عدالت احکام او میگرداند معروف را بر منکر و برسان از بنده پرورده آلای نعم او
تحیت و درودی را که خوش بوی ترست از عنبر و بگوی که سلام حق تعالی وقف است بر آن جناب که در بلندی مثل آسمان است حضرت حاریست که بحمد الله
بنیاد نهاده شده بر تقوی و شرف اظهر که از بهشت جاوید است خاک زمین آن و آب آن از نهر و جوی کوثر که حلول کرده و فرود آمده
بآنجا دو شخص دوحه که شاخسار آن و پاکست محل جدا شدن آن ایشان عسکریانند که مراد امام علی نقی و امام حسن عسکریست علیهما السلام
ایشان چه بزرگ شانند پس خواه دراز کن تعریض را و خواه کن ایشان دو شاخچه بلندند ایشان دو قمر شب بدرند و شمس روز قدر
و بالا روندگان منبر شرفند ایشان از گروهی اند که فائق جمیع خلق اند از روی جلالت بزرگی بهی کننده تو اند از منکران معشر شان
پیش از همه که بنای بلندی کردند با بیض و باتر و اسمر ایشان پیش روانند اگر ایشان در میان خلایق نمیبودند معلوم نمیشد حق و
مفهوم نمیگشت منکر ایشان پیشوایانند که اگر نمیبودند در میان مردمان مومن نمی بودند بند و نه کافر بعینی خلایق نمی بودند
و ایشان اولیایند که وضع کردند از برای ما منهج و راه روشن که از سعی ایشان ظاهر و روشن گشت ایشان در مثل اند که دلالت
کردند و راه نمودند بر مذهب و کیش که مثل صباح است روشن و نورانی پس بروش واضح است حق از برای داخل شوندگان آن
و ظاهر و لایح است قصد طالب بصیر و هر اخلاق پسندیده ایشان هرگاه که می آید بسائل با مثل بهارست در آبداری و شکوفه دهندگی

ای بهترین سادات من هر دستی که دوستی و ولای من مر شما را از بهر آن چیزیست که فرستاده ام از برای ذخیره محشر امید دارم بشما
در یافتن آرزو و امانی فردا در معیشت بر انگیختن من و امن در محل قبر من پس شمائید قصد و غایت من و دوستی شماست
تجارت من و سود در کسب و محل تجارت من و ستایش مر خدا را که او توفیق داد مرا از برای فرض اکبر که دوستی ایشان است صلوات الله
علیهم اجمعین **در ذکر امام دوازدهم ابی القاسم محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن**
ابیطالب علیه السلم کمال الدین بن طلحه رحمه الله در کتاب خود باب دوازدهم را در فرموده در ذکر امام منتظر صاحب این عصر از آن
محمد المهدی بن الحسن العسکری صلوات الله علیهما و فرموده بطریق نظم این مضمون را که این خلف حجتی است که تایید فرموده او را
حق تعالی و هدایت کرده او را بنهج حق و طینت پاک نورانی است که در بلندی و روشنی مثل کوکب آسمانی است و داده است او را
فضل عظیم و ملک جسیم و رسول الله صلی الله علیه و آله از ظهور او خبر داده و فرموده که عالم ظلمانی بظلم بوجود نورانی او بعدل
منور گردد و او از بعضی زمرا است در فضل و شرف و مجد و بزرگی بمثل و همتاست در مهاد شرف نبوت و ولایت پرورده شده و در
صفات حمیده و اخلاق پسندیده از اهل فوق احصار بر آمده او از ولد طهر تولد است و او پاره از حضرت رسول است پس سلالت اصل آن
اصل است و او آن اشرف عناصر و اصول است **فاما** مولد مبارکش در سر من رای بوده در بیست و سوم ماه رمضان در سال
دویست و پنجاه و هشتم از هجرت **و اما** نسب عالیش پدرش ابو محمد حسن بن علی بن محمد الرضا علیهم السلم و مادرش ام ولد که
او را صقیل میگفتند و گویند حکیمه و غیر از این گفته اند **و اما** اسم ستوده اش محمد است و کنیتش ابو القاسم و لقبش حجت و خلف الصالح و گویند
منتظر **و اما** آنچه وارد شده از حضرت نبی صلی الله علیه و آله در شان مهدی آخر الزمان صلی الله علیه و آله از احادیث صحیحه بعضی از آن
است که نقل کرده اند پیشوایان حدیث ابو داود و ترمذی و هر یک از ایشان بسند خود در صحیح مرفوعا بابی سعید خدری رحمه الله که روایت کرده
که من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که مهدی از من کشاده پیشانی و بلند بینی باشد و پر کند زمین را از عدل و داد
همچنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم و مالک باشد هفت سال **و دیگر** ابو داود بسند خود در صحیح مرفوعا بعلی بن ابیطالب علیه السلام
روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که اگر نماند از دهر مگر یک روز هر آینه بر انگیزد حق سبحانه و تعالی مردی را از اهل بیت من که پر کند
زمین را از عدل همچنانکه پر بوده باشد از جور **و نیز** ابو داود بسند خود روایت کند از ام سلمه زوجه رسول الله صلی الله علیه و آله که او گفت من از

رسول

رسول ام شنیدم که میفرمود که مهدی از عترت من خواهد بود از ولد فاطمه **و دیگر** قاضی ابو محمد حسین بن مسعود البغوی
در کتاب خود مسمی بشرح السنة آورده و این را بخاری و مسلم نیز اخراج کرده اند بسند خود در صحیح مرفوعا بابی هریره
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود چگونه خواهید بود که نازل شود پسر مریم و امام شما از شما باشد **و دیگر** ابو داود و ترمذی بسند خود روایت
کرده اند از عبد الله بن مسعود که او گفت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر باقی نماند مگر یک روز هر آینه دراز گرداند حق تعالی
آن روز را تا بفرستد حضرت حق مردی را از من و از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و اسم پدرش با اسم پدر من پر گرداند زمین را
از داد و عدل همچنانکه پر بوده باشد از ظلم و جور **و در** روایتی دیگر آمده است که والی شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او
بنام من این روایات از ابو داود و ترمذی است **و دیگر** نقل کرده ابو اسحق احمد بن محمد الثعلبی در تفسیر خود مرفوعا بانس بن مالک که پیغمبر
فرمود که ما از اولاد عبد المطلبیم بهترین اهل بهشت منم و حسن و حسین و مهدی علیهم السلم پس اگر معترض گوید که این احادیث مذکوره
بتعدادها و مصرح است بجملها و افرادها و متفق بر صحت اسنادان و مجمع است بر نقل آن از رسول صلی الله علیه و آله و در ایراد آن
و آن صحیح و صریح است در آنکه مهدی علیه السلم از ولد فاطمه است علیها السلم و بدرستی که او از رسول الله صلی الله علیه و آله و از عترت
و اهل بیت او است و نام وی موافق نام او است و او زمین را پر گرداند از داد و عدل و او از ولد عبد المطلب باشد و او از سادات بهشت باشد
و این از آن قبیل است که در نزاعی نیست غیر از آنکه او نیست الا آنکه منکرند بر آنکه مهدی موصوف بر وجهی که رسول الله صلی الله علیه و آله ذکر
فرموده از صفات و علامات و این ابو القاسم محمد بن حسن است علیه السلم که حجت و صالح است چه ولد فاطمه علیها السلم بسیار اند و هر که
متولد میشود از ذریه تا روز قیامت صادق است بر او که او از ولد فاطمه است و از عترت طاهره و از اهل البیت است علیهم السلم
پس احتیاج دارد این احادیث مذکوره بزیادتی دلیل که دلالت کند بر آنکه مهدی مراد او حجت مذکور است تا تمام شود دلالت و مطلوب
او اگر رسول الله صلی الله علیه و آله چون وصف فرموده مهدی را بصفات معدوده مذکوره از ذکر نسب و اسم او و اینکه از ولد
عبد المطلب باشد و کشاده پیشانی و بلند بینی باشد و تعداد فرموده اوصاف بسیاری که در احادیث مذکوره جمع است کرده ایم را
علامات و دلایل بر آنکه آن شخص موصوف مهدی است و اگر ثابت است در این احکام مذکوره که او شخصی است که جمعیت در این صفات بعد از آن
یافتیم این صفات مجعول که علامات است و دلایل مجتمع است در ابی القاسم محمد الخلف الصالح نه غیر او پس لازم است قول بثبوت این

احکام مراد او اوست صاحب آن احکام والا پس اگر جایز باشد وجود چیزی که آن علامت و دلیل ثابت باشد آنچه مدلول

اوست قدح میکند این در رغبت آن علامت و دلالت از رسول الله صلی الله علیه و آله و این ممتنع است پس اگر معترض گوید که تمام

عمل بدلالت و علامت والا بعد از علم باختصاص آنکه یافت شود در وی این علامات بغیر او و تعیین او از برای آن صفات ظاهر که

معلوم نباشد تخصیص و انفراد او پس حکم نتوان کرد از برای وی بدلالت ما مسلم میداریم که از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله تا

ولادت خلف صالح علیه السلم یافت نشد از اولاد فاطمه شخصی که جمع بوده باشد در وی این صفات که آن علامت و دلالت

لیکن وقت بعثت مهدی و دلالت و ظهور او در آخر اوقات دنیا خواهد بود نزد ظهور دجال و نزول عیسی بن مریم صلوات الله علیه

و آن خواهد آمدن بعد از مدت مدیده و این زمان تا آن وقت متراخی ممتد از منه متجدده است در این عترت طاهر که از سلاله فاطمه کثرت

تعاقب و توالد تا این زمان پس جایز است که متولد شود از سلاله طاهره و عترت نبویه کسی که جمع باشد در وی این صفات پس او مهدی

مشار الیه بود در احادیث مذکوره و با این احتمال و امکان پس چگونه باقی میماند دلیل شما بر حجت مذکور علیه **جواب** اگر هرگاه که

دانسته که از وقت ولادت خلف تا این زمان یافت نشد کسی که جمع بوده باشد در وی تمام این صفات و علامات غیر او کافی است

این در ثبوت این احکام که از برای اوست عمل کردن بدلالت موجوده که در حق اوست و آنچه شما ذکر کرده اید از احتمال که

شاید متجدد شود در میان عترت طاهره کسی که باین صفات باشد قادح نیست در اعمال دلالت و مانع نیست از ترتیب حکم آن

بر آنچه دلالت دلیل راجح است از برای ظهور او و احتمال آنچه که معارضه میکند امر مرجوح بمرجوح پس اگر تجویز کنیم این را آینه

ممتنع شود عمل باکثر ادله مثبت مر احکام را چه هیچ دلیلی نیست الا که احتمال و معارضه در راه دارد و مانع نیست این از عمل کردن

با او از روی اتفاق و آنچه موضح و موکد این است آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله چنانچه مسلم بن حجاج بسند خود روایت کرده فرموده

عمر بن خطاب را که بیاید بر تو از امداد اهل یمن اویس بن عامر بن مراد از قرن که بوده باشد باو برص و از آن خلاص شده باشد

مگر موضع درهمی و مر او را والده باشد که باوی نیکویی کند اگر سوگند خورد بر خدای تعالی هر آینه راست کرد قسم پس اگر توانی که

استغفار کند از برای تو پس بکن پیغمبر صلی الله علیه و آله ذکر فرموده اسم و نسب او و وصف کرد او را باین علامات و دلالات بر آنکه مسمی باین

اسم که متصف است باین صفات که اگر خورد بخدای تعالی هر آینه راست کرده سوگند او و آنکه او اهل طلب استغفار است از وی قرنی

عالی است و مقام متعالی نزد خدای تعالی لا یزال عمر بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از وفات ابو بکر می پرسید امداد یمن

را از موصوف آن تا آمد و فد و الجیان یمن پس از ایشان پرسید ایشان خبر دادند بشخص متصف با آن صفات پس توقف نکرد

عمر در عمل کردن باین علامت و دلالتی ذکر کرده بود آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله بلکه مبادرت کرد بعمل کردن باآن و صحبت وی

رسید و طلب استغفار کرد و جزم کرد بعمل که مشار الیه بحدیث نبوی اوست چون دانست که آن صفات در وی موجود است با وجود

آنکه احتمال داشت که متجدد شود در میان مردمان یمن در استقبال کسی که باین صفات باشد زیرا که قبیله مراد بسیار بودند

و توالد در وی بسیار و عین آنچه شما ذکر کردید از احتمال اینجا موجود است و همچنین بود قصه خوارج که وصف فرموده بود آنرا

رسول الله صلی الله علیه و آله بصفتی چند و مرتب ساخته بود بر وی حکم ایشان بعد از آن چون یافت امیر المؤمنین علیه السلم

آن صفات موجود در اهل نهروان در واقعه حروریه نهروان جزم فرمود که ایشان مرادند بحدیث نبوی و مقاتله فرمود

و کشت ایشان را پس عمل بدلالت نزد وجود وصف با احتمال آنکه مراد غیر ایشان باشند و امثال این دلالت و عمل بآن با قیام

احتمال بسیار است پس معلوم شد که دلالت راجح را ترک نتوان کرد از جهت احتمال مرجوح مولف رحمه الله میفرماید از برای زیادتی

بیان و تقریر میگوییم که بر ثبوت حکم نزد وجود علامت و دلالت بر کسی که یافت در روایتی متعین میکرد عمل کردن بر آن و باز

گشت بسوی آن پس کسی که ترک کرد آنرا و گفت که صاحب صفات مراد باثبات حکم نیست بلکه شخصی است غیر این که خواهد باشد

باید او عدول کرده از نهج قویم و طریق مستقیم و بداشته نفس خود را در موقف لئیم و دانست برین اگر حق جل و علا چون فرستاد

توریه را بر موسی صلوات الله علیه در وی فرموده بود که مبعوث خواهد شد نبی عربی در آخر الزمان که خاتم انبیا باشد و وصف فرموده او را بود

او و گردانیده بود آن اوصاف را علامت و دلالت پس اثبات حکم نبوت و قوم موسی ذکر میکردند آنحضرت را بصفات وی و مید انستند که

مبعوث خواهد شد پس چون نزدیک شد زمان ظهور و بعثت او در یافتند و مشرکان را تهدید میکردند و میگفتند که زود باشد که ظاهر شود

درین زمان پیغمبری که نعت و صفت او این باشد استعانت جوییم با او بر قتال شما پس چون مبعوث شد و یافتند علامات و صفات

با جمعها که دلالت میکرد بر نبوت او منکر شدند و میگفتند که او این نیست بلکه او غیر اوست و زود باشد که پس میکردند با احتمال و

اعراض نمودند از عمل بدلالتی که مذکور شده بود در توریه و این قصه از اکبر ادله است و اقوی حجج بر آنکه متعین عمل بدلالت نزد

وجود آن و اثبات حکم از برای کسی که یافت شود این دلالت در وپس هرگاه که باشد صفاتی که علامت و دلالت بر ثبوت این احکام

مذکوره موجود در حجت خلف صالح محمد صلوات الله علیه و آله متعین میشود اثبات بودن او مهدی مشار الیه پس مثل با احتمال

مجید دیگر او ست در استقبال پس هرگاه متعرض گوید مسلم میداریم از شما که صفات مجعوله علامت و دلالت هرگاه که یافت شود

معین میکرد عمل بآن و لازم میشود اثبات مدلول آن هر کسی را که یافت شود صفات در و ولیکن منع میکنیم وجود این

علامت و دلالت در خلف صالح محمد صلی الله علیه و آله چه از صفات مجعوله علامت و دلالت بر آنکه اسم پدر آنحضرت

موافق اسم پدر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله اینچنین تصریح کرده حدیث نبوی بر وجهی که ایراد نموده اند و این صفت یافت

نمیشود درو زیرا که اسم پدر آنحضرت حسن است و اسم پدر نبی صلی الله علیه و آله عبد الله و کجاست حسن از عبد الله پس یافت نشود

این صفتی که جز است از علامات و دلالت و هرگاه که ثابت گردد جز علت پس ثابت نخواهد بود جز آن چه حضرت نبی کرده بنا این احکام

را ثابت کرد مر کسی را که مجمع باشد همه این صفات در و و جز آن چه حضرت نبی کرد نفیه و این احکام مر آن اسم او بر آن رد و دست از حق او

رجوع نیست در حجت خلف صالح پس ثابت نباشد این احکام از برای او و این اشکال قویست پس جواب آن بعد است که پیش از شروع در

تفصیل جواب مبین شود دو امر که غرض بر هر دو مبنی است پس امر اول آنکه شایع شایع است در لسان عرب اطلاق لفظ ابن بر جد اعلا

و قرآن کریم باین ناطق است که قال الله تعالی مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ و حق سبحانه تعالی حکایة از یوسف میفرماید که وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي

إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ و نطق فرموده این حضرت نبی و حکایه کرده آنرا از جبرئیل در حدیث اسری که من گفتم کیست این جبرئیل گفت پدر تو ابراهیم

پس معلوم شد که جبرئیل لفظ اطلاق کرده میشود بر و اگر چه جد اعلا باشد یکی از دو امر است و امر دوم آنکه اطلاق میکند لفظ اسم را بر کنیت

و صفت و فصحا استعمال کرده اند این و آوردست این السنه ایشان و وارد شده در احادیث اشعاری که ذکر کرده اند از آنچه مسلم

و بخاری مرفوع سهل ساعدی که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله نام نهاد و را ابو تراب و بود مر او را

اسمی که احب بود با بسوی او از وی پس اطلاق لفظ اسم بر کنیت جایز بود و مثل این قول متنبی شاعرست شعر قد اجمل

فذکر ان یسمی مؤنثه و من کناک فقد سماک للعرب و روایت کرده شده که ومن یصعک بجای آمد پس اطلاق تسمیه بر کنیت و صفت شایع

و واقع بوده در کلام عرب پس هرگاه که واضح شد این که ذکر کردیم از امرین پس بدان ابن ابی کاهد ابو شیبه که حضرت نبی را محمد و جد او

دو سبط بود ابو محمد حسن و ابو عبد الله حسین علیهما السلم و چون حجت خلف صالح علیه السلم از ولد ابی عبد الله است پس اطلاق فرموده

حضرت نبی کنیت اسم را از جهت مقابله در اسم حق پدر خود اطلاق بر جد لفظ اب را پس گویا آنحضرت فرموده که موافق است نام او

بنام من پس من محمد و او محمد و کنیت جد او نام پدر منست چه ابا عبد الله است و پدر من عبد الله تا باشد این الفاظ مختصره جامع

مر تعریف صفات اولاد او و اعلام آنکه او از ولد ابی عبد الله الحسین است بطریق جامع موجز پس این احکام منتظم میگردد

صفات یافت میشود با شما مجتمع در حجت خلف صالح محمد علیه السلم و این بیان شافی است و کافی در ازاله این اشکال فافهم و دیگر

میفرماید که شیخ کمال الدین رحمه الله روی بحث با قومی دارد که دین ندارند امام را علیه السلم و منکر بقاء او و دفع میکنند علامات

وصف کرده شده بآن و لیکن احتیاج نیست بحث با این جماعت پس هرگاه دین ایشان ندارند و شایع کرده باشند آنحضرت مر قیم با ثبات

و دال بر انقضای حجت خود با ایشان در بقای وجود اوست علیه السلام چه ایشان اتفاق با اکثر ایشان بر ظهور او مختلفند

در آنکه متولد شده یا خواهد شد و جواب از برای مخالفین آنست که قائلان بوجود او و قائل اند پس احتیاج نیست بدلیل چه نزد

ایشان از نقل رجال ایشان از ائمه علیهم السلم و اما منکران وجود او که قائلند با مکان او پس حجاج داده مر جابت و جود او را

و در عبادت کمال الدین طولی است و دیگر کمال الدین فرموده که اما ولد او پس نبوده او را ولدی که مذکور کرده و اما عمر او پس در ایام

رسیده محقق تا این زمان پس ممکن نیست ذکر آنچه غایب شده و خبرش منقطع گشت حکم نمیتوان کرد بمقدار عمر او و مدت انقضای

حیوة او و قدرت الهی واسع است و حکم و الطاف و بعباد عظیم و عام است و اگر خواهند عظمای علما که ادراک کنند حقایق مقدورات

قدرت او را نیابند هیچ وجه بسوی آن رای دیدن آن مشاهده میکند و زبان از آن وصف کند عاجز و هیچ غریب و عجیب نیست که

معمر باشند بعضی از عباد صالحین حق جل و علا و عمر ایشان امتداد داشته باشد تا وقت معین چه حق سبحانه و تعالی

دراز کرد این عمر جمعی کثیر از خلق خود هم از اصفیا و اولیا خود علیهم السلم هم از مطرودین و اعدای خود از اصفیا

خضر و خلق دیگر از انبیا و اولیا علیهم السلم که هزار سال عمر ایشان بوده مثل نوح علیه السلم و غیره مثل لقمان و از اعدا و مطرودین

و اعدا از خود مثل ابلیس و دجال و عمر ایشان مثل عاد اولی و از ایشان هم هزار سال عمر میداشته اند و همه این از برای بیان

اتساع قدرت ربانی است در تعمیر بعضی از خلق خود پس کدام مانع باشد که منع کند از امتداد عمر خلف صالح تا آنکه ظاهر شود

پس عمل فرماید آنچه حکم الهی صادر شده باشد از برای او و چون رسید کلام باین مقام و کشید جریان قلم بآنچه ذکر کرد
ازین اقسام سام پس ختم میکنیم آنرا بالحمد لله رب العالمین چه آن کلمه مبارکه ایست که گردانیده حق سبحانه آخر دعوی اهل جنان
و تخصیص کرده ما را بآنکه اختیار کرده از خلایق خود و پوشانیده ما را لباس حب ایشان رضوان الله پس امیدست آنچه تحریر کرده ام از مناقب سنیه
ایشان در سطور نگاشته از صفات زکیه و مزایای علیه ایشان اگرچه بسیارست لیکن اندکست در جنب آنچه ایشانراست از شرف
سامخ و سیر جلیل است در آنچه حق تعالی با ایشان عطا فرموده از فضل راجح و من امیدوارم از کرم الهی که پریشانی مرا بجمعیت
مبدل گرداند ببرکات ایشان و داخل سازد مرا در سلک محبان و دوستان ایشان و بشمارد این مؤلف سطور را در صحیفه حسنات من
از حسنات ایشان چه من بذل کردم سعی و جهد خود را در جمع مزایای ایشان مثل بذل طالب و تقصیر نمودم در تألیف و جمع آن از
جهت گزاردن حق ایشان که لازمست و لازب و لسان حال میز... باب سماع را از برای هر شاهد و عاقل **شعر** و دیلک ان جئت
نیل المطالب فلا تقعد عن نیل ای المناقب مناقب آل المصطفی قدوة الوری بهم یبتغی مطلوب کل طالب مناقب آل المصطفی المهتدی بهم
الی العلم التقوی و رغب الرغائب مناقب تجلی سافرات وجوهها و یجلوا سناها مدلهم الغیاهب علیک بها ان جئت اجرا فانها
تحل عند الله اعلی المراتب و جد عند الله مایتلوا السالک ایها بدعوة قلب حاضر غیر غایب لمن قام فی تألیفها و اعتنی بها
لیقضی من معروفهم کل واجب عسی دعوة تزکو بها حسناته فیحظی من الحسنی باسنی المراتب فمن سال الله الکریم اجابه
و جاوزه بالاقبال من کل جانب یعنی بگذر از خود اگر میخواهی یافتن مطالب را پس بگیر و از ترتیل آیتهای مناقب آل مصطفی که
قدوه و پیشوای خلایق اند بایشان طلب میکند مطلوب خود را هر طالب مناقب آل مصطفی است که مهتدی میگردند بایشان
تا بنهایت تقوی و غایت فضایل میرسند مناقبی که نورانی میسازد سفیدی رویها را و جلا میدهد بنور و روشنی تا آن اطراف
تاریکیها را پس بر تست التزام نمودن آن مناقب در پنهان و آشکارا پس آن مناقب میگشاید نزد حق سبحانه و تعالی بلندترین مراتب را
و بجد یابی آنچه تلاوت میکند زبان تو آیات مناقب را بدعوت دل حاضر غیر غایب مر آنکسی که قیام نمود در تألیف آن و اهتمام کرد با آن
تا بگزارد از معروف ایشان هر واجب را شاید دعوتی باشد که پاک کرده باشد حسنات او پس بهره ور گرداند او را بلند ... بلندترین پایهای
موهب پس هر که درخواهد از خدای کریم چیزی را اجابت میکند او را و ... در می آید او را اقبال از هر جانب این آخر کلام

کمال الدین

کمال الدین بن طلحه است رحمه الله و شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد بابی چند ایراد فرموده در ذکر صاحب الزمان بعد از ذکر
ابی محمد علیه السلام در تاریخ مولد و دلائل امامت و ذکر طرفی از اخبار و غیبت و سیرت او در مدت دولت آنحضرت صلوات الله علیه و فرموده که
امام بعد از ابی محمد پسر خلف است مسمی باسم رسول الله صلی الله علیه و آله و مکنی بکنیت آنحضرت و نگذاشت پدر بزرگوارش ولدی ظاهر
و باطن غیر آنحضرت را و پدرش او را پنهان و مستور میداشت چنانچه تقدم ذکر یافت و بود مولدش در شب نیمه شعبان در سال دویست و
پنجاه و پنجم از هجرت و مادرش ام ولد بود که او را نرجس میگفتند و سن مبارکش نزد وفات پدر بزرگوارش پنج بود که حق سبحانه و تعالی
دران سن بوی ارزانی فرمود حکمت و فصل الخطاب و گردانید او را آیه عالمیان و داد او را حکمت همچنانکه داد یحیی را در حال طفولیت
و گردانید او را امام در حال کودکی بسبب ظاهر چنانچه عیسی بن مریم را در مهد نبی ساخت و سبقت یافته نص در حق او از نبی
صلی الله علیه و آله بارها از امیر المؤمنین علیه السلام و نص فرموده اند ائمه علیهم السلام یکی بعد از یکی تا پدرش امام حسن عسکری علیه السلام و نص فرموده
پدرش بر او نزد ثقات و خاصه شیعه او و خبر غیبت او ثابت است پیش از وجود مبارکش و به دولت مستفیض بود پیش از غیبت او و او
صاحب سیف است از ائمه علیهم السلام و قائم بحق و منتظر است از برای دولت ایمان و مر او را دو غیبت است که یکی از انها طولانی تر از دیگر
همچنانکه وارد گشته باین اخبار و غیبت طول بعد از اولی است در آخر آن برخیزد بسیف قال الله تعالی و نرید ان نمن علی الذین ا
ستضعفوا فی الارض و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما
کانوا یحذرون و دیگر فرموده جل اسمه و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی
الصالحون و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که منقضی نشود ایام و لیالی تا برانگیزد خدای تعالی مردی را از اهل بیت من که موافق
باشد اسم او باسم من پر سازد زمین را از داد و عدل همچنانکه پر بوده باشد از ظلم و جور و دیگر فرموده که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز
هر آینه دراز گرداند حق جل و علا آن روز را تا برانگیزد حق تعالی در وی مردی از ولد من که موافق باشد اسم او باسم من پر گرداند زمین را از
داد و عدل همچنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم **باب** در ذکر بعضی از دلائل بر امامت قائم بحق ابی الحسن علیه السلام پس بعضی از دلائل بر
مقتضی است آن از عقل و استدلال صحیح وجود امام معصوم کامل است که غنی باشد از رعایای خود در احکام و علوم در هر زمان از جهت
استحاله خالی بودن مکلفین از سلطان عادل که باشند بوجود او اقرب بصلاح و ابعد از فساد و حاجت کل اصحاب نقص و بی...

از برای جانیان و مقومی از برای عاصیان و رادعی از برای عادیان و معلمی از برای جاهلان و منبهی از برای غافلان ضرورت که
محذر ضلال باشد و مقیم حدود و منفذ احکام و فاصل میان اهل اختلاف و ناصب امرا و سد کننده ثغور و حافظ اموال و حامی بیضه
اسلام و جامع مردمان در جمعات و اعیاد و قیام او بدان اگر او معصوم نیست از زلات از جهت غنا نیست و باتفاق از امام
در اینها مقتضی عصمت باشد و بنا بر این واجب نص باشد بر کسی که این سبیل و طریق اوست از امام و ظهور معجز بر او و تمیز او است
از ما سوای او و عدم این صفات از هر احدی غیر او در آن وقت و اگر این صفات در او موجود است بعد از امام حسن عسکری پسر اوست
علیهما السلام بر وجهی که ما بیان کردیم آن را و این اصلی است که احتیاج نداریم با آن در امامت بروایت نصوص و تعداد آنچه آمده در و
از اخبار مسعوده در نص امامت ابی الحسن علیه السلام از طرقی که منقطع است با آن اغنا از توفیق الله تعالی بعضی از آن مذکور میکند بر سبیل اختصار
در نص امامت صاحب الزمان علیه السلام حمزه ثمالی از ابی جعفر علیه السلام روایت کند که آنحضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی فرستاد
محمد را صلی الله علیه و آله بتمام جن و انس و بعد کرد بعد از خود دوازده وصی را بعضی از ایشان آن بودند که گذشتند و بعضی از ایشان
کسی که باقی است و هر وصی را جاری شده سنتی پس اوصیائی که بعد از محمد صلی الله علیه و آله بودند بر سنت اوصیای عیسی بودند علیه السلم
و ایشان دوازده اند و امیر المؤمنین بر سنت مسیح بود علیهما السلم و حسن بن عباس و امثالهم از ابی جعفر ثانی و او از آبای کرام خود
ایشان از امیر المؤمنین علیهم السلم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود به اصحاب خود که ایمان بیاورید بشب قدر که نازل میشود در آن
امر سال و بدرستیکه مر این امر را والیانند بعد از من که علی ابن ابیطالب است و یازده فرزند او علیهم السلم و باین اسناد روایت کند که فرمود
ابن عباس را رضی الله عنه که شب قدر در هر سال می باشد و نازل میگردد در آن شب امر سنه و مر این امر را والیانند بعد از حضرت رسول
ابن عباس گفت کیستند آن والیان فرمود که من و یازده کس از صلب من که امامان محدثند ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلم روایت کند از
جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه که او گفت من رفتم بحضرت فاطمه علیها السلم بنت محمد صلی الله علیه و آله و در پیش وی لوحی بود که در وی نبشته بود
اسمای اوصیا و ائمه که از ولد او بودند من شمردم دوازده اسم بود آخر ایشان قائم ایشان از ولد فاطمه علیها السلم سه از ایشان علی نام بودند و روایت
کند که شنیدم از ابا جعفر علیه السلم که میفرمود دوازده امام همه ایشان از آل محمدند همه ایشان محدثانند علی بن
ابی طالب است و یازده از اولاد او رسول الله و علی هر دو والد اند و ابو بصیر روایت کند از ابی جعفر که میفرمود بعد از امام حسین علیه السلام

علم

نه امام باشند که نهم ایشان قائم ایشان بود و زراره روایت کند که من شنیدم از ابی جعفر علیه السلم که میفرمود دوازده امام
از ایشانند حسن و حسین و نه امام از ولد حسین علیه السلم و مروی است از محمد بن علی ابن بلال که گفت بیرون آمد بسوی من از ابی محمد حسن
العسکری علیه السلم پیش از درگذشتن او بدو سال که خبر کرد مرا بالخلف بعد از خود بعد از آن دیگر بیرون آمد بسوی من پیش از
سه روز از رحلت آنحضرت و خبر داد مرا بالخلف از بعد او و روایت از ابو هاشم جعفری که گفتم مر ابی الحسن را که جلالت تو مانع است
مرا از تو که سوالی کنم پس اذن فرمود که سوال کن گفتم یا سیدی آیا ترا هیچ فرزندی هست فرمود که بلی گفتم پس اگر حادثه پیش آید کجا
پرسیم از او فرمود که بمدینه و مروی است که از عمرو اهوازی که نمود ابو محمد پسر خود را علیهما السلم بمن و فرمود هست صاحب شما
بعد از من و عمری گوید که رحلت فرمود ابو محمد علیه السلام و باقی ماند از وی یک پسر و روایت از احمد بن محمد [illegible] که بیرون آمد
از ابی محمد علیه السلم در وقتی که کشته شد [illegible] زبیری لعنه الله این که این جزای آنکه دلیری کند بر خدای تعالی در اولیای او که
زعم او آن بود که مرا بکشد و نباشد مرا عقب پس چگونه نمود حق سبحانه و تعالی قدرت خود را و محمد بن عبد الله گوید که فرزند شد
از برای او و حدیث داود بن قاسم سابقا مذکور شد و روایات در باب نصوص بسیار است بجهت اختصار [illegible] ابو محمد نعمانی
در کتاب خود تفصیل این نموده   در ذکر بعضی که امام دوازدهم را دیده اند و طرفی از دلائل و بینات او روایت از محمد بن اسمعیل بن
موسی بن جعفر و او اسن بود از اولاد رسول الله صلی الله علیه که در عراق بود و مذکور او گفت من دیدم پسر حسن بن علی محمد را در میان مسجدین و او
جوان نورسیده بود و روایت از حکیمه بنت محمد بن علی و او عمه امام حسن عسکری بود علیه السلم که او دیده بود قائم را در شب مولدش و بعد از آن
و مروی است از علی ابن محمد بن حمدان القاشانی که گفت گفتم مر ابی عمرو و عمری را که درگذشت ابو محمد و لیکن گذاشت در میان شما کسی که رقبه
او مثل این است و اشارت بدست خود کرد و روایت از فتح مولی زراری که من شنیدم از ابا علی بن مطهر که ذکر میکرد او را که دیده بود
و وصف قد او می نمود و روایت از خادم ابراهیم بن عبده نیشابوری و او از صالحات بود که گفت من با ابراهیم بر صفا ایستاده بودیم پس
صاحب الامر علیه السلم آمد ایستاد و [illegible] و قبض کرد بر کتاب مناسک او و حدیث فرمود او را باشیا و مروی است از ابی عبد الله بن صالح که او گفت
که من دیدم صاحب الامر را علیه السلم بعد از رحلت ابی محمد علیه السلم در مکانی که قرب به موضع مشت بود و بوسیدم سر دست مبارکش را و در روایت قنبری که
دیده است او را جعفر بن علی دو نوبت و او طریف خادم نیز دیده است آنحضرت را علیه السلم و امثال این اخبار در معنی بسیار است و مختصر کردیم آن را عمده

در وجود امامت آنست که در پیش ذکر کرده‌ایم و این از برای زیادتی تاکید است از دلایل و بینات و معجزات صاحب الزمان علیه السلام که مروی است از محمد
بن ابراهیم بن مهران که او گفت من شک کردم نزد درگذشتن ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام و جمع شده بود نزد پدر من مالی پس بار کرد آن را و برنشستم با وی
در کشتی از جهت مشایعت او پس اضطراب سخت وی را در آنجا واقع شد گفت ای پسر من مرا باز گردان که این مرگ است و گفت و اگر از خدای بترس در این مال و وصیت
کرد بسوی من و مرد بعد از سه روز پس گفتم در نفس خود که پدر من وصیت بچیزی نامرعی کرده من بار کنم این مال را و به عراق بروم و کرایه کنم خانه‌ای بر کنار
شط و خبر نکنم هرکسی را از آن پس اگر بر من واضح شود مثل وضوحی که در ایام ابی محمد علیه السلام می‌بود من انفاذ کنم و الا آن را در آرزوی خود انفاق
پس به عراق آمدم و خانه‌ای را کرایه کردم بر کنار شط و باقی ماندم مدتی پس ناگاه رسولی آمد و رقعه آورد در آن که یا محمد بر تو است این چیز از مال است قصه
کرده بود جمیع آنچه با من بود و ذکر فرموده چیزی چند که علم احاطه آن نکرده بود من آن مال را تسلیم رسول کردم و باقی ماندم چند روزی که رفع
کرده نشده بود من سر که غمناک بودم از این پس شکر کن خدای را و روایت کند محمد بن ابی عبدالله السیاری که رسانیدم بوی چیزی چند از برای کابانی
حارثی که در و دست بند طلا آن اشیا را قبول فرمود آن دست بند را که رد کرد بمن و مامور شدم که بشکنم آن را پس چون شکستم پس ناگاه در میان آن چند
مثقال آهن و مس و وی بود آن را خالص ساختم و فرستادم طلا را بعد از این قبول فرمود و علی بن محمد گوید که رسانیده بوی مردی از اهل سواد مالی پس رد کرد
بر وی و گفته شد مر او را که بیرون کن حق ابن عم خود را از او و آن چهارصد درهم است و در دست آن مرد ضیعه بود که ابن عم او را در آن شرکتی بود
حبس کرده بود از ایشان پس نظر کردیم پس آنچه از ابن عم مشار الیه از مال چهارصد درهم است پس بیرون کرد آن را و فرستاد باقی را پس قبول
فرمود قاسم بن علا گوید که مرا چند پسر شد پس بودم که می‌نوشتم و التماس دعا می‌کردم از برای ایشان نوشته نمی‌شد بسوی من چیزی از امر ایشان پس همه
مردند پس چون متولد شد پسر من حسین نوشتم و التماس دعای کردم از برای وی پس اجابت کرده شدم پس او باقی ماند و روایت است از ابی عبدالله بن
صالح که من سالی از سالها بیرون رفتم به بغداد و دستوری یافتم خواستم در خروج دستوری نیافتم پس اقامت کردم مدت دو روز بعد از خروج قافله
بنهروان پس دستوری یافتم بیرون رفتم در روز چهارشنبه پس گفته شد مرا که بیرون برو و من بیرون رفتم و مایوس بودم از قافله که ملحق توانم شد پس
رسیدیم و قافله آنجا اقامت کرده بود چون از آنجا روان شدند من هم روان شدم و دعا کرده شد از برای من به سلامتی پس رسیده از آن محمد
و روایت است از محمد بن یوسف الشاشی که او گفت که بر من علتی پیدا شد و نمودم آن را به اطبا و انفاق کردم بر آن مالی را پس نتوانستم علاج و دوای
کردن پس نوشتم رقعه و التماس دعا کردم توقیع بیرون آمد که خدای تعالی لباس عافیت بگرداند ترا با ما در دنیا و آخرت پس گذشت بر من جمعه تا که

بیرون فرستاد بسوی کسی که
[illegible]

محمد

صحت و عافیت یافتم و آن موضع مثل کف دست من شد پس طلب کردم طبیبی از اصحاب خود و بوی نمودم آن را و او گفت ما دوای این را نشناسیم و بنابراین عافیت
ترا مگر از قبل حق سبحانه و تعالی بیحساب و اندازه و روایت است از علی بن الحسین الیمانی که گفت در بغداد بودم که تهیه اسباب کرده قافله‌ای
و خواستم که با ایشان بیرون روم پس نوشتم و التماس اذن کردم در آن توقیع بیرون آمد که بیرون مرو با ایشان که نیست ترا در خروج
با ایشان خیری اقامت کن در کوفه گفت پس اقامت کردم و بیرون رفت قافله پس بیرون آمد بر ایشان بنو حنظله و هلاک ساختند ایشان
محتاج ساخته گفت دیگر نوشتم و اذن خواستم در رکوب آب پس اذن نشد از برای من پس سوال کردم از مراکبی که بیرون رفته درین سال
بجانب دریا پس معلوم شد که سالم نماند از آن مراکب یک مرکب پس بیرون آمد بر ایشان قومی که ایشان را بوارج می‌گفتند و ادبر را
بر ایشان برید گوید علی بن الحسین که رفتم به عسکر بکوچه در شدم که نمیدانستم و با کسی سخن نکردم و با شتابی رسیدم پس من رفتم بمسجد و نماز کردم
بعد از فراغ من از زیارت پس ناگاه خادمی آمد و گفت مرا که برخیز گفتم بکجا بیایم گفت بمنزل گفتم من کیستم شاید که ترا طلب فرستاده
باشند گفت نفرستاده‌اند مرا بسوی تو تو علی بن حسین و با او غلامی بود پس با او سخنی آهسته گفت چنانچه من ندانستم که چه گفت تا
او رفت و آورد جمیع احتیاج مرا و نشستم نزد وی سه روز و دستوری خواستم در زیارت از درون دار پس اذن داد مرا من شب زیارت
کردم گوید حسین بن فضل همدانی که نوشت پدر من بخط خود کتابتی پس وارد یافت جواب آن نیز بعد از آن نوشت بخط مردی بزرگی
از فقهای اصحاب ما پس وارد نیافت جواب آن پس نظر کردیم پس آن مرد در معتزلی گشته بود و آورده حسین بن فضل که رفتم به عراق
و با خود راست آوردم که بیرون نروم مگر از غنیمت و حجتی که در امر خود دم ظاهر آید بجائی رسید که احتیاج من روی نماید و اگر چه احتیاج باشد که گدائی کنم
در اقامت و بر من تصدق کنند گفت در اثنای آن تنگ شد سینه من در این مقام و ترسیدم که فوت شود مرا حج گفت پس آمدم
روزی نزد محمد بن احمد و آن روز بر جناح سفر بود پس گفت مرا که برو بمسجد چنین و چنین که در آنجا ملاقات خواهد کرد ترا مردی گفت چنین
رفتم بسوی آن جایگاه داخل شد بر من پس نظر کرد بسوی من و خندید و گفت غم مخور که زود باشد که حج کنی درین سال و بازگردی با اهل و ولد خود
سالم گفت که اطمینان یافتم و ساکن شد دل من و گفتم این مصداق آنست گفت پس حج را دریافتم پس بعسکر پس بیرون آمد بر دینی که
در آن و نانی چند بود و بکجا ما آن من غمگین شدم و گفتم در نفس خود که آیا این قیمت نزد قوم چنین است پس غالب شد و باز نوشتم
رقعه بعد از آن پشیمان شدم از آن و ندامتی سختی خوردم گفتم در نفس خود که کفران نعمت کردم آن را باز پس فرستادم و بمولای خود نوشتم

رقعه واعتذار کفتم از فعل خود که کناه کردم و استغفار کردم از زلل خود و آنرا فرستادم و حاجتم از برای نماز پیش و من ان
مکر بودم و میکفتم که اکر رد کرده شود بر من آن دنانیر کشایم بند او را و اصلاح نکنم در و چیزی را ببرم از برای خود که او اعلم است
از من پس بیرون آمد بر من رسولی و کیسه را برده بود و کفت ترا باید که کفته شد کاری که بدستی کها بسا که میکفتم این دنانیر دوستان
خود را ابتدا او بسا که از ما سوال میکنند و ترک آن میجویند و بیرون آمد توقیعی که خطا کردی که رد نمودی و باز پس فرستادی احسان
ما را پس چون استغفار کردی خدای تعالی بیامرزد ترا و چون عزیمت و قصد نیت تو آنست که آنچه فرستاده بودیم بسوی تو
در آن صدقه کنی هرکاه که باز کردانیم آنرا بر تو و انتفاع نکیری در طریق خود بدان پس آنرا صرف کردیم از تو و در کذرانیدیم و اما جامه را
بستان تا احرام بندی در و کفت نوشتم و معنی او خواستم که بنویسم معنی ثالث ایس الصناع بجوف الکراهه کفت از آن پس جواب
بیرون فرستاد و جواب سوم که در او در دین بودم تفصیل و تفسیر و ابی محمد بن ابو کفت بود که مینمودم جعفر بن محمد نیشابوری که
با او
شوم بسوی حج و عدیل او باشم در سواری پس چون رسیدم بغداد مرا چیزی دست داد و رفتم که عدیل پیدا کنم پس سید من این
جایی توجه داشتم بسوی او و التماس کردم که کرایه کند از برای من پس او را کان یافتم پس چون ملاقات کردم آن شخص کفت من
در طلب تو بودم و کفته شدم که او مصاحب تست پس نیکو زندکانی کن با وی و من طلب میکنم عدیلی که بایست نیکوم از برای او مروت
از حسن بن عبد الحمید که کفت شک داشتم در امر حاجز پس جمع کردم چیزی را پس رفتم بعسکر پس بیرون آمد توقیعی بسوی من که نیست
در میان ما شکی و نه در کسی که قائم مقام ماست بامر ما پس رد کن آنچه با تست بحاجز بن یزید و روایت از محمد بن صالح که او کفت چون
پدر من وکردید امر بسوی من بود مر پدر مرا بر مردم سفاتج از مال غریم یعنی صاحب الامر علیه السلام شیخ [illegible] که این زمین که میدانند
نوشت
آنرا اشیعان و معارفت میان ایشان و ما باشد خطاب ایشان بود از برای تقیه کفت نوشتم بسوی او و اعلام کردم او را پس
بمن که طلب کن ایشان را و استقضا کن از ایشان کارهای پس مردمان کزاردند حقوق خود را و بمن [illegible] الا یک مرد که بود
سفتجه بچهار صد دینار پس آمدم بسوی او و طلب کردم او و تعویق می انداخت و استخفاف من میکرد پسر او و بر من سفاهت میبود
من شکایت کردم به پدر وی کفت چه میخواهی چیست که میکنی پس کرفتم ریش او را و کیرایی او را کشیدم تا میان [illegible] آمد
پسر او و استغاثه با اهل بغداد برد و میکفت که قمی رافضی کشت پدر مرا پس جمع شد بر من خلق بسیاری پس سوار شدم دابه خود را

و کفتم نیک کردید ای اهل بغداد میل میکنید با ظالم بر غریب مظلوم من مردی ام از اهل همدان از اهل سنت و این مرد مبعد
مرا بقم و می نسبت میکرد مرا برفض تا برد حق و مال مرا کفت پس میل کردند بر وی و خواستند که داخل شوند بحانوت وی تا سکین دادم
ایشان را و طلب کرد مرا صاحب سفتجه و قسم کرد که اخذ مال مرا از و کنند و سوکند خورد بطلاق که او بدهد بمن فی الحال پس
استیفا کردم از و و هم روایت از احمد بن حسن کفت وصیت بمن رسید از جبل از من کافی خود بودم [illegible] در وقت [illegible] ایشان را
بحکمی نام یزید بن عبد الله و او وصیت کرده بود در مرض خود که بمن دهند شهری سمند که داشت بود و شمشیر و کمر از صاحب الامر پس
طلع
ترسیدم که اکر بدهم شهری را بکویند بمن برسد از و ایذا و استخفاف پس قیمت کردم دابه و شمشیر و کمر را بهفتصد دینار
کرد ایشان کسی بر آن و دادم شهری را [illegible] پس ورود یافت بمن از عراق که بفرست هفتصد دیناری که مر است نزد تو
از قیمت شهری و شمشیر و کمر و روایت کند علی بن محمد که حدیث کرد یکی از اصحاب که مر او را فرزندی شد پس نوشتم و طلب اذن کردم
در تطهیر او در روز هفتم [illegible] که تطهیر کن او را پس او بمرد در روز هفتم یا هشتم بعد از آن مرک او را نوشتم پس دیکر توقیعی ورود
یافت که زود باشد که قائم مقام او پیدا شود و دیکری بعد از وی پس اول را احمد نام کن و ثانی را جعفر پس چنان شد که فرموده بود دیکر کفت
من تهیه حج کردم و مردم را وداع نموده و بر جناح بیرون رفتن بودم که توقیعی ورود یافت که [illegible] سوی شد
کفت که تنک شد سینه من [illegible] که کشتم و نوشتم که من بموجب فرموده اقامت کردم و شنیدم و فرمان بردم الا آنکه غمکین
بواسطه تخلف کردن من از حج پس توقیعی بیرون آمد که تنک نکردانی سینه خود را پس حج کنی زود باشد که ان شاء الله تعالی در آینده
شوم
حج کنی پس چون سال آینده در آمد نوشتم و دستوری خواستم پس اذن وارد شد و نوشته بودم که میخواهم عدیل محمد بن عباس
و من اعتماد داشتم بدیانت و صیانت او پس کتابه ورود یافت که اسدی نیکو عدیلی است پس اکر محمد بن عباس بیاید پس اختیار
اسدی
مکن او را بر اسدی پس آمد و عدیل شدم او را و روایت از حسن بن عیسی العریضی که چون رحلت فرمود ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام
کرد آمد مردی از مصر با مالی بجانب مکه از برای صاحب الامر پس اختلاف شد در باب آنحضرت بعضی مردم کفتند که ابا محمد در کذشت و او را
بود
فرزندی نبود و بعضی کفتند خلف از بعد او جعفر است و بعضی کفتند خلف از پس او ولد اوست پس فرستاد مردی را که کنیت او ابو طالب
بجانب عسکر تا تفحص کند از امر و صحت آن و با وی کتابی بود پس آمد نزد جعفر و سوال کرد از برهان جعفر کفت مرا [illegible]

در آن وقت پس آن مرد آنچه سوی آن فرستاد و کتابت را بسوی اصحاب که موسوم بودند بعماره پس توقیع بیرون آمد که خدای تعالی اجر دهد در
باب صاحب بیارت که او مرده و وصیت کرده بود بمالی که بود با او ثقه که عمل کند در او بچیزی که واجبست و جواب کتابت او نوشت
و امر آنچنان بود که مرا او فرمود و روایتست از علی بن محمد که بار کرد مردی از اهل آنه چیزی که برساند بخدام آنحضرت و فراموش کرد
از آن شمشیر را در محمل بار کردن چون آنچیز با آنحضرت واصل شد نوشت بوی بوصول آن و در کتابت نوشته بود که چه شد آن جز
شمشیر را که فراموش کرده بودی و روایتست از محمد بن شاذان النیشابوری که چون جمع شد نزد من پانصد درهم که بیست درهمش کم بود
پس مرا خوش نمی آمد که آنرا ناقص بفرستم پس از نزد خود بیست درهم وزن کردم و فرستادم آن بجانب اسدی و ننوشتم آنرا که
از آن بود پس جواب وارد شد که رسید پانصد درهم و از تو بیست درهم از آن و روایتست از حسن بن محمد الاشعری که وارد شد
کتابت ابی محمد علیه السلام در اجرای حکم بر جنید که قاتل فارس بن حاتم بن ماهویه بود و از آن ابی الحسن برادر من پس چون ابو محمد در گذشت
و رود استیناف شد از صاحب الامر علیه السلام باجرای حکم از برای ابی الحسن و صاحب او وارد نشد در امر جنید چیزی پس من از برای
این عکس غمگین شدم پس خبر مرگ جنید بعد از این رسید و گویند که نوشت علی ابن زیاد الصیمری و سوال کفن از وی کرد پس نوشت بسوی وی که
تو محتاج خواهی شد بکفن در سنه ثمانین پس او در سنه ثمانین مرد و کفن برای وی فرستاد پیش از مرگ او و روایتست از محمد بن هرون
بن عمران الهمدانی که مرا ناحیه را بر من پانصد دینار بود و پس سینه من تنگ بود از آن بار در نفس خود گفتم که دکانهای که خریده ام به
پانصد و سی دینار گمان کرده ام آنرا از برای ناحیه بپانصد دینار و تکلم باین کلام نکردم پس او نوشت محمد بن جعفر که قبض کن دکانهای را
از محمد بن هرون بپانصد دیناری که ما را بر او بود و روایتست از علی بن محمد که بیرون آمد نهی از زیارت مقابر قریش و حایر علی ساکنها السلام
پس بعد از چند ماه وزیر طلبید باقطانی را و گفت مرا او را که ملاقات کن بنی فرات و برسین را و بگو مرا ایشان را که زیارت نکنند مقابر قریش را که
امر خلیفه چنان شده که تفحص کنند هر کرا که زیارت کند بگیرند و احادیث در معنی بسیارست و آن موجودست در کتب مصنفه که نور
در آن اخبار قائم علیه السلام اگر تمام آنرا می آوردیم کتاب بطول می انجامید بدین قدر اقتصار نمودیم والله [illegible] و در ذکر علامات
قیام قائم علیه السلام و مدت ایام ظهور و شرح و سیرت و طریق احکام و طرفی از آنچه بظهور خواهد آمد در زمان دولت او بعضی از علامات زمان
قیام قائم علیه السلام خروج سفیانیست و قتل حسنی و اختلاف بنی عباس در ملک و کسوف شمس در نصف شعبان و خسوف قمر در آخر ماه بر

خلاف

خلاف عادت و فرو رفتن بعضی بزمین در بیدا و در مغرب و در مشرق و رکود و ایستادن آفتاب نزد زوال تا وسط اوقات عصر
و طلوع او از مغرب و قتل نفس زکیه که بظهور آید در هفتاد کس از صالحان و کشته شدن مرد هاشمی میان رکن و مقام و خراب شدن
دیوار مسجد کوفه و اقبال رایات سیاه از قبل خراسان و خروج یمانی و مغربی و مصر و مالک شدن او شامات را و نزول ترک
و نزول روم برمله و طالع شدن ستاره بمشرق که نور دهد مثل نور قمر بعد از آن منعطف گردد چنانکه نزدیک باشد که سر دو طرفش بهم
رسد و سرخی ظاهر شود در آسمان که آفاق را فرو گیرد و آتشی ظاهر شود طولانی در مشرق که باقی ماند در جو هوا سه روز یا هفت روز
و کندن عرب جلوهای خود را و مالک شدن آنها بلاد را و خروج آنها بر سلطان عجم و کشتن اهل مصر امیر خود را و خرابی شام و آمد
شد سه رایات در او و دخول رایات قیس و عرب بمصر و رایات کنده بخراسان و ورود خیل از قبل کوفه تا مربط شود در حیره و اقبال
رایات سیاه از مشرق و زیادتی فرات تا آنکه داخل شود در کوچهای کوفه و خروج شصت کذاب که همه دعوی نبوت کنند و خروج دوازده
نفر از آل ابی طالب که همه دعوی امامت کنند از برای نفس خود و احراق مرد عظیم القدر از گروه بنی عباس در میان جلولا و خانقین
و بستن جسر از آنچه در پلی کرخ است بمدینه بغداد و ارتفاع باد سیاه در آنجا در اول روز و پیدا شدن زلزله تا منخسف شود بسیاری
از خلایق و ترسی که شامل اهل عراق باشد و موت بسرعت و نقص از انفس و ثمرات و پیدا شدن ملخ در اوان و در غیر اوان تا بیاید بر زرع
و غلات و کمی کشت و زراعتی که مردم کنند و اختلاف عجم و ریختن خون بسیاری در میان یکدیگر و بیرون آمدن بندگان از طاعت
سیدان و کشتن ایشان خواجگان را و مسخ قومی از اهل بدع که بگردند ایشان بوزینگان و خوکان و غلبه کردن عبید بر بلاد سادات
و ندا کردن از آسمان و بشنوند آنرا اهل زمین و سخن کنند تمام اهل لغتی بلغت ایشان و روی و سینه ظاهر شوند از برای مردمان
در عین الشمس و مردگان برانگیخته شوند از قبور تا رجوع بدنیا نمایند و یکدیگر را بشناسند و تزویج نمایند بعد از آن
ختم شود این به بیست و چهار باران پیاپی پس زنده شود زمین بعد از مردن او و معلوم کرده برکات آن و زائل شود بعد از آن
هر آفت و عاهتی که باشد از معتقدان حق از شیعه مهدی علیه السلام پس بدانند نزدیک این علامات ظهور او را پس
متوجه خدمت وی گردند از برای نصرت او همچنانکه اخبار باین وارد شده و بعضی از جمله این احداث محتوم اند و بعضی مشروطه والله
اعلم بما یکون و ما ذکر کردیم اینجا بحسب آنچه ثابت شده در اصول و متضمن بوده آنرا آثار منقول و بالله نستعین و نسال التوفیق

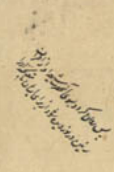
مولف کتاب رحمه الله میفرماید بلاشک که این حوادث بعضی از آن قبیل است که عقل آن را محال میداند و بعضی دیگر منجمان آن را محال
محال میشمرند و لهذا شیخ مفید رحمه الله اعتذار فرموده در آخر ایراد آن و آنکه من می‌بینم آنست که هر گاه صحیح است طرقات نقل
آن و اینها منقولات از نبی یا امام علیهما السلام پس سزاوار آنست که ملقی کرده شود بقبول زیرا که اینها معجز آیند و معجزات خارق
عادات اند مثل انشقاق قمر و انقلاب عصا و الله اعلم و شیخ مفید رحمه الله فرموده که خبر کرد مرا ابو الحسن علی بن بلال المهلبی مرفوعا
باسمعیل بن جابر که او گفت من شنیدم سخنی را از اصحاب خود ذکر میکرد از سیف بن عمیره که او گفت من نزد ابی جعفر
المنصور بودم پس گفت در ابتدا این که یا سیف لابدست از منادی که ندا کند از آسمان باسم مردی از ولد ابی طالب گفتم فدای تو
گردم یا امیر المومنین تو روایت میکنی این را گفت بلی بحق آنکه نفس من بید اوست هر آینه شنیده است گوش من این را
از برای او گفتم یا امیر المومنین بدرستی که این حدیث را شنیده ام قبل ازین وقت گفت ای سیف هر آینه و حق است پس که
موجود گردد پس ما اول کسیم که اجابت کنند او را آگاه باش که ندا بسوی مردی از بنی عم ماست پس گفتم بسوی مردی از اولاد
فاطمه گفت بلی یا سیف اگر نه آن می بود که شنیده ام این را از ابا جعفر محمد بن علی که حدیث کرده است مرا بآن اگر حدیث
کرده میبودند مرا اهل زمین مرا این قول قبول نمیکردم این را از ایشان و لیکن او محمد بن علی است و مرویست از ابن عمر که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که قائم نگردد قیامت تا بیرون آید مهدی از ولد من و بیرون نیاید مهدی تا بیرون آید شصت کذاب
هر یک گویند منم پیغمبر و روایتست از ابی حمزه که او گفت گفتم مر ابی جعفر را علیه السلام که خروج سفیانی از واجباتست فرمود که نعم
و ندا و طلوع شمس از مغرب و اختلاف بنی عباس در دولت و قتل نفس زکیه و خروج قائم از آل محمد همه از محتوم و واجبات است
گفتم ندا چگونه باشد گفت که ندا کند منادی از آسمان در اول روز که بدانید و آگاه باشید که حق با علی است و شیعه او و بعد از آن
ابلیس ندا کند در آخر روز که حق با عثمان است و شیعه او پس درین وقت در شک می افتند اهل باطل مولف میفرماید که شک نکنند
الا جاهل چه منادی آسمان اولی است بقبول از زمین و روایتست از ابی خدیجه که او روایت کرده از ابی عبد الله که بیرون نیاید قائم تا بیرون
آید پیش از او دوازده کس از بنی هاشم که هر یک دعوی کنند از برای نفس خود و روایتست از علی بن محمد الازدی که او روایت کرده از پدر
جد خود که امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که در پیش قائم موت احمر و موت ابیض است و ملخ در غیر محل خود مانند الوان خون اما موت احمر

پس

پس شمشیر است و اما موت ابیض پس طاعونست و روایتست از جابر که او روایت کرده از ابی جعفر علیه السلام که آنحضرت فرمود که ملازم
شو زمین را و حرکت مده دست و پا را تا ببینی علامتی که ذکر میکنم از برای تو و گمان نمیبرم که دریابی آن را آن اختلاف بنی
عباس است و منادی که ندا کند از آسمان و فرو رفتن قریه از قرای شام که آن را جابیه میگویند و نزول ترک جزیره را و نزول روم
رمله را و اختلاف بسیار نزد این در هر زمین تا خراب شود شام و سبب خرابی آن اجتماع سه رایاتست رایت اصهب و رایت ابقع
و رایت سفیانی و علی ابن حمزه روایت کند از ابی الحسن موسی علیه السلام در قول خدای عز و جل که سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي
أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ فرمود که فتن در آفاق و مسخ در اعدای حق و دین و روایتست از ابی بصیر که من شنیدم از
ابی جعفر علیه السلام که میفرمود در قول حق تعالی که إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ
که زود باشد که خدای تعالی بکند این را با ایشان گفتم کیستند ایشان فرمود که بنی امیه و گروه ایشان گفتم آیه چیست فرمود که رکود
شمس آنچه میان زوال شمس است تا وقت عصر و خروج صدر و وجه در عین الشمس که شناخته شود بحسب و نسب او و این در زمان
سفیانیست و نزد این علامات هلاک قوم او باشد و مرویست از سعید بن جبیر که سالی که قیام خواهد نمود قائم علیه السلام در آن سال
چندان باران ببارد که دیده نشود آثار و برکت آن و روایتست از ثعلبه ازدی که ابو جعفر روایت فرمود که دو آیه اند که خواهند بود
نزد پیش از قائم علیه السلام و آن کسوف شمس است در نیمه رمضان و خسوف قمر در آخر او گفت گفتم یا ابن رسول الله قمر در
آخر ماه و شمس در نیمه ماه ابو جعفر فرمود من چه امر را میدانم که میگویم ایشان دو آیه اند که نبوده از آن زمان که هبوط کرده آدم علیه السلام
صالح بن هیثم گوید که من شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که میفرمود که نیست میان قیام قائم و قتل نفس زکیه بیشتر از پانزده شب
مولف رحمه الله میفرماید که نظر کرده میشود درین باب آنست که مراد بنفس زکیه غیر محمد بن عبد الله بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
و او کشته شد در رمضان سنه خمس و اربعین و مائه و الله اعلم و روایتست از جابر که گفتم مر ابی جعفر را علیه السلام که کی
خواهد بود این امر فرمود که هر گاه که باشد این ابجار و چون بسیار شود کشش میان حیره و کوفه این امر متوقع است و روایتست از
حسین بن مختار که ابو عبد الله علیه السلام فرمود که هر گاه منهدم شود دیوار مسجد کوفه از جهت دیلی خانه عبد الله بن مسعود پس نزد آن
زوال ملک قوم است و نزد زوال آن خروج قائم علیه السلام و بکر بن محمد از ابی عبد الله علیه السلام روایت کند که ذکر خروج قائم است که سفیان

وخراسانی و یمانی است در یک سال و یک ماه و یک روز نباشد در آن رایتی که راه نماینده تر باشد از رایت یمانی زیرا که او دعوت بحق میکند
و روایت کند احمد بن محمد بن ابی نصر از ابی الحسن الرضا علیه السلم که آنحضرت فرمود که بکشید چشمهای خود را بسوی آن تا گرده شوند
و آزموده کرده شوند خلایق پس باقی نمانند مگر اندکی بعد از این خواند این آیه را که الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا
آمنا وهم لا یفتنون پس از آن فرمود که از علامات فرج حدثی باشد که واقع شود میان دو مسجد و بکشد فلان از ولد فلان پانزده
کبش از عرب و روایت کند میمون بن خلاد از ابی الحسن علیه السلم که گویا من مشاهده رایاتی را که از مصر آیند سبز رنگ تا آنکه
بشامات پس راه نموده شوند با پسر صاحب وصیات و ابو بصیر روایت کند از ابی عبدالله که زود ده را گذرده و ملک این جماعت تا
عرضه کرده شوند مردم کوفه در روز جمعه گویا نظر میکنم بسرها یکی بعد از دیگری تا اند در آنجا میان باب الفیل و اصحاب صابون و روایت از
حسن جهم که سؤال کرد مردی از آنحضرت از فرج فرمود اکثار تفصیل و تقلیل و مجمل گفت که مجمل فرمود که هرگاه که مذکور گردد رایات
قیس بمصر و رایات کنده بخراسان و روایت کند ابو بصیر از ابی عبدالله علیه السلم که مرد فلان نزد مسجد شما یعنی مسجد کوفه
بر آنچه واقع افتد در روز عرفه گذشته شوند چهار ارباب قبیل آن اصحاب صابون پس شما راست که بپرهیزید از این طریق و اجتناب نمایید
و احسن ایشان از روی احوال کسی است که اخذ کند در درب انصار و طرز نبوی روایت که قدام قائم علیه السلم سرآینه سالی باشد پر
باران که فاسد شود ثمرها در نخل پس شک مکنید در آن روایت کند جعفر بن سعد از پدر خود و از ابی عبدالله که سال فتح گسسته شود
بند فرات تا داخل شود آب در کوچهای کوفه در حدیث محمد بن مسلم وارد است که شنیدم از ابا عبدالله علیه السلام که میفرمود که پیش از ایام
قائم امتحان و آزمایش باشد از جانب حق جل و علا گفتم که چه چیز است آن که فدای تو گردم پس این آیه را خواند که ولنبلونکم بشیء من
الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین بعد از آن فرمود که خوف از ملوک بنی فلان
و جوع و گرسنگی از گرانی اسعار و نقص اموال از کساد تجارات و قلت زیادتی در او نقص انفس موت سریع و کمی ثمرات و قلت ریع
زرع و قلت برکت ثمار بعد از آن فرمود که وبشر الصابرین نزد این امور بتعجیل خروج قائم علیه السلام خواهد بود و روایت از زید الکوفی که شنیدم
ابو عبدالله علیه السلام فرمود که خبر کرده شوند مردمان پیش از قیام قائم علیه السلم از معاصی خود بشان آتشی که ظاهر شود در آسمان سرخی که
فرو گیرد آسمان را و فرو رفتن و وقوع بد در بغداد و بصره و خونها که ریخته گردد در آنجا و خانهای آن بلاد خراب گردد و فنا واقع شود در اهل آن

وشامل



وشامل شود اهل عراق را خوفی که نباشد مر ایشان را با آن قراری فاما آن سال که قائم شود و ظاهر گردد صاحب الزمان علیه السلام
و روز که بعینه ظهور کند آنرا ابو بصیر روایت کرده از ابو عبدالله علیه السلام که بیرون نیاید قائم علیه السلم مگر در سال از سالهای سنه
احدی یا ثلث یا خمس یا سبع یا تسع و هم از او روایت کرده که ندا کرده شود باسم قائم در شب بیست و سوم و قائم گردد در روز عاشورا
و آن روزیست که کشته شده در او امام حسین علیه السلم گویا در روز شنبه باشد و هم محرم قائم باشد میان رکن و مقام جبرئیل علیه السلام
بر دست او ندا کند که بیعت کنید از برای خدای تعالی یعنی پس پر کند خدای تعالی زمین از داد و عدل همچنانکه پر شده باشد از جور و
ظلم فامات ... او از آنکه بکوفه ابو بکر حضرمی روایت کرده از ابو جعفر الباقر علیه السلم که قائم از مکه سیر فرماید بنجف کوفه با چند هزار
ملائکه جبرئیل از یمین باشد و میکائیل از شمال و مومنان در پیش رو او متفرق کند لشکرها را در بلاد و روایت کند عمرو بن شمر از
ابو جعفر علیه السلام که ذکر کرده میشود نزد آنحضرت فرمود که داخل شود کوفه را و با او سه رایه باشد و بیاید تا آنکه بمنبر برآید و خطبه
بلیغ بخواند و مردم ندانند آنحضرت چه فرمود از بسیاری گریه چون جمعه دوم شود التماس کنند مردم که آنحضرت با ایشان نماز
بگزارد پس امر فرماید که خطی بکشند از برای او مسجد را در غری و نماز گزارد در آنجا با مردم بعد از آن امر فرماید که بکنند و حفر نمایند از
عقب مشهد امام حسین علیه السلم نهری را که جاری شود تا بغریین و آب بنجف بیاید و بکنار و در سر آن پلها و آسیاها بسازند و پیرزنان
آیند و گندم در آنجا آرد کنند بی کرایه و در روایة صالح بن ابی الاسود وارد است از ابو عبدالله علیه السلام که نزد ذکر مسجد سهله میفرمود
که آن منزل صاحب ماست هرگاه که بیاید با اهل خود و در روایت مفضل بن عمرو وارد است که شنیدم از ابا عبدالله علیه السلام
که هرگاه قیام نماید قائم آل محمد صلی الله علیه و آله بنا فرماید در پس کوفه مسجدی که هزار در باشد و متصل شود خانهای اهل کوفه بنهر کربلا و آنچه
و در روایة اخبار در مدت ملک قائم علیه السلام فرمود که هفت سال که دراز شود از برای او ایام و لیالی آن تا غایتی که یکسال آن سالها
مقدار ده سال باشد از سالهای شما که آنست هرگاه که قیام قائم شود بارانی بیارد در جمادی الآخره و ده روز از رجب آنچنان
بارانی که ندیده باشند خلایق مثل آنرا پس برویاند حق تعالی بآن گوشتهای مومنان و ابدان در قبرهای ایشان پس گویا نظر
میکنم بسوی ایشان در مقابل ایشان که می افشانند موهای خود را از خاک و روایت کند مفضل بن عمرو که شنید
از ابو عبدالله که میفرمود که قائم هرگاه که ظاهر شود روشن گردد زمین بنور روی او و مستغنی گردند مردمان از روشنی آفتاب

ظلمت و تاریکی و متغیر و دراز شود عمر مردم در زمان ملک آنحضرت چنانچه مردی باشد که هزار فرزند از او باشد همه ترتیبه در میان ایشان هیچ
مادینه نباشد و ظاهر کرداند زمین گنجهای خود را تا آنکه ببینند مردم بر روی زمین آنرا و طلب کند مردی از شما کسی که صله دهد او را یا مال
و زکوة دهد او را پس نیابد او کسی را که قبول کند این را از او و مستغنی شوند مردمان از آنچه روزی کرده حق جل و علا ایشان را از
فضل خود و آنچه وارد شده در صفت و حلیهٔ قائم علیه السلم آنست که جابر جعفی روایت کند که شنیدم از ابو جعفر علیه السلم
که میفرمود که سوال کرد حضرت عمر بن خطاب از امیر المومنین علی علیه السلم و گفت که خبر کن مرا از مهدی که چیست نام او فرمود که حبیب من
عهد داد بمن که حدیث نکنم آنرا تا برانگیزاند خدای تعالی او را گفت پس خبر کن مرا از صفت او فرمود که جوانی باشد میانه بالا و خوب روی
و نیکو دندان که فرو آمده باشد موی وی بر دو شانهٔ مبارکش و غلبه کرده باشد نور رویش و سیاهی موی محاسن و سر مبارکش را
و او پسر بهترین اماء باشد فاما سیرت و طریق احکام او نزد قیام وی آنست که روایت کند مفضل بن عمر الجعفی که من شنیدم از
ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلم که چون اذن الهی صادر شود در ظهور قائم علیه السلم بالای منبر برآید و دعوت کند مردم را بحق
و سیر فرماید در میان ایشان بسنت رسول الله صلی الله علیه و آله و عمل فرماید در میان ایشان بعمل آنحضرت پس حق سبحانه
بفرستد جبرئیل را تا بیاید بر حطیم و گوید مر آنحضرت را که بچه چیز دعوت میکنی پس خبر کرداند آنحضرت او را پس گوید جبرئیل که
منم اول کسی که بیعت میکنم ترا پس بگشا دست خود را پس بیعت کند بر دست او و بیایند بسوی وی سیصد و سیزده مرد پس بآنحضرت
بیعت کنند و اقامت کند در مکه تا اصحاب او ده هزار مرد برسند بعد از آن سیر فرماید از آنجا بمدینه و روایت کند محمد بن عجلان از ابی
عبد الله علیه السلم که چون قائم علیه السلم قیام نماید دعوت کند مردم را باسلام تازه و هدایت نماید ایشان را بامری که کهنه شده باشد
از جمهور و نام کرده اند از جهت آنکه هدایت کند بامری که مخفی است از جمهور و نام نهاده شد بقائم از جهت قیام او بحق و روایت کند عبد الله بن
مغیره از ابی عبد الله علیه السلم که هرگاه قائم آل محمد قیام نماید از پانصد کس از قریش بزند گردن ایشان را و بعد از آن پانصد دیگر را تا
شش نوبت همچنین کند گفتم بعدد اینجماعت باشند فرمود که نعم از ایشان و از موالی ایشان و روایت کند ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلم
که فرمود که چون قائم علیه السلم قیام نماید خراب کند مسجد الحرام را بر اساس اول و برگرداند مقام را بموضعی که بوده و قطع کند دستهای بنی شیبه را
و بیاویزد بدر خانهٔ کعبه و بنویسد بر آن که ایشان دزدان کعبه اند و روایت کند ابو الجارود از ابی جعفر در حدیث طویلی که چون ظهور کند قائم

پس فرماید تا کوفه خروج کنند از آنجا شانزده هزار نفر که از اشرار کوینده با سلاح و یراق و گویند مر آنحضرت را که باز گرد بآنجا که آمده که احتیاج
به بنی فاطمه نیست پس بنهد در میان ایشان شمشیر را تا ایشان تمام برافتند بعد از آن کوفه داخل شود و بقتل آرد در آنجا
هر منافق مرتاب که باشد و خراب کند قصور آنرا و بکشد مقاتلان را بر وجهی که رضای خدای تعالی در آن باشد و روایت کند
ابو خدیجه از ابی عبد الله علیه السلم که چون قیامت قائم گردد قائم علیه السلم بیاید بامر جدید چنانکه رسول الله صلعم
دعوت مینمود بامر جدیدی در ابتدای اسلام و روایت کند علی بن عقبه از ابی عبد الله ع که هرگاه ظهور کند قائم علیه السلم حکم بعدل کند
و برطرف شود در ایام او جور و ایمن گردد بدولت او راهها و بیرون آرد زمین برکات خود را و رد کرده شود حق باهل خود
و باقی نماند از اهل دینی تا ظاهر کردانند اسلام را و معترف شود باسلام آیا نشنیدی قول حق جل و علا که وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ و حکم کند در میان مردم بحکم داود و بحکم محمد صلی الله علیه و آله پس در این هنگام
ظاهر و آشکارا کند زمین گنجهای خود را و بیرون آید برکات خود را و یافت نشود در آن روز مردی که موضع صدقه باشد از شما و نه محل بر و
احسان از جهت شمول غنی مومنان را بعد از آن فرمود که دولت ما آخر دولتها خواهد و باقی نماند اهل بیتی که مر ایشان را دولتی باشد
الا که حکم کرده باشند پیش از ما تا نگویند هرگاه که ببینند سیرت ما را که مالک بودیم و سلوک نمودیم مثل این سیرت که این طایفه
داشته اند و اینست قول خدای عز و جل که والعاقبة للمتقین و روایت کند ابو بصیر از ابی جعفر ع و حدیث طویلی که چون قائم ع
قیام نماید سیر فرماید تا کوفه و خراب کند در آنجا چهار مسجد را و باقی نماند بر روی زمین مسجدی که او را شرفی بود الا که خراب کند آنرا
و هموار سازد و گشاده گرداند طریق اعظم را و بشکند هر جناح خارجی که در راه و طریق باشد و باطل کند راههای آب ناودانها که
راهها و طرقات و نگذارد هیچ بدعتی الا که ازاله کند آنرا و نه سنتی الا که برپای دارد آنرا و فتح کند قسطنطنیه و چین و جبال دیلم را
پس مکث فرماید در آن هفت سال که مقدار هر سال ده سال باشد از سالهای شما که بعد از آن کند خدای آنچه خواهد گفتم مر آنحضرت را که چگونه
دراز گردد سالها فرمود که امر کند خدای تعالی فلک را بدرنگ و ثبات و قلت حرکت پس دراز گردد ایام باین واسطه گفتم که ایشان میگویند
که فلک اگر متغیر شود فاسد گردد فرمود که آن قول زنادقه است فاما مسلمانان را راهی نیست بدرستی که شکافت حق سبحانه
از برای پیغمبر خود ماه را و بازگرداند آفتاب را پیش از او از برای یوشع بن نون و اخبار فرموده برازی روز قیامت که

کالف سنة مما تعدون و روایت کند جابر بن عبدالله از ابی جعفر علیه السلم که هرگاه که ظهور کند قائم آل محمد صلی الله علیه و آله بزند خیمها از برای کسی که
تعلیم کند مردمان قرآن بر وجهی که حق جل و علا فرو فرستاده پس آن تعلیم مشکل و صعب نماید بر آنکه حفظ داشته باشد آنرا زیرا که مخالف این
تألیف باشد و روایت کند مفضل بن عمر از ابی عبدالله علیه السلم که بیست و هفت مرد را با یازده از قوم موسی باشند آنانکه بحق حکم کرده اند
و عدالت ورزیده اند و هفت مرد از اهل کهف باشند و یوشع بن نون و سلمان و ابو دجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر که در پیش
وی انصار و حکام باشند و روایت کند عبدالله ابن عجلان از ابی عبدالله علیه السلم که چون ظاهر شود قائم آل محمد ع حکم فرماید بحکم
داود ع که احتیاج به بینه نداشته باشد که الهام فرماید خدای تعالی او را که حکم کند بعلم خود و خبر کند قومی را آنچه استبطان کرده اند از او بشناسد
دوست خود را و دشمن خود را بتوسم لقوله تعالی اِنَّ فِی ذٰلِكَ لَآیَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ وَاِنَّهَا لَبِسَبِیلٍ مُقِیمٍ و روایت کرده شده که
مدت دولت قائم علیه السلم نوزده سال باشد و ایام و شهور دراز کرده بر انوجه که مذکور شد و این امر با پوشیده است جز آنچه اظهر و اکثر
روایت هفت سال است و آنچه ما رسم کردیم کفایت است والله ولی التوفیق و هو حسبنا الله و نعم الوکیل این آخر کلام شیخ مفید است رحمه الله
و اثابه مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که رسیده بمن چهل حدیث که جمع کرده آنرا حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله رحمه الله در مهدی علیه السلم الاول
ابو سعید خدری روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود که مهدی از امت منست اگر کوتاه است عمر او پس هفت سالست و الا پس نه سال تنعم کنند
امت من در زمان او که تنعم نکرده باشند مثل آن هرگز نه نیکوکار و نه بدکار بباراند آسمان بر ایشان فیض که داشته باشد و ذخیره نگذارد
زمین چیزی را از نبات الثانی هم ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کند از حضرت رسول که آنحضرت فرمود که چون پر شود زمین از
جور و ظلم پس قائم کرده مردی از عترت من پس پر کند آنرا از داد و عدل که ملک کرده آنرا هفت سال یا نه سال الثالث و هم از وی روایت که
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که قیامت نشود تا ملک کرده هفت سال الرابع زهری روایت کند از علی بن حسین و او از پدران خود علیهم السلم که رسول الله
فرمود مر فاطمه را که مهدی از ولد تست الخامس روایت کند علی بن هلال از پدر خود که او گفت داخل شدم بر رسول الله صلی الله علیه و آله آنحضرت
در حالتی که بود که در آن رحلت فرمود پس فاطمه علیها السلم نزد سر مبارک وی بود پس او گریست چنانچه آواز وی بلند شد پس آنحضرت برداشت
چشم مبارک را بطرف فاطمه و فرمود که ای حبیبه من فاطمه چه چیز میگریاند ترا گفت میترسم فتنه را بعد از تو فرمود که ای حبیبه من فاطمه آیا ندانسته که حضرت
عزت نظر کرده بر زمین نظر کردنی پس اختیار کرد از و شوهر ترا و وحی فرستاد بسوی من که نکاح کنم ترا بوی ای فاطمه ما اهل بیتیم که اعطا نموده

حق جل و علا هفت خصلت را که نداده هیچکس را پیش از ما و نخواهد داد بکسی بعد از ما منم خاتم پیغمبران و اکرم ایشان بر خدای عز و جل و احب مخلوقین
بسوی حق تعالی و منم پدر تو و وصی من بهترین اوصیاست و احب ایشان بسوی خدای تعالی و او شوهر تست و شهید ما بهترین شهداست
و دوستر ایشان بسوی خدای تعالی و او حمزة بن عبدالمطلب است که عم پدر تو و عم شوهر تست و از ماست کسی که او را دو بال است که
طیران میکند در جنت با ملائکه هر جا که میخواهد و او پسر عم پدر تست و برادر شوهر تست و از ماست دو سبط این امت که ایشان دو پسر تو اند
که حسن و حسین اند و بهترین جوانان اهل بهشتند و پدر ایشان بحق آنکه مبعوث گردانید مرا بحق که بهتر است از ایشان ای فاطمه و بحق
آنکه مرا بخلق فرستاد که از ایشانست مهدی این امت هرگاه که بگردد دنیا هرج و مرج و پیدا شود فتنها و بریده گردد
راهها و غارت کنند بعضی از ایشان بر بعضی پس بزرگ رحم نکند بر کوچک و کوچک تعظیم ننماید بزرگ را پس بفرستد حق سبحانه و تعالی
نزد این احوال از ایشان کسی که فتح کند قلعهای ضلالت و دلهای بسته پوشیده را و قیام نماید بدین در آخر الزمان چنانکه من قیام نمودم
باین در اول زمان و پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر بوده باشد از جور ای فاطمه اندوه مبر و گریه مکن خدای تعالی رحیم تر است بتو و مهربان
تر بر تو از من و این از برای مکانت و منزلت تست از من و موقع تو از دل من و تزویج فرمود حق سبحانه و تعالی ترا بزوج تو و او اعظم
ایشانست از روی حسب و اکرم ایشان از روی نسب و ارحم ایشانست از روی رعیت و بروی اعدل ایشانست بسویت و ابصر ایشانست
بقضیت و من التماس کردم از خدای عز و جل که تو باشی اول کسی که بمن ملحق شوی از اهل البیت من امیر المؤمنین ع فرمود که باقی نماند فاطمه علیها السلم
بعد از آن حضرت مگر هفتاد و پنج روز تا ملحق گردانید خدای تعالی او را بوی علیهما السلم السادس و باین اسناد حذیفه روایت کند که خطبه
فرمود مر ارا رسول الله صلی الله علیه و آله و ذکر فرمود مر آنچه خواهد شدن بعد از آن فرمود که باقی نماند از دنیا مگر یک روز که هر آینه دراز گرداند
خدای تعالی آن روز را تا برانگیزاند مردی را از ولد من که نام او نام منست پس برخاست سلمان رضی الله عنه و گفت یا رسول الله از کدام
ولد تست او فرمود از ولد من که این است و زد دست مبارک خود را بر حسین علیه السلم السابع باین اسناد عبدالله عمر روایت کند که پیغمبر صلی الله
فرمود که بیرون آید مهدی از قریه که آنرا کرعه گویند الثامن باین اسناد حذیفه روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که مهدی
مردی باشد از فرزندان من روی وی بکوکب درخشنده باشد التاسع باین اسناد حذیفه روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که
مهدی باشد از ولد من که لون او لون عربی باشد و جسم او جسم اسرائیلی بر گونه راست او خالی باشد که گویا کوکب درخشنده است

زمین را از داد و عدل چنانکه پر بوده باشد از جور و راضی باشند در خلافت او اهل زمین و اهل آسمان و مرغان هوا **العاشر**
باین اسناد ابو سعید خدری روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که مهدی از ما اجلی الجبین اقنی الانف باشد
الحادی عشر باین اسناد ابو سعید خدری روایت کند رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که مهدی از ما اهل البیت مردی باشد
از امت من که اسم او بنام من باشد پر کند زمین را از داد و عدل چنانکه پر بوده باشد از جور **الثانی عشر** باین اسناد
ابو امامه باهلی روایت کند که حضرت رسالت پناه فرمود که میان شما و میان روم چهار صلح باشد در روز چهارم بر دست مردی
از آل هرقل که دوام آن هفت سال باشد پس گفت مردی از عبد القیس که او را مستور بن غیلان میگفتند که یا رسول الله که باشد امام مردمان
در آن روز فرمود مهدی از فرزندان من که این چهل ساله باشد که گویا روی او کوکب درخشنده است و در گونه راست او خالی باشد سیاه و بر او دو
نوع جامه باشد که گویا از رجال بنی اسرائیل است و استخراج کنوز نماید و فتح مداین شرک کند **الثالث عشر** باین اسناد عبد الرحمن بن عوف روایت کند
که رسول الله فرمود که حق سبحانه و تعالی برانگیزد مردی را از عترت من که گشاده باشد دندانهای پیشین وی اجلی الجبهه بود پر کند زمین را
از عدل و افاضه مال کند افاضه کردنی و فیض مال کند بی حساب **الرابع عشر** باین اسناد ابو امامه روایت کند که خطبه فرمود ما را پیغمبر صلی الله علیه و آله
و ذکر کرد دجال را و فرمود که بر طرف کند مدینه خبث را چنانکه بر طرف میکند کوره آتش خبث آهن را و گویند این روز را یوم الخلاص ام شریک گفت پس کجا باشند
عرب در آن روز یا رسول الله فرمود که در آن روز اندک باشند و میل میکنند ایشان به بیت المقدس و امام ایشان مهدی بود که مردی صالح است
الخامس عشر باین اسناد ابو سعید خدری روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بیرون آید مهدی از امت من که برانگیزد حق
سبحانه و تعالی او را عیان و آشکار از برای مردمان که متنعم نماید امت و زینت نماید ماشیه و بیرون آرد نبات خود را و بدهد مال را
بسویه **السادس عشر** باین اسناد عبد الله عمر روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بیرون آید مهدی و بر سر او ابر سایه کرده باشد پس
با نحالت منادی ندا کند که این مهدی خلیفه الله است پس بیرون کنید او را **السابع عشر** باین اسناد عبد الله بن عمر روایت کند که رسول الله
فرمود که بیرون آید مهدی و بر سر او فرشته باشد که ندا کند که اینست مهدی پس پیروی کنید او را **الثامن عشر** باین اسناد ابو سعید خدری
روایت کند که پیغمبر فرمود که بشارت دهم شما را بمهدی که برانگیخته شود در میان امت من با اختلافی که از مردم بود و زلزلها که در
میان ایشان باشد پس پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر بوده باشد از ظلم و جور خشنود و راضی باشند از او ساکنان آسمان و زمین و قسمت نماید

مال

مال را قسمت صحاح مردی گفت چه معنی دارد صحاح فرمود یعنی بسویت در میان مردمان **التاسع عشر** باین اسناد عبد الله بن عمر
روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که قائم نگردد قیامت تا مالک شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او بنام
من پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم **العشرون** باین اسناد حذیفه روایت کند که حضرت رسول
فرمود که باقی نماند از دنیا مگر یک روز که هر آینه مبعوث گرداند در آن روز خدای تعالی مردی را که نام او نام من باشد و خلق او خلق من و کنیت او ابو عبد الله باشد
الحادی والعشرون باین اسناد ابن عمر روایت کند که پیغمبر فرمود که بر طرف نشود دنیا تا برانگیزد خدای تعالی مردی را از اهل بیت من که
نام او نام من باشد و نام پدرش نام پدر من باشد پر کند زمین را از داد و عدل چنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم **الثانی والعشرون** باین اسناد
ابو سعید خدری روایت کند که پیغمبر فرمود که هر آینه پر گردد زمین از ظلم و جور و عدوان بعد از آن هر آینه بیرون آید مردی از اهل بیت من که
پر کند زمین را از داد و عدل چنانکه پر بوده باشد از جور و عدوان **الثالث والعشرون** باین اسناد زر بن عبد الله روایت کند که حضرت رسول
فرمود که بیرون آید مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام من و خلق او با خلق من باشد پر کند زمین را از داد و عدل **الرابع والعشرون**
باین اسناد ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که پیدا شود نزد انقطاع زمان و ظهور فتن مردی که
او را مهدی گویند که عطای او گوارنده باشد **الخامس والعشرون** باین اسناد ابو سعید خدری روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که پیدا شود
نزد انقطاع زمان مردی از اهل بیت من و عمل نماید بسنت من و فرو فرستد حق تعالی از برای او برکت را از آسمان و بیرون آرد زمین
برکت خود را و پر شود از او زمین از داد و عدل چنانکه مملو بوده از ظلم و جور و عمل نماید بدین امت هفت سال و فرود آید بر بیت المقدس
السادس والعشرون باین اسناد ثوبان مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه ببینید رایات سیاه که روی نموده از خراسان
پس بیائید آن را اگر چه بر برف باید رفت که در او خلیفه الهی مهدیست **السابع والعشرون** باین اسناد از ابی عبد الله روایت که او گفت ما
نزد حضرت رسالت بودیم صلی الله علیه و آله آمدند جوانانی از بنی هاشم پس چون آنحضرت ایشان را دید چشمهای مبارکش از اشک پر شد
و رنگ روی مبارکش متغیر گشت پس گفتیم یا رسول الله لا یزال می بینیم در روی مبارک تو چیزی را که ما از آن ملول میشویم و غمگین میشویم
از آن پس آنحضرت فرمود که ما از اهل بیتیم که اختیار فرموده از برای ما آخرت را بر دنیا و بدرستی که اهل بیت من زود باشد که بعد از
من در بلا و رنج گردند تا از اطراف بیایند قومی از قبل مشرق و با ایشان رایات سیاه باشد پس ایشان سوال از حق کنند پس نمی‌دهند

ازآن پس معانقه کنند و یاری داده شوند پس عطا کنند آنچه طلبند پس قبول نکنند تا دفع کنند آنرا بر جلی از اهل بیت من پس پر کرداند زمین را

از قسط و عدل همچنانکه پر بوده باشد از جور پس اگر ادراک کند این را از شما پس باید که بیاید ایشانرا اگرچه بر برف باید رفت الخامس والعشرون

باین اسناد حذیفه روایت کند که من شنیدم از پیغمبر که پیغمبر مود وای این ملوک جباره که چگونه قتال نمایند و جمع کنند و نان برد آنرا

مگر کسی که اظهار کند طاعت ایشانرا پس مومنان پرهیزکار مدارا کنند ایشانرا بزبان خود و نفرت باشد او را از ایشان بدل خود پس

هرگاه که خواهد حق سبحانه و تعالی که باز گرداند اسلام را بعزت پس بشکند هر جبار گردنکش را و او قادرست بر آنچه خواهد که اصلاح کند حال

امت را بعد از فساد ایشان پس آنحضرت فرمود که یا حذیفه اگر باقی نماند از دنیا مگر روزی هر آینه دراز گرداند حق تعالی آن روز را

تا مالک شود مردی از اهل بیت من جاری گردد ملاحم بر دستهای او و اظهار کند اسلام را و خلاف نیست در عدل او را و او زود

حسابست التاسع والعشرون باین اسناد ابو سعید خدری روایت کند که حضرت رسول صلعم فرمود که متنعم امت من در زمان

مهدی چنان نعمتی باشد که کسی متنعم گرده باشد مثل آن هرگز بنبارد آسمان بر ایشان باران تا فع و نگذارد زمین چیزی را از نبات خود مگر بیرون

آرد آنرا الثلثون باین اسناد انس بن مالک روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ما بنو عبد المطلب سادات جنت منم و برادر من

علی و عم من حمزه و جعفر و حسن و حسین و مهدی الحادی والثلثون باین اسناد ابو هریره روایت کند که پیغمبر فرمود که اگر باقی نماند از دنیا

مگر یک شب هر آینه مالک شود در آن شب مردی از اهل بیت من الثانی والثلثون باین اسناد مرویست از ثوبان که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که کشته

شوند نزد گنج شما سه کس همه ایشان پسر خلیفه باشند بعد از آن ظاهر نگردد یکی از ایشان پس بیاید رایات سیاه پس بکشند ایشانرا آنچنان

کشتنی که گشته نشده باشند آنچنان بعد از آن بیاید خلیفه الهی مهدی پس هرگاه بشنوید آمدن او را پس بیایید و بیعت کنید او را الثالث

والثلثون باین اسناد مرویست از ثوبان که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بیاید رایات از قبل مشرق گویا دلهای ایشانرا پاره های

آهن است پس هر که بشنود ایشانرا پس باید که بیاید و بیعت کند ایشانرا اگرچه بر برف باید رفت الرابع والثلثون باین اسناد علی بن

ابیطالب است علیه الصلوة والسلام روایت کند که گفتم یا رسول الله آیا از ماست آل محمد مهدی یا از غیر ماست فرمود که نه بلکه از ماست

ختم نماید خدای تعالی باو دین را همچنانکه فتح فرموده با دین را بما خلاص یابند از فتنها همچنانکه خلاص یافتند از شرک و بما الفت دهد خدای تعالی میان

دلهای ایشان بعد از عداوت فتنه از روی ضغینه برادری همچنانکه الفت داد در میان ایشان بعد از عداوت شرک از روی برادری دینی الخامس والثلثون

باین اسناد عبدالله بن مسعود روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک شب هر آینه دراز گرداند حق تعالی

آن شب را تا مالک شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من پر گرداند زمین را از

عدل و داد همچنانکه پر بوده باشد از ظلم و جور و تقسیم نماید مال را بسویت و بدید کند حق سبحانه و تعالی الفت در دلهای این امت

پس مالک شود هفت سال یا نه سال و چیزی نخواهد بود در زیستن بعد از مهدی السادس والثلثون باین اسناد روایت کند ابو هریره

که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که قیامت قائم نگردد تا مالک شود مردی از اهل بیت من که فتح کند قسطنطنیه و جبل دیلم را

و اگر باقی نماند مگر یک روز هر آینه دراز گرداند خدای تعالی آن روز را تا فتح کند زمین را السابع والثلثون باین اسناد جابر بن عبدالله از پدر و جد خود

روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که زود باشد که بیایند بعد از من خلفا و از بعد خلفا امرا و از بعد امرا ملوک جباره و بعد از آن بیرون آید مردی

از اهل بیت من که پر گرداند زمین را از داد و عدل همچنانکه پر بوده باشد از جور الثامن والثلثون باین اسناد ابو سعید خدری روایت کند که

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که از ماست آنکه نماز گزارد عیسی بن مریم عم از پس او التاسع والثلثون باین اسناد مرویست از جابر بن عبدالله

که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که فرود آید عیسی بن مریم پس گوید امیر ایشان مهدی بیا و نماز گزار از برای ما پس گوید که بعضی از شما

بر بعضی امیرانند جهت کرامت از قبل خدای تعالی از برای این امت الاربعون باین اسناد روایت کند محمد بن ابراهیم از ابی جعفر منصور و او

از پدر خود و همچنین او از عبدالله بن عباس که حضرت رسالت فرمود که هلاک نگردد امتی که من در اول ایشانم و عیسی بن مریم در آخر ایشان

و مهدی در وسط ایشان و ابن خشاب رحمه الله نیز ذکر کرده بعضی از احوال صاحب الزمان و اکثر آن مذکور شده و میفرماید که حدیث کرد مرا

پدر من از امام رضا علیه السلام که آنحضرت فرمود که خلف صالح از ولد ابی محمد حسن بن علی است و او صاحب الزمان است که مهدیست

مولف رحمه الله میگوید که صاحب کتاب ایراد فرموده احادیثی که مذکور شد منقول از کفایة الطالب است در باب و وارد شد این حدیث را ذکر کرده که

آنحضرت فرموده که هلاک نگردد امتی که من در اول ایشانم و عیسی بن مریم در آخر و مهدی در وسط ایشان که حدیث حسن بود که مذکور شد

و میفرماید که این قول که عیسی علیه السلام در آخر ایشان باشد مراد آنحضرت آن نیست که عیسی باقی ماند بعد از مهدی علیه السلام زیرا که این جایز نیست

از چند وجه الاول آنکه رسول الله فرموده که خیری نیست در زیستن بعد از مهدی چنانچه مذکور شد الثانی آنکه مهدی علیه السلام امام آخر الزمان است

و امامی بعد از او نخواهد بود و ممکن نیست که باقی ماند خلق بی امام پس اگر گویند که عیسی باقی خواهد بود که امام امت باشد گوییم که این قول مرتبت

زیرا که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تصریح فرموده که بعد از مهدی چیزی که نخواهد بود و هرگاه که عیسی علیه السلام در میان قومی باشد
جایز نیست که غیر در میان ایشان امام باشد و نیز جایز نیست که گویند نایب اوست چه منصب او اعلی است که نبوت و جایز نیست که او مشتغل
کرده باشد زیرا که این توهم می‌انداخت در عوام که انتقال ملت محمدیه باشد به ملت عیسی و این کفر است پس واجب است حمل آن بر صواب
و آن این است که آنحضرت اول دعوت کننده است به ملت اسلام و مهدی اوسط دعوت کننده و مسیح آخر دعوت کننده پس این است معنی
خبر نزد من و احتمال دارد که معنی آن این باشد که مهدی اوسط امت است یعنی بهترین جماعت و امام امت است و بعد از آن نزول خواهد کرد
عیسی که مصدق امام باشد و عون او و مساعد و بیان کند مر اصحاب آنچه ادعا میکند آن امام پس بنابرین مسیح آخر مصدقین باشد
بر وفق نص و احتمال دارد که چون آنحضرت اول و مهدی تابع او از اهل بیت اوست او را وسط گردانید جهت قرب او از آنحضرت و تابع اوست
و بر شریعت اوست و عیسی علیه السلام چون صاحب ملت دیگرست و داعی است در آخر الزمان به شریعت غیر شریعت او حسن است که او آخر
باشد والله اعلم و در باب بیست و پنجم آورده که مهدی علیه السلام زنده و باقی است از زمان غیبت او تا این زمان و امتناع نیست در بقای او و دلیل
بقای عیسی علیه السلام و خضر و الیاس از اولیا و بقای دجال و ابلیس از اعدای الله و ثابت شده بقای ایشان به کتاب و سنت و متفق‌اند در بقای ایشان
و منکرند در جواز بقای مهدی و منکرند بقای او را از دو وجه اول طول زمانست دوم بودن او در سرداب بی‌آنکه قیام نماید کسی به طعام و شراب او
و این ممتنع است از روی عادت مؤلف کفایة الطالب رحمه الله میفرماید که دلیل بر بقای عیسی قول حق تعالی است که وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ یعنی و نیست هیچکس از اهل کتاب مگر که البته ایمان بیارد به عیسی قبل از موت او و ایمان نیاورده‌اند یهودی از زمان نزول این آیه
تا زمانیکه هست پس لابدست که باشد این در آخر الزمان و اما دلیل سنت آنست که روایت کرده مسلم در صحیح خود از نواس بن سمعان در حدیث
طویلی در قصه دجال که عیسی بن مریم فرود آید نزد مناره بیضا که شرقی دمشق است در میان دو رنگین که نهاده باشد هر دو کف خود را
بر بالهای دو فرشته و نیز مذکور شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که چگونه خواهید بود شما هرگاه که نزول کند پسر مریم در میان شما و
امام شما از شما باشد اما خضر و الیاس ابن جریر طبری گفته که خضر و الیاس هر دو باقی‌اند سیر میکنند در زمین و نیز روایت کرده مسلم در
صحیح خود از ابی سعید خدری که او گفت حدیث فرمود ما را رسول الله صلی الله علیه و آله حدیثی طویل از دجال پس آنچه حدیث کرد ما را
آن بود که بیاید دجال و محرم بود که داخل شود در نقاب مدینه پس منتهی شود به بعضی از سباخ که در پی مدینه است پس بیرون آید به او روز

بسوی او مردی که بهترین مردم باشد و گوید او را که گواهی میدهم که تو دجالی که وصف کرد حدیث فرموده ما را رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث او را پس
دجال گوید که مصلحت می‌بینید که بکشم این مرد را و باز زنده کنم او را آیا شک می‌آرید در امر من پس گویند نه پس بکشد او را و باز زنده کند
پس گوید در آن هنگام که زنده کرده او را بخدا که نبودی در باب خود هرگز زیرکتر و بصیرتر از من در امروز پس دجال خواهد که بکشد او را
پس تسلط روی به او نتواند کردن ابو اسحق ابراهیم بن سعد گوید که این مرد او خضر بود علیه السلام و اما دلیل بر بقای دجال ایراد نمود
تمیم داری حدیثی و اما دلیل بر بقای ابلیس آیه کتاب عزیز است که قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ
مِنَ الْمُنْظَرِينَ و اما بقای مهدی علیه السلام پس آمده در کتاب و سنت اما کتاب سعید بن جبیر آورده در تفسیر لِيُظْهِرَهُ
عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ فرموده است که او مهدی است از عترت فاطمه علیها السلام و اما کسی که گفته که عیسی است
پس منافی نیست میان این دو قول چه او مساعد امام خواهد بود چنانچه مذکور شد و مقاتل بن سلیمان و کسی که متابعت او
میکند در تفسیر آیه وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ که او مهدی است علیه السلام که خواهد بود در آخر الزمان و بعد از ظهور او قیام قیامت و علامات
آن بوقوع آید و اما جواب از طول زمان پس از حیثیت نقل است و معنی اما نص پس گذشت از اخبار بر اینکه لابدست از وجود ثلاثه
در آخر الزمان و ایشان در آن میان متبوع نیستند غیر مهدی به دلیل آنکه او امام امت است در آخر الزمان و بدرستیکه عیسی نماز گزارد در
خلف او چنانکه وارد است در صحاح و مصدقست دعوی او و ثالث دجال لعین است که ثابت شد که او حی موجودست و اما
معنی در بقای ایشان پس خالی نیست یکی از دو قسم یا آنست که بقای ایشان در مقدور الهی است یا نیست و محال است که بیرون
رود از مقدور الهی زیرا که او ابتدا آفرینش کرده و باید چیزی و فانی کرد باز اعاده میکند بعد از فنا لابدست که بقا باشد در
مقدور حق تعالی پس خالی نیست این از دو قسم یا آنست که راجع است به اختیار الهی یا اختیار امت چه اگر صحیح می‌بود بقای نفس او از برای خود
و از برای ولد خود و این حاصل نیست او را در بحث مقدور او داخل نه پس لابدست که راجع به اختیار الهی باشد بعد از این خالی نیست بقای
این ثلاثه از دو قسم نیز یا از برای سببی است یا بی‌سببی پس اگر بی‌سببی است پس خارج خواهد بود از وجه حکمت و آنچه خارج است از وجه
حکمت داخل نیست در افعال الله پس لابدست که این از برای سببی که مقتضی حکمت الهی بود و مبین میشود بقای هر یک از ایشان علیحده
اما بقای عیسی علیه السلام از برای سببی است و آن قول حق تعالی است وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ و ایمان

و ایمان نیاورد بوی کسی از اهل کتاب از زمان نزول این آیه تا این روز پس لابدست که این در آخر الزمان و اما دجال لعین ظاهر نشده

و احداث چیزی نکرد از زمان آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که بیرون خواهد آمد در میان شما دجال اعور و با او کوهی است

از نان که با آن سیر کند و غیر ذلک از آیات پس لابدست که این در آخر الزمان باشد بلاشک و اما امام محمد مهدی از زمانی که

غایب شد از ابصار تا این روز نگذشته زمین از دولت و عدل او چنانکه سمت ذکر یافت اخبار درین باب پس لابدست که این شرط آخر

الزمان باشد گشت این اسباب از برای استبقاء اهل معلوم پس بنابرین اتفاق اسباب بقاء ثلثه ثابت از برای صحت معلوم در وقت

معلوم و دو صالح از ایشان نبی و امام است و یکی طالح عدو الله دجال است و اخبار از پیش گذشت از صحاح در صحت بقاء دجال با صحت

بقای عیسی پس مانع چه باشد از بقای مهدی علیه السلم با آنکه بقاء او باختیار الهی باشد و داخل در تحت مقدور او و این آیتی و معجزه است

از رسول الله صلی الله علیه و آله و بنابرین امام علیه السلم اولی است ببقاء از دو دیگر چه بقاء او تا آخر الزمان موجب آنست که زمین پر گردد

از داد و عدل چنانکه مذکور شد پس بقاء او از برای مصلحت مکلفین است و لطف بایشان در بقاء او از نزد رب العالمین و در بقاء دجال ملعون

از برای عالمیان چه او دعوی ربوبیت خواهد کرد و رخنه در کار امت خواهد انداخت ولیکن در بقاء او امتحان و آزمایش است از قبل

حق سبحانه و تعالی تا اینکه اطاعت کننده معلوم گردد مطیع از عاصی و محسن از مسیئی و مصلح از مفسد و اینست حکمت در بقاء دجال و اما بقای

عیسی پس آن سبب ایمان اهل کتابست باو و آیه تصدیق نبوت سید کاینات صلی الله علیه و آله از جهت بیان دعوت امام نزد اهل کتاب

و مصدق مر آنچیز را که میخواند بسوی او نزد اهل طغیان بدلیل نماز گزاردن وی در خلف امام و نصرت او او را و دعوت کردن او بملت محمدیه

که امام از برای آن ظاهر شده پس بقای مهدی علیه السلم اصل باشد و بقاء آن دو دیگر فرع بر بقاء او پس چگونه صحیح باشد بقاء فرعین

با عدم بقاء اصل مر ایشان را و اگر صحیح باشد این پس هر آینه می باید که صحیح باشد وجود سبب از بودن وجود مسبب و این محال است

در عقول و آنکه گفتیم در بقای مهدی اصل است از بقاء آن دو دیگر چه صحیح نیست وجود عیسی علیه السلم بانفراد که نا طرفتا سلام مصدق

امام علیه السلم باشد چه اگر صحیح می بود هر آینه منفرد می بود به دولت و دعوت این مبطل دعوت اسلام است از آنکه تابع متبوع گردد

و فرع اصل شود و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که حلال آنست که حق تعالی حلال کرده بر زبان من تا روز قیامت

پس لابدست که او مراد او حاصل تا مصدق باشد پس هر گاه که این وجود دیگر نخواهد بود مر وجود او را تاثیری پس ثابت شد که وجود مهدی

اصل است مر وجود او را و همچنین دجال لعین صحیح نیست وجود او در آخر الزمان و صحیح نیست مر امت او را که باشد اما می که رجوع بسوی

او کنند و او ایشان را بطاعت نزدیک کرداند و از معصیت و گناه دور کرداند که اگر اینچنین باشد که احتیاج با امام نشود دلایل اسلم

معمور بود و دعوت باطل پس وجود امام اصل باشد مر وجود آنها را بر آنوجه که ذکر کردیم و اما جواب از منکر بودن ایشان او را در آن

با آنکه کسی قیام نماید بطعام و شراب او پس از آن وجوهست یکی از آن بقاء عیسی علیه السلم در آسمان بی آنکه احدی قیام نماید بطعام

شراب او و او بشریست مثل مهدی علیهما السلم پس همچنانکه جایز است بقاء او در آسمان پس همچنین جایز است بقاء او در سرداب

پس اگر گوئی که حضرت رب العالمین غذا میدهد عیسی را از خزائن خود گوئیم که خزائن او ظاهر نمیشود بانضمام مهدی بوی در دادن

غذا پس اگر گوئی که عیسی بیرون آمده از طبیعت بشریه گوئیم که این دعوی باطل است زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده مر اشرف

انبیا که قل انما انا بشر مثلکم پس اگر گوئی که کسب کرده آنرا از عالم علوی گوئیم که این محتاج است بتوفیق و راهی نیست بسوی آن

و جواب دیگر بقای دجال است در دیر که بسته شده دستهای او را بستهاند و در گردنش زنجیر و در روایتی دیگر که آنجا

بندست و هر گاه بقای دجال ممکن باشد بر وجه مذکور بی آنکه کسی با او قیام نماید پس مانع چه باشد از بقای مهدی علیه السلم

با تعظیم و تکریم بی قید و بندی چه کل اینها در مقدور الهی و وقوع دارد پس ثابت شد که آن ممتنع نیست شرعا و نه عادتا و مولف

کتاب کشف الغمه علی بن عیسی رحمه الله تعالی میفرماید که این ابحاث نمیکنند از برای ما جدا را و قطع خصم نمینماید و ضرر ندارد هر آنچه وارد

میشود بر آن از ارادات و تطویل او در اثبات بقاء مسیح و ابلیس و دجال پس اینجا مثل ضرورت نزد اهل اسلام پس احتیاج

نیست باین تکلفات از برای تقریر آن و جواب مختصر آنست که ذکر کردم در سابق که نقل باین امر وارد و یافته از طرق مولف

و مخالف و عقل محال نمیداند این را پس واجبست قطع این آن و اما این قول که مهدی در سرداب است و چگونه ممکن باشد بقای

او بی آنکه احدی قیام نماید بطعام و شراب او و این قول عجیب است و تصور غریب چه آنانکه منکرند وجود او را ایراد کرده اند آن

و اما آنانکه قائلند بوجود وی نمیگویند که او در سرداب است بلکه میگویند که او حی موجود است فرود می آید و بالا میرود و در زمین

و به بیوت و خیم و حشم و شتر و بغل و غیر ذلک و نقل کرده اند قصهها را درین باب و احادیثی که طولانیست شرح آن و من ذکر میکنم

از آن دو قصه را که قریب العهدست و در زمان من واقع شده که ردنه با آن جماعتی از ثقات اخوان من که بود در بلاد حله که او را اسمعیل بن حسن

الهرقلی میگفتند از قریه که آن را هرقل گویند و او در زمان من وفات کرد اما من او را ندیدم و او را پسری بود شمس الدین نام از برای من
حکایت کرد که والد من از برای من گفت که در ران چپ او جراحتی پیدا شد مقدار یک کف آدمی و در هر سال
منفجر میشد و بیرون می آمد از او ریم و خون و قطع کرده بود آن الم او را از بسیاری کارها چرا که او به آن اشتغال مینمود و او مقیم بود
در هرقل پس بحله آمد و رفت به مجلس السعید سید رضی الدین علی بن طاوس رحمه الله و شکایت کرد به وی از جراحت خود
و گفت میخواهم که علاج کنم پس او حاضر کرد اطبای حله را از برای وی و ایشان موضع جراحت را دیدند گفتند این فرو رفته گوشت در می آید
و فوق رگ اکحل و علاج این امر خطیرست و چون بریده گردد خوف آن است که بریده گردد رگ پس وفات کند سید رضی الدین قدس سره
که من متوجه بغداد میشوم شاید اطبای آنجا واقف و حاذق تر باشند از اینها پس تو با من همراه بیا با آنجا پس او با سید رفت و او حاضر کرد اطبای
اطبا را ایشان نیز گفتند آنچه اطبای حله گفته بودند پیش او از نمیفهمی تنگ شد پس فرمود او را سید که شرع اقدس معفو داشته است ترا
در نماز با این جامها و برتست سعی و جهد آنچه ممکن است در نگاه داشت و بسیار خود را تنگ مدار که خدای تعالی و رسول او از آن نهی فرموده
پس گفت مرا او را پدر من که چون امر اینچنین است و من به بغداد آمده ام پس توجه میکنم به زیارت مشهد شریف سر من رأی علی مشرفها
السلام بعد از آن بر دوی نام رفت بسوی اهل و عیال خود و سید بعد از آن پس او جا رفت خرجی که داشت نزد سید
گذاشت و توجه کرد و گفت که چون داخل شدم به آن مشهد مقدس و زیارت کردم ائمه را علیهم السلام و رفتم به سرداب و استغاثه نمودم
بردم بخدای تعالی و به امام علیه السلام و پاره ای از شب را در سرداب در مشهد بسر بردم و روز پنجشنبه چون از اول هفته بیرون آمدم بعد از آن رفتم
بجانب دجله و غسل کردم و پوشیدم جامه پاکی و پر کردم ابریقی که با من بود و بالا آمدم خواستم که به مشهد روم پس دیدم چهار
سوار را در خارج سور و بودند در حوالی مشهد قومی از شرفا که گوسفند خود را در آنجا میچرانیدند من پنداشتم که ایشانند پس ملاقی شدم با ایشان
دیدم دو جوان را که یکی از ایشان خط او دمیده بود و هر یک از ایشان شمشیر حمایل کرده بود و یکی دیگر پیری بود نیزه دار و یکی دیگر
شمشیر حمایل کرده بود و بر او فرجیه رنگینی بود و بر بالای شمشیر و تحت الحنک بسته پس شیخ که صاحب نیزه بود ایستاد در میان طریق
و نیزه خود را بر زمین زد و دو جوان دیگر بر یسار راه ایستادند و باقی ماند صاحب فرجی بر طریق در برابر من بعد از آن سلام کردند پس
سلام ایشان را جواب گفت صاحب فرجی گفت که تو فردا بسوی اهل خود میروی گفتم بلی فرمود که پیش بیا تا ببینم جراحت ترا

که

گفت مرا بکرده و می آید ملاس و دست رسیدن ایشان را جو دگفتم اهل بادیه احتراز نمیکنند از نجاست و من از آب بیرون
آمده ام و پیراهن من ترست بعد از آن من پیش رفتم و دست مرا گرفت و پیش خود کشید و دست خود را از جانب شانه من تا آنجا که
جراحت بود کشید و دست فشرد آنرا و مرا بوجع آورد و بعد از آن نشست در زین مجانا که بود شیخ گفت مرا که افلحت یا اسمعیل
من تعجب کردم از دانستن نام من گفتم انشاء الله افلحنا و افلحتم شیخ گفت که این امام است علیه السلام گفت پس پیش رفتم و ران او
را بوسیدم بعد از آن روان شد و من میرفتم در عقب وی فرمود که باز گرد گفتم من ابدا از تو جدا نمیشوم فرمود که مصلحت در بازگشتن است
پس اعاده کردم مثل این قول اول را شیخ گفت که یا اسمعیل شرم نداری که امام دو بار فرمود که باز گرد مخالفت میکنی او را پس با این قول
توقف کردم پس آنحضرت گامی چند پیش فرمود و التفات کرد بسوی من و فرمود که چون برسی به بغداد پس لا بد است که ترا طلب کند ابو جعفر
یعنی خلیفه مستنصر پس چون بنزد او شوی و بتو چیزی دهد مستان و بگو مر ولد ما رضی را که بنویسد از برای تو بعلی بن عوض که من گفته بودم
او را که آنچه خواهی بتو دهد بعد از آن فرمود اصحاب او با وی رفتند و من ایستاده بودم و نگاه میکردم تا از چشم من غایب شدند
و مرا تأسف بسیار دست داد از آن مفارقت پس نشستم بر زمین ساعتی بعد از آن رفتم بمشهد مقدس و جمع شدند مردم بسیار
در حوالی من و گفتند ما را متغیر می بینیم چه معنی دارد گفتم نه گفتند کسی با تو مخاصمت کرده گفتم نه نزد من نیست آنچه میگویند لیکن میخواهم از
شما بپرسم که آیا شما میشناسید این سواران را که نزد شما بودند گفتند ایشان شرفا بودند که صاحبان گوسفندان گفتم بلکه آن
یکی امام بود علیه السلام گفتند آن شیخ یا صاحب فرجی گفتم صاحب فرجی گفتند نمودی مرض خود را بوی گفتم دست
مبارک رسانید و بوجع آورد مرا بعد از آن گشودم پای خود را از مرض و جراحت خود اثری ندیدم پس مردم بر من افتادند
دریدند و تمام جراحت آمدند و منع کردند مردم را از من و یکی بود که ناظر بین بود در مشهد پس شنید این غوغا را این خبر رسید گفت
و او بجانب آمد و از نام من پرسید و گفت که چند روز است که از بغداد بیرون آمده گفتم که از اول هفته بیرون آمده ام پس او رفت و من
شب در مشهد بودم و چون نماز صبح گزاردم بیرون آمدم و بیرون آمدند مردم تا دور شدیم از مشهد ایشان باز گشتند و من رسیدم
بوانه و آنجا شب گذرانیدم و صباح روانه بغداد شدم پس دیدم که مردم بسیار ازدحام کرده اند بر قنطره عتیقه و هر که میگذرد
از نام و نسب او میپرسند و اگر از کجاست از نام من پرسیدند و گفتند که از کجا آمده پس من گفتم جمع نمودند بر من و جامه ام را

پاره پاره کردند چنانکه باقی نماند مرا در روح خود حکمی و درین هنگام المستنصر بالله بن الناصر نوشت بسعداد و از حال ایشان او وقف کرده بود از آن
بر داشتند بسعداد آوردند و مردم آنجا بر من هجوم کردند و نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری ازدحام و وزیر قمی طلب کرد سید
رضی الدین را و اقدام نمود تا دانا باید او را صحت این حدیث گفت پس درآمد سید رضی الدین قدس سره با جماعتی بود ند
پس ملاقات کردیم باهم در باب النوبی پس از مرکب فرود آمد و کشود ران مرا هیچ خبر ندید از جراحت پس ساعتی غشی بروی طاری شد
و بعد از آن دست مرا گرفت و برد مرا نزد وزیر سید میگریست و میگفت یا مولانا این برادر منست و نزدیکتر مردمانست بسوی من
پس وزیر از آن سید من تمام حکایت کردم او را پس حاضر کرد اطبائی که آن جراحت را دیده بودند و امر کرد مر ایشان را بمداوا و معالجهٔ آن گفتند
مداوای آن نیست الا بآنکه بکارد ببرند و هرگاه ببرند میمیرد وزیر گفت بر تقدیری که ببرند چند گاه خوب شود گفتند در دو ماه و خواهد ماند بجای آن
گودالی سفید که موی برو نروید پس وزیر پرسید که چند گاهست که شما آن را دیده اید گفتند ده روزست از روز بازگاه وزیر ران او را گشود
در و آن جراحت دید پس آواز بلند ساخت یکی از حکما که البته این عمل مسیح است وزیر گفت چون عمل شما نیست پس ما میدانیم که این عمل که کرده
بعد از آن او را پیش خلیفه المستنصر بردند او از آن قصه پرسید جواب شنید چنانچه بود پس او را فرستاد و هزار دینار آورد و گفت اسمعیل
این را نفقه کن جواب گفت که اخذ نمیکنم از آن حبه خلیفه گفت از که میترسی گفت از آن کس که این عمل با من کرده و فرمود که از ابو جعفر چیزی مستان پس خلیفه
گریست و مکدر شد و از نزد او بیرون آمد و چیزی قبول نکرد مؤلف رحمه الله میفرماید که در بعضی ایام من این قصه را حکایت میکردم از برای جماعتی
که نزد من بودند و این شمس الدین که پسر او بود آنجا حاضر بود و من نمی شناختم او را پس چون قصه بیان سید و حکایت تمام شد
شمس الدین گفت من پسر صلبی آویم مرا عجب آمد ازین اتفاق من گفتم تو دیده بودی جراحت ران او را گفت نه زیرا که من کودک بودم
ولیکن من دیدم آنرا بعد از آنکه باصلاح آمده بود و اثری از و نمانده بود بر آن موضع روئیده بود و من پرسیدم از سید صفی الدین محمد
بن بشیر العلوی الموسوی نجم الدین بن حیدر الاسیر رحمهم الله و ایشان از اعیان و بزرگان مردم بودند و با من صداقت داشتند و عزیز بودند
نزد من پس ایشان مرا خبر دادند بصحت این قصه و ایشان در حالت جراحت او را دیده بودند و در حال صحت او را و اسماعیل حکایت کرد پسر او
مرا که پدرم بعد از این واقعه شدید الحزن بود از جهة مفارقت آنحضرت علیه السلام تا آنکه آمد ببغداد و اقامت کرد در آنجا در فصل زمستان
و هر چند روز بزیارت سامره میرفت و عود میکرد در آن چهل نوبت بزیارت سامره مشرف شد بطمع آنکه عود کند او را آن موقف گذشته یا بخت

او را آن حظ بجان برگشته باشد بار دیگر دیدار مبارک را بیابان و رشته پس و حسرت مرد و از آن غصه حیات را برای آخرت داد
والله یتولاه وایانا برحمته بمنه و کرمه و قصهٔ دیگر حکایت کرد مرا سید باقی بن عطوه علوی حسنی که پدر او عطوه را با وقتی بود و اعتقاد
داشت و منکر پسران خود بود که ایشان میل داشتند بمذهب امامیه و میگفت من تصدیق نمیکنم شما را و قائل نیستم بمذهب شما تا آنکه بیاید مهدی علیه السلام
و مرا ازین مرض خلاص کند و تکرار میکرد این قول را پس ما که همه مجتمع بودیم در نماز خفتن که پدر ما آمد و فریاد کنان ما را استغاثه
میجست تا بسرعت نزدیک وی رفتیم گفت ملحق شوید صاحب خود را که این زمان از نزد من بیرون رفت ما بیرون رفتیم کسی را
ندیدیم پس بازگشتیم و پرسیدیم از و احوال را گفت که داخل شد بسوی من شخصی و فرمود که یا عطوه گفتم لبیک تو کیستی گفت صاحب پسران تو
آمده ام که ترا از مرض خلاص کنم بعد از آن دست دراز کرد و فشرد موضع مرض مرا و رفت من دست مالیدم از آن اثری ندیدم و ولد او
گفت بمن که همچنان چیزی بر آن موضع نمانده بود این قصه مشتهر یافته پرسیدم از غیر ولد او نیز با این اقرار داشتند و اخبار آنحضرت علیه السلام
درین باب بسیار است و دیدن ائمه آنحضرت را جماعتی در راه حجاز و غیر آن که خلاص کرده ایشان را و رسانیده بجائی که مطلوب ایشان بود
اگر نه تطویل می انجامید هر آینه بعضی از آن ذکر میکردم ولیکن این قدر که قریب العهد بود از زمان من کفایت قطب الدین
راوندی رحمه الله در باب دوازدهم ایراد نموده در کتاب خود در معجزات صاحب الزمان علیه السلام گفته که مرویست از حکیمه که من رفتم بروزی
بخدمت ابی محمد فرمود که امشب بیتوته کن نزد ما که حق سبحانه و تعالی درین شب خلف را بظهور می آرد گفتم من در نرجس اثر حملی نمی بینم
فرمود که با عمه مثل او و مجوس مادر موسی است علیهم السلام که ظاهر نبود حمل او تا وقت ولادتش پس بیتوته کردیم من و نرجس پس چون نیم
شب شد من و او بنماز شب برخاستیم من گفتم با خود که صبح نزدیک شد و ظاهر نشد آنچه ابو محمد فرموده بود پس آنحضرت آواز کرد که تعجیل مکن
من بازگشتم بخانه حجره که نرجس پیش من باز آمد و مجموعه میلرزید من او را بسینهٔ خود باز گرفتم و خواندم بر او سوره قل هو الله احد
و انا انزلناه فی لیلة القدر و آیة الکرسی پس اجابت کرد خلف در شکم و تعرض قرات من گفت نوری در آنخانه درخشید و نگاه
کردم دیدم که خلف در تحت است و روی بقبله سجده کرده او را برداشتم ابو محمد آواز کرد که یا عمه بیار پسر مرا نزد من بیار پس او را برداشتم نزد وی
مبارک بردم او را نهاد و دست مبارک را بر ران خود و فرمود مرا او را که تکلم کن ای پسرک من باذن الله تعالی فرمود که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم وَنُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ

وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا کَانُوا یَحْذَرُونَ وَصَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَی وَعَلِیٍّ
الْمُرْتَضَی وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ وَعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَی
بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِیِّ بْنِ مُوسَی وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَعَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ حلیمه گوید که من در آنجا بودم مرغان
سبز دیدم پس نظر کرد ابو محمد علیه السلام بمرغی از آنها پس طلبید و او فرمود که بگیر این را و نگاه دار تا اذن الهی در
در روز زیرا که حق تعالی رساننده امر خود است گفت حلیمه گفتم مر ابو محمد را که این مرغان چه مرغانند فرمود که اینها مرغان
نشسته جبرئیل امین است و این ملائکه رحمتند بعد از آن فرمود که ای عمه باز گردان او را بمادرش تا چشم وی بوی روشن
گردد و اندوهگین مباش تا آنکه وعده حق تعالی حق است ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند پس باز گردانیدم او را بمادرش
و چون متولد شد پاک و مطهر بود و از آلودگی مفروغ و بر ذراع وی بود که جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ
کَانَ زَهُوقًا و دیگر روایت از نسیاری که حدیث کرد مرا نسیم ماریه که چون بیرون آمد صاحب الزمان علیه السلام
از شکم مادر بر زانو در آمد و برداشته بود انگشت سبابه خود را بجانب آسمان پس عطسه آمد او را فرمود که الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ
وَصَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَبْداً دَاخِراً غَیْرَ مُسْتَنْکِفٍ وَلَا مُسْتَکْبِرٍ و بعد از آن فرمود که زعم ظلمه آنست که
حجت الهی باطل است و اگر اذن میفرمود حق تعالی در کلام هر آینه زایل میشد شک و دیگر روایت از طریق ابی نصر خادم که گفت داخل
شدم بر صاحب الزمان و آن حضرت در مهد بود و فرمود مرا که از برای من صندل سرخ بیار پس رفتم و آوردم فرمود که
می شناسی مرا گفتم تو سید منی پسر سید منی فرمود که این را از تو نپرسیدم گفتم پس تفسیر فرمای فرمود که منم خاتم اوصیا و بمن دفع کند
خدای تعالی بلا را از اهل و شیعه من و دیگر روایت از ابی نعیم محمد بن احمد الانصاری که قومی از مفوضه و مقصره فرستاده بودند
کامل بن ابراهیم را بخدمت ابی محمد علیه السلام من گفتم با خود که اگر داخل شوم بر وی بپرسم از حدیثی که از وی مرویست که داخل نشود در
بهشت الا کسی که بشناسد خدای تعالی را مثل شناختن من و نشسته بودم بر در که بر وی پرده فرو هشته بود پس باد آمد و برداشت طرف
او را پس ناگاه جوانی را دیدم که گویا پاره قمر است در سن چهار یا مثل آن پس گفت مرا که ای کامل بن ابراهیم پس موی بر تنم راست
شد و بر من الهام شد که گفتم لبیک یا سیدی فرمود که آمده بسوی ولی الله که سوال کنی که داخل نشود بهشت مگر کسی که

شناخ

شناخته باشد شناختن ترا و گوید بمقالت تو گفتم بلی والله فرمود که در این کلام خبر است که کم است داخل شونده آن بخدا که داخل شوند بهشت را
قومی که ایشان را حقیه گویند گفتم آنها چه کسانند گفت قومی که از دوستی ایشان علی را سوگند خورند بحق وی و ندانند
آنچه حق او و فضل اوست و کجایند قومی که بشناسند آنچه واجب است بر ایشان معرفت آن مجملا نه مفصلا از معرفت الهی و رسول او
و ائمه علیهم السلام و مانند آن و باز فرمود که آمده سوال کنی از مقاله مفوضه ایشان دروغ میگویند بلکه دلهای ما وعیه مشیت الله است
پس هرگاه که خدای تعالی چیزی را میخواهد ما آن را میخواهیم که حق تعالی میفرماید که وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ یَشَاءَ اللهُ پس فرمود مرا ابو محمد که
برای چیست نشستن تو هر گاه که اخبار کرده بتو حاجت ترا و دیگر روایت از رشیق حاجب معتضد که گفت معتضد فرستاد
بسوی ما و امر کرد که سوار شویم و ما سه نفر بودیم و بیرون رفتیم و گفت بسامره و آیا شته کنید خانه حسن بن علی را که او متوفی شد
و هر که را ببینید در خانه او سر او را بیارید پس اتیان کردیم که گفته بود ما را پس یافتیم خانه را خانه که دست کار نیکو در وی بود
بعد از آن پرده را برداشتیم پس سردابی را دیدیم که در خانه دیگر پس در رفتیم گویا که آن دریاست و در اقصای آن حصیری بود و ما
میدیدیم که آن بر آبست و بالای حصیر جوانی که بهتر مردمانست از روی هیات ایستاده و نماز میگزارد و ملتفت بجانب ما نشد و بچیزی
از اسباب ما پس سبقت کرد احمد بن عبدالله که پیش وی برود پس غرق شد و لا یزال اضطراب میکرد تا من دست خود دراز کردم
بسوی او و خلاص کردم او را و از آنجا بیرون آوردم پس ساعتی بیخود شد صاحب دوم نیز مثل فعل او کرد و بر وی نیز مثل او واقع شد
پس من مبهوت و حیران ماندم پس بصاحب خانه اعتذار خواهی کردم بخدا و بوی که واقف نبودم حقیقت و بجانب که آمده بودم و من بخدا
بازگشت کردم پس ملتفت بجانب ما نشد از آنچه میگفتم پس باز گشتیم بجانب معتضد گفت که این را پنهان دار والا که میزنم گردن شما را
و دیگر روایت کرده اند از نسیم که خادم ابا محمد بود که او گفت رفتم بخدمت صاحب الزمان بعد از مولد او بده روز پس عطسه
کردم نزد وی فرمود که یرحمک الله گفت فرح نمودم آن فرمود که آیا بشارت دهم شما را در عطاس که آن امانست از مرگ تا روز دیگر
روایت کرده شد از حلیمه که من داخل شدم بر ابی محمد علیه السلام بعد از چهل روز که از ولادت نرجس گذشته بود پس دیدم که مولانا صاحب الزمان
میرفت در اندرون خانه و سخن میفرمود و من ندیدم لغتی که افصح باشد از لغت او پس تبسم فرمود ابو محمد علیه السلام و گفت که ما
معاشر ائمه ایم نشو و نما میکنیم در هر روزی چنانکه نشو و نما میکنند در هر سالی و در هر ماهی ما نشو و نما میکنیم در یک ماه چنانکه نشو و نما میکنند

غیر ما درکمال بعد از آن از ابی محمد بپرسیدم حال او را خبر نمود که ما او را بر سبیل ودیعه میگذاریم همچنانکه پدر موسی او را گذاشت

و دیگر روایت کرده شد از ابو الحسن المسترق الضریر که او گفت یکروزی در مجلس حسن بن عبدالله بن حمدان ناصر الدوله بودم و مذاکره

امر ناحیه میکردیم و من داعیه وزارت آنجا داشتم تا حاضر شدم بمجلس عم حسین در یکروزی پس در استادم درین باب سخن

گفتم گفت ای پسر این سخن را نخواهم گفت الا آنکه او را فرستادند بولایت قم در وقتیکه بر سلطان آن صعوبتی داشت و هر که

میرفت آنجا از قبل سلطان اهل آنجا با وی محاربه میکردند پس او گفت که تسلیم کردند بمن لشکر و بیرون رفتم با آنجانب پس

چون بناحیه طرز بیرون رفتم از برای صید پس فوت شد از من مرکب من تا رفتم و سعی کردم در اثر او تا رسیدم بنهری

پس سیر کردم در وی پس هرجا که سیر میکردم گشاده میشد نهر ناگاه پیدا شد بر من سواری که در تحت ران او شهبا بود و عمامه بسته

بود از خز سبز که نمی‌دیدم از و غیر دو چشمش و در پیش دو موزه سرخ بود پس گفت بمن که یا حسین و سخنی فرمود گفتم

چه میخواهی فرمود که چرا و زری مکنی برین ناحیه و چونست که اصحاب مرا منع میکنی از خمس و مردی بودم دلیر که نمیترسیدم از چیزی

پس لرزیدم و درهم شدم گفتم مر او را که میکنم یا سیدی آنچه میفرمایی آن فرمود که هرگاه که برسی بموضعیکه متوجه آنجایی و داخل

شوی بعد از آن کسب خود را بجای بند و بازگشت پس ندانستم که بکدام راه رفت پس طلب کردم او را اثر او نیافتم پس پنهان ماند امر او

بر من و ترس زیاده شد و بلشکر خود بازگشتم و فراموش کردم حدیث را پس چون بقم رسیدم و من داعیه محاربه قوم کردم بیرون آمد

بسوی من اهل آنجا و گفتند ما محاربه میکردیم هر که می آمد بسوی ما از جهت خلاف ایشان با ما و اما تو وفا کردی بما خلافی نیست میان

ما و تو داخل شهر در آی و تدبیر امور آنجا اشتغال نمای بر آن وجه که میخواهی پس رفتم و اقامت کردم در آنجا چند و کسب کردم از اموال

زیاده از آنچه بودم که تقدیر آن میکردم بعد از آن بعضی چنان بدگویی کردند نزد سلطان حسد بردند و بر طول مقام

و کثرت آنچه حاصل کرده بودم پس مرا عزل کردند و بازگشتم ببغداد و اول بخانه سلطان رفتم و گفتم بر و سلام کردم و روی آوردم

بمنزل خود آمد نزد من در میان آنکسی که می آمد بمن محمد بن عثمان العمری پای بر مردم نهاد تا گذشت و نشست بر زیلوی من خشم من

از آن فزود و لایزال نشسته بود و از آنجا ایستاده مردم می آمدند و میرفتند و من در خشم او می افزودم پس چون مجلس برگشت نزدیک

آمد و گفت میان من و تو سری هست گوش کن گفت صاحب شهباء و نهر میگوید که وفا کردیم آنچه وعده کرده بودیم پس تو هم وفا کن

خود و اهل کمی آن تو مطیعیت و دیگر آن
بستحقان ... گفتم السمع والطاعة و دو
بر و سلطنت ...

پس ذکر کردم حدیث را و ملتفت بودم ازین و گفتم السمع والطاعة پس برخاستم و بدست خود گشودم خزاین او لایزال خمس اموال

بیرون میکردم تا خمس آن نیز بیرون کردم و من فراموش کرده بودم آنچه جمع کرده بودم آنرا و بازگشت بعد از آن سنگ

بیاوردم و تحقیق کردم امر را پس از آن زمانکه این را از عم خود ابی عبدالله شنیده بودم زایل شد آنچه بود که عارض من شده

از شک و دیگر آنچه روایت کرده شد از ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه گفت چون رفتم ببغداد در سنه سبع و ثلثین از برای

حج و آن سال بود که باز آورده بودند قرامطه در آن حجر الاسود را بمکان خود از خانه و بزرگترین قصد من آن بود که ببینم که

نصب کنند حجر که خواهد بود چه در کتب دین بودم قصه اخذ آن و آنکه نصب میکند آنرا در مکان خود حجت در زمانست

همچنانکه در زمان حجاج امام زین العابدین علیه السلم فرمود در مکان خود پس قرار یافت پس من علتی صعب پیدا کردم که

در آن بر نفس خود ترسیدم و تهیه آنچه قصد کرده بودم بهم نرسید بود پس نایب گرفتم معروف بابن هشام و دادم بوی رقعه

مهر کرده که سوال کرده بودم در آن از مدت عمر خود و آنکه آیا مرگ من درین علت خواهد بود یا نه و گفتم قصد من رسانیدن آن

رقعه است بواضع حجر در مکان و آوردن جواب آن و من ترا ابعی کار میفرستم پس گفت معروف بابن هشام که چون رفتم بمکه و عزم

کردم باعاده حجر بذل و بخشیدم بخدام خانه چیز بسیار که متمکن کردم بحیثیتی که توانم دید که واضع حجر کیست در مکان خود پس

و برخاستم من با آنانی که منع میکردند از من ازدحام مردم را و مرا نیافتی که قصد میکرد وضع حجر را قرار نمیگرفت و استقامه نمیکرد

تا آمد جوانی گندمگون خوب صورت آنرا گرفت در مکان فی الحال قرار گرفت گویا هرگز از آن مکان زایل نشده بود و بر آمد از برای این آواز

مردم بلند شد پس او بازگشت و از در بیرون رفت و من برخاستم از جای خود و بی او گرفتم و رفتم و دفع میکردم از جانب راست خود

مکان بردند که اختلال عقل دارم و مردم فرجه میدادند مرا و چشم ازو برنداشتم تا منقطع شد از من مردم و من سرعت در پی او میرفتم

و او بر سکون میرفت و من بوی نرسیدم چون حصول یافت بحیثیتیکه می دید او را غیر من توقف فرمود و التفات بجانب من

پس گفت بده آنچه با تست من دادم رقعه را پس آنرا ایستاد و فرمود بی آنکه نظر کند در آن که بگو او را که نترسد از خود درین علت

لابد است از و تا سی سال دیگر گفت پس من گریه زور کرد که نتوانستم چیزی گفتن گذاشت مرا و رفت ابوالقاسم گفت نایب اعلام کرد مرا باین

جمله پس چون سنه سبع و ستین شد ابوالقاسم مریض شد پس نظر در امر خود نمود و تجهیز قرار آن داد و کرد و وصیت نوشت و جد درین بود پس

گفته

که اینجا از خوف داعیه داریم که حق سبحانه و تعالی ترا عافیت دهد و بر تو خوفی نیست گفت این سال است که وعده کرده شده ام و تخویف
نموده گشته ام پس مرد در آن علت و روایت از علی بن ابراهیم بن هاشم که او روایت کرده از پدر خود داود بن عیسی بن
شیخ که امام حسن عسکری داخل شد بر ما در حبس و من او را می شناختم گفت مرا که ترا شصت و پنج سال و یکماه و دو روز است
و با من کتاب دعواتی بود که تاریخ مولد من در آنجا بود در آنجا نگاه کردم آنچنان بود که آنحضرت فرموده بود فرمود که
هیچ فرزندی هست گفتم نه فرمود که اللهم ارزقه ولدا یکون له عضدا بار خدایا روزی کن او را فرزندی که از برای او بازو باشد گفتم
ترا فرزندی هست فرمود که نود باشد که فرزندی باشد که پر کرداند زمین را از داد و عدل این آخر کلام راوندی است و طبرسی رحمه الله در
کتاب خود ایراد فرموده که این ابعاد در ذکر ائمه اثنی عشر و امام ثانی عشر علیهم السلام و میگوید که مطلب اهم و غرض اتم از این
کتاب در تصحیح امامت صاحب الزمان ابن الحسن القائم الحجه مهدی الامه کاشف الغمه است به اجمال و تفصیل اثبات برهان و وضوح
دلیل و آن دارست بر دو قسم قسم اول مشتمل است بر فصل **فصل اول** در ذکر بعضی اخبار که ورود یافته در نص بر عدد ائمه
اثنی عشر از طریق عامه بر طریق اجمال و روایت از جابر بن سمره که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم در روز جمعه که عشیه رجم اسلمی
بود میفرمود که لایزال دین قائم باشد تا قیامت قائم گردد و بپا به بر ایشان دوازده خلیفه که از قریش باشند و شنیدم او را که
میفرمود که من پیش روی شما بر حوض ام انتظار آماده کردن و روایت کرده ابن اسلم در صحیح از ابی بکر بن ابی شیبه و قتیبه بن سعد
و در صدر کتاب مذکور شد و آنچه ذکر کرده شیخ ابو عبد الله جعفر بن محمد بن احمد الدوریستی در کتاب خود به روایه مرفوع از ابن عباس که او گفت
من سوال کردم از رسول الله صلی الله علیه و آله بنزدیک وفات و گفتم هرگاه نعوذ بالله چیزی باشد پس بکه رجوع است پس اشارت فرمود دست
مبارک بسوی علی و فرمود که بسوی این که او بر حق است و حق با او و بعد از و خواهد بود یازده امام که مفترض بود طاعت ایشان
بطاعت او و روایت از مفید مرفوع بعایشه که از او پرسیدند که چند خلیفه خواهند بود از برای رسول الله او گفت گفتم که چه کسانند ایشان
گفت اسمای ایشان نزد من نوشته است با ملاء حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گفتم او را که بمن نمایاکرد آن را و این سماد از
عباس بن عبد المطلب که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود مر او را که یا عم مالک شوند از اولاد من دوازده خلیفه بعد از آن پیدا شود امور کریهه و شدید
عظیمه پس از آن مهدی ظهور کند از ولد من که باصلاح آورد خدای تعالی امر او را در یکشب پس پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر بوده

از ظلم

از جور و مکث فرماید در زمین آنچه خدای تعالی خواهد بعد از آنکه دجال بیرون آید این طرق مخالفین است و در روایات ایشان نص بر
عدد ائمه اثنا عشر **فصل** در ذکر بعضی اخبار که آمده است از طرق شیعه امامیه در حق امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام این اخبار
بر دو ضرب است یکی از آن متضمن نص است بر عدد ائمه اثنا عشر از آل محمد علی الاجمال و دیگر متضمن نص است بر اعیان ائمه اثنی عشر و التفصیل
فصل که روایت کرده شیخ محمد کلینی مرفوع بجابر بن عبد الله انصاری که او گفت من داخل شدم بر فاطمه و پیش وی لوحی
بود که در و مرقوم بود اسمای اوصیا از ولد او پس شمردم دوازده بودند آخر ایشان قائم و سه از ایشان محمد و چهار از ایشان علی
او مرفوع بحمزه الثمالی و او روایت کرده از ابی جعفر که او فرمود که خدای تعالی فرستاد محمد صلی الله علیه و آله را بجن و انس و بعد کرد
بعد از وی دوازده وصی بعضی از ایشان سابق شدند و بعضی از ایشان باقی اند و هر وصی جاری یافته بوی سنتی و اوصیای که بعد از محمد صلی الله
بودند بر سنت اوصیای عیسی اند و بودند ایشان دوازده و امیر المومنین علی علیه السلام بر سنت مسیح بود و باسناد او مرفوع
مدائنی گفت که من حاضر بودم که ابوبکر مرد و خلیفه ساخت عمر را و گواهی میدهیم که آمد یهودی که از عظمای یثرب بود و در عش آن بود که
از یهود مدینه است و اعلم اهل زمان خود است آمد نزد عمر و گفت مر او را که یا عمر من آمده ام و اراده اسلام دارم اگر اخبار کنی مرا
از آنچه از تو سوال کنم پس اگر تو اعلم اصحاب محمدی بکتاب و سنت و جمیع آنچه میخواهم آمده ام که از تو سوال کنم از آن عمر گفت
مر او را که من از آن نیستم و لیکن دلالت کنم ترا بکسی که او اعلم امت باشد بکتاب و سنت و جمیع آنچه سوال کنی از و و او است که
و بدست اشارت کرد بسوی امیر المومنین علی علیه السلام و کشید حدیث تا که گفت مر او را امیر المومنین که سوال کن از آنچه ظاهر است ترا
گفت خبر کن مرا از سه و سه و یک پس فرمود مر او را آنحضرت که چرا نگفتی که هفت پس گفت مر آنحضرت را یهودی به درستی که تو اگر خبر دهی
به بپرسم از بقیه و الا باز دارم خود را از سوال بعد از آن گفت خبر ده مرا از اول سنگی که نهاده شد بر روی زمین پس آنحضرت او را آنها
خبر داد بعد از آن یهودی گفت خبر کن مرا از این امت که چند خلیفه بود مر ایشان را از امام و از اسمای و خبر ده مرا از منزل محمد که از منزل او کجا
خواهد بود در جنت و که ساکن خواهد بود با او در منزل وی پس گفت مر او را آنحضرت علیه السلام که مر این امت را دوازده امام است از ذریه پیغمبر
ایشان و ایشان از من خواهند بود و اما منزل نبی ما در جنت اشرف و افضل آن خواهد بود که بهشت عدن است فاما آنکه ساکن خواهند
بود با او در منزل وی این دوازده امامند از ذریه او و ما در جنه ایشان و مادر ایشان است و ذریات ایشان شرکت خواهند ایشان را در ان

احد الخبر بتمامه و اعاده کرد این خبر را ثانیه بالفاظی که اتم است از این و موضع مطلوب سوال یهود از عدد ائمه بود علیهم السلام پس
امیر المؤمنین تعیین فرمود ایشان را چنانچه گذشت و یهودی مسلمان شد و از ابی حمزه مرویست که شنیدم علی بن الحسین را
علیهما السلام که میفرمود که حق سبحانه و تعالی خلق کرده محمد و دوازده کس را از اهل بیت او از نور عظمت خود و اشباح ایشان را
بداشته در ضیاء نور خود که عبادت میکنند حق را و تسبیح و تقدیس او را بتقدیم میرسانند و ایشان امامانند از بعد محمد صلی الله علیه و آله
و مرویست از زراره که شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که از آل محمد دوازده امام اند که همه ایشان محدث شده و رسول الله صلی الله علیه و آله
و علی علیه السلام و ایشان پدرانند و مرویست از علی بن ابیطالب علیه السلام که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که دوازده کس اند
از اهل بیت من که عطا فرموده حق تعالی ایشان را فهم و علم و حلم من و خلق کرده ایشان را از طینت من پس وای مر آنان را که منکر باشند
بر ایشان بعد از من و قطع کنند کسانی که باشند در ایشان صله مرا انچه ایشان را است حق سبحانه و تعالی نرساند ایشان را شفاعت من
مرویست از سید العابدین علی بن الحسین و او از پدر و جد بزرگوارش علیهم السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود امامان بعد از من دوازده اند
که اول ایشان تو ای علی و آخر ایشان قائم است که فتح نماید حق سبحانه و تعالی بر دستهای او مشارق زمین و مغارب آن را و مرویست
از صادق علیه السلام و از پدر و جد بزرگوارش از رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ائمه دوازده اند اول ایشان علی بن ابیطالب است
و آخر ایشان قائم ایشان و خلفا و اوصیا و حجج اند بر امت من مقر بایشان مومن است و منکر ایشان کافر و مرویست از
ابن عباس که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خلفا و اوصیا و حجج الله بعد از من دوازده اند اول ایشان برادر منست و آخر ایشان فرزند من
گفتند یا رسول الله برادر تو کیست فرمود که علی ابن ابیطالب گفتند کیست فرزند تو فرمود که مهدی که پر کند زمین را از قسط و عدل چنانکه
پر بوده باشد از جور و ظلم و بحق آنکه مرا بحق بخلق فرستاد که بشارت دهنده و بیم کننده که اگر باقی نماند از دنیا مگر روز آخر دراز گرداند
او را حق سبحانه و تعالی آن روز را تا بیرون آید در او مهدی و فرود آید روح الله عیسی بن مریم و نماز گزارد در خلف او و روشن
شود زمین بنور پروردگار آن و برسد سلطنت او بمشرق و مغرب و اخبار درین فن بسیار است پس اقتصار کردیم **اما حزب دوم**
حدیث لوح است فاطمه علیها السلام که مذکور شده مرویست از سلیم بن قیس الهلالی که او گفت شنیدم از عبد الله بن جعفر طیار که او گفت ما
نزد معاویه بودیم من و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن عباس و زبیر بن اسامه پس ذکر کردیم حدیثی را که جاری بود میان او و میان معاویه

و اسامه بن زید میگفت که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود من اولی ام بمومنان از نفسهای ایشان باز برادر من علی اولی است
بمومنان از نفسهای ایشان باز پسر من حسن اولی است بمومنان از نفسهای ایشان باز پسر من حسین اولی است بمومنان از نفسهای ایشان
باز پسر من علی اولی است بمردمان از نفوس ایشان و زود باشد که دریابی او را ای علی بعد از آن پسر من محمد بن علی اولی است بمردمان
از نفسهای ایشان و زود باشد دریابی او را ای حسین که تکمیل دوازده امام نه نفر باشند از ولد حسین عبد الله گفت که او گواه گرفتیم حسن و حسین
و عبد الله و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید را پس گواه شدند مر از نزد معاویه و گفت سلیم بن قیس الهلالی من بودم که می شنیدم از سلمان
و ابی ذر و مقداد و اسامه بن زید که ایشان شنیده اند این را از رسول الله صلی الله علیه و آله پس دیدم که حسین را بر ران او نشسته بود
و آنحضرت می بوسید هر دو چشم و دهان او را و میفرمود که تو سیدی بن سیدی که پدر سیدانی امامی بن امامی که پدر امامانی تو حجتی بن
حجتی که پدر حجج نه گانه است از صلب تو که تاسع ایشان قائم ایشانست و مرویست از صادق علیه السلام که او از آباء خود روایت کرده
که سوال کردند از امیر المؤمنین علیه السلام معنی قول رسول الله را که من میگذارم در میان شما دو چیز را که تعبیر بثقلین فرموده کتاب الله
و عترت من آنحضرت را گفتیم که کیست عترت فرمود که منم و حسن و حسین و ائمه نه گانه از ولد حسین که تاسع ایشان مهدی ایشانست که
مفارقت نخواهند کرد ایشان کتاب الله را و کتاب الله نیز از ایشان جدا نخواهد شد تا وارد شوند بر رسول الله در کنار حوض او و روایت است
از عبد الله بن عباس که شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود که من و علی و حسن و حسین و نه دیگر از ولد حسین مطهر و معصوم اند و هم
از او مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که من سید انبیاام و علی بن ابیطالب سید اوصیا و بدرستیکه اوصیای من بعد از من
دوازده اند اول ایشان علی بن ابیطالب است و آخر ایشان قائم ایشان علیهم السلام و مرویست از جابر جعفی که من شنیدم از جابر بن عبد الله
انصاری که او میگفت که چون این آیه نازل شد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم من گفتم یا رسول الله میدانیم ما خدا را و رسول را پس کیانند اولی الامر که حق سبحانه و تعالی قرین گردانیده طاعت
ایشان را بطاعت تو آنحضرت فرمود که خلفای منند بعد از من ای جابر و ائمه هدی اند بعد از من که اول ایشان علی بن ابیطالب است بعد از آن
حسن و دیگر حسین و دیگر علی بن الحسین و دیگر محمد بن علی که معروفست در توریة بباقر و زود باشد که دریابی او را ای جابر پس گاه که ببینی
او را پس بخوان او را از من سلام و دیگر جعفر بن محمد الصادق و دیگر موسی بن جعفر و دیگر علی بن موسی و دیگر محمد بن علی و دیگر علی بن محمد

و دیگر حسن بن علی و بعد ازان همنام من و هم کنیت من حجة الله فی ارضه و بقیته فی عباده محمد بن حسن بن علی این کسیست که
فتح کند خدای تعالی بر دستهای او مشارق الارض و مغاربها آنکه غایب شود از شیعه و اولیای خود انچنان غیبتی که
ثابت و راسخ نباشد دران غیبت بر قول بامامت او مگر آنکه خدای تعالی امتحان نموده باشد دل او را از برای ایمان جابر گوید که
من گفتم یا رسول الله آیا واقع شود که شیعه او را انتفاع باشد در غیبت او انحضرت فرمود که بحق آنکه مرا بحق
براستی که ایشان مستضئی کردند بنور او و منتفع شوند بولایت او در غیبت او همچنانکه انتفاع مردم بآفتابست و اگر چه ابر حایل
ای جابر این از مکنون سر الهی و مخزون علم الهیست پس پنهان دار این را مگر از اهل او والی آخر الخبر و روایتست از ابن عباس
که پیغمبر فرمود که خدای تبارک و تعالی اطلاع فرموده بر زمین بنوع اطلاعی مرا اختیار فرمود از زمین و پیغمبر کرد بعد از نظر کرد دوم
پس اختیار فرمود ازان علی را و کردانید او را امام بعد ازان امر فرمود مرا که فراگیرم او را برادر و وصی و خلیفه و وزیر پس علی از منست
و من از علی و او زوج دختر منست و پدر دو سبط منست که حسن و حسین اند بدانکه حق سبحانه و تعالی کردانیده مرا و ایشانرا حجج بر عباد خود
و خواهد کردانید از صلب حسین ائمه که قیام نمایند بامر من و نگاه دارند وصیت مرا و تاسع ایشان قائم اهل بیت من باشد و مهدی امت من و
اشبه مردمان باشد بمن در شمایل و اقوال و افعال که ظاهر گردد بعد از غیبت طویله و حیرت مضله پس آشکارا کند امر الهی و اظهار
نماید دین حق را و موید گردد بنصر خالصه و یاری کرده شود بملائکه آنکه پس پر کند زمین را از قسط و عدل همچنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم
و مرویست از ابی حمزه ثمالی که او روایت کرده از صادق و از آبای کرام خود علیهم السلم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حدیث کرد
مرا جبرئیل از حضرت رب العالمین جل جلاله که هر که بداند که نیست معبودی سزای بحق مگر من و آنکه محمد بنده و نبی منست و آنکه علی بن ابیطالب خلیفه
منست و ائمه که بعد از اولاد او بند حجج من اند در آرم او را برحمت خود و نجات دهم او را از آتش بعفو خود و جای دهم او را در جوار خود
و واجب کردانم از برای او کرامت خود را و تمام کردانم بر وی نعمت خود را و بکردانم او را از خاصه و خالصه خود اگر نداکند مرا لبیک کویم
و اگر دعا کند مرا اجابت کنم و اگر از من سوال کند جواب دهم او را و اگر خاموش شود ابتدا کنم او را بکلام و اگر بد کند رحمت کنم او را و اگر بگریزد از من
بخوانم او را و اگر کواهی دهد و اگر ندهد که نیست که علی بن ابیطالب خلیفه منست یا کواهی دهد باین و نه آنست که ائمه از اولاد و حجج من اند پس هر که
کند نعمت مرا و تحقیر نماید عظمت مرا و کافر شود بآیات و کتب من پس اگر قصد مرا حجاب پیش آرم او را و اگر سوال کند از من محروم کردانم او را و اگر
را بشنوم ندای او را و اگر بخواند مرا اجابت نکنم دعای او را و اگر امید بمن داشته باشد نومید کردانم او را و این جزای اوست از من و من
نیستم ظلم کننده مر بنده کان را پس جابر بن عبد الله انصاری و گفت یا رسول الله امامان که اند فرمود علی بن ابیطالب و
حسن و حسین بعد ازان فرمود علی و محمد باقر و زود باشد که دریابی او را ای جابر پس هرگاه که دریابی او را پس بخوان او را از من
سلام بعد ازان صادق جعفر بن محمد و دیگر کاظم موسی بن جعفر پس رضا علی بن موسی پس تقی محمد بن علی پس نقی علی بن
محمد پس زکی حسن بن علی بعد ازان ابن حسن ابو القاسم بحق مهدی امت من آنکه پر کردانند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد
از جور و ظلم بجماعت این جماعت خلفا و اوصیا و اولاد و عترت منند هر که اطاعت کند ایشانرا مرا اطاعت کرده و هر که عصیان آرد ایشانرا
مرا عصیان نموده و هر که منکر شود ایشانرا یا منکر شود یکی از ایشانرا پس مرا منکر گشته بسبب ایشان نگاه داشته آسمانرا که واقع نشود بر
زمین مگر باذن او و بایشان حفظ فرموده زمین را که هلاک میکرد اهل آنرا و مرویست از ابی حمزه ثمالی و او روایت کرده از
باقر و از آبای کرام خود تا حسین بن علی علیهم السلم که او فرمود که یکروزی من و برادرم حسن رفتیم بخدمت جد خود رسول الله صلی الله علیه و آله
پس مرا بر یک ران خود نشانید و برادرم حسن را بر ران دیگر پس فرمود مرا که بابی انتما من امامین صالحین شما دو امام صالحید اختیار فرمود
حق سبحانه و تعالی شما را از من و از پدر شما و مادر شما و برگزید از صلب تو ای حسین نه امام را که نهم ایشان قائم ایشانست و همه ایشان در فضل و منزلت
یکسانند گوید محمد بن محمد عمران که من شنیدم از ابا عبد الله علیه السلم که ما دوازده محدثیم پس ابو بصیر گفت بانکه تو این را از ابا عبد الله
شنیدی سوگند خورد یکبار یا دوبار که شنیده ام از وی پس ابو بصیر گفت که من هم شنیده ام این را از ابو جعفر و امثال این
اخبار بسیارست باینقدر اکتفا نمود **فصل سوم** در ذکر بعضی از دلایل بر امامت ایشان آنست که علما گشته از ایشان علومی که منتشر
در فرق عالم پس حاصل است به هر فرقه از ایشان که فن و مجمع است جمیع فنون علم و سایر انواع آن در آل محمد علیهم السلم ابا
ز انشا و معلوم نکرده انچه روایت کرده شد از امیر المومنین علیه السلم در ابواب توحید و کلام باهر مفید از خطب و علوم دین
و احکام شریعت و تفسیر قرآن و غیر ذلک آنچه از درست بر کلام خطبا و علما و فصحا تا غایتی که اخذ کرده اند از وی جمیع متکلمین و فقها
و مفسرین علوم را و نقل کرده اند از وی اهل عربیت اصول اعراب و معانی لغات و فرموده است در طلب آنچه استفاده کرده
از روی اطبا و در حکم و وصایا و آداب چیزهای که زیاده است بر جمیع حکما و در نجوم و علم آثار استفاده نموده اند از انحضرت که

اهل ملل و آرا باز نقل کرده‌اند طوایف آنچه ذکر کردیم از حضرت و آبای او علیهم السلم من این باب از علوم بسیار و جهات اختلاف کرده در فضل و
علو درجات ایشان و اهل فضل و علم بسیاری از باقر و صادق علیهما السلم بظهور آمد از فتاوی در حلال و حرام و مسائل و احکام
و روایت کرده‌اند از ایشان مردمان علوم کلام و تفسیر قرآن و قصص انبیا و مغازی و سیر و اخبار عرب و ملوک امم و تسمیه آنچه از جعفر علیه السلم
باقر و روایت کرده‌اند از صادق علیه السلم از مشهوران اهل علم آن موازی چهار هزار آدمی است و تصنیف کرده‌اند از جوابات او در
مسائل چهار صد کتاب که آن معروفست بکتب اصول که روایت کرده‌اند اصحاب او و اصحاب پدر او و اصحاب پسر او موسی علیه السلم و باقی
تمامی فنی از فنون علم الا که روایت کرده شد از و علیه السلم در آن چندین ابواب و همچنین است حال پسر او موسی بعد از و در اظهار
علوم تا حبس کرد او را رشید و منع کرد او را از نشر و بدرستی که آنچه انتشار یافته از برای ضامن پسر او ابی جعفر از پسر شعار او مرتبهای
معنی است در تفصیل آن و همچنین است طریق ابی الحسن و ابی محمد العسکریین علیهما السلم و روایت از ایشان کمتر کرده‌اند زیرا که محبوس بودند
در عسکر سلطان و ممنوع بودند از انبساط در فتاوا و آنکه ملاقات کنند ایشان را کسی از مردمان هرگاه ثابت شد آنچه ما ذکر کردیم از امتیاز ایمه
علیهم السلم آنچه ما وصف کردیم از جمیع امم و ممکن نیست احدی را که ادعا کند که ایشان اخذ کرده‌اند علم را از رجال عامه یا متفقین گرفته‌اند
از رواة و فقهای ایشان زیرا که ندیدیم ایشان را هرگز تردد کرده باشند یکی از علما در تعلم شیء از علوم و آنچه منقولست از علمای عامه
از علوم بیشتر آن است که از ایشان دانسته‌اند و ظاهر شد علوم مر از ایشان پس دانستیم که این علوم تمامی انتشار از ایشان یافته
و اغنای ایشان از سایر مردمان دلیل است بر زیاده بودن ایشان بر کافه انام و نقصان جمیع علما از رتبه ایشان پس ثابت شد که
ایشان علوم را اخذ کرده‌اند از نبی صلی الله علیه و آله خاصه و آنحضرت منفرد ساخته ایشان را تا دلالت کند بر امامت ایشان و احتیاج مردمان
بسوی ایشان در هر چیز که محتاج اند بآن و غنای ایشان از مردمان تا باشند پناه امت در دین و ملجأ ایشان در احکام و در تحقیق
جاری مجری پیغمبر علیهم السلام در تخصیص الهی مر او را باعلام احوال امم سالفه و افهام او آنچه در کتب متقدمه است بی آنکه بخواند
کتابی را یا ملاقات کند احدی را که او را تعلیم این باشد و ثابت شده در عقول که اعلم افضل اولیست بامامت از مفضول چنانکه
مبین است در کلام الهی أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَى وَهَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ
وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و دلالت قول الهی در قصه طالوت که وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ و آنکه تقدم در علم و شجاعت

موجب تقدم و ریاست است و هرگاه ائمه علیهم السلام اعلم امت باشند برین وجه که ما ذکر کردیم پس ثابت شد که ائمه اسلام شدند که
استحقاق ریاست داشته باشند **دلالتی دیگر** بر امامت ایشان اجماع امت بر طهارت و عدالت ایشان و عدم تعلق ایشان
یا یکی از ایشان بچیزی که شین و خلل باشد در دیانت او با اجتهاد و سعی اعدای ایشان و ملوک از منه ایشان در نقص و خفض او
و فرود آوردن قدر و رتبه ایشان و تطلب بسر در آمدن ایشان تا بودند که تقرب میجستند بکسانی که اظهار میکردند عداوت ایشان را
و از شهر بیرون میراندند و میکشتند کسانی را که متحقق و متثبت بودند بولایه ایشان و این امر ظاهر است نزد کسی که شنوده اخبار مردم
را پس چون ایشان بصفات کمال عصمت و تایید از خدای تعالی ممتنع بوده‌اند از و منع فرموده حق سبحانه و تعالی بلطف خود مر احدی را که نطق کند بر
ایشان باطل یا گوید در باب ایشان چیزی که سالم نباشند از آن بدان وجه که ما شرح کردیم سیما از آن قبیل اند که از احوال ایشان
گویند و بحث از اخبار ایشان کنند و آثار ایشان منقطع باشد چگونه هستند بمرتبه تعظیم خلق ایشان را و در مرتبه عالیه و درجه رفیعه که
حسد میبردند ایشان را بر آن ملوک و آرزو میکردند آن را از برای خود زیرا که شیعه ایشان بکثرت آنها در میان خلق و غلبه ایشان
در اکثر بلاد اعتقاد کرده بودند در ایشان امامت را که شارکت نبوت و ظاهر شده بود بر ایشان آیات و معجزات و عصمت از زلات
تا آنکه غلاة اعتقاد نبوت و الوهیت در باب ایشان میکردند و بود یکی از اسباب اعتقاد ایشان در باب ایشان حسن آثار و علو احوال و
کمال صفات ایشان و عادت جاریست که اگر در کسی حاصل باشد مر او را اجزای این نباهت و رتبت سالم نباشد از آنکه اعدا نسبت دادن اعدا
او را ببعضی عیوب قادحه در دیانت و اخلاق پس هرگاه ثابت شد که ائمه را علیهم السلام منزه کرد از این حق سبحانه و تعالی ایشان را از این ثابت
شد که حق تعالی متولی جمیع خلایق است برین لطف جمیل و صنع جزیل خود تا دلالت کند بر آنکه ایشان حجت‌اند بر عباد او و امنای او اند در میان
در میان خلق او و ارکان دین اند و حفظ شرع متین و واضح است کسی را که تامل نماید درین **دلالتی دیگر** بر امامت ائمه علیهم السلم آنچه حاصل گشته
از اتفاق بر احسان و عدالت و علو قدر و طهارت ایشان و ثابت شد معرفت ایشان بسیاری از آنکه اعتقاد کرده‌اند امامت ایشان را
و دین را آنگاه داشت حق تعالی بعصمت ایشان و نفس ایشان و گواهی داده بمعجز ایشان را و واضح شد نیز اختصاص ایشان
بایشان و ملازمت ایشان ایشان را و نقل کردن احکام علوم را از ایشان و بار کردن ایشان زکوات و اخماس را بسوی ایشان که میکردند
این را و دفع میکردند مکاره و دفع از برای ایشان و دور بود از معرفت اخبار ایشان و دانسته مر محصل طرق اخبار آنکه ایشان حکم

وابو بصیر وزرارة بن اعین وحمران وبکر پسران اعین ومحمد بن نعمان که عامه او را لقب کرده بودند شیطان الطاق وبرید
بن معاویه عجلی وابان بن تغلب ومحمد بن مسلم ثقفی ومعاویة بن عمار دهنی وغیر این جماعت که رسیده بودند بحد کثرت
وجمعی کثیر وجمعی غفیر بودند از اهل عراق وحجاز وخراسان وفارس در وقت جعفر بن محمد علیهما السلم که روسای شیعه بودند
در فقه و روایه حدیث و کلام و تصنیف کرده بودند کتب بسیار وجمع کرده بودند مسایل بیشمار وروایه بجد والتزام واعتماد
میکردند اگر آنچه اعتماد کرده بودند از روایت بسوی او بود و بسوی پدر بزرگوارش محمد علیهما السلم و سر آمدی را از ایشان اتباع
و تلامذه و شاگردان بود در معنی که منفرد بودند بآن و ایشان در هر سال میرفتند از عراق به حجاز خواه بسیار وخواه کم پس چون
بازگشته و حکایت میکردند از وی اقوال را و اسناد مینمودند بوی دلالات را و بود حال ایشان در وقت کاظم و رضا علیهم السلم
باین صفت و همچنین تا وقت وفات ابی محمد الحسن العسکری علیه السلم و حاصل شد بود علم باختصاص این گروه بایمه علیهم السلام همچنانکه
معلوم شده بود اختصاص ابی یوسف و محمد بن الحسن بابی حنیفه و اختصاص نظام بابی الهذیل و اختصاص مزنی و ربیع بشافعی و جاحظ
اسواری بنظام و فرقی نیست میان آنکه دفع کند امامت را از آنچه ذکر کرده ایم آنرا و میان آنکه دفع کند آنکه ما تسمیه و وصف کردیم
در جمله اخبار و عناد و انکار و هر گاه که این امر بر این وجه باشد که ذکر کردیم خالی نیستند امامیه در شهادت آن که کاذب اند یا صادق پس اگر
متحقق اند صادق در نقل نص از ایشان از خلفای خود شان بر صواب اند در آنچه اعتقاد کرده اند در باب ایشان از عصمت و کمال
پس ثابت شد امامت ایشان بر آن وجه که گفتیم و اگر کاذب اند در آن شهادت امر بعکس باشد و عکس این را هیچ یک از ایشان اطلاق
نکرده که ایشان همی یستند چه اجماع امت است بر طهارت و عدالت وجوب ایشان پس ثابت شد امامت بتصدیق ایشان
مر کسی را که اثبات کرده و ما گوئیم باز گردیم آنرا از اختصاص ایشان با ایشان و این واضح است والمنة لله دلالتی دیگر بر امامت ایشان
و آنکه افضل خلق اند بعد از نبی صلی الله علیه و آله و ملخص آنکه حق سبحانه و تعالی نشانده از برای ایشان در دلهای شجره اجلال و تعظیم
ایشان از تعظیم و تکریم میکردند خواه دوست و خواه دشمن با اختلاف هوا و تباین آراء چه منکر نیست علو ایشان علو منزلت و قدر
مرتبت ایشان را با وجود معاویه با آنکه مبارزت مینمود با امیر المومنین و ظاهر ساخت عداوت او و آنچه جاری شد میان ایشان از وقایع
ممکن نبود او را روزی که دفع کند شرف او را و نه آنکه فرو آرد منزلت او را و قدح میکرد در حالی از احوال او و امری از امور او و چون می شنید

از اصحاب امیر المومنین علیه السلم و از ابن عباس و از مردی که نزد وی بر سبیل رسالت میرفتند چیزی که در چشم و گوش او مجلی بود از
فضیلت آنحضرت و عد مناقب و وصف خصال و مدایح و ماثر او از آنچیزی که منکر بود آنرا ممکن نبود که رد کند آنرا یا منکر قایل
آن شود یا محاربه و منازعه او آنحضرت را در باب خلافت و منازعی و بر منابر و همچنین بود حال با شکستن بیعت او که ممکن
نبود از انکار فضل او و جد شرف او و همچنین بود حال امام حسن و امام حسین علیهما السلم بعد از تعظیم و تکریم مردم ایشان را و اعتراف
اینها امر ایشان از علو منزلت با یزید بن معاویه لقاهما الله عقب افعالهما الوخیمة و جزاهما بما استحقاه علی اعمالهما الذمیمة گنجایش نداشت
که بگوید در باب امام حسین علیه السلم چیزی را که بپوشاند از شرف او و طعن کند در مجد و بزرگی او و ذم او و اهانت کرد و قصد و طلب
دنیا و ولایه بود ترک دین صواب نمود و سر در پیش زد و رخ بر روی خود کشود و اظهار حزن و ندامت میکرد در قتل آنحضرت و انکار
آنکه امر بآن کرده یا رضا بآن داده و لا یزال تعظیم میکرد امام زین العابدین علیه السلام و چون فرستاد مسلم ابن عقبه را و وقوع یافت
بود وقعه حره وصیت میکرد او را باحترام امام علیه السلام و اکرام و رفع محل او و عطا کردن امان باهل بیت و موالی و مثل او
این معامله کرد او را مروان و همچنین بود حال باقر علیه السلام از اعزاز و اکرام و صیانت جانب ایشان و معرفت ایشان بحق و قدر او
و صادق علیه السلام مکرم و معظم بود نزد بنی مروان بمثل این معامله کرد با وی سفاح و منصور و موسی بن جعفر علیهما السلم مرعی الحال
و معروف القدر و المکانه و رفیع المحل و المنزله بود و آنچه جاری شد در حق او از رشید منکر بود آنرا و معذرت از آن میگفت و حاضر کرد رشید
شهود را که تا گواهی دادند که آنحضرت را وفات رسید و او گشت و همه اینها نقض از قتل او بود و انکار آنکه امر کرده بآن و حال مامون با
امام رضا علیه السلام مشهور است در آنچه که معامله میکرد با وی از اعزاز و اکرام و الا کلام با آنکه تزویج کرد دختر خود را بوی و وصیت کرد
او را بولایت عهد خود و غضب کرد از برای حضرت اهل بیت اولاد و برادران بنی اعمام خود او همچنین معامله کرد با ابا جعفر
با جعفر پسر آن تزویج کرد دختر خود ام الفضل بوی و قدر و محل او امید است و به طیبه قدری ذکر میکرد پدر بزرگوار او را و بلندی
او را در مجالس اهل البیت بنی عم و اولاد خود و بر جمیع قضاة و اماثل آنجا و بود متوکل که تعظیم میکرد علی بن محمد را علیه السلم با عداوت
امیر المومنین و بغض او مر او را و طعن او در آل ابی طالب و همچنین بود معتمد با ابی محمد علیه السلم در اکرام و مبالغه در باب او و دانش
ایشان از فضای اینها بودند از ملوک بر ظاهر و در تحت طاعت ایشان و سرخیل سعی و اجتهاد کردند برآنکه بلغ اندند ایشان از بعضی

در فرود آوردن منازل ایشان و تا امعان کنند در بحث از اسرار و احوال ایشان و از پس عاجز نبودند و ظفر یافتند بچیزی که محلا
بر ما نیستیم که تعظیم ایشان و ایشان را با اظهار عداوت ایشان مر ایشان را و شدت محبت تمام پوشانیدن از ایشان و اجماع
بر بند مراد خود شان اکرام و تعظیم و تبجیل ایشان این عطیه ایست از حق سبحانه و تعالی مر ایشان را تا دلالت کند این بر اختصاص
ایشان از نوع جلیت قدرت بمعنی که موجب طاعت ایشانست بر جمیع انام و مثل این که بهمه امور غیر مألوفه و اشیاء خارق عادات
و مؤید این حجه ذکر کردیم آنست که حق سبحانه و تعالی است خلق را از برای تعظیم ایشان و دیدیم از طوائف مختلفه و فرق
متباینه در مذاهب و آراء و اجماع کرده اند بر تعظیم قبور ایشان و قصد مشاهد ایشان تا قصد آن مشاهد میکنند از بلاد بعیده و آمد و شد
میکنند با آنجا و تقرب میجویند بخدای تعالی بزیارت ایشان و طلب ارزاق از حق تعالی مینمایند و گشادگی درهای بسته را از حق تعالی
میطلبند و در میخواهند حاجات را و التماس رفع بلیات میکنند و این معجزه ایست که خارق عادات و الا باعث تعظیم
نمیکردند بلکه مخالفت میکردند و در تعظیم و در اهانت میکوشیدند و موافقت نمینمودند با شیعه در اکرام ایشان آیا نمی بینی که اگر
ملوک بنی امیه و خلفای بنی عباس با کثرت گروه ایشان و بودن ایشان اصحاف شیعه اند و اگرچه کثر اسباب [illegible] ایشان
می بود حاصل نمیشد مر ایشان را از تعظیم [illegible] در حیات ایشان و سلطنت بر عالمیان و خطبه بر منابر در شرق و غرب زمین مر ایشان را
مومنان [illegible] و تردد میکردند این نوع کی از شیعه و اولیای ایشان چه اعدای ایشان که متردد باشند بقبور ایشان بعد از وفات
ایشان و نه قصد کسی بتربت ایشان از برای تقرب حق تعالی و نه رغبت بزیارت ایشان و این لطفی است از حق سبحانه و تعالی
بخلق خود در ایضاح حقوق ائمه علیهم السلام و دلالت بر علو مرتبت ایشان از نوع ائمه [illegible] که دواعی دنیا در غیبات آن معدوم بود
نزد انبساطه و موجود [illegible] پس از محالات بود که اینها را از برای دواعی دنیا کرده باشند و نگویند که ایشان این را میکردند
از برای تقیه [illegible] ایشان بود و نمی رسید مر ایشان را تقیه کنند پس نماند مگر از برای دواعی دین و این امری عجیب است که
قطع نمیکنند در زوال قدر قادر قاهر که آسان میگرداند صعوبتها را و مهیا میسازد اسباب را تا بیدار کردند این غافلان
و [illegible] کردند متجاهلان و نیز ائمه علیهم السلام که با اولاد نبی علیه السلام در نسب و حسب و قرابت و بسیار از ایشان بوده
عبادات ظاهره و زهد و علم و حاصل نبود اجماع بر تعظیم و زیارت قبور ایشان آنچه ما میبینیم از آنکه حاصل است مر ائمه علیهم السلام

چه اعدای ایشان از ضلالت عترت میل مینمایند بسوی ایشان گروهی از امت و اعراض فریقی از ایشان از [illegible] و نمیرسند ایشان در تعظیم
و تکریم بغایتی که معامله میکنند با آن ائمه علیهم السلام و این دلالت میکند بر آنکه حق سبحانه خرق عادات [illegible]
در ائمه با ظهور آورده از جهت اعلان و اظهار علو درجه و منبه بر شرف مرتبه و دلالت بر امامت ایشان مولف رحمه الله میفرماید که
حکایت کردند من بعضی از اصحاب که خلیفه مستنصر یکبار بسر من رای زیارت کرد عسکریین علیهما السلام را پس برون
آمد پس زیارت کرد تربتی که مدفونند در آنجا خلفا از پدران و اهل بیت او و ایشان در قبه خرابه مدفون بودند که باران شسته بود
و مرغها خرابی کرده و من دیدم آن را بر این حال پس گفتند او را که شما خلفای زمین و ملوک دنیائید و زمام اختیار امور عالم در قبضه
اقتدار شما و حرمت قبور پدران شما باین حال که کسی زیارت نمی نماید آنجا و بخاطر کسی آن خطور نمیکند و هست در کسی که دور کند از آن
قاذورات و اذیها و قبور ایشان علویین بحالیکه می بینید آن را به ستور و قنادیل و فرش و زینت و فراش و شمع و بخور و غیر ذلک
آراسته پس او گفت این امر سماوی است حاصل نمیشود بسعی و جهد ما و اگر برداریم مردم را باین قبول نخواهند کرد آن را و
مرتکب نخواهند شد و او راست گفت چه اعتقادات حاصل نمیشود بقهر و متمکن نمیشود اصلی از اکراه ایشان قسم دوم در امامت
صاحب الزمان ثانی عشر از ائمه علیهم السلام ابی القاسم محمد بن حسن بن علی بن محمد بن الرضا صلوات علیهم اجمعین و تاریخ مولود و دلایل
امامت و ذکر طرفی از اخبار و غیبت و علامات وقت قیام و مدت دولت و صفت سیرت او و آن بر پنج باب مشتمل است باب
اول در ذکر اسم و کنیت و لقب و مولد او اسم در او آنکه شامل کرده او علیه السلام و در دو فصل است فصل اول در ذکر اسم و نسب او
آنحضرت مسمی باسم رسول الله و مکنی بکنیت وست صلی الله علیه و آله در اخبار که حلال نیست مر احدی را که تسمیه کند او را باسم رسول الله
و نه کنیت بکنیت او تا [illegible] گرداند حق تعالی زمین را بظهور دولت او و ملقب است علیه السلام بحجت و قائم و مهدی و خلف
صالح و صاحب الزمان و صاحب [illegible] شیعه در غیبت اولی و تعبیر کرده اند او را از غیبت و بناحیه مقدسه تا آن رمزی باشد
از شیعه که بآن بشناسند آن را و ستنه نیز که میگویند پس رمز و تقیه او را عزیز مولف میفرماید که عجب است از شیخ طبرسی
و شیخ مفید رحمهما الله که ایشان میگویند که جایز نیست ذکر اسم و کنیت و بعد از آن میگویند که اسم او اسم نبی است و کنیتش
کنیت او و ظن ایشان آنست که ذکر کرده اند اسم او را و کنیت او را و این پس عجب است و آنچه من می بینم آنست که منع از این

در وقت خوف برود و طلب او و سوال از او والا فلا والله اعلم **فصل دوم** در ذکر مولد و اسم و مادر آنحضرت متولد شد آنحضرت
سر من رای در شب نیمه شعبان سنه خمس و خمسین و مائتین از هجرت و ذکر احادیثی که شیخ مفید رحمه الله ذکر فرموده از امام حسن علیه
ابی محمد علیه السلم و فصل ثالث را ذکر کرده **باب الثانی** در ذکر نصوص دالّه بر امامت او علیه السلم از طرق اعتبار و در وی فصل است
فصل اول در وجود امام علیه السلم چون ثابت شد بدلیل وجوب امامت و استحاله آنکه خالی گذارد حکیم دانا سبحانه و تعالی
عباد مکلفین را وقتی از اوقات از وجود معصوم از قبایح و از کاملی باشد غنی از رعایای خود در علوم تا باشند بوجود او اقرب
بصلاح و ابعد از فساد و ثابت شد وجوب نیز بوجود امام تا ظاهر شود معجزی که دلالت کند بر او که امتیاز کننده باشد او را از ماسوی
عدم این صفات بعد از وفات ابی محمد حسن بن علی العسکری علیهما السلم و آنکه ادعا کرده اند از برای او امامت را در بحال سوای
آنکه اثبات کرده اند امامت او را اصحاب او و او پسر خلف اوست که قائم مقام اوست و ثابت امامت او علیه السلم و متوی
میشود بخروج حق از اقوال ایشان و این اصلی است که احتیاج نداریم با او در امامت او به نصوص و تعداد آنچه آمده در روایات
و اخبار او علیه السلم از جهت قیام دلیل در قضیه عدل او بثبوت و بصحت اعتبار زیرا که ثابت شد نص بروایتی صلی الله علیه و آله بر امیر المومنین ع
بر ائمه علیهم السلم یکی بعد از یکی تا پدر بزرگوار آنحضرت و اخبار ایشان بغیبت او پیش از وجود او **فصل دوم** در ذکر اخباری که آبای
بزرگوار او پیش فرموده اند در امامت او علیه السلم و بعضی از آن سمت ذکر یافت و بعضی دیگر که مذکور نشده سمت ذکر می یابد مروی است از
ابن عباس که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که علی بن ابی طالب امام امت منست و خلیفه من است بعد از من و از ولد او قائم منتظری است که
پر کند او زمین را از عدل و داد همچنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم و بحق آنکه مرا بحق مبعوث کرد بنبی بحق و بشارت که آنانکه ثابت اند
بر قول با امامت او در زمان غیبتش هر آینه عزیزتر اند از کبریت احمر پس جابر بن عبد الله انصاری برخاست و گفت و قائم را از ولد تو غیبتی
خواهد بود فرمود که بلی و لیمحص الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین ای جابر بدرستیکه امر سریست از امر الهی و سری است از سر او که
علت او مطوی است در نور دین از بندگان خدای تعالی پس حذر است که احتراز کنی از شک چه شک در امر کار الهی کفر است و روایت
از امام رضا علیه السلم که آنحضرت روایت کرده از آبای کرام خود و ایشان از علی بن ابی طالب علیه السلم که امیر المومنین فرمود بحسین علیه السلم که
نهم از ولد تو ای حسین قائم بحق و مظهر دین و گستراننده عدل خواهد بود امام حسین علیه السلم فرمود که من گفتم که این هر آینه خواهد شد

فرمود

فرمود که بلی بحق آنکه محمد را مبعوث کرد به نبوت و برگزید او را بر جمیع خلایق و لیکن بعد از غیبت و حیرتی که ثابت نماند بر آن دین
خود مگر مخلصانی مباشر روح یقین باشند آن کسانی که اخذ کرده خدا عهد میثاق ایشان از بولایه ما و کتب فی قلوبهم
الایمان و ایدهم بروح منه و در اخبار وارد است که چون مصالحه کرد امام حسن بن علی علیهما السلم معاویه را مردم بر وی داخل
شدند و بعضی از شیعه زبان ملامت گشودند آنحضرت از آن معامله مصالحه فرمود که وای بر شما چه میدانید که من چه کردم بخدا که عملی کردم
بهتر است مر شیعه را از آنچه آفتاب طالع کرد بر او یا غروب کرد آیا نمیدانید که من امام شمایم و مفترض الطاعه بر شما یکی از سیدین شباب
اهل جنت است بنص رسول الله صلی الله علیه و آله و آن منم گفتند بلی فرمود که آیا نمیدانید که خضر چون سوراخ کرد کشتی را و غلام را
کشت و راست ساخت دیوار را و آن بر موسی شاق بود و مخفی بود بروی وجه حکمت آن و این در نزد خدای تعالی بر وجه حکمت و صواب بود
آیا نمیدانید که نیست از ما کسی الا که واقع میگردد در گردن او بیعتی از برای طاغی در زمان او الا که قائم که نماز گذارد روح الله عیسی بن مریم
در خلف او و بدرستیکه خدای تعالی مخفی کرده ولادت او را و او را غایب گردانیده شخص او را تا نباشد بر گردن بیعتی هر گاه که بیرون آید این تاسع
از ولد برادر من حسین که پسر سیده ماست دراز گرداند خدای تعالی عمر او را در غیبت او بار ظاهر گرداند بقدرت خود در صورت جوانی که
سال او کمتر از چهل باشد تا دانسته شود که خدای تعالی بر همه چیز قادر است و روایت کند صادق از حسین بن علی علیهم السلم که فرمود که نهم
از ولد من سنتی باشد از یوسف و سنتی باشد از موسی بن عمران علیهما السلم و او قائم ما اهل البیت باشد که با صلاح آرد خدای تعالی امر او را
در یکشب نیز از امام حسین بن علی علیهما السلم مرویست که فرمود قائم ما را سنن باشد از انبیا سنتی از نوح و سنتی از موسی و سنتی
از عیسی و سنتی از ایوب و سنتی از محمد صلعم فاما از نوح پس آن درازی عمر است و اما از ابراهیم پس خفای ولادت و اعتزال مردم و اما
از موسی پس خوف و غیبت و اما از عیسی پس اختلاف مردم در او و اما از ایوب پس فرج بعد از محنت و شدت و اما از محمد صلی الله علیه و آله
پس خروج سیف گفت شنیدم او را که میفرمود که قائم ما مخفی کرد از مردم ولادت او تا گویند که نخواهد متولد شد بعد از آن تا بیرون آید
در وقتی که بیرون خواهد آمد و نباشد هیچکس را در باره بیعتی و امام زین العابدین علیه السلام فرموده که کسی ثابت باشد بر موالات ما در غیبت قائم
بدهد خدای تعالی او را اجر هزار شهید مثل شهدای بدر و احد و روایت است از محمد بن مسلم که بدرستیکه قائم آل محمد را شباهتی هست با پنج کس از پیغمبران
یونس و یوسف و موسی و محمد صلی الله علیهم اجمعین فاما شباهت او با یونس پس رجوع اوست از غیبت او و او جوان باشد بعد از

گفت داخل شدم بر ابی جعفر ع و خواستم که سوال کنم او را از قائم آل محمد پس ابتدا فرمود که یا محمد بن مسلم

حد کبر سن و اما شباهت او بیوسف پس غیبت است از خاصه و عامه و اختفای اوست از برادران و اشکال امر بر پدرش یعقوب نبی
با قرب مسافت میان ایشان و اما شباهت او بموسی آن دوام خوفست و طول غیبت و خفای مولد و حیرت شیعه او بعد از او
از آنچه رسید بایشان از ایذا و خواری تا اذن داد خدای تعالی در ظهور او و تایید و تقویت فرمود او را بر عدو او و اما شباهت او بعیسی
پس اختلاف مردم بود در او که طایفه گفتند که متولد نشده و طایفه گفتند که بر دار کرده شد و اما شباهت او بجدش محمد صلی الله علیه و آله
پس تجرید او است بسیف و قتل اعدای الهی و اعدای رسول او و جباران و طواغیت و او نصرت داده شود بسیف و رعب و
و باز گردانیده نشود از برای او رایت و از علامات ظهور او خروج سفیانی است از شام و خروج یمانی و صیحه و آوازی از آسمان
در ماه رمضان و منادی ندا کند باسم او و هم پدر او و مرویست از صادق علیه السلم که فرمود هر که اقرار کند بجمیع ائمه و انکار کند
مهدی را مثل آنست که اقرار داشته باشد بجمیع انبیا و انکار کند نبوت محمد را صلی الله علیه و آله گفتند یابن رسول الله پس که است مهدی از اولاد تو
فرمود که پنجم از اولاد هفتم که غایب گردد از شما شخص او و مرویست از یونس بن عبدالرحمن که گفت داخل شدم بر موسی بن جعفر علیهما السلم
و گفتم مر او را که یابن رسول الله توئی قائم بامر حق فرمود که منم قائم بحق ولیکن قائمی که پاک کند زمین را از اعدا الله و پر کند آنرا
از عدل و داد همچنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم و او پنجم است از اولاد من که مر او را غیبتی باشد که دراز گردد مدت آن از جهة خوف بر نفس او مرتد
شوند در او قومی و ثابت مانند دیگران و دیگر فرمود خوشا مر شیعه ما را که متمسک باشند بحبل و سبب ما در غیبت قائم ما که ثابت باشند بر موالات ما
و بر بیزاری از اعدای ما ایشان از مایند و ما از ایشان و راضی اند ایشان بما از امامان و راضیم ما بایشان از شیعیان پس خوشا حال
ایشان و طوبی لهم بخدا که ایشان در درجه ما باشند در روز قیامت و روایت است از ایوب بن نوح که گفتم مر رضا را علیه السلم که من امید دارم که
صاحب این امر تو باشی و اگر تسلیم کند خدای تعالی آنرا بسوی تو بی شمشیر حال آنکه بیعت کردند و درهم بنام تو زدند فرمود که نیست از ما
کسی که آمد و شد باشد بسوی او کتب و سوال کرده شود بسوی او و اصابع باز کرده شود بسوی او و اموال الا آنکه کشته شود یا بمیرد در فراش
خود تا برانگیزد خدای تعالی از برای این امر مردی که خفی المولد باشد و اما نسب او غیر خفی باشد و در روایتست از زیاد بن صلت که گفتم مر
امام رضا را علیه السلم که توئی صاحب این امر فرمود که منم صاحب این امر ولیکن من نیستم آنکه پر کند زمین را از عدل همچنانکه پر بوده باشد از جور
و چگونه باشم این را و حال آنکه می‌بینی ضعف بدن مرا و قائم آنکسیست که چون بیرون آید در سن پیری و منظر جوانان داشته باشد قوی در

وی بود تا غایتی که اگر بگشاید دست خود را بسوی بزرگترین درختی بر روی زمین برآینه بکند آنرا و اگر آواز کند در میان کوهها پاره پاره گردد سنگهای آن
که عصای موسی و خاتم سلیمان با وی باشد و این چهارم باشد از اولاد من که در غیبت نگاه دارد او را در پرده خود آن مقدار که خواهد بعد از آن ظاهر
ظاهر گرداند او را پس پر گرداند زمین را از قسط و عدل همچنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم گویا که ایشان مایوس شده باشند که ندا کرده شوند بندا
کرده که شنوده شود از دور همچنانکه شنوده میشود از نزدیک او رحمت مومنان باشد و عذاب کافران و حسین بن خالد روایت کند که امام رضا علیه السلم
فرمود که دین نیست مر کسی را که ورع نیست و ایمان نیست مر کسی را که تقیه نیست که ان اکرمکم عند الله اتقیکم گفتند مر او را که یابن
رسول الله تقیه تا کی فرمود تا روز وقت معلوم و آن روز خروج قائم است پس هر که ترک کند تقیه را پیش از خروج قائم ما پس او
از ما نیست پس گفتند مر او را که یابن رسول الله که باشد قائم از شما اهل البیت فرمود که چهارم از اولاد من پسر سیده کنیزان که پاک
مطهر گرداند خدای تعالی باو زمین را از هر جوری و مقدس گرداند او را از هر ظلمی و او آنکس است که شک کنند مردم در ولادت او و او
صاحب غیبت است قبل از خروج او که روشن گرداند زمین را بنور خود و بنهد میزان عدل را در میان مردم پس ظلم نکند هیچ
احدی بر احدی دیگر و او آنکس است که نوردیده شود از برای او زمین و نباشد مر او را سایه و او آنکس است که ندا کند منادی از آسمان که بشنوند
آنرا جمیع اهل زمین در خواندن بسوی او و گوید که حجة الله ظاهر شد نزد بیت الله پس متابعت کنید او را که حق با اوست و در اوست و اینست
قول خدای عز و جل که ان نشا ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین و مثل آنست که روایت
کرده از عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی که گفت روزی رفتم بخدمت سید خود علی بن محمد علیهما السلم چون مرا دید فرمود که مرحبا بک
یا ابا القاسم تو دوست مائی بحق پس گفتم مر او را که یابن رسول الله من میخواهم که عرض کنم دین خود را اگر مرضی است ثابت شوم بر آن تا برسم
بجزای حق سبحانه و تعالی فرمود بیار یا ابا القاسم گفتم من میگویم که خداوند تبارک و تعالی یکی است که نیست مثل او چیزی خارج است از
حدین حد ابطال و حد تشبیه و آنکه او جسم و صورت و عرض و جوهر نیست بلکه او جسم دهنده اجسام است و صورت کننده صور
و خالق اعراض و جوهر و پروردگار هر چیزی و عاجل و محدث آن و آنکه محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیغمبرانست و نخواهد بود بعد از او پیغمبری
تا روز قیامت و شریعت او خاتم شرایعست و شریعتی بعد از او نخواهد بود تا روز قیامت و میگویم که امام و خلیفه و ولی امر بعد از او امیر المومنین
علی است بعد از آن حسن و حسین و بعد از آن علی بن حسین و بعد از آن محمد بن علی و بعد از آن جعفر بن محمد و بعد از آن موسی بن جعفر و بعد از آن علی بن موسی و بعد از آن محمد بن علی و بعد از آن توئی علی بن محمد

مولای من آنحضرت فرمود که بعد از من پسر من حسن ع پس چگونه خواهد شد مردم را بخلفی که بعد از وست گفت گفتم که چگونه خواهد بود
آن ای مولای من فرمود که دیده نشود شخص او و حلال نباشد ذکر او بنام او تا بیرون آید پس پر کرده زمین را از عدل و داد چنانکه
پر بوده باشد از ظلم و جور گفت گفتم اقرار دارم باین و میگویم که دوست ایشان دوست خدای تعالی است و دشمن ایشان دشمن او
و طاعت ایشان طاعت الهی و معصیت ایشان معصیت او و میگویم که معراج حق است و سوال و جواب در قبر حق است و بهشت
حق است و دوزخ حق است و صراط حق است و قیامت آینده است که در آن شک نیست و خدای تعالی برانگیزد هر که در قبر است
و میگویم فرائض واجبه بعد از ولایه نماز است و زکوة و روزه و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر پس گفت علی بن محمد که
یا ابا القاسم اینست بخدا دین که حق تعالی پسندیده از برای بندگان خود دین پس ثابت باش بر آن که ثابت دارد خدای تعالی بقول
ثابت در حیات دنیا و آخرت **فصل دوم** در ذکر بعض روایات جانب پدر بزرگوارش حسن علیه السلام روایتست از احمد بن اسحق و
سعد الاشعری که احمد بن اسحق بن سعد الاشعری که احمد گفت که داخل شدم بر ابی محمد حسن بن علی العسکری علیهم السلم و میخواستم
که سوال کنم او را از خلف بعد از و پس در ابتدا گفت بمن که یا احمد بن اسحق بدرستی که خدای تعالی خالی نگذاشته زمین را
از آن زمان باز که آفرید آدم را و خالی نخواهد گذاشت تا قیام قیامت حجة الله بر خلق که بوی دفع میشود از اهل زمین بلا و میبارد
باران و بوی بیرون می آید برکات زمین گفت گفتم یا ابن رسول الله پس که خواهد بود امام و خلیفه بعد از تو پس آنحضرت بسرعت
برخاست و بخانه در رفت بعد از آن بیرون آمد و بر گردن مبارکش پسری بود که رویش مثل ماه بود در شب چهارده سه ساله پس فرمود که یا
احمد بن اسحق اگر کرامت تو بر خدای تعالی نبود و بر حجج او عرض نمیکردم بر تو پسر خود را که اینست که او هم نام و هم کنیت رسول الله است
که پر کرده زمین را از قسط و عدل چنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم یا احمد بن اسحق مثل او در این امت مثل خضر است و مثل ذی القرنین
بخدا که غایب گردد غیبتی که نجات نیابد در او از هلاکت الا آنکه ثابت کرده بر قول بامامت او و توفیق دهد او را بدعا بتعجیل فرج او
احمد بن اسحق گوید که من گفتم مر او را که یا مولای آیا هیچ علامتی باشد که تسلی یابد بآن دل من پس صاحب تکلم کرد بزبان فصیح عربی که منم
بقیة الله در زمین و انتقام کشنده از اعدای او پس طلب مکن بعد از عین یا احمد بن اسحق احمد گوید که بیرون آمدم
با فرح و سرور پس چون روز دیگر شد بازگشتم بسوی او پس گفتم یا ابن رسول الله بدرستی که عظیم شد سرور من بآنچه منت نهادی بمن

پس سنت جاریه در او از خضر و ذی القرنین کدامست فرمود که طول غیبت یا احمد بن اسحق گفتم یا ابن رسول الله دراز گردد غیبت او فرمود که
بلی بحق پروردگار تا باز گردند از این امر اکثر آنانکه قائل بوی بوده باشند پس باقی نماند الا آنکه فرموده باشد حق تعالی عهد او را
بولایت ما و نوشته باشد در دل وی ایمان را و تقویت فرموده باشد بروحی که از وست ای احمد بن اسحق این امریست از امور الهی و سریست از
اسرار او و غیبی است از غیب او پس فرا گیر آنچه دادم ترا و پنهان دار آنرا و باش از شاکران تا باشی با ما در علیین فردا روایت از
جابر بن یزید جعفی که او روایه کرده از جابر بن عبد الله انصاری که او گفت من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود که ذی القرنین
بنده صالح بود از بندگان خدای که او را حجه گردانید بر بندگان خود پس دعوت کرد قوم خود را بسوی خدای تعالی و امر فرمود ایشانرا بتقوی
الهی پس زدند او را بر قرن او پس غایب شد از ایشان زمانی تا گفتند که مرد یا هلاک شد بهر وادی که سلوک کرد بعد از آن ظاهر شد و
بازگشت بسوی قوم خود پس زدند او را بر قرن دیگر او و در میان شما است کسی که بر سنت ذی القرنین باشد بدرستی که خدای تعالی ممکن ساخت
ذو القرنین را در زمین و گردانید از برای او از هر چیز سببی را و رسید بمشرق و مغرب بدرستی که خدای تعالی زود باشد که جاری گرداند
سنت او را در قائم از اولاد من و برساند او را بمشرق و مغرب زمین تا باقی نماند آبی و زمینی و نه موضعی از سهل و جبل که ذو القرنین پای نهاده
باشد الا که آنحضرت پای نهد و آشکار گرداند حق تعالی از برای او گنجهای زمین و معادن آنرا و نصرت فرماید او را برعب پر کرده زمین را
از داد و عدل چنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم و روایتست از یعقوب بن منقوش که داخل شدم بر ابی محمد ع و او نشسته بود در صفه خانه از
جانب راست او و اندرون خانه بود که پرده بر او آویخته بود گفتم مر او را که ای سید من کیست صاحب این امر فرمود بردار پرده را پس چون برداشتم
بیرون آمد بر ما پسر خماسی که او را ده سال یا هشت سال یا مانند آن گفت داخل و گشاده پیشانی سفید روی درخشنده بود چشمهای وی
و بر گونه راست او خالی بود و دو گیسوی مشکبو داشت پس نشست بر ران ابی محمد علیهما السلم پس فرمود که اینست صاحب شما بعد از من
برجست و فرمود مر او را که ای پسر من داخل شو در خانه و من نظر میکردم بسوی وی آنگاه ابو محمد فرمود که ای یعقوب نگاه کن که کیست
در خانه من در اندرون رفتم و نظر کردم کسی را ندیدم و روایتست از ابی هاشم الجعفری که گفتم مر ابی محمد علیه السلم که هیبت
جلالت تو منع میکند مرا که سوال کنم ترا آیا اذن میفرمائی که از تو سوال کنم فرمود که سوال کن گفتم یا سیدی آیا هست ترا فرزندی فرمود که نعم
گفتم پس اگر حادثه شود امری پس از کجا پرسم او را فرمود که بمدینه روایتست از محمد بن عثمان عمری که با جماعتی بودیم نزد ابی محمد علیه السلم

قریب بچهل کس پس عرض فرمود پسر خود را و فرمود که اینست امام شما بعد از من و قائم مقام من بر شما پس اطاعت کنید و متفرق مشوید بعد از من
که اگر متفرق گردید پس هلاک شوید در ادیان خود اما شما نخواهید دید او را بعد از این روز تا کامل شود پس بیرون آمدیم از نزد وی پس نگذشت
الا اندکی که درگذشت الا ایام اندکی که درگذشت ابو محمد علیه السلام و روایتست از موسی بن جعفر بن وهب البغدادی که او گفت من شنیدم از ابی
محمد حسن بن علی علیهما السلام که میفرمود که گویا میبینم شما را که اختلاف کنید شما بعد از من در خلف من بدانید که اقرار کننده بامامان بعد از رسول الله صلی الله
که منکر باشد ولد مرا مثل کسی است که اقرار داشته بجمیع انبیاء الله و رسل او و منکر باشد رسول الله را صلی الله علیه و آله چه طاعت آخر ما مثل
اول ماست بدانید که ولد مرا غیبتی باشد که بشک افتند مردمان مگر آنکه حق سبحانه و تعالی او را در کنف خود نگاه دارد و روایتست از محمد بن
عثمان العمری که گفت شنیدم پدر خود را که میگفت که سوال کردند ابو محمد حسن بن علی را علیهما السلام و من نزد او بودم از خبری که
روایت کرده اند از آبای کرام او علیهم السلام که زمین خالی نمیباشد از حجت بر خلق تا روز قیامت و آنکه کسی بمیرد و نشناخت امام خود در پس آن مردن
میت مثل مردن جاهلیت فرمود که این حق است پس گفته شد مراد که یابن رسول الله پس کیست حجت و امام بعد از تو فرمود که پسر من محمد که او
امام و حجت است بعد از من هر که بمیرد و نشناخته باشد او را مردن او مردن جاهلیت اما مر او را غیبتی باشد که حیران گردند در آن جاهلان و هلاک شوند در آن
مبطلان و کذب نمایند وقاتان بعد از آن بیرون آید پس گویا که نظر میکنم با علمهای سفید که بر سر او میجنبد در نجف کوفه

باب الثالث این باب در بیان وجه استدلال است باین اخبار وارده در خصوص امامت او و ذکر احوال غیبتش و آنچه شایع شده
از دلالات و بینات او و بعضی آنچه بیرون آمده از توقیعات آنحضرت در چهار فصل **فصل اول** در ذکر دلالت بر اثبات غیبت او و صحت
امامتش از جهة اخباری که دلالت میکند بر امامت ائمه علیهم السلام از آنجمله اثبات آن شد از اخبار نصوص و آن بر سه وجهست **وجه اول** نص بر عدد ائمه
اثنی عشر وارد و یافته تمام او در بعضی این اخبار دلالت کرده بعضی بر امامت او و آنچه درست شد که عدد از نص که قائل نیست باین عدد در میان امت
الا کسی که نزد یکیست با امامت او و هر چه مطابق حق است پس آن حق است **وجه دوم** نص بر او بخصوصه و در آنچه گذارش خامسه **وجه سوم** نص بر او و ذکر غیبتش
و صفتی که حصر کرده شده و وقوع آن بر حدی که در آن اختلاف منقطع گردد از وجهی که نمیتوان جایز در عادات که اتفاق کنند جماعتی بر کذب
پس باشد خبر از آن شنوده پس متفق اند در بحث آنچه وصف کرده از آن پس چون اخبار غیبت سابق است بر زمان حجت علیه السلام که
خبر بر گذارش آن میش کشته که بسیاری از آن اخبار در امامت ابن حنفیه و مطوره در امامت ابی عبدالله و ابی الحسن موسی علیهما السلام و غلامی که

محدثان

محدثان از شیعه این اخبار را در اصول خود شان در ایام امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام و نقل کرده اند از آبای ایشان
و ائمه علیهم السلام یکی بعد از یکی که صحیح است باین قول در امامت صاحب الزمان علیه السلام بوجود این صفت مر او را و غیبت مذکور در دلالت
و اعلام امامت او و ممکن نیست احدی را دفع این کند و از جمله ثقات محدثین و مصنفین از شیعه حسن بن محبوب الزرادست که
تصنیف کرده کتاب مشیخه را که آن در اصول شیعه است که اشهر است از کتاب مزنی و امثال این پیش از زمان غیبت به بیشتر از صد سال پس
ذکر کرده در و بعضی آنچه ما ایراد کرده ایم از اخبار غیبت پس موافق آمد خبر از مخبر و حاصل میشود یقین بر جایکه متضمن است
آن خبر بی اختلاف و از جمله آنچه روایت کرده اند از ابرهیم بن الحارث و از ابی بصیر و ایشان از ابی عبدالله علیه السلام که گفت ابو بصیر
از ایشان که گفتم که بود ابو جعفر علیه السلام که میفرمود که قائم آل محمد علیه السلام را دو غیبت است طویله آن قصیره فرمود که بلی یا ابا بصیر یکی از آنها
اطولست از دیگری بعد از آن نیست این یعنی ظهور تا بیاید ولد فلان و تنگ گردد حلقه و ظاهر شود سفیانی و شدت کرد بلا و شامل شود مردم را
موت و قتل و التجا برند مردم بحرم الله و حرم رسول الله صلی الله علیه و آله پس نظر کن که چه گونه حاصل میکرده این دو غیبت از برای صاحب الامر علیه السلام
بر حسب آنچه متضمن است آن اخبار سابقه مر وجود او را منقول از آبا و اجداد کرام علیهم السلام اما غیبت قصری او واقع و غیبت پس آنچنانست در
اخبار سابقه مر وجود او را از آبا و اجداد کرام علیهم السلام و اما غیبت طولی از آن مرد و پس آن آنست که سفرا و روات او موجود بودند و ابواب
معروف که اختلاف نکرده اند امامیه که قائلند بامامت حسن بن علی علیهما السلام در میان ایشان از ایشانست ابو هاشم داود بن قاسم الجعفری
و محمد بن علی بن بلال ابو عمرو عثمان بن سعید السمان و پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان و عمر الاهوازی و احمد بن اسحق و ابو محمد الوجنا و ابرهیم بن مهزیار و محمد
بن ابرهیم و جماعتی دیگر که ذکر او بیاید نزد حاجت در روایت از ایشان و مدت غیبت هفتاد و چهار سال بود و ابو عمرو عثمان بن سعید العمری
قدس الله روحه باب بود مر پدر و جد بزرگوار او را علیهما السلام از پیش و ثقه بود مر ایشان را بعد از آن والی بود از قبل او و ظاهر شد معجزات
بر دست او و چون رحلت کرد پسر او ابو جعفر قائم مقام او بود بنص او بر او و بگذرانید بر منهاج پدرش در آخر جمادی الآخر سنه اربع
و خمسین و ثلثمائه و قائم مقام وی ابوالقاسم حسین بن روح بود از نبی روح بنص ابی جعفر محمد بن عثمان بر وی و او را قائم مقام نص خود
گردانید و او وفات کرد در شعبان سنه ست و عشرین و ثلثمائه و قائم مقام وی ابی الحسن علی بن محمد السمری بود بنص ابو القاسم بر وی
و وفات یافت در نصف شعبان سنه ثمان و عشرین و ثلثمائه و مرویست از ابی محمد الحسن بن احمد المکتب که گفت که من بمدینه السلام بودم در سالی که درو

علی بن محمد السمری بوی حاضر شدم پیش از وفات او بیک روز پس بیرون آمد و بیرون آورد بسوی مردم توقیعی که نسخه او این بود که
بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد بزرگ کرداند خدای تعالی مزد برادران ترا پس بدرستی که تو میری آنچه میان تست و میان
دمان تو شش روز خواهد بود پس جمع کن امر خود را و وصیت مکن با احدی که قائم مقام تو باشد بعد از وفات تو که واقع شد
غیبت تامه پس ظهور نخواهد بود بعد از آن مگر که اذن الهی صادر شود و آن بعد از درازی مدتی خواهد بود که دلها سخت شود و زمین
پر گردد از جور و زود باشد که بیاید از شیعه من کسی که ادعا مشاهده کند و بدانید که کسی که ادعا مشاهده کند قبل از خروج سفیانی و
صیحه پس او کذاب مفتریست ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم گفت نسخه این توقیع را نوشتیم و بیرون آمدیم از نزد او
پس چون روز ششم شد بازگشتیم بسوی وی و بحال خود مشغول بود پس گفته شد او را که کیست وصی تو گفت مر خدای تعالی راست امری که
او رساننده آنست و حکم از وست پس این آخر کلام شنیده شده از و بعد از آن حاصل شد غیبت طولی که آن
در زمان ماست و فرج ظاهر خواهد شد در آخر بمشیت الله تعالی الکریم **فصل ثانی** در ذکر آنچه روایت کرده شده از دلائل و بینات او علیه السلام
و آن بسیارست کرایت نمیه **فصل ثالث** در ذکر بعضی توقیعات وارده از علیه السلام گوید محمد بن عثمان العمری که بیرون آمد توقیعی
بخط اشرف او که شناختیم آنرا که هر که نام برد مرا در مجمعی از مردمان پس بروست لعنت الهی گوید ابو علی محمد بن همام که نوشتم و
سوال کردم از ظهور فرج که کی خواهد بود پس توقیع بیرون آمد که دروغ میگویند وقاتون اسحق بن یعقوب گوید که من پرسیدم
محمد بن عثمان عمری را که برساند از برای من کتابتی که سوال کرده بودم در آن از مسائلی که مشکل بود بر من پس وارد شد توقیعی بخط مولانا
صاحب الزمان علیه السلام اما آنچه سوال کرده بودی از آن راه نماید ترا خدای تعالی و ثابت کرداند ترا اما امر منکران من از اهل بیت و
بنی عم ما پس بدرستی که نیست میان خدای تعالی و میان هیچکس قرابتی و هر که منکر است مرا پس او از من نیست و راه او راه پسر نوح است
و اما طریق عم جعفر و ولد او پس طریق برادران یوسف است و اما فقاع پس شرب او حرام است و باکی نیست بشلمان و اما اموال شما پس قبول
نمیکنم مگر پاک کرد پس هر که خواهد بپیوندد و هر که خواهد ببرد پس آنچه خدای بما داده بهترست از آنچه شما داده اید برای ما و اما ظهور فرج پس آن راجع
بحق تعالی است و دروغ میگویند وقاتون و اما قول کسی که زعمش آنست که حسین علیه السلام شهید نشد پس آن کفر و کذب و ضلالت است و اما
حوادث واقعه پس رجوع کنید در آن براویان حدیث ما پس بدرستی که ایشان حجت من اند بر شما و من حجت الهی ام برایشان و اما محمد بن عثمان عمری پس ثقه و محل

اعتماد منست و کتاب او کتاب منست و اما علی بن مهزیار الاهوازی که بصلاح آرد خدای تعالی دل او را و زایل کرداند از و شک او و اما آنچه رسانده بما
پس قبول نیست نزد ما مگر آنچه پاکیزه و طاهر باشد و ثمن مغنیه حرام است و اما محمد بن شاذان بن نعیم پس او مردیست از شیعه
اهل البیت و اما ابو الخطاب محمد بن ابی زینب الاجدع پس او ملعونست و اصحاب او ملعون اند پس تکلم مکنید با اهل مقاله او که من
از ایشان بیزارم و پدران من از ایشان بیزار و اما متلبسان باموال ما پس هر که مستحل داند از مال ما چیزی را و بخورد آنرا پس آتش خورده است
و اما خمس پس مباح است از برای شیعه ما و کردانیده میشود از و در حل تا وقت ظهور ما تا پاک باشد ولادت ایشان و خبث
نباشد و اما ندامت قومی که شک می آرند در دین الهی بر آنچه بما واصل میکردانند پس اقاله میکنیم کسی را که طلب اقاله میکند
و حاجتی نیست ما را در صله شک آرندگان و اما علت آنچه واقع شده از غیبت من پس بدرستی که خدای عز و جل میفرماید که سوال
مکنید از چیزهای چند که اگر جواب آنرا بگویند مر شما را بدیت شمارا از آن و نبوده یکی از پدران مرا الا که واقع شده در گردن او بیعتی
مر طاغیه زمان او و او من خروج خواهم کرد در وقتی که بیرون آیم و بیعتی نیست مر احدی را از طواغیت در گردن من و اما وجه انتفاع
بمن در غیبت من پس مثل انتفاع آفتابست گاهی که پوشانیده باشد او را ابر از دیدها و من امان اهل زمینم همچنانکه ستارگان
امان اهل آسمانند پس ببندید باب سوال را از ما لا یعنی و تکلف در دانستن چیزی که کفایه باشد شمارا و بسیار کنید دعا را
بتعجیل فرج چه این فرج شماست والسلام علیک یا ابا اسحق بن یعقوب و بر آنکه تابع هدی است **فصل چهارم** در ذکر اسمای آنکسانی که
مشاهده کرده اند امام را علیه السلام و دیده اند دلائل آنرا و بیرون آمده بسوی ایشان توقیعات او و بعضی ایشان وکلای آنحضرت اند
شیخ ابو جعفر قدس الله روحه نقل کرده از محمد بن ابی عبد الله کوفی که او ذکر کرده آنکسانی را که رسیده بوی از آنکس که وقف بوده بر معجزات صاحب الامر
و دیده و وکلای آنحضرت را در بغداد از انجمله عمری و پسر اوست و حاجز و بلال و عطار و از کوفه عاصمی و از اهل اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار
و از اهل قم محمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسامی و اسدی و از اهل آذربایجان قسم بن علا و از اهل نیشابور محمد بن
شاذان و از غیر وکلا از اهل بغداد ابو القاسم بن ابی حلیس و ابو عبد الله الکندی و ابو عبد الله الجنیدی و هرون القزاز و النیلی و ابو القاسم
بن رئیس و ابو عبد الله بن روح و مسرور الطباخ مولی ابی الحسن علیه السلام و احمد و محمد پسران حسن و اسحق کاتب نوبختی و صاحب الفراء
و صاحب الصرة مختومه و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن همدان و از دینور حسن بن هرون و برادر او و ابو الحسن و از اصفهان ابن بادشاله

واز ضمیر زیدان واز قم حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدر او و حسن بن یعقوب واز اهل ری قاسم بن موسی و پدر او
و پسر محمد بن هرون و صاحب الحصاة و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر الرفا واز قزوین مرداس و علی بن احمد واز فارس
دو مرد واز شهرزور ابن الجمال واز فارس مجروح واز مرو صاحب الالف دینار و صاحب المال و الرقعة البیضاء و ابو ثابت واز
نیشابور محمد بن شعیب بن صالح واز یمن فضل بن یزید و حسن پسر او و جعفر بن الاعجمی و الشمشاطی واز مصر صاحب المولودین و صاحب
المال بمکه و ابو رجاء واز نصیبین ابو محمد بن الوجنا واز اهل اهواز حسینی **الباب الرابع** در ذکر علامات قیام قائم علیه السلام و حتم ایام
ظهور او و طریق او احکام و سیرت و صفت و حلیه آنحضرت و در چهار فصل است **فصل اول** در ذکر علامات خروج او و بعضی از علامات
ظهور مذکور شد **فصل دوم** در ذکر سالی که قیام خواهد نمود در روز قائم علیه السلام مرویست از ابی عبد الله علیه السلام فرمود که بیرون نیاید قائم مگر
در سال فرد از سالهای یکم یا سوم یا پنجم یا هفتم یا نهم و دیگر ابو عبد الله فرمود که منادی ندا کند باسم قائم در شب بیست و سوم ماه رمضان المبارک
و قیام نماید در روز عاشورا و آن روزیست که شهید شده در و امام حسین علیه السلام گویا روز شنبه دهم باشد دهم محرم و بایستد در میان
رکن و مقام جبرئیل علیه السلام در پیش وی منادی بیعت کند تا بیایند بسوی او شیعه او از اطراف زمین در نوردیده شود از برای
ایشان زمین در نوردیدنی تا بیعت کنند او را پس پر کند او زمین را از داد و عدل همچنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم و این بکرات مذکور شد
فصل سوم در ذکر طرفی از سیرت آنحضرت نزد قیام او و طریقه احکام و وصف زمان و مدت ایام او علیه السلام ذکر فرموده در این فصل انچه
سمة ذکر یافت از ظهور او و وصول آنحضرت بنجف و ملائکه یاور او باشند و فرستادگان او و لشکرها را ببلاد و دخول وی بکعبه و بیان لشکر آرایات
باشد و اضطراب آنها و صفت کشته شدن او علیه السلام و بیاید بر منبر پس داشته شود آنجا و فرماید از کریه و بنا کند مسجد را بر غری پس نماز جمعه گزارد با مردم
و از ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود منصور قائم از ما منصور خواهد بود به رعب و مؤید بنصر که در نوردیده شود از برای او زمین و ظاهر شود از
برای او گنجها و برسد سلطنت او مشرق و مغرب را و حق سبحانه و تعالی دین خود را بر همه دنیا غالب گرداند و اگر چه نخواهند مشرکان پس باقی نماند
در زمین خرابی الا که آبادان شود و نازل شود روح الله عیسی بن مریم پس بگزارد نماز را در خلف او و راوی گوید که گفتم یا ابن رسول الله کی
بیرون خواهد آمد قائم شما فرمود که هرگاه مانند شوند مردان بزنان و زنان بمردان و اکتفا کنند مردان بمردان و زنان بزنان و سوار شوند دولتها بر زینها
و مقبول باشد شهادت زور و مردود گردد شهادت عدول و استخفاف نمایند مردم بربا و ارتکاب زنا و خوردن ربا و بپرهیزند اشرار از خوف

زبانهای ایشان و بیرون آید سفیانی از شام و یمانی از یمن و خسف به بیدا گشته شود جوانی از آل محمد صلی الله علیه و آله میان رکن و
مقام و نام او محمد بن الحسن النفس الزکیه و آید آوازی از آسمان که حق با او است و با شیعه او پس بعد از آن بیرون آید قائم ما پس هر گاه
ظهور کند استاده نماید بر پشت مبارک خود در آنجا نه کعبه و اجتماع نمایند بسوی وی سیصد و سیزده مرد و اول چیزی که نطق کند بآن
این آیه باشد که بقیة الله خیر لکم ان کنتم تعلمون بعد از آن فرماید که منم بقیة الله و خلیفه و حجة او بر شما پس سلام
نکند بروی سلام کننده الا که گوید السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه پس چون اجتماع نمایند مر او را عقد ده هزار مرد پس باقی نماند در زمین
معبودی غیر حق سبحانه و تعالی از بتان الا واقع شود در وی آتش و بسوزاند و این بعد از غیبت طویله خواهد بود و تا اظهار
فرماید حق تعالی علم خود را کسی که اطاعت کند او را بغیب و ایمان بیارد بوی و امثال این مذکور شد **فصل چهارم** در ذکر صفت و
حلیه قائم علیه السلام و این نیز تمام مذکور شد **فصل پنجم** در ذکر مسئله چند که سوال کرده اند از آن اهل خلاف در غیبت صاحب الزمان
و حل شبهات در و بواضح دلیل و لائح برهان و آن شش مسئلات **مسئله اولی** گویند که چه وجه است در غیبت او علیه السلام
بر استمرار و دوام تا گردد این سبب انکار وجود و نفی ولادت او و چگونه جایز باشد که امام باشد مر خلق را و او ظاهر نشود هرگز
احدی را از ایشان و آبای کرام او علیهم السلام اگر چه ظاهر نمی نمودند دعوت را بنفس نفیس خود در آنچه متعلق بامامت بود و لیکن
ایشان ظاهر بودند و فتوی میدادند در احکام که ممکن نبود احدی را که نفی کند وجود ایشان را و باقی بود امامت ایشان **الجواب** ذکر فرموده
السید الاجل مرتضی قدس الله روحه طریقی را که سبقت کرده اند بسوی آن احدی از اصحاب ما پس و فرموده که عقل هر گاه دلالت
کرد بر وجوب امامت در هر زمانی که تکلیف کرده اند در و اهل تکلیف را از آنکه واقع میشود از ایشان قبیح و حسن و جایز است از ایشان
طاعت و معصیت خالی نمی باشد از امام زیرا که خالی بودن زمان از امام اخلال است بتمکین ایشان و قادح است در حسن تکلیف
ایشان از عقل دلالت میکند بر آنکه امام لابد است که باشد معصوم و از خطا مامون و از فعل قبیح مصون و ثابت است که این صفت کی دلالت میکند
عقل بر وجوب او یافت نمیشود الا در کسی که ادعا میکند از برای او امامیه امامت را و متعذر است آن هر که ادعا میکنند امامت را غیر او
پس کلام در علت غیبت او و سبب آن واضح است بعد از آنکه متقرر شد امامت او چه هرگاه دانستیم که امامت غیر او نیست و دیدیم که او
غایب است از ابصار دانستیم که او غایب نمیشود با عصمت او و تعین فرض امامت در و بر او مگر از برای سببی که اقتضا کند آن را و مصلحتی که استدعا

ازاحضور تی که باعث نباشد بر او اگر معلوم نباشد وجه آن بر تفصیل چاین از آن قبیل است که لازم نمیکرد د علم او و کلام او در غیبت و بر آن جاری
مجرای علم است بر اد الهی از آیات متشابهات در قرآن که ظاهر آن جبر و تشبیه است پس میگوییم که هرگاه دانستیم حکمت حق سبحانه و تعالی
و آنکه جایز نیست که تجویز کرده شود خلاف آنچیزی که او بر وست از صفات دانستیم علی الجمله که مراین آیات وجوه صحیحه است بخلاف ظاهر
او و تطابق به اول ادله عقل و اگرچه غایب است از ما علم آن از روی تفصیل پس اگر تکلف کنیم جواب را از آن و شرح نماییم بذکر آن زیاده
و فضلی باشد از آنکه واجب باشد بر ما و همچنین جواب هر کسی را که سوال کند از وجه در ایلام اطفال و جهة مصلحت در رمی جمار و طواف
و مانند اینها بر تفصیل و تعیین پس هرگاه که اعتماد کردیم بر حکمت قدیم علیم سبحان که جایز نیست که او قبیح کند پس لابد است از وجه حسن در
جمیع این و اگرچه عالم نیستیم آنرا بعینه پس واجب نیست بر ما بیان این وجه و دین سخن ثابت بر مخالفان ما در موالات ایشان و قطع
نظو بات به تبعیات بر ایشان الا آنست که ما شرع می نماییم برای اراده وجه در غیبت او علیه السلم بر سبیل استظهار و بیان اقتدار و اگرچه این واجب نیست
بر ما در حکم نظر و اعتبار پس میگوییم وجه در غیبت او علیه السلم خوف است بر نفس خود و هر که ترسد بر نفس خود محتاج باستتار شد اما اگر می بود
خوف از برای آل ابر ایذای نفس هر آینه واجب بود بر او که متحمل همه اینها شود تا راحت باشند بر او اهل تکلیف در تکلیف خودشان
و این همچنانست که گفته شده در نبی صلی الله علیه و آله در آنکه واجب بود بر او که تحمل فرماید در هر اذیتا صحیح باشد ادای رسالت
بخلق آنچه آن لطف بود مر ایشانرا و واجب بود بر او ظهور و اگرچه مودی شود بقتل او همچنانکه ظاهر بوده اند بسیاری از انبیا و اگرچه
کشته شدند زیرا که اینجا معلوم بود که غیر این نبی قائم مقام او تواند بود در اعباء نبوت و تحمیل حال امام زمان علیه السلم
میدانند که بعد از او نخواهد بود کسی که قائم مقام او باشد علیه السلم در امامت و شریعت بر آنچه بود بر او و لطف بکلی او متغیر میشود پس جایز نباشد
ظهور او اگر منجر بقتل شود و بودند آبای کرام او ظاهر در میان مردمان بعیون خود و معاشرت با ایشان میفرمودند و ظاهر گشت آنحضرت
زیرا که خوف او اکثر بود زیرا که ائمه ماضیه علیهم السلم اشاره میرسانیدند بشیعیان خود که صاحب سیف و اندهم خواهد بود از ایشان و او رجوع
کرد اینده زمین را از داد و عدل و شایع گشت این در مذهب ایشان تا غایتی که ظاهر شد این قول از اعدای ایشان پس بودند سلاطین ظلمه
که توقف داشتند از اتلاف آبای کرام ایشان چه عالم بودند که ایشان خروج نخواهند و اشتیاق حصول داشتند در هم داشتند آنرا
بعض از آبایند پدری که سلطان وقت وقتی که وفات کرد حسن بن علی العسکری علیهما السلم موکل کردانیده بود بخانه او و بر سایکان او

کسی اگر

کسی اگر تفحص احوال او میکرد تا باشد ظهور او بولد و بقیه او همچنانکه فرعون لعین با موسی کلیم بظهور می آورد چه دانسته بود که ذهاب ملک او بر دست
موسی علیه السلم ظاهر بود منع میکرد مرد را از آنکه گرد زنان نگردند و زنان باردار نشوند از ایشان تا شاید که ظفر یابد بوی و همچنین نمرود دانسته
بود که ملک او زایل خواهد شد بر دست ابرهیم علیه السلم او نیز موکل گردانیده بود بر زنان آبستن از زنان قوم خود و تفریق میکرد میان
مردان و زنان ایشان پس حق سبحانه و تعالی پوشیده کردانید ولادت ابرهیم و موسی علیهما السلام را همچنانکه پوشیده ساخت ولادت
قائم را علیه السلم چون میدانست در احوال این تدبیر را و اما بودن غیبت وی سبب نفی ولادت وی باشد این از برای ضعف بصیرت
و تقصیر از نظر و بر حق در و دلیل واضح است هر کسی را که خواهد آنرا و ظاهر است مر آنکسی را که قصد آن دارد مولف رحمه الله میفرماید که آنچه
موید آنست که ذکر کرد طبرسی از سید رحمهما الله آنست که نبی صلی الله علیه و آله میکشیدند اذیت و جفا در نفس کریمه خود و تکذیب میکردند
در آنچه دعوی پیغمبری مینمود و مبالغه کردند کفار قریش و یهود در ذم آنحضرت و جفا و ایذای بسیار نمودند تا آنحضرت فرمود که هیچ نبی
را آنمقدار ایذا نیافت که من یافتم و بر آن تحمل پیغمبر مینمود و صبر میکرد پس چون کفار اراده کردند قتل و اعدام او را امر فرمود حق سبحانه و تعالی
او را بهجرت پس بجانب غار رو خوب فرمود و علی علیه السلم بر فراش او و صبر نفرمود آنحضرت بر آنکه صبر کند و کشته شود همچنانکه صبر
کردند غیر او از انبیا و کشته شدند زیرا که او علیه السلم خاتم انبیا بود و بعد از و کسی نخواهد بودن که قائم مقام او باشد تا ادای رسالت و
تبلیغ پس از ینجهت غایب شد از ایشان و این اشبه احوال است بحال امام علیه السلم در غیبت او و عجیب که سید رحمه الله اغفال فرموده
باین دلالت کردن او بر آنچه اصل داشته آنرا **مسئله** گویند که هرگاه امام غایب باشد بحیثیتی که نرسد بسوی او احدی از خلق و انتفاع
بوی پس چه باشد فرق میان وجود و عدم وی و الا جایز نیست که بمیراند حق تعالی او را و معدوم کرده او را تا وقتی که معلوم کرد که رعیت تمکین
میکنند او را و مسلم میدارند پس ایجاد فرماید و زنده کرده او را همچنانکه جایز نیست مباح استتار او تا معلوم شود از ایشان تمکین از برای او
پس آنگاه ظاهر کردند او را **الجواب** اول آنچه میگوییم آنرا آنست که ما قطع نمیکنیم و مسلم نمیداریم که نمیرسد بخدمت آنحضرت هیچکس
این امریست غیر معلوم و راهی نیست بسوی وجود بقطع با این از فرقت میان وجود او که غایب باشد از اعدا از برای تقیه او و در اثنای
این غیبت منتظر باشد که تمکین کنند او را پس ظاهر شود و نصرت کند در امور و میان عدم او واضح است و آن آنست که حجت لازم است
مر خدای تعالی را و اینجا حجت لازم است مر بشر را زیرا که هر گاه خوفناک باشد پس غایب میکرده و پنهان میدارد شخص خود را از ایشان آنچه باشد

که فوت شود از مصلحت عقیب فعلیکه ایشان سبب اند در آن و منسوبست بسوی ایشان پس ولم میکرد ایشان را ادم در آن
مواخذه بدان و ملوم بر آن و هر گاه اعدام فرماید حق سبحانه و تعالی او را باشد آنچه فوت میکرد از مصالح ایشان و محروم می‌شوند
از لطف و انتفاع خود شان با و منسوب بخدای تم که حجتی تا باشد مولف میفرماید که اگر قائلی گوید که چگونه میگوید طبرسی رحمه الله که ما
قطع نمیکنیم و مسلم نمیداریم را آنکه نمیرسد بخدمت آنحضرت کسی تا آخر و حال آنکه او را قطع لازمست باین چه گفت پیش ازین با نکه
در آنکه حکایت میکنند از توقیعات او علیه السلم که هر که ادعای مشاهده کند قبل از خروج سفیانی و صیحه پس او کذابست و مفتریست
و آنچه من می‌بینم و میدانم در جواب این آنست که اگر میبیند او را احدی باید پس از ایشان که ایشان ادعای نمیکنند رویت و مشاهده
او را و اگر ادعا کنند پس او کذابست پس مناقضه نیست این میان **مسئله ثالثه** پس اگر گویند که حدود و جهت بر جانیان در حال
غیبت حکم آن چیست پس اگر گویند که ساقطست از اهل آن پس صریح کرده شما بنسخ شریعت و اگر ثابت پس کیست که اقامت کند
آنرا و حال آنکه مستتر و غایب باشد **الجواب** حدود مستحقه ثابتست در جنایات و پس اگر ظاهر شود امام و مستحقان آن باقی است
اقامت آن را ایشان ببینه و اقرار و اگر فوت شد آن بموت ایشان پس بدرستی که اثم در تفویت اقامت آن بر مخیفین امام و محوجین
مراو را بغیبت و نیست این نسخ شریعت زیرا که حد ممکن است اقامت او با تمکن و زوال موانع و سقوط فرض اقامت آن با موانع
و زوال تمکن این نسخ شریعت مقرر نیست زیرا که شرع در وجوب حاصل نیست و می باشد نسخ اگر ساقط باشد فرض اقامت آن از امام
با تمکن آن پیدا که این لازم می آید بر مخالفان ما هر گاه که گویند مر ایشان را که چگونه است حکم در حدود در احوالی که متمکن نباشد در آن اهل حل و
عقد از اختیار امام و نصب او پس آیا آن باطل است یا ثابت باشد با تعذر اقامت آن پس آیا با تعذر مقتضی نسخ شریعت باشد پس اگر
جواب گویند با آن از این پس آن جواب ماست بعینه مولف رحمه الله میفرماید که معنی نیست اراد نمودن ایشان حدود را و اقامت او در زمان
او علیه السلم در غیر از منه آبای کرام علیهم السلم چه ایشان حاضر بودند و مشاهد میبودند و دستهای مبارک ایشان ممنوع بود از آنچه
می‌بود که ممنوع باشند فتح در ایشان لازم و نگویند قائلی که سکوت ایشان از اقامت حدود و نسخ شریعه است چگونه گفته شود
ازو و حال آنکه خوف او زیاده بود از آبای کرام علیهم السلم و امیر المومنین علیه الصلوة و السلام در ایام خلافت و امر او متمکن نبود از
بسیاری از اراده خود پس گنجایش دارد مهدی علیه السلم در عذر آنچه گنجایش داشته ایشان چه نسبت داده می شود پس اگر قول این

واضح است **مسئله رابعه** پس اگر گویند که حق با غیبت او چگونه درک میکرد پس اگر گویند که ادراک نمیشود و حق نمیتوان رسید پس کرده‌اید
این مردم را در حیرت و ضلالت با غیبت و اگر گویند که ادراک کرده میشود حق الا از جهت او لم پس این مخالف مذهب شماست **الجواب**
ما آنکه حق بر دو نوع است عقلی و سمعی پس عقلی درک میکرد بعقل و تاثیری نیست در وجود امام را و نه فقد او و سمعی ادراک بروایت منصوص
از اقوال نبی صلی الله علیه و آله و نصوص او و اقوال ائمه و صادقین علیهم السلام و بدرستی که بیان کرده اند آنرا و تصحیح نموده اند
غیر از آنچه گفتیم با وجود این حاجت ما با امام ثابت چه وجه حاجت بسوی مستمرست در هر عصر و بر هر حال که بودن او لطفست
در فعل واجب عقلی از انصاف و عدل و اجتناب ظلم و بغی و این از آن قبیل است که غیر او قائم مقام او نمی تواند بود در وفا ما حاجت
با و از جهت شرع پس آن نیز ظاهرست چه نقلی که وارد میکرد از نبی و ائمه علیهم السلم جایز است که غافل کردند ناقلان آن را یا تعمد نمایند
پس منقطع کردند نقل را یا قلیل شد در آنکه نقل او حجت نباشد نه دلیل پس محتاج باشد در این احکام با امام تا کشف و تبیین آن
فرماید و تا اعتماد کنند اهل تکلیف بآنچه منقول است بسوی ایشان و بدرستی که او جامع شرع است چه معلوم است اشارا
با نکه ورای این نقل امامست که هرگاه امری مختل گردد سد کند خلل آنرا و بیان کند آنچه مشتبه است در و پس احتیاج با امام
ثابتست با ادراک حق در احوال غیبت او از ادله شرعیه را گر ما میدانیم باجماع که تکلیف لازمست ما را در قیامت و ساقط نمیگردد
در آن حال که میدانیم که نقل شریعت منقطع نمیگردد در آن حال که تقیه حال امام در آن حال مستمرست و خوف او از اعدا باقی اگر
اتفاق افتد این نخواهد بود مگر در حالیکه متمکن باشد در رد و امام از نمو ظهور و اعلام آنرا **مسئله خامسه** گویند هر گاه علت
در غیبت ظاهر باشد مر ایشان او خوف ظالمانست و پرهیز از مخالفان پس این منتفی است از اولیای او پس هر گاه واجبست که
ظاهر باشد مر ایشان را او و حجت که ساقط کرد از ایشان تکلیف که امامت و لطف است در او **الجواب** بدرستی که
جواب گفته اند اصحاب ما ازین سوال بچند وجه **اول** آنکه امام را خوف نیست از اولیای خود و اگر چه غایبست از ایشان
همچو غیبت او از اعدای خود از جهت آن او واقع کردانیدن ایشان ضرر را بوی و میداند آنحضرت که اگر ظاهر کرداند خود را بر ایشان
هر آینه بریزند خون او را و غیبت او از اولیای او از برای غیر این علت و احتیاج بوجود پس موذی میکرد این با فشای اعدای او
بمکان وی و بیرون کردن او را و این منجر میشود از وقوع ضرر بوی **دوم** آنکه غیبت او از اعدای او برای تقیه است از ایشان و غیبت او

از اولیای او برای تقیه است برایشان و خوف ایقاع ضرر است بایشان که اگر ظاهر شود آن حضرت را آنانکه قائلند بامامت او
و مشاهده میکردند او را بعضی اعدای او و فاش میگشت خبر او و اولیای او را طلب میکردند بواسطه او پس هر گاه که آن قوم دست به
استتار و پیروی میکردند ضرر عظیم واقع میشد باولیای او و این معروفست در عادات سوم اگر لابدست از بن تا معلوم شود که
قائلون بامامت او هست کسی که رجوع نمی‌نماید حق از اعتقاد امامت او و قول بصحت آن در حالی از احوال پس امر فرمود حق تعالی
و ثبوت در یقین آن
او را باستتار تا باشد مقام بر قرار بامامت او با شبهه در آن در شدت مشقت اعظم است از روی ثواب از مقام بر قرار
بر امامت او مشاهده او پس باشد غیبت او از اولیای او از برای این وجه نه از برای تقیه از ایشان چهارم و آن آنست که تعلیل
کرده آن سید مرتضی قدس الله روحه و فرموده ما اولا قطع میکنیم بر آنکه حضرت ظاهر نشود بجمیع اولیای خود چه
این امریست پنهان از ما و نمیداند هر کدام از ما مگر حال نفس خود را پس هر گاه تجویز ظهور او از برای ایشان میکنیم تجویز
میکنیم غیبت او را از ایشان پس میگوئیم که علت در غیبت او از ایشان آنست که امام نزد ظهور از غیبت تمیز کرده میشود شخص او
و شناخته میگردد بعین او بمعجزی که ظاهر گردد بر دستهای او زیرا که نصوص دال بر امامت او و تمیز میکند شخص او را از
غیر او همچنانکه تمیز میکند اشخاص آبای کرام او و هر چه بمعجزات دانسته میشود دلالت او بنوعی که از استدلال و شبهه
داخل میگردد در وی پس ممتنع نیست که ظاهر نشود در کل اولیای خود چه معلوم نیست از حال او که هر گاه ظاهر شود بر ایشان
حضرت با بدر مع ذلک اولیای امام و شیعه منتفع میگردند بوی در حالت غیبت او چه ایشان علم بوجود او دارند در میان
ایشان و قطع و جزم است ایشان را بوجوب طاعت او بر ایشان و بایشان لابدست که بترسند او را در ارتکاب قبیح و خوف
کنند او را از تادیب و انتقام و مواخذه او پس بسیار کرد از ایشان فعل واجب و کم شود ارتکاب قبیح یا باشند این اقرب
پس حاصل شود از برای ایشان لطف با غیبت و بیکدست که باشد غیبت درین باب اقوی زیرا که مکلف هر گاه که نداند
مکان او را و واقف باشد بر موضع او در کسی که شناسد که او امام است می باشد بفعل واجب اقرب و از او اگر شناسد
از و از او اگر شناسد او بما تجویز نکند در وی که او امامست پس اگر گویند که این تصریح است از شما بانکه ظهور امام همچو استتار
او و چگونه اینچنین باشد و در ظهور او و قوت سلطنت او انتفاع میگردد ولی و عدو و محب و مبغض و منتفع نمیشود

در حالت غیبت او مگر ولی نه عدو او و نیز در انبساط او منافع کثیره است مر اولیای او را و غیر هم و دیگر آنکه حمایه میکند حوزه ایشان را
و سد مینماید ثغور ایشان را و ایمن میگرداند طرق ایشان را تا متمکن باشند از تجارات و معاش و منع کند ظالمان را از ظلم ایشان
تا وافر گردد اموال ایشان و بصلاح آید احوال ایشان غیر آنکه این منافع دنیویه است و واجب نیست که هر گاه که فوت شود
بغیبت او که ساقط شود تکلیف با آن منافع دینیه واجبست در حال امامت و ما بیان کردیم که آن ثابت است مر اولیای او را
با غیبت پس واجب نگردد سقوط تکلیف با آن مسئله یازدهم میگویند که ممکن نیست که باشد در عالم بشری که او را این مقدار سال
باشد که وصف میکنید شما از برای امام خود و او با این کامل العقل صحیح الحس است و بسیار میکنند تعجب را از این و تشنیع میکنند بآن
الجواب درستی که کسی که لازم داشت طریق نظر او فرق میکند میان مقدور و محال منکر نیست این را الا آنکه عدول کند از
انصاف بخلاف عناد و طول عمر خروج از دست از عادت و عقل امتناع این مردم را است یکی آنکه ما مسلم نمیداریم که این خارق عادت است
زیرا که تطاول زمان منافی وجود حیات نیست دیگر آنکه مرور اوقات تأثیری نیست در علوم و قدر و آنکه خوانده است اخبار را و نظر
کرده در کتاب معمرین میداند که این از آن قبیل است که جاریست با او عادت و قرآن مجید بذکر نوح علیه السلم ناطق است که لبث
نموده در میان قوم هزار کم پنجاه سال و دیگر تصنیف بسیار کرده اند در اخبار معمرین از قوم عرب و عجم و اخبار وارد است که
اطول بنی آدم از روی عمر خضر است علیه السلم و اجماع شیعه است و اصحاب حدیث بلکه اجماع جمیع امت سوی معتزله و خوارج
بر آنکه خضر موجود است درین زمان و حی کامل العقل است و موافق ایشانند برین اکثر اهل کتاب و خلافی نیست که سلمان فارسی
دریافت رسول الله صلی الله علیه و آله را و قریب بچهارصد سال داشت بعد از آنکه معتزله و خوارج بر دارند نفسهای خود را بر دفع
اخبار پس چگونه ممکن است ایشان را دفع قرآن نمایند و حال آنکه قرآن ناطق است بدوام اهل جنت و نار و ورود اخبار باقیه
اخبار بی خلاف در میان امت با آنکه اهل جنت پیر و ضعیف نشوند و حادث نشود با ایشان نه در انفس و نه در حواس و تمام
احوال الجنة والنار مولف کتاب علی بن عیسی رحمه الله میفرماید که مناقب مهدی علیه السلم ظاهرة النور منیرة الظهور
سافرة الاشراق مشرقة السفور مسورة بالعلاء عالیة السور آمرة بالعدل عادلة فی الامور است نزدیکست که مداد آن
سیاهی سفید کرد از اشراق صفای او و داعیان مینماید ثوابت از برای ارتفاع و علای او و نورانی و روشن است

شموس اقمار از ضیا و انوار او و تو انوار و سلاله اخیار و بقیه اطهار و ذخیره ابرار و ثمره مختلفه اخیارست و صاحب زمان و خلیفه
فضل و زبان و غایب از عیان و موجود در میان زمانست او ذخیره نافعه و بقیه صالحه است او قوی است در معرفت
الهی شدیدست بر اعدای خدای مؤیدست بنصر الله و مخصوص است بعنایة قائم است بامر الله منصورست بعون الله متواترست
اخبار بر ظهور او و متکاثرست روایات باشراق نور او و روشن و نورانی است ظلم ایام و لیالی بسعود او و منجلی است
مثل انجلای صباح از دیجور او و بیرون می آرد از سرار غیب پس پیدا میکند لمعان ابرو او و منتشرست عدل او در آفاق و نور است
بر او در اشراق و اعاده خواهد فرمود حق سبحانه و تعالی او دین خود را و واضح و هویدا خواهد ساخت بوی مناهج
شرع آیین خود را و ظاهر و باهرست دلالت و حاکم است بتایید امامت و رسالت او باز خواهد گردانید ایام خالیه را بعد از
عطلت او و قوی خواهد ساخت دین را بعد از ضعف قوه او و مجدد شریعه محمدیست بعد از اندراس او و بهم آرنده عقد است بعد از
انتقاض او و اعاده کننده است بعد از ذهاب و انقراض او و گسترانندہ است بعد از جحود و انقباض او و مجاهدست در راه الهی حق
جهاد او و پاک کننده است از ادناس اقطار بلاد او و اصلاح کننده دین است آنچه سعی کرده اند اعدا در افساد او و اخبار کننده است بتجدید
اجتهاد و سنت آبا و اجداد خود او پر خواهد کرد شهر و دیار را از عدل همچنانکه پر بوده باشد از جور و تجدید خواهد فرمود دین را از زوال
دور هلاک کننده طغاة و مارقین و متفرق کرده هنن عتاة و منافقین و منع کننده عادیه اشرار و فاسقین و راننده مردم را
انجمن را انذر کی که بدین قبل از و بهیچکس از سابقین و سابقین و بدین بعد از و از لاحقین پس ایشان در حقیقت زمانی است متعین
و اصحاب و مامور بودن با ایشان همچنانکه حق تعالی در کلام خود فرموده که وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ و غلامش بسیک او از
ریب و سالم اند بترتیب و ترغیب و راسیکرده و هدی طریق او و در آو یافته بحق بسوی تحقیق او و توقیع داده اشیا از الخیرات و بتسدید و
توفیق او بوی ختم شده خلافت امامت و بوی منتهی شده ریاست رعایت او امامت از وقت رحلت پدر بزرگوارش تا روز قیامت
پس اوصاف او در تعالی است و مناقب او شایع در آفاق منتشرست جیوش اسلام و فرود آینده است دهر بحکم او و دل
عقوبت در حرب اوست و سلامت و راحت در سلم او و تجدید کننده است از دین رسوم دارسه را و بالا برنده است معالم
سنن لجامه را است کننده منار جور و عدوان از ولد نماینده است شعار اهل ایمان از معطل کرده شده است الحمد و خوانند است بوجه

اهم

اند که مشروع است از صاحب ولد و مقدم است در صلوة بر مسیح همچنانکه وارد و یافته در خبر صحیح و حق صریح صلوة الله و السلام و التحیه
و الاکرام علی المأموم و الامام و من زبان معذرت اعتماد بر کرم آنحضرت کرده این ابیات را میگویم در مناقب و صلوة الله علیه

شعر ان شئت تتلو سور الحمد ٭ فخر الاقوال فی المهدی ٭ و امدح اماما حاز فضل العلی ٭ وفاز بالسود د
و المجد ٭ امام حق نوره ظاهر ٭ کالشمس فی غور و فی نجد ٭ القائم الموجود و المنتمی ٭ الی العلی بالاب
و الجد ٭ و صاحب الامر و غوث الوری ٭ و حصنهم فی القرب و البعد ٭ و ناشر العدل و قد جارت الامام ٭ و القا
علی القصد ٭ و المنصف المظلوم من ظالم ٭ و الملجا المرجو و المجدی ٭ و باذل الرفد الی ان یری ٭
لا احد یرغب فی الرفد ٭ جلت ایادیه و آلاؤه ٭ و الحمد للوهب عن عد ٭ و اصبحت ایامه لا انقضت
و لا تولت جنة الخلد ٭ سیرته تهدی الی فضله ٭ و هدیه یهدی الی الرشد ٭ یمنع بالله و یعطی به ٭ موفق
بالبذل و الرد ٭ لیس له فی الفضل من شبه ٭ و لا له فی النبل من ند ٭ العلم و الحلم و بذل الندی
حاز و فیها رتب المجد ٭ قد عمه الله بالطافه ٭ و خصه بالطالع السعد ٭ ادعوه یا مولای و من لی ٭
بان یقول ان قال یا عبدی ٭ ادعو به الله و من دعا ٭ بمثله یحببه بالرد ٭ اعده ذخرا و ارجوه ٭ فی یعتق
و فی عرضی و فی لحد ٭ فلیت یا مولای و مولی الوری ٭ یذکرنی فی نثره بعدی ٭ و لیته یبعث فی دعوة ٭
یسعد فی الاخری بها جدی ٭ مولای اشواقی فی ترکی الجوی ٭ مولای لا نها دائمة الوقد ٭ او دان الفاک فی مشهد ٭
اشرح فیه معلنا و دی ٭ برح بی وجد الی عالم ٭ بما اعانیه من الوجد ٭ و مت فی حب فتی غائب ٭ و هو
قریب الدار فی البعد ٭ فاعطف علینا عطفة ٭ و اشف بالقاه من بحر و من صد ٭ و اظهر ظهور الشمس و اکشف لنا
عن طالع مذ غبت مسود ٭ قد تم ما الفت من وصفکم ٭ فجاء کالروضة و العقد ٭ و لست فیه بالغا حقکم ٭
لکن علی ما یقتضی جهدی ٭ فان یکن حسنی فمن عندکم ٭ او کان تقصیری فمن عندی ٭ و رفدکم ارجوه فی محشری ٭
یا باذل الاحسان و الرفد ٭ و الحمد لله شکرا له ٭ اهل الندی و الشکر و الحمد ٭ یعنی اگر خواهی که بخوانی سورهای الحمد را
پس درست کن اقوال و گفتار را در باب مهدی علیه السلم و مدح کوی امام را که جمع کرده خصلتهای بلند برا و فائز گشته بسیادت



وبزرگی امام حقی که نور او ظاهرست مثل نور آفتاب در پستی و بلندی او و قائمی است که موجودست و منسوبست به بزرگی
و بلندی به پدر و جد بزرگوار او صاحب امرست و قطب و غوث خلایق و حصن و قلعه استوار ایشانست در
نزدیک و دور و ناشر عدل است و حال آنکه جور و حیف میکنند ایام و مردم از قصد عهد و انصاف شناسنده
ظالم است از مظلوم و ملجا و پناه امیدوار و نا امیدست و بذل کننده تا غایتی که در یغ میشود که منت احدی که
رغبت نماید در عطا زیرکت دستهای جود و آلای او و حمد و سپاس بر بخشش نعم از نعمه عده و بامداد کرد ایام او که
فرو نیامد در و گردانید بهشت خلد را سیرت او و راههای فضل اوست و هدی و هادی رشد اوست و منع میکند مردستی
حق و اعطا میفرمود بجهت حق موثق است در بذل در و منت وارد در فضل از تشبیه و مانندی و ثنا او در خلعت بزرگی از
همتا و بوندی علم و حلم و دانش و عقل و تجاوز کرده دران از حد و دم تنها که تعمیم فرموده حق سبحانه و تعالی او را
بالطاف خود تخصیص نموده بطالع سعد بخواند او را ای مولای من و کیست که برسد مرا بکه بگوید مرا
اگر گفت و که این تن من میخواهم بوسیله او حق او منت کسی که بجا نداور امثل این نا جوب دهد او را بر وا داد
کرده ام دوستی او را از برای ذخیره و امیدوارم آزاد در روز بعث و در عرض و در لحد خود دم بس کافی مولای
من و مولای خلایق یاد میکرد مرا در نزد او بعد از من و کاشکی او میفرستاد از برای من دعوتی را که سعادت
می یافت آن تجدید من ای مولای اشتیاق میروبانند و منومیده بسوزم را زیرا که او دائم برافروزنده آتش شوقست
دوست میدارم اگر که ملاقات کنم و بخدمت برسم در مشهد مقدس با که شرح کنم در وبا سکار دوستی خود را
برنج افگنده مرا وجه حالت بسوی عالمی با نجه تقیه میکردم آزادمی آراستم از وجد و سرگردان بودم در
دوستی چون کی غایب بود او نزدیک نجانست در دوری بس مهربانی نمای بر ما یکنوع تسلی قربای آنچه
رسیده ایم ما آزار دوری او از ممنوع ظاهر شو مثل ظهور شمس در روشنی و کشف کن و بگشای از برای ما ارتفاع

یف داده بود لم زوصف شما پس آمد مثل وجه
و عقد و میوه و ستم من که در دوستی او حق شما را داده باشم و لیکن بر وفق آنچه مقتضی سعی و جهد من بود
اتیان نموده ام پس اگر دران زیبائی و نیکوئی هست پس آن از نزد شماست و اگر تقصیری هست پس آن از نزد
منست و عطیه شما را امیدوارم در روز محشر خودای بذل کنندگان احسان و عطا و حمد و سپاس بر خدا آزادی که
بی قیاس مر او را که اهل عطا و جود و شکر و حمد و ثنا آن معبود است جلت آلاؤه اللهم
ارزقنا من عظیم نواله وجعلنا من المشرفین بلقائه و وصاله بحق سیدنا و نبینا
محمد و آله الحمد لله علی الاتمام والصلوة والسلام علی خیر الانام محمد
وآله وعترته الکرام   قد تمت الکتاب بعون الملک الوهاب
فی عشر شهر رجب المرجب من سنه ثمان الف
من تحریر البنده حیاالتبریز

